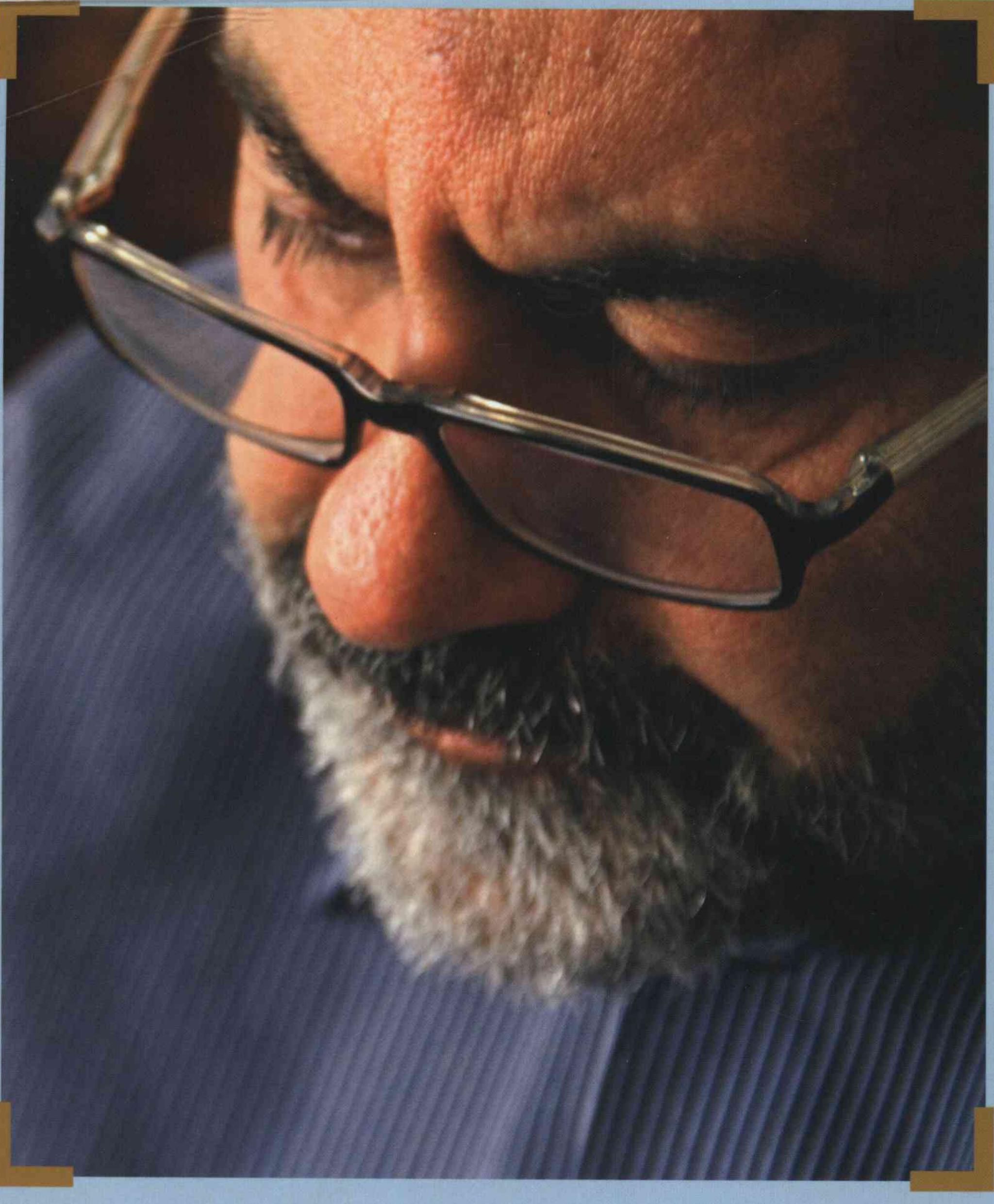


ماقال ومَن قال

عماد افروغ

دفتر اول: قبل وحین نمایندگی (۱۳۸۷-۱۳۷۸)

بەنامخدا

ماقال ومَن قال

عماد افروغ

دفتر اول: قبل و حین نمایندگی (۱۳۸۷-۱۳۷۸)

انتشارات همشهری

ما قال و من قال؛ دفتر اول: قبل و حین نمایندگی (۱۳۸۷-۱۳۷۸)
عماد افروغ
ویراستار: حسین شمسایی
طراح جلد: مهدی شیخ‌الاسلامی
چاپ اول: ۱۳۹۲
شمارگان: ۱۵۰۰
قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان
چاپ و صحافی: همشهری
نشانی: تهران، بلوار آفریقا، بلوار گلشهر، پلاک ۱۳ (برج آی‌تک)، طبقه هفتم، واحد ۶۴
تلفن: ۲۲۰۴۵۳۴۰، دورنگار: ۲۳۰۲۳۵۷۵

سرشناسه: افروغ، عماد، ۱۳۳۶ -
عنوان و نام پدیدآور: ما قال و من قال/ عماد افروغ.
مشخصات نشر: تهران: همشهری، ۱۳۹۲ -
مشخصات ظاهری: ۳ج.
شابک: ۱۵۰۰۰۰ریال (ج. ۱) ؛ ۲۰۰۰۰۰ریال (ج. ۲)
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
مندرجات: ج. ۱. قبل و حین نمایندگی (۱۳۸۷ - ۱۳۷۸)ج. ۲. بعد نمایندگی (خرداد ۱۳۸۷ - تیر ۱۳۹۰)
موضوع: ایران -- سیاست و حکومت -- ۱۳۷۸
موضوع: انتخابات -- ایران
شناسه افزوده: انتشارات همشهری
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۲ ۲م۷الف/DSR۱۵۷۰
رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴
شماره کتابشناسی ملی: ۳۱۴۶۸۶۹

درویش را نباشـد برگ سَرای سلطان

ماییم و کهنه دلقی، کاتش در آن توان زد

مقدمه

با مشاهدهٔ تغییر ناگهانی موضع برخی از صاحب منصبان و متصدیان قدرت رسمی نسبت به سیاستها و رفتارهای دولت مستقر[1]، که البته از قبل قابل پیش‌بینی بود، بر آن شدم تا با زمان‌بندی و تنظیم و تدوین مجموعهٔ مصاحبه‌ها، میزگردها، سخنرانی‌ها، یادداشت‌ها و مقالات کوتاهی که به صورت پراکنده از سال ۱۳۷۸ـ یعنی از سالی که امکان دسترسی اینترنتی به مطالب وجود دارد ـ از بنده بازتاب یافته و تاکنون به صورت مجموعه چاپ نشده را در قالب سه مجلد تقریباً دو هزار صفحه‌ای و با تقسیم‌بندی قبل، حین و بعد نمایندگی[2] و با عنوان «ما قال و من قال» به زیور طبع بیارایم و در اختیار علاقه‌مندان خاص قرار دهم. هرچه فکر کردم چیزی بهتر از این دوره‌بندی نیافتم. این دوره‌بندی به هیچ وجه نباید یادآور یک وجه سیاسی صرف باشد؛ چون همان گونه که ملاحظه خواهد شد حجم مطالب بیش از آنکه سیاسی باشد، فرهنگی و معرفتی است؛ هرچند در سیاست نیز می‌تواند بیانگر ثبات یا عدم ثبات مواضع نگارنده در مقاطع مختلف باشد. عنوان کتاب نیز بر گرفته از این سخن پُر مغز، اخلاقی، رمز گفت‌وگو و سرشار از حکمت امام علی(ع) است که «اُنظُر الی ما قال و لا تنظُر الی مَن قال: بنگر به آنچه گفته می‌شود و نه آن که می‌گوید». ممکن است این گونه داوری شود که ایشان در جایی دیگر و حسب عبارتِ «کَلمةُ حقّ یُرادُ بها الباطِل»، کلمه [در جایی و مقامی] حق است، اما مراد گویندهٔ خاص از آن باطل است، ما را بیشتر متوجه «آن که می‌گوید» کرده‌اند تا «آنچه گفته می‌شود»، اما نیک که بنگریم سخن حکیمانهٔ اول (اُنظُر الی ما قال و لا تنظُر الی مَن قال)، ضمن آنکه مانع و رادعی برای فهم انگیزه‌ها و منافع قائلان یک مطلب ایجاد نمی‌کند، وجهی عام دارد که تحت هر شرایطی درست و عبرت‌آموز است. کلمهٔ حق، قطع نظر از نیت گویندهٔ آن قابلیت واکاوی و ارزیابی عقلی دارد، اما برخی اوقات و حسب حال و شرایط زمانی ـ مکانی لازم است برای پی بردن به نیت یا ثبات مواضع یک فرد به مواضع و رفتارهای گذشته او نیز توجه شود؛ لذا عنوان کتاب به گونه‌ای انتخاب شده است که

۱. منظور، دولت نهم و دهم جمهوری اسلامی، به ریاست جمهوری آقای محمود احمدی‌نژاد است.
۲. مقصود، نمایندگی نگارنده در مجلس شورای اسلامی ایران است که جزئیات آن در متن کتب آمده است.

با ارج نهادن به بخش اول هر دو عبارت؛ (ما قال) و (کلمهٔ حق) از توجه به بخش دوم این دو عبارت (مَن قال) و (یُرادُ بها الباطِل) نیز غافل نباشد.

تحریف تاریخی و انتساب برخی مواضع به افراد، موج بی‌اخلاقی‌ها و افتراهای کم نظیر و بی‌حساب و کتاب و سوء استفاده از فقدان حافظهٔ تاریخی مردم و کاشت جهل و برداشت حماقت از سوی رندان سیاسی و عملهٔ رسانه‌ای و مطبوعاتی آنان، مقابله با منش سوفسطایی مسلکان و حقیقت سوزان و حافظان منافع و مصالح شخصی و گروهی و البته زیر لوای دفاع از دین و ارزشهای انقلابی و نظام جمهوری اسلامی، روشنگری نسبت به حامیان ایدئولوژیک و مفسران تعبیری خاص از دین ـ تعبیری که جز بندگی و تکلیف انسانها برای تحکیم منافع و جایگاه خود و البته به نام بندگی خدا و رواج اخلاق بردگی و رمه‌گی چیز دیگری را به رسمیت نمی‌شناسد ـ از انگیزه‌های اصلی چاپ و انعکاس این مجموعه است.

به نظر می‌رسد این مجموعه که به گونه‌ای می‌توان از آن به مثابهٔ نبض زمان در موقعیت تاریخی یاد کرد، بتواند از برخی مواضع، هشدارها و نقدهای همراه با راه‌حل‌ها و البته بی‌توجهی‌ها، نقش بر دیوار و آب زدن‌ها و عنادها و مخالفت‌ها با مواضع انتقادی، حمایتها و لابی‌ها و تغییر مواضع ناگهانی و ۱۸۰ درجه‌ای افرادی که در زمان مورد لزوم، خون به دل اصحاب نقد کردند، پرده بردارد. به‌راستی اشکال کار کجاست؟ اگر بگویید نمی‌دانستیم، می‌گوییم عده‌ای گفتند و هشدار دادند؛ اگر بگویید می‌دانستیم اما مصلحت چیز دیگری بود، می‌گوییم کدام مصلحت و مصلحت چه کسی!؟ اصولاً جایگاه مصلحت کجاست و جایگاه شما کجا؟ حداقل، مرد و مردانه آنچه عمل و زبان شما غیر مستقیم فریاد می‌زند، شفاهاً هم مطرح کنید و بگویید که اشتباه کردیم و یا حداقل بگویید کدام موضع صحیح‌تر بوده است؟ اگر به واقع مدعی حقیقت هستید، شجاعانه و حقیقت‌گرایانه به اشتباه خود اعتراف کنید، تا حداقل مردم قضاوت صادق بودن دربارهٔ شما داشته باشند.

اما بعید می‌دانم احساس اشتباهی به شما دست داده باشد یا بدهد. شما بهتر از بنده می‌دانید که همهٔ اینها یک بازی بوده است، یک بازی دو طرفه و متقابل. زمانی در مصاحبه‌ای گفته بودم: آدمی، می‌ماند که چه کسی از چه کسی استفاده ابزاری کرده است؟ خوب می‌نگرم می‌بینم که هر دو از یکدیگر استفاده ابزاری کرده‌اند و بهره برده‌اند. به‌راستی، هم اکنون نیز این استفاده ابزاری ادامه ندارد!؟

هرکسی با هر منش و تفسیری که به گونه‌ای در مواضع خود، اشتباهی داشته، خوب است که با نگاه به گذشته و اشتباه خود و گاهی اعتراف به این اشتباه، موضع فعلی خود را عیان کند. نگارنده بارها اشتباه خود را برپایهٔ سیاستها و رفتارهای بعدی رئیس دولت، در رأی دادن به او در سال ۸۴ قطع نظر از مواضع انتقادی‌ام از همان بدو تشکیل کابینه، اعلام کرده‌ام. بار دیگر هم

فریاد می‌زنم، به رغم آنکه علم غیب نداشته‌ام، اما می‌توانستم تحقیق بیشتری کنم و حداقل رأی سفید بدهم. باید از گذشته درس عبرت گرفت و این عبرت را به دیگری انتقال داد. قرار نیست از یک سوراخ دو بار گزیده شویم. به هر حال زیبندهٔ این انقلاب، نظام، اصول انسانی و اخلاقی، کرامت و عزت انسانی نیست که در این تغییر مواضع به آرامی از کنار قضایا عبور کنیم و بر پایهٔ مثل معروف «شتر دیدی، ندیدی» عمل کنیم و با این کار به گونه‌ای ناظران و مخاطبان و مردم را جاهل و احمق بپنداریم.

آیا بر این پندارید که مردم شعور کافی برای فهم این واقعیات و این شکافها و اشتباهات و تغییر مواضع ناگهانی ندارند؟ آیا به لحاظ شرعی و عقلی و اخلاقی توجیه کافی برای فریب مردم دارید؟ آیا بر این پندارید که مردم فاقد تشخیص کافی برای منافع و مصالح خود هستند و شما مجازید برای هدایت آنان هر اقدامی را مرتکب شوید و هر پندار و خیالی برای آنان روا دارید؟ نکند متوجه صورت مسئله نیستید و کماکان در جهل مرکب گرفتارید؟ در این صورت، اگر در جهل خود صادق باشید و قصد فریب نداشته باشید، حتی اگر مردم را جاهل بپندارید، می‌توان شما را به شواهد و مدارک اطراف ارجاع داد. آیا ندیدید با منتقدان چه کردند و حامیان و موافقان و متملقان به چه مواهب و نعماتی و مقاماتی رسیدند؟

موافقان و مخالفان را می‌توان در کل به چند دسته تقسیم کرد:

۱. منفعت جویانی که آگاهانه و در لوای دین و دینداری در این سالها به منافع خود سامان بخشیدند و طبیعی است که انتظار اتخاذ موضع انتقادی در زمان مقتضی از آنها انتظاری بیهوده و ناروا بوده است. در مورد این افراد باید منتظر شد و دید که چگونه با تغییر فضای غالب سیاسی، تغییر موضع می‌دهند و نان به نرخ روز می‌خورند.

۲. طرفداران پر و پا قرصی که کماکان بر مواضع خود استوار می‌مانند و به اصطلاح تغییر موضع نمی‌دهند؛ اما به‌راستی موضع حاکم دولت مستقر چیست؟ دینی، ایرانی، لیبرال، سوسیال، توده وار، پراگماتیسم و یا...؟ بنابراین با فرض وجود این دسته از حامیان باز هم باید منتظر تغییر مواضع باشیم. این دسته نیز با دستهٔ اول تفاوتی ندارد.

۳. ساده لوحانی که محروم از ژرف نگری‌اند و فراتر از نوک بینی خود را نمی‌بینند و با تحول شرایط، متغیر و متحول می‌شوند. این دسته بر خلاف دستهٔ اول به دنبال منافع شخصی و گروهی نیستند، اشکال آنها در عدم فهم کافی و عمق دید است. این دسته متناسب با جایگاهشان می‌توانند تأثیر گذار باشند. حسب ساده لوحی خود موج ایجاد می‌کنند و البته مواضع انتقادی آنها، هرچند بی‌موقع، نیز می‌تواند موج آفرین باشد.

۴. کسانی که ساده نیستند و می‌دانند چه می‌کنند و از فرصتها برای پیشبرد اهداف ایدئولوژیک خود به احسن وجه استفاده می‌کنند. اینها را اهل منافع صرف نمی‌دانیم؛ جزء حامیان ذاتاً متلوّن

هم قلمداد نمی‌کنیم. اینها را به طور عمده کسانی می‌دانیم که درک صحیحی از انقلاب اسلامی ندارند. درک تکلیف‌گرا و بی‌توجه به حقوق و عاملیت انسانی دارند و تفسیر مردم سالاری دینی از مشروعیت و فلسفهٔ سیاسی نظام را بر نمی‌تابند. تفسیری بسته و بی‌توجه به تغییر و تحولات اجتماعی، تفسیری سلفی و اخباری از دین دارند و تنها خود را در مقام هادی و راهبر قرار می‌دهند و الباقی مردم از نظر آنها حکم صغاری دارند که فاقد صلاحیت و توان تشخیص خیر و شر و منافع و مصالح خود هستند و باید به طرق مختلف، دست آنها را گرفت و هدایت کرد. یک نوع تصویر و تفسیر چوپان و گوسفندی. خود در مقام چوپان و مابقی در حکم گوسفند.

به طور قطع، با توجه به پیشینهٔ تاریخی این دسته و اتفاقات پنجاه سال گذشته نمی‌توان از آن در قالب تعبیر سوم یاد کرد. این جریان در کنار درک سطحی‌اش از دین، رندانه وارد قضایای سیاسی شده و بهره برداری می‌کند. این جریان، متوهمانه خود را حق مطلق و نماینده واقعی خدا روی زمین و دیگران را خارج از مسیر و مملو از القائات شیطانی و غربی می‌داند. این جریان همواره مترصد بوده تا با حربه رعب و اغوا افکار خود را جامهٔ عمل بپوشاند و به گونه‌ای به دلیل برخی بی‌مهری‌ها و از طریق اختلاف افکنی‌ها و توهم آفرینی‌ها، جبران مافات کند و تفکر عوام فریبانه و منجی گرایانه خود را رواج دهد. بی‌توجهی به عقل و تفکر و جایگاه کرامت و عزت و اختیار و مسئولیت انسانی، غالی گرایی و درک غلط از فلسفهٔ مهدویت و انتظارگرایی‌های نامعقول و بی‌توجهی به صبغه و پشتوانهٔ عقلی ولایت فقیه از مشخصات این جریان است.

همان گونه که تجربه تاریخی، آنها را به این مواضع نسبتاً دو گانه سوق داده است، عملکرد تاریخی، به ویژه در سالهای گذشتهٔ آنان، به ما این اجازه را می‌دهد تا قضاوت تاریخی خوبی از آنان نداشته باشیم. بر خلاف تصور اولیه و مربوط به نمونه آرمانی، این طایفه ظاهراً به نام دین، نان می‌خورند و در پس لوای دفاع از ولایت فقیه به منافع خود سامان می‌دهند. به نظر نمی‌رسد دفاع آنان از ولایت فقیه، با توجه به درک آنان از امام زمان (عج) که فاقد پشتوانه عقلی و مدیریتی صحیح است، دفاعی حقیقی و مبتنی بر اندیشه‌های امام راحل (ره) باشد. فراموش نخواهیم کرد که بیشترین دفاع‌ها از سیاستها و رفتارهای غلط از این طایفه است و بر خلاف جنگ زرگری، کماکان شاهدیم که این دفاع‌ها و حمایت‌ها ادامه دارد. دفاع‌ها و حمایت‌هایی که با منافعی نیز همراه بوده است.

تعبیر آنان، تعبیری دم دستی است که برای خلاقیت و عاملیت انسان و جایگاه در خور او به عنوان خلیفه عام خدا وقعی قائل نیستند. تعبیری عوام فریبانه و ظاهر بینانه که در پس باور توده وار دینی و با استفادهٔ ابزاری از طینت پاک و عواطف روشن و خالص دینی مردم می‌کوشند تا دو روزهٔ زندگی و دنیای خود را سامان بخشند و آخرت دیگران را با آباد کردن دنیای پر زرق و برق و قدرت‌طلبانه خود تباه کنند. دین در دست آنان ابزار تلاش برای ارتقای

منزلت، قدرت و ثروت است. در نگاه دینی و معرفتی آنان، توجه به عقل و فکر و قابلیت‌های الهی، سؤال داشتن و سؤال کردن و زیر سؤال بردن ثروت و فساد ناشی از موقعیت صنفی و رسمی، مساوی است با نامسلمانی و خروج از دایرهٔ دین و نظام سیاسی دینی. محاورهٔ آنان با دیگران بیانگر حق بودن خود و باطل بودن دیگران است. آخر مگر نه این است که ما [دستهٔ چهارم] یا همان صاحبان قدرت، وارثان وعده داده شدهٔ خدا روی زمین هستیم و مگر نه این است که خدا بر شما منت نهاده و ما را بر شما حاکم نموده است؟ چرا قدر این وراثت و این نعمت الهی را نمی‌دانید؟ بدانید که مخالفت با ما و جایگاه ما باعث سلب و زوال نعمات الهی از شما خواهد شد و خداوند نعمت ما را از شما خواهد ستاند. به اوامر و نواهی ما توجه کنید. در برابر ما خاضعانه و تکلیف‌گرایانه سر تعظیم فرود آورید. به ما اعتماد و اطمینان کنید، ما به شما می‌گوییم دنیا چگونه است. به نگاه و تفسیر معرفتی، فرهنگی، اخلاقی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود اعتماد نکنید. اینها وساوس و خطوات شیطانی‌اند.

ما به شما می‌گوییم دنیا چگونه است. تفسیر شما از مشکلات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی واژگونه است. شما اسیر پندارهای واهی و غلط هستید. حجاب‌ها را کنار بزنید، مؤمن باشید تا متوجه باشید که ما چه نعمات و مواهبی برای شما هستیم.

نزد آنان، و البته در ظاهر، مایهٔ سیاست، یک رگ کلفت گردن است و یک شعار مرگ بر ضد ولایت فقیه، و خدا می‌داند در پس این شعار چه منافعی برای عده‌ای و چه ساده لوحی و عشقی برای عده‌ای دیگر که نهفته نیست!

۵. نقادان مصلحی که به دور از منفعت طلبی‌ها و یا مصلحت سنجی‌های رایج و در چارچوب اندیشه سیاسی امام (ره) و گفتمان انقلاب اسلامی و مبانی و صبغهٔ فلسفی، عرفانی، کلامی- فقهی و آرمانها و ارزشهای آن می‌کوشند تا در وهلهٔ اول حافظ هستهٔ مرکزی فلسفهٔ سیاسی جمهوری اسلامی، یعنی مردم سالاری دینی و دو مؤلفهٔ حقانیت و مقبولیت آن از طریق اجتهاد پویا و متوجه تعامل دین و جامعه باشند. توجه به تغییر و تحول اجتماعی، فلسفهٔ تغییر و تلاش در جهت مدیریت این تحولات، بر اساس اصول و بُن مایه‌های اسلامی در کلیت عقاید، اخلاقیات و احکام و اصول مبرهن فقهی از ویژگی‌های این نقادان است.

آسیب‌شناسی عمدهٔ آنان در چند سال گذشته، معطوف به ابزارگرایی و سیاستها و رفتارهای ماکیاولیستی و بی‌توجهی به اخلاق به مثابه عنصر ممیّزهٔ انقلاب اسلامی، بی‌توجهی به جامعیت حقوق شهروندی و تقلیل آن به وجه اقتصادی- توزیعی بی‌برنامه و فراموشی وجه تولیدی اقتصاد و مؤلفه‌های سیاسی و فرهنگی آن، نادیده انگاشتن حقوق فردی و آزادی‌های اساسی، تفاسیر قشری، عوام فریبانه و سطحی و کلاهبردارانه از دین ـ آن هم از سوی کسانی که بهره‌ای از ابعاد حِکمی و عقلی اسلام نبرده‌اندـ سیاست‌زدگی و فراموشی نقش ابزاری قدرت و حتی اقتصاد، مانور فردی

صاحبان قدرت، به ویژه در قوهٔ مجریه، در رأس نبودن قوهٔ مقننه و توجیه و سکوت نهادهای نقاد دینی و بی‌توجهی نظری و عملی به مبانی جمهوری اسلامی و استلزامات آن است.

شاید گزاف نباشد اگر بگوییم مهم‌ترین نقد این دسته از افراد متوجه قداست بخشی به حکومت و فراموشی نقش ابزاری آن و عدم توجه به مشارکت مردمی در ابعاد و سطوح مختلف باشد. به‌راستی حکومتی وجود دارد که بتواند بین قداست بخشی به حکومت و توجه به حقوق و مشارکت ذو ابعاد مردم جمع کند؟ از سوی دیگر آیا می‌توان بین قداست بخشی به حکومت و فی نفسه هدف دانستن آن و اشعری‌گری و توهم و به کارگیری اهرم‌های استیلایی و هژمونیک حاکمان، قائل به جدایی شد؟ آیا بی‌توجهی به ابعاد حِکمی، فقهی و عرفانی و معنوی انقلاب و ایجاد معبر برای نفوذ سطحی اندیشان و متوهمان جز با تقدیس قدرت رسمی و فراموشی نقش ابزاری آن امکان پذیر است؟ قائلان به فضیلت قدرت رسمی به قیمت نادیده انگاشتن قدرت نقد و قدرت غیر رسمی و مشارکت و حقوق همه جانبهٔ مردم از چه بینش، منش و روشی برخوردارند؟ در تاریخ اسلام چه نسبتی بین اخباری‌گری و سیاستهای امنیتی و استبدادی وجود دارد؛ در چه عصری شاهد منسک‌گرایی، ظاهرگرایی، نمادگرایی و تفکر توده وار و احساسی و هیجانی دینی، از یک طرف و سیاستهای استبدادی و تقلیل قواعد عقلی و شرعی و عرفی به اختیارات حاکم، از طرف دیگر بوده‌ایم؟ و امروز جهان اسلام با چه تفکری، گرفتار برادر کشی و حماقت‌ها و جهالت‌های ناموجه است؟ چه کسانی امروز بر طبل عوام‌زدگی و اخباری‌گری در عمل و اقتدارگرایی و گسترهٔ نامنضبط و بی‌حد و حصر اختیارات حکمران و با توجیهات نامستدل و ناموجه دینی، می‌کوبند؟

به‌راستی چه تحلیلی می‌توان برای اقتدارگرایی و منش استبدادی و یکه سالارانهٔ قوهٔ مجریه و عمل نامنضبط و غیر قانونی رئیس دولت مستقر به دست داد و چه کسانی در این زمینه مسئولند؟

آیا اگر نبود تفوق جریان اخباری‌گری به عنوان حامی اصلی دولت از یک طرف و سیاستهای مرتبط عوام فریبانه و منسک‌گرایانه از طرف دیگر، ما امروز شاهد بی‌توجهی به قانون و سیاستهای فرصت طلبانه و پر نوسان بودیم؟ به نظر سؤالی اساسی می‌آید، چه نسبتی است بین یک تفکر سلفی‌گرا و پان ایرانیسم؟ هر دو رجعتی متوهمانه به یک امر موهوم و ناپختهٔ تاریخی و بی‌توجه به تغییر و تحولات دارند؛ و اما تفاوت این دو در ظاهر به وجه دینی و البته اشعری مسلکانهٔ سلفی‌گری و تفکر ناسیونالیستی و اصالت بخشی به فضای جغرافیایی و روابط و پیوندهای خاکی و خونی و تا حدودی فرهنگی پان ایرانیسم بر می‌گردد. بماند که ذهن آشنا با هویت ایرانی، متوجه وجه محتوایی و مضمونی دینی و یکتا پرستانهٔ آن خواهد بود؛ هویتی که مضمونی خداگرایانه در ذات خود دارد. حتی در این صورت نیز اگر این خداگرایی به قیمت

نادیده انگاشتن انسان و حقوق او و تحولات اجتماعی باشد، چیزی از سلفی‌گری کم نخواهد داشت و برگردانی از همان تفکر سلفی است. تنها تفاوت این دو، همان گونه که اشاره شد در ادعای عام‌گرایی سلفی‌گری و ادعای خاص‌گرایی ایرانی‌گری است.

سلفی‌گری بر ظاهرگرایی در قالب شریعت‌گرایی اصرار می‌ورزد و ایرانی‌گری نیز بر گذشته‌ای موهوم و نامعلوم پای می‌فشرد. این گذشتهٔ موهوم اگر صراحتی هم داشته باشد در همان وجه دینداری با خصائل نگاه سلسله مراتبی، تلفیق دین و سیاست و آشتی ناپذیری حق و باطل است. قطع نظر از زمینه و بستر تاریخی مدعیان تفکر سلفی، علی القاعده آنها نیز باید بر این عناصر اصرار ورزند. خصائلی که به احسن وجه و بدون ذبح عاملیت انسانی و تحولات اجتماعی در گفتمان انقلاب اسلامی نمود یافته است. به هر حال، آنچه از مقایسه این دو قابل استنباط است، بی‌توجهی به تحول و تطور تاریخی، بی‌توجهی به عقل و ضرورت‌های زمانی و مکانی است؛ و البته این در شرایطی است که طایفهٔ هم- کانون و هم- منشأ تفکر سلفی- ایرانی‌گری را در قول و عمل صادق بدانیم. اما واقعیت این است که نگرش ماکیاولیستی و پراگماتیستی این طایفه، ما را از انتساب صداقت در نظر و عمل به آنها محروم می‌سازد. بعید می‌دانم که حامیان ایدئولوژیک آنها اولاً متفطّن به این ارتباط باشند و ثانیاً با وجه تفکر ایرانی‌گری افراطی و ناموجه این جماعت، هم عقیده باشند. ظاهراً آنها فریب آگاهانهٔ وجه اول، یعنی سلفی‌گری آنها را خورده‌اند. می‌گویم فریب، چون با دلالت ایرانی‌گری آنها هم عقیده نیستند، می‌گویم آگاهانه، چون بعید می‌دانم این استفادهٔ ابزاری یک طرفه بوده باشد. به طور قطع، این بده بستان، طرفینی بوده است. به هر حال حامیان ایدئولوژیک کماکان آماده‌اند تا حمایت علی الاطلاق خود را از جماعت سلفی در هر لباس و پوششی ابراز نمایند. روکش دفاع از ولایت فقیه یا تصنعی و فریبنده است و یا بر پایه درکی غلط از ولایت فقیه و بی‌توجه به مبانی عقلی و حضور مردم به مثابه شرط اثباتی مشروعیتی است که حقانیت، مؤلفه دیگر آن است. استقرار نظام سیاسی و مشروعیت حقوقی آن در گرو توجه به هر دو عنصر است. فهم این دو عنصر نیز در تعریف مشروعیت، به فهم و درک انسان و جایگاه شرعی او در مفهوم نظارت و مقبولیت او در استقرار نظام سیاسی است.

واقعیت این است که در شرایط کنونی، تحلیلی جامع از وضع موجود و ریشه یابی آن امری ضروری است. به طور قطع، تصویر برداری از شرایط موجود، بدون داشتن یک چارچوب نظری و دوربین نمایانگر و واقع نما، اگر نگوییم نامحتمل، به‌شدت ناقص، تار و منحرف خواهد بود.

شاید بتوان در مجموع شرایط موجود را مشتمل بر فاصله‌گیری از مردم‌سالاری دینی به ویژه وجه مردم‌سالاری آن، شکاف فزاینده بین قدرت رسمی و قدرت غیر رسمی، فقدان مشارکت مدنی در ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و در عرصه‌های تصمیم گیری، مشارکت و نظارت،

بی‌توجهی به تفکیک قوا و انضباط در تصمیم گیری و رفتار، خرافه‌گرایی و انتظارگرایی نامعقول (چه واقعی و چه پنداری)، بی‌توجهی نهادهای مدنی دینی و عرفی به نقد و نظارت، اقتصاد در هم ریخته و معلول تصمیمات شتابان و بی‌برنامه، رانت جویی و رانت خواری گسترده در قالب تفکرات دینی و وانمودگرایی‌های انقلابی، سیاستهای منقبض سیاسی و بی‌توجه به اصول و مندرجات فصل سوم قانون اساسی، ادامه ظرف تاریخی و ساختاری متمرکز و به جای مانده از رژیم گذشته، آشفتگی در ادارهٔ کلان جامعه و بی‌توجهی به ملزومات ادارهٔ فقهی و عدم توجه به ضعف‌ها و خلأها و فقدان بستر سازی برای تحول لازم در این خصوص و موارد مرتبط دیگر دانست.

به هر حال، حسب دلایل و انگیزه‌هایی که در صدر این مقدمه به آن اشاره شد، مترصد شدم تا با تنظیم زمانی و ویرایش بسیار جزیی و با وفاداری به محتوا و شکل مصاحبه‌ها، گفت‌وگوها، سخنرانی‌ها، یادداشت‌ها و برخی مقالات کوتاه و با استفاده از همان عناوین مندرج در جراید و خبرگزاری‌ها، شِمایی از مواضع، هشدارها، نقدها، مخالفت با نقدها و بی‌توجهی به این هشدارها را باز گو نمایم. باشد که سهمی هر چند ناچیز در روشنگری تاریخی و آگاهی بخشی و یادآوری تاریخی ادا کرده باشم. حُسن این مطالب روان بودن و متعلق بودن آنها به فضای جاری و داغ عمومی است که در واقع می‌توان از آن به مثابهٔ نبض اصلی واقعیت‌ها، در بستر زمانی - مکانی خود، نام برد. این دفتر مفصل و البته ویژگی اجتناب‌ناپذیر تکراری برخی مضامین، بیش از آنکه داعیه و دغدغهٔ دفاعیهٔ شخصی در برابر قلم فرسایان بی‌اخلاق و نان به نرخ روز خوران میدان دیده و کاسبان و تجارت پیشه گان نقاب دار را داشته باشد، دغدغهٔ باز خوانی و یادآوری تاریخی برای جلوگیری از بازگشت معلّق زنان حرفه‌ای و چهره تغییر دهندگان ماهری را دارد که جز به منافع و مصالح شخصی و سود بردن از سفرهٔ پهن و رنگین جمهوری اسلامی به چیز دیگر نمی‌اندیشند.

تاریخ این مطالب نشان می‌دهد به موازات افزایش کمّی و کیفی نقدها، موج فشارهای درونی و بیرونی نیز فزونی یافته است. تاریخ این مطالب نشان می‌دهد شعار نقد و نقد پذیری تنها برای عوام فریبی بوده و در عمل شاهد انواع و اقسام روشها و ترفندهای غیر انسانی در مواجهه با منتقدان بوده‌ایم. هرچند امروزه به دلیل رُخ نمایی قواعد و سنن اجتناب ناپذیر و حتمی الوقوع الهی و اصل باز گشت عمل و مواجههٔ افترا زنان و هتاکان با عمل زشت خود، چندان شاهد مانور غیر اخلاقی سابق آنان نیستیم، اما مردم باید بدانند که با چه کسانی و در چه برههٔ زمانی سر و کار داشته‌اند، باشد که بیش از یک بار از سوراخ و ماری گزیده نشوند. از سوی دیگر، سنن الهی همیشه در حال عمل است و این ماییم که با اعمال خود زمینه تحقق آنها را چه با اعمال نیک، چه با اعمال شر خود فراهم می‌کنیم. حاشا که اعمال ما بد باشد! به علاوه، هیچ

ضمانتی نیست کسانی که تاکنون بهره‌مند از روشهای غیرانسانی بوده و به اصطلاح، مزهٔ آسان قدرت زیر دندانشان رفته است، مجدداً متمسک به این روشها نشوند.

به نظر می‌رسد و یا به عبارت بهتر امیدوارم چاپ این مطالب بتواند به مثابه سدّی در برابر مواضع و تحلیل‌های غلط عمل کند. امیدمان باید در وهلهٔ اول به مردم و آگاهی‌های آنها باشد، و الا سرمایه‌گذاری آنها بر جهالت مردم آن قدر زیاد است و خوشبین از این سرمایه‌گذاری‌ها هستند که بعید می‌دانم این جماعت، به راحتی گوش شنوایی برای فهم و درک واقعیات پیش‌روی داشته باشند.

به هر حال برای بنده که بحمدالله همواره مورد لطف اصحاب جراید و محل رجوع خبرنگاران شریف و اطلاع رسانان و آگاهی بخشان بی‌مزد و منت جامعه بوده است، احصا و جمع آوری تمام مطالب مندرج در جراید و رسانه‌های مختلف، آن هم به تنهایی، و با توجه به حجم گستردهٔ آن، کاری به غایت دشوار و وقت گیر می‌نمود. به یاد دارم که سالها پیش خبرنگاری از من پرسید اگر نیم ساعت از عمرت باقی باشد، چه می‌کنی؟ گفتم مصاحبه می‌کنم. با وقت اندک و مشغلهٔ تدریس و تحقیق، تصمیم گرفتم تا در گام نخست به چند پایگاه اطلاع‌رسانی اصلی که معمولاً مطالب بنده را یا از طریق فعالیت‌های خبری و اطلاع‌رسانی خود و یا از طریق انعکاس دادن به مطالب مندرج در جراید و پایگاههای دیگر پوشش داده و می‌دهند، رجوع کنم. به یاد دارم که تا قبل و حین نمایندگی، ایسنا یا خبرگزاری دانشجویان وابسته به جهاد دانشگاهی، عمده‌ترین پایگاهی بود که بیشترین مصاحبه‌ها را با بنده انجام می‌داد. پایگاهی که همواره نیز از آن به عنوان پیشرو و نمونه یک کانون اطلاع‌رسانی فراگیر و متعادل یاد کرده‌ام. این مصاحبه‌ها از قبل از نمایندگی شروع شده است و کماکان ادامه دارد. بدون تردید در این دورهٔ چهارده ساله انجام این مصاحبه‌ها و انعکاس خبرها فراز و فرود داشته است؛ لذا برای اطلاع از مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های قبل از نمایندگی خود به خبرگزاری ایسنا رجوع کردم. به طور قطع، در دورهٔ سالهای ۱۳۷۲-۱۳۸۳ش[۱]، یعنی قبل از نمایندگی، مصاحبه‌های زیادی از سوی جراید و پایگاههای اطلاع‌رسانی مختلف ـ که البته آن زمان تعدادشان محدود بود ـ با بنده انجام شده است، لکن چون در گام نخست، قصدم تنها تمرکز بر مطالب قابل دسترس در ذخیرهٔ اینترنتی خبرگزاری‌ها و پایگاههای مورد نظر بود و با توجه به اینکه مضامین بسیاری از مطالب مندرج در این دورهٔ زمانی در قالب تحقیقات علمی قبلاً به چاپ رسیده است و نظر به اینکه در این سه مجلد قصدم تنها بازتاب دادن به مطالبی است که تاکنون در قالب کتاب به زیور طبع آراسته نشده است، برای اطلاع از مطالب قبل از نمایندگی، رجوع به مطالب مندرج و قابل دسترس در کانونهای اطلاع‌رسانی، به نظر کفایت کند.

۱. کلیه تاریخ‌های مذکور در این کتاب، تاریخ هجری شمسی است و در صورت استناد به مادهٔ تاریخی دیگر، حتماً قید خواهد شد.

بعد از نمایندگی نیز علاوه بر ایسنا سایر جراید و پایگاهها نیز در این خصوص فعال بوده‌اند و همواره بنده را مشمول لطف و محبت خود قرار می‌دادند. راه اندازی وبلاگ شخصی با عنوان در راه مدرس، از اواسط ۱۳۸۴ ش، توسط دانشجویان عدالتخواه و به طور خاص برادر ارجمند آقای تفرشی و ادامهٔ محبت و فعالیت ایشان تا چند ماه پس از انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸ و متعاقباً برادر عزیز دیگری و تلاش در جهت گردآوری مطالب بازتاب یافته در جراید و رسانه‌های مختلف و انعکاس دادن آنها در این وبلاگ، بار بزرگی برای کار در دست انجام از دوش بنده برداشت. از بعد از نمایندگی و بازنشستگی در سال ۸۹ با فراغ بال و حوصلهٔ کافی، شخصاً مصاحبه‌ها را بازبینی، اصلاح و ویرایش و اصل و یا لینک آن را برای وبلاگ فوق ارسال می‌کنم. تقریباً قطع نظر از وقفه‌ای که در بازتاب مطالب بنده در این وبلاگ رخ داد، می‌توان این گونه داوری کرد که این وبلاگ مجرا و معرف تمام نما و بیانگری از آرای بنده در جراید و پایگاههای مختلف است. برای پوشش دادن به مطالب دوران وقفه به پایگاه اطلاع‌رسانی بازتاب یا تابناک فعلی رجوع کردم و کلیه مطالب مندرج در این پایگاه را که تصادفاً از دوران پس از نمایندگی‌ام بود احصا و با نظم و نسقی به مطالب مندرج در وبلاگ شخصی اضافه کردم. با رجوع به مطالب ذخیره شده در رایانهٔ خود در اقامتگاه مطالعاتی خود نیز متوجه برخی دیگر از مطالب شدم، که آنها را هم بررسی و بعضاً اضافه کردم. در گام آخر نیز به مطالب اصلاح شدهٔ خود در ایمیل‌هایی که ارسال کرده بودم و موجود بود، مراجعه و چند مصاحبه و یادداشت هم از اینجا اضافه شد. آدرس برخی از این مطالب از طریق مجلاتِ در اختیار ذکر گردید و آدرس برخی نیز که به طور عمده مربوط به زمستان ۱۳۸۷ است، با تمام تلاشم مغفول ماند. به این موارد معدود نیز بدون ذکر آدرس اشاره شده است. نمی‌توانم مدعی شوم که تمام مطالب مورد نظر احصا شده است، اما می‌توانم مدعی شوم که با این اثر، اکثر مطالب و عمدهٔ مضامین منتقل شده است. مطالب مکمل و ذکر برخی اصلاحات، به طور عمده اشاره به منابع برخی مطالب مندرج، به حول و قوه الهی بماند برای تلاشهای بعدی. به نظر می‌رسد با توجه به ضرورت زمانی، صرف دو ماه و تقریباً تمام وقت، از نیمه تا پاسی از شب و حتی اختصاص تعطیلات عید به آن در این مقطع کفایت کند.

در چاپ مجموعه‌ای این مطالب، تلاش شده است تا قطع نظر از برخی ویرایش‌های جزئی، هیچ گونه دخل و تصرفی، حتی در انتخاب عناوین مندرج در جراید و پایگاههای مزبور داده نشود. این عناوین خود می‌توانند بیانگر سلایق و ذائقه‌های مختلف و متنوع این رسانه‌ها، حسب حال و شرایط و مقتضیات زمانی باشند. سلایق و ذائقه‌هایی که خود می‌تواند موضوع تحقیقی مستقل باشد.

هرچند این سخن اضافی می‌نماید، اما احتمالاً بیانش خالی از فایده نباشد؛ عزیزانی که بنده

را مفتخر به مرور بر مطالب این مجموعه یا سه دفتر می‌کنند، استحضار دارند که بر خلاف روال معمولِ مطالعهٔ اکثر کتابها، در اینجا باید ابتدا به فهرست مطالب و تاریخ آنها و پس از انتخاب، به اصل آن رجوع کرد.

بر خود واجب می‌دانم که از تمام جراید و پایگاه‌های اطلاع‌رسانی و خبرنگارانی که در این سال‌ها زحمت پوشش دادن به مطالب بنده و مصاحبه با حقیر را بر خود هموار نمودند، صمیمانه سپاسگزاری کنم. خدا را گواه می‌گیرم که از این جماعت زحمتکش و روشنفکران واقعی و بی‌ادعا جز خاطره‌ای خوش ندارم. چون اشاره به نام همهٔ این عزیزان عملاً امکان‌ناپذیر و از توان حافظه من خارج است، از این گمنامان خوش‌نام و زحمتکشان عرصهٔ آگاهی‌بخشی، عذرخواهی کرده و برای یکایک آنان آرزوی توفیق روزافزون در انجام رسالت الهی و مردمی و به دور از شائبه‌های زودگذر دنیوی را دارم و با تقدیم شعری از حافظ، بار دیگر انجام خطیر این رسالت را گوشزد می‌کنم.

درویش را نباشد برگ سرای سلطان / ماییم و کهنه دلقی، کاتش در آن توان زد

در پایان از ویراستار محترم و مؤسسهٔ همشهری بابت چاپ این مجموعه کمال تشکر را دارم و از خوانندگان ارجمند نیز تمنا دارم از باب توجه بیشتر به «ما قال» و آن چه گفته شده است، بنده را بابت لغزش‌های احتمالی، از جمله چاپ تکراری یک مطلب و یا تاریخ جا به جا شدهٔ اجتناب‌ناپذیر برخی مطالب به دلیل انعکاس دیر موقع اینترنتی آن و یا برگرفته شدن آن از سایر پایگاه‌های اطلاع‌رسانی و البته سخت بودن و حجم کار، با توجه به وقت اندک و ضرورت انتشار به موقع آن، عفو نمایند.

دفتر اول را که حاوی مطالب قبل و حین نمایندگی است به تمام علاقه‌مندان و دلسوزان کشور و خواهان سربلندی و اعتلای اخلاق و معنویت در این زادبوم تقدیم می‌کنم.

و ما توفیقی الا بالله
عماد افروغ
۱۳۹۲/۱/۱۲

هیچ استراتژی مدونی نداریم

۱۳ بهمن ۱۳۷۸/ خبرگزاری ایسنا

بعد از زمان جنگ، توقع داشتیم که با توجه به شعارها و اهداف عنوان شده در انقلاب، به سوی تدوین و تنظیم استراتژی جامع و برنامه‌ریزی مدون در عرصهٔ سیاسی و اقتصادی پیش رویم، اما این نتیجه به دست نیامد.

ما هیچ استراتژی مدونی نداریم و شاخص آن همین برنامه‌هایی است که بعد از جنگ صورت عمل یافته؛ در حالی که هیچ کدام جامع نبوده و صرفاً اقتصادی و یا به عبارت رساتر فقط بودجه‌بندی بوده است؛ حتی در برنامهٔ سوم توسعه نیز این مسئله مشهود است.

باید از این فضای باز گفت و گو استفاده کنیم، به‌ویژه از بعد مشارکتی توسعه؛ زیرا یکی از شعارهای دوم خرداد، توسعه بود و آن را نباید با تقلیل به آزادی پایین آورد؛ چرا که مشارکت، مفهومی جامع‌تر و فراگیرتر از آزادی دارد.

مجلس ششم، باید به سوی مفهوم واقعی مشارکت پیش رود و با کمک گرفتن از نخبگان و کارشناسان فرهنگی و اقتصادی، در جهت برنامه‌ریزی‌های مدون گامهای موثری بردارد، در غیر این صورت، باید در انتظار حوادث غیر قابل پیش بینی باشیم.

من خود یکی از منتقدان سیاستهای هاشمی[1] بوده و هستم و از این می ترسم که دوباره همان سیاستها دنبال شود و اگر حضور ایشان در عرصهٔ انتخابات به قیمت تداوم همان سیاستها باشد، بشخصه آن را به صلاح نمی‌دانم، لکن حضور وی به عنوان یک شهروند در مسائل سیاسی یک امر عادی و طبیعی است.

اما به هرحال، هاشمی، انسان با صلابتی نیست و مواضع گذشتهٔ وی نشان داده که استراتژی مشخصی را دنبال نکرده است. به طور بارز مقایسه کنید مواضع اقتصادی و عدالت خواهانهٔ

---

۱. حجةالاسلام و المسلمین اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس شورای اسلامی ایران در سالهای ۱۳۵۸–۱۳۶۸ و رئیس جمهوری ایران طی سالهای ۱۳۶۸–۱۳۷۶.

جمعی ایشان در خطبه‌های نماز جمعه در طول جنگ و رفتارهای ایشان در دورهٔ ریاست جمهوری. ممکن است امروزه این گونه فهم شود که وی از مخالفان جبههٔ دوم خرداد است، اما با نگاهی به زمان انتخابات هفتمین دورهٔ ریاست جمهوری، معلوم می‌شود آنهایی که به نام هاشمی کوشیدند تا قانون اساسی را تغییر دهند، خود از کسانی بودند که خاتمی را برگزیدند و یا شاید تلقی شود که ـ با توجه به مواضع تند برخی اصلاح‌طلبان علیه ایشان ـ ایشان به زیان جبههٔ دوم خرداد وارد صحنه می‌شود، اما با توجه به اینکه صلابتی در ایشان ندیدم، نمی‌توان به این مسئله خوش بین بود. در واقع نه تنها آقای هاشمی، بلکه کسانی که این چنین رفتار می‌کنند، موضع و منطق واحد و پایداری ندارند.

بسیار کم، گروهی را می شناسم که موضع و استراتژی استواری داشته باشد و این آفتی است که همهٔ گروهها را در برگرفته و به زیان توسعهٔ سیاسی است؛ زیرا یکی از شاخصهای این توسعه، مشخص بودن مرزبندی‌های گروههای سیاسی است و ما در شرایط تلون و تغیّر به توسعهٔ پایدار نمی رسیم. منافع ملی و وفاق ملی را زمانی می‌خواهیم که مرزبندی گروهها هم مشخص شده باشد.

وفاق ملی به این معنا نیست که همه یکی باشند، بلکه با وجود تکثر و تعدد، مرز مشخصی باید موجود باشد؛ یعنی نه انسجام منهای تکلیف و نه تکلیف منهای انسجام را می‌خواهیم، و هم اکنون هیچ کدام را نداریم. به اعتقاد من، هر گروهی اگر واقعاً می خواهد فعالیت پایدار داشته باشد، باید مرزها را مشخص کند و به تنهایی لیست ارائه دهد. چون ائتلاف را به زیان توسعهٔ سیاسی می‌دانم. همچنین نباید از ناحیهٔ یک نفر (هاشمی) احساس خطر کنیم؛ اگر قرار است توسعه به یک نفر وابستگی داشته باشد همان بهتر که نباشد.

اما باید بپذیریم که حضور هاشمی مشارکت مردم را افزایش می‌دهد. ایشان، چهره محبوبی در میان مردم است؛ زیرا شخصیتی است که به نظام خدمت کرده و از چهره‌های برتر است؛ گرچه بخشی از این محبوبیت، موجه و بخشی ناموجه است.

[در پاسخ به یک سؤال]: بین آزادی کرباسچی[1] و نامزدی هاشمی ارتباطی نمی‌بینم؛ هر چند که از حرف و حدیث‌های پشت پرده نیز خبر ندارم. شاید یکی از دلایل آزادی وی، افزایش مشارکت مردم در انتخابات بوده باشد، اما این ربطی به نامزدی هاشمی ندارد؛ زیرا هاشمی، دفاع چندانی نیز از کرباسچی نکرده است.

با توجه به حضور فراگیر نامزدهای گوناگون از جناحهای مختلف و به‌ویژه شرکت دانشگاهیان، حضور مردم در انتخابات بسیار جدی‌تر از دوره‌های پیش است و مانند دوم

---

۱. غلامحسین کرباسچی، شهردار تهران در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و از بنیان‌گذاران حزب کارگزاران سازندگی ایران.

خرداد، با حضور گسترده و فعال مردم روبه‌رو خواهیم بود.

[در پاسخ به یک سؤال]: مطبوعات باید برآمده از نیاز ما، فرهنگ ما و جامعهٔ ما باشد و چنانچه اشکالی در جامعه وجود دارد و آنها می خواهند دست به اصلاحات بزنند، باید این اصلاحات بومی باشد. ما به یک مدرنیسم خودی نیازمندیم، اما اگر دربست، سنت‌هایمان را از خود دور کنیم، و وابستگی فکری به غرب داشته باشیم، این مطبوعات، بومی به شمار نمی‌آیند و نمی توانند نیازهای فکری جامعه را برآورده سازند.

[در پاسخ به یک سؤال]: آقای خاتمی[1] از زمان انتخاب شدنش، نوعی حالت کمال بخشی به شعارهای خود داده و مفاهیمی را مطرح کرده که پیش از این مطرح نشده است. هویت، عدالت و امنیتی که ایشان بیان کرده‌اند، حکایت از نوعی جامع نگری دارد.

اصلاحات آقای خاتمی، در قالب گفتمان انقلاب، تداوم خواهد داشت، اما الزاماً تمام گروههای وابسته به دوم خرداد، منطق واحدی بر مواضعشان حاکم نیست و از این گفتمان پیروی نمی کنند؛ زیرا توسعهٔ سیاسی آنها یک سویه، شتابان و بیگانه با فرهنگ و هویت است و اینها بیش از اندازه، مجذوب مباحث توسعهٔ سیاسی غربی شده‌اند و همان‌طور که توسعهٔ شتابان آقای هاشمی، وارونه نتیجه داد، اگر اینها نیز همین روش را در پیش گیرند همان نتیجه به دست می‌آید.

مردم، دانشگاهیان را ستاره‌های شبکه و گروههای مرجع می‌دانند و اگر اینها در انتخابات شرکت نداشته باشند، این مسئله بر حضور مردم نیز تأثیر می‌گذارد و من به شدت طرفدار سیاسی شدن اینها هستم و این سیاسی شدن به معنای شناخت حقوق خود است، اینکه به صحنه بیایند و حقوقشان را درخواست کنند.

همنوایی بین قوهٔ مقننه و مجریه، به نوعی دیکتاتوری می‌انجامد

۱۳ اسفند ۱۳۷۸/ خبرگزاری ایسنا

احزاب ما محفلی بوده و گروههایی غیر انجمنی و مقطعی می‌باشند و برای دستیابی به قدرت شکل می‌گیرند و بعدها نیز به دلایلی از هم پاشیده شده و به صورت حزب قوام السلطنه در می‌آیند. احزاب محفلی امروز، خود معضل توسعهٔ سیاسی هستند و در آینده در جهت دستیابی به منابع کمیاب متفرق خواهند شد.

حزب گروهی است که در اثر مرور زمان از پایین شکل گرفته و مظهری از جامعهٔ مدنی و واسط بین دولت و مردم برای جلوگیری از فشارها و تعدیات دولتی است که جهت انجام فعالیت‌های خود از اعضایش حق عضویت می‌گیرد؛ اما هیچ کدام از احزاب امروزی ما چنین

---

۱. حجةالاسلام سید محمد خاتمی، رئیس‌جمهوری ایران از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴.

مشخصاتی ندارند. برای مثال امروز این سؤال در مورد حزب مشارکت و سایر احزاب مطرح است که منابع مالی شما از کجا تأمین می‌شود؟ چرا همیشه باید مجلس ما با قوهٔ مجریه همخوان و هماهنگ باشد و نتوانیم از تفکیک قوا صحبت کنیم. جناب رئیس‌جمهور در انتخابات با توجه بهٔ امکانات موجود خط دهی می‌کردند که مردم از ۲۹ بهمن، دوم خرداد دیگری بسازند، که از این موضع نوعی تلاش برای رسیدن به قدرت استنباط می‌شود. باید توجه داشت که همنوایی مطلق بین قوهٔ مقننه و مجریه به نوعی دیکتاتوری خواهد انجامید.

متأسفانه برخلاف بسیاری از کشورها با سابقهٔ دیرینه دموکراسی، در قانون ما سن افراد برای رأی دادن شانزده سال است و این افراد را می‌توان از دو طریق اغوا کرد، بخشی را با استفاده از رفتارهای گروه مقابل و بخشی را از طریق برخورد قیّم‌مآبانه مسئولان با آنها.

دور از انصاف است که این همه به هاشمی بتازیم. البته بنده خود از منتقدین ایشان بوده‌ام. اما باید رعایت انصاف کرد، چون زاویه نقدها متفاوت است. ایشان امروز در مظان اتهام است و با توجه به وجود نیروهای رقیب در مجلس، بهتر است ایشان به عنوان ریاست مجلس مطرح نشود و به اعتقاد من رئیس مجلس آینده باید یک اصلاح‌طلب اصولگرا باشد.

ساخت سیاسی متصلب و اقتصاد نفتی، عامل اصلی افزایش نابرابری‌های اجتماعی

۳۰ فروردین ۱۳۷۹/ خبرگزاری ایسنا

در غرب این ثروت است که به قدرت می‌انجامد، اما در خاورمیانه و از جمله ایران، این قدرت است که ثروت می‌آورد؛ یعنی در این منطقه، ساخت سیاسی متصلب و اقتصاد نفتی و رانتی موجب افزایش نابرابری‌ها شده است.

شکل‌گیری طبیعی طبقات اجتماعی در جوامع، به برخی پیش شرط‌ها وابسته است که در جامعهٔ ما به دلیل وجود اقتصاد نفتی و ساخت سیاسی حاکم، این پیش‌شرط‌ها وجود نداشته‌اند و از سوی دیگر نیز برخی طبقات اجتماعی به صورت انگلی متولد شده‌اند.

روند طبیعی شکل‌گیری طبقات اجتماعی برخاسته از فرآیند تولید است. بدین معنا که در آن افراد به سبب داشتن قابلیت و شایستگی در برخی موارد از فرصتهای بیشتری استفاده کرده و در فرآیند تولید حضور بیشتری دارند، اما روند شکل‌گیری طبقات در کشور ما چنین شکلی نداشته و بیشتر به صورت انگلی بروز یافته است.

شکل‌گیری طبقات مصرفی کنونی در کشور ما، ناشی از وجود کسانی است که به دلیل واسطه‌گری، دلال بازی، و استفاده از رانت به ثروتهای بادآورده رسیده‌اند و این طبقات هیچ گاه بر اثر تلاش، تولید و مکانیزم طبیعی شکل نگرفته‌اند.

توزیع عادلانهٔ ثروت در سطح جامعه، فقدان واسطه‌گری و محو ساختار قدرت ـ ثروت

در کشور، موجب به وجود آمدن طبقات اجتماعی و بهره‌مند شدن همگان از فرصتهای برابر اجتماعی می‌شود. برخی از گروهها برای رسیدن به ثروت هنگفتی که به دلیل فروش نفت عاید دولت می‌شود، با یکدیگر رقابت می‌کنند که این خود عامل دیگری بر روشن و شفاف نبودن صحنهٔ رقابتها شده است. دستیابی به ثروتی که پشت قدرت نهفته، برخی گروهها را بر می‌انگیزاند تا متناسب با شرایط، موضعشان را عوض کنند. این تغییر موضع در وهلهٔ نخست به توسعهٔ سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کشور آسیب می‌رساند.

گروههای سیاسی باید بخش‌های موهن کنفرانس برلین را محکوم کنند

٤ اردیبهشت ۱۳۷۹/ خبرگزاری ایسنا

توقع ما از گروهها این است که قبل از بهره‌برداری جناحی به محکوم کردن قسمت‌های موهن و زننده کنفرانس برلین مبادرت ورزند.

برخورد سیاسی گروهها و تفاسیر جناحی از این کنفرانس، نه تنها به حفظ و حراست از آزادی نمی‌انجامد، بلکه به محدودیت نیز منجر می‌شود.

نفس شرکت در چنین کنفرانسی آن هم با مدیریت و هدایت حزب سبز ـ که حزبی صهیونیستی و دارای مواضع روشن در باره گروههای همجنس‌باز می‌باشد ـ سؤال برانگیز است!

جناحهای پایبند به انقلاب و قانون اساسی باید قبل از شرکت در این گونه همایش‌ها، اولاً در مورد دست‌اندرکاران و ماهیت آنها، ثانیاً نسبت به برپایی چنین همایشی در خارج از کشور، تأمل و توجه بیشتری نمایند.

گروههای طرفدار دوم خرداد باید سعی کنند تا حساب خود را از گروهها و افراد غیر پایبند به انقلاب اسلامی و قانون اساسی که شعار اصلاح‌گرایی می‌دهند، جدا کنند.

خوف آن دارم که عدم موضع‌گیری درست دربارهٔ جریان کنفرانس برلین، به سلب آزادی از سوی نهادهای تأمین کنندهٔ امنیت بینجامد و در این صورت بیش از همه، این گروهها هستند که مقصر اصلی محسوب می‌شوند.

مطبوعات بسته شده برآورد غلطی از نیروهای اجتماعی و نفوذ رقیب در سایر اقشار و آحاد جامعه داشتند.

۱۹ اردیبهشت ۱۳۷۹/ خبرگزاری ایسنا

روزنامه‌های بسته شده، درک درستی از نیروهای اجتماعی نداشتند و برآورد غلطی از نفوذ رقیب در سایر اقشار و آحاد جامعه داشتند.

این مطبوعات، توسعهٔ سیاسی را نمی‌شناختند. یکی از شاخصهای توسعهٔ سیاسی تحقق

فرآیند تفکیک و شفافیت مواضع گروههای سیاسی است که همان تکثرگرایی باشد؛ در حالی که مدام با ائتلاف‌های دروغین این گروهها روبه‌رو بودیم. گروه هایی که مرگ خود را در شفافیت مواضع ببینند، خواه ناخواه در حیات خود دچار آفت‌های خود ساخته می‌گردند.

اقتصاد رانتی مطبوعاتی، چیزی است که کمتر کسی به آن پرداخته است. اگر مطبوعات متکی به اقتصاد غیردولتی می‌بودند، قدر آزادی و رسالت خود را بیشتر می‌دانستند.

[در پاسخ به یک سؤال]: امنیت ملی به مشروعیت یک نظام بر می‌گردد و مشروعیت یک نظام نیز ارتباط وثیقی با میزان خشنودی مردم از دولتمردان دارد.

در شرایط انسداد، تعرض‌های قانونی، مخالفت‌ها، تظلم‌ها، دادخواهی‌ها بیش از آنکه در قالب نهادهای مدنی و قانونی مطرح شود، از طریق جنبش‌های اجتماعی مطرح خواهد شد و این به صلاح نظم اجتماعی و امنیت ملی نخواهد بود.

طیف دوم خرداد و سوم خرداد همه از نیروهای داخل نظام هستند

۲ خرداد ۱۳۷۹/ خبرگزاری ایسنا

طیف دوم خرداد ۷۶ [۱] و سوم خرداد ۶۱ (اهالی جبهه و دوران دفاع مقدس)[۲] همه از نیروهای داخل نظام هستند، با این تفاوت که سوم خرداد، بخش تحقق یافتهٔ انقلاب اسلامی است و دوم خرداد، بخش تحقق نیافتهٔ آن.

بی‌توجهی به آرا، حقوق و مشارکت ملت، موجب به وجود آمدن دوم خرداد شد، اما دوم خرداد یک انتخابات درون نظام بود، پس این دو طیف (دوم و سوم خردادی‌ها) باید مراقب جریانات و گروههای بی‌اعتقاد به نظام که در صدد ایجاد فاصله هستند، باشند.

اهالی جنگ و جبهه، بیشتر بر وفاق و حقوق اجتماعی تکیه دارند و از حقوق مدنی و سیاسی ملت غافلند، همان گونه که برخی دوم خردادی‌ها نیز به حقوق اجتماعی بی‌توجه هستند، در حالی که این دو طیف باید جامع‌نگر باشند. امروز جنگ و دفاع مقدس برای مردم، یک نوستالژی است؛ یعنی وقتی افراد می‌خواهند مثالی از صفا و صمیمیت بزنند، از دوران جنگ یاد می‌کنند. به گونه‌ای نقطه ارجاع آرامش روانی و معنوی ما ایرانیان، به رغم تمام سختی‌ها، دوران جنگ است.

دفاع مقدس، موجد ارزشها نیست، بلکه احیاگر ارزشها و یا بستر و زمینه‌ای برای تحقق ارزشهای دینی است. به عبارت دیگر، در شرایط جنگ، ارزشهای الهی امکان تحقق یافته است. منافع ملی مشترک، موجب احیای دولت- ملت در دوران جنگ شد. ریسمان پیوند دهندهٔ

---

۱. نیروهای اصلاح‌طلب پیروز در هفتمین دورهٔ انتخابات ریاست جمهوری ایران در دوم خرداد ۱۳۷۶.
۲. روز فتح خرمشهر در جنگ ایران و عراق.

ولایت فقیه در دوران جنگ، نقش ارزنده‌ای ایفا کرد و اگر بخواهیم شاهد الگوی مدیریتی مناسبی در زمان حاضر باشیم، باید نگاهی به نحوهٔ مدیریت زمان جنگ بیندازیم. دولت آقای میرحسین موسوی و همچنین آیت‌الله خامنه‌ای در آن زمان بسیار موفق عمل کردند؛ حتی در بعد اقتصادی هیچ بدهی خارجی در آن زمان نداشتیم، اما با این وضع کنونی احساس می‌شود بدهی زیادی به بار می‌آوریم. متأسفانه ما استراتژی روشنی برای برآوردن تقاضای گروههای نوظهور نداشته‌ایم؛ چون قانون اساسی - مخصوصاً بخش سوم (حقوق ملت) - به دلیل شرایط خاص زمان جنگ مسکوت ماند و پس از جنگ نیز این روند ادامه یافت.

بقای جامعه در گرو توجه به دغدغه‌های انسانی و عدالت اجتماعی

۲۰ تیر ۱۳۷۹/ خبرگزاری ایسنا

همان طور که دوم خرداد ۷۶ واکنشی علیه سیاستهای شبه مدرنسیتی دولت وقت بود، در صورت تداوم سیاستهای جاری، یک دوم خرداد اقتصادی دیگر به‌وجود خواهد آمد.

امروز بی‌عدالتی‌های اقتصادی و بی‌توجهی به نیازهای روزمره، در کشور افزایش یافته است و مطبوعات نیز مایل نیستند که به این مسائل بپردازند و به دعواهای دیگری مشغولند.

هیچ جامعه‌ای بدون توجه به دغدغه‌های انسانی و عدالت اجتماعی نمی‌تواند بقا داشته باشد و در حال حاضر با یک سویه نگری سیاسی که در جامعه حاکم است، توجهی به مقوله‌های اقتصاد، معیشت، عدالت و رفاه اجتماعی نمی‌شود که تداوم این امر، عوارض گوناگونی را به دنبال دارد.

یکسویه نگری سیاسی در جامعه به حدی شده است که اگر کسی به مقولهٔ معیشت مردم یا فقر و دیگر مسائل اجتماعی بپردازد، می‌گویند که می‌خواهد توسعهٔ سیاسی را مخدوش کند. نباید به این صورت عکس‌العمل نشان داده شود. اگر کسی گفت معیشت مردم مسئله اصلی است شما واکنش نشان ندهید، بلکه بگویید معیشت مردم مسئلهٔ اصلی است اما توسعهٔ سیاسی هم مسئلهٔ مهمی است. معلوم نیست به کجا می‌رویم؟ این کشور چگونه اداره می‌شود و روابط اجتماعی تولید آن چیست؟ و این به دلیل بی‌برنامگی، فقدان استراتژی، روزمره بودن ویکسویه نگری‌های حاکم است.

همان گونه که سیاستهای اقتصادی آقای هاشمی بر اساس یک الگوی شتابان توسعه، تکنوکراتیک، وابسته و شبه مدرنیسم بود که منجر به شکاف طبقاتی و ظهور فقر در جامعه شد، به نظر می‌رسد سیاستهای اقتصادی دولت فعلی نیز ادامهٔ همان سیاستهای گذشته باشد.

همان مسائلی که آقای هاشمی در اقتصاد دچار آنها بود، هم اکنون دولت آقای خاتمی در سیاست دچار آن است، با این تفاوت که عوارض اقتصادی آن به مراتب شدیدتر خواهد بود؛

چون دولت آقای هاشمی عوارض سیاسی داشت، ولی شرایط کنونی عوارض اقتصادی دارد.
آیا می‌توان صبر کرد و از عوارض موجود چیزی نگفت؟ آیا عوارض به قدر کافی خود را نشان نمی‌دهد که دولتمردان به آن بپردازند؟ آیا باید انقلاب یا شورش شود تا به آنها پرداخته شود؟
هم‌اکنون افرادی در کشور به منافع کمیاب اجتماعی دسترسی دارند که ناشی از تلاش و کوشش خودشان نیست، بلکه به دلیل وجود اقتصاد نفتی و رانتی است و این سیستم اقتصادی انعکاس‌های مختلفی در نابرابری‌های اجتماعی دارد.

با معضل فقدان استراتژی جامع مواجه هستیم

۲۷ تیر ۱۳۷۹/ خبرگزاری ایسنا

فقدان یک استراتژی جامع، معضلی است که نظام اجتماعی ما، چه در دوران هاشمی و چه در دوران خاتمی با آن روبه رو بوده است. شرایط جنگی و استراتژی پس از جنگ مانع از تحقق فصل سوم قانون اساسی شد که ناظر به حقوق ملت است.

باید با صبر و متانت و به دور از بحث‌های احساسی به نقد هشت سال دوران ریاست جمهوری هاشمی پرداخت. در این دوران تنها یک استراتژی اقتصادی و به تبعیت از الگوی شبه مدرنیستی مد نظر بود و طبیعی بود که به کارگیری این الگوی شبه مدرنیستی که تنها به اقتصاد توجه می‌کرد و به سیاست و فرهنگ بی‌توجه بود، یک واکنش طبیعی بنام دوم خرداد در پی داشته باشد.

اصلاحات نباید به حربه و وسیله‌ای برای نان خوردن و به قدرت رسیدن تبدیل شود. برای من به عنوان یک دانشگاهی این سؤالات مطرح است که فلسفه و تئوری این اصلاحات چیست؟ و با انقلاب اسلامی چه نسبتی دارد؟ ولی متأسفانه پاسخی برای این سؤالات یافت نمی‌شود.

متأسفانه شرایط ساختاری و اقتصاد نفتی و رانتی باعث شفاف نبودن مواضع گروههای سیاسی شده است؛ در واقع ما شاهد نبرد قدرت برای رسیدن به ثروت هستیم.

اگر بخواهیم اصلاحات را با مبانی نظری غربی دنبال کنیم در دام هژمونی جدید سرمایه‌داری که غرب برای رهایی از تضادهای درونی خود پهن کرده است، خواهیم افتاد. در واقع نتیجهٔ اصلاحات مبتنی بر مبانی لیبرالیستی و جان لاک چیزی جز وابستگی بیشتر نخواهد بود.

اگر به‌دنبال اصلاحات می گردیم، گفتمان ما باید گفتمان انقلاب اسلامی باشد و این گفتمان باید با شیوهٔ اجتهادی که حضرت امام (ره) مطرح کردند، یعنی دخالت دادن زمان و مکان و تحجرزدایی، مورد توجه باشد. به عنوان یک اقدام کوتاه مدت باید قانون اساسی در دستور کار قرار گیرد و اصول مسکوت ماندهٔ آن، که عمدتاً به فصل سوم قانون اساسی باز می گردد به اجرا در آید.

آقای خاتمی باید بسیار هشیار باشد و توجه داشته باشد که اگر از اقتصاد و فرهنگ غافل شود و فقط به آزادی و توسعهٔ سیاسی بیندیشد، هیچ تفاوتی با دولت قبلی که تنها به مسائل اقتصادی می‌پرداخت نخواهد داشت. اگر دولت هاشمی یک دوم خرداد سیاسی در پی داشت، دولت خاتمی هم با دوم خرداد اقتصادی روبه‌رو خواهد شد.

باید توجه کرد که انجام اصلاحات نباید شتابان صورت بگیرد؛ چرا که یکی از مسائلی که باعث شورشهای اجتماعی می‌شود، سرعت و شتاب نرخ تغییرات اجتماعی است.

اصلاحات جدید که از زوایهٔ غرب مطرح می‌شود در واقع بستری برای القای هژمونی سرمایه‌داری است و باید بسیار هشیار باشیم که در دام این نوع اصلاحات گرفتار نشویم.

متأسفانه در سالهای بعد از جنگ، شاهد یک قرائت خاص از ایدئولوژی هستیم که ایدئولوژی را به قرائت توتالیتر تقلیل می‌دهد و همهٔ کسانی را که از ایدئولوژی سخن می‌گویند به تفکر توتالیتاریستی متهم می‌کند.

این طبیعی است که پس از سپری شدن مدت زمانی از یک انقلاب، نیازهای جدیدی مطرح شود و شعارهای قدیمی جای خود را به شعارهای جدید بدهند؛ چرا که شعارها بر اساس نیازها شکل می‌گیرند، اما، این امر هرگز به معنای نادیده گرفتن کلیت انقلاب و نظام نیست.

باید به شرایط بین‌المللی که در آن زندگی می‌کنیم نیز دقت کنیم و توجه داشته باشیم که در شرایط برابری زندگی نمی‌کنیم و برخی از قدرتها از امکانات مادی بیشتری بهره‌مند هستند؛ بنابراین در برخی بازنگری‌های درونی باید عامل القائات خارجی را هم در نظر داشته باشیم.

[در پاسخ به یک سؤال]: جدای از کلیت متفاوت سوسیالیسم و اسلام، تلاش و وجوه مشترکی در سیاست آمریکا در براندازی و فروپاشی وجود دارد، لکن چون کلیت این دو نظام با هم فرق می‌کند، تفاوتهایی هم در شیوهٔ براندازی وجود دارد و طبعاً توجه به وجوه مشترک و متفاوت این براندازی باید در نحوهٔ مواجههٔ ما نمود داشته باشد.

علت فروپاشی شوروی تا حد زیادی به ذات نظام مارکسیستی شوروی باز می‌گردد. عدالت اجتماعی به شرطی مطلوب است که به حقوق مدنی و سیاسی و آزادی فردی هم توجه شود؛ اما نکتهٔ مهم این است که شعارهایی که آمریکا برای برخورد با این نظام به کار می‌گرفت، بسیار شبیه به شعارهایی است که علیه ما هم به کار می‌گیرد.

در جامعهٔ ایران قدرت است که ثروت می‌آورد

۲۱ مرداد ۱۳۷۹/ خبرگزاری ایسنا

عدالت اجتماعی یعنی ایجاد فرصتهای برابر برای افراد و اقشار مختلف اجتماع جهت بروز شایستگی‌ها و خلاقیت‌ها.

عدالت، مراتب وسطوح متفاوت دارد و فرصتهای برابر برای دسترسی به امکانات در تمام ابعاد فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و... در عدالت مطرح است.

امروزه این فرصتها برابر نیست و این وظیفهٔ دولتها و حکومت‌هاست که سعی کنند با طرح مضمونی به نام «دولت رفاه» شکافهای ساخت‌یافته طبقاتی را تغییر دهند.

معمولاً اقتصاد دان‌ها تمایل دارند که فقر را به عامل تولید و توزیع برگردانند وسعی می‌کنند تا همین حد با پدیدهٔ فقر برخورد کنند، اما جامعه‌شناسان ریشه‌ای‌تر به قضیه می‌نگرند و بیشتر به ریشه‌یابی فقر می‌پردازند.

عده‌ای معتقدند علت اصلی فقر، خود فقرا هستند و هنجارها و فرهنگ و نوع نگاه آنها به جامعه، متفاوت از دیگران است. اما در تئوری موقعیتی اصل بر این است که فقیر، فقیر است به خاطر اینکه موقعیت اجتماعی‌اش فقیرگونه است و اینکه فقر به او تحمیل شده است.

بیش از آنکه فقر، عوارض نامطلوبی داشته باشد، تمرکز فقر عوارض سوء دارد. بدین معنا که وقتی تعدادی از فقرا در یک محله زندگی می‌کنند با یکدیگر تعامل پیدا می‌کنند وبه تدریج خرده فرهنگی را تشکیل می‌دهند که آنها را برای انواع و اقسام بزهکاری آماده می‌سازد.

علت اصلی این خرده‌فرهنگ، فقرا نیستند، بلکه علت اصلی را باید در جای دیگر یافت وتحقیق کرد که چه چیزی باعث طرد شدن این گونه افراد شده و آنها را از بقیه جدا کرده است.

دولت، نقش اساسی در کنترل فقر دارد

۲۵ مرداد ۱۳۷۹/ خبرگزاری ایسنا

پدیدهٔ فقر در جامعه به سیاستهای حمایتی دولت ارتباط دارد؛ چرا که توزیع ثروت در دست دولت است. وقتی دولت نتواند نقش حمایتی خود رادر جهت اهداف «دولت رفاه» و کاهش فاصلهٔ طبقاتی، خوب ایفا کند، فقر در جامعه گسترش پیدا می‌کند.

البته هر فقری به جرم نمی‌انجامد، بلکه باید عاملی خاص در جامعه حاکم باشد تا فقر به جرم تبدیل شود. فضای فرهنگی موجود در جامعه درتبدیل فقر به جرم، نقش موثری دارد. ممکن است فرد فقیر، وجدان بیدار یا ایمانی محکم داشته باشد ودست به جرم نزند.

زمانی که فرهنگ جامعه شعارهایی مانند عدالت یا برابری می‌دهد، این شعارها در اقشار پایین جامعه، درونی ونهادینه می‌شود، ولی وقتی این افراد در جامعه می‌بینند که ساختارها در خدمت اهداف نیستند، نابرابر عمل می‌کنند و تبعیض وجود دارد؛ دچار روان‌گسیختگی می‌شوند و دست به جرم می‌زنند.

سیاست «مرکز- پیرامونی» درکشور موجب مهاجرت بخشی از روستاییان به تهران شده است. فردی که از روستا مهاجرت می‌کند، هنجارهای اجتماعی ناظر بر رفتارخود را از دست

می‌دهد و دچار نابسامانی، بی‌قاعدگی و بی‌هنجاری می‌شود و چیزی نیست که او را کنترل کند؛ بنابراین ممکن است دست به هر کاری بزند.

رابطهٔ نابرابر قدرت در شبکهٔ شهری موجب پیدایش طبقات گوناگون در سطح شهرهای بزرگی همچون تهران شده است و این مسئله از دلایل دیگر گسترش فقر است. جدایی‌گزینی فضایی و شکل‌گیری محله‌هایی شبیه محله‌های مرفه اروپایی در کنار محله‌های بسیار عقب‌مانده وفقیر درتهران، ناشی از روابط نابرابر قدرت در جامعه است.

روابط نابرابر قدرت، صرفاً به قدرت سیاسی خلاصه نمی‌شود، بلکه ممکن است در بخش‌های قدرت فرهنگی واقتصادی موجود در جامعه نیز نمود داشته باشد. در ایران، رابطهٔ قدرت ـ ثروت به گونه‌ای است که وقتی فردی به آن می‌رسد، در همهٔ سطوح تولیدی، توزیعی و مصرفی دخالت می‌کند. دولت، نقش اساسی در کنترل توزیع دارد. فقر، ناشی از دو عامل تولید و توزیع است که نقص و ایراد در هر یک از آنها موجب پدیدآمدن و گسترش آن در جامعه می‌شود.

دیوانسالاری متمرکز و اقتصاد رانتی، عامل تبعیض در جامعهٔ ما

۲۸ مرداد ۱۳۷۹/ خبرگزاری ایسنا

در جامعهٔ فعلی وضع به گونه‌ای است که جرائم طبقات متوسط به بالا به عنوان جرم محسوب نمی‌شود، به طوری که اصولاً جرائم این دسته شناسایی نمی‌شوند.

یک سری تفاوتهایی در جامعه وجود دارد که ناشی از شایستگی‌های افراد می‌باشد و نمی‌توان آن را تبعیض نامید و بلکه تبعیض جایی مطرح است که فرصتها و امکانات در اختیار همهٔ اقشار جامعه نباشد.

بزرگترین تبعیضی که در جامعهٔ ما خصوصاً در بعد اقتصادی اعمال می‌شود ناشی از دیوانسالاری متمرکز است و اینکه مواضع گروههای موجود در جامعهٔ فعلی شفاف نیست.

تفاوت، یک امر طبیعی است وهیچ گاه نمی‌توان گفت تمام افراد یک جامعه از لحاظ حیثیت، قدرت و ثروت همسان باشند، اما طبقه یک مفهوم اختصاصی است که ریشهٔ اجتماعی پیدا کرده و درجامعه ریشه دوانده وتبدیل به یک مقولهٔ اجتماعی شده است، وقتی طبقه شکل می‌گیرد، به هر حال شکافی بین طبقات مختلف ایجاد می‌شود و نهایتاً یک طبقه در ردهٔ بالا قرار می‌گیرد و یک طبقه در ردهٔ پایین.

دولت باید در رابطه با مسائل فرهنگی، سیاسی، اقتصادی زمینهٔ رویش وشکوفایی را فراهم آورد. به عنوان مثال در زمینهٔ سیاسی، شرایط تشکل یافتگی جامعهٔ مدنی طیفی را به‌وجود آورد. در ایران کنونی، جامعهٔ مدنی متشکل وجود ندارد. به علاوه، اکثر احزابی که به اسم حزب و

تحزب شکل گرفته‌اند، رانتی و از جانب دولتها حیات سیاسی یافته‌اند.

رابطهٔ قدرت سیاسی مساوی ثروت درجامعه‌ای شکل می‌گیرد که طبقات آن غیرمولد و انگلی محسوب می‌شوند. تحقیقات نشان داده که اولاً اینها طبقاتی نیستند که در گرو فعالیت‌های تولیدی در جامعه باشند. ثانیاً بین سواد و درآمد چنین طبقاتی رابطهٔ منفی وجود دارد. بطوری که درآمد چنین طبقاتی ناشی از تحصیلات و مدارک بالا نبوده، بلکه ناشی ازفرآیند قدرت مساوی ثروت می‌باشد. بسیاری از افراد از کنار موقعیت سیاسی به ثروتهای هنگفت رسیده‌اند.

قرائتی از توسعهٔ سیاسی، اصل ولایت فقیه را نشانه رفته است.

۷ شهریور ۱۳۷۹/ خبرگزاری ایسنا

برخی، قرائتی از توسعهٔ سیاسی را دنبال می‌کنند که اصل ولایت فقیه را نشانه رفته است.

یکی از ویژگی‌های مثبت جامعه و انقلاب ما «ولایت فقیه» است. ما نمی‌توانیم شاهد باشیم که عده‌ای از زاویه‌ای از اصلاحات و توسعهٔ سیاسی یاد کنند که کاملاً مغایر با انقلاب اسلامی و قانون اساسی باشد.

تجربهٔ تاریخی به ما نشان داده است که هر موقع از یک منظر لیبرالیستی و غرب‌گرایانه به اصلاحات نگریسته‌ایم، اصلاحات به نقض خود تبدیل شده است. برخی از کارشناسان و دولتمردان، اخیراً در مصاحبه‌های خود، هر چه ویژگی مثبت وجود دارد به دولت نسبت می‌دهند، چنین برخوردی باعث غفلت از منشأ نهادی بسیاری از مشکلات می‌شود. هماهنگی موجود بین مجلس و دولت باعث افزایش توقعات و انتظارات مردم شده است. سخن آقای خاتمی مبنی بر بالا نبردن توقعات مردم، سخنی از موضع حفظ وضع موجود است. اگر ما تابع دموکراسی رقابتی هستیم، باید این حق را به مخالفان بدهیم که به توقعات مردم دامن بزنند.

من خود مدافع تکثرگرایی هستیم، اما به شرطی که تکثرگرایی به تکثرنمایی تبدیل نشود. وقتی بحث تکثرگرایی را مطرح می‌کنیم، باید به فرآیند تفکیک و مرزبندی در جامعه هم تن دهیم. در حال حاضر، تنها شعار تکثرگرایی مطرح می‌شود، همان طور که برخورد فله‌ای با مطبوعات غلط است، حمایت و دفاع فله‌ای از اصلاحات هم درست نیست؛ یعنی هم اکنون افراد و گروههایی که هیچ گونه مرز روشن و ایدئولوژی مدونی ندارند و بعضاً در تعارض فکری و نظری با یکدیگرند، خود را مدافع اصلاحات و دیگران را محافظه‌کار می‌نامند. سه عنصر ثبات سیاسی، هماهنگی ساختاری در حکومت و وحدت نمادین عوامل انسجام دهندهٔ ساختار جامعه است و باید در عین دفاع از تکثرگرایی به عوامل انسجام جامعه نیز توجه کرد و فرهنگ آن را گسترش داد.

در حال حاضر، در جامعه از یک طرف، با کسانی روبه‌رو هستیم که با جمهوریت و رأی مردم بیگانه‌اند و از طرف دیگر با افرادی مواجهیم که با تلفیق دین و سیاست مخالف هستند و اصلاحات را در یک بستر لیبرالیستی دنبال می‌کنند که هر دوی این گروهها و طرز تفکرها مخل یک اصلاحات پایدار و ریشه‌ای در جامعه است. اصلاحات ضرورت عصر ماست، اما مشروط بر اینکه گروههای اصلاح‌طلب به قانون اساسی و انقلاب اسلامی پای بند باشند.

ساخت رانتی منشأ بسیاری از بلایا و فسادی است که به ویژه در بخش دولتی، شاهد آن هستیم. این ساخت رانتی، در همهٔ عرصه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جامعه نمود دارد. اصلاحات در وهلهٔ اول باید در جهت اصلاح این نقیصه حرکت کند.

تعیین حدود و ثغور آزادی‌های اساسی، مانع تعریف شخصی از جرم سیاسی

۲ مهر ۱۳۷۹/ خبرگزاری ایسنا

بستن مطبوعات و زندانی کردن، دردی را دوا نمی‌کند. در کشورهای غربی، برای تهمت و افترا، مجازاتِ جریمهٔ نقدی را قرار داده‌اند. اگر فردی تهمت زد و نتوانست ثابت کند، باید جریمهٔ نقدی بپردازد. زندان را فقط باید به جرایم خاص اختصاص دهیم. نباید برخورد قضایی را صرفاً در زندانی کردن افراد و تعطیلی مطبوعات شاهد باشیم.

جریمهٔ نقدی سبب می‌شود که افراد با سند و مدرک صحبت کنند. البته جریمهٔ نقدی، وقتی معنا دارد که اقتصاد، «رانتی» نباشد. مراکز دولتی نباید افراد را از رانت‌های خودشان بهره‌مند کنند. رانت فرهنگی هم توجیه ندارد. وقتی که رانت، فرهنگی بود، جریمهٔ نقدی لوث می‌شود. رانت فرهنگی نباید باشد تا کسی که در مطبوعات فعالیت می‌کند، بداند که اگر می‌خواهد چیزی را بنویسد، باید مستند باشد.

[در پاسخ به یک سؤال]: ما مسائل حاد روزهای اول انقلاب را نداریم. حالا مسائل جدیدتری را داریم که دادگاه‌های عادی می‌توانند همان کار دادگاه انقلاب را انجام دهند. در حفظ یا حذف دادگاه انقلاب اصراری ندارم؛ می‌گویم باید پروسهٔ قانونی آن طی شود، و تا آن زمان نمی‌توانیم آن را غیرقانونی بدانیم. به هر حال، دادگاه انقلاب کارکردی دارد و ادای وظیفه‌ای هم می‌کند. برای فهمیدن اینکه کارکرد آن مطلوب است یا نه، باید با آرامش بیشتری با این مسئله برخورد کنیم. اینکه چهار نفر موافق و مخالف در خیابان بریزند، درست نیست و با اصلاحات هم سازگار نمی‌باشد. هر دادگاهی که ما تشکیل می‌دهیم، باید تابع اصول و روح واحدی باشد. البته اصول، قبض و بسط پیدا می‌کنند. این طور نباید باشد که من بگویم، عجب بدشانسی‌ای آوردم که پروندهٔ من، به دادگاه انقلاب رفت!

هنوز فلسفهٔ وجودی دادگاه انقلاب، منتفی نشده است. اگر بپذیریم که دادگاه انقلاب، مربوط

به جرایمی است که اصل انقلاب، تمامیت ارضی، استقلال و امنیت ملی ما را به خطر می‌اندازد، فکر نمی‌کنم این دادگاه هیچ گاه منتفی شود. فقط قضاوت‌ها نباید شخصی باشد. یک نظام سیاسی باید محدوده، حدود و ثغور آزادی‌اش را برای افراد، گروهها و اقشار مختلف مشخص کند. حوزهٔ وظایف حکومت باید قابل پیش‌بینی باشد. اگر شهروندی، حدود خود، اختیارات و وظایف دولت را نداند، ما پیوسته، شاهد رفتارهای غیرمترقبه و غیرقابل پیش‌بینی خواهیم بود.

در انتخابات ۸۰، نامزدی پیروز می‌شود که شعارش عدالت اجتماعی باشد

۱۳ آذر ۱۳۷۹/ خبرگزاری ایسنا

اگر به مسائل اقتصادی و ریشه‌کن کردن ساخت رانتی در کشور توجه نشود؛ در آینده با دوم خردادی عدالت‌خواه روبه‌رو خواهیم بود، نه آزادی‌خواه.

در انتخابات آیندهٔ ریاست جمهوری، نامزدی پیروزمی‌شود که مستقل بوده، و شعارش عدالت اجتماعی باشد. عدالت اجتماعی محدود به اقتصاد نیست، بلکه ابعاد فرهنگی و سیاسی را نیز دربر می‌گیرد و با چنین رویکردی به عدالت اجتماعی، درمی‌یابیم که این عدالت است که آزادی را در بر می‌گیرد نه بالعکس.

دوم خرداد، اگر فاقد یگانگی با هویت فرهنگی بوده و توجه همه جانبه به توسعه ـ نه صرفاً توسعهٔ سیاسی با یک قرائت خاص که تنها متنعمان را بهره‌مندتر می‌کند ـ نداشته باشد، در واقع زمینهٔ بروز و ظهور یک بحران اجتماعی را فراهم می‌کند.

امروز اعتراضاتی که در جامعه می‌شود سیاسی نیست، بلکه اقتصادی است. حتی حوادث پس از ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸ نیز نشانگر آن بود که انبوهی از گرسنگان به خیابان‌ها ریختند و شاهد بودیم که چه بحران‌هایی ایجاد شد[۱]. این نشان می‌دهد که اگر در زمان آقای هاشمی به توسعهٔ سیاسی و مشارکت توجه نمی‌شد، در دوران آقای خاتمی هم به ابعاد اقتصادی و عدالت اجتماعی کم توجهی می‌شود و این می‌تواند دوم خرداد دیگری را رقم بزند که اقتصادی است و با شورش و بحران همراه است.

پرسش ما از آقای خاتمی این است که پس از اینکه مجلس با شما همنوا شد، سیاستها و استراتژی شما چه بوده است؟ شما در جهت احقاق حقوق اجتماعی، چه اعمال و رفتاری کرده‌اید؟ آیا تا به حال به اعطای حقوق مدنی پرداخته‌اید؟

اعطای حقوق اجتماعی، عمل است و عمل به استراتژی و برنامه‌ریزی نیاز دارد. بعد ازهماهنگی مجلس با قوهٔ مجریه، توقعات مردم بالا می‌رود و این سخن که، گروههای سیاسی نباید توقعات را بالا ببرند، پذیرفتنی نیست. حق گروههای سیاسی رقیب این است که توقعات را

۱. منظور، تظاهرات دانشجویی کوی دانشگاه تهران است که به درگیری‌هایی میان دانشجویان و نیروهای انتظامی انجامید.

بالا ببرند و وظیفهٔ حکام پاسخگویی به این توقعات است، یا پاسخگو هستند و یا صحنهٔ رقابت را به دیگری می‌سپارند؛ این معنای دموکراسی رقابتی است.

در حال حاضر همهٔ گروههای سیاسی باید در عملکرد خود شفاف باشند و هیچ گروهی نمی‌تواند در پناه مفاهیم مورد پسند مردم موضع بگیرد. این مهم‌ترین دستاورد دولت آقای خاتمی است.

رسانه‌های گروهی ما بیش از آنکه بازتاب دهندهٔ افکار عمومی باشند، خط دهنده هستند و این مشکل به جو سیاست‌زدهٔ کشور بازمی‌گردد.

مهم‌ترین مسئله‌ای که به شکاف دولت - ملت دامن می‌زند فقدان مشارکت مردم در عرصه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی است. افزایش این شکاف، پیامدهایی جز بحران مشروعیت برای نظام نخواهد داشت.

برای کاهش این شکاف باید مشارکت را افزایش داد که بخشی از این عمل به شوراها بازمی‌گردد و در این راستا لازم است که اختیارات شوراها افزایش یابد.

ما باید در برابر دریافت حقایق جامعه، واکنش مثبت نشان دهیم. بخشی از اصلاحات می‌تواند ناظر به نیازهای متحول باشد به شرط آنکه این نیازها کاذب نباشد.

همواره این خطر وجود دارد که نخبگان حاکم، نیازهای کاذب را به عنوان نیازهای واقعی مردم جلوه دهند؛ همان گونه که ما در دوران بعد از جنگ شاهد بودیم که نیازهای واقعی چیز دیگری بود، اما تصور دولت مردان از آنها تفاوت می‌کرد.

وقتی تصویر جعلی از نیازها داشته باشیم، نسخه‌هایمان هم جعلی خواهد بود. من وجود اکثریت خاموش را بعد از دوم خرداد منتفی می‌دانم چون در این زمان هر که حرفی برای گفتن داشته، زده است. اکثریت خاموش مربوط به جامعهٔ استبدادی است. ما بعد از انقلاب در هیچ مقطعی جامعهٔ استبدادی نداشته‌ایم.

پیش از دوم خرداد، توجهی به حقوق مدنی وسیاسی افراد نمی‌شد و فصل سوم قانون اساسی مسکوت مانده بود. دلیل آن نیز ملزومات سیاستهای دولت وقت بود؛ یعنی یک توسعهٔ آمرانه و شِبه مدرنیستی که از بالا به پایین القا می‌شد. اما دیدیم که افراد خواسته‌های دیگری داشتند و به آسانی آن اکثریت خاموش به سخن آمد و اعتراض خود را ابراز کرد.

توسعه باید خود را با فرهنگ وفق دهد

۲۱ آذر ۱۳۷۹/ خبرگزاری ایسنا

این توسعه است که باید خود را با فرهنگ وفق دهد نه فرهنگ با توسعه.

توجه به مشارکت فرهنگی مردم، حقوق فرهنگی، رعایت اخلاق پژوهشی از زمرهٔ مواردی

است که باید در توسعهٔ فرهنگ پژوهشی در نظر گرفت.
چرا استادان دانشگاه به خود اجازه می‌دهند کار دانشجویان را به نام خودشان ثبت کنند؟ وقتی فرهیختگان ما قواعد بازی را رعایت نمی‌کنند چه انتظاری از دانشجو و دیگر آحاد جامعه است؟
تجاوز به حقوق شخصی و خصوصی افراد در برخی از مطبوعات، یکی دیگر از نمودهای رعایت نشدن اخلاق و حقوق فرهنگی درجامعه است. بروز چنین عملکردی از سوی رسانه‌های کشور، موجب می‌شود اخلاق و فرهنگ پژوهشی درجامعه رشد نکند. فرهنگ، معرفت و اندیشه مشترک درجامعه، دارای لایه‌های گوناگونی است. زیربنایی‌ترین لایهٔ هر فرهنگی، جهان‌بینی آن است که مبنای لایهٔ مهم دیگر فرهنگ، یعنی ارزشها می‌باشد.
هنجارها یا الگوهای رفتاری و نمادهای موجود در اجتماع از دیگر لایه‌های تشکیل‌دهندهٔ فرهنگ یک جامعه هستند. تکنولوژی مادی و تکنولوژی اجتماعی (مدیریت انسانی) نیز به عنوان دولایه و مشخصهٔ دیگر فرهنگ در هر جامعه‌ای کارکرد دارد.
علت شکست سیاستهای فرهنگی کشورمان، کمبود بار فرهنگی، علمی وتحقیقی است. برخی از طرحهای علمی وتحقیقاتی کشور با وجود ضعف‌های مشخص، پذیرفته می‌شوند. بسیاری از برنامه‌ریزی‌های فرهنگی ما شکست می‌خورد؛ چون در آنها توجه به لایه‌های زیرین فرهنگی درجامعه نمی‌شود.

سیاسی کردن مشکلات اجتماعی و فرهنگی، بزرگترین آفت جامعهٔ ما

۱۰ دی ۱۳۷۹/ خبرگزاری ایسنا

عوامل گوناگونی از دیدگاه جامعه شناختی در بروز مشکلات و ناهنجاری‌های فرهنگی و اجتماعی مانند گسترش فساد، فحشا و رفتارهای بزه در جامعه دخیل هستند که در قالب تئوری‌های جامعه‌شناختی مختلفی می گنجند.
پس از جنگ، الگویی که در توسعهٔ اقتصادی یا سیاسی به کار گرفتیم، تناسبی با شرایط فرهنگی و تاریخی‌مان نداشت؛ یعنی با گفتمان ایرانی ـ اسلامی که دراثر آن انقلاب کردیم و ریشه درتاریخ و فرهنگ ما داشت، بیگانه بود.
بر اساس یکی از تئوری‌های جامعه‌شناختی، اگر تغییرات اجتماعی در لایه‌های سیاسی، اقتصادی یا فرهنگی سریع و شتابان باشد، برخی از کجروی‌های اجتماعی ظهور پیدا خواهد کرد. سیاستهای اقتصادی آقای هاشمی و توسعهٔ سیاسی آقای خاتمی بسیار شتابان و سریع بوده است و توجه به لایه‌های اجتماعی و ظرفیت جامعه نداشته است.
اعمال توسعهٔ سیاسی آقای خاتمی از سوی برخی از طیف‌های بسیار متنوع، دارای قرائت‌های

غیرشفاف و تعاریف نامنسجم است که سرمنشأ یک سری نارسایی‌های اجتماعی دیگری می‌شود و شکاف در جامعه ایجاد می‌کند. جامعه کنونی دچار پدیدهٔ «آنومی» یا بی‌قاعدگی و بی‌سامانی است که طی آن تنظیم‌های اجتماعی که نظام هنجاری و ارزش جامعه را به‌وجود می‌آورده، از هم گسسته است. یعنی ما دچار یک بام و دو هوا شده‌ایم.

در چنین شرایطی افراد احساس می‌کنند که نظمی نیست که آنها را به یکدیگر متصل کند. این نظم نیز صرفاً از نوع نظم بیرونی سیاسی یا امنیتی نیست بلکه نظم غیر رسمی و درونی است. بنابراین وقتی پیوندهای اتصال از بالا به پایین وجود نداشته باشد، فرد احساس می‌کند که هرکاری مباح است.

چنین جریانی در کل جامعه حکمفرماست و من احساس خطر می‌کنم، چون این نظم هنجاری سست شده است.

زمان آقای هاشمی، کسی نقد هاشمی نمی‌کرد؛ و اکنون نیز کسی نقد نمی‌کند. اکنون برخی از تحولات جامعه کاذبند، یعنی از بالا به پایین هستند؛ یعنی یک عده درنظم سیاسی آمده و یک سری تحولات و تغییرات را با سیاست‌گذاری و بدون سیاست گذاری، اجرا می‌کنند.

«آنومی» فعلی جامعهٔ ما ناشی از یک فرآیند طبیعی انقلاب به بعد از انقلاب نیست، بلکه ناشی از سوء سیاستها و برنامه‌ریزی‌های بعد از جنگ است. ما نتوانستیم بفهمیم دوران بعداز جنگ، ملزومات خاص خود را دارد و با زمان جنگ متفاوت است. باید به این ملزومات توجه می‌داشتیم و استراتژی بلند مدت خود را با توجه به آنها پیش‌بینی می‌کردیم.

بخشی از کجرفتاری‌های موجود در جامعه ناشی از آنومی موجود است و بخش دیگر از آن ناشی از مشکلات اقتصادی است. سیاستهای اقتصادی دولت آقای هاشمی، مبتنی بر توسعهٔ اقتصادی تکنوکرات، از بالا به پایین و آمرانه بود که نه تنها در آن، دولت نقشی در پرکردن شکافهای طبقاتی نداشت، بلکه خودش بسیاری از شکافهای طبقاتی را ایجاد می‌کرد که نتیجهٔ آن، ایجاد طبقاتی انگلی است که از رابطهٔ قدرت ـ ثروت و امتیازات رانتی به‌وجود می‌آیند.

در چنین شرایطی «جدایی گزینی فضایی کاذب» و پدیده‌ای به نام «تمرکز فقر» به‌وجود می‌آید. تمرکز فقر، بهترین زمینه برای شکل‌گیری خرده فرهنگ «کج‌رو» است و وقتی که این خرده فرهنگ شکل بگیرد، آمادگی برای انجام رفتارهای بزه به‌وجود می‌آید.

سیاستهای اقتصادی آقای خاتمی نیز شبیه سیاستهای اقتصادی آقای هاشمی است. آقای خاتمی بحث ساماندهی اقتصادی را مطرح کرد، ولی در جهت تحقق آن گامی برنداشت و همان ستاد اقتصادی دولت هاشمی را می‌توانید در دولت خاتمی نیز ردیابی کنید. همان افراد با همان برنامه‌ها.

اما چطور است که سیاستهای اقتصادی هاشمی نقد می‌شود، اما همان سیاستها در دولت

خاتمی نقد نمی‌شود؟ چون بازی سیاسی است.

سیاست‌زدگی جامعهٔ ما از دیگر مشکلات موجود است. ما نیازهای واقعی، طبیعی و اجتماعی جامعه را به نیازهای سیاسی تقلیل داده‌ایم، یعنی نیاز یک چیز است، ولی سیاستگذاران وصاحبان قدرت این گونه القا می‌کنند که نیاز مردم چیز دیگری است.

به عنوان یک جامعه‌شناس، مسئله مردم را درمسائل اقتصادی درک کرده‌ام، ولی این گونه القا می‌شود که امروز مردم آزادی می‌خواهند.

در دولت خاتمی می‌گویند که حقوق شهروندی باید احقاق شود، اما مگر حق شهروندی فقط حقوق مدنی وسیاسی است؟ آیا حقوق اجتماعی همچون مشارکت، امنیت، عدالت و رفاه جزو حقوق شهروندی نیست؟

اعتلای حقوق مدنی و سیاسی مردم در دولت خاتمی، جای قدردانی دارد، لکن این تنها رفع مانع است، ولی در حقوق اجتماعی نمی‌توان تنها رفع مانع کرد، بلکه باید راه حل بدهید؛ یعنی در خصوص مسکن، ازدواج و اشتغال جوان کاری کنید و این استراتژی، برنامه و عمل می‌خواهد.

سؤال من این است که تاکنون مجلس که هم اکنون با دولت نیز در یک راستا است، چند لایحه در مورد اعطای حقوق اجتماعی به شهروندان تصویب کرده که رد شده است؟

نباید سیاسی کاری کنیم وگرنه در جامعهٔ ما یک دوم خرداد دیگری علیه سیاسی‌کاران حاکم به‌وجود خواهد آمد. سیاسی کردن مشکلات اجتماعی و مسائل فرهنگی، بزرگترین آفتی است که جامعهٔ ما را امروز گرفتار کرده است.

شکاف طبقاتی و وجود طبقه‌های بیش از حد ثروتمند در جامعه، از عوامل ایجاد بحران اخلاقی است

۲۵ دی ۱۳۷۹/ خبرگزاری ایسنا

برای کاهش نرخ بزهکاری و جلوگیری از گسترش مفاسد اجتماعی وحل معضلات فرهنگی و اخلاقی جامعه می‌بایست الگوی تغییر و تحولی که در ابعاد سیاسی، اقتصادی یا فرهنگی درنظر می‌گیریم و خواهان اجرای آن هستیم، مشخصات ویژه‌ای داشته باشد.

الگوی تغییر و تحولی که به کار می‌گیریم، تاثیرات گوناگونی را در سطوح مختلف اجتماعی به جای می‌گذارد، این الگو باید متناسب با فرهنگ ولایه‌های اجتماعی وخواسته‌های مردم باشد، یعنی گفتمانی که برای توسعهٔ سیاسی، اقتصادی یا فرهنگی انتخاب می‌کنیم تناسبی با فرهنگ ونیازهای جامعه داشته باشد.

دلیل موفقیت انقلاب اسلامی درکنار سایر جریانهای فکری حاکم برجامعهٔ سال ۱۳۵۷

همچون، سوسیالیسم، ناسیونالیسم، لیبرالیسم و... تناسب حرکت انقلاب با فرهنگ و روح قومی، تاریخی و هویتی جامعهٔ ایران است؛ به همین دلیل، گام اول در الگوی تغییر و تحول جامعه، تناسب آن با فرهنگ و نیاز جامعه است.

همه‌جانبه بودن این الگو، گام دوم کارایی مثبت آن است. باید به قضایا نگاه همه جانبه داشت؛ یعنی صرفاً نه مسائل سیاسی را عمده کنیم، نه مسائل اقتصادی و نه فرهنگی را. یک رویکرد همه جانبه به مسائل داشته باشیم.

مزیت همه‌جانبه نگری توجه به عوارض و پیامدهای سیاستهای اتخاذی ویکسویه نگری عامل غفلت از این پیامدها است.

مشخصهٔ دیگر الگوی صحیح تغییر وتحول اجتماعی، آرام بودن وشتابان نبودن آن است. وقتی تغییرات شتابان باشد عواقب و بازتاب هایی را درکل جامعه به جای می گذارد.

جامعهٔ ایران جامعه‌ای است که سه بحران مشروعیت، هویت و اخلاق آن را تهدید می کند. طی این بحران، مقبولیت و کارآمدی نظام به دلیل سیاستهای اقتصادی وسیاسی و در نتیجه حقانیت آن زیر سؤال می‌رود.

این بحرانی است که درجامعهٔ ما وجود دارد و بیش از آنکه ناشی از عدم مقبولیت حقانیت نظام باشد، ناشی از عدم مقبولیت کارآمدی نظام است؛ یعنی به دلیل یکسویه نگری و شتابان و بیگانه با فرهنگ به جلو رفتن، کارآمدی نظام و در نتیجه حقانیت آن زیر سؤال می‌رود.

بحران هویت شامل هدایت سیاستها به گونه‌ای است که با تاریخ خودمان بیگانه شویم و بحران اخلاق نیز جامعهٔ کنونی را تهدید می‌کند. نسل جوان صرفاً به خاطر آزادی به آقای خاتمی رأی نداده است. این رأی به دلیل حل مشکلات آنان مانند ازدواج، اشتغال و مسکن نیز بوده است و اگر نتوانید آنها را حل کنید، جوان از انقلاب ونظام سرخورده می‌شود.

بخش قابل توجهی از بحران اخلاقی موجود در جامعه، ریشه‌های اقتصادی دارد. جوان که به سن ازدواج می‌رسد نیازمند همسر، شغل ومسکن است. اگر نتوانید به موقع این نیاز او را تأمین کنید، از زیر بار تعهد ازدواج شانه خالی می‌کند وغریزهٔ خود را به طرق دیگر ارضا خواهد کرد. اگر این وضعیت ادامه یابد و به فرهنگ تبدیل شود، سکه‌ای خواهد شد که به راحتی نمی‌توان آن را خم کرد. آن گاه هرقدر جوان را تشویق به ازدواج کنید دیگر تن به قیود آن نمی‌دهد؛ چون به راحتی می‌تواند نیاز خود را ارضا کند. این شرایط در غرب به‌وجود آمده وعوارض مختلفی نیز به دنبال داشته است. شما اگر پاسدار هویت، تاریخ و سنت هستید باید به این واقعیت توجه کنید.

شکاف طبقاتی و وجود طبقه‌های بیش از حد ثروتمند در جامعه، از دیگر عوامل به‌وجود آورندهٔ بحران اخلاقی است. خانه‌هایی که بسامان و خانواده‌هایی که قانع بودند، به دلیل افزایش

منابع مالی و ازطرفی سست بودن اخلاق، فرهنگ و معنویت و فقدان حساسیت لازم از بالا به پایین، با تنوع طلبی مردان متاهل و زنان مواجه شده‌اند و در نتیجه یک بحران در اخلاق جنسی به‌وجود آمده است.

ریشه‌های بحران در اخلاق جنسی، در مسائل اقتصادی و فرهنگی جامعه است. البته ارائه نشدن آموزشهای جنسی در مدارس مانند روابط سالم بین زن و مرد و چگونگی انتخاب همسر و...، نیز به طور کمرنگ می‌تواند در به‌وجود آمدن این بحران نقش داشته باشد.

عمده‌ترین دلیل ایجاد این بحران، وجود شکاف طبقاتی کاذب در اثر رانت‌خواری و رابطه قدرت- ثروت است که موجب غنای بیش از حد یک عده و زیرخط فقر قرارگرفتن گروهی دیگر در جامعه شده است.

علاوه بر سست شدن اخلاق جامعه، فقر نیز در ایجاد این بحران دخالت دارد. پدیدهٔ تمرکز فقر در جامعه احساس می‌شود و نمی‌توان آن را نادیده گرفت، افزایش سرقت‌ها، جرایم، اعمال منکراتی ورفتارهای بزه از زمرهٔ علایم آن هستند.

در ترویج ازدواج موقت، حکم ولی فقیه باید نافذ باشد

۷ بهمن ۱۳۷۹/ خبرگزاری ایسنا

اگر به این نتیجه برسیم که باید برای ازدواج موقت برنامه‌ریزی و برای آن قانون وضع شود، باید حکم ولی فقیه درآن نافذ باشد، نه فتاوای متعدد علما.

فتاوای متعدد و سیاست‌گذاری متنوع برای این امر موجب تشتت در افکار عمومی می‌شود و بروز اختلافات دراین زمینه ممکن است مشکل را مضاعف کند و عواقب سویی دربرداشته باشد، به همین دلیل در ازدواج موقت، تنها حکم ولی فقیه باید عملی و ترویج گردد.

باید حکم شرعی معین و قانون مشخص برای این مورد وضع شود؛ اما به هرحال، با توجه به شناختی که از جامعهٔ ایران دارم، راه‌حل اصلی برای مشکلات اجتماعی و اخلاقی موجود را در ازدواج موقت نمی‌دانم.

باید برای رفع مشکلات، اشتغال‌زایی کنیم، از تکنولوژی‌های کاربر به جای منابع و تکنولوژی‌های سرمایه بر استفاده کنیم و با کارآفرینی، جمعیت جوان جامعه را به سمت تلاش و فعالیت و کاراقتصادی سوق دهیم. چنین فرآیندی علاوه بر رفع مشکلات ازدواج دایم جوانان، موجب افزایش امید در جامعه، جلوگیری از فرار مغزها، کاهش یأس و افزایش مشروعیت و مقبولیت نظام می‌شود. اما اگر معتقد باشیم که همهٔ تلاش و برنامه‌ریزی لازم را دراین زمینه کرده‌ایم و بی‌نتیجه مانده‌ایم، باید با درنظرگرفتن عوامل متعددی وارد بحث ازدواج موقت شویم.

ازدواج موقت امری پذیرفته شده در شرع است. با وجود تأیید شرع و تأکید حضرت

امیر (ع)، ازدواج موقت امروزه در جامعهٔ ما مقبولیت اجتماعی لازم را ندارد. ممکن است حکمی خوب و حتی ضروری باشد ولی جامعه آن را ضد ارزش بداند؛ بنابراین، برای ترویج آن ابتدا باید کارفرهنگی و ذهنیت‌زدایی کنیم.

شهید مطهری در اسلام، اصل را تک همسری می‌داند. ازدواج موقت، حتی اگر به طور همزمان نباشد، تعدد زوجات ضمنی را در بردارد.

عده‌ای تنوع‌طلب که دارای ثروتهای انبوهی نیز هستند ممکن است از این حکم سوء استفاده کنند. باید مکانیزم‌هایی برای جلوگیری از سوءاستفاده از ازدواج موقت تعبیه شود و با زمینه‌سازی‌های لازم و قواعد.و شرایط خاص، وارد آن شویم تا خود این امر به معضل دیگری تبدیل نشود. می‌توان از اوایل سنین جوانی، بدون اینکه ازدواج کاملی صورت بگیرد، دختر و پسرها را نامزد یکدیگر کرد. اگر این فرهنگ درجامعه به‌وجود آید، جوانان به مرور تعهدات خود را در مقابل ازدواج درک می‌کنند و علاوه بر آمادگی بیشتر برای ازدواج، مایهٔ آرامشی برای آنان نیز خواهد بود.

وجود آموزشهای گوناگون اخلاقی جنسی در مدارس و رسانه‌های کشور برای انبوه جمعیت جوان کشور، امری ضروری است. جوانان در وقت ازدواج با مقولهٔ عشق، به صورت خیالی و فانتزی برخورد می‌کنند که این ناشی از نبود آموزش کافی دراین زمینه است.

اگر آموزش کافی در زمینهٔ عشق و عاشقی وجود داشته باشد بسیاری از این مفاهیم در ذهن افراد بی‌معنا می‌شود و اصرارها و پای بندی‌های بی‌مورد دراین زمینه رفع می‌گردد.

فرهنگ اخلاق جنسی مردم سست شده است. ازدواج موقت در کوتاه مدت تقلیل‌دهنده است ولی راه‌حل اصلی نیست.

جهانی شدن به معنای نابودی هویت‌های ملی است

۹ بهمن ۱۳۷۹/ خبرگزاری ایسنا

در جهانی شدن، هویت‌های ملی و دولت معنا نخواهد داشت و همه غرق درهویت واحد جهانی خواهیم شد. اگر بپذیریم اقتصاد، جهانی شده است، نمی‌توان قبول کرد جهان به سوی اقتصادی شدن گام برمی‌دارد، بلکه نسبت به آن واکنش فرهنگی نیز نشان می‌دهد.

جهانی شدن در راستای منافع سرمایه‌داری تبیین می‌شود. این حادثه از زمانی شروع شد که غرب خود را به رخ شرق کشید و شکل‌های ظریف‌تری نیز پیدا کرده است.

اگر در اشکال سابق، هارمونی فرهنگی به چشم نمی‌خورد اما پدیده جهانی شدن رنگ و لعاب زیباتری گرفته و سعی می‌شود با هارمونی فرهنگی همراه شود.

پیش از آنکه به جهانی شدن به عنوان امری مطلوب بنگریم، باید آن‌را آسیب‌شناسی کرده و

نسبت خود را با آن مشخص نماییم.

جهانی شدن واکنش‌های هویتی در برخواهد داشت. اول باید بپذیریم جهانی شدن یعنی نابودی هویت‌های ملی. در جهانی شدن هویت ملی و دولت معنا نخواهد داشت و همه غرق در هویت واحد جهانی خواهیم شد.

جهانی شدن یک دانش و معرفت است و باید نسبت این دانش با قدرت را مشخص کرد. سؤال این است که بین جهانی شدن به عنوان یک موضوع معرفتی و قدرت چه رابطه‌ای وجود دارد؟

باید مشخص شود نقش قدرتهای برتر در فرآیند ارتباطی و جهانی شدن چیست؟ آیا این ارتباطات، تولید وتبادل کالا، نیاز کشور ما بوده است؟ و باید معلوم شود درجهانی شدن ابزارهای تبلیغی سهم هرکس چه میزان می‌باشد؟ اینها از مهم‌ترین نکات درامر جهانی شدن می‌باشد.

تاریخ یک قوم بیانگر هویت وفرهنگ آن است و آن فرهنگ‌سازی‌ای موفق است که نسبتی با تاریخ داشته باشد. و این فرهنگ‌سازی توسط دولتمردان با هر قرائتی بدون عنایت به تاریخ میسر نمی‌شود.

فرهنگ، معرفت مشترکی است که یکی از خصلت‌های آن انتقال یافتگی است و مقوله‌ای است که افراد درآن سهیم هستند که توسط فرآیند جامعه‌پذیری انتقال داده می‌شود و نسل در نسل منتقل می‌شود. فرهنگ، یک میراث اجتماعی است که از ویژگی‌ها و مؤلفه‌های آن تاریخی بودن آن است و بایستی استمرار پیدا کند تا بتوان گفت این مقوله، مقوله‌ای است فرهنگی و دراصل، تاریخ، یکی از مؤلفه‌های لاینفک فرهنگ است.

زیرین‌ترین لایهٔ فرهنگ، جهان بینی است. دومین لایهٔ آن، ارزشها؛ سومین لایه هنجارها و چهارمین لایهٔ آن به نماد معروف است و این نمادها معرف جهانی‌بینی و ارزشهای یک قوم هستند و اگر برای این نمادهای برآمده از فرهنگ، ارزش قائل نشویم، نمادهای دیگری که وارد می‌شود به تدریج ارزشها و جهان‌بینی‌های خود را جایگزین و در واقع تحمیل می‌کند. آن کسانی که برای این نمادهای کاذب، پشتوانهٔ فکری درست می‌کنند، امروزه در جامعهٔ ما روشنفکران غرب‌زده‌ای هستند که هیچ بویی از تاریخ شرق و غرب نبرده‌اند و این خطر حس می‌شود که آن نمادها در سطح نماد باقی نماند و درلایه‌های سیاسی وفکری بعضی نخبگان ما نفوذ کند و البته برخلاف تصورات سیاسی که مطرح شده، هنوز وارد لایه‌های مردم عامه وتوده‌ها نشده است.

غرب سعی دارد وانمود کند که یک فرهنگ جهانی بیشتر وجود ندارد وآن هم فرهنگ لیبرال-دموکراسی وحقوق بشر غربی است. این حرفها نوعی جا انداختن سلطهٔ کشورهای پیشرفته است که البته به سرکردگی آمریکا صورت می‌گیرد، ولی قضیه پیچیده‌تر از این حرفهاست که آمریکا فکر کند با خیال راحت بتازد و با واکنشی روبه‌رو نشود. ما با یک نگاه حکیمانه

و فیلسوفانه می‌فهمیم که غرب به لحاظ فلسفی و مبنا تمام شده است. با قطع ارتباط با خدا، غرب دچار خدامردگی می‌شود که درساحت معرفت به بحران می‌انجامد. غرب، اتکا به خرد خودبنیاد دارد و خرد خودبنیاد، خود ویرانگر است و این درست نیست که اگر به لحاظ مادی پیش رفتیم، دوام خواهیم داشت، بلکه مبنا می‌خواهد و مبنای آن دینداری است و خوشبختانه محتوای هویت ایرانی به دینداری آن برمی‌گردد. ایرانیان همواره قوم یکتاپرستی بودند و هیچگاه بت نپرستیدند و به تلفیق دین وسیاست اعتقاد داشتند و از آمیزه‌های هویتی آنها به شمار می‌رفته و در هر دوره این ارتباط را می‌توان دید و همین پیوندها، نجات‌بخش ما در شرایط بحرانی بوده که یکی در اواسط دورهٔ ساسانیان، دیگری صفویه و در آخر هم انقلاب اسلامی است. مفهوم ایرانی به عنوان یک انگارهٔ سیاسی و مذهبی به اواسط ساسانیان برمی‌گردد که سابقه‌ای طولانی دارد و همین جریان در دوران صفویه و در انقلاب هم تکرار می‌شود که سه مقطع سرنوشت‌ساز درتاریخ ما محسوب می‌شود. هویت ایرانی به بعداز اسلام برنمی‌گردد و ریشه‌دارتر از آن است. هویت ایرانی بعد از اسلام در راستای هویت ایرانی قبل از اسلام معنا پیدا می‌کند.

فرآیند جامعه‌پذیری در جامعه در جهت انتقال ارزشها وهنجارها وفرهنگ به نسل دیگر، نه تنها در مراکز آموزش که در رسانه‌های دیگر، چون صدا وسیما و روزنامه‌ها نیز باید نمود داشته باشد. در کتابهای درسی نسبت به هویت ملی و عناصر آن کمی کم‌لطفی شده است. آن چیزهایی که نمود پیدا کرده، بخشی از هویت ملی ما بوده است، اما همهٔ هویت ملی ما نبوده و عناصر دیگری هم وجود دارد که باید پر رنگ شود تا یک ملت‌سازی و دولت‌سازی موجهی صورت گیرد. البته بحث اهمیت ندادن به تاریخ فقط به محتوا برنمی‌گردد، بلکه حتی اگر محتوای تاریخ هم خوب بود، احتمال داشت این امکان رخ دهد. این نکته برمی‌گردد به وزنی که ما به علوم انسانی در نظام آموزش عالی می‌دهیم که این یک جنبهٔ غیرتاریخی دارد. متأسفانه علوم انسانی درکشور ما قدرش ناشناخته است و این هم به سیاستگزاران وبرنامه‌ریزان برمی‌گردد که بعضاً برخورد شایسته‌ای نمی‌کنند.

تمام جریان‌های سیاسی باید در انتخابات ریاست جمهوری کاندیدا داشته باشند

۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۰/ خبرگزاری ایسنا

یکی از راههای به صحنه کشاندن مردم در انتخابات ریاست جمهوری آینده، این است که کاندیداها به شکل طیفی تأیید صلاحیت شوند؛ به گونه‌ای که تمام جریان‌های سیاسی و اجتماعی، سخنگو و کاندیدایی داشته باشند. برای آنکه حضور مردم در صحنهٔ انتخابات پرشورتر شود، باید کاندیداها با برنامهٔ مشخص در زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی وارد صحنه شوند؛ از سوی دیگر باید مردم از میزان بهره‌مندی یا عدم بهره‌مندی کاندیداها و

خویشاوندان آنان از رانت‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی آگاه شوند. این مسائل سبب افزایش مشروعیت نظام می‌گردد.

اگر مردم احساس کنند که رأی آنان بر مقبولیت و کار آمدی نظام اثری ندارد، دچار بی‌تفاوتی می‌شوند. این بی‌تفاوتی شاید به دلیل این باشد که مردم به این نتیجه رسیده‌اند که هر دو گروه، رانت خوار هستند و به رعایت حقوق شهروندان توجهی نمی کنند.

یکی از دلایل تعدد نامزدها برای انتخابات ریاست جمهوری، عدم شکل‌گیری احزاب در کشور است. هنگامی که احزاب در کشور نباشند، تعداد کاندیداها افزایش می‌یابد. شاید افرادی که در این انتخابات ثبت نام کردند، مقولهٔ ریاست جمهوری را آسان می‌پندارند؛ این امر شاید به دلیل بی برنامگی باشد که در دورهٔ گذشته شاهد بوده ایم.

در دورهٔ قبل، برخی آقایان فقط شعارهای کلی می‌دادند. حتی در زمینهٔ توسعهٔ سیاسی که شعار اصلی دولت نیز بود، تنها دغدغه و شعار مطرح بود. البته، نمی‌خواهم در آستانهٔ انتخابات به نفع یا ضرر کاندیدایی، موضع‌گیری کنم، ولی رئیس‌جمهور آینده باید با برنامه‌ای مشخص، مراحل دستیابی به آن را به مردم ارائه کند.

عده‌ای که در این انتخابات نامزد شدند، ممکن است که انتخابات را مسخره کرده باشند. همچنین شاید فکر کرده‌اند که در این چند سال کاری انجام نشده است و احساس وظیفه کرده‌اند که کاری را انجام دهند.

در کشور ما ژورنالیسم و روشنفکری پیوند خورده است

۷ خرداد ۱۳۸۰/ خبرگزاری ایسنا

تحلیل درست مطبوعات، نیازمند شناخت خوب و کافی از روشنفکران و گروههای سیاسی جامعه است. بخشی ازمشکلات جامعه مطبوعات ما، ناشی از وضعیت روزنامه نگاری کشور و بخشی دیگر، مربوط به جایگاه و اهمیت مطبوعات و جایگزینی آنها به جای احزاب و فعالیت‌های حزبی سالم است.

جریان روشنفکری درایران، بیش از حد گرته‌برداری می‌کند و دچار سیاست زدگی شده است، در حالی که روشنفکری سالم، از درون می‌جوشد و بومی است.

این جریان، بیشتر تحت تأثیر شبکه‌های هژمونی و بیرونی است؛ در حالی که روشنفکر، درون‌زا و همه جانبه نگراست و دنباله رو مسائل سیاسی نیست.

روشنفکران بومی و حقیقت‌جو، هیچ‌گاه به دنبال رهبری و مدیریت سیاسی نیستند و برای قدرت دولتی خیز برنمی‌دارند. در حالی که متأسفانه در کشور ما این‌طور نیست و افراد، پس از اشغال مقام و قدرت دولتی، در قبال مردم پاسخگو نیستند وباز هم شعار روشنفکری می‌دهند و

این ضایعهٔ بزرگی استت. وقتی روشنفکر، مقام و موقعیتی را اشغال کرد، دیگر هیچ محملی برای ارائه شعارهای روشنفکری و اپوزیسیون ندارد.

گروههای سیاسی ما فرهنگ سیاسی توسعه‌یافته‌ای نداشته‌اند و از ذهنیت تفکیکی برخوردار نبوده‌اند. هرچند که شعارهای تفکیکی داده‌اند، ولی هیچ وقت سعی نکرده‌اند فعالیت‌های سیاسی را نهادینه کنند که اگر نهادینه شده بود، لازم نبود دست نیاز به سوی روزنامه‌ها دراز شود.

جامعهٔ مدنی باید از پایین بجوشد و فعالیت‌های سیاسی، غیر دولتی شوند. اینکه هر از چند گاهی کسی حاکم شود و به پشتوانهٔ قدرت دولتی، حزب تشکیل دهد، را نباید به فال نیک گرفت که سم مهلک است.

روزنامه‌ها باید معرف لایه‌های اجتماعی باشند

۱۱ خرداد ۱۳۸۰/ خبرگزاری ایسنا

روزنامه‌ها باید معرف لایه‌های اجتماعی باشند و برای این منظور اول باید لایه‌های اجتماعی مستقل و زمینهٔ گروههای مدنی داوطلبانه وارادی فراهم شود.

مطبوعات ونهادهای مدنی باید پشتوانهٔ اقتصادی وسیاسی مستقلی داشته باشند و دولت باید برای شکل گیری صنف‌های مستقل، دخالت خود را درعرصه اقتصاد کم کند.

درطول تاریخ، دولت همواره دخالت کرده وجلوی فرآیند تفکیک درجامعه را گرفته است واجازهٔ رویش تمایز یافتگی درجامعه به عنوان یک حرکت اساسی را نداده است.

نخبگان جامعه وگروهها باید فرهنگ‌سازی را در دستور کار خود قرار دهند، درحالی که هیچ کدام نقش خود را به شکل مناسب ایفا نمی‌کنند، اینکه باعث تهییج و رشد استقبال عمومی مردم از روی‌آوردن به فعالیت‌های مدنی شوند.

نخبگان کشور ما، نخبگانی نیستند که مسیح‌وار و پیامبرگونه عمل کنند. آنها نخبگانی نیستند که بالای دار بروند ولی آرمانهای خود را فدای منافع دنیوی نکنند.

مطبوعات، سطح دوم تولید افکار درجامعه را عهده دار هستند و خط اول، نخبگان دانشگاهی وحوزوی‌اند. صاحبان جراید باید بگویند تئوری آنها درباب آزادی مطبوعات ومواضع‌شان چیست؟

اما عملاً متأسفانه مطبوعات ازهیچ تئوری‌ای پیروی نمی‌کنند و حتی نخبگان اصلی این صنف هم اغلب درمانده ازپاسخ به این مسئله‌اند. صاحبان مطبوعات باید در ابتدا دیدگاه خود نسبت به مسائل پیرامون خود را مشخص کنند و اما اکنون اینها منفعت خود را در تار بودن مسائل می‌بینند و تا وقتی گروههای سیاسی ومطبوعات، کم و بیش منافع وحیات خود را در تار

بودن و ممات خود را در شفافیت ببینند، درآرزوی مطبوعات مستقل و درون‌زا خواهیم سوخت.

پس از دوم خرداد، فضای سیاسی بازتر شد، که بسیار مناسب بود، ولی به خاطر سیاست‌زدگی و پیوند مطبوعات با قدرت، مطبوعات نتوانستند در جهت انعکاس مشکلات مردم، درعرصه‌های اجتماعی و فرهنگی، گامی بردارند و صرفاً مسائل را به مشکلات سیاسی تقلیل دادند و سرپوش کاذب برای مشکلات واقعی مردم درست کردند.

آقای خاتمی، به رغم بازکردن فضای جامعه، ولی برنامه نداشت وشعارهایش را نهادینه نکرد و این امر نتیجهٔ معکوس هم داد. همان طور که دیدیم آقایانی که امروزه به نحوی مطبوعاتشان تعطیل یا دچار مشکل شده، اکنون نسبت به گذشته، آزادی‌شان کمتر شده است؛ آیا می‌توان گفت بیشتر شده است؟ قرار بود آزادی‌های قانونی بیشتر شود، اما فضا به گونه‌ای با برخوردهای نامناسب، مسدودتر وآزادی هم کمتر شد.

تدوین استراتژی بلندمدت، راه رهایی کشور از مشکلات گوناگون

۱۱ خرداد ۱۳۸۰/ خبرگزاری ایسنا

اقتصاددان‌های کشور، علمای قوم، استادان دانشگاه و دیگران، باید بر اساس اهداف نظام، استراتژی بلندمدت نظام را تدوین کنند. راه حل رهایی کشور از بسیاری از معضلات مانند فقر، بی‌کاری، تبعیض، فساد و... در تدوین یک استراتژی بلندمدت در سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور یا هرسازمان مسئول دیگر است. تبیین استراتژی، کار یک گروه در یک ماه یا یک سال نیست، بلکه با مشارکت تئوریسین‌های مختلف حداقل به پنج سال زمان نیاز دارد.

در بسیاری ازکشورهای پیشرفته، تیم استراتژیست‌ها، دررده‌های مختلف، برنامه‌ریزی اجتماعی جامعه را بر عهده می‌گیرند. متأسفانه درکشور ما چنین گروهی وجود ندارد و در این صورت، معضلات ما همچنان باقی خواهد ماند.

کار این تیم، از تعیین اهداف شروع می‌شود، با تنظیم خط مشی، آنها را به صورت برنامه‌های فازبندی شده درمی‌آورد و هنگام عمل، بازخورد کار را مشاهده، ارزشیابی وسرانجام استراتژیهای کلی را تدوین می‌کند.

سازمان مدیریت وبرنامه‌ریزی کشور باید این مسئولیت مهم را بر عهده گیرد. طبق قانون، مجمع تشخیص مصلحت نظام، سیاستهای کلان را معین و سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی برنامهٔ اجرایی آن را تدوین می‌کند.

عملکرد فعلی و گذشتهٔ سازمان مدیریت وبرنامه‌ریزی کشور که طی نامه‌ای به ادارات، بودجهٔ پیشنهادی آنها را می‌خواهد، مورد انتقاد است. این یعنی تعیین بودجهٔ بخشی، نه فرابخشی؛ زیرا در استعلام سازمان مدیریت وبرنامه‌ریزی، ادارات ونهادها بودجهٔ خود را درسطح بالا اعلام می‌کنند.

هر بودجه‌ای، ابتدا نیاز به برنامه دارد، در حالی که در کشور ما بودجه‌ها بدون برنامه هستند.
برنامه‌ریزی اجتماعی وتعیین استراتژی بلند مدت نظام، مشخص کنندهٔ عملکرد آیندهٔ دولتمردان دربخش‌های گوناگون اقتصادی، سیاسی واجتماعی است. این طرز فکر که تعیین استراتژی بلند مدت و مشخص‌کردن گروه مربوط به آن، نوعی وقت‌گیری واتلاف هزینه خواهد بود، درحقیقت یک ضد استراتژی است.

در کشور ما ژورنالیسم و روشنفکری پیوند خورده است. کسانی دچار افراط و تفریط می‌شوند که از پشتوانهٔ فلسفی پراگماتیسم برخوردار باشند

٤ تیر ۱۳۸۰/ خبرگزاری ایسنا

راه حل اساسی برای جلوگیری از تفکرات افراطی، در گرو فعالیت و حرکت روشنفکران مستقل و نقاد است. روشنفکران کسانی هستند که باید فرهنگ‌سازی و آگاهی بخشی کنند، اما امروزه روشنفکران ما ایجابی با قدرت برخورد می‌کنند و هر اتفاقی را تایید می‌کنند و ما اصلاً نقد نمی‌بینیم. روشنفکر باید نقد کند، دستهای خیلی‌ها را رو کند، عقد اخوت با کسی نبندد و آگاهی مردم را بالا ببرد که در آن صورت خود به خود توقعات عوض می‌شود و بالطبع پاسخگویی‌ها نیز عوض خواهد شد.

عده ای، بحث‌های جامعه شناسی در سطح کلان را به بحث‌های روانشناسی تقلیل می‌دهند که در واقع توجیهی برای برخی اقدامات غلطی است که در بالا انجام می‌شود. این عده مشکل را بر می‌گردانند به تربیت، فرهنگ و سنت و در آخر، همهٔ ایرانی‌ها عقب افتاده جلوه می‌کنند و از ریشهٔ اصلی غافل می‌شویم.

دستها را باید رو کرد و باید گفت که چه کاری با اموال بیت‌المال می‌کنند و مصادیق را نیز باید روشن کرد و تعارف در این زمینه جایز نیست. احساس می‌کنم جامعهٔ مدنی، نهاد ناظر، فکر ناظر و منتقد نداریم که اگر داشتیم وضع به این گونه نبود، جامعهٔ مدنی ما دولتی است و روشنفکرها فقط طرفداری از دولت و آقای خاتمی می‌کنند، البته تعریف آقای خاتمی را می‌پسندم، اما قرار نیست که ایجابی همه چیز را تعریف کنید؛ حتی اگر آقای خاتمی را واقعاً قبول دارید، باید او را نقد هم بکنید.

چطور حضرت علی (ع) می‌گوید که مشاورین خود را از کسانی بگمار که تیزترین انتقاد را به تو بکنند، ولی در حال حاضر نقاد را، راست و فاشیست می‌نامند؟

من روشنفکر اپوزیسیون هستم، ولی نمایندهٔ مجلس که نمی‌تواند اپوزیسیون باشد؛ به عبارت دیگر، بعضی روشنفکران ما جایگاه پوزیسیون را اشغال کرده‌اند و شعارهای اُپوزیسیون می‌دهند. نمایندهٔ مجلس باید جوابگوی انتقادات روشنفکر باشد، نمی‌تواند خود نیز تنها نقد کند.

اگر آنها هم نقد تنها کنند، اُپوزیسیون درون سیستمی شکل می‌گیرد؛ یعنی نظام متحد نیست بلکه متشتت واز هم گسیخته است. آنها اگر تنها نقد کنند پس چه کسی عمل کند؟ این نوعی فرار از مسئولیت و فرار از توده‌هاست. این نوعی به راه انداختن جنگ روانی است.

آقایان خیز برمی دارند وتمام مصادر را اشغال می‌کنند و شعار می‌دهند. این طور نیست که اگر یک دولت برحقی تشکیل شد، صرفاً باید مخالفت و انتقاد کند « رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار، کار ملک است آنکه تدبیر و تحمل بایدش»، رند قلندر که کار به این تدابیر ندارد، باید انتقاد کند، ولی آنکه ملک - قوای سه گانه - در دستش است، یک فکری برای این مملکت بکند، او که نمی‌تواند نقد کند. ولی متأسفانه این جابه‌جایی و این خلط، صورت گرفته و ملت ما هم آن هوشیاری لازم را ندارند؛ چرا که نخبگان غیر حاکم، رسالت خودشان را ایفا نمی‌کنند.

اگر تغییر و تحول همه جانبه را در دستور کار خودتان قرار دادید و الزامات آن را نیز همه جانبه لحاظ کردید، در واقع به نوعی جلوی تفکرات افراطی را گرفته اید و این وظیفه کسانی است که استراتژی نظام را تنظیم می‌کنند تا نظام برنامه‌ریزی مملکت را سامان ببخشد، نه اینکه هر از چندگاهی از اهرم جنگ‌های روانی و فضاسازی‌های کاذب استفاده کنند، ملتی را مشغول و کارهای خود را انجام بدهند و کالاهای ملت را به یغما ببرند.

در سطح کلان، حاکمیت و دولت به معنای اعم کلمه، وظیفه دارد تمام نیازهای واقعی و نه کاذب را در دستور کار خود قرار بدهد و برای آن برنامه‌ریزی کند.

در عرصهٔ کلان سیاسی، اجتماعی، کاملاً افراط و تفریط دیده می‌شود. وزیر آموزش عالی، یا وزیر راه متولی چه هستند؟ وزیر آموزش عالی متولی تربیت نیروی انسانی است و وزیر راه متولی راه‌سازی است. اینها در چهارسال گذشته می‌گفتند که وظیفهٔ ما توسعهٔ سیاسی است. من نمی‌فهمم، آیا وزیر راه و ترابری، وظیفه‌اش توسعهٔ سیاسی است؟ آیا باید به کارش برسد یا شعار بدهد و وارد جنجال‌های سیاسی بشود.

وظیفه من روشنفکر، نقد دولت فعلی است؛ همان طور که در زمان آقای هاشمی، وظیفه من نقد آقای هاشمی بود، اما حالا که رئیس‌جمهور نیست، وظیفه ندارم نقدش کنم. آن موقع وظیفه داشتم که انجام دادم، ولی اکنون دیگر انجام نمی‌دهم. البته می‌توان گفت ریشهٔ بسیاری از معضلات اقتصاد ما و تفکرات افراطی و تفریطی، ریشه در زمان ایشان دارد، اما به این معنا نیست که بر جریان فعلی چشم ببندیم که ادامه دهنده و تداوم بخش همان جریانات اقتصادی دوران آقای هاشمی است؛ با همان یک سویه نگری‌ها و بی‌توجهی به مشارکت و متخصصین.

مملکت هر از چند گاهی دستخوش یک جریان و همیشه در حال بازی است. نتیجهٔ تفکر افراطی در جامعه، واکنش‌های تفریطی است و همیشه مشکل درست می‌کند. مثلاً در برابر

سیاستهای اقتصادی آقای هاشمی، شاهد واکنش سیاسی دوم خرداد بودیم و اگر دوم خرداد بخواهد چهار سال دیگر باز هم شعار سیاسی را دنبال کند و غافل از ابعاد فرهنگی بشود، به طور مسلم، یک واکنش اقتصادی به همراه خواهد داشت و این به صلاح ادارهٔ کشور و یک جامعهٔ امن و سالم نیست و به طور مسلم، جامعه آبستن انواع و اقسام شورشها و جنبش‌های اجتماعی خواهد شد. تاریخ ایران هم گواه این مسئله بوده است.

دوری از حد اعتدال، می‌تواند جنبهٔ افراط و هم جنبهٔ تفریط داشته باشد. همچنین تأکید یک سویه بر یک عامل و عدم همه جانبه نگری نیز تفسیری از افراطی گری است؛ مثلاً در مقطعی تأکید بر آزادی با غفلت از عدالت و توسعه فرهنگی است، زمانی تاکید روی عدالت می‌شود با غفلت از آزادی، که اینها همه، نوعی تفکر افراطی است.

ریشه‌های افراط و تفریط در جامعه، از طرفی ساخت سیاسی جامعه که نسبتاً انعطاف‌ناپذیر، غیر قانونمند و مرتبط با اقتصاد نفتی و کانون‌های ثروت است و از طرف دیگر، فرهنگ سیاسی گروههای سیاسی و روشنفکران است که باعث تشدید تفکر افراط و تفریطی می‌شوند.

این عوامل باعث می‌شود گروههای سیاسی برای رسیدن به قدرت سیاسی که منشأ دستیابی به ثروت است، مواضع خود را مُدام با شرایط زمانه تغییر بدهند و دچار افراط و تفریط شوند و نان را به نرخ روز بخورند. اصولاً تفکر افراطی و تفریطی، نوعی تفکر پراگماتیستی و عملگرایی است؛ یعنی کسانی دچار افراط و تفریط می‌شوند که از پشتوانه فلسفی پراگماتیسم برخوردار باشند. در جامعهٔ ما این طور است که یک بار آزادی خواهان افراطی می‌شوند و زمان دیگر عدالت خواهان، زمانی جمع گرایان افراطی می‌شوند و زمانی فردگرایان.

مشکل در درجهٔ اول، فرهنگی است، اما نه مشکل توده‌ها، بلکه مشکل نخبگان است؛ نخبگان همیشه باید جانب اعتدال را داشته باشند و بفهمند که در شرایط امروزی ادارهٔ یکسویهٔ جامعه مطلوب نیست؛ چرا که باید به تمام ابعاد جامعه، توجه شود و جامعه هم فرهنگ، هم آزادی، هم امنیت و هم عدالت می‌خواهد.

واقعهٔ ۱۸ تیر ناشی از «گسست» بین سنت و مدرنیسم

۱۷ تیر ۱۳۸۰/ خبرگزاری ایسنا

در ابتدای دوم خرداد، حرفهایی زده می‌شد که با فرهنگ دینی، اسلامی و قانون اساسی ما بیگانه و به نوعی تداعی کنندهٔ یک نوع مدرنیسم، لیبرالیسم و تفکر سکولاریستی در جامعه بود. این گسست ایجاد شده بین سنت و مدرنیتهٔ وارداتی، نهایتا در واقعهٔ ۱۸ تیر سرباز کرد.

اگر بپذیریم که ۱۸ تیر یک بحران است و بحران هم طبق تعریف، فاصله گیری از ارزشها معنا شود، اولاً باید مشخص کنیم که منظور فاصله گیری از کدام ارزشها و هنجارها بوده و

توسط کدام قشر و گروه انجام شده است. ثانیاً باید بتوانیم این فاصله‌گیری را به لحاظ عینی نیز نشان دهیم.

آنچه در ۱۸ تیر اتفاق افتاد، عبارت از این بود که عده‌ای از دانشجویان از کوی دانشگاه بیرون آمده و دست به تظاهرات زدند که ظاهراً این راهپیمایی دارای اجازه رسمی از وزارت کشور نبوده است؛ پس باید بپذیریم که این اتفاق یک اقدام غیرقانونی بوده است که در جریان آن هتاکی‌ها و برخوردهای هیجانی هم صورت گرفته و منجر به وارد عمل شدن نیروی انتظامی شده است.

این امری طبیعی است که وقتی خارج از کوی دانشگاه، یک تظاهرات بر پا می‌شود وظیفهٔ نیروی انتظامی، مهار آن است، اما اینکه نیروی انتظامی وارد کوی دانشگاه شود هم یک امر غیرقانونی است؛ بنابراین نفس برخورد نیروی انتظامی با این تجمع تا قبل از بازگشت دانشجویان به محوطه کوی دانشگاه قابل قبول است، ولی اینکه چه برخوردی و چگونه صورت می‌گیرد، به نحوهٔ ساختاری برخورد نیروی انتظامی با دانشجویان بر می‌گردد که مسلماً باید در این مورد از افسران آموزش دیده و ابزار لازم استفاده می‌شده که این کار صورت نگرفته است و ظاهراً پس از بازگشت دانشجویان به محوطهٔ خوابگاه هم، نیروی انتظامی نتوانسته خود را کنترل کند و وارد کوی دانشگاه شده است. اما سؤال اینجاست که علت قریب و بعید این ماجرا چیست؟

علت قریب این ماجرا، تجمع غیرقانونی تعدادی از دانشجویان در بیرون کوی دانشگاه و برخورد بد نیروی انتظامی است. اما علت بعید آن ناشی از یک گسست بین سنت و مدرنیسم است که این گونه سرباز کرد. ما ناگهان پس از دوم خرداد با حرفهایی روبه‌رو هستیم که با فرهنگ دینی، انقلاب اسلامی و قانون اساسی ما بیگانه است و عده‌ای بدون آشنایی با فرهنگ شرق و غرب و اسلام، سخنانی را بیان می‌کنند که با هدف بسط و اجرایی کردن یک نوع مدرنیسم، لیبرالیسم و نوعی تفکر سکولاریسم مطرح می‌شود که با بنیادهای تاریخی ما بیگانه است و البته می‌توان آن را در عرصه‌های مختلف از دوران پس از جنگ مشاهده کرد و صرفاً مربوط به دوم خرداد هم نیست.

ما در دوران هشت سالهٔ ریاست جمهوری آقای هاشمی، در ابعاد اقتصادی همراه با ملزومات سیاسی و فرهنگی آن، شاهد این پدیده بوده‌ایم و در دوران آقای خاتمی هم، کم و بیش همین صحبت‌ها در بعد سیاسی آن دنبال می‌شود. در این دوران همان گفتمان خاص بیگانه با فرهنگ و تاریخ و انقلاب و قانون اساسی را بیشتر در بعد سیاسی می‌بینیم تا اینکه بالاخره یک گسست بین سنت و مدرنیسم ایجاد می‌شود که در ۱۸ تیر سرباز می‌کند و بلافاصله دست نیروهایی می‌افتد که از آنها به عنوان اراذل و اوباش یاد می‌شود، ولی بهتر است گفته شود ارتش بیکاران. و این گسست به نفع مدرنیتهٔ وارداتی برای ما مشکل ساز می‌شود و در ۲۳ تیر عکس‌العملی از سوی سنت علیه

آن صورت می‌گیرد و یک تظاهرات انقلابی در واکنش به آن مدرنیتهٔ وارداتی شکل می‌پذیرد.

۲۳ تیر یک نقطهٔ عطف تاریخی است و به یک معنا عبرتی است برای اینکه مراقب باشید که هر تغییر و تحولی که می خواهد در ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایجاد شود، باید مطابق با فرهنگ و تاریخ این جامعه باشد.

البته عوامل دیگری را هم می‌توان اشاره کرد؛ از جمله اینکه گفتمان روشنفکری ما در دوران پس از جنگ، آن بعد بومی‌گرا و اسلام‌گرای خود را فراموش می‌کند و نوعی غرب‌گرایی و سنت‌گریزی را اشاعه می‌دهد که در واقع دامن زدن به گسست میان سنت و مدرنیسم محسوب می‌شود.

عامل مرتبط دیگر، اینکه برخی از نیروها برای نابودی رقیب سعی می‌کنند که دست به ائتلاف بزنند؛ حال با هر گروهی که می‌خواهد باشد، ولو آنکه اشتراک نظری با آن نداشته باشند. در این رابطه ما شاهد هستیم که برخی افرادی که در دوران جنگ، امتحان خود را خوب پس نداده‌اند، به گونه‌ای در گروههای خوش سابقه نفوذ می‌کنند و البته این مسئله می‌توانست به یک بحران فراگیر تبدیل شود که بحمدالله نیروهای انقلابی و اصولگرا از جناحهای مختلف راست و چپ به خود می آیند و در نتیجه ۲۳ تیر به عنوان بعد وفاقی و انسجامی گروههای وفادار به انقلاب اسلامی مطرح می‌شود.

کوی دانشگاه یک بحران بود که بر اثر فاصله‌گیری از هنجارهای آشنا و دیرینه و انقلابی به‌وجود آمد و می‌توانست به یک فاجعه تبدیل شود، ولی با واکنش طرفداران ارزشهای خودی روبه‌رو شد و فیصله پیدا کرد. امید است که برخورد هیجانی و احساسی با واقعهٔ ۱۸ تیر نشود و تاریخ نویسان ما تنها به ۱۸ تیر نپردازند، بلکه حادثه عظیم ۲۳ تیر را هم مدنظر قرار دهند که در واقع تجلی بعد وفاقی، هماهنگی و انسجامی نیروهای اصولگرا، ارزش‌گرا و وفادار به انقلاب اسلامی بود.

توسعهٔ سیاسی، به معنای تمرکززدایی در کشور

۲۵ تیر ۱۳۸۰/ خبرگزاری ایسنا

توسعه، باید با فرهنگ مردم، منطبق باشد، بخشی از بحران‌های موجود در جامعه نیز ناشی از همین مسئله است که الگوی توسعهٔ ما جامع یا فرهنگی نبوده است.

در الگوی ایده‌آل توسعهٔ جامع، تقدم با توسعهٔ سیاسی است و توسعه‌های فرهنگی و اقتصادی، به ترتیب، پس از آن قرار دارند. البته توسعهٔ فرهنگی در اینجا، به معنای بروز خلاقیت‌ها و نوآوری‌ها است.

اگر زمینه برای افزایش مشارکت و رقابت، آماده شود، بستری برای بروز خلاقیت‌ها فراهم

می‌شود، در نهایت هم این نوآوری‌ها، به زمینه‌ای برای توسعهٔ اقتصادی پایدار تبدیل می‌شود؛ اما این امر، یک بحث تئوریک است و با واقعیت‌های روزمره، نمی‌توان به صورت تئوریک برخورد کرد. با این چشم‌انداز، دولت، وظایف خاصی دارد و نمی‌تواند بگوید که صرفاً به توسعهٔ سیاسی بپردازیم تا سالها از آن بگذرد و زمینه برای توسعهٔ فرهنگی، برای بروز خلاقیت‌ها و پس از آن هم توسعهٔ اقتصادی، فراهم شود. به عبارت دیگر، دولت، باید نگاهی همه جانبه به مقولهٔ توسعه داشته باشد و با استفاده از اهرمهای در اختیار خود، روند توسعه در هر بخش را تسریع بخشد، چرا که اولویت دادن به توسعهٔ سیاسی، تنها به صورت تئوریک و ذهنی قابل قبول است.

جار و جنجال‌های رایج شده در کشور پیرامون توسعهٔ سیاسی، بیشتر، شائبهٔ قدرت طلبی و رسیدن به ثروت ناشی از رابطهٔ قدرت ـ ثروت را به همراه دارد.

توسعهٔ سیاسی، با توجه به واقعیت‌های جامعه ما، به معنای تحقق تمرکز زدایی در کشور است؛ یعنی باید به سویی حرکت کنیم که اختیارات و وظایف استان‌ها، شهرستان‌ها و حتی روستاها را افزایش دهیم و به خود آنان واگذار نماییم.

همهٔ مطالعات و بررسی‌هایی که در این زمینه انجام داده‌ام، راهبردی بوده است؛ ولی هم‌اکنون کاملاً بی‌انگیزه شده‌ام و احساس می‌کنم در برابر کارشناسی‌های ما گوش شنوایی وجود ندارد و توسعهٔ سیاسی، تنها در حرف زدن خلاصه می‌شود؛ البته این گوش شنوا، در گذشته و در دوران هاشمی رفسنجانی هم نبود، ولی در آن زمان شعار دولت هم توسعهٔ سیاسی نبود.

ما وارث شیوه‌ای از تمرکزگرایی هستیم که به قطبی شدن قدرت در کشور انجامیده است. اگر الگوی توسعهٔ ما فرهنگی باشد، مردم هم به راحتی، هزینه‌های آن را می‌پذیرند، اما اگر بخواهیم یک الگوی مدرنیسم سوخته و پیش پا افتادهٔ ۲۰۰ سال پیش را وارد کشور کنیم، طبیعی است که مردم، در برابر آن، مقاومت می‌کنند. از سوی دیگر به دلیل آنکه نوعی بیگانگی با شکافهای فزایندهٔ اقتصادی- که به دوران سازندگی مربوط است- هم در جامعه وجود دارد، وقتی که حادثه‌ای در کشور روی می‌دهد، مردم، آن را ضرب در مضربی کرده و بزرگ‌تر می‌کنند؛ پس می‌توان گفت که رابطه‌ای بین نظم فرهنگی و قدرت وجود دارد. در حالی که در حال حاضر، نظم سیاسی ما با ارزشهای مردم، بازی می‌کند و از آن مشروعیت نمی‌گیرد. در نتیجه، مشکلات اقتصادی به صورت مضاعف جلوه می‌کند، همچون جریان کوی دانشگاه تهران که به مسائل مربوط به اقتصاد کشانده شد و ارتش بیکاران را بیدار و به خیابانها روانه کرد.

مشروعیت، حاوی دو عنصر حقانیت و مقبولیت است و هیچ‌کدام از این عناصر، به تنهایی مشروعیت نمی آفرینند. اگر کارآمدی یک نظام، کاهش یابد، بر مشروعیت آن هم اثر می‌گذارد که در صورت همراه شدن با کاهش مقبولیت، می‌تواند به جنبش‌های فراگیری تبدیل شود.

سالها پیش که آقای خاتمی، بحث توسعهٔ سیاسی را مطرح کرد، گفتم که اگر رئیس‌جمهوری

و کابینهٔ او به ابعاد اقتصادی توجه نداشته باشند، در آینده، با واکنش‌های برخاسته از مشکلات اقتصادی رو به رو خواهند شد؛ یعنی همان گونه که دوم خرداد ۷۶، واکنشی سیاسی به سیاستهای اقتصادی آمرانهٔ تکنوکرات و از بالا به پایین بود، هم‌اکنون مشاهده می‌کنیم که تمام جنبش‌هایی که در کشور روی می‌دهد، ناشی از واکنش‌های اقتصادی است که برخی از آنها نیز ممکن است مسالمت‌آمیز نباشند.

علاوه برآن اگر بپذیریم بخشی از واکنش مردم در دوم خرداد به خاطر سیاستهای اقتصادی دولت وقت بود، پس چه توجیهی وجود دارد که ستاد اقتصادی رئیس‌جمهوری کنونی، عمدتاً از کارگزاران سازندگی انتخاب شود؟ آیا این به خاطر آن نیست که آقای خاتمی، خود را وامدار حمایت‌های کارگزاران در زمان تبلیغات انتخاباتی دانسته است؟

اگر نخواهیم به زیرساخت‌های اقتصادی توجه کنیم، با دوم خردادی غیر مسالمت‌آمیز و خشونت‌بار مواجه خواهیم شد

۲۵ تیر ۱۳۸۰/ خبرگزاری ایسنا

هر کس با هر انگیزه‌ای قراردادهای نفتی را زیر سؤال برده است، باید بالاخره به آن، پاسخ شفاف بدهیم. ضمن آنکه این حساسیت هم به جاست که مبادا قراردادهای خانمان‌سوزی همچون «دارسی» که به نهضت ملی شدن صنعت نفت انجامید، هم اکنون نیز به صورت پنهانی در حال تصویب و اجرا باشند. تعجب می‌کنم که وقتی یکی از آنان به انگلیس می‌رود و مذاکراتی انجام می‌دهد، این همه حساسیت مبارک و مثبت نسبت به آن، مشاهده می‌شود، ولی نسبت به قضایایی همچون مسائل وزارت نفت عکس‌العمل‌های آنچنانی نشان می‌دهند و اقدام به فرافکنی می کنند؟ البته این گونه فرافکنی کردن‌ها، مشکل دولتهای پس از جنگ است، ولی تا چه زمانی می‌توانیم «دیگری»ها را که برخی از آنها کاذب نیز هستند را بسازیم.

پاسخ آقای خاتمی به نامهٔ وزیر نفت را با هر انگیزه‌ای که صادر شده باشد نمی‌پذیرم. ایشان چرا باید بگوید که پس از برگزاری انتخابات، چنین اقداماتی را پیش‌بینی می‌کردم؟ خواهش می‌کنم این را بنویسید که نتایج انتخابات مگر چه بود؟ چرا نمی‌نویسید که نسبت آرای مأخوذه به واجدان شرایط، یعنی نازل‌ترین و ابتدایی‌ترین شاخص مشارکت که مربوط به حضور در انتخابات باشد، برای آقای خاتمی از ۱۱/۸۹ درصد در سال ۷۶، به ۹/۶۶ درصد در سال ۸۰ رسیده است؛ یعنی ۲/۲۳ درصد کاهش در آن مشاهده می‌شود؛ در حالی که بیشترین کاهش این درصد برای دو دورهٔ متوالی، تاکنون ۲/۱۶ درصد بوده است. ضمن آنکه شعار ایشان، توسعهٔ سیاسی بوده است که شاخصش مشارکت است. هشت میلیون رأی جدید هم که مربوط به پانزده ساله‌ها بوده است. پس این چه جوابی است که آقای خاتمی می‌دهد؟ پس آن نقدپذیری

کجا رفت؟ چرا با مفاهیم خوب بشری بازی می‌کنیم؟

آیا جامعهٔ مدنی دولتی که از سوی احزاب دولتی تبلیغ می‌شود، می‌تواند مصداق جامعهٔ مدنی واقعی باشد؟ جامعهٔ مدنی، بایستی از پایین شکل بگیرد و متشکل ازاحزابی باشد که منبع مالی آنها حق عضویت‌هایی است که دریافت می‌کنند. این احزاب باید ایدئولوژی، فلسفهٔ سیاسی و تئوری روشنی داشته باشند و از دل مردم و برای جلوگیری از تعدیات دولتی بجوشند، نه اینکه در سایهٔ امتیازها و رانت‌های اقتصادی و سیاسی شکل گرفته باشند.

شاخص دیگر، تعداد زندانیان سیاسی است. وقتی که آمار زندانیان سیاسی پس از روی کار آمدن آقای خاتمی نسبت به پیش از آن افزایش یافته است، چگونه می‌توانیم بگوییم که جامعهٔ مدنی، بسط یافته است؟ این چه الگویی است که قضایا را خوب پیش نمی‌برد تا بتواند حقوق مدنی و سیاسی شهروندان را روز به روز افزایش دهد؟

عده‌ای روشنفکر هم هستند که دولتی نمی‌باشند، دنبال مدیریت سیاسی نیستند، دغدغهٔ رهبری کردن هم ندارند و حاضرند با همهٔ بدبختی‌ها بسازند و افشاگری کنند. اگر واقعاً پاسخگو هستید پاسخ بدهید. این قدر نگویید که مخالفانتان راست و فاشیست هستند. گیریم که این گونه هم باشد، شما چرا انگیزه و انگیخته را خلط می‌کنید؟ هر انگیزه‌ای که در کار باشد، جواب دهید تا محبوبیت، مقبولیت مشروعیت و حقانیتتان افزایش یابد.

این هم از آن حربه‌هاست که هر کس اندکی نقد کرد، بلافاصله به وی یک انگ جناحی می‌زنند تا خاموش و ساکتش کنند. البته این امر، ترفند کشورهایی است که پاسخگو نیستند، دسترسی سهل الوصول به شبکهٔ قدرت -ثروت را می‌خواهند، یک شبکهٔ انسدادی به دور منابع خودشان ایجاد می‌کنند و اگر کسی هم حرف زد، یا می‌گویند جناحی است یا توجه به امور تخصصی و مسائل پیچیده ندارد.

اگر نخواهیم به زیرساختهای اقتصادی توجه کنیم و تنها فرافکنی نماییم، مطمئن باشید که با بحرانهایی اقتصادی رو به رو می‌شویم و با دوم خردادی غیرمسالمت‌آمیزو خشونت‌بار مواجه خواهیم شد. به‌ویژه که مجلس شورای اسلامی، همنوا با قوهٔ مجریه است و خود این امر باعث شده است که توقعات و انتظارات افکار عمومی از جمله جوانان، افزایش یابد.

مردم‌سالاری شرط لازمی برای آماده‌کردن بستر به منظور برخوردار بودن پشتوانهٔ مردمی در تدوین سیاستهای کلان نظام و اجرای آنها است، ولی شرط کافی نیست؛ یعنی در صورتی مورد قبول است که همراه با حقانیت و افزایش کارآمدی باشد و دموکراسی و مشارکت را نیز در سطح انتخابات صرف، تقلیل ندهد، بلکه مشارکت مردمی پس از برگزاری انتخابات هم ادامه داشته باشد؛ در حالی که این مجلس شورای اسلامی به قدری سیاسی است که بعید می‌دانم بتواند همراه دولت، توان تنظیم استراتژی بلند مدت را داشته باشد.

جامعهٔ مدنی باید منتقد باشد

۳۱ تیر ۱۳۸۰/ خبرگزاری ایسنا

نمی‌دانم این چه جامعهٔ مدنی است که همواره باید قوهٔ مجریه را تعریف و تحسین کند؟ در حالی که جامعهٔ مدنی، باید منتقد باشد و یقه مسئولان را بگیرد. اما در حال حاضر، به محض آنکه یقه‌ای بگیری، یقه‌ات را می‌گیرند.

اگر آقای خاتمی می‌خواهد طرفداری و همکاری منتقدان را به همراه داشته باشد، باید به این مؤلفه از دموکراسی توجه داشته باشد که نمایندهٔ همهٔ مردم است؛ نه تنها نماینده فراکسیونی که به وی رأی داده است؛ یعنی نمی‌تواند در خدمت منافع یک جناح خاص باشد، بلکه باید در خدمت منافع ملی و ارزشها و هنجارهای جامعه باشد؛ ضمن آنکه حسن نیت خود را نشان دهد.

احساس می‌کنم آقای خاتمی، در برابر کسانی که پشت سر ایشان سنگر می‌گرفته‌اند و در عین حال، تنها به دنبال منافع مادی خود بوده‌اند، تا حدودی رو در بایستی داشته است. در نتیجه با وجود آنکه شعار شخص رئیس‌جمهوری بر مبنای جذب مخالفان بوده است، در نهایت، موافقانی را از دست داده است؛ آن هم چه موافقانی! موافقانی که هر کدام از آنها به ازای بیست نفر بوده‌اند. موافقانی که در عرصهٔ جنگ تحمیلی، با ما بودند و دفاع کردند. بازی سیاسی، همین است. اگر به صورت مسالمت جویانه، دست دوستی و نیاز دراز کردید و در عمل هم نشان دادید که وفادار هستید، آن گاه می‌توانید از رایزنی گروههای منتقد و مخالف هم استفاده کنید، نه اینکه مردم، تنها در لفظ و شعار شما این مفاهیم را ببینند.

من دربارهٔ کابینه، نظری ندارم و این امر، به خود رئیس‌جمهوری بستگی دارد. ایشان می‌تواند به سراغ امثال ما بیاید و بپرسد که مشکلات را در چه می‌بینید؟ چه کار باید کرد؟ ما هم مشکلات را معرفی می‌کنیم و می‌گوییم دیگر خودتان می‌دانید و خود شما هستید که باید بروید مصداقی را بیابید که به دور از مسائل سیاسی خانمانسوز، تصدی امر را داشته باشند؛ هرچند که این کار، تاکنون، تحقق نیافته است. این، وظیفهٔ ما نیست؛ وظیفهٔ خود رئیس‌جمهوری است. ایشان باید نشان دهد که ملتزم به لوازم و شعارهایش است. کار ما هم تنها، «کارشناسی» است.

اگر برخی از افراد، می‌خواهند به واقع، سخن امثال ما را بشنوند، باید بگویم که ما کارهایمان را انجام داده‌ایم. وظیفهٔ ما، تنها این بوده است که بنویسیم. هر چند که از نوشتن هم دیگر ناامید شده‌ایم. خود من، دربارهٔ استراتژی تمرکززدایی، ریشه‌یابی کرده‌ام و مدل و راه حل هم ارائه داده‌ام که چگونه می‌توان از این حالت، نجات یافت. در زمینهٔ نگرش دینی به مفاهیم عمدهٔ سیاسی از قبیل توسعهٔ سیاسی و آزادی مدنی، کتاب نوشته‌ام. دربارهٔ چالشهای کنونی ایران هم کتاب زیر چاپ دارم. به هر حال، وظیفهٔ من، نوشتن است، ولی در حال حاضر، فضا را به گونه‌ای فراهم می‌کنند که دیگر انگیزهٔ نوشتن را هم از دست می‌دهم و احساس می‌کنم که

نوشتن امثال من، دیگر سودی ندارد. نوشته‌های ما نه در دوران آقای هاشمی رفسنجانی سودی داشت و نه در دوران آقای خاتمی سودی دارد، باید بیمار باشم که بنویسم و فریاد بزنم، آن هم در شرایطی که چوب همه را هم باید بخورم.

ما همواره در تجمیع ثبات سیاسی و آزادی با یکدیگر دچار مشکل بوده‌ایم

۲۷ مرداد ۱۳۸۰/ خبرگزاری ایسنا

بزرگترین عبرت کودتای ۲۸ مرداد این است که چرا ما نمی‌توانیم در عین توجه به انسجام جامعه و وفاق ملی به آزادی هم توجه داشته باشیم.

در نگاه به این واقعه باید هم به عوامل درونی، هم به عوامل بیرونی و هم مکانیسم ارتباط این دو با یکدیگر توجه داشت. در نگاه به عوامل بیرونی کودتای ۲۸ مرداد، نباید اولاً از کودتا بودن این قضیه غافل شویم و ثانیاً نباید از نقش مشترکی که انگلیس و آمریکا با هدایت آمریکا در این ماجرا ایفا کردند غافل گردیم. بالطبع پیرامون علل بیرونی وقوع کودتا ممکن است این بحث مطرح گردد که در نوعی چالش با بلوک شرق و خطر گسترش هر چه بیشتر شوروی سابق این کودتا صورت گرفت و یا این عامل مطرح شود که چون آمریکا به‌دنبال استقرار هر چه بیشتر یک نظام اجتماعی وابسته و تأمین منافع داخلی و اقتصادی بیشتر خود بود، باید دست به این کار می‌زد و این کودتا در واقع نوعی هدایت بیشتر در قالب یک نظام اجتماعی وابسته را رقم می‌زد که کلیت نظام اجتماعی ما را به یک وابستگی کامل در جهت منافع آمریکا سوق دهد.

به لحاظ جامعه شناسی شباهتهایی بین مقطع ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۹ (مشروطه تا کودتای رضاخان) و مقطع ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ (روی کار آمدن محمد رضا شاه تا کودتای ۲۸ مرداد)[1] وجود دارد. هر دوی این دوره‌ها با یک فضای سیاسی باز شروع می‌شود، ولی در نهایت ظرف این دو دوره، ما شاهد تغییرات و نوساناتی هستیم که ریشهٔ این تغییرات به این مسئله برمی‌گردد که ما در جامعهٔ خود ظرف این دو مقطع نتوانستیم بین آزادی و نظم و ثبات، آشتی برقرار کنیم که این بیشتر به صف‌آرایی‌های نیروهای سیاسی و همچنین گفتمانی بر می‌گردد که نیروهای سیاسی و اجتماعی برای بسیج توده‌ها اختیار می‌کنند.

اگر نگاهی به نیروهای اجتماعی و سیاسی آن زمان بیندازیم مشاهده خواهیم کرد که بخشی از این نیروها را می‌توان در قالب دیدگاه مرحوم کاشانی مشخص کرد که بیشتر وابسته به جناح اسلام میانه رو بوده و به‌دنبال تغییر بنیادین و ریشه‌ای نیست و شاید محدود به همان جریان ملی شدن صنعت نفت و یک‌سری اصلاحات جزئی باشد. بخشی از آن نیروها هم نیروهای

---

۱. کودتای آمریکایی ـ انگلیسی علیه دولت ملی دکتر مصدق در سال ۱۳۳۲ ش/ ۱۹۵۳ م که طی آن دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر قانونی ایران را برانداختند و به جای او نظامیان هوادار شاه را بر تخت نشاندند و شاه را که از ایران رفته بود، به کشور بازگرداندند و فضایی بسته و دیکتاتوری را حاکم کردند.

مذهبی بودند که می‌توان اطلاق اسلام مبارز را برای آنها به کار برد و از جملهٔ آنها نیز مرحوم نواب صفوی و جریان فداییان اسلام بودند که به گونه‌ای خواهان یک‌سری تغییرات رادیکال و ریشه‌ای بودند و در جهت این تغییرات حتی دست به اقدام مسلحانه هم زدند. بخش دیگری از این نیروها را می‌توان با تعبیر طرفداران اسلام لیبرال مورد اطلاق قرار داد که معتقد به نوعی سازگاری بین اسلام و لیبرالیسم بودند و در این مورد می‌توان مرحوم بازرگان را نام برد که هر چند شخصاً در آن حادثه جلوه و بروز خاصی ندارد، اما به هرحال به گونه‌ای به عنوان یک چهره مسلمان شناخته می‌شود که هنوز با جبههٔ ملی هماهنگ است. بخشی هم از این نیروها، همان جریانات ملی‌گرا هستند که شخص مصدق رهبری آن را بر عهده دارد و این جریان به گونه‌ای تحت تأثیر جریانات خارجی ملی‌گرایی که در برهه‌ای از زمان در خیلی از کشورها و خصوصاً اروپا ریشه دوانید، هم بوده است. مضاف بر اینکه بخش مهم دیگری از این نیروهای فعال در آن زمان، جریان حزب توده است که یکی از جریانات قوی و ریشه دار و ملهم از حمایتها و پشتیبانی‌های شوروی بود؛ بنابر این مجموعهٔ این نیروها، نیروهای عمدهٔ اجتماعی هستند که در آن برهه در کشور فعال بوده‌اند.

واقعیت این است که در برهه‌ای، اتفاق نظری بین این نیروها در قضیهٔ ملی شدن صنعت نفت پیدا می‌شود، اما این همگرایی، تاکتیکی و هدف آنها هم هدفی بسیار کوتاه مدت است که نمی‌توان نام آن را یک هدف مبنایی، ریشه‌ای و یا یک تحول عمیق گذارد. از سوی دیگر این گروهها به نوعی معرف هویت‌های چند گانه هستند، بدین معنا که هر یک از این نیروهای اجتماعی دارای یک هویت خاص بوده‌اند و اگر از زاویهٔ جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی به این قضیه نگاه کنیم طبیعی است که چنین ائتلافی با هویت‌های مضاعف و چندگانه دوام نخواهد داشت و اگر چه این نیروها در کوتاه مدت به یک سری مقاصدی هم دست یافتند، ولی چون هویت‌های آنها چندگانه بود، دوامی برایشان متصور نبود.

اختلاف میان این گروهها دقیقاً از پس از ملی شدن صنعت نفت آغاز می‌شود، جریانی خواهان انتخاب مصدق به عنوان وزیر جنگ می‌گردد، ولی شاه با آن موافقت نمی‌کند، مجلس هم ظاهراً استنکاف می‌کند و مصدق هم استعفا کرده و وزیر دیگری انتخاب می‌شود. مردم راهپیمایی می‌کنند و جریان ۳۰ تیر اتفاق می‌افتد، سرلشکر وثوق مردم را به رگبار می‌بندد، اما مشاهده می‌شود که پس از روی کار آمدن مجدد مصدق به عنوان صدر اعظم، امثال سرلشگر وثوق و سرلشگر زاهدی عامل کودتا را به کار می‌گیرد و حتی زمانی که یک روز قبل از کودتا، احتمال انجام آن توسط آیت‌الله کاشانی به وی اعلام می‌شود در جواب آن، جملهٔ معروف دالّ بر مستظهر بودن به پشتیبانی مردم را ابراز می‌دارد.

بالطبع کناره‌گیری مرحوم کاشانی یکی از عوامل مؤثر بر کودتا است. نوع برخورد مصدق

به‌عنوان یک نیروی ملی‌گرا با نیروهای مذهبی و از جمله فدائیان اسلام و به تعطیل کشاندن مجلس توسط وی ـ که منجر به عدم حضور آن در هنگام کودتا است ـ نیز از جمله عوامل تاثیرگذار است.

مصدق پس از آنکه به پست نخست‌وزیری رسید، قدری احساس کرد که از پشتیبانی مردم برخوردار است و به راحتی پلی را که توسط آن به مقام رسیده بود نادیده گرفت و به خراب کردن آن پل پرداخت. او مواضعی را علیه روحانیت و مذهب گرفت که موقعیت او را شدیداً تضعیف کرد و اگر چه شخصاً فردی مسلمان بود ولی از گفتمانی بهره برد که قدرت بسیج دراز مدت توده‌ها را نداشت و لذاست که پس از کودتا هیچ واکنشی از سوی مردم نشان داده نمی‌شود و کودتا با موفقیت به انجام می‌رسد؛ در حالی که اگر گفتمانی بخواهد در کشور موفقیت داشته باشد و تحول ریشه‌ای انجام داده و در بسیج توده‌ها موفق باشد، حتماً باید توجه به عنصر مقوم دینداری داشته باشد و الا با شکست مواجه می‌شود.

به اعتقاد من وزن اصلی موفقیت کودتای ۲۸ مرداد را باید به عوامل داخلی داد، زیرا اگر آن اتحاد و وحدت میان گروهها ادامه پیدا می‌کرد و اقداماتی نظیر به تعطیلی کشاندن مجلس صورت نمی‌گرفت کودتا موفق نمی‌شد. در واقع وقتی رابطه ملت و دولت خیلی عمیق باشد و اعتماد بالا باشد و نظام هم از حقانیت و مقبولیت و کار آمدی بالایی برخوردار باشد، امکان کودتا صفر است و اصولاً کودتا در جایی صورت می‌گیرد که قدرتهای داخلی سست شده باشند. پس در عین اینکه نباید از نقش نیروهای خارجی در این خصوص غافل بود ولی باید نقش اصلی را در شکل گیری کودتا به نیروهای داخلی داد.

عبرت اساسی که می‌توان از این جریان گرفت این است که در فرهنگ سیاسی گروههای سیاسی ما به محض اینکه کمی آزادی ایجاد می‌گردد، فضا سریعاً به سوی آنارشیسم سوق داده می‌شود که در این فضای آنارشیستی بوی استبداد به مشام می‌رسد.

نمونهٔ این مسئله را در جریان مشروطه شاهد هستیم که مشروطه پس از موفقیت، دوام چندانی نمی‌آورد و قضایا به شکلی پیش می‌رود که بسیاری از مشروطه خواهان طرفدار فردی می‌شوند که در جامعه نظم ایجاد کند؛ لذا یک شباهت کامل را در میان جریان مشروطه و کودتای ۲۸ مرداد شاهد هستیم که وقتی نیروهای اجتماعی آن قدر با هم مخالفت می‌کنند، فضا بوی آنارشیسم به خود می‌گیرد. در یک برهه، رضاخان با حمایت انگلیس قدرت را به دست می‌گیرد و در برهه دیگری (۲۸ مرداد) شاهی که فرار کرده با کودتای آمریکایی‌ها مجدداً به تخت می‌نشیند.

کودتای ۲۸ مرداد تنها نوعی مقابله در برابر ملی شدن صنعت نفت نیست، بلکه باید آن را در راستای تحقق سرمایه‌داری پیرامونی در کشور دید، بدین معنا که سرمایه‌داری در آن مقطع به فازی می‌رسد که باید یک نظام اجتماعی وابسته در کشور ایجاد کند که در آن فرهنگ، سیاست

و اقتصاد وابسته باشد، منتها این قضایا در راستای همان مسائلی است که از کودتای رضاخان آغاز می‌شود ولی با برنامه‌ریزی بیشتر و ریشه‌دارتر و عمیق‌تر در ۲۸ مرداد دنبال می‌گردد.

بزرگترین عبرت این است که چرا نمی‌توانیم در عین توجه به انسجام جامعه و وفاق ملی به آزادی هم توجه داشته باشیم، بدین معنا که در عین عنایت به فرآیند انسجام به فرآیند تفکیک هم توجه داشته باشیم و همچنین در عین عنایت به اقتدار ملی، امنیت ملی و ثبات سیاسی نظام، توجه به آزادی هم داشته باشیم. این مشکل بیش از آنکه به ساخت سیاسی متصلب و خودکامگی حاکمیت برگردد، به فرهنگ سیاسی گروههای سیاسی و نحوهٔ برخورد روشنفکران ما بر می‌گردد. ما همواره با این مشکل روبه‌رو بوده‌ایم که نتوانسته‌ایم ثبات سیاسی را با آزادی جمع کنیم و نمونه آن را ظرف چند سال گذشته بخصوص اوایل سالهای ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷ شاهد بودیم که اگر جامعهٔ ما به شکل دیگری بود خطر تجزیه‌طلبی به‌شدت نظام را تهدید می‌کرد، ولیکن جامعه، اهرم‌ها و مکانیزم‌هایی داشت که جلوی فضای آنارشیستی را گرفت و الا خود فضای آنارشیستی می‌توانست منجر به کودتا شود. برخی از رویکردهای آزادیخواهانه نه تنها به آزادی نمی‌انجامد، بلکه به استبداد می‌انجامد و این بزرگترین درسی است که می‌توان از کودتای ۲۸ مرداد و مشروطه گرفت و گروههای سیاسی ما باید در عین توجه به فرآیند تفکیک به انسجام هم توجه داشته باشند، بدین معنا که مرز بندی‌های روشن و شفاف داشته باشند ولیکن توجه به خطوط قرمز و مرزهای مشترک هم بنمایند.

[در پاسخ به یک سؤال]: عدالت کیفری اقتضا می‌کند که بین حکم صادره و جرم انجام شده، تناسبی مشهود وجود داشته باشد. در حکم آغاجری[1]، که البته هنوز به دادگاه تجدید نظر نرفته است، چنین تناسبی به چشم نمی‌خورد.

اولین واکنشی که این حکم ایجاد می‌کند، نوعی شک است که بازتابندهٔ ناهمخوانی و عدم تناسب بین حکم و جرم می‌باشد. قطع نظر از انتقاداتی که به مواضع آغاجری دارم که به نظر من نشأت گرفته از عدم فهم صحیح تاریخ، عدم درک جایگاه و نقش روحانیت و مرجعیت شیعه و حتی روشنفکری است، اما این مسائل دلیل مستندی برای صدور حکم اعدام نیست.

من عبارتی دالّ بر سبّ‌النبی در متن پیاده شدهٔ سخنرانی ایشان ندیدم اما اگر قاضی محترم سندی دراختیار دارد، توقع اصحاب فکر و اندیشه این است که این اسناد را در اختیار رسانه‌های جمعی قرار دهد و از ایجاد شبهه و تقویت شبهه افکنی جلوگیری کند.

مسئله «جهت سند» اقتضا می‌کند که به گفتهٔ نسنجیده و احساسی ایشان با توجه به موقعیت و شرایط و زمینهٔ گفتار توجه کرده و فضا و جو عمومی بحث را در داوری

---

۱. اشاره به حکم بدوی اعدام دربارهٔ دکتر هاشم آغاجری است که به اتهام توهین به مقدسات صادر شده بود و در مراحل بعدی نقض شد.

صحبت‌های ایشان مورد عنایت قرار داد.

توقع داریم که موضع عادلانه و توأم با رأفت قوه قضائیه که همیشه مدافع استقلال آن بوده‌ایم، مشمول حال ایشان شود. چون بی‌توجهی به تناسب بین میزان جرم و حکم صادره می‌تواند عواقب دردناکی از جمله زیر سؤال رفتن بنیان‌های مشروعیت و حقانیت نظام اسلامی در بر داشته باشد. قضاوت اسلامی عجین با عدالت است. حتی توجه به مصلحت نظام و پیامدهای حکم صادره نیز جزء احکام اولیه قضاوت است.

بر دولت است که حق فرهنگ و سنت را پاس بدارد

۲۲ آذر ۱۳۸۰/ روزنامه ایران

● به نظر شما حدود دخالت دولت در امور دینی چیست؟ شما به تصدی‌گری دولت قائل هستید یا فقط سیاست‌گذاری و حمایت دولت از امور دینی؟

ابتدا باید به یک سری سؤال پاسخ بدهیم تا به این سؤال بتوانیم پاسخ دهیم که حدود دخالت دولت در امور دینی تا چه حد است؟ اگر از زاویهٔ لیبرالیسم به مسئله نگاه بشود که در کشور ما فعلاً لیبرالیسم نقابدار باب شده است. اگر از این زاویه نگاه شود، دولت اصلاً نباید در قلمرو دینی دخالت کند؛ چون این دو، دو قلمرو جدا هستند. یکی دیانت و دینداری است و دیگری سیاست است. در یک پارادایم دیگر گفته می‌شود هر چه هست، دولت و جامعه است. این نظریه عرصهٔ خصوصی را برنمی‌تابد. پس در یک زاویهٔ دید، عرصهٔ خصوصی از عرصهٔ دولت جداست. این پشتوانه‌ای است برای جدایی دین از سیاست. یک زاویهٔ دید دیگر اصلاً عرصهٔ خصوصی را بر نمی‌تابد. حتی سیاست را تا اتاق خواب شما هم می‌کشاند.

اسلام نه این است و نه آن. حتی بشر هم نه این را می‌خواهد و نه آن را. بشر تشنهٔ یک راه حل سوم است که آن را در فلسفه‌های سیاسی بینابینی دنبال می‌کند. اگر از نگاه فردگرایانه به مسئله نگاه شود، دولت هیچ دخالتی در عرصهٔ دینداری ندارد، اما اگر از نگاه جمع‌گرایانه نظر کنیم، دولت همه نوع دخالتی را در امور مردم می‌تواند بکند. ما می‌خواهیم بگوییم اسلام نه این است و نه آن.

نکتهٔ دوم اینکه اصلاً ما وظایف دولت را چه می‌دانیم که این مسئله بی‌ارتباط به آن فلسفهٔ سیاسی نیست، حقوق ملت چیست؟ حقوق ملت و وظایف دولت با هم دیده می‌شود. هر جا حقوق ملت هست، بحث وظایف دولت هم هست. اگر حقوق شهروند را فقط به حقوق مدنی و سیاسی در بستر فردگرایانه تقلیل دهیم، وظیفهٔ دولت، پاسداری از حقوق مدنی و فردی است؛ مانند آزادی بیان، فکر، عقیده.

نکته دیگر، بحث حق سیاسی است اینکه مردم حق داشته باشند انتخاب کنند. اینکه وظیفه

دولت پاسداری از حقوق اولیه و فردی افراد باشد که همان نظریه جان لاک است.

اما متأسفانه حقوق اجتماعی شهروندی در جامعهٔ ما بحث نمی‌شود چون حقوق به حقوق فردی، مدنی و سیاسی تقلیل پیدا کرده. حقوق اجتماعی چیست؟ امنیت، رفاه عدالت و مشارکت که اینها از حقوق اجتماعی است، حق فردی نیست. حق مردم به ما هو مردم است. حق معلولین، سالخوردگان و... به خاطر این حق، مجبوری سلب آزادی کنی. مالیات بگیری. جرم سیاسی را تعریف کنی. اینها برای پاسداری از حقوق ویژه اجتماعی است. یک عده به حقوق اجتماعی می‌چسبند و سر از فاشیسم و سوسیالیسم درمی‌آورند. یک عده به حقوق مدنی و سیاسی می‌چسبند و سر از لیبرالیسم و بورژوازی درمی‌آورند. ما می‌خواهیم بگوییم باید به طور جامع عمل کرد. در همهٔ جوامع افراد هم به حقوق فردی وهم به حقوق اجتماعی نیاز دارند. اگر اصالت فردی باشید فقط حقوق فردی را می‌بینید. اگر اصالت جمعی باشید فقط حقوق جمعی را می‌بینید. اما می‌توان این دو را جمع کرد. هم قائل به چیزی باشید ورای جمع جبری افراد و هم اصالت فردی باشید. مثل تفکر مرحوم مطهری. نه اصالت فردی محض و نه اصالت جمعی محض، بلکه ترکیبی از این دو باشد.

حقوق اجتماعی شهروندی در اسلام چیست؟ و حقوق مدنی و سیاسی و فردی چیست؟ آیا حقوق طبیعی همین‌هاست که جان لاک گفته؛ یعنی همین حق حیات، مالکیت یا آزادی؟ باید دید با توجه به فلسفهٔ سیاسی ما که بعد هنجاری دارد آیا اسلام فقط همین‌ها را گفته یا حقوق دیگر را هم مطرح کرده است.

آیا حقوق اجتماعی همین است که آقای مارشال مطرح کرده؛ یعنی فقط آدمی به حق مشارکت، امنیت و رفاه نیاز دارد؟ یا با استفاده از فلسفهٔ سیاسی می‌توان حقوق دیگری را استنتاج کرد؟ حقوق اولیه چیست؟ حقوق اجتماعی چیست؟ اصل مطلب این است که آیا حکومت دینی نقشی در قبال دین دارد یانه؟ من می‌گویم نقش دارد. جزو حقوق اجتماعی ما یکی می‌تواند حق فرهنگ، حق سنت باشد و از وظایف دولت دینی این است که حق فرهنگ و سنت را پاس بدارد. یک روایت از نهج‌البلاغه برایتان نقل می‌کنم. یکی از مأموریت‌های چهارگانه مالک اشتر این بود که تو باید به تربیت دینی و اخلاقی مردم اهتمام بورزی.

برخی افراد همین آموزه‌های لیبرالیسم را می‌خواهند به خورد حضرت بدهند. می‌گویند هیچ چیز در نهج البلاغه نیست. مثل اینکه یک والی آمده حقوق مأمورش را بیان می‌کند که ربطی هم به مسائل دینی ندارد. در حالی که حضرت همان دامنهٔ حقوق اجتماعی را وسیع کرده؛ به طوری که حتی می‌تواند انعکاسی در حقوق فردی هم داشته باشد.

سؤال اینکه آیا دولت می‌تواند روی جریانات فردی اثر داشته باشد، بحث دیگری است. حرف من این است که اسلام اگر برای حقوق فردی هم حرف داشته باشد که دارد، بسیار

وسیع‌تر است از آنچه جان لاک گفته است. در مورد دخالت دولت روی جریانات فردی، بنده دخالت مستقیم را نمی‌پسندم. حقوق فردی مربوط به عرصهٔ خصوصی است مگر اینکه عرصهٔ خصوصی به عرصه عمومی تعدی برساند. وقتی دایرهٔ حقوق اجتماعی را نگاه می‌کنید خیلی وسیع است، اما حق فرهنگ هم هست حضرت امیر می‌فرماید: نزدیکترین شخص نزد خدا، رهبری است که هم هدایت شده باشد و هم هدایت کند. رهبری که می‌خواهد هدایت کند یعنی چه؟ یعنی وظایف دینی برعهده‌اش است. آیا دولت دینی باید بر وجه دینی جامعه دل بسوزاند؟ به نظر من، بله، این جزو وظایفش است و حقی است که مردم بر دوش والی دارند. پس در اسلام و فلسفهٔ سیاسی آن، روی این اصل شکی نیست. در انگلستان که مثلاً مشمول این فلسفهٔ سیاسی است می‌تواند به افراد بگوید که کلیسا نرو یا فلان برنامه تلویزیون را تماشا کن! البته تحت شرایط تعریف شده که قابل پیش بینی است و ما هم اگر تعدی کردیم، مشمول قاعده می‌شویم. اینکه مکانیسم آن چیست، یک بحث دیگر است. اما در مورد سؤال شما، به نظر من دولت هم سیاست‌گذاری کند هم حمایت و در صورت لزوم تصدی‌گری. وظیفه هر دولت است که سیاستهای کلان داشته باشد که یکی از آنها پاسداری از حقوق فرهنگی است. این مطلب آنقدر در اندیشهٔ حضرت امیر قوی است که به مالک می‌گوید: سنت خوب پیشینیان را پاس دار. این خیلی ظریف است. به صراحت از حق سنت و حق فرهنگ سخن می‌گوید. حق فرهنگ که فقط بخش دینی و فکری‌اش نیست؛ بخش نمادینش هم هست. بخش ارزشی و هنجاری آن نیز هست. چرا این همه اضطراب داریم. چون در پَس آن نمادها یک جهان بینی بوده است. اما اینکه تصدی‌گری را به عنوان کار دولت می‌پسندم پاسخ خیر است. تصدی‌گری وجه ثانوی است. وجه ثانوی، تا زمینه‌اش فراهم نشده بیشتر باید به سمت سیاست‌گذاری و حمایت رفت. سیاست‌گذاری در وهلهٔ اول و حمایت در وهله دوم. حمایت از که؟ از همین گروه مردمی. همین مردمی که خودشان می‌خواهند آمران به معروف و ناهیان از منکر باشند، اما به شکل سازمان یافته و مدنی آن. در اسلام امر به معروف و نهی از منکر، یک نهاد مدنی است که تبدیلش کردیم به چهار تا برخورد خیابانی و چهار نخ مو. که هم به امر به معروف و نهی از منکر و هم به حق مردم جفا کرده‌ایم. در حالی که اگر به عنوان یک نهاد تمام عیار مدنی ببینیم چیزی نیست جز همان نهاد مدنی. حمایت از این گروهها سیاست می‌خواهد. اگر این گروهها مشکل ایجاد کردند دولت باید تصدی‌گری کند.

همه اینها برمی‌گردد به اینکه دولت این وظیفه را دارد و مردم این حق را دارند و این وظیفه را گردن دولت گذاشتند که از حریم فرهنگی و دینی‌شان پاسداری کند.

● اینکه دولت در قبال امور و رفتارهای دینی مردم مسئول است این مسئولیتش را چطور می‌تواند اعمال کند؟

اگر دولت بخواهدخودش نقش آفرینی کند باید چطور اعمال کند؟ ما باید در ابعاد مختلف اجازه دهیم نهادهای مدنی شکل گیرد. نه از بالا به پایین، بلکه از پایین به بالا. دولت باید ضمن سیاست‌گذاری و نظارت به تنظیم روابط قلمروها بپردازد. باید بیش از اینکه خودش متولی باشد اجازه دهد گروههای مردمی شکل بگیرد. تا آن موقع می‌تواند خودش تصدی‌گری را بر عهده بگیرد، اما نهایتاً باید به این سمت برود. هر چه متولیان ما رسمی‌تر شوند و دولتی‌تر شوند خطر کل نظام را تهدید می‌کند و دولت دینی راتبدیل به دین دولتی می‌کند.

یکی از مسائلی که امام رویش حساس بود این بود که روحانیت استقلال خود را از دولت حفظ کند. اگر بپذیریم که بخشی از تبلیغات دینی برعهده روحانیت است، روحانیون باید همیشه استقلال خود را حفظ کنند و از طریق سازمان غیررسمی وارد تبلیغات شوند. اینکه دولت بیاید روحانیونی را استخدام کند این جواب نمی‌دهد و خطر بزرگی جامعه را تهدید می‌کند که آن تبدیل دولت دینی به دین دولتی است. برای اینکه این اتفاق نیفتد باید مکانیسم‌ها خارج از دولت باشد. به خاطر همین است که امام می‌گوید باوجود کمک و حمایتی که از روحانیت می‌کنید باید استقلال خود را حفظ کنند.

● ارزیابی شما از عملکرد جمهوری اسلامی در مورد امور دینی چیست؟

اول اینکه بعضاً خود روحانیت رسالت خودشان را فراموش کردند و در جریان دیگری افتادند (آسیب‌شناسی حوزه). دوم اینکه برخوردهایی که بعضی از منتسبین حکومت (نه الزاماً خود حکومت) با مردم کردند که این هم روی فعالیت‌ها اثر می‌گذارد. سوم اینکه از بعد از جنگ ما دچار فراموشی فرهنگ شدیم؛ یعنی در استراتژی توسعهٔ سیاسی و اقتصادی، فرهنگ هیچ نقشی نداشته، مثل جوامع صنعتی. فقط بعد مادی انسان در نظر گرفته شده است. گفتند فقط به شکمش برس. دیگر متافیزیک و معنا و آخرت از بین رفته است. ما در برنامه ریزی اقتصادی، بعد فرهنگی و حتی بعد سیاسی‌اش را نادیده می‌گیریم. دیگر اینکه باید نهادهای تاریخی شبه مدنی را مدنی کرد. دولت را باید به این سمت سوق داد که ۱ـ نسبت به حقوق فرهنگی اهتمام داشته باشد. ۲ـ اول سیاست‌گذاری بعد حمایت و اگر همه را انجام داد ونتیجه نداد تصدی‌گری کند، که بعید است جواب دهد.

● آیا بازنگری در روشها ونگرشهای مربوط به امور دینی و ظیفهٔ نخبگان جامعه است یا وظیفهٔ حکومت؟

نخبگان مفهومی است خیلی وسیع. ما نخبگان رسمی داریم که (متولیان امورند)، وظایف آنها باز تولید مشروعیت نظام است و اینکه مشکلات نظام را حل کنند. نخبگان غیررسمی دو دسته‌اند: ۱ـ بخشی که می‌خواهند وارد قدرت شوند ۲ـ دسته‌ای که کاری به قدرت ندارند؛ یعنی روشنفکران که وظیفهٔ اصلی روی دوش اینهاست که می‌توانند دانشگاهی باشند یا حوزوی. فقط

دغدغه شان آگاهی بخشی و مصالح مردمی است. با درد و زبان مردم آشنا هستند و برای قدرت خیز برنمی‌دارد. ما نیاز به اینها داریم. اینها می‌توانند جامعه را عوض کنند یعنی کسانی که دنبال پست و مقام نباشند. این در مملکت ما برعکس شده است. طرف رفته نماینده و وزیر شده بعد شعار روشنفکری می‌دهد. در حالی که منِ نوعی باید شعار بدهم. چون مقام ندارم. اگر پست ومقام داشتم دیگر روشنفکر نیستم، کارگزارم. باید برنامه بدهم، پاسخگو باشم.

انقلاب، ایدئولوژی، خشونت، تأملاتی دربارهٔ انقلاب اسلامی

۱۶ بهمن ۱۳۸۰/ روزنامهٔ ایران

از عمر تکوین وتحقق انقلاب اسلامی، بیش از دودهه می‌گذرد و به موازات عبور ایام، فرصت عبرت گیری از این پدیده سترگ، ممکن‌تر و مهیاتر می‌شود. در مقام ارزیابی ماهیت انقلاب اسلامی ایران، هم اهل سیاست دست به تبیین گشوده‌اند و هم اهل فرهنگ و نظر، زبان به توضیح باز کرده‌اند. اهل سیاست طبیعتاً به اقتضای مشی عملی و اهداف عاجل خود، بر دستاوردهای صوری‌تر و ملموس‌تر انقلاب تأکید می‌ورزند در حالی که اهل فرهنگ بر حسب سرشت و سیرهٔ علمی خود، بر بنیانهای تئوریک و زمینه‌های نظری وقوع چنان حادثه‌ای تمرکز می‌کنند. از این رهگذر، وجدان علمی جامعهٔ ما شاهد پیدایش رشته و شعبهٔ مبارکی از پژوهش‌های علمی تحت عنوان «انقلاب پژوهی» است. این شاخهٔ علمی، همچون هر گرایش معرفتی دیگر، تنها در صورتی بسط و بلوغ خواهد یافت که کمند تنگ داوریهای جانبدارانه و ایدئولوژیک از بر و بازوی آن فرو گشوده شود و اصناف گوناگونی از تحلیل را پیرامون ریشه‌ها و دلایل وقوع انقلاب و مسائل پیرامونی آن، برتابد. گفت‌وگوی حاضر را می‌توان تلاشی در بستر چنین تحلیلی به شمار آورد. گفت‌وگوی ما با دکتر عماد افروغ ـ دانش‌آموختهٔ جامعه‌شناسی سیاسی و مدرس دانشگاه تربیت مدرس ـ پیش روی خوانندگان ارجمند است.

● **با توجه به نگرشهای خاصی که دربارهٔ انقلابهای اجتماعی وجود دارد، شما چه تعبیری از انقلابهای اجتماعی را برگزیده یا ارائه می‌دهید.**

تعریفی که من از انقلابهای اجتماعی ارائه می‌دهم از همان تعاریف مرسوم انقلابهای اجتماعی است؛ یعنی حرکت مردم برگرد یک سری خواست‌ها و امیال به عنوان ایدئولوژی و یک رهبری واحد که از روشهای خشونت‌آمیز برای رسیدن به مطلوبات خویش استفاده می‌کنند. آنچه در این تعریف، تأکید مضاعف می‌طلبد متوسل شدن انقلاب به روشهای خشونت‌آمیز است که به هر حال این خشونت هم می‌تواند از طرف بالایی‌ها باشد و هم از طرف پایینی‌ها که خود این نیز دارای شدت و ضعف است.

منظور از بالایی‌ها وجه سرکوب و منظور از پایینی‌ها وجه تخریب‌گرایانه رفتار آنها است.

به هر حال میزانی از سرکوب و تخریب در هر انقلابی وجود دارد که بسته به این است که تا چه اندازه رهبر از توانایی هدایت مطلوب جامعه برخوردار است و تا چه اندازه توانسته هویت فرهنگی و ایدئولوژیک به این انقلاب بدهد که این خود بازگشت می‌کند به موارد خاص هر انقلابی که باید به طور جداگانه مورد بررسی قرار گیرد.

انقلابها می‌توانند ناظر به جنبه‌های خاصی باشند، بطور مثال یک انقلاب می‌تواند ناظر به تحول سیاسی باشد و بگوید که من فقط هدفم این است که در ساختار سیاسی تحولی ایجاد شود. انقلاب می‌تواند بگوید که من فقط ناظر به تحول اقتصادی هستم و فقط می‌خواهم در زمینهٔ باز توزیع ثروت و درآمد ایفای نقش کنم. انقلاب دیگری می‌گوید من می‌خواهم یک تحول ریشه‌ای در افکار و فرهنگ مردم به وجود آورم؛ هر چند باید یادآور شد که اینها همه با هم مرتبطند و نمی‌توان آنها را بطور جداگانه مورد تحلیل قرار داد. اما این برمی‌گردد به نگاهی که نخبگان دارند. زمانی شما از روی شعور و آگاهی و یک جامع نگری می‌اندیشید و در واقع هدف خود را جامع می‌گیرید و زمانی هم به این موضوع توجه کمتری داشته و فرآیند انقلابی خویش را مرحله‌بندی می‌کنید؛ مثلاً می‌گویید نخست انقلاب سیاسی و بعد از تحقق آن انقلاب اقتصادی محقق خواهد شد. حتی اگر توجه شما معطوف به یک سطح خاصی از نظام اجتماعی شود، مسلم است با نگاه سیستمی و نظام مندی که ما داریم این سطح نمی‌تواند بی‌ارتباط با سطوح دیگر باشد که البته این برمی‌گردد به استراتژی، طراحی و پروژه شما.

● حتی اگرانقلاب، یک انقلاب فرهنگی باشد از نظر شما باز خشونت در ذات آن مطرح است؟

بله، حتی اگر انقلاب، یک انقلاب فرهنگی باشد، باز هم خشونت در ذات آن وجود دارد. به‌خاطر اینکه ما در خلأ زندگی نمی‌کنیم و فرهنگ و سیاست و اقتصاد با یکدیگر در ارتباط هستند. حتی اگر فقط و فقط یک تحول فرهنگی صرف نیز بخواهد شکل بگیرد، چون تبعات سیاسی و اقتصادی دارد، مسلماً باخشونت همراه است. منتهی باید بحث کرد خشونت از جانب چه کسانی است این خشونت می‌تواند از پایین به بالا باشد و برعکس آن، می‌تواند از بالا به پایین باشد. اما یک زمانی شما هدفتان از تحول، انقلاب فرهنگی است و می‌خواهید انقلاب فرهنگی کنید در اینجا می‌گویید ما به سیاست کاری نداریم، به تحولات اقتصادی کاری نداریم (البته نمی‌توانیم کاری نداشته باشیم، منتهی می‌گوییم فعلاً جزو اهداف کوتاه مدت مانیست). ما می‌خواهیم مردم مؤمن‌تر بشوند. مثل برخی از جنبش‌های مسیحی در آمریکا که در واقع می‌خواهند مردم مؤمن‌تر و دیندارانه‌تر زندگی کنند واتفاقاً این سؤال هم مطرح است که خوب اینها آیا اهداف سیاسی و اقتصادی هم دارند یاخیر؟ بعد جواب می‌دهند مگر می‌توانند نداشته باشند، ولی در کوتاه مدت ندارند. در واقع خود این تحولات فرهنگی منجر

به تحولات سیاسی و اقتصادی می‌شود.

ولی قدر مسلم این است که ما شاهدیم انقلابهایی که جنبه دینی دارند، از همین تحول فرهنگی و دگرگونی در باورها شروع می‌کنند. با توجه به اینکه انقلاب ما کپی انقلاب صدراسلام است، درصدر اسلام هم شاهد همین تحول ایمانی و فرهنگی هستیم. ولی آیا این تحولات به همان‌جا ختم شد؟ به هر حال این انقلاب به خشونت وجنگ انجامید. برای اینکه اسلام فقط نمی‌خواست یک تحولی در فکر ایجاد کند، جدای از پیامدهای این فکر برای جامعه و سیاست. مگر اصلاً می‌شود فکر، فرهنگ، دین و اخلاق را از سیاست جدا کرد. هر تحولی که در عرصهٔ اخلاق فردی و ایمانی شما رخ می‌دهد به تبع شاهد نتایج آن در ابعاد سیاسی و اجتماعی خواهیم بود. مگر اینکه به زور بخواهیم جلوی این تجلی را بگیریم که به نتیجهٔ مثبتی منتهی نخواهد شد.

● این سؤال پیش می‌آید که انقلابهای اجتماعی در تقدیر تاریخی خویش در دنیای سنت، مدرن و پست مدرن به چند دسته تقسیم می‌شوند؟

از انقلابها تعابیر مختلفی صورت گرفته است؛ مثلاً انقلاب صنعتی و انقلاب کشاورزی. اینها معانی خاصی از انقلاب هستند. این تعابیر جزو آن تعابیر جا افتاده که مراد ماست، نیست. من وقتی از کلمه انقلاب استفاده می‌کنم منظورم آن تحولات مقطعی و زودگذر یک تا بیست و پنج ساله است. انقلاب صنعتی و انقلاب کشاورزی هیچ کدام عمرشان تا ۲۵ سال نبود. می‌خواهم بگویم آن انقلابی که به معنای انقلاب کشاورزی و صنعتی مطرح می‌شود، منظور من و شما نیست.

در اینجا انقلاب، جزئی از جنبش‌های اجتماعی است؛ در حالی که انقلاب صنعتی و انقلاب کشاورزی را نمی‌توان جزو جنبش‌های اجتماعی پنداشت. یکی از انواع جنبش اجتماعی، انقلاب است و معمولاً عمر آن نیز بین یک تا ۲۵ سال است.

● از سؤالات مهمی که به تازگی در مباحث انقلاب مطرح شده، این است که انقلاب ایران را از جنس انقلاب ۱۹۶۸ فرانسه می‌پندارند، نظر شما در این باره چیست؟

اصلاً جنبش دانشجویی ۱۹۶۸ فرانسه با انقلاب یکی نیست، جنبش دانشجویی با انقلاب تفاوت بسیاری دارد و همان‌گونه که از نام آن برمی‌آید دانشجویی است.

● نکتهٔ لازم به ذکر این است که بعد از مراحل آغاز، این جنبش تبدیل به یک جنبش فراگیر اجتماعی شد.

در واقع این جنبش یک جنبش اقتصادی ـ مارکسیستی ـ دانشجویی بود و جنبشی است که با ناکامی روبه‌رو شد و علت اصلی این ناکامی هم، فقدان یک تئوری و ایدئولوژی مشخص بود. همچنین عامل بسیار مهم دیگری که موجب ناکامی آن شد، نداشتن رهبری واحد بود.

یکی از نکاتی که برای برخی جنبش‌ها ذکر می‌کنند این است که این جنبش‌ها چند سر هستند. از نکات بارز دیگر در موردجنبش دانشجویی اینکه اینها از اهر مهای غیرقانونی بیشتر استفاده می‌کنند و اغلب وابستهٔ قشر خاصی هستند و تنهاعامل مشترک بین آنها مقولهٔ اعتراض است.

همان‌طور که قبلاً گفتم هر انقلابی جنبش است، ولی هر جنبشی انقلاب نیست. جنبش دانشجویی به هیچ وجه انقلاب نیست و موفق نمی‌شود یک تحول ریشه‌ای و مبنادار در جامعه ایجاد کند. شاید جنبش ۱۹۶۸ فرانسه در جاهایی یک تغییرات جزئی ایجاد کرد، اما این تغییر و تحول، ریشه‌ای نبود؛ اما شما نگاه کنید انقلاب اسلامی واقعاً تحول ساختاری ایجاد کرد.

عده‌ای همین اشتباه را نیز در مورد رویداد دوم خرداد مرتکب شده‌اند و آن را جنبش پنداشته‌اند. باید بگویم که دوم خرداد اصلاً جنبش نیست، برای اینکه در عرصه غیررسمی اتفاق نمی‌افتد بلکه درعرصه رسمی اتفاق می‌افتد که بعداً یک عده‌ای می‌آیند و می‌خواهند موج سواری کنند؛ در حالی که اصلاً یکی از ذاتیات جنبش این است که در عرصه غیررسمی اتفاق می‌افتد. نکتهٔ بعد اینکه این شبه جنبش دوم خرداد چه‌کار کرد؟ هیچ کاری نتوانست انجام دهد؛ هیچ چیزی را نهادمند نکرده است، بلکه فقط در فضای عمومی جامعه یک تحولی ایجاد کرده و یک تکانی به این فضا داده است. در حالی که انقلاب اسلامی یک تحول ساختاری ایجاد کرد.

● ظاهراً تعریف شما از انقلاب یک تعریف حداکثری است؛ یعنی اینکه انقلاب در عرصهٔ غیررسمی، دارای ایدئولوژی وهمراه خشونت باشد!

بله همین گونه است. جنبش‌ها را به چند دسته تقسیم کرده‌اند. جنبش دگرگون ساز که فقط ناظر به انقلاب است؛ مثل انقلاب ایران، کوبا و چین. جنبش اصلاح‌طلبانه، که سعی می‌کند در چارچوب یک نظام مستقر، اصلاحات را پیش ببرد. دیگر جنبش با هدف گیری کوتاه مدت که حالت نجات بخشی و رستگاری دارد؛ یعنی سعی آن بر این است که افراد راحت‌تر زندگی کنند، کمک به مستمند کنند و... در نهایت جنبشی است که به آن جنبش ارتجاعی می‌گویند. یعنی جنبشی که خواستار بازگشت به روزهای خوش گذشته است. این موارد برشمرده جملگی زیرعنوان کلی جنبش جمع‌بندی می‌شوند، ولی انقلاب یک جنبش دگرگون‌ساز و متفاوت با سایر جنبش‌هاست. انقلاب حتماً باید تحول ریشه‌ای و بنیادین را در هدف و ابزار مدنظر قرار دهد. هدفش دگرگونی در کلیت نظام اجتماعی است و ابزارش هم توأم باخشونت است. شما هیچ انقلابی را با این تعریف که ناظر به نظام اجتماعی باشد بدون خشونت نمی‌توانید سراغ بگیرید، حتی انقلاب پیامبر که بالاخره خشونت در آن هم موجود است.

● برگردیم به بحث ایدئولوژی. در انقلابهای بزرگی مثل انقلاب چین، فرانسه و روسیه،

شاهدیم بعداز پیروزی انقلاب، عده‌ای از انقلابیون، از جمع هدایت کنندگان انقلاب خارج شدند. آیا این نشان نمی‌دهد که انقلابها یک ایدئولوژی ایجابی واحد نداشته‌اند؟

هر جنبشی از مؤلفه‌های اصلی‌اش این است که حتماً باید ایدئولوژی داشته باشد؛ ایدئولوژی‌ای که به هر حال پذیرفته شده باشد و چون یک چتر، جمع کنندهٔ انقلابیون باشد، و گرنه جنبش نیست. در مورد جنبش باید چندعنصر را لحاظ کنیم، از جمله این عناصر آگاهی، سازماندهی، معطوف به بستر بودن، ایدئولوژیک بودن و عنصر تحویل دیگران به دیگری (اصل تفکیک بین خود و دیگر) است. این عناصر شمرده شده جملگی از عناصر ذاتی جنبش می‌باشند و در نبود آنها، با جنبشی سر و کار نخواهیم داشت.

عده‌ای در ابتدا یک فکر تازه، یک فلسفهٔ سیاسی تازه یک نگاه نو به آزادی و عدالت را مطرح می‌کنند و به تدریج دیگران به آنها پیوسته و تشکیل ائتلاف می‌دهند؛ در این حالت ائتلاف به آرامی فراگیر می‌شود که همین امر می‌تواند زمینهٔ شکست و ناکامی ائتلاف را فراهم آورد؛ چرا که این جنبش چون ائتلافی بوده، ممکن است این ائتلاف تاکتیکی بوده و در یک هدف سلبی مشترک باشند؛ مثلاً در نابودی دشمن و حالا به منظور دستیابی به هدف، گرد یک ایدئولوی جمع شده‌اند و بعد از مدتی اختلافات ایجابی بروز کرده و گروه انقلابیون را پراکنده می‌کند.

به هر حال این یک ایدئولوژی است. این ایدئولوژی هست یا وانمود می‌شود که هست. در انقلاب باید یک قوهٔ محرکه‌ای باشد که گرد آن ائتلافی صورت گیرد. ما این مورد را در انقلاب روسیه، کوبا و ایران داریم. مثلاً ایدئولوژی انقلاب اسلامی این است که می‌گوید استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی. با بیان مطالب فوق در نهایت می‌توان گفت که همه انقلابها دارای ایدئولوژی هستند؛ منتها چون تأکید بر ایدئولوژی حالت ائتلافی دارد، بعد از گذشت زمانی ممکن است اختلافاتی بروز کند.

آسیب‌شناسی دولت دینی

۲۴ شهریور ۱۳۸۱/ خبرگزاری ایسنا

یکی از عناصر رکین این هویت، تلفیق دین و سیاست است. در این عرصه، خواه ناخواه پای متولیان دین به میان می‌آید که در قالب مفاهیم امروزی، همان بحث روحانیت است.

بدون حضور روحانیت به عنوان متولیان رسمی دین و پیوندشان با سیاست، امکان پیروزی انقلاب اسلامی نبود.

برای اینکه دچار آسیب فروپاشی نظام‌های گذشته نشویم و شاهد فاصله‌گیری از این هویت تاریخی نیز نباشیم، باید از کسانی که با دین آشناتر و با هویت دینی مانوس‌ترند، به عنوان ناظر

استفاده شود؛ چرا که امکان دارد از همان زاویه که پیروز شده‌ایم، آسیب ببینیم.

باید کسانی که به گونه‌ای این هویت را درک کرده‌اند، منتقد سیاستها و عملکردهای دولت برآمده از این هویت باشند.

این عده کسانی هستند که خارج از عرصهٔ دولت دینی‌اند و سیاستها و عملکردهای دولت را نقد می‌کنند. اینها کسانی نیستند جز روشنفکران؛ اعم از حوزوی و دانشگاهی.

بخش عمده‌ای از رسالتی که برعهدهٔ دین‌مداران و متولیان رسمی دین در شکل‌گیری دولت دینی بود، بر دوش حوزه‌های علمیه است. اینها باید از چند طریق یاری‌رسان دولت دینی باشند و مراقبت کنند که دولت دینی به دین دولتی تبدیل نشود.

اولاً خود علما و حوزه‌های علمیه باید از دولت‌زدگی و قدرت‌زدگی دینی پرهیز کنند و مراقب باشند که بیش از حد آلودهٔ قدرت دولتی نشوند. باید تا جایی که امکان دارد تعدادی از آنها از تصدی‌گری مشاغل دولتی پرهیز کنند و ضمن ارائهٔ رهنمودهای لازم مراقب باشند که دولت دینی از ارزشهایی که بر اساس آنها شکل گرفته، خارج نشود.

باید تا جایی که امکان دارد منبع مالی‌شان ربطی به دولت دینی نداشته و مطابق همان سنت حسنه (که البته ممکن است آسیب‌هایی هم بر آن مترتب باشد) اتکای مالی‌شان بر منابع مالی مردمی باشد. همچنین این عده باید زی طلبگی خود را حفظ کنند. این مسئله باعث می‌شود که کماکان به عنوان یک الگوی مرجع برای اقشار مختلف مردم مطرح شوند و خود این مسئله، تحکیم و قوتی برای ایدئولوژی اسلامی است. متولیان رسمی دینی که فرض کردیم از دولت دینی مستقلند باید بتوانند از طریق ارائهٔ یک فقه حکومتی، یاری‌رسان دولت دینی باشند تا او هم بتواند کارآمدی خود را در قبال نیازهای مختلف جامعه نشان دهد.

این قشر باید با عنایت به مسائل متغیر و متحول جامعه و فقه اجتماعی و حکومتی، از تحجر به‌دور باشد؛ یعنی باید با توجه به نیازمندی‌های یک حکومت دینی و یک جامعهٔ دینی متحول، تحجر را کنار بگذارند. اگر تمام این مسائل رعایت شود از آسیبی که در طول تاریخ، متوجه دولتهای دینی ما بود و موجب دولتی شدن دین شده، فاصله می‌گیریم.

راه نجات یک جامعهٔ دینی آمیخته با سیاست، آسیب‌شناسی دولت دینی است و نه برون رفت از این دولت، با این فرض که ممکن است در دولت دینی، دین، دولتی شود!

ما توقع داشتیم مطلق روشنفکران اعم از دانشگاهی و حوزوی که با انقلاب همراه و پذیرای ولایت فقیه بودند، انقلاب را تئوریزه و ایدئولوژیزه و بر اساس آن، استراتژی بلندمدت نظام را در ابعاد مختلف سیاسی، فرهنگی، اقتصادی تدوین می‌کردند. تا حدی در این مورد کوتاهی شده و روحانیون و بخش عمده‌ای از روشنفکران دولت زده و قدرت زده شدند و رسالت تاریخی خود را آنچنان که باید و شاید، ادا نکرده‌اند.

حضرت امام خمینی (ره) بر توجه به مکان و زمان تأکید بسیار داشته‌اند. این امر به پژوهشکده و روش نیازمند است.

بخشی از جا دررفتگی بین عرصه‌های مختلف نظام اجتماعی ما ـ اعم از عرصهٔ نظری، ایدئولوژیک، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی ـ به‌خاطر عدم ادای این رسالت است. مصلحت در غالب اندیشه‌های فقهی امام (ره)، توجه به شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی زمان و مکان است.

دگرگونی‌ها و تحولات در جامعه ایجاد می‌شوند. ممکن است آرای موجود فقهی ما کفاف پاسخگویی به این موضوعات را ندهد، باید هم به لحاظ فقهی و هم به لحاظ دولت دینی، جایی برای پاسخگویی به این نیازها تعبیه شده باشد.

نکتهٔ مهم در بعد فقهی، باز شدن باب این مسئله است که دولت دینی و حکام، بالاخص ولی فقیه بتواند با عطف به اجازهٔ شرع در احکام اولیهٔ فرعی دخل و تصرف کند. مصلحت نه ناظر به احکام اولیهٔ فرعی است و نه ناظر به احکام ثانویه. وقتی می‌توانیم نسبت شرع و مصلحت را به خوبی مشخص کنیم که نسبت دین با جامعه را مشخص کرده باشیم.

عده‌ای معتقدند دین تمام جامعه را در بر می‌گیرد و توجهی به نیازهای متحول و هویت مستقل جامعه ندارند. بعضی‌ها هم معتقدند جامعه، دین را در بر می‌گیرد، یعنی دین را کاملاً اجتماعی می‌دانند که من به هیچ یک قائل نیستم. من قائل به نوعی تقاطی و تعامل بین دین و جامعه هستم؛ زیرا در این‌صورت است که می‌توان به مصلحت نیز توجه داشت.

نگاه به مصلحت از زاویه و اجازهٔ شرع است. نگاه حضرت امام هم به مصلحت این‌گونه بود و برای اینکه نگاهشان به این مقوله مشخص نشود، اختیارات خود را نهادینه کردند و در این راستا مجمع تشخیص مصلحت را تشکیل دادند.

در بحث رأی مردم یک بحث ریشه‌ای می‌توان داشت و یک بحث صرفاً سیاسی.

در بسیاری عرصه‌ها مثل عرصهٔ مباحات، راهی جز رجوع به رأی مردم نداریم و اصولاً رجوع به رأی مردم در این عرصه به ما برای رسیدن به حقیقت کمک می‌کند.

بخش دیگری از ضرورت، توجه به آراء مربوط به شیوهٔ اجرایی نواهی و اوامر است؛ یعنی ما می‌گوییم اوامر و نواهی الهی شخصی و مطلق است، اما برای شیوهٔ اجرای آن نیازمند رجوع به رأی مردم هستیم. حتی گاهی رجوع به آرای مردم موجب افزایش فضیلت و ارتقای جایگاه حقانیت یک نظام و کلام می‌شود.

رأی مردم در این عرصه صرفاً ناظر به بعد مقبولیت یک نظام است و نه حقانیت آن.

با شناختی که از جوهر، ذات و غایت انسان داریم، نمی‌توانیم بگوییم رأی مردم تعیین کنندهٔ معیارهای حقانیت است. معیارهای حقانیت باید از جای دیگری تعیین شود. اما تعین عینی

حقانیت در جامعه به آرای مردم برمی‌گردد.

در نظام جمهوری اسلامی و در فقه سیاسی شیعه، مشروعیت نه به معنای شرعیت، بلکه به معنای اجرا کردن قانونی حدود الهی و تشکیل حکومت دینی‌دادن، منوط به دو مؤلفهٔ حقانیت و مقبولیت است.

کسی که حقانیت داشت و مقبولیت نداشت، مشروعیت ندارد و بر عکس؛ رأی مردم در جایی که بخواهد حقانیتی را در مصدر امور بنشاند و تحقق عینی و اجتماعی ببخشد، نافذ است.

[در پاسخ به این پرسش که هنگامی که بین شرع و رأی مردم اختلاف به‌وجود می‌آید، مصلحت جانب کدام را می‌گیرد؟]، گفته می‌شود: معلوم نیست؛ چون مصلحت برای خود روش و قانون دارد. احکام حکومتی ناظر به مصالح مردم است. مصالح مردم باید به‌صورت روشمند تشخیص داده شوند، صرف اینکه مردم بگویند، مصلحت ما این‌چنین است، به نظر من قابل قبول نیست.

مصالح جامعه مربوط به نیازهای متحول جامعه است که به گونه‌ای به آرای مردم و تا حدی نیز به نیازهای آنها برمی‌گردد.

۳۰ دی ۱۳۸۱/ خبرگزاری ایسنا

اگر مردم‌سالاری دینی به درستی تعریف شود، هم بیانگر آرزو و عطشی است که بشر امروزی دارد و هم ضمانت مضاعفی برای نوعی برداشت خاص از لیبرال دموکراسی رایج است.

دربارهٔ دموکراسی، هرچند امروزه چندان شاهد حکومت مستقیم مردم نیستیم و دموکراسی مستقیم جای خود را به دموکراسی غیر مستقیم داده و تبدیل به حکومتی گردیده که مردم در آن به اکثریت تقلیل پیدا کرده‌اند، اما در عین حال باید اصطلاح کلی دموکراسی را که همان حکومت بر اساس رأی مردم است، پذیرفت و در خصوص دین نیز، باید گفت، تأکید دین بر حقیقت، فضیلت و حقانیت است.

باید پیوند و تعامل میان دین و دموکراسی را در فلسفهٔ سیاسی و در مرتبهٔ پایین‌تر در مشروعیت نظام سیاسی برقرار کرد. دو قرائت عمده از مشروعیت وجود دارد: در دیدگاه اول، نگاه تنها نگاه افلاطونی بود، یعنی در واقع فقط به فضیلت، حقانیت و به ویژگی اشخاص حاکم و عمدتاً محتوای حکومت توجه می‌شد تا به شیوه و چگونگی حکومت؛ اما از دوران روشنگری و موج اول فلسفهٔ سیاسی غرب به این سو، سؤال افلاطونی کم‌کم جای خود را به سؤال ماکیاولی داد که شیوه و چگونگی حکومت و در واقع رجوع به رأی مردم را بیشتر مورد توجه قرار می‌داد.

برای برقرار کردن تعادل و تعامل میان این دو دیدگاه، باید مشروعیت را در قرائت سومی به نام مردم‌سالاری دینی جست‌وجو کرد. این راه سوم یا راه دیگر را می‌توان در جمهوری اسلامی و در تئوری ولایت فقیه امام جست‌وجو کرد؛ زیرا همان طور که امام (ره) می‌فرمایند، جمهوری، شکل حکومت و اسلام، ویژگی اشخاص حاکم و محتوای حکومت را تعیین می‌کند. از این رو، متفکرانی همچون "وبر" که آرای او منشاء بحث‌های جدید مشروعیت است، در آرزو و در انتظار همچنین پیوندی بودند.

مشروعیت آمیزه‌ای از دو عنصر حقانیت و مقبولیت است. این دیدگاه سوم سعی می‌کند، میان حق و تکلیف، میان حق فردی و حق اجتماعی، میان حقوق انسانی و حقوق الهی و همچنین میان ویژگی شخص حاکم و چگونگی حکومت، پیوند برقرار نماید؛ یعنی نباید تنها دلمشغول این بود که فرد چگونه و به چه شیوه‌ای به روی کار می‌آید، بلکه علاوه بر آن باید دید ویژگی شخصی آن فرد چیست.

تعریف مشروعیت بر اساس حقانیت و مقبولیت تبعاتی دارد. فردی که حقانیت دارد ولی مقبولیت ندارد، خواه ناخواه مشروعیت نیز ندارد و یا اگر فردی مقبولیت داشت، ولی از حقانیت برخوردار نبود، مشروعیت نیز ندارد. بنابراین مشروعیت در صورتی حاصل می‌شود که فرد هم واجد ویژگی‌های لازم و هم برخوردار از اقبال مردم باشد و در این صورت فرد حق ندارد از طریق کودتا روی کار بیاید.

دوری از دینداری و کم‌توجهی به دین به دلیل کم توجهی به بعد اسلامیت، فضیلت و حقانیت دین و همچنین کم‌توجهی به هویت تاریخی ایرانیان است. متأسفانه کسانی که به دین توجهی ندارند، نمی‌دانند که هویت تاریخی ایرانیان از طریق دین و اسلام تبلور یافته و رقم خورده است. هویت شناسان نیز همواره به گروههای سیاسی در این خصوص هشدار داده‌اند، اما متأسفانه گروههای سیاسی خصوصا گروههای که بر سریر قدرت نشسته‌اند، نسبت به این مطلب بی‌توجهی کرده‌اند.

این گروههای سیاسی هرچه از دین و هویت دینی فاصله بگیرند، هرچند ممکن است چند صباحی مست قدرت شوند، اما زمانه به آنها ثابت خواهد کرد که بیراهه رفته‌اند.

هویت دینی، ما را بیشتر نسبت به بعد دینداری متوجه می‌کند. رمز موفقیت جمهوری اسلامی و تئوری ولایت فقیه نیز چیزی جز تکیه بر بعد اسلامیت قضیه و ویژگی اشخاص حاکم و محتوای حکومت که به جمهوریت الحاق می‌گردد، نیست.

القای ناسازگاری دین و دموکراسی از سوی عده‌ای به دلیل وجود یک تصور خاص، تعریف نشده و مبهم نسبت به دموکراسی است. هنوز بسیاری از گروههای سیاسی کشور از تفاوت آزادی و دموکراسی بی‌اطلاع هستند. بسیاری از فیلسوفان سیاست، دموکراسی را در برابر

اقتدارگرایی و آزادی را در برابر توتالیتاریسم قرار می‌دهند که حاصل این تفکر این است که فرد منتخب مردم می‌تواند در عین حال توتالیتر نیز باشد، همانند هیتلر. بنابراین باید تعریف مفهومی مناسبی از این مفاهیم ارائه داد و اگر دموکراسی را به خوبی بشکافیم، درمی‌یابیم که ناگزیر هستیم پای حقایق و حقوق مردم را به میان کشانیم.

نظام جمهوری اسلامی تبلور مردم‌سالاری دینی است. امام، جمهوری اسلامی را حاوی دو مؤلفه می‌دانست، یکی مسئلهٔ دموکراسی که ناظر به بعد جمهوریت است که شکل حکومت را تعیین می‌کند و دیگری بحث دین است که به اسلامی بودن قضیه و ویژگی اشخاص حاکم و محتوای حکومت بازمی‌گردد. در واقع نظام جمهوری اسلامی، همان مردم‌سالاری دینی است که می‌توان در اندیشهٔ حضرت امام (ره) یافت.

اگر مردم‌سالاری دینی به درستی تعریف شود، هم بیانگر آرزو و عطشی است که بشر امروز دارد و هم ضمانت مضاعفی برای نوعی برداشت خاص از لیبرال دموکراسی رایج است.

در لیبرال دموکراسی حکومت باید منتخب مردم باشد، اما در عین حال برای جلوگیری از دیکتاتوری اکثریت و جلوگیری از تعدیات و ظلم‌های آنان بایستی محدوده‌ای برای اختیارات حاکمان وضع شود.

در حالی که نظام جمهوری اسلامی این محدودیتها را به دلیل قیود اخلاقی برای دور ماندن حاکمان از انحرافات و قید اسلامیت، مضاعف مطرح می‌کند؛ یعنی در جمهوری اسلامی کسانی که منتخب مردم می‌شوند، حق ندارند از جانب خود قانونی برای خود وضع کنند، بلکه صرفاً مجری قوانین اسلامی هستند.

در واقع جمهوری اسلامی همان حقوق اولیهٔ مورد نظر لیبرال دموکراسی را تضمین می‌کند، با این تفاوت که علاوه بر حقوق فردی، حقوق اجتماعی و الهی را نیز مورد توجه قرار می‌دهد که این تفاوت، وجه ممیزه و بارز جمهوری اسلامی است.

نگاه قانون اساسی به مردم‌سالاری دینی بسیار نزدیک به نگاه حضرت امام (ره) است. جمهوری اسلامی در بعد سیاسی بیش از آنکه تحت تأثیر متفکران دیگر باشد، تحت تأثیر اندیشه‌های حضرت امام (ره) بوده است.

استعفا نداده‌ام تقاضای انتقالم به دانشگاه صنعتی شریف، به هیچ وجه سیاسی نبوده است

۱۳ بهمن ۱۳۸۱/ خبرگزاری ایسنا

تقاضای انتقال به دانشگاه صنعتی شریف را ارائه کرده‌ام، اما علی‌رغم توافق ریاست این دانشگاه، از سوی دانشگاه تربیت مدرس با این تقاضا موافقت نشده است.

تصمیم گرفته‌ام همت خود را صرف تدریس مبانی و شناخت ماهیت علم نمایم و احساس می‌کنم زمینهٔ مستعدی در گروه فلسفهٔ علم برای من وجود دارد.

رشد علم و فناوری منوط به توجه صرف به ابعاد سخت افزارانهٔ آن نیست، بلکه باید به وجوه نرم افزارانه نیز توجه شود.

با تأسف، نگاه سخت افزارانه ای بر آموزش عالی، به ویژهٔ سیاستهای معاونت پژوهشی آن حاکم است. قالب‌های تعریف شدهٔ حاکم بر این سیاستها ناشی از غرب است که در قالب رویکرد برون‌گرا به جامعه‌شناسی علم بروز پیدا کرده است. به نظر من، این مورد با آرمانهای انقلاب و ماهیت و تاریخ علم سازگار نیست.

گزینش نیروها و سیاستهای اتخاذ شده در آموزش عالی نشان دهندهٔ شاخصهای پوزیتیویستی در توسعهٔ علم است و به بعد فرهنگی علم توجه نمی‌شود.

برای رشد علم باید در دانشگاهها بین دانش نظری و دانش عملی پیوند برقرار کنیم. احساس می‌کنم در دانشگاه تربیت مدرس به ابعاد نرم‌افزارانه توجه نمی‌شود و متأسفانه این امر خاستگاه سیاستهای آموزش عالی شده است. این سیاستها ما را از علم دور می‌کند.

آموزش عالی، دانشگاهها را در اختیار مهندسان و پزشکانی قرار داده که حتی ماهیت رشتهٔ خود را درک نکرده‌اند. برای توسعهٔ علم و تکنولوژی در کشور، باید عالمان انسانی وارد صحنه شوند، ولی شاهد هستیم که مهندسان و پزشکان برای علوم انسانی نیز شاخص تعیین می‌کنند. این مسئله موجب دور شدن از علم و فناوری است.

تقاضای من برای انتقال به دانشگاه صنعتی شریف، به هیچ وجه سیاسی نبوده و مایل نیستم به یک سوژهٔ سیاسی تبدیل شود.

جدال با لیبرال دموکراسی تنها با سخت‌افزارها امکان‌پذیر نیست، حوزه‌های علمیه باید فعال شوند

۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۲/ خبرگزاری ایسنا

جهانی‌شدن واقعی، مطلوب و متصور در صورتی می‌تواند امری مثبت باشد که در لایه‌های زیرین فرهنگ مردم رخنه کند و جزو جهان‌بینی افراد مختلف باشد؛ امری که فرامرز و فرازمان است.

[در نشست علمی تحت عنوان "اسلام و جهانی‌شدن در عرصهٔ فرهنگ و سیاست" با حضور دانشجویان و استادان دانشکدهٔ باقرالعلوم]: تنها در صورتی می‌توان از جهانی‌شدن سخن گفت که شاهد هماهنگی لایه‌های زیرین فرهنگ باشیم.

اگر قرار باشد همه چیز جهانی شود باید در لایهٔ زیرین به یک ذات و جوهر معتقد باشیم. سرمایه‌داری که در روشنگری اومانیسم ریشه دارد نمی‌تواند جهانی باشد و همین نقطهٔ

امیدی برای جهان‌گرایی دینی است. کسانی که در کشور از پیوستن به شبکه‌های تجاری جهانی دم می‌زنند متوجه این مطلب نیستند که این کار به معنای پیوستن به نظام سرمایه‌داری و عواقب آن است.

وجه سیاسی جهانی‌شدن به معنای کاهش اختیارات دولت ملی است و نقش کنترل دولت بر بازیگران اقتصادی به صفر می‌رسد. جهانی‌شدن تهدیدهایی چون بی‌توجهی به نیروهای خودی، مجوز غارت منابع و دادن فرصتهای سرمایه‌گذاری به بیگانگان و در نتیجه ارائهٔ مفهومی به نام فراجامعه را به دنبال دارد؛ همچنین ایدئولوژی نظام سرمایه‌داری، استقرار یک دولت نظامی جهانی است که شاهد اجرای بخشی از این سناریو از سوی آمریکا هستیم.

در حال حاضر بحثی از گفت‌وگوی ادیان نمی‌شود، فِرَق مختلف اسلامی باید وحدت کلمه داشته باشند؛ شرایط و اوضاع جهانی مستعد این گفت‌وگو است و جهانی‌شدن واقعی همان چیزی است که اسلام مطرح کرده است، ولی بین لایه‌های زیرین و رویین تمدن‌های دینی شکاف افتاده و آن لایه‌های قابل دفاع، تجلی عینی پیدا نکرده است؛ این مسئله باعث ایجاد نوعی به خواب‌رفتگی و انحطاط علمی در جامعهٔ ما شده است.

جهانی‌شدن دارای تضادهایی است که به نابودی بیشتر آن کمک می‌کند. توجه اندیشمندان غرب به بحران اجتماعی و مقابله با سکولاریسم نیز به مقابله با وجوه منفی آن کمک می‌کند.

رویارویی آمریکا با ایران دیر یا زود اتفاق خواهد افتاد؛ پس باید رهبران دینی این ضرورت را درک کنند. امروز دشمن اصلیِ لیبرال دموکراسی، جمهوری اسلامی است؛ پس در این جدال صرفاً نباید به سخت‌افزارها و ملی‌گرایی تاکید داشت، بلکه باید به ائتلاف در جنبه‌های مختلف سیاسی، نظامی و اجتماعی هم معتقد بود.

تنها با سخت‌افزار در این جنگ موفق نخواهیم شد بلکه نقش نرم‌افزارها بیشتر است.

پاسخ به انتشار یک خبر در روزنامهٔ نسیم صبا

۱۶ آبان ۱۳۸۲/ خبرگزاری ایسنا

در پی انتشار فهرستی در برخی از جراید و سایتها از جمله روزنامهٔ نسیم صبا، دربارهٔ اسامی کاندایدهای جناح راست در تهران، دکتر عماد افروغ از نامبردگان در این لیست، طی نامه‌ای به مدیرمسئول این روزنامه، توضیحاتی ارائه داده است که در پی می‌آید.

به‌گزارش خبرگزاری دانشجویان ایران، متن این نامه به این شرح است:

جناب آقای حجت‌الاسلام والمسلمین منتجب‌نیا، مدیرمسئول روزنامهٔ نسیم صبا!

با سلام و تحیت

احتراماً در تاریخ پنج‌شنبه ۸۲/۸/۱۵ آن روزنامه، خبری به نقل از یک منبع مطلع در بارهٔ

کاندیداهای محتمل محافظه‌کاران برای مجلس هفتم به چاپ رسیده است که نام بنده نیز جزو اسامی مذکور بوده است.

در این زمینه، توجه به چند نکته را ضروری می‌دانم:

اولاً بنده از این فهرست کاملاً بی‌اطلاع هستم و در این زمینه، هیچ رایزنی با بنده صورت نگرفته است. طبیعی است این به معنای عدم آمادگی اینجانب برای شرکت در رقابتهای انتخاباتی نیست. اگر وظیفه اقتضا کند کما اینکه تاکنون به حول و قوهٔ الهی حضوری پرهزینه در صحنهٔ سیاست داشته‌ام، برای کاندیداتوری مجلس اعلام آمادگی خواهم نمود؛ لکن تاکنون هیچ فرد، جریان یا گروهی با بنده در این مورد گفت‌وگویی ننموده است. ثانیاً ظاهراً انتخاب عنوان محافظه‌کاران از سوی جریدهٔ شما، صورت گرفته باشد که مانعی ندارد، اما استدعای بنده از شما این است که لطف کنید، ضمن مفهوم‌شناسی تعریف محافظه‌کاری، مؤلفه‌ها، ابعاد و مواضع و سیاستهای اقتصادی، فرهنگی، سیاسی محافظه‌کاری را برای خوانندگان تبیین بفرمایید تا معلوم شود بنده محافظه‌کار هستم یا گروهی که امثال بنده را به این عنوان ناخوشایند آن هم در آستانهٔ برگزاری انتخابات مجلس هفتم که احتمالاً برای دفع خطر محتمل و افزایش درصد موفقیت خود است، متهم می‌کنند. یعنی کسانی که به جای معرفی خود، برنامه‌ها و سیاستها، تنها راه موفقیت را تخریب دیگران اعم از داوطلب و غیرداوطلب نمایندگی می‌دانند.

جناب آقای منتجب‌نیا! آیا امثال بنده که سالهاست از استقلال‌طلبی، استکبارستیزی، عدالت‌خواهی و فرهنگ دم می‌زنند و ضمن پرهیز و دوری از هرگونه رانت‌خواری در نوشته‌ها و آثار خود، اصلاح ساختاری رابطهٔ قدرت ـ ثروت، تمرکزگرایی، اقتصاد نفتی، ساختار رانتی، مبارزه با فساد و تبعیض اقتصادی و غیره را مورد توجه قرار داده‌اند، محافظه‌کارند؟

آیا افرادی که به هژمونی جدید سرمایه‌داری در قالب اصلاح‌طلبی‌های لیبرالیستی، سکولاریستی و ملکم‌خانی تن نداده‌اند و ترفندهای نظام جهانی سرمایه‌داری از طریق شعارهای دروغین و نخ نمای دفاع از آزادی دموکراسی و حقوق بشر با حربهٔ نظامی‌گری و استفاده از نهادها و سازمانهای بین‌المللی برای پیشبرد اهداف استعماری خویش را افشا می‌کنند، محافظه‌کارند؟

آقای منتجب‌نیا! فکر نمی‌کنید زمان سوءاستفاده از عناوین زیبای انقلابی و چپ برای مضامین غیرانقلابی، محافظه‌کارانه، سرمایه‌داری و مستحیل در هژمونی آن، سپری شده است؟ این چه چپی است که تا اسم آمریکا و تهدیدات آن به میان می‌آید، به نام تغییر شرایط سیاسی و اقتصادی عالم، رعشه بر اندامش می‌افتد و مستقیم و غیرمستقیم عافیت‌طلبانه پای مذاکره، مسامحه، مصالحه و مماشات با آمریکا و غرب به میان می‌آید؟

این چه چپی است که دیگر از مواضع و سیاستهایش بوی عدالتخواهی و دفاع از حقوق

اجتماعی و محرومان به مشام نمی‌رسد؟ این چه چپی است که نام چپ را یدک می‌کشد اما عملاً مدافع و مبلغ لیبرال - بورژوازی است و در جبههٔ مقابل، این چه محافظه‌کاری است که از عدالت اجتماعی و محرومان و مستضعفان دم می‌زند؟ فکر نمی‌کنید دیگر زمان آن رسیده باشد که در دو دورهٔ دولت توسعهٔ سیاسی، گام‌هایی شایسته به سوی شفاف‌سازی مواضع و همخوانی اسم و مسما برداشته شود؟ قطع نظر از بهره‌برداری‌های سیاسی از قالبها و عناوین جنجالی، توقع آن است که چهره‌های فکری‌تر مبارزات سیاسی، ضرورت شفاف‌سازی و همخوانی فوق را بیشتر از بقیه درک کنند و کشور را عملاً به سوی شاخصهای توسعهٔ سیاسی از جمله تحقق فرآیند تفکیک در جامعه هدایت کنند.

در ضمن چه بخواهید و چه نخواهید، چه بدانید و چه ندانید، مردم ـ از جمله بنده ـ از شما به عنوان روحانی توقعاتی دارند. آیا نباید از بیم آن روزی که این توقعات فرو ریزد و نگاهی دیگر به این قشر سرنوشت‌ساز تاریخی شود، حرمت نگه‌دارید؟ اگر قرار بر حرمت‌شکنی باشد، دیگران توان حرمت‌شکنی بیشتر در مقابله به مثل کردن دارند. امیدوارم این بحث طلبگی به روشن‌شدن مباحث بینجامد و به یک جار و جنجال سیاسی صرف محدود نشود.

با تشکر و آرزوی توفیق الهی

جامعه‌شناسی انحرافات در حکومت دینی

پاییز ۱۳۸۲/ فصلنامهٔ شورای فرهنگی اجتماعی زنان

● تعریف جامعه‌شناسان از انحراف یا کجروی اجتماعی چیست؟

جامعه‌شناسان در تعریف کجروی دو بعد ذهنی و عملی (رفتاری) را مورد توجه قرار می‌دهند. در بعد ذهنی گفته می‌شود نظام اجتماعی دارای هنجارها و الگوهای رفتاری مقبول است که هرگونه فاصلهٔ ذهنی از این هنجارهای متعارف و مورد قبول جامعه، انحراف یا کجروی نامیده می‌شود، ولی در بعد عملی، با رفتارهایی انحرافی مواجه هستیم؛ رفتارهایی که با نظام هنجاری و الگوهای رفتاری جامعه منطبق نیست. نکته قابل تأمل آنکه، هنجارهای اجتماعی الزاماً هنجارهای عام نیستند و می‌توانند هنجارهای مربوط به گروههای مختلف باشند. ممکن است هنجاری در یک گروه، هنجار باشد و در گروه دیگر هنجار تلقی نشود؛ لذا در بحث انحرافات اجتماعی نباید هنجارهای غالب یا هنجارهای گروه مسلط را هنجارهای عام تلقی نمود. هنجارهای عام، برآیند جمعی هنجارهای انواع خرده فرهنگها می‌باشد؛ یعنی هنجارهایی که افراد و گروهها در آن سهیم هستند. در برخی موارد به این نکته توجه نمی‌شود و هنجارهای یک قشر، هنجارهای عمومی جامعه محسوب می‌گردد. معمولاً این خطا در بررسی مسائل اجتماعی مشاهده می‌شود.

در بعد عملی انحراف، باید بین «رفتارهای ناسازگار» و «رفتارهای غیرعادی» تفاوت قائل شویم. رفتارهای غیرعادی، رفتارهایی می‌باشد که با هنجارهای اجتماعی منطبق نیست؛ هر چند نظم هنجاری جامعه را نفی نمی‌کند، یعنی اگرچه رفتار با هنجارهای جامعه همخوانی ندارد، اما فرد، نظم هنجاری جامعه را قبول دارد. اغلب کجروی‌ها را این گروه از افراد مرتکب می‌شوند. مانند فردی که مشروب می‌خورد، سیگار می‌کشد، اما هرگز به فرزندش توصیه نمی‌کند که او نیز این کار را انجام دهد. در واقع او این عمل خلاف را آگاهانه انجام می‌دهد و در واقع ملتزم به رعایت قواعد اجتماعی نیست.

در رفتارهای ناسازگار، فرد می‌خواهد طرحی نو دراندازد و نظم رفتاری و هنجاری جدید را تعریف کند، مانند رفتار افراد انقلابی که در هر جامعه‌ای ارزشهای غالب را قبول ندارند و می‌خواهند آرمانها و ایده‌های جدیدی را طرح کنند که با هنجارهای اجتماعی سازگار نیست. به هر حال، در مورد رفتارهای غیرعادی همان گونه که اشاره شد ممکن است فرد ارزشها و الگوهای رفتاری و هنجارهای جامعه را پذیرفته باشد، اما رفتاری مطابق با آن هنجارها نداشته باشد. در این شرایط، جامعه‌شناسی موظف است به این مسائل پاسخ گوید که چه عواملی در شکاف بین ارزش و رفتار مؤثر بوده است؟ آیا تمامی کسانی که دچار انحرافات اجتماعی هستند، نظم ارزشی جامعه را قبول ندارند!؟ یا آنکه در مقابل شرایط اجتماعی این‌گونه واکنش نشان می‌دهند؟ آیا آنها می‌خواهند بدین وسیله انزجار خود را از وضعیت حاکم نشان دهند!؟

● آیا فرم‌گرایی می‌تواند در گسترش انحراف از ارزشهای اسلامی مؤثر باشد؟

نکته ظریف دیگر در مسئله انحرافات اجتماعی این است که نباید فرم با محتوا خلط شود و به محض رؤیت یک فرم غیرعادی، قضاوت شود که این فرد منحرف است؛ به طور مثال نباید با دیدن بدحجابی فرد، قضاوت کنیم که او اعتقادی به جمهوری اسلامی ندارد. متأسفانه در سالهای اول انقلاب دچار فرم‌گرایی‌هایی شدید شدیم که آثار و پیامدهای منفی بسیاری به همراه داشت. به طور نمونه با محدود شدن حکم واجب «امر به معروف و نهی از منکر» به فرم و ظاهر افراد، اولاً در حق مردم و ثانیاً در حق این فریضه جفا گردید؛ زیرا نظام حکومتی، دارای ابعاد مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است و در این ابعاد، نیازمند امر به معروف و نهی از منکر هستیم، اما فرم‌گرایی موجب می‌شود تا اذهان به جای پرسش در بارهٔ سیاستهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی به برخورد با افرادی معطوف شود که شاید خودشان هم به نفس عمل خویش آگاه نباشند.

امام (ره) در تحریر الوسیله «امر به معروف و نهی از منکر» را یک نظام حکومتی می‌دانند، حتی فریاد سیاسی و فریاد اقتصادی را نوعی امر به معروف و نهی از منکر می‌دانند.

چه بسا افرادی که به واسطه همین فرم‌گرایی، ظاهر را مطلوب جلوه دادند، ولی در افکار و اعتقادات خویش سست بودند و این مشکلات زیادی را به همراه آورد.

منطبق با یک نگاه جامعه‌شناختی، فرهنگ، مشتمل بر جهان‌بینی، ارزشها، الگوهای رفتاری و نمادهاست. اهمیت و وزن جهان‌بینی، بیشتر از بقیه عناصر است؛ لذا نباید نماد را که معرف لایه‌های زیرین فرهنگ می‌باشد، با جهان بینی همسنگ نمود. ما باید محتوا و جوهر را واحد دانسته و قالب را متعدد در نظر بگیریم. نباید به این دلیل که محتوا واحد است، به دنبال قالب واحد هم بود.

اما متأسفانه در طول دوران پس از انقلاب به فرم توجه شد و محتوا فراموش گردید. در حالی که در هر عصری، باید قالب خاص آن را تعریف و «باز تولید» نمود. در مورد «حجاب» یک تعریف جوهری وجود دارد. حجاب یعنی پوشش، وزانت، متانت؛ ولی همین جوهر واحد، قالبهای مختلفی دارد، به طوری که برای مثال، پوشش در کشورهای لبنان، پاکستان و ایران با هم متفاوت است.

اگر یک قالب خاص را تعیین کنیم، آنگاه فرد آن قالب را نپسندد، واکنش نشان خواهد داد. بعلاوه، من معتقدم نباید افرادی را که قالبشان متناسب نیست و حد شرعی را رعایت نمی‌کنند، به بی‌اعتقادی محکوم نمود.

● حکومت اسلامی در اصلاح باورها و نهادینه کردن ارزشها چه وظیفه‌ای دارد؟

دستیابی به این هدف، خیلی آسان و سهل نیست و با صدور بخشنامه و دستورالعمل میسر نمی‌شود و نیازمند روشهای غیرمستقیم است. به طور مثال اگر نیازهای اقتصادی فرد تأمین گردد، کرامت انسانی او حفظ شود و به عزت نفس او ارج نهاده شود، به طور غیرمستقیم تأثیر خواهد گذارد. وظیفهٔ حکومت اسلامی یک بعدی نیست تا به امور سیاسی محدود شود و از مسائل فرهنگی و نیز از تأمین نیازهای معیشتی و امنیتی غافل گردد. اصولاً وجه ممیزهٔ حکومت دینی از سایر حکومتها، وظیفهٔ فرهنگی آن است. حضرت علی (ع) در یکی از مأموریتهایی که به مالک اشتر می‌دهند، بیان می‌کنند که در کنار جهاد با کفار و عمران بلاد و اخذ مالیات، باید به اصلاح فرهنگی و تهذیب افراد بپردازد. اما اینک احساس این وظیفه در ذهنیت دولتمردان چندان پررنگ نیست.

● برخی معتقدند امروزه دینداری جوانان روز به روز کاهش می‌یابد و نرخ انحرافات اجتماعی در حال افزایش است. نظر حضرتعالی چیست؟

به نظر بنده، اتفاقاً برعکس است، یعنی دینداری به شدت در حال افزایش است. تحقیقات نشان می‌دهد که برخلاف تصوری که از جوانان ارائه می‌شود، باور و اعتقاد دینی آنها بالا است و اغلب آنها نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند. شاید گفته شود که اینها مظاهر فردی و شخصی

دین است و جوانان، دین را در عرصهٔ خصوصی قبول دارند؛ ولی این‌طور نیست. تعلق سیاسی و دینی آنها در حد بسیار بالایی می‌باشد. پیمایش ملی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نشان می‌دهد که دینداری مردم در لایه‌های زیرین یعنی اعتقاد، باورها و ارزشها بسیار بالا و در حدود ۹۴ تا ۹۸ درصد و در بعد انجام مناسک دینی هم در حد بالا و ۷۵ درصد است. ضمن اینکه میل به دینداری فردی هم افزایش یافته است. تحقیق دورهٔ دکترای یکی از دانشجویان نشان می‌دهد که اعتقاد به اصل نظام و دین و التزام سیاسی خیلی زیاد می‌باشد، اما افراد دچار آنومی (یا بی‌قاعدگی) شده‌اند. در این شرایط نخبگان رسمی و غیررسمی در عرصهٔ سیاسی، چندان پایبند به باورها و هنجارهای اجتماعی نیستند. در شرایط آنومی، نظم هنجاری سنتی به خاطر سیاستهای مسئولان از هم پاشیده و نظم هنجاری و ارزشی جدیدی جایگزین نگردیده است، تا افراد را از بیرون به یکدیگر وصل کند. افراد احساس می‌کنند که نظم هنجاری وجود ندارد تا جامعه را کنترل و نظارت نماید و جامعه رها شده است. جامعه‌شناسان معتقدند که آنومی سه شاخه اصلی دارد:

اول: وزن هنجاری وجود ندارد تا مردم، به رعایت هنجار اجتماعی ملتزم باشند و دچار رفتار غیرعادی نشوند.

دوم: بین هنجارها سازگاری نیست و هنجارها همدیگر را تأیید نمی‌کنند.

سوم: گروههای مرجع به هنجارها التزام ندارند.

وقتی فضای آنومیک به خاطر عدم التزام به هنجارها رشد کرد و افراد مشاهده کردند که اهداف نظام و انقلاب محقق نمی‌شود، همین افرادی که خودشان مسئولان را انتخاب کرده‌اند، تصمیم خواهند گرفت که آنها را کنار بگذارند. زیرا در آن زمان بر حسب وظیفه شرعی در انتخابات شرکت کردند و امروز به دلیل آنکه این افراد در وظایفشان کوتاهی می‌کنند، آنها را کنار خواهد گذارد.

همان‌طور که گفتیم همین تحقیق دکترا نشان می‌دهد که میزان هویت دینی و هویت ملی جوانان ایرانی، خیلی بالاست. حتی در گویه‌های صریح، نظیر اینکه «آیا خوشحالید که در نظام جمهوری اسلامی زندگی می‌کنید؟» پاسخ مثبت بوده است، یا احساس تعلق دینی با پاسخگویی به این گویه که: «از اینکه فردی مذهبی هستم، احساس رضایت می‌کنم» در حد بالایی بود.

● نقش منفی خانواده‌ها را در انحرافات اجتماعی چگونه ارزیابی می‌کنید؟

خانواده رکن اصلی و حیاتی جامعه است. اگر خانواده وظیفهٔ تربیتی خود را به‌خوبی انجام ندهد یا به انواع مشکلات آلوده شود، دیگر امیدی به فلاح و رستگاری جامعه نیست. متأسفانه امروزه خانواده‌های ایرانی یا از روی به اصطلاح ضرورت کارکردی و یا به دلیل باور عمیق

به نظام جمهوری اسلامی، مسئولیت و تکالیف خود را بر دوش دولت (مدرسه، نظام و ...) گذارده‌اند و حساسیت فرهنگی لازم را ندارند و بر رعایت هنجارها و سنت‌های مقبول جامعه نظارت نمی‌کنند. شواهد حاکی است، به میزانی که خانواده زمان و انرژی بیشتری را صرف تربیت فرزند کند، اعضای خانواده کمتر به سوی انحراف کشیده می‌شوند؛ لذا باید آگاهی خانواده‌ها را افزایش داد. یک بعد پیشگیری، هیمن اطلاع‌رسانی به خانواده‌ها می‌باشد.

● علل وجود انحرافات اخلاقی نظیر روابط ناسالم و نامشروع در جامعهٔ اسلامی ایران چیست؟

این نوع از انحرافات همانند هر نوع انحراف اجتماعی دیگر، می‌تواند علل و ریشه‌های فرهنگی، اقتصادی و ... داشته باشد.

اولین و مهم‌ترین علت این نوع انحرافات، عدم وجود فرصت و زمینهٔ مناسب ازدواج برای جوانان است؛ در حالی که در قانون اساسی ایجاد تمهیدات لازم ازدواج برای جوانان نظیر اشتغال مولد و مسکن، جزئی از وظایف دولت است. قانون اساسی ایران، در مسائل اقتصادی، از دولت نامحدود بالقوه با گرایش به دولت حداکثری تبعیت می‌کند. در برخی از کشورها از جمله انگلیس که در شرایط عادی از دولت محدود تبعیت می‌کند، برای متقاضیان ازدواج، خانه‌هایی به قیمت نازل واگذار می‌شود؛ زیرا غریزهٔ جنسی برای تأمین بقا و باز تولید نسل ضروری است و باید در قالب تشکیل خانواده اطفاء شود. اما در شرایط کنونی که شبکه شهری کشور، شاهد مادر ـ شهری نظیر تهران است و امکانات در حد نیاز وجود ندارد و هزینهٔ خرید مسکن و اجاره بهای آن بالاست و ساختار شهری نیز به گونه‌ای است که سیل جمعیت به دلائل مختلف به ویژه اقتصادی به سوی این شهر سرازیر است؛ آیا یک جوان می‌تواند به فکر تشکیل زندگی مستقل باشد!؟ مسلم است که اکثریت جوانان با وجود چنین مشکلاتی قادر به انجام چنین خواسته‌ای نیستند، اما غریزهٔ جنسی آنها به دلیل فطری بودن به دنبال راهی است تا اطفاء شود؛ حتی اگر شرایط (شغلی، مسکن ...) برای تأمین شرعی و عرفی این نیاز فراهم نباشد. از سوی دیگر حساسیت‌های فرهنگی هم رنگ باخته است؛ در نتیجه مثلث عشق که باید یک ضلع آن انس، یک ضلع آن تأمین نیاز جنسی و یک ضلع تعهد (ازدواج در قالب خانواده) باشد، به علت ضعف و فقدان تعهد، دو ضلعی می‌شود و بازار فساد رونق می‌گیرد.

ضعف یا حتی فقدان اخلاق جنسی عامل دیگری است که از سیاستهای غلط اقتصادی و شکاف طبقاتی ناشی شده است. افراد نوکیسه‌ای که یک شبه ره صد ساله پیموده‌اند و طبقه اقتصادی ـ اجتماعی آنها تغییر کرده و به نان و نوایی رسیده‌اند، در این انحرافات غوطه‌ورند؛ حتی افراد متأهل و البته تنوع‌طلب هم به گونه‌ای در این گرداب و منجلاب فرورفته‌اند؛ زیرا به دلیل دلالی و رابطهٔ قدرت ـ ثروت، تمکن مالی برخی از افراد، یک‌باره افزایش یافته است، از سوی

دیگر حساسیت فرهنگی هم وجود ندارد، لذا آن اتفاقی که نباید شاهد آن باشیم، رخ داده است.

عامل دیگر، تمرکزگرایی است. امروزه سیاستهای اقتصادی که وجه عدالت‌گرایانه ندارد، روز به روز شکاف طبقاتی را دامن می‌زند و پیش‌بینی می‌شود که در سالهای آتی شاهد جنبش‌های اقتصادی باشیم. وقتی مردم به عمق شکاف طبقاتی آگاهی یابند، احتمال وقوع جنبش اقتصادی زیاد است.

اباحه‌گری نیز عامل دیگری است. عده‌ای در شرایط کنونی در جامعهٔ اسلامی، فقدان حساسیت‌های فرهنگی را افتخار دانسته و مظهر جامعه مدنی می‌شمارند؛ یعنی در این وضعیت نه تنها آموزش‌دهی و آگاهی‌رسانی دینی وجود ندارد، بلکه حتی اباحه‌گری از سوی دولت دینی ترویج می‌شود! و این اسفناک است.

مردم می‌پندارند چون دولت، دولتی دینی است و هر کاری که انجام می‌دهد، مباح است، لذا اگر فعلی که در جامعه مذموم و ناپسند است، از سوی دولت انجام شود، دیگر در نظر مردم، آن فعل، عادی و بهنجار تعریف خواهد شد. چه بسیار نوارهای موسیقی که چون مجوز دولتی دارد، مجاز شمرده شده است، در حالی که قبلاً از نظر عرفی مذموم بوده است. این کار، نوعی اباحه‌گری است. اگر حکومت دینی اباحه‌گری را دامن بزند، در دراز مدت مردم از حکومت دینی فاصله می‌گیرند و به دنبال دینداری شخصی خودشان می‌روند.

● اگر انحرافات اجتماعی با دیدگاه کارکردگرایی تبیین شود، این نگرش چه پیامی دارد؟

از آنجا که در دیدگاه کارکردگرایی، در تبیین انحرافات اجتماعی به «علل» توجه نمی‌شود، بلکه معطوف به «کارکرد این وضعیت» است، لذا در مقابل این سؤال که چرا فحشاء وجود دارد؟ پاسخ داده می‌شود که کارکرد و فایده دارد. این یک خلط روش‌شناختی است. در واقع سؤال از «علت» است، اما پاسخ در مورد «نتیجه» می‌باشد. این نوع نگرش باعث اشاعه و افزایش مفسده در جامعه می‌شود. اما در نگرش انتقادی، در تبیین انحرافات اجتماعی به ریشه‌ها و علل توجه می‌گردد و بیان می‌شود که باید ریشه‌ها را خشکاند و سرمنشأ انحرافات را از بین برد، نه اینکه به کارکرد آن توجه نمود. در بحث کارکرد هم باید توجه نمود که کارکرد مثبت برای چه کسی مطرح می‌شود. برای کسی که معتقد به اباحه‌گری و اشاعه فحشا است؟ یا برای کسی که محکوم روابط کجرو است و از سر فقر فرهنگی و اقتصادی «خود فروشی» می‌کند؟ آیا نباید به کارکرد منفی و انحرافات که خانواده‌ها را از هم فرومی‌پاشد و نسلی را به نابودی اخلاقی می‌کشد، توجه نمود!؟

● جهت پیشگیری و کنترل انحرافات اجتماعی چه اقدامی ضروری است؟

هر چند در این زمینه پیشنهاد بسیار است، اما به اختصار به این موارد اشاره می‌کنم:

۱. در کشور ایران توسعه شهری به قیمت نادیده انگاشتن توسعه روستایی دنبال گردید، لذا نیرویی که باید در محل خود فعالیت می‌نمود، به سوی شهرها مهاجرت کرد. امروزه اکثر انحرافات را افراد مهاجر انجام می‌دهند، لذا باید روند مهاجرت را معکوس نمود و سیاستهای کلانی را در زمینهٔ توسعهٔ مناطق روستایی تدوین کرد. نباید تمام خدمات، امکانات، برنامه‌ها در تهران و «شهرهای اصلی» تمرکز یابد، اگر این کار انجام شود، یک فرد روستایی که عمری به مکان سکونتش تعلق داشته است، آن را رها نخواهد کرد تا در جایی زندگی کند که احساس غریبی می‌کند. همچنین اقتصاد باید از تمرکز بر محور نفت نجات یابد و رابطهٔ قدرت ـ ثروت که با این تمرکزگرایی عجین شده است، خاتمه یابد.

۲. باید وظایفی که در قانون اساسی در جهت تسهیل شرایط ازدواج و نهاد خانواده و حفظ حرمت خانواده بر عهده دولت می‌باشد، به طور جدی دنبال شود. نباید با شعار جامعه مدنی و حقوق سیاسی، احقاق حقوق اجتماعی مردم را به تعویق انداخت. باید از شعار به سوی عمل حرکت کرد، اما اجرا و عمل، مستلزم استراتژی، اندیشه و برنامه‌ریزی است. اگر این اتفاق نیفتد، بحران مشروعیت در نظام ایجاد می‌شود. اگر مردم مشاهده کنند که مسائل کلیدی مسئولان با دغدغه اصلی مردم تفاوت دارد، حقانیت نظام و مشروعیت آن زیر سؤال می‌رود.

۳. ضروری است نسبت به عواقب و پیامدهای مسائل فرهنگی حساس بود و متعاقباً مردم را هم حساس نمود. نباید با توجیهاتی کودکانه نظیر اینکه: به دلیل فشارهای اقتصادی، نباید بر مسائل فرهنگی پافشاری نمود، اوضاع فرهنگی جامعهٔ اسلامی را نابسامان کرد. آیا مفهوم آزادی در جامعهٔ اسلامی، باید شبیه تعریف این مفهوم در نظام سرمایه‌داری (اختلاط زن و مرد و روابط نامشروع) باشد!؟ پس چه فرقی بین این نظام سرمایه‌داری خواهد بود!؟

مفهوم آزادی در جامعهٔ اسلامی باید معطوف به حق اظهارنظر و انتقاد سازنده جهت ایجاد، پی‌ریزی و تحقق جامعهٔ آرمانی باشد. آزادی باید در جهت استقرار عدالت اجتماعی و احقاق حقوق شهروندی اعطا شود. در تعریف واژهٔ آزادی به عنوان یک ارزش مثبت، بحث حقوق اجتماعی مطرح می‌شود؛ اینکه چرا عده‌ای یک شبه ره صد ساله طی می‌کنند؛ چرا عده‌ای با رانت‌خواری، پارتی‌بازی و عدم توجه به ضابطه و ... حقوق مردم را ضایع می‌کنند؟ آیا برای پیشگیری از ایجاد این مفاسد، تاکنون اقدامات اصولی انجام شده است، یا اینکه عده‌ای طرحهایی ارائه می‌دهند که ترویج‌دهندهٔ فساد در بین جوانان است!؟ ...

متأسفانه بعضاً این افراد خودشان در ایجاد این شرایط مقصر بوده‌اند و اکنون اظهار می‌دارند که هیچ راه‌حل دیگری را در این شرایط نمی‌توان ارائه کرد!

ما باید به صورت بنیادی، ساختاری و اساسی مسائل را ارزیابی کنیم، هرچند ممکن است راهکارهای کوتاه مدت هم ارائه کرد، اما این فعالیت‌ها نباید مانع انجام طرحهای بنیادی شود.

برای اقدامات فرهنگی باید از تمام وسایل فرهنگ‌ساز و تمام شاخصه‌های فرهنگی بهره گرفت. این حرکت الزاماً نباید از سوی مراکز دولتی انجام شود، بلکه سازمانهای غیردولتی هم می‌توانند وارد عمل شوند و فقرا، مستمندان و خانواده‌های بی‌سرپرست و نیازمند را شناسایی کرده و کمکهای مردمی را جمع‌آوری کنند؛ حتی می‌توان محل تجمع و زندگی زنانی را که به علت فقر اقتصادی در مسیر خلاف قرار گرفته‌اند، شناسایی کرد و ضمن ارائهٔ کمکهای مردمی، در تصحیح فرهنگی آنها اقداماتی انجام داد. همچنین سازمانهای غیردولتی می‌توانند برای زنان بی‌سرپرست و خودسرپرست، کارگاه‌های کوچک تحت حمایت دولت ایجاد کنند. مردم هم اگر بدانند که مراکز غیردولتی به همراهی دولت چنین هدفی را دنبال می‌کنند، کمک خواهند کرد و این کارگاه‌ها ایجاد خواهد شد. برای فروش محصولات آنها نیز باید با مراکز تجاری ارتباط برقرار شود و کالاهای تولیدی آنها به فروش برسد. این امور از سوی مردم می‌تواند انجام شود، اما دولت هم موظف است سیاست‌گذاری کند و سازمانهای غیردولتی‌ای را که چنین اهدافی دارند، یاری رساند.

دولت سیاست‌گذاری کند و مردم در عرصهٔ تصدی‌گری حضور یابند. در مورد مسائل اقتصادی هم مردم باید وظایف دولت را متذکر شوند و اقدامات آن را به طور سازنده بررسی نمایند؛ به طور نمونه در مورد تأمین آتیهٔ جوانان و ازدواج آنها اقدامات دولت و تسهیلات ارائه شده را ارزیابی کنند که چرا جهت‌گیریهای نظام اسلامی از پشتیبانی محرومین به سوی حمایت ثروتمندان تغییر جهت داده است؟ چرا دولت فقط در زمان جنگ تحمیلی در جهت حمایت محرومین حرکت نمود؟ چرا در دوران جنگ تحمیلی علیرغم تمام تحریم‌ها، اوضاع اقتصادی بهتر از شرایط فعلی بوده است!؟

دولت نیز باید در مورد منابع نظیر نفت، پاسخگوی مردم باشد. آیا این درآمد، به طور عادلانه توزیع می‌شود!؟ درآمد حاصل از افزایش قیمت نفت در چه منابعی مصرف می‌شود!؟ چرا عده‌ای ثروتهای کلان می‌اندوزند و با قدرت و ثروت بر فساد دامن می‌زنند و عده‌ای علیرغم تلاش فراوان، محتاج تأمین نیازهای اولیه هستند!؟

چرا دزدان بزرگ اقتصادی کشور معرفی و دستگیر نمی‌شوند و زندانها مملو از اقشار ضعیف و دزدان رده پایین می‌باشد!؟ چرا هرگز جرائم زیرزمینی، اختلاسهای کلان طرح نمی‌شود!؟

خاتمی مادامی که سمت ریاست جمهوری را برعهده دارد، نمی‌تواند رهبر جنبش اصلاحات باشد

۸ اسفند ۱۳۸۲/ خبرگزاری ایسنا

اگر جبههٔ دوم خرداد روال کنونی خود را پیش بگیرد، قطعاً آینده خوبی نخواهد داشت.

دوم خرداد بیش از آن که یک جبهه منسجم، متشکل و هماهنگ باشد یک پیامد است.

شرایط منجر به پیدایش دوم خرداد ۷۶ باید آسیب‌شناسی شده و از تکرارش جلوگیری شود؛ زیرا دوم خرداد ۷۶ در شرایطی ظهور پیدا کرد که فضای توسعهٔ اقتصادی حاکم، بی‌توجه به توسعهٔ سیاسی و حقوق شناخته شده مندرج در فصل سوم قانون اساسی و بیگانه با هویت فرهنگی ایران بود.

از دوران پس از جنگ تا پیدایش دوم خرداد ۱۳۷۶ سکوت برجامعه حاکم بود. این دوران سکوت و توجیه، زمینه را برای ظهور جریان دوم خرداد فراهم کرد که به‌تدریج ثمرهٔ این پیامد، یک نگاه و نقد به نظام جمهوری اسلامی اما خارج از گفتمان انقلاب اسلامی و ظرفیت‌های قانون اساسی بود. جبههٔ دوم خرداد یک جبهه متلاشی است. از آنجا که این جبهه بر اساس یک مرام و ایدئولوژی و فلسفهٔ سیاسی شکل نگرفت، امروز به نظر می‌رسد کاملاً متلاشی شده است.

حزبی مورد تأیید و مقبول مردم خواهد بود که با عقبهٔ مردم پیوند داشته باشد. امروز به نظر می‌رسد اصلاح‌طلبان به این نتیجه رسیده‌اند که باید در همان عرصهٔ عمومی و اجتماعی فعالیت خود را ادامه می‌دادند و ما هم از اول همین پیشنهاد را به آنها داده بودیم.

هر فکر و برنامه‌ای مورد قبول عرصهٔ عمومی و اجتماعی ایرانی واقع نمی‌شود؛ از این‌رو جناح و حزبی که قصد فعالیت و خدمت رسانی به ملت را دارد باید درک درست و دقیقی از تاریخ ملت ایران و نسبتی با روح و جوهر انقلاب اسلامی داشته باشند.

پیوندی وسیع و تنگاتنگ بین انقلاب اسلامی و هویت فرهنگ و تاریخی ایران وجود دارد. در انتخابات مجلس هفتم یک‌بار دیگر خود آگاهی و حافظهٔ متراکم تاریخی تبلور پیدا کرد.

واقعیت جامعه، اصلاح‌طلب و محافظه‌کار را برنمی‌تابید؛ چرا که نه کسانی که خود را اصلاح‌طلب می‌دانستند، اصلاح‌طلبی واقعی بودند و نه آن کسانی را که اینها محافظه‌کار می‌خواندند محافظه‌کار بودند.

جامعهٔ ایران یک جامعهٔ متکثر است. یک جامعهٔ متکثر، نه راست و چپ می‌طلبد و نه محافظه‌کار و اطلاح‌طلب را برمی‌تابد، اما متأسفانه جناح اصلاح‌طلب کماکان مصر است و به نظر می‌رسد هنوز درک نکردند که برخی از عدم اقبال مردم به آنها حکایت از همین نگاه دارد.

توسعهٔ سیاسی، تحقق فرآیند تفکیک در جامعه است. توسعهٔ سیاسی بدین معنی است که گروههای متمایز در جامعه با مرام مشخص شکل بگیرند، اما مسئله‌ای آنها را به هم و با گروههای رقیب پیوند دهند که این همان چیزی است که به عنوان فرآیند انسجام در جامعه معرفی می‌شود.

اگر امروز جبههٔ دوم خرداد از جمع کردن گروههای مختلف دور هم پرهیز کرده و هر گروه بر اساس مرام و فلسفهٔ سیاسی و ایدئولوژی خاصی؛ خود را بازیابد شاید این جبهه بتواند در آینده تبدیل به چند گروه و حزب شود. خاتمی مادامی که سمت ریاست جمهوری را برعهده

دارد نمی‌تواند رهبر جنبش اصلاحات باشد. رهبری یک جنبش باید در عرصهٔ عمومی و غیر رسمی شکل بگیرد، نه اینکه همزمان با آن رئیس قوهٔ مجریه هم باشد.

خاتمی بالقوه توان این را دارد که بتواند تنها یکی از فراکسیونهای دوم خرداد را رهبری کند؛ چرا که شاید وی به خاطر اقتضای ریاست جمهوری نتوانسته همهٔ آنچه مدنظرش بوده را تاکنون به معرض نمایش بگذارد، اما زمانی که در عرصهٔ عمومی این مصلحت‌ها را پیش‌رویش نداشته باشد، شاید بتواند با توجه به اندیشه‌های خود یک گروه جدیدی را سامان دهد.

دیدگاه‌های مختلف خاتمی چندان منسجم نیست. خاتمی بعد از دورهٔ ریاست جمهوری خود قطعاً می‌تواند فرصتی را پیدا کند تا انسجام بیشتری به دیدگاه‌های خود دهد، از این رو فعلاً باید منتظر آن روز بود.

اختلاف سلیقه در میان منتخبان مجلس هفتم[1] امری طبیعی است. تعامل اکثریت مجلس هفتم با اقلیت بیشتر از تعامل اقلیت با اکثریت مجلس ششم خواهد بود

۲۹ فروردین ۱۳۸۳/ خبرگزاری ایسنا

تعداد ۱۸۸ نفر از منتخبان در دومین همایش منتخبان مجلس هفتم اخیر حضور داشتند و عدهٔ دیگر به دلیل اینکه به دور دوم کشیده شده بودند یا به دلایلی که از آن بی‌خبرم در جلسه حضور نداشتند و این جلسه در فضایی مسالمت‌آمیز برگزار شد؛ بنابراین، درست نیست که گفته شود عده‌ای خاص برای تصمیم‌گیری‌ها خط و مشی داده‌اند.

این جلسه طبق چارچوب از پیش تعیین شده، پیش رفت و به‌رغم نقدهایی، آیین‌نامهٔ کارگروه مشورتی انتخاب هیئت‌رئیسه تصویب شد.

در همایش اول منتخبان مجلس هفتم تصمیم بر این شد تا کسانی که آن نشست را برگزار کردند، برگزاری نشست دوم را نیز بر عهده بگیرند.

نشست دوم منتخبان مجلس هفتم رقابتی و آزاد است. دسته‌بندی‌هایی که طی سالهای جاری رایج شده، کاذب است و یکی از عوامل شکست گروههای دوم خردادی این بود که از دسته‌بندی‌هایی استفاده کردند که با واقعیت هماهنگ نبود.

دسته‌بندی‌ها یا باید واقع‌نما باشند، یا اصلاً نباشند. اگر واقع‌نما بودن ملاک آنهاست، توفیقی نداشتند. آیا گروهی که می‌خواهد تحول ساختاری ایجاد کند یا به مشکلات مردم رسیدگی کند اصلاح‌طلب نیست، اما کسی که اصلاح‌طلبی را به معنای لیبرالیستی و سکولاریستی تعبیر می‌کند و روح قانون اساسی را تغییر و مردم‌سالاری دینی را دگرگون می‌کند اصلاح‌طلب است؟ به کسی که مطالبات حقیقی مردم را طلب می‌کند محافظه‌کار می‌گوییم، این چه دسته‌بندی‌ای

---

۱. هفتمین دورهٔ مجلس شورای اسلامی که از سال ۱۳۸۳ آغاز و تا ۱۳۸۷ ادامه داشت.

است؟ معلوم است که از آن طرف آب آمده است!

با توجه به شعارهایی که اصولگرایان یا منتخبان مجلس هفتم مطرح کردند، تعامل آنها با اقلیت بیشتر از تعامل اقلیت با اکثریت مجلس ششم خواهد بود؛ زیرا فرهنگ تعامل را در آنها می‌بینیم، و انحصارطلبی موجود در مجلس ششم در منتخبان مجلس هفتم مشاهده نمی‌شود.

خواهید دید که تمام کسانی که به اصطلاح مربوط به اقلیت هستند در فضایی کاملاً باز، سالم و رقابتی و تعاملی مسائل خود را مطرح می‌کنند.

تمام دل‌مشغولی و توان خود را برای ایجاد یک هستهٔ فکری در مجلس هفتم به کار خواهم برد. وجود این هستهٔ فکری در جامعه مغفول مانده است. بیشتر مایلم یک جریان فکری که مسائل کلان کشور و چالشها را رصد کند، در مجلس هفتم ایجاد شود.

فارغ از فرآیندهای اداری و کمیسیونی مجلس، باید کسانی که بیشتر دغدغه‌های نظری دارند و علاقه‌مند به نظریه‌پردازی و رصد کردن چالشهای آتی نظام هستند و ذهن کلان‌نگری دارند، دور هم جمع شوند و در کنار طرحها و لوایح روزمره، بیشتر به شکل‌گیری جریانی فکری بیندیشند که از ضرورت‌های اصلی جامعه و مجلس ماست. جای یک جریان فکری که بتواند راهبردها را تعیین و جهت‌دهی کند، در مجلس خالی است.

تعدادی از نمایندگان هستند که ذهنیت تئوریک دارند و با تعداد معدودی از آنها که صحبت کردم، اظهار تمایل کردند که در کنار فرآیند قانونی و اداری کمیسیونها، طرحها و لوایح و حتی فراکسیونهای سیاسی، به جنبه‌های فکری بپردازند.

ما باید چالشهای فکری و فرهنگی را قبل از اینکه بحران‌زا باشند، درک و متناسب با فهممان چاره‌اندیشی کنیم، و این چاره‌اندیشی‌ها می‌تواند در قالب طرحهایی نیز مطرح شود.

[با اشاره به نقدکشیدن مفاهیمی مثل ذوب در ولایت از جانب مقام معظم رهبری]: شایسته است به جای ذوب شخصی، ذوب در معیار و اصول باشیم. البته بر سر این اصول نباید نگاه متحجرانه حاکم باشد، بلکه توجه به شرایط زمانی، مکانی و مصلحتی نیز باید در نظر گرفته شود.

سه دسته افراد مفاهیمی همچون ذوب در ولایت را به‌کار می‌گیرند، یک دسته انسانهای ساده‌اندیش که ممکن است از روی ارادت و اخلاص، چنین مفاهیمی را به زبان آورند. دستهٔ دیگر از روی کاسب‌کاری و برخورد تجاری چنین می‌گویند، تا نشان دهند که ما نیز اهل درد هستیم و در نهایت عده‌ای که چون می‌خواهند نیروهای مقابلشان را متهم به تحجرگرایی کنند، از این مفاهیم استفاده می‌کنند.

هر سه دسته را منحرف شده از راه می‌دانم و در عین‌حال، ولایت مطلقهٔ فقیه را ولایت مقیده می‌دانم. ولایت مطلقهٔ فقیه مقید به اخلاق، احکام، معنویت، نظارت و قانون است و به هیچ‌وجه یک ولی فقیه نمی‌تواند از روی هواهای نفسانی و شخصی حکمی را صادر کند.

ما ضمن اینکه باید ذوب در اصول باشیم، توجه به شرایط متحول زمانی و مکانی را نیز باید مدنظر بگیریم، تا بتوانیم اصول را حفظ کرده و تطابق بخشیم.

نباید از ولایت فقیه، اسلام و دین هیچ‌گونه افراط و تفریطی صورت گیرد. ولی فقیه با توجه به در اختیار داشتن نظام امور، بعضاً ناگزیر از مصلحت‌اندیشی‌هایی نیز هست، اما یک روشنفکر حقیقت‌جو و آرمان‌خواه، چنین محدودیتی ندارد؛ لذا به راحتی می‌تواند در این خصوص فریاد بزند.

ما به اشخاصی نیاز داریم که خارج از عرصهٔ رسمی قدرت، فریاد بزنند و حتی زمینه را برای تصمیمات به‌حق ولی فقیه فراهم کنند. اگر ما فضا را به گونه‌ای ایجاد کنیم، که ولی فقیه بتوانند راحت‌تر و بهتر و آن‌طور که حق می‌داند، نظر دهند و تصمیم بگیرند، بسیار شایسته است، تا اینکه ما این روشنفکران را در اختیار نداشته باشیم و ولی فقیه مجبور شوند، از روی مصلحت تصمیمی بگیرند که در غیر این‌صورت نظری دیگر داشتند؛ یعنی یک عده باید در نظام، شرایط روانی و فرهنگی را فراهم کنند، تا رهبر بهتر بتوانند تصمیم بگیرند.

مفاهیمی همچون ذوب در ولایت، ولی فقیه را به صورت یک قالب و صورت متحجر ارائه می‌کند و جلو تدبیر، اندیشه، تفکر و تدبر را از سوی افراد می‌گیرد و حالت فرم‌گرایی را بر جامعه حاکم می‌کند، که این مسئله با حکومت دینی منافات دارد.

اگر کشور در نظر دارد تا توسعه‌ای داشته باشد، باید توسعهٔ آن فرهنگی باشد، به گونه‌ای که توسعهٔ خود را با فرهنگ وفق دهد، لذا بحث توسعهٔ بومی نیز مرتبط با توسعهٔ فرهنگی است، و باید همخوان شرایط زیست محیطی، زیست جهانی و در خدمت نیازهای جامعه باشد.

در تحقق اقتصاد اسلامی، مشکل روش شناختی داشته‌ایم

۱٤ تیر ۱۳۸۳/ خبرگزاری ایسنا

در روش‌شناسی اقتصاد اسلامی مشکل داشته و غافل شده‌ایم از اینکه حکمی که بر کل حاکم است بر جمع جبری اجزا حاکم نیست و بر این اساس، حکم ساختاری ربا را فراموش کرده‌ایم.

[در نشست انجمن علمی اسلام و توسعه]: سنخ‌شناسی فلسفهٔ اجتماعی دولتها را می‌توان این‌گونه تشریح کرد: فردگرا (دولت حداقلی)، جمع‌گرا (دولت حداکثری) و بینابین (دولت نامحدود بالقوه) که نه فردگرا و نه جمع‌گراست، اختیاراتش نامحدود، اما بالفعل شرایطی محدود دارد.

بر پایهٔ نگرش دولت حداقلی، جامعه، نوعی انجمن است و گروهی از افراد برای منافع متقابل خود به آن می‌پیوندند، بیشتر انجمن‌ها داوطلبانه هستند و نگرش فردگرایانه با برداشت خاصی از دولت، دولت محدود، گره خورده است. کارهایی وجود دارد که دولت نمی‌تواند

انجام دهد و حقوقی است که افراد مستقل از دولت، از آن برخورداراند و دولتها تحت هیچ شرایطی حق تعدی به آن را ندارند. در فلسفهٔ سیاسی جمع‌گرا، جمع، حکم یک اجتماع را دارد و جامعه یک واحد هم شکل و متشکل است که اجزای متفرق را به هم پیوند می‌دهد و به مثابهٔ یک بدنه و ارگانیسم عمل می‌کند. تفکر اجتماع‌گرا اولویت را به افراد نمی‌دهد. این واقعیت که جامعه، یک اجتماع اخلاقی فراسوی افراد است به این معناست که هر عملی از سوی دولت، به نمایندگی از سوی جامعه، اخلاقاً مجاز و تعهدآور است.

حقوق شهروندی در سالهای اخیر با برخورد تقلیدگرایانه مواجه بوده است. یعنی حقوق شهروندی این‌گونه تداعی می‌شد که منظور از آن، صرفاً حقوق مدنی (ناظر به آزادی بیان عقیده و تفکر) و حقوق سیاسی (ناظر به حق رأی‌گیری و رأی آوری) است که ناظر به حقوق فردی است؛ غافل از اینکه یک حق اجتماعی شهروندی هم داریم، مثل عدالت، رفاه، امنیت، مشارکت و... که این تقسیم‌بندی ناظر به پذیرش و موجودیت فرد و جامعه هر دو است.

اگر مؤلفه‌های ساختاری هر نظام اجتماعی را سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بدانیم، بر این اساس، مداخلهٔ دولت باید در تمام این عرصه‌ها هم‌وزن و هماهنگ باشد. با نگاهی به اصول قانون اساسی در مورد حقوق اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی مشاهده می‌شود که وظایف دولت از یک وزن یکسان و هماهنگ برخوردار نیست و حقوق اجتماعی - اقتصادی مردم به مراتب برجسته‌تر از حقوق سیاسی و فرهنگی آنهاست. در حقوق اجتماعی - اقتصادی، یک دولت نامحدود بالقوه با گرایش به دولت حداکثری داریم؛ در حالی‌که در خصوص حقوق فرهنگی و سیاسی دولت نامحدود بالقوه با گرایش به دولت حداقلی در اختیار داریم و این استدلال، بیانگر تفوق و اولویتی است که قانون اساسی به حقوق اجتماعی، از جمله استقرار عدالت اجتماعی داده است تا انسانها با خیال راحت به تحقق حقوق سیاسی و فرهنگی‌شان بپردازند و یک زندگی شرافتمندانه داشته و مشکل معیشت نداشته باشند و این به معنای سلب حاکمیت‌های مشروع یا بی‌توجهی به آزادی‌های سیاسی و مدنی نیست. همهٔ این اصول در قانون اساسی آگاهانه دیده شده است.

قانون اساسی یک لایه از انقلاب اسلامی است و انقلاب سه لایه بالاتر از خود دارد که (استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی)، (تفکر شیعی و اسلامی) و تفکر صدرایی[1] از اهم آنهاست و قانون اساسی تحقق بخش ارکان کیفی است که در بالا ی آن وجود دارد.

آیا می‌توان در قالب لایحه برنامهٔ چهارم و هر لایحه دیگر، از قانون اساسی عدول کنیم؛ آیا می‌توانیم قانون اساسی را دور بزنیم و لایحه‌ای را پیشنهاد کنیم که تفکر نئولیبرالیستی و سرمایه‌داری پیرامونی دارد؟

---

۱. فلسفهٔ الهی ملاصدرای شیرازی که از قرن یازدهم هجری، مبنای اندیشهٔ محافل علمی شیعی قرار گرفته است.

باید پرسید بانکداری اسلامی، به چه اعتبار، اسلامی است؟ اگر صرفاً نرخ بهره ملاک است کشورهای غربی از ما اسلامی‌ترند. باید بپرسیم که آیا در این مسئله مشکل روش شناختی نداشته‌ایم؟ اینکه غافل شده‌ایم از این نکته که حکمی که بر جمع حاکم است لزوماً بر اجزا حاکم نیست. ما اجزا را درست کرده‌ایم غافل از حکم ساختاری که بستر ساز و مؤید ربا شده است. حکم ساختاری را تقلیل داده‌ایم به حکم اجزا و دچار مشکل شده‌ایم.

در شرایطی که اشتغال، معیشت درجامعه به این شکل است و شکاف طبقاتی به این شدت و بانکداری با این روشها، هر قدر هم دلیل شرعی فردی آورده شود، بنده قانع نخواهم شد و به دنبال حکمی ساختاری می‌گردم که ربا در آن حرام باشد.

زنده کردن چهره‌های سینمایی مبتذل قبل از انقلاب قابل دفاع نیست. نباید کل جایگاه بلند سینمای پس از انقلاب را زیر سؤال ببریم

۳۱ شهریور ۱۳۸۳/ خبرگزاری ایسنا

اتفاقی که در خانه سینما افتاد ابعادی دارد که به هیچ وجه قابل دفاع نیست. اما به خاطر این مسئله نباید کل جایگاه بلند سینمای پس از انقلاب و چهره‌های متعدد را زیر سؤال ببریم.

در جلسهٔ اخیرِ کمیسیون فرهنگی، آقای مسجدجامعی[1] اطلاعات کاملی نداشت، ولی قرار شد اطلاعات کاملَ‌تری ارائه بدهند و بعد در کمیته فرهنگ و هنر در مورد این قضیه و در مورد کل جایگاه سینما و وضعیت آن بحث مفصل‌تری انجام شود. ما منتظریم آقای مسجدجامعی اطلاعات بیشتری در اختیار ما قرار دهد.

اتفاقی که در خانه سینما افتاد ابعادی دارد که به هیچ وجه قابل دفاع نیست. پخش برنامه‌ای به نام «یاد یاران» و زنده کردن چهره‌های سینمایی مبتذل قبل از انقلاب به هیچ وجه قابل دفاع نیست؛ حتی سینماگران ما هم بیانیه صادر کردند و این کار را زیر سؤال بردند.

چهره‌هایی که قبل از انقلاب در فیلم‌های مبتذل جنسی بازی کردند، می‌آیند و جایزه اعطا می‌کنند که اسم نمی‌برم؛ چون اخلاقاً و شرعاً برای خود سخت می‌بینم که از آنها نام ببرم.

گاهی کسی مرتکب یک ناهنجاری اخلاقی می‌شود و گاهی کسی هنجار را زیر سؤال می‌برد که این جایگاه بدتری دارد.

لکن به خاطر این مسئله نباید کل جایگاه بلند سینمای پس از انقلاب و چهره‌های متعدد را زیر سؤال ببریم. این هم درست نیست.

ما باید تلاش کنیم که در درون سینما و درون وزارت ارشاد نقادی‌هایی صورت گیرد تا فرصت در اختیار دستگاه‌های غیر فرهنگی قرار نگیرد که برخوردهای قضایی کنند. وزارت

---

۱. وزیر وقت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

ارشاد متأسفانه نقد از درون ندارد و این یک واقعیت است. هر دستگاهی در کشور نقد از درون را تقویت کند، آسیب‌پذیری خود را تقلیل می‌دهد.

ما اصولاً مایل نیستیم چنین اتفاقی بیفتد، اما آیا وزارت ارشاد و دستگاه‌های مطبوعاتی و فرهنگی و سیاسی ما این نقد از درون را انجام داده‌اند که فرصت به مدعی‌العموم داده نشود؟

اگر جمهوری اسلامی نقد از درون نشود، مشروعیت خود را چه در بعد ذهنی چه در بعد عینی از دست می‌دهد. ما اینجا از زاویه مثبت با وزارت ارشاد در تعامل هستیم و تلاش داریم که اطلاعاتی کافی را در این زمینه به دست آوریم.

سیاستهای دولت و حاکمیت به سمت توده‌ها در حال حرکت است؛ کاندیدایی با سیاست عدالت‌محور در انتخابات ریاست جمهوری شانس بیشتری دارد

۹ آبان ۱۳۸۳/ خبرگزاری ایسنا

در انتخابات ریاست جمهوری آینده، کاندیدایی که بخواهد سیاستهای اقتصادی پس از جنگ را دنبال کند و سیاستهای عدالت‌محورانه نداشته باشد، شانسی نخواهد داشت.

همان‌طور که قبل از انتخابات مجلس هفتم پیش‌بینی کرده بودم، روند مسائل در ایران به گونه‌ای است که کسانی که اقتصاد سرمایه‌داری را دنبال کرده بودند، برای پیروزی در انتخابات شانسی ندارند. این موضوع را آن زمان در واکنش به اصلاح‌طلبانی مطرح کردم که سیاستهای اقتصادی سرمایه‌داری را دنبال می‌کردند. در انتخابات ریاست جمهوری آینده هم چنین خواهد بود.

این به دلیل تغییر گرایشی است که در مردم ایجاد شده و مطمئن هستم که در انتخابات بعدی هم کاندیدایی بیشترین توفیق را خواهد داشت که گرایش به عدالت اجتماعی داشته باشد.

در دههٔ اول انقلاب اسلامی از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۸ جهت‌گیری اقتصادی نظام جمهوری اسلامی، عمدتاً معطوف به محرومین بود. سیاستها حول محور عدالت اجتماعی می‌چرخید. انقلاب اصولی را برای خود تعریف کرده بود و بر اساس آن اصول که منطبق بر قانون اساسی بود، حرکت می‌کرد.

در دههٔ اول نسبت به دوره‌های بعد جهت‌گیری اقتصادی بیشتر به سمت توده‌ها بود. پس از جنگ، سیاستهای اقتصادی‌ای پی‌گیری شد که از جهت‌گیری کلان اقتصادی قانون اساسی فاصله گرفت و به سمت طبقات خاصی رفت و تعداد خاصی را به ثروت رساند.

پی‌گیری سیاستهایی از جمله تعدیل، استقراض از بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و نهادهایی مانند آنها، جهت‌گیری به سمت توده‌ها نیست. بدین ترتیب جهت‌گیری به نام تولید از سمت توده‌ها خارج شد؛ به این بهانه که جهت‌گیری دورهٔ اول، توزیع‌محور بود، باید به سمت

اقتصادِ تولید محور [با مدل سرمایه‌داری] حرکت کنیم و چون تولید به سرمایه نیاز دارد باید قرض کنیم. حاصل این شد که اقشاری نوظهور که از قِبَل سیاستهای آن زمان به ثروت رسیده بودند، طبقه‌ای را به نام تکنوکرات‌ها شکل دادند. این طبقه به دلیل سیاستهای اقتصادی پس از جنگ شکل گرفت.

تکنوکرات‌گرایی و توجه به طبقهٔ متوسط متخصص، باعث شد که به نام مصلحت‌گرایی، تخصص‌گرایی، پیچیده بودن مسائل و به نام اینکه ادارهٔ کشور سخت و پیچیده است، جهت‌گیری اقتصادی از سمت توده‌ها به سمت اقشار خاص رفت؛ حتی کسانی بودند که قبلاً در مواضع روشنفکری خود جهت‌گیری بیشتری به سمت توده‌ها داشتند، علناً اعلام کردند که باید جهت‌گیری را به سمت طبقات متوسط ببریم.

این جریان بعد از توسعهٔ اقتصادی هم ادامه پیدا کرد و در توسعهٔ سیاسی هم شاهد همان جهت‌گیری‌های اقتصادی بودیم که با سیاستهای جهانی سرمایه‌داری، تحولات غرب، نئولیبرال‌های غرب، شرکت‌های فراملی، سیاستهای جهانی‌سازی که رشتهٔ آن در دست آمریکاست همنوایی داشت. سیاستهایی همانند تلاش برای پیوستن به WTO،WIPO، استقراض از صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی... تا دوران اخیر تداوم داشت.

تجلی این سیاستهای اقتصادی را در برنامهٔ پیشنهادی دولت شاهد هستیم؛ مثلاً در برنامهٔ چهارم توسعه، جهت‌گیری اقتصادی کاملاً مغایر با جهت‌گیری‌های اقتصادی قانون اساسی بود. دیگر از عدالت اجتماعی خبری نیست، بلکه خصوصی‌سازی مطرح است. این خصوصی‌سازی هم از بالا صورت می‌گیرد، نه از پایین؛ یعنی دولت امکانات خود را به نام خصوصی‌سازی در اختیار عده‌ای خاص قرار می‌دهد. دولت برای خود نقش حداقلی تعریف می‌کند و به تدریج از وظایف اجتماعی که در قانون اساسی برای دولت تعریف شده فاصله می‌گیریم.

با پی‌گیری این سیاستها، بی‌توجهی به وظایف اجتماعی دولت و حقوق اجتماعی مردم در این سالها شکل می‌گیرد و در برابر این چرخش، موضع‌گیری و تصمیم‌گیری اقتصادی در سطح جهانی و داخل، واکنش‌هایی بروز می‌یابد.

[با اشاره به اعتراضات و مواضع جهانی علیه جهانی شدن اقتصادی سرمایه‌داری و انعکاس‌های داخلی]: بازتاب‌های داخلی مقابله با سیاستهای جهانی شدن و عدالت اجتماعی در قالب انتخابات اخیر تجلی یافت.

انتخابات شوراهای اسلامی شهرها و انتخابات مجلس هفتم، صرفاً یک تغییر گرایش سیاسی نیست، بلکه یک تغییر گرایش اقتصادی و فرهنگی هم هست. ظاهراً مردم متوجه این تغییر و فاصله‌گیری از قانون اساسی شدند و در برابر آن موضع گرفتند.

بار دیگر مردم احتیاج به عدالت اجتماعی پیدا کردند و از سیاستهای خصوصی‌سازی از بالا

که توسط دولت صورت می‌گیرد خسته شدند.

بخش خصوصی در قانون اساسی پیش‌بینی شده و از ضرورتهای کشور است، اما آنچه ایجاد شد بخش خصوصی نبود، بلکه نوعی از بخش خصوصی بود که از قِبَل رابطهٔ قدرت-ثروت شکل گرفته است و کسانی می‌توانستند در بخش خصوصی سرمایه‌گذاری کنند که به قدرت دولتی وصل بودند.

با انتخابات شوراها و مجلس هفتم مقابله‌ای با این رابطهٔ قدرت- ثروت و خصوصی‌سازی از بالا صورت گرفت و بار دیگر علاوه بر این مقابله، شاهد هستیم که جهت‌گیری اقتصادی دولت هم عوض می‌شود و به سمت توده‌ها و محرومان پیش می‌رود.

مصوبات مجلس هفتم از جمله نظام هماهنگ پرداخت‌ها، توجه به بازنشستگان و روستاییان، مقابله با گرانی و... در راستای این تغییر چرخش ایدئولوژیک معنا دارد و به نظر می‌رسد بار دیگر سیاستهای اقتصادی دولت و حاکمیت با پختگی بیشتر به سمت توده‌ها در حال حرکت است.

رابطهٔ قدرت - ثروت، ترجمانی از رانت‌خواری است. با توجه به حساسیتی که در جامعه و مجلس هفتم برای جلوگیری از رانت‌ها ایجاد شده است، اگر بتوانیم رابطهٔ قدرت- ثروت را حذف کنیم، به گونه‌ای که قدرتمندان دولتی نتوانند از طریق قدرت دولتی به ثروتهای یک شبه برسند، رانت را برداشته‌ایم و امیدواریم که یک مبارزهٔ ساختاری با رابطهٔ قدرت- ثروت انجام شود.

اگر بر اساس قانون، قدرتمندان دولتی از داشتن فعالیت اقتصادی در زمان تصدی‌گری و بعد از آنکه نطفه‌اش در دوران تصدی‌گری ایجاد شده باشد، منع شوند، این رابطه به هم می‌ریزد و دولت، هم به وظایف اجتماعی خود در قبال مردم که در قانون اساسی مندرج است عمل خواهد کرد و هم در قبال شکل‌گیری بخش خصوصی وظیفهٔ صحیحی ایفا خواهد کرد.

با حذف رابطهٔ قدرت - ثروت، بخش خصوصی مولد، فعال و ریسک‌پذیری خواهیم داشت و دولت می‌تواند نقش خود را در قبال عدالت اجتماعی و رفاه عامه ایفا کند.

حادثهٔ جشنوارهٔ تئاتر ایران زمین مصداق استحاله از درون و بی‌توجهی به حقوق جمعی فرهنگی است. هنرمندان حقیقی باید در برابر این ابتذال و استحالهٔ هنر بایستند

۲۲ آذر ۱۳۸۳/ خبرگزاری ایسنا

[در نطق پیش از دستور، با اشاره به مراسم اختتامیه جشنواره تئاتر ایران زمین]: این حادثه، مصداق بارز استحاله از درون و بی‌توجهی به حقوق جمعی فرهنگی در کشوراست و هنرمندان

عزیز اگر می‌خواهید هنر باقی بماند، باید نقد از درون کنید تا فرصت به مدعی‌العموم نرسد.

[با اشاره به جلسه‌ای که با حضور روسای کمیسیونها در محضر مقام معظم رهبری تشکیل شد]: بنده در این جلسه به سه مسئله اشاره کردم؛ سه آسیبی که پس از جنگ با آن روبه‌رو شدیم و هرچه به دوران جدید نزدیک می‌شویم این سه معضل حادتر می‌شود. این سه معضل عبارت است از: استحاله از درون، فقدان نظارت و بی‌توجهی به حقوق اجتماعی، از جمله حقوق فرهنگی.

معنای استحاله از درون آن است که ما با دست خودمان و ابزارها و فرصتها و منابع و امکانات دولتی تیشه به ریشهٔ مبانی معرفتی و جوهر و اهداف و آرمانهای انقلاب اسلامی می‌زنیم.

ما در دوران جوانی از استعمار فرهنگی اسپانیای قدیم و آندولُس شنیده بودیم، اما چرا آن دورهٔ تاریخ را فراموش کرده‌ایم؟ بعید می‌دانم در آندولس به نام حکومت دینی از درون نظام را استحاله کرده باشند، اما آنچه امروز ما با آن مواجهیم این است که متولیان فرهنگی و دستگاه‌های رسمی با استفاده از منابع دولتی تیشه به ریشهٔ آرمانها و اهداف جمهوری اسلامی از جمله اهداف فرهنگی می‌زنند. انقلاب اسلامی یک انقلاب الهی و دینی و صدرایی است و مردم حقوق فرهنگی، در قالب دین، سنت، فرهنگ و هویت و تعلیم و تربیت دینی دارند؛ اما ما این حقوق فرهنگی را فراموش کرده‌ایم و تحت تأثیر لیبرالیسم سوخته دویست سال پیش غرب به نام حقوق فردی و فردیت‌گرایی، حقوق فردی و اجتماعی را نادیده انگاشته‌ایم.

حاشا که مجلس هفتم، مجلسی باشد که این حداقل نقش خود را ایفا نکند و نظارت لازم را بر عملکرد دستگاه‌های مختلف و ذی‌ربط اعمال نکند.

این حادثه مصداق بارز استحاله از درون و بی‌توجهی به حقوق جمعی فرهنگی است. ممکن است گفته شود این رخداد در مراسمی خصوصی بوده، اما بنده حتی در چنین شرایطی اگر کسی بخواهد ایراد بگیرد به نام حریم خصوصی در برابر آن خواهم ایستاد. اما متأسفانه این مسئله در عرصه‌ای عمومی و به نام جمهوری اسلامی و با حضور مسئولان استان و وزارتخانه انجام شده است. در هیچ کشوری و هیچ مبانی معرفتی، این قابل قبول نیست که نظامی و دستگاهی رسمی بیاید و اساس را زیر سؤال ببرد. علاوه بر آن در عرصهٔ هنر نیز مصداق استحالهٔ هنر و ابتذال است.

هنرمندان حقیقی ایران باید در برابر این ابتذال و استحالهٔ هنر ایستادگی کنند؛ چرا که این جشنواره به جای اینکه جشنوارهٔ تئاتر باشد، جشنوارهٔ رقص، آن هم رقص مختلط است.

جمهوری اسلامی و اسلام حریم دارد. مسئولان نمی‌توانند بگویند که در برابر عملی انجام شده قرار گرفته‌اند؛ زیرا قبل از اینکه به نمایش درآید، برای هیئت داوران اجرا شده است.

می‌گویند تنها سه دقیقه بوده است، اما این کمیت‌گرایی است و مهم نگاههای کیفی است.

رسالت نمایندگان تذکر و سؤال از مقامات مربوط است. کمیسیون فرهنگی نیز تحقیق و تفحص از سه دستگاه فرهنگی، از جمله وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان ملی جوانان و سازمان مشارکت امور زنان را خواهد داشت؛ ضمن اینکه اقدامی هم از جانب نمایندگان خوزستان باید صورت گیرد که حتی می‌تواند به عزل برخی مسئولان بینجامد.

اگر می‌خواهید هنر باقی بماند، باید نقد از درون کنید تا فرصت به مدعی‌العموم نرسد.

اعضای کمیسیون فرهنگی به هیچ وجه اعتقادی به برخورد قضایی با فرهنگ ندارند؛ البته به شرطی که نظارت از سوی متولیان فرهنگ و نقد از درون توسط هنرمندان صورت گیرد.

قانون مطبوعات را اصلاح می‌کنیم. مردم ایران نشان داده‌اند که تنوع‌طلبند. مخالف دخالت مدعی‌العموم در عرصه ادب و هنر هستم

٤ بهمن ۱۳۸۳/ خبرگزاری ایسنا

[با تاکید بر حمایت از مشکلات صنفی خبرنگاران و هنرمندان]: مسلماً قانونی را در این خصوص تصویب خواهم کرد؛ چرا که معتقدم خبرنگاران ما آیندهٔ خوبی ندارند و به نحوی معلق هستند.

از افزایش بودجهٔ خبرگزاری‌ها در جهت ارتقای سطح کیفی این رسانه‌ها و یا آموزش و بالابردن سطح مهارتهای آنها حمایت می‌کنیم.

موضوع وبلاگ‌نویسان به طور تخصصی به کمیته رسانه‌های کمیسیون باز می‌گردد.

موضوع وبلاگ‌نویسان بخشی از مشکلات کلی قشر اهل قلم و خبرنگاران است و باید طی جریان و پروسه‌ای به آن پرداخت. از رئیس کمیته رسانه‌ها تقاضا می‌کنم که در این خصوص بررسی را انجام دهد.

در کل مخالف دخالت مدعی‌العموم در عرصه ادب و هنر هستم، اما باید دید ورود مدعی‌العموم به خاطر چیست؟ عدم نقد از درون و یا شکایت متوالی، ورود مدعی‌العموم را دامن می‌زند. اما معتقدم حضور مدعی‌العموم در این بخش‌ها کار را بدتر می‌کند و به نوعی نقض غرض است. راه دفاع از ضعف خبرنگار و اهل قلم در چارچوب لیبرالیسم و سکولاریسم نیست، بلکه در گفتمان انقلاب اسلامی و ظرفیت‌های قانون اساسی است. اما عده‌ای از این ضعف در چارچوب لیبرالیسم و سکولاریسم و ضدیت با انقلاب و قانون اساسی استفاده و حمایت می‌کنند.

ما طرح اصلاح قانون مطبوعات را در آینده در دستور کار خود قرار خواهیم داد. وبلاگ‌نویسی و مشکلاتی که برای این بخش به وجود آمده است در ذیل یک جریان آزاداندیشی است. ما

حتی در بحث حق تالیف و مالکیت معنوی نیز سامانی نداریم و با یک سرقت چشمگیر در این عرصه روبه‌رو هستیم که اصلاح و رفع مشکلات این بخش از الویت‌های ماست.

ما نخواستیم حق‌شناس، معاون پارلمانی وزیر ارشاد برداشته شود. معتقدم حداقل باید در فرهنگ شفافیت داشت و صریحا می‌گویم چنین خبری از پایه دروغ است.

کمیسیون فرهنگی به هیچ وجه خواستار تغییر مدیران خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران نشده است.

نباید رابطهٔ فرم و محتوا را فراموش کرد و البته نباید اسیر فرم‌گرایی شد. هویت ایرانی در لایه‌های زیرین مستحکم است، اما در سالهای اخیر مردم ایران نشان داده‌اند که تنوع‌طلبند و به لایه‌های رویین توجه خاص نشان داده‌اند؛ بنابراین در این بخش مورد هجمه قرار گرفتند. ما با طرح ساماندهی مد و لباس قصد داریم در ارائهٔ مد و نمادهای ذی‌ربط رقابت ایجاد کنیم تا مد به طور یک طرفه از سوی دنیای غرب به کشور وارد نشود.

ما نسبت به نمادهایی غفلت‌کرده‌ایم و باید اگر دغدغه فرهنگ را داریم کلیت آن را در نظر بگیریم. برگ برندهٔ ما رجوع به هویت ایرانی‌مان است و هویت ایرانی در دینداری ماست. معتقدم و باور دارم کسانی که ظاهری مناسب به لحاظ (حجاب) ندارند در باطن شاید از بسیاری از افراد دیندار بهتر باشند؛ بنابراین باید رابطهٔ بین نماد و لایه‌های زیرین را پیدا کرد و اگر این رابطه فهم شود دیگر مشکلی نخواهیم داشت.

دربارهٔ معاملهٔ ۲۷۰ هکتار زمین در کیش

۲۵ بهمن ۱۳۸۳/ خبرگزاری ایسنا

کمیسیون فرهنگی بخش‌هایی از اعتبارات شانزده ارگان و نهاد فرهنگی کاسته و به پروژه‌هایی مثل تسهیل ازدواج جوانان و تحکیم خانواده اختصاص داده است. کمیسیون فرهنگی فعال‌ترین کمیسیون مجلس است که نسبت به تبصره‌ها و ردیف‌های بودجه بحث داشته‌است؛ این در حالی است که بعضی‌ها تنها دربارهٔ میراث فرهنگی از ما سؤال می‌کنند؛ لذا ذهن من به این سؤالات کمی حساس شده است و معتقدم شاید اینها فضاسازی و لابی می‌کنند. یک دهم درصد از بودجهٔ اعتبارات استانی سازمان میراث فرهنگی به حوزه‌های علمیهٔ خواهران اختصاص داده شده که حدوداً هشت میلیارد تومان است که البته این پیشنهادهاست. من مخالف خصوصی‌سازی دولتی هستم. با بخش خصوصی رانتی مخالفم. ۲۷۰ هکتار زمین در کیش به یک فرد که در ایتالیا زندگی می‌کند متری ۱۶ هزار تومان داده می‌شود که در درازمدت پرداخت کند، اما همین الآن متری ۵۰۰ هزار تومان به فروش می‌رود و پرونده در دادگستری وجود دارد.

نگاه اقتصادی بر نیازهای فرهنگی غالب شده است؛ آیا تعلیم و تربیت دینی و اخلاقی جزو وظایف حکومت دینی نیست؟

۲۸ بهمن ۱۳۸۳/ خبرگزاری ایسنا

عماد افروغ، نمایندهٔ مردم تهران در خانهٔ ملت، در نطق قبل از دستور خود به آتش‌سوزی مسجد ارک تهران اشاره کرد و گفت: در وقوع چنین رخدادهایی همواره از رابطه قدرت و مسئولیت سخن گفته‌ایم و کسانی را به پاسخگویی طلبیده‌ایم و حق چنین بوده است، اما در این حادثهٔ بخصوص، چه کسی را باید مقصر دانست و به محکمه پاسخگویی کشاند؟

به طور قطع این حادثه از قبل قابل پیش‌بینی بوده و کسانی باید جوابگو باشند، اما دقیقا چه کسانی؟ آیا مساجد ما متولی تعریف شده‌ای با امکانات و منابع کافی در اختیار دارند، و آیا از اعتبار و پشتوانهٔ مالی برخوردارند؟ فراموش نخواهیم کرد که بعد از آنکه کمیسیون فرهنگی در مجموع تنها ۵/۴ میلیارد تومان جهت توسعهٔ مساجد روستایی و بین راهی اختصاص داد، چه جوسازی‌ها و جار و جنجال‌های تبلیغاتی و روانی که به راه نیفتاد!؟ در حالی که تنها ۵/۱ میلیارد تومان از بودجه ۲۵۹ میلیارد تومانی سازمان میراث فرهنگی و گردشگری برای توسعهٔ مساجد پیشنهاد شده بود که متأسفانه کمیسیون تلفیق نیز به حذف آن اقدام کرد. با تأسف در انتظار حذف مابقی آن هستیم.

همواره سخن از استقلال مساجد و حوزه‌های علمیه از دولت و بودجه‌های دولتی می‌شود. آیا تعلیم و تربیت دینی و اخلاقی جزو وظایف حکومت دینی نیست و مساجد همواره در این راستا نقش اساسی ایفا نکرده‌اند؟ مدتی است نگاه اقتصادی به تمام مقولات و عرصه‌های غیر اقتصادی از جمله نیازهای فرهنگی غالب شده است. در حالی که این بی‌توجهی‌ها و برآورد سود و هزینه‌های صرفاً اقتصادی، نه تنها مشکلات اقتصادی ما را حل نمی‌کند که پیامدهای سوء سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به ارمغان خواهند آورد.

نمایندگان نباید هدیه‌های نامتعارف را بپذیرند

۷ اسفند ۱۳۸۳/ خبرگزاری ایسنا

[با توجه به سفر برخی نمایندگان به مشهد]: آن مهمانی به هر حال مورد تذکر قرار گرفت. تعدادی از نمایندگان که رفته بودند از قصد و نیت ساختاری دعوت کنندگان بی‌اطلاع بودند. آنها صرفاً احساس کردند که یک دعوت است. دامها متفاوتند؛ دام‌ها اقتصادی، سیاسی و یا فرهنگی، منزلتی، زیارتی و معنویتی است و انسان نباید به عشق امام رضا (ع) در دام مفاسد اقتصادی و سیاسی بیفتد.

در آن جمع یک فردی را دعوت می‌کنند که یک سری صحبت‌های بی‌ریشه را تحویل آنها

بدهد و با اعتراض تنی چند از نمایندگان نیز روبه‌رو می‌شود و البته خود نمایندگان به بنده گفتند که ما اطلاعی نداشتیم و چرا به ما اطلاع ندادید؟ ما خیال کردیم که فقط کمیسیون فرهنگی دعوت شده است. در حالی که تمامی نمایندگان را از طریق کمیسیونها دعوت کرده بودند. جای دیگر شنیدیم که دعوت کردند و هدیه‌هایی دادند که خود رئیس مجلس نیز در یک جلسه‌ای تذکر دادند که از گرفتن هدایای نامتعارف جلوگیری کنید. بسیاری از دعوتهای عمومی به نظر بنده یک پیام سیاسی دارد و باید متوجه این پیامهای سیاسی و فرهنگی هم بود. فقط نباید به دلایل اقتصادی دعوتها توجه کرد، برخی اوقات دعوتها پیام سیاسی و فرهنگی دارد و یک پیوند ساختاری بین این دعوتها و پیامهای مورد اشاره وجود دارد و بایستی هوشیار بود.

نمایندگان مجلس باید بسیار هوشیار و دقیق باشند و با این دعوت‌نامه‌ها فهیمانه برخورد کنند. ممکن است که بابت این دعوت آنها طرفی خاص و ویژه‌ای هم نبندند، ولی کلا دعوت کننده طرفی ببندد و در واقع بار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی درازمدت خود را ببندد.

به نظر بنده نمایندگی در شرایط فعلی در کشور، مثل عبور از پل صراط و یک نخ بسیار باریک است و باید خیلی دقیق، حساس و هوشیار بود و نماینده باید در وهلهٔ اول قطع نظر از بعد قانونگذاری خود، بعد نظارتی خود را در اولویت قرار دهد و اولویت بیشتری به آن دهد و مواظب باشد که پذیرش این قبیل دعوتها که در راستای حسن اجرای وظیفهٔ نمایندگی هم نیست می‌تواند به وظیفهٔ نمایندگی و نظارتی او آسیب وارد کند، اما برخی از نمایندگان در حوزهٔ وظایف کارشان ارتباط برقرار می‌کنند و به دیدار خیلی از مسئولان می‌روند و این امری طبیعی است. منتهی برخی از موارد بوهای دیگری غیر از وظایف نمایندگی به مشام می‌رسد.

یک نمایندهٔ اصولگرا و متعهد حتی نباید به فکر این باشد که چهار سال دیگر رأی می‌آورد؛ چرا که در این صورت ملاحظه‌کاری‌ها و محافظه‌کاری‌هایی از وی سر خواهد زد. باید آنچنان که فکر می‌کند و تشخیص می‌دهد و با استقلال موضع خود را داشته باشد.

تصور می‌کنم که نیاز به یک چنین نمایندگانی از جنس شهید مدرس داریم که در واقع آن جایی که پای عدالت و اصولگرایی و تعهد و تکلیف به میان می‌آید به احدالنّاسی رحم نکند؛ حتی به هم‌خطی‌ها و هم‌جناحی‌های خود. چنین مجلسی را واقعاً لازم داریم و این جزو تاکیدات انقلاب و رهبری بوده و این نکته که رهبر معظم انقلاب فرمودند که با دستمال آلوده نمی‌توان شیشه‌ای را پاک کرد، بسیار اساسی است.

عماد افروغ در صحن علنی مجلس سکتهٔ قلبی کرد

۹ اسفند ۱۳۸۳/ خبرگزاری ایسنا

دکتر عماد افروغ، رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی، در جلسهٔ امروز صبح

مجلس سکتهٔ قلبی کرد و به بخش CCU بیمارستان شهید رجایی انتقال داده شد.

به گزارش خبرنگار پارلمانی خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) در تماس با بیمارستان شهید رجایی، حال عمومی دکتر افروغ نسبتاً بد نیست و در مرحلهٔ مراقبت پرستاری و پزشکی قرار دارد.

افروغ با تشکر از مردم، خطاب به نمایندگان مجلس: در تنظیم بودجهٔ سال آتی ضمن رعایت عدالت اجتماعی، عنایتی ویژه به پرستاران داشته باشید!

۱۳ اسفند ۱۳۸۳/ خبرگزاری ایسنا

برای چندمین بار نیز بصیرت، آگاهی و قدرشناسی مردم حتی در برابر زحمات اندک و از روی وظیفهٔ مسئولان بر بنده ثابت شد. از رسانه‌ها و خبرگزاری‌ها نیز به دلیل پیگیری و انتشار اخبار مربوط به سیر درمانی و در نهایت سلامتی حقیر تشکر می‌کنم.

به گزارش خبرنگار پارلمانی خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، دکتر عماد افروغ که هفته گذشته در مجلس شورای اسلامی دچار حمله قلبی شده بود و روز گذشته به بخش عادی منتقل شده است، در نمابری که به این خبرگزاری ارسال داشته، عنوان کرده است: هر چند که هنوز هم از بیمارستان مرخص نشده‌ام، اما چون به لطف حضرت حق و دعای دوستان و عزیزان و تلاش پزشکان و پرستاران دلسوز پرکار و بی‌ادعا از بخش CCU به بخش عادی انتقال یافته‌ام برخود واجب دانسته‌ام از کلیهٔ مسئولان و دوستان و همکاران و آشنایانی که در این مدت به بنده اظهار لطف نموده‌اند و مستقیم و غیرمستقیم از حال این جانب جویا شده‌اند، به‌ویژه مردم شریف، مسلمان، صدیق، کم توقع، آگاه و قدردان ایران عزیز که با دعای خویش باعث شدند بار دیگر حقیر سراپا تقصیر افتخار مسئولیت سنگین خدمتگزاری به آنان را به دست بیاورم، تقدیر و تشکر نمایم.

امیدوارم که همهٔ مسئولان همواره سپاسگزار این همه محبت و خوبی بوده و با تمام وجود در جهت رفع مشکلات و نیازهای واقعی مردم از هیچ کوششی مضایقه نکنند.

در پایان سخنی با همکاران عزیزم در مجلس شورای اسلامی به ویژه در ایام لایحه بودجه سال ۸۴ دارم.

در این مدت از نزدیک با انجام وظیفهٔ خطیر و پر مسئولیت پرستاری آشنا شدم. فرشتگانی که بی‌مزد و منت، شبانه‌روز در خدمت بیماران بوده و در شرایط اضطراری و با عنایت حق تعالی حیاتی دوباره به بیماران می‌بخشند. تقاضای همکار کوچکتان در مجلس این است که در تنظیم بودجهٔ سال آتی ضمن آنکه عدالت اجتماعی را در خصوص کلیه اقشار و گروههای اجتماعی رعایت می‌کنید عنایتی ویژه به پرستاران این قشر دلسوز، پرکار و بی‌ادعا نمایید.

با پیروزی احمدی‌نژاد[1]، کار نمایندگان اصولگرا سخت خواهد شد

۲۹ خرداد ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

در صورت پیروزی احمدی‌نژاد - که بسیار محتمل است - کار نمایندگان اصولگرا نسبت به عملکرد ایشان سخت خواهد شد؛ چون ممکن است این مسئله تداعی شود که هماهنگی بین دولت و مجلس می‌تواند روی خیلی مسائل سرپوش بگذارد؛ لذا نمایندگان اصولگرا تلاش دارند این اتفاق نیفتد و این هماهنگی به فقدان نظارت مجلس منجر نشود.

[در پاسخ به پرسشی که آیا احمدی‌نژاد در صورت پیروزی در انتخابات دست به تغییر مدیران در تمام سطوح می‌زند یا نه؟]: هر رئیس‌جمهوری برنامه‌ها و دغدغه‌هایی دارد که باید به او اجازه داد دغدغه‌های خود را به شرطی که در چارچوب قانون اساسی باشد محقق کند. لکن با حزبی شدن دیوان‌سالاری و با مدیریت واگنی مخالفم. قرار نیست با عوض شدن رئیس جمهور، همه عوض شوند. باید با کسانی که دیوان‌سالاری را در کشور حزبی کرده‌اند برخورد شود. باید به سمت شایسته‌گرایی، حاکم کردن ضابطه‌ها و توجه به علایق افراد حرکت کرد.

حمایت ما از آقای احمدی‌نژاد به برنامه‌ها و چینش کابینهٔ او برمی‌گردد.

[در پاسخ به این پرسش که چه تضمینی وجود دارد با انتخاب احمدی‌نژاد، فضای اجتماعی کشور بسته نشود]: احساس می‌کنم آقای احمدی‌نژاد در مدتی که مسئولیت داشته، شاهد بسته شدن فضاها نبوده‌ایم.

انتخابات نهم ریاست جمهوری سالم‌ترین، رقابتی‌ترین و غیر هیجانی‌ترین انتخاباتی بود که تاکنون داشته‌ایم. نمی‌توانیم دانش نظری و فهم عملی و انتخاب مردم را به خوبی پیش‌بینی کنیم.

شعارهای احمدی‌نژاد انطباق بیشتری با نیازهای مردم، اهداف انقلاب و قانون اساسی دارد

۳۱ خرداد ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

اگر قرار باشد از بین این دو کاندیدا که به مرحلهٔ دوم راه یافته‌اند از فردی دفاع کنم از آقای احمدی‌نژاد حمایت می‌کنم.

احساس می‌کنم شعارهای ایشان انطباق بیشتری با نیازهای مردم ما و با اهداف و آرمانهای انقلاب اسلامی و اصول مندرج در قانون اساسی دارد. نیاز زمانهٔ ما این نحوهٔ نگاه است. گفتمان رقیب ایشان گفتمانی است که امتحان خودش را پس داده است و پروژه‌ای بود که سالها در این کشور پیاده شده است و مردم آثار و پیامدهای آن را چشیده‌اند.

رقیب احمدی‌نژاد، حرف تازه‌ای ندارد و اگر بخواهد حرف تازه بزند که مغایر با حرفهایی

---

۱. این مصاحبه، مربوط به زمانی است که آقای احمدی‌نژاد به دور دوم انتخابات ریاست جمهوری راه یافته بود.

که قبلا زده است باشد، بعید می‌دانم کسی بپذیرد.

فردی که سالها خط مشی و راهی را رفته است، کمتر از آن می‌پذیرند تا کسی که حرفهای جدیدی می‌زند و به عنوان یک پدیدهٔ نو، ظهور کرده و در حال انبساط و شدن و شکوفایی است.

جامعهٔ ما نیاز جدی به چرخش نخبگان دارد. دیگر افرادی که پا به سن گذاشته‌اند و حرف تازه‌ای برای زدن ندارد، حتی اگر پیروز میدان شوند باید شعارهای تازه و نو ظهور بدهند و تحولات اساسی را بپذیرند.

به مغز متفکر فرهنگی احتیاج داریم که از بالا نگاه کند

۷ تیر ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

مسلماً احمدی‌نژاد نمی‌خواهد فقط از نمایندگان مجلس برای کابینه‌اش استفاده کند. استفاده از افراد یا برخی گروهها در حد شایعه است و تا هنگام اعلام رسمی نمی‌توان به شایعات استناد کرد.

باید در وهلهٔ اول یک استراتژی فرهنگی مبنایی را تعریف کنیم که با فلسفهٔ سیاسی و مبانی نظری انقلاب اسلامی تطبیق داشته باشد. دولت باید بیشتر نقش نظارتی داشته باشد نه تصدی اما این به معنی رها کردن نیست. باید مردم را به طور جدی در عرصهٔ اجرا مشارکت داد و دولت باید به سیاست‌گذاری و نظارت بپردازد.

ما به دستگاهی که چالشهای فرهنگی را رصد کند نیاز داریم. ما در کشور مشکل نظریه‌پردازی داریم و با توجه به اینکه انقلاب ما فرهنگی و فلسفی است، پاسخ به نظریه‌پردازی فقط رافع مشکلات فرهنگی متعارف ما نیست. اگر این مشکل را حل کنیم مشکلات اقتصاد، صنعت و کشاورزی را حل کرده‌ایم.

دستگاهی نداریم که چالشها را رصد کند. شورای انقلاب فرهنگی هم نتوانسته نقشش را خوب ایفا کند. ما به مغز متفکر فرهنگی احتیاج داریم که از بالا نگاه کند. شناخت و احیای هویت ایرانی بخصوص با توجه به مسئلهٔ هژمونی جهانی‌سازی سرمایه‌داری، نیاز به شناخت هویت ایرانی‌مان دارد. اکنون در کشور فرهنگ رها شده است.

مطلوب می‌دانم مجلس هفتم انتقادی باشد، باید کمک کنیم عدالت همه‌جانبه تعریف شود هشدار می‌دهم ناقوس دیکتاتوری جدید به صدا درآمده است

۱۳ تیر ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

هشدار می‌دهم که مبادا این وجه انتقادی که ویژگی یک مجلس پویا و فعال است با توجه به

هماهنگی کلی‌ای که بین مجلس و قوهٔ مجریه صورت گرفته، کاهش پیدا کند و یک هماهنگی مطلق و ناموجهی از جنس هماهنگی مجلس ششم با قوهٔ مجریه اتفاق بیفتد؛ که این یک خطر است و در حال حاضر این خطر بیشتر احساس می‌شود.

باید رویکرد مجلس به دولت آینده رویکرد انتقادی باشد. بهترین شکل تعامل بین مجلس و دولت انتقادی است و اینکه هرکدام کار ویژهٔ خودشان را به احسن وجه انجام دهند. کار ویژهٔ قوهٔ مجریه اجرای مصوبات مجلس است و کار ویژهٔ مجلس هم نظارت بر حسن اجرای مصوبات خودش می‌باشد.

معمولاً وقتی سخن از تعامل به میان می‌آید تفسیرها و تعبیرهای غلطی از آن می‌شود. بعضی‌ها فکر می‌کنند دولت زیرمجموعهٔ مجلس یا مجلس زیرمجموعهٔ دولت است که این‌چنین نیست و هرکدام در حیطهٔ وظایف و اختیاراتشان باید به احسن وجه مسئولیت‌هایشان را ایفا کنند و این‌گونه نباشد که قوهٔ مقننه در اجرا دخالت کند، افرادی را معرفی کند تا قوهٔ مجریه سر کار بگذارد و این‌طورهم نباشد که دولت، مصوبات خودش را به اجرا بگذارد و کاری به قوانین مصوب مجلس نداشته باشد.

چون این دو قوه هرکدام خرده سیستمی از یک سیستم و نظام کلان‌تر هستند بهترین شکل تعامل این است که هرکدام کار ویژهٔ خودشان را به نحو احسن انجام دهند که در این صورت خود به خود هماهنگی صورت می‌گیرد.

هشدار می‌دهم که مبادا این وجه انتقادی که ویژگی یک مجلس پویا و فعال است با توجه به هماهنگی کلی که بین مجلس و قوهٔ مجریه صورت گرفته کاهش پیدا کند و یک هماهنگی مطلق و ناموجهی از جنس هماهنگی مجلس ششم با قوهٔ مجریه اتفاق بیفتد؛ که این یک خطر است و در حال حاضر این خطر بیشتر احساس می‌شود.

وقتی که به لحاظ سیاسی یک هماهنگی بین قوای مجریه و مقننه حاصل می‌شود، بایستی زنگ خطر را به صدا درآورد.

زمان هماهنگی مجلس ششم با قوهٔ مجریه اعلام کردم که ناقوس دیکتاتوری جدید به صدا درآمد. الآن هم می‌گویم و هشدار می‌دهم ناقوس دیکتاتوری جدید به صدا درآمد. بعضی‌ها فکر می‌کنند دیکتاتوری فقط یعنی اینکه زور بگوییم و ظلم کنیم، آزادی‌ها را برنتابیم؛ اینها یک وجه و شکلی از دیکتاتوری است. همین که سیاستهایی را اعمال کنید و مسائلی را در دستور کار قرار دهید که ربطی به نیازهای واقعی مردم نداشته باشد و اهداف و منافع خود را بی‌توجه به اهداف و منافع و مصالح مردم دنبال کنید، این هم نوعی دیکتاتوری است.

به طور کلی این هماهنگی‌ها این خطر را گوشزد می‌کند که ممکن است به این سمت و سو برویم. در حالی که وظیفهٔ مجلس در چنین شرایطی بسیار سخت خواهد بود و اینجاست که سره

از ناسره شناخته می‌شود و افراد امتحان پس می‌دهند. اینجاست که کسانی که طرفدار رویکرد انتقادی مجلس هستند باید به میدان بیایند و وظیفهٔ خودشان را به احسن وجه انجام دهند.

قبلا نقدهایی می‌شد و حرفهایی زده می‌شد، اما وقتی مجلس و قوهٔ مجریه همنوا باشند، ممکن است دیگر از آن حرفها خبری نباشد و من در این رابطه احساس خطر می‌کنم؛ همان‌گونه که در دورهٔ قبل هم احساس خطر کردم و متأسفانه توجهی نکردند.

معتقد به نقد گذشته نیستم و نقد گذشته - کما اینکه روشنفکران ما متأسفانه سالها نقد گذشته کردند - درست نیست، باید از گذشته برای حال درس بگیریم. بعضاً در مجلس ششم می‌شنیدم که لایحه از طرف دولت می‌آید لایحه را پاک می‌کنند و می‌نویسند طرح، به معنای اینکه این طرح از طرف مجلس بوده که این واقعاً نادرست و نهایت وادادگی مجلس در برابر قوهٔ مجریه است و هشدار می‌دهم که مبادا این اتفاق در این دولت هم بیفتد و یک مجلس کاملاً منفعل داشته باشیم.

مجلس باید صرف‌نظر از اینکه چه دولتی بر سر کار است، وظیفهٔ قانونی خودش را خوب انجام دهد و وظیفهٔ مجلس را در وهلهٔ اول در قالب طرح تعریف می‌کنم. یک مجلس خوب، پویا و فعال مجلسی است که طرح و ایده دهد و منتظر نباشد که لایحه بیاید و نظرات دولتمردان را هم بگیرد و به صحن علنی بفرستد تا تصویب شود. مجلس خوب مجلسی است که خودش را در قالب طرح تعریف کند. طرح یعنی اینکه نمایندگان مجلس خلاقند، ایده دارند.

یکی دیگر از وظایف مجلس نظارت است. باید قوانین گذشته را پاس بداریم و بر حسن اجرای آن نظارت لازم و بی‌محابا داشته باشیم و تعارفات را کنار بگذاریم.

تحقیق و تفحص و استیضاح هم نوعی تعامل با دولت است. اینکه بعضی‌ها می‌گویند اگر پای استیضاح وسط آید از تعامل دور شده‌ایم، درک تُنُک، سطحی و سیاست‌بازانه است. آنچه که ما در کشورمان از آن رنج می‌بریم فقدان نظارت است و فقدان نظارت یعنی فقدان نقد و اگر نقد و نظارت نداشته باشیم، یعنی واقعاً اعتقادی به نظام‌سازی و سلامت و واکسینه کردن یک نظام در برابر انواع و اقسام بیماری‌ها نداریم و اگر نقد نداشته باشیم یعنی سند مرگ خود را با دست خود امضا کرده‌ایم.

پویایی و حیات یک نظام و بازتولید مشروعیت آن در گرو نقد است. اگر نقد درون گفتمانی نباشد باید منتظر نقد برون گفتمانی باشیم و این یعنی اساس و مبنا و شروع افول یک نظام.

مطلوب می‌دانم که مجلس هفتم یک مجلس انتقادی باشد و چون احساس خطر می‌کنم بایستی ساز و کارهایی را تعریف کرد که حتماً وجه انتقادی مجلس تقویت شود. کاری هم که می‌توانیم انجام دهیم این است که طرح دهیم و نظارت لازم را بکنیم که این بهترین شکل هماهنگی با دولت است.

دولت فعلی با شعار عدالت وسط آمده است. باید کمک کنیم این عدالت همه‌جانبه تعریف شود و فقط وجه اقتصادی نداشته باشد و چون شعار عدالت یک نسبت جوهری با انقلاب اسلامی و با آرمانهای انقلاب دارد اگر کار ویژهٔ خودمان را به احسن وجه انجام دهیم و قوهٔ مجریه هم واقعاً پایبند به عدالت باشد خود به خود هماهنگی حاصل می‌شود؛ چون پارادایمی را اختیار می‌کنیم که نوعی رجعت به انقلاب اسلامی و اندیشه‌های حضرت امام و قابلیت‌های قانون اساسی است.

احمدی‌نژاد اتاق فکر تشکیل دهد! دعوت از همهٔ سلیقه‌ها با رویکردهای متضاد در کابینه، نقض غرض تاریخی است

۱۹ تیر ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

به کارگیری همهٔ سلیقه‌ها با رویکرد متضاد در کابینه احمدی‌نژاد، نقض غرض تاریخی است.

اصطلاح فراجناحی یک اصطلاح مبهم است و خیلی‌ها از این کلمه استفاده می‌کنند، اما القائات جناحی خود را دنبال می‌کنند. آقای احمدی‌نژاد با شعار عدالت و شعارهای دیگر بر سر کار آمده و مردم به این شعارها اعتماد کرده‌اند و دوست دارند این شعارها تحقق یابد.

به احمدی‌نژاد توصیه می‌کنم که یک نظرسنجی نسبت به کسانی که به او رأی داده‌اند و کسانی که به او رأی نداده‌اند انجام دهد که آیا نیازها و مطالبات مردم همان نیازها و مطالباتی بوده که از زبان احمدی‌نژاد شنیده‌اند یا خیر؟

شاید مردم مطالبات دیگری هم داشته باشند که به‌خاطر آن نیازها و مطالبات به احمدی‌نژاد رأی داده‌اند. احمدی‌نژاد با انجام این کار به صورت کامل فهرستی از مطالبات کسانی که به او رأی داده‌اند و کسانی که به او رأی نداده‌اند را در اختیار دارد تا در نهایت بتواند تصمیم‌گیری دقیقی داشته باشد.

محور اصلی شعارهای آقای احمدی‌نژاد، عدالت بود. ما نیز کمک می‌کنیم که این عدالت یکسویه و اقتصادی تعریف نشود و ابعاد فرهنگی، سیاسی و اجتماعی را هم دربر گیرد. بنابراین کابینه ایشان بایستی با رویکرد عدالت‌محور همنوا باشد.

باید از هر کس که می‌خواهد عدالت محقق شود، هرچند که تخصص، سلیقه و تاکتیک‌ها و ابزارهای مختلف داشته باشد، استفاده شود.

اینکه احمدی‌نژاد از همه سلیقه‌های سیاسی با رویکردهای متضاد دعوت کند را یک بازی و نقض غرض تاریخی می‌دانم. در این صورت به تجربهٔ تاریخی ما چیزی اضافه نمی‌شود. باید به تاریخ نگاه فرایندی داشته باشیم و بعد از آن بگوییم که آقای احمدی‌نژاد امتحانش را پس داد. اگر قرار باشد فلان شخص ابزارگرا، لیبرال، سکولار، آزادی‌گرا به معنای غربی باشد، پس چه

کسی و چه رویکردی در این مملکت امتحان پس می‌دهد که آن را به اندوختهٔ تاریخی خود اضافه کنیم؟

باید در سطح کابینه، نگاه سیاسی و از کابینه به پایین نگاه غیر سیاسی داشته باشیم که این یک نکتهٔ بسیار حساس است. اینکه بارها می گوییم دیوان‌سالاری ما حزبی نشود، یعنی همین که فقط در سطح کابینه نگاه سیاسی داریم و از کابینه به پایین باید نگاه غیر سیاسی باشد.

باید در کابینه به کسانی توجه شود که هم تخصص داشته باشند، هم به رویکرد عدالت‌محورانهٔ آقای احمدی‌نژاد باور داشته باشند تا بتوانیم بگوییم در تجربهٔ تاریخی سیاسی ما تجربهٔ جدیدی کسب و به تجارب گذشتهٔ ما افزوده شد. در غیر این صورت کابینه آقای احمدی‌نژاد یک کابینه متشتت و چندپاره خواهد شد و چیزی به تجربهٔ تاریخی ما نخواهد افزود و بعد از مدتی ایشان را با انواع و اقسام پارادوکس‌ها و نابسامانی‌ها و ندانم‌کاری‌ها و روزمرگی‌ها روبه‌رو خواهد کرد.

در سطح کابینه در درجهٔ اول بایستی با رویکرد و پارادایم آقای احمدی‌نژاد همنوایی صورت گیرد، اما در مرتبه بعد از کابینه بایستی سیاست‌زدایی شود و فقط تخصص‌گرایی ملاک باشد. در سطح کابینه بایستی چینشی صورت گیرد که این فضای عدالت‌خواهانه را کاملاً درک کرده باشد که شامل همه وزرا می‌شود و آقای احمدی‌نژاد باید در جهت‌گیریهای کلانش به آن توجه کند.

در مرتبهٔ بعدی باید افرادی باشند که علاوه بر همسو بودن با رویکرد عدالت‌محورانهٔ احمدی‌نژاد، قدرت نظریه‌پردازی هم داشته باشند، یا حداقل اگر قدرت نظریه‌پردازی ندارند، ذهن منعطفی داشته باشند تا بتوانند از اتاق فکری که پیشنهاد می‌کنم آقای احمدی‌نژاد تشکیل دهد خوراک دریافت کنند و سپس این جهت‌گیری‌ها را عملیاتی کنند.

در این بین یک حلقه مفقوده به نام اتاق فکر و نظریه‌پردازی وجود دارد. این اتاق باید در عرصه‌های مختلف در کنار کابینه فعال باشد تا جهت‌گیری را به راهبردهای عملیاتی تبدیل کند و بعد خود وزرا آنها را به اجرا درآورند تا بعد از چهار سال یک کارنامه از کابینه با جهت‌گیری و سیاستهای اجرایی و راهبردهای عملیاتی داشته باشیم؛ والا چیزی اتفاق خواهد افتاد که تا کنون اتفاق افتاده است. ما سابقهٔ صد سال تجربهٔ سیاسی داریم. متأسفانه این تجربهٔ سیاسی ما متراکم نیست و درس عبرتی برای تصمیم‌گیری‌ها و تجارب سیاسی بعدی ما نمی‌شوند. نمونهٔ بارزش این است که حتی برخی از روشنفکران ما هم قاعدهٔ بازی عقلانیت سیاسی را فهم نمی‌کنند و هر روز یک موضع می‌گیرند؛ یک روز دور یک نفر حلقه می‌زنند و روزی دیگر از او تبری می‌جویند. یک بار به او اقبال و یک بار ادبار نشان می‌دهند و این حکایت از آن می‌کند که ما واقعاً مشکل عقلانیت سیاسی داریم و این مشکل بیش از آنکه متوجه مردم باشد متوجه نخبگان و روشنفکران ماست که چنین توقعی از آنها نداریم.

با هر گونه قدیس‌سازی مخالفم
جریمهٔ جرم مطبوعاتی، نقدی است و زندانی شدن در کار نیست

۲۱ تیر ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

هیچ‌گاه آمادهٔ وزارت در دولت آینده نبوده و نیستم و حمایت‌هایم صرفاً بر اساس تشخیص فردی بوده است. به هیچ‌وجه هیچ سمتی را نمی‌پذیرم، نه به خاطر اینکه با گفتمان دکتر احمدی‌نژاد توافق ندارم، بلکه صرفاً به خاطر اینکه نقش نقادی و نظارتی را برای خودم بیشتر توصیه می‌کنم تا اجرا. احساس می‌کنم در مجلس این نقش را بهتر می‌توانم انجام دهم؛ ضمن اینکه در کنار آن همیشه تلاش کرده‌ام مشی روشنفکری خود را حفظ کنم.

تمام صحبت‌هایم در خصوص رصد کردن چالشها و تشکیل اتاق فکر احمدی‌نژاد به خاطر صبغهٔ روشنفکری و نظریه‌پردازی‌ام بوده است. کسی فکر نکند که من اطلاع دارم حول و حوش احمدی‌نژاد چه می‌گذرد یا اینکه بنده داوطلب عملی شدن صحبت‌های خودم هستم.

وزیر ارشاد در وهله اول باید یک نظریه‌پرداز فرهنگی و دارای فکری باز باشد و صبغه فکری و فرهنگی انقلاب را درک کرده و نگاه از بالا به پایین نداشته باشد و در ردهٔ وزیر باید با زیر مجموعهٔ خودش تعامل داشته باشد و صرفاً مجری نباشد.

مدیر فرهنگی باید مغز نظریه پردازی داشته باشد؛ آدم واداده و منفعل نباشد. فعال، جسور و گستاخ باشد و بحث صدور نرم‌افزارانهٔ انقلاب اسلامی را درک کرده باشد. به حقوق فرهنگی مردم توجه کند و بفهمد دولت صرفاً وظیفهٔ معیشتی و امنیتی ندارد، بلکه به حقوق فرهنگی در لایه‌های جهان‌بینی، ارزشها، شعائر، هنجارها و نمادهای فرهنگی نیز باید توجه کند. مدیر فرهنگی باید جهانی شدن حقیقی را به عالم عرضه کند و گفت‌وگوی ادیان را پاس بدارد.

از تشکیل هر حزب غیردولت ساخته‌ای حمایت می‌کنم؛ چون فضا را متراکم می‌کند و این فضاسازی متراکم به عقلانیت سیاسی کمک می‌کند و نیاز داریم که با تجربهٔ متراکم سیاسی روبه‌رو باشیم و بتوانیم در فرآیند تاریخی نظارت منطقی داشته باشیم، که یکی از تجلیات این فضای متراکم تشکیل احزاب است.

در یک حزب، افراد به جای اینکه هر روز با یک گروه باشند یک جا جمع می‌شوند و رهبری و سیاستها و منابع مالی تعریف شده‌ای دارند.

اگر به سمت تشکیل حزب برویم از معلق زدن سیاسی پرهیز می‌کنیم؛ چون گروههای سیاسی امروز مدام معلق می‌زنند؛ چراکه تجربه‌های آنها یک جا متراکم نمی‌شود و معلوم نیست با که طرفند.احزاب دولت ساخته، تجربهٔ موفق نداشته‌اند و از اینکه کروبی و هاشمی، حزب تشکیل دهند، خوشحالیم؛ استقبال و تشویق هم می‌کنیم.

[در خصوص پخش برنامه گفت‌وگوی احمدی‌نژاد (دوشنبه شب از شبکه یک سیما)]: من

این برنامه را ندیدم و اگر می‌دیدم راحت‌تر قضاوت می‌کردم، اما با هرگونه قدیس‌سازی مخالفم.

پخش این‌گونه برنامه‌ها پیش از انتخابات را درست نمی‌دانم، اینها ابزارهای تبلیغاتی است که در زمان خودش معنی می‌دهد.

در خصوص کلیهٔ کسانی که زندانی سیاسی‌اند کار ما این است که تجدیدنظر در قانون مطبوعات را پیش ببریم و تغییرات جزئی ایجاد کنیم تا جرم مطبوعاتی شفاف تعریف شود.

برخورد با جرایم مطبوعاتی نباید مانند برخورد با جرایم غیرمطبوعاتی باشد، جریمهٔ جرم مطبوعاتی نقدی است و به هیچ‌وجه زندانی شدن در کار نیست.

تشکیل اتاق فکر، بحران هویت، چالشهای غرب، جهان اسلام و ایران، آمریکایی شدن کشورها، نابودی سنت، هنر و معماری ایران

۲۸ تیر ۱۳۸۴/ خبرگزاری ایسنا

من نظرات خود را بیان می‌کنم و معلوم نیست که نظرات من، نظرات دولت آینده باشد. من تنها اولویت‌های فرهنگی مورد انتظار خود از دولت آینده را مطرح می‌کنم. با توجه به صبغهٔ فرهنگی، فکری، مذهبی و فلسفی انقلاب اسلامی، مهم‌ترین اولویت دولت آینده باید از جنس نظریه‌پردازی و تبیین این انقلاب و رنسانس جدیدی که به وجود آمده است، باشد.

اگر این صبغه خوب تبیین شود مقدمه‌ای برای فهم و حل شدن چالشهای فکری، معرفتی و فرهنگی پیش روی بشر خواهد بود؛ زیرا پرداختن به این مسئله تنها رفع کنندهٔ مشکلات فرهنگی رایج ما نیست، بلکه مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ما را نیز حل خواهد کرد.

پرداختن به این اولویت، کار هر فردی نیست، بلکه نیازمند کار تیمی است. یک عده‌ای که مبانی و مفروضات انقلاب را باور داشته و این اتفاق عظیم تاریخی را درک کرده و اسیر ایسم‌های سوختهٔ غرب نیستند، می‌توانند با تشکیل اتاق فکر به این اولویت‌ها بپردازند.

تشکیل اتاق فکر یک ضرورت تاریخی است و باید هرچه زودتر به سرانجام برسد. شاید این سعادت نصیب آقای احمدی‌نژاد بشود که اتاق فکر متناسب با آرمانها و اهداف و ارزشهای انقلاب اسلامی را تشکیل دهد.

لایهٔ اول اتاق فکر، باید از افرادی که دارای نگرشهای فکری و فلسفی‌اند و دل‌مشغول ارتباطات مفهومی‌اند، تشکیل شود. همچنین این افراد باید به مبنای نظری آرمانها و ارزشها و اندیشه‌های حضرت‌امام (ره) اعتقاد داشته باشد؛ زیرا در غیر این‌صورت نمی‌توانند اعضای فعالی برای اتاق فکر باشند.

بشر غربی با بحران معرفتی، از خود بیگانگی و بحران هویت روبه‌روست. اگر این مسائل فهمیده نشود، نمی‌توان از لابه‌لای این وضع به ظاهر زیبای غرب متوجه شد که انسان غربی در

چه چالشهای معرفتی و معنایی گرفتار است و اسیر الفاظ نخ نمای لیبرال دموکراسی و حقوق بشر می‌شود که به انواع مختلف می‌کوشند تا میلیتاریزم آمریکایی را توجیه کنند.

جهان اسلام نیز با چالشهایی از جمله روشنفکری، سنت - مدرنیته و عقب‌ماندگی روبه‌روست. افرادی که ظاهربین هستند، از همین عقب‌ماندگی قضاوت نادرست کرده و می‌گویند که ریشه در دین و جهان‌بینی دارد؛ بنابراین باید برای برون رفت جهان اسلام از عقب‌ماندگی فکری بکنیم.

ما علاوه بر اینکه با چالشهای جهان اسلام مشترکاتی داریم، چالشهای خاص خود را نیز داریم؛ از جمله اینکه ما امروز چالشی به نام هویت ایرانی داریم، زیرا در این زمینه کار نکردیم و تلاش نداشتیم که هویت خود را بشناسیم و اسیر استیلای فرهنگی غربی شدیم و در جامعه‌ای که همیشه جمع‌گرا بوده، لیبرالیسم فرهنگی را اشاعه داده‌ایم و جامعه را دچار گسست کرده‌ایم.

با توجه به اینکه ابزارهای فرهنگی جهانی شدن و سرمایه‌داری در حال عمل کردن است و این آمریکایی شدن دنیا، در هر کشوری، به گونه‌ای توسعه پیدا کرده است؛ بنابراین، با بحران هویت در سطح ملی روبه رو هستیم؛ راه برون رفت از این چالش به دست حاکمیت و دولت رقم می‌خورد که همان شناخت هویت و لایه‌های ایرانی و تلاش در جهت باز تعریف، حیات دوباره بخشیدن و به روز کردن آنهاست.

یکی دیگر از اولویت‌های فرهنگی دولت آینده تلاش در جهت بازتعریف نمادهای ایرانی است. ما نمادهای ایرانی را فراموش کردیم؛ موسیقی ایرانی و سنتی در حال نابود شدن است؛ در حالی که این نمادها باید حداقل در حد یک میراث حفظ شود؛ زیرا ریشه در لایه‌های زیرین و نحوهٔ تفسیر و تعبیر ما از هستی دارد.

این نابودی در معماری ما نیز وجود دارد؛ زیرا نمی‌توانیم چالش سنت و مدرنیته را حل کنیم. یک‌باره به یک مدرنیتهٔ بیگانه با شرایط خود روی می‌آوریم و سنت را فراموش می‌کنیم. حتی معماری بدن ما نیز مشکل دارد، ما فکر می‌کنیم لباس، مد و طراحی آن از آسمان می‌آیند؛ اما دستهایی مد را می‌سازند و آن را تغییر می‌دهند و این سؤال وجود دارد که چرا این تغییرات به دست توانمند و توانای ایرانی و متناسب با ذائقه ایرانی برگرفته از هویت ایرانی انجام نشود؟

ما نشانه‌ها و نمادهای ظریف و عمیقی در خور فرهنگمان داریم که هر کدام معرف لایه‌های زیرین ایرانی است. ما با لباس می‌توانیم از جهان بینی سخن بگوییم و نوع نگرش خود را به دنیا نشان دهیم، اما متأسفانه این موارد را نادیده می‌گیریم و با برخوردهای ژورنالیستی آن را سیاسی می‌کنیم.

یکی از ویژگی‌های فرهنگی پس از دوران جنگ، فقدان نظارت و عدم توجه به حقوق

فرهنگی است که باید حل و فصل شود. در واقع با بی‌توجهی به حقوق فرهنگی، حقوق شهروندی را به حقوق فردی از جمله آزادی بیان، آزادی عقیده، آزادی انعقاد قرارداد و آزادی برخورداری از عدالت فردی تقلیل داده ایم، اما انسانها حقوق اجتماعی هم دارند که این حقوق، تجلی خاصی نیز در فرهنگ دارد.

دولت آینده باید در سطح نظریه پردازی به بحث «استحاله از درون» توجه کند. من این معضل را سیاسی نمی‌بینم؛ ممکن است نمود آن در عرصهٔ سیاسی باشد، اما «بود» آن در عرصهٔ فرهنگ است. چگونه می‌شود که در دستگاه‌های دولتی ما عده‌ای رخنه می‌کنند و از امکانات و ابزارها و فرصتهای دولتی در جهت مقابله با مبانی انقلاب اسلامی استفاده می‌کنند؟ این معضل فرهنگی باید ریشه‌یابی شود.

جامعه‌ای را که یک انقلاب اصولگرا را رقم زده است، نمی‌توان با نحلهٔ پراگماتیزم و ابزارگرایی صرف اداره کرد؛ زیرا اگر شما عملگرا شوید، به تدریج مصلحت سنجی، جای خود را به مصلحت‌گرایی می‌دهد، در حالی که برای انسان، حقوق شناخته و تعریف شده است؛ بنابراین نمی‌توان جامعه را در اختیار افرادی که غایت‌گرا، اصل‌گرا و ذات‌گرا نیستند، سپرد؛ هرچند که از حقوق بشر سخن بگویند؛ بنابراین ما نمی‌توانیم امکانات و فرصتهای دولتی را در اختیار جریانات پراگماتیستی قرار دهیم که با اصول ما بازی کنند.

اولویت‌های دولت آینده، آزادی‌های اساسی، زندانیان سیاسی، مطبوعات، احزاب و هنرمندان است. این موارد نیز باید در راهکارهای جزئی‌تر و کوتاه‌مدت‌تر مورد اهتمام دولت بعدی باشد. برخی هنرمندان ما دغدغه‌هایی دارند که این دغدغه‌ها فی نفسه مبارک است؛ آنها می‌گویند ما معتقدیم از تجربهٔ گذشته باید استفاده شود و نکند که دولت بعدی تمام تجربیات فرهنگی را نادیده بگیرد و بخواهد از صفر شروع کند. ما یک تجربه ۲۶ ساله پس از پیروزی انقلاب داریم که باید آنها را اندوخته و مبنای هنر و سینمای بومی قرار دهیم؛ تجربه‌ای که همه مثبت و همه نیز منفی نیست.

همچنین عده‌ای می‌گویند نکند دولت بعدی، سطحی‌گرا و ظاهرگرا بشود و از باطن، معنا، شهود و محتوا فاصله بگیرد، که این نیز دغدغه‌ای مبارک است و دولت آینده نیز باید مناسب با این دغدغه‌ها، اولویت‌های خود را تدوین کند.

فرآیند برخورد با اصحاب هنر از دیگر دغدغه‌های این گروه است. دولت آینده باید این علائم را از آنها دریافت کرده و تعاملی با آنها داشته باشد و این دغدغه‌ها را به صفر برساند. همچنین هنرمندان می‌ترسند که مرجعیت هنر از داخل به خارج برود، همان طور که مرجعیت علم این گونه شده است.

دولت برای تنظیم اولویت‌های فرهنگی جزئی‌تر خود، با هنرمندان تعامل داشته باشد و طی

یک نظرسنجی، نیازهای حرفه‌ای و صنفی آنها را بشناسد و متناسب با آن، اولویتهای خود را در این عرصه تنظیم کند و به تدریج آن راهبردهای عملیاتی را به اجرا در آورد و هرچه سریع‌تر این امر صورت گیرد نتیجهٔ بهتری خواهد داشت.

به رغم تجارب مثبتی که به دست آمده و می‌تواند خمیرمایهٔ سینمای ایرانی باشد، هنوز جای کار زیادی برای انجام دادن دارد و به نظر می‌رسد سایهٔ روزمره‌گی بر فعالیت‌های هنری ما افتاده و حاکم است.

ما در حوزهٔ نشر و کتاب دارای مشکلات زیادی هستیم. یک نگاه کمیت‌گرا بر ما حاکم است و نگاه کیفیت‌گرا را هنوز فهم نکرده‌ایم که برای رسیدن به این نگاه باید به شرایط درون‌زا و برون‌زا اهمیت بیشتری بدهیم و در این صورت است که بسیاری از بالقوه‌ها به فعلیت تبدیل می‌شود.

وقتی از توسعهٔ فرهنگی سؤال می‌کنیم، از توسعهٔ ابزارها و کالاهای فرهنگی سخن می‌گویند؛ یعنی همین که ابزارهای فرهنگی مثل سینما و روزنامه و کتاب در اختیار مردم باشد کافی است؛ در حالی که این سخن یک معنی تُنُک از توسعهٔ فرهنگی است؛ بنابراین باید در همهٔ این عرصه‌ها تجدیدنظر صورت گیرد.

داشتن زندانی سیاسی زیبندهٔ کشور ما نیست. معتقدم باید جرم مطبوعاتی را تعریف کنیم اما در قبال آن جزای نقدی در نظر بگیریم.

اگر تعدد نهادهای تصمیم گیر فرهنگی کشور به تداخل وظایف و موازی کاری بینجامد، مخل پیشرفت فرهنگ است، اما اگر طی تقسیم کار تعریف شده‌ای باشد و هر کدام جایگاه خودشان را داشته باشند، یعنی مجلس، قانون‌گذاری کند، شورای انقلاب فرهنگی، سیاست‌گذاری و دولت نیز اجرا کند، یک تقسیم کار منصفانه‌ای صورت گرفته است.

کمیسیون فرهنگی آماده است که یک تعامل سازنده و فعال داشته باشد، اما این تعامل دو سویه است؛ همچنین بهترین شکل تعامل آن است که مجلس، وظیفهٔ نظارت و قانونگذاری خود را داشته باشد و قوهٔ مجریه هم اجرا کند، اما این خطر هم هست که این هماهنگی به یک نوع نگاه غیرانتقادی بینجامد که امیدواریم این اتفاق نیفتد و ما شاهد غلبهٔ وجه انتقادی مجلس باشیم و این هماهنگی به یک نوع کوتاه آمدن در برابر ضعف‌های دولت نینجامد.

مدیریت ما اقتضاء نمی‌کند از صفر شروع کنیم
کابینهٔ پیشنهادی، کارآمد، قوی و متناسب با نیازها نیست

۲۴ مرداد ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

کابینهٔ پیشنهاد شده با درایت کافی انتخاب نشده و افراد آن صرفاً تعدادی عوامل اجرایی هستند.

شاید از انتخاب افراد برای وزارت‌خانه‌ها این تصور بوده که آنها نیاز به فکر کردن و

سیاست‌گذاری ندارند و این کار از طرف رئیس‌جمهور انجام می‌گیرد و آنها فقط اجرا می‌کنند؛ درحالی که رئیس‌جمهور باید بر وزرا نظارت داشته و نواقص آنها را تذکر دهد.

من تصور می‌کردم در هر کدام از بیست و یک وزارتخانه، قوی‌ترین، کارآمدترین و استراتژیست‌ترین افراد انتخاب می‌شوند و نه افرادی که در آن حوزه سابقه نداشته و یا تجربهٔ کافی ندارند. من نمی‌گویم که به سراغ افرادی که سالها مدیر بوده و فرصت را از دست داده‌اند برویم، بلکه می‌توان افرادی را انتخاب کرد که متفکر بوده و دغدغهٔ انقلاب و اصول آن را داشته و سالها در وزارت‌خانه‌ها خدمت کرده‌اند، اما بنابر دلایلی کنار گذاشته شده‌اند.

احساس می‌کنم جنبش اصولگرایی و عدالت‌خواهی که در این سالها به اوج خود رسیده آنقدر اهمیت دارد که آقای احمدی‌نژاد برای چینش کابینه‌اش، رایزنی‌هایی با افراد حقیقی و حقوقی انجام دهد. افرادی که در اطراف ایشان قرار دارند یا با ایشان تعامل نکرده و یا تعاملات و رایزنی‌ها را به گوش ایشان نرسانده‌اند و در این بین قصوری انجام شده است.

من هنوز اطلاع کافی از ویژگی‌های فردی کابینهٔ پیشنهادی و میزان تناسب‌شان با دولت پیشنهادی از یک‌سو و توجیه‌پذیر بودن این چینش در کنار یکدیگر ندارم و نمی‌توانم قضاوت نهایی بکنم. در یک نگاه اجمالی و شناخت کلی که از برخی کاندیداها داریم اشکالاتی در کابینهٔ پیشنهادی به نظر می‌رسد. برخی افراد تخصص لازم و تجربهٔ کافی را از حوزهٔ وزارت پیشنهادی به آنها برخوردار نیستند. همچنین ترکیب کابینه نیز ترکیب مناسبی نیست، زیرا برخی افرادی که در این کابینه گذاشته شده‌اند با رویکردی که در گذشته نسبت به گفتمان عدالت‌خواهی مطرح شده بود، تضادهایی را داشته‌اند.

شعار آقای احمدی‌نژاد، گفتمان عدالت‌خواهی بوده و ایشان با این شعار پیروز شده‌اند، ولی سوابق برخی از افرادی که در این کابینه قرار دارند با این گفتمان تناسبی ندارد و همچنین برخی در اردوگاه‌های رقیب کار می‌کردند.

آن‌طور که ما و جامعه توقع داشتیم و نیازها و مطالبات می‌طلبید کابینه‌ای که پیشنهاد شده کارآمد، قوی و متناسب با نیازهای جامعه نیست. برخی افراد پیشنهاد شده، ظاهراً کار مدیریت خود را از صفر شروع می‌کنند. ممکن است آقای احمدی‌نژاد بگوید که ما می‌خواهیم از صفر شروع کنیم. مدیریت ما اقتضاء نمی‌کند که از صفر شروع کرده و تجربهٔ بیست و شش ساله را در نظر نگیریم؛ زیرا وقتی یک نفر در حساس‌ترین جایگاه یک وزارت‌خانه قرار می‌گیرد حتماً باید نسبت به آن شناخت کافی داشته باشد.

مسئولیت کابینه برعهدهٔ رئیس‌جمهور است. با توجه به گفتمان اصولگرایی و عدالت‌خواهی به جاست که توقع داشته باشیم ایشان یک کابینهٔ قوی را به مجلس معرفی می‌کرد.

ناراحتی من اینجا مضاعف می‌شود که این حرفها به ایشان گفته شده، اما متأسفانه به این

مسائل توجه نکرده و این کابینهٔ ضعیف را معرفی کرده‌اند. البته باید دلایل ایشان را نسبت به این افراد جویا شد.

چالشهای زیادی را در پیش‌رو خواهیم داشت. امیدوارم مجلس نقش خود را به خوبی ایفا کرده و به ویژگی‌های فردی و ساختاری افراد پیشنهادی برای هر یک از وزارتخانه‌ها توجه کند.

سالم بودن، برخورداری از سلامت نفس و مؤمن بودن ویژگی‌های لازم برای هر وزیری است، اما کافی نیست. مجلس هفتم در یک مقطع حساسی قرار دارد که اگر اسیر مصحلت‌سنجی کاذب یا اسیر جناح‌بندی بشود و کلا به کابینهٔ پیشنهادی به صورت کورکورانه و بدون تحقیق رأی اعتماد دهد، کشور را با چالشهای جدی روبه‌رو خواهد کرد.

امیدوارم رئیس‌جمهور صحبت‌های افراد متدین و دلسوز را بشنود و دست به اصلاحاتی در کابینه بزند.

من شخصاً معتقدم حداقل شش الی هفت نفر از اعضای کابینهٔ معرفی شده با گفتمان عدالت‌خواهی همسو نبوده و از کارآمدی لازم برخوردار نیستند و نباید به آنها رأی داد و من شخصاً به آنها رأی نمی‌دهم.

روز یکشنبه در کمیسیون، ۳۲ معیار و شاخصه برای وزیر فرهنگ و ارشاد و فرهنگ اسلامی مطرح شد که قرار است روز سه شنبهٔ هفتهٔ جاری، فرد پیشنهادی برای این وزارتخانه به کمیسیون آید و به سؤالات پاسخ داده و نسبت به این معیارها سنجیده شود که امیدواریم ایشان نمرهٔ خوبی را کسب کرده و کمیسیون به وی رأی اعتماد بدهد.

فکر می‌کنم ٦ تا ٧ نفر نباید رأی بیاورند. کابینهٔ معرفی شده، پیام عدالت خواهی و تحول‌طلبی را تداعی نمی‌کند

۲۵ مرداد ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

وظیفهٔ نمایندگی من اقتضا می‌کند، منصفانه، عادلانه و منتقدانه حرفهایم را بزنم و خواهم زد.

انسجام و هارمونی لازم در این آرایش به چشم نمی‌خورد و سابقهٔ افراد نشان می‌دهد در گفتمان مقابل عدالت خواهی و تحول طلبی حضور داشته‌اند.

اگر یکی از شاخصهای گفتمان عدالت خواهی را سابقهٔ افراد بدانیم، بعضی از این افراد در گذشته تناسب و سنخیتی با این نداشته‌اند و تعجب می‌کنم که چرا انتخاب شده‌اند.

در نگاه اول آدم می‌ماند که این کابینه چیست؟ عدالت خواهی است، راست است، چپ است، همگرا است؟

وظیفهٔ نمایندگی من اقتضا می‌کند، منصفانه، عادلانه و منتقدانه حرفهایم را بزنم و خواهم زد.

مصلحت سنجی‌های کاذب و مقایسه با روند مجالس گذشته، مانع بیان حق نشود و

امیدواریم به‌دور از این مسائل، شاهد حضور فعال مجلس هفتم باشیم.

انشاءالله لابی‌ها، باندبازی‌ها و درگوشی‌ها نقشی ایفا نکند و اگر بخواهد ایفای نقش کند در جهت حقیقت و فضیلت و کارآمدتر دولت آقای احمدی‌نژاد باشد.

سه روش را برای ارزیابی وزرای پیشنهادی اختیار می‌کنیم یکی ویژگی‌های فردی و سنخیت با سمت است، روش دوم، ویژگی ترکیبی کابینه که آیا می‌تواند تحقق بخش شعارهای دولت احمدی‌نژاد باشد و سوم مقایسهٔ زوجی افراد که ممکن است خیلی از افراد در مقایسه‌های زوجی نمره بیاورند، اما در ویژگی‌های شخصی و ترکیبی نمره نیاورند.

شخصاً فکر می‌کنم که شش تا هفت نفر نباید رأی بیاورند.

کمیسیون فرهنگی به صفار هرندی رأی مثبت می‌دهد. صفارهرندی حوزه‌های نشر، مطبوعات و سینما را در اولویت قرار داده است

۲۶ مرداد ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

پس از شنیدن اظهارات وزیر پیشنهادی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، اعضای کمیسیون تصمیم گرفتند که به صفارهرندی رأی مثبت دهند.

با صفارهرندی دو ساعت مذاکره داشتیم و پس از آن نتیجه گرفتیم که ایشان آدم باز و قابل انعطافی است و آمادگی تعامل با کمیسیون فرهنگی را دارد.

صفارهرندی مانند بسیاری از وزرا نیست که می‌گویند المأمور و معذور و هرچه از بالا دیکته شود انجام دهد، بلکه گوش شنوا برای شنیدن پیشنهادات دارد. صفارهرندی سه اولویت کاری خود را در حوزه‌های نشر، مطبوعات و سینما قرار داده و نگاهش به آسیب‌ها و فرصتهای گذشته است.

در جلسهٔ روز گذشته، سؤالات اساسی چون برنامه‌ها، چالش فرهنگی، سابقهٔ فعالیت فرهنگی، تعامل با زیر مجموعه و میزان مقبولیت وی در میان اهل هنر و فرهنگ مطرح شد. صفارهرندی در حوزهٔ مطبوعات و سینما کار تخصصی انجام داده و با این حوزه‌ها آشناست.

صفارهرندی یازده سال سابقهٔ کار مطبوعاتی دارد و با حوزهٔ مطبوعات آشناست.

ما از ایشان در خصوص مدیرانشان سؤال کردیم، اما آقای هرندی پاسخ داد، چون هنوز نهایی نشده است اجازه دهید نام کسی را نبریم؛ من هم فکر کردم دلیل خوبی است. برخی افراد از بردن نامشان معذوریت دارند به این دلیل نپرسیدیم.

ایشان نگاه آسیب‌شناسانه‌ای به حوزهٔ سینما دارند و مطمئنا اگر گفت‌وگوی میان صفارهرندی و سینماگران ایجاد شود نگرانی‌ها از بین می‌رود.

جو در کل خوب است و علائم منفی برای عدم رأی اعتماد وجود ندارد.

برنامهٔ دولت، مجمع‌الجزایری از حرفهای خوب است و بیش از راهبرد، آرمان است
نشود از دل فردگرایی لیبرالیستی افراطی، جمع گرایی اقتدارگرای افراطی بیرون آید

۳۰ مرداد ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

سخنان رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس، به عنوان نمایندهٔ مخالف کابینه: باید ببینیم چه کسی و با چه پارادیم و گفتمانی و چه جهان‌بینی امتحان خودش را پس می‌دهد. قرار نیست مجدداً در وادی عملگرایی کور بیفتیم؛ آن هم توسط افرادی که تخصص و تجربهٔ کافی ندارند.

خدا را شاکرم که هم توفیق حمایت از ریاست محترم جمهوری را برای من حاصل کرد و هم توفیق نقد او را، و تاکید بر اینکه اگر به استقبال نقد درون گفتمانی نرویم، سر از استحالهٔ از درون و نقد برون گفتمانی درخواهیم آورد.

از باب اینکه گفتمان اصولگرایی، تحول‌خواهی و عدالت‌طلبی که در یک رویکرد خلاق، شکل جدید خود را تجربه کرده است، دچار آفت سکوت و توجیه سیاستها و عملکردها و رفتارهای دولتمردان نشود و نهایتاً با پدیدهٔ استحاله از درون مواجه نشویم، به نقد برنامه‌های رئیس‌جمهور می‌پردازم.

برای من سخت است که در برابر کج‌اندیشان سطحی‌نگر و سیاست‌باز، منتقد رئیس‌جمهوری باشم که در رویکرد و پارادیم با او اشتراک عقیده، نظر و وحدت عمل دارم. چه بسیار مخالفانی که موافق شدند و چه بسیار موافقانی که مخالف شدند. (این بخش از سخنان افروغ با صدای احسنت، احسنت نمایندگان همراه شد)

وظیفه و جایگاه نمایندگی عطف به اصل ۱۳۷ قانون اساسی این گونه می‌دانم که نمایندگان وارد نقد منصفانه، عاقلانه و روشمند شوند.

[با اشاره به بخشی از نامهٔ حضرت علی (ع) به مالک اشتر در باب مشورت]: ایشان به جانشینانی بهتر توصیه کرده است که قدرت فکری گذشتگان را داشته باشند، اما گناهان و کردار زشت آنان را نداشته باشد و ستمکاری را بر ستمی یاری نکرده و گناهکاری را در کمکی یاری نرسانده باشد؛ چراکه هزینهٔ این گونه افراد سبک‌تر، یاری‌شان بهتر، مهربانی‌شان بیشتر و دوستی آنان با غیر کمتر است. آنان را از خواص و دوستان نزدیک قرار ده.

وقتی می‌خواهیم به نقد برنامه بپردازیم باید نقد عطف به دو روش باشد. یکی نقد پارادوکس‌ها یا تناقض‌نماها و ناهمخوانی‌های درونی این برنامه و یکی وجه ترکیبی این کابینه است و بالمآل انطباق وجه ترکیبی با سیاستها و برنامه‌های نهفته در این برنامه.

صرف‌نظر از ویژگی‌های فردی که انشاءالله در روزهای بعد بررسی می‌شود وقتی که به وجه ترکیبی کابینه عطف به گفتمان عدالتخواهی توجه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که یا یک پیام

واحدی ندارد و یا انطباقی با عدالتخواهی ندارد.

اگر یکی از شاخصهای انطباق افراد با گفتمان عدالتخواهی را سابقهٔ افراد بدانیم بعضاً افرادی در این کابینه به چشم می‌خورند که گذشته‌ای در ضدیت با گفتمان عدالتخواهی دارند و حتی اگر رقیب آقای احمدی‌نژاد می‌خواست کابینه‌ای بچیند احتمالاً از این افراد استفاده می‌کرد یا از شخص این افراد به اسم یا از این قبیل تفکر، که این چیزی به عقلانیت سیاسی و تجربهٔ متراکم سیاسی ما نخواهد افزود.

نهایتا باید ببینیم چه کسی و با چه پارادیم و گفتمانی و چه جهان‌بینی، امتحان خودش را پس می‌دهد. قرار نیست مجدداً در وادی عملگرایی کور بیفتیم، آن هم توسط افرادی که تخصص و تجربهٔ کافی ندارند.

می‌گویند هیچ‌کس از مادر وزیر متولد نشده است. ۲۶ سال از عمر انقلاب گذشته آیا نمی‌توانستیم از افرادی استفاده کنیم که سابقهٔ تجربه در وزارتخانه‌ها را داشته باشند، تخصص لازم را هم داشته باشند، اما مطرود [رفتارها و] سیاستهای ۲۶ سالهٔ گذشته باشند. افرادی که در این وزارتخانه‌ها مطرود شدند اما خوشنام هستند، نبودند؟

می‌گوییم تجربه ملاکمان نیست. تخصص هم ملاک‌مان نباشد. اگر شخص ملاک‌مان نیست، چرا در برنامهٔ چهارم مدام از فناوری و علم سخن به میان می‌آوریم. گذشت آن زمانی که تخصص را در برابر تعهد قرار می‌دادند. با نگاهی که ما به تخصص داریم معتقدیم تخصص هم تعهد است و آن کس که تخصص ندارد تعهد ندارد، این یک واقعیت است.

[با اشاره به سخنان حضرت علی (ع) مبنی بر اینکه «پس در امور کارمندان خود بیندیش و پس از آزمایش به کارشان بگمار، با میل شخصی و بدون مشورت با دیگران آنان را به کارهای مختلف وادار نکن»]: آقای احمدی‌نژاد می‌گوید با مجلس تعامل کرده‌ایم. والله هیچ تعاملی با کمیسیون فرهنگی نشد. شاید با فراکسیونی شده باشد، فراکسیون، مجلس نیست. مجلس، کمیسیونهای تخصصی آن است.

[با اشاره به فرازی دیگر از سخن حضرت امیر مبنی بر کارگزاران دولتی را از میان مردمی باتجربه و با حیا از خاندان پاکیزه و باتقوا که در مسلمانی سابقهٔ درخشانی دارند، انتخاب کن؛ زیرا اخلاق آنان گرامی‌تر و آبرویشان محبوب‌تر و طمع‌ورزی‌شان کمتر و آینده‌نگری‌شان بیشتر است]: وقتی وارد برنامه می‌شویم دو ملاک داریم، یکی ناهمخوانی‌هایی که در درون برنامه است و یکی هم چینش کابینه و انطباق این وجه ترکیبی با پیامی که از دل برنامه مستفاد می‌شود.

[با اشاره به صفحهٔ ۱ برنامه‌های احمدی‌نژاد]: در این صفحه آمده است: «انقلاب اسلامی آغازی دوباره برای تمدن ایرانی- اسلامی است تا بر نظام سلطهٔ جهانی خط بطلان کشد و روح عدالت و معنویت را بپراکند». این سخن حقی است، اما در جای دیگر در صفحهٔ ۳ آمده

است که «دولت نهم بر مبنای عقلانیت دینی و در راستای تعهد به اصول و ارزشهای اسلامی و نوگرایی در روشها، همچنین با به کارگیری علوم و فنون برای تحقق کارآمد نظام اسلامی سعی خواهد نمود که شعار خدمت‌رسانی به مردم را تجلی بخشد».

آیا ما با علوم و فنون اثبات‌گرایانه موجود و با قرار دادن انقلاب اسلامی به‌عنوان نقطهٔ عطف تمدن اسلامی می‌توانیم به تمدن اسلامی برسیم؟

آنجا که بحث جنبش نرم‌افزاری علم مطرح می‌شود این را به علوم انسانی صرف اختصاص می‌دهید، اصلاً مراد علوم انسانی نیست. مراد علوم دقیقه است.

[با اشاره به فرازی دیگر از برنامهٔ رئیس‌جمهور مبنی بر بحث عدالت و توسعه و تعالی همه‌جانبهٔ درون‌زا، مبتنی بر اسلام ناب محمدی (ص) و به کارگیری علوم و فنون پیشرفته برای تحقق عدالت و ارتقای سلامت و رفاه اجتماعی]: این نشان می‌دهد که شما کماکان مصرید که علوم و فنون بی‌طرفند، اما در صفحهٔ ۴ برنامه‌ها مطلب دیگری دارید می گویید: «تولید علم، بومی کردن علوم بر مبنای فرهنگ ملی و استفاده از علوم و فنون و تحقیقات سایر کشورهاست». این یک تناقض آشکار است که بایستی به آن توجه کرد.

سخن این است که بدون معرفت‌شناسی خاص و معرفت‌شناسی هماهنگ، نمی‌توان به تمدن اسلامی رسید.

در صفحهٔ ۳ در ذیل راهبرد فرهنگی مطالبی آورده‌اید که اصلاً ربطی به فرهنگ ندارد. من به عنوان یک فرد کوچک از خانوادهٔ جامعه‌شناسی که سالها مطالعات فرهنگی داشته‌ام، می‌گویم شما اخلاقیات را با فرهنگ خلط کرده‌اید. کرامت انسانی و صداقت در گفتار و سلامت در عمل، اخلاقیات است، فرهنگ نیست.

شما باید چالشهای فرهنگی کشور و حقوق فرهنگی و وظایف فرهنگی دولت را می گفتید؛ آن حقوق فرهنگی که این سالها مغفول مانده را می گفتید و اساس برنامه‌ریزی قرار می‌دادید.

در راهبرد سیاسی یک خطری که همواره احساس می‌کردم به چشم می‌خورد؛ همیشه می‌گفتم باید از حقوق جامع شهروندی دفاع کرد و دچار یکسویه‌نگری نشویم. اگر عده‌ای گفتند حقوق فردی و فقط به آن پرداختند ما در حقوق اجتماعی فرو نغلطیم.

متأسفانه جامعهٔ ما یا به سمت تفکیک رفته یا به سمت اقتدار و استبداد. باید بتوانیم بین تفکیک و انسجام جمع کنیم. هم توجه به گروه‌بندی‌های مختلف اجتماعی اعم از اجتماعات طبیعی و گروههای مدنی و آزادی‌های فردی داشته باشیم و هم توجه به ثبات سیاسی و اقتدار ملی و وحدت ملی. یک طرفه نرویم.

انتخاب وزیر کشور، انتخاب حساسی است. به لحاظ ساختاری انتخاب فردی با سابقهٔ اطلاعاتی و امنیتی، تناسب ندارد و پیام خوبی را نمی‌رساند. من به شخص ایشان (پورمحمدی)

کار ندارم. نگاه ساختاری می‌کنم. نشود تاریخ تکرار شود!

به عنوان مدافع حقوق شهروندی می‌گویم از دل مشروطه، کودتای رضا خان بیرون می‌آید. از دل جنبش نفت، کودتای ۲۸ مرداد بیرون می‌آید. نشود از دل فردگرایی لیبرالیستی افراطی، یک جمع‌گرایی اقتداگرای افراطی بیرون آید این با انقلاب اسلامی ناسازگار است.

ما فلسفهٔ سیاسی خاصی داریم؛ ما نه اصالت را به فرد و نه به جمع می‌دهیم. ما از یک دولت نامحدود بالقوه در فلسفهٔ سیاسی‌مان تبعیت می‌کنیم و احساس می‌کنم باید این را هشدار دهم.

در راهبرد آموزشی بحث تقویت روحیهٔ نشاط و امید با طراحی نظام یکپارچهٔ آموزشی ذکر شده است که من نمی‌فهم یعنی چه؟ اولاً نظام یکپارچهٔ آموزشی و ارکان و سازمانهای آن را تعریف کنید. ثانیاً آیا تنها راه تقویت روحیهٔ نشاط و امید، نظام یکپارچهٔ آموزشی است؟

در صحفهٔ ۵ در ذیل راهبرد امنیتی، رویکرد امنیتی در این تعریف باید شفاف شود.

به نظر می‌رسد این برنامه مجمع‌الجزایری از حرفهای خوب است و بیش از آنکه راهبرد باشد آرمان است که:

اولاً عطف به چه چارچوب نظری اینها مطرح شده است؟

ثانیاً برنامه یعنی راهکارهای عملیاتی. من که نباید صرفاً چهار تا هدف و آرمان خوب را به عنوان برنامه ردیف کنم. برنامه یعنی مقصد اینجاست، مبدأ اینجاست، سازوکارها و شیوه‌های عملی و اجرایی تحقق این آرمانها اینها است و من احساس می‌کنم که مغفول مانده است.

سؤال اساسی من این است در صحفهٔ ۶ در ذیل بند ۲-۲ آمده است: «استفاده از همهٔ ظرفیتها و توانمندی‌های مدیریتی کشور بر پایهٔ شایسته‌سالاری»، آیا در چینش کابینه از تمام ظرفیت‌ها و توانمندیهای مدیریتی استفاده شد؟

در جای دیگری گفته می‌شود «تجلی مدیریت تحولگرا، انقلابی، خدمتگزار، متوازن و پاسخگو در برابر مردم، کارآمد، عدالت‌گستر و صالح» آیا این را در مورد کابینهٔ خودتان مثبت ارزیابی می‌کنید؟

در تذکر آیین‌نامه‌ای: این خطر محتمل است که جمهوری اسلامی هم به استبداد رضاخانی تبدیل شود

۳۰ مرداد ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

اگر انقلاب اسلامی را محک نقد جمهوری اسلامی کرده بودیم این اتفاق نمی‌افتاد و این خطر محتمل است که جمهوری اسلامی هم به استبداد رضاخانی تبدیل شود.

[پس از اظهارات موسی قربانی که به مخالفان کابینه پاسخ داد، در تذکری آیین‌نامه‌ای]: من جمهوری اسلامی را با استبداد رضاخانی مقایسه نکردم.

معتقدم چون در ۲۶ سال گذشته، مخصوصاً ۱۶ سال گذشته بعضاً انقلاب اسلامی را با جمهوری اسلامی خلط کرده‌ایم این اتفاقات افتاد.

گفتنی است قربانی در پاسخ به مخالفت افروغ در نطقش گفت: مقایسه کردن نظام جمهوری با نظام رضاخانی بی‌انصافی نسبت به نظام است.

زاهدی پاسخ بگوید؛ چرا جنبش نرم‌افزاری صرفاً یا عمدتاً در حوزه‌های علوم اجتماعی و انسانی مطرح می‌شود؟

۱ شهریور ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

[در مخالفت با محمد مهدی زاهدی، وزیر پیشنهادی آموزش عالی]: سخن بنده سخنی در باب محوری‌ترین، اساسی‌ترین و بنیادی‌ترین وزارتخانه است. این وزارتخانه متولی تربیت نیروی انسانی برای سایر وزارتخانه‌هاست.

با توجه به صبغهٔ فرهنگی انقلاب اسلامی، با دستگاهی روبه‌رو هستیم که باید به اقتصاد، سیاست و تعاملات اجتماعی خط و ربط دهد. وزیر این وزارتخانه باید علم‌شناس متبحری باشد و بیش از آنکه در علم و فن‌آوری تخصصی داشته باشد، باید دربارهٔ علم و فن‌آوری تخصص داشته باشد و معرفت‌شناسی‌های مختلف علمی را بشناسد؛ نسبت علم با فرهنگ و علم با جامعه را بشناسد و علم را در حد یک آزمایشگاه و متن و استاد و دانشجو تقلیل ندهد.

سخن از تمدن اسلامی و در نوردیدن مرزهای علمی به تعبیر مقام معظم رهبری است. اگر کسی بخواهد در همین جدول متقاطع حاکم بر علم ایفای نقش کند، به هیچ وجه نمی‌تواند مرزها را درنوردد. سخن بیهوده‌ای نیست. [با ورود به برنامه‌های این وزیر] خواهش می‌کنم که در پاسخ به آن به متن از پیش تعیین شده رجوع نکنید، تا بنده به عنوان یک دانشگاهی ببینم «زاهدی چند مرده حلاج است».

از اساتید، نخبگان و دانشجویان درخواست می‌کنم تا به داوری بنشینند که این وزیر اصولاً موضوعی به نام علم و دانشگاه را می‌شناسد؟ یا اینکه صرفاً «در یک رشته» تبحر داشته و کار کرده، ولی در بارهٔ حول و حوش و اطراف آن شناخت ندارد.

با استناد به برنامهٔ پیشنهادی احمدی‌نژاد می‌توان به سه پارادوکس علمی در آن اشاره کرد؛ نخست آنکه دولت نهم بر مبنای عقلانیت دینی و در راستای تعهد به اصول و ارزشهای اسلامی و نوگرایی در روشها و به‌کارگیری علوم و فنون برای تحقق کارآمدی نظام اسلامی سعی خواهد نمود شعار خدمت‌رسانی به مردم را تجلی بخشد. از این بحث این‌گونه مستفاد می‌شود که علوم و فنون جهت‌دار نیست، ولی در صفحهٔ دیگری بحثی دربارهٔ «تولید علم، بومی کردن علوم بر مبنای فرهنگ ملی و استفاده از علوم و فنون و تحقیقات سایر کشورها» آمده است که بحث

بومی کردن علم را تداعی می‌کند. ما از وزیر علوم و تحقیقات در خصوص جمع این دو مطلب پاسخ می‌خواهیم.

همچنین با اشاره به بند راهکارهای علمی و فن‌آوری در برنامهٔ رئیس‌جمهور که در آن از گسترش و اعتلای جنبش نرم‌افزاری و تولید علم خصوصا در حوزهٔ علوم اجتماعی و علوم انسانی مبتنی بر مبانی اصول و ارزشهای ایران اسلامی یاد شده، می‌توان گفت که این بحث بسیار اساسی است و این سؤال را ایجاد می‌کند که چرا جنبش نرم‌افزاری صرفاً یا عمدتاً به صورت خاص در حوزه‌های علوم اجتماعی و انسانی مطرح می‌شود، در حالی که بحث ما در خصوص علوم دقیقه هم هست.

در این برنامه نسبت به تحقیقات توسعه‌ای و کاربردی در مقابل تحقیقات بنیادین با توجه به اهمیت و اولویت توسعهٔ فن‌آوری در مقایسه با توسعهٔ علم در کشور تاکید شده است. اگر می‌خواهید جنبش نرم‌افزاری راه بیندازید باید اولویت را به تحقیقات بنیادین بدهید؛ چرا که اگر مشکل در تحقیقات نظری حل شد، مشکلات در تحقیقات کاربردی هم حل می‌شود.

یک ناهمخوانی در این زمینه وجود دارد؛ چرا که یک جا بحث از اعتلای جنبش نرم‌افزاری و علم بومی است و جایی از اولویت تحقیقات کاربردی یاد شده است. منظور خود از فکر و دانش ایرانی را توضیح دهید. نهضت نرم‌افزاری چیست و وجوه نرم‌افزاری علم کدام است؟ معنای نظارت چیست و در چه ابعادی و با چه ساز و کاری انجام می‌شود؟

اصولاً رویکرد شما به وحدت حوزه و دانشگاه چیست و چالشهای این وحدت کدام است و چه رابطه‌ای بین این پیوند و وحدت با رابطهٔ علم و دین برقرار می‌کنید؟ ساز و کار تطابق آموزش دانشگاهها با نیازهای کشور چیست و شیوهٔ فهم آن کدام است؟ نظر شما راجع به سرقت علمی رایج اساتید از دانشجویان چیست؟

یکی از وزرای پیشنهادی شما در ذیل برگ معرفی خود به ۱۲۰ مقالهٔ علمی، پژوهشی و ترویجی اشاره کرده است؛ در حالی‌که خود شما با ۱۸ مقاله استاد شده‌اید. من تعجب می‌کنم آن آقا چرا با ۱۲۰ مقاله استاد نشده است!؟

ما می‌دانیم مقالهٔ علمی پژوهشی چیست. سندش را رو کنید تا بفهمیم کار دانشجو است یا خودتان؟ من تحقیقاتی را در دانشگاه صنعتی شریف راهنمایی کرده‌ام. میزان دسترسی اساتید نسبت به مجلات علمی پژوهشی و مقالات منتشره را می‌دانم. رابطه‌ای است میان این مقالات و مسئولیتی که آقایان در این نشریات دارند. قبل و بعدش مقاله‌ای ندارند اما در زمان تصدی‌شان مقالات بسیاری دارند. در مقایسه با سایر مجله‌ها درمی‌یابیم که بسیاری از مجله‌هایی که امتیاز علمی پژوهشی دارند واقعاً در حد مجلات علمی و پژوهشی نیستند. نظر شما راجع به این چیست که مقاله را ارزشیابی کنیم یا مجله را؟

این موارد شاخصهای کمی هستند. کیفیت، بداهت و خلاقیت را باید با شاخصهای دیگری ارزشیابی کنید. آیا برای این مسائل طرحی دارید؟

سمت و سو و شاخصهای این ارزیابی و مبنای نظریهٔ این شاخصها نزد شما چیست؟ آسیب‌شناسی شما از وضعیت موجود در شیوهٔ گزینش دانشجو و اصلاح کنکور فعلی چیست؟ تلقی شما از تمرکزگرایی آموزشی و ابعاد و مؤلفه‌های آن چیست؟ آسیب‌شناسی شما از دانشگاه چیست؟

[با استناد به بند پژوهشی برنامهٔ وزیر پیشنهادی علوم]: بفرمایید تعریف شعار از علم جهانی چیست؟ وجه تمایز علم جهانی و علم‌سنجی در جهان اسلام چیست؟ با توجه به اینکه در برنامه‌تان آورده‌اید هماهنگی و متمرکز کردن فعالیت‌های پژوهشی با مدیریت آموزش عالی، به نظر می‌رسد که معیارش این است که تمامی فعالیت‌های پژوهشی و کاربردی در وزارت آموزش عالی متمرکز می‌شود. این مسئله با آن تمرکززدایی شما چگونه جمع می‌شود؟ آیا به تبعات و ملزومات این ادعا واقفید؟

وزیر پیشنهادی علوم همچنین در بخش دیگری از برنامه‌اش از توجه ویژه به علوم بنیادین برای خلق نظریه‌های جدید علمی سخن گفته است. این مطلبی است که با برنامهٔ پیشنهادی رئیس‌جمهور ناسازگار است. حال آنکه در برنامهٔ پیشنهادی دولت بر اولویت تحقیقات کاربردی نسبت به تحقیقات بنیادین و اولویت توسعهٔ فن‌آوری در مقایسه با توسعهٔ علم تصریح شده است، این تمایز را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ نسبت تقویت کرسی‌های آزاداندیشی و مناظره‌های علمی با تولید علم بومی چیست؟

در ذیل اصلاحات ساختاری در برنامه‌تان آورده‌اید «تمرکززدایی و تفویض امور اجرایی به دانشگاهها» و پس از آن از طراحی نظام یکپارچه آموزشی از مهد کودک تا دانشگاه سخن گفته‌اید، این تمرکززدایی با این یکپارچه‌نگری چگونه قابل جمع است؟

جایگاه فعالیت‌های سیاسی دانشجویان و تشکل‌های سیاسی دانشجویی در برنامهٔ شما چیست؟ نظریهٔ شما در مورد نسبت فرهنگ و علم با سیاست و اقتصاد چیست؟ آسیب‌شناسی فعلی شما از نظریهٔ حاکم بر دانشگاهها چیست؟ شاخصهای فعالیت‌های علمی موجود را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ معاونان شما چه کسانی خواهند بود؟ به نظر می‌رسد همان سیاستهایی که امروزه حاکم است توسط فرد دیگری ولی با لعاب دیگری دنبال می‌شود. من می‌شنوم فرصت‌طلبانی اطراف شما هستند که متأسفانه من خاطره و حافظهٔ خوشی از آنان ندارم.

قصد ندارم وارد بحث‌های وجوه نرم‌افزاری و آسیب‌شناسی شوم و آن را به خود وزیر واگذار می‌کنم، اما در باب آنچه که در زندگی‌نامهٔ زاهدی آمده است، آقای احمدی‌نژاد، شما یک دولت اخلاقی تشکیل داده‌اید. افراد هم باید در معرفی خود اخلاق را رعایت کنند.

نمایندگان محترم شرح زندگی‌نامهٔ وزرا را مطالعه کنید، از شما می‌پرسم، آیا اخلاق و تواضع لحاظ شده است؟

از زاهدی به عنوان بهترین ریاضی‌دان جهان و مرد جهان در معرفی‌اش یاد شده است. آقای زاهدی شما محترم و استاد تمام هستید. نیازی به گفتن این چیزها نیست. به نظر من این عبارات اغراق‌آمیز است و در شأن دولت اخلاقی نیست.

می‌توان از انجمن‌ها و تشکل‌هایی در خارج از کشور یاد کرد که با نامهای موجه و بی آنکه کار علمی داشته باشند، با اخذ پول مطالبی را چاپ و افرادی را به عنوان نفرات برتر معرفی می‌کنند. این موارد به معنای آن نیست که این مجلات واجد ارزش علمی بالا هستند.

و اما در خصوص سابقهٔ اجرایی، تنها معاون پژوهشی دانشگاه بودن و عضویت در شورای شهر کفایت نمی‌کند.

خدا می‌داند من در نیکی ایشان هیچ تردیدی ندارم، شخصاً عذرخواهی می‌کنم اگر به شخص ایشان، ادب و تدین‌شان اسائهٔ ادبی از سوی من سر زده باشد. پشت سر این برادر بزرگوار نماز هم می‌خوانم و افتخار هم می‌کنم.

در بَرّ[1] بودن ایشان شکی نیست اما در عمیق بودن ایشان شک است.

خوف داریم پورمحمدی استاندارانی با صبغه و سبقهٔ امنیتی انتخاب کند پورمحمدی از جایی آمده که تصادفاً نظارتهای درون سازمانی کافی نبوده است

۲ شهریور ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

در مخالفت با وزیر پیشنهادی کشور: همواره گفته‌ام که چالش بعدی ما پس از انتخابات ریاست جمهوری به احتمال زیاد چالش آزادی خواهد بود؛ برای اینکه گرایش افراطی به فردگرایی لیبرالیستی، جامعه را به سمت یک جمع‌گرایی افراطی، سوق می‌دهد.

شاکرم از اینکه در نظامی زندگی می‌کنم که آزادی کامل دارم و امروز می‌خواهم این آزادی کامل را به رخ جهانیان بکشم.

هیأت رئیسهٔ محترم بی‌طرفی خود را نسبت به مخالفان نشان ندادند و بیشتر طرفدار موافقان بودند و من فکر می‌کنم این تناسبی با شأن مجلس آن هم به هنگام رأی اعتماد ندارد.

وزیر کشور باید فهم عمیقی از حقوق شهروندی داشته باشد و اگر برداشت یکسویه از حقوق شهروندی داشته باشد، جامعه را دچار چالش می‌کند.

حقوق جامع شهروندی، هم بعد فردی دارد و هم بعد گروهی وهم بعد جامعه‌ای. اگر ما به یکی از این طیف‌ها گرایش پیدا کنیم، جامعه تشنگی گرایش به طیف مقابل را پیدا می‌کند.

---

۱. خوبی و نیکوکاری شخصی.

در جریان مشروطه، قرائتی از آزادی مطرح شد که فردگرایانه بود و بیشتر ریشه در نهضت روشنگری اروپا داشت و جامعه دچار یک آنارشیسم شد و در فضای عمومی آن زمان، حتی بسیاری از روشنفکران متمایل به رضا خان شدند و کودتایی شکل گرفت.

وقتی می‌گوییم استبداد رضا خانی، مفهوم استبداد مراد است و نه بحث رضا خان. مفهوم اقتدارگرایی و مفهوم جامعه‌گرایی در مقابل فردگرایی است. اهل فن و نمایندگان متوجه هستند بحث مقایسهٔ جمهوری اسلامی با رضا خان نیست. آنها که این مقایسه را به بنده نسبت می‌دهند معلوم است که نه جمهوری اسلامی را فهمیده‌اند و نه این بحث را متوجه شده‌اند.

در جریان نفت نیز این را شاهد بودیم که از دل جنبش نفت، کودتا بیرون آمد و این به خاطر همان فضای آنارشیستی بود.

همواره و حتی پیش از نمایندگی گفته‌ام که چالش بعدی ما پس از انتخابات ریاست جمهوری به احتمال زیاد چالش آزادی خواهد بود؛ برای اینکه گرایش افراطی به فردگرایی لیبرالیستی جامعه را به سمت یک جمع‌گرایی افراطی، سوق می‌دهد.

تعریف جمهوری اسلامی و مردم سالاری دینی و فلسفهٔ سیاسی آن، جامعیتی را تداعی می‌کند که هم به فرد اصالت بخشیم و هم به جامعه. یعنی نه فرد را فدای جامعه کنیم و نه جامعه را در برابر منافع فردی ذبح کنیم. ضمن اینکه اگر تعارضی بین حقوق فردی و اجتماعی ایجاد شد، طبیعی است که جانب حق جامعه را می‌گیریم.

حق جامعه تبعاتی از جمله ثبات سیاسی، هماهنگی ساختاری، وحدت نمادین دارد. اگر بنده الآن نسبت به انتخاب ایشان (آقای پورمحمدی) اعتراض ساختاری می‌کنم از باب دغدغهٔ تاریخی است که نکند یک‌بار دیگر تاریخ تکرار شود.

هشدار می‌دهم، نشود که با یک انتخابی که گرایش به امنیت و جامعه‌گرایی دارد یک بار دیگر تجربهٔ تاریخمان تکرار شود.

اجازه دهید ما گفت‌وگویی داشته باشیم چراکه وزارت کشور محل دیالوگ و گفت‌وگوست. بگذارید دیالوگ و گفت‌وگویی برقرار شود تا ببینیم وزیر ما در چه حد و اندازه‌ای است.

میزان شناخت وزیر پیشنهادی از نیروهای گریز از مرکز موجود در مناطق مرزی و قومی به علت دولت‌سازی و ملت‌سازی متمرکز و از بالا به پایینی که از زمان رضا خان شروع شده، چیست؟ و با چه سیاستی و چگونه می‌خواهد با این نیروها مقابله کند؟

یادم نرفته که در سال ۱۳۷۲ جنبش‌های شهری را در شیراز، مشهد، اراک و مبارکه چگونه قلع و قمع کردند و به خاک و خون کشیدند، چون فهمی نداشتند.

اگر ما همین جریان ۱۸ تیر را متوجه می‌شدیم، دستور حمله صادر نمی‌کردیم.

اگر بگویند، چرا می‌گویی، می‌گویم به هر حال رشتهٔ حقیر سراپا تقصیر این است. من در

باره اتفاق مبارکه کار تحقیقاتی کردم. آیا فهم خود را به اسم اینکه فضل‌فروشی نشود، نگویم؟

آیا ایشان فهمی از نیروی گریز از مرکز موجود به دلیل تمرکزگرایی و حاکمیت استراتژی مرکز - پیرامونی حاکم دارند و آیا تحریم‌های نسبتاً ساختاری و اجتماعی موجود نسبت به اقوام مختلف را می‌شناسد؟

[با اشاره به برخی گفته‌ها مبنی براینکه تحریم ساختاری وجود ندارد]: آیا حس تحریم وجود دارد یا نه؟ چرا یکی از نمایندگان کرد ما این گونه سخن می‌گوید، چون حداقل این است که حس تحریم دارد. می‌گوییم تحریم ساختاری نیست و تبعیض نهادینه نشده، پس چرا حس آن وجود دارد؟ شما با این حس می‌خواهید چگونه برخورد کنید؟

ما در حوزهٔ وزارت کشور، حوزه‌های آزادی‌های اساسی فردی و گروهی، احزاب و تشکلهای سیاسی، بحث جنبش‌ها و شورشهای شهری و زمینه‌های مستعد در جامعه، تمرکز فقر، استراتژی مرکز-پیرامونی داریم که همه زمینه‌های شورش و جنبش‌های اقتصادی و غیراقتصادی هستند.

دغدغه‌هایی از انتصاب شخص پورمحمدی داریم. ایشان رئیس اطلاعات خارجی از سال ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۸ بوده‌اند، و نیز معاون و جانشین وزیر اطلاعات از ۱۳۶۶ تا ۱۳۷۸ و مدت سه سال و نیم جانشین یکی از وزرای شناخته شده بوده‌اند.

بحث جایگاه با عظمت و حساس وزارت اطلاعات مطرح نیست. کسی در حساسیت و اهمیت و ضرورت و فداکاریهای عزیزان و سربازان گمنام امام زمان (عج) که در این وزارتخانه ایفای نقش کرده‌اند و می‌کنند سخن نمی‌گوید، بحث در ارتباط با این انتصاب است؛ خلط نشود.

کسی که عادت کرده که در سنگری حساس ایفای نقش کند، یک شاکله و صبغه و جوهره‌ای پیدا کرده است.

این قدر بحث شاذ (نادر) مطرح نکنید که انسانها می‌توانند تمام شرایط اجتماعی و محیطی خود را دگرگون کرده و حُر بشوند. مگر چند درصد افراد حر می‌شوند. این یک ریسک است. بالاخره انسانها تابع شرایط، شناخت و محدودهٔ شناخت خود هستند.

اینها عادت کرده‌اند، نبینند، نشنوند، یا جوری که دیگران را وادار کنند، نبینند و نشنوند و حالا می‌آیند به فضایی که باید ببینند و بشنوند؛ و اصلاً فضا و عرصه، فضای دیگری است.

«چرا باید این ریسک را بکنیم»، آیا فردی با سابقهٔ ایشان، اما بدون این گذشته از جماعت روحانیون و غیر آنان نداشته و نداریم؟

ایشان (پورمحمدی) از جایی آمده است که تصادفاً نظارتهای درون سازمانی کافی در آن وجود نداشته است.

اتفاقاتی که در سالهای گذشته در این وزارتخانه رخ داد، والله با حقوق انسانی و الهی و

شهروندی قابل دفاع نیست؛ و هم‌اکنون من سؤال می‌کنم که با مرتکبین آن قتل‌ها چه برخوردی شد؟ روز قیامت باید پاسخ بدهیم. پنداری طرف مخالف من است، محاکمه می‌شود، زندان می‌رود، اما نه به این شکل. باید برخورد می‌شد، اما نشد.

به ما حق بدهید؛ فردی که از این وزارتخانه با این گذشته و فقدان سازوکارهای نظارتی می‌آید، این‌گونه برای ما تداعی شود که تن‌مان در عرصهٔ عمومی بلرزد. مگر نلرزیده است؟ مگر احساس ناامنی در گذشته نداشته‌ایم؟

ما خوف این را داریم افرادی را به عنوان استانداری انتخاب کنند که با همان صبغه و نوع نگاه حاکمیت پیدا کنند.

با توجه به دایرهٔ اختیارات استانداران و اینکه مدیران استانی وزارتخانه‌ها توسط استاندارها باید تأیید بشوند، تجلی کابینهٔ ۷۰ میلیونی را مخدوش می‌کند.

سؤال من این است که ضمانتهای شما برای پرهیز از این احساس و پاسداری از حقوق جامعه و شهروندی در کشور به عنوان جلودار کابینه چیست؟

[با اشاره به برنامه پیشنهادی پورمحمدی]: نگاه جامعه‌گرایی و امنیت اجتماعی بر این برنامه حاکم است. سلامت اجتماعی و سیاسی، خدمات رسانی عمومی، امنیت فراگیر از جمله عناوین برنامه‌های وی است و هر سهٔ اینها از یک سنخ هستند. لازمهٔ امنیت فراگیر و سلامت اجتماعی و سیاسی، خدمات‌رسانی عمومی است؛ یعنی یک رابطه و نگاه از بالا و جسارتاً ارباب – رعیتی را در این برنامه حس می‌کنم.

برنامهٔ این وزیر نوعی مثبت‌گرایی را در حقوق اساسی تداعی می‌کند. گویی اگر مردم حقوق اساسی و آزادی دارند، حتماً باید این آزادی مثبت باشد وگرنه نباید این آزادی را داد. این در حالی است که آزادی می‌تواند منفی باشد. ریسک است و باید ریسک آن را بپذیریم.

اگر آزادی را صرفاً مثبت تعریف کنیم، آزادی و حق انتخابی نیست، بلکه انتخاب بین بد و خوب است؛ لذا باید راهکارهایی را بیندیشیم که مردم آموزش ببینند که به سمت آزادیهای خوب بروند، نه اینکه با سازوکارهای از بالا تعیین شده ضمانتهای لازم را اتخاذ کنیم.

[با اشاره به ذیل مباحث سلامت اجتماعی و سیاسی که در برنامه پورمحمدی آمده است]: ایشان حقوق شهروندی و تعامل مهرورزانهٔ کارگزاران حکومتی و مردم را مطرح کرده‌اند، خواهش می‌کنم این را بشکافند و توضیح دهند که تعامل مهرورزانه چیست؟

[با اشاره به بخشی دیگر از برنامه وزیر پیشنهادی کشور مبنی بر «سلامت سیاسی با فعالیت‌های متین و وزین احزاب، رسانه‌ها، گروههای مرجع و نخبگان با شفاف‌سازی، قاعده‌مندی و شناسنامه‌دار شدن»]: این مفهوم وزین و متین این مفهوم را تداعی می‌کند که اگر وزین و متین باشند، فعالیت می‌کنند.

از وزیر پیشنهادی می‌خواهم که مفهوم قاعده‌مندی را نیز توضیح دهد، و [با اشاره به برخی مشکلات از جمله قانون‌گریزی و بی‌نظمی اجتماعی]: آیا ریشه‌های قانون‌گریزی را نیز استنباط کرده‌اید؟

[با قرائت عنوان «واگرایی اجتماعی و قومی» که در برنامه پورمحمدی آمده است]: بسیاری از جاها ما همگرایی داریم، اما درک ما واگرایی است. خیلی از سیاسیون هستند که قادر نیستند که بین امنیت و هویت ملی و هویت‌های خرده فرهنگ‌ها جمع کنند؛ چون عادت نکرده‌اند و ذهنشان از بالا به پایین شکل گرفته است.

ناکارآمدی قوانین انتخاباتی از دیگر مشکلات مطرح‌شده در برنامه پورمحمدی است. این سؤال را می‌پرسم که کجای این قانون را می‌خواهید اصلاح کنید؟

[با اشاره به برخی دیگر از مشکلات مطرح در برنامهٔ وزیر پیشنهادی کشور از جمله ناهماهنگی در مدیریت شهری، نارسایی و ابهام در فعالیت‌های سیاسی]: ریشه‌های این قانون‌گریزی، راهکارهای مقابله با برنامه‌های اجتماعی، ریشه‌های واگرایی و قومی چیست؟

شما در بارهٔ ناکارآمدی قوانین انتخاباتی گفته‌اید، می‌خواهید عرصه‌های نظارت و اجرایی را تفکیک کنید و حد نصاب صلاحیت برای نامزدهای انتخابات تعیین کنید، من اینها را نمی‌فهمم لطفاً توضیح دهید، محدودهٔ وظیفهٔ شما در مدیریت شهری بدون اختلاط با سایر نهادها چیست؟

[با اشاره به برخی دیگر از موارد مطرح در این برنامه از جمله اصلاح و اجرای قوانین انتخابات، ارتقای کیفیت و گسترش مشارکت سیاسی عامه مردم]: به اعتقاد من نگاه توده‌وار نسبت به مشارکت سیاسی در اینجا مستتر است و از بعد ارادی و داوطلبانهٔ بومی آن غفلت شده است.

آنچه گفتم از سر خیرخواهی و ادای تکلیف مسلمانی و نمایندگی بود و امیدوارم رئیس‌جمهور عدالتخواه در برابر چالشهای داخلی و خارجی پیش‌رو، موفق و سربلند باشد. رئیس‌جمهور مطمئن باشند که از هیچ کمکی به ایشان مضایقه نخواهیم کرد و او را در برابر سختی‌ها و مصائب پیش‌رو تنها نخواهیم گذاشت.

در اخطار قانون اساسی: نگاه امنیت‌گرایی و جامع‌گرایی به تدریج حاکم می‌شود نمایندگان در اظهارنظر آزادند

۲ شهریور ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

[در اخطاری بر اساس اصل ۸۴ قانون اساسی]: هر نماینده‌ای در برابر تمام ملت مسئول است و حق دارد در همهٔ مسائل داخلی و خارجی کشور اظهارنظر کند.

اولاً آن احساس خطری که می‌کردم امروز شاهد آن شدم و احساس کردم نگاه امنیت‌گرایی و جامعه‌گرایی به تدریج حاکم می‌شود. نگاهی که هر نقدی را برنمی‌تابد.

ضمن اینکه از افراد شاغل در وزارتخانهٔ اطلاعات تعریف کردم به عنوان دلیل، گفتم اگر خونی به‌ناحق ریخته شده است به خاطر فقدان سازوکارهای نظارتی در این وزارتخانه و جریانات گذشته است. آیا این جریانات در گذشته اتفاق نیفتاده؟ آیا با مرتکبین به احسن وجه و منطبق با حقوق قضایی شرعی اسلام برخورد شده؟ چرا ذهنتان را برای هر اصلاح ساختاری بسته‌اید؟

بنده هیچ تعرضی به افراد نکرده و بین وزارت اطلاعات و نظام هم خلط نکرده‌ام. اینکه آقای میرمحمدی پس از نقد من بر وزارت اطلاعات بلافاصله من را متهم به مخالفت با نظام جمهوری اسلامی می‌کند معلوم می‌شود نه وزارتخانه را فهمیده و نه نظام جمهوری اسلامی را درک کرده است.

پس از صحبت‌های جلالی: هیچ وقت سابقه اطلاعاتی نداشته‌ام، نه به عزیزان شاغل در وزارت اطلاعات اهانتی کردم و نه به پورمحمدی

۲ شهریور ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

[پس از صحبت‌های کاظم جلالی به عنوان موافق پورمحمدی در تذکری]: آقای جلالی گفتند: خوشحالند که افرادی تغییر رویکرد پیدا کرده‌اند، چون سابقه اطلاعاتی دارند که این نشان می‌دهد پس خود ایشان اطلاعاتی هستند که رفته‌اند پرونده‌ای را دیده‌اند؛ ضمن اینکه بنده هیچ وقت سابقه اطلاعاتی نداشته‌ام.

آقای جلالی به من و یکی دیگر از نمایندگان گفتند که به ایشانی که ما آوردیم رأی اعتماد دهید.

ما اصلاً نخواستیم به ساحت آقای پورمحمدی اهانتی شود. من نه به عزیزان شاغل در وزارت اطلاعات اهانتی کردم و نه به شخص ایشان؛ بلکه گفتم با توجه به مشکلات ساختاری، پیامی که تداعی می‌شود این چنین است و من تعجب می‌کنم که چرا نقد یک تشکیلات را به پای نظام می‌نویسند و این خلط بحث است و با مباحث عوامانه نمی‌توان از نقد عالمانه و روشمند فرار کرد.

عضویت من در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی یک شایعه است

۲ شهریور ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

[در جمع خبرنگاران در خصوص شایعه عضویت خود در سازمان مجاهدین انقلاب

اسلامی]: این روزها باید شاهد این جوسازی‌ها و پرونده‌سازی‌ها باشیم و این مطالبی که مطرح می‌کنند جزو جوسازی‌هایی است که به راه انداخته‌اند و نمی‌دانم در نهایت به کجا ختم می‌شود.

من حتی سابقهٔ حضور در یک جلسه سازمان مجاهدین انقلاب را چه قبل و چه بعد از انقلاب ندارم.

به هر حال باید به نوعی افراد را متهم کنند، البته نمی‌گویم عضویت در این سازمان بد است اما من هیچ عضویتی در آن نداشته‌ام.

[در خصوص سخنان پورمحمدی در مجلس]: او بسیار از موضع بالا و مقتدرانه جواب داد؛ البته من توقع این پاسخ را داشتم؛ «سالی که نکوست از بهارش پیداست».

[در پاسخ به اینکه آیا باز هم قصد دارید به عنوان مخالف صحبت کنید؟]: خیر، فاتحة مع الصلوات. تا همین جا هم به ما سخت گذشت.

کابینهٔ پیشنهادی را متوسط رو به پایین ارزیابی می‌کنم. این کابینه می‌توانست موجه‌تر و قابل دفاع‌تر باشد. به هر حال قصد ما نقد درون گفتمانی است.

امیدوارم رئیس‌جمهور افراد قوی و کارآمدتری را معرفی کند تا پیام عدالت‌خواهی از آن بیشتر و قوی‌تر به مشام برسد.

وزرای پیشنهادی تعاون، علوم، کشور، بازرگانی، نفت، آموزش و پرورش دارای رقبای جدی از نگاه مجلس هستند و احتمال رأی نیاوردن هر کدام از این افراد وجود دارد.

اگر در نتیجهٔ سیاستهای جدید وزارت کشور، حقوق شهروندی فردی فدای حقوق جمعی شود، به عنوان یک روشنفکر و نمایندهٔ مجلس با آن مخالفت خواهم کرد.

اگر فضا به سمت تضییع حقوق شهروندی و نادیده گرفتن حقوق فردی گرایش پیدا کند تذکرات و انتقادات من ادامه پیدا خواهد کرد.

[با انتقاد از سخنان یکی از سخنرانان مراسم معارفهٔ پورمحمدی - وزیر جدید کشور-]: یکی از سخنرانان این مراسم گفته است که هنگام بحث بر سر رأی اعتماد به پورمحمدی، به او ظلم شده است. کسی که این حرف را زده است متوجه سنخ مخالفت من نشده است، ما در مخالفت با وزیر کشور معترض شخص ایشان نشدیم.

آزادی دو نوع است؛ آزادی در عمل و آزادی در انتخاب. همیشه نتیجهٔ آزادی خوب نیست، اما آیا اگر نتیجهٔ آن باب میل ما نبود باید آن را محدود کرد؟

بنده خواهان سیاست‌گذاری مناسب برای تضمین آزادی اجتماعات طبیعی و جامعهٔ مدنی هستم. آزادی اجتماعات ارادی مانند احزاب و تشکل‌ها باید رعایت شود.

آیا باید سالم‌سازی از بالا دیکته شود یا اینکه سالم سازی همراه با فرهنگ‌سازی باشد؟ آیا

تاکید بر انسجام است یا حقوق فردی؟ پاسخ این پرسشها را باید در عملکرد وزیر جدید کشور دید.

آیا عزل و نصب‌ها مبین کابینهٔ هفتاد میلیونی و از میان اقشار جامعه است، یا از میان قشر خاصی از جامعه؟

[دربارهٔ به‌کارگیری نیروهای امنیتی در مدیریت اجرای کشور]: این کار قطعاً اشکال دارد؛ زیرا آنها معرف یک لایه از جامعه هستند؛ در حالی که آقای احمدی‌نژاد گفته که از تمام ظرفیت‌ها برای تحقق شایسته‌سالاری استفاده خواهد کرد.

[دربارهٔ حضور روشنفکران در تریبون نماز جمعه]: این پیشنهاد از سوی فرد دیگری مطرح شده است.

[در پاسخ به پرسش خبرنگاری مبنی بر اینکه آیا از احیای قتل‌های زنجیره‌ای نگرانی دارید؟]: من این را به عنوان دلیل اقامه کردم. در روش شناسی، یک ساختار داریم. و یک عامل. دلیل من ساختاری بود، نه فردی. من نگفتم که ایشان عامل قتل‌ها بود، اما از سازمانی آمده بود که به لحاظ ساختاری پیامی را بیان می‌کند و باعث می‌شود مسائلی تشدید شود.

سؤال کردم این قتل‌ها توسط چه کسانی انجام شده و با مرتکبان چه بر خوردی شده است؟ من گفتم شما از سازمانی به وزارت کشور آمدید که با آزادی سر و کار دارد، اما به لحاظ ساختاری پیامی را منتقل و ذهنیتی را تشدید می‌کند.

من به عنوان یک مسلمان انقلابی، کیفرخواستی را مطرح می‌کنم و می‌گویم زیبندهٔ نظام جمهوری اسلامی که می‌خواهد حکومت اسلامی را به دنیا عرضه کند، نیست که چنین اتفاقی بیفتد و ما در اصلاح ساختاری و برخورد با مرتکبان آن شاهد هیچ کاری نباشیم.

وزارت اطلاعات جدا از اهمیت و کارکرد آن به لحاظ ساختاری به ساز و کار نظارتی نیاز دارد. تا زمانی که این ساز و کار وجود نداشته باشد، مردم نخواهند فهمید که در آنجا چه می‌گذرد.

[دربارهٔ جداسازی حفاظت اطلاعات از وزارت اطلاعات]: تشکیل چنین واحدی از وزارت اطلاعات مثبت است. این کار موجب می‌شود که نیروهای اطلاعات تحت نظارت قرار گیرد، یعنی باید مردم آسوده باشند و بدانند که این نیروها نیز تحت نظارت هستند.

مهم‌ترین نقش روشنفکران دینی برملا کردن فرایندهای اغوایی است

۱۱ شهریور ۱۳۸۴/ خبرگزاری ایسنا

فرایندهای اغوایی، شکلی از اعمال قدرت هستند که اعمال شوندهٔ قدرت، شناختی از اعمال کنندهٔ قدرت ندارد و فکر می‌کند کاملاً حکمرانان به نیازهای او توجه دارند و او احساس

رضایت می‌کند، اما واقعاً اغوایی صورت گرفته و این رضایت مبتنی بر نیاز واقعی نیست، بلکه مبتنی بر نیازهای کاذبی است و فرد فکر می‌کند نیازهای واقعی او توسط حکمرانان مورد توجه قرار گرفته است. از نگاه یک روشنفکر حقیقت‌جو و اصل‌گرا این مسئله یک اغوا و در جهت فریب دادن اذهان عمومی و به گونه‌ای استحمار آنهاست که مهم‌ترین نقش روشنفکران به ویژه روشنفکران دینی در کشور، برملا کردن فرایندهای اغوایی است.

در هیچ برهه‌ای نمی‌توان از روشنفکران غافل شد. روشنفکران افرادی هستند که دغدغهٔ حقیقت‌جویی دارند و تمام تلاش آنها این است که در یک فرایند آگاهی‌بخشی، درک خود را از حقیقت در اختیار عموم مردم قرار دهند و بسته به اینکه در چه شرایطی زندگی می‌کنند ممکن است تأکیدشان بر وجه خاصی از حقیقت باشد.

در زمانی نیازها و حقوق اولیه فردی افراد مورد سؤال است؛ لذا تأکید روشنفکران روی ابعاد ضروری است، زمان دیگر که ابعاد جمعی مورد نیاز است تأکیدشان روی حقوق و نیازهای جمعی است.

روشنفکری با عام‌گرایی، غایت‌گرایی و اصل‌گرایی پیوند خورده است. اگر قائل به این باشیم که نه ذات، نه غایت و نه اصلی وجود دارد و همه چیز نسبی است، با رسالت روشنفکری تنافی دارد. اگر همه چیز نسبی است و حقیقت یا وجود خارجی ندارد یا دست‌نیافتنی است برای چه روشنفکری کنیم؟ و فعالیت روشنفکری معنا پیدا نمی‌کند، لذا بین ذات‌گرایی و روشنفکری رابطه وجود دارد.

با یک دقت فلسفی فقط دینداران و کسانی که به خدا باور دارند، می‌توانند روشنفکری کنند، چون بین خداگرایی و اصل‌گرایی و روشنفکری نسبت و رابطه وجود دارد. در شرایط ایران با توجه به اینکه روشنفکر باید با مردم قرابت داشته باشد و با زبان مردم صحبت کند و برخواسته از متن و بطن توده‌ها باشد، خواه ناخواه روشنفکر دینی تناسب و سنخیت بیشتری پیدا می‌کند.

این تناسب دو وجه دارد یک وجه آن به نسبت ماهوی روشنفکری با خداگرایی و یک وجه آن به شرایط و فرهنگ و هویت دینی ما برمی‌گردد که اگر روشنفکر بخواهد با زبان مردم به تنویر افکار مردم بپردازد باید به این هویت توجه داشته باشد و با مفاهیم دینی دست به روشنفکری بزند و این واقعیت تاریخی است که باید مورد توجه قرار گیرد.

روشنفکری که اصولگرا باشد و توجه به هویت و فرهنگ نداشته باشد در ابعاد اجتماعی - سیاسی و فرهنگی خود توفیق نخواهد داشت و روشنفکری که اصل‌گرا نباشد و بخواهد با باورهای اومانیستی دست به روشنفکری بزند، جواب نمی‌گیرد. پس باید راه سومی پیشنهاد کنیم و آن اینکه روشنفکر اصل‌گرا یا خداگرا با توجه به مفاهیم دینی و با توجه به اینکه مخاطبین‌شان از فرهنگ و هویت دینی برخوردار هستند دست به تنویر افکار عمومی بزنند.

همواره نقش روشنفکران دینی در کشور، نقش بارز و برجسته است و شرایط ایران نیز اقتضای تشدید این فعالیت‌ها را دارد. با فرض بر اینکه این افراد حقیقت‌جو هستند تمام تلاش‌شان آگاهی‌بخشی است و خیز برای قدرت رسمی برندارند آلوده به روابط قدرت و ثروت نشوند و از بیرون به نقد قدرت و حاکمیت بپردازند، که این نقد هم مثبت هم منفی است و بعضی اوقات که حاکمیت در راستای توجه به مطالبات و نیازهای واقعی مردم است مورد تأیید روشنفکران است و بعضی اوقات حاکمیت از این نیازها و مطالبات فاصله می‌گیرند، که روشنفکران باید موضع بگیرند و مردم را آگاه کنند که حق و حقوق واقعی آنها چیست و ایستادگی کنند.

هم در غرب هم در ایران، تنها شناخت‌شناسی‌ای که می‌تواند به فعالیت‌های روشنفکری کمک کند، شناخت‌شناسی انتقادی است؛ یعنی از دل شناخت‌شناسی رئالیزم انتقادی است که روشنفکری موجه می‌شود. به عبارت دیگر، فعالیت‌های فکری باید به عمل معطوف باشد. اگر فعالیت‌های فکری از فرآیندهای رفتاری و عملی جدا باشد، روشنفکری قابل دفاع نیست.

ابزارها از جامعه‌ای به جامعهٔ دیگر فرق می‌کند. ما شاهدیم که بسیاری از ابزارهای سنتی در جوامع سنتی کماکان به قوت خود باقی است و روشنفکر باید از این ابزارها استفاده کند و هنر استفاده از این ابزارها را داشته باشد و روشنفکری غرب از ابزارهای نوین ارتباطی و اینترنت و رسانه‌ها استفاده می‌کند و اما در اختیار روشنفکران جهان اسلام ابزارهایی وجود دارد که باید بتواند از آن استفاده کند، که تریبون‌های نمازجمعه، مساجد و حسینیه‌ها از جملهٔ این ابزارها به شمار می‌روند.

روشنفکر وقتی می‌بیند تعدادی افراد دور هم جمع می‌شوند، باید هنر استفاده از این تجمع را داشته باشد تا فرایندهای آگاهی‌بخشی خود را به منصهٔ ظهور رساند و این به شرایط اجتماعی، فناوری و تاریخی که در آن قرار گرفته‌ایم و به ابزارهای در اختیار برمی‌گردد. این‌گونه نیست که ابزارها خود به خود سراغ افراد بیایند؛ افراد باید بتوانند با مهارت سراغ ابزارها بروند. هر چه ابزارها متعددتر باشد روشنفکران در تنویر افکار عمومی به شرط اینکه در راستای مطالبات و نیازهای واقعی مردم باشد، توفیق بیشتری خواهند داشت.

روشنفکرانی که از مردم گریزان بوده‌اند، و روشنفکرانی که صرفاً می‌خواسته‌اند از ابزارهای نوین ارتباطی استفاده کنند، در درازمدت توفیقی نداشته‌اند، اما روشنفکرانی که ضمن استفاده از ابزارهای نوین ارتباطی، سعی می‌کردند میان مردم باشند و با توجه به ابزارهای سنتی دست به تنویر افکار عمومی بزنند توفیق بیشتری داشته‌اند. مثلاً روشنفکری نسل دوم این خصلت را دارد. مرحوم شریعتی و مطهری و قبل از آنها جلال احمد، کسانی بودند که در میان مردم بودند و بیشتر از روشنفکران سکولار با مردم حشر و نشر داشته‌اند

و راز توفیق آنها هم همین در میان مردم بودن و با زبان مردم صحبت کردن و از ابزارهای مردمی استفاده کردن بوده است.

احساس می‌شود یک روشنفکر دینی ضمن توجه به اصل‌گرایی و هویت دینی، باید هنر این را داشته باشد که هم از ابزارهای نوین ارتباطی استفاده کند، هم از ابزارهای سنتی ارتباطی تا توفیق بیشتری کسب کند.

زیبندهٔ نظام جمهوری اسلامی نیست که کسی به خاطر قلم در زندان باشد

۲۳ شهریور ۱۳۸٤/ خبرگزاری انتخاب

به دنبال تصویب قانونی مبنی بر حذف مجازات زندان از جرائم مطبوعاتی هستیم.

این مسئله را از مدتها پیش از دوران نمایندگی در سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و حتی مقالات متعدد عنوان کرده‌ام.

در یکی از جلسات که با رئیس قوهٔ قضاییه داشتم، ایشان مسئلهٔ حبس زدایی را مطرح کردند که مَن از ایشان پرسیدم آیا این مسئله شامل حال جرائم مطبوعاتی نیز می‌شود که البته در آن جلسه فرصتی برای پاسخ به این سؤال پیش نیامد. به هر حال، باید تعریف مشخصی از جرائم مطبوعاتی ارائه شود و برخوردهای سلیقه‌ای با این جرائم غیر قابل توجیه است.

طرح پیشنهادی بدین شکل است که جرم یک مطبوعاتی منجر به زندانی شدن وی نشود. به جای زندانی شدن اهل قلم باید برای آنها جرایم و تحریم‌های مختلف اجتماعی در نظر گرفت که البته می‌تواند این جرایم بسیار سنگین و کلان هم باشند.

نیاز کشور برای تصویب این طرح اساسی است. این روزها که بازار شایعه و افترا در کشور بسیار داغ است و هر کس با شایعه‌ای رقیب خود را از صحنه بیرون می‌کند، باید چاره دیگر دراین مورد اندیشید.

زیبندهٔ نظام جمهوری اسلامی نیست که کسی به خاطر قلم در زندان باشد. بخصوص که این افراد زندانی در کشور بسیار انگشت شمارند.

البته این به این معنا نیست که هر کس هر چه خواست بنویسد، اما با مجازاتهای اجتماعی که پیشتر بدان اشاره کردم می‌توان به این مسئله رسیدگی کرد و با این اقدام، فرهنگ تحقیق نیز در کشور بالا می‌رود.

[در پاسخ به این سؤال که آیا این موضوع در مورد کسانی که در زندانند نیز می‌باشد؟]: بله، صد در صد. خود قوهٔ قضاییه نیز می‌تواند این موضوع را پیگیری کند؛ چرا که در این قوه پیگیری این موضوع، وقت چندانی نمی‌طلبد.

با توجه به شناختی که از آیت‌الله هاشمی شاهرودی دارم به این مسئله خوشبین هستم.

من واقعاً استدعای عاجزانه از قوهٔ قضاییه دارم که این موضوع را خود پیگیری کند؛ چون اگر این مسئله بخواهد به مجلس بیاید مدت زمان زیادی وقت می‌گیرد.

مجلس و کمیسیون فرهنگی نیز در کل با این موضوع موافقند. نمی‌خواهم از طرف مجلس موضع‌گیری کنم، اما تصور می‌کنم این‌گونه باشد.

نه یک صدایی مطلق، نه چند صدایی بی‌بنیاد
ساماندهی‌های روانی و غیررسمی برای خاموش کردن صدای منتقدان از سوی برخی صاحبان قدرت

۲۲ مهر ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

نباید به سمت یک‌صدایی مطلق و یا چندصدایی بی‌بنیاد و بی‌ارتباط با هم و رهاشده پیش رویم.

مفهوم یک‌صدایی و چندصدایی مفهوم شفافی نیست. قطعاً باید فرآیندی طی شود که یک صدایی و چند صدایی معنا شود؛ زیرا بحث این است که یک صدایی واحد از بالا به پایین تحمیل نشود و اگر حتی صدای واحدی به اجماع می‌رسد از طریق فرآیند چندصدایی باشد و یا در کنار این صدای واحد در یک چارچوبی، اجازهٔ صداهای متفاوت نیز داده شود.

ممکن است یک صدایی از طریق فرآیند مشارکت و حضور جمعی مردم، به صدای واحد تبدیل شده باشد، اما باز باید کسانی که در این فرآیند حرف دیگری برای گفتن دارند، در یک چارچوب پذیرفته شده سخن خود را بازگویند.

نظام و قانون اساسی ما به حد کافی زمینه را برای بروز و ظهور چند صدایی فراهم کرده است. نباید به سمت یک صدایی مطلق و یا چند صدایی بی‌بنیاد و بی‌ارتباط با هم پیش رویم.

یک صدایی مطلق ویژگی یک جامعهٔ اقتدارگرا و چندصدایی رها شده و بدون توجه به عامل پیوند این چند صدا را حرکت کردن به سمت یک نوع آنارشیسم و تفکیک‌گرایی مطلق است و مهم این است که بتوانیم بین یک صدایی و چند صدایی یک پیوند برقرار کنیم و به عبارت دیگر باید به فرآیند انسجام در عین توجه به فرآیند تفکیک و بالعکس توجه کنیم. در گذشته شاهد بوده‌ایم که جامعه یا به سمت فرآیند انسجام و یا به سمت فرآیند تفکیک رفته است؛ حتی در سالهای اخیر که فضا بازتر شد، خیلی از مدعیان چندصدایی، این مسئله را به مفهوم واقعی برنمی‌تابیدند. چندصدایی موجه آن چندصدایی‌ای است که به فرآیند ثبات و انسجام نیز توجه کند و در غیر این‌صورت از یکدیگر می‌گسلد؛ چرا که در ذات خود، همچون فرآیند اقتدارگرا، ضد خود را می‌پروراند.

قطع نظر از بی‌توجهی به فرآیند انسجام، بسیاری از کسانی که مسئلهٔ چندصدایی را مطرح می‌کردند، خود به ملزومات آن توجه نداشتند و در درون خود یک نوع اقتدارگرایی را دامن زدند

و هر نوع صدای مخالف را برنتافتند.

گروههایی بودند که دم از چند صدایی و تفکیک می‌زدند، اما خود، ذهنیت تفکیکی نداشتند و قواعد بازی چند صدایی را متوجه نمی‌شدند. باید هشدارهای ما در این زمینه جدی‌تر باشد.

[با اشاره به هماهنگی ایجاد شده در ارکان نظام]، ممکن است این هماهنگی به سکوت، توجیه و یا تطهیر بسیاری از سیاستها و عملکردهای غلط بینجامد؛ لذا باید خیلی ظریف و با توجه به مفهوم‌شناسی یک صدایی و چند صدایی، وضعیت خود را به لحاظ محتوایی شناسایی کنیم و این‌گونه نشود که تحت عنوان مصلحت روز یا هماهنگی به عمل آمده، عملاً چند صدایی را خفه کنیم.

اگر واقعاً می‌خواهیم که جامعه نهایتاً به اجماع دست یابد و این اجماع یک اجماع قابل دفاع باشد، باید این اجماع برخاسته از آرای مختلف باشد.

به تعبیر حضرت امیر (ع) «آراء را به هم بزنید تا از دل آن قول صوابی برخیزد». بدون تردید در این روایت، قول صواب، یک رأی پخته‌تر و بلوغ یافته‌تر است. این سخن بدان معناست که برای بلوغ یک رأی، باید اجازه داد آرای دیگر نیز در کنار آن مطرح شود.

البته جامعه به قوام احتیاج دارد و باید در یک چارچوبی خاص به آرای مخالف اجازهٔ طرح دهیم. این چارچوب خاص را قانون اساسی تعیین می‌کند. قانون اساسی در هر کشوری، محدودهٔ آزادی و چند صدایی را تعیین می‌کند.

در هر جامعه‌ای با توجه به چارچوب پذیرفته شدهٔ خود، باید نقد صورت گیرد و در غیر این صورت خود به خود به سمت یک نوع فساد حرکت خواهد کرد.

حداقل نقد قابل قبول، نقد درون گفتمانی است. اگر با توجه به مبانی و مفروضات یک نظام، یک نظام سیاسی مورد نقد قرار نگیرد، به فساد کشیده می‌شود.

باید از نقد برون گفتمانی نیز استقبال کرد، اما اگر نقد درون گفتمانی نداشته باشیم، فرصت به نقد برون گفتمانی می‌رسد و این امر می‌تواند به متلاشی شدن یک نظام منجر شود.

نقد درون گفتمانی یک نظام عطف به اصول، ارزشها، مبانی و اهداف همان نظام است. ما همواره باید فرآیند پیچیده و تو در تویی از یک صدایی و چند صدایی را داشته باشیم.

این‌گونه نیست که بگوییم یک صدایی در برابر چند صدایی و یا بالعکس؛ چراکه مسئله بسیار پیچیده‌تر است؛ لذا ما باید متوجه باشیم که گاه یک صدایی و چند صدایی در هم تنیده است. یعنی نه یک صدایی محض بدون توجه به چند صدایی جواب می‌دهد و نه چند صدایی بدون توجه به یک صدایی معنا می‌دهد.

اگر می‌خواهیم جامعه باثبات، پویا و پایایی داشته باشیم، باید به همهٔ این فرآیندها توجه داشته باشیم.

اگر دستگاه‌ها بخواهند خودسانسوری کنند و جلوی آزادی‌های قانونی و در چارچوب را بگیرند و به اسم اینکه نمایندهٔ تمام آحاد جامعه هستند، یک صدایی مطلق را حاکم کنند و گوش و چشم خود را نسبت به نقدها بسته و نسبت به عملکردهای غلط خود اجازهٔ نقادی ندهند، طبیعی است که شاید در کوتاه مدت، زشتی‌های سیاستها خود را نشان ندهد، اما در درازمدت این زشتی‌ها بر ملا و اصل نظام با چالش مواجه می‌شود.

در این راستا، حداقل کاری که دولت می‌تواند انجام دهد این است که زمینه را برای نقد درون گفتمانی و برای نقد دلسوزانهٔ کسانی که در چارچوب مبانی انقلاب اسلامی می‌خواهند سیاستها و عملکردهای جمهوری اسلامی را به نقد بکشند، فراهم کند.

در این راستا اگر کسی برخورد سلیقه‌ای و غیرقانونی انجام دهد و بلافاصله پس از نقد بگوید اصل نظام در حال تضعیف شدن است و باید جلوی نقد را گرفت، از خود این فرد بیشتر بوی ضدانقلاب بودن به مشام می‌رسد نسبت به کسی که عَلَم نقد درون گفتمانی را بلند کرده است.

ناقدی که با توجه به مبانی نقد درون گفتمانی نقد می‌کند، مؤید و خواهان تعالی نظام است. آنکه با هر نقدی به مثابه یک تضعیف، تعارض و اپوزیسیون برخورد می‌کند، در مقام یک ضدانقلاب ایفای نقش می‌کند.

فراهم کردن زمینه برای نقد درون گفتمانی، وظیفهٔ دولت و دولتمردان است. فراهم آوردن زمینه برای نقد کسانی که خارج از عرصهٔ رسمی به نقد درون گفتمانی اقدام می‌کنند از وظایف دولت است. کسانی هستند که ممکن است مبانی و ارزشهای انقلاب اسلامی را قبول نداشته باشند، اما در یک چارچوب پذیرفته شدهٔ فرهنگی، تاریخی، هویتی و قانونی می‌خواهند حرف بزنند؛ لذا معتقدم یک جامعهٔ بانشاط و پویا آن است که زمینه را برای شنیدن این حرفها و نقدها نیز فراهم کند.

باید زمینه را برای عده‌ای که عطف به مصالح ملی تعریف شده، نقد دلسوزانه انجام می‌دهند ولو اینکه قانون اساسی ما را در برخی موارد قبول نداشته باشند، اما شرایط نقد و مصلحت‌ها و حساسیت‌های جامعه را می‌دانند، فراهم کرد.

به تعبیر حضرت امام (ره) حتی تخطئه هم موجب سازندگی است.

بر همین اساس تخطئه به شرط آنکه تخریب نظام، جامعه و مبانی آن نباشد، موجب سازندگی است و باید بین نقد افراد و حکمرانان از نقد نظام و حاکمیت، تمییز قائل شد. یکی از مغالطه‌هایی که می‌شود مساوی فرض کردن افراد با کل نظام است.

نقد فرد از نقد برنامه‌های آن شخص، متفاوت است و تخطئه کردن منتقدان درون گفتمانی و مهر سکوت بر لَب آنها زدن، خانه نشین کردن و منزوی شدن این منتقدان را موجب گرفتن

فرصت تعالی از جامعه و قرار گرفتن فرصت در اختیار کسانی است که هیچ اعتقادی به نظام و مبانی آن ندارند.

اگر عده‌ای دلسوز، این وظیفهٔ خود را خوب انجام ندهند و یا به دلیل فشارهای دولتی (مستقیم یا غیرمستقیم) و یا با فضاسازی‌های فرهنگی و روانی ساکت شوند، نهایتا هم جامعه از این اشخاص دلسوز محروم می‌شود و هم زمینه برای نقدهای برون گفتمانی و مخرب دیگر فراهم می‌شود.

روند نقد در کشور رو به ابهام است و به تدریج تار می‌شود. هم‌اکنون به نظر می‌رسد شرایط روحی و روانی به سمت و سویی هدایت می‌شود که افراد منتقد نمی‌توانند به راحتی حرف خود را بزنند و حتی اگر به لحاظ رسمی علامتی دال بر برخوردهای فیزیکی نباشد، اما به نظر می‌رسد که یک سری هدایتها و ساماندهی‌های روانی و غیررسمی از سوی برخی صاحبان قدرت درحال صورت گرفتن است که منتقدان دلسوز نتوانند نقدهای خود را به راحتی و با خیال آسوده مطرح کنند.

[با اشاره به سخن مقام معظم رهبری مبنی بر اینکه دولتمردان از نقد دلسوزانه رنجیده خاطر نشوند]: به اعتقاد من این سخن بیش از آنکه دولتمردان را مخاطب قرار داده باشد، منتقدان دلسوز را خطاب قرار داده است، بدین معنا که شما منتقدان دلسوز در صحنه باشید و از اینکه دولت از نقد شما رنجیده شود، بیمی به خود راه ندهید و کماکان نقد دلسوزانه خود را مطرح کنید.

در تذکر نسبت به عدم اعلام وصول طرح تحقیق و تفحص از ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی: چرا اسامی افرادی با جرایم خرد افشا می‌شوند ولی دانه درشت‌ها به دام نمی‌افتند؟

۲۶ مهر ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

مسئلهٔ مبارزه با مفاسد اقتصادی، امری جدی است و با توجه به اینکه چهار سال از تشکیل این ستاد می‌گذرد، این حق نمایندگان و مردم است که بدانند چرا اسامی افرادی با جرایم خرد افشا می‌شوند و پرونده‌ها خاتمه می‌یابد، ولی دانه درشتها به دام نمی‌افتند؟

آیا این‌طور نیست که رابطهٔ قدرت - ثروتی که منشاء فساد اقتصادی شده، مانع افشای این اسامی هم می‌شود؟

این سؤالی است که مردم از نمایندگان می‌پرسند و پاسخی برای آن نزد نمایندگان نیست. هرگونه که هیئت‌رئیسه تشخیص می‌دهد نمایندگان را از فعالیت‌های چهار سالهٔ این ستاد مطلع کند.

گفته می‌شود اخیرا با حضور آقای احمدی‌نژاد، جان تازه‌ای در ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی دمیده شده است و البته این حق نمایندگان مردم است که برای حضور در جلسه‌ای دعوت شوند و گزارش عملکردها داده شود تا مطمئن شویم که مسائل به خوبی در حال پیشروی است. در این صورت، ممکن است طرح تحقیق و تفحص به چند سؤال تبدیل شود.

حداد عادل در واکنش به این تذکرات اظهار داشت: مجلس به‌جز رئیس، سه نماینده هم در ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی دارد.

وی از مصباحی‌مقدم، عبداللهی و فدایی به عنوان این سه عضو یاد کرد و گفت: می‌توان از آنها یا دیگر مسئولان ستاد در جلسات علنی یا غیرعلنی غیررسمی دعوت کرد تا به سؤالات نمایندگان توضیح دهند.

وی در واکنش به آن بخش از تذکر افروغ که به عدم اعلام اسامی دانه درشتهای مفسد اقتصادی اشاره داشت، یادآور شد: اخیرا رئیس قوهٔ قضاییه توضیح دادند که محذور قانونی دارند؛ چرا که برخی مواقع اتهام مطرح می‌شود، ولی چون حکم صادر نشده، طبق مفاد آیین دادرسی آنها مجاز نیستند قبل از پایان بررسی‌های قضایی و صدور حکم، اسامی را عنوان کنند که سبب هتک حرمت اشخاص می‌شود؛ مثلاً قبل از آنکه سوءظن اثبات شود، وی از طریق مقامات رسمی و رسانه‌ها معرفی شود و بعد آن سوءظن رفع شود، با آبروی آن فرد بازی شده است. حال آنکه آبروی مردم از حقوق انسانی است که به اندازهٔ اموال مردم محترم است.

رئیس مجلس خاطرنشان کرد: ترتیبی می‌دهیم در آینده جلسه‌ای تشکیل شود تا به شکل مفصل این مطالب مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی گلوگاه اصلی نظام است
برای شفاف‌سازی فعالیت این ستاد طرح تحقیق و تفحص ارائه شده است

۲۶ مهر ۱۳۸۴/ خبرگزاری ایسنا

مبارزه با مفاسد اقتصادی و ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی، گلوگاه اصلی و اساسی نظام است.

بعید می‌دانم از نظر قانونی منعی برای معرفی فاسدان اقتصادی وجود داشته باشد و اگر منعی هم باشد باید از طریق ارائهٔ طرح یا لایحه برطرف شود.

ابهامات فراوانی در خصوص فعالیت ستاد وجود دارد و برای اطلاع‌رسانی شفاف از فعالیت چهار سالهٔ این ستاد، مجلس تقاضای تحقیق و تفحص را مطرح کرده است.

انحلال ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی بی‌معناست. وقتی این حرفها مطرح می‌شود ما فکر می‌کنیم نکند همان‌گونه که تصور می‌کنیم مسئله سیاسی بوده است.

اگر قرار بود این ستاد منحل شود چه لزومی داشت از ابتدا مطرح شود.

در گفت‌وگوی ایسنا با افروغ بررسی شد: پروندۀ هسته‌ای، استفاده ازمؤلفه‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی و دیگر افراد خارج از مذاکرات روز قدس، نگاه امام و فرصت داخلی و خارجی

٤ آبان ١٣٨٤/ خبرگزاری ایسنا

معتقدم آنچه در فعالیت‌های دیپلماسی، از جمله مذاکرات هسته‌ای باید مطمح نظر واقع شود این است که این مسئله را صرفاً در حد مسئله تئوریک و علمی صرف نبینیم تا بخواهیم پشت درهای بسته یک تیم هسته‌ای را برای پرداختن به رایزنی و مذاکره تعیین کنیم.

مقولات علمی، امروز با عوامل فرهنگی، سیاسی و اقتصادی مرتبط هستند. نباید از مؤلفه‌ها و پیامدهای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی مسائلی که به گونه‌ای در سطح بین‌الملل با آن سر و کار داریم و از چالشهای بین‌المللی ما به شمار می‌روند، غافل شویم.

در مورد دانش هسته‌ای باید یک نگاه نرم‌افزارانه به قضیه داشته باشیم و نه نگاهی صرفاً سخت‌افزارانۀ فیزیکی و علمی.

دنیای کنونی، دنیایی نیست که بتوانیم مسائل خود را بدون توجه به ابعاد نرم‌افزارانه پیش بریم. آمریکا حتی با قصد حمله به افغانستان و عراق، ابتدا زمینه‌سازی می‌کند و می‌بینیم که نامه‌ای به نام روشنفکران و شبه‌روشنفکران در توجیه و مشروعیت بخشیدن به این جنگ غیرموجه تنظیم می‌شود.

این در حالی است که که ما در پیشبرد مواضع به حق، و حقوق مشروع خود هیچ اقدام فرهنگی، سیاسی و اقتصادی انجام نمی‌دهیم و در مقابل تعدیات نظام سرمایه‌داری که خود را در قالب جهانی‌شدن مطرح می‌کند و نیز در برابر مؤلفه‌های فرهنگی، هژمونیک، سیاسی و اقتصادی آن هیچ اتحادیه‌ای را تأسیس نکرده و هیچ خاکریزی نمی‌زنیم.

تلاش کنیم مسائل خود را در سطح بین‌الملل و پشت درهای بسته نبینیم و آن را صرفاً سیاسی و علمی تعریف نکنیم، بلکه نگاهی نیز به مؤلفه‌های غیرعلمی نرم‌افزارانه آن داشته باشیم و در واقع رایزنی خود را در بیرون از مذاکرات هسته‌ای ارتقا بخشیم.

این امر منوط به شیوۀ نگرش ما به عالم و فهم ما از عالم است. به عنوان مثال آمریکا خیلی راحت می‌توانست جنگ راه بیندازد، اما زیرساختهای مشروعیت‌بخشی به جنگ را مورد توجه قرار می‌دهد؛ چراکه می‌داند دنیای امروز را دنیای اطلاعات و ارتباطات رقم می‌زند و نمی‌تواند بدون زمینه سازی، اوهامات خود را به خورد ملتهای مختلف بدهد.

باید مسئلۀ هسته‌ای را در عرصه و ظرفی وسیع‌تر قرار دهیم و صرفاً آن را در حد فعالیت‌های دیپلماتیک نبینیم تا بتوانیم از اهرم‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی لازم جهت ارتقای سطح چانه‌زنی استفاده کنیم.

ما توازنی بین تعاملات فرهنگی، سیاسی و اقتصادی خود برقرار نکرده‌ایم. باید نسبت به مسائل ملی خود، نگاه و برخوردی ملی داشته باشیم؛ یعنی اگر می‌پذیریم که دستیابی به دانش هسته‌ای و چرخهٔ سوخت هسته‌ای جزو مسائل و نیازهای ملت ماست، دیگر نمی‌توانیم با آن برخورد سیاسی، جناحی و حزبی انجام دهیم. باید از تمام افراد، چهره‌ها و شخصیت‌هایی که به گونه‌ای این نگاه ملی را دارند و ادعا دارند که می‌توانند در رایزنی‌های پیشبرد این دانش و مذاکرات هسته‌ای توفیقی داشته باشند، دعوت کنیم.

این سخنان بدان معنا نیست که افرادی که می‌توانند رایزنی فرهنگی بین‌المللی داشته باشند، تیم هسته‌ای ما را تشکیل دهند یا مدیریت آن را عهده‌دار شوند.

چنین برداشتی از سخنان بنده، نقض غرض است. هر تیم هسته‌ای زیر نظر رئیس‌جمهور کار می‌کند و این وظیفه رئیس‌جمهور است که به تیم هسته‌ای سامان دهد که این‌گونه نیز هست.

مسئله را صرفاً در حد مذاکرات هسته‌ای و تیم هسته‌ای نبینیم و به ابعاد و ابزار فرهنگی، اقتصادی و سیاسی آن توجه کنیم و بین روابط اقتصادی و سیاسی توازن برقرار کنیم. از یک طرف بیشترین حجم مبادلات اقتصادی ما با انگلیس است. در این راستا انگلیس به جای اینکه از این حجم مبادلات اقتصادی به نفع ما موضع سیاسی خود را اتخاذ کند، چنان رفتار می‌کند که گویی هیچ ارتباط اقتصادی با ما ندارد و علیه ما موضع سیاسی می‌گیرد.

در این چنین رابطه‌ای چرا ما متقابلاً واکنش نشان ندهیم!؟ اگر جهان را خوب می‌فهمیدیم و درک می‌کردیم که جهان به سوی استقرار نظم نوین بین‌الملل پیش می‌رود و در این راه از اهرمهای فرهنگی خود نیز استفاده می‌کند، بر سر این زیاده‌خواهی‌های غرب چندین خاکریز فرهنگی، سیاسی و اقتصادی ایجاد می‌کردیم.

اتحادیه‌های فرهنگی، منطقه‌ای اسلامی، آسیایی و بین قاره‌ای، اتحادیه‌های اقتصادی منطقه‌ای، اسلامی، آسیایی و بین قاره‌ای و نیز اتحادیه‌های ما در همین قالبها در عرصهٔ سیاست کجاست؟ کجاست پول مشترک اسلامی؟ کجاست بازار مشترک اسلامی و غیره.

ما در سالهای گذشته با غرب به سرکردگی آمریکا، چالشی جدی نکردیم. همهٔ انسانهایی که در غرب زندگی می‌کنند، تجاوزطلب نیستند. بسیاری از چهره‌های فرهنگی و نخبهٔ غرب هستند که منتقد غرب هستند، آیا ما با آنها ارتباط برقرار کردیم؟ آیا فضاسازی‌ای انجام دادیم که امروز آن عوامل بیرونی بتوانند برگ برندهٔ ما در مذاکرات هسته‌ای به شمار آیند؟

حرف من این است که مذاکرات هسته‌ای را در ظرفی وسیع‌تر قرار دهیم؛ به مؤلفه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی توجه داشته باشیم و از کسانی که می‌توانند بیرون از مذاکرات هسته‌ای ما، باعث افزایش قدرت چانه‌زنی در مذاکرات هسته‌ای شوند، استفاده کنیم. دست‌اندرکاران مذاکرات هسته‌ای باید مقداری ما را از چالشها و مذاکرات پشت پرده مطلع کنند تا ما بتوانیم رایزنی‌های

بیرونی را در سطوح مختلف فرهنگی، سیاسی و اقتصادی شتاب بخشیم تا در نتیجه، ظرف مدت این یک ماه فرصت تا برگزاری اجلاس نوامبر، یک فضاسازی عمومی جهانی را رقم بزنیم تا نهایتا به راحتی نتوانند منویات خود را از طریق مذاکرات هسته‌ای به ما تحمیل کنند.

از ارجاع پروندهٔ هسته‌ای خود به شورای امنیت نباید بیمی به دل راه دهیم. دولتمردان ما باید در ارتباط با ارتقای این چانه‌زنی‌های بیرونی، تدابیری بیندیشند، فراخوان دهند و از تمام چهره‌های داخلی و خارجی دعوت کنند و استمداد جویند تا ما بتوانیم فضای جهانی را به نفع خود سنگین کنیم.

برخی می‌گویند غربی‌ها می‌خواهند مسئله هسته‌ای را سیاسی کنند. باید توجه داشته باشیم که این مسئله‌ای سیاسی است؛ چراکه مؤلفه و پیامد سیاسی دارد.

وقتی این مسئله سیاسی هست چرا ما اجازه دهیم که آنها یک طرفه، مسئله را سیاسی کنند و در قالبهای دیگری از طریق امپریالیسم رسانه‌ای، به خورد جهانیان بدهند؟

یک ماه باقیمانده تا برگزاری اجلاس نوامبر، فرصت خوبی است که ما می‌توانیم در آن، بسیاری از ارتباطات فرهنگی، سیاسی و اقتصادی خود را سامان دهیم و یا حتی بسیاری از آنها را قطع کنیم.

آمریکا اوهام خود را به مثابه واقعیات اجتناب‌ناپذیر به خورد جهانیان می‌دهد، اما ما از طرح ضروریات و حقایق عالم به خود بیم و تردید راه می‌دهیم.

این یک ماه فرصت بسیار خوبی است که دولت باید طی آن مجلس، چهره‌های فرهیخته و فرهنگی، جامعه و ستونهای ایران اسلامی در خارج از کشور را بیشتر درگیر موضوع کند.

اگر این فشارها به نفع ما رقم بخورد، مسلماً قدرت چانه‌زنی ما در مذاکرات هسته‌ای ارتقا می‌یابد. از وجود یک تفکر بسته در کشور که مسئلهٔ هسته‌ای را صرفاً علمی، فناورانه و سخت‌افزارانه و تخصصی می‌بیند که فقط باید تعدادی افراد متخصص مسئله را حل کنند و در این اثنا تمام اعتمادسازی‌ها معطوف به سه کشور اروپایی و آمریکاست، باید انتقاد کرد.

ما باید روند اعتمادسازی را متقابل و دوسویه ببینیم. در فرآیند اعتمادسازی فقط به باب مذاکرات نیندیشیم و در عین‌حال توجه کنیم که ضعیفان هم قدرت دارند؛ لذا باید از طریق تعامل با ضعیفان نیز خاکریزهای محکمی را ایجاد کنیم.

زمانی که حضرت امام مسئلهٔ روز قدس را مطرح کردند ما صرفاً مسئلهٔ قدس را در حد یک مسئلهٔ اسلامی می‌دیدیم و همهٔ تلاشمان این بود که این غدهٔ سرطانی که در پی آن یک کشور مسلمان تحت سیطرهٔ صهیونیسم قرار گرفته بود را از پیکرهٔ خاورمیانه خارج کنیم.

در حال حاضر که سیاستهای جهانی‌سازی سرمایه‌داری و سیاستهای میلیتاریستی غرب را در خاورمیانه می‌بینیم به نظر می‌رسد که مسئلهٔ فلسطین تنها مسئلهٔ جهان اسلام نیست، بلکه مسئلهٔ جهان بشری و کل عالم است.

ارتباط تنگاتنگی میان امپریالیسم غرب و صهیونیسم وجود دارد و منافع آمریکا با منافع صهیونیسم گره خورده است. پیوند صهیونیسم با آمریکا و سرمایه‌داری غرب، صرفاً یک پیوند اقتصادی نیست بلکه یک پیوند سیاسی و فرهنگی، فکری است؛ لذا علاوه بر آنکه باید جهان اسلام را تحریک کنیم که چرا یک کشور اسلامی تحت سلطهٔ صهیونیست‌ها قرار گرفته، باید جهان را تحریک کنیم که مسئله تنها مربوط به خاورمیانه نمی‌شود.

اگر صهیونیسم بتواند در خاورمیانه استقرار یابد همراه آمریکا به سراغ بسیاری از کشروهای غیراسلامی هم خواهد رفت.

سیاست میلیتاریستی و فاشیستی آمریکا با حضور اسرائیل در خاورمیانه پیونده خورده است. اگر آمریکا بتواند در خاورمیانه برای اسرائیل، امنیت و ثبات رقم بزند، مسلماً با خیالی آسوده به سراغ بسیاری از کشورهای آسیایی، آفریقایی و حتی اروپایی خواهد رفت.

بر این اساس، نگاه امام (ره)، نگاهی بسیار عمیق‌تر و مبنایی‌تر از این بوده که فکر می‌کردیم.

بقاء سرمایه‌داری در گرو حمایت از صهیونیسم است. باید تلاش کنیم که کل بشر علیه صهیونیسم و سرمایه‌داری آمریکا تحریک شود.

تمام گروهها و جناحهای سیاسی ما مسئلهٔ آزادی فلسطین از دست اشغال‌گران را به عنوان یک آرمان و هدف پذیرفته‌اند؛ این امر نقطهٔ عطفی برای جدی‌تر گرفتن مسئلهٔ فلسطین و آزادی قدس با هدف دستیابی به راهکارهای عملی‌تر است. نباید این راهکار راهکاری صرفاً دولتی باشد که منحصر به هفته آخر ماه مبارک رمضان شود.

روز قدس فرصتی مناسب است برای اتخاذ راهکار و نوع سیاستها و رفتارهایی که باید در طول سال، سرلوحه قرار گیرد.

دولت نباید فرصت‌سوزی کند
حقوق شهروندی ناظر بر عدالت و آزادی است
مطالبات احزاب در چارچوب قانون معنا پیدا می‌کند

۷ آبان ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

عمدهٔ مطالبات از دولت جدید، مطالبات اقتصادی است؛ چراکه شعارهای رئیس‌جمهور و نویدهای داده شده توسط وی غالبا اقتصادی بوده و طبعاً این شعارها توقعاتی را به‌وجود آورده و یک‌سری بی‌تابی‌ها را دامن زده است.

هر دولتی برای تحقق شعارهای خود نیاز به زمان دارد و باید فرصت کافی داشته باشد. شعارهای دولت آقای احمدی‌نژاد عمدتاً، شعارهای اقتصادی با محوریت عدالت بوده است و این دولت، شعار فرهنگی یا سیاسی خاصی نداشته و اگر هم بوده، تحت‌الشعاع

شعارهای اقتصادی قرار گرفته است.

این شعارهای اقتصادی، توقعاتی را به‌وجود آورده که با توجه به گرانی‌های ماه مبارک رمضان این توقعات پررنگ‌تر شده است.

ممکن است مطالبات فرهنگی و سیاسی نیز در جامعه وجود داشته باشد.

[با اشاره به فرمایشات مقام معظم رهبری مبنی بر پرهیز از داشتن مطالبات زودرس از دولت]: می‌توان حدس زد که مخاطب فرمایشات ایشان، آحاد مردم و اقشار میانی جامعه هستند که خود، مخاطب نویدهای انتخاباتی در مبارزات انتخاباتی بوده‌اند و توقع دارند که هر چه زودتر به شعارهایی که به خاطر آنها به یک نامزد گرایش پیدا کرده‌اند، جامهٔ عمل پوشانده شود.

برخی فکر می‌کنند که این فرمایش مقام معظم رهبری ناظر به منتقدینی است که دلسوزانه به نقد دولت می‌پردازند؛ در حالی‌که مطمئنم نظر ایشان این نیست.

برخی در حال بسط دادن دایرهٔ شمول تذکرات مقام معظم رهبری هستند، در حالی که به سخنان قبلی ایشان مبنی بر اینکه «دولت حتی از سخنان درشت هم نرنجد و به متملقین و چاپلوسان دل خوش نکند»، توجه نمی‌کنند.

سخن رهبر معظم انقلاب اسلامی مبنی بر پرهیز از مطالبات زودرس، یک تذکر غیرمستقیم به دولت است، مبنی بر اینکه فرصت را از دست ندهید و با توجه به توقعات مردم، به شعارهای خود جامهٔ عمل بپوشانید.

دولت نباید فرصت‌سوزی کند. در این راستا دولت باید به ابزار، مقدمات و عواملی که باعث تحقق هرچه زودتر شعارهای دولت می‌شود، توجه کند.

بحث نقد دلسوزانه و منصفانه یا درون گفتمانی یک باب ارزشمند و مستقلی دارد که نباید با این فرمایش مقام معظم رهبری خلط شود و این‌گونه تفسیر گردد که منتقدان، نقد خود را کنار گذاشته و منتظر بنشینند تا دولت از هر طریقی که خواست، اهداف را پیش ببرد.

ضمن اینکه این سخن ایشان از دیگران سلب مسئولیت نمی‌کند. می‌توان گفت مقام معظم رهبری نیز به یک سری افراد دلسوز، روشنفکران حقیقت‌جو و حقیقت‌بین و مجموعه افرادی که به آرمانهای انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی پایبندند برای هدایت و اداره و رهبری نیازمند است؛ چراکه بنا به فرمودهٔ امام (ره) کشور قائم به شخص نیست.

ایشان خواسته‌اند که اگر منتقدینی پای خود را از دایرهٔ انصاف فراتر گذشته و توقعات را عجولانه مطرح می‌کنند، بطور منصفانه نقد خود را بیان کنند و این نقد، دلسوزانه و همراه با فرصت باشد. اگر در این بین کسی نقد دلسوزانه‌ای کرد و راه‌حلی نشان داد، بر عهدهٔ دولت است که بر این نقدها و راه‌حل‌ها توجه کند و چشم و گوش خود را نسبت به این نقدها نبندد.

مطالبات احزاب سیاسی در چارچوب قانون اساسی معنا پیدا می‌کند. دیروز می‌گفتیم آزادی

و آن‌قدر آن را تکرار کردیم که آزادی تحت‌الشعاع عدالت قرار گرفت، و امروز آن‌قدر می گوییم عدالت تا به سرنوشتی همانند آزادی دچار گردد.

هر جا افراط باشد، تفریط نیز هست. امروز باید نگاهی جامع به حقوق شهروندی داشته باشیم. حقوق شهروندی فقط ناظر به عدالت نیست، بلکه ناظر به آزادی نیز هست. در عین حال که آزادی فقط آزادی فردی نیست، بلکه آزادی گروهی را نیز شامل می‌شود.

در این راستا حقی مسلم برای گروهها برای فعالیت در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی وجود دارد. دولت باید تمهیدات لازم را در اختیار آنها قرار دهد.

این نوع آزادی را می‌توان با عدالت پیوند زد، به این شرط که عدالت را صرفاً اقتصادی نبینیم؛ چراکه عدالت مفهومی جامع است و آزادی را هم در بر می گیرد. عدالت ابعاد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، فردی، گروهی و جامعه‌ای دارد.

مطالبات احزاب سیاسی از دولت این است که زمینه را برای تداوم بخشیدن به آزادی‌های مصرح در قانون اساسی بیشتر فراهم کند. شرایطی را برای گفت‌وگوی گروهها ایجاد کند و دولت از مفاهمهٔ گروهها استقبال کند.

هیچ گروهی در این مملکت مجاز نیست که فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی و اقتصادی خود را در چارچوبی به غیر از انقلاب اسلامی و قانون اساسی تداوم بخشد.

باید از برخوردهای سلیقه‌ای و جناحی نسبت به گروههای سیاسی جهت دستیابی به مصالح ملی، پرهیز کرد.

عمدهٔ مطالبات زودرس، مطالبات اقتصادی است. در واکنش به شعارهای اقتصادی دولت که مطالبات اقتصادی ایجاد می کند، مطالبات غیراقتصادی در جامعه مطرح می‌شود که عمدهٔ این مطالبات مربوط به خواص جامعه است. علت این امر بی‌توجهی به مطالبات اقتصادی عموم مردم در چند سال گذشته است. این به اعتدال نزدیک‌تر است که دولت شعارهای جامعی را در دستور کار خود قرار داده و تفسیری از عدالت ارائه کند که صرفاً اقتصادی نباشد؛ اما طبیعی است که صبغهٔ اقتصادی آن به دلیل سیاستهای گذشته پررنگ‌تر باشد.

چون وزنهٔ عدالت اقتصادی و شعارهای آن سنگین‌تر است، مطالبات تودهٔ مردم نیز در این رابطه پررنگ‌تر و چشمگیرتر است.

آیا زندان‌زدایی شامل مجرمین یا متخلفان مطبوعاتی هم می‌شود یا خیر؟ می‌توان مبارزه با مفاسد اقتصادی و امنیت سرمایه‌گذاری را با هم جمع کرد

۱۰ آبان ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

عماد افروغ در جلسهٔ غیررسمی امروز مجلس شورای اسلامی گفت: گزارش رئیس قوهٔ

قضاییه بیش از آنکه در مورد عملکرد ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی و قوهٔ قضاییه باشد، تحلیل در مورد ریشه‌های مفاسد اقتصادی بود که این تحلیل را در جای دیگر می‌توان داشت.

وی خطاب به رئیس قوهٔ قضاییه افزود: تعریف شما از فساد چیست؟ جایگاه شما به عنوان قوهٔ قضاییه در مبارزه با فساد چیست؟ عملکرد شما در مبارزه با مفاسد چه بوده است؟

نگاه سیستمی شما نشان می‌دهد که باید به رابطهٔ ساختاری به نام قدرت - ثروت توجه کنید، در این مملکت قدرت به ثروت می‌انجامد نه ثروت به قدرت. خواه ناخواه از این رابطه، عده‌ای سوء استفاده می‌کنند و به ثروتهای کلان شبانه دسترسی پیدا می‌کنند. این را باید چه کرد؟ با کسانی که با دستیابی به قدرت دولتی، ثروتهای هنگفت کسب کرده‌اند، چه برخوردی کرده اید؟ با دانه درشتها، آقازاده‌ها (اعم از روحانی و غیر روحانی) بر پایهٔ رابطه قدرت- مسئولیت، چه برخوردی داشته اید؟ اگر پسر بنده مرتکب فسادی شد مسئولیت اخلاقی آن متوجه من و مسئولیت حقوقی‌اش متوجه آقازاده است. در چهار سال گذشته چند پرونده نهایی و افشا شده است؟ ظاهراً ما شاهد پرونده‌ای نیستیم یا مسئله‌ای در کار نبوده است یا اراده‌ای برای مقابله نبوده یا در کار شما و ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی اخلالی بوده و یا مانعی بیرونی در امر اطلاع رسانی در کار بوده است؟ ما را آگاه کنید!

سؤالاتی که می‌خواستیم در تحقیق و تفحص مطرح کنیم این است که تعامل سه قوا در ستاد چگونه است؟ ارزیابی ابعاد قانونی، اجرایی و نظارتی در امر مفاسد اقتصادی و اقدامات شما برای مقابله با کاستی‌های ابعاد فوق چه بوده است؟

شما در مصاحبه‌ای گفتید که معتقدید باید امنیت سرمایه گذاری را در دستور کار قرار دهیم که باید گفت آیا این جز وظایف شماست؟ ضمن اینکه می‌توان مبارزه با مفاسد اقتصادی و امنیت سرمایه گذاری را با هم جمع کرد و بخشی از این دو را به عهدهٔ قوهٔ قضاییه گذاشت. شما در مصاحبه اشاره کردید می‌خواهید با احضارها و بگیر و ببندها برخورد کنید؟ مگر خود قوهٔ قضاییه دست اندرکار همین احضارها و بگیر و ببندها نیست؟ با خودتان می‌خواهید مقابله کنید؟ بعد از چند سال تصدی ریاست قوهٔ قضاییه اجازه دهید این بیاناتان را محل تأمل بدانم.

شما به پرهیز از خصوصی گرایی دولتی اشاره کردید و گفتید که دولت در واگذاری امور به بخش خصوصی، به نوعی عمل نکند که انحصار خود را بر اقتصاد جامعه تحمیل کند.

بپذیرید عدم اطلاع رسانی دقیق شما و قوهٔ قضاییه باعث اطلاع رسانی‌های غلط و بازار شایعات می‌شود که مسئولیتش متوجه قوهٔ قضاییه است.

خوشحالیم که یکی از سیاستها، زندان زدایی از مجرمین یا متخلفین است و سؤال من این است آیا این زندان زدایی شامل مجرمین یا متخلفان مطبوعاتی هم می‌شود یا خیر؟

نمایندگان، مصلحت‌اندیشی را به اهل آن واگذار کنند؛ مصلحتی بالاتر از ایفای وظیفهٔ نمایندگی نیست. اگر هر روز یک پله عقب‌نشینی کنیم، ناگهان دچار خسارت می‌شویم

۱۵ آبان ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

مصلحت‌اندیشی را به اهل آن واگذار کرده و به وظیفهٔ شرعی و قانونی خود در بررسی صلاحیت وزرای پیشنهادی رئیس‌جمهور عمل کنند.

هیچ مصلحتی بالاتر از ایفای وظیفهٔ نمایندگی وجود ندارد. ما یک وظیفه داریم و آن حفظ نظام است، و نباید مصلحت‌اندیشی‌های جزئی را در مقام مصلحت‌سنجی کلان به شمار آورد و از این دریچه بر صلاحیت افراد نگریست.

بعید است رأی‌گیری معطوف به مصلحت‌سنجی کلان باشد، و شاید آنچه دوستان ما در خصوص رأی اعتماد به وزرا می‌گویند، از روی مصلحت باشد؛ اما بر حسب وظیفهٔ شرعی خود عمل می‌کنیم.

اگر امروز یک پله و فردا پله‌ای دیگر عقب‌نشینی کنیم ناگهان متوجه می‌شویم که کاملاً کوتاه آمده‌ایم و این خسارت جبران‌ناپذیر است.

در بررسی صلاحیت وزرای پیشنهادی رئیس‌جمهور، باید الاهم فالاهم کرده و با بررسی شاخصها و معیارهای مختلف از جمله سلامت نفسانی و اقتصادی، مهارتهای مدیریتی، تجربه و تخصص به افراد نمره داد و جمع‌بندی کرد.

از وزرای پیشنهادی رئیس‌جمهور شناخت ندارم، اما وضعیت مالی یکی از آنان بسیار خوب است و به نظر می‌رسد این مسئله با عدالت‌خواهی سازگار نیست.

احساس می‌شود با توجه به توقعی که از وزرای احمدی‌نژاد می‌رفت که زندگی ساده و متوسط داشته باشند؛ اگر این شایعه درست باشد چندان خوشایند نیست و بنده به او رأی نخواهم داد. اعلام نظر قطعی دربارهٔ وزرای پیشنهادی منوط به بررسی‌های بیشتر، صلاحیت و برنامه‌های آنان است.

چرا فقط مجلس باید متوجه مصلحت‌ها باشد و دولت مستغنی؟ اگر دولت موظف به مشورت با مجلس نیست، پس مجلس هم موظف به رأی فله‌ای نیست

۱۷ آبان ۱۳۸٤

رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی، در نطق پیش از دستور خود خطاب به نمایندگان مجلس گفت: بار دیگر در مقطعی حساس و تعیین کننده در طول نمایندگی چهار

سالهٔ ما فرا رسیده است.

رأی اعتماد و یا عدم اعتماد، آزمونی است که اگر از روی بصیرت و شناخت و مبتنی بر سوگندنامه و وظایف نمایندگی ما باشد مرضیٌ خداوند متعال و ملت شریف خواهد بود، اما اگر از سر بی‌تفاوتی، عدم بصیرت و یا حتی مصلحت‌گرایی‌های نسنجیده و کاذب باشد علاوه بر اینکه در پیشگاه خداوند منّان و ملت ارجمند ایران مسئول خواهیم بود، در آثار سوء به جا مانده از این انتخاب نیز سهیم خواهیم بود.

همزمان با معرفی چهار وزیر باقیمانده، نوای مصلحت‌گرایانه و ان‌شاءالله غیر منفعت‌گرایانه‌ای به نام رأی از روی مصلحت و نادیده انگاشتن وظایف و سوگند نمایندگی به گوش می‌رسد. اینکه اگر رأی ندهیم چهار وزارتخانه بی‌وزیر می‌ماند، و کشور با چالشها و مشکلات زیادی روبه‌رو خواهد شد، اینکه کشور با بحران روبه‌رو خواهد شد، اینکه مقام معظم رهبری دعوت به وحدت و هماهنگی کرده‌اند و قس‌علی‌هذا...

قطع نظر از اینکه مصلحت برای خود جایگاه و روش دارد و نباید به هر مصلحت‌گرایی جزیی همراه با شائبهٔ منافع شخصی، گروهی و جناحی نام زیبا و موجه مصلحت نظام را اعطاء نمود، اما اگر قرار است پای مصلحت به میان آید چرا این مصلحت‌سنجی‌ها دو سویه نباشد. چرا فقط مجلس باید متوجهٔ این قبیل مصلحت‌ها و دولت مستغنی از آن باشد. اما اگر مصلحت‌سنجی دو سویه بود، نمود آن می‌توانست تعامل، رایزنی و مشورت با مجلس باشد.

گفته می‌شود که دولت موظف به تعامل و مشورت با مجلس نیست، پس مجلس هم موظف به رأی فله‌ای و دسته‌جمعی نیست. اتفاقاً وظایف مجلس، رأی از روی موازین و معیارهای تعریف شدهٔ قانونی و عرفی به وزیران پیشنهادی و نادیده انگاشتن مصالح و منافع جزئی غیرروشمند و تعریف ناشده است.

البته بر همگان روشن است که توجه به مصالح نظام یکی از معیارها و اصول ما نمایندگان در تصمیم‌گیری‌ها است.

[با اشاره به فرمایشات رهبر کبیر انقلاب که حفظ نظام از اهم واجبات می‌دانستند]: ما نمایندگان مجلس همواره باید متوجهٔ این اصل کلی باشیم، اما آیا عدم رأی اعتماد به وزیری ناکارآمد و نالایق به معنای بی‌توجهی به حفظ نظام یا خدای ناکرده رأی به فروپاشی نظام است؟ یا بر عکس، رأی اعتماد به وزیری ولو ناکارآمد؟ فکر نمی‌کنید این‌گونه برخوردهای شبهه‌ناک و غیرروشمند با مصالح نظام، به مصلحت نظام نیست و در درازمدت آسیب‌های جدی بر پیکرهٔ نظام وارد می‌شود.

نیم‌نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی پرده از بسیاری از اهمالها و سهل‌انگاری‌ها به نام مصلحت‌سنجی برمی‌دارد. چه بسیار سیاستها و عملکردهای سویی که به دلیل به اصطلاح عدم تضعیف نظام، توجیه و حتی تطهیر نشده‌اند!

قطع نظر از عنایت به وجه کلی مصلحت، وظیفهٔ قانونی و تعریف شدهٔ نمایندگی ما را بر آن می‌دارد که با توجه به تخصص، تجربه، لیاقت، کاردانی و سلامت افراد رأی اعتماد دهیم. ما جز این وظیفه‌ای نداریم. ضمن اینکه جایگاه ما جایگاه تشخیص مصلحت نیست. در نظام جمهوری اسلامی، این وظیفه برعهدهٔ مقام معظم رهبری گذاشته شده است که بخشی از آن از طریق نهاد مجمع تشخیص مصلحت مورد توجه قرار می‌گیرد و در موارد حساس و ضروری نیز معظم‌له شخصاً وارد میدان می‌شوند.

این روزها شنیده می‌شود که نظر رهبری این است که به وزرای پیشنهادی رأی بدهیم، اما برادران و خواهران گرامی، ضمن اینکه نباید رهبری معظم را خرج رأی اعتماد و یا عدم اعتماد کرد، تاریخ مصلحت‌سنجی‌های کلان از سوی ایشان نشان داده است که هر گاه معظم‌له احساس ضرورت کرده‌اند نظر خود را به صورت مکتوب اعلام فرموده‌اند. در اینجا نیز تنها قول کتبی ایشان حجیت دارد و اقوال شفاهی منسوب به ایشان به هیچ وجه قابل قبول نیست و اتفاقاً با عقلانیت و رشد سیاسی نیز ناسازگار است. در مورد وزیران پیشنهادی نیز حرف و حدیثهایی وجود دارد که در جای خود به آن اشاره خواهم کرد. اما تنها به این عبارت بسنده می‌کنم که چگونه فردی با ثروت بادآورده و ناشی از تعاملات و ارتباطات خاص زمان مسئولیت خود، می‌تواند وزیری مناسب با کابینهٔ عدالت‌خواه باشد.

او چگونه می‌تواند تحقق‌بخش شعارهای رئیس محترم جمهور مبنی بر پر کردن شکافهای طبقاتی و مبارزه با مفاسد اقتصادی باشد؟

[با اشاره به این فرمایش مقام معظم رهبری: «امروز ثروت داشتن مسئولان یک جنبهٔ منفی است و اگر یکی از مسئولان دارای ثروت و مال و منال باشد از نظر مردم و مسئولان این امری منفی خواهد بود»]: البته این فرمایشات، با اهمیت بخش خصوصی، ضرورت سرمایه‌گذاری و امنیت‌بخشی هیچ منافاتی ندارد. اتفاقاً یکی از راههای ایجاد امنیت سرمایه‌گذاری، مبارزه با رانت‌جویی و رابطهٔ قدرت ـ ثروت است.

با توجه به تمرکزگرایی، اقتصاد نفتی و عدم شکل‌گیری طبقات مولد در کشور، تصور کنید وزیری که از راه بورس بازی و بساز و بفروشی به ثروتهای کلان رسیده است، با این وزارتخانهٔ ثروتمند چه خواهد کرد؟

احمدی‌نژاد باید هرچه سریعتر در هستهٔ مشاوران خود تجدیدنظر کند
عده‌ای با ارسال کدهای اشتباه، تصمیم رئیس‌جمهور را تغییر می‌دهند

۲۰ آبان ۱۳۸۴/ خبرگزاری ایسنا

درحال حاضر هماهنگی بین مجلس و دولت، به سکوت، توجیه و تطهیر نینجامیده است و باید

با نگاهی امیدوارانه به آینده چشم دوخت.

قطع نظر از این روندهای جزئی [گلایه از برخی از انتقادات] و روزمره و با نگاهی فرآیندی می‌توان گفت که باید وضع موجود را به فال نیک بگیریم.

به خاطر شکل‌گیری نقد درون گفتمانی می‌توان بسیاری از حوادث آتی را با نگاهی از سر امید و مطلوبیت نگریست؛ البته در این بین یک سری علائم و نشانه‌هایی هم از طرف قوهٔ مجریه و هم از طرف مجلس مشاهده شده و می‌شود که چندان با اصولگرایی مطابقت ندارد و این امر عمدتاً به بعضی لابی‌هایی که به گوش می‌رسد برمی‌گردد.

این لابی‌ها به قوهٔ مجریه و مقننه لطمه می‌زند. ممکن است برخی بگویند که این لابی‌ها اجتناب‌ناپذیر و رقم‌زنندهٔ بخشی از دموکراسی است، اما باید دقت کنیم که دموکراسی ما، در چه زمینهٔ فرهنگی و تاریخی و چه نظامی مطرح می‌شود و در این راستا باید تلاش کنیم اخلاق را به سیاست پیوند زده و به سمت شفافیت هرچه بیشتر حرکت کنیم. لابی امری اجتناب‌ناپذیر در روند دموکراسی است؛ اما باید دقت کنیم که امروزه دموکراسی را در دل جمهوری اسلامی مطرح می‌کنیم و جمهوری اسلامی یک فلسفهٔ سیاسی خاصی را که صرفاً به شکل حکومت توجه ندارد و به متحوای آن و ویژگی‌های اشخاص حاکم نیز توجه دارد، دنبال می‌کند. لابی‌های غیرموجهی که قابل دفاع نیستند هم برخی از چهره‌های ذی‌نفوذ مجلس و هم کسانی که به گونه‌ای هستهٔ مشاوران آقای احمدی‌نژاد و اطرافیان او را تشکیل می‌دهند، را در بر می‌گیرد.

اخباری به ما می‌رسد که عده‌ای به نام مجلس، علایمی را برای آقای احمدی‌نژاد ارسال می‌کنند و تصمیم او را در دقیقهٔ نود تغییر می‌دهند.

احمدی‌نژاد باید روشمندانه‌تر و واقع‌بینانه‌تر به مجلس نگاه کند. آقای احمدی‌نژاد نباید به این علایم و نشانه‌های غلطی که به نام مجلس برای ایشان ارسال می‌شود، توجه کند و در واقع نباید فریب این علایم غلط را بخورد.

این علایم غلط از طریق مشاورانی که اطراف رئیس‌جمهور هستند، نیز ارسال می‌شود.

رئیس‌جمهور باید نگاهی به مشاوران خود، تجدیدنظری در انتخاب این مشاوران و نحوهٔ تعامل و رایزنی با آنها داشته باشد.

اشکال را متوجه شخص احمدی‌نژاد می‌دانم. این‌گونه احساس می‌شود که مشاوران آقای احمدی‌نژاد، مشاوران قدر و قوی نیستند و متأسفانه علائم غلطی را برای ایشان می‌فرستند، لذا ایشان باید تجدیدنظری صورت دهد.

اگر امروز این تجدیدنظر صورت گیرد، نسبت به فردا بهتر است؛ چراکه اگر این تجدیدنظر فردا صورت گیرد لطمات جدی آن متوجه شخص رئیس‌جمهور است.

خیلی از کسانی که به عنوان دوست در دستگاه‌های دیگر مورد مشورت قرار می‌گیرند،

واقعاً دوست نیستند و بسیاری از کسانی که آقای احمدی‌نژاد به آنها به عنوان منتقد نگاه می‌کند، دوستان واقعی و دلسوز هستند.

احمدی‌نژاد باید یک‌بار دیگر در کسانی که به طور مستقیم و غیرمستقیم مورد مشورت او قرار می‌گیرند، واکاوی و تجدیدنظر کند.

افرادی که رئیس‌جمهور معرفی کرد و افرادی را که در دقیقهٔ ۹۰ تغییر داد، نشان می‌دهد که قطع‌نظر از اهداف بلند و ارزشمند، آقای احمدی‌نژاد در شیوه‌های دستیابی به این هدف دقت لازم را ندارد. این شیوه‌ها منوط به عقلانیت، مشورت، رایزنی، تعامل، استفاده از تخصص و تجربه است. بنده با رئیس‌جمهور در شیوه‌ها و تاکتیک‌ها اختلاف نظر جدی دارم و معتقدم رئیس‌جمهور باید هرچه سریعتر در هسته مشاوران، شیوه‌ها و دایرهٔ انتخابی خود تجدیدنظر کند و در غیر این صورت دیر یا زود با چالش جدی مواجه می‌شود. دایرهٔ تنگ مشاوران و هستهٔ انتخابها و انتصابهای رئیس‌جمهور به لابی‌های غلط و نفوذ برخی از چهره‌های خاص در مجلس می‌انجامد. انتخاب افرادی قوی در هستهٔ مشاوران دکتر احمدی‌نژاد مورد تأکید است و این تجدیدنظر در نحوهٔ تعامل دولت با مجلس، امری تأثیرگذار است. اگر رئیس‌جمهور از تعامل گذشته‌ای که رخ داده، عبرت گیرد، مسلماً تعامل مجلس و دولت بهتر و سازنده‌تر خواهد شد.

[با اشاره به مرحلهٔ نخست معرفی کابینه از سوی رئیس‌جمهور به مجلس]: در آن مقطع عده‌ای، علامتهای غلطی فرستادند و متأسفانه رئیس‌جمهور نیز این علائم را باور و احتمالاً تغییراتی در معرفی کابینهٔ خود ایجاد کرد، ولی مجلس پویا و فعال هفتم به او نشان داد کسانی را که علامتهای غلط برای آقای احمدی‌نژاد فرستادند، برنمی‌تابد.

این واقعه می‌توانست برای احمدی‌نژاد عبرت‌آموز باشد. در مرحله دوم نیز عده‌ای نفوذ کردند و علامت‌های غلطی را فرستادند که به تغییر برخی افراد پیشنهادی انجامید. عده‌ای دیگر رفتند و به رئیس‌جمهور گفتند باید تجدیدنظر کنید و متأسفانه ایشان به این درخواست توجه نکرد؛ چون در این بخش کسانی که این علامت را می‌فرستادند فرق می‌کردند. در نهایت قضیه به اینجا کشیده شد که ایشان عملاً مجبور شد که انصراف یکی از وزرای پیشنهادی خود را در دقیقه ۹۰ بپذیرد.

بر این اساس کابینهٔ احمدی‌نژاد کابینهٔ دقیقهٔ نودی است و روش دقیقهٔ نودی اصلاً معقول، روشمند و قابل دفاع نیست. امیدواریم رئیس‌جمهور از اتفاقات گذشته درس عبرت گیرد و به هیچ‌وجه قهر نکند و نقدهایی که توسط انسانهای درمند، متعهد و دلسوز مطرح می‌شود را توهین تلقی نکند و با نقبی به گذشته به داوری در خصوص اطرافیان خود بپردازد و از منتقدان دلسوز جهت تعاملی سازنده‌تر استفاده کند تا در تنظیم و تصویب بودجه شاهد نمود این تعامل مثبت باشیم.

هسته‌ای از مشاوران، اطراف رئیس‌جمهور را گرفته‌اند که مستقیم و غیرمستقیم فقط با افرادی خاص از مجلس رایزنی می‌کنند. این در حالی است که به طور کلی مجلس بما هو مجلس، به هیچ‌وجه وارد رایزنی نشده است و در موضع مشورت قرار نگرفته و تنها بخش، لایه و جناحی از مجلس مورد تعامل قرار گرفته است.

این نوع تعامل تاکنون به ضرر رئیس‌جمهور و در نتیجه به ضرر نظام جمهوری اسلامی است. مایل نیستیم که ایشان بیش از این آسیب ببینند. ادامهٔ این روال و روند موجب آسیب‌های بیشتر به رئیس‌جمهور و در نتیجه نظام است. برای تعاملی مثبت‌تر و سازنده‌تر باید تجدیدنظری در گذشته و درس عبرتی از آن صورت گیرد.

[در مورد طرح سؤال از رئیس‌جمهور و با اظهار بی‌اطلاعی]: خواهش من از نمایندگان این است که اول ببینید آیا رئیس‌جمهور فرصت کافی داشته است یا خیر؟ و اگر احساس می‌شود که باید فرصت بیشتری به او داده شود، این کار صورت گیرد.

سؤال برای خودش ناموس و موازینی دارد؛ لذا نباید با طرح بی‌هنگام و بدون رعایت موازین سؤال، سؤال را زیر سؤال برد. اگر سر فرصت از رئیس‌جمهور سؤال نکنیم در حق سؤال از ریاست جمهوری ظلم کرده‌ایم.

باید با تأمل و تأنی بیشتری به این قضایا نگریسته شود. اگر رئیس‌جمهور به هنگام معرفی چهار وزیر پیشنهادی در مجلس حضور نمی‌یافتند، قصد تذکر دادن به رئیس‌جمهور را داشتم که بحمدالله این قضیه نیز به خیر گذشت.

مشورت، تعامل و گفت‌وگو با رئیس‌جمهور و بیان دلسوزانهٔ حرفها مورد تأکید است. آقای احمدی‌نژاد باید نشان دهند که به این حرفها توجه مثبت دارند.

[با اشاره به سخن رئیس‌جمهور در مجلس مبنی بر اینکه توهین به رئیس‌جمهور می‌شود و این جرم محرز است]: فکر می‌کنم زیبندهٔ رئیس‌جمهور نبود که این‌چنین سخن گوید.

من تاکنون در استنباط از مطبوعات و سخن منتقدان، به هیچ‌وجه هیچ مطلبی دال بر توهین به رئیس‌جمهور دریافت نکرده‌ام؛ ضمن آنکه اگر نقدها به رئیس‌جمهور نیز توهین تلقی شود باید گفت که رئیس‌جمهور سعهٔ صدر لازم را ندارد.

دولت نباید با دست خودش برای خود چالش ایجاد کند چراکه عدم تعامل، رایزنی و مشورت و عدم استفاده از عقلانیت، تخصص و تجربه می‌تواند چالش‌آفرین باشد.

تعامل بسیار مثبت، سازنده، هدفدار و قانومند بین دولت و مجلس را شاهد بوده‌ایم. بر خلاف اعتقاد بسیاری که هم‌جهتی و هم‌سویی دولت و مجلس را موجب سکوت، توجیه و حتی تطهیر بسیاری از سیاستها و عملکردها و پیشنهادات دولت می‌دانستند، همهٔ ما شاهد بودیم که اشتراک در اصول میان دولت و مجلس باعث نادیده انگاشتن بسیاری سهل‌انگاریها

و غفلت‌ها نشد و دیدیم که مجلس حسب وظایف قانونی خود وارد عمل شد و از اختیارات قانونی خود استفاده کرد. عدم رأی اعتماد به افراد پیشنهادی رئیس‌جمهور در دو مقطع معرفی اعضای کابینه، انجام وظایف قانونی مجلس و تعاملی مثبت و سازنده با دولت است. پیام این کار این است که ما با هیچ‌کس عقد اخوت نبسته‌ایم و بر حسب وظیفه و سوگند خود عمل می‌کنیم و این عین اصولگرایی است. این روند، رمز موفقیت جریان اصولگرا است. امروز مهم‌ترین و جدی‌ترین منتقدان بخش اجرایی اصولگرایی یعنی قوهٔ مجریه، همان اصولگرایان هستند.

این امر را می‌توان نقد درون گفتمانی دانست و خوشحالم که این اتفاق مبارک رخ داد و حادثه پس از جنگ تکرار نشد. در آن مقطع یک جریان همگرا سر کار آمد و یک هماهنگی بین قوای مختلف ایجاد شد که همین امر باعث سکوت، توجیه و تطهیر شد که بعدها حوادث و نتایج سوء آن را شاهد بودیم.

رئیس‌جمهور اسامی نهایی شده مفسدان اقتصادی را اعلام کند!
همهٔ شهروندان ما با پوست و استخوان خود فساد اقتصادی را درک کرده‌اند

۲۴ آبان ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

همهٔ شهروندان ما با پوست و استخوان خود فساد اقتصادی را درک کرده‌اند. براین اساس همهٔ شهروندان بر ضرورت پیگیری پروندهٔ مفسدان اقتصادی هیچ‌گونه تردیدی ندارند.

زمانی که مقام معظم رهبری ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی را تشکیل دادند، علاوه بر اینکه این امر یک ضرورت بود، همراه با مقبولیت و نیاز اجتماعی نیز بود.

علی‌الاصول یکی از معضلات اقتصادی ما همین مفسدان اقتصادی هستند و عواملی که باعث فساد اقتصادی می‌شود، همان عامل ساختاری قدرت - ثروتی است که به انحای مختلف باعث بروز این فسادهای اقتصادی شده است.

این ضرورت و آن نیاز باعث شکل‌گیری ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی شد، اما با گذشت چهار سال از شروع شکل‌گیری این ستاد، هنوز شاهد فعالیت چشمگیری از آن نیستیم و اصلاً از سازوکار فعالیت‌های انجام‌شده و در حال انجام این ستاد اطلاعی نداریم.

فعالیت این ستاد نمود و حاصل چشمگیری نداشته که بتوان در باره عوامل و موانع سد راهش قضاوت کرد. بر این اساس طرحی را تهیه کردیم تا تحقیق و تفحص از این ستاد را در دستور کار خود قرار دهد و سپس این طرح را تقدیم رئیس مجلس کردیم. ایشان از ما درخواست کرد که تا اطلاع ثانوی این امر مسکوت بماند تا مقامات قضایی توضیح بدهند.

[با اشاره به جلسهٔ غیرعلنی مجلس با رئیس قوهٔ قضاییه که با حضور خبرنگاران انجام شد]: آقای هاشمی شاهرودی در آن جلسه بیشتر مباحث علمی راجع به ریشه‌یابی فساد اقتصادی را

مطرح کردند و اصلاً در ارتباط با موضوع بحث یعنی عملکرد قوهٔ قضاییه در رابطه با مقابله با مبارزه و پیشگیری از مفاسد اقتصادی و مفسدان اقتصادی سخن به میان نیامد.

بحث ریشه‌یابی مفاسد اقتصادی مربوط به قوهٔ قضاییه نیست. ریاست قوهٔ قضاییه در صحبت‌های خود اشاره کردند که ظاهراً مشکل را باید در ریشه‌ها جستجو کرد تا مفسدان.

ما نمی‌توانیم تا زمانی که با این ریشه‌ها مقابله نکرده‌ایم، منتظر باشیم که مفسدان اقتصادی از شکافهای ساختاری کمال بهره‌برداری را بکنند و به فساد اقتصادی خود ادامه بدهند.

رئیس قوهٔ قضاییه همچنین بحث ناامنی سرمایه‌گذاری را مطرح کرد. من آنجا از ایشان این سؤال را پرسیدم که مسئول امنیت سرمایه‌گذاری برای سرمایه‌گذاران، چه دستگاهی است جز قوهٔ قضاییه؟ یعنی اگر می‌پذیرید ناامنی وجود دارد، در حالی که شما مسئول برقراری امنیت هستید، فی‌الواقع شما با این پاسخ کیفرخواستی علیه خود تنظیم می‌کنید. اگر هم سخن صوابی در پاسخ آقای شاهروی وجود داشته باشد، این وظیفه بر عهدهٔ قوهٔ قضاییه نبوده که به ریشه‌یابی بپردازد، بلکه می‌بایست به ریشه‌یابی‌ها توجه کرده و امنیت را برقرار کند.

توقع اصلی ما از رئیس قوهٔ قضاییه این بود که ایشان گزارش دهند چند تا پروندهٔ فساد اقتصادی نهایی شده و چه پرونده‌ای با مانع روبه‌رو شده است و چه پرونده‌ای نهایی شده و ایشان بنا به دلایلی از بیان آن پرونده‌ها اکراه دارد.

بعضاً ابهامات و تردیدهایی مطرح می‌شود که گویی اصلاً از روز اول نمی‌بایست ستادی برای مبارزه با فساد اقتصادی تشکیل می‌شد.

باید در باره مفاسد اقتصادی کار مبنایی و ریشه‌ای صورت گیرد اما انجام این کار بر عهدهٔ قوهٔ قضاییه نیست.

نباید از مبارزه با دو عامل اصلی غافل شد. همزمان باید هم با ساختارها و هم با عوامل برخورد کرد. یعنی نمی‌توانیم ساختار را به عامل تقلیل دهیم و یا بالعکس. ضمن آنکه ریشه‌یابی ضعف‌های ساختاری مورد تأکید است، همزمان نباید از مبارزه با مفسدان اقتصادی غافل شد.

براین اساس زمانی که رئیس‌جمهور در مجلس گفتند لیستی در اختیار دارم، ندا سر دادیم که آنها را افشا و منتشر کنید!

اگر این لیست نهایی شده و مراحل قضایی خود را طی کرده، توقع ما این است که هرچه زودتر منتشر شود، اما اگر این لیست نهایی نشده و مراحل قانونی خود را طی نکرده، اصلاً نیاز به بیان نداشته است و جز اینکه یک سری ابهامات و تردیدهایی را به وجود آورد، ثمرهٔ دیگری نخواهد داشت.

[با اشاره به سخن رئیس‌جمهور مبنی بر اینکه تعدادی افراد دلسوز، مانع انتشار این لیست شده‌اند]: به هر حال اگر این لیست نهایی شده، دیگر نمی‌توان از افرادی که مانع انتشار این

لیست شده‌اند، به عنوان دلسوز یاد کرد. این افراد نه تنها دلسوز و مشفق نیستند، بلکه حتی می‌توان گفت آنها یا گرگهایی هستند در لباس میش و مشفق که خود را به آقای احمدی‌نژاد تحمیل کرده‌اند و یا خدای نکرده خودشان پرونده دارند و یا آنکه شناخت و بصیرت لازم را نسبت به مسائل و حساسیت‌ها و ضرورت‌ها ندارند. امیدواریم آن دسته افراد که مانع انتشار لیست مفسدان اقتصادی از سوی رئیس‌جمهور شده‌اند، جزء دستهٔ سوم مذکور باشند، اما توقع داریم که رئیس‌جمهور نسبت به این‌گونه نصیحت‌ها بی‌توجه باشند و اگر اسمها نهایی شده هرچه سریع‌تر آن را منتشر کنند. اگر آقای احمدی‌نژاد در انتشار این لیست، مصلحت نمی‌بینند، ما از قوهٔ قضاییه می‌خواهیم این لیست را منتشر کند. قوهٔ قضاییه نباید در این خصوص مصلحت‌اندیشانه بیندیشد؛ چراکه اگر این لیست نهایی شده و منع قانونی برای انتشار آن وجود ندارد، مسلماً وظیفهٔ قوهٔ قضاییه است که در انتشار این اسامی بکوشد.

شنیدیم که پس از انتخابات ریاست جمهوری و پیوستن آقای احمدی‌نژاد به ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی، تجدید حیاتی در این ستاد اتفاق افتاده؛ لذا امیدواریم این امر یک شایعه نبوده باشد و شاهد افشای مفسدان اقتصادی باشیم.

انتظار داریم هرکسی که در هر مقامی، مستقیم، غیرمستقیم با واسطه یا بی‌واسطه مفسدهٔ اقتصادی انجام داده، افشا شود.

این سخن که مبارزه با مفسدان اقتصادی مانع امنیت سرمایه‌گذاری و باعث فرار سرمایه می‌شود، حرفی پوچ و خام است. این سخن از طرف کسانی زده می‌شود که می‌خواهند فساد اقتصادی‌شان تداوم داشته باشد.

در کارگاه سیاسی انجمن مجالس آسیایی برای صلح در تایلند: این انجمن می‌تواند نقش هدایتگر و سازنده‌ای در تحولات منطقه‌ای و جهانی ایفا کند

۱ آذر ۱۳۸۴/ خبرگزاری ایسنا

[در سخنرانی خود در کارگاه سیاسی انجمن مجالس آسیایی برای صلح در تایلند]: با مردود دانستن ادعاهای صلح‌طلبی، عدالت‌خواهی و دموکراسی‌طلبی برخی از قدرتهای بین‌المللی، از انجمن مجالس آسیایی برای صلح می‌توان به عنوان نیرویی مستقل و پرتوان یاد کرد که با تکیه بر نمایندگی خود از سوی اعضای جامعهٔ آسیایی و در چارچوب وظایف خود می‌توانند نقش هدایتگر و سازنده‌ای را در تحولات منطقه‌ای و جهانی ایفا کند.

[با تقبیح عوام‌فریبی و تلاش برای گمراه کردن افکار عمومی جهانیان از سوی آمریکا]: جمهوری اسلامی ایران بر اساس تعالیم عالیهٔ اسلامی مبنی بر احترام به انسان، منطق عدالت و

صلح و نیز با رعایت ملاحظات بین‌المللی و منطقه‌ای، همواره مخالفت خود را با سیاستهای جنگ افروزانه ابراز داشته و خطر فزایندۀ یکجانبه‌گرایی و توتالیتاریسم را در هر شکل و لباسی که صلح و امنیت بین‌المللی را به خطر اندازد گوشزد کرده است.

معتقدیم مفهوم چندجانبه‌گرایی، به معنای همکاری چندجانبه برای حفظ صلح و امنیت است. همچنین ما معتقدیم این انجمن می‌تواند نقطه‌ای برای تقارب بسیاری از افکار بعید و ارتقای صلح و امنیت بین‌المللی از طریق حرکت چندجانبه به سوی برداشتن قدم‌هایی در جهت ساختن قواعد بین‌المللی و پرداختن به بسیاری از نگرانی‌های بین‌المللی باشد.

رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی در پایان سخنانش دو پیشنهاد مبنی بر ایجاد یا تقویت چندجانبه‌گرایی و تلاش برای ایجاد فرهنگ، سیاست، اقتصاد و پول واحد و نیز سازمان تجارت آسیایی (Asian Trade Organization) (ATO) بر اساس دیپلماسی پارلمانی ارائه کرد که با استقبال حاضران روبه‌رو و تصویب شد.

همایش «شیخ احمد قمی» در تایلند برگزار شد

۵ آذر ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

نخستین همایش بین‌المللی «شیخ احمد قمی و نقش او در فرآیند تحولات و مناسبات چهارصد سالۀ ایران و تایلند» با پیام رئیس سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی در بانکوک برگزار شد.

به گزارش گروه دریافت خبر ایسنا، در این همایش پیام حجت‌الاسلام والمسلمین محمود محمدی عراقی توسط نماینده فرهنگی ایران در بانکوک قرائت شد. در این پیام عراقی با اشاره به نقش آموزه‌ها و باورهای اسلامی و ایرانی شیخ احمد قمی در موفقیتش، تاکید کرد: هویت اسلامی و ایرانی شیخ احمد، مانع از انجام تعهد و مسئولیتش در قبال وظایف نشد و با همین دیدگاه توانست صادقانه در راه سعادت و ترقی و پیشرفت مردم سیام (تایلند) خدمات ارزنده و ماندگاری را انجام دهد.

در این همایش دوروزه که در سوم و چهارم آذر ماه توسط نمایندگی فرهنگی ایران در تایلند برگزار شد، مقالاتی از طرف اندیشمندان ایرانی وتایلندی و برخی دیگر از کشورها ارائه شد.

اسفندیار رحیم مشایی - رئیس سازمان میراث فرهنگی و گردشگری - در سخنانی با اشاره به نقش سازندۀ شیخ قمی، او را مؤسس نهاد شیخ‌الاسلام و مروج مذهب شیعی در سرزمین بودایی تایلند دانست.

همچنین معاون وزیر آموزش و پرورش تایلند در سخنانی به تشریح نقش شیخ احمد در ترویج فرهنگ و هنر ایرانی و تأثیر شگرف آن در رشد و شکوفایی آیوتا پرداخت.

دکتر چولپس پزنگ - استاد و باستان‌شناس تایلند - نیز با نمایش اسناد و مدارک تاریخی به

تشریح خدمات فرهنگی و علمی شیخ احمد در حکومت سیام و تاثیرگذاری آن در عرصه‌های هنری، معماری زبان و اجتماعی به ویژه دردربار حاکمان وقت پرداخت.

در ادامه عماد افروغ - رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی - حضور مقتدرانه شیخ احمد قمی را عامل گسترش مذهب شیعه و ارتقای جایگاه مسلمانان و نشر زبان فارسی دانست.

همچنین دکتر ول لوپ - معاون استاندار بانکوک - شیخ احمد قمی را یکی از اسطوره‌های تاریخی و مشترک دو کشور عنوان کرد که ادامه راه و اندیشهٔ او را ضروری دانست.

در حاشیهٔ این همایش، آثار نقاشی، کتابها و اسناد کتابخانهٔ ملی تایلند و تمبر مشترک ایران و تایلند به مناسبت چهارصدمین سال روابط فرهنگی دو کشور از سوی شرکت پست تایلند تهیه و در معرض دید علاقه‌مندان قرار گرفت.

باید ناقوس خطر دولتی شدن جنبش دانشجویی به صدا درآید
جنبش دانشجویی باید با تعریف آرمان و اهداف تازه از سکوت و رخوت بیرون آید

۱۲ آذر ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

جنبش، یک اتفاق است که در عرصهٔ غیررسمی و عمومی رخ می‌دهد و در واقع درخواستی جدید در خصوص یک تحول جدید است و مسلماً اگر همه چیز بر وفق مراد باشد، جنبش اجتماعی معنا نمی‌یابد...

یک جنبش اجتماعی باید در عرصهٔ غیررسمی رخ داده، یک فلسفهٔ سیاسی و ایدئولوژی تعریف شده و حداقل کلیاتی از آن را به طور روشن و شفاف دارا باشد، رهبری مشخص و عضوگیری تعریف شده داشته باشد و به تدریج عرصهٔ رسمی را مورد هدف قرار دهد و تحولات مورد انتظار خود را دنبال کند.

بر این اساس، اتفاقاتی که در عرصهٔ رسمی رخ می‌دهد یا بعضاً رهبری مشخص و یا ایدئولوژی مدون وعضوگیری مشخص ندارد، جنبش نامیده نمی‌شود. شک دارم بتوان از ارتباطاتی که معمولاً با گروههای سیاسی برقرار می‌شود به عنوان جنبش اجتماعی یاد کرد. جنبش دانشجویی در کشورمان را از طریق مصادیق آن بهتر می‌توان تعریف کرد.

مصادیق جنبش دانشجویی در ایران عبارتند از: جنبش ۱۶ آذر[1] (به عنوان یک حرکت خودجوش غیررسمی که نهایتاً عرصهٔ رسمی را نیز تحت‌الشعاع قرار می‌دهد)، جنبش ۱۳ آبان[2]

---

۱. جنبش دانشجویی ۱۶ آذر ۱۳۳۲ در دانشکدهٔ فنی دانشگاه تهران.
۲. جنبش دانشجویی تسخیر سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۱۳۵۷.

(که همان ویژگی‌ها را داراست) و نیز حرکتهایی که در سالهای اخیر بعضاً شاهد بودیم که خارج از روابط و تعاملات گروههای رسمی، تعدادی دانشجو احساس وظیفه کرده و یک حرکتهایی از خود نشان دادند و تاحدی می‌توان تحولات بعدی را نیز مرهون این جنبش دانشجویی جدید دانست.

سه جنبش دانشجویی فوق در سه وجه عدالت‌خواهی، استکبارستیزی و استبدادستیزی، مشترک است والبته دو وجه استکبارستیزی و عدالت‌خواهی جنبش دانشجویی از وجه سوم پررنگ‌تر بوده است. به هر حال ادامه فعالیت جنبش دانشجویی ما بعد از پیروزی‌هایی که در قالب انتخابات شوراهای اسلامی[1]، مجلس هفتم[2] و ریاست جمهوری[3] به دست آورده، مقداری دچار ابهام شده است.

دورهٔ کنونی برای جنبش دانشجویی، دوره‌ای حساس و خاص است و من احساس خطر می‌کنم که مبادا باز همان اتفاقی که برای سایر جنبش‌های دانشجویی رخ داد و به گونه‌ای در بدنهٔ رسمی و دولتی هضم شدند، برای این جنبش نوظهور اجتماعی نیز رخ دهد و به گونه‌ای هضم شوند، یا به سکوت، توجیه و تطهیر سیاستها بپردازند.

یک جنبش دانشجویی، کماکان و همواره باید استقلال خود را از گروههای رسمی و از بدنهٔ دولت حفظ کند و بیشتر نقش روشنفکری را برای خود تعریف کند.

روشنفکری، تعریف خاصی دارد و معمولاً بدین گونه است که روشنفکران برای قدرت رسمی خیز برنمی‌دارند و بیشتر به دنبال حقیقت‌جویی هستند.

یکی از آفات جنبش دانشجویی در گذشته، جذب شدن در بدنهٔ قدرت دولتی و فراموش کردن آرمان‌خواهی‌های این جنبش است. احساس می‌کنم باید یک بار دیگر ناقوس این خطر را به صدا درآورد.

اجتناب از جذب و هضم شدن جنبش دانشجویی در بدنهٔ قدرت دولتی، منوط به دانشجویان و فعالان سیاسی دانشجویی است. در این راستا باید مشخص شود که دانشجویان و فعالان سیاسی دانشجویی چه تعریفی از جنبش دانشجویی دارند و هدفشان از جنبش دانشجویی چیست؛ لذا اگر هدفشان از این جنبش، رسیدن به قدرت دولتی است باید گفت که این جنبش یک توقفگاه بزرگ دارد و به محض اینکه یک قدرت در دولت جابه‌جا می‌شود باید فاتحهٔ آن جنبش را نیز خواند.

اگر دانشجویان و فعالان سیاسی دانشجویی، جنبش دانشجویی را جنبشی سیال، پویا و پایا تعریف کنند و آن را با روشنفکری پیوند زنند، خواه ناخواه، باید همواره به استمرار آن توجه کنند

---

۱. دومین انتخابات شوراهای اسلامی، زمستان ۱۳۸۱.
۲. انتخابات هفتمین دورهٔ مجلس شورای اسلامی، زمستان ۱۳۸۲.
۳. نهمین انتخابات ریاست جمهوری ایران، ۲۷ خرداد ۱۳۸۴.

و به محض اینکه قدرتی جابه‌جا شد، جنبش دانشجویی را تمام شده فرض نکنند.

رمز و راز موفقیت جنبش‌های دانشجویی علاوه بر فرهنگی و بومی بودن آنها این است که باید نگاهی پایا و پویا به خود داشته باشند و یک رسالت تاریخی برای خود فرض کنند که تمامی ندارد و نباید این رسالت را با جابه‌جایی قدرت فراموش کنند و به توجیه و تطهیر بپردازند.

یکی از خطرهایی که جنبش دانشجویی را همواره تهدید کرده و می‌کند خطر سکوت، توجیه و متوقف کردن حرکتها و جنبش‌های دانشجویی و نیز انحصارطلبی بعد از رسیدن به قدرت است. انحصارطلبی بعد از رسیدن به قدرت، سرانجام جنبش ۱۳ آبان بود. در این جنبش شاهد بودیم که به محض اینکه در بدنهٔ قدرت دولتی رخنه کردند، در دانشگاهها یک تفکر انحصاری را به وجود آورده و جلوی فعالیت تشکل‌های دانشجویی دیگر را گرفتند و این منجر به شکل‌گیری دیگر تشکل‌های دانشجویی شد.

در حال حاضر نیز خطر انحصارگرایی، جنبش نوظهور دانشجویی و برخی از تشکل‌های دانشجویی را تهدید می‌کند و سرانجام می‌تواند منجر به شکل‌گیری تشکل‌های دیگر و فروپاشی جنبشی شود که توفیقی به دست آورده بود. در عین حال شکل‌گیری تشکل‌های جدید، امری مثبت است. شکل‌گیری تشکل‌های جدید اشکالی ندارد و امری بسیار خوب است، به شرطی که در فضای انحصارگرایی، هیجانی و واکنشی نباشد.

باید جنبش دانشجویی و فعالیت‌های آن را به گونه‌ای تعریف کنیم که اجازهٔ فعالیت، رویش و شکل‌گیری تشکل‌های جدید بدهد و یک رقابت مدنی وجود داشته باشد؛ یعنی ضمن آنکه گروه ما از یک انسجام ایدئولوژیک برخوردار است، اجازهٔ فعالیت گروه دیگر را نیز بدهیم.

تهدید جدی جنبش دانشجویی کنونی، فراموشی دوران پرشور و نشاط نقد و انحصارگرایی است. این خطر را الآن به جد احساس می‌کنم، یعنی ممکن است عزیزانی که به گونه‌ای در تحولات اخیر نقش داشتند، پس از پیروزی‌های به دست آمده، رسالت خود را فراموش کنند و حتی در جهت حفظ وضع موجود با منتقدانی که زمانی از جنس خودشان بودند، برخورد منفی بکنند. چنین برخوردی سمی مهلک برای جنبش دانشجویی است.

در بیان فرق اساسی جنبش دانشجویی با دیگر جنبش‌های اجتماعی باید گفت که جنبش دانشجویی نسبت به دیگر جنبش‌های اجتماعی آزادتر و رهاتر است، تعلق خاصی ندارد و راحت‌تر می‌تواند اعتراض کند و سکوت یک جنبش دانشجویی و یا فقدان جنبش دانشجویی می‌تواند به سرانجامی بد منجر شده و مانع باز تولید مشروعیت یک نظام شود.

جنبش دانشجویی ما در یکی از حساس‌ترین مقاطع تاریخی خود به سر می‌برد. از یک طرف، دولت و مجلس و سایر دستگاه‌های سیاسی هستند که دم از عدالت می‌زنند و در واقع

یکی از مؤلفه‌های جنبش دانشجویی، یعنی عدالت‌خواهی را در خود دارند؛ از طرف دیگر، همین هماهنگی می‌تواند باعث سکوت و رخوت جنبش دانشجویی شود.

بر این اساس، جنبش دانشجویی ما باید برای خود آرمان و اهداف تازه‌ای را تعریف کند و از سکوت و رخوت بیرون آید؛ چون همین هماهنگی که امروز حاصل شده، می‌تواند تهدیدی برای عدالت‌خواهی به شمار رود.

این جنبش دانشجویی است که می‌تواند با درک این تهدید، ادای وظیفه کرده و رسالت روز خود را تعریف کند. جنبش دانشجویی در این راه به مهارت و نگاهی تازه احتیاج دارد تا با تعریف این نگاه تازه، حیاتی مجدد به جنبش خود بدهد. خود ما هم منتظریم ببینیم که این جنبش دانشجویی مستقل از گروههای سیاسی، چگونه این هدف و آرمان تازه را برای خود تعریف می‌کند.

تحولات سیاسی‌ای که در سالهای اخیر رخ داده، در چارچوب انقلاب اسلامی و کنش تاریخی ما معنا می‌دهد. ممکن است در این بین تفسیرهای غلطی نیز از این تحولات صورت بگیرد؛ لذا جنبش دانشجویی باید در راستای همان سه وجه عدالت‌خواهی، استکبارستیزی و استبدادستیزی خود مانع غلبهٔ تفسیری خاص شود که با روح عدالت‌خواهی سازگار نیست.

این فضا فرصتی ذی‌قیمت برای جنبش دانشجویی است که طی آن این جنبش می‌تواند به رسالت اصلی خود جامهٔ عمل بپوشاند و ثابت کند که هم به فرهنگ و هویت ایرانی و تاریخی پایبند و هم به آرمانهای انقلاب اسلامی متکی و هم روح زمان را درک کرده است؛ لذا باید در آرمانهای خود بازآفرینی کند. ضمن آنکه باید به همان حرکتهای همیشگی خود وفادار باشد، از شور و نشاط نیفتد و دچار انحصارگرایی نیز نشود.

مقطع کنونی، مقطعی حساس برای جنبش دانشجویی است. می‌بینیم که بعضاً برخی از جنبش‌های دانشجویی، یا گرایش و تفکرات سکولاریستی و لیبرالیستی دارند، یا فراموش می‌کنند که در کجا فعالیت سیاسی می‌کنند و یا به نظر می‌رسد آنها که تفکراتی غیرسکولاریستی و غیرلیبرالیستی داشته‌اند و عمدتاً می‌توان جنبش عدالت‌خواه را جزو آن دسته دانست، هنوز نتوانسته‌اند یک تعریف تازه‌ای از شرایط نوظهور به دست دهند و اگر نتوانند این تعریف را مشخص کنند ممکن است در نهایت به سکوت و توجیه روی آورند و به یک رخوت و سکوت و خمودگی دچار شوند و حتی ممکن است شاهد سیاست‌زدایی از فعالیت‌های دانشجویی باشیم.

این بخش از جنبش دانشجویی باید از فرصت کنونی کمال بهره را برده و ضمن وفادار ماندن به رسالت کلی و چارچوب فعالیت‌های دانشجویی، تعریف جدیدی از شرایط نوظهور به دست دهند و فعالیت خود را تداوم بخشند.

از سویی دولتمردان می‌خواهند به گونه‌ای در فعالیت‌های جنبش دانشجویی رخنه کنند تا از پشتوانهٔ اجتماعی برخوردار شوند و از سویی دیگر ما نگاه و تعریفی ویژه از دولتمردان خود داریم و آن این است که باید ورای منافع سیاسی خود به مصالح بلندمدت توجه کنند و این امر خود یک پارادوکس است.

مسلماً دولت می‌تواند زمینه را برای فعالیت هدفمندتر و جهت‌دارتر جنبش دانشجویی با حفظ استقلال آنها فراهم کند، این امر در عین حال منوط به سعهٔ صدر دولتمردان و فهم دقیق آنها از شرایط است.

نوع سیاستهای اتخاذ شده و نوع تعاملی که از سوی دولت با دانشجو برقرار می‌شود، جهت فراهم کردن زمینه برای فعالیت‌های جنبش دانشجویی مؤثر است، اما بار اصلی بر دوش خود دانشجویان است. جنبش دانشجویی و دانشجویان باید زمان و مکان را خوب درک کرده، فلسفه‌اندیشی کنند و با نگاهی حکیمانه شرایط حساس کنونی را خوب تحلیل نمایند و دچار افراط و تفریط نشده و گرایش به گروههای سیاسی خاص نیابند و بتوانند استقلال خود را حفظ کنند.

خرج کردن سپاه در قدرت دولتی همسان با خرج کردن آنها در اقتصاد است اگر نقد درون گفتمانی نداشته باشیم عده‌ای که اعتقادی به انقلاب ندارند، نقد را در دست می‌گیرند

۱۳ آذر ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

در حال جمع‌آوری اطلاعات هستم و در حال حاضر هیچ شناخت تفصیلی از وزیری هامانه [وزیر پیشنهادی نفت] ندارم و نمی‌دانستم ایشان که سرپرست وزارت نفت بوده معرفی می‌شود تا در مورد ایشان تحقیق کنم.

[در پاسخ به خبرنگاری که پرسید برای بررسی وزرای پیشنهادی نفت قرار بود یک‌بار به مشهد بروید، دفعهٔ قبل به تایلند رفتید، این دفعه کجا می‌روید؟]: باید به تایلند می‌رفتم، سفر خوبی بود و پیشنهاداتی داشتیم که در قطعنامه آمد و همه متوجه شدند که بحث شخصی نبود و در غیاب من هم باز یک وزیر نفت رأی نیاورد، پس ربطی به بنده نداشت.

[در خصوص مشورت با مجلس از سوی رئیس‌جمهور]: با من مشورتی نشده و از طرف بقیه هم نمی‌توانم صحبت کنم.

[در پاسخ به اینکه چرا شما به منتقد اصلی دولت تبدیل شده‌اید]: اگر کتابهای مرا بخوانید من هیچ تغییر موضعی نداده‌ام. من در مصاحبه‌ای در کتاب «رنسانسی دیگر»، در سال ۱۳۸۱ گفته‌ام برای جلوگیری از ظهور استبداد رضاخانی با اصلاحات ملکم‌خانی مخالفم. همیشه نگاه جامع به حقوق شهروندی داشته‌ام.

[درخصوص معرفی ذوالقدر به عنوان معاون امنیتی وزارت کشور]: در زمان هاشمی رفسنجانی می‌گفتم نباید سپاه را وارد عرصهٔ قدرت اقتصادی کرد. به هر حال سپاه جزء حافظه‌های مثبت تاریخی مردم است. به مثابه یک نقطهٔ ارجاع است که سر بزنگاه می‌تواند به داد این ملت برسد و هنوز هم این اعتقاد را دارم. خرج کردن سپاه در قدرت دولتی را همسان با خرج کردن این افراد در قدرت اقتصادی می‌دانم و معتقدم نباید اینها را هزینه کرد.

همواره گفته‌ام ممکن است ناکامی‌هایی به وجود آید و مخالفت‌هایی شود که ممکن است این مخالفت‌ها و کاستی‌ها به نام سپاه پاسداران نوشته شود که یک ارگان کاملاً مردمی است.

من خودم را منتقد درون گفتمانی دولت می‌دانم و فرق آن با منتقد برون گفتمانی این است که ناقد برون گفتمانی هیچ باور و مبانی نظری مشترکی با فرد مورد انتقاد ندارد. من معتقدم همواره یک ضرورتی در کشور وجود دارد و آن نقد درون گفتمانی است.

ما با اتکا به مبانی انقلاب اسلامی و آرمانها و اهداف و ارزشهای انقلاب اسلامی می‌باید به نقد سیاستها و عملکردهای دولتمردان بپردازیم. اگر این کار را نکنیم به نقد برون گفتمانی کشیده می‌شویم، یعنی عده‌ای نقد را به دست می‌گیرند که هیچ اعتقادی به مبانی انقلاب اسلامی ندارند. باید از انقلاب اسلامی به عنوان محک و معیار نقد جمهوری اسلامی استفاده کرد و انقلاب اسلامی را با جمهوری اسلامی خلط نکرد.

به عنوان فردی که سالها روی جنبش عدالت‌خواهی کار کرده‌ام و خودم را یکی از متولیان نظری این جنبش می‌دانم، نمی‌توانم اجازه دهم که با سیاستهای یکسویه، سطحی و تُنُک، این جنبش به انحراف کشیده شود. من بین جنبش اصولگرایی و اصولگرایانی که خودشان را منتسب می‌کنند فرق قائلم. باید همواره پاسدار این جنبش باشیم.

من از زوایهٔ نظریهٔ عدالت‌خواهی که ارتباط وثیقی بین آن و انقلاب اسلامی قائلم به نقد هر دولتمردی پرداخته‌ام، چه دولت هاشمی، چه دولت خاتمی و چه دولت احمدی‌نژاد؛ ضمن اینکه نقد یعنی سره از ناسره کردن، هم جنبه‌های مثبت دارد، هم جنبه‌های منفی.

جنبه‌های مثبت را بارها گفته‌ام و دفاع کرده‌ام. برخلاف اینکه بعضاً گفته می‌شود از موضع احمدی‌نژاد در مورد صهیونیزم دفاع نکرده‌ایم، مطبوعات نشان می‌دهد که دفاع سرسختی کرده‌ایم. منتها گفتیم بایستی وجه ایجابی ایشان غلیظ‌تر می‌شد که وجه ایجابی همان طرح مقام معظم رهبری مبنی بر انجام رفراندوم در این کشور است.

روشنفکر باید تلاش کند ایده‌های خودش را اجتماعی کند. اگر همه چیز مهیا باشد و جا افتاده باشد که دیگر رسالتی برای روشنفکر تعریف نمی‌شود. روشنفکر باید تلاش کند ایده‌هایش را اجتماعی کند؛ بنابراین، فرض بر این است که روشنفکر فراغ بال بیشتری دارد و بهتر تشخیص می‌دهد و با حقیقت‌جویی و حقیقت‌گرایی پیوند خورده و به یک حقیقتی

می‌رسد و باید تلاش کند که این حقیقت نمود اجتماعی پیدا کند.

نباید بگویم چون حقیقت، اجتماعی نشده؛ پس من دخالتی ندارم. در حال حاضر من در بستر این دوراهی گیر کرده‌ام، از یک طرف رسالت روشنفکری‌ام است و از طرف دیگر وظیفهٔ نمایندگی هم وجود دارد. به علاوه، حساسیت‌های توده‌واری که بعضاً ایجاد می‌کنند نیز وجود دارد. به من بگویید چه باید کرد؟ به وظیفهٔ نمایندگی‌ام توجه کنم، به وظیفهٔ روشنفکری‌ام بپردازم و یا دست از وظیفهٔ نمایندگی‌ام بردارم و ببینم چون صحبت‌های من بازتاب دارد به این بازتابهای غلط و عوامانه و توده‌وار تن دهم و رسالت خودم را فراموش کنم؟ اما من این کار را نخواهم کرد. من نماینده‌ام و بایستی بر اساس تبیین خودم تصمیم بگیرم و اتخاذ موضع کنم. گیریم که خیلی‌ها خوششان نیاید!

باید تلاش کنیم که این به یک حرکت اجتماعی تبدیل شود و در تلاش هستم که در قالب همان سرمایه‌های فرهنگی که در اختیار دارم (معلمم، دانشجو دارم، رسانه‌ها بلندگوی خوبی برای من هستند) حرفهایم را اجتماعی کنم که حرفهایم آنچنان که گفته می‌شود به گوش مردم برسد، نه آنچنان که بعضی‌ها می‌خواهند و تفسیر می‌کنند.

[در پاسخ به سؤال یک خبرنگار رسانهٔ خارجی در خصوص رابطهٔ ایران با آمریکا و پروندهٔ هسته‌ای]: علی‌القاعده ما هیچ مشکل بالقوه‌ای برای برقراری ارتباط با آمریکا نداریم و آمریکا جزو تحریم شده‌های همیشگی ما نیست. امام گفتند تا زمانی که رابطهٔ گرگ و میش برقرار است رابطه نداشته باشیم. حال سؤال می‌کنم آیا رابطهٔ واقعاً گرگ و میش نیست؟ و آیا رابطه کاملاً برابر است؟ آیا آمریکا یک حق برابر برای ما برای مذاکره قائل است؟ مسلماً این‌طور نیست و چون این‌گونه نیست گفت‌وگو به ضرر ما تمام می‌شود، فقط برای اینکه از همان ابتدا طرف‌ها از فرصتهای یکسان و مساوی برای گفت‌وگو برخوردار نیستند. این شرط گفت‌وگو نیست.

قرار هم نیست اگر کسی قدرت فیزیکی برتری دارد، فرصت را برای خودش نابرابر کند؛ حتی ما هم حق نداریم نسبت به کشورهای ضعیف‌تر از خودمان امتیاز ویژه در گفت‌وگو برای خودمان قائل باشیم؛ بنابراین نمی‌توان تن به این گفت و گو داد.

آمریکا شرایط ما را بپذیرد، مسائل بلوکه (اموال) ما را حل کند، اموال و سرمایه‌های ما را آزاد کند و یک شرایط برابری را فراهم کند، گفت و گو می‌کنیم. ما اهل گفت‌وگو هستیم، ما منطق برتر را در گفت‌وگو داریم.

ما می‌توانیم در گفت‌وگو پیروز شویم، اما به شرط اینکه شرایط، شرایط هژمونیک و نابرابر نباشد که آمریکا بخواهد سلطهٔ خودش را به ما القا کند. در مورد مسئلهٔ هسته‌ای باید سر موضعمان بایستیم، اما باید از اهرم‌های نرم‌افزارانهٔ سیاسی، فرهنگی و اقتصادی برای افزایش قدرت چانه‌زنی هسته‌ای‌مان استفاده کنیم و مسائل هسته‌ای را پشت درهای بسته دنبال نکنیم و

صرفاً آن را به یک امر به اصطلاح علمی و فن‌آورانه تقلیل ندهیم.

در نشست تایلند تاکید کردیم حق آسیاست که به دانش هسته‌ای، دسترسی پیدا کند و در قطعنامه آمد. وقتی که آمریکا ببیند با یک آسیا رو‌به‌روست بهتر حق ما را می‌دهد تا وقتی که احساس کند با یک ایران و با یک کره شمالی رو‌به‌روست.

باید از فرصتهای چانه‌زنی، گفت و گو و مذاکره‌مان استفاده کنیم.

در تایلند پیشنهاد دادم که ATO (سازمان تجارت آسیایی) تشکیل شود، باید پول مشترک آسیایی و اتحادیهٔ مشترک آسیایی داشته باشیم، دنیا را خوب فهم کنیم. نمی‌توان بدون فهم دنیا فقط با سر و صدا کردن یا قهر کردن یا انزوا اختیار کردن، به حق ملی خودمان برسیم. دیپلماسی ما باید سالها پیش، از این ابزار استفاده می‌کرد که خوب استفاده نکرد و امروز متأسفانه قدرت چانه‌زنی خوبی نداریم.

همه چیز مهیاست تا قدرت چانه‌زنی‌مان را بالا ببریم و آمریکا هم وقتی ببیند با اهرم‌های نرم‌افزارانه رو‌به‌روست مسلم برآورد سود و هزینه می‌کند.

[در خصوص تشکیل کمیته‌ای از جانب ریاست جمهوری برای برخورد با مخالفان و منتقدان دولت و از جمله شخص خودش]: احساس می‌کنم این شایعه است و (فقط) خبر آن را شنیده‌ام. بایستی این خبر را ردیابی کرد که البته من احساس می‌کنم این یک شایعهٔ دروغ است، اما خود من از مجاری متعددی شنیده‌ام که افروغ آزار دهنده شده است که البته این مهم نیست؛ قرار نیست نقد ما آزاردهنده نباشد. مسلماً اگر سعهٔ صدر و ظرفیت نباشد، نقد، یک سری آزارهایی در بر دارد، اما امیدوارم آن سعهٔ صدر ایجاد شود که حداقل از این نقدها استفاده شود.

دولتی که سخن از دین‌مدار بودن و اخلاق می‌گوید، نمی‌تواند از ابزارهای غیراخلاقی استفاده کند. جمهوری اسلامی یک وجه تمایز با ماکیاولیسم دارد. در نظام ماکیاولیسم هدف وسیله را توجیه می‌کند و برای رسیدن به هدف می‌توان دست به هر وسیله‌ای زد ولی در نظام دینی به هیچ وجه نگاه ماکیاولیسم جایی ندارد.

امیدوارم این خبر صحت نداشته باشد. به خودم هم می‌باورانم که صحت ندارد، اما اگر این خبر صحت داشته باشد، فاتحهٔ دولت را باید خواند.

با اشاره به سقوط هواپیمای C۱۳۰: توقع عموم، یک استعفا یا اخراج است. اولین مرحله، طرح سؤال از وزیردفاع بود. نسبت دادن همه چیز به خلبان فرار از مسئولیت است

۲۲ آذر ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

بر اساس صحبت‌های عزیزان فعال در رسانه‌ها سؤالی را به اتفاق الیاس نادران با چند محور به

کمیسیون امنیت ملی داده‌ایم تا با دعوت از وزیر دفاع در این کمیسیون به این سؤالات پاسخ داده شود.

به جای اینکه فعلاً وارد فاز استیضاح شوم، اولین مرحله‌مان طرح سؤال بود که سؤال‌ها را با محورهای زیر به کمیسیون امنیت ملی ارجاع دادیم. یکی اینکه چرا هواپیمای نظامی برخلاف استانداردهای معمولی، حمل مسافر غیر نظامی کرده است؟ دوم اینکه شایعاتی است که خلبان اول، پرواز نکرده و نوبت به خلبان دوم رسیده است؟ سوم اینکه خلبان خواهان فرود اضطراری شده و این فرود اضطراری بنا به مخالفت‌هایی که از برج مراقبت گزارش شده، انجام نشده است.

از دیگر محورهای سؤال این است که هواپیما تاکنون چند بار نقص فنی داشته است؟ عمر مفید آنچه اندازه بوده است؟ و اینکه چرا این هواپیما جعبهٔ سیاه ندارد؟

عطف به رابطهٔ قدرت - مسئولیت توقع داریم که دولت‌مردان یک برخوردی صورت دهند، حداقل توقع عموم مردم این است که یک استعفا یا اخراجی اتفاق افتد؛ چون دولت خودش اعلام کرده که موضوع را پیگیری و برخورد می‌کنیم، اخلاقاً و انصافاً فکر می‌کنم که یک فرصتی حداقل ده روزه به دولت بدهیم که دولت خودش موضوع را پیگیری و مسئولان را شناسایی و برخورد کند و ترجیح می‌دهیم، خود دولت این اقدام را بکند.

دوشادوش توقعی که از دولت داریم کار خودمان را آغاز کرده‌ایم. ان‌شاءالله که هر چه سریع‌تر اقدام قاطع دولت صورت گیرد. اما اگر دیدیم که مسامحه‌کاری هست و موضوع می‌خواهد مشمول زمان شود، و وقتی که ببینیم شور و هیجان از حالت اولیه خارج و قضیه به فراموشی سپرده می‌شود، شخصاً خود من و تعدادی دیگر مسئلهٔ استیضاح را مطرح می‌کنیم.

در شرایط فعلی مسئلهٔ استیضاح زود است، نه اینکه در کل با آن مخالف باشم و البته باید به دولت فشار آورد که پیگیری را حتماً انجام دهد.

[در خصوص مطالبی که گفته می‌شود علت سانحهٔ خطای خلبان بوده است]: نمی‌توان این را پذیرفت. اینکه بیاییم انگشت روی عاملی بگذاریم که هیچ راهی برای اثبات آن نیست، در واقع فرار از مسئولیت است که خلبانی که مرحوم شده، همهٔ چیزها را به او نسبت دهیم.

باید مشخص شود که اصلاً آیا هواپیماهای نظامی نباید جعبهٔ سیاه داشته باشد؟ اگر هم هواپیما جعبهٔ سیاه ندارد، باید مکالمه‌ها با برج مراقبت را جست‌وجو کرد.

در خصوص این سانحه ما هر جوابی را نمی‌پذیریم و خواهان جواب مستند هستیم.

همهٔ اسناد و مدارکی را که می‌تواند مورد استناد قرار گیرد و می‌تواند راهگشا باشد، باید جمع‌آوری کنیم. خود اصحاب رسانه اخلاقاً و به لحاظ حقوقی و صنفی موظفند تا آن جایی که می‌شود به افشای حقایق و واقعیات در این زمینه بپردازند.

خبرنگاران کارکرد چندگانه‌ای دارند، باید هم نقش احزاب، خبرنگار، اصحاب رسانه و هم نقش قاضی را بازی کنند. در فضایی که ممکن است این احتمال وجود داشته باشد که لاپوشانی‌ها و کتمان‌کاری‌ها ولو در حد احتمال صورت گیرد، وظیفهٔ خبرنگاران دو چندان می‌شود و در این سانحه به دلیل اینکه دوستان و همکاران آنها بوده‌اند، توقع بیشتر است. یک‌سری وجوه مادی و رفاهی در مورد جان‌باختگان سانحهٔ هوایی اخیر وجود دارد که مطمئن باشید کمیسیون فرهنگی آن را هم دنبال می‌کند که آیا بالاخره شهید تلقی می‌شوند، پرونده‌شان به بنیاد شهید می‌رود؟ مشمول بیمهٔ خاص هستند؟ آیندهٔ خانواده‌های آنها چه می‌شود؟

در پیام تسلیت خود اسمی از شهید نبردم، اما پس از سنگین شدن فضا گفتم کاش من هم از کلمهٔ شهید استفاده کرده بودم. اما فردای آن روز همه گفتند چرا از کلمهٔ شهید استفاده شده است؟ اگر ستاد نیروهای مسلح عطف به مستندات قانونی، گفته: این افراد شهید هستند باید پای آن بایستد و ادامه داشته باشد. اگر همین طوری احساسی حرفی زده، پس معلوم است همهٔ اطلاع‌رسانی‌اش هم می‌تواند احساسی باشد.

در برنامهٔ چهارم آورده‌ایم که دولت بایستی لایحهٔ خودش را در مورد امنیت شغلی اصحاب رسانه و هنر تقدیم مجلس کند که متأسفانه این لایحه را هنوز تقدیم نکرده است. ما یک مسئلهٔ اساسی‌تری داریم که بارها اشاره کرده‌ام، اما شاید به خاطر فضای سیاسی آن موقع‌ها خیلی جدی گرفته نمی‌شد.

ما می‌گفتیم امنیت شغلی و هویت صنفی خبرنگاران خیلی جدی است. خبرنگاران تأمین شغلی ندارند. متأسفانه خبرنگاری یک شغل سیال و گذرایی است؛ چون تأمین نیستند، اما کمیسیون فرهنگی در حال دنبال کردن آن است.

در این مورد بخصوص هم ردپاهایی هست که هم مربوط به مستندات گذشته و آیندهٔ خانواده‌های آنها می‌شود که این قول را می‌دهم که حتماً این کار را بکنیم؛ کما اینکه کمیتهٔ رسانه‌ها به طور جد آن را دنبال می‌کند.

دوست داشتم در مراسم شنبهٔ ایسنا که دعوت شده بودم شرکت کنم، اما متأسفانه شنبه‌ها در قم کلاس دارم و نتوانستم در این جلسه حضور یابم؛ اما به همهٔ خبرگزاری‌ها تسلیتم را فرستادم و در تشییع جنازه هم افتخار شرکت داشتم.

دور زدن نخبگان منجر به ایجاد شکافها و شورشهای اجتماعی می‌شود

۲۲ آذر ۸۴/ خبرگزاری مهر

[در خصوص تعامل دولت و نخبگان]: نمود این تعامل، نمود قابل توجهی نیست. ممکن است تعاملی هم باشد، اما هیچ کس حتی نخبگان از آن اطلاع ندارند.

به نظر می‌رسد تعامل درخوری وجود ندارد و نخبگان به این قضاوت رسیده‌اند که یا اصولاً تعاملی در کار نیست یا در حد قابل قبول و جدی و گسترده‌ای نمی‌باشد.

این طور شایع شده است که مخاطب دولت نهم، بیش از آنکه نخبگان باشند، توده‌ها هستند؛ البته این اشکال ندارد که نخبگان هم جزو توده‌ها منظور شوند، اما این نوع تلقی نباید به این منجر شود که «خواص» نادیده گرفته شوند و یا «با نگاه توده وار» به توده‌های مردم نگاه کنیم.

نگاه توده وار به مردم و اصطلاحاً نگاه «پوپولیستی» منجر به بالا رفتن انتظارات می‌شود و چون امکانات کافی وجود ندارد، باعث شکاف در جامعه می‌شود و اگر افرادی نباشند که این شکافها را توجیه کنند - که این وظیفه نخبگان است - ادامهٔ این روند به شورشهای اجتماعی می‌انجامد.

[با اشاره به خطرات نگاه تک بعدی به توده ها]: پرکردن شکاف توده و حکومت وظیفه نخبگان است و اگر در فرآیند تصمیم گیری و تصمیم سازی، نخبگان را به حساب نیاوریم، در زمان ایجاد حوادث اجتماعی و بروز شکافها، نخبگان هم به فریاد ما نخواهند رسید که این مسئلهٔ خطرناکی است.

باید همهٔ اقشار و گروههای اجتماعی مورد خطاب دولت باشند؛ چون جامعه از افراد مختلف و گروههای متنوع تشکیل شده است و حتی اگر جهت گیری‌های کلان را می‌خواهند به سمت و نفع توده‌ها بگیرند، باید مطمئن باشند که این نگاه و جهت گیری از مجرای نخبگان باشد و دور زدن نخبگان حرکتی سست و سطحی است.

وظایف نخبگان در جامعه، «شرکت در تصمیم سازی‌ها، تصمیم گیری‌ها، برنامه ریزی‌ها، تأمین امکانات و توجیه برنامه‌ها و پر کردن شکاف امکانات - انتظارات» است. نقش نخبگان ولو در حد توجیه پذیر کردن این شکافها، بسیار مهم است و دولت همواره نیاز به توجیه خود و باز تولید مشروعیت خویش دارد و این کار از نخبگان برمی‌آید.

بنده شخصاً به عنوان یک فرد از جریان اصولگرا که در رأی آوردن احمدی‌نژاد هم به سهم خودم ایفای نقش کردم، هیچ مشورتی با من نشد، البته مسئله من نیستم، با امثال بنده که زیاد هستند و من با آنها مرتبط هستم، هم مشورتی نشد. جالب اینجاست که ما به عنوان طیفی که حامی احمدی‌نژاد بودند، شناخته شده بودیم.

الان مرتب در معرض سؤال مردم هستیم که چرا به دولت کمک نمی‌کنید؟ چرا به دولت مشورت نمی‌دهید؟ اگر ما ساکت بشویم، ادای وظیفه نکردیم و اگر فریاد بزنیم و اشکالات را بگوییم می‌گویند سهم خواهی کردیم! پس کاری که ما می‌توانیم بکنیم این است که فریادمان را می‌زنیم ولی سوگند هم می‌خوریم [که البته نیازی هم نیست] که سهم خواهی نمی‌کنیم، قضاوت با خدا و مردم.

سهم ما بندگی و ادای وظیفه مسلمانی و نمایندگی مجلس است که الحمدلله گرفته‌ایم، وقتی از ما مشورت نمی‌خواهند، مجبوریم که یکطرفه هشدار بدهیم، نصیحت کنیم و مشورت بدهیم.

فضای تحمل مخالف محدودتر، مسدودتر و متصلب‌تر شده‌است، گروههایی که درسالهای اخیر دم از تحمل مخالف می‌زدند خود ملتزم به ملزومات آن نبودند

۲۵ آذر ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

استدلال مهم‌ترین مؤلفه در فرهنگ تحمل مخالف است. لحاظ این نکته را در وهلهٔ اول از نخبگان و روشنفکران انتظار دارم.

[با اشاره به مؤلفه‌های ساختاری، زمینه‌ای و شرایط خاص تاریخی]: همهٔ این عوامل در نهادینه کردن فرهنگ تحمل مخالف ذی‌مدخل است و در این اثناء نقش عاملیت مهم‌تر از نقش ساختارها و زمینه‌ها است. اگر زمینه‌ها و ساختارها مساعد نیستند توقع دارم که عاملان و «من»های فعال ما ـ که همان روشنفکران هستند ـ در خود تحولی ایجاد و با زمینه‌های نامساعد نیز مقابله کنند.

در سالهای اخیر با توجه به ملزومات شعارهایی از جمله توسعهٔ سیاسی، آنچنان که باید و شاید و متناظر با این شعارها، شاهد یک فرهنگ قابل قبول و موجه تحمل مخالف، از سوی افراد و گروههایی که توقع تحمل رأی مخالف از آنها می‌رفت، نبودیم.

در این راستا همه، چه مخالف و چه موافق، شعارها را مصادره کرده و از آنها برای رسیدن به مقاصد خود استفاده می‌کردند. به نظر می‌رسد که این شعارها طی سالهای اخیر، ابزاری برای اغوای عمومی و رسیدن به قدرت دولتی بود.

فضای جهانی و فضای پس از دوران سازندگی ایجادکنندهٔ محملی برای سر دادن شعار تحمل مخالف است. گروههایی که دم از این شعار می‌زدند خود ملتزم به ملزومات آن نبودند.

در این سالها شعار تفکیک، توسعهٔ سیاسی و جامعهٔ مدنی از سوی گروههای مختلف مطرح شد اما شاهد یک ذهن تفکیکی از سوی این گروهها برای تحقق این شعارها و شاهد تحمل نظر مخالف نبودیم.

بسترها باید برای ارتقای تحمل‌پذیری فراهم باشد. قطع‌نظر از فقدان این زمینه‌ها و ساختارها، طلایه‌داران این شعارها یا تحمل نداشتند و یا اگر وانمود می‌کردند که تحمل دارند از آن به عنوان یک ابزار استفاده می‌کردند.

عطف به جهات دیگری احساس می‌شود که این فضا بدتر، محدودتر، مسدودتر و متصلب‌تر نیز شده است. برخی، شرط اصلی تحمل مخالف را نسبی‌گرایی و فرض نکردن همهٔ حقیقت نزد خود می‌دانند، اما اشکال ندارد که انسان همهٔ حقیقت را نزد خود بداند، لکن شرط این است

که انسان تن به گفت‌وگو دهد و نسبت به قواعد احتجاج و استدلال، به عنوان ابزار رسیدن به حقیقت، منقاد باشد.

شرط اصلی دستیابی به حقیقت طی یک گفت‌وگو، حقیقت‌گرا بودن، قدرت استدلال داشتن و تن به قواعد استدلال دادن طرفین گفت‌وگو است. طرفین گفت‌وگو باید تحمل بحث را داشته و ملتزم به ابزار بحث، دلیل و استدلال باشند.

متأسفانه من دیدم کسانی را که معتقد بودند از شرایط گفت‌وگو این است که حقیقت را نزد خود فرض نکنیم، اما همین افراد تن به استدلال نمی‌دادند و سیاسی‌کاری و فضاسازی می‌کردند.

نمی‌توان در گفت‌وگو با چنین افرادی که به نسبی‌گرایی معتقدند و تن به ابزار گفت‌وگو نمی‌دهند به حقیقتی برتر دست یافت.

مشکل در تن ندادن مدعیان رأی و عقیده به قواعد بازی استدلال، احتجاج و برهان است. به نظر می‌رسد که نخبگان ما یک مشکل فکری، فرهنگی و هنجاری نیز دارند؛ چراکه می‌بینیم تا کوچکترین نقدی می‌شود به جای آنکه ناقد را به گفت‌وگو دعوت کنند به او انواع و اقسام انگ‌ها را می‌زنند.

غلبهٔ نوع این انگ‌ها منوط به فضای غالب جامعه است. زمانی که فضای جامعه غلظت مذهبی می‌یابد، انگ‌ها مذهبی می‌شود، وقتی فضا، سکولار و دنیایی می‌شود انگ‌ها دنیوی می‌گردد.

در فضایی آمیخته با انگ و برچسب که طرفین تن به استدلال و برهان نمی‌دهند، توقع نداشته باشیم که جامعه رشد کند و به حقیقت یا حقیقت برتری دستیابیم.

پیش از آنکه این امر را متوجه فرهنگ، جامعه، مردم و ساختارها بدانیم، آن را متوجه روشنفکران و در مرحلهٔ بعد سایر گروههای انجمنی از جمله گروههای سیاسی ثبت‌شده می‌دانیم. با توجه به نقش آوانگاردی و پیش‌قراولی روشنفکران و گروههای سیاسی‌ای که دم از سعهٔ صدر و تحمل مخالف می‌زنند، وجود و غلبهٔ فضای عدم تحمل مخالف متوجه آنهاست.

این پیش‌قراولان نمی‌دانند و متوجه نیستند که ابزارهای پیش‌قراولی چیست؛ لذا باید در این راستا تمرین و ممارست کنند و به خود بیاموزند که بنشینند و گفت‌وگو کنند.نکتهٔ ظریف اینجاست که وقتی می‌خواهیم گفت‌وگو کنیم نیز می‌کوشیم که در فضای عامیانه و ژورنالیستی وانمود کنیم که طرف ما، اهل گفت‌وگو نیست و ما فقط اهل گفت‌وگو هستیم.

یکی دیگر از آفات گفت‌وگو این است که وقتی یک طرف گفت‌وگو، کمی بحث را جدی گرفت فورا متهم به نداشتن تحمل می‌شود.

نمی‌توان قضاوت فرم‌گرایانه را اساس قرار داد. ممکن است یک طرف گفت‌وگو تن به استدلال بدهد، اما در حین بحث، عصبانی نیز بشود، اما طرف دیگر تن به استدلال ندهد، اما به

خاطر رسیدن به منویات و مصالح خاص لبخند هم بزنند.

نگرش محتواگرایانه برای تشخیص و قضاوت اینکه چه کسی اهل گفت‌وگوست، امری ضروری است و باید از به کار بردن انگ‌ها در گفت‌وگو اجتناب ورزید.

قطع نظر از وضعیت فرهنگ تحمل مخالف و مؤلفه‌های آن، نمی‌توان هیچ تردیدی در ضرورت گفت‌وگو و تحمل آرای مختلف روا داشت؛ چرا که برای رسیدن به لایه‌های پیچیده و تو در توی دیگری از حقیقت، برای رسیدن به حقیقت برتر و برای پی بردن به اشتباهات خود و ارتقای فرهنگ عمومی جامعه، راهی جز نقد مستدل از طریق گفت‌وگو در محافل تخصصی و تحمل آرای مخالف نیست.

اگر رفراندوم در فلسطین برگزار شود به یک معنا صحبت‌های رئیس‌جمهور تحقق خواهد یافت

۲۹ آذر ۱۳۸٤/ خبرگزاری قدسنا

رژیم اشغالگر قدس به دلیل دسترسی‌اش به سلاحهای هسته‌ای، یک خطر جدی برای امنیت منطقه است.

[با اشاره به تهدیدآمیز بودن حضور اسرائیل برای صلح و آرامش منطقه]: با توجه به اینکه اسرائیل به سلاحهای هسته‌ای دسترسی دارد، همواره گفته می‌شود که یک خطر جدی است و در همین اجلاس اخیری که در آسیا تحت عنوان «انجمن اجلاس آسیایی برای صلح» برگزار شد، یکی از بندهایی که در قطعنامه‌ای که توسط کشورهای عضو امضا شد، خلع سلاح هسته‌ای از کل جهان بود.

دسترسی به دانش هسته‌ای حقی برای همه کشورهاست و در هر صورت حضور اسرائیل یک خطر تلقی می‌شود. ما دسترسی به دانش هسته‌ای را حقی برای همه کشورها می‌دانیم و معتقدیم که این فرصت باید به صورت برابر برای همه کشورها وجود داشته باشد، اما مسلماً اسرائیل را همواره یک خطر برای صلح و آرامش می‌دانیم، حال چه با سلاح هسته‌ای و چه بدون سلاح هسته‌ای، چرا که موجودیت اسرائیل، موجودیتی نامشروع می‌باشد.

متأسفانه حقوق مردم فلسطین از سوی جوامع بین المللی نادیده گرفته شده است. به جای اینکه جامعهٔ جهانی به این اشغال اسرائیل حساسیت نشان دهد و به حقی که مردم فلسطین در این رابطه دارد، اهمیت دهد، از صحبت‌های رئیس‌جمهور ما مبنی بر اینکه اسرائیل باید از نقشهٔ دنیا حذف شود، به عنوان حربه‌ای استفاده می‌کند.

در صورت محقق شدن طرح مقام معظم رهبری مبنی بر برگزاری یک رفراندوم در فلسطین، صحبت‌های اخیر رئیس کشورمان نیز تحقق پیدا خواهد کرد. مسلماً در طرح مقام معظم رهبری

مبنی بر برگزاری رفراندوم در فلسطین مشخص خواهد شد که مردم چه رژیمی را می‌خواهند، بنده از همین الآن به شما می‌گویم که هر چه را بخواهند قطعاً رژیم صهیونیستی را نخواهند خواست و هر نامی بر این کشور بگذارند مسلماً اسرائیل نخواهد بود و بنابراین اگر رفراندوم برگزار شود به یک معنا صحبت‌های رئیس‌جمهور کشورمان نیز تحقق پیدا خواهد کرد.

در کشور ما بیش از آنکه ثروت به قدرت بینجامد، قدرت به ثروت می‌انجامد

۳۰ آذر ۱۳۸٤/ سایت ایران نیوز

کسانی که معتقدند مافیای نفت وجود دارد، منظورشان ظاهراً دستهای پنهانی است که نمی‌خواهند این منبع عظیم اقتصادی را از دست بدهند، ولی واقعاً اگر این دستها وجود دارند باید آنها را هویدا و آشکار کرد.

ما خواهان افشای مافیای نفت هستیم. من به عنوان فردی که در وزارت نفت ورودی ندارم، یک رابطهٔ ساختاری در مملکت می‌شناسم و آن رابطه قدرت و ثروت است.

در کشور ما بیش از آنکه ثروت به قدرت بینجامد، قدرت به ثروت می‌انجامد که این به خاطر وجود تمرکزگرایی، رابطه مرکز - پیرامونی و نبود گروهها و نهادهای مدنی است.

چنین مسئله‌ای را نیز باید ساختاری حل کرد، اما اگر حل نشد، نباید از کسانی که سوء استفاده می‌کنند، به سادگی گذشت.

یکی از مشخصات کشورهای خاورمیانه همین مسئله است. دولت رانتی هم همین است. در خصوص چنین مباحثی بعد از انقلاب خوب کار نکردیم و بعضاً تطهیر هم کرده‌ایم.

فرصتی برای نو شدن

۲ دی ۱۳۸٤/ مجلهٔ زمانه

وقتی قرار است برای گفت‌وگو و مصاحبه به سراغ کسی بروید که با پشتوانه‌ای قابل توجه از فعالیت‌های علمی و اجرائی به عنوان یک مدیر، مدرس و نظریه‌پرداز می‌رود تا منتخب مردم برای کرسی نمایندگی مجلس باشد، قطعاً سؤالات خود را چندبار با دقت مرور می‌کنی تا بهترین سؤالات را برای گرفتن بهترین پاسخها آماده کرده باشی.

دکتر عماد افروغ که هم از سوی ائتلاف آبادگران ایران اسلامی و هم از طرف ائتلاف خدمتگزاران مستقل نامزد نمایندگی مردم تهران در مجلس شورای اسلامی شده بود، به عنوان دهمین نمایده از تهران به دوره هفتم مجلس راه یافت. او دارای درجه دکترا در جامعه‌شناسی است و ضمن تدریس در دانشگاههای مختلف کشور مانند، تربیت‌مدرس، علامه طباطبائی، صنعتی شریف، تبریز، پژوهشکده امام خمینی و دانشگاه شاهد، تصدی مدیریت‌های فرهنگی

گوناگونی را هم تجربه کرده است. از جمله مدیریت گروه اجتماعی مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، مسئولیت گروه سیاسی دبیرخانه مجمع تشخیص مصلحت، مدیریت گروه فرهنگ وهنر و تاریخ شبکه اول سیما و مدیریت گروه علم ودین در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی را می‌توان نام برد.

از وی تاکنون ۱۲ عنوان کتاب و بیش از ۵۰ مقاله منتشر شده است که نشانگر جد و جهد او در زمینه مباحث تئوریک و علمی است. او در این گفت‌وگو به مهم‌ترین پرسشهای مربوط به مجلس شورای اسلامی پرداخته و دیدگاههای خود را در مورد جایگاه، وظایف، ساختار، ضعف‌ها، قوت‌ها و نمودار آتی مجلس بیان داشته است.

نظارت بر مجلس و نمایندگان و نظارت مجلس و نمایندگان بر سایر ارکان حاکمیت که می‌توان آن را مهم‌ترین عنصر سلامت دستگاه سیاسی دانست از دیدگاه دکتر افروغ دارای مراتب، زوایا و سطوح مختلفی است که باب اندیشه غیرواقع گرایانه تفکیک مطلق قوا را می‌بندد و ما را به سوی کارآمدی و مقبولیت هر چه بیشتر نظام سوق می‌دهد.

دمیدن روح استقلال در مجلس هفتم و احیاء اخلاص و کارآمدی در آن و توجه منعطف، مداوم و معقول به وجوه مختلف مطالبات مردم و مقابله با روند نابرابر و ناسازگار جهانی‌سازی از جمله مهم‌ترین دغدغه‌های اوست و نشان از احیای شور مسئولانه و دلسوزانهٔ تازه‌ای در ترکیب مجلس آینده دارد.

با هم به پای این گفت‌وگو می‌نشینیم تا چشم‌انداز حال و آینده را شفاف‌تر ببینیم.

● آقای دکتر افروغ! اجازه دهید پیش از آغاز این گفت‌وگو، ضمن سپاس از فرصتی که در اختیارمان قرار دادید، حضورتان در مجلس هفتم را تبریک گفته و به همین دلیل پرسشهایمان را حول محور موضوع مجلس و به ویژه مجلس هفتم مطرح کنیم. با یاد آوری این مطلب که زمان زیادی تا گشایش هفتمین دوره مجلس شورای اسلامی باقی نمانده است، بحث را آغاز می‌کنیم. همان‌طور که مستحضر هستید تصویب بودجه، تأیید معاهدات بین المللی، نظارت بر عملکرد قوای سه گانه، تدوین قوانین، رسیدگی به شکایات مردم و مواردی از این دست در حوزهٔ وظایف و اختیارات مجلس می‌باشد. با این وجود در برخی مقاطع شاهدیم، مجلس در عمل به این وظایف، عملکرد ضعیفی داشته و با مشکلاتی مواجه است. شما دلیل این امر را در چگونگی تعریف وظایف و اختیارات مجلس می‌دانید، یا ضعف را به خود مجلس، اعضا و ساختار آن بر می‌گردانید؟

پرسش شما بسیار اساسی است، در جواب آن باید بگویم که ضعف مقطعی مجلس را در دو علت می‌بینم. دلیل نخست با نمایندگان مجلس و دیگری با ساختاری عمل کننده اما غیرقانونی مرتبط است. به نظرم ساختاری درکشور وجود دارد که هر چند قانونی نیست، اما

بسیار نیرومند عمل می‌کند. مجلس و نمایندگان می‌بایست متوجه این ساختار غیرقانونی و غیررسمی شده و در جهت تغییر آن گامی شایسته بردارند. باید این حقیقت را پذیرفت که ساختار فوق واقعاً وجود دارد و بر جنبه‌های مختلف تصمیم گیری نمایندگان و رفتارهای آنها تاثیرگذار می‌باشد. احساس می‌کنم تا وقتی که این ساختار دچار تحول نشده، نمی‌توان انتظار یک نظارت فعال و پویا مطابق با آنچه در قانون اساسی تعریف شده از مجلس داشت. مبارزه با این وضعیت منحصر در جنبهٔ فرهنگی نیست، یعنی تنها با نصیحت، ارشاد و توصیه نمی‌توان با آن مبارزه کرد. هر چند این ساختار همه را آلوده نمی‌کند اما زمینه برای آلودگی‌های احتمالی را فراهم می‌سازد. با این وجود نباید تصور کرد که افراد هیچ اختیاری در مقابل این حالت نداشته و در یک وضعیت جبری گرفتار شده‌اند. لکن این چه ساختاری است که عمل می‌کند اما قانونی نیست؟ (البته بخشی از آن قانونی است و شما می‌توانید در ساختار قانونی کشور آن را ببینید، اما بخش بزرگتر و مهم‌تر آن غیرقانونی می‌باشد). رابطه‌ای درکشورمان وجود دارد که ما از آن با نام رابطهٔ قدرت - ثروت یاد می‌کنیم. ساختار فوق گاهی اوقات شکل و قالب سازمان و ارتباطات سازمانی به خود می‌گیرد که بخشی از آن آشکار و قسمتی از آن پنهان می‌باشد. در رابطهٔ قدرت- ثروت، نظام ادارهٔ کشور به گونه‌ای عمل می‌کند که بیش از آنکه ثروت به قدرت بینجامد، قدرت به ثروت منتهی می‌شود.

متأسفانه مدتهاست بر جامعهٔ ما یک ساخت سیاسی - تاریخی ناکارآمد حاکم بوده و شیوهٔ ادارهٔ متمرکز کشور را یک دیوان سالاری حجیم احاطه کرده است؛ درحالی‌که فرآیند تفکیک در جامعهٔ ما اتفاق نیفتاده وگروه‌بندی‌های مدنی در وجوه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آن وجود ندارد، دخالتهای دولت بیش از حد تعریف شده است؛ علاوه بر این شاهد یک ساخت رانتی در کشور هستیم که برنامه‌ریزی متمرکز، رابطهٔ مرکز- پیرامونی و اقتصاد نفتی آن را تشدید کرده است. در این صورت خواه ناخواه فرصتهایی در اختیار برخی مردان قدرت قرار می‌گیرد که برخاسته از جایگاه قدرت حکومتی و دولتی آنها می‌باشد. هر چند این جایگاه، مدیریتی و اداری است، اما مقدمه‌ای برای دسترسی به فرصتهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی خواهد بود. درعرصه‌های مختلف شما می‌توانید دسترسی ناگهانی عده‌ای به سرمایه‌های هنگفت فرهنگی یا قدرت سیاسی را ببینید. این بهره‌مندی‌ها فی نفسه و همواره از جنس قدرت دولتی نیستند، بلکه ممکن است در حوزه‌های قدرت عمومی نظیر تشکیل احزاب نیز نمایان شوند. احزاب سیاسی معمولاً درعرصهٔ مدنی و عمومی شکل گرفته و سپس درحوزهٔ قدرت رسمی نمود پیدا می‌کنند، اما در ایران ابتدا قدرت دولتی شکل می‌گیرد و سپس این قدرت حاکم حزب خودش را به وجود می‌آورد. به عنوان مثال تشکیل حزب مشارکت و حزب کارگزاران به هیچ عنوان با فلسفه وجودی احزاب همخوانی ندارد. در زمینهٔ دسترسی‌های اقتصادی نیز می‌توان گفت

به محض اینکه فردی نمایندهٔ مجلس یا از قدرتمندان دولتی می‌شود می‌تواند به سهولت اخذ موافقت‌های اصولی، تأسیس شرکت‌های مختلف و فعالیت‌های اقتصادی آشکار و پنهانی را آغاز نماید. کسانی که دید عمیقی ندارند، صرفاً به وجه ظاهری قوانین و مقررات توجه می‌کنند، در حالی که مواردی نیز وجود دارد که دیده نمی‌شود. متأسفانه عادت کرده‌ایم با مسائل، صوری و کمّی برخوردکنیم، اما باید بدانیم که مسائل کیفی با آنکه دیده نمی‌شوند بر جنبه‌های عینی و قابل مشاهده اثر گذارند.

در مورد سرمایه‌های فرهنگی هم می‌توان گفت که با کسب قدرت رسمی سیاسی توسط یک گروه، امکانات مختلف فرهنگی هم در اختیارشان قرار می‌گیرد. مواردی نظیر امتیاز نشریات، اعطای بورس تحصیلی خارج از کشور و سایر رانت‌های فرهنگی از این جمله‌اند. اما این معضل را باید از طریق تصویب قوانین حل کرد. باید با تصویب قوانین جدید و کارآمد به سمت برنامه‌ریزی غیرمتمرکز، اما با نظارت دولت حرکت کنیم. هرچند هیچ نظامی بدون سلسله مراتب قدرت اداره نمی‌شود، اما این حقیقت به معنای تمرکزگرایی محض نیست. در کنار دفاع از نظارت منطقی باید تمرکزگرایی را از این کشور دورکرد. با این وجود، وظایف دولت باید عام و نه فقط در جهت منفعت دولتمردان باشد. از سوی دیگر می‌بایست با استفاده از یک نگاه عمیق، هم از نظر ساختاری و هم به لحاظ فردی زمینه را برای نظارت صحیح فراهم کنیم. ممکن است زمینه‌ها خوب و مشکل ساختاری هم درکار نباشد، اما افراد شایسته‌ای عهده دار شغل نمایندگی نشوند و در مقابل احتمال دارد نمایندگان، افرادی شایسته باشند اما زمینه‌های ساختاری لازم جهت نظارت دقیق بر عملکرد ایشان وجود نداشته باشد. اما چرا بحث تحول ساختاری در امر نظارت یا موضوع نمایندگان شایسته مطرح می‌شود؟ در پاسخ باید گفت چطور ممکن است یک نمایندهٔ آلوده ناظر بر بخش دیگری از حکومت باشد. باید این حقیقت تلخ را بپذیریم که در برخی مقاطع، نمایندگان آلوده‌ای نیز وجود داشتند و طبیعی است که بخشی ازعدم نظارت هم به همین آلودگی‌ها باز می‌گردد. ممکن است تمام این معضلات شخصی، نفسانی و اقتصادی نباشد، بلکه در فقدان معرفت کافی، وجود رابطه‌گرایی، تبارگرایی و خویشاوند سالاری، ریشه داشته باشند. واضح است که تمام نمایندگان مجالس ما دچار این آلودگی‌ها نیستند، اما در دوره‌هایی از فعالیت مجلس از چنین مسائلی رنج برده‌ایم. وجود ساختارمعیوب و امکان مانوری که نمایندگان در این ساختار می‌توانند داشته باشند بسیار خطرناک است. در این صورت، تنها نظارتهای بیرونی نسبت به عملکرد مجلس ومکانیسم‌های نظارتی قوی در داخل مجلس است که می‌تواند این قضیه را به حداقل برساند. در آغاز پیروزی انقلاب اسلامی کمتر شاهد چنین مسائلی بودیم؛ چراکه فضای فرهنگی حاکم به صورت خودکار به عنوان یک ناظر عمل می‌کرد. اکنون بنا به دلایلی آن فرهنگ تقلیل پیدا کرده و نیاز به تعبیهٔ سازمانهای نهادینه شده‌ای که این

نظارت را بر مجلس اعمال کنند احساس می‌شود.

● اجازه بدهید این بحث را در سطح کلان دنبال کنیم. همان‌گونه که واقف هستید، تقریباً در تمام کشورها ساختار نسبی تفکیک قوا به شکل سه قوهٔ مقننه، مجریه و قضاییه رعایت می‌شود، در کشور ما نیز حدود مشخصی از تفکیک قوا مشاهده می‌شود. سؤال اینجاست که چرا در آستانهٔ انتخابات مجلس هفتم، به ویژه در درون مجلس ششم افرادی به شدت از نظریه تفکیک مطلق قوا دفاع می‌کردند؟ چرا این عده معتقد بودند که سازمانها، بخش‌ها و دستگاه‌های نظارتی دیگر، هیچ تعامل و نظارتی بر کار مجلس نداشته باشند؟

احساس می‌کنم طرح دو مفهوم کلی ـ به عنوان زمینه‌ای برای پاسخی که دارم ـ لازم باشد. این دو، یکی اصل تجزیه‌ناپذیر بودن حاکمیت و دیگری اتخاذ سیاستهایی است که ما را به وارسی، بازبینی، تعامل و توازن نزدیک کند. بنابر اصل تجزیه ناپذیر بودن حاکمیت ـ که تناظر و ارتباط مستقیمی با تفکیک قوا دارد ـ همهٔ قوا باید توجه داشته باشند در ذیل حاکمیتی که بر همهٔ آنها اشراف دارد فعالیت کنند؛ بنابراین، تفکیک قوا نباید مخل اصل تجزیه ناپذیر بودن حاکمیت در نظرگرفته شود؛ حتی می‌توان گفت که تفکیک قوا ضمانتی برای تداوم تجزیه ناپذیری حاکمیت می‌باشد. به عنوان مثال اگر قوهٔ مجریه قوانین را متناسب با اهداف و منافعش وضع کند و ناظری بر این روند وجود نداشته باشد این قوه، وضع قانون، تصمیم گیری و اجرای آن‌را به صورت انحصاری در اختیار می‌گیرد که در این صورت ممکن است اصل تجزیه ناپذیر بودن حاکمیت خود به خود مخدوش گردد.

با این حال اصل تجزیه ناپذیر بودن حاکمیت را می‌بایست در کنار سایر مضامین و محتوایی که یک حاکمیت به وسیلهٔ آنها شکل می‌گیرد، بحث کرد. معتقدم چون همهٔ قوا در ذیل یک حاکمیت تجزیه ناپذیر فعالیت می‌کنند، به هیچ وجه نمی‌توانیم به طور مطلق سخن از تفکیک و یا استقلال قوا داشته باشیم.

در کنار این مسئله، بنابر مفهوم دوم که در ابتدای پاسخ ذکر کردم، سازمانهای مختلف نیز ضمن اینکه تحت نظارت قرار می‌گیرند باید بتوانند نظارتهایی هم اعمال کنند تا اصل تجزیه ناپذیر بودن حاکمیت و اصل بازرسی وتوازن محقق شود. هرچند ما پذیرفته‌ایم که مجلس باید نظاره‌گر باشد، حقیقتی هم سه قوا را به طور عام مرتبط و هماهنگ کند (مقام رهبری) و در عین حال نمایندگان مجلس نیز تحت نظارت باشند، اما به هیچ وجه نحوهٔ نظارت بر نمایندگان را مشخص نکرده‌ایم. طبیعی است بخشی از این نظارتها به عهدهٔ قوهٔ قضاییه باشد. بنابر شرح وظایف و اختیارات قوهٔ قضاییه متوجه خواهیم شد که این بخش از حاکمیت ضمن اینکه کار ویژهٔ خود را دارد، متاثر از دو قوهٔ دیگر (مجریه و مقننه) نیز می‌باشد. اساسا قوهٔ قضاییه به چه منظور تشکیل می‌شود؟ آیا دلیلی غیر از نظارت بر قانون‌گذاری قوهٔ مقننه و اجرای قوانین توسط

قوهٔ مجریه می‌توان متصور بود؟ علاوه بر این، سازمانهای مختلفی داریم که به گونه‌ای کار قضایی می‌کنند، مانند سازمان بازرسی کل کشور و یا دیوان عدالت اداری که در خود مجلس تعبیه شده است. ضمن اینکه نمایندگان مجلس همواره تحت نظارت مردم قرار دارند و مردم عملکرد آنها را کنترل می‌کنند. نمایندگان هم باید کنترل‌های رسمیت یافته و تعریف شده‌ای داشته باشند تا مشخص شود آیا این نمایندگان در چارچوب اختیارات خود عمل می‌کنند یا خیر؟ لذا نباید هر عمل و اقدامی به اسم استقلال قوهٔ مقننه از نمایندگان سر بزند. برای مثال من به عنوان یک نماینده منتخب، مشمول قانون فوق هستم؛ یعنی نمی‌توانم هر کاری در مجلس انجام دهم. هر چند نماینده اختیارات خاصی دارد و در چارچوب آن اختیارات می‌بایست امنیت لازم داشته باشد، اما نمی‌تواند مرتکب هر عملی ولو خارج از عرصه نمایندگی شود؛ بنابراین، معتقدم سیستم بازبینی و ایجاد توازن، مهم‌ترین اهرمی است که برای حفظ اصل تجزیه ناپذیر بودن حاکمیت قابل قبول است؛ ضمن اینکه وجود هماهنگ کنندهٔ اصلی قوا مطابق با قانون اساسی که رهبری نظام می‌باشد، فرض استقلال و تفکیک مطلق را منتفی ساخته است. بنابراین چون قوای سه گانه می‌بایست در عملکرد خود هماهنگ باشند نمی‌توان آنها را به عنوان یک عنصر جدا از بقیهٔ سیستم در نظر گرفت.

● می‌دانیم که فلسفه وجودی مجلس تصویب قوانین است. در بارهٔ این بخش نظر شما چیست؟ آیا بر قانونی که در مجلس وضع و تدوین می‌شود، نباید نظارت و کنترلی صورت گیرد؟

سؤال بسیار جالبی است. به این سؤال می‌توان از دو بعد پاسخ داد. یک بعد آن همگانی است و بخش دیگر را شاید برای اولین بار است مطرح می‌کنم. بعد عمومی و همگانی آن این است که نظارت بر روند تصویب قوانین در مجلس، می‌بایست صورت گیرد و این نظارت بر عهدهٔ شورای نگهبان قرار دارد. شورای نگهبان در حقیقت بخشی از مجلس و جدای از آن نیست. در قانون اساسی آمده است که شورای نگهبان متشکل از تعدادی فقیه و حقوق دان می‌باشد که به منظور انطباق مصوبات مجلس با قانون اساسی و شرع، فعالیت می‌کند؛ اما آیا بر آنچه که شورای نگهبان تأیید می‌کند نباید نظارت داشت؟ معتقدم که بر قوانین تأیید شده در شورای نگهبان نیز می‌بایست نظارت شود. از آنجا که مقولهٔ نظارت خود دارای دو بعد جزئی و کلی می‌باشد باید بگویم، در این بحث نظارت جزئی مراد من نیست، بلکه مقصودم بیشتر نظارت کلی می‌باشد، نظارت کلی به استراتژی‌ها و راهبردهای اصلی نظام برمی‌گردد. به نظر می‌رسد درکشور مبحث نظارت کلی، با ضعف و سستی روبه‌روست. هر چند بعد از بازنگری در قانون اساسی بحث مجمع تشخیص مصلحت نظام جهت تعیین سیاستها، استراتژی‌ها و راهبردهای کلان کشور مطرح شد، اما هیچ نظارت کلانی نیز بر این امر وجود ندارد. باید

دانست که نظارت جزئی الزاماً نظارت‌کلان نیست؛ چراکه نظارت کلان روش کلان می‌خواهد که ما فاقد آن هستیم؛ حتی مجمع تشخیص مصلحت نیز به صورت ساختاری و روشمند تعریف نشده است. مجمع تشخیص مصلحت تنها مجموعه‌ای از آرای افراد است. به هیچ عنوان تاکنون به لحاظ ساختاری و به صورتی روشمند، مصلحت را تعریف نکرده‌ایم و نحوهٔ رسیدن به مصلحت در کشورمان هنوز مشخص نیست. نگاه ما به مصلحت نگاه روشمندانه‌ای نبوده و صرفاً منحصر در نظرات افرادی به اعتبار شخصیت حقیقی یا شخصیت حقوقی شان شده است. ممکن است گفته شود که در روش و فرآیند فعلی نیز ممکن است نظارتهای کلانی صورت بگیرد، اما بحث در این است که می‌بایست یک مکانیزم نظارتی در ارتباط با انطباق قوانین واستراتژی نظام وجود داشته باشد. اکنون در کشور انطباق قانون با استراتژی‌های کلی نظام با کیست؟ احساس می‌کنم این مشکل در همه جای کشور به شکل فقدان یک نگاه روشمند و یک نگاه ساختاری مشهود است.

● آیا برای رفع این مشکل باید به سمت نهاد سازی برویم و به نهاد جدیدی بیندیشیم؟

منظور من ایجاد نهاد نیست، بلکه باید فکری اساسی برای مسئله نظارت کلان و انطباق قوانین با سیاست و راهبردها کرد. می‌دانیم که مسئلهٔ استراتژی بیست سالهٔ نظام مطرح است. یک سری اصول هم از سوی مقام معظم رهبری تصویب و ابلاغ شده است. اما چه ضمانتی وجود دارد که برنامهٔ چهار ساله و سایر مصوبات جزئی، منطبق با این راهبرد و اصول کلی باشد. برنامه‌های چهار ساله باید طوری تعریف شود که با چهار ساله‌های بعدی منطبق و سازگار باشد تا در نهایت بتوانیم به دورنمایی که از جامعهٔ بیست سالهٔ آتی در نظر داریم، برسیم. واقعاً باید دید که هر برنامهٔ چهارساله در ارتباط با چهارسالهٔ دیگر از چه سازگاری منطقی برخوردار است و آیا واقعاً در مجموعهٔ این برنامه‌ها انطباقی با اصل کلی وجود دارد. بر همین اساس به لحاظ نظری، مطالعات اولیه قبل از تصویب برنامه‌ها ضروری به نظر می‌رسد. از سوی دیگر در حین اجرای این برنامه‌ها نیز باید نظارت بر انطباق آنها با روح کلی و استراتژیهای کلان وجود داشته باشد. نظارتها نیز نباید صرفاً جزئی نگرانه باشد؛ چرا که تنهایک نظارت سیستمی در ارتباط با کل برنامه‌های چهارساله لازم به نظر می‌رسد. مجلس می‌تواند در صورت لزوم این کار را انجام دهد. در این صورت مجلس باید با مسائل، روزمره برخورد نکند و نگاه علمی، آکادمیک و بلند مدت‌تری هم داشته باشد. شورای نگهبان نیز در تحقق این امر نقش دارد. بر همین اساس شورای نگهبان باید نگاه خود را نسبت به احکام وسعت داده و تنها از منظر فردی به مسائل نپردازد.

● آقای دکتر در پاسختان به استراتژی‌ها و روح کلی اشاره کردید. به نظر می‌رسد در سه دهه‌ای که از انقلاب گذشته در تمام ابعاد سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، از

یک برنامهٔ جامع و استراتژی کلان که ریشه در روح و جوهرهٔ اصلی انقلاب اسلامی داشته باشد محروم بوده‌ایم. آیا با نظر من موافقید؟

همین‌طور است. با این پرسش به یاد سخنانم در سال ۷۸ در جمع تعدادی از پژوهشگران حوزه و دانشگاه تحت عنوان «آسیب‌شناسی انقلاب اسلامی» افتادم. در آنجا اشاره کرده بودم، مشکل اصلی ما فقدان استراتژی بلند مدت بیست ساله می‌باشد. این استراتژی بلند مدت نیز باید به برنامه‌های مختلف چهارساله که ارتباط منطقی بین آنها هم معلوم و مشخص است تقسیم گردد. در هر صورت در اصل اینکه ما می‌بایست استراتژی بلند مدت فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مدون داشته باشیم، هیچ تردیدی نیست، اما مسئلهٔ مهم اینجاست که تا چه اندازه این استراتژیها واقع بینانه، منطبق بر ارزشها و قابل دفاع می‌باشند.

● **آیا می‌پذیرید که مشارکت مردم در انتخابات در سالهای پس از پیروزی انقلاب سیر تدریجی تنزلی داشته است؟ برخی این مسئله را مقطعی و محصول یک سری رخدادها، جریانات و حوادث می‌دانند. در مقابل عده‌ای معتقدند عدم وجود یک استراتژی جامع مبتنی بر توسعهٔ سیاسی در کشور دلیل این امر است. در صورتی که کاهش مشارکت مردم در انتخابات را می‌پذیرید، دلیل خود را ذکر نمایید!**

این مسئله در عین ساده بودن، دارای ابعاد پیچیده‌ای است. من این موضوع که حضور مردم در انتخابات نسبت به ابتدای پیروزی انقلاب کم شده را نمی‌پذیرم، بلکه فقط به افت و خیز آن اعتقاد دارم. برخی استانها در سالهای گذشته از نرخ مشارکت خیلی پایین برخوردار بودند، اما به تدریج این میزان افزایش پیدا کرده است. بر خلاف تصور رایج، نسبت به سایر استانها تهران پایین‌ترین میزان مشارکت را در انتخابات مجلس سوم، چهارم و پنجم داشته است؛ اما ناگهان می‌بینیم که در تهران انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد با حضورگستردهٔ مردم برگزار می‌شود. بعد از دوم خرداد مجدداً افت مشارکت مردم مشاهده می‌گردد.

برای تحلیل مقطع فوق باید گفت که افت حضور مردم در انتخابات، حکایت از ناکامی دولت توسعهٔ سیاسی داشت. توسعهٔ سیاسی که با مشارکت سنجیده می‌شود، ابعاد و سطوح مختلفی دارد که حضور مردم تنها یکی از شاخصهای آن است. در هر صورت پس از شروع کار دولت توسعهٔ سیاسی، پس از دوم خرداد، شاهد کاهش تدریجی میزان مشارکت مردم به اشکال مختلف از جمله عدم حضور در انتخابات می‌باشیم، اما هر انتخاباتی باید در موقعیت و زمینه‌های خودش تحلیل گردد؛ هر چند در عدم حضور انتخاباتی مردم فقدان استراتژی کلان ناظر بر توسعهٔ سیاسی نقش داشته، اما این مسئله علت العلل و تنها عامل مؤثر نیست. وقتی که استراتژی نظام مشخص و منطبق با اولویتها، مطالبات و نیازهای واقعی و ارزشهای انقلاب اسلامی، فرهنگ و هویت تاریخی باشد، مردم با رغبت بیشتری در انتخابات و عرصه‌های

مختلف مشارکت خواهند کرد؛ چرا که احساس می‌کنند مطالباتشان برآورده شده و نظام آنها را روزبه‌روز به آرمانهایشان نزدیک‌تر می‌کند؛ اما وجود تصمیمات و برنامه‌های متکثر، متضاد و متقابل با هم بدون توجه به پیامدهای آن می‌تواند در مقولهٔ مشارکت سیاسی آزاردهنده و نومیدکننده باشد. به عنوان مثال پس از جنگ تحمیلی به ملزومات دورهٔ پس از جنگ توجه نکردیم. در این سالها نگاه و استراتژی روشنی راجع به حقوق ملت و توسعهٔ سیاسی وجود نداشت و برنامه‌ها نیز بیشتر به سمت سازندگی و اقتصاد حرکت می‌کرد؛ بنابراین، با اتخاذ یک الگوی یکسویه، شتابان و بیگانه با فرهنگ، دوران معروف به سکوت و توجیه را تجربه کردیم. این روند به جریان دیگری منجر شد که از جنس خود آن بود، اما در عرصه سیاست جولان می‌داد. روند جدید همان الگوی پیشین که بیگانه با فرهنگ، شتابان و یکسویه بود را در عرصه سیاست دنبال می‌کرد.

نکتهٔ بسیار مهم دیگر مسئلهٔ «ابهام مفهومی» است. بسیاری از مفاهیمی که در کشور مطرح می‌شود روشن نیست و درک صحیحی از آنها وجود ندارد. بنابراین «مفهوم شناسی» یک مسئلهٔ اساسی و گریبانگیر بسیاری از فعالان سیاسی ماست که برخوردهای ژورنالیستی و سطحی با مفاهیم می‌کنند. در جریان تدوین یک استراتژی توقع این است که خلط مفهومی نداشته باشیم و مفاهیم دقیق تعریف شده باشند. حال بازگردیم به سؤال شما که آیا مشارکت، ارتباطی با تدوین استراتژی دارد؟ بله، در کل به نظر می‌رسد که این‌طور است، ولی نباید در این خصوص، رابطهٔ یک به یک برقرار کرد چون در صورت برقراری این رابطه، استراتژی بلند مدت تنها ناظر بر وجه مقبولیت نظام خواهد بود؛ در این صورت اگر مقبولیت در دراز مدت دچار نقصان شود حقانیت نظام هم زیر سؤال می‌رود، اما چون این دو یکی نیستند نمی‌توان رابطهٔ یک به یک بین مقبولیت و حقانیت برقرار کرد. ممکن است فقدان مقبولیت احساس شود، اما عظمت و فضیلت حقانیت به قدری باشد که فقدان مقبولیت را تا حدودی تحمل پذیر نماید. اما برای همیشه در یک جریان فقدان مقبولیت نمی‌توان به سر برد و ضعف مقبولیت در نهایت بر جایگاه حقانیت اثر گذار خواهد بود. هرچند استراتژی بلند مدت، ناظر بر مقبولیت و کارآمدی هر نظامی است، اما فقدان آن الزاماً باعث نابودی مشروعیت یک نظام، به ویژه نظام ما نمی‌شود. دلیل این امر به این اصل باز می‌گردد که در نظام ما مشروعیت از دو مؤلفهٔ حقانیت و مقبولیت تشکیل می‌شود. هرچند ممکن است نبود استراتژی کلان، کارآمدی و مقبولیت نظام را کاهش دهد، اما باعث فاصله گیری مردم از حقانیت آن نمی‌شود، کما اینکه ما تاکنون فاقد استراتژی بودیم، ولی تحقیقات نشان می‌دهد هرچند مردم به وجه کارآمدی و مقبولیت نظام کمی بدبین شده‌اند، ولی همچنان اصل نظام را قبول دارند.

با این حال باید مراقب بود که با تداوم ضعف کارآمدی اصل نظام زیر سؤال نرود. تا این

اتفاق نیفتاده لازم است هرچه سریع‌تر استراتژی جامع نظام با توجه به هویت تاریخی، فرهنگی و انقلابی ما تدوین گردد. این استراتژی نیز نباید یکسویه و فقط مرتبط با اقتصاد و غافل از حقوق فرهنگی و سیاسی مردم باشد. نباید به نام عمران وآبادانی، از مسائل فرهنگی و سایر نیازها و مطالبات سیاسی غافل شویم؛ ضمن اینکه مردم نیازهای روزمره‌ای دارند، تأمین آنها باید به گونه‌ای سامان داده شود که در یک پاسخ کلان و دراز مدت جای گیرد. پاسخهای کوتاه مدت را باید در راستای پاسخهای دراز مدت تعریف کرد که همین اصل، فلسفهٔ وجود استراتژی نامیده می‌شود. با این وجود، استراتژی تنها بحث کلان نیست و باید دقت کرد که نه مسائل کلان را به خرد و نه خرد را به کلان تقلیل دهیم. نگرانی عمدهٔ من که آن‌را به مجلس هفتم نیز هشدار می‌دهم، این است که نباید به دلیل پاسخ به نیازهای مردم چنان گرفتار روزمرگی شد که راهبردهای اصلی فراموش گردد و یا آنچنان غرق در راهبردهای اصلی شد که از نیازهای روزمرهٔ مردم غافل شویم. تحقق این امر محتاج مدیریت و طراحی دقیقی است که من احساس می‌کنم از بین سازمانهای تحقیقاتی و مطالعاتی کشور، نقش مرکز پژوهش‌های مجلس در طراحی این راهبردها، نظارتهای کلان و روشهای انطباق، بسیار مهم وحیاتی می‌باشد.

● در روزهای برگزاری انتخابات مجلس هفتم، شاهد اظهار نظرها و دخالتهای متعدد خارجی بودیم. شما دلیل اصلی دخالتهای خارجی را ضعف مجلس ششم و برخی گروهها می‌دانید و یا اینکه باید پذیرفت ایران نیز مانند بسیاری از کشورها در بعد سیاسی جهانی شدن که در صدد است مرزهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی دولتها را کم رنگ کند، گرفتار شده است؟

به هیچ عنوان این‌طور نیست. مطابق با جواب دوم، این فرض را که هر اتفاقی در عالم می‌افتد ارادی نبوده و ما نمی‌توانیم عالم را تغییر دهیم، پذیرفته و خود را مسلوب الاختیار کرده‌ایم، ضمن اینکه «جهانی شدنی» که شما از آن نام بردید در حقیقت «جهانی سازی» است و اهداف سیاسی و اقتصادی خاصی را دنبال می‌کند که باید با آن مقابله کرد. این جهانی‌سازی ارتباط وثیقی با نظام سرمایه‌داری دارد که من معتقدم به لحاظ معرفتی و فلسفی نیز امکان وجودی ندارد. البته این واقعیت به معنای آن نیست که جهانی شدن در تمام ابعاد آن مطلوب نمی‌باشد، اما مفهوم مصطلح و رایجی که از جهانی شدن در دست است به هیچ عنوان مورد قبول نیست و اکنون دنیا نیز به وسیلهٔ تظاهرات علیه جهانی شدن و ایجاد نهضت‌های ضد جهانی شدن با آن مبارزه می‌کند. جالب است که آمریکا با شعارهایی به میدان می‌آید که هیچ ارتباط منطقی با ملزومات فلسفی و معرفتی همین جهانی شدن سرمایه‌داری ندارد و پارادوکس‌های متعددی در آن نهفته است. اجازه دهید به پرسش شما بپردازیم. در جواب سؤال شما من پاسخ نخست را برمی‌گزینم. معتقدم در مقطع زمانی مذکور جریان فکری غالب بر

مجلس و بخشی از قوهٔ مجریه، مسیر را برای نفوذ بیگانگان فراهم می‌کرد. مجلس نهادی است وابسته به این انقلاب، انقلاب نیز برای خودش جوهر و لایه‌هایی دارد که یک فلسفهٔ سیاسی خاص را معرفی و عرضه می‌کند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مجلس، مردم سالاری دینی، التزام به اسلام، ولایت فقیه و قوانین مندرج در قانون اساسی را پذیرفته است؛ بنابراین، نمی‌توان اصلاحاتی را در یک نهاد رسمی مطرح کرد که در گفتمان فوق قرار نگرفته و تعریف نمی‌شود؛ اما در چند سال اخیرکسانی بودند که اصلاحات برون گفتمانی را در قالب مجلس دنبال می‌کردند. بسیاری از حرفهایی که در این مدت از تریبون مجلس گفته می‌شد بوی اصلاحات درون گفتمانی انقلابی را نمی‌داد؛ هرچند در ضرورت اصلاحات هیچ تردیدی نیست، اما بیش از حرف و شعار باید به مبانی معرفتی و فلسفی این مسئله توجه کرد. به عنوان مثال دو لایحهٔ پیشنهادی دولت در خصوص بحث اختیارات رئیس‌جمهور و نظارت استصوابی بوی تغییر فلسفهٔ سیاسی انقلاب اسلامی را می‌داد. قرار بود جمهوریت‌گرایی جایگزین مردم سالاری دینی شود که این به معنای یک تغییر اساسی است. کسانی که خواهان تغییرات بنیادین در اصل نظام می‌باشند باید بیرون از گفتمان انقلاب اسلامی قرارگرفته و ایدئولوژی خودشان را مطرح کنند. این عده باید خارج از گفتمان اصلی انقلاب، و در درون مکاتب و اندیشه‌هایی چون لیبرالیسم، سکولاریسم و هر چیز دیگری را که خواهان آن هستند تبلیغ کنند. ناجوانمردانه و ناعادلانه است که در نهاد وابسته به انقلاب رخنه کرده و شعارهایی نظیر خروج از حاکمیت، استعفای دسته جمعی وتحصن سر داده شود. البته این عده هیچ واکنش مثبتی از سوی مردم دریافت نکردند؛ به این دلیل که ملت فهیم ایران همواره تمایز بین شعارها و اهداف انقلابی و غیر آن را به خوبی درک می‌کنند. متأسفانه اپوزیسیونی در داخل نظام درحال شکل گرفتن بود که قصد داشت خود این نظام را از بین ببرد. عده‌ای بر اساس نوعی فرصت‌طلبی می‌خواهند از درون، نظام اسلامی را دچار استحاله کنند. اما این افراد چه شعارهایی می‌دهند و این شعارها چه نسبتی با روابط قدرت بیگانه دارد؟ می‌بینیم که این عده جهت آماده سازی زمینهٔ حضور قدرتهای خارجی در ایران، همان شعارهای نخ نمای دولتهای خارجی را تکرار می‌کنند که ذره‌ای به آنها پایبند نیستند. در این امر بدون تردید دخالت بیگانه قابل مشاهده است. برخی دولتهای زیاده خواه خیلی روشن و آشکار به محض اعلام نتیجه انتخابات مجلس هفتم گفتند: «ما ناامید شدیم». عجیب است در داخل کشور کسانی که امروز این حرفها را می‌زنند دیروز چه شعارهایی می‌دادند. چگونه است که این عده دیروز طرفدار سوسیالیسم بودند، اما امروز لیبرالیسم را ترویج می‌کنند. معلوم می‌شود که این گروه همیشه متکی به قدرتهای بیگانه، نیازمند فضاسازی و اسیر هژمونی‌ها بوده‌اند. باید به این عده گفت که این انقلاب آمده است تا استقلال، آزادی جمعی و آزادی فردی به شما بدهد. اما اگر استقلال و آزادی جمعی نداشته

باشید، آیا آزادی فردی معنا می‌دهد؟ اگر کشور وابسته شد تکلیف آزادی‌های فردی چیست؟ پس نخست باید استقلال داشته باشید تا بتوانید آزادی فردی را کسب کنید. اعمال و شعارهای این عده حکایت از وابستگی می‌کرد. خدا را سپاس که مردم با انتخابات اخیر از عهدهٔ انجام یک کنش تاریخی برآمده و یک بار دیگر انقلابی از جنس انقلاب اسلامی رقم زدند. بدون در نظر گرفتن انتخاب شدگان - هر چند که شعارهای انتخاب شدگان هم شعارهای دینی و انقلابی بود - کل این انتخاب حکایت از یک کنش تاریخی است. البته عوامل عدیده‌ای در پیروزی نمایندگان مجلس هفتم و در ناکامی آن گروهها نقش داشتند؛ حتی کسانی هم که به اصطلاح استراتژیست این عده بودند، متوجه نشدند که در چه دامی افتاده‌اند. آنها خیلی بزرگ نمایی کردند وبه اصطلاح خودشان را خیلی تحویل گرفتند. یکی از علت‌هایی که به این روز افتادند این بود که فکر می‌کردند مردم خمیر هستند، هر جور که بخواهند می‌توانند به آن شکل دهند. این گروه فکر می‌کردند که سیاست یعنی تدبیر فردی و بر همین اساس یک نوع نگاه غیرساختاری و غیرجوهری به سیاست داشتند. در هر صورت وجود بعضی ارتباطات مستقیم، غیرمستقیم، فعال و غیرفعال برخی افراد و گروهها در انتخابات اخیر با مراکز قدرت خارجی را نمی‌توان رد کرد.

● آقای دکتر! بارها در صحبت‌ها و جملات شما شنیده‌ایم که اگر نظام و سیستمی کارآمدی نداشته باشد، مقبولیت خود را از دست می‌دهد و متعاقب از دست دادن مقبولیت، مشروعیت آن هم تضعیف می‌شود؛ هر چند که حقانیت هم داشته باشد. در این صورت با یک مفهوم کلیدی به نام کارآمدی مواجه هستیم. تعریف شما به عنوان یکی از منتخبین مجلس هفتم از مجلس کارآمد چیست؟

برخلاف همه که مشروعیت را در برابر مقبولیت قرار می‌دهند، معتقدم که مشروعیت در معنای مدرن، آمیزه‌ای از دو مؤلفهٔ حقانیت و مقبولیت می‌باشد. یک مشروعیت وقتی کامل می‌شود که هم افراد حاکم از حقانیت لازم برخوردار بوده و هم ملت خواستار آنها باشند. ممکن است مردم خواستار نظامی باشند که به لحاظ ساختاری و جوهری، افراد حاکم واجد صفات تعریف شده نباشند که در این صورت من این نظام را مشروع نمی‌دانم. همچنین ممکن است حاکمان حقانیت داشته باشند، اما مردم آنها را نخواهندکه به نظرم این شکل نیز مشروع نیست؛ بنابراین معتقدم حقانیت و مقبولیت هر دوباید در یک نظام موجود باشد. از سوی دیگر باید دانست که کارآمدی صرفاً یک عنصر بیرونی نیست؛ بنابراین نباید کارآمدی و حقانیت را جدای از هم در نظر گرفت. اگر ما حقانیت را به اسلام برگردانیم، تحقق احکام اسلام همان ارتقای کارآمدی خواهد بود. اسلام صرفاً یک دین شخصی، بی‌توجه به بعد کارآمدی و تنها ناظر به آخرت نیست. احکام اسلام راجع به همین دنیاست، اما بخشی از کارآمدی ما در قالب

"مصلحت" تعریف می‌شود که به تغییر و تحولات اجتماعی برمی‌گردد. نسبت بین دین و جامعه در واقع نسبت عموم و خصوص من وجه است؛ چرا که بخشی از کارآمدی ناظر به مصلحت است که با شرایط جامعه مرتبط می‌باشد و بخش دیگر کارآمدی به خود دین باز می‌گردد. اگر نظام، کارآمدی خودش را از دست بدهد، به تدریج پایه‌های مقبولیتش ضعیف شده وتداوم این روند قادر است جایگاهی که حقانیت نظام در چشم مردم دارد، مخدوش سازد، اما در خصوص یک مجلس کارآمد می‌توان گفت که این مجلس باید از مطالبات واقعی مردم مطلع بوده و نیازهای واقعی مردم را درک کند؛ چرا که آگاهی از این نیازها در ارائهٔ لوایح پیشنهادی از سوی مجلس بسیار مؤثر است. نکتهٔ دوم اینکه مجلس توجه داشته باشد درکشوری با قانون اساسی، مردم سالاری دینی، گذشتهٔ فرهنگی، تاریخ و هویت خاص فعالیت می‌کند. مورد سوم اینکه مجلس درکنار توجه به مسائل روزمره و نیازهای متغیر و متحول، دقت نماید پاسخ به این نیازها در راستای یک استراتژی کلان داده شود. مجلس هفتم را در صورتی کارآمد می‌دانم که بتواند نگاه استراتژیکی به برنامهٔ چهارساله و همچنین چشم‌انداز بیست سالهٔ کشور داشته باشد. ویژگی مجلس کارآمد این است که نمایندگان، چالشهای درون و خارج از جامعه را رصد کنند. در این صورت ممکن است گفته شود مگر مجلس نظریه‌پرداز می‌خواهد؟ بله، مجلس نظریه‌پرداز می‌خواهد. مجلس فقط قرار نیست که قوانین جزئی تدوین کند. مجلس باید به ما بگوید که چه چالشهایی به لحاظ فرهنگی، سیاسی و اقتصادی پیش روی نظام قرار دارد. یک مجلس کارآمد علاوه بر این ویژگی‌ها می‌بایست آلوده به روابط قدرت - ثروت نباشد. اگر مجلس آلوده به رابطهٔ قدرت- ثروت شد و در شبکهٔ رانت‌خواهی و رانت‌جویی گرفتار گردید، دیگر یک مجلس کارآمد نخواهد بود. مجلس کارآمد با شرح وظایفی تعریف می‌شود که یکی از آنها نظارت بر عملکرد دولتمردان است.

لیبرال‌ها و انجمن حجتیه؛ دو خاستگاه و یک نتیجه

۲ دی ۱۳۸٤/ نشریهٔ پگاه حوزه، ۷۲

● مفهوم انتظار از نظر جنابعالی چیست؟

امیدوار بودن، امید داشتن به غایت انسان و غایت هستی همراه با نوعی آمادگی. اگر بخواهم خلاصه تعریف کنم، انتظار یعنی نوعی امید به آینده داشتن و انسان را هدفدار دانستن.

● چه رابطه‌ای بین انتظار و مجموعه تفکر شیعی وجود دارد؟

شیعه مثل همهٔ مذاهب، اولاً هستی و زندگی را هدفدار تعریف کرده است و امید به زندگی و هستی را نوید می‌دهد. از سوی دیگر شیعه به خاطر اعتقاد راسخ‌تری که به مهدویت دارد، این آمادگی و امید را بیشتر در خود زنده می‌کند؛ یعنی همیشه بیشتر و زنده‌تر و امیدوارتر با

زشتی‌ها و پلیدی‌ها مبارزه می‌کند. شاید به خاطر همین آماده بودن و ایمان به آینده داشتن شیعه است که هر از چند گاهی شاهد ظهور یک انسان، یک منجی و یک شیعهٔ واقعی می‌شویم که گامی را برای ظهور مهدی موعود (عج) برداشته و تغییر و تحولی ایجاد می‌کند و می‌کوشد با زشتی‌ها مبارزه کند. همچنین کسی که در انتظار ظهور است، خودش منتظر فراهم شدن زمینهٔ ظهور است. آن حضرت هم نوعی چشم به راه است تا زمینه برایش فراهم شود تا بتواند ظهور کند. به هر حال شیعهٔ واقعی کسی است که زمینهٔ ظهور را فراهم می‌کند؛ بنابراین تفکر شیعه، نوعی آماده کردن زمینه و بسترسازی برای ظهور است.

● نوعی خاص از انتظار هم از سالهای پیش تاکنون وجود داشته که می‌توان آن را انتظار اشرافی یا به تعبیری سکولاریسم در فضای انتظار نامید در این باره چه نظری دارید؟

نمی‌توانیم دم از مهدی (عج) بزنیم، اما انسانهای آماده نباشیم و انزوا پیشه کنیم و منتظر بمانیم جور و ستم همه جا را بگیرد تا امام زمان (عج) ظهور کند. این، با فلسفهٔ انتظار تفاوت دارد. کسی که خودش منتظر ظهور است، نمی‌تواند به تفکر جدایی دین از سیاست و یا به جدایی دین از عرصه‌های اجتماعی معتقد باشد. این تفکر ضد مهدویت، ضد بشریت، ضد انسان و ضد امید داشتن، با انتظار تفاوت دارد. امید با تلاش و کوشش همراه است. حسب رابطهٔ بین ایده و عمل چه فرقی وجود دارد بین کسی که امید دارد، اما دست به کاری نمی‌زند، با کسی که نومید است و بی‌عمل. چنین آدمی حتی بدتر از یک فرد ناامید است. این تفکر انزواطلب که معتقد است که در هر نظام و حرکت‌باید نخست ظلم و جور عالم را بگیرد تا امام ظهور کند، تفکر شیعی نیست.

● به نظر شما بین انتظار و عدالت از یک سو، و گناه و فساد از سوی دیگر، چه نسبتی وجود دارد؟

انتظار، یعنی امید داشتن بر اساس نگاهی که به عالم و هستی داریم؛ یعنی نگاه به عدالت و انتظار آن را کشیدن.

● بین انتظار و عدالت یک پیوند عمیقی وجود دارد. نمی‌توان دم از انتظار زد و از عدالت سخن نگفت و بنابراین بین انتظار و عدالت ارتباط وجود دارد، اما از طرف دیگر، بین انتظار و عدالت‌با گناه و فساد چه ارتباطی است؟

به حتم یکی از وظایف انسان، نبرد با مظاهر فساد است. این عالم، آمیخته از حق و باطل است؛ اما ما باطل و شر را از جنس «وجودی» نمی‌دانیم. باید بپذیریم که بخشی از زندگی ما مظاهر فساد است، اما ما عدالت‌خواه هستیم. به طور خلاصه، انتظار با عدالت پیوند خورده و فرد منتظر، که عدالتخواه است و همیشه با ظلم و گناه در نبرد است.

● انتظار با مدرنیسم چه رابطه‌ای دارد و بین تجددطلبی و انتظار چه نسبتی وجود دارد؟

حسب رابطهٔ خدا و هدفمندی عالم و انتظار، مدرنیته بریده از خدا، مبانی متافیزیکی خاص و بالمآل غایت تعریف شده، نمی‌تواند میانهٔ خوبی با انتظار به معنای خاص داشته باشد و نمی‌تواند با مسئله‌ای به نام مهدویت گره بخورد. در ادیان بزرگ مسیح، یهود، زرتشت اعتقاد به مهدویت وجود دارد، اما بین ادیان و مدرنیته یک فضای آشتی‌ناپذیر حاکم است. وجه دیگر قضیه این است که فردی که منتظر است، وارد مبارزه و کارزار می‌شود. به عنوان یک تکلیف باید درصحنه حضور داشته باشد تا بتواند به آن فلسفه اصلی برسد.

• بین سکولارهای وطنی با سکولارهای متدین یا همان «حجتیه» چه تفاوتی می‌بینید؟

ممکن است از لحاظ معرفتی با هم فرق کنند. لیبرال‌ها با حجتیه یکی نیستند، اما به لحاظ نتیجه یکی هستند. سکولارها دین را به عرصه خصوصی برده و آن را از عرصه سیاست دور کرده‌اند، اما انجمن حجتیه نیز انگیزه حضور در صحنه سیاست را ندارد و دین را نیز به عرصه خصوصی برده است.

اخیراً هم به همین دلیل پیوندی بین لیبرال‌ها و سکولارها با انجمن حجتیه می‌بینیم. لیبرال‌ها و سکولارها چون می‌بینند که در یک جامعهٔ دینی نمی‌توانند به اهداف خود برسند، تصمیم گرفته‌اند از طریق ایجاد نوعی رابطه با انجمن حجتیه که یک نگاه مذهبی در جامعه دارد، به اهداف خود نائل بیایند که به نظر من خطر این امر از هر چیز دیگر بیشتر است.

از نظر من تحقیق و تفحص از ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی منتفی شده است باید دید مقصران سیاسی شدن موضوع اعلام نام مفسدان اقتصادی چه کسانی هستند؟

۵ دی ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

اگر واقعاً مسئولان ما به موقع و به نحو احسن وظایف خود را انجام دهند و به عنوان مثال اسامی مفسدان اقتصادی را اعلام کنند، ما شاهد دلالتهای منفی، شتاب‌زده و همراه با التهاب از این قضیه نخواهیم بود. به وجه سیاسی شدن هر پدیده‌ای می‌توان از دو منظر نگاه کرد. در نگاه اول یعنی از منظر اقتصاد سیاسی یا ارتباطی که مفهومی به نام قدرت با سایر عرصه‌های زندگی اجتماعی و نیز ارتباطی که عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی با هم دارند، باید دقت داشته باشیم که با یک نگاه شبکه‌ای و سیستمی هر تصمیمی که در یک عرصه اتخاذ می‌گردد، دلالتهایی به سایر عرصه‌ها نیز دارد. به عنوان مثال از بحث مبارزه با مفاسد اقتصادی می‌توان یاد کرد که اگر یک تصمیم حکومتی قضایی محسوب شود، یک سری دلالتهای سیاسی و اقتصادی اجتناب‌ناپذیر نیز به دنبال دارد.

با نگاه از این منظر، اعلام نام مفسدان اقتصادی، دارای تبعات اقتصادی، فرهنگی و سیاسی

خوبی است و این ارزیابی بر خلاف برخی ادعاها است که اعلام مفسدان اقتصادی را دارای پیامدهای منفی می‌دانند. ادعاهایی که غالباً منتسب به قوهٔ قضاییه [وقت] است.

این ادعا (پیامدهای منفی داشتن اعلام نام مفسدان اقتصادی) حکایت از این می‌کند که مدعیان آن فاقد نگرش سیستمی بوده و تحلیل آنها مطابق با واقع نیست.

نگاه دومی که می‌تواند از بحث سیاسی شدن مبارزه با مفاسد اقتصادی برداشت شود، این است که اگر واقعاً مسئولان ما به موقع و به نحو احسن وظایف خود را انجام دهند و به عنوان مثال اسامی مفسدان اقتصادی را اعلام کنند، ما شاهد دلالتهای منفی، شتابزده و همراه با التهاب از این قضیه نخواهیم بود.

در واقع اگر این مسئله سیاسی شده است، باید دید که مقصران سیاسی شدن آنچه کسانی هستند. اگر قوهٔ قضاییه سر فرصت و پس از چهار سال، مفسدان اقتصادی را افشا و اعلام می‌کرد و با آنها برخورد قاطعی صورت می‌داد، چه لزومی داشت که دانشجویان در این خصوص تجمعی صورت دهند؟

با نگاه از هر دو زاویه، قوهٔ قضاییه کوتاهی کرده است. قوهٔ قضاییه در بعد اول مذکور، فاقد یک نگرش سیستمی و شبکه‌ای است و در بعد دوم مسبب اصلی این فضای سیاست‌زده و پرالتهاب می‌باشد.

برای دانشجویان و مردم ما قابل قبول نیست که از آقای شاهرودی برای توضیح در خصوص ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی دعوت کنند و ایشان یک تحلیل اقتصادی تحویل دهند؛ چراکه اگر می‌خواستند تحلیل اقتصادی بشنوند، به قوهٔ قضاییه مراجعه نمی‌کردند.

توقع ما این نبود که ایشان طوری موضع بگیرند که گویی مقام معظم رهبری از روز اول باید ستاد ریشه‌یابی با مفاسد اقتصادی را تشکیل می‌دادند و نه ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی را. چرا که فرض بر این است که وقتی مقام معظم رهبری ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی تشکیل می‌دهند ریشه‌ها را می‌شناسند و لذا مأموریت شناسایی افراد را به این ستاد محول کرده‌اند.

در کنار مبارزه با مفسدان اقتصادی باید با ریشه‌های آن نیز مبارزه کرد، بخشی از مبارزه با ریشه‌ها به قوهٔ قضاییه بر می‌گردد. اگر یکی از ریشه‌ها ایجاد امنیت سرمایه‌گذاری و جلوگیری از بگیر و ببندهای غیرمنضبط و غیرقانونی باشد، خود قوهٔ قضاییه در این راستا مسئول است.

عدالتخواهی جزء ارکان و از ذاتیات نظام محسوب می‌شود. اگر عدالت‌گستری و تحقق عدالت در همهٔ ابعاد را از انقلاب اسلامی بگیریم، در واقع انقلاب اسلامی را از جوهر خود خارج کرده‌ایم. عامل اصلی خلط این مبحث اقتصادی با مسائل سیاسی و هیجان‌زدگی در این مورد قصور قوهٔ قضاییه است. اگر بازهم قوهٔ قضاییه متوجه مسئولیت خود نباشد، می‌تواند تبعات بی‌شماری را در پی داشته باشد.

چه دلیلی وجود دارد که بی‌علت برای خود هزینه‌تراشی کنیم. اگر این روند ادامه یابد، دستگاه قضایی و سایر مسئولان زیر سؤال می‌روند.

چرا باید به راحتی هزینه پرداخت کنیم و اصولاً هزینهٔ چه چیزی را می‌پردازیم؟ آیا عدم افشای مفسدان اقتصادی این همه سود دارد که عده‌ای حاضر به افشای آن نیستند؟ چه مصلحتی بالاتر از این است که برای ایجاد امنیت سرمایه‌گذاری، با مفسدان اقتصادی که از راههای غیرقانونی مبادرت به کسب سرمایه کرده و سودی بادآورده به دست آورده‌اند، مقابله کنیم؟

من همچنین از رئیس‌جمهور که در قوهٔ مقننه اعلام می‌کند من اسامی‌ای را دارم، ولی مشورت تعدادی از دوستان مانع افشای آن لیست می‌شود، نیز توقع دارم.

هیچ مصلحتی بالاتر از بیان حقیقت و افشای واقعیات نیست. در این مورد بخصوص، آقای احمدی‌نژاد که اقتدار و مسئولیت کافی دارند، باید مبادرت به افشای این لیست کنند و در این اثنا به هیچ نصیحت ظاهراً مشفقانه‌ای، که در مشفقانه بودن آن تردید است، گوش ندهند.

آیا صرفاً بیم از ایجاد ناامنی سرمایه‌گذاری می‌رود که اسامی افشا نمی‌شود یا صرفاً یک تحلیل غلط است که مانع افشا می‌شود یا اصولاً عوامل دیگری هم دست‌اندرکار هستند.

از من معلم توقع بی‌توجهی به این کنجکاوی‌هایم را نداشته باشید. [در باره تجمع دانشجویی اخیر در این باره و با اظهار بی‌اطلاعی از شعارهای داده‌شده در این تجمع]: من در این مورد قضاوتی نمی‌کنم؛ اما توصیه می‌کنم که عزیزان خویشتنداری کنند و در شعارهای خود مواظب باشند که پا را از حریم اخلاق و موازین شرعی و قانونی فراتر نگذارند.

وقتی می‌توانیم اسامی مفسدان را اعلام کرده و حسب دستور مقام معظم رهبری عمل کنیم اما این کار را انجام نمی‌دهیم، باید منتظر این گونه عواقب هم باشیم.

قبح کدامیک بیشتر است؛ عمل دانشجویانی که برای تحقق دستور مقام معظم رهبری موضعی می‌گیرند و شعاری هم که متوجه برخی مسئولان باشد سر می‌دهند و یا عدم انجام وظیفهٔ مسئولانی که باید به فرمان مقام معظم رهبری عمل می‌کردند؟

قطعاً قبح مورد دوم بیشتر است. این در حالی است که ما گاه شعار تند را می‌بینیم، اما به سرمنشأ آن فریاد توجه نمی‌کنیم.

[در پاسخ به سرانجام طرح تحقیق و تفحص از ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی]: دکتر حداد عادل این طرح را تا اطلاع ثانوی و ارائهٔ توضیح از قوهٔ قضاییه، ضمن حضور ریاست این قوه در مجلس، مسکوت گذاشت و من با توضیحات ریاست این قوه متوجه شدم که در عمل به نظر کاری انجام نشده و اراده‌ای نیز برای کار فعال در این زمینه به چشم نمی‌خورد.

از نظر من تحقیق و تفحص از قوهٔ قضاییه منتفی شده است. من می‌خواستم از طریق تحقیق و تفحص به یک نتیجه برسم و فکر می‌کنم به این نتیجه رسیدم و آن این است که ظاهراً نباید

دنبال اتفاق خاصی باشیم، چون به ظاهر و به اعتقاد برخی، اصولاً اتفاقی نیفتاده که ما بخواهیم اسناد آن را به دست آوریم.

کاری در قوهٔ قضاییه صورت نگرفته است، نتیجهٔ انجام تحقیق و تفحص درک همین نکته است. اگر هدف این باشد که نتیجهٔ تحقیق و تفحص را مردم بدانند، مردم نتیجه را از هم‌اکنون می‌دانند و اگر هدف پیگیری امر توسط قوهٔ قضاییه است که این قوه خود به این امر واقف است و خود نمی‌تواند به نتیجهٔ تحقیق و تفحص از دستگاه خود رسیدگی کند.

قوهٔ قضاییهٔ مقتدر، ضامن تداوم نظام است
آیا در اینکه اسرائیل اشغالگر است تردیدی وجود دارد؟
علمای دین با مضامین خرافی که از دین ارائه می‌شود، مقابله کنند

۱۱ دی ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

عماد افروغ در نطق پیش از دستور خود ضمن عرض تسلیت به مناسبت شهادت امام جواد(ع)، به جهان اسلام و تشیع و بیان شکر خود نسبت به باریتعالی برای آشنا نمودن جهان معاصر با انقلاب معنوی و الهی اسلامی، گفت: صدور این انقلاب نورانی وظیفه ما و آشنایی و داوری در مورد آن حق جهانیان از جمله نخبگان عالم است. حفظ و تداوم این نعمت بزرگ درگرو باز تولید مدام و مستمر مشروعیت ذهنی و عینی است. حفظ و تداوم این نعمت بزرگ در گرو باز تولید ابعاد حقانیت و مقبولیت این نظام مردمی و عدالت‌محور است.

چگونه می‌توان بدون فهم جوهر انقلاب اسلامی و درک مبانی و اهداف و ارکان و دلالتهای مربوط به فلسفهٔ سیاسی آن، از یک سو و نقد فعال سیاستها و عملکردهای مسئولان بر پایهٔ این درک و فهم به باز تولید مشروعیت جمهوری اسلامی اهتمام ورزید؟ آیا صرف وقوع رخداد عظیمی به نام انقلاب اسلامی و نمود آن در قالب جمهوری اسلامی و وجود رهبری آگاه و دردآشنا از ما سلب مسئولیت می‌کند؟ آیا می‌توان با دست روی دست گذاشتن و اعتماد صرف به مسئولان و احالهٔ امور به تقدیر و سرنوشت، شاهد تحقق اهداف بلند، متعالی و جامع انقلاب اسلامی بود؟ کدام دسته از افراد مطلوب جامعه بوده و تحقق‌بخش و پیش‌برندهٔ اهداف انقلابند، کسانی که با اتکا به مبانی انقلاب اسلامی و با تکیه بر عقلانیت و بهره‌گیری از تجارب ارزشمند بشری به نقد درون‌گفتمانی برنامه‌ها و عملکردها می‌پردازند و ارائهٔ راه‌حل می‌کنند و یا کسانی که به هر دلیلی چه از سر نابینایی و عدم بصیرت، چه از سر عشق و ارادت، چه از سر دنیاطلبی و چه از سر عناد و بی‌مهری به سکوت، توجیه و حتی تطهیر عملکردهای غلط و غیرقابل دفاع می‌پردازند؟ جامعهٔ بیدار و پویا به کدام دسته از افراد نیازمند است؛ به کسانی که عادت به دفاع معقول کرده‌اند و سره از ناسره می‌کنند و یا کسانی که با هر نیتی ولو خیرخواهانه تنها به دفاع

احساسی و عاطفی خو کرده‌اند؟

درد آنجا مضاعف می‌شود که توجیه‌کنندگان چشم بسته، مسلح به ابزار اخلاق می‌شوند و با انواع و اقسام تهمت‌ها و انگ‌های اخلاقی و اجتماعی که البته شائبهٔ قدرت‌طلبی‌های دنیوی نیز در مورد آنها منتفی نیست، با تحریک احساسات مذهبی توده‌ها می‌کوشند تا این دسته از افراد و یا به اصطلاح رقیب را از صحنه خارج کنند؛ باشد که از این نمد کلاهی برای خود تهیه کنند.

می‌دانید و می‌دانیم که گوشه‌گیری و انزوای منتقدان انقلابی و دلسوز به مویی بسته است و به راستی چه کسانی از انزوای آنان سود خواهند برد، و چه کسانی ضرر خواهند دید؟

رسالت الهی و انقلاب به آنها آموخته است که بمانند، بسوزند و بسازند که: «تعز من تشاء و تذل من تشاء» (خدا هرکه را بخواهد عزیز می‌دارد و هرآنکه را بخواهد خوار می‌گرداند).

نگاه فرابخشی و جامع، عنایت به تفکیک قوا، تجزیه‌ناپذیری حاکمیت، بهره‌گیری از عقلانیت، استفاده از تجارب بشری، رایزنی با افراد و گروههای متخصص و حرکت از روی برنامه و استراتژی، ابزارهای اساسی حکومت و مدیریت در سطح کلان در عرصه‌های مختلف است. ارائهٔ لوایح و طرحهای ناپخته، جزئی‌نگر، متداخل و عوامانه و توده‌وار و بدون توجه به سازوکارهای اجرایی و مالی و بی‌ارتباط با نیازهای واقعی شاید در کوتاه‌مدت غرضی را تأمین کند، اما در درازمدت علاوه بر اتلاف سرمایه‌های انسانی و مالی، بر بی‌اعتمادی‌ها خواهد افزود که حداقل نتیجهٔ آن می‌تواند بحران مقبولیت برای نظام باشد.

چند صباحی است که شاهد عوام‌زدگی و غلبهٔ نوعی احساس‌گرایی و عاطفه‌گرایی و در برخی اوقات خرافه‌گرایی در قالب‌ها و اشکال متفاوت آن و با نیت‌ها و اغراض مختلف و به نام دینداری در کشور هستیم، با تمثال‌گرایی و استفاده از مضامین خرافی و غیرمستند و مخالف با نصوص و متون معتبر در شادی‌ها و عزاداری‌های مذهبی، انتظارگرایی‌های نامعقول و ناموجه، ابزارگرایی و بی‌توجهی به معنا، جوهر و فلسفهٔ احکام و آموزه‌های دینی و تقلیل ابعاد و موضوعات فکری - عقلی به موضوعات عاطفی و ارائهٔ پاسخهای احساسی به سؤالات فکری، نمونه‌هایی از موارد فوق و از مسائل مبتلا به جامعهٔ ما محسوب می‌شود.

وظیفهٔ علما و اندیشمندان دینی در تنویر افکار عمومی دو چندان است. در کتاب اصول از عبدالرحمن بن کثیر نقل است که نزد امام صادق (ع) بودم که «مهزم» وارد شد گفت فدایت شوم، از این امری که انتظار آن را داریم خبر دهید که چه زمانی است؟ فرمود ای مهزم تعیین وقت‌کنندگان کاذبند و شتاب‌داران هلاک شوند و کسانی که این امر را به خدا واگذار نموده‌اند، نجات یابند.

[با اشاره به سخنان اخیر رئیس‌جمهور در عرصهٔ سیاست خارجی]: مدتی است اربابان قدرت با استفاده از رسانه‌های خبری، بر سر مواضع رئیس‌جمهور محترم مبنی بر مخالفت با

اسرائیل، سر و صدا راه انداخته‌اند و عده‌ای نیز در داخل این مواضع را بر خلاف مصلحت و سیاستهای تنش‌زدایانهٔ نظام تفسیر کرده و آن را علت و مسبب بسیاری از تنش‌ها و مخالفت‌های جهانی از جمله مسائل هسته‌ای می‌دانند و حتی دامنهٔ آن را تا حضور در جام جهانی و مسابقات تدارکات آن نیز سرایت می‌دهند.

قطع نظر از عرف روابط بین‌الملل و موازین و سیاستهای مربوط به مصالح ملی، خوب است در فضایی غیرسیاسی به داوری در مورد این مواضع بنشینیم.

رئیس‌جمهور در همایش جهان بدون صهیونیسم، همسو با حضرت امام (ره) به محو شدن اسرائیل از صحنهٔ گیتی اشاره می‌کند. آیا در اینکه اسرائیل اشغالگر است، تردیدی وجود دارد؟ آیا در اینکه عده‌ای صهیونیست در لباس یهود از سرزمینی دیگر آمده و با ترفندها و تدابیری، مسلمانان را از خاک و زاد بوم تاریخی خود بیرون رانده‌اند و روزانه به قلع و قمع آنان می‌پردازند، تردیدی وجود دارد؟

[با اشاره به بحث محو اسرائیل از صحنهٔ گیتی از سوی رئیس‌جمهور]: یقین بدانید اگر پیشنهاد مقام معظم رهبری مبنی بر خروج یهودیان غیرساکن از فلسطین اشغالی و ورود مسلمانان اخراج‌شده و ایجاد رفراندوم تحقق یابد، رأی‌دهندگان هر نامی که برای رژیم نوظهور خود انتخاب کنند، اسرائیل را انتخاب نخواهند کرد و به طور طبیعی از صحنهٔ گیتی محو خواهد شد.

[بر خلاف نظر رئیس‌جمهور]: بنده معتقدم وجود غدهٔ سرطانی صهیونیسم اشغالگر ــ که البته حسابش از یهود جداست ــ در هر کجای دنیا که باشد مضر و مخل بشریت و انسانیت است، چه در خاورمیانه، چه در اروپا و چه در آلاسکا.

اگر هولوکاست صحت داشته باشد اروپاییان می‌توانند دلجویی کنند و سرزمینی در اختیار قوم یهود قرار دهند و نه در اختیار صهیونیسم؛ اگر صحت ندارد چرا باید از اشغال یک کشور توسط دیگران حمایت کند؟ این با کدام حقوق انسانی سازگاری دارد؟ قطع‌نظر از بازتاب و تأثیرات سخن رئیس‌جمهور، که جای تأمل و تحقیق دارد، اینها پرسشهای اساسی است که می‌تواند در محافل علمی مورد بحث قرار گیرد.

پیشبرد دانش هسته‌ای را نمی‌توان پشت درهای بسته و در حد یک مسئلهٔ فناوری و علمی صرف دنبال کرد. بسیاری از مقامات وزارت خارجه در مصاحبه‌های خود می‌گویند که اروپاییان و آمریکایی‌ها می‌خواهند این مسئله را سیاسی کنند و باید در برابر این سیاسی شدن ایستادگی کرد. سخن من این است که اولاً چه بخواهیم چه نخواهیم این مسئله سیاسی هست، ثانیاً نمی‌توانیم بدون استفاده از دیپلماسی فعال و ایجاد خاکریزهای نرم‌افزارانه، قدرت چانه‌زنی هسته‌ای خود را ارتقا بخشیم.

برای این ارتقا باید از همهٔ امکانات و ظرفیت‌های خود در سطح ملی و فراملی استفاده کنیم و این را منحصر به تیم هسته‌ای و جناح و گرایش سیاسی خاصی تعریف نکنیم. این نظر به معنای نفی تیم هسته‌ای موجود به عنوان مدیر و سامان دهندهٔ اصلی نیست.

باید نگاهی جامع به حقوق شهروندی اعم از فردی، گروهی و جامعه‌ای و عدالت همه‌جانبه اعم از سیاسی، فرهنگی و اقتصادی داشت. متأسفانه تاریخ یک صد سالهٔ ما شاهد یکسویه‌نگری‌ها، شتابزدگی‌ها و بیگانگی‌ها با هویت فرهنگی در مقاطع مختلف و جزئی‌نگری‌ها و برخوردهای غیرساختاری و غیرکلان‌نگر بوده است.

آنچه این روزها نقل محافل اقتصادی و حتی اجتماعی و سیاسی ماست، مسئلهٔ مبارزه با مفاسد اقتصادی است. قهرا قطع نظر از مضمون اجمالی مفاسد اقتصادی، تعریف دقیق‌تر این مفهوم از جامعه‌ای به جامعهٔ دیگر و از ساختاری به ساختار دیگر متفاوت خواهد بود.

وجود رابطهٔ ساختاری قدرت – ثروت، تمرکزگرایی و اقتصاد نفتی مرتبط با آن دو، مبارزهٔ همزمان را می‌طلبد. یکی مبارزه با عاملان فساد اقتصادی که از این رابطه و تکثر و در برخی مواقع خلأ قانونی ناشی از رابطهٔ قدرت – ثروت کمال بهره را می‌برند و دیگری مبارزه با ریشه‌های پیدایی این رابطهٔ ساختاری از طریق تمرکززدایی و برون‌رفت از اقتصاد نفتی که به طور طبیعی دقت و فرصت بیشتری را می‌طلبد. این ادعای رایج که مبارزه با مفاسد اقتصادی موجب دامن زدن به ناامنی اقتصادی و سرمایه‌گذاری است، ادعایی غیرروشمند و ناشیانه است. این ادعایی ناشیانه است که اتفاقاً خود باعث فرار سرمایه و ناامنی اجتماعی می‌شود؛ چراکه هیچ فرد و جامعه‌ای از مبارزه با فساد ناخشنود و متضرر نخواهد شد و در این راستا تعریف شفاف و اجماعی از فساد و ریشه‌ها و عوامل آن مهم است.

هیچ نظامی با هر هدف و آرمانی بدون یک قوهٔ قضاییهٔ مقتدر تداوم نخواهد داشت.

برای مقامات قضایی آرزوی اقتدار و توفیق روزافزون دارم، اما برداشتن گام اساسی برای مبارزه با مفاسد اقتصادی و ایجاد امنیت اقتصادی و اجتماعی برای سرمایه‌گذاری در وهلهٔ اول بر عهدهٔ قوهٔ قضاییه است. خود و اصحاب قدرت را به اخلاق‌گرایی در سیاست و پرهیز از روشهای غیراخلاقی در تحقق آرمانهای جمهوری اسلامی دعوت می‌کنم.

خیلی‌ها در برابر نقد اعتراض می‌کنند؛ مشکل، نهادینه نشدن نقد است

۱۳ دی ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

دکتر عماد افروغ، رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی با حضور در خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) از سرویس‌های مختلف این خبرگزاری بازدید کرد و در میزگردی با حضور جمعی از خبرنگاران، دبیران و سردبیران نظرات آنان را در مورد مسائل، مشکلات و

فضای رسانه‌ای کشور جویا شد.

در این جلسه، دکتر افروغ اظهار داشت: استفاده از کمک‌های دولتی، مانعی برای نقد کردن نیست و این امر به معنای گرایش به سمت دولت‌گرایی نیست. بهره‌مند شدن از کمک‌های دولتی نباید به معنای فراموش کردن رسالت اصلی‌مان باشد.

رسالت ما در این چارچوب معنا می‌دهد که نقد در آن مضاعف است، اما ایده‌آل آن است که بخش خصوصی و نهادهای غیردولتی نقد کنند. نقد فعال و مستمر در بخش عمومی و غیررسمی بیشتر و بهتر حاصل می‌شود، اما در عین‌حال این نقش نباید رها باشد.

[با اشاره به برخی ایده‌های غرب که بر لزوم نظارت نهادهای دولتی و قضایی بر اصحاب مطبوعات به دلیل شائبهٔ رعایت نکردن برخی امور تأکید دارد]: متأسفانه در کشور، فرهنگ نقد نهادینه نشده است. روشنفکران ما حتی آنان که بحث نقد، نقدپذیری و توسعهٔ سیاسی را مطرح کردند، خود اهل نقد نیستند.

در چنین فضایی، نقش روشنفکران مضاعف می‌شود. وظیفهٔ روشنفکران، آگاهی‌بخشی و نقد است. رسانه یعنی روشنفکری. بدین معنا که رسانه نباید به گروههای سیاسی متصل باشد، بلکه باید مستقل باشد و روشنفکری کند. در مقابل نقد، خیلی‌ها اعتراض می‌کنند. اما مهم‌ترین مشکل همین نهادینه نشدن نقد است. این اعتراضها یا از عشق و ارادات یا جهالت و یا از سر قدرت‌طلبی یا از سر بی‌مهری و عناد است.

حقیقت‌جویی و حقیقت‌گرایی از جمله وظایف رسانه به عنوان روشنفکر است. رسانه باید جامعه را فهم کرده با لسان آن آشنا بوده و با زبان قوم خود سخن گوید و در عین‌حال آگاهی‌بخشی کند.

در این راستا فرهنگ ما آماده نیست. بخشی از این عدم آمادگی منوط به نخبگان است. نخبگان ما جامعه را ارتقا و اعتلاء نمی‌بخشند.

جامعهٔ دینی در معرض احساس‌گرایی، عاطفه‌گرایی و خرافه‌گرایی است. متأسفانه این روزها، می‌بینیم این وضعیت رو به تشدید می‌گذارد؛ یعنی احساس‌گرایی بر خردگرایی غلبه می‌کند.

وظیفهٔ رسانه به ویژه رسانه‌ای مثل ایسنا در این فضا، سنگین‌تر است. خطوط قرمز هرچه هست باید شفاف گردد؛ لذا باید به این سمت حرکت کنیم که خطوط قرمزی شفاف و تعریف شده و به اجماع رسیده داشته باشیم و از خطوط قرمزهای سلیقه‌ای پرهیز شود.

این امر نیازمند قانون است. به هر حال باید ضرورت تشکیل انجمن‌های صنفی روزنامه‌نگاری بیشتر مورد تأکید شما باشد.

[در پاسخ به یک سؤال]: برای نقد جمهوری اسلامی نیازمند محک هستیم؛ این محک

همان ملاکهای به‌دست آمده از انقلاب اسلامی است. آنچه برای ما اصالت دارد، انقلاب اسلامی است و انقلاب اسلامی نیز نه یک حادثهٔ سیاسی بلکه یک حادثهٔ ریشه‌دار فلسفی است.

من از لایه‌های جوهرین این انقلاب اسلامی دفاع می‌کنم و این لایه‌ها کل‌گرایی توحیدی متأثر از نگرش صدرایی یا حکمت متعالیه، لایهٔ دوم اسلام‌گرایی و آموزه‌های شیعی، لایهٔ سوم شعارهای انقلاب اسلامی (استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی) و لایهٔ چهارم قانون اساسی است.

ما برای باز تولید مستمر مشروعیت جمهوری اسلامی در دو وجه ذهنی و عینی باید از ملاکهای فوق‌الذکر استفاده نماییم و مدام این شلاق را به پیکرهٔ جمهوری اسلامی وارد کنیم، چرا که اگر این کار را نکنیم به توجیه، تطهیر و سکوت اقدام می‌کنیم که خود منجر به نقد برون گفتمانی می‌شود.

انقلاب اسلامی، انقلابی بشری است که باید ابتدا خوب آن را معرفی کنیم و سپس در معرض داوری بشر قرار دهیم و اجازه دهیم بشریت آن را نقد کند، لذا نباید آن را محصور به جمهوری اسلامی ایران نماییم.

[در پاسخ به پرسشی در بارهٔ بحث انحصار صدا و تصویر به صدا و سیما]: من با بخش خصوصی فی‌نفسه مخالفتی ندارم، اما یک منع قانونی وجود دارد که باید برطرف گردد.

مخالف دور زدن قانون در کشور هستم و این عمل را موجب نهادینه شدن بی‌قانونی و آنومیک کردن فضا که در آن هر چیزی مباح شمرده می‌شود، می‌دانم. اول باید ببینیم که این کار (شکست انحصار از صدا و سیما نسبت به بحث صدا و تصویر) ضرورت دارد یا خیر؟ و بعد باید بسنجنیم که چه کسی می‌خواهد عهده‌دار این نقش شود. آیا بخش خصوصی‌ای که نظارت‌پذیر است و فلسفهٔ سیاسی ما را درک کرده و یا بخش خصوصی را در نظام لیبرالی دنبال می‌کنیم.

در ضرورت این کار تردیدی نیست، اما نظارت بر نهادهای خصوصی نمی‌تواند به خود آنها محول گردد؛ هرچند کار اجرا، تصمیم‌گیری، نوآوری و خلاقیت را می‌توان به خود آنها سپرد.

نهادینه شدن امر نظارت به دور از نگرش سلیقه‌ای را ضروری می‌دانم و بر لزوم کاهش بار اجرایی دولت و دادن نقش سیاست‌گذاری و نظارت به آن، تأمل بر ماهیت بخش خصوصی و نیز ضرورت این امر، و به ویژه رفع منع قانونی تأکید دارم.

ما بارها در جلسات این مسئله را به آقای ضرغامی گفته‌ایم و مطرح کرده‌ایم که آیا این اعتبار دولتی که شما می‌گیرید و صرف این برنامه‌ها می‌کنید، توجیه دارد؟ آیا واقعاً بخش خصوصی نمی‌تواند با یک چندم این مبلغ بهتر از این برنامه‌ها را تولید کند؟

مجلس، پرسشگری و نقش نمایندگی ملت را دنبال می‌کند

۲۰ دی ۱۳۸٤/ خبرگزاری مهر

[در پاسخ به سؤالی در خصوص ابراز تأسف آیت‌الله توسلی از حذف سرود «انجز وعده»]: سرود «انجز وعده» جزو سرودهای نادری بود که حضرت امام (ره) آن را تأیید کردند و حذف آن یک کج سلیقگی است.

حداقل به یاد و نام آن بزرگوار هم که شده، بایستی فکری برای جایگزینی آن در بخش‌های دیگر خبرمی شد، یا سرود را حذف نمی‌کردند یا در بخش دیگری آن را پخش می‌کردند. این موضوع را بر اساس وظیفه پیگیری خواهم کرد.

[پاسخ به سؤال دیگری در بارهٔ نحوهٔ توزیع هدایای رئیس‌جمهوری به خبرنگاران و تبعیض‌هایی که وزارت فرهنگ و ارشاد اعمال می‌کند]: دربارهٔ معیار و نحوهٔ توزیع هدایای رئیس‌جمهور سابق به خبرنگاران از وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی سؤال کرده و خواهان توضیح شدم. احتمالاً هفتهٔ آینده با صفار هرندی[1] در این باره جلسه خواهم داشت.

[در پاسخ به اینکه آیا سقوط هواپیمای حامل فرماندهان سپاه، عزم اصولگرایان مجلس را برای استیضاح وزیر دفاع جزم نکرده است؟]: پرسشگری و نقش نمایندگی خود را دنبال می‌کنیم، اما باید ببینیم واکنش آنها چه خواهد بود.

سؤال من و آقای نادران مراحل قانون خود را طی می‌کند، البته اطلاعات ضمنی و حاشیه‌ای را در خصوص اتفاقات اخیر، به‌دست آورده‌ایم.

شاید قبل از طرح سؤال در صحن علنی، پاسخهایی دریافت کنیم، اما سؤال از وزیر دفاع فعلاً به قوت خود باقی است. من جزء استیضاح کنندگان نبودم، اما آن را منتفی نمی‌دانم؛ باید نتیجهٔ تحقیقات به ما داده شود تا بعد از دریافت مستندات، ببینیم استیضاح را به میان بکشیم یا خیر؟

حداقل کارکرد استیضاح را جلوگیری از تکرار حوادث مشابه می‌دانم. باید عاقبت اندیشانه حرکت کنیم، ما این بحث را در جلسات خصوصی هم دنبال می‌کنیم. باید ابتدا واکنش‌ها را دریافت کنیم، سپس در برابر فشارها عاقلانه رفتار کنیم.

سیاست خارجی رئیس‌جمهور را می‌پسندم
اعتمادسازی در کنار دیپلماسی فعال معنا می‌دهد
سیاست خارجه احمدی‌نژاد دیپلماسی ما را از حال انفعال خارج می‌کند

۲۵ دی ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

[در پاسخ به پرسشی در خصوص مصاحبهٔ مطبوعاتی رئیس‌جمهور و مخصوصاً جوابهای

---

۱. حسین صفار هرندی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در دورهٔ اول ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد از ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸ است.

مربوط به مسائل سیاست خارجی]: به نظر من جوابهای رئیس‌جمهور مدبرانه بود و در کل، سیاست خارجی آقای احمدی‌نژاد را می‌پسندم. سیاست خارجی ایشان فعال است و دیپلماسی ما را از حالِ انفعال به وضعیت فعال می‌کشاند و این مایهٔ مسرت و خوشحالی است.

به نظر من رئیس‌جمهور مدبرانه، توپ را در زمین خودشان می‌اندازد و این توفیق است؛ یعنی هم فعال است هم مدبرانه.

ما اعتمادسازی را دنبال کرده و می‌کنیم. اعتمادسازی در کنار یک دیپلماسی فعال، معنا می‌دهد. به قول بابا طاهر عریان، چه خوش بی‌مهربانی هر دو سر بی / که یک سر مهربانی دردسر بی. و دنیا باید این شعر را فهم کند.

[در پاسخ به پرسشی که چرا روسها، نیروگاه بوشهر را دیر تحویل می‌دهند؟]: همیشه اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها این موضع را داشته‌اند؛ البته کمی افت و خیز داشته است.

در جهان کنونی باید از قدرت ضعیفان بهره ببریم. جهان کنونی را باید خوب بشناسیم و اگر جهان کنونی را خوب نشناسیم در صف‌آرایی‌های سیاسی نمی‌توانیم خوب موضع گیریم و باید از خاکریزهای نرم‌افزارانه، بیشتر از این استفاده می‌کردیم که متأسفانه استفاده نکردیم.ما می‌توانیم اتحادیه‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، در سطح کشورهای اسلامی و آسیایی و منطقه و حتی جهان تشکیل دهیم.

اگر زمان و وقتی که برای ارتباط با اروپایی‌ها صرف کردیم در گذشته برای ارتباط با کشورهای آسیایی و اسلامی صرف می‌کردیم، بازده بیشتری داشتیم و الآن نیز دیر نشده است.

رئیس‌جمهور، دیپلماسی کشور را از حالت انفعال خارج ساخته است

۲۶ دی ۱۳۸٤/ خبرگزاری فارس

[در پاسخ به پرسشی در خصوص مصاحبهٔ مطبوعاتی رئیس‌جمهور و پاسخ ایشان در خصوص مسائل سیاست خارجی]: به نظر من جوابهای رئیس‌جمهور مدبرانه بود و در کل سیاست خارجی نظرات آقای احمدی‌نژاد را می‌پسندم.

سیاست خارجی ایشان فعال است و دیپلماسی ما را از حالت انفعال خارج ساخته و به وضعیت فعال می‌کشاند و این موضوع، مایهٔ خوشحالی است.

به نظر من رئیس‌جمهور مدبرانه توپ را در زمین غربی‌ها انداخت و این توفیق است؛ یعنی هم فعال و هم مدبرانه.

اعتمادسازی باید در کنار دیپلماسی فعال و مدبرانه باشد. اعتمادسازی در کنار یک دیپلماسی فعال معنا می‌دهد.

موضع اروپا و آمریکا در قبال پروندهٔ ایران موضع تازه‌ای نیست و مطمئناً در منافع دراز مدت

اقتصادی منافع اروپاییان و آمریکا به هم گره خورده و آنها را در کنار هم قرار می‌دهد.

همواره معتقد بودم و هستم که در جهان کنونی باید از قدرت ضعیفان استفاده کنیم؛ زیرا اگر جهان کنونی را خوب نشناسیم، در صف‌آرایی‌های سیاسی نمی‌توانیم خوب موضع‌گیری کنیم.

اگر زمانی را که ما صرف ارتباط با اروپا کردیم صرف ارتباط با کشورهای اسلامی و ضعیف می‌کردیم، بازده بیشتری داشت.

[در پاسخ به خبرنگاران در مورد هدیهٔ ریاست جمهوری به خبرنگاران و نحوهٔ توزیع آن]: هنوز وزیر فرهنگ و ارشاد، پاسخ نامهٔ کمیسیون را در مورد نحوهٔ توزیع و رقم هدیهٔ توزیع شده نداده است.

سه‌شنبه گذشته در نامه‌ای به صفار هرندی خواستار توضیح در مورد نحوهٔ توزیع این هدیه شدم که هنوز پاسخ نداده‌اند و روز سه‌شنبه که وزیر فرهنگ و ارشاد به کمیسیون فرهنگی می‌آید، موضوع را پیگیری خواهم کرد.

تأملی روش‌شناختی بر چشم‌انداز توسعه

٤ بهمن ١٣٨٤/ نشریهٔ پگاه حوزه، ١٠٤

(گزارش شماره ۱۷)

ابتدا باید گفت در ضرورت تنظیم راهبرد کلان و چشم‌انداز بلند مدت توسعهٔ کشور، هیچ تردیدی نیست و اینکه در تدوین استراتژی بلند مدت یا اتخاذ «رهیافتی استراتژیک» باید به وضع مطلوب، وضع موجود در ابعاد مختلف، قابلیت‌ها و امکانات، موانع، و مکانیزمها نیز توجه داشت، ابهامی وجود ندارد؛ اما سؤال اساسی، اولاً فهم درست و روشمند این محورها و ثانیاً وجود رابطه‌ای منطقی میان محورهای فوق است؛ اینکه سیاستهای پیشنهادی ما تا چه اندازه با شناخت مقدماتی که اساس پیشنهاد ما را رقم زده است، مرتبط است. ثالثاً قطع نظر از درست‌بودن مطلوب‌های ما و وجود رابطه‌ای منطقی و موجه میان مقدمات و نتایج، مکانیزمهای برون رفت از وضع موجود و دستیابی به وضع مطلوب چیست؟ رابعاً ضمانتهای اجرایی آن کدام است؟

یکی از ویژگی‌های ضروری یک برنامهٔ بلندمدت، پیش‌بینی عوارض و پیامدهای غیرپیش‌بینی‌شدهٔ برنامه و تخمین حوادثی است که در آینده می‌تواند روند اجرایی برنامه را تحت‌تاثیر قرار دهد. با نگاهی کلی به برنامه، مشاهده می‌شود که این برنامه به هیچ وجه از دقت روش‌شناختی لازم برخوردار نیست و صرفاً قطعات پراکنده‌ای را کنار هم چیده است. ممکن است اهداف و مطلوب‌ها هم قابل دفاع باشند، اما چه نسبتی با راهکارهای پیشنهادی شما دارند؟ به سخنی دیگر، با چه مکانیزمها و ضمانتهای اجرایی و با چه مقدماتی می‌توان به اهداف

موردنظر رسید؟ این چشم‌انداز برخلاف ظاهر عباراتش، از نگاهی مکانیکی و ایستا نسبت‌به پدیده‌های انسانی و اجتماعی برخوردار است و از جنبهٔ فرهنگی شایسته و قابل دفاع نیست.

این گزارش، با تأکید بر تنظیم حرکت در جهت رشد پیوسته و پایدار مبتنی بر تحولات عمیق تکنولوژیک و مؤلفه‌های اقتصاد متکی بر دانایی، استراتژی پیشنهادی را بر سه عامل: آرمانها و ویژگی‌های جامع ایده‌آل، شرایط اقتصادی - اجتماعی موجود کشور، و تحولات بین‌المللی و منطقه‌ای و ویژگی‌های اقتصادی و فناوری جهانی استوار می‌داند.

قطع نظر از ارزشیابی عوامل فوق، استراتژی پیشنهادی ما باید علاوه بر ارائهٔ توجیهی منطقی در اهمیت عوامل فوق، به دو مسئله توجه جدی نماید؛ ابتدا شناخت روشمند و دقیق عوامل فوق و سپس ارتباط منطقی این عوامل با استراتژی پیشنهادی. حرکت ما نباید به گونه‌ای باشد که اولاً بدون چارچوب نظری و روش‌شناسی قابل دفاع، به شناختی سطحی و موردی و گزینشی از این عوامل اکتفا کنیم و ثانیاً جایگاه توجه به این عوامل در استراتژی پیشنهادی معلوم نباشد؛ به سخن دیگر، اگر توجه به آرمانها بخشی از استراتژی پیشنهادی ما است، باید جایگاه این آرمانها در استراتژی معلوم باشد.

برای مثال چگونه می‌توان آرمان عدالت محورانهٔ قانون اساسی و ملزومات آن را در سیاستهای معطوف به پیوستگی فعال در اقتصاد جهانی و تقسیم کار جهانی (که بار معنایی خاصی دارند) پیشنهاد نمود، یا بدون توجه به ارتباط وضع مطلوب پیشنهادی با سیاستهای جاری، مدعی برون رفت و رهایی از وضع موجود در راستای دستیابی به وضع مطلوب گردید؟

به عبارت دیگر، در ابتدا باید معلوم شود که سیاستهای پیشنهادی با سیاستهایی که منجر به وضع موجود شده است، کاملاً متفاوت است. عدم اهتمام به این سؤال اساسی می‌تواند به شتاب گرفتن وضع موجود بینجامد.

گزارش شماره ۱۷ حاوی دو فصل است:

فصل اول. مبانی و نتایج حاصل از گزینه‌های مختلف پیش‌بینی شده و آینده‌نگری در دورهٔ ده ساله دولت.

فصل دوم. پیشنهاد هدفها و سیاستهای کلی و الزامات و راهبردهای دستیابی به هدفها و سیاستهای کلی.

در فصل اول، به ضرورت دستیابی به چشم‌انداز اشاره می‌کند و آن را آمیزه‌ای از ایدئولوژی نظام و واقعیت‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و زیست محیطی جامعه تعریف می‌کند.

به طور قطع، اولین سؤالی که می‌تواند مطرح شود، ترکیب این دو مؤلفه و سهم هر کدام در این ترکیب است. اگر به صورتی روشمند به این ترکیب توجه نشود، معلوم می‌شود که بحث از ایدئولوژی نظام صرفاً به منظور کم رنگ کردن حساسیت‌های ارزشی موجود در جامعه است و

حاکی از نگاهی ابزاری به ارزشهای نظام است؛ امری که متأسفانه در گزارشهای متعدد و مشابه، به ویژه در «سند چشم‌انداز بلندمدت توسعهٔ جمهوری اسلامی ایران» کاملاً مشهود است.

در ادامهٔ این فصل و بدون اشاره به ارتباط مزبور، با فرض در هم تنیده بودن تعادل و عدم تعادل در دنیای معاصر، سه نوع نگاه به آینده شناسایی شده است: انفعالی، فعال و آینده‌ساز.

نگاه فعال آینده‌ساز نیز نگاهی کلیت‌گرا و تعاملی معرفی شده است، بدین معنا که بین قلمروهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و زیست محیطی آن، نه تنها تقابلی نیست که چگونگی درهم‌آمیزی کارآمدتر نیز به عنوان یک دغدغهٔ اساسی تعریف شده است.

در اینکه طرح پیشنهادی ما باید تعاملی و جامع باشد، تردیدی نیست، اما باید با مراجعه به اصل برنامه، معلوم شود که این برنامهٔ جامع، هماهنگ و تعاملی است و یا از این عبارت صرفاً در حد یک پوشش استفاده شده است و در واقع برنامهٔ پیشنهادی ربطی به جامعیت، کلیت و وجه تعاملی آن ندارد. بدون هیچ گونه پیش‌داوری، با توجه به صبغهٔ اقتصادی، صنعتی و غیرفرهنگی آن و حتی جامع نبودن وجه اقتصادی آن (نادیده انگاشتن بخش کشاورزی)، از این جامعیت و وجه تعاملی در برنامهٔ پیشنهادی خبری نیست.

در ادامه به دو مسئلهٔ جوان بودن جمعیت جویای کار و ایجاد فاصله میان ما و کشورهای نوخاستهٔ صنعتی اشاره شده است و برای مقابله با آن، بهبود روندهای بازار کار (کماً و کیفاً) و افزایش بهره‌وری همراه با استقرار نوعی جریان رشد سریع، با رویکرد هم پیوندی متقارن و دو سویه با اقتصاد جهانی و تغییر در ساختار فن‌آوری تولید برای جای‌گیری مناسب در تقسیم کار جهانی پیشنهاد شده است.

خواه ناخواه این مفاهیم در چارچوب نظری خاص معنادار است و بدون مفهوم‌شناسی نظری نمی‌توان در مورد آنها داوری کرد. باید منظور برنامه از «هم پیوندی متقارن»، «اقتصاد جهانی» و «تقسیم کار جهانی» روشن شود؛ چون هیچ رویکردی را نمی‌توان سراغ گرفت که اجمالا با این اهداف و حتی گاهی با معضلات موردنظر موافق نباشد.

اما مسئلهٔ اساسی و حیاتی، آن‌هم برای یک برنامهٔ بلند مدت، وجود یک چارچوب نظری است که این مفاهیم در چارچوب آن معنا می‌یابند. قبل از هر گونه پیش‌داوری، بهتر بود تنظیم‌کنندگان برنامهٔ چشم‌انداز، چارچوب نظری برنامه خود را به تفصیل بیان می‌کردند، هر چند که در مقام داوری، می‌توان حدس‌های موجهی ارائه داد.

نکتهٔ دیگر، مکانیزم‌های دستیابی به اهداف مطلوب و موردنظر است. همواره باید از کلی گویی پرهیز کرد. ما در این برنامه از یک طرف قابلیت‌ها و امکانات را داریم و از طرف دیگر مشکلات و معضلات و الزامات اساسی را؛ هیچ جای برنامه، قطع نظر از فهم درست قابلیت‌ها و مشکلات، به راهبردهای اجرایی تحقق اهداف و جامهٔ عمل پوشیدن به الزامات اشاره نشده است.

در ادامهٔ این فصل و با رها کردن پرسشهای اساسی و منطقی فوق، آینده‌های ممکن این برنامه سه گزینهٔ تداوم روند گذشته، رشد سریع با رویکرد هم پیوندی، و رشد متعادل با رویکرد هم‌پیوندی معرفی شده است. تداوم روند گذشته از سنخ پیش‌بینی آینده بر اساس ساختار کنونی کشور است؛ اما دو گزینه دیگر از قاعدهٔ آینده‌نگری و هدف‌گذاری‌های بلندمدت تبعیت می‌کند.

در ادامهٔ این گزارش آمده است:

«در مطالعهٔ حاضر، بر اساس روندهای گذشتهٔ متغیرهای کلان کشور و در مقایسه با شاخصهای برخی از کشورهای نوخاسته، نقاط قوت و ضعف اقتصاد کشور مورد شناسایی قرار گرفته و سپس در یک بررسی مرتبط، هماهنگ و سازگار، رشد و توسعهٔ آیندهٔ کشور، در قالب متغیرهای مذکور هدف‌گذاری شده است. در این هدف‌گذاری، امکانات و محدودیتهای کشور، مورد ارزیابی قرار گرفته و تصویری از آیندهٔ مطلوب ارائه شده است».

خلاصهٔ این بحث این است که بیاییم بر پایهٔ روند گذشته و بر اساس شاخصهای کشورهای نوخاسته، به ارزیابی نقاط قوت و ضعف اقتصاد کشور بپردازیم. نمودار زیر بیانگر مدعای فوق است. روند گذشته و شاخصهای کشورهای نوخاسته: هدف‌گذاری، ارزیابی امکانات و محدودیت‌ها، آینده مطلوب.

در این میان، نقش آرمانهای جمهوری اسلامی چیست؟ نقش ایدئولوژی نظام در چشم‌انداز برنامه کجاست؟ تفاوتهای محیطی، منطقه‌ای، فرهنگی و اجتماعی ایران با کشورهای نوخاسته، در کجا مدخلیت می‌یابد؟

همان‌گونه که ذکر شد، اشاره به مفاهیم ارزشی و آرمانی صرفاً پوششی برای برنامهٔ پیشنهادی است و هیچ کجای برنامه به صورتی جدی به آن توجه نشده است. ممکن است این گونه پاسخ داده شود که قانون اساسی کشور اشکال دارد. اما آیا می‌توان بدون توجه به تغییر مورد نظر، یک قانون ملی را نادیده گرفت و از عوارض و پیامدهای آن ایمن بود؟ و اگر اعتقاد بر این است که باید آرمانهای خود را متاثر از قانون اساسی تعریف کنیم، باید شاهد تجلی عمیق‌تر و آشکارتر آن در برنامه پیشنهادی باشیم.

در ادامهٔ این گزارش به فرضهای اساسی این چشم‌انداز اشاره شده است و ارقام و اعدادی نیز پیشنهاد شده است. معلوم نیست این ارقام مطلوب و پیشنهادی بر پایهٔ چه محاسبات و مکانیزم‌های اجرایی‌ای به دست آمده است؟ به هر حال، محاسبهٔ آن به اقتصاددانان موکول می‌شود، اما در اینجا چند نکته شایان ذکر است:

۱. افزایش تولید نفت‌خام از ۱/۷ میلیون بشکه به ۴/۷ میلیون بشکه در روز، اگر ادامه روند موجود با شتابی بیشتر نیست، پس چیست؟ ضمن آنکه با اصل افزایش تولیدات غیرنفتی و محورهای دیگر نیز تنافی دارد.

۲. حاکمیت روح رشد اقتصادی و صنعتی بر برنامه و بی توجهی به قابلیت صادرات کشاورزی؛ جالب اینکه مبنای برنامه بر پایهٔ بی‌توجهی به اقتصاد کشاورزی است، اما رشد متوسط کشاورزی در سالهای ۱۳۸۴-۱۳۹۴، ۹/۴ درصد برآورد شده است که نسبت به رشد متوسط کشاورزی در سالهای ۸۰-۷۰، ۸/۱ درصد افزایش نشان می‌دهد.

۳. سیاست‌زدایی و فرهنگ‌زدایی از عرصهٔ اقتصاد که امری ضروری در جهانی‌سازی سرمایه‌داری است.

در فصل دوم به محورهای اساسی، هدفها و سیاستهای کلی، الزامات و راهبردها می‌پردازد و محورهای اساسی پیش روی کشور را محورهای زیر معرفی می‌کند:

رشد مستمر و پایدار.
توسعهٔ مبتنی بر دانایی.
هم‌پیوندی فعال با اقتصاد جهانی.
رقابت پذیری اقتصاد.
امنیت انسانی و اجتماعی.
امنیت ملی.
ارتقای کیفی سطح زندگی.
محیط زیست و توسعهٔ پایدار.
توسعهٔ‌فرهنگی.
توسعهٔ مدیریت دولت.
امنیت و توسعهٔ قضایی.
تعادل و توازن منطقه‌ای کشور، بر اساس موازین آمایش سرزمین.

هر چند سؤال روش‌شناسی به قوت خود باقی است، اینکه محورهای فوق و ضرورت آنها چگونه احصا شده است، و در صورت عدم توجه به آنها، چرا با بحران روبه‌رو می‌شویم؟ قطع نظر از بحث روش‌شناسی، این مسئله حائز اهمیت است که ارتباط مفهومی و منطقی، و تقدم و ترتب محورهای فوق در کجا روشن شده است؟ کجا رابطهٔ میان توسعهٔ پایدار و هم‌پیوندی فعال با اقتصاد جهانی ثابت‌شده است؟ اگر اقتصاد جهانی را با توسعهٔ صنعتی و توسعهٔ سرمایه‌داری هم پیوند بدانیم، بخش اعظم طرفداران توسعهٔ زیست محیطی و پایدار به چالش با آن برخاسته‌اند! کجا ثابت‌شده است که با افزایش رشد اقتصادی و توسعهٔ صنعتی، الزاماً امنیت انسانی و اجتماعی نیز افزایش می‌یابد؟ مباحث نظری خلاف این ادعاها را اثبات می‌کنند. به هر حال، در مورد ارتباط تمام محورها با یکدیگر می‌توان اظهاراتی را بیان داشت. اما سخن اصلی این است که بدون یک چارچوب نظری منسجم و قابل دفاع، چگونه می‌توانیم

به صورتی منفرد و بدون توجه به سازگاری‌ها وناسازگاری‌های محورهای فوق، چشم‌انداز را برای بهبود اوضاع تعریف کنیم.

همین مطلب را می‌توان با اختصار بیشتر در مورد «سند چشم‌انداز بلند مدت توسعهٔ جمهوری اسلامی ایران» بیان کرد. در این سند نیز ضمن اشاره به ضرورت تدوین چشم‌انداز، به بررسی وضع موجود اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور اشاره شده است. در اینجا نیز ربط منطقی وضع موجود اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور و قابلیت‌های آن با سیاستهای پیشنهادی مشخص نیست و بعضاً ناسازگار نیز هست.

به طور کلی می‌توان در خصوص چشم‌انداز اظهار داشت که:

فاقد چارچوب نظری منسجم و قابل دفاع است.

حاوی قطعات پراکنده‌ای از مدعیات مختلف بدون توجه به ربط منطقی میان آنها است.

به مکانیزم‌ها و سازوکارهای تحقق اهداف توجه نشده است.

توسعه را مقوله‌ای صرفاً اقتصادی، آن هم در قالب رشد اقتصادی معرفی کرده است و از نگاه جامع و هماهنگ به توسعه غفلت‌شده است.

از مفاهیم دینی و ارزشها و آرمانها استفادهٔ ابزاری شده است.

به صورت منفرد و پراکنده مطالب قابل تأمل و استفاده فراوانی هم دارد.

هر دستگاهی که چانه‌زنی بیشتری کند بودجه‌اش بیشتر است

٦ بهمن ١٣٨٤/ خبرگزاری ایسنا

امسال می‌خواهیم بر اساس منطق واحد و سیاست روشن به ارزیابی بودجه بپردازیم و نگاه فرابخشی و اصولی داشته باشیم و صرفاً دغدغهٔ کمیسیون‌ها و دستگاه‌های زیر مجموعهٔ خود را نداشته باشیم.

چند سؤال برای من مطرح است: بالاخره دولت، شعارهای خاصی داده و مجلس، مجلس خاصی است؛ لذا سؤال کلی ما این است که لایحه تا چه اندازه با شعار عدالت و تمرکززدایی، محرومیت‌زدایی سازگار و تا چه اندازه اشتغال‌زاست و تا چه اندازه با سند چشم‌انداز و احکام برنامه منطبق است؟ آیا اتکا به درآمدهای نفتی بیشتر شده یا کمتر؟ تا چه اندازه در بودجه به آمایش سرزمین کمک می‌کند؟

در مورد بخش فرهنگ نیز این سؤال اساسی را داریم که بر پایهٔ چه موازینی بودجهٔ برخی از دستگاه‌ها رشد داشته و بودجهٔ برخی از دستگاه‌های فرهنگی رشد نداشته است.

برای ما بحث‌های جدی‌تر مطرح است. ما صرفاً نمی‌خواهیم خوشحال باشیم که برخی از بودجه‌های ما افزایش پیدا کرده و لذا کار را تمام شده فرض کنیم. بلکه بایستی بر اساس

عملکرد، بودجه‌ها افزایش می‌یافت.

علائمی دال بر یک برخورد فعال با بودجه از سوی مجلس مشاهده می‌شود و ما آن را به فال نیک می‌گیریم و ان‌شاءالله که امسال شاهد برخورد بسیار ریشه‌ای و خلاق و فعال از سوی مجلس باشیم و مسئولان برنامه‌ریزی ما نیز موظف به پاسخ باشند. چون ما گلایه‌هایی داریم که مجلس در تنظیم بودجه به کار گرفته نشده است.

شایعاتی هم هست که حتی ممکن است دولت نیز در تنظیم بودجه حضور فعال نداشته و فقط به سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی تفویض شده باشد، که اینها را در حد شایعات تلقی می‌کنیم و ان‌شاءالله در برخورد فعال و پرسشگرانه، بسیاری از سؤالات و ابهامات برطرف می‌شود.

در جلسهٔ دیروز از سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی و برخی از نمایندگان اقتصاددان مجلس برای پاسخگویی به سؤالات ما حضور داشتند، تقریباً شفاف‌سازی صورت گرفت، اما به طور قاطع می‌توان گفت که به تمام سؤالات پاسخ داده نشد.

اکثر سؤالات ما بی‌پاسخ مانده است و هنوز سؤالات به قوت خود باقی است. برادرانی که سالها در مجلس هستند، از یک مسئلهٔ دیرینه ناراحتند و آن اتکا به درآمدهای نفتی است، که امسال هم چشمگیر است.

بر اساس تعریف دقیق از بودجه‌نویسی، بودجه‌ها تخصیص داده نمی‌شود و ظاهراً هر کسی قدرت چانه‌زنی‌اش بیشتر باشد بودجه‌اش بیشتر می‌شود و این اصلاً قابل دفاع نیست.

مملکتی داریم که ارزشها و آرمانهایی در آن شکل گرفته است که بایستی منطبق با آن آرمانها و ارزشها و ضرورتها، اشکالات کمتر شود و به سمت حل مشکلات برویم و تفکر، برنامه و استراتژی در پس تنظیم بودجه باشد.

باید تنظیم بودجه، متناسب با استراتژی بیست ساله باشد. این بودجه یک ویژگی‌هایی دارد و آن اینکه عملیاتی است. این شرط لازم است اما کافی نیست. این‌که عملیاتی است، بر اساس چه گزارشهایی، ارزیابی عملیاتی شده است؟

[با اشاره به جلسهٔ امروز رؤسای کمیسیون‌های مجلس با نایب رئیس مجلس]: سؤالات خود را مطرح کردیم که مورد استقبال قرار گرفت و قرار شد امسال با منطق روشن‌تری به بررسی بودجه بپردازیم.

برخورد فعال یعنی اینکه منطق واحد داشته باشیم، و بر اساس آن کمیسیون‌ها، موظف به بررسی بودجه باشند و حتی پیشنهاد شده که جلسات صحن علنی مجلس نیز تقلیل پیدا کند تا کمیسیون‌ها برای بررسی فعال‌تر شوند.

ما اعداد و ارقام نمی‌خواهیم، بلکه تحلیل می‌خواهیم و ظاهراً بسیاری از افراد از ارائهٔ تحلیل

خود منع شده‌اند؛ ولی ما دنبال تحلیل هستیم و به تحلیل می‌رسیم، منتهی از اقتصاددانانی که این منع را ندارند و تحلیل‌های خوبی دارند و مسلط هستند.

بعضی افراد تحلیل دارند، ولی مسلط به عدد و رقم نیستند، بعضی افراد عدد و رقم دارند ولی تحلیل ندارند، اما بعضی افراد اعداد و ارقام دارند تحلیل نیز دارند، ولی از ارایهٔ تحلیل منع شده‌اند، که ما دنبال افرادی می‌گردیم که اعداد و ارقام را بدانند اما منعی برای تحلیل‌شان نباشد.

دست اروپاییان برای جهان رو شد
با اتخاذ یک موضع عزتمدارانه پروندهٔ هسته‌ای ایران به سرانجام خود نزدیک می‌شود

۱۵ بهمن ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

هماهنگی عمومی برای رسیدن به چرخهٔ سوخت هسته‌ای ایجاد شده است و نه تنها باید از این مسئله برای پیشرفت دانش هسته‌ای بهره ببریم بلکه باید از آن برای رسیدن به اهداف و حقوق‌مان نیز استفاده کنیم.

[با اشاره به گزارش مسئلهٔ هسته‌ای کشورمان به شورای امنیت سازمان ملل متحد]: خدا را شاکرم که با اتخاذ یک موضع مدبرانه و درعین‌حال عزتمدارانه، همراه با پافشاری بر یک خواست ملی، بالاخره این پرونده درحال نزدیک شدن به سرانجام نهایی خود است.

کافی است که ما همین نکته را اساس قرار دهیم. افشاگری‌ها و آگاهی‌بخشی‌های خود را دنبال کرده و به هیچ‌وجه از مواضع خود عدول نکنیم. باید از تمام ظرفیت‌ها و قابلیت‌های خود استفاده کرده، رایزنی کنیم و از خواست ملی خود دفاع نماییم.

خوشحالی‌ام از این است که دست سه کشور اروپایی و رایزنی‌ها و لابی‌های آمریکا رو شد و تقریبا همهٔ جهانیان فهمیدند که زمام امور دنیا دست چه کسانی است.

موضوعی که به طور بالقوه در حال تبدیل شدن به عزم و بسیج ملی بود، زمینه‌اش فراهم شده است. پیش از این، این پرسش را مطرح می‌کردم که چرا آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها متوجه نیستند که روی موضوعی انگشت گذاشته‌اند که الآن اجماعی‌ترین مسئلهٔ ماست و به محض اینکه بحث شورای امنیت را به رخ بکشند، این موضوع به یک عزم ملی و بسیج همگانی تبدیل خواهد شد.

نتیجهٔ این قطعنامه علیه ما، وحدت‌آفرین و انسجام‌آفرین است. ما باید از این عزم ملی و تمام ظرفیت‌های خود استفاده کنیم تا بتوانیم کماکان موضع حکیمانه و مدبرانهٔ خود را همراه با عزت و استقامت دنبال کنیم و بدانیم در صورتی که متحد بوده و انسجام داشته باشیم، هیچ لطمه‌ای به این کشور وارد نمی‌شود.

این موضوع، موضوعی فراجناحی است. [و با اشاره به مصوبه مجلس در خصوص لغو اقدامات داوطلبانه هسته‌ای]: این مصوبه باید از امروز به اجرا درآید؛ چراکه ما سیری را طی کرده‌ایم که باید تا آخر آن پیش رویم و اگر امروز کوتاه بیاییم، فردا از مواضع دیگر خود کوتاه خواهیم آمد و فردا آمریکایی‌ها در ایران و تهران قدم زده و رژه می‌روند.

باید محکم و قاطعانه بایستیم و برای مردم مسئلهٔ را روشن و شفاف کرده، از قابلیت‌های بین‌المللی خود استفاده کرده و افشاگری کنیم و در عین‌حال به هیچ‌وجه از موضع خود عدول نکنیم.

مهرورزی یک طرفه معنا ندارد

۲۳ بهمن ۱۳۸٤/ سایت ایران نیوز

با گزارش پروندهٔ ایران به شورای امنیت، هیچ اتفاقی رخ نمی‌دهد و مسلماً راهکار صحیح آن، مقاومت عزتمدارانه همراه با از دست ندادن تدبیر و عقلانیت است. تقریباً همه ایرانیان بر پیشبرد این مسئله اجماع نظر دارند که هدف آمریکا و غرب، عدم دسترسی ما به دانش هسته‌ای است و این را به دیپلمات‌های ما هم منتقل کرده‌اند.

همه می‌دانند که ایران فعلاً توان تولید سلاح هسته‌ای را ندارد و ما قصدی هم نداریم که به تولید این سلاح‌ها بپردازیم و این برای غرب کاملاً روشن است، اما آنها جریان را به سمت و سویی می‌برند که رابطه مرکز و پیرامونی عوض شود. امروز ما به عنوان کشوری نفت‌خیز در مرکزیم و آنها در پیرامون ما قرار دارند و می‌خواهند که این رابطه برعکس شود.

باید تدبیر و فعالیت‌های فکری و فرهنگی را تداوم بخشید و بروز حرفهای احساساتی مانند قطع روابط دیپلماسی، خروج از NPT و یا هتاکی، زیبنده ایرانیان نیست. ایران باید به تنظیم روابط دیپلماسی با سه گروه کشورهایی که به قطعنامه آژانس رأی مثبت، ممتنع و منفی دادند، بپردازد. به این معنی که روابط دیپلماتیک خود با کشورهایی که با گزارش پرونده ایران همراهی کردند را کاهش دهد، چون مهرورزی یک طرفه معنا ندارد، هر چند که قطع روابط توصیه نمی‌شود چون ارتباطات فرهنگی قطع خواهد شد و نخواهیم توانست دیدگاههای اصولی خود را به نخبگان عالم منتقل کنیم.

ایران باید روابط با کشورهایی که به قطعنامه رأی منفی دادند را تشدید کند و بالاخره به کشورهایی که رأی ممتنع دادند نیز نگاهی دیگر بیاندازد.

عملکرد رایزن‌های فرهنگی کشورمان ضعیف است. عملکرد رایزن‌های فرهنگی ایران در حد قابل قبول نیست و در جهت ارتقاء قدرت چانه‌زنی ما عمل نمی‌کنند و از سطح نازلی برخوردارند و این در حالی است که باید از این قابلیت‌های فرهنگی استفاده بهتری ببریم.

پرونده هسته‌ای ایران صرفاً هسته‌ای نیست و دارای ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تاریخی است. اگر آقایان مسئول به این امر اعتقاد داشتند، زمینه سازمان‌دهی قدرت ما در عرصه‌های مختلف فراهم می‌شد و در نتیجه قدرت چانه‌زنی ما افزایش می‌یافت.

اقدام و بسیج ملی در کشور یک ضرورت است
اهانت‌کنندگان به مقدسات مسلمانان منتظر عواقب بعدی آن باشند

۲۳ بهمن ۱۳۸٤/ خبرگزاری مهر

[با اشاره به قطع سرور سایتهای ایرانی و اهانت رسانه‌های غربی به مقدسات اسلامی]: ایجاد یک بسیج ملی برای دفاع از ارزشهای نظام جمهوری اسلامی ایران و تمامی مسلمانان جهان ضرورتی اجتناب ناپذیر است.

کشورهایی که به راحتی به مقدسات اسلامی توهین می‌کنند، باید بدانند که ملت ایران به راحتی از اهانت به مقدسات نخواهد گذشت و پاسخ اهانت آنها را خواهد داد.

«هک کردن» سایتهای کشورهای اهانت کننده به مقدسات مسلمانان به نشانه اعتراض جامعهٔ مسلمان در برخورد با توهین به مقدسات اسلام و جلوگیری از تکرار چنین اعمالی، حداقل کار ممکن از سوی ملت ایران است.

در نظام جمهوری اسلامی ایران که دولت آن یک دولت ارزشی و انقلابی است، باید تلاش شود که نسبت به تکرار اهانت کشورهای بیگانه بیش از گذشته تدابیر امنیتی اندشیده شود؛ زیرا نظام جمهوری اسلامی ایران، یک نظام دینی در جهان به حساب می‌آید.

واکنش مسلمانان نسبت به اهانت برخی کشورهای غربی، عملی معنادار است. این حرکت ایرانیان نشان از آن دارد که به هیچ یک از کشورهای غربی اجازه نخواهند داد به مقدساتشان توهین کنند و کشورهای غربی از جمله آمریکا باید این موضوع را به درستی درک کنند.

اختصاص شش میلیارد تومان به بودجهٔ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برای مقابله با تهاجمات کشورهای غربی، از گام‌های بسیار مثبت مجلس است.

نقض آزادی توسط کشورهای غربی، نقض عدالت، سعادت و صلح وامنیت است. هر دولتی که آزادی کشوری را نقض کند، عدالت را نقض کرده که همین امر باعث خواهد شد اولین قربانی در همان کشور، آزادی باشد؛ زیرا حرمتی که آزادی فرد دارد باعث خواهد شد که آزادی جامعه نیز پاس داشته شود.

دولت باید با تمام وجود با تهاجم فرهنگی کشورهای غربی مقابله کند و آن را در دستور کار خود قرار دهد و بداند که مجلس با تمام وجود در این خصوص دولت را حمایت خواهد کرد.

حل مسئلهٔ هسته‌ای به همفکری همه نیاز دارد و از فضای وحدت ملی، بهره‌برداری جناحی نشود. غربی‌ها با توهین به مقدسات ما می‌خواهند ما را به مصاف مسیحیت بکشانند

۲۵ بهمن ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

باید از تمام افراد وجیه و معتبر خود برای گفت‌وگو، رایزنی و مشورت استفاده کنیم تا خواستهٔ بر حق ما را در مورد انرژی هسته‌ای به جهان عرضه کنند.

[با تأکید بر لزوم فعال کردن دیپلماسی و با اشاره به حضور گستردهٔ مردم در راهپیمایی ۲۲ بهمن امسال]: تلاش کنیم که این وحدت ملی را نشکنیم؛ این انسجام ملی یک فرصت مغتنمی است که از آن می‌توانیم برای حل بسیاری از معضلات دیگر، اعم از داخلی و خارجی، استفاده کنیم. این را هم مسئولان و هم افراد خارج از قدرت دولتی باید متوجه باشند. بر این اساس، قرار نیست حالا که باید وحدت ملی را حفظ کرده و دولتمان را تضعیف نکنیم، دولتمردان ما هم از این فضا استفاده‌های غلطی نمایند و منویات خاص گروهی خود را تحت این عنوان که هر کاری که بکنیم مردم به خاطر حفظ وحدت ملی سکوت می‌کنند، اعمال کنند.

تقویت و پشتیبانی مردم از دولت- که می‌تواند با نقدهای سازنده همراه با راه‌حل باشد-باید ادامه یابد و دولتمردان نخواهند از این فضا بهره‌برداری‌های سیاسی و جناحی کنند.

ممکن است در کنار حضور مردم و دیپلماسی فعال، یک سری رفتارهای هیجانی و احساسی نیز صورت بگیرد و موجب عدم اعمال تدبیر لازم شود. در کنار این فضا نیاز به عقلانیت، مشاوره و رایزنی داریم که ان‌شاءالله حاصل خواهد شد.

برخی مسائل در کشور نیازمند وحدت و عزم ملی است، یکی از آن مسائل، دستیابی به فناوری هسته‌ای است. همان‌طور که از قبل پیش‌بینی می‌شد، بعد از اینکه گزارش هسته‌ای ما به شورای امنیت ارسال شد، شاهد بودیم که این مسئله، به عنوان عامل بالقوه انسجام ملی، به عاملی بالفعل تبدیل شد و وحدت ملی ما بار دیگر متبلور گشت که اوج آن را در راهپیمایی ۲۲ بهمن شاهد بودیم.

هرگاه مسئله استقلال ملی، خودکفایی، خوداتکایی و آزادی عمل جمعی ما را تهدید کند تمام اقشار ایرانی تحریک شده و قطع نظر از اختلاف‌نظر سلیقه‌ای و جناحی‌شان به میدان می‌آیند.

هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید راهپیمایی ۲۲ بهمن مربوط به یک گروه و یک جناح سیاسی خاصی است؛ازاین رو، دیپلماسی ما متناسب با شأن مسئلهٔ هسته‌ای کشورمان و متناسب با درخواست عمومی و حضور همگانی ایرانیان عمل نکرده است؛ یعنی فعالیت‌های خارجی ما اعم از فرهنگی، اقتصادی و سیاسی متناسب با این شأن و جایگاه و پشتیبانی نبوده و هنوز هم نیست.

دو اشکال به دیپلماسی هسته‌ای کشورمان وارد است. ما همواره فکر کرده‌ایم که اولاً می‌توانیم مسائل هسته‌ای را به یک گروه و جناح خاص بسپاریم و ثانیاً فکر کرده‌ایم که می‌توانیم پشت درهای بسته این مسئله را حل کنیم.

مسئلهٔ هسته‌ای کشورمان مسئلهٔ جناحی نیست و مربوط به گروه خاصی نمی‌شود. باید همهٔ گروهها را درگیر کرد و از تمام گروههایی که به گونه‌ای به محافل داخلی و خارجی دسترسی دارند، دعوت کرد که اگر کمک و فکری دارند، مشورت دهند.

باید مسئلهٔ هسته‌ای کشورمان را در ظرف وسیع‌تر اجتماعی، فرهنگی و تاریخی و سیاسی قرار دهیم و یک نگاه کلان‌نگر، ساختاری‌تر و شبکه‌ای‌تر به آن داشته باشیم.

مسئولان با توجه به پیامی که مردم به آنها داده و با توجه به حضور تمامی اقشار اجتماعی جامعه در راهپیمایی ۲۲ بهمن که منحصر به قشر خاصی نبود، از این پتانسیل استفاده کرده و قابلیت‌های نرم‌افزارانهٔ کلان اقتصادی، فرهنگی، سیاسی خود را به رخ جهانیان کشیده و وارد عمل شوند. باید با فهم از جهان کنونی در قالب فعالیت‌های فرهنگی با جهان گفت‌وگو کرده و وارد رایزنی شویم.

رایزنی با کشورهای اسلامی و نیز سایر کشورها اشاره و گفت‌وگو با اندیشمندان و دانشمندان آن کشورها مورد تأکید است. به این ترتیب ما می‌توانیم انگیزه‌های خود و نیز انقلاب اسلامی خود را معرفی کنیم.

فعالیت‌های فرهنگی خارجی ایران در شأن انقلاب اسلامی و ملی بودن مسئلهٔ هسته‌ای کشورمان نیست. این چه توجیهی دارد که کشوری که همیشه به ما نگاه خصمانه داشته و تلاش کرده از طریق رسانه‌های خود افکار عمومی را تحریف کند و برای تأمین امنیت داخلی خود ما را طور دیگری جلوه دهد، مقابله به مثل نکنیم؟

مقابله به مثل در حدی که به قطع روابط دیپلماسی ما نینجامد و پیامی فرهنگی را به دنیا منتقل کند، ضروری است و توصیه می‌شود. چرا روابط اقتصادی خود را با انگلیس، فرانسه و آلمان و آمریکا –اگرچه با این کشور رابطهٔ آنچنانی نداریم، اما هنوز به طور غیرمستقیم روابط بازرگانی و اقتصادی داریم– مورد بازنگری جدی قرار نمی‌دهیم؟ چرا نیازهای خود را از سایر کشورها، من‌جمله کشورهایی که به ما رأی ممتنع داده و یا آن‌قدر به ما نگاه خصمانه ندارند، تأمین نمی‌کنیم؟

این در حالی است که باید میان کشورهایی که به نفع ما رأی نداده‌اند، تقدم و تأخر قائل شویم؛ چرا که بسیاری از کشورهایی که به ضرر ما رأی داده‌اند، از روی رودربایستی این کار را کرده‌اند.

بازنگری در نیازها مورد تأکید است و بسیاری از نیازهای ما کاذبند. بسیاری از این نیازها به

خاطر سیاستهای غلطی که پس از جنگ در کشور حاکم شد به جامعه القاء شده‌اند.
ما به هیچ‌وجه به قطع روابط سیاسی و خروج از NPT فکر نمی‌کنیم چون قطع روابط سیاسی موجب می‌شود که نتوانیم رابطهٔ فرهنگی داشته باشیم. حضرت اباعبدالله (ع) تا آخرین لحظه کار فرهنگی کرده و حتی نسبت به شمر اتمام حجت می‌کند.
[در مورد توهین برخی روزنامه‌های اروپایی به پیامبر اسلام (ص)]: دقت کنیم که ما مقابله به مثل نکنیم، چون قرار نیست که ما در کار فرهنگی مقابله به مثل کنیم. ما باید در عرصهٔ فرهنگ جواب یک عمل زشت را با رفتار پسندیده دهیم تا جهان بشناسد که ما چه ملتی هستیم، چه انقلابی کردیم، چه پیشینه و تاریخچه‌ای داریم!
من خوف آن دارم که ما باور کنیم که این خاکریزی که امروز سرمایه‌داری به نام مسیحیت زده است و پشت آن سنگر گرفته، سنگری واقعی است.
این سنگری واقعی نیست. ما با مسیحیت اشتراک داریم، سرمایه‌داری می‌خواهد وانمود کند که نبرد میان مسیحیت و اسلام است؛ در حالی که اگر نبردی باشد، که هست، به لحاظ نرم‌افزاری نبرد میان اسلام و تمدن غرب و میان اسلام و اومانیسم و مدرنیته است.
دقت کنیم که توهین غربی‌ها به مقدسات ما اولاً به پای همهٔ غربی‌ها و ثانیاً به پای مسیحیت نوشته نشود و ما را به مصاف با مسیحیت نکشاند.

مبادا افراد سطحی‌اندیش و قشری در هر لباسی قدرت را در دست بگیرند

۳۰ بهمن ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

حضرت امام منابع و شیوهٔ بحث و اجتهاد حوزه‌های علمیه، را غنی می‌دانند. نکته مهمی که حضرت امام به آن اشاره می‌کنند آن است که روحانی و عالم اصیل اسلام همواره با سرمایه‌داران و پول‌پرستان و خوانین در تضاد و ستیز بوده و حتی تشنهٔ خون سرمایه‌داران زالوصفت محسوب می‌شده، تلمذ و زندگی زاهدانه داشته و به تجملات دنیا گرایش نداشته‌است.
این اصول، شاخصهایی برای ارزشیابی روحانیت و سنگ محکی برای داوری روحانیون فعلی است؛ تا بتوانیم به‌وسیلهٔ آن مطلق حوزه و مطلق عالمان دینی، اعم از مقدس‌نماها و غیرمقدس‌نماها را داوری، مورد ارزیابی و نیز قضاوت قرار دهیم.
ممکن است بسیاری از علما و روحانیون ظاهراً مقدس‌نما نباشند، اما با شاخصهای دیگری که امام (ره) به آن اشاره می‌کنند نیز همخوانی نداشته باشند.
[با اشاره به ابراز احساس خطر حضرت امام در امتداد احساس خطر روحانیون نسبت به گسترش فرهنگ مبتذل غرب]: امام (ره) در این هنگام توضیح می‌دهند که این صحبت‌ها به معنای دفاع از همهٔ روحانیون نیست و لذا عباراتی عجیب را که شاید کسی توقع آن را نداشته در

نفی متحجران و روحانیون وابسته و مقدس‌نما بیان می‌کنند و این خود، حکایت از عمق نفرت و انزجار امام (ره) از این طایفه دارد.

[در بیان تعریفی از روحانی وابسته، مقدس‌نما و متحجر]: آنچه از این پیام مستفاد می‌شود، طرفداری از اسلام آمریکایی و بی‌اعتقادی به تلفیق دین و سیاست است. بدین معنا که به نظر می‌رسد که شاخص برجستهٔ مورد نظر امام در تقدس‌مآبی و تحجر نهایتا به عدم حضور در صحنهٔ سیاست و بی‌اعتقادی به حضور فعال در صحنهٔ سیاست برمی‌گردد.

در نظر امام، شاخص تعریف مقدس‌مآبی به جدایی دین از سیاست برمی‌گردد. امام (ره) در ارتباط با نفوذ مقدس‌مآبها و متحجران به دو راه ارعاب و زور و خدعه و نفوذ که از طریق استکبار همواره اعمال می‌شود اشاره کرده و طریق استکبار در راه خدعه را القای جدایی دین از سیاست عنوان می‌کنند.

[با اشاره به اثرگذار بودن خدعه و نفوذ در مقایسه با ارعاب]: امام (ره) می‌فرمایند ما زخم بیشتری از ناحیهٔ نفوذ متحمل شده‌ایم و روحانیون ناآگاه و آگاه وابسته که در حوزه‌های علمیه نفوذ کرده‌اند، آثار مخربی از خود بر جای گذاشتند.

بر اساس برداشتی، از اندیشه‌ها و نوشتارهای حضرت امام می‌توان استنباط کرد که آن نفوذ با شاخصهای ارائه‌شدهٔ حضرت امام، هنوز هم وجود دارد.

اگر قرار است روحانی و فقیه در عرصهٔ سیاسی حضور داشته باشند خواه ناخواه باید تفقه آنها نیز متناسب با این حضور و ملزومات آن باشد؛ یعنی نمی‌شود یک روحانی اعتقاد داشته باشد که اسلام و فقه، همان احکام فردی و عبادی است و درعین‌حال حضور سیاسی هم داشته باشد؛ چراکه اگر این گونه باشد، همان اتفاقی می‌افتد که تاکنون شاهد آن بوده‌ایم و لذا می‌بینیم که به تعبیر امام، حماقت روحانی در معاشرت با مردم به عنوان یک فضیلت تلقی می‌شده است؛بدین دلیل که به لوازم حضور در صحنه، یعنی فقه سیاسی و حکومتی توجه نشده و اسلام به احکام فردی و عبادی تقلیل یافته است. این امر، نتیجه‌ای جز این ندارد که هر روحانی‌ای که احمق‌تر باشد، به نظر بسیاری، با فضیلت‌تر محسوب می‌شود.

امام می‌فرمایند که پرونده آنها کماکان باز است و لذا می‌توان گفت: این‌طور نیست که پس از انقلاب اسلامی شاهد مرگ مقدس‌مآبی و دین‌فروشی باشیم، بلکه شاهد آن هستیم که مقدس‌مآبی و دین‌فروشی در اشکال جدید ظهور کرده است و به تعبیر حضرت امام شکست‌خوردگان دیروز، سیاست‌بازان امروز شده‌اند.

در این منشور، حضرت امام بر اساس همان شاخصی که برای مقدس‌مآبها و متحجران ارائه می‌دهند– و آن عدم اعتقاد به تلفیق دین و سیاست است– به محکوم کردن حجتیه‌ای‌ها و حتی لیبرالها می‌پردازند، یعنی حجتیه‌ای‌ها، مقدس‌مآبها و لیبرالها را در کنار یکدیگر قرار می‌دهند.

بر این اساس، ولایتی‌هایی که اعتقادی به حضور سیاسی ندارند، نگاه کاسب‌کارانه دارند. امام (ره) معتقد بودند که عده‌ای به صورت گسترده در اسلام نفوذ کرده‌اند که افکارشان با روح و جوهر اسلام نیز سازگاری ندارد، اینها کسانی هستند که اعتقادی به تلفیق دین و سیاست نداشته و ادای اسلام‌خواهی را درمی‌آورند.

این عده، شیوهٔ رفتاری خاصی دارند و تلاش می‌کنند با مقدس‌مآبی، توده‌ها را فریب دهند. این عده تسبیح به دست می‌گیرند و بلند بلند ذکر می‌گویند و وانمود می‌کنند که هرچه از زندگی اجتماعی فاصله بگیرند و معتکف‌تر بوده و عرفانی منفی و غیراجتماعی داشته باشند، مؤمن‌ترند و می‌خواهند با این القائات، اسلام را به انحراف بکشانند؛ اینها همان گروهی هستند که امام از آنها به عنوان مقدسان و متحجران یاد می‌کند.

بر اساس اندیشه‌های امام، در زمان ایشان نیز کسانی بودند که معتقد بودند که چون عِدّه و عُدّه (امکانات) نداریم، بهتر است سر در لاک خود فرو بریم.

این دسته را می‌توان انطباق‌گرا نامید، که از جملهٔ آنها کسانی هستند که پس از مرحوم آیت‌الله العظمی حائری شیرازی، مؤسس حوزهٔ علمیه، غالب شدند و می‌گفتند ما علی‌القاعده به حضور سیاسی دین اعتقاد داریم؛ اما وضعیت ما به شکلی نیست که فعالیت کنیم؛ چون عده و عده (امکانات) نداریم لذا خود را با شرایط وفق می‌دهیم تا حوزه را به سلامت به مقصد برسانیم.

اعتقاد این گروه به حضور دین در سیاست، عملاً نمود خارجی نداشت. امام (ره) با این گروه مخالف بود اما سعی می‌کرد که با آنها حشر و نشر داشته و به آنها تذکر دهد.

گروهی دیگر به نام آخوند درباری یا روحانیان وابسته بودند که با رژیم، اشتراک مساعی داشتند و بیش از گروه اول مورد نقد امام (ره) بودند. امام (ره) علاوه بر آنکه شاخصی برای تعریف مقدس‌مآبی می‌دهد که همان بی‌اعتقادی به حضور دین در سیاست است، شاخصی را برای ابراز وجود دین‌داران و دین‌مداران و روحانیون در عرصهٔ سیاست می‌دهد که اگر ما به این شاخص توجه نداشته و به آن ملتزم نباشیم، در عمل به‌ویژه پس از استقرار، نظام جمهوری اسلامی و نیازهای متفاوت آن، با طایفهٔ اول که به حضور دین در سیاست اعتقاد داشته اما به خاطر شرایط کاری انجام نمی‌دادند، فرق نخواهیم داشت.

عامل زمان و مکان و توجه به آن از ضروریات جامعهٔ دینی و حکومتی است که صبغه و جوهر اسلامی و دینی دارد.

این امر که امام (ره) مسئله را در ظرف مکان زمان و زمینهٔ اقتصادی، اجتماعی و سیاسی می‌گذارد و منفرداً به موضوع نگاه نمی‌کند، شرط ضروری حضور در سیاست توسط عالمان دینی است.

امام (ره) نگاه جزئی‌نگر به فقه ندارند. امام (ره) اشاره می‌کنند که این‌جانب به فقه سنتی و

اجتهاد جواهری اعتقاد دارم، اما این بدان معنا نیست که فقه اسلام پویا نیست.

این بدان معناست که امام (ره) فقه سنتی را پویا دانسته و زمان و مکان را دو عنصر تعیین‌کننده می‌دانند و می‌گویند همین موضوعی را که قراراست حکمش را با روشهای استنباطی اجتماعی به‌دست آوری در ظرف کلان اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بگذار، شرایط را خوب فهم کن و بعد سراغ استنباط حکم برو.

موضوع‌شناسی امام، سیستمی و کلان است؛ یعنی مسئله را در زمینه‌ای وسیع‌تر می‌گذارد و بر این اساس اگر ما نیز این کار را انجام دهیم می‌توانیم نیازهای فقهی حکومت جمهوری اسلامی را پاسخ دهیم و در غیر این‌صورت، وضعیت همان می‌شود که تاکنون شاهد آن بوده‌ایم یعنی به موضوعات مبتلا به جامعه نگاه جزئی‌نگر می‌کنیم.

به عنوان مثال می‌توان به مسئلهٔ بانکداری اشاره کرد. اجزای بانکداری را درست کرده، آن را با رساله‌های عملیه سازگار می‌کنیم اما روح کلی آن را فراموش می‌کنیم.

امام (ره) مسئلهٔ ظرف زمان و مکان را در ذیل جامعیت دین مطرح کرده و آن را به نگاه و تعریفی که از فقه دارند، مرتبط می‌کنند. تعریف امام (ره) از فقه، تعریف جامعی است، بدین صورت که در این تعریف یک مجتهد باید هم خلوص و تقوا داشته، هم مدیر و مدبر بوده و هم آشنا به این مسائل باشد.

بر اساس نظریات و اندیشه‌های صریح حضرت امام، حکومت از نظر مجتهد واقعی، فلسفهٔ عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است. حکومت، نشان‌دهندهٔ جنبهٔ عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی، سیاسی، نظامی و فرهنگی است و فقه تئوری واقعی و کامل ادارهٔ انسان از گهواره تا گور است.

بر این اساس است که صهیونیزم، آمریکا، شرق، غرب و انگلیس با ما مخالفند؛ چرا که اگر ما این نگاه را نداشتیم و فقه را به ابعاد جزئی، فرعی و فردی تقلیل می‌دادیم، کسی با ما کاری نداشت و شاهد این همه شیطنت نبودیم.

فقط اعتقاد به حضور دین در عرصهٔ سیاست کفایت نمی‌کند و باید علاوه بر آن روش داشته باشیم تا بتوانیم با روش جدید و دخالت زمان و مکان در موضوع و فهمی که از جهان کنونی داریم، به تحقق اسلام کمک کنیم.

این روش نیز صرفاً برای تحقق اسلام در کشورهای اسلامی نیست. امام (ره) در یک جا می‌فرمایند یک مجتهد باید زیرکی و هوش و فراست و هدایت یک جامعه بزرگ اسلامی و حتی غیراسلامی را داشته باشد. همچنین ایشان در جای دیگری می‌فرمایند که علما، روحانیون، مجتهدین، مراجع کمک کنید که اجتهاد مصطلح برای ادارهٔ جامعه کفایت نمی‌کند. حوزه‌ها و روحانیت باید نبض تفکر و نیاز آیندهٔ جامعه را همیشه در دست خود داشته باشند و همواره چند

قدم جلوتر از حوادث، مهیای عکس‌العمل مناسب باشند؛ چه بسا شیوه‌های رایج ادارهٔ امور مردم در سالهای آینده تغییر کند و جوامع بشری برای حل مشکلات خود، به مسائل جدید اسلام نیاز پیدا کنند، علمای بزرگوار اسلام از هم‌اکنون باید برای این موضوع فکر کنند.

[با اشاره به تقسیم گروههای مدنظر امام (ره) در این منشور که شامل گروهی که خیرخواهانه مانع فعالیت سیاسی امام و حضور دین در سیاست می‌شدند و گروهی که به شاه گرایش داشته و اصولاً اعتقادی به حضور دین در سیاست نداشتند]: آن گروه که خیرخواهانه مانع حضور دین در عرصهٔ سیاست می‌شدند و توفندگی لازم را نداشتند، نبایستی پس از انقلاب، مدعی باشند؛ چراکه اصولاً اگرچه اعتقاد داشتند اما عمل نداشتند، نه تئوری برای حضور دین در سیاست داشتند و نه برای رهایی از شرایط خفقان کمک کردند.

امام (ره) در این راستا می‌فرمایند: ننشینید تا قدرت به هم بزنید و برخورد کنید؛ برخورد کنید، قدرت به هم می‌زنید (قریب به مضمون).

آنها که برخورد نکردند تا اسلام قدرت به هم بزند، به هر میزان که اعتقاد به حضور دین در سیاست داشته باشند هم نمی‌توانند مثل کسانی که این اعتقاد را داشتند، برخورد کردند و قدرت به هم زدند، ادعا داشته باشند.

گروه دوم که به شاه گرایش داشتند، بعد از انقلاب در توطئه‌های علیه انقلاب شریک بودند. حضور اسلام در سیاست لوازمی دارد، اگر ما به حضور دین در سیاست اعتقاد داشته باشیم، اما به فقه اجتماعی و حکومتی اعتقادی نداشته و نگاه کلان و ساختاری نداشته باشیم، نتیجه با عدم اعتقاد به حضور دین در سیاست یکسان خواهد بود.

اگرچه رسوباتی از جریان اول (جریان معتقد به حضور دین در سیاست اما بدون توفندگی و عمل) هنوز وجود دارد و کماکان حساسیت لازم را از سوی این دسته از عالمان را شاهد نیستیم، اما به طور کلی، درحال حاضر شاهد غلبهٔ آن دو دستهٔ مذکور در فرمایشات امام که در این منشور آمده است، نیستیم؛ بلکه، شاهد دستهٔ سوم هستیم که در انقلاب نقش داشته و الآن در کسوت تدریس هستند و صاحب رساله‌اند اما متأسفانه انتظار جامعه اسلامی و جمهوری اسلامی را تأمین نمی‌کنند.

به نظر می‌رسد، روش‌شناسی حضرت امام هنوز نهادینه نشده و بسط و نفوذ لازم را نیافته است. بیداری مستمر مراجع و حضور همیشگی آنها درصحنهٔ سیاست با چشم‌ها و گوشهایی باز، ضرورت همیشگی دارد. اینکه علما، درنگاه‌های فقهی فردی یا به تعبیر امام فقه مصطلح و فقه معهود غرق شوند و هر از چند گاهی موضع سیاسی بگیرند، کفایت نمی‌کند.

ممکن است این سروران بگویند که می‌خواهیم اقوال ما با ولی فقیه تعارض پیدا نکند، این در حالی است که با توجه به صحبت‌های مقام معظم رهبری در قم مبنی بر درخواست ورود

علما به صحنه و کمک به جامعهٔ دینی با احکام دینی متناسب با شرایط زمان و مکان، در صورت حضور مراجع در صحنهٔ سیاست، شاهد تنافی و تعارضی نخواهیم بود.

کسی که مقدس‌مآبی را زیر سؤال می‌برد، قطعاً خرافه‌گرایی را نیز زیر سؤال می‌برد. به هر حال خطر خرافه‌گرایی که به اعتقادات شیعی ربطی نداشته و مبنای معرفتی و مستحکمی ندارد، جدی است. مدتی است که در کشور شاهد یکسری رویاگرایی‌ها و انتظارگرایی‌های نامعقول و ناموجه هستیم، شاهد کسانی هستیم که مدام خواب امام زمان را می‌بینند و خلاف نص صریح کتاب و سنت برای ظهور امام زمان (عج) تعیین زمان می‌کنند.

[با اشاره به حدیث منقول از امام صادق (ع) مبنی بر اینکه آنها که برای ظهور امام زمان وقت تعیین کرده و تعجیل می‌کنند، کاذبند و هلاک می‌شوند]: بحثم مصداقی نیست، اما مبادا افرادی که سطحی‌اندیش و قشری هستند، در هر لباسی قدرت را در دست بگیرند.

قصد اسائهٔ ادب به نیت عزاداران امام حسین (ع) را ندارم، اما در عزاداری‌ها شاهد خطر خرافه و تمثال‌گرایی هستیم. ما باید به این امور خط و جهت دهیم و نباید به بسط و گسترش این تمثال‌گرایی‌ها و یا نوحه‌هایی که به جای تعمیق معرفت، احساسات را عمق می‌بخشد، تن در دهیم.

خطر انجمن حجتیه را خطری جدی می‌دانم که کماکان استوار و به قوت خود باقی است. در فضایی که انتظارگرایی نامعقول و ناموجه حاکم می‌شود، کسانی که اصلاً اعتقادی به حضور دین در سیاست و مقابله نداشتند، بلکه به فسادگرایی معتقد بودند، امکان مانور بیشتری پیدا می‌کنند.

[با اشاره به سطح بالای بینش دینی زمان انقلاب که در پیروزی انقلاب اسلامی مؤثر بود]: علت مبقیه و محدثه از جنس هم هستند؛ لذا اگر می‌خواهیم این انقلاب باقی باشد، باید همان بینش حاکم باشد.

درک صحیح تئوری حضرت امام و انس با آن و کمک به تحقق تئوری‌های ایشان، امری ضروری است. نباید اجازه دهیم آنها که مفهوماً و مصداقاً در این دیدگاه شریک نبوده‌اند و در آن زمان حضور هم نداشته‌اند، قدرت را در دست گیرند.

در مجموع به نظر می‌رسد که امام مستقیم و غیرمستقیم روحانیون را به پنج دسته تقسیم می‌کنند: یک دسته کسانی که به حضور در سیاست اعتقاد دارند اما عمل ندارند، دستهٔ دوم کسانی که اعتقاد و عمل دارند اما الگو ندارند، دستهٔ سوم آنها که اعتقاد و عمل دارند، الگو نیز دارند، ولی وابسته هستند، چهارمین گروه آنها که اعتقاد و عمل نداشته، وابسته هم نیستند اما از نظر امام مقدس‌مآب و احمق‌اند و دستهٔ پنجم کسانی هستند که اعتقاد و عمل نداشته و به رژیم درباری وابسته بودند.

به نظر می‌رسد مطلوب امام (ره) دسته‌ای هستند که به حضور در سیاست اعتقاد دارند و از

پشتوانهٔ عملی و الگوی لازم نیز برخوردارند و نیز کسانی که الگو نداشته اما در اندوختهٔ خود عمل دارند.

اکنون دیگر شاهد دستهٔ پنجم که اعتقاد و عمل نداشته و وابسته به رژیم درباری بودند نیستیم، اما هنوز هستند کسانی که اعتقادی به حضور دین در سیاست و عمل متناسب با انقلاب اسلامی ندارند. کسانی که امام از آنها به عنوان ناآگاهانی یاد می‌کند که از اسلام واقعی به دور هستند و بیشتر به حُمقا شبیه‌اند.

[با اشاره به پیام امام (ره) در این منشور مبنی بر اینکه صدور انقلاب، دستاورد جنگ ما بود]: این بدان معناست که این جنگ که جنگ حق و باطل و فقر و غناست، الی الابد وجود دارد.

[با اشاره به اعتراف حضرت امام در این منشور، مبنی بر اینکه از برخی تصمیمات اول انقلاب و سپردن پست‌ها به گروهی که به اسلام ناب محمدی عقیده نداشتند به تلخی یاد می‌کنند]: حضرت امام می‌فرمایند، آنها به چیزی کمتر از انحراف انقلاب از تمامی اصولش و حرکت به سوی آمریکای جهانخوار قناعت نمی‌کنند.

در راستای همین پیش‌بینی حضرت امام، در این سالها شاهد بودیم که چگونه اصلاحات آمریکایی درحال جولان دادن و هژمونی سرمایه‌داری درحال تحکیم خود بود.

[با اشاره به تأکیدات امام مبنی براتحاد جامعهٔ مدرسین حوزه علمیهٔ قم با طلاب انقلابی که درمنشور روحانیت آمده است]: به عنوان یک شاگرد کوچک روحانیت، به شرط آنکه علما از تذکر من ناراحت نشوند، می‌گویم که روحانیت به ویژه جامعهٔ مدرسین این تذکر امام را در سالروز صدور منشور روحانیت بیشتر مورد تأمل قرار دهند و از دلسوزی‌های روحانیون و طلاب انقلابی استقبال کنند.

[با اشاره به انتظارات هفده‌گانهٔ امام از روحانیت]: به اعتقاد من برخی از این انتظارات هفده گانه هنوز محقق نشده و به همین دلیل بعضاً شاهد هستیم که شأن و منزلت اجتماعی و مردمی روحانیت تا حدی مخدوش شده است.

امام (ره) می‌فرمایند که روحانیت باید در صحنه حضور داشته باشد، بدون آنکه شأن روحانی بودن خود را فراموش کند.

حفظ شأن انقلابی، زندگی زاهدانه و پرهیز از تجملات توسط روحانیت، مورد تأکید است. استقلال و عدم وابستگی به دولت، دومین انتظار از روحانیت است و بیشتر مشمول استقلال معنوی و فکری روحانیت است...

تهذیب نفس، تحمل دانشگاهیان و کارشناسان، ارشاد و هدایت دولت، آگاهی‌بخشی به مسلمانان نسبت به وظایف خطیر سیاسی روحانیت، اصلاح حال ملت و جلوگیری از ظلم، غارتگری و دزدی به هر شکل و قالبی، پرهیز از دنیاطلبی هرچند در امور مباح، از دیگر انتظارات

حضرت امام نسبت به روحانیت است. در مورد اخیر، ایشان شاخص ارائه می‌دهند و می‌گویند روحانیت باید با حفظ زی‌طلبگی با شاخص سطح زندگی پایین‌تر از سطح معمول مردم زندگی کند.

این تذکر حضرت امام که در جایی می‌فرمایند اگر یک روحانی خطا کند حسابش به پای همهٔ روحانیت نوشته می‌شود، تذکری بسیار مبارک است. این تذکر به دلیل جایگاه روحانیت است؛ یعنی اگر این جایگاه نبود، مردم هیچ‌گاه خطای یک روحانی را به پای بقیه نمی‌نوشتند. بنده این امر را که فلان روحانی وضع مالی آنچنانی داشته و چندین شرکت مالی و امتیازات مالی در اختیار دارد، به طوری که فساد مالی به بار آورده، به حساب کل روحانیت نمی‌نویسم، اما مردم به خاطر جایگاهی که روحانیت دارد، این کار را می‌کنند.

نوشتن حساب یک روحانی خطاکار به پای همهٔ روحانیون به لحاظ معرفتی و عقلی خطاست، اما به لحاظ اجتماعی امری صواب است.

این حساسیت اجتماعی امری مبارک است. به هر حال، حفظ شأن، منزلت و آبروی روحانیت در بین مردم، تداوم‌بخشی به انقلاب اسلامی، استمرار نظام اجتماعی اسلام، حفظ قوانین اسلامی و قانون اساسی از انتظارات دیگر امام از روحانیت است. تداوم‌بخشی به انقلاب اسلامی لوازمی دارد که اصلی‌ترین آن برآورده کردن عمده‌ترین نیازهای حکومت یعنی نیازهای فقهی آن است.

نیازهای فقهی را نمی‌توانیم با فقه مصطلح، فرعی و فردی جواب دهیم، لذا توقع یک تحول در این زمینه که زیبندهٔ انقلاب اسلامی باشد را در حوزه‌های علمیه داشتیم که متأسفانه هنوز برآورده نشده است.

مقابله با دو فرهنگ منحط غرب و شرق، پرهیز از سخنان تفرقه‌آمیز، اخراج عناصر غیراخلاقی از حوزه، افشای آخوندهای درباری، پرهیز از گروه‌گرایی، رعایت عدالت اسلامی در رفتار روحانیون، اجتناب از تقدس‌مآبی و تحجر، از دیگر انتظارات حضرت امام از روحانیت است که از آثار ایشان می‌توان آنها را استخراج کرد.

در آن کس که به حضور دین در سیاست اعتقاد ندارد، تحجری غلیظ را شاهد هستیم و در آن کس که به این امر اعتقاد داشته اما برای آن راهکاری ندارد و ملزومات آن را خوب فهم نمی‌کند، شکل رقیق‌تری از تحجر را می‌بینیم.

نظام جمهوری اسلامی نیاز به باز تولید مشروعیت خود با استفاده از معیارهای انقلاب اسلامی دارد

۷ اسفند ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

نقد درون‌گفتمانی در احزاب و گروههای سیاسی، امری ضروری است. مسلماً این نوع نقد

درون‌گفتمانی لازم و ضروری است؛ مگر آن‌که تعریف دیگری از گروه سیاسی داشته باشیم.

گروه سیاسی، یک گروه تشکل‌یافته‌ای است که فلسفهٔ سیاسی و ایدئولوژی روشن، رهبری مشخص، عضوگیری و منبع مالی تعریف شده دارد.

بر این اساس، نمی‌توان از باز تولید مشروعیت ذهنی و عینی گروهی که هر روز موضع خود را متناسب با شرایط زمانی و مکانی تغییر می‌دهد، سخنی به میان آورد؛ چراکه اصل گروه بودن آن زیر سؤال است.

ممکن است تاکتیک‌های یک گروه تغییر کند، اما استراتژی و اهداف آن باید ثابت بماند.

به عنوان مثال احزاب شناخته‌شدهٔ آمریکا و انگلیس چارچوبهایی را پذیرفته‌اند، بدین معنا که استراتژی و اهداف احزاب لیبرال، کارگر و محافظه‌کار در انگلستان ثابت هستند و هیچ یک جای دیگری را نمی‌گیرند و در حالی که مرزی برای جدایی آنها تعیین شده، معیارهایی نیز برای وفاق و انسجام خود تعیین کرده‌اند. به عنوان مثال می‌توان از حزب جمهوری‌خواه و دموکرات در آمریکا نام برد. اگر می‌خواهیم حزب و گروه سیاسی داشته باشیم توصیه می‌کنم که نقد درون گفتمانی شامل این گروهها شود، مگر آنکه فردی فکر کند با نقد درون گفتمانی جواب نمی‌گیرد و اصولاً باید گفتمان خود را تغییر دهد.

در این صورت، تغییر گفتمان و یا وارد شدن به حزبی دیگر حتی حزب رقیب بلامانع است. هر حزبی باید مبتنی بر گفتمان نظری و فلسفهٔ عملی خود باشد و اعضا و افراد آن باید به آن پایبند بوده و تلاش کنند که در وجوه عینی و ذهنی، مشروعیت آن حزب را باز تولید کنند. این امر مصداق توسعهٔ سیاسی است. توسعهٔ سیاسی بدین معنا نیست که گفتمان نداشته باشیم و اجازه دهیم هرکسی با هر تفکری وارد گروه ما شود، بلکه توسعهٔ سیاسی این است که هرکس گفتمان خود را به طور شفاف تعریف کند، اما درعین‌حال به گفتمان‌های دیگر نیز اجازهٔ فعالیت بدهد.

نقد درون حزبی و درون گروهی می‌تواند یکی از سطوح نقد درون گفتمانی باشد و دربارهٔ لزوم تعیین مرز میان نقد درون گفتمانی با خودزنی سیاسی، می‌توان گفت که اگر کسی نقد درون گفتمانی انجام ندهد، به خودزنی پرداخته است.

این بدان معناست که اگر کسی شرایط، مقتضیات، نیازها و ضرورتها را فهم نکند، خودزنی کرده است. اگر رشد گروهی خود در فرآیند تاریخی و بلندمدت مدنظرمان است، حتماً باید به نقد درونی خود بپردازیم.

نقد درون‌گفتمانی یعنی اینکه نقد جمهوری اسلامی بر پایهٔ انقلاب اسلامی و نقد اصولگرایی بر پایهٔ اصول انقلاب در دستور کار باشد. اگر می‌خواهیم به آفت رقبای خود دچار نشویم باید به نقد درون گفتمانی خود بپردازیم.

در این سالها شاهد بودیم که اصلاح‌طلبان به خاطر سکوت و توجیهی که کردند، به خودزنی روی آوردند؛ در حالی‌که اگر عطف به ملاکها و معیارهای مورد قبول خود به نقد می‌پرداختند، از زشتی‌ها فاصله می‌جستند و نسبت به آن تذکر می‌داده و توجیه نمی‌کردند، امروز حال و روز دیگری داشتند.

نقد درون گفتمانی یعنی اینکه اگر ما عدالت‌خواهی، اندیشه‌های امام (ره) و ملاک‌ها و معیارهای انقلاب اسلامی را پذیرفته‌ایم باید مواظب باشیم که آیا سیاستها و عملکردها منطبق با این جهات هست یا خیر؟

اگر سیاستها و عملکردها منطبق بر آن معیارها بود، مورد تأیید ماست و اگر این‌چنین نبود ما آن را نقد می‌کنیم و اجازه نمی‌دهیم که دیگری به نقد ما بنشیند.

اگر حزبی به نقد درون‌حزبی خود بپردازد، نوبت به نقدهای برون‌حزبی نمی‌رسد و روز به روز مقبولیت و محبوبیت آن حزب بیشتر می‌شود.

اگر نقد درون گفتمانی را خوب تعریف و اجرا کنیم، هم نقد کلان جمهوری اسلامی بر پایهٔ انقلاب اسلامی و نقد درون حزبی را انجام داده‌ایم و هم به خودزنی سیاسی نپرداخته‌ایم؛ بلکه موجب ارتقای خود شده‌ایم.

کسی که نقد درون‌گفتمانی انجام می‌دهد باید نگاه درازمدت داشته باشد؛ یعنی باید بیشتر عاقبت امور را ببیند؛ این در حالی است که کسانی که با هر نقدی از جمله نقد درون گفتمانی مخالفت می‌کنند، نگاه نزدیک‌بین و کوتاه‌مدت دارند، لحظه‌ای می‌اندیشند و تا نوک بینی خود را بیشتر نمی‌بینند، لذا در یک نگاه فرآیندی و مآل‌اندیشانه متوجه می‌شویم که نقد، قطع نظر از هزینه‌های کوتاه‌مدت خود، منافع درازمدت دارد.

جامعهٔ ما آن‌چنان که باید و شاید پذیرای نقد نیست، فرهنگ نقد در جامعهٔ ما نهادینه نشده و حتی گروههای شناخته‌شده و گروههای سیاسی چندان رغبتی به نقد نشان نمی‌دهند و خود به رغم سر دادن شعار آن، با هرگونه نقدی مخالفت می‌کنند.

در عین‌حال این موضوع منوط است به فضای عمومی جامعه و اینکه این فضا توسط چه کسانی و با چه گفتمانی تحریک می‌شود. اگر گفتمان مذهبی حاکم باشد، شاهد تحریکات مذهبی هستیم و یا اگر گفتمان غیرمذهبی حاکم باشد شاهد حملات غیرمذهبی هستیم.

قطع‌نظر از مشکل فقدان نهادینه شدن فرهنگ نقد در جامعه و به ویژه در گروههای سیاسی به دلیل آنکه فضای کنونی جامعه، فضای مذهبی است متأسفانه بعضاً شاهد انگ‌های مبتنی بر مذهب، نسبت به خود هستم.

بیشتر، گروههای مذهبی علیه من تحریک می‌شوند. به دلیل مذهبی‌تر شدن فضای عمومی جامعه آن را امری طبیعی می‌دانم. برخی اقشار تلاش می‌کنند فضا را علیه من تحریک کنند.

البته من مشکلی ندارم، چون می‌دانم چه رسالت سنگینی را بر دوش گرفته‌ام و همیشه از خداوند خواسته‌ام که توفیق روزافزون به من عطا کند و فکر می‌کنم همین که تاکنون نقدم را کنار نگذاشته و کماکان مشغول نقد هستم، مشمول توفیقات الهی شده‌ام.

همیشه در کنار نقد خود به ارائهٔ راه‌حل نیز پرداخته‌ام. در عین‌حال هنوز منصفانی وجود دارند که از گذشته مرا می‌شناسند و می‌دانند که حرفهایم حرفهای جدیدی نیست، اما این در حالی است که عده‌ای فضا را به سمت و سویی می‌برند که من حتی حرفهای قدیمی‌ای که باعث شد یک عده‌ای به قدرت برسند را نتوانم بیان کنم.

مرادم شخص خاصی نیست. در راه نقدی که من شروع کرده‌ام عده‌ای پا را فراتر از نقدهای مذهبی می‌گذراند و وارد وادی انگ‌های اخلاقی می‌شوند. اما خدا را گواه می‌گیرم که در نقدهای خود فقط رضای خدا و مسئولیت شرعی خود را لحاظ کرده و می‌کنم.

هیچ‌گاه سهم‌خواهی نکرده‌ام. من سهم خود را از خدای متعال و مردم گرفته‌ام و آن بندگی خدا و نمایندگی مردم بوده است، که هر دو سهم را گرفته‌ام؛ اما نمی‌دانم در برابر کسانی که با نقد من می‌گویند سهم می‌خواسته و به او نداده‌اند، چه بگویم؛ چراکه من سهمی نخواسته‌ام.

اعلام می‌کنم که این سهمی را که مردم به من داده‌اند، برای خود زیاد می‌دانم؛ لذا دورهٔ بعد کاندیدا نمی‌شوم، اما بر نقد روشنفکری خود خواهم افزود و به هیچ‌وجه از آن عقب‌نشینی نخواهم کرد.

پیشنهادات کمیسیون فرهنگی در کمیسیون تلفیق تصویب نشد

۹ اسفند ۱۳۸٤/ خبرگزاری ایسنا

[دربارهٔ بی‌مهری به برخی دستگاه‌ها مانند صدا و سیما و وزارت ارشاد]: اینها متناسب با مأموریتهای جدید و تحقق مأموریتهای گذشته از بودجهٔ کافی برخوردار نشده‌اند.

[با اشاره به کاهش اتکای بودجه به درآمدهای نفتی توسط کمیسیون تلفیق]: با این کاهش، ۲۰۰ میلیارد از صندوق تسهیل ازدواج جوانان کاهش یافت.

ما از دولت تشکر می‌کنیم که بابت این صندوق ۳۲۰ میلیارد تومان اختصاص داد، اما تلفیق ۲۰۰ میلیارد آن را کم کرد.

بازگشت به لایحه دولت مانع می‌شود که مصوبه کمیسیون تلفیق نمود عینی پیدا کند.

از ضابطه‌مند شدن بودجه در اختیار رئیس‌جمهور دفاع می‌کنم. در مملکت همه‌چیز باید ضابطه‌مند باشد و قانون اساسی بیانگر همین است.

اما به نظر می‌رسد که بودجهٔ سال ۱۳۸۵ تورم‌زاست و حجم نقدینگی را بالا می‌برد و اتکا درآمد نفتی در آن مشهود است و اینکه از آن کم شود، قابل دفاع است. شاید دولت بگوید

مجبورم بخشی از طرحها را کنار گذارم، که به نظر من نمی‌توان این گونه قضاوت کرد، چون هنوز دولت امتحان خود را در مورد طرحهای کلان و استراتژیک پس نداده و کارهایی که صورت گرفته در حد رفع نیازهای عامل بوده که تحقق آنها (رفع نیازها) محل تأمل است. فعلاً جهت‌گیری دولت، رفع نیازهای عاجل بوده، اما تحقق آنها باید خود را با شاخصهایی نشان دهد.

نیاز اساسی جمهوری اسلامی: یک تفکر نقاد رادیکال و عدالتخواهانه

۲۰ اسفند ۱۳۸٤/ روزنامهٔ همشهری

هر جا که می‌رود خبرساز است. چه آن زمان که در دانشگاه تربیت مدرس به دانشجویان جامعه‌شناسی تدریس می‌کرد و در اعتراض به سیاستهای فرهنگی دولت وقت از دانشگاه بیرون آمد، چه آن زمان که به عنوان منتخب مردم تهران به مجلس شورای اسلامی رفت و بر کرسی ریاست کمیسیون فرهنگی نشست و به نوعی تئوریسین فرهنگی مجلس شد و چه آن زمان به هنگام معرفی کابینه محمود احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور اصولگرایان و نامزد آبادگران که او هم از همان طیف به شمار می‌رفت، در مقام مخالف کلی ترکیب کابینه و سه وزیر شاخص کابینه برآمد، همواره نامش شنیده شد.

عماد افروغ، ۴۸ ساله، دکترای جامعه‌شناسی از دانشگاه تربیت مدرس، اکنون میل آن دارد که انقلاب اسلامی را به چالش بکشد. می‌خواهد انقلابی را که خود از طرفداران پروپاقرص آن است، نقد کند که از آرمانهای آغازینش تا حدودی دور شده. او خود را موظف به نقد می‌داند؛ چرا که برای این انقلاب بهای سنگینی پرداخت شده. انقلاب باید در دنیا تحول ایجاد کند و این تحول بدون خودانتقادی و رفع آسیب‌ها و آفت‌های درونی ممکن نیست. انقلاب مردم ایران در سال ۱۳۵۷را، انقلاب اسلامی و نه ایرانی می‌داند که باید برای دنیای اسلام معرفت تولید کند، اما باید خود چالش‌هایش را برطرف کند؛چالش‌ها می‌مانند، چالش سنت و مدرنیته، جایش هویت، چالش روشنفکری و چالش جهانی شدن.

از سه سال پیش تاکنون که با او آشنا شده‌ام، هر روز یقینم بیشتر می‌شود که او مصلحت هیچ کس و هیچ چیزی را لحاظ نمی‌کند و صراحتش با آن روز که یک استاد دانشگاه و نه رهبر فکری مجلس هفتم بود، تفاوتی نکرده است که حتی بیشتر هم شده.

بر این باورم که او باز هم خبرساز خواهد بود؛ چرا که خود معتقد است: در این عالم هر کس تئوری و حرف دارد پیروز است و آنهایی که تئوری ندارند، کورمال کورمال حرکت می‌کنند و سطحی نگرند و دچار جمود، نابودند.

● نوعی خاص از انتظار هم از سالهای پیش تاکنون وجود داشته که می‌توان آن را انتظار اشرافی یا به تعبیری سکولاریسم در فضای انتظار نامید در این باره چه نظری دارید؟

برای اولین سؤال خوب است سخن را از اینجا شروع کنیم که اصولاً انقلاب اسلامی یعنی چه و چگونه می‌توان آن را تبیین کرد؟

رهبر انقلاب از این انقلاب به عنوان یک هدیه و تحفهٔ الهی یاد می‌کند؛ یعنی صبغهٔ خاصی دارد. صبغهٔ الهی دارد که با سایر انقلابها متفاوت است و آن را از سایر انقلابها جدا می‌کند. بنابراین نیاز به تبیین ویژه دارد.

اما ما با انتخاب روش شناسی‌های غلط و با استفاده از تئوری‌هایی که در مورد انقلابها، متعارف است خواستیم این انقلاب را تبیین بکنیم. این کار هم عمدتاً توسط کارشناسان دانشگاهی ما صورت گرفته و به همین دلیل نتوانسته‌ایم چگونگی و چرایی این اتفاق عظیم قرن بیستم را خوب تبیین کنیم و توضیح بدهیم.

باید خوب نگاه کنیم. نباید اسیر نگاههای پوزیتویستی بشویم. نباید اسیر نگاههای جزئی‌نگر شویم. باید نگاه کلان فلسفی داشته باشیم. من معتقدم این انقلاب، وصل به تفکر صدرایی است. شما در همه جای دنیا باید دنبال پشتوانه فلسفی بگردید. این انقلاب، اسلامی بود، ایدئولوژی این انقلاب اسلامی ولی در ۲۲ بهمن شکل نگرفت.

● پس کی شکل گرفت؟

اگر شما بخواهید شکل‌گیری بعد اسلامی انقلاب را ریشه یابی کنید برمی‌گردد به حوادثی که در ۱۵ خرداد۱۳۴۲ به اوج خود می‌رسد. اما قبل از آن در حضور و ورود حضرت امام به صحنهٔ سیاست است. قضیهٔ کاپیتولاسیون که البته بعد از ۱۵ خرداد بود و قضیهٔ انجمن‌های ایالتی و ولایتی. حضور امام به عنوان مرجع تقلید حاکی از آن است که رهبری انقلاب که بار اصلی را به دوش می‌کشد، یک مرجع تقلید، یک مسلمان و شیعه‌ای است که تئوری‌ای را مطرح می‌کند که بیانگر همین نگاه است.

● کدام تئوری؟

تئوری ولایت فقیه. از طرف دیگر هم می‌توان اسلامی بودنش را ثابت کرد. میشل فوکو می‌گوید: روحی تازه در کالبد این جهان است. این یعنی از جنس این انقلابهای مادی نیست و صبغهٔ معنوی دارد. خود امام را هم در نظر بگیرید. یا حتی شعارهایی که در طول انقلاب داده شده، یکی دیگر از شواهد من است: استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی.

قانون اساسی که بلافاصله بعد از انقلاب تنظیم می‌شود، مخصوصاً اصول مقدماتی‌اش کاملاً حکایت از بعد اسلامی آن می‌کند. خود امام به عنوان رهبر انقلاب مرجع تقلیدی است که تربیت یافتهٔ حوزه‌های علمیه است.

همه اینها بیانگر این است که محتوای انقلاب، اسلامی است. البته مراد من این نیست که به نیازهای دیگر بشر توجه نشده است، ولی خب، تلاش می‌شود که نیازها در جهت تحقق اسلام

باشد؛ یعنی پاسخ نیازهای خود را از دل اسلام و سنت بیرون بکشد.

انقلاب اسلامی در یک بستر تاریخی اتفاق می‌افتد و مسلماً تجربهٔ تاریخی ما به تکوین انقلاب کمک می‌کند. این بستر تاریخی را نگاه کنید. شما نمی‌توانید بگویید که این تفکر صدرایی یک شبه شکل گرفته. همان طور که این تفکر حاصل تنوع آرای فلسفی و سیر تاریخی تفکرات فلسفی است. از تفکر اشراقی شروع می‌شود، به تفکر مشائی می‌رسد و بعد یک فراز و فرود تاریخی را پشت سر می‌گذارد و در ملاصدرا به یک وحدت می‌رسد.

من هنوز هم معتقدم هرگاه این ملت را تحقیر کنید، باید در انتظار یک حرکت جمعی باشید. اینها عوامل مستعد شکل‌گیری انقلاب اسلامی هستند؛ یعنی من بحث تحقیر هویت را خیلی جدی می‌دانم، اما عوامل اعدادی را هم قبول دارم.

این حادثه که در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، به اوج خودش رسید یک مسیر تاریخی را پشت سر گذاشته است. این سیر تاریخی در واقع کمک کرده که تفکر فلسفی صدرایی بیاید و نمود عینی پیدا بکند؛ بنابراین، تجربهٔ تاریخی را اصلاً نباید نادیده گرفت. استعداد و ظرفیت‌های مستعد تاریخی ایرانیان را اصلاً نباید نادیده بگیریم. اما به هر حال در غالب مبارزات، هرچه به دوران جدید نزدیک‌تر می‌شویم گرایش اراده مردم به مبارزه درراه اسلام بیشتر می‌شود. اگر بخواهیم در یکصد سال اخیر مبارزات را ببینیم قبلش جنبش تنباکو را داریم که این جنبش به نظر من چیز خاصی نیست. یک جنبش مشروط و محدود دینی است. درست است که تفکراتش یک تفکر مذهبی است. یک تئوری دینی پشت سرش هست، ولی بسیار محدود است. اصلاً تفکر تفکر صدرایی نیست.

به هر حال کسی که فتوای تنباکو را می‌دهد، یک نگاه کاملاً اصلاح‌طلبانه جزءنگر دارد؛ یعنی هدفش به مسئله به نام تحریم تنباکو محدود می‌شود؛ و این را در سطح وسیع‌تر نمی‌بیند. اما حسنش این است که هم تئوریسین‌اش یک روحانی است و هم روحانیان در اجتماعی شدنش نقش آفرین هستند. علت موفقیت این حادثه هم همین است و یک تجربهٔ تاریخی را برای مردم به جا می‌گذارد. به علاوه، ایرانی‌ها ثابت کردند هرگاه تحقیر شده‌اند قیام کرده‌اند. یک تحقیر تاریخی داریم که از زمان حملهٔ اسکندر شروع می‌شود و پاسخ به این تحقیر حرکت ساسانیان و تلفیق دین و سیاست است. یک بار هم در صفویه همان الگو با همان انگاره اتفاق می‌افتد. یک بار هم در انقلاب اسلامی. پس من می‌توانم بگویم که در کنار آن نگرش فلسفی که این انقلاب را تبیین می‌کند، یکی از عوامل مهم رخداد این انقلاب، تحقیر هویت ملی ایرانیان است. ایرانیان احساس کردند از استقلال طلبی، هویت و آزادی شان فاصله گرفتند و من هنوز هم معتقدم هرگاه این ملت را تحقیر کنید، باید در انتظار یک حرکت جمعی باشید. اینها عوامل مستعد شکل‌گیری انقلاب اسلامی هستند. یعنی من بحث تحقیر هویت را خیلی جدی می‌دانم.

اما عوامل اعدادی را هم قبول دارم.

معتقدم اگر تفکر فلسفی و رهبری نبود نمی‌توانست این موضوع را وارد بستری کند که به انقلاب عظیم بشری منجر شود. من باز هم تأکید می‌کنم انقلاب حرکت عظیم بشری است. شما لایه‌های زیرین را در اولویتهایی که قانون اساسی مطرح می‌کند می‌بینید. من معتقدم اگر این انقلاب پاسخی به نیازها بود، اگر این انقلاب پاسخی به حقوق شهروندی بود، اگر پاسخی به عدالت اجتماعی بود، اگر پاسخی به بحران هویت بود، اگر پاسخی به حقوق زنان بود، همهٔ اینها در پرتو نگرش صدرایی، اسلام خواهی و شیعه‌گرایی ما اتفاق افتاد که قابل تفسیر و قابل پاسخ است.

● **با توجه به این تفکر، انقلاب به پیروزی رسید. حالا ۲۷ سال از این انقلاب گذشته و ما تحولات مختلفی را در این برهه مشاهده کرده‌ایم و تحولات فکری بسیاری را دیده‌ایم. رهبری نظام در یکی از سخنرانی‌هایشان در بحث آسیب‌شناسی انقلاب به ارتجاع اشاره کرد و از ارتجاع به عنوان یک میکروب یاد می‌کنند. شما این مسئله را چگونه می‌بینید؟ اصلاً بحث ارتجاع را می‌پذیرید؟**

بله. اما شما ببینید که من چه تفسیری از این مسئله دارم. انقلاب اسلامی یک حرکت رو به جلو بود که از تجربه تاریخی بهره‌مند شده بود. این انقلاب مشروطه و جریان ملی نفت را در خود داشت، اما چون که صد آمد نود هم پیش اوست. این صد بود. نود نبود، هشتاد نبود. حرکت، رو به جلو بود و مکمل تمام جریانات با خصلت‌هایی که ذکر کردم. این انقلاب با یک روشنفکری پیوند خورده بود. شما اگر روشنفکری را به معنای حقیقت‌جویی از آن بگیرید، مرگ انقلاب را امضا کرده‌اید و روشنفکر آینده‌نگر است. رو به جلو حرکت می‌کند. روشنفکری که از تاریخ عبرت نگیرد و ما را به عقب برگرداند مرتجع است. حالا می‌تواند در قالب یک روحانی مطرح شود یا در قالب یک دانشگاهی. روشنفکری که این انقلاب را نفهمد و بخواهد ما را به سمت مشروطه ببرد یا جریانات ملی مذهبی را زنده کند، این حرکت به عقب است. این ارتجاع است. فرق نمی‌کند به تجربه‌های تاریخی و فکری ما بی‌توجه باشد و نگاه محافظه‌کارانهٔ سنتی و خاصی را دنبال بکند یا به اصطلاح در قالب روشنگری‌ها و تفکرات روشنگری خاص باشد.

● **تفکر بنیادین انقلاب اسلامی چه بود؟**

این انقلاب تفکر بنیادینش این بود که اولاً اندیشه صدرایی را تحقق ببخشد.

● **یعنی مربوط به آینده است؟**

صد درصد. مربوط به آینده است. دارد تحقق پیدا می‌کند. در حال شکوفایی است. سیری که از زمانهای قبل آغاز شده و می‌خواهد کل هستی را یکپارچه و معنادار تفسیر کند؛ یعنی می‌خواهد به کل هستی تفسیری معنوی و الهی بدهد.

من با شناختی که از فرهنگ و تاریخ دارم، مطمئنم که نقد برون گفتمانی هیچ وقت توفیق نخواهدداشت. این به این معنا نیست که ما چک سفید امضا بدهیم. ما باید نقد درون گفتمانی در عرصه عمومی و رسمی توسط روشنفکران که می‌توانند روحانی باشند یا دانشگاهی، داشته باشیم

● خب، حالا این تفسیر و تحول الهی و معنوی چه ربطی به بشریت و نیازهای او دارد؟

اینجا یک بحث فلسفی است. من می‌خواهم اینجا یک بحث را مطرح کنم و بگویم شما در چه صورتی می‌توانید از حق بشر دم بزنید. اینها بحث‌های اساسی است که متأسفانه به آن بی‌توجهی می‌شود. ما چگونه می‌توانیم از حق بشر دم بزنیم در صورتی که برای آن غایت قائل باشیم. اگر غایت نداشته باشیم، حق معنا نمی‌دهد. بشر غایتی دارد که برایش حقی هم متصور است. در چه صورت می‌توانیم برای بشر غایت به تصویر بکشیم؟ در صورتی که برای او ذاتی قایل باشیم. وقتی می‌گوییم حق بشر، اگر برای بشر ذات ثابتی را تعریف نکنیم، حقی معنی پیدا نمی‌کند؟ این حق است، یعنی دست نخوردنی است. کسی نمی‌تواند این حق را نادیده بگیرد. این حق با ذات انسان پیوند خورده است و شما در صورتی می‌توانید از ذات انسان دم بزنید که برای او اصلی قایل باشید. یعنی بین غایت‌گرایی، اصل‌گرایی و ذات‌گرایی رابطه‌ای وجود دارد. اگر شما اصل را برنتابیدی، ذات را برنمی‌تابی. وقتی ذات را برنتابیدی، حق را برنمی‌تابی؛ و چه غایتی؟ اومانیزم اصلاً نمی‌تواند مدافع حقوق بشر باشد. برای اینکه خود را کشته، یعنی اصل را کشته و بعد خود را به عنوان یگانه ذات مطرح کرده، اما منجر به خودکشی خودش هم شده است. چطور می‌شود بین اومانیزم و نهیلیزم نیچه رابطه برقرار می‌شود؟ این نسبت چه نسبتی است. او که می‌خواست انسان را یکه تاز هستی کند، چطور شد که به مرگ خودش انجامید؟ طبیعی است. این حرف را من نمی‌زنم. خیلی از فیلسوفان غرب هم می‌زنند. می‌گویند ا ومانیزم خدا را کشت. پست مدرنیزم و نیهلیزم که هر دو از یک سنخند، انسان را هم کشتند، و چه حقی؟ در پس نگرش صدرایی بسط و توسعهٔ انسانی و دستیابی به حقوق انسانی نهفته است. اما این حقوق صرفاً حقوق فردی نیستند حقوق اجتماعی هم هستند. بحث‌هایی که در رابطه با حقوق شهروندی مطرح می‌شود، در قالب اجتماعی شدن و عینی شدن تفکر صدرایی و سفر آخر ملاصدرا، کاملاً قابل تبیین و تدوین است و ما این نوع تبیین را در غرب نداریم. غرب فقط حرفش را می‌زند. به سؤال تاریخی مان پاسخ دهیم. چطور می‌شود که از دل لیبرالیسم، فاشیسم زاده می‌شود؟ چطور می‌شود که بعد از اینکه احیایی در اومانیسم انجام می‌شود، ما شاهد میلیتاریسم جدید هستیم؟ اینها مسائل خیلی اساسی است که ما کمتر به آنها توجه می‌کنیم. این انقلاب حرکتی رو به جلو بوده، با روشنفکری پیوند خورده. روشنفکری با نقد پیوند خورده. این هم از آسیب‌هایی است که می‌خواهم ذکر بکنم. ارتجاع یعنی تفکرات

ضد نقد. ارتجاع یعنی بازگشت به گذشته؛ یعنی اینکه از تجربهٔ تاریخی خود عبرت نگیریم. نفهمیم که چه مسائلی را پشت سر گذاشته‌ایم و خوب تبیین نکنیم.

انقلاب با روشنفکری حقیقی پیوند خورده است؛ یعنی روشنفکری که رو به جلو حرکت می‌کند، آینده‌نگر است؛ روشنفکری که مبانی انقلاب را خوب درک کرده است. اگر روشنفکری ما این مبانی را خوب نفهمد، نمی‌تواند آینده‌نگرباشد ونمی‌تواند خوب، این انقلاب را نقد کند. اگر تبیینی را که کردیم به عنوان محک داوری قرار دهیم، نمی‌توانید بدون تبیین داوری کنید. ما تبیین را برای داوری می‌خواهیم. بین داوری و تبیین رابطه هست.

روشنفکر بایستی با تبیین انقلاب اسلامی مدرک داوری در اختیار داشته باشد. باید ببیند که این انقلاب طبق مسیر خودش به بیراهه می‌رود یا رو به جلو و در راه آرمانهایش حرکت می‌کند. مهم‌ترین آسیبی که من برای انقلاب ذکر می‌کنم، این است که انقلاب اسلامی یا ملاکی به دست نداده که این به تلاش خود متفکران برای تبیینش برمی گردد، یا به خلط انقلاب و جمهوری اسلامی برمی‌گردد. ما انقلاب را با جمهوری اسلامی خلط کردیم. این مهم‌ترین اشکال ماست. نشان می‌دهد که خوب روشنفکری نکردیم. خوب تبیین نکردیم و خوب نقد نکردیم.

● **یعنی شعارها از اول اشتباه داده شد؟**

نه. انقلاب درست بود. آنچه که در بیرون اتفاق می‌افتد، همواره باید نقد شود. معلوم نیست آنچه که در بیرون رخ داده، همان باشد که در شعارهای شما آمده. شعارهای شما درست بوده، اما بحث انطباق آن آرمان با واقعیت است. یکی از خطاهایی که در آسیب‌شناسی انقلاب باید به آن اشاره کنیم همین خلط انقلاب با جمهوری اسلامی است. یعنی ما در واقع گفتیم چون جمهوری اسلامی شکل گرفته، نقدش نکنیم چون تضعیف می‌شود. تصور کردیم این نقد باعث تضعیف اصل انقلاب می‌شود. یا آمدیم تطهیر کردیم. هر اتفاقی افتاد گفتیم به هر حال جمهوری اسلامی است. حکومت امام زمان است وصل به خدا و پیغمبر است. یا مسئله را توجیه کردیم. بسیاری از آسیب‌هایی که امروز گریبانگیر ما شده به خاطر همین مسئله است. ما بایستی با تبیینی که از انقلاب اسلامی به دست می‌دادیم، شلاقی به دست می‌آوردیم و بر وجه علمی نظام می‌زدیم و ما این کار را نکردیم.

● **اگر این کار را می‌کردیم، خوب بود؟ دیگر مشکلات حل می‌شد؟**

عالی بود.

● **و به آن اصل آسیب نمی‌رسید؟**

نه. نگهدار و حافظ آن اصل بود. ما چون این کار را نکردیم یک روز در این مملکت گفتیم درود بر بنی صدر، یک روز گفتیم: مرگ بر بنی صدر. آیا نمی‌توانستیم با استناد به آن ملاکها

یک بار برای همیشه بگوییم مرگ بر بنی صدر؟ می‌توانستیم. کما اینکه عده‌ای می گفتند. من حتی می‌خواهم بگویم که چون ما خوب روشنفکری نکردیم، مسیر را برای رهبری هم هموار نکردیم. انتخاب بازرگان، بازگشت به گذشته بود. روشنفکری، نقش اجتماعی شدن را دارد.

● **یعنی شما حرکت امام را یک حرکت روشنفکرمآبانه مرتجع گونه می‌دانید؟**

بله. حرکت امام اشتباه بود. قرار است من روشنفکر حقیقی باشم. قرار است نقد کنم. قرار نیست به خاطر حفظ این نظام همه چیز را توجیه کنم. قرار نیست که من اهل مصلحت باشم.

رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار
کار ملک است آنچه تدبیر و تأمل بایدش

ما به این طایفه نیاز داریم. طایفه‌ای که نقد درون گفتمانی بکنند.

● **یعنی چه نقد درون گفتمانی؟**

یعنی بر اساس باور و تعهدی که به انقلاب و ملاکهای آن دارند و لایه‌های آن را می‌شناسند، به نقد انقلاب بنشینند. خب، من گفتم یکی از لایه‌ها، بحث شیعه و تفکر شیعی است. تفکر شیعی با چه کسی پیوند خورده؟ با چه کسی شناسایی می‌شود؟ با علی (ع) و علی (ع) با چه؟ با عدالت. این عدالت یک نسبت ذاتی دارد نه عرضی. شما نباید به آن به این دلیل که گروهی خاص می‌گویند، نگاه کنید و طوری رفتارکنید که امروز عدالت و فردا چیزی دیگررا مطرح کنید. این غلط است. باید به ارتباط طولی، ذاتی و ماهوی در بحث عدالت توجه داشته باشیم وگرنه نمی‌توانیم انقلاب را خوب نقد کنیم. بنده بحثم این است که این خلط صورت گرفته و چون این خلط صورت گرفته، بسیاری از زشتی‌های نظام توجیه شده. حتی کسانی این مسئله را توجیه کردند که توقع چنین توجیهی از آنها نبود. یعنی روحانیون. روحانیون توجیه کردند؛ یعنی خیلی از این زشتی‌ها را باید می گفتند و نقد می‌کردند.

چرا من می گویم روحانیون؟ برای اینکه می‌بینم متولیان استنباطات دینی عمدتاً اینها هستند. تفکر صدرایی مربوط به ملاصدرا است که پرورش یافته حوزه است. امام خود پرورش یافته حوزه است و تئوری ولایت فقیه توسط ایشان مطرح می‌شود. از این شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی بعد ایجابی‌اش که جمهوری اسلامی است، توسط امام مطرح می‌شود. پس به من حق بدهید که از علما توقع خاصی داشته باشم. اما نگاه می‌کنم و می‌بینم در مقطعی علما سکوت کردند. تا جنگ، ما نقد درون گفتمانی داشتیم. دعوا بود. دعوای درون گفتمانی بود. یعنی همه در پرتو این اصول به نقد هم می‌پرداختند. این مبارک است! چون به رشد می‌انجامد. قرار نیست یک تفکر خاص حاکم باشد. بالاخره ما بشریم. اشتباه و خطا داریم. قرار است که این نقدها به کمال ما کمک کند. ولی بعد از جنگ با نقد چه کار کردیم. نقد را گذاشتیم توی طاقچه. گذاشتیم توی کمد، درش را هم قفل کردیم. سکوت و توجیه. چه کسانی؟ همان‌هایی

که هنوز هم که هنوز است وقتی ما این دوران را نقد می‌کنیم سانسور می‌کنند. این کجا می‌تواند سبب رشد انقلاب شود؟ سانسور نکنید. دوران پس از جنگ، دوران سکوت و توجیه بوده و بعد منجر به نقد برون گفتمانی شده است. به خاطر اینکه نقد نکردیم شاهد وضعیتی بودیم که در بدنهٔ نظام رخنه می‌کنند. شعار ضد نظام می‌دهند. این کجای دنیا قابل قبول است؟

● **درون گفتمانی اگر نباشد به برون گفتمانی منجر می‌شود!**

آفرین. از طریق یک دوره‌ای به نام عملگرایی و سکوت و توجیه. یعنی برون گفتمانی که نوعی اباحه‌گری را تداعی می‌کند، ریشه در پراگماتیسم دارد و پراگماتیسم با اصولگرایی انقلاب همخوانی ندارد؛ یعنی شما اصولی دارید. بر اساس همان اصولی که من گفتم. خوب این اصول برای تحقق خودش نیاز به بسترسازی، روشنفکری و نقد و داوری دارد. شما یک دفعه با جریانی مصادف می‌شوید که نقد برنمی‌تابد و عملگرایی را باب می‌کند. می‌گوید گذشت و اینها مال دوران انقلاب بود؛ یعنی یک خط بطلانی بر روی جریانات تاریخی ما می‌کشد.

توجه به مصلحت باید داشت؛ مصلحت‌گرا نباید بود. مصلحت قدری دارد، منزلتی دارد، اما تمام اصول نیست. اگر شما مصلحت‌گرا شدید، یعنی عملگرا شده‌اید. اگر عملگرا شدید، یعنی از لحاظ معرفت شناسی معتقدید که هیچ انطباقی بین ذهن و عین وجود ندارد؛ یعنی ما هیچ ملاکی برای صحت و سقم در اختیار نداریم. ما باید شناخت و معرفت را با عمل و عملگرایی انطباق دهیم. هرچه برایمان خوب بود و سود داشت، همان را جلو ببریم. این اساس انحراف است؛ و از این مرحله پدیده‌ای وارد می‌شود به نام اباحه‌گری. طبیعی هم هست. اباحه‌گری یعنی همه چیز مباح است. قبل از اینکه شما بیایید و اباحه‌گری را باب کنید، باید سوراخی در اصل‌گرایی ایجاد کنید. این سوراخ، عملگرایی است. یعنی ما از طریق عملگرایی و تفکرات پراگماتیستی، به اباحه‌گری می‌رسیم. از طریق پراگماتیسم و عملگرایی باز سر از نقد برون گفتمانی در می‌آوریم. آن هم از چه شکلی! نقد برون گفتمانی عیبی ندارد. به شرطی که در عرصه عمومی باشد نه در عرصهٔ رسمی نظام. من نباید در بدنهٔ جمهوری اسلامی تفکرات ضد انقلابی ببینم؛ نباید در بدنهٔ نظام، شاهد سکولاریسم و لیبرالیسم باشم. مرد حسابی، اگر می‌خواهی لیبرالیسم و سکولاریسم را اشاعه بدهی به عرصه عمومی برو. انقلاب لیبرالیستی و سکولاریستی بکن. نظامی بر اساس این دو اصل هموار بکن و بعد جلو برو. تو نمی‌توانی در درون جمهوری اسلامی که مبتنی بر یک انقلاب اسلامی با هویت دینی است، بحث‌های ضد دینی را مطرح کنی. اما این اتفاق افتاد. چرا؟ چون ما نقد نداشتیم و هنوز هم می‌گویم مهم‌ترین آسیب ما این است که ما نقد از درون نداریم و من توصیه می‌کنم که خارج از عرصهٔ رسمی باشیم؛ چون به هر حال کسانی که در عرصهٔ رسمی‌اند، ملاحظاتی دارند. ملاحظاتی که بعضاً طبیعی یا غیرطبیعی‌اند. اشکال هم ندارد. بالاخره کسی که اهل ملک است تدبیر و مصلحتی

دارد. اشکال آنجاست که تدبیر اهل ملک را چماق کنیم و توی سر روشنفکرها بزنیم. کما اینکه توی سر خودمان هم خیلی می‌خورد.

حتی ما فرمایشات مقام معظم رهبری را هم نباید چماق کنیم و بر سر کسانی بزنیم که در بیرون بر اساس حقیقت‌جویی داوری می‌کنند. بگذارید فرد داوری‌اش را بکند و حرفش را بزند. اگر آقا یک جایی تشخیص دادند آن می‌شود فصل‌الخطاب. اما دهن‌ها را نبندیم، اندیشه‌ها را باز بگذاریم و بین دو نقد، تفاوت قائل بشویم. نقد درون گفتمانی و نقد برون گفتمانی. حتی در نقد برون گفتمانی بگذاریم که طرف حرفش را بزند. ما می‌گوییم نباید در عرصهٔ رسمی، آن حرفها را محقق کند. من با شناختی که از فرهنگ و تاریخ دارم، مطمئنم که نقد برون گفتمانی ازسوی نیروهای داخل حکومت، هیچ وقت توفیق نخواهد داشت. این به این معنا نیست که ما چک سفیدامضا بدهیم. ما باید نقد درون گفتمانی در عرصه عمومی و رسمی توسط روشنفکران که می‌توانند روحانی باشند یا دانشگاهی، داشته باشیم. مهم‌ترین بحث ما همین است ما فراموش کردیم و سکوت و توجیه حاصل این فراموشی تاریخی ماست و این منجر به این داستان می‌شود. ولی راه نجات این است که مراقب باشیم. از نقد درون گفتمانی استقبال کنیم و اجازه بدهیم که حرفها زده شود. کسانی که وفادار به انقلاب هستند، وفادار به اسلام و تفکر شیعی هستند، به استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی وفادارند...

● **نقد کنند؟**

خوب شد این سؤال را کردید. اتفاقاً من می‌خواستم همین را بگویم که تیزترین و رادیکال‌ترین نقد متعلق به همین‌هاست. نظام نیاز به یک نقدی از جنس خودش دارد. لیبرالیسم نقد جمهوری نیست. سکولاریسم نقد جمهوری نیست. جمهوری اسلامی را باید یک نقد درون گفتمانی و از جنس خودش بیدار کند. یعنی یک تفکر رادیکال و عدالتخواهانه می‌خواهد.

● **به بن بست نمی‌رسد؟**

هیچ وقت. اگر می‌خواست به بن بست برسد، تاکنون رسیده بود.

● **اصلاً نبوده که بخواهد به بن بست برسد!**

هست. بوده. ایجاد شده. بالاخره باید ببینیم که حرکتهای روشنفکری ما وارد فاز چهارم شده است. یعنی اگر من چهار فاز تعیین بکنم، نسل اول، روشنگری بود؛ نسل دوم، بازگشت به خویشتن بود؛ روشنگری اسلام‌گرا و سنت‌گرای انتقادی مرحوم شریعتی، مرحوم مطهری، جلال آل احمد و خود امام. نسل سوم، بازگشت به نسل اول بود، یعنی یک نوع غرب‌گرایی نوین؛ اما نسل چهارم شکل گرفت که منتج به تحولات اخیر شد. تحولات اخیری که ما شاهدش هستیم. نوعی رجعت به گفتمان اول انقلاب اسلامی شکل گرفت. رگه‌هایی از این وجود داشت.

● این را ارتجاع نمی‌دانید؟

این ارتجاع نیست. بلکه بازگشت به اصولی است که می‌خواهد ما را به جلو ببرد.

این جریان، نقد کنندهٔ جریانی است که آن را به عقب برد. عرض کردم ما به عقب رفتیم. با نصب بازرگان ما به عقب رفتیم. با تفکرات مشروطه طلبی که این روزها مطرح می‌شود ما به عقب رفته‌ایم. ما تجربیات مشروطه و ملی‌گرایی را پشت سر گذاشته بودیم. ما که نمی‌خواهیم به شرایط تاریخی برگردیم. نمی‌توانیم برگردیم. مگر تاریخ تکرار می‌شود؟ زمان، خود مثل بعد چهارم ماده است. زمان حرکت می‌کند، ایستا که نیست. ما به شرایط برنمی‌گردیم. ما به اصولی برمی‌گردیم که باید ما را به سمت ترقی هدایت کند.

راه ترقی ما بازگشت به این اصول است. نه اینکه عین شرایط تاریخی آنجا را تکرار کنیم. این معنی ندارد. اصولی آن موقع حاکم بوده است. اصولی که به ما آرامش می‌داد. حرکت می‌داد. هرکدام از ما را تبدیل به یک قدرت می‌کرد. هر کدام از ما خودباوری بالایی داشتیم. جوان امروز ما قابل مقایسه با جوان آن روز نیست. ما می‌خواهیم خودباوری و خوداتکایی را احیا کنیم و اینها همان اصول انقلاب اسلامی‌اند. مورد تأکید رهبری و حضرت امام هم بوده‌اند. می‌خواهیم بار دیگر یک نگرش صدرایی را حاکم کنیم. بگوییم عالم چیز دیگری است. بر اساس نگرش صدرایی ما حتی می‌توانیم در علم تحول ایجاد کنیم. ما می‌خواهیم معرفت تولید کنیم. این حرفها حرفهایی است که شاید بگویید اهمیت ندارند. این به این خاطر است که آتشش به جان ما نیفتاده. اگر آتش این حرفها به جانمان بود نمی‌گفتیم که اینها کهنه شده‌اند. میشل فوکو آمد اینجا و حرف پرمعنایی زد. گفت: روحی تازه در کالبد جهان دمیده شد.

باید به این سؤال پاسخ داده شود که چرا انقلاب اسلامی در آن شرایط خاص به وجود آمد؟ همه وقتی می‌خواهند به این سؤال پاسخ دهند برمی‌گردند به شرایط داخلی؛ و اگر هم به شرایط بیرونی توجه کنند، از زاویه شرایط داخلی است. هیچ کس نمی‌گوید این انقلاب یک انقلاب بشری بود. هیچ کس نمی‌گوید جهان در چه بحران معرفتی، معنایی و هویتی به سر می‌برد و انقلاب توسط امام، منجی کل بشر است. احیاگر معنویت است. احیاگر خدا در ساحت معرفت و معنویت در ساحت روابط اجتماعی. هیچ کس این را نمی‌فهمد.

فیلسوفان، حکیمان و عرفا می‌فهمند که امام که بود. امام نیامده بود صرفاً در ایران و جوامع اسلامی تحول ایجاد کند. آمده بود کل بشر را متحول کند و متأسفانه ما این پتانسیل و ظرفیت را درک نکردیم. صرفاً گفتیم ام القری. ام القری یعنی درها را ببندیم. در حالی که غرب وقتی می‌خواهد ام القری بسازد، دیرک نظامی می‌زند. ما می‌گوییم تو برای حفظ خودت حداقل باید دیرک ایدئولوژیک می‌زدی. چرا نزدی؟ من مهم‌ترین آسیب را همین عدم نقد می‌دانم. اگر بخواهم در یک کلام بگویم وگرنه می‌توانم جزیی‌تر بگویم که آسیب‌های فرهنگی چیست.

آسیب‌های سیاسی، اقتصادی و... چیست. ولی مهم ترینش همین است که ما روشنفکری نکردیم. نقادی نکردیم. به میزانی که نقادی کردیم، روشنفکری کردیم، به همان میزان هم توفیق داشتیم و به همان اندازه به اصول نابمان رجعت داشتیم و حالا به هر حال خود این عدم نقد عوارضی را ایجاد کرده است. یک آسیب‌هایی را برای انقلاب رقم زده است که باید خوب این آسیب‌ها را شناسایی کنیم و بعد برای آنها نسخه بپیچیم. ما چند چالش جدی داریم. چالش سنت و مدرنیته، چالش هویت، چالش روشنفکری و چالش جهانی شدن. درسیاست، چالش اقتدار ملی را داریم. در فرهنگ، چالش انسجام را داریم، چالش اجماع را هم داریم. چرا داریم؟ چرا باید داشته باشیم؟ قانون اساسی ما که لایهٔ چهارم و بر اساس همان پیوند است، برای ما همه اینها را گفته بود؛ چرا ما قانون اساسی را دور می‌زنیم؟ چرا به آن بی‌اعتنا هستیم؟ نمی‌خواهم بگویم قانون اساسی وحی منزل است. وقتی که قانونی می‌آید (خود این قانونگرایی تجربه‌ای از مشروطه است) تصویبش می‌کنیم و تدوینش می‌کنیم، دیگر نباید آن را دور بزنیم. ما مدام شاهد دور زدن قانونیم. در این دوره‌ها فقط قانون را دور می‌زنند. اگر اشکالی هست از روال طبیعی برطرف نمی‌کنند و به‌راحتی قانون را دور می‌زنند. اینها ضایعات دارد و منجر به چالشهای اجتماعی می‌شود. فضا را آنومیک می‌کند. فضای آنومیک یعنی فضای ناهنجار. یک بام و دو هوا می‌کند و این یک بام و دو هوا یعنی اساس همه بیماری‌های اخلاقی و غیره.

ما به حد کافی ملاک نقد داریم، فرصت داریم، قابلیت داریم. حتی قابلیتی که توجه به روز بکند، توجه به مصلحت بکند، توجه به نیازها بکند. این قابلیت‌ها را داریم.

مصلحتی که تعیین شده یعنی توجه به همین. اما دقت کنید ما این مصلحت را کجا ببینیم و چگونه ببینیم. باید نقد را زنده کنیم. این قدر خودسانسوری نکنیم. کشور ما به شدت خود سانسور است. مطبوعاتش خود سانسور است. اتفاقاً این خودسانسوری یعنی همه جا هست. همشهری هم خود- سانسور است. شما هم حرفهای مرا چاپ نمی‌کنید.

● **چرا چاپ می‌کنیم!**

نه. سانسور می‌کنید. ممکن است منافع عده‌ای باشد، اما من می‌خواهم بگویم مطبوعات غیرانقلابی ما خود سانسور نیستند. آنها راحتند. اما کسی حرفهای ما را نمی‌زند. آنها همه حرفهایشان را می‌زنند. وقتی هم دستگیر می‌شوند تازه اسطوره و قهرمان می‌شوند. حرف ما را کسی نمی‌زند. ما جداً خیلی مظلومیم.

من همیشه گفته‌ام ای کاش من هم یک ضد انقلاب بودم. در تمام جراید اسمم را می‌نوشتند. ای کاش من هم یک متهم بودم. قوهٔ قضاییه مرا می‌گرفت و معروفم می‌کرد. ای کاش...

اشتباه ما این است که انقلابی هستیم. اصلاً این چه بحثی است که همه جا فوراً پای مدعی العموم کشیده می‌شود وسط؟ چرا؟ من واقعاً مخالفش هستم. همه منتظرند ببینند آن آقای لائیک

چه گفت. ولی هیچ کس نمی‌گوید آن طرفدار انقلاب چه گفت. جداً زندگی سختی داریم. چون نقد نداریم. خواهش می‌کنم اینها را سانسور نکنید. بیایند مرا بگیرند. من مسئولیت حرفهایم را بر عهده می‌گیرم.

● ولی طبق قانون مطبوعات ما مسئول هستیم نه شما!

مهم نیست. آن هم عوض می‌شود.

● حرف آخر؟

سالروز این انقلاب اسلامی، بسط تفکر صدرایی، اسلامگرایی و شیعه‌خواهی و تبلور عینی آن در قانون اساسی و نظام جمهوری اسلامی به همه انقلابیون و ایرانیان عزیز که با این انقلابشان یک کنش تاریخی کردند، تبریک عرض می‌کنم.

در صورت تصویب اختصاص یک میلیارد تومان به هر نماینده، از مجلس، استعفا می‌دادم

۲۰ اسفند ۱۳۸٤/ خبرگزاری مهر

اگر پیشنهاد اختصاص یک میلیارد تومان به هر نماینده- که شب گذشته مطرح شد- تصویب می‌شد آبروریزی بزرگی برای مجلس هفتم بود و تجربهٔ یک صد سالهٔ پارلمان را نیز زیر سؤال می‌برد. [در خصوص طرح پیشنهادی نمایندهٔ دامغان]: در صورتی که این پیشنهاد رأی می‌آورد، یک اقدام غیرقابل دفاع و پیامی بسیار بد برای نهاد قانونگذاری و کشور بود که تجربهٔ یک صد سالهٔ پارلمان را زیر سؤال می‌برد.

تصویب این طرح که خلاف اصول ۵۷ تا ۶۰ قانون اساسی بود، آبروی مجلس را به مخاطره می‌انداخت که خوشبختانه این گونه نشد.

هدف نمایندگان در موافقت و ارائهٔ پیشنهاد، متنوع بود؛ اما وجه غالب با کسانی بود که رفع محرومیت از مناطق و حوزه‌های انتخابیه خود را مطرح می‌کردند که البته باید به آنها حق داد، برخی نمایندگان از روی فهم و بر اساس اولویت بندی لازم به این پیشنهاد رأی مثبت می‌دادند.

پیشنهاد مذکور خلاف اصل تفکیک قوا و استقلال نهادهای اجرایی و نظارتی- قضایی بود.

با رایزنی و آگاهی بخش‌های صورت گرفته، نمایندگان طرفدار پیشنهاد از آثار سوء آن مطلع شدند. اگر پیشنهاد مذکور تصویب می‌شد، این‌جانب به احتمال زیاد از نمایندگی استعفا می‌دادم؛ چون دیگر نمی‌توانستم به عنوان نماینده در برابر موکلان خود سربلند کنم.

[در پاسخ به این مسئله که بخشی از نمایندگان رأی خود به این پیشنهاد را در واکنش به اختصاص بودجهٔ شخصی رئیس‌جمهور می‌دانستند]: بخشی از واکنش‌ها و آرای مثبت مربوط به این مسئله بود، اما این واکنش از جنس عمل دولت بود.

نمایندگان باید به گونه‌ای واکنش نشان دهند که شاهد بودجه‌های غیرمنضبط نباشیم، نه اینکه خودمان با ارائهٔ چنین پیشنهاداتی دنبال بودجهٔ غیرمنضبط باشیم.

شیوه (روش)، از جنس هدف است؛ از هر شیوه‌ای نمی‌توان برای رسیدن به اهداف استفاده کرد

۲۵ اسفند ۱۳۸٤

[در خصوص اعتراض دانشجویان نسبت به خاکسپاری سه شهید گمنام در دانشگاه صنعتی شریف]: به نظر شخص من به عنوان یک دانشگاهی اشکال ندارد که یک اقدام سمبلیک صورت گیرد، ولی قبل از انجام کار باید در مورد اصل قضیه بحث و گفت و گو شود.

وقتی قرار است تصمیمی گرفته شود، این تصمیم باید همراه با تفاهم باشد؛ یعنی کسانی که ذی مدخل هستند، به یاری گرفته شوند و مشارکت کنند و به تصمیم برسند و در حین اجرای تصمیم نیز باید تفاهم دنبال شود.

هیجانی‌ترین دانشجو را می‌توان با شیوهٔ اقناع بر سر جایگاه مباحثه و استدلال نشاند. شیوه‌ها مهم هستند، مخصوصاً در دوران جدید روی مهم‌ترین چیزی که قطع نظر از ارزشها و اهداف باید انگشت گذاشت، شیوه‌هاست. شیوه‌ها از جنس اهداف هستند.

ما همواره گفته‌ایم از هر شیوه‌ای نمی‌توان برای رسیدن به اهداف استفاده کرد. شیوه از جنس هدف است. انقلاب اسلامی نیز آمده این موضوع را به رخ کشد. وارد این موضوع نشوید که این اقدام خاکسپاری شهدا در دانشگاه خوب است یا نه و این می‌تواند در جای خود قابل دفاع باشد و هیچ اشکالی ندارد، اما به نظر من شیوهٔ عمل مهم‌تر از خود عمل است.

دانشجویان تشکیلاتی دارند و به راحتی می‌توان به تشکیلات آنها بها داد و با آنها گفت و گو کرد و رأی گرفت و کار را تمام کرد و واقعاً امکان‌پذیر است.

در دانشگاه به عنوان نهاد فکرساز و فرهنگ‌ساز با فرآیندهای اقناعی می‌توان پیش رفت. این مشکل را ما در نظام‌سازی داریم و همواره گفته‌ایم، بیش از آنکه فرهنگ به سیاست خط دهد، سیاست به فرهنگ خط می‌دهد. مشکل اساسی ما این است و این را باید حل کرد و اگر این حل شود، بقیه مشکلات حل می‌شود.

به عنوان ایرانی می‌گویم پای شهدا را به میان نکشیم، همه مخلص شهدا هستیم و این عمل را قبول داریم، ولی روی شیوه‌ها و ساز و کارها حرف داریم.

مقام شهدا آن قدر بالاست که نباید دستاویز مسائل سیاسی شود و نباید سطح آنها را این گونه پایین آورد. می‌توان با مفاهمه، هر مخالفی را بر سر (دفن) شهدا موافق کرد و تردیدی روی آن ندارم.

فقدان نقد؛ بزرگترین آفت اصولگرایان

۲۷ اسفند ۱۳۸٤

اصلاح‌طلبان و کسانی که اصلاح‌طلبی را عطف به قابلیت‌ها و مبانی نظری انقلاب اسلامی دنبال می‌کردند و من از میان اصلاح‌طلبان این افراد را سراغ دارم، می‌توانند به صحنهٔ سیاسی کشور برگردند و در حال حاضرنیز باید مشارکت داده شوند و حضور داشته باشند و نکتهٔ دیگر این است که اصلاح‌طلبان باید باشند و آنها قسمتی از ماجرای نقد درون گفتمانی ما هستند.

نقد درون گفتمانی به این معنا نیست که یک حزب یا یک گروه بر اساس معیارهای درون جناحی خودش را نقد کند و این یک سطح از نقد است، اما مهم‌ترین سطح نقد درون گفتمانی این است که بر اساس معیارهای و ملاکهای به دست آمده از انقلاب، به نقد جمهوری اسلامی بپردازیم.

اصلاح‌طلبانی که انقلابی هستند و با جوهر انقلاب اسلامی میانهٔ خوبی دارند می‌توانند از این اصول استفاده کنند و به نقد بپردازند و این اهمیت ندارد که قدرت رسمی وجود داشته یا نداشته باشد. مهم این است که هر جا باشند نقد کنند و در صحنه باشند و نقدشان آگاهی بخش و اثرگذار باشد.

اصلاح‌طلبان می‌توانند امیدوار باشند که به صحنهٔ سیاسی کشور برگردند و همین الآن نیز اگر رسالت خود را ادا کنند دستشان را باید بوسید. نقادی یک رسالت سنگین است که همواره باید به آن توجه داشته باشیم، چه قدرت رسمی داشته باشیم و یا نداشته باشیم.

بعد از ۲۷ سال نمی‌توانیم یک تصمیم منسجم بگیریم

۱٦ فروردین ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

تبصره‌هایی که برای برخی جاها مثل آموزش و پرورش و دیگر ادارات زده شد، برای مردم ایجاد مزاحمت می‌کند. هر تصمیمی را باید قبل از عید و منسجم گرفت و همزمان با عدم تغییر ساعت، سیاستهای جدید را اعلام کرد، نه این‌که مرتب تبصره بزنند و در مورد ساعت آموزش و پرورش و ادارات تغییرات ایجاد کنند. این تبصره‌ها رفتارها را غیرقابل پیش‌بینی و ایجاد یک‌سری مزاحمت می‌کند.

اگر بعد از بیست و هفت سال نتوانیم یک تصمیم منسجم بگیریم پس کی می‌توانیم!؟

[در پاسخ به این‌که گفته می‌شود علت عدم تغییر ساعت، به خاطر برهم نخوردن ساعت شرعی بوده است]: اصل ساعت نماز است که عوض نشده و ساعت ۱۲ و ۱۳ قراردادی است. اگر واقعاً کشور در این کار منافع و صرفه‌جویی دارد چه اشکال دارد و اگر مضار دارد مضارش را ذکر کنند. اگر تغییر ساعت صوری صورت نگرفت با تبصره‌ها تغییراتی را صورت دادند که

این نشان می‌دهد با اصل تغییر مخالف نبوده‌اند. امیدوارم دیگر تبصره نزنند، چون کار دست مردم می‌دهد. همین که تبصره می‌زنند نشان می‌دهد در جاهایی به تغییرات اعتقاد دارند. اگر تبصره‌ها حاد شوند مجلس وارد می‌شود.

[با اشاره به نام‌گذاری امسال به نام پیامبر اعظم (ص)]: ان‌شاءالله امسال بتوانیم بدون تعرض به سایر مذاهب به سمت تحقق تمام عیار گفت‌وگوی ادیان برویم.

امسال یک گام به سوی گفت‌وگوی درون‌دینی برداشته‌ایم. آمریکا قصد داشت با تفرقه بین فرق اسلامی به اهداف خود برسد، اما ما امسال را هم برای وحدت شیعه و سنی و هم وحدت ادیان پیش می‌بریم.

دستگاه‌های فرهنگی نباید مبلغ هنر مدرن باشند

۱۶ فروردین ۱۳۸۵/ خبرگزاری خانه ملت

هنر اسلامی بر اساس اصل‌گرایی، خداگرایی و نگاه عرفانی است، اما هنرمدرن برخاسته از مبانی فلسفی مدرنیته است. مبانی فلسفه مدرنیته نیز بر اساس اقتضای یک نگاه اومانیستی و انسان‌گرایی منفصل از خدا می‌باشد. بنابراین شاید در یک نگاه بتوان گفت هنر اسلامی یا سنتی خدا محور است و هنر مدرن، انسان محوراست، منهای خدا محوری.

گرایش به هنر مدرن در ایران بدون توجه به مبانی فلسفی و نظریهٔ هنر مدرن بوده و بیشتر یک گرایش نمادین است؛ یعنی این گرایش بدون التزام به مبانی نظری و فلسفی و فقط در سطح نماد صورت گرفته و این خود یک گسست است؛ لذا جای تأمل داشته و قابل توجه و دفاع نمی‌باشد، زیرا این امر موجب بی‌توجهی و غفلت نسبت به هنر اسلامی ـ ایرانی شده است.

ما پاسداران خوبی برای هنر دینی «اسلامی»، فرهنگی و تاریخی ایران نبودیم. موسیقی سنتی که هم مضمون عرفانی دارد و هم قالبها و سازهای آن سنتی است، در کنار هم سازگاری دارند، اما متأسفانه شاهد هستیم بسیاری از دستگاه‌های فرهنگی رسمی ما به این شکاف و گرایشها دامن می‌زنند، برای مثال تصور می‌کنند می‌توان مضامین عرفانی و سنتی را با سازهای جدید حفظ کرد و استمرار بخشید.

به اعتقاد من اگر هنر اسلامی ـ ایرانی به روز شود و پاسخگوی نیازهای امروزی ما باشد و شرایط زمانی و مکانی نیز لحاظ شود، دیگر نیازی به استفاده از هنر مدرن نخواهد بود.

هنر مدرن با هنر اسلامی قابل جمع نیست و در حال حاضر نیز استفاده از هنر مدرن به صورت گسست می‌باشد؛ یعنی مضمون عرفانی است، اما موسیقی پاپ است و این شاید در کوتاه مدت مسئله‌ای در بر نداشته باشد، ولی در دراز مدت ساز مدرن و موسیقی پاپ، مضمون و محتوای خود را تحمیل می‌کند و بعد از مدتی شاهد این خواهیم بود که موسیقی‌ها و ابزارهای

مدرن و متناسب با موسیقی پاپ، مضامین جمعی، عاطفی، خلسه‌ای و پر التهاب غربی را به ارمغان خواهد آورد.

حداقل دستگاه‌های فرهنگی رسمی ما مبلغ و اشاعه دهندهٔ موسیقی پاپ نباشند و پاسداران موسیقی سنتی باشند. به رغم ظرایف و لطایفی که در موسیقی سنتی وجود دارد، اما به نظر می‌رسد با بی‌مهری مسئولان روبه‌رو شده است، در حالی که آنها باید در جهت تقویت موسیقی سنتی تلاش کنند، هم خود آنها را بشناسند و هم خوب بشناسانند.

هنر ایرانی ـ اسلامی دامنهٔ گسترده و متنوعی دارد، لذا دستگاه‌های فرهنگی باید در انتقال این هنر از گذشتگان به نسل آینده تلاش کنند، ما نمی‌توانیم نسبت به معماری، شهرسازی و موسیقی و هنرمندان بی‌مهری نشان داده و آنها را به حال خود رها کنیم.

مردم یک حقوق فرهنگی دارند و به تبع یک وظیفهٔ فرهنگی برای دولت رقم می‌خورد. حداقل ما نباید شاهد تبلیغ هنر مدرن از سوی دستگاه‌های فرهنگی باشیم، در حالی که ما نه تنها شاهد این نیستیم که دستگاه‌های فرهنگی مبلغ هنر اسلامی ـ شرقی باشند، بلکه مبلغ هنر مدرن هستند و این مسئله غیر قابل قبول را نمی‌توان هضم کرد.

درخواست ایجاد تغییر در کابینه

۱۸ فروردین ۱۳۸۵/ باشگاه خبرنگاران جوان

احمدی‌نژاد به عنوان رئیس‌جمهور، یک کنش تاریخی و نقطه عطف در تاریخ پس از انقلاب ایران در سال ۱۳۸۴ است. این اتفاق برای گروههای سیاسی درسهایی داشت که در جهت قطبی شدن فضا تلاش نکنند و عقلانیت سیاسی را نادیده نگیرند.

نقد کابینهٔ احمدی‌نژاد دومین رویداد مهم در سال ۱۳۸۴ است. برای اولین بار در تاریخ مجلس ایران این اتفاق رخ داد که به دلیل نقد درون گفتمانی مجلس، چهار وزیر رئیس‌جمهور رأی نیاوردند. مهم‌ترین افتخار من در سال ۸۴ حمایت و نقد احمدی‌نژاد بود. در سال جدید دولت احمدی‌نژاد باید تغییراتی در کابینه خود داشته باشد.

امیدوارم دولت با دعوت از همهٔ جبهه‌ها و جریانهای معتبر سیاسی کشور، بتواند از فضای ایجاد شده استفاده کرده و مسائل هسته‌ای را حل کند.

دولت نهم باید به تفکر، نظریه‌پردازی و استراتژی توجه بیشتری داشته باشد.

بیم آن دارم که عدالت خواهی به بعد اقتصادی آن تقلیل یابد و ابعاد فرهنگی و سیاسی آن مورد غفلت قرار گیرد. اگر از این ابعاد غفلت شود، اولویت بعدی ما آزادی خواهد بود. باید نگاهمان را عمیق و تئوریزه کنیم و به ابعاد فرهنگی و سیاسی عدالت توجه بیشتر داشته باشیم و این امر باید اولویت اول ما در سال آینده باشد.

مذاکره با آمریکا چیزی عاید ما نمی کند؛ مسئولان بگویند از مذاکره چه می خواهند؟ نفس پذیرش مذاکره به معنی مشروعیت‌بخشی به اشغالگران است

۱۸ فروردین ۱۳۸۵

به نظر می‌رسد نفس پذیرش مذاکره با آمریکا از سوی ما، به معنای رسمیت دادن و مشروعیت بخشیدن به اصل اشغال و اشغالگران است.

[با اشاره به صحبت‌های مقام معظم رهبری در خصوص مذاکره با آمریکا در بحث عراق]: ایشان اشاره کردند که اگر این مذاکره، نفعی برای مردم نداشته باشد و آمریکا نیز بخواهد از این ترفند استفاده‌هایی سوء کند و به شیطنت‌های خود ادامه دهد، چنین مذاکره‌ای مورد توافق ما نیست و اصلاً نباید صورت گیرد.

مقام معظم رهبری، مسئله‌ای را مطرح کردند و فرمودند که در این مذاکره باید با آمریکا تفهیم‌هایی صورت گیرد؛ این درحالی‌است که برخی با استناد به فرمایشات بزرگان نظام، به ویژه مقام معظم رهبری، می‌خواهند بر انجام مذاکره مهر صحت گذارند، اما به اعتقاد از این فرمایشات چنین استنباطی (تایید انجام مذاکره) صورت نمی‌گیرد.

ما مدام مطرح کرده‌ایم که آمریکا باید از عراق خارج شود و نیروهای نظامی باید از اشغال دست بردارند، اما حداقل پیام این‌که می‌پذیریم با آمریکایی‌ها مذاکره کنیم این است که ما به حضور نامشروع آنها مشروعیت بخشیده‌ایم.

در فضای عمومی این‌گونه و به حق مطرح کرده‌ایم که ما در امور عراق دخالتی نداریم و اگر دخالت و نفوذی هم وجود دارد، یک نفوذ فرهنگی و اجتماعی برای منافع عراق است، اما با پذیرش این مذاکره و سخنان و لابی‌های آمریکایی‌ها، این‌گونه وانمود می‌شود که ایرانیان در عراق منافعی دارند و به همین دلیل نمی‌خواهند صلح و امنیت در این کشور برقرار شود.

این امر، فضاسازی آمریکایی‌ها است. چه مقامی از ما برای انجام مذاکره دعوت کرده است. آقای حکیم یک چهرهٔ رسمی و یا یک مقام بالای منزلتی عراق و در آن حد نیست که بخواهد یک طرف دعوت‌کننده باشد.

اگر مقامات رسمی عراق و یا حضرت آیت‌الله العظمی سیستانی برای انجام مذاکره با آمریکا در بحث عراق، از ما دعوت می‌کردند، جای تأمل بود.

آن کس که از ما برای مذاکره با آمریکا دعوت می‌کند باید یک شخص رسمی بوده و یا مشروعیت قانونی داشته باشد و یا شخصیتی وجیه، معتبر و با منزلت باشد.

در این خصوص بالاتر از آیت‌الله سیستانی کسی را با این مشخصات نمی‌شناسم. برخی دل خوش کرده‌اند که این مذاکره می‌تواند آغاز مذاکره‌ای ولو غیرمستقیم و تلویحی، برای حل و فصل مسائل هسته‌ای باشد.

این نوع نگاه را نمی‌پسندم و آن را وجه‌المصالحه قرار دادن عراق می‌دانم. آنچه را در افغانستان اتفاق افتاد نباید فراموش نکنیم. این یک مسئلهٔ مخفی نیست و همگان می‌دانند که ایران به آمریکایی‌ها در افغانستان کمک کرد، اما در ازای آنچه چیز به دست آورد؟ مسیر را هموار کرد و آمریکا خیلی راحت افغانستان را بلعید، ولی چه حاصل شد؟

[در مورد این نوع نگاه، که بر مبنای آن می‌توان از مذاکره با آمریکا در بحث عراق، به نفع مسئلهٔ هسته‌ای ایران بهره برد]: شاید این نگاه به لحاظ عقلانی یک امر پذیرفته‌شده در عرف سیاست باشد، اما نه با طرفی به نام آمریکا؛ که هم روی دارد و هم زیر؛ هم هویج دارد و هم چماق.

به آمریکا نمی‌شود اعتماد کرد. فراموش نکنیم که یکی از فرمایشات عمیق حضرت امام (ره) این بود که آمریکا، شوروی را هم بازی داده است و دیدیم نتیجهٔ این بازی چه شد.

[با اشاره به تحلیل از وضع اشغال عراق و افغانستان به ویژه در روزهای ابتدایی اشغال]: ما اول تحلیل‌مان این بود که افغانستان و عراق بهانه است، هدف اصلی ما هستیم.

این تحلیل یک تحلیل قابل دفاع است. این ماییم که امروز حرف تازه‌ای برای بشر داریم و رقیب اصلی آمریکا در منطقه و جهانیم و می‌خواهیم یک الگو و جهان‌بینی تازه و یک نظم ارزشی تازه‌ای، ولو نرم‌افزارانه، را تعریف کنیم. ما یک لقمه و هدف بسیار بزرگی هستیم که به راحتی تن به بهانه‌جویی‌ها ندادیم و لقمه‌ای هم نیستیم که به راحتی بلعیده و هضم شویم، لذا آمریکا ابتدا افغانستان و سپس عراق را اشغال کرد که ما را هدف قرار دهد. این در حالی است که ما با پذیرش انجام این مذاکره اولاً مسیر را هموار کردیم که صلح و آرامش و امنیت با حضور آمریکایی‌ها در عراق برقرار شود و ثانیاً این امر مقدمه‌ای شود که ما خود، هدف آمریکا قرار گیریم.

این امر نهایت بی‌درایتی و کم‌عقلی است. به آنها که فکر می‌کنند از این طریق، مسیر برای مذاکرهٔ هسته‌ای با آمریکا فراهم می‌شود باید گفت که نه تنها این کار موجه، شدنی و امکانپذیر نیست، بلکه بدین ترتیب آرامشی با حضور آمریکا در عراق ایجاد می‌کنیم که خود مقدمه‌ای می‌شود برای حمله به خود ما. ایران برای نشان دادن هوشیاری خود نسبت به موارد فوق، می‌بایست یک پیش‌شرط برای شروع مذاکره مطرح و آن را به آمریکایی‌ها تحمیل می‌کرد؛ بدین معنا که شرط پذیرش مذاکره، قبول خروج از عراق توسط آمریکایی‌ها باشد. هنوز هم می‌توان این پیش شرط را مطرح کرد، [با اشاره به سخن رایس وزیر امور خارجه آمریکا مبنی بر اینکه ما در عراق هزینه نکردیم که منافع آن را نبریم]: ما نباید ساده‌اندیشانه وارد مذاکره با آمریکا شویم، چراکه در آخرین مباحث صورت‌گرفته میان رایس و رامسفلد با اعضای سنای آمریکا که در رسانه‌ها منعکس شده است، رامسفلد می‌گوید «ایرانیان نمی‌خواهند ما در آنجا باشیم، آنها نفوذ

قابل توجهی در عراق دارند، آنها افراد مختلفی دارند که با آنها گفت‌وگو می‌کنند؛ فکر نمی‌کنم تقویت کسانی که قصد خیر برای مردم عراق ندارند پیشنهاد خوبی برای رئیس‌جمهور باشد».

می‌توان این سخنان را ناشی از نوع نگاه آمریکایی‌ها به ایران است که نگاهی خصمانه به جای نگرش منصفانه، برابر و واقع‌بینانه است. نکند ما با دستهای خودمان آمریکا را از هلاکتی که در آن گرفتار شده ولو با نام برقراری آرامش، نجات دهیم و بعد آرامش را با حضور آمریکایی‌ها به آنها تقدیم کنیم و بدین ترتیب مسیر را برای حملهٔ آنها به خود هموار کنیم. مسئولان به ما بگویند و اطلاعات بدهند تا هوشیار باشیم و بدانیم از این مذاکرات چه می‌خواهیم و در غیر این‌صورت باید بگوییم اتفاقات پشت پرده‌ای در جریان است که ما از آن بی‌خبریم.

ما به عنوان نمایندهٔ مجلس باید از این اتفاقات مطلع باشیم. این مذاکره در شرایط کنونی با شناختی که ما از قرائن و شواهد داریم، چیزی عاید ما نمی‌کند فقط ما را پای میز مذاکره می‌نشاند که این خود صرفاً می‌تواند برگ برنده‌ای برای آمریکا باشد. [در خصوص اصل مذاکره با آمریکا]: اگر قرار است این مذاکره برای ایران در بحث هسته‌ای منافعی داشته باشد چرا باید عراق را وجه‌المصالحه و مقدمه قرار دهیم، و چرا مستقیما باب مذاکره را با آمریکا باز نمی‌کنیم؟

معتقدم که کشورهای اسلامی می‌بایست ایستادگی می‌کردند و اجازه نمی‌دادند که کشوری بیگانه با منافع خاص خود، تحقق‌بخش سناریویی کلان در منطقه و جهان باشد.

این سناریو حاوی ویژگی‌هایی میلیتاریستی، نظامی‌گری و جهان‌گستری است. اگر قرار بود صدام نابود شود، کشورهای اسلامی می‌توانستند این کار را انجام دهند.

امام (ره) فرمودند: مادامی‌که رابطه گرگ و میشی با آمریکا برقرار است و آمریکا خودش را گرگ می‌بیند و می‌خواهد ما را به عنوان یک میشی تکه پاره کند. ما تن به این مذاکره نمی‌دهیم.

شرایط منصفانه و زمینه برابر، از جمله ویژگی‌های ضروری یک مذاکره است که برای رفع ابهام صورت می‌گیرد. اولاً در رابطهٔ ایران و آمریکا الآن ابهام و تردیدی وجود ندارد که بخواهیم شفافیتی صورت گیرد و ثانیاً اعتمادی به طرف مقابل نداریم که در صورت توافقات مذاکره به آن توافقات پایبند باشد؛ لذا این آمریکاست که باید اعتمادسازی کند و رابطهٔ گرگ و میش را از بین ببرد.

با توجه به پیشینهٔ شیطنت‌ها و توطئه‌های آمریکا، چه چیزی پس از رحلت حضرت امام (ره) تغییر کرده که بگوییم این رابطه، رابطهٔ گرگ و میش نیست.

ما اهل مذاکره هستیم. اگر مذاکره‌ای در شرایط برابر و منصفانه صورت گیرد، ما برندهٔ مذاکره هستیم چون هنجارمند، قانونمند و دینداریم و به توافقات عمل می‌کنیم.

اگر یکراست بحث مذاکره با آمریکا را مطرح کرده برای آن پیش‌شرط‌های لازم را تعیین کنیم، این شایعه و حربه که ما اهل مذاکره نیستیم از آمریکا گرفته می‌شود.

از مسئولان دیپلماسی خارجی کشورمان، می‌خواهم تا نمایندگان مجلس را در جریان وضعیت روانی، قرینه‌ای و زمینه‌ای مذاکره قرار دهند.

تشکیل جمهوری اسلامی هم رنسانس نیست؛ چه برسد به دولت آقای احمدی‌نژاد

۱۸ فروردین ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایلنا

احمدی‌نژاد کمتر به مسائل فکری، نظریه‌پردازی و نگاههای کلان و ساختاری توجه نشان می‌دهد و بیشتر به رفتارهای هیجانی گرایش یافته است. [در خصوص اظهارات احمدی‌نژاد در دیدار نوروزی نمایندگان که دولت نهم را به عنوان یک رنسانس جدید و تجدید حیات معرفی کرده است]: بنده از آقای احمدی‌نژاد که از دولت نهم به عنوان یک رنسانس جدید یاد کرده است گله‌مندم. [با اشاره به کتاب منتشر شده‌اش با عنوان «رنسانس دیگر»]: ما یک رنسانس بیشتر نداریم و آن رنسانس انقلاب اسلامی است. هیچ دولتی در تاریخ نمی‌تواند مدعی این باشد که من رنسانس هستم.

رنسانس یک نظم فکری و جهان بینی است و دولت نمی‌تواند مدعی این امر باشد. دولتها می‌توانند بگویند در حال بازگشت به یک رنسانس هستند. به نظر می‌رسد فحوای کلام آقای احمدی‌نژاد نیز قطع نظر از الفاظ، حکایت از رجعت به انقلاب اسلامی دارد.

انقلاب اسلامی را ما رنسانس می‌دانیم. حتی تشکیل جمهوری اسلامی هم رنسانس نیست، چه برسد به دولت آقای احمدی‌نژاد.

انقلاب اسلامی یک نگاه تازه به اسلام، به جهان، به جامعه و تحولات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بود. اگر منظور آقای احمدی‌نژاد از ایجاد موج دوم یک نوع بازگشت در سطح ادارهٔ کشور به همان سالهای اول انقلاب اسلامی باشد، قابل پذیرش است.

مردم در سالهای اخیر یک کنش تاریخی از خود نشان دادند و این کنش تاریخی به فرهنگ، ارزشها و انقلاب اسلامی بر می‌گردد. مردم در سالهای اخیر نشان داده‌اند دوست دارند جامعه‌شان با همان فرهنگ و فضای اوایل انقلاب اسلامی البته با بلوغ، تجربه و عبرت‌آموزی بیشتر اداره شود.

نمودهای سیاسی جنبش اصولگرایی جدید اعم از شورای شهر، مجلس هفتم و دولت احمدی‌نژاد، همه را حکایت از یک کنش تاریخی و بازگشت به انقلاب اسلامی می‌دانم.

برای اینکه این نمودهای سیاسی جنبش اصولگرایی را بتوان بازگشت به انقلاب اسلامی و کنش تاریخی دانست، باید شرطهایی را داشته باشند؛ از جمله آنکه از رفتارهای هیجانی، احساسی، خود بزرگ بینانه و خودمحورانه پرهیز کنند.

این جنبش منسوب به هیچ شخصی نیست و افراد با جنبش تعریف می‌شوند، نه جنبش با

افراد، آن هم در نمودهای سیاسی.

[با اشاره به اظهارات رئیس‌جمهور در مورد استقبال مردم در سفرهای استانی]: اگر مردم اقبالی به آقای احمدی‌نژاد نشان می‌دهند، اقبال به شخص احمدی‌نژاد نیست، اقبال به این بازگشت است و باید فهم عمیقی از این بازگشت داشته باشیم و مستقیم و یا غیرمستقیم صحبتی نکنیم که گویی این جنبش بازگشت به شخص ماست.

خطاب من به آن سطحی نگران و قشری‌گرایانی است که صحبت‌های بنده را خوب نمی‌فهمند. از فحوای کلام آقای احمدی‌نژاد این گونه برداشت می‌شود که منظور شخص ایشان نیست اما از برخی الفاظ ایشان متأسفانه می‌توان برداشت دیگری هم کرد.

توجه و توصیهٔ من به آقای احمدی‌نژاد این است که همواره مواظب باشند، شخص خود را با این جریان و بازگشت خلط نکنند و دولت خود را رنسانس معرفی نکنند.

اعتقادم این است که آقای احمدی‌نژاد کمتر به مسائل فکری، نظریه‌پردازی و مبنای و نگاههای کلان و ساختاری توجه نشان می‌دهد و بیشتر به رفتارهای هیجانی گرایش یافته است که در این مورد به ایشان تذکر می‌دهم. مشاوران ایشان اگر حداقل مشاوره عمیق نمی‌دهند، مانع شنیدن این تذکرها نشوند.

داستان مصاف سرمایه‌داری آمریکایی با انقلاب اسلامی تمام نشده است

۲۳ فروردین ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

[ضمن تبریک خبر خوش و غرور آفرین دستیابی کشورمان به دانش غنی‌سازی اورانیوم به میزان ۳/۵ درصد]: مردم باید با همان شور و اشتیاقی که برای این خبر خوش جشن می‌گیرند، هوشیار نیز باشند. فکر می‌کنم این پیروزی را می‌توانستیم از روز اول یعنی از روزی که توانستیم غنی‌سازی اورانیوم را به میزان یک درصد به انجام برسانیم جشن بگیریم.

بارها گفته‌ام آمریکا خوب می‌داند که مسئلهٔ ما مسئلهٔ سلاح هسته‌ای نیست، مسئلهٔ دانش هسته‌ای است، منتهی مردم باید هوشیار باشند و این جشن ملی برای آنها این گونه تداعی نکند که آمریکا و برخی نهادهای وابسته به آن دست از شیطنت برمی‌دارند.

مسئلهٔ هسته‌ای مسئلهٔ کوچکی از میان تهدیدات بین‌المللی و شیطنت‌ها و ترفندهای آمریکا است، لذا نباید فکر کنیم که با این پیروزی تمام شیطنت‌ها تمام می‌شود.

بارها گفته‌ایم که مسئلهٔ هسته‌ای حل شدنی است، اما داستان مصاف سرمایه‌داری به سرکردگی آمریکا با انقلاب اسلامی داستانی نیست که بتوان به این زودی‌ها تمام شده دانست؛ لذا باید هوشیار و آگاه بود. باید همان راههایی راکه تاکنون دنبال کردیم، ادامه دهیم؛ باید به لحاظ نرم افزاری، پیام معنوی انقلاب را گسترش دهیم و رایزنی‌ها و سفارتخانه‌هایمان را فعال کنیم.

هنوز هم مسئلهٔ هسته‌ای ما حل نشده است. نباید فکر کنیم که این مسئله تمام شده است؛ چرا که هنوز عکس العمل شورای امنیت و ضرب‌الاجل تعیین شده را پیش رو داریم.
تقویت راهکارهای فرهنگی از طریق خاکریزهای فرهنگی، فکری، سیاسی و اقتصادی در سطح منطقه، آسیا، کشورهای اسلامی و حتی درسطح جهان مورد تأکید است. از طریق این خاکریزها باید تلاش کنیم و نگذاریم تا آمریکا بتواند هر طور که خواست مانور بدهد.
هیچ مسئلهٔ تازه‌ای اتفاق نیفتاده، جز اینکه درصد غنی‌سازی ما به مرتبتی رسیده که در عرف بین‌الملل و در عرصهٔ دستیابی به دانش هسته‌ای در حد قابل قبول و اطمینان بخشی است، اما در عین حال باید کماکان هوشیار باشیم.

خدا لعنت کند کسانی را که به ما گفتند به اینها رأی بدهیم

۲۴ فروردین ۱۳۸۵/ مجلهٔ همشهری ماه

این جمله یکی از مداحان مشهور تهران در پایان مراسم دعای کمیلی است که جمعی از طرفداران پر و پا قرص رئیس‌جمهور در آن حضور دارند. اشاره این مداح مشهور به عماد افروغ نمایندهٔ مردم تهران در مجلس شورای اسلامی و رئیس کمیسیون فرهنگی است که به نوعی راهبر فرهنگی مجلس نیز به شمار می‌رود. عصبانیت این مداح از مخالفت‌های او با کابینهٔ رئیس‌جمهوری است. برخی از طرفداران هیچ گونه مخالفتی را برنمی‌تابند و هر نوع نقد را، حتی اگر از نوع درون گفتمانی‌اش باشد، مخالفت با رئیس‌جمهور قلمداد می‌کنند.
عماد افروغ اکنون ۴۸ ساله است. او اگرچه تحصیلات دانشگاهی‌اش را در دانشگاه شیراز شروع کرده، اما پیش از آن مدتی را هم در انگلستان گذرانده است. در انگلستان به همراه عباس سلیمی نمین مشغول تحصیل بوده که به دلیل فعالیت‌های سیاسی در دوران پیش از انقلاب، اخراج می‌شود. در ایران پس از پیروزی انقلاب به تحصیلاتش ادامه می‌دهد و از دانشگاه تربیت مدرس دکترا می‌گیرد. در همان دانشگاه مشغول تدریس می‌شود و همزمان، در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، درمرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، به مدیریت گروه اجتماعی می‌رسد. پس از دوم خرداد، دراعتراض به سیاستهای حاکم بردانشگاه و سیاستهای فرهنگی دولت وقت از دانشگاه بیرون آمد و به پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی رفت. در مجمع تشخیص مصلحت نظام مسئول گروه سیاست داخلی کمیسیون دفاعی امنیتی مجمع شد و پس از آن مدتی نیز مدیر گروه فرهنگ و هنر و تاریخ شبکهٔ یک سیما بود و در انتخابات مجلس هفتم به پارلمان راه یافت تا بر کرسی ریاست کمیسیون فرهنگی مجلس بنشیند.
افروغ از همان زمان ابتدا با چهرهٔ یک نقاد تمام عیار ظاهر شده است.خبرسازی افروغ آن هنگام به اوج رسید که دولت، کابینهٔ پیشنهادی خود را به مجلس معرفی کرد. او در اولین واکنش

گفت: شخصاً به هفت هشت نفر از افراد معرفی شده، رأی نمی‌دهم. اما در اولین جلسهٔ علنی مجلس، پس از کابینه، افروغ به عنوان اولین مخالف کلی کابینه سخن گفت، شروع سخنان او سکوت سنگینی را بر فضای مجلس حاکم کرد. او با بیان این که از دل مشروطه کودتای رضاخانی و از دل جنبش نفت، کودتای ۲۸ مرداد بیرون می‌آید، گفت: نشود از دل فردگرایی لیبرالیستی افراطی، یک جمع‌گرایی اقتدارگرای افراطی و مخالف با انقلاب اسلامی بیرون آید؛ نشود تاریخ تکرار شود.

او با اشاره به این که برنامهٔ دولت آقای احمدی‌نژاد مجمع‌الجزایر حرفهای زیبایی است که هیچ کدام با یکدیگر تناسبی ندارند، سخنان خود را این گونه پایان داد که: آیا در چنین کابینه‌ای، از تمام ظرفیت‌ها و توانمندی‌های مدیریتی استفاده شده است؟

سخنان او چنان فضای مجلس را تحت تأثیر قرار داد که تمامی نطق‌های مخالف و موافق حول سخنان او و پاسخ به آن ایراد شد.

احمدی‌نژاد در اولین دفاع، با شکرگزاری از وجود فضایی صمیمانه و برادرانه در مجلسی شجاع و جدی گفت: برای اینکه در بیرون دغدغه و دل نگرانی پیش نیاید، می‌گویم آنچه در مشروطه اتفاق افتاد در کشور ما امکان وقوع ندارد. این مجلس هوشیار و ملت بیدار، رهبری آگاه و دلسوز و دولتی که در خدمت مردم است، با تمام وجود حرکت رو به جلو دارند و مانع بازگشت به گذشته هستند.

مجلس، در جریان رأی اعتماد به کابینه، روزهای آرامی را پشت سر گذاشت تا نوبت به محمدمهدی زاهدی رسید و باز هم افروغ به مخالفت برخاست، اما این بار مخالفت او نه تنها وزیر پیشنهادی علوم که سابقهٔ علمی دیگر وزرا را نیز دربرگرفت: یکی از وزرا نوشته که ۱۲۰ مقالهٔ علمی در مجلات معتبر دارد و رئیس‌جمهور هم دیگر وزیرش را نابغه جهان می‌داند. استادان ذی‌ربط از چنین درجات علمی ابراز بی‌اطلاعی می‌کنند. آیا می‌دانید چنین ادعاهایی یعنی چه؟ شرح حال وزیر علوم بوی اغراق می‌دهد و در شأن دولت اخلاقی نیست که وزیزانش چنین مطالبی را بگویند.

اما مخالفت افروغ تنها به وزیر علوم ختم نشد. او در مخالفت با پورمحمدی هم سخن گفت و از اینکه استانداران با نگاه امنیتی انتخاب شوند، ابراز نگرانی کرد: ما خوف این داریم که افرادی را به عنوان استاندار انتخاب کنند که همان صبغه و نوع نگاه حاکمیت را پیدا کنند و با توجه به دایرهٔ اختیارات استانداران و اینکه مدیران استانی وزارتخانه‌ها توسط استاندار تأیید می‌شود، این تجلی کابینهٔ هفتاد میلیونی را مخدوش می‌کند. عزیزان! اتفاقاتی که در سالهای گذشته در این وزارتخانه (اطلاعات) افتاد، والله با حقوق انسانی و الهی شهروندی موجه و قابل دفاع نیست... هم اکنون سؤال می‌کنم با مرتکبین آن قتل‌ها چه برخوردی شد؟ روز قیامت باید پاسخ داد.

سخنان افروغ چنان فضای مجلس را تحت تأثیر قرار داد که یکی از سایتهای خبری نوشت: مخالفت‌های عماد افروغ با برنامه‌های دولت و کابینه احمدی‌نژاد، شرایط روحی و روانی رئیس‌جمهور را به هم ریخت و باعث شد او تنها با خبرنگار صدا و سیما مصاحبه کند. هرچند اظهارات احمدی‌نژاد این خبر را تکذیب می‌کرد.

سخنان افروغ در مجلس بازتابهای فراوانی داشت؛ برخی چون انصار حزب‌الله سخنان او را برنتابیدند و او را آتش افروغ خواندند. در عوض در دنیای وبلاگ‌ها سخنان او با استقبال مواجه شد. یکی از وبلاگ نویس‌ها در این باره نوشت: بعضی مواقع حس دایی جان ناپلئونی به ما می‌گوید: اینها همه بازی است، اما وقتی منطقی فکر می‌کنیم، می‌بینیم انگار او تفاوتی برجسته با نمایندگان هم حزبی‌اش دارد.

عبدالله شهبازی- که می‌گویند علاوه بر مورخ بودنش روشنفکر دینی هم هست- درخشش او را ستود و گفت: مجلس هفتم از خطیبی توانا، اندیشمند و جسور برخوردار است که می‌تواند همچون وجدانی بیدار، معایب دولت احمدی‌نژاد را گوشزد کند... ای کاش در مجلس ده نفر همانند افروغ بودند.

درکنار این استقبال‌ها و تحسین‌ها، شایعاتی هم علیه او رواج داده شد. گفتند او نفوذی سازمان مجاهدین در مجلس است و از جوانی‌اش سخن گفتند که افکارش متمایل به چپ بوده است.

افروغ اما بی‌توجه به این شایعات، همچنان به سخنان خود ادامه داده است.

آخرین آنها، گفت وگو با همشهری ماه بود که در آن آرزو کرد که ای کاش او هم یک ضد انقلاب بود و می‌توانست آزادانه انقلاب را نقد کند. او انقلاب مردم در سال ۵۷ را اسلامی و نه ایرانی خواند که باید در دنیا تحول ایجاد کند؛ این تحول هم به اعتقاد او بدون خود انتقادی و رفع آسیب‌ها و آفت‌های درونی ممکن نیست. تجربه نشان داده است که افروغ باز هم خبرساز خواهد بود؛ چرا که خود معتقد است: در این عالم هر کس تئوری و حرف دارد پیروز است و سطحی نگران، نابودند.

ما فقط می‌خواهیم مدهای ایرانی تولید شود

۲۶ فروردین ۱۳۸۵/ خبرگزاری مهر

مجلس در طرح مد و لباس قصد دارد از طراحان مدهای ایرانی حمایت کند و به هیچ وجه دنبال حذف دیگر مدها نیست. [پس از اصرار مکرر خبرنگار یکی از رسانه‌ها در قالب سؤالی مبنی بر دستوری و اجباری بودن طرح مد و لباس]: از شما می‌خواهم متن طرح و مواد آن را مطالعه کنید و اگر موردی مبنی بر اجباری کردن فرهنگ دیدید، این مطالب را بگویید.

متأسفانه همهٔ وقت و انرژی ما صرف این می‌شود که این گونه جوسازی‌ها علیه این طرح

را خنثی کنیم. ما فقط می‌خواهیم مدهای ایرانی تولید شود، ولی عده‌ای به‌خاطر منافع سیاسی خود به فرهنگ ایرانی هم رحم نمی‌کند و از هر چیز دستاویزی می‌سازند که ایده‌های سیاسی شان را ثابت شده نشان دهند.

قانون حق مؤلف به علت ناکارآمدی باید تغییر کند

۲۹ فروردین ۱۳۸۵/ خبرگزاری مهر

کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی آمادگی دارد تا قانون حمایت از حق مؤلف را – که دیگر کارآمد نیست – اصلاح نماید اما این به معنی این نیست که تبصره پیشنهادی دولت را تصویب کنیم. کمیسیون فرهنگی آمادگی دارد تا قانون مصوب سال ۱۳۴۸ را اصلاح کند و اگر پیشنهادی هم از سوی دولت دربارهٔ این قانون مطرح شود آن را بررسی می‌کند، اما بهتر این است که دولت در این خصوص لایحه‌ای تنظیم کند.

اگر دولت بنا به هر دلایلی و گرفتاری‌هایی نتواند و نخواهد که طرحی در این خصوص ارائه کند، ما این آمادگی را داریم که خودمان هم در این زمینه اقدامی انجام دهیم.

ما پیشنهاد بازنگری در این قانون را داده‌ایم و از این مرحله به بعد دولت باید اقدام کند و لایحهٔ خود را به مجلس بفرستد و ما آمادگی این را داریم که این قانون را هم بازنگری کنیم.

[با اشاره به لایحهٔ پیشنهادی دولت قبل در الحاق یک تبصره به قانون سال ۱۳۴۸]: کمیسیون فرهنگی با این لایحه مخالف است و چیزی که دولت فرستاده است از ورّاث و پدید آورنده آثار (کتابها) سلب مالکیت کرده و ماده واحده‌ای که دولت آورده، به هیچ رو جوابگوی وضعیت کنونی نیست.

[با اشاره به فناوری‌های جدیدی که در عرصهٔ نشر به‌وجود آمده]: فناوری‌های جدید، قانون جدید هم نیاز دارد و دیگر قانون حقوق مؤلف و مصنف سال ۱۳۴۸ جوابگوی دوران ما نیست و مشکلات و چالش‌هایی که از زمان تصویب این قانون برای ناشران، مؤلفان و هنرمندان ما به وجود آمده، لزوم تغییر این قانون را مشخص می‌کند.

ما قصد داریم در مجلس این مدت زمان را حذف کنیم و به جای اینکه فقط صاحبان اثر سی سال بتوانند از حقوق مادی کتاب استفاده کنند این زمان را از قانون حذف و حق استفاده وراث مؤلف از حقوق مادی کتاب را به طور دائمی تصویب کنیم.

تاکنون دو بار آثار تالیفی من به سرقت رفته است و در یکی از موارد ۹۰ صفحه از کتابی را که تالیف کرده بودم به سرقت رفت و بخشی از کتاب من را به چاپ رساندند، بدون اینکه اسمی از من بیاورند و دست من هم به هیچ جا بند نبود. باید نسبت به حقوق معنوی بازنگری کنیم. به هر حال، مؤلفان و دانشجویان ما نسبت به آثاری که به وجود می‌آورند، ایمن نیستند و

آثارشان به سرقت می‌رود.

اگر دولت اعتقاد دارد که از سال ۱۳۴۸ تاکنون در عرصهٔ نشر و کتاب و فرهنگ ما تحولی اتفاق نیافتاده است ما هم می‌پذیریم که قانون کنونی کافی است، در حالی این‌طور نیست و قانون کنونی دیگر جوابگوی شرایط جامعهٔ ما نیست

هیچ اعتقادی به رویکردهای سلبی، اجباری و تحمیلی در حجاب ندارم

۳۱ فروردین ۱۳۸۵/ خبرگزاری فارس

متأسفانه در جامعهٔ ما مردم هیچ حق و حقوق فرهنگی ندارند و دولت هم هیچ وظیفهٔ فرهنگی برعهده‌اش نیست و وظیفه دولت را صرفاً به مسائل معیشتی و فوق آن امنیتی تقلیل می‌دهند. [با حضور در جمع معترضین به بدحجابی مقابل مجلس شورای اسلامی]: رویکردهای اجباری و تحمیلی در حجاب را قبول ندارم، اما کار فرهنگی در بارهٔ حجاب و برخورد قضایی با خانه‌های فساد هم صورت نمی‌گیرد.

[با تشکر از حضور معترضان]: در نگاه خوش‌بینانه به وضع موجود حجاب در کشور، مبانی فلسفی و معرفتی لیبرالیسم در کار نیست، بلکه یک اقتصادزدگی غالب وجود دارد که بر اساس آن همه چیز از منظر اقتصاد دیده می‌شود.

مقولهٔ بدحجابی زیر مجموعهٔ فساد اخلاقی و فرهنگی است. هجمه فرهنگی و تاریخی یکی از راهکارهایی بود که در طول تاریخ برای نابودی نظام‌های اسلامی به کار گرفته شد، اما زمانی این هجمه آشکار و زمانی دیگر پنهان بوده است و همواره قشر فکری جامعه به این فساد اخلاقی خط داده است. فساد فرهنگی و اخلاقی ریشه در برخی کج اندیشی‌های روشنفکری دارد. متأسفانه در جامعهٔ ما مردم هیچ حق و حقوق فرهنگی ندارند و دولت هم هیچ وظیفهٔ فرهنگی برعهده‌اش نیست و وظیفه دولت را صرفاً به مسائل معیشتی و فوق آن امنیتی تقلیل می‌دهند.

فلسفهٔ سیاسی و اجتماعی حکومت ما از یک حقوق تمام عیار فرهنگی و اجتماعی حکایت می‌کند؛ بنابراین، دولت هم یک وظیفهٔ فرهنگی دارد هیچ دولتی به هیچ وجه حق ندارد حقوق فرهنگی ملت و وظیفهٔ فرهنگی خود را با توجیهات مختلف نادیده بگیرد.

مدتی است که شاهد غلبهٔ یک نگاه اقتصادزده بر کشور هستیم که تلاش می‌کند فرهنگ و سیاست را هم از زاویهٔ اقتصاد ببینند و هر اقدام فرهنگی که قصد انجام آن را داریم، بلافاصله می‌گویند، ناامنی ایجاد می‌کند و حساسیت مردم را تحریک می‌کند. [با انتقاد از پرداختن افراطی به مسائل خارجی]: پس چه وقت باید به مسائل داخلی خود بپردازیم؟ بنده هیچ اعتقادی به رویکردهای سلبی، اجباری و تحمیلی در حجاب ندارم، اما حجاب موضوعی ریشه دار و جزء ضرورتهای ما است. مسئله‌ای که به دینداری همیشگی جامعهٔ ما بر می‌گردد مسلماً با اجبار و

تحمیل جواب نمی‌دهد، اما نه شاهد کار فرهنگی هستیم و نه شاهد برخورد قضایی با خانه‌های فساد؛ پس چه کنیم؟

از روز اولی که به مجلس هفتم آمدیم با طرح ایجابی مد و لباس در این خصوص حرکت کردیم. مانتوهای زننده با سه الی چهار هزار تومان خرید و فروش می‌شود، اما بانوان ما باید قیمت‌های هنگفتی برای لباس‌های پوشیده بدهند و یا با نبود آن در جامعه باید سفارش داده شود.

این سؤال مطرح است که چرا باید شاهد عرضهٔ مدهای غربی به کشور باشیم، اما در استفاده از قابلیت‌های زیادی که در دانشگاهها و گروههای طراحی وجود دارد ناتوان باشیم.

مطمئن هستیم قابلیت‌ها و ظرفیت‌هایی در فرهنگ ایرانی نهفته است که می‌تواند الگوهای خود را به تمام جهان صادر کند.

[با تشریح طرح ساماندهی مد و لباس در جمع معترضین]: هویت، پوشیدگی، زیبایی و تکثر در لباسهای ایرانی ظهور یافته است.

حال که دغدغه‌های سیاسی، اقتصادی و بین المللی مسئولان شما مانع از به ظهور رسیدن خواسته‌های به حق شماست، در صحنه حضور داشته باشید و حتی علیه ما هم شعار دهید و مواخذه کنید. ما نیاز به زمینه‌سازی‌های اجتماعی داریم تا این موج در خود مجلس نیز نفوذ کند.

تلویزیون در ارائهٔ مفاهیم دینی موفق نبوده است

٤ اردیبهشت ۱۳۸۵/ خبرگزاری مهر

لازمه پرداختن به مفاهیم دینی، داشتن شناخت، شعور، ظرافت و آشنایی عمیق با ویژگیها و شرایط روز است، کسانی می‌توانند در این زمینه موفق عمل کرده و به ترویج و تبلیغ دین بپردازند که تنها احساسات مردم را تحریک نکرده و به جای دامن زدن به خرافات به درک و دانش آنان توجه کنند. توجه به عقل و شعور بشر امری ضروری است. متأسفانه پس از جنگ، نسبت به وظایف دینی و اعتقادی رسانه‌ها، در راستای تحقق بخشیدن به حقوق دینی مردم کوتاهی شده است؛ یعنی یا درک صحیحی از لایه‌های فرهنگی مردم وجود نداشته و برنامه‌ای فاخر تولید نشده و یا به اسم تبلیغات دینی به نشر و گسترش مفاهیم ضد دین پرداخته شده است.

خداگرایی شرط لازم برای یکپارچگی انسانها

۵ اردیبهشت ۱۳۸۵/ خبرگزاری مهر

تمام ادیان الهی انسانها را به خدای یگانه فرا می‌خوانند. این خداگرایی، شرط لازم برای یکپارچگی است و توجه به آن وحدت جهانی را در پی خواهد داشت. خداگرایی را شرط لازم برای یکپارچگی انسانها است. مشترکاتی میان همه ادیان توحیدی وجود دارد که باید از آنها دفاع

کرد. یکی از مهم‌ترین این عوامل اشتراک، همان خداگرایی و پرستیدن آفریدگار یگانه است که باید محور و شرط اساسی برای رسیدن به وحدت جهانی قرار گیرد.

جهانی شدن تنها وظیفه و رسالت انبیای الهی است. اگر چه ادیان توحیدی، از شایستگی لازم برای فراگیر شدن برخوردار هستند، اما تنها دین اسلام است که نگاهی کل‌گرایانه به انسان دارد.

عام‌گرایی، ذات‌گرایی و اصل‌گرایی لازمه جهانی شدن است. همهٔ این اصول در دین اسلام وجود دارد؛ چرا که در اسلام دنیا و آخرت، فرد و اجتماع به هم پیوند خورده و برای انسانها غایت و نهایتی در نظر گرفته شده است.

متصور شدن غایتی برای انسان، مشروط به در نظر گرفتن ذاتی برای اوست. این به آن معناست که انسان، عبث آفریده نشده و به اصلی پیوسته است؛ به همین دلیل، انسان‌گرایی بدون گرایش به خداوند، نوعی انسان زدایی است.

عرفان ایرانی، بهترین هدیه به جهانیان است. این نگاه کل‌گرایانه در عرفان ما نیز وجود دارد و عارفان ما دوگانگی را نپذیرفته و عاشق و معشوق را یگانه می‌دانند و بر این باور هستند که هیچ حجابی میان خدا و بنده او وجود ندارد و همین امر، آنان را به یک شادی درونی می‌رساند.

این نامه نیز بوی سیاست‌زدگی را به مشام می‌رساند

۷ اردیبهشت ۱۳۸۵/ خبرگزاری فارس

رئیس‌جمهوری در نامهٔ شتاب‌زده‌ای که به رئیس سازمان تربیت بدنی ابلاغ کرد، قصد داشت تا فضای به وجود آمده در مورد مبارزه با بدحجابی را تلطیف کند. فضای جامعهٔ ما یک فضای اقتصادزده و سیاست‌زده است و این نامه نیز بوی سیاست‌زدگی را به مشام من رساند.

وی با بیان اینکه به عنوان یک عنصر فرهنگی و کسی که دغدغه فرهنگی دارد، وظیفهٔ شرعی و ملی خود می‌داند که در این زمینه تذکر دهد، افزود: مردم نباید به فرم توجه کنند. جامعهٔ ما باید در جهت محتواگرایی رشد کند.

فضا و فرهنگ موجود در ورزشگاه‌ها به هیچ عنوان قابل توجیه و دفاع نیست. به تعبیر مولانا: ما درون را بنگریم و حال را/ نی برون را بنگریم و قال را. زیبندهٔ مسئولان جامعهٔ ایرانی نیست که به جای آنکه به درون و حال جامعه فکر کنند، در اندیشهٔ برون و قال باشند.

اگر رؤسای جمهور قبل چنین دستوری می‌دادند با چه واکنش‌هایی مواجه می‌شدند؟ نباید جامعهٔ ما به گونه‌ای باشد که آنچه برای دیگران مذموم است، برای عده‌ای دیگر ممدوح باشد.

هر چند ممکن است پس از طرح شدن نظراتم عده‌ای را علیه من تحریک کنند، اما کسی مخالف این مطلب نیست که بانوان نیز باید از فضای ورزشگاه‌ها سود ببرند؛ اما باید این کار با مطالعات کافی و سنجیدن دقیق جوانب صورت گیرد.

نباید چشم خود را به روی ناهنجاری‌های اجتماعی ببندیم و این ناهنجاری‌ها را از لایه‌ای به لایهٔ دیگر تعمیم دهیم.

دستور رئیس‌جمهوری عاملی برای تلطیف جو ایجاد شده در رابطه با مبارزه با بدحجابی است. در مسئله مبارزه با بدحجابی نیز معتقدم امروز نیاز جامعهٔ ما برخورد با این آفت است. معتقدم اگر با مسائل پیچیده برخوردی پیچیده صورت گیرد، به حل مسئله می‌انجامد و در غیر این صورت مسئله را پیچیده‌تر می‌کند.

در مسئلهٔ مبارزه با بدحجابی نیز شاهد رفتار نامنسجم در قوهٔ مجریه بودیم. قسمتی از قوهٔ مجریه برای برخورد با بدحجابی وارد عمل می‌شود و قسمتی دیگر این عمل را تخطئه می‌کند.

در جلسه‌ای که میان اعضای کمیسیون فرهنگی و نمایندگان نیروی انتظامی برگزار شد، تأکید کردیم که نیروی انتظامی با نگاهی کلان و ساختاری به ریشه‌های این آفت توجه کند و با مصادیق آن برخورد فرهنگی صورت دهد. البته باید در کنار برخوردهای سلبی، کارهای ایجابی نیز انجام دهیم.

باید دست در دست هم دهیم تا جامعه‌ای زیبنده با تاریخ فرهنگ و تمدن خویش بسازیم و از برخوردهای انحصارطلبانه و انتخاباتی خودداری کنیم.

زنگ خطر انزوای روشنفکری با شکل‌گیری دولت نهم به صدا درآمد؛ احمدی‌نژاد باید تجدیدنظر کند

۹ اردیبهشت ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

[در آستانهٔ شهادت استاد مطهری]: مرحوم مطهری صرفاً نمی‌خواست یک شریعت‌گرایی و منسک‌گرایی خاصی را با تفسیر خاصی اشاعه بدهد، بلکه تلاش می‌کرد که به دلالتهای منطقی و نظری و فلسفی مؤلفه‌های مختلف اعتقادی و دینی پی برده و با توجه به شناخت از فرهنگ، تاریخ و هویت ایرانی و حقوق شناخته شدهٔ مردم و با توجه به قابلیت‌هایی که در اسلام سراغ داشت، دست به تنویر افکار عمومی و آگاهی بخشی بزند.

جامعهٔ ما هنوز شاهد تحقق تمام‌عیار افکار شهید مطهری، به عنوان شاگرد برجستهٔ حضرت امام نیست. در حالی که افکار شهید مطهری، جمهوری اسلامی را رقم زده و در واقع جمهوری اسلامی وامدار تفکر ایشان، به عنوان شاگرد حضرت امام (ره) است، اما می‌بینیم که این روزها به شدت نیاز بیشتری به افکار ایشان داریم.

احساس می‌شود که برخلاف عقل‌گرایی و نگاه فلسفی مرحوم مطهری، در کشور یک جریان احساسی، هیجانی، خرافی و همراه با جلوه‌هایی از تحجر، به تدریج در حال حاکم شدن است که این خود زنگ خطر است و ما را بر آن می‌دارد که بار دیگر این ضرورت را بیان کنیم

که باید آثار مرحوم مطهری یک بار دیگر بازخوانی شود.

حقیقت‌جویی، غایت‌مداری و اصل‌گرایی و نگاه جامع به حقوق شهروندی در ابعاد فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و جامعه‌ای از مؤلفه‌های روشنفکری است که می‌توان آن را به نوعی در آثار مطهری جست و جو کرد.

[در خصوص تأثیر تفکرات و فعالیت‌های شهید مطهری و مرحوم شریعتی]: هردو متفکر وابسته به جریان دوم روشنفکری یعنی اسلام‌گرا و سنت‌گرا بوده و با رویکردی انتقادی، خواهان بازگشت به خویشتن خویش بودند، سعی می‌کردند قابلیت‌های اسلام را شناخته و آن را بشناسانند و از این طریق بسیج عمومی ایجاد کنند.

[با اشاره به رویکردهای متفاوت مرحوم شریعتی و مطهری، که رویکرد اولی جامعه‌شناختی و رویکرد دومی فلسفی بود]: تا یک مقطعی افکار مرحوم شریعتی اشاعه داشت و از یک مقطعی نخبگان ما احساس می‌کردند که پس از پشت سر گذاشتن یک فضای کلی و انتقادی، مخصوصاً انتقاد به غلبهٔ مارکسیسم و غلبهٔ فضای احساسی و هیجانی، نیاز به یک لایهٔ عمیق‌تر و فلسفی‌تر است.

هردو متفکر (شریعتی و مطهری) مدافع مفهوم ایدئولوژی اسلامی بوده و هر دو تعریف واحدی از ایدئولوژی داشتند. مرحوم شریعتی، نقشی در بسیج آرای عمومی علیه مارکسیسم داشت و فضا را برای توجه به لایهٔ عمیق‌تر و فلسفی‌تر فراهم کرد.

مرحوم شریعتی و شهید مطهری توانستند نخبگان جامعه را جذب کنند و اگر روشنگری‌ها و نگاههای عمیق فلسفی آنان و حضور نخبگان در ارتباط با این لایه‌های روشنفکری نبود، انقلاب اسلامی هم شکل نمی‌گرفت.

انقلاب اسلامی وامدار یک جریان روشنفکری است. این جریان همان جریان روشنفکری نسل دوم است که متفکران برجستهٔ آن جلال آل احمد، مرحوم شریعتی و شهید مطهری بود و در نوک این قله، حضرت امام (ره) بود که از قبل زمینه را برای این روشنفکری فراهم کردند.

حضرت امام (ره) زمینهٔ فعالیت روشنفکری نسل دوم را فراهم کردند. ایشان با حضور خود در صحنهٔ سیاست از سالهای ۱۳۳۹ به بعد، زمینهٔ فعالیت روشنفکری نسل دوم را فراهم کرده بودند.

علت مبقیه، همان علت محدثه است. آنچه باعث بقای انقلاب اسلامی می‌شود، همان است که باعث حدوث انقلاب اسلامی شده است.

بقای انقلاب اسلامی مرهون بازنگری آرا و آثار متفکرانی است که باعث شکل‌گیری انقلاب اسلامی شدند؛ لذا باید بار دیگر آثار حضرت امام، مرحوم شریعتی و شهید مطهری را واکاوی کنیم.

نیاز جامعهٔ ما در حال حاضر یک نگاه فلسفی است. بسیاری فکر می‌کنند که پشتوانهٔ این انقلاب صرفاً یک پشتوانهٔ فقهی است، اما باید گفت که این انقلاب ضمن آن‌که پشتوانهٔ فقهی هم دارد، اما دارای عقبهٔ فلسفی چندین سده‌ای است که می‌توان آن را در حکمت متعالیه جست و جو کرد.

احساس من این است که فضای عمومی جامعه تا حدودی از فضای اول انقلاب اسلامی فاصله گرفته است و لذا باید زنگ خطری را به صدا درآوریم و بار دیگر در آستانهٔ سالروز شهادت آیت‌الله مطهری آثار ایشان را که تماماً مورد تأیید حضرت امام (ره) بوده، در دستور مطالعات جدی خود قرار داده و تلاش کنیم که اگر افکار، آثار، آرا و ایده‌های ایشان را جلو نمی‌بریم حداقل در حد افکار ایشان به مسائل اجتماعی و فرهنگی خود بنگریم.

بازگشت به افکار شهید مطهری و برداشتن گامهایی مطلوب‌تر در جهت بسط وگسترش آثار و افکار وی امری ضروری است. ما همواره نیاز به روشنفکری داریم؛ چرا که مبانی فلسفی جمهوری اسلامی و فلسفهٔ سیاسی آن، که ریشه در آموزه‌های انقلاب اسلامی دارد، روشنفکری مضاعفی را می‌طلبد.

روشنفکری در دو وجه مقبولیت و حقانیت نسبت به فلسفهٔ سیاسی مردم سالاری دینی، نیاز امروز ماست. روشنفکر باید مدام بر اساس معیارهای به دست آمده از انقلاب اسلامی و فلسفهٔ سیاسی آن، سیاستها، عملکردها و رفتارهای دولتمردان را در عرصه‌های مختلف اجرایی، تقنینی و قضایی به نقد بکشد.

ما یک حکومتی را تشکیل دادیم که لازمهٔ بقای آن نقد بوده و این مقولهٔ نقد، عمدتاً یکی از دلمشغولی‌های روشنفکران حقیقت‌جو و حقیقت‌گرایی است که بدون تعارف و بدون وصل به قدرت رسمی و یا خیز برداشتن برای متنعم شدن در چرخهٔ رابطهٔ قدرت - ثروت دست به افشاگری و آگاهی‌بخشی بزنند.

وظیفهٔ روشنفکری در این جامعه بسیار خطیر است؛ و ضرورت روشنفکری برای بقای جمهوری اسلامی، ضرورتی انکارناپذیر است. بعضاً برخی از به اصطلاح روشنفکران حرفهایی می‌زنند که مشخص است مبانی نظری و ملزومات روشنفکری را فهم نکرده‌اند و در واقع ما را از مسیر اصلی روشنفکری و آگاهی‌بخشی دور می‌کنند.

این به اصطلاح روشنفکران معتقدند که روشنفکر، ساختارگرا، جوهرگرا و حقیقت‌مدار نیست و لذا با این اعتقادات خود جامعه را به جلو هدایت نمی‌کنند.

روشنفکری عطف به قابلیت‌های انقلاب اسلامی و برای بقای جمهوری اسلامی یک ضرورت انکارناپذیر است و در ایران ضرورتی مضاعف دارد؛ چرا که باید هم در احیای خدا در ساحت معرفت، معنویت‌گرایی در ساحت روابط اجتماعی و هم در پاسداری از دو مؤلفهٔ

حقانیت و مقبولیت فلسفهٔ سیاسی جمهوری اسلامی حضوری مستمر داشته باشد.

ما درحال حاضر، شاهد غلبه این روشنفکری نیستیم. هر زمانی که این دسته از روشنفکران به میان آمدند فضا را فرهنگی‌تر کرده‌اند، اما هر زمان که بنا به دلایلی، خواسته یا ناخواسته، کناره‌گیری کرده‌اند نوبت به جریانات سیاسی، اقتصادزده و سیاست زده رسیده و گوی رقابت را از دست فرهنگ‌گرایان ربوده است.

در ابتدای انقلاب، ما شاهد غلبهٔ روشنفکران حقیقت‌جو و حقیقت‌گرا و غلبهٔ فضای فرهنگی بر سودگرایی و اقتدارگرایی بودیم، اما پس از جنگ، غلبه اقتصادگرایی را شاهد بودیم و به‌تدریج، اقتصادگرایی جای خود را به غلبهٔ سیاست‌زدگی داد تا اینکه جریان روشنفکری نسل چهارم در پیوند با جریان روشنفکری نسل دوم، مجدداً وارد فعالیت شده، دست به آگاهی بخشی و تنویر افکار عمومی زد و تلاش کرد قابلیت‌های انقلاب اسلامی و نمود برخاسته از آن، یعنی جمهوری اسلامی را باز تولید و تقویت کند و در این مقطع یک جریان فرهنگی حاکم شده و شاهد یک کنش تاریخی بودیم.

با شکل‌گیری دولت نهم این زنگ خطر را به صدا در می‌آوردم که اتفاقاتی درحال رخ دادن است که این جریان روشنفکری بنا به دلایلی، گوشهٔ عزلت اختیار کرده و نومیدانه کناره‌گیری می‌کند.

عواملی درحال شکل‌گیری و همیاری است که بار دیگر شاهد سیاست‌زدگی و غلبهٔ اقتدار بر فرهنگ باشیم. این اتفاق در حال شکل‌گیری است. بار دیگر فضای احساسی، هیجانی، اقتدارگرایانه، سیاست‌زده و بعضاً اقتصادزده درحال غالب شدن است و من این زنگ خطر را به صدا در می‌آورم.

بار دیگر روشنفکران ما باید متوجه این معنا باشند که هیچ‌گاه نباید صحنه را خالی کنند و همیشه باید در صحنه باشند و لو بلغ ما بلغ.

بقای ما و تداوم وجودی ما در گرو روشنفکران دینی و حقیقت‌جویی است که با شناخت خود از فرهنگ، تمدن، تاریخ و اسلام به صحنه آیند و اجازه ندهند که بار دیگر سیاست‌زدگان و اقتصادزدگان یا سودگرایان و اقتدارگرایان بر فرهنگ حاکم شوند.

جامعهٔ ما واقعاً نیاز به تفوق و غلبه فرهنگ بر سیاست و اقتصاد دارد. اگر جامعهٔ ما می‌خواهد تداوم و بقا داشته و نیز بازگشت به خویشتن خویش او تداوم داشته باشد، راهی جز غلبهٔ فرهنگ نداشته و باید بدانیم که راه سختی پیش رو داریم.

[در بیان دلایلی که با شکل‌گیری دولت نهم، روشنفکران، گوشه عزلت اختیار کرده‌اند]:
ممکن است روشنفکران بگویند که با شکل‌گیری دولت نهم، وظیفهٔ ما تمام شده، ما به نمود سیاسی دلخواه خود رسیده و دیگر تکلیف از دوش ما ساقط است. دستهٔ دیگری از این

روشنفکران ممکن است احساس کنند که این دولت، اصلاً به جریان روشنفکری وقعی نمی‌نهد، ظاهراً تمام مطالب روشنفکری را مصادره کرده و برای این نوع آگاهی‌بخشی اعتباری قائل نیست. این دسته از روشنفکران می‌گویند: اگر دولت متوجه این جریان روشنفکری نیست حداقل او را مورد جفا نیز قرار ندهد.

اگر این دسته از روشنفکران احساس کنند که طرف مشورت نیستند یا به انحای مختلف، موج‌سواری از افکار آنها صورت می‌گیرد و مصادره به مطلوب می‌شود، به گونه‌ای که گویی آنها نبودند که نقش‌آفرینی کردند و احساس کنند که همه چیز علیه آنها است، طبیعی است که نباید از آنها توقع یک حضور همه‌جانبه داشته باشیم.

با هر مصیبتی که باشد، روشنفکر باید در صحنه حضور داشته باشد. روشنفکر باید آمادهٔ انواع و اقسام مصائب باشد، تا جامعه رشد کند و به پویایی لازم دست یابد.

احساس می‌شود که دولتی را روی کار آوردند، یا در واقع دولتی به خاطر این روشنگری‌ها روی کار آمده که یک نوع انحصارطلبی در تمام مسائل در او دیده می‌شود؛ یعنی دولتی مستغنی از هرگونه مشورت، استفاده از تجربه و تخصص دیگران. گویی در اتفاقات جدیدی که رخ داده این روشنفکران هیچ نقشی نداشتند؛ درحالی که این‌طور نیست.

زنگ خطر را برای دولت نهم به صدا درمی‌آورم. خدا می‌داند اگر این روشنفکران عقب‌نشینی کنند، اولین ضربهٔ آن را دولت نهم و آقای احمدی‌نژاد خواهد خورد. آقای احمدی‌نژاد باید متوجه این معنا باشد؛ باید خود را وامدار این جریان روشنفکری بداند و فکر نکند اگر شرایط به گونه‌ای رقم خورده که ایشان آمده و رئیس‌جمهور شده، اینها همه مربوط به مؤلفه‌ها و تدبیرها و زمان‌سنجی خود ایشان است.

عوامل بسیاری در حصول شرایط برای ریاست جمهوری احمدی‌نژاد دخیل بوده‌اند، در این راستا می‌توان به شرایط اجتماعی، انضمامی و تجربی، فکری و معرفتی مختلف اشاره کرد. این‌طور نشود که نخبگان ما این‌گونه احساس کنند که رئیس‌جمهور می‌خواهد به تنهایی و انحصارطلبانه، کانون توجهات سیاسی، اقتصادی و حتی فرهنگی شود. مصداق سخن بنده، اقدامات شتابزده، تصمیم‌گیری‌های عجولانه، کابینهٔ نه چندان قوی، بی‌توجهی نسبت به مشورت با فقها و مراجع و کارشناسان، بارز است. اصولاً امکانپذیر نیست که یک نفر به تنهایی بتواند جامعه را اداره کند و اصولاً این موضوع نباید به مخیلهٔ هیچ فردی خطور کند.

[با اشاره به نامهٔ امیرالمؤمنین علی (ع) به مالک اشتر و دعوت مکرر به استفاده از تجربه، تخصص و مشورت]: روشنفکر باید در شرایط حساس، زنگ خطر را به صدا درآورد و نه اینکه بنشیند دست روی دست گذارد تا شرایط طور دیگری رقم بخورد و بعد بگوید ما هم چنین پنداری داشتیم.

روشنفکر باید توصیه‌های خود را مطرح کند و رئیس‌جمهور باید گوش شنوا داشته و توجه نماید. اگر پس از مدتی برخی روشنفکران ببینند که به نصایح و توصیه‌های آنها توجهی نمی‌شود یا گوشهٔ عزلت اختیار می‌کنند و ساکت می‌شوند و یا زبان به مخالفت می‌گشایند. بی‌توجهی به مشورت و تخصص و تجربه و یکه‌تازی، خود ضد اصولگرایی است؛ چراکه اصولگرایی فقط این نیست که ما به برخی از اهداف و اصول توجه داشته باشیم، اما به ابزارها و شیوه‌ها بی‌توجه باشیم.

شیوه از جنس هدف است. نمی‌شود با هر شیوه‌ای به هر هدفی رسید، لذا اگر ما ببینیم شیوه‌ها عقلانی نبوده و همراه با رایزنی و مشورت با کارشناسان و اهل خبره نیست، بلافاصله می‌گوییم چون شیوه از جنس اصول است و به شیوه‌های اصولی توجهی نمی‌شود، طبعاً فرد مورد نظر ما از زمرهٔ اصولگرایان محسوب نمی‌شود، چون می‌خواهد با اتخاذ سیاست‌های ماکیاولیستی با هر وسیله‌ای و هر شیوه‌ای، ولو شیوه‌ای غیرقابل دفاع، به اهداف خود برسد و این مغایر اصولگرایی است. در صورت حصول چنین نتیجه‌ای گفتمان دیگری اختیار خواهد کرد. در صورت حصول چنین نتیجه‌ای، مصادیق را از گفتمان خود خارج می‌کنیم.

کاری جز دست به قلم بردن و نوشتن از اهل فرهنگ برنمی‌آید. با قلم خود می‌نویسیم و فریاد می‌زنیم که مصلحت زودگذر نظام، یک وجه قضیه است و حقیقت نظام یک وجه دیگر آن.

این‌طور نباشد که مصلحت سنجی نخبگان و روشنفکران ما یک طرفه باشد؛ یعنی فقط ما بگوییم الآن مسئلهٔ هسته‌ای و فشارهای بین‌المللی داریم و در عین‌حال دولتمردان ما از مصلحت سنجی ما سوءاستفاده کنند و روز به روز بر وجوه انحصارطلبی و سیاست‌زدگی و اقتصادزدگی خود بیفزایند.

شخص آقای احمدی‌نژاد می‌خواهد یکه‌تاز تصمیم‌گیری‌های سیاسی، اقتصادی و حتی فرهنگی کشور باشد.

دولت اصولگرا یعنی دولت قانونمند. صندوق مهر رضا که رئیس‌جمهور در هر استانی که در آن حضور می‌یابد آن را تبلیغ می‌کند، در مجلس شورای اسلامی هنوز تصویب نشده است و حتی به دلیل اشتباهات و اشکالات فراوان آن، از یک فوریتی خارج شده است.

صندوق اندوختهٔ ازدواج جوانان که مربوط به طرح تسهیل ازدواج جوانان است، پیشنهاد کمیسیون فرهنگی بود به تصویب مجلس رسید، در شورای نگهبان تأیید شد و به دولت ابلاغ گردید؛ دولت موظف بود که اساسنامهٔ آن را جهت تصویب مجلس، تهیه کند، اما بلافاصله دیدیم که شورای عالی اداری این صندوق ازدواج را در چند صندوق دیگر ادغام کرد؛ یعنی یک عمل غیرقانونی انجام داد.

این نوع اقدامات خلاف قانون، مصداق بار کجی است که به مقصد نمی‌رسد. آقای احمدی‌نژاد فکر می‌کند منجی عالم بشریت است؛ در حالی که این طور نیست و این در حالی است که حتی بزرگان ما هم چنین تصوری نداشتند. مگر می‌شود بدون یاری دیگران و بدون استمداد اهل فکر به مقصد رسید؟ چه اتفاقی رخ داده است؟ چرا ما حرف نزنیم و سکوت کنیم؟

اگر امروز این سخنان را نگوییم فردا دیر است، برخی عملکردها و تصمیم‌گیری‌های دولت احمدی‌نژاد از زوایای مختلف قابل نقد است. باید مصرانه بر نقد خود پای بفشاریم و قویاً از ایشان بخواهیم که تجدیدنظر کنند و اگر تجدیدنظر نکردند ما راههای دیگری را چه به عنوان نماینده و چه به عنوان یک معلم در دستور کار خود قرار می‌دهیم.

یکی از راهها این است که ما به توصیه و نصیحت کردن بپردازیم؛ یکی دیگر از راهها این است که از اهرمهای قانونی خود در مجلس استفاده کنیم؛ راه دیگر آن است که می‌توانیم از مقام معظم رهبری بخواهیم که به رئیس‌جمهور توصیه‌های لازم را بکنند.

نگاه حاکم به مدیریت اجرایی کشور، نگاهی انحصارجویانه و منجی‌گرایانه است. من این تفکر منجی‌گرایانه را به صلاح و زیبندهٔ کشوری که ۲۷ سال از عمر انقلاب اسلامی‌اش می‌گذرد و نخبگان صاحب تخصص و تجربه و درایت دارد، نمی‌دانم.

نه مشائی و نه اشراقی

۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۵/ خبرگزاری مهر

شهید مطهری بر عقل و دین تکیه داشت و این دو را جدای از هم نمی‌دانست؛ از آنجا که اندیشه‌های وی بر پایهٔ اصولی ثابت استوار هستند، برای همهٔ انسانها قابل استفاده بوده و می‌توان به نشر آنها اقدام کرد. شهید مطهری برای عقل، اعتبار و حجیت قائل بود، عقل و نقل را دو بال یک پرنده می‌دانست و آن را مکمل شرع و نه در برابر آن به شمار می‌آورد. آرا و اندیشه‌های مطهری کارآمد برای هر زمان است. او بر اساس یک‌سری اصول و مبانی مستحکم، به نیازهای جامعهٔ خود توجه کرده و از زاویهٔ مبانی فلسفی و اسلامی به مسائل ثابت و متغیر پاسخ گفته است.

تلاش ایشان این بود که از سطح فراتر رفته و به حقیقت و ریشه‌های فلسفی دست یابد و این نگاه فلسفی مطهری، مبنایی‌ترین روش است و این به حکمت صدرایی برمی‌گردد که مطهری دنبال می‌کرد.

شهید مطهری در محتوا اصولگرا و در قالبها و شرایط اجتماعی کاملاً به روز بود و حتی در برابر مسائل ثابت نیز به یک واکاوی فلسفی می‌پرداخت که نه مشائی و نه اشراقی بود، بلکه بر مبنای حکمت صدرایی و عقل و حکمت شکل گرفته بود.

نظرات مطهری قابل استفاده برای بشریت است. این اندیشه‌ها چون بر پایهٔ اصول ثابت استوار هستند برای همهٔ انسانها قابل استفاده بوده و می‌توان به نشر آنها پرداخت.

انتقاد از تقلیل معرفت حسینی به مداحی‌ها و نوحه‌خوانی‌ها در صدا و سیما

۲۴ اردیبهشت ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

مدتی است صدا و سیما در جهت شناساندن معرفت حسینی، برنامه‌های خود را فقط به مداحی‌ها و نوحه‌خوانی‌ها تقلیل داده است. [در دیدار با هنرمندان آذربایجان شرقی]: قرائت روشنی از نحوه اجرای عزاداری‌ها نداریم. بطوری که صدا و سیما به عنوان یک رسانهٔ فراگیر، به تدریج وعظ و خطابه و سخنرانی علما را حذف و نوحه‌خوانی را ترویج می‌دهد.

از انحرافات در بحث عزاداری‌ها رنج می‌بریم. نسبت به ترویج خرافات و انتشار تصاویر موهن و نیز مضامین عزاداری غیرمرتبط با شأن ائمه اطهار (ع) هشدارمی دهیم. باید به حساسیت علما در این رابطه توجه کرد. طرح ساماندهی مداحی در دستور کار مجلس شورای اسلامی است.

از صدا و سیما می‌خواهیم تا در جهت تولید برنامه‌های فاخر چه در سطح ملی و چه در سطح استانی همت کند.

[با تأکید بر ارتقای معرفت قرآنی و ضرورت انجام یک آسیب‌شناسی در این مقوله]: باید در نگاه خدا به جهان از طریق قرآن شریک باشیم.

ترویج معارف قرآنی در نظام آموزش و پرورش، امری محوری و اولویت دار است.

حذف تشکیلات موازی در عرصهٔ فرهنگ با هدف به روز کردن تبلیغات و ساماندهی فرهنگ و هنر نیز ضروری است.

کلیات طرح ساماندهی مد و لباس به تصویب رسید، باید از تکثر و تنوع و تغییر حمایت کرد؛ طرح جنبه تحمیلی و اجباری ندارد

۲۴ اردیبهشت ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

کلیات طرح ساماندهی مد و لباس با ۱۳۷ رأی موافق، ۴۵ رأی مخالف و ۱۱ رأی ممتنع به تصویب رسید. به گزارش خبرنگار پارلمانی خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، گزارش شور اول طرح ساماندهی مد و لباس در جلسهٔ علنی امروز در دستور کار قرار گرفت.

سید محمود حسینی دولت‌آبادی، مخبر کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی در توضیح این طرح گفت: در شرایط حاضر توجه به لباس و پوشاک به عنوان یکی از عناصر نشان‌دهندهٔ هویت ملی ضرورت دارد.

وی ادامه داد: ترویج گستردهٔ مدل‌های غربی در جامعه و نابسامانی در الگوهای پوشش، اکنون به یک مسئلهٔ فرهنگی در کلان‌شهرها تبدیل شده و ضرورت توجه به آن را به یک نیاز ملی تبدیل کرده است.

دولت‌آبادی با اشاره به سخنان مقام معظم رهبری در جمع دانشگاهیان همدان مبنی بر اینکه می‌توانیم با ارائهٔ الگوهای بومی و ایرانی نیاز به تنوع در مد را تأمین کنیم، گفت: این طرح بعد از بررسی کارشناسان و همکاری مرکز پژوهشهای مجلس تهیه شده است.

مخبر کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی، گفت: طرح شامل ۱۳ ماده است که اکثرا برای تشویق در تهیهٔ پارچه و طراحی الگوهای قوی طبق مدل‌های ایرانی است.

به گزارش خبرنگار ایسنا، اسماعیل گرامی‌مقدم، نمایندهٔ مردم بجنورد در مجلس شورای اسلامی، به عنوان اولین مخالف کلیات این طرح، گفت: اگر عارضه‌ای در جامعه به وجود می‌آید و مجلس مکلف است برای آن قانونی را به تصویب برساند تا معضل حل شود، مدهای انحرافی و مدهای ناسازگار با فرهنگ دینی ما چند درصدند که مجلس می‌خواهد ورود پیدا کند؟

وی گفت: در زمینهٔ بحث حجاب که یکی از ضروریات و بنیانهای فکری این طرح بوده، بارها در نامه‌های ارسالی به حضرت امام (ره) شاهد بودیم که حکم امام بحث پوشش اسلامی و حجاب بوده و ندیده‌ایم در مصادیق دخالت کنند. در این طرح دو موضوع مهم شمرده شده که اولی در این طرح نیامده یا پنهان مطرح شده، که آن اصل نیت برای این کار است که نیت خوبی بوده است.

وی ادامه داد: آیا به چادر که یکی از کامل‌ترین پوشش‌های ملی و مذهبی ماست، وارد شده‌اند؟ چه اتفاقی افتاده که یک چادر از طرف بانوان مورد تمایل قرار می‌گیرد؟ اشکال جای دیگر است.

عضو فراکسیون اقلیت مجلس شورای اسلامی، گفت: آیا فکر کردیم اگر چادر به عنوان اولین گام حجاب و پوشش است، دومی مانتو است. طبقاتی هم این را به انحراف می‌کشند. اگر می‌خواهیم به مد و لباس ورود پیدا کنیم در مردان هم این پیدا می‌شود. فرهنگ با قانون تعریف نمی‌شود. فرهنگ مجموعهٔ آداب و رسوم، رفتارهای اجتماعی، تمایل و خواست مردم است که طی قرون مختلف اتفاق می‌افتد.

گرامی‌مقدم یادآور شد: اگر بخواهیم قانون را وارد این مبحث کنیم در تعریف فرهنگی، قانون دخالت دارد؟ آن وقت مردم بگویند مجلس در حجاب مردم هم دخالت می‌کند.

وی گفت: همهٔ بندهای این طرح دستورالعمل است، قانون نیست.

گرامی‌مقدم ادامه داد: یا مردم این طرح را می‌پذیرند یا نمی‌پذیرند یا به کج‌اندیشی تبدیل می‌شود. اگر این لباس مورد تمایل مردم نشد خساراتی که به کارخانه‌های نساجی می‌خورد را

چه کار کنیم؟ آن وقت مجلس چه برنامه‌ای خواهد داشت؟

وی افزود: وقتی ما در اختیار مردم دخالت می‌کنیم، ده‌ها فاکتور دیگرهم در آن دخالت می‌کند و نباید مجلس کاری کند که خودش و قوهٔ مقننه را زیر سؤال ببرد.

نمایندهٔ مردم بجنورد در مجلس شورای اسلامی، گفت: برای طراحی طرح، باید یک وزارتخانهٔ طرح مد و لباس داشته باشیم. اگر این‌گونه باشد باید در خوراک مردم و ساماندهی آن هم دخالت کنیم.

گرامی‌مقدم گفت: راهکار حل این مشکل، تصویب قانون نیست، می‌توان از صدا و سیما، مراکز تبلیغاتی و دیگر مراکز فرهنگی کمک گرفت.

به گزارش خبرنگار ایسنا، در ادامه عماد افروغ به عنوان اولین موافق این طرح گفت: امروز حقی داریم به نام حق فرهنگ. چون تاریخ ویژه و قانون اساسی خاصی داریم. حق شهروندی فقط تحلیل حقوق اقتصادی و امنیتی و معیشتی نمی‌کند.

مردم حق دارند و دولت وظیفه دارد. ما نسبت به این حقوق غفلت کرده‌ایم. آیا معماری ما مورد توجه قرار گرفته است؟ به موسیقی سنتی جفا نکرده‌ایم؟. نسبت به هنر جفا نکرده‌ایم؟ ملات و ریسمان پیوست و انسجام یک جامعه، فرهنگ است. اما نخ و جنس برنامه‌ریزی آن عاطفی، تشویقی و حمایتی است.

در این‌طرح کل، نگاه ما عاطفی، تشویقی و پرهیز از تصدی‌گری دولت و عمدتاً سیاست‌گذاری، نظارت و هدایت است.

قرار نیست که مجلس و دولت مد بدهند. این طراحان بخش خصوصی هستند که قدرت رقابت به خاطر این غفلت را ندارند.

نمایندهٔ مردم تهران در مجلس شورای اسلامی، یادآور شد: ما سالهاست شاهد غلبهٔ اقتصادزدگی و سیاست‌زدگی هستیم و فرهنگ به فراموشی سپرده شده و تا مادامی که این را حل نکنیم مشکلات اقتصادی و سیاسی هم حل نمی‌شود.

در این طرح به دنبال مدگرایی هستیم. معتقدیم باید از تکثر و تنوع و تغییر حمایت کرد. برای اینکه تعریف از هویت وحدت در عین کثرت است.

در کنار همهٔ تکثرها (لباسهای کردی، گلیکی، مازنی و...) باید نوسازی کنیم. در کنار همهٔ تکثرها یک ریسمان وحدت مبنی بر یادآوری هویت تاریخی است.

از اینکه دولت را موظف به حمایت از برگزاری نمایشگاه مد می‌کنیم، استقبال کنید. ما به دنبال تنوع هستیم.

شما تکثر را در سنت می‌بینید. اگر با نگاه سنتی به این طرح نگاه کنیم با یک نگاه کثرت‌گرایانه به این طرح برخورد کرده‌ایم.

نمی‌توانیم مسائل فرهنگی و اجتماعی را فقط با نگاه سلبی برطرف کنیم، نیاز به راهکارهای ایجابی داریم.

یکی از مقولات حقوق شهروندی افزایش قدرت انتخاب است. در کنار تمام مدهایی که عرضه می‌شود، می‌خواهیم قابلیت‌های موجود فرهنگی را هم تشویق کنیم.

این طرح، بخشی از خلاهای مربوط به راهکارهای ایجابی را برطرف می‌کند. اشتغال‌زایی می‌کند. این طرح مستمسکی برای فعال شدن بخش‌های طراحی دانشگاهها و نمایشگاهی است.

ما نیاز داریم در دنیایی که جهانی شدن غالب می‌شود، در برابر استحالهٔ فرهنگی مقاومت کنیم که مهم‌ترین کارکرد آن تقویت تاریخی- فرهنگی این زاد بوم است.

درست است مردم ما در لایه‌های زیرین الهی هستند. اما بین لایه‌های نمادین و زیرین شکاف افتاده چون غفلت شده است.

اما تا کی می‌توانیم تنها با این بسنده کنیم که بگوییم وزنی که به لایهٔ نمادین می‌دهیم، با لایهٔ زیرین متفاوت است و از ارائهٔ طرحهای ایجابی اجتناب ورزیم؟

این طرح استقرار امنیت فرهنگی و اجتماعی به ارمغان می‌آورد. از زمینه‌های ظهور و بروز برخوردهای سلبی و قضایی صرف جلوگیری می‌کند. وقتی راهکارهای ایجابی درست و طرحهای درست ندهیم، نیروی انتظامی ما جز این وظیفهٔ دیگری ندارد که برخورد کند.

این طرح به هیچ وجه جنبهٔ تحمیلی و اجباری ندارد، فقط دولت را موظف می‌کند که از بخش خصوصی حمایت کند.

به گزارش خبرنگار ایسنا، پس از اظهارات افروغ، دلخوش، محبی‌نیا و الیاسی که به عنوان مخالف ثبت‌نام کرده بودند، صحبت نکردند و چون مخالفی نبود موافق دیگری هم صحبت نکرد. حدادعادل، رئیس مجلس شورای اسلامی به عنوان موافق این طرح ثبت‌نام کرده بود.

معاون پارلمانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، نیز گفت: در خصوص حجاب و عفاف در بین دولت و مجلس و هم دستگاه‌ها هماهنگی وجود دارد. آنچه دولت و مجلس در خصوص حجاب و عفاف دنبال آن هستند خواست مردم است.

وی گفت: دلیل کج‌روی‌های امروز این است که زمینه را برای مردم آن طور که باید و شاید فراهم نکرده‌ایم. تعداد اندکی از روی ناآگاهی و بعضی نیز آگاهانه، اقدام به رفتار خلاف شئون جامعه می‌کنند که باید برای آنها راهکار پیدا کرد.

معاون پارلمانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تأکید کرد: باید زمینهٔ تخلف و هنجارشکنی را از جامعه زدود که یکی از آنها ارایهٔ این طرح است که شورای فرهنگ عمومی بر اساس مصوبهٔ شورای عالی انقلاب فرهنگی بخشی از این طرح را تصویب کرده است.

وی گفت: دولت از کلیات این طرح دفاع می‌کند.

مخاطب قرار دادن بوش به عنوان فردی مذهبی، تطهیر سیاستها وعملکردهای اوست. اگر مقاصد، دیپلماسی است، بهتر نیست بدون استفاده از مفاهیم تعالی‌بخش مذهبی و فلسفی باشد؟

۲۶ اردیبهشت ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی در نطق پیش از دستور خود درمجلس شورای اسلامی گفت: از نمایندگان اندیشمند، حق‌گرا و فرهنگ‌شناس به دلیل رأی قاطع به طرح ساماندهی مد و لباس تشکر می‌کنم و این طرح را در راستای دفاع از هویت فرهنگی و تاریخی این زادبوم و زمینه‌ساز حفاظت و حراست از مواریث فرهنگی در همهٔ عرصه‌ها می‌دانم. این رأی مؤید این نکته است که به رغم سنگینی فضای اقتصادزده یا عملگرایانه و سودگرایانه و سیاست‌زده یا ابزارگرایانه و مصلحت‌گرایانهٔ حاکم، به دلیل همان ته‌نشین‌شده‌های فرهنگی، همواره باید شاهد رفتارها و کنش‌های معنادار تاریخی و البته برای برخی غیرمترقبه از سوی مردم شریف ایران به ویژه نمایندگان فرهیخته آنان بود.

مطمئن باشید که همکاران شما در کمیسیون فرهنگی در شور دوم خواهند کوشید تا ضمن رفع ابهامات موجود در این طرح، تمام پیشنهادات اصلاحی و تکمیلی شما عزیزان را درنظر گرفته و در نهایت طرحی تقدیم شما و مردم شریف و فرهنگ‌مدار کشور نمایند که بازتاب هویت ایرانی و معرف وحدت حین کثرت و احیاگر نمادهای فرهنگ کهن ایرانی در عین به روز کردن آنها باشند.

[با اشاره به نامه رئیس‌جمهور کشورمان به رئیس‌جمهور آمریکا]: به طور قطع این نامه ابعاد شکلی و محتوایی مختلفی دارد که در ارزیابی نهایی باید به تمامی این ابعاد توجه کرد. اما قبل از ورود به این ابعاد بر همگان روشن است که با توجه به مقطع و شرایط حساس کنونی، و همانگونه که در ارزیابی‌ها و دیدگاه‌ها به طور غالب مشهود است، رعایت مصالح ملی و حفظ و احترام به جایگاه و شأن ریاست جمهوری وظیفه‌ای است ملی و تاریخی بر دوش یکایک مقامات رسمی و غیررسمی که به همین دلیل باید به برخی از نکات در وقت خود اشاره کرد.

یکی از نقاط قوت این نامه، طرح یک‌سری واقعیتها و حقایق ضروری و اجتناب‌ناپذیر تاریخی، فلسفی و مذهبی و استفاده از جایگاه ریاست جمهوری برای انتشار آن در سراسر گیتی از طریق رسانه‌های جمعی است.

این نامه می‌تواند در راستای مقابلهٔ نرم‌افزارانه با قدرتهای سلطه‌گر و زورگوی عالم بسیار معنادار باشد و فهم این نکته که عمدهٔ توانایی‌ها و قابلیت‌های ما در جهان کنونی که می‌تواند برهم‌زنندهٔ استیلای کنونی باشد، نرم‌افزارانه و معطوف به مبانی نظری و اهداف انقلاب اسلامی است، در خور تحسین و تقدیر است.

رئیس‌جمهور محترم در این نامه ضمن اشاره به وعده‌ها و حقایق دینی، پرده از بسیاری از واقعیات کنونی در اقصی نقاط گیتی چه در آمریکای جنوبی، چه در آفریقا و چه در خاورمیانه برمی‌دارد و به این وسیله و با آگاهی‌بخشی خود، اذهان جهانی را نسبت به نظام سلطه تحریک می‌کند که می‌تواند زمینه‌ساز تحرکات نرم‌افزارانهٔ بعدی باشد.

در عین‌حال نیازی نبود که این نامه محرمانه باشد، این نامه می‌توانست کاملاً سرگشاده باشد، چون حاوی مطلبی محرمانه نبود.

معمولاً در این‌گونه نامه‌ها، بایده راه‌حلی دیپلماتیک برای برون‌رفت از چالشهای فیمابین مطرح گردد که ارزش محرمانه بودن داشته باشد.

در صورت سرگشاده بودن نامه، بسیاری از پیامدهای سوء عدم پاسخ رئیس‌جمهور آمریکا منتفی می‌شد.

برخی از مقامات یا علاقمندان به رئیس‌جمهور تفسیری بسیار اغراق‌آمیز از این نامه می‌کنند که لازم است برای روشن شدن افکار عمومی به ارزیابی این برداشتهای اغراق‌آمیز پرداخته شود.

اولاً مقایسهٔ این نامه با نامهٔ حضرت امام (ره) به گورباچوف، قیاسی مع‌الفارق است؛ حضرت امام (ره) به عنوان رهبری دینی و معنوی، در زمانی مبادرت به نوشتن نامه کردند که اولاً نظام سوسیالیستی دشمن شمارهٔ یک ما نبود و حضرت امام از موضع قدرت، هدایتگرانه، ولایی و مقتدرانهٔ عرفانی و با پیش‌بینی سقوط قریب الوقوع مارکسیسم و با اشاره به آثار فلسفی و عرفانی ارزشمند اسلامی، راه نجات را پیش‌روی سران کمونیسم در شوروی قرار دادند که متأسفانه به نصایح این مرد ربانی و با آن عظمت تاریخی و سیاسی توجه نکردند و بعدها علناً پشیمانی خود را ابراز کردند.

برخی از مشاوران ایشان پا را فراتر می‌گذارند و این نامه را با حرکت انبیاء مقایسه می‌کنند. عزیزان دقت کنید نامه‌ای با مضمون انبیایی را انبیاء و اولیای خدا و رهبران شناخته شدهٔ معنوی و دینی می‌نویسند که حکیمانه از رمز و راز این عالم مطلع بوده و رسالت تاریخی و دینی خود را ادا می‌کنند.

این دقیقا موضعی است که همواره و به طور شفاهی و کتبی و سرگشاده از سوی مقام معظم رهبری اتخاذ می‌شود. دقت شود که خلط جایگاه رئیس‌جمهور و رهبری می‌تواند پیامدهای نظری و عملی و اجرایی داشته باشد که باید نسبت به آن هوشیار بود و هشدار داد.

تمام تلاش متفکران و اندیشمندان زمان‌شناس و دردآشنا این است که سنگر مسیحیت را از بوش به عنوان جنایتکار معاصر بگیرند و این واقعیت را به جهانیان تفهیم کنند که بوش به هیچ‌وجه، فردی مسیحی و مذهبی نیست و اعمال و رفتار او با مسیحیت سازگار نیست.

مخاطب قرار دادن بوش ولو به طور ضمنی به عنوان فردی مذهبی، ضمن بی‌توجهی به

موضع مدبرانه و حکیمانهٔ این اندیشمندان، توجیه و تطهیر مستقیم یا غیرمستقیم سیاستها و عملکردهای اوست.

اگر این نامه می‌خواهد باب مذاکره را باز کند، چرا مستقیم و رو در رو شرایط یک مذاکرهٔ عادلانه و منصفانه و برهم‌زنندهٔ رابطهٔ گرگ و میش را مطرح نمی‌کنید؟ اگر مقاصد دیپلماسی در پس این نامه نهفته است، بهتر نیست این مقاصد، مستقیم و بدون استفاده از مفاهیم تعالی‌بخش مذهبی و فلسفی باشد؟ آیا فکر نمی‌کنید استفادهٔ ابزاری از این مفاهیم در درازمدت، آسیبی جدی به جایگاه و نقش این مفاهیم وارد خواهد ساخت؟

شاید تحمل این نکته سخت باشد، اما در شرایط کنونی چاره‌ای جز طرح آن را ندارم. اگر قراراست به رغم همهٔ تدابیر وهمهٔ رایزنی‌ها، وارد یک مقاومت و مقابله شویم، بگذارید مردانه وجانانه وارد این مقاومت و مقابله شویم و در عزم جزم مردم وتحلیل مستتر دراین عزم جزم، خللی وارد نسازیم.

[با توجه به اتفاقات اخیر در استانهای سیستان و بلوچستان و کرمان]: مسئولیت بلا واسطهٔ این اتفاقات متوجه وزارت کشور و مقامات امنیتی است.

همواره از رابطهٔ قدرت – مسئولیت یاد کرده‌ایم و بر آن پای فشرده‌ایم؛ طبیعی است که در دوران حاکمیت اصولگرایان، این رابطه و مسئولیت‌پذیری تشدید می‌شود.

منتظر رفع سریع این معضل هستیم. البته تحلیل جدی این وقایع، دروفت دیگرارائه خواهد شد.

بوش باید به نامه احمدی‌نژاد پاسخ دهد

۲۶ اردیبهشت ۱۳۸۵/ خبرگزاری فارس

نامهٔ رئیس‌جمهور ابعاد مختلفی دارد که در آینده به ابعاد مختلف، آن خواهم پرداخت ولی در حال حاضر باید به وجه مثبت این نامه پرداخته شود. به هر حال رئیس‌جمهوری از فرصت خود استفاده کرده و یک‌سری مفاهیم به حق سیاسی، فلسفی، تاریخی و معرفتی را در اختیار رسانه‌ها قرار داده و به این وسیله آگاهی بخشی کرده و من این را می‌ستایم و معتقدم بوش باید به این نامه جواب دهد. معتقدم نامه احمدی‌نژاد به بوش، دارای یک‌سری وجوه انتقادی نیز هست.

[با اشاره به مسائل فرهنگی در کشور]: ما در حال حاضر در یک کشور سیاست‌زده و اقتصاد زده زندگی می‌کنیم که فرهنگ و هنر تحت سیطرهٔ اقتصاد و سیاست قرار دارد، اما تا زمانی که ما تعریفی از نگرش فرهنگی نداشته باشیم، مشکلات عرصه اقتصاد و سیاست نیز حل نخواهد شد.

طرح ساماندهی تشکیلات موازی در عرصهٔ فرهنگ و هنر، امری ضروری است. فرهنگ و

هنر در کشور ما تئوریزه نشده است و ما به طور کلی نتوانسته‌ایم رسالهٔ مدونی را در این زمینه ارائه دهیم که این ریشه در سیاستها و مدیریتهای نادرست دارد.

[در رابطه با مسائل و مشکلات حوزه علوم قرآنی]: متأسفانه ما معرفت قرآنی را به روخوانی و روان خوانی تقلیل داده‌ایم و اگر ما معرفت قرآنی را در آموزش و پرورش بسط و گسترش می‌دادیم قطعاً امروز این وضعیت وجود نداشت. توسعهٔ فرهنگی، جامعه را اصل دانست و درآمدگرایی از فرهنگ را امری نادرست عنوان کرد.

[با اشاره به سابقهٔ درخشان آذربایجان و تبریز]: بین هویت ملی و هویت قومی، تعارضی وجود ندارد و پافشاری عده‌ای به هویت قومی خود تعارضی با هویت ملی آنان ندارد.

ساز و کارهای شورای نگهبان برای نظارت بر انتخابات باید تغییر کند

۳۰ اردیبهشت ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

[با اشاره به نامهٔ حجت‌الاسلام والمسلمین کروبی به آیت‌الله جنتی]: محوراصلی این نامه، به رغم تأیید نسبی مضمون نامهٔ رئیس‌جمهور، مربوط به تفاسیر اغراق‌آمیز از مقامات کشور است، لذا قطع نظر از اینکه مطالب درنامه حجت‌الاسلام‌والمسلمین کروبی چگونه به رشتهٔ تحریر درآمده، آن را یک نامهٔ بجا و مؤثر می‌دانم. مضمون این نامه را شبیه مضمون نطق اخیر خود درمجلس که دربارهٔ نامهٔ رئیس‌جمهور کشورمان به بوش ایراد کرده بودم، می‌دانم. البته آقای کروبی می‌توانست برخی مطالب بیان شده از نامهٔ خود را به گونه‌ای دیگر بنویسد؛ مثلاً اشاره به رشتهٔ تحصیلی رئیس‌جمهور از جمله مطالبی بود که می‌توانست به گونهٔ دیگر تنظیم شود. اصل نامهٔ آقای کروبی نامهٔ درستی است که از نظر من نیز قابل قبول است.

علمای ما باید درتعریف خود از افراد خیلی هوشیار باشند. چرا امام جمعهٔ موقت تهران صحبت‌هایی را که نسبت به نامهٔ رئیس‌جمهور انجام دادند، حتی نسبت به نامهٔ امام (ره) به گورباچف ایراد نکردند؟ و چرا در خصوص نامهٔ امام (ره) این تذکر را نداشتند که باید در کتابهای درسی گنجانده شود؟

نامهٔ حضرت امام (ره)، نه تنها به سقوط مارکسیسمی که در برابر خدا و معنویت می‌ایستاد کمک کرد، بلکه به نشر خداگرایی و معنویت‌گرایی نیز کمک کرده است.

[با اشاره به لایحهٔ اصلاح قانون انتخابات شوراها]: این لایحه یک لایحهٔ بنیابینی به لحاظ ترکیب پیش‌بینی‌شده برای هیأت نظارت بر انتخابات شوراها است. این لایحه، فرصت خوبی ایجاد می‌کند که همه در مورد بحث نظارت، حرفهای خود را بگویند تا به دور از جار و جنجالهای سیاسی به یک نقطهٔ مشترک و مورد اتفاق برسیم.

امر نظارت را می‌پسندم و معتقدم این نظارت طبق قانون برعهدهٔ شورای نگهبان است.

راجع به نظارت، حرفهایی دارم که اگر در زمان بررسی این لایحه فرصتی شود، آن را مطرح می‌کنم.

پیشنهاد خود راجع به نظارت را زمانی، با یکی از اعضای سابق شورای نگهبان مطرح کرده‌ام. این عضو سابق شورای نگهبان پیشنهادم را به لحاظ عقلی مثبت دانست، اما گفت که به لحاظ قانونی دستمان بسته است.

اگر کاندیدای یک انتخابات، در هر شهر بسته به جمعیت آن شهر، فهرستی از افراد شناخته‌شده و مورد اعتماد جامعه که می‌تواند مرکب از اساتید دانشگاه، عالمان دین، فرهنگیان و نمایندگان سابق وغیره باشد را ارائه دهد تا او را مورد تأیید قرار دهند، سازوکار مطلوبی از نظارت به‌دست می‌آید و نیز مکانیزمی مردمی‌تر، اجتماعی‌تر و حتی سخت‌گیرانه‌تری اجرا می‌شود.

قانون باید چارچوب این روال و سازوکار را تعیین کند. به نظر می‌رسد که این اهرم مناسب‌تر و موثرتری است که شورای نگهبان می‌تواند بر اساس آن راحت‌تر و مطلوب‌تر داوری کند.

جایگاه نظارت را برای شورای نگهبان می‌پسندم، اما بر سازوکارهای اتخاذشده توسط این نهاد که بعضاً در انتخابات‌ها به چشم می‌خورد، انتقادهایی دارم. شورای نگهبان، چند نفر را به محله‌ها می‌فرستد که بپرسند آیا کاندیدای مدنظر نماز می‌خواند؟ روزه می‌گیرد؟ نماز جماعت می‌رود؟ و این درحالی است که در انتخاباتی همچون مجلس شورای اسلامی، بعضاً ظرایف مربوط به نمایندگی لحاظ نمی‌شود و لذا شاهدیم که گاه افرادی در مجلس وارد می‌شوند که اگر چه افراد خوب و وجیهی هستند، اما از کیفیت، سطح و تیزهوشی و تیزبینی لازم برای نمایندگی برخوردار نیستند؛ در حالی که ممکن است فردی به نماز جمعه نرود اما قانون‌شناس، طراح و ناظر خوبی باشد.

نیازمند تغییر سازوکارها در این عرصه هستیم، از اینکه گاهی، برخی ظرافتها و نکته‌سنجی‌های مربوط به جایگاه نمایندگی فدای یک‌سری صلاحیت‌های عمومی شده‌است، انتقادهایی وارد است. نمایندگان مجلس جایگاه عرفی خوبی ندارند، جایگاه عرفی نمایندگان در جامعه موجب دور شدن آنها از جایگاه نظارت و قانون‌گذاری است. جایگاه عرفی نمایندگان به این جایگاه تبدیل شده که مدام دنبال مسائل شخصی و پیگیری‌های مسائل جزئی موکلان خود باشند؛ در حالی که این امور، وظیفهٔ نماینده نبوده و مسئولیت قوه مجریه است.

در این بین می‌توان به برگزاری انتخابات استانی و یا تغییر سازوکارهای نظارت و تعیین صلاحیت به عنوان راه حل‌های ممکن اشاره کرد. بسیاری از نمایندگان مایلند که جایگاه عرفی موجود را داشته باشند. اگر سازوکار نظارت شورای نگهبان که از طریق تعیین صلاحیت‌ها اجرا می‌شود، تغییر کرده و بیشتر به سمت مسائل استراتژیک در تعیین صلاحیت‌ها تغییر جهت دهد

و یا برای مثال انتخابات استانی شود، جایگاه عرفی نمایندگان و مجلس را که درحال حاضر متناسب با جایگاه قانونی مجلس نیست، می‌تواند تغییر یابد.

[در خصوص لایحهٔ اصلاح قانون انتخابات شوراها]: این لایحه برای تصویب، مشکلاتی خواهد داشت؛ چون ممکن است خیلی‌ها نه از باب مخالفت با شورای نگهبان، بلکه از باب فضیلتی که برای آن قائلند، با آن مخالفت کنند.

ممکن است یک عده هم از این باب که معتقدند قانون اساسی محدودهٔ نظارت شورای نگهبان، راجع به انتخابات را مشخص کرده و انتخابات شورای شهر مشمول آن نمی‌شود و از باب دفاع از جایگاه مجلس با این لایحه مخالفت کنند.

راه سختی پیش‌روی تصویب این لایحه است. برداشت من این است که تصویب این لایحه با دشواری‌هایی روبه‌رو خواهد شد.البته بنده این لایحه را فرصتی جهت طرح مباحث علمی و روشمند در باب نظارت می‌دانم که می‌تواند تسکین‌دهندهٔ فضای عمومی نیز باشد.

نباید مدام شورای نگهبان را درگیر یک سری مسائل کرد که از جایگاه خود نزد مردم فاصله گیرد و در واقع در جایی که دیگران می‌توانند به خوبی ادای وظیفه کنند نباید شورای نگهبان را که جایگاه خاصی برای آن تعریف شده وارد و آن را بیهوده خرج کرد.

مُد، امری اجتماعی و ارادی است

۳۱ اردیبهشت ۱۳۸۵/ خبرگزاری خانه ملت

رویکرد برنامه ریزی در مورد حقوق فرهنگی باید تشویقی، حمایتی و پرهیز از تصدی‌گری دولت باشد. روشنفکران و لیبرال‌ها افرادی فردگرا هستند که صرفاً به حقوق فردی اهمیت می‌دهند؛ هر چند آنها در دفاع از حقوق خود دچار تزلزل شده‌اند، اما بر اساس فلسفهٔ سیاسی مستحکم، آنها به حقوق جمعی چندان اعتنا نمی‌کنند.

حقوق جمعی در عرصهٔ اقتصاد، عدالت اجتماعی، در عرصه سیاست، اقتدار و ثبات سیاسی و در عرصه فرهنگ، حقوق فرهنگی نامیده می‌شود. به همین خاطر آنها به حقوق فرهنگی چندان توجهی ندارند بلکه معتقدند دولتها باید به مسائل معیشتی، امنیتی و آزادی افراد بپردازند.

روشنفکران و لیبرال‌ها به‌خاطر چالش‌هایی که عملاً با آن روبه‌رو بودند به مقوله‌ای بنام دولت رفاه پی بردند که در این دولت، شکاف طبقاتی، امنیت جامعه را مختل نکند، اما نتوانستند هنوز به حقی بنام حق فرهنگ نائل شوند.

حقوق فرهنگی مخصوص فلسفهٔ سیاسی اجتماعی دولتهای نامحدود بالقوه است. دولتهای نامحدود بالقوه از یک فلسفهٔ بینابین پیروی می‌کنند؛ یعنی نه فردگرا هستند نه جمع‌گرا.

حکومت ما هم که از یک ارزش و آرمان خاصی پیروی می‌کند و خواهان پاسداری از

مواریث فرهنگی و تاریخی می‌باشد؛ ازاین رو، نمی‌تواند نسبت به حقوق فرهنگی بیگانه و بی‌توجه باشد، اما رویکرد برنامه ریزی در مورد حقوق فرهنگی باید کاملاً تشویقی، حمایتی، هدایتی و پرهیز از تصدی‌گری دولت باشد.

ما نباید بیندیشیم که مُد امری غیراجتماعی و ارادی است و جامعه‌ای که دغدغه فرهنگ خود را در عرصه جهان بینی، ارزشها، هنجارها و نمادها دارد نمی‌تواند نسبت به این موضوع بی‌توجه باشد و خود دست به کار شود و اجازه ندهد از کشورهای دیگر وارد گردد.

ما باید اجازه دهیم مدگرایی در کشور با توجه به فرهنگ، نشانه‌ها و نمادهای ملی تقویت شود. ما باید سالن و جشنواره مد برگزار کنیم و فصلنامه‌های مد منتشر نماییم ونیزباید از طراحان داخلی دفاع، و بخش خصوصی را مورد حمایت قرار دهیم.

قربان قد و بالای رعنای شما آقای حداد

۲ خرداد ۱۳۸۵/ خبرگزاری فارس

[در پاسخ به حداد عادل که در حین اصرار وی برای استناد به ماده ۷۷ آیین نامه گفته بود: آرام جانم لحظه‌ای صبر کنید]: اجازه دهید در جواب طنز شاعرانهٔ شما من هم یک تیکه بیایم. قربان قد و بالای رعنای شما آقای حداد. ریش و قیچی دست شماست، ما را می‌سوزانید، فرصت یک آه را هم به ما نمی‌دهید، آخر هم می‌گویید آرام جانم.

نکتهٔ مهمی که آقای قنبری گفته نکتهٔ به حقی است، هفتهٔ گذشته آقای احمد احمدی نطقی داشت و در کنار همهٔ صحبت‌ها اشاره کرد که چرا به نامهٔ مراجع توجهی نمی‌شود، اما همان شب صدا و سیما در برنامه ۲۰/۳۰ این تکه از صحبت‌های آقای احمدی را آورد که نمایندگان صحبت‌های تکراری نکنند. اما ببینید بیت‌الغزل حرفهای دکتر احمدی چه بود و چه پخش شد. باز هم مجلس علیه مجلس.

بحث آقای قنبری حرف حقی است یکی از نمایندگان آمده در تعریف و تمجید حرفی زده، اما ۲۰/۳۰ بدون اشاره به حرفهای من می‌گوید: این صحبت‌ها نطق اخیر افروغ بوده است. حرف من این است که حداقل صحبت‌های بنده را پخش می‌کردید، این چه چند صدایی است؟

حتی آقای دارابی معاون پارلمانی صدا و سیما را هم که دیدم و اعتراض کردم، گفت: بله من دقت کردم دیدم صحبت شما را پخش نکردند و تعجب می‌کنم چرا منشی‌های محترم می‌گویند صحبت‌های مرا پخش کرده است.

وقتی من اعتراض کردم، دیروز چیزی را پخش کرد که ای کاش پخش نمی‌کرد. صحبت من این است که اگر در نقد کسی صحبتی می‌شود، صحبت‌های فرد مورد انتقاد هم پخش شود.

آذری زبانان بر دو هویت خود پا فشاری می‌کنند، پان‌آذریسم و پان‌ترکیسم آذربایجان را تهدید می‌کند، دولت نهم باید با روی بازتری نسبت به نقد برخورد کند

۳ خرداد ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

با شناختی که از مردم ایران و باهویت و فرهنگ آذربایجان سراغ داریم، باید گفت که این مردم شریف بین هویت ملی و تاریخی و قومی هیچ تعارضی نمی‌بینند و بر دو هویت خود پای می‌فشارند و در عین حال سهم بالایی در پایایی و حفظ و تداوم هویت ملی ما ایرانیان داشته‌اند.

اینکه برخی بخواهند به‌گونه‌ای به‌دنبال نحوهٔ تعارضی بین هویت ملی و هویت قومی در این منطقه باشند در حقیقت آب در هاون کوبیده‌اند و قطعاً شواهد این مسئله را تأیید می‌کند.

بعینه دیده‌ام و تحقیقات این را نشان می‌دهد که مردم این خطهٔ ارزشمند، نسبت به هویت دینی و تاریخی و ملی‌شان خودآگاهی دارند و بر هویت خود اصراری می‌ورزند. بسیاری از اقوام دیگر کشور هم از هویت دینی ریشه‌داری برخوردارند، اما نمی‌توان این قضاوت در مورد ترکها را به سهولت در باره دیگران داشت؛ چرا که هویت آنها به خود آگاهی آنها رسیده و در تمامی لایه‌های فرهنگی‌شان نیز تجلی یافته است؛ البته دیگران هم بر هویت ملی و تاریخی خود اصرار می‌ورزند و این مباحث من نفی‌کننده اصرار آنها بر هویت خویش نیست.

[اشاره به کاریکاتور روزنامه‌ای]: این حادثهٔ اسفناک است. این حادثه نمی‌تواند از سوی قوم فارس، عرب، بلوچ، کرد و غیره باشد؛ زیرا با شناختی که از ملت ایران وجود دارد، بعید است این اقدام از سوی کسی باشد که به هویت ایرانی اشراف دارد.

این اقدام احتمالاً توسط یک آذری زبان صورت گرفته است. در آذربایجان ظرفیت‌ها، قابلیت‌ها، امکانات و سابقه‌ای نهفته است که اگر به این فرصت‌ها نپردازیم یک عده سیاست باز می‌آیند و از این ظرفیت‌ها و قابلیت‌ها سوءاستفاده می‌کنند.

در راستای چنین نگاهی، حادثه را باید تحلیل کرد؛ زیرا خطری که آذربایجان را تهدید می‌کند، پان‌آذریسم و پان‌ترکیسم است و این داستان نیز یک توطئهٔ پان‌ترکیستی است.

وی افزود: یک پان ترکیست آمده و طبق یک نقشه و توطئهٔ از پیش طراحی شده، این مسئله را به وجود آورده و موجب واکنش‌هایی شده است.

بخشی از واکنش‌ها طبیعی و بخشی دیگر غیرطبیعی است. به حق است که مردم نتوانند هتک حرمت را تحمل کنند. اما ممکن است که پان ترکیست‌ها هم به این قضیه دامن زده باشند.

کاش وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی زودتر از اینها واکنش نشان می‌داد. زمانی که نمایندگان تذکر دادند توقع داشتیم که این وزارت واکنشی سریع نشان می‌داد و اجازه نمی‌داد که از قضیه چند روز بگذرد.

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و مجموعهٔ دولت نهم باید با روی بازتری نسبت به نقد

برخورد کنند. نباید پس از این‌که نقد می‌شود و اتفاقی می‌افتد، آنها در برابر آن موضع بگیرند.

ما امروزه در برابر توطئهٔ نرم‌افزارانه و سخت‌افزارانهٔ آمریکا قرار گرفته‌ایم. نباید فراموش کرد که مبلغ قابل توجهی اختصاص یافته تا به توطئه‌های داخلی کشور دامن زده شود.

مسلماً در پس این قضیه، داستان طراحی شده و کمک‌های مالی آمریکایی نهفته است؛ اما ما باید مراقب باشیم تا خطر پان‌ترکیسم و تحرکات قومی ایجاد شده با توطئهٔ غربی‌ها و به‌ویژه آمریکا به وجود نیاید.

نماد، نمی‌تواند هویت‌بخش باشد

۶ خرداد ۱۳۸۵/ خبرگزاری مهر

[در ارزیابی نظریهٔ هویتی اولین کرسی نظریه‌پردازی]: بحث مفهوم شناسی، در نظریهٔ هویتی دکتر نجفی، به صورت شفاف مطرح نشده و مسئلهٔ فلسفهٔ اجتماعی نیز اصلاً در این بحث مطرح نشده است. [عضو کمیته داوری اولین کرسی نظریه‌پردازی که چهارشنبه شب در پژوهشگاه علوم انسانی برگزار شد، خطاب به دکتر نجفی]: نظریهٔ هویتی شما چیست؟ نظریهٔ تعریف دارد. نظریه حصر استقرایی و استدلال تمثیلی هم نیست، بلکه چگونگی و چرایی رخداد پدیده‌ها است و باید توجه داشت که تبیین برای خود دارای سازوکارهایی است.

مفهوم‌شناسی بحث مطروحهٔ اولین کرسی نظریه‌پردازی به خوبی مطرح نشده است. مشخص نیست که هویت در چه سطحی مطرح شده و منظور هویت؛ فردی است یا اجتماعی!؟ باید بحث در خصوص فلسفهٔ اجتماعی صورت می‌گرفت و مشخص می‌شد که جایگاه فرد و جامعه و ارتباط این دو با هویت چیست.

اگر در این نظریه‌پردازی از روش‌شناسی رئالیسم استفاده می‌شد، هم بحث فرد و جامعه معنا پیدا می‌کرد. آن زمان رجوع به تاریخ می‌توانست امری کارساز باشد و هم سطح فرض شدن لایه‌های هویت در نسبت با فرهنگ مورد نقد است. اگر لایه بندی صورت می‌گرفت و نگاه فلسفی به فرهنگ می‌شد آن وقت مشخص می‌شد که وزن لایه‌ها یکسان نیست.

«نماد، نمی‌تواند هویت بخش باشد». زبان می‌تواند هویت بخش باشد، اما در صورتی که در خدمت لایه‌های زیرین و جهان بینی قرار گیرد.

در دیدگاه حضرت امام (ره) نه مردم‌گرایی صرف مبنای تعریف مشروعیت است و نه حقانیت‌گرایی، شرع‌گرایی و دین‌گرایی صرف!

۶ خرداد ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

امام (ره) می‌فرمایند که جمهوریت شکل حکومت را تعیین می‌کند، اما وجه اسلامیت ناظر به

ویژگی اشخاص حاکم و محتوای حکومت است؛ براین اساس، تاکید ایشان بر آن است که هم باید به شیوه و چگونگی حکومت توجه شود و هم به محتوای حکومت و ویژگی اشخاص حاکم.

مشروعیتی که تاکنون در تفکر بشری مطرح شده، یا گرایش به حقانیت داشته و یا به سمت مقبولیت تمایل داشته است؛ یعنی گاه به ویژگی‌های شخص حاکم و لزوم دارا بودن فضایل، سجایا و صلاحیت‌های حاکم توجه می‌شده و گاه صرفاً به این امر توجه می‌شده که باید به رضایت مردم عنایت داشت.

در غرب نیز نسبت به هر دو راه انتقاداتی وارد می‌شود. به نظر من، وقتی فرمایش حضرت امام (ره) را در فضایی انتزاعی‌تر مطرح می‌کنیم، متوجه می‌شویم که مشروعیت نه صرفاً به معنای شرعیت، بلکه به معنای حکومتی که بتواند امر و نهی کرده و از اهرمهای لازم برای تضمین احکام خود استفاده کند و بالطبع باید تعین بیرونی داشته باشد، ناظر به دو مؤلفه حقانیت و مقبولیت است. یعنی حکومتی مشروع است که هم حقانیت و هم مقبولیت را دارا باشد.

نه «حقانیت بدون مقبولیت» و نه «مقبولیت منهای حقانیت» می‌تواند برای حکومت مشروعیت‌زا باشد. این تفکر در انقلاب اسلامی را که مبدع آن حضرت امام (ره) است، یک تحول در اندیشه بشر است که می‌تواند نجات‌بخش بشریت نیز باشد.

انتخاب این راه را در حکومت پیامبر اکرم (ص)، حضرت امیر (ع) و نیز در حرکت حضرت امام حسین (ع) به سمت کربلا نیز شاهد هستیم.

امام (ره) یک نگاه صدرایی داشتند و این نگاه در تمامی آثار ایشان مشهود است.

در نگاه صدرایی، مردم جایگاه ویژه‌ای در سیر و سلوک عرفانی عارف پیدا می‌کنند. عارف در آخرین مرحله از سیر و سلوک که از آن با عنوان مرحله کثرت در کثرت یاد می‌کنند، پس از سیری که در طریق الی‌الله داشته، یک مأموریت دیگر پیدا می‌کند و آن این است که به سراغ مردم رفته و آنها را به سوی خدا هدایت کند.

بدون طی این مرحله، عرفان عارف کامل نیست. عرفان حضرت امام (ره) با مردم تمام شده و با هدایت آنها کامل می‌شود.

این صرفاً یک نگاه عرفانی نیست؛ چرا که مرحلهٔ چهارمی که امام (ره) اتخاذ می‌کند و در آن به سراغ مردم می‌آید، همان مرحله‌ای است که باعث شکل‌گیری انقلاب اسلامی می‌شود و در واقع می‌توان انقلاب اسلامی را مرحلهٔ چهارم اسفار اربعه دانست که رهبری و راهبری آن بر عهدهٔ حضرت امام (ره) است و امام (ره) از آن به عنوان انفجار نور یاد می‌کنند.

آیا واقعاً می‌شود که این مردم را که به هر حال باید به سطحی از آگاهی، عشق و هدایت برسند و با رهبر خود همراهی کنند، دارای یک نقش ناچیز دانست؟

نقش مردم در چنین قالب و فضایی، کمی مرزهای حقانیت را درمی‌نوردد.

بدون حضور معنادار و محتوایی مردم، نمی‌توان گفت که جمهوری اسلامی تکوین می‌یابد. وقتی در فرمایش مذکور حضرت امام (ره) عمیق‌تر می‌شویم، می‌بینیم که دارای لایه‌های فلسفی و عرفانی ژرفی است، بطوری‌که می‌توان گفت اگر رهبر خداگونه می‌شود مردم هم خداگونه می‌شوند و به سطحی از محتوا، درست هم‌شأن رهبر خود، دست می‌یابند و چون هدایت یافته و مراحلی را پشت سر گذاشته‌اند، صرفاً یک نقش صوری ندارند، بلکه یک نقش کاملاً شکلی همراه با رضایتی دارند که مرزهایی از محتواگرایی را نیز درنوردیده است.

منظور وی از این کلام، آن نیست که مردم محتواگرایی و حقانیت‌گرایی را رقم می‌زنند. کل‌گرایی توحیدی، زیرین‌ترین لایهٔ تفکر صدرایی است که وجه حقانیت را در نهایی‌ترین مرحلهٔ خود تعیین می‌کند و نقش مردم در این امر، به آن دلیل که باید به یک تجلی عرفانی خاصی دست یابند و تحول درونی و عرفانی را پشت سر گذارند، در حد یک نقش رضایتمندی خشک و صرف باقی نمی‌ماند؛ چون جمهوری اسلامی حاوی دو مؤلفهٔ جمهوریت و اسلامیت است، لذا ساختار این حکومت هم باید بر اساس همین دو مؤلفه شکل گرفته و همواره و در تمام نهادها شاهد تجلی این دو مؤلفه باشیم.

ممکن است یک نهاد بیش از بقیهٔ نهادها متولی و عهده‌دار یکی از این دو مؤلفه باشد، اما هیچ نهادی به تنهایی مسئولیتی دائر مدار یکی از این دو مؤلفه ندارد.

مجلس شورای اسلامی یکی از نهادهایی است که حضرت امام (ره)، اصرار و تاکید زیادی بر آن داشتند. مجلس باید وجه جمهوریت را نمایندگی کند چرا که این امر بالذات وظیفهٔ اوست. بدان دلیل که باید مشروعیت نظام و وجه جمهوریت آن حفظ شود و تجلی حضور مردم در انتخابات است و مجلس مهم‌ترین نهاد انتخاباتی است.

در بین نهادهای انتخابی، نهادی که عمدتاً هم توسط مردم انتخاب می‌شود و هم بیشتر باید پاسدار وجه جمهوریت، در حین توجه به وجه حقانیت باشد، مجلس شورای اسلامی است؛ لذا مجلس باید عمدتاً با گرایش به سمت مقبولیت، پاسدار حق حقانیت نیز باشد؛ چرا که این نهاد، به عنوان نهادی که از میان مردم انتخاب می‌شود، باید به رضایت و خواست مردم توجه داشته و خواست آنها را در جهت خواست و حق دیگرشان که به حقوق دینی و فرهنگی آنها مربوط است، هدایت کند.

شورای نگهبان باید بیشتر به وجه حقانیت توجه داشته باشد و این نقش بر اساس تعریفی که از وظایف شورای نگهبان در قانون آمده، صحیح و موجه است.

جدایی حقانیت و مقبولیت در جمهوری اسلامی کار بسیار دشواری است و فقط می‌توان گفت که در تقسیم کاری که به‌وجود آمد،ه برخی نهادها پاسدار وجه حقانیت هستند، بودن آنکه

وجه مقبولیت در کار آنها مستثنی شود و بالعکس.

به نظر من در نگاه امام (ره) مجلس بیشتر ناظر به وجه مقبولیت با عنایت به وجه حقانیت است و نهاد شورای نگهبان، بیشتر ناظر به حقانیت و اسلامیت قضایا با نگاه به وجه مقبولیت آن است و مجمع تشخیص مصلحت نظام بیشتر نقشی ناظر به وجه مقبولیت و مصالح و نیازهای روزمرهٔ مردم دارد.

تمام این امور وابسته به پذیرش اصل تفکیک قوا است که مورد تایید و تاکید امام (ره) و مصرح در قانون اساسی است. در اندیشهٔ امام (ره) ضمن آنکه شاهد کل‌گرایی توحیدی هستیم، اما در عین حال می‌بینیم که این کل‌گرایی توحیدی، از طریق تقسیم کار و تخصصی شدن کارها در نهادهای مختلف دنبال می‌شود که باید این کارها در قوای سه‌گانه یک هماهنگ کننده به نام ولی فقیه داشته باشد؛ براین اساس، هر یک از قوا کار خود را باید دنبال کند و به عنوان مثال، قوهٔ مجریه نباید به قانونگذاری بپردازد و به هیچ وجه نباید پای خود را از گلیمش درازتر کرده، پشت به قانون کرده و یا آن را دور بزند.

متأسفانه در دوره‌های مختلف شاهد این امر بوده‌ایم، اما مجلس نیز نباید در قوهٔ مجریه و کار عزل و نصب‌ها دخالت کند.

نقش هماهنگ کنندهٔ قوا در جمهوری اسلامی ایران در برخی نظامهای غربی نیز وجود دارد. تنها تفاوت آن است که این نقش در جمهوری اسلامی نسبت به دیگر نظامها پررنگ‌تر است.

در غرب نیز با رضایت‌گرایی کامل روبه‌رو نیستیم. اگر بپذیریم که نظامی که حضرت امام (ره) تعریف کرده‌اند به همهٔ وجوه شایستگی، حقانیت، فضیلت، مقبولیت و رضایت توجه شده است، باید دقت کنیم که انسانهای خردمند، با فضیلت، صاحب تجربه و تخصص را از دست ندهیم.

[با اشاره به روند انتخابی بودن در برخی نهادها، از اینکه انتخاب عده‌ای موجب کنارگذاشتن شایستگان و مجربان شود]: در این روند انتخاباتی به عنوان مثال من که انتخاب شده‌ام، الزاماً بهترین نیستم؛ چرا که به هر حال یک سری فرصتهای رسمی و غیر رسمی در اختیار من قرار گرفته که انتخاب شده‌ام و مسلم است که از من شایسته‌تر نیز وجود دارد که یا به میدان نیامده یا این فرصت را نیافته و یا شناسایی نشده است.

نمی‌توانیم بگوییم هر کسی که انتخاب می‌شود، الزاماً بهترین است؛ لذا باید عطف به همان تعریفی که از فلسفهٔ سیاسی ارائه می‌دهیم، همواره بتوانیم از کسانی که شایستگی‌شان متعین شده و صاحب تخصص و تجربه هستند استفاده کنیم.

باید به خرد جمعی، عقلانیت، تخصص و تجربه توجه داشته باشیم. باید بتوانیم از متخصصان ذی ربط، حداقل در حد مشورت بهره گیریم.

اگر قرار است یک نظام با دو عنصر حقانیت و مقبولیت پیش رود، باید رضایت همه را داشته

باشد و با توجه به اینکه فرد منتخب باید نمایندهٔ همه باشد، باید بگوییم که یک وجه و تجلی همگانی بودن تصمیمات فرد آن است که با همهٔ معتقدان به نظام مشورت کند.

نباید خیلی خشک و بر اساس برخی تصورات صوری از دموکراسی، کشور را اداره کرد. این‌طور نباشد که بگوییم یک عده انتخاب شدند، یک عده انتخاب نشدند؛ پس آنها که انتخاب شده‌اند هرکاری می‌خواهند، انجام دهند.

این امر یکی از آفات دموکراسی و منجر به دیکتاتوری اکثریت است. اگر در تعریف دموکراسی، آن را حکومت مردم تعریف کنیم، نمی‌توانیم به لحاظ مفهومی مانع دیکتاتوری اکثریت شویم، اما این در حالی است که ما از اول دموکراسی را این‌طور تعریف نکردیم بلکه گفتیم که مشروعیت ما از حقانیت و مقبولیت است؛ یعنی همواره باید به شایسته‌ها توجه داشته باشیم.

در نظام ما حتی اگر یک عده، شایسته‌ها را کنار زده و با اتکا به آرای مردمی حاکم شوند، این‌طور نیست که دستشان باز بوده و هرکاری بخواهند انجام دهند؛ چون در این‌صورت وجه حقانیت که بیشتر دایر مدار فضیلت، شایستگی، تخصص و تجربه است، پایمال می‌شود.

اگر افرادی کنار زده شده و کسانی دیگر بر سریر قدرت نشسته و زمام امور و قدرت تصمیم‌گیری در دست آنها قرار گیرد، همواره باید عطف به مؤلفه حقانیت، توجه به شایسته‌ها، مجربها و متخصص‌ها را مد نظر داشته باشند و الا نقض غرض شده و مغایر با فلسفهٔ سیاسی حکومتمان عمل شده است.

آن کس که انتخاب می‌شود باید یک گفتمان را اتخاذ کند، تغییر گفتمانها در ذیل گفتمان غالب و فراگفتمان جمهوری اسلامی امری انکارناپذیر است. به این اعتقاد داریم که گفتمان توسعهٔ سیاسی رفته و گفتمان عدالتخواهی آمده است، اما گفتمانهایی که یکی پس از دیگری در جمهوری اسلامی می‌آیند و می‌روند باید در ذیل فراگفتمان جمهوری اسلامی و سازگار با مبانی آن باشند.

نباید این‌گونه باشد که گفتمانی ناسازگار با مبانی جمهوری اسلامی حاکم شود که پس از آن شاهد غلبه گفتمانی دیگر باشیم که علیه گفتمان قبلی سیاستهایی را بیگانه با فراگفتمان غالب اتخاذ کند.

آمدن و رفتن گفتمانها یکی پس از دیگری را موجب افزایش تجارب است و اگر در تغایر و ضدیت با یکدیگر نباشند باید همچنان قطعات یک پازل یا جدول متقاطع یکدیگر را کامل کنند.

باید همواره از شایسته‌ها استفاده شود، مسلم است که ما توقع نداریم همهٔ شایسته‌ها، تصمیم‌گیری را در اختیار داشته و یا مستقیما اجرا را در اختیار گیرند، اما معتقدیم که می‌توان از آنها در مقام مشاوره و رایزنی استفاده کرد.

حضرت امام (ره) روانشناسی سیاسی و اجتماعی خوبی را در حکومتداری اتخاذ کرده بودند. ایشان به عقلانیت و مشارکت توجه داشته و مشارکت را صرفاً در حد مشارکت در انتخابات تعریف نمی‌کردند.

اگر می‌خواهیم کشور را با عزم ملی و به سمت اهداف و مصالح ملی هدایت کنیم، باید سازوکارهایی تعبیه کنیم که همه در آن احساس مشارکت کرده و بتوانند اظهار نظر کنند.

انتخابات، تمام مشارکت نیست، و در واقع، پایین‌ترین سطح مشارکت در شاخصهایی که برای مشارکت تعریف می‌کنند است. باید تمام کسانی که دلمشغول یک نظام ارزشی، فرهنگی و تاریخی هستند را درگیر کنیم؛ نباید سلیقه‌گرایی را غالب کنیم؛ باید بتوانیم همه سلایق را در ادارهٔ کشور به‌کارگیریم. نشود که با تغییر یک عده، سلیقه‌ای کنار رفته و سلیقه‌ای دیگر بطور مطلق حاکم شود. باید همه را درگیر کنیم تا همه احساس وظیفه کرده و زمان سختی‌ها به دادمان برسند.

امام (ره) همواره می‌کوشیدند که از سلایق مختلف به نحو احسن استفاده کنند و در این راستا به تراکم تجربیات سیاسی و عقلانیت سیاسی توجه می‌کردند.

وی با بیان اینکه نمی‌شود تجربه‌ها را یک شبه کنار زد و یا یک شبه آنها را به‌دست آورد، در پایان بر لزوم توجه به لایه‌های فلسفی و عرفانی دیدگاه‌ها حضرت امام (ره) تاکید کرد.

حربهٔ جدید مثلث زر و زور و تزویر: شبنامه‌ای برای پایان دادن به انتقاد در مجلس

۶ خرداد ۱۳۸۵/ سایت خبری بازتاب

در پی انتقاد شدیداللحن یک نماینده از برخی مدیران، شبنامه‌ای به صورت گسترده در کمد نمایندگان مجلس پخش شد تا دیگر، نماینده‌ای، جرئت چنین انتقادات صریحی را به خود ندهد.

در این شبنامه، از تصویر طویله کنار منزل نمایندهٔ مردم تهران با تیتر همسایه کوخ‌نشین عماد خان استفاده شده است و تصویر منزل ۳۴۰ متری نماینده مذکور در روستایی که زمین آن هم‌اکنون، حداکثر پنج میلیون تومان قیمت دارد، کاخ تفریحی معرفی شده است.

[در گفت‌وگو با «بازتاب»]: این خانه ۳۴۰ متر مربعی را در سال ۷۹ از قرار متری پنج هزار تومان خریداری کرده‌ام و اکنون، گویا قیمت آن متری ده هزار تومان است و از این خانه برای استراحت و مطالعات و تحقیقاتم با توجه به اینکه همه کتابهای من آنجاست، استفاده می‌کنم. من در تهران خانه‌ای ندارم و حاضرم این خانه را با یک آپارتمان کوچک در تهران معاوضه کنم.

خرید و ساخت این خانه را پیش از نمایندگی مجلس به پایان رسانده‌ام. پیش از نمایندگی هم بسیاری از دوستان و علما را به آنجا دعوت کرده بودم و موضوعی نبود که برای کسی مخفی

باشد. [در باره آنتن ماهواره‌ای که تصویر آن منتشر شده]: این آنتن به خاطر آنکه منطقه قابلیت دریافت سیگنال‌های رادیو و تلویزیون را ندارد، توسط رئیس سازمان صدا وسیمای مازندران نصب شده و تنها شبکه‌های داخلی و رادیوها را می‌گیرد.

الحمدلله، ثروت‌اندوزان و قدرت‌پرستانی که اقدامات من، آنان را خشمگین کرده و این اقدامات را خطری برای منافع خود می‌بینند، پس از جستجوی بسیار، توانسته‌اند همین مورد را دستاویز کنند، در حالی که آن را از مدتها پیش با حقوق کتاب‌نویسی و حق‌التدریس خودم ساخته‌ام و انگار من به عنوان یک استاد دانشگاه، که از داشتن یک خانه کوچک در تهران هم محرومم، عرصه را بر کسانی که میلیاردها از بیت‌المال را تاراج کرده‌اند، تنگ کرده‌ام، اما باید بگویم که با چنین چیزهایی از میدان مبارزه با فساد و مفسدان به در نمی‌روم و تا آخر ایستاده‌ام.

[در قسمتی از این شبنامه چنین آمده است؛ «عماد افروغ حتماً آنتن ماهواره‌ای که در جنگل پر طراوت لفور مازنداران بر هوا کرده، کسب اطلاع از تجربهٔ جامعه‌شناسی سیاسی جهان برای مبارزه با مفاسد اخلاقی و به صدا در آوردن طبل رسوایی کاخ‌نشینان بی‌درد چاپلوس است که بگوید: بنده (عماد افروغ) شبههٔ منفعت راخیلی پر رنگ می‌بینم و احساس می‌کنم حالا که برخی ازنمایندگان از نقد مخالفت با احمدی‌نژاد در فضای گرم انتخاباتی طرفی نبستند، فکر می‌کنند شاید به حمایت از ایشان طرفی ببندند»].

جالب اینکه در این شبنامه، از تصویر طویله کنار منزل نمایندهٔ مردم تهران با تیتر همسایه کوخ‌نشین عماد خان استفاده شده است.

تمامی پرونده‌های مفسدان را تا حد توان افشا می‌کنم. زندگی سیاسی بدون هزینه نیست

۷ خرداد ۱۳۸۵/ خبرگزاری مهر

[در خصوص قراردادن شبنامهٔ مذکور در کازیوی نمایندگان ملت]: کسی که وارد عالم سیاست می‌شود و رویکرد انتقادی اتخاذ می‌کند، باید منتظر و آماده تحرکات شبکه‌ها و باندهای متعفن و فاسد و ریشه دار در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی باشد.

وقتی شبنامه را دیدم، از اینکه جامعهٔ ما این‌گونه است کمی ناراحت شدم، ولی اکنون عزم خود را جزم کردم تا بیش از گذشته پرونده مفسدان را افشا کنم. عده‌ای تصور می‌کنند با بدنام کردن و راست و دروغ کردن می‌توانند با خیال آسوده به فعالیت‌های فاسد خود ادامه دهند.

سرنخ‌هایی به دست آورده که هویت عاملان توزیع شبنامه مذکور را مشخص می‌کند. امروز می‌دانم چه کسانی سنگ در دل دارند و دیگران می‌پندارند در و گوهر است و من تمام این

سنگ‌ها را افشا می‌کنم. همهٔ شبکه‌های سیاسی و قدرت که در قالب گروهها و جناحهای مختلف از این اقدامات حمایت می‌کنند و حتی مانع تحقق شعارهای دولت نهم شده‌اند، را افشا می‌کنم.

باید با جدیت، زمینهٔ لازم برای تحقق عدالت در جامعه فراهم شود. از اینکه کسانی چیزی در بارهٔ من رو کنند، استقبال می‌کنم، ولی لجن پراکنی اقدامی غیرانسانی و دور از اخلاق است. من خانه‌ای ۳۰ الی ۴۰ میلیون تومانی در روستای رئیس کولای لفور (مازندران) دارم که حاضرم آن را با یک آپارتمان در تهران معاوضه کنم، ولی اینها مدتها گشته‌اند و این محل را یافته‌اندکه برای مطالعه و تحقیق و دور از زشتی‌ها و پلشتی‌ها بنا کرده‌ام.

[در خصوص ارتباط توزیع شبنامه با موضوع درخواست هفتاد نماینده از رئیس مجلس شورای اسلامی برای عزل رئیس دیوان محاسبات کل کشور]: در این شبنامه به بخشی از اظهارات من در باره محمدرضا رحیمی اشاره شده بود و با توجه به زمان توزیع آن، به نظر می‌رسد بی‌ارتباط نباشد.

[در پاسخ به این سؤال که آیا این مسئله به اطلاع منابع اطلاعاتی و امنیتی نیز رسیده]: این اقدام را انجام داده‌ام و در صحن علنی مجلس هم مطرح کرده‌ام که سر نخ‌هایی را به دست آورده‌ام که کار چه کسانی می‌تواند باشد. کسانی که با تملق و چاپلوسی بزرگ شده‌اند و فعالیت سیاسی می‌کنند، دریوزه‌های سیاسی که متأسفانه در همهٔ گروهها و جناحهای سیاسی چپ و راست هستند و استثنا هم ندارند، می‌توانند عامل توزیع شب نامهٔ مذکور باشند.

بازگشت به صلابت و اصالت انقلاب اسلامی کار آسانی نیست. هم ملت و هم ما به عنوان نمایندگان آنها کار سنگینی در برخورد با مفسدان در پیش داریم و باید عزم خود را جزم کرد.

[در پاسخ به این سؤال که آیا این اقدامات هزینه‌ای برای شما در بر نخواهد داشت]: زندگی سیاسی بدون هزینه نیست و این روند که از اینجا آغاز شده، می‌تواند هزینه‌های بیشتری نیز داشته باشد. کسی که دراین انقلاب نفس کشیده و با این انقلاب بزرگ شده و حیات و بقای خود را مرهون انقلاب می‌داند، بالاترین هزینه‌ها برای او بزرگ‌ترین موهبت می‌شود.

[در باره بررسی مسائل فوتبال کشور در کمیسیون]: در مورد یک میلیارد تومان هزینه‌ای که شده باید بگویم که شما دربارهٔ بزرگداشت سال مولانا مضایقه می‌کنید از اینکه یک همایش برگزار کنید، اما یک میلیارد تومان در آلمان خرج می‌کنند با چه بازده و چه رویکردی و با چه مدیریتی؟ این چه رویکرد احساسی و هیجانی است که در مسابقات فوتبال داشتیم. چرا همه چیز با هیجان، همه چیز احساس، همه چیز شور و عاطفه، پس چه زمانی عقل، محاسبه و برنامه‌ریزی به کار گرفته می‌شود.

یک فضای احساسی و هیجانی درست می‌کنند تا دهان‌ها را ببندند و همه باید ساکت باشند، حاصل آن می‌شود غلبه نفاق، ریا و بسترسازی و مظلومیت برای عده‌ای از افراد.

تفکر و آزادی اندیشه در اسلام

۹ خرداد ۱۳۸۵/ خبرگزاری مهر

اسلام به آزادی تفکر و اندیشهٔ انسان اصالت بخشیده و توحید به عنوان زیر بنای اصول اعتقادی مرکز ثقل جهان بینی و احکام است. اخلاقیات و عقاید ما در توحید ریشه دارند و اخلاقیات و احکام عملی در صورتی موجه و با ارزش هستند که از یگانه پرستی نشأت گرفته باشند. اگر انسان به دور از تعصبات، آداب و سنن اشتباه، اندیشهٔ خود را آزاد بگذارد و فارغ از همهٔ پندارها، اوهام و خرافات یک آزادی تفکر ناب داشته باشد به طور منطقی به توحید خواهد رسید.

این امر مورد احترام و پذیرش اسلام است؛ چرا که اصول دین اعتقادی است، اجباری و تعبدی نبوده و هیچکس اجازه ندارد نگاه تقلیدی به این اصول داشته باشد، بلکه باید با آزادی فکر و با تفکر صحیح به این مسائل دست یابد.

زمانی فرد از آزادی اجتماعی برخوردار است که در انجام خواسته‌های خود با مانع روبه رو نشود که البته چند نکته در این تعریف قابل تأمل است؛ اول اینکه آیا خواستهٔ بشر، میل او بوده یا از روی ترس، مصلحت و میل انتخاب شده و دوم خواسته‌ای که انسان آزادانه انتخاب کرده آیا می‌تواند در جامعه با مانعی برخورد نکند یا نه؟ چرا که ما درخلاء زندگی نکرده و با افرادی به سر می‌بریم که ممکن است خواسته هایشان با ما یکی نباشد.

هیوم اعتقاد دارد فرد تا زمانی آزاد است که به آزادی دیگری لطمه‌ای وارد نکند و این مسئله به معنی حبس آزدی برای اولی و منع آزادی برای دومی است؛ چرا که نخستین فرد زودتر به خواستهٔ خود رسیده و از نفر دوم سلب آزادی می‌شود و این عادلانه نخواهد بود.

گاهی افراد بر اثر مصلحت، ترس و یا میل دچار خود سانسوری می‌شوند، زیرا همهٔ انسانها در انتخاب فردی خود، از آزادی و شرایط یکسان برخوردار نیستند و این به دلیل تأثیر شبکه‌های اجتماعی است که امکان دارد شرایط را برای رسیدن به یک انتخاب خوب فراهم نکنند، پس باید کسانی باشند که قیدها را بر طرف کرده و راه را هموار کنند.

گرچه از میل‌گرایی حمایت نمی‌کنیم، اما بر این باور هستیم که بشر با توجه به رشد و بلوغ فکری خود می‌تواند هوا و هوس را کنار گذاشته و به آزادی تفکر برسد که در اسلام بر آن تأکید بسیار شده است.

تعاریف متفاوتی در مورد دین وجود دارد؛ به گونه‌ای که باید گفت: دین چه چیزهایی را در بر نمی‌گیرد و نه چه مسائلی را شامل می‌شود در کل می‌توان دین را مجموعه‌ای از عقاید، اخلاقیات احکام و رفتارهای عادی افراد تعریف کرد که جدا کردن ساحت فردی آن از ساحت اجتماعی هیچ محلی از اعراب ندارد.

وجه اعتقادی، زیرین‌ترین و عمیق‌ترین لایهٔ دین است. با توجه به اینکه فرد، اجتماع، دنیا و

آخرت جدای از یکدیگر نیستند، نمی‌توان اهمیت وجه اعتقادی دین را که از ژرفترین لایه‌های آن است و به سؤالات اساسی بشر پاسخ می‌دهد، نادیده گرفت.

سؤالات فلسفی متفاوت از سؤالات دینی است. فلسفه و دین هردو به ارائهٔ پاسخهای کلان می‌پردازند اما نگاه فلسفه عقلانی است و با نشاط همراه نیست.

توحید، زیر بنای اصول اعتقادی است. توحید، مرکز ثقل جهان بینی و احکام است، اخلاقیات و عقاید ما در توحید ریشه دارند و اخلاقیات و احکام عملی در صورتی موجه و با ارزش هستند که بر حکمت نظری که یگانه پرستی است، تکیه زده باشند.

نباید به شریعت به تنهایی اکتفا کرد. از این جهت که شریعت، معرف لایه‌های زیرین است آن را قبول داشته و بر چشم می‌گذاریم، اما باید از آن به طریقت و سپس به حقیقت برسیم؛ زیرا هدف اصلی رسیدن به توحید است.

بشر امروز بیش از هر چیز به خدا و معنا نیاز دارد و دورهٔ جدید، دوران بازگشت به خدا و معنویت است.

تمام هم و غم امام (ره) این بود که ما استقلال فکری به دست بیاوریم

۱۲ خرداد ۱۳۸۵/ خبرگزاری فارس

● اگر بخواهید وجوه شخصیتی حضرت امام خمینی (ره) را از زاویهٔ نگاه خودتان تشریح کنید، چه می‌گویید؟

خیلی سخت است که آدم بخواهد فی‌البداهه یک شخصیت ذوابعادی که او را به عنوان الگوی خودش قرار داده و معتقد است که او نقش تعیین کننده و سرنوشت‌سازی در جهان کنونی داشته است، توصیف کند، اما واقع قضیه آن است که بنده امام را هم به لحاظ ابعاد اعتقادی، شخصیت وی و هم ابعاد بینشی و هم به لحاظ عملی و رفتاری یک شخصیت کامل می‌دانم.

از لحاظ علوم شناخته شده، امام را مستجمع جمیع علوم اعم از فلسفه، کلام، فقه و عرفان می‌دانم و ایشان را انسانی می‌دانم که بین ساحتهای مختلف شناختی، ارزشی، احساسی و رفتاری او شکافی به چشم نمی‌خورد و احساس می‌کنم همهٔ اینها هم به نگرش صدرایی ایشان و کل‌گرایی توحیدی ایشان بر می‌گردد که توحید را صرفاً به عنوان امر شناختی و اعتقادی صرف نپذیرفته بودند، بلکه به دلالتهای رفتاری آنچه در وجه فردی و چه در وجه اجتماعی توجه داشتند و این صرفاً هم یک توجه نبود که ایشان تلاش می‌کردند توحید را اجتماعی کرده و تحقق ببخشند و واقعاً امام تنها فرد صدرایی است که من در تاریخ کشور می‌شناسم که تلاش کرده‌اند مرحلهٔ چهارم اسفار اربعه را که همان مرحله کثرت در کثرت می‌باشد، محقق و متجلی

کند. این همان مرحله‌ای است که عارف و فیلسوف ما یک وظیفهٔ خطیر تاریخی روی دوش خود احساس می‌کند، برای اینکه بیاید به سراغ مردم و آنها را به سوی خدا هدایت کند و انقلابی اسلامی خلق کند که به تعبیر خود ایشان انقلاب نور است. امام خمینی این مرحله را عملی کردند. فکر می‌کنم حرکت ایشان در مرحلهٔ چهارم، همان انفجار نور است که مصادف با ظهور و پیروزی انقلاب اسلامی می‌شود.

واقع قضیه آن است که یاد کردن و به تصویر کشیدن این شخصیت بزرگ، سرنوشت ساز، عارف، فانی فی‌الله، ربانی، شخصیتی که واقعاً می‌شود با مقداری مسامحه او را پیامبر عصر قلمداد کرد، پیامبری که تلاش می‌کند پیام‌رسان آن مسئولیت‌ها و رسالتهایی باشد که متعلق به پیامبر اکرم (ص) است. واقعاً برای من خیلی سخت است و فقط می‌توانم این را در یک جمله خلاصه کنم که پیروی از وی و تداوم بخشیدن به راه او، سند عبور از پل صراط ما مسلمانها و ایرانیان، نماد افتخار ملی ما، نماد سرنوشت‌ساز ملی ما و چهرهٔ افتخارآفرین ماست که جزء حافظه‌های تاریخی مثبت ما به حساب می‌آید و بایستی همواره به او ببالیم و افتخار کنیم.

● شما کلیاتی دربارهٔ شخصیت حضرت امام را برای ما تشریح نمودید، اما اگر بخواهیم در شخصیت عمیق و بزرگ ایشان دقیق شده و جزئیات را مدنظر قرار دهیم و مثلاً عملکرد ایشان را در عرصه داخلی و نحوهٔ حکومتداری او بررسی کنیم و ببینیم که دلیل نافذ بودن کلام و نظر ایشان چه بود، شما چه خواهید گفت؟ چطور بوده است که هنوز هم ما برای عملکردهای مطلوب از حضرت امام کد می‌دهیم؟

فکر می‌کنم یکی از دلایل این موضوع، مربوط به فهم حکیمانهٔ ایشان بود؛ یعنی ایشان واقعاً از حکمت برخوردار بودند و فهم او فقط یک فهم مبتنی بر حکمت، بحثی صرف یا حکمت ذوقی صرف نبود، بلکه چنانکه عرض کردم ایشان مظهر و الگوی عینی حکمت متعالیه است.

حکمتی که سه وجه برهان، عرفان و قرآن را با محوریت وحی در هم آمیخته است و خود این حکمت صدرایی یک نگاه حکیمانهٔ خاص به ایشان داده بود که خیلی راحت می‌توانستند عالم را فهم کرده و پیشگویی هم بکنند که از ایشان پیش‌بینی‌های درست و دقیقی را هم شاهد بودیم، اما در کنار این فهم حکیمانه، ایشان، عامل به نگاه و بینش خودشان بودند و حرفی نمی‌زدند که به آن باور نداشته باشند.

بین اعتقاد و احساسات و رفتارشان شکافی نبود و این یکی از صفات بارز امام بود و ایشان با وجود آنکه توجه به مصلحت نظام هم داشتند و معتقد بودند که بدون مصلحت نمی‌شود یک کشور را اداره کرد، اما نگاه ایشان به مصلحت هم از زاویه حقیقت و زاویه اصول و بنیادهای ثابت مورد نظرش بود که در نهایت به اصل توحید باز می‌گشت.

من فکر می‌کنم مهم‌ترین صفت بارز ایشان در همین حکمت و صداقت در رفتار و عدم

شکاف بین اعتقاد و رفتارشان باشد، اما این فقط یک صفت بارز ایشان در عرصه حکومتداری بود و به هر حال شجاعت ایشان یک صفت مثال‌زدنی در وجودشان است؛ یعنی حضرت امام با شناختی که از عالم داشتند که معطوف به آن حکمت ایشان بود، واقعاً ترس در واژگان ایشان جایگاهی نداشت و این صفت تهور هم نبود و به معنای واقعی کلمه شجاعت بود؛ شجاعتی که ریشه در فهم اعماق و لایه‌های زیرین هستی دارد و فکر می‌کنم اگر کسی در واقع همین نگاه، فهم و حکمت را داشته باشد، می‌تواند مثل امام باشد؛ یعنی می‌تواند شجاعت هم داشته باشد. به هر حال باید دقت کنیم که این صفات شخصی ایشان در کنار صفات اکتسابی دیگرشان که بر می‌گردد به مرجع تقلید بودن ایشان، فهم ایشان از شرایط زمانی و مکانی و مقتضیات روز و... دست به دست هم داد تا حداقل از آنجا که سؤال شما در مورد عملکرد امام در عرصه داخلی است، بگویم ایشان نماد وحدت ملی و هویت ملی بودند. ایشان مظهر انسجام اجتماعی همه آحاد و اقشار مردم ما بودند و من این‌گونه بیان می‌کنم که امام نماد ملت‌سازی و دولت‌سازی نوین ما بودند و به همین دلیل هم هست که هنوز که هنوز است یاد ایشان در خاطر همه هست. امام سطحی عمل نمی‌کردند و اصلاً این‌گونه نبود که ایشان بگوید حالا که یک عده‌ای رفته‌اند و عده‌ای دیگر جای آنها آمده‌اند، هر کار اینها می‌خواهند، انجام دهند؛ بلکه تلاش می‌کرد با وجود این چرخشها و جابجایی‌های متداول قدرت که ناشی از روش دمکراسی است، همواره مشارکت همگان را داشته باشد و همه را در عرصه حکومت درگیر کند و کاری کند که همه احساس مسئولیت کنند. امام مسئولیت خود را صرفاً محدود در جغرافیای ایران نمی‌دانست؛ بلکه یک رسالت سنگین اسلامی و در بین آن یک رسالت سنگین جهانی بر دوش خود احساس می‌کردند و با توجه به شرایطی که ما در آن واقع شدیم باید گفت که این شرایط جهانی هم روی اقبال به ایشان نشان داد. در روزگاری که با دنیای سرمایه‌داری و سرمایه‌سالاری مخالفت‌هایی ایجاد و عدالتخواهی در دنیا نشر داده شده بود، امام نماد عدالتخواهی بودند. به لحاظ اجتماعی و تجربی این یکی از عوامل گرایش مردم به ایشان بود که نباید از این مسئله صرف‌نظر کرد و نکته دیگر آن است که جهان بعد از رنسانس به این سو، از خدا و معنویت دور شده بود و نیاز، عطش، احتیاج و اشتیاق خود به معنویت‌گرایی و خداگرایی را در حضرت امام می‌دید و فکر می‌کنم که امام نه تنها نماد ملی ما و جهان اسلامی بلکه مصراً می‌گویم که به تدریج چهرهٔ امام و اعماق وجودی ایشان برای جهانیان روشن‌تر می‌شود و جهان هم در آینده نسبت به ایشان اقبال بیشتری از خود نشان می‌دهد.

● **شما در پاسخ به سؤال قبلی به مصلحت‌اندیشی معطوف به حقیقت حضرت امام (ره) اشاره کردید. این مصلحت‌اندیشی با مصلحت‌گرایی‌ها و مصلحت‌اندیشی‌های فعلی چه تفاوتی دارد؛ چراکه مصلحت‌اندیشی‌های امروز خیلی از مسئولان به مذاق مردم سازگار**

نمی‌آید، اما عموم مردم مصلحت‌اندیشی‌های امام را به جان و دل می‌خریدند؟

باید بگویم که حضرت امام نگاه حقیقت‌گرایانه‌ای به مصلحت داشتند؛ یعنی از زاویهٔ اصول و بنیادهای ثابت اسلامی به مسئله و مقوله‌ای به نام مصلحت می‌نگریستند و این طور نبود که ایشان به قیمت ضدیت و نادیده گرفتن حقایق، مصلحت‌گرا باشند، بلکه برای مصلحت یک حد و اندازه و روشی قائل بودند. در هر حال فکر می‌کنم که ما پس از جنگ، ضمن اینکه علی‌الاصول متوجه مقوله با اهمیتی به نام مصلحت شدیم، یک مقداری فراموش کردیم که مصلحت حد و اندازه و روش دارد و حداقل به لحاظ نگاه روشمند به مقوله‌ای به نام مصلحت، ما نتوانستیم یک نگاه روشمندی را اتخاذ کنیم.

من این وضعیتی را که امروز مصلحت‌اندیشی در جامعهٔ ما دارد، حداقل شخصاً تأیید نمی‌کنم؛ چرا که احساس می‌کنم روشمند نیست و بعضاً باعث دورزدن حقایق و اصول و حتی قانون اساسی ما می‌شود. ضمن اینکه معتقدم هیچ نظامی بدون مصلحت‌اندیشی نمی‌تواند دوام داشته باشد، اما به خاطر اینکه مصلحت‌اندیشی‌های ما عمدتاً روشمند نیست و پژوهش‌های لازم در باب مصلحت انجام نمی‌شود، حقایق و اصول ما را در مقاطعی تحت‌الشعاع قرار داده است.

اما حضرت امام، عطف به نگاه اصولگرایانه‌ای که داشتند، باب مصلحت و باب تعامل جامعه با دین را باز کردند؛ چرا که جامعه یک نیازهای مستحدثه‌ای دارد که باید به آنها توجه کرد که خود این توجه به نیازهای مستحدثه و حد و حدود آن هم برخاسته از نگاه فقهی امام بود و نباید فراموش کنیم که امام یک روش جدیدی را ابداع کردند و مصلحت سنجی در این روش فقهی امام جا می‌گیرد. امام معتقد بودند که باید به شرایط اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی زمانه توجه کرد و این شرایط را در موضوع دخالت داد و وقتی ما موضوع را با توجه به این شرایط زمانی و مکانی دگرگون کردیم، خود به خود، حکم موضوع هم عوض می‌شود. فکر می‌کنم، جایگاه مصلحت در دیدگاه امام همین جا در موضوع‌شناسی خاص ایشان معنا پیدا می‌کند و اگر ما بخواهیم یک موضوع جدید را بگذاریم، در شرایط زمانی و مکانی خودش و به شرایط اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی قضیه توجه داشته باشیم. این طور نیست که عده‌ای بیایند از جاهای مختلف جمع شوند و تنها خصلت جمعی و تحقیقاتی قضیه بر گردد به اینکه این جمع به این موضوع یک رأی بدهند. این کار حتماً مستلزم تحقیق و مطالعه است و روش‌شناسی لازم دارد.

معتقدم اگر مصلحت را در ذیل همان اندیشهٔ فقهی امام قرار می‌دادیم، خیلی راحت‌تر می‌توانستیم به بعد روش‌شناسی و فلسفهٔ اجتماعی ایشان در دستیابی به مصلحت نظام دست بیابیم.

از آنجا که به این دو وجه فلسفه اجتماعی و روش‌شناسی بی‌توجهی شده است، معتقدم ما

امروزه شاهد مصلحت‌گرایی و نه مصلحت‌اندیشی هستیم؛ یعنی مصلحت‌گرایی بر حقیقت‌گرایی قالب شده است و یک‌باره نگاه می‌کنیم، می‌بینیم بعد از جنگ، حوادثی در این کشور رخ می‌دهد که می‌توان از آن به عنوان پراگماتیسم یا اباحه‌گری نام برد و بنابراین، باید متوجه باشیم که بین پراگماتیسم و ماکیاولیسم با مصلحت سنجی و عنایت به مصلحت در اندیشهٔ امام که در ذیل توجه به حقیقت مطرح می‌شود، تفاوت وجود دارد.

● این مسئله که حضرت امام یک شخصیت معنوی- مذهبی بودند و قواعد حاکم بر تعاملات و روابط بین‌المللی و سیاست جهانی را خوب نمی‌شناختند، چگونه ارزیابی می‌شود؟ و مشخص‌تر اینکه بعضی‌ها به جمله‌ای منسوب به حسنین هیکل اندیشمند مصری اشاره می‌کنند که گفته است: امام خمینی شخصیتی همچون پیامبر است که از ۱۴۰۰ سال قبل به امروز پرتاب شده است؟ آیا فکر می‌کنید این سخنان درست باشد؟

خود من در همین مصاحبه گفتم به دیگران هم کاری ندارم؛ من گفتم امام پیامبر زمان بود و من این را در سال ۱۳۷۰در یکی از کتابهای خود نوشته‌ام. ببینید جهان کنونی بعد از رنسانس کاملاً از خدا و معنویت برید. ما در عهد باستان و عصر جهالت تاریخی هم یک نوع انفصال و بریدگی از خدا و معنویت را شاهد بودیم اما آن انفصال تاریخی از روی آگاهی نبود و چه بسا بعضاً در پشت بت‌پرستی آن افراد، یک خدایی و مانایی وجود داشت، ولی بعد از رنسانس بشر با طرح اومانیسم آمد و خدا را با اراده و شعور نهی کرد و بماند که چه عواقبی برای بشر رقم خورد و سر از ضد بشر هم درآورد که تحولات دورهٔ بعد از رنسانس از جمله جنگ‌های جهانی از جمله دلالتهای معرفتی انسان‌گرایی منهای خداگرایی غرب است؛ به همین خاطر، بشر واقعاً تشنه، محتاج و مشتاق خداگرایی و معنویت‌گرایی بود و علاوه بر این، بحث عدالت اجتماعی هم از نیازهای دیگر بشر بود و وقتی امام، رهبری جنبش عدالتخواه و محرومین را با شعار دین‌گرایی و معنویت‌گرایی به دست گرفت، فکر می‌کنم کاری شبیه به انبیا کرد؛ با این تفاوت که به امام وحی نازل نمی‌شد و امام تداوم بخش وحیی بود که به پیامبر عظیم‌الشان اسلام نازل شده بود و سعی کرد، آموزه‌های وحی شده به پیامبر را با همان نگاه جوهری برخاسته از تفکر شیعی که تلاش می‌کند به حقیقت نائل شود به روشنگری و تنویر افکار تبدیل کند.

چرا ما نباید بگوییم امام خمینی پیامبر زمان بود و مگر نقش اجتماعی و رسالت سیاسی انبیا چیست و چرا این نقش را برای امام قائل نشویم و بنابراین، امام به دلیل آنکه یک رسالت سیاسی و اجتماعی را عهده‌دار شد، کار انبیا را کرده بود، اما به هر حال کار امام از این بابت راحت بوده که قبلا وحی و اصول لازم نازل شده و امام انتشار دهندهٔ همان اصولی بود که به پیامبر نازل شد و باید دقت هم کنیم که امام در خصوص ولایت فقیه می‌گویند که ولی فقیه همان اختیاراتی را دارد که پیامبر و ائمه اطهار داشتند و این خیلی جالب است و امام را هم ما

عطف به همین اختیاراتش، دارای شأنی هم‌طراز با شان انبیا می‌دانیم و آن وجه اجتماعی امام هست که امروز زبانزد است و اگر امام صرفاً یک عارف و فقیهی مثل سایر علما بودند و سعی نمی‌کردند به آن وجه فقهی، عرفانی و فلسفی خودشان دلالت اجتماعی بدهند، این قدر هم مورد اقبال واقع نمی‌شدند.

فراموش نکنید که امام جمله‌ای به این مضمون دارند که من از آن مراجعی نیستم که بنشینم تا سراغ من بیایند؛ بلکه من خودم سراغ مردم می‌روم. شاید همین سراغ مردم رفتن هم یکی از عوامل دیگر در محبوبیت و اقبال مردم به ایشان باشد.

● سؤال بعدی در خصوص عملکرد امام در عرصه بین‌المللی است. لطفاً ارزیابی خودتان از عملکرد حضرت امام در این حوزه را برای ما بفرمایید.

فکر می‌کنم امام بیشتر به ریشه‌ها توجه داشتند تا به فروع و دیگر اینکه امام به سلسله مراتب مبارزاتی هم توجه داشتند.

در بعد مبارزهٔ سلسله مراتبی، ایشان اول شاه را نصیحت کردند که دست از وابستگی به آمریکا و اسرائیل بردارد، ولی وقتی دیدند که مراحل لازم طی شده، ولی شاه نصیحت‌پذیر نیست، برخوردهای شدیدتر را آغاز کردند و آن نظم سلسله مراتبی در امر به معروف و نهی از منکر را کاملاً رعایت کردند، اما از آنجا که به ریشه‌ها هم توجه داشتند، می‌دانستند که شاه مهره‌ای بیش نیست و در واقع ریشه قضایا را در اتصال و وابستگی به غرب می‌دانستند و این به نظر من درک عمیق امام را می‌رساند و همین هم هست و تمام کسانی که به ریشه‌های عقب‌ماندگی توجه می‌کنند، قطع نظر از عده‌ای که ریشه عقب‌ماندگی‌ها را صرفاً درونی می‌دانند، خیلی‌ها که عمیق‌تر بررسی می‌کنند، ریشه این عقب‌ماندگی کشورها را به نوع ارتباط آنها با قدرتهای برتر بر می‌گردانند.

حضرت امام هم این معنا را به خوبی درک کرده بودند، ضمن اینکه این ارتباط و اتصال را صرفاً اقتصادی هم نمی‌دانستند؛ بلکه یک وابستگی فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و به عبارت دیگر تمام عیار می‌دانستند و شاید تئوریسین‌های دیگری هم ریشه عقب‌ماندگی‌ها را در وابستگی بدانند، اما آنها ریشه را در وابستگی در یکی از حوزه‌ها مثل اقتصاد یا سیاست می‌دانند ولی حضرت امام، ریشه را در وابستگی همه‌جانبهٔ شاه به غرب و مشخصاً آمریکا می‌دیدند و به خاطر همان نگاه حکیمانه‌ای که داشتند با شجاعت تمام آمدند و برخورد کردند و می‌دانستند که شرایط اجتماعی جهان به گونه‌ای است که آمریکا نمی‌تواند پایش را از گلیم خودش درازتر کند و به همین خاطر و عطف به حضور مردم و شناختی که از مسائل داشتند و اتصال و ارتباطی که با خدای تبارک و تعالی داشتند آن جملهٔ تاریخی خود را بیان کردند که «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند» و این مربوط به بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نبود، بلکه از شروع مبارزه ایشان

این شناخت را داشتند و به همین خاطر ایشان هم به آن نگاه سلسله مراتبی توجه داشتند و هم به این ریشه‌ها و یک مبارزه‌ای را کلید زدند و آمدند جلو تا به پیروزی دست یافتند.

یک نکته عجیب و خیلی جالب برای خود من این است که امام، هیچ گاه با دین برخورد ابزاری و سیاسی نکردند. وقتی به گورباچف نامه می‌نوشتند، هیچ شائبهٔ سیاسی در ذهن نداشتند و وقتی گروه اعزامی از طرف گورباچف می‌آیند و بحث ایجاد ارتباط بین دو کشور را مطرح می‌کنند، امام جلسه را ترک می‌کند و می‌گوید منظور من برقراری ارتباط سیاسی نبود، بلکه می‌خواستم دریچهٔ جدیدی از معنویت و عرفان به روی شما باز کنم. این باید برای ما درس عبرت شود و من می‌خواهم بگویم حقیقت‌گرایی امام هرگونه پراگماتیسم، عملگرایی، ماکیاولیسم و ابزارگرایی را نابود می‌کرد و این رمز و راز موفقیت حضرت امام بود.

● اگر دلیل مخالفت امام با آمریکا صرفاً به دلیل وابستگی شاه با آن کشور بود، پس چرا آمریکا ستیزی امام بعد از پیروزی انقلاب هم همچنان تداوم یافته و حتی تشدید شد؟

وابستگی شاه به آمریکا یک وجه نداشت، بلکه همه جانبه بود و امام ریشهٔ عقب‌ماندگی ما را وابستگی فکری به آمریکا و غرب می‌دانستند و فراموش نکنید که تمام هم و غم امام این بود که ما استقلال فکری به دست بیاوریم. امام اصالت را به فرهنگ و استقلال فکری می‌بخشیدند و می‌گفتند: وقتی ما گذشتهٔ پرافتخار اسلامی خودمان را داریم، چرا باید به لحاظ فکری و فرهنگی دانشگاههای ما وابسته به غرب باشند. به نظر من، وابستگی فکری و فرهنگی در نظر امام، خیلی ریشه‌ای‌تر و مبنایی‌تر از وابستگی مثلاً اقتصادی بود و امام چون نگاه مبنایی داشتند و به تبع آن ریشهٔ وابستگی ما را در وابستگی فکری می‌دیدند در تقابل با این وابستگی، ریشهٔ استقلال را در خوداتکایی فکری و فرهنگی می‌دیدند و به همین خاطر تأکید زیادی روی این وابستگی داشتند و تلاش داشتند ما یک قطع وابستگی فکری از غرب و آمریکا داشته باشیم که فکر می‌کنم هنوز هم این زنگ خطر را باید به صدا در بیاوریم.

حرفهای زیادی دارم امـا...

۱۸ خرداد ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

احساس می‌کنم فضای آزادی بیان با توجه به موانعی که بیشتر به گروهها، صاحبان قدرت و صاحبان منافع مختلف برمی‌گردد، مقداری تنگ و حتی نسبت به گذشتهٔ تنگ‌تر شده است. باید بگویم فضا به‌قدری تنگ شده که من حتی نمی‌توانم به‌راحتی حرفهای گذشته خود را بیان کنم.

[در پاسخ به این پرسش که آیا اصولاً داشتن چارچوب درمسئلهٔ طرح اندیشه درست است یا خیر؟]: بحث چارچوب داشتن یا نداشتن فرع بر یک اصل است؛ چراکه مسئلهٔ اصلی این است که این چارچوب چگونه به‌دست آمده باشد.

بحث این نیست که چارچوب نداشته باشیم. هیچ‌کس مدافع این نیست که آزادی بدون حصر و بدون قید و چارچوب باشد.

اگر تفکر و اندیشه را از هر قید و بند درونی یا بیرونی و یا قید و بند نشأت‌گرفته از ترس که خود ناشی از مصلحت، منفعت، میل، هوی، هوس است و نیز از قید و بندهای بیرونی تحت هر عنوانی اعم از سنت، تاریخ، فرهنگ، مذهب و یا موانع دیگری از جمله قانون؛ آزاد گذاریم خود به یک چارچوب می‌رسد.

بهتر است به جای آنکه این چارچوب را دیگری با منفعت‌طلبی‌های مختلف تعریف کند، این چارچوب ناشی از آزادی تفکر و آزادی اندیشه باشد.

بحث این است که ما خود به مانع و خط قرمز برسیم و کسی با شائبه و منفعتی این چارچوب را برای ما، به‌ویژه برای اصحاب فکر و فرهیختگان و صاحبان اندیشه تعریف نکند.

درجامعه اقشار مختلفی وجود دارند و نمی‌توان این نسخه را برای همگان پیچید. ممکن است بسیاری از میانهٔ راه، میان‌بر زده و بدون توجه به مبانی، خواهان شکستن همهٔ قیدها و خط قرمزها شوند تا هر کاری خواستند بکنند، اما منظور من، راههای میان‌بر توسط چنین افرادی نیست؛ منظورم آن فرهیختگانی است که مبانی مسئله را درک می‌کنند و مدرک معنای آزادی تفکر هستند.

ما ناگزیر از چارچوب هستیم، اما سؤال اصلی این است که این چارچوب چگونه حاصل می‌شود. قدر مطلق و مشترک موانعی که همهٔ نظامهای سیاسی از آن یاد می‌کنند، قانون است که یک شبه به‌دست نیامده است.

مدافع سرسخت آزادی تفکر هستم. قید و بندها اگر از آزادی تفکر به‌دست آمده باشند کاملاً مطلوبند. این آزادی تفکر را باید برای همهٔ انسانها توصیه کرد. در این روند به آرای دیگری می‌رسیم و قطعاً این موضوع بلااشکال است؛ اما باید این آرای را به هم زده و به عرصهٔ گفت‌وگو کشاند.

در جریان آزادی تفکر، اگر کسی مدعی شد که همهٔ حقیقت نزد اوست، امری بلااشکال است؛ به شرط آنکه حاضر باشد در ارتباط با حقانیت اندیشهٔ خود به گفت‌وگو بنشیند.

در واقع شرط ضروری گفت وگو پایبند بودن طرفین گفت‌وگو به قواعد احتجاج، استدلال و برهان جهت اقناع است.

در آزادی تفکر مانعی وجود ندارد، لکن مهم این است که وقتی فرد به نتیجهٔ یک آزادی تفکر می‌رسد تا چه اندازه در بیان آن آزاد است. ممکن است در صورت غلظت شدید موانع، فردی احساس کند حتی آزادی تفکر هم ندارد. جای طرح این پرسش است که تا چه اندازه ورای آزادی تفکر، برای بیان آن تفکر آزاد هستیم؟ متأسفانه فضای آزادی بیان آنچنان که باید

و شاید حتی برای کسانی که به یک چارچوبی برخاسته از آزادی تفکر رسیده‌اند، مهیا نیست. این در حالی است که این چارچوب در صورت به بحث گذاشتن می‌تواند مورد تأیید بسیاری باشد.

کسی را مقصر نمی‌دانم، لکن ما به بسیاری از مسائل که ناشی از آزادی تفکر است، می‌رسیم اما احساس می‌کنیم که در بیان آن آزاد و راحت نبوده و از شرایط ایمنی برخوردار نیستیم.

احصای انواع شرایط ناامن اعم از ذهنی و عینی و در نهایت مقابله با آنها امری ضروری است. فضای احساسی، هیجانی و عوامانه که توسط خیلی‌ها تحریک می‌شود، شرایط را برای بیان آزاد تفکرات دیگر، از جمله برای من محدود کرده است.

این امر یک مانع تلقی می‌شود و باید براگاهی‌بخشی به توده‌ها با نشانه گرفتن عقل آنها به جای احساسات شان پای فشرد. مسلم است که منافع برخی از گروههای اجتماعی اعم از رسمی و غیررسمی در برخوردهای احساسی توده‌ها است.

مانع سر راه بیان ناشی از آزادی تفکر، صرفاً مردم نیستند بلکه منافع گروهها و جناحها اعم از رسمی و غیررسمی است.

با این گروهها باید مقابله کرد و البته شیوهٔ مقابله باید شیوه‌ای باشد که حساسیت‌ها را کمتر تحریک کند و بتواند باعث رشد افراد شود.

گسترش آزادی تفکر و تجلی آن به نام آزادی بیان، با شیوه‌های مطلوب و معقول، بدون آن‌که موجب پس‌روی آن آزادی‌ها باشیم، باید در دستور کار ما باشد.

فشارهایی را که روحاً احساس می‌کنم به انقلاب اسلامی، فلسفهٔ سیاسی آن و جمهوری اسلامی ربط نمی‌دهم؛ بلکه آنها را به یک سری گروهها و جناحهایی ربط می‌دهم، که عادت نکرده‌اند حرف مخالف را بشنوند و این امر را نشانهٔ رشدنایافتگی گروهها و حتی بخشی از جامعه می‌دانم.

ایجاد فضای معقول گفت‌وگو، بسیار ضروری است. مدتی است احساس می‌کنم خیلی حرفها برای گفتن دارم، اما به نظر می‌رسد شرایط روحی امن برای بیان آن را ندارم.

عدم انتقال این سخنان خود به جامعه را موجب وارد شدن ضرر و زیان به جامعه می‌دانم. تاکنون، به لطف خدا موفق شدم که این موانع را علی‌رغم تمام دشواری‌های آن، پشت سر گذارم و حرفم را بگویم، اما واقعیت آن است که آن راحتی دلچسب و دلخواه را ندارم و مدام به خود تلقین می‌کنم.

این مبانی مشروعیت نظام جمهوری اسلامی و فلسفهٔ سیاسی آن است که به من این جسارت و قابلیت را می‌دهد که نتیجهٔ آزادی تفکرم را اظهار کنم و تلاش کنم که جامعه را به رشد مطلوب برسانم.

عده‌ای که این مبانی جمهوری اسلامی و ارزش آزادی را خوب فهم نمی‌کنند تلاش می‌کنند با انواع مانع‌تراشی‌ها به نام دفاع از توده‌ها، مانع رشد تاریخی توده‌ها شوند.

انقلاب اسلامی صبغهٔ فرهنگی و فلسفی خاصی دارد. انقلاب اسلامی مدافع حقوق جامع شهروندی است و یکی از شاهکارها و افتخارات آن، استقبال از آزادی اعم از فردی و جمعی بوده است اما متأسفانه امروزه شرایطی پیش آمده که ما احساس می‌کنیم آنچنان که باید و شاید آزاد نیستیم که حرفهای خود را به‌عنوان یک تربیت‌شدهٔ این انقلاب بیان کنیم. در این خصوص بزرگان قوم و آنها که طرفدار آزادی هستند باید چاره‌اندیشی کنند.

رحیمی باید استعفا دهد و یا عزل شود. نمایندگان نامه‌ای برای عزل رحیمی تهیه کرده‌اند. دردوره قبلی کسی رابه مقام والا شبیه نمی‌کردند

۲۳ خرداد ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

رحیمی[۱]، رئیس دیوان محاسبات کشور به هیچ وجه صلاحیت لازم را ندارد و هرچه زودتر باید استعفا کند یا عزل شود، حداقل بنده به عنوان نماینده این حق را به خودم می‌دهم که خواهان استعفا یا عزل ایشان باشم.

جایگاه دیوان محاسبات، نظارتی حساس و سرنوشت‌ساز است. نظارت، اخلاق و فرهنگ نظارتی می‌خواهد. با ادبیات چاپلوسانه و تملق‌آمیز نمی‌توان نظارت و نقادی خوبی داشت.

احساس می‌کنم آقای رحیمی از صلاحیت لازم برخوردار نیست و شخصاً خواهان استعفا یا عزل ایشان از این مقام حساس و کلیدی هستم.

مقام معظم رهبری فرمودند با دستمال آلوده نمی‌توان شیشه‌ای را پاک کرد، لذا با اخلاق غیرنظارتی و غیرشفاف و آلوده به تملق نیز نمی‌توان شیشه‌ای را در سطح کلان و مبنایی پاک کرد.

بسیار متأسفم و یک بار دیگر به رئیس‌جمهور توصیهٔ دلسوزانه می‌کنم که کاری نکنند تا فضا برای تملق و چاپلوسی روز به روز تشدید و تقویت شود.

پاشنه آشیل ایشان را تملق‌ها و چاپلوسی‌ها می‌دانم. تملق و چاپلوسی در تمام دوره‌ها بوده، اما الآن این فضا با هاله‌ای از قداست همراه شده است که بلافاصله بحث پیامبر و پیامبری ولو به نقل قولی مطرح می‌شود و این خطر جدیدی است و باید از آن جلوگیری شود.

واقعاً احساس خطر می‌کنم و فکر می‌کنم کسانی که خواهان حفظ آقای رحیمی هستند، خود آنها نیز باید حسابرسی شوند.

---

۱. منظور، محمدرضا رحیمی است که در آن زمان رئیس دیوان محاسبات کشور بود و در دورهٔ دوم ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد، به عنوان معادل اول رئیس‌جمهور برگزیده شد.

باید تحقیق شود که آیا مدافعان ایشان، خیرخواهانه دفاع می‌کنند؟ بنده مدافعین ایشان را متهم نمی‌کنم، اما خواهش می‌کنم تجدیدنظری نسبت به مدافعان ایشان شود.

چون رئیس دیوان محاسبات، منصوب مجلس می‌باشد، وظیفهٔ مجلس است که نسبت به عزل ایشان اقدام کند و تا جایی که بنده اطلاع دارم نامه‌ای توسط تعدادی از نمایندگان، خطاب به حداد عادل تنظیم شده و درخواست عزل یا استعفای ایشان از این مقام حساس، سرنوشت‌ساز و خطیر شده است.

احساس می‌کنم اگر حداقل فضاسازی صورت گیرد تا مقام دیگری این‌گونه اظهارنظر نکند، به نهادینه شدن فرهنگ نقد و نقادی در جامعه کمک شده و بار دیگر استقلال مجلس به رخ کشیده می‌کشد.

برای حفاظت و حراست از مجلس باید این نامه به مقصد برسد و حتی اگر آقای رحیمی عزل نشود، مجلس جایگاه حقیقی خود را پیدا می‌کند.

در دورهٔ قبلی کسی را به مقام والا شبیه نمی‌کردند، ولی الآن شبیه می‌کنند و نمی‌خواهم بگویم شخصی که مقایسه می‌شود خودش راضی است، ولی کسی را که با تمسک به ارزشهای دینی و مقام‌های بلند شبیه‌سازی می‌کنند، اوخود نیز از فضای همراه با قداست سوءاستفاده می‌کند و این یک هشدار است که نه فقط بنده، بلکه بسیاری از علما هشدار دادند که باید مواظب بود و از دین دفاع عقلانی و محکم کرد و با فضاهای خرافی و آمیخته با قداست و قدیس‌پروری مقابله کرد.

نمایندگان نامه‌ای برای عزل رحیمی تهیه کردند

۲۳ خرداد ۱۳۸۵/ خبرگزاری مهر

جایگاه دیوان محاسبات کشور، نظارتی، حساس و سرنوشت ساز است. نظارت نیازمند اخلاق نظارتی است و با رفتار چاپلوسانه و تملق آمیز نمی‌توان به وظایف خود به خوبی عمل کرد. رئیس دیوان محاسبات، فاقد صلاحیت لازم برای این جایگاه است. شخصاً خواهان استعفا و عزل آقای رحیمی از این مقام حساس و کلیدی هستم.

مقام معظم رهبری فرمودند با دستمال آلوده نمی‌توان شیشه را پاک کرد و با اخلاق غیرنظارتی و غیرشفاف و آلوده به تملق نیز نمی‌توان شیشه را در سطح کلان پاک کرد. دلسوزانه از رئیس‌جمهور می‌خواهم که اجازه ندهد فضا برای تملق و چاپلوسی تقویت شود.

تملق و چاپلوسی پاشنه آشیل دولت احمدی‌نژاد است. تملق و چاپلوسی که در همه ادوار بوده؛ امروز در دولت نهم با هاله‌ای از قداست آمیخته شده است.

نصب و عزل رئیس دیوان محاسبات از وظایف و اختیارات نهاد قانونگذاری است. اقدام

مجلس برای عزل رحیمی باعث می‌شود تا دیگران این گونه اظهار نظر نکنند و به نهادینه شدن فرهنگ نقد و نقادی کمک شود.

[نامهٔ مورد نظر رئیس کمیسیون فرهنگی، با محوریت درخواست برای برکناری رئیس دیوان محاسبات به علت استفاده از تعابیر موهن نسبت به نبوت، تملق و چاپلوسی و عدم انجام وظایف نظارتی توسط یکی از روحانیون عضو فراکسیون اصولگرایان مجلس شورای اسلامی نوشته شده است].

این نامه که امروز از سوی جمع زیادی از نمایندگان امضاء شده، فردا برای قرائت در جلسه علنی تقدیم هیأت رئیسه می‌شود.

منتظر دریافت پیشنهاد اتحادیهٔ ناشران در بارهٔ قانون حق مؤلف هستیم

۲۴ خرداد ۱۳۸۵/ خبرگزاری مهر

با رد لایحهٔ حمایت از حقوق مؤلف و مصنف، دولت می‌تواند پشنهاد اصلاح این قانون را به مجلس شورای اسلامی ارائه دهد و اگر اتحادیهٔ ناشران و کتابفروشان هم پیشنهادی در این زمینه دارند، کمیسیون فرهنگی مجلس از آن استقبال می‌کند. اگر اتحادیهٔ ناشران، قصد پیشنهاد لایحهٔ قانونی برای اصلاح قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان دارد، کمیسیون فرهنگی از آن استقبال می‌کند، اما به دنبال این هستیم که کاری اساسی در این زمینه صورت بگیرد و اصلاح این قانون با پیشنهاد یک تبصره پیش نمی‌رود. کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی هم اکنون منتظر است که دولت باتوجه به اینکه موضوع این قانون به آنها مربوط می‌شود، طرح اصلاح قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان را که مربوط به سال ۱۳۴۸ است پیشنهاد دهد، کمیسیون خود هم می‌تواند طرح اصلاح این قانون را بدهد اما ترجیح می‌دهیم طرحهای اولویت دار مجلس را پیگیری کنیم ودر این مورد، پیشنهادات اتحادیه‌های صنفی را هم مورد بررسی قرار می‌دهیم.

طرحهای تشکل‌های صنفی در مورد بهبود قانون حق مؤلف در کمیسیون فرهنگی بررسی می‌شود، اما این پیشنهادات باید جامع و همه جانبه تنظیم شده باشد و به صورت تک بعدی به این قانون نگاه نشده باشد.

شأن نظارتی اخلاق و فرهنگ نظارتی می‌خواهد

۳۱ خرداد ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

[در خصوص نامهٔ نمایندگان در حمایت از رئیس دیوان محاسبات]: تمام نمایندگان حق دارند اظهار نظر کنند و حق دارند در حمایت از مسئولان نامه جمع آوری کنند. تقدیر و تشکر پیگیری

حقوقی ندارد، اما درخواست عزل، پیگیری حقوقی دارد؛ یعنی آنکه باید دستور بر روی آن صادر شود. نامهٔ هفتادتن از نمایندگان که خواستار عزل رئیس دیوان محاسبات هستند، به خاطر اشتباهی که مرتکب شده، نیست، بلکه به خاطر عدم اعتراف به این اشتباه و عدم پذیرش خطایی که در این خصوص صورت گرفته است.

حتی برخی از نمایندگان را متهم کردند که دچار بدفهمی شده‌اند. به هر حال خود را از هرگونه مسئولیتی مبرا دانست. اگر این عذرخواهی منسوب به ایشان را که ظاهراً در کمیسیون برنامه و بودجه صورت گرفته در نامهٔ خودشان مرقوم می‌کردند، ما هم دست به تنظیم یک متن و جمع‌آوری امضاء نمی‌زدیم، اما به هر حال این مسئله را دنبال می‌کنم و تذکر خواهم داد.

امروز هم با هیأت رئیسه، این بحث را مطرح کردم و به من گفتند نامه را به کمیسیون مربوطه ارجاع داده‌اند یا خواهند داد.

تقدیر و تشکر پیگیری حقوقی ندارد و صرفاً اثر روانی دارد؛ بروند ۳۰۰ تا امضاء جمع کنند. نامهٔ ما بایستی پیگیری حقوقی شود.

[در پاسخ به اینکه در بحث اظهارات اخیر، رئیس دیوان محاسبات، گناهکار اصلی را خبرنگاران معرفی کرده‌اند]: ممکن است در این بین برخی از اطلاع‌رسانی‌ها کاملاً واقع‌نمایی نکند، حتی آنجایی که یک واقع‌نمایی مطلق از سوی خبرنگاران صورت نمی‌گیرد، درصدی از حقیقت نهفته است.

به هر حال حداقلش این است که ایشان (رئیس دیوان محاسبات) صحبتی را نقل کرده؛ یعنی یک آدم سوری یک حرفی زده و ایشان نقل می‌کند، ما همین را تحلیل محتوایی می‌کنیم و همان را در متن و بسترش می‌گذاریم، چرا اینجا می‌گویی؟ در جمع؟ چرا در حضور جمع خطاب به رئیس‌جمهور می‌گویی؟ در گوشی بگو.

ضمن اینکه حدیث هم داریم مذمت شده‌اند کسانی که هرچه را می‌شنوند همان‌ها را نقل می‌کنند. ایشان باید قدری این را حلاجی و تجزیه و تحلیل می‌کرد.

شأن نظارتی اخلاق و فرهنگ نظارتی می‌خواهد؛ حتی اگر به این مسائل اعتقاد هم دارید (رییس دیوان محاسبات) نباید بیان کنید، همواره باید شمشیر تیز دو لبهٔ علی‌وار خودت را بالای دستگاه نگه داری، حتی آنهایی را که دوست داری بیشتر مراقبت کنی.

حضرت امیر (ع) در نامه به مالک اشتر نوشتند: مشاوری را انتخاب کن که بیشترین انتقاد را به تو می‌کند، دیوان محاسبات که جای خود را دارد. به هر حال ما این موضوع را دنبال می‌کنیم.

[در خصوص توقیف روزنامه ایران و اینکه وزیر فرهنگ ارشاد اسلامی علیرغم حکم دادستانی اجازهٔ چاپ آن را نمی‌دهد]: من این موضوع را پیگیری می‌کنم، دیشب شنیدم که قرار شد فکس دادستانی را برای من بفرستند.

معلوم نیست که اگر در دور دوم انتخابات، رقیب آقای احمدی‌نژاد فردی غیر از آقای هاشمی بود نتیجه چه می‌شد؟

۱ تیر ۱۳۸۵

هر کس حق دارد که نظر خود را داشته باشد و عقایدش را مطرح کند. نادران نیز عقاید خود را مطرح کرده، اما باید در نظر داشت که اصولگرایی یک جریان شخصی نیست، افراد و طیف‌های گسترده‌ای را در بر می‌گیرد که قطعاً اظهارات آقای نادران نظرات تمامی آنان محسوب نمی‌شود. [با اشاره به نامهٔ اخیر گروهی از اقتصاددانان خطاب به رئیس‌جمهور]: به صرف اینکه این نامه مخالف من است، من نباید بحث‌های دیگری را مطرح کنم و واکنش نشان دهم. حتی باید با مخالفین خود نیز عالمانه رفتار کنیم. در میان نویسندگان این نامه افراد موجهی حضور دارند، اما عده‌ای نیز هستند که خود مسئول پدید آمدن این وضع هستند و امروز باید پاسخگو باشند. من به دولت هم توصیه می‌کنم که به آن توجه کند. بخش‌هایی از این نامه مفید است که باید از آن استفاده کرد و باقی را هم باید عالمانه پاسخ داد. ولی در کل باید از چنین حرکاتی استقبال شود. حسن این نامه این است که از دریچهٔ لیبرالی نوشته نشده و در بخش‌هایی شعارهای دولت را هم پذیرفته است.

ایراد مشترک چپ و راست ما این است که وقتی به قدرت می‌رسند، مخالفان خود را رد می‌کنند.

من معتقدم سیاست اقتصادی دولت آقای هاشمی از نظر فرهنگی، جامع و دارای آهنگ مناسبی نبود؛ یعنی با ریشه‌های فرهنگی و تاریخی ما همخوانی نداشت. همین مسئله هم سبب یک رویگردانی گسترده شد که در دوم خرداد ۷۶ خود را نشان داد. به عقیدهٔ من آن انتخابات بیش از هر چیز یک نه به آقای هاشمی بود. در انتخابات نهمین دورهٔ ریاست جمهوری نیز این امر تکرار شد. معلوم نیست که اگر در دور دوم انتخابات، رقیب آقای احمدی‌نژاد، فردی غیر از آقای هاشمی بود نتیجه چه می‌شد؟

جریان توسعهٔ اقتصادی و تعدیل ساختاری بوی لیبرالیسم، پراگماتیسم و عملگرایی می‌داد که از نظر من قابل دفاع نیست. همین انتقاد را به دولت نهم هم وارد می‌سازم که پراگماتیسم نباشد.

[با انتقاد از ساختار «دولت ساختهٔ» ی برخی احزاب نظیر مشارکت و کارگزاران]: البته من هیچ گاه جریان و اشخاص را خلط نمی‌کنم. بین تفکر و ساختار و اشخاص فرق است. من این فکر و ساختار (اقتصادی) را قبول ندارم، ولی ممکن است که فرد دارای گذشتهٔ قابل دفاع و انقلابی باشد.

نمی‌توان گفت چون این فکر خراب است پس طرف آدم غیر قابل دفاع و غیرانقلابی و غیراخلاقی است، نه، حساب افراد از ساختار جداست.

رویکرد آقای احمدی‌نژاد، واکنشی طبیعی به نادیده گرفتن عدالت و شعار آن بود. من با شعارهای آقای احمدی‌نژاد موافقم و احساس می‌کنم یک تغییر رویکرد رخ داده، اما باید در نظرداشت که حرکت باید از روی برنامه باشد.

شعارهای دولت نهم باید از روی برنامه ریزی محقق گردد که هنوز استراتژی مدون و برنامه ریزی روشنی در مورد آن مشاهده نشده است.

باید توجه داشت که عدالت صرفاً اقتصادی نیست. اقتصاد یک جنبهٔ عدالت است. عدالت جنبه‌های فرهنگی، سیاسی، گروهی و فردی نیز دارد که حتماً باید با آزادی همراه باشند. عدالت و آزادی همراه همند.

افروغ: چرا نامهٔ هفتاد نماینده برای عزل رئیس دیوان محاسبات به جریان نیفتاده است؟ حدادعادل: نامه را به جریان قانونی انداخته‌ام؛ برکناری رحیمی به رأی مجلس نیاز دارد

٤ تیر ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

[در تذکری آیین‌نامه‌ای به استناد بند ۷ مادهٔ ۲۱ و بند ۱۱ مادهٔ ۲۳ در خصوص نامهٔ تقدیم‌شده به هیئت رئیسه که حاوی هفتاد امضای نمایندگان جهت عزل رئیس دیوان محاسبات بوده است]: یک اظهارنظری صورت گرفته، تعدادی از نمایندگان مجلس احساس وظیفه کرده‌اند و در اینجا تذکر داده‌اند، بعد نامه‌ای کتبی از سوی دیوان محاسبات اینجا قرائت شد که در آن نمایندگان به بدفهمی متهم شدند. اگر این اتهام صورت نگرفته بود، شاید اصلاً نیازی به این نامه نبود.

[با اشاره به مخالفت عده‌ای از نمایندگان در هنگام جمع‌آوری امضا برای نامه جهت عزل رئیس دیوان محاسبات]: این مخالفت حق آنهاست، اما ای کاش اجازه می‌دادند نمایندگان کار خود را پیش ببرند.

همان روز عصر، سه‌شنبه، گفتند: رئیس دیوان محاسبات، به طور ضمنی اشتباهش را پذیرفته است، اما سؤال ما این بود که این اظهار تأسف صورت‌گرفته یا خیر، و اگر صورت گرفته پس چرا در نامهٔ وی قید نشده بود.

این در حالی است که در نامهٔ قرائت‌شده، مطلبی دال بر تأسف، مشاهده نشده و حتی حکایت از سلب مسئولیت از خود و مبرا نمودن خود از هرگونه اظهارات تلویحی و ضمنی مبتنی بر تملق دارد.

اظهار تأسف باید مستقیم، آشکار و علنی باشد. همان‌گونه که اظهارات ایشان در نشست مذکور و نامهٔ قرائت‌شده در صحن آشکار بود، اظهار تأسف نیز باید آشکار و مستقیم باشد.

علی‌رغم این‌که ریاست محترم مجلس مصاحبه‌ای کرده و مسئله را منتفی دانسته‌اند؛ اما به

هر حال این حق نمایندگان امضاکننده است که پاسخی حقوقی، آشکار و علنی در صحن علنی، از شما بشنوند.

آنچه باید پیگیری حقوقی در برداشته باشد، نامهٔ مبتنی بر عزل است. می‌گویند ۱۷۰ نفر امضا در حمایت جمع شده است؛ بروند ۳۰۰ امضا جمع کنند و آن را اینجا قرائت نمایند، اما به ما بگویید رد حقوقی نامهٔ هفتاد نفر از نمایندگان به چه شکلی است؟

حدادعادل در پاسخ گفت: همان‌طور که شفاهی و خصوصی به شما گفتم، من نامه را برای رئیس کمیسیون برنامه و بودجه ارسال کردم.

وی [حداد عادل] با تأکید بر اینکه سخنانش صرفاً بیان قانون و نه ابراز موافقت یا مخالفت است، افزود: عزل رئیس دیوان محاسبات به هر دلیلی، در اختیار رئیس مجلس نیست و همان‌طور که انتصاب وی نیز با پیشنهاد کمیسیون و رأی‌گیری مجلس صورت می‌گیرد، بحث برکناری این مسئولیت نیز همان‌گونه است.

رئیس مجلس با بیان اینکه نامه را به جریان قانونی انداخته‌ام، گفت: البته همان‌طور که شما گفتید تعداد امضا الزام‌آور نیست، من فقط نظر این تعداد نماینده را فرستادم، کما این‌که ممکن است تعداد دیگری امضاء خلاف این نظر وجود داشته باشد.

ریا و چاپلوسی با اصولگرایی نمی‌خواند

۱۰ تیر ۱۳۸۵/ سایت خبری بازتاب

ما نیاز داریم دایرهٔ اصولگرایی را بسط دهیم، همان‌طور که رهبری این کار را کردند. ما باید حلقهٔ مخالفان را تنگ و دایرهٔ موافقان را بسط دهیم کما اینکه همین موضوع، شعار احمدی‌نژاد بود. به نظر من آقای احمدی‌نژاد باید جرأت و جسارت بازنگری در مرتبطان و متعلقان خود را داشته باشد. افرادی که تا دیروز منافعشان در مخالفت با ایشان بوده، چگونه است که امروز موضعشان حمایت با ایشان شده است. در مفاسد اقتصادی دولت-ثروت، با کسانی که از قبل حاکمیت و رابطه با آن برای خود و خانواده‌شان کیسه دوخته‌اند، باید مبارزه کرد و اما از کسانی که با این شبکه‌ها مبارزه می‌کنند و با مال حلال روزی می‌گذرانند، باید قدردانی و تشویق کرد. کسانی که افشاگر این شبکه‌ها هستند اما نان توانمندی‌های خود را می‌خورند و پروندهٔ آشکار و سالم و رویی دارند و با اصحاب تملق و نیرنگ درمی‌ستیزند را باید قدردان اینها باشیم. اینها منتقدانی هستند که در عین توانایی، سوءاستفاده نکرده‌اند.

«عماد افروغ» ۴۸ ساله دارای مدرک دکترای جامعه‌شناسی و مشهورترین منتقد دولت در کسوت ریاست کمیسیون فرهنگی از ناکارآمدی‌ها و بی‌مدیریتی‌هایی می‌نالد که سالهاست گریبان فرهنگ و سیاست این کشور را گرفته است.او از رازهای سر به مهری می‌گوید که

عملکرد برخی اصحاب ثروت و قدرت، از آنان خط قرمز بی‌اطلاعی مردم و ناتوانی قانون درست کرده است. از قضاوتهایش در بارهٔ وضعیت فرهنگی، رکود اقتصادی، رواج فساد اداری و مالی، می‌پرسم و سیل هشدارهای افروغ است که برای بهینه‌سازی نظام حکومتی ایران سرازیر می‌شود. جالب‌ترین نکتهٔ گفت‌وگو این سخن افروغ بود که می‌گفت: [در صورت باز گشت به همان شرایط و در اختیار داشتن همان اطلاعات] اگر هزار بار دیگر رأی بدهم به احمدی‌نژاد و یا یکی مثل او رأی خواهم داد.

● با توجه به اینکه یکی از رهبران اصلی جلسات رأی اعتماد مجلس شما بودید و نطق‌های شما در مخالفت با وزیر کشور و برخی دیگر از وزرا شما را در قامت یک منتقد حرفه‌ای و جدی در انظار عمومی جلوه داده بود، دفاع شما و کمیسیون فرهنگی مجلس از آقای صفار، جالب و تعجب‌برانگیز بود. چه ویژگی‌هایی در آقای صفار هرندی بود که کمیسیون فرهنگی و خصوصاً شما را به دفاع از خود وا داشت؛ به طوری که شاید یکی از مهم‌ترین علل رأی اعتماد به ایشان، دفاع شما و کمیسیون از وزارت صفار بود.

زمانی که کابینه معرفی شده بود، ما از آقای صفار هرندی به اقتضای اینکه وزارت ارشاد زیرمجموعهٔ نظارتی کمیسیون فرهنگی است، دعوت کردیم و در دو جلسه‌ای که به طرح سؤال و دریافت پاسخهایمان انجامید، با توجه به سوابق ایشان و نیز پاسخهایی که می‌دادند، احساس کردیم که با وزیر اهل تعامل و نظارت‌پذیری روبه‌رو هستیم، فلذا با توجه به این دو نکته و نیز پاسخهایی که ایشان دربارهٔ دیگر برنامه‌هایشان از جمله انتصابها و عزل و نصب‌ها ارائه کردند، اعضای کمیسیون به این نتیجه رسیدند که کلیات برنامه ایشان قابل قبول است و من نیز در مصاحبه‌ام گفتم که کلیات برنامه ایشان با توجه به سابقه‌اش نشان می‌دهد که ایشان اهل تعامل است و می‌توان روی وجه نظارت‌پذیری وزیر آینده حساب باز کرد.

● آیا پس از انتخاب آقای صفار هرندی، شما به اهدافی که می‌خواستید رسیدید؟ یعنی شما و در مجموع، اعضای کمیسیون فرهنگی چه نمره‌ای به عملکرد یک سالهٔ وزارت ارشاد می‌دهند؟

از آن زمان تاکنون مواردی پیش آمد که پاسخ نامه‌های ما با دیرکرد مواجه شده بود که به تدریج این هم حل شد و حتی الآن تسریعی در زمینه نامه‌نگاری‌ها به چشم می‌خورد. اما در نگرش کلی به نظر می‌رسد آن دقت‌هایی که باید اعمال می‌شد صورت نگرفته است؛ خصوصا در عزل و نصب‌ها توقع و انتظاراتی که داشتیم، برآورده نشده است.

البته علاوه برآن، انتظار داشتیم دولت در بعد نرم‌افزاری علوم انسانی فعالیت قابل دفاع‌تری داشته باشد که متأسفانه تاکنون شاهد در پی گرفتن رویهٔ واحد توسط مسئولان ارشاد و در بعد کلان، دولت نیستیم.

• یکی از مواردی که شما در زمان رأی اعتماد به آقای صفار مطرح کردید اولویتها و برنامه‌های مسائل چاپ، نشر و سینما بود. اما در حال حاضر با نگاهی که به فعالیتهای یک ساله وزارت ارشاد تحت مدیریت آقای صفار می‌اندازیم، چیزی جز ادامهٔ سیاستهای مدیران قبلی و یا تشتت در برنامه‌ها و رویکردها به چشم نمی‌خورد. به نظر شما علت این نابسامانی‌ها چیست؟ آیا وظیفه نظارتی مجلس مغفول نمانده است؟ آیا فقدان یک نهاد برنامه ریزی و نظارت قوی از اسباب این آشفتگی‌ها نیست؟

من فکر می‌کنم شاید و احتمالاً مدیران این دستگاه یا اسیر روزمرگی هستند یا همان سیاستهای گذشته را با همان اشخاص گذشته دنبال می‌کنند؛ غافل از اینکه انتقاداتی که در گذشته متوجه این وزارتخانه بود هم متوجه سیاستهای اتخاذشده و هم عملکرد مدیران آن مجموعه می‌شد. فراموشمان نشود که در گذشته چه گلایه‌هایی از سوی اصحاب فرهنگ و دینداران ما نسبت به فرهنگ و ارشاد مطرح بود. موضوع مهمی که در این زمینه باید گفت، اینکه ما هنوز شاهد تدوین یک استراتژی مشخص نیستیم.

وظیفهٔ ما درکمیسیون فرهنگی این است که سازوکارهای نظارتی خودمان را با توجه به شرایط جدید بازتعریف کنیم. ما بارها گفته‌ایم که آیین‌نامه ممیزی باید دچار تغییر و تحول شود. موضوعات اصحاب نشر را بهتر است خود دستگاه دولت لایحه بدهد تا اینکه مجلس طرحی را آماده و تصویب کند. با وجود این، ما جلسات متعددی با دست‌اندرکاران نشر و نیز وزارت ارشاد داشته‌ایم، ولی تاکنون طرح و لایحه و ایده‌ای دریافت نکرده‌ایم که در صدد تصویب آن و رفع مشکل باشیم.

• طرح استفاده مدیریت‌شده از ماهواره که خود شما از جمله مدافعان آن بودید، با اقبال خوبی روبه‌رو نشد. بعضی‌ها صداوسیما را به خاطر پایین بودن کیفیت برنامه‌ها و اینکه درصورت استفادهٔ مدیریت شده از ماهواره، این سازمان با افت رویکرد قابل توجهی روبه‌رو می‌شود را عامل اصلی رأی نیاوردن طرح عنوان می‌کنند و برخی نیز رواج بی‌بندوباری یا فرصت‌سازی اقتصادی برای عده‌ای معدود را، از جمله دلایل مردود شدن طرح می‌دانند. به نظر شما مشکلات به وجود آمده برای ناکام ماندن طرح، ناشی از چه بوده است؟

دربارهٔ ماهواره باید یک نگاه واقع‌بینانه همراه با توجه به ارزشها و اصول، داشته باشیم. در قانون آمده که کسی اجازه استفاده از ماهواره را ندارد مگر کسانی خاص، که خود این برخورد دوگانه مطلوب نیست؛ چون اشخاص خاص، تنها خودشان در صدد استفاده از ماهواره برنمی‌آیند، بلکه خانوادهٔ آنان هم استفاده می‌کنند و این یعنی دوگانگی و تبعیض بدون دلیل در خانواده‌های ایران. ما با نگاهی که به پشت‌بامها می‌اندازیم کاملاً متوجه می‌شویم که این قانون

تا چه اندازه قابل پیگیری و دارای ضمانت اجرایی است. به نظر من این وهن به قانون است که ضمانت اجرایی نداشته باشد.

نگاه ما به ماهواره تاکنون صفر و یک بوده است؛ تأیید و یا رد مطلق؛ در حالی که می‌توان نگاه بینابینی نیز تعریف کرد و آن اینکه با استفاده از تکنولوژی موجود از برنامه‌های خوب ماهواره ـ که کم هم نیستند ـ مانند مستندها، برنامه‌های علمی و گفت‌وگوهای پخش شده استفاده کرد و به خاطر خودداری از برنامه‌های مبتذل، مردم را از دیدن چنین موضوعات و مطالب قابل استفاده‌ای محروم نکنیم.

البته با توجه به این نگاه، در برابر تکذیب مطلق، تأیید مطلق هم نمی‌کنیم. جمهوری اسلامی مبتنی بر فلسفهٔ سیاسی و اجتماعی خاصی است. ما لیبرال و جمع‌گرا نیستیم، بلکه فلسفهٔ خاصی را که برآمده از آرمانها، واقعیات و توانایی‌هایمان است، پذیرفته‌ایم. پس باید برای کارآمدی بیشتر، نگاه طیفی به فلسفهٔ جمهوری اسلامی کرد. حال اگر با عمل به قانون اساسی که نگاه ویژه‌ای به جایگاه صداوسیما دارد، با محوریت این سازمان، در صدد استفاده از شبکه‌های کابلی باشیم و اجازهٔ استفادهٔ مدیریت‌شده را به مردم بدهیم، آنگاه می‌توانیم قوانین سلبی مانند جمع‌آوری دیش و... را اجرا کنیم. البته در برابر اشکالی که می‌گویند تکنولوژی در آینده تغییر می‌کند و دیگر نیازی به دیش نخواهد بود، می‌گوییم، چو فردا شود، فکر فردا کنیم.

تمامی ارکان حاکمیت از جمله مجلس و کمیسیون فرهنگی، نمی‌خواهند که مردم کشورمان در برابر آماج برنامه‌های مبتذل و فیلم‌های غیراخلاقی باشند. اتفاقاً برای فرار از این وضعیت و دوری از برنامه‌های پورنو به چنین طرحی امید بستیم.

مطلب اصلی که برای مخالفان طرح استفادهٔ مدیریت‌شده از ماهواره مغفول مانده است، بند استفاده از برنامه‌های ماهواره، البته به صورت مدیریت‌شده است که این بحث مدیریت، همان چیزی است که در دنیا از آن به نام فیلترینگ یاد می‌کنند و اتفاقاً در همه جای دنیا به آن معتقدند. پس طرح این است که مردم با تنوع برنامه‌های خوب تلویزیونی آشنا شوند که بر حسب قانون این وظیفه را صداوسیما بر عهده دارد. مردم ما مردم فرهیخته و با فرهنگی هستند و این حرف که مردم ما ماهواره را برای مسائل غیراخلاقی می‌خواهند، هیچ پایه و اساسی نداشته و کاملاً غیرقابل دفاع است و برخلاف نظر مخالفان، من معتقدم باید امکان استفاده را بسط و گسترش داد و این تصور غلط را با پخش برنامه‌های مدیریت‌شده و صحیح، تغییر داد.

در برنامهٔ چهارم آمده است که طرح استفادهٔ مدیریت‌شده از ماهواره با تصویب مجلس و تأیید شورای نگهبان قانونی می‌شود و این قانون باید توسط صداوسیما اجرا شده و صورت پذیرد. اما تفسیر ضمنی صداوسیما این است که ما الآن به طور ضمنی مشغول این کار هستیم و در لابه‌لای برنامه‌های سیما، از برنامه‌های ماهواره‌ای استفاده می‌کنیم. ولی باید گفت که این طرز

استفادهٔ مطلوب نیست؛ چون در برنامهٔ چهارم آمده است که ماهواره توسط شبکه‌های مستقل و مدیریت‌شده پخش شود، نه به طور جزئی و در لابه‌لای برنامه‌ها.

● عملکرد صداوسیما پس از روی کار آمدن آقای ضرغامی با فراز و نشیب‌های بسیاری روبه‌رو بوده است؛ مثلاً این سازمان، برنامهٔ انتخابات ریاست‌جمهوری نهم را، به خوبی پشت سر گذاشت و تحسین مخالفان را نیز برانگیخت. در حال حاضر، حتی زمزمه‌هایی شنیده شده است که در سال جاری، بهایی به برنامه‌های انتقادی داده نمی‌شود. آیا کمیسیون فرهنگی راهکاری را که موجب منظم شدن برنامه‌های این سازمان و تقویت بعد نظارتی بر آن باشد اندیشیده و به اجرا گذاشته است؟

احساس می‌کنم یک ناهمخوانی در مواضع و سیاستهای صداوسیما وجود دارد. از سویی ما شاهد رویکرد چندصدایی در ایام انتخابات ریاست‌جمهوری بودیم که مطلوب همه بود و کمیسیون فرهنگی هم نامه‌ای دال بر تشکر برای رئیس سازمان ارسال کرد و از سویی دیگر شاهدیم که در غیر آن مورد مشخص شکافهایی در عمل و حرف دیده می‌شود و تجلی چندصدایی را نمی‌بینیم. مطلبی که ما طالب آن هستیم اینکه صداوسیما عوامل و ریشه‌های این شکاف را بگوید. آیا ادعای چندصدایی بودن برای فریب مردم است؟ آیا صدا و سیما تحت فشار است؟ اگر تحت فشارند از طرف چه سازمانها یا افرادی این عمل صورت می‌گیرد؟ ما اصرار بر فهمیدن پاسخ این سؤالات داریم تا نقش خودمان را به عنوان کمیسیون فرهنگی و نمایندهٔ مردم، ایفا کنیم. بحث ما در انعکاس چندصدایی، نادیده گرفتن ارزشها نیست، بلکه بازتاب سلیقه‌های مختلف در رسانهٔ عمومی است. به نظر من، این اختلاف در عملکرد و رویکرد در درازمدت موجب وارد آمدن لطمه‌های بسیار بر جایگاه صداوسیما و موقعیت فراقوه‌ای و ملی او خواهد بود.

● آقای دکتر از معضلات دیگر فرهنگی ما بی‌هویتی اغلب محصولات سینمایی ماست. وضعیت کنونی سینمای ایران، صرف‌نظر از معدود آثار مشخص، موجب شده است عده‌ای آن را بازگشت به دوران فیلم‌فارسی یا همان موضوعات پیش از انقلاب بدانند. برخی کارگردانان و صاحب‌نظران، نبود موضوع مناسب و وجود خط قرمزها و مرزبندی‌های متعدد را از مهم‌ترین دلایل عدم تولید سوژه‌ها و فیلم‌های جدید می‌دانند. از طرفی عده‌ای نیز نگاه قشری و مغرضانهٔ برخی مدیران را مسبب اصلی به وجود آمدن چنین وضعیتی می‌دانند. در تعبیر بهتر باید گفت، ما به سینمای بومی و ایرانی نه تنها نزدیک که از آن دور هم شده‌ایم. نظر شما به عنوان رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس در این‌باره چیست؟ و آیا اقداماتی نیز برای از بین چنین وضعیتی در پیش گرفته‌اید؟

اگر ما بخواهیم به سینمای بومی و ایرانی نزدیک شویم، این به معنای بی‌توجهی به عمق

و غنای سینمای ایران نیست. قرار نیست برای رسیدن به سینمای بومی، به کارهای بی‌ارزش و کم‌عمق و سطحی روی بیاوریم. به نظر من، سینمای ایرانی با فرهیختگی و با استفاده از تجربهٔ گذشته و بهره بردن از فرهیختگان و نخبگان این حوزه امکان‌پذیر است و از تراکم این تجربه‌هاست که می‌توان به تجربه‌های جدید نایل آمد. بالاخره سینمای ما برخوردار از کارگردانانی است که در این حوزه، صاحب تجربه و متعین هستند. مثلاً، به محض اینکه اسم سینمای معناگرا و عمیق و سینمایی از جنس نقد درون گفتمانی مطرح می‌شود، پای مجیدی و حاتمی‌کیا و بسیاری دیگر به میان می‌آید که در این عرصه زحمت کشیده و با نقد درون گفتمانی خود در بسیاری جهات، افقهای نوی را بر روی جامعه و اذهان مردم گشوده‌اند. باید پذیرفت که کارهای سطحی و بدون انتقاد و نگرش، پیامی را منتقل نمی‌کندو مردم را نمی‌شود با کارهای سطحی اقناع کرد.

بحث اصلی ما برای پیشرفت و اعتلای سینمای بومی، توجه به تعین‌یافتگی و تخصص و تجربهٔ چهره‌های فاخر سینماست و این در وهلهٔ نخست، گریبان مدیران فرهنگی ما را می‌گیرد. مدیر فرهنگی باید در مرحلهٔ نخست توجه به فرهیختگی و نخبگی افراد داشته باشد و اعتبارات دولتی را صرف کارهای پسندِ شخصی و افراد ناآشنا نکند و یا با نگاه اقتصادزده و سیاست‌زده با سینما برخورد نکند.

باید اجازه دهیم یک نقد از درون، در سینما و هنر ما شکل بگیرد، باید خود آنها، محیط و هنر خودشان را در بوتهٔ نقد و نقادی قرار دهند و همین مطلب، اصلی‌ترین اشکالی است که به اهالی سینما وارد است که چرا خانوادهٔ سینما و هنر، نقد از درون نمی‌کنند؟ تا فرصت به دیگری که ممکن است میانهٔ خوبی هم با هنر و سینما نداشته باشد، نرسد.

● نقش ضعف مدیریت و انتقادپذیر نبودن مسئولان و مدیران بخش فرهنگ و هنر و به ویژه سینما را در عمیق‌تر شدن این شکاف، دوری از فرهنگ بومی و روی آوردن به سمت کارهای شکلی و بی‌محتوا تا چه اندازه دخیل و مؤثر می‌دانید؟

مدیر فرهنگی باید کار فرهنگی کرده باشد. توقع نیست که در تمام عرصه‌های متنوع و پیچیدهٔ فرهنگی، کار کرده و صاحب نظر باشد، اما در یکی، دو حوزه باید دارای مقاله، کتاب و سخنی برای گفتن باشد. تا نوبت به تازه‌کارها و دست‌اندرکاران و طرفداران برنامه‌های شکلی و صوری نرسد. البته این سخن به معنای میدان ندادن به جوانها نیست. میدان دادن به آنان هم سازوکار خودش را دارد. نباید به قیمت نادیده انگاشتن فرهیختگان یک رشته، کار را به ناپختگان و بی‌تجربه‌ها داد که این موضوع، مورد قبول خود جوانان هم نیست.

و اما در مورد برخوردهای سلیقه‌ای و وجود خطوط قرمز و طبقه‌بندی ارزشی و ضدارزشی توسط مدیران، باید گفت: اصل بحث که ارزشها کدامند و ضدارزشها کدام، جای بحث بسیار

دارد. باید دید که آیا ما تفسیر واحدی از ارزشها به دست آورده‌ایم؟ آیا تلاش کرده‌ایم که برخورد سلیقه‌ای با ارزشها صورت نگیرد؟ ارزیابان توجه به ارزشهای ما چه کسانی هستند؟ آیا خود آنان مسلط به ارزشها و عالم به سلسله مراتب ارزشها و حوزه‌ای که دربارهٔ آن می‌خواهند ارزیابی کنند، هستند؟ آیا تخصص لازم را دارند؟ نوع نگاهشان به ارزشها لایه‌بندی شده است یا شکلی و سطحی؟ ممکن است فیلمی از ابتدا تا انتها نماز خواندن را به تصویر بکشد، ولی پیامش ضد خدا و نماز باشد. این سخن من به معنای لاقیدی در سینما نیست.

به رغم تأکید بر پیچیدگی‌ها و لزوم برخورد تخصصی برای تجلی ارزشها در اثر هنری، معتقدم که به هر حال باید چارچوب و قیدهایی را تعریف کرد و افراد را نیز با روش منطقی و مشفقانه تشویق کرد به حفظ این قیدها؛ قیدهایی که ثابت و متغیرند و با توجه به مقتضیات زمانی و مکانی ما تغییر می‌کنند. منتها اجازه دهیم، در فضای تعاملی و با حفظ آن پیچیدگی‌ها و ظرایف ما، خود اصحاب هنر به ارزشها برسند. از همین رو، شدیدا اصرار دارم که ما نباید نگاه دستورالعملی و از موضع اعمال قدرت داشته باشیم.

من جلسهٔ رهبری با کارگردانان را که دیدم، به این نتیجه رسیدم که این نشست، بستر بهتری را برای توافق بیشتر بر سر ارزشها فراهم کرد. من فکر می‌کنم مدیران ما در گذشته یا بی‌توجه به خط قرمزها و چهارچوبهای منطقی بودند و یا اینکه برخورد دستوری و تجویزی و آیین‌نامه‌ای داشتند و یا اینکه تعامل لازم را با اصحاب فرهنگ نداشته‌اند.

پس از طی این مراحل، یعنی بسترسازی برای تعامل و ساماندهی جو انتقاد درون‌گفتمانی و حل مشکلات صنفی و معیشتی هنرمندان، آنگاه اگر آنان عمل به ارزشها نکردند، اینجا دیگر نوبت به دیگر دستگاه‌ها و برخوردهای غیرتعاملی و وظیفه‌ای می‌رسد.

بعضی‌ها فکر می‌کنند که دارند نقد می‌کنند، اما با کارهای سطحی و سوژه‌های مبتذل و ابتدایی، مفهوم نقد را لکه‌دار می‌کنند. نقد برای خود جایگاهی دارد و با حقیقت پیوند خورده است و همه کس نمی‌تواند وارد آن شود. ممکن است عده‌ای به اسم نقد نگاه کاسبکارانه به مقولات مورد انتقاد داشته باشند. فکر می‌کنم کمیسیون فرهنگی در اینجا می‌تواند مثمرثمر شود. همان‌طور که تا به حال چند جلسه با بزرگان سینما داشته‌ایم.

من از جلسه کارگردانان با رهبری بسیار خوشحال شدم؛ چون دیدم که چهره‌های بزرگ سینما اهل تملق نیستند و همان صحبت‌هایی را که در کمیسیون فرهنگی گفتند، در محضر رهبری هم به خوبی بیان کردند و رهبری هم بسیار به جا گفتند که انتقاد مثل مشت است و باید به استقبال آن رفت. امید است، چنین جلسات و طرح دیدگاههایی منجر به تقویت نقد از درون شود؛ یعنی اینکه خودشان، با توجه به شناختی که از محاسن و معایب خود دارند به نقد خودشان بپردازند.

● مفسدان اقتصادی و بحث برخورد با متخلفان از جمله مواردی است که خود شما از جمله طراحان و محورهای اصلی آنها بودید. آقای دکتر! چرا برخورد با مفاسد به انجام نمی‌رسد؟ عاقبت سهل‌انگاری و بی‌تفاوتی برخی مسئولان در برخورد با چنین مسائلی به کجا خواهد انجامید؟

من نکته‌ای را که در بارهٔ مفاسد اقتصادی باید بگویم اینکه تعریف ما از مفاسد اقتصادی چیست؟ فکر می‌کنم سوءاستفاده از قانون، دور زدن قانون، استفاده از شبکه‌های ارتباطی در مدیریت دولتی و حاکمیت برای رسیدن به ثروتهای اقتصادی، دسترسی انحصاری به اطلاعات با توجه به رابطهٔ ساختاری قدرت، ثروت در کشور، تبارگماری و خویشاوند سالاری و بی‌توجهی به شایستگان و سوءاستفاده از جایگاه شخصی دولت برای مال‌اندوزی اینها همه از عناصر فساد اقتصادی است.

برخلاف تصور بسیاری، اگر با مفاسد اقتصادی مبارزه شد، سرمایه‌گذاران مولد ما امنیت خواهند داشت؛ چون تا بحث مبارزه مطرح می‌شود فریاد می‌زنند و فضا را خراب می‌کنند که امنیت از بین می‌رود.

کسی مخالف استفاده از دستاوردهای مشروع و قانونی اشخاص نیست. کسی نمی‌گوید انسانها مالکیت و رفاه نداشته باشند، یا انسانها فعالیت‌های درآمدزا و سودآور نداشته باشند، اما سؤال این است که به چه قیمت و روشی؟ متأسفانه عده‌ای رند از فضای هیجانی و احساسی استفاده کرده و افراد را نسبت به اموال مشروع منحرف می‌کنند و آنان را از روابط پنهانی منتج به ثروتهای نجومی غافل می‌کنند و یک نوع تظاهر ریاکارانه به فقر و ساده‌زیستی را رواج می‌دهند به قیمت انحراف مردم از واقعیات. یعنی اینها نوعی عوام‌فریبی را رواج داده‌اند.

ما معتقدیم افراد را نسبت به آن ثروتهای کلان باید حساس کرد، به آن قراردادهای اصولی و رابطه‌ای، نه داشته‌ها و ثروتهای شخصی افراد. اگر کسی ماشین یا مال لایق حالی دارد، نباید گیر داد. بله بهتر است که زندگی مناسب قشر متوسط داشت، ولی بنا نیست به کسی که بیشتر از قشر متوسط بود گیر بدهیم و برای او ناامنی درست کنیم.

ما با سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی و سالم نه مخالف که موافق و طرفداریم. بارها گفته‌ایم، ممکن است نماینده‌ای ماشین بخشیده شده‌اش را ببخشد و عکس هم بگیرد و عوام‌فریبی کند و ذهن‌ها را منحرف کند ولی برود با رابطه، ثروتهای میلیاردی درست کند و یا سفره قدرت پهن کرده باشد یا ثروت.

بحث ما این است که در مفاسد اقتصادی، با کسانی که از ناحیهٔ حاکمیت و رابطه با آن برای خود و خانواده‌شان کیسه دوخته‌اند باید مبارزه کرد و اما از کسانی که با این شبکه‌ها مبارزه می‌کنند و با مال حلال روزی می‌گذرانند باید قدردانی و تشویق کرد. کسانی که افشاگر این

شبکه‌ها هستند اما نان توانمندی‌های خود را می‌خورند و پروندهٔ آشکار و سالم و شناخته شده‌ای دارند و با اصحاب تملق و نیرنگ درمی‌ستیزند را باید قدردان اینها باشیم. اینها منتقدانی هستند که در عین توانایی، سوءاستفاده نکرده‌اند.

تا می‌آیی یک شبکهٔ دولتی متخلف را افشا کنی، می‌گویند: این مخالف سرمایه‌گذاری خصوصی است؛ تا شخصی را می‌خواهی افشا کنی، می‌گویند: ساده‌زیست است. ما با برخوردها و منش‌های عوامفریبانه هم روبه‌رو هستیم که عده‌ای وانمود می‌کنند که ساده‌زیست هستند و اذهان را برای رسیدن به آنها منحرف می‌کنند. من اینها را به رئیس قوهٔ قضاییه و خیلی‌های دیگر انتقال داده‌ام.

● افکار عمومی، شما را به عنوان یکی از منتقدان جدی دولت می‌شناسند و این موضوع از همان روزهای آغازین معرفی کابینه مشخص شده و تا به امروز ادامه داشته است. آقای افروغ دلیل این همه انتقادات به اصطلاح کوبنده چیست؟ آیا پاسخی نیز برای نقدهای خود دریافت کرده‌اید؟

بارها گفته‌ام و توقع هم ندارم که چه واکنشی دریافت می‌کنم. معتقدم که اصولگرایی یعنی نقد و حقیقت‌گرایی هم، مثل اصولگرایی مبانی تعریف‌شده‌ای دارد و نقدش هم بر اساس همان مبانی است که همان نقد درون‌گفتمانی است. ما چون جنبش اصولگرایی را با انقلاب یکی می‌دانیم و انقلاب را نیز متشکل از دو جزء حقانیت و مقبولیت می‌دانیم، پس نقد آن را هم، عطف به حقانیت و مقبولیت و رضایت و کارآمدی به شمار می‌آوریم.

و اما در مورد نقد حاکمیت، باید دانست که مهم‌ترین مسئله، بسترسازی مناسب برای نقد و منتقدان است، و در انقلاب ما که اساسش بر فرهنگ استوار است، باید بیشترین و بهترین زمینه را برای منتقدان فراهم کرد.

من نگاهم به دولت احمدی‌نژاد، درون‌گفتمانی است و این، بیشتر از اینکه نقطهٔ ضعف باشد، قوت است. ایشان شخصاً باید استقبال کند که فردی به عنوان منتقد، او را مورد نقد قرار داده است. البته ما هم مانند تمام عالم، مرزبندی‌هایی را در محیط نقد و انتقاد قبول داریم؛ مثلاً ما نقدهای سکولارها را وارد نمی‌دانیم، اما نقد اصولگرایانه را باید وارد دانست و قبول کرد. باید دید در نقد دولت نهم روی چه محورهایی باید انگشت گذاشته شود. نقدی که ما می‌کنیم صرفاً از باب تذکر و تنبّه نیست، بلکه یک متعلق و موضوعی دارد. ما چیزی دیده و یا احساس کرده‌ایم که با انتقاد خود در صدد جلوگیری و یا رفع آن برمی‌آییم.

ما انتظار داریم دولت اجازه ندهد هر ابزاری به کار گرفته شود؛و اجازه ندهد اطرافیانش دست به هر کاری بزنند. جواب منتقدان را باید منطقی و عادلانه داد، نه این‌که برای خاموش کردن منتقد بیاییم وجهه و جنبهٔ اجتماعی او را خراب کنیم و در مقابل، چاپلوسی و تملق را

رواج دهیم. این طور که به نظر می‌رسد از من هم شروع کرده‌اند. با این شبنامه‌ای که در مجلس منتشر شد و من را یک مرفه جلوه دادند و من هم بحمدالله جواب همه را دادم. یعنی جواب این توطئه‌ها را همه می‌دانند.

عجیب است بنده‌ای که دو سال نمایندگی‌ام، خرج پیروزی اصولگرایان و هموارسازی زمینه‌های ورود آنان شده است، به دلیل انتقادم می‌شوم مخالف دولت، اما افرادی که هیچ حمایتی از ایشان و دولت نکرده‌اند، به خاطر دفاع متملقانه و خانمان‌برانداز، می‌شوند موافق دولت.

● آقای افروغ شما در انتخابات نهم به چه کسی رأی دادید؟ یعنی به تعبیر بهتر چه کسی با توجه به دیدگاههای شما برایتان مقبول‌تر بود؟

اگر هزار بار دیگر هم شرایط انتخابات نهم تکرار شود، هم در دور اولش و هم در دور دوم به احمدی‌نژاد یا فردی مثل او رأی خواهم داد و چون او را تأیید کرده‌ام این اجازه را به خود می‌دهم که در برابر اشتباهات و لغزشهای او تذکری شجاعانه و جانانه بدهم و این کار را ادامه خواهم داد.

به نظر من برای تحقق اصولگرایی باید از ابزارهای تخصصی و مشورت استفاده کرد. من به هیچ وجه اعتقاد ندارم که کابینهٔ متشتت باید تشکیل شود. کابینه باید جلوه‌ای از عدالتخواهی و نونگری و انسجام‌بخشی باشد.

بیاییم و دایرهٔ مشارکت را به انتخابات محدود نکنیم و از طرق مختلف، از کانونهای مشورت و هر کسی که دلسوز نظام است، استفاده کنیم و دچار عملگرایی کور نشویم.

● آقای دکتر چه پیشنهادها و توصیه‌هایی برای بهتر شدن سیاستها و عملکردهای دولت کنونی، در نظر دارید؟

ما نیاز داریم دایرهٔ اصولگرایی را بسط دهیم؛ همان‌طور که رهبری این کار را کردند. ما باید حلقهٔ مخالفان را تنگ و دایرهٔ موافقان را بسط دهیم؛ کما این‌که همین موضوع، شعار احمدی‌نژاد بود. چرا برویم به سمت و سویی که تملق‌ها زیاد شود؟ چرا وانمود شود که دولت از تملق خوشش می‌آید؟ من مبارزه با ابزارگرایی، چاپلوسی، منفعت‌گرایی و سودجویی را از ظرفیت‌های دولت احمدی‌نژاد می‌بینیم.

به نظر من ایشان باید بطورمستقیم یاغیرمستقیم جرأت و جسارت بازنگری در مرتبطان و متعلقان خود را داشته باشند. افرادی که تا دیروز منافعشان در مخالفت با ایشان بوده، چگونه است که امروز موضعشان حمایت با ایشان شده است.

آیا غلبه نفاق و ریا و چاپلوسی منطبق با اصولگرایی است؟ چرا باید نقد خود را به دلیل مصلحت‌سنجی‌های کاذب که بوی منفعت‌طلبی‌های گروهی نیز می‌دهد، کنار بگذاریم. آیا در

این بین فکر نمی‌کنید پروژهٔ مظلومیت منتقدان دلسوز و افراد حق‌گو دوباره کلید بخورد؟ آیا اگر حق‌گو و حق‌گرا مظلوم واقع شد، مسئولیتش متوجه دولت اصولگرا نخواهد بود؟

همسویی قوای مختلف که مقام معظم رهبری از آن به عنوان یک امر مبارک یاد کردند، مسئولیت‌های افراد را سنگین‌تر می‌کند. یعنی این همسویی تنها خیرات و برکات را برای افراد رقم نمی‌زند و تنها زمینه‌ساز یک‌سری شعارها نمی‌تواند باشد، بلکه وظایف و مسئولیت‌های قوای مختلف را در برابر حقوق مردم دوچندان می‌کند؛ چراکه دیگر مانعی برای فعالیت و خدمت‌رسانی وجود ندارد.

در آخر باید بگویم متأسفانه برخی، از انتقادات من این‌گونه استفاده می‌کنند که من از رأی خود برگشته‌ام؛ در حالی که این چنین نیست؛ و باید خاطر نشان کنم، من به وظیفهٔ خودم همچنان عمل خواهم کرد و بنا دارم پرونده‌ها و روابط پنهانی مفسدان را برملا کنم و هیچ ترس و واهمه‌ای از دروغ‌پراکنی‌ها و جوسازی‌ها ندارم.

باید از دام رابطهٔ تاریخی قدرت-ثروت خارج شویم

۱۵ تیر ۱۳۸۵/ خبرگزاری حیات

اجرای بند - ج- اصل ۴۴، کشور را از رابطه تاریخی قدرت- ثروت نجات می‌دهد. تخریب شخصیت‌ها به هر حال خصلتی ماکیاولیستی است و کسانی که از این اهرم استفاده می‌کنند ناتوانی خود را با توجیه وسیله به وسیلهٔ هدف تطهیر می‌کنند.

تخریب کنندگان توانایی یک مبارزهٔ شفاف و رو یارو را ندارند و تلاش می‌کنند به سرعت به اهداف خود برسند. در جامعه‌ای که پیشینهٔ دینی و انقلابی دینی دارد، این رفتارها قابل توجیه نیست و دور از اخلاق است.

اگر قرار باشد ما هم با نگرش ماکیاولیستی حکومت کنیم، تفاوتی با جریانات سیاسی غرب نداریم. بسیاری از جوسازی‌ها و شایعه پراکنی‌ها ممکن است با انگیزهٔ دینی باشد، اما قابل قبول نیست و در صورت تخریب دیگران با انگیزهٔ دینی جرم، مضاعف خواهد بود.

تخریب کنندگان در نهایت ضمن خودداری از مبارزهٔ رودررو، وارد یک داستان غیر اخلاقی می‌شوند تا رقیب را از صحنه خارج کنند.

راهکار مقابله با تخریب شخصیت‌ها، آگاه کردن مردم است. باید به جای احساسات، عقلانیت را در دستور کار قرار داد و به جای احساس باید عقل مردم نشانه گرفته شود. در جامعه‌ای که احساسات کمتر اهمیت داشته باشد گرایش به شایعات نیز کمتر خواهد بود.

برخی دینداران فقط ظاهر دین را یدک می‌کشند و از باطن و جوهر دین بی‌اطلاعند.

مادامی که کشور بر اساس رابطهٔ قدرت ـ ثروت اداره شود، شاهد ثروتهای یک شبه هستیم.

[در خصوص ابلاغ بند ج اصل ۴۴ قانون اساسی]: امیدواریم با تحولی که صورت می‌گیرد کشور از دام و تور رابطه قدرت- ثروت خارج می‌شود و اجرای صحیح این ابلاغ ایران را به سمت شکوفایی اقتصادی سوق می‌دهد، اما باید از طریق اطلاع‌رسانی و شکست حصر اطلاعات از دام رابطهٔ تاریخی قدرت- ثروت خارج شویم.

[در خصوص حکم دادگاه آمریکا در مصادرهٔ آثار تاریخی ایران]: اصل این اقدام پذیرفته نیست و موضوع را از طریق مراجعهٔ بین المللی پیگیری می‌کنیم اما باید مشخص شود در انتقال این آثار به آمریکا چه افرادی نقش داشته‌اند و کمیسیون فرهنگی مجلس در خصوص مقابله با قصور فرهنگی تاکنون امتحان بدی پس نداده است.

مدیریت کشورمان، مانند فوتبالمان است؛ هیجانی و احساسی

۲۸ تیر ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایلنا

[در مورد جلسهٔ روز گذشتهٔ کمیسیون فرهنگی با رئیس سازمان تربیت بدنی و صحبت‌های علی‌آبادی مبنی بر خوشحالی نمایندگان از برکناری دادکان]: دیروز به مدت دو و نیم ساعت جلسهٔ بررسی ناکامی تیم ملی فوتبال را داشتیم و به طور مسلم در این جلسه آن قدر بحث و سؤال و جواب مطرح شد که در حد خبر کوتاهی که از آقای علی‌آبادی منتشر شده، نباشد.

بنابراین، باید از خود او سؤال کنیم که آیا از دو و نیم ساعت جلسهٔ کمیسیون فرهنگی، فقط به این نتیجه رسیده است که نمایندگان از برکناری دادکان تشکر کرده باشند؟ مسلم این گونه نیست و نباید به این بسنده کرد و حتی راجع به این خبر باید سؤال کرد.

پیرو درخواست تعدادی از نمایندگان در خصوص برگزاری یک جلسهٔ غیرعلنی در مورد نتایج به دست آمده توسط تیم ملی فوتبال در جام جهانی و همچنین حواشی این حضور، هیئت رئیسه این درخواست را به کمیسیون فرهنگی ارجاع داد؛ بنابراین، جلسه در راستای جلسهٔ کمیسیون فرهنگی با سازمان تربیت بدنی نبود.

بعد از اینکه آقای علی‌آبادی از این فرصت استفاده کرد و یک گزارش از عملکرد سازمان تربیت بدنی و حضور خود در این سازمان ارائه داد، سؤالات زیادی از سوی نمایندگان مطرح شد.من نیز در صحبت‌هایم به بیانیه‌ای که کمیسیون فرهنگی صادر کرده است، بخصوص به نقدهایی که از سازمان تربیت بدنی داشتیم، اشاره کردم، چون بیانیه کمیسیون چند قسمت داشت، هم ناظر بر سازمان تربیت بدنی، هم ناظر به فدراسیون فوتبال و هم ناظر به کادر تیم ملی فوتبال، هم ناظر به بازیکنان و هم صداو سیما و... بود. در ادامه، سؤال‌هایی که در نقد سازمان تربیت بدنی بود، مطرح کردم.

علی‌آبادی در مورد آسیب و مشکلات سازمان تربیت بدنی و فدراسیون فوتبال صحبت

کرد. این خبرها اگر صحت داشته باشد -البته فرض هم بر این است که صحت دارد- این بریز و بپاش‌ها و فسادهایی که انجام شده و حیف و میل‌هایی که در این فدراسیون صورت گرفته، وظیفه سازمان تربیت بدنی و نیز سایر سازمان‌هاست که آن را پیگیری کنند.

بعد از گزارش آقای علی‌آبادی و نقدهایی که صورت گرفته بود، نمایندگان سؤالات خود را مطرح کردند. این سؤالات هم، سؤالات مختلفی بود، اعم از حضور ما در جام جهانی تا سؤال انتخاب آقای قلعه‌نوعی به عنوان سرمربی تیم ملی.

در این جلسه بیش از اینکه از برکناری دادکان تشکر کنیم، بحث این بود که چرا این کار دیر صورت گرفته است. نمایندگان در مورد دیرهنگامی برکناری دادکان سؤال کردند؛ زیرا الآن هیچ فایده‌ای نداشت و شاید الآن به طور طبیعی یک چنین اتفاقی رخ می‌داد.

کمیسیون فرهنگی قبل از بازی‌ها بیانیه‌ای صادر کرد و در آن به سرمربی ضعیف، کادر ضعیف، بازیکن‌سالاری و مسائل فرهنگی و حتی بحث استفاده از کارشناسان داخلی اشاره کرده بود.

به نظر من نمایندگان هیچ تشکر مستقیمی نکردند و بحثشان این بود که این اقدام باید انجام می‌شد، ولی چرا دیر؟ زیرا الآن نوشدارو بعد از مرگ سهراب است.

کمیسیون فرهنگی قصد تعامل سازنده و مثبت با سازمان تربیت بدنی دارد؛ بنابراین، باید یک کمیتهٔ مشترکی بین سازمان تربیت بدنی و کمیسیون فرهنگی تشکیل شود و مسائل درازمدت و میان‌مدت ورزش ما دنبال شود، چه در قالب طرح جامع ورزش باشد چه قالب‌های دیگر.

موضع کمیسیون فرهنگی که باید موضع مجلس تلقی شود، همان بیانیه‌ای است که داده شده است و سؤالات هم همان سؤالات است؛ بنابراین، نباید فقط یک قسمت از یک جلسهٔ مفصل آن هم در یک قالب دیگر مطرح شود.

[در پاسخ به این سؤال که آیا از بازیکنان تیم ملی یا دادکان هم دعوت می‌شود که در کمیسیون فرهنگی حضور داشته باشد؟]: جلسه محاکمه‌ای نبود، ولی می‌توانیم بررسی این موضوع را در دستور کار قرار دهیم. این جلسه فقط به خاطر توضیحی که نمایندگان از علی‌آبادی خواسته بودند، برگزار شد، ولی اگر بخواهیم فراتر از آن بیانیه وارد یک داوری دقیق‌تر شویم، شاید اقتضا کند آن کارها را هم انجام دهیم، ولی بیانیهٔ کمیسیون، کارشناسانه بود و ما بر روی بیانیه تأکید داریم، چون بیانیهٔ یک‌شبه نبود.

نقدهای ما به فدراسیون فوتبال باقی است و حتی حضور آقای دادکان هم آن نقدها را تغییر نمی‌دهد. ضمن اینکه صحبت‌هایی که آقای دادکان داشته و موضعی که در مورد برخی نمایندگان گرفته، به نظر من اخلاقی نبوده است.

باید ضریب تحمل خود را بالا ببریم. نباید به گونه‌ای صحبت شود که شایسته یک مقام

مسئول فرهنگی و ورزشی نباشد، البته این مسئله از باب حقوقی قابل پیگیری نیست، من فقط از باب یک دوست این تذکر اخلاقی را مطرح کردم.

اگر این مملکت می‌خواهد پیشرفت خوبی داشته باشد، اگر این مملکت می‌خواهد شایسته‌سالارانه پیش رود، باید از این برخوردهای احساسی، عاطفی، موقت و هیجانی فاصله بگیرد و برخورد عقلانی کند.

اگر در این بین کسانی کوتاهی کردند، بایستی به سزای اعمالشان برسند.

من احساس می‌کنم آنچه بر فوتبال ما گذشت، تنها بر فوتبال ما نگذشته، در جاهای دیگر هم همین است، اما چون فوتبال شاخص برد، باخت و تساوی دارد، راحت خود را نشان می‌دهد.

مدیریت کشور ما متأسفانه شبیه مدیریت فوتبالمان هیجانی و احساسی است و اگر کسی قصد داشته باشد بحث عقلانیت یا بحث سؤال و جواب را به میان بکشد، بلافاصله به تضعیف روحیه متهم می‌شود.

بالاخره در کشورما نقد اخلاقی و عقلانی، جا نیفتاده است و من شخصاً از اینکه مقامات حقوقی و قضایی، سخت قضیه را دنبال کنند، استقبال می‌کنم؛ چون به هر حال به انگیزهٔ ملی و احساس ما بی‌حرمتی شده است. انگیزهٔ ملی به آسانی به دست نمی‌آید که به راحتی با اختلافات و با بی‌توجهی به باد برود. به نظر من جایی باید این مسئله را پیگیری کند و اگر پیگیری نشود، اتفاقات دیگری به سراغمان می‌آید.

اگر بپرسند بین هسته‌ای و لبنان کدام اصلی است، می‌گویم لبنان

۱۳ مرداد ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

[با اشاره به تحولات اخیر لبنان]: اگر روی مسئلهٔ جهان اسلام، نابودی صهیونیسم و دفاع از حقوق شناخته شده مردم مسلمان در خاورمیانه تأکید کنیم هم اقبال جهان اسلام و هم جهانیان را خواهیم داشت.

احساس می‌کنم که ما نقش خود را در قبال لبنان آنچنان که شایسته و بایسته و مورد انتظار است، ایفا نکرده‌ایم؛ کما اینکه در مورد افغانستان و عراق و جهان اسلام هم این نقش را خوبی ایفا نکرده‌ایم.

ما جایگاه جهانی خود را به ویژه در قبال جهان اسلام خوب فهم و تئوریزه نکرده‌ایم. بر این اساس بسیاری در هنگام تحلیل مسئلهٔ لبنان آن را به اوضاع منطقه، مسئلهٔ حماس و حزب‌الله و... اختصاص می‌دهند در حالی که مسئلهٔ لبنان، نه فقط مسئلهٔ جهان اسلام بلکه مسئلهٔ جهان بشریت است.

قصد شعار دادن ندارم. نمی‌خواهم همچون بسیاری سخن بگویم که شعار می‌دهند مسئله

لبنان، مسئلهٔ جهان اسلام است و در جاهای دیگر که اولویتهای ما تعیین می‌شود، شعار دیگری می‌دهند.

می‌خواهم آنقدر اهمیت لبنان و جهان اسلام را پررنگ بکنم که ادعا کنم اگر به من بگویند از بین مسئلهٔ هسته‌ای و مسئلهٔ نقش‌افرینی در جهان اسلام و خاورمیانه و مسئلهٔ لبنان کدام را مسئلهٔ اصلی می‌دانی، بگویم مسئلهٔ دوم.

اهمیت، اولویت و فضیلتی که ما در برهه‌ای از زمان به مسئلهٔ هسته‌ای دادیم در واقع مغایر با ارزشهای نرم‌افزارانه و فرهنگی‌ای بود که ما از آن دم می‌زدیم.

ارزش هسته‌ای، ارزش علمی و فنی است، اما ارزش حضور ما در جهان اسلام و ارزش صدور نرم‌افزارانه انقلاب اسلامی به جهانیان، ارزش ذاتی و فرهنگی است؛ ضمن اینکه اگر در زمینهٔ دانش هسته‌ای نیز توفیقی کسب کرده‌ایم به دلیل پافشاری و اصرار به ارزشهای فرهنگی و نرم‌افزارانه بوده است؛ لذا بالطبع ارزش هسته‌ای ما در پرتو ارزش فرهنگی، فلسفی و نرم‌افزارانهٔ ما معنی می‌دهد.

نشود که ارزشهای علمی و فنی ما، ارزشهای فکری، فرهنگی و نرم‌افزارانهٔ ما را تحت‌الشعاع قرار دهد.

ما در خصوص مسئلهٔ لبنان شاهد این بودیم که تمام کشورهای جهان به استثناء آمریکا و انگلیس همدردی کردند. ما باید این بخش را از آن خود می‌کردیم؛ کمااینکه در عراق و افغانستان هم جهان همین واکنش را نشان داد، اما ما واکنش لازم را نشان ندادیم.

در مورد عراق می‌توانستیم «الاهم فالاهم» کنیم. آن الاهم فالاهم این بود که می‌توانستیم بگوییم یک کشور اسلامی توسط استکبار جهانی دچار اصلاحات می‌شود، آیا عراق با تغییر صدام توسط مردم و کشورهای اسلامی اولویت دارد یا با اصلاحات آمریکایی به دست یک مستکبر؟

آیا عراق امروز بهتر از عراق دیروز است؟ آیا ناامنی، اغتشاش و ترورهای پی در پی در عراق به نفع ماست؟

عراق دیروز هم به نفع ما نبود. اگر قرار بود رژیمی ساقط شود ای کاش به دست مردم و یا جهان اسلام ساقط می‌شد.

ما در آن هنگام نگاه جزئی‌نگرانه و سطحی داشتیم. در آن هنگام گفتیم بالاخره آمریکا، عراق را می‌گیرد و فضا به سمت صلح و آرامش می‌رود که این یک نگاه سطحی بود.

متأسفانه فاقد یک نگاه کلان در مسئلهٔ عراق، افغانستان و حتی لبنان امروز هستیم. این در حالی است که ایران باید پرچمدار نگاه کلان باشد؛ چراکه قابلیت‌های لازم را در این خصوص دارد.

سیاست خارجی ما به رغم تغییرات نسبتاً خوب و فعال شدنش نسبت به گذشته، کماکان

فاقد استراتژی بلندمدت و جامع است.

در اولویت‌بندی‌های ارزشهای بین‌المللی خود غفلت کرده‌ایم و در عین‌حال کسی منکر اولویت هسته‌ای نیست. بحث من این است که می‌گویم این اولویت هسته‌ای را در مقایسه با اولویت موضع جامع و حضور تمام عیار ما با توجه به حساسیت منطقه که مرتبط با نیازهای جهان اسلام و جهان بشریت است، قرار دهید، سپس بگویید اولویت را بدون غفلت از دیگری به کدام بدهیم؟

اگر ما روی مسئلهٔ جهان اسلام، نابودی صهیونیسم و دفاع از حقوق شناخته شدهٔ مردم مسلمان در خاورمیانه تأکید بکنیم، باعث می‌شود که، هم اقبال جهان اسلام و هم جهانیان را داشته باشیم.

در مسئلهٔ هسته‌ای تا چه حد توانستیم هم اقبال جهان اسلام و هم جامعهٔ جهانی را داشته باشیم؟

گاه در اولویت‌بندی‌ها دچار اشتباه می‌شویم. متأسفانه فضای سیاسی کشور آنقدر فضای آشفته بازاری است که هرکسی در کمین است که با تور ماکیاولیستی خود دیگری را متهم به یک انگ غیرواقعی، غیرصادقانه و نامربوط کند.

مطمئنم که فردا مرا متهم می‌کنند که فلانی اعتقادی به مسئلهٔ هسته‌ای ندارد.

مسئلهٔ هسته‌ای یک ارزش است. مسئلهٔ حضور نرم‌افزارانه، فکری و فرهنگی ما یک ارزش والاتر است؛ لذا اگر قرار باشد که در زمان تزاحم، بین این دو ارزش یکی را انتخاب کنیم باید ارزش دوم را انتخاب نماییم.

حضور ما در لبنان باید حساب‌شده‌تر، برنامه‌ریزی‌شده‌تر، کلان‌تر و عمیق‌تر باشد.

[با اشاره به درخواست خود جهت حضور وزیر امور خارجه و دبیر شورای عالی امنیت ملی در مجلس جهت توضیح در خصوص آنچه در لبنان می‌گذرد و نقش استراتژیک ایران]: متأسفانه وزیر امور خارجه به سفر ترکمنستان و تاجیکستان رفته بود، دبیر شورای عالی امنیت ملی نیز در آخرین لحظات به سفر رفت.

می‌خواستیم نقش مجلس را پررنگ و برجسته کنیم. متأسفانه این جلسات برگزار نشد و تنها به این منحصر شد که سفیر لبنان و نمایندگان حزب‌الله و حماس گزارش ماوقع را بدهند. بعد هم در مجلس، پرچم حزب‌الله و عکس سید حسن نصرالله را نصب کردند.

داستان منحصر به این موضوعات نیست. داستان عمیق‌تر و استراتژیک‌تر است.

نشود در زیر هجمهٔ سنگینی از شعار مبارزه با آمریکا و صهیونیسم، عملاً شاهد سیاست‌ایی باشیم که به تصرف لبنان بینجامد، باز ما بگوییم به ما کاری ندارند؛ سوریه را بگیرند، باز ما بگوییم با ما کاری ندارند؛ متعرض ایران هم بشوند، باز ما بگوییم به ما کاری ندارند.

ما سالهاست که یک استراتژی کلان بین‌المللی و جهانی نداریم و این مسئلهٔ اصلی ماست که باید برای آن فکر چاره‌ای کرد.

[با اشاره به نقش روشنفکران در این قضیه]: روشنفکران ما در سطوح مختلف اعم از روشنفکران فکری و آنها که در لایهٔ دوم در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی فعال هستند، من حیث المجموع نقش خود را خوب ایفا کرده‌اند.

باید همدلی بیشتری را شاهد باشیم. روشنفکران باید انواع ترفندها و تدابیر مقابله با سیاستهای اشغالگرانه را اندیشیده و اتخاذ کنند و در ضمن به فکر یک آتش بس عادلانه باشند.

این آتش‌بس، در صورتی مطلوب است که به محکومیت اسرائیل بینجامد و به عزت و مقبولیت بیشتر حزب‌الله کمک کند.

ما از ادامهٔ جنگ استقبال نمی‌کنیم و این جنگ را جنگی نابرابر می‌دانیم. اگر قرار است که اتفاقات با همین شکل پیش رود، باید با ندای صلح خواهانهٔ جهانی یعنی آتش بس عادلانه به نفع مردم لبنان و با محکوم کردن صهیونیسم اشغالگر هم‌نوا شویم.

در صورت ادامهٔ جنگ، توجه روشنفکران باید به سمت و سوی کشورهای اسلامی و کشورهای جهانی برای مقابله با اسرائیل - که می‌تواند حتی مقابله‌ای نظامی باشد- شکل گیرد.

در این راستا تحریک جهان و نهادهای بین‌المللی برای مقابله با صهیونیسم امری ضروری است. باید در وهلهٔ اول به سمت یک آتش بس عادلانه به نفع مردم لبنان و محکومیت اسرائیل برویم و در وهلهٔ دوم اگر عکس‌العمل‌های مردمی هیچ نتیجه‌ای نداشته و کماکان با وتو روبه‌رو شده و روز به روز شاهد تقویت بنیهٔ نظامی صهیونیسم باشیم، باید فکر دیگری کرد.

باید نیم نگاهی به چالش سنت و مدرنیته داشت

۱۵ مرداد ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

داستان مشروطه یک داستان سهل و ممتنع است که هم می‌توان همچون کتابهای درسی به آن یک نگاه نقلی، تاریخی و ساده کرد و هم یک نگاه پیچیده.

[در خصوص ریشه‌ها و عوامل مشروطه، رخدادها و تحلیل آنها و نیز تأثیر مشروطه در شکل‌گیری انقلاب اسلامی]: عطف به آن نگاه پیچیده و ظریف و ممتنع است که می‌توان از مشروطه به عنوان یک پروژهٔ ناتمام یاد کرد. قابلیت‌هایی در زمان مشروطه برای کشور ما مطرح شد که به نظر می‌رسد به گونه‌ای با حیات ما پیوند خورده و این قابلیت‌ها در بسیاری جهات به فعلیت رسیده و در بسیاری جهات هنوز به فعلیت نرسیده و جا برای توجه بیشتر دارد.

نمی‌توان صرفاً برخوردی ساده و تاریخی با مشروطه کرد و آن را تمام شده فرض نمود؛ چراکه مفاهیم و مسائلی که در مشروطه مطرح می‌شود، هنوز از مفاهیم مورد چالش ماست.

آزادی، مساوات، تفکیک قوا، قانون اساسی، پارلمانتاریسم و مشروط بودن اختیارات اصحاب قدرت، هنوز از مسائل مبتلا به ماست.

چه کسی در کشور ما می‌تواند بگوید که مفاهیم سیاسی‌ای مثل دموکراسی، آزادی، عدالت و مساوات را پشت سر گذاشته و پاسخ روشنی به آنها داده‌ایم.

احساس می‌کنم مشروطه قطع‌نظر از هر اتفاقی که رخ داد و هر نتیجه‌ای که در بر داشت، همچنان قابلیت‌های مفهومی زیادی دارد که هنوز پاسخ روشنی به آنها نداده‌ایم.

این در حالی است که ما از مشروطه، ارثهایی نیز برده‌ایم که جزء نقاط قوت و برجستهٔ تاریخ ماست.

در عین‌حال در برخی موارد، اتفاقات ناگواری به خاطر طرح نابجا و نابخردانهٔ این مفاهیم برای کشور ما رخ داده که آن نیز جزء تاریخ ماست و نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

نقش مردم، روحانیت، نخبگان و اقشار مختلف در مشروطه را نیز باید در ذیل همان نگاه سهل و ممتنع به مشروطه تحلیل کرد. اگر تظاهرات و تحصن مردم و آن راهپیمایی‌ها و نقش روحانیت در بسیج مردم نبود، مسلماً مشروطه شکل نمی‌گرفت.

فراموش نکنیم بسیاری از ریشه‌های مشروطه و حداقل ریشه‌های اجتماعی آن به جریان تنباکو و نقش میرزای شیرازی برمی‌گردد.

[در خصوص نقش نخبگان و اقشار مختلف]: در آن دوره صنوف بازاری و تجاری داشتیم که مراوده‌ای با خارج داشتند، بسیاری از درباریان را داشتیم که خود دچار یک تحول مشروطه‌خواهی شدند، و اگر نبود این تحول درباری در بخشی از قدرت دولتی، شاید مشروطه به این سادگی‌ها هم پیروز نمی‌شد.

[با اشاره به نقش منورالفکرهایی که گاه با نگاه سکولار یا غیرسکولار به تنویر افکار عمومی می‌پرداختند]: در میان روحانیان و نیز روشنفکران طیف‌های متعددی را شاهد بودیم. در میان روحانیان برخی کاملاً از شرع به مشروطه می‌نگرند و برخی احساس می‌کنند که باید یک بازنگری جدیدی در شرع ولو با عنوان دفع افسد به فاسد ایجاد شود.

نکتهٔ اساسی در تحلیل مشروطه، گفتمان واحد و همگرایی است. در آن دوره، یک همگرایی سیاسی و اجتماعی رخ می‌دهد که مشروطه اتفاق می‌افتد و آن همگرایی معطوف به این هدف است که قدرت شاه و اصحاب قدرت باید مشروط بوده و تعریف شده و قانونمند باشد.

دقت کنید در تحولی به نام مشروطه‌خواهی، این نکته، نکتهٔ جالبی است که نظام سلطنتی قاجار یک نظام کاملاً استبدادی و خودکامه نبوده است و اگرچه در آن حالتی از خودکامگی دیده می‌شود، اما این خودکامگی از جنس خودکامگی مورد نظر مونتسکیو که از آن به عنوان حکومت استبدادی یاد می‌کند، نیست.

سلطنت قاجار، سلطنتی است که در آن قیدهای سنتی وجود دارد؛ چرا که قاجار از یک بستر تحول مذهبی - سیاسی برخاسته؛ و روحانیون در آن ایفای نقش کرده و به قاجار به گونه‌ای یک نگاه وکالتی و نیابتی می‌دهند.

این نوع نگاه نیابتی یک حد و حدودی را برای سلطان رقم می‌زند و باید به تفاوت میان نظام سلطنتی و استبدادی توجه داشت. می‌توان گفت نظام قاجار، نظامی بین نظام سلطنتی و استبدادی است.

اگر نبود قابلیت‌های نهفته در جامعهٔ ما و در منابعی که روحانیت ما به آن تکیه زده و عطف به آن منابع، تحول‌خواهی می‌کردند؛ مسلماً مشروطه‌ای شکل نمی‌گرفت.

این امر گویای آن است که مشروطه یک شبه خلق نشد و الزاماً تمام عناصر، ارکان و مؤلفه‌های فکری خود را از بیرون اخذ نکرد، بلکه بخش اعظم آن مربوط به قابلیت‌های نهفته در جامعهٔ ما بود.

رهبری این بخش عمدتاً بر عهدهٔ روحانیت بود. اگر روحانیت - با هر تفسیری که از مشروطه داشت - ایفای نقش نمی‌کرد و یا این ایفای نقش نیز عطف به قابلیت‌های نهفته در فرهنگ و منابع استنباطی شیعه نبود، تحولی به نام مشروطه رقم نمی‌خورد.

طبیعی است که این همگرایی به واگرایی تبدیل شود؛ چراکه فرهنگ‌های سیاسی متفاوتی آمده و این همگرایی را رقم زده‌اند.

در آن همگرایی، هر کسی از ظن خود یار مشروطه می‌شود، یکی از زاویهٔ شرعیت، یکی از زوایهٔ سکولاریسم و دیگری از زاویهٔ لیبرالیسم و لذا مسلم است که این ظن‌ها با یکدیگر قابل جمع نیستند و بعد از اینکه حادثهٔ سیاسی فروکش کرد، اختلافات بروز می‌کند.

ما در مشروطه، رهبری تعریف شده و بنیان فکری منسجمی را شاهد نیستیم و در عین‌حال هم در روحانیان از جمله شیخ فضل‌الله نوری، مرحوم نایینی و...، و هم در میان منورالفکرها از جمله ملکم خان، آخوندزاده و طالبوف شاهد اختلاف هستیم.

در این همگرایی، مجموعه‌های متفاوت، یک امر کلی را می‌خواهند و آن اینکه سلطنت قاجار مشروطه شود؛ اما در ارتباط با مبانی و مؤلفه‌های این خواسته در قالب یک منظومهٔ فکری منسجم، درک واحدی وجود ندارد و هر کدام از زاویهٔ فرهنگ سیاسی خود یک تلقی دارند؛ لذا مسلم است که بعد از این حادثه اختلافات بروز کند.

بلافاصله بعد از مجلس اول مشروطه، اختلافاتی جدی بروز می‌کند و ترورهای پی در پی از سوی هواداران جریانهای مختلف رخ می‌دهد. نهایتا پس از چهارده سال کودتایی رخ می‌دهد که استبداد خودکامه و مطلقه‌ای را روی کار می‌آورد که دیگر با استبداد و خودکامگی قاجار هم غیرقابل مقایسه است.

خودکامگی سلاطین قاجار به نوعی درون‌زا بود. رضاخان یک استبداد برون‌زای مطلقه‌ای را برای ما به ارمغان می‌آورد که در تاریخ سابقه ندارد.

ایرانیان نمی‌توانند به نفوذ بیگانه در عرصهٔ زندگی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی خود بی‌تفاوت باشند.

شاید در مشروطه درک‌های اجمالی و نسبی از مفهوم قانون، آزادی، دموکراسی، مساوات وجود داشته باشد، اما این تک مفاهیم در ارتباط با یک منظومهٔ مرتبط فلسفی و معرفتی معنادار نیست.

می‌بایست یک نگاه مجموعه‌ای گفتمانی می‌داشتیم که در آن، جا و تعریف قانون، آزادی و دموکراسی، مساوات و عدالت مشخص و همهٔ اینها به صورت زنجیروار با هم مرتبط باشند تا یک گفتمان واحدی را شکل دهند و این گفتمان، دلالتهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی روشنی داشته باشد.

مشروطه‌خواهان این نگاه منظومه‌ای و جهان‌بینی مشترک را نداشتند. در جهان‌بینی‌های متفاوت افراد، مفاهیم را با درک‌های متفاوت مطرح می‌کنند.

نباید از یک‌سری متغیرهای اعدادی و زمینه‌ای که باعث شکل‌گیری مشروطه شد غافل شویم. نوعی بیگانه‌گرایی در اقتصاد کشور که از زمان صفویه شروع می‌شود، به صورت افسارگسیخته ادامه پیدا می‌کند. ایرانیان به عنوان قومی که همواره نسبت به این نفوذهای بیگانه حساس بوده‌اند، نمی‌توانند به نفوذ بیگانه در عرصهٔ زندگی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی خود بی‌تفاوت باشند.

در راستای توجه به عوامل شکل‌گیری مشروطه می‌توان به عواملی همچون بی‌کفایتی قاجار، سفرهای سلاطین قاجار به کشورهای خارجی برای خوشگذرانی و هزینه‌های مالی ناشی از آن‌که بر دوش اصناف ایرانی بار می‌شد، تأکید کرد. طغیان در برابر نفوذ بیگانگان را به طور خاص از جریان تنباکو به بعد شاهد هستیم.

باید به چنین اتفاقاتی در بروز و ظهور مشروطه توجه داشت. متأسفانه حتی در کتابهای درسی وقتی این مباحث تاریخی مطرح می‌گردد صرفاً به این مسائل توجه می‌شود که فلان بازاری را فلک کردند و بعد بازاریان واکنش نشان داده، تعدادی از علما در اتحاد با بازاریان تحصن کردند، یک عده به سمت سفارت انگلیس رفتند و یک عده به سمت شاه عبدالعظیم و قم رفتند؛ و در این راستا برخی تفسیر می‌کنند که علت انحراف مشروطه به این برمی‌گردد که عده‌ای در سفارت انگلیس و عده‌ای در شاه عبدالعظیم تحصن کردند.

تحلیل بحث مشروطه به این سادگی‌ها نیست. می‌توانم بگویم بسیاری از کسانی که در سفارتخانهٔ انگلیس تحصن کردند، انسانهای وجیهی بودند و بسیاری از کسانی که به قم و شاه

عبدالعظیم رفتند یا جزء مخالفین مشروطه شدند یا به گروههای مقابل پیوستند، چندان موجه نبودند؛ هر چند انتخاب قم یا سفارت انگلیس، خود بیانگر یک آگاهی تاریخی و یک انتخاب سرنوشت ساز است، اما نمی‌توان آن را به عنوان علت اصلی ظهور و افول مشروطه قلمداد کرد.

نباید صرفاً اتفاقات سیاسی را منشأ یک تحول و جنبش عظیم اجتماعی قلمداد کنیم، بلکه باید به بنیانهای فکری و معرفتی آن نیز توجه نماییم.

اگر در فرهنگ و دین ما و در جریانات سیاسی و فکری منتج به مشروطه، قابلیت‌هایی برای بروز و ظهور مشروطه نبود، مشروطه رخ نمی‌داد.

شاید علاوه بر رخدادهای سیاسی، جریاناتی که از قرن نوزدهم میلادی به بعد مطرح می‌شود، نیز در مشروطه مؤثر افتاده باشد.

در این راستا می‌توان به جریانات اخباری‌گری، اصولی‌گری، اسلام اجتهادی همراه با تفکر اصولیین، شیخیه و بابیه و... اشاره کرد. نمی‌توان در بروز و ظهور مشروطه، تلاش تفکر اجتهادی همراه با پشتوانهٔ تفکر اصولیین را نادیده گرفت، چراکه اسلام اجتهادی مقارن با تفکر اصولیین مسلماً در جریان مشروطه نقش داشته است. آنها که تفکر اعتزالی دارند و آنهایی که پای تفکر و تعقل را به میان می‌کشند، مسلماً در مشروطه نقش دارند.

به نظر می‌رسد مشروطه از یک زمانی دچار انحراف می‌شود. این انحراف زمانی رخ می‌دهد که آن پشتوانهٔ فکری، تاریخی و معرفتی و فرهنگی و عرفی ما کنار زده شده و یک جریان برون‌زاد غرب‌گرای لیبرالیستی افراطی و سکولاریستی حاکم می‌شود و همین امر باعث می‌شود که نیروهای سنتی ما -اعم از مشروعهٔ مشروطه‌طلب و نواندیشان مشروطه‌طلب دینی- از صحنه خارج شوند.

چه اتفاقی می‌افتد که مرحوم نایینی که نگاهش با نگاه شیخ فضل‌الله تفاوتهایی دارد، نهایتاً به همان نتیجه‌ای می‌رسد که شیخ فضل‌الله رسید؟

چه می‌شود که مرحوم نایینی- که از نظریه‌پردازان مشروطهٔ دینی است-کتابهای خود را به روایتی در فرات انداخته و از بین می‌برد؟

در ادامهٔ مشروطه، عده‌ای سوار بر مشروطه شده و انحرافی جدی در آن ایجاد می‌کنند؛ انحصارطلبی ایجاد شده و فضا به سمت فاصله‌گیری روحانیان و نخبگان سنتی از این جریان سیاسی هموار می‌شود و در نهایت، یک فضای آنارشیستی شکل می‌گیرد.

در یک فضای آنارشیستی، یک گرایشی به سمت اقتدارگرایی و یک جمع‌گرایی افراطی ایجاد می‌شود که از درون این گرایش، متأسفانه کودتای رضاخانی و بعد استبداد رضاخانی زاده می‌شود.

این روند باید درسی برای همیشهٔ تاریخ ما باشد. انقلاب اسلامی به هر حال برخاسته

از تجربهٔ مشروطه است؛ یعنی اگر کسی بگوید انقلاب اسلامی ربطی به مشروطه نداشته یا مشروطه نقشی در انقلاب اسلامی ندارد، توجهی به این مهم نداشته که اگر مشروطه نبود، انقلاب اسلامی هم با این شکل و شمایل کنونی، شکل نمی‌گرفت.

نمی‌خواهم بگویم که این فقط انقلاب مشروطه بود که باعث شکل‌گیری انقلاب اسلامی شد، ولی می‌خواهم نقش مشروطه را در این راستا پررنگ کنم. به یک معنا و از یک زاویه، انقلاب اسلامی تکامل‌یافتهٔ مشروطه است؛ یعنی پس از گذشت چند سال از مواجهه با اشکالات، نارسایی‌ها و سستی‌ها در مشروطه از این کاستی‌ها، ضعف‌ها و چالش‌ا عبرت گرفته و انقلاب اسلامی را خلق کردیم.

مسلماً امام خمینی (ره) به عنوان یک رهبر جامع‌الشرایط و جامع‌الاطراف، حکیم و فیلسوف در رهبری انقلاب اسلامی به آن گذشته، نیز توجه داشته است. این در حالی است که حضرت امام (ره) بارها در صحبت‌های خود مسئلهٔ مشروطه را عنوان کرده بودند و انحراف مشروطه برای ایشان یک دغدغه بود.

در کنار این عبرتی که ما از مشروطه می‌گیریم و این مفاهیم تازه و مدرن بشری که در جامعهٔ ایران مطرح می‌شود و ما را به فکر وامی‌دارد، باید گفت که مشروطه عُبرت دیگری را نیز در اختیار ما گذاشته که بر اساس آن عبرت انقلاب اسلامی شکل می‌گیرد.

نمی‌خواهم قابلیت‌های تاریخی مشروطه را منکر شوم. برای مثال می‌توان به اصل تفکیک قوا اشاره کرد. این اصل که در قانون اساسی و انقلاب اسلامی ما متجلی می‌شود، وامدار کدام برههٔ تاریخی به جز دوران مشروطه است؟

از جملهٔ این عبرتها آن است که ما در یک گفتمان و فرهنگ سیاسی واحد، مسئلهٔ آزادی و دموکراسی و دغدغهٔ دینداری و تفکیک قوای خود را مطرح کنیم.

ساختار قانون اساسی ما مکمل ساختار قانون اساسی مشروطه است؛ یعنی قانون اساسی مشروطه در یک قالب تئوریک دیگری در قانون اساسی ما شکل پیدا می‌کند؛ به طوری که هم نقاط قوت مشروطه را داراست و هم نقاط ضعف را اصلاح کرده است.

آن تفکر اصولگرای اجتهادی که قابلیت فکری مشروطه را در ارتباط با بخشی از مشروطه‌خواهان ما رقم می‌زند، در انقلاب اسلامی به اوج خود می‌رسد. آن تفکر اجتهادی و اصولی در قالب حکمت متعالیه تعریف می‌شود، کما اینکه بسیاری نیز مدعی هستند که همان تفکر اجتهادی اصولی هم وامدار تفکر صدرایی و فلسفهٔ سیاسی برخاسته از حکمت متعالیه است.

بر این اساس هر چند یک تجلی را در عهد قاجار و نیز مشروطیت شاهد هستیم، اما تجلی کامل فلسفهٔ سیاسی نگاه صدرایی را در انقلاب اسلامی مشاهده می‌کنیم؛ یعنی اگر این تفکر

صدرایی اصولی نمی‌بود و صرفاً تجربه‌ای به نام مشروطه بود، نمی‌توانستیم از انقلاب اسلامی هم یاد کنیم و آن را این‌گونه که می‌بینیم، شاهد باشیم.

آن پیشینهٔ تاریخی سابقه و صبغهٔ فکری فلسفی صدرایی اصولی همراه با زمینهٔ تاریخی مشروطه و عبرتهایی که از مشروطه گرفته می‌شود، انقلاب اسلامی را رقم می‌زند.

در تحلیل انقلاب اسلامی باید هم به بنیه‌های فلسفی، فکری و تاریخی خود و هم به مفاهیمی که از غرب می‌آید و در برهه‌ای از تاریخ ما مطرح می‌شود توجه کنیم.

چون درک تاریخی و منسجمی از این مفاهیم نیست و چون توجه نداریم که باید این مفاهیم را در یک منظومهٔ فکری، فلسفی، فرهنگی و تاریخی بومی کنیم متأسفانه این مفاهیم ناکام مانده و سر از ضد خود درمی‌آورد.

بومی کردن آن مفاهیم در یک منظومهٔ فکری، فلسفی، فرهنگی و تاریخی، امری ضروری است. توجه کنیم که همواره باید تعامل و چالشی بین سنت و مدرنیته برقرار کنیم که این چالش و تعامل مربوط به یک برههٔ زمانی نیست. همواره باید نیم نگاهی به تعامل یا چالش سنت و مدرنیته داشته باشیم تا بتوانیم انقلاب اسلامی را پیش ببریم

در برهه‌ای از زمان، ما این چالش بین سنت و مدرنیته را به گونه‌ای دیدیم و انقلاب اسلامی را خلق کردیم، اما در تداوم انقلاب اسلامی هم همواره باید نیم نگاهی به تعامل یا چالش سنت و مدرنیته داشته باشیم و این چالش را بازسازی کنیم تا بتوانیم انقلاب اسلامی را پیش ببریم.

توجه به ضرورتهای زمانی و مکانی، مقتضیات زمانی و شرایط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حاکم بر جهان جهت باز تولید انقلاب اسلامی در وجوه عینی و ذهنی و معرفتی مورد تأکید است.

انقلاب اسلامی نسبت به مشروطه، نگاه فعال‌تری به چالش سنت و مدرنیته و در عین‌حال پاسخ بهتری نیز به این چالش دارد.

مشروطه این چالش را به نفع تجدد حل می‌کند. انقلاب اسلامی تلاش می‌کند که این چالش را به نفع هر دو و به نفع یک نگاه ربطی و بینابینی حل کند.

ما نیازمند این نگاه بینابینی در چالش بین سنت و مدرنیته هستیم. نه سنت‌گرایی صرف و نه نسخه‌ای که صرفاً در جهت تجددگرایی غربی پیچیده می‌شود، هیچ‌کدام پاسخگوی ما نیستند.

در سالهای اخیر شاهد بودیم که چالش سنت و مدرنیته را یک عده به سمت مدرنیته و یک عده هم به سمت سنت، حل می‌کردند که در هر دو صورت عواقب آن را شاهد بوده‌ایم.

هنوز نیازمندیم که به مفاهیم فلسفهٔ سیاسی مشروطه، مثل آزادی، حکومت قانون، مساوات، دموکراسی و عدالت و... پاسخ دهیم.

وظیفهٔ چهره‌های فکری و نخبهٔ ما از هر گرایشی این است که راجع به این چالش به جد

صحبت و بحث کرده و از تاریخ عبرت گیرند و همواره به یک راه حل سوم بیندیشند.

هم‌اکنون نیاز داریم که نخبگان فکری ما با یک نگاه ربطی و بینابینی به چالش سنت و مدرنیته توجه داشته باشند تا این انقلاب اسلامی که برخاسته از یک نیاز فرهنگی، تاریخ و عبرت‌آموزی فکری و نظری است، بتواند خود را باز تولید کرده و در مقام پاسخگویی به مشکلات، به احسن وجه عمل کند.

تفکر مشروطه، مثل یک بسته‌ای است که مؤلفه‌های متعددی دارد و در اثر نوعی نواندیشی و تحول‌خواهی ایجاد شده است.باید بپذیریم که این بسته، تا حدی یک بستهٔ مدرن است. هنوز نیازمندیم که به مفاهیم فلسفهٔ سیاسی مشروطه مثل آزادی، حکومت قانون، مساوات، دموکراسی و عدالت و... پاسخ دهیم.

هنوز به بسیاری از این مفاهیم پاسخ داده نشده است. آیا به سؤالاتی همچون آزادی، دموکراسی و قانون، عدالت و حق و... که امروز در جامعهٔ ما مطرح می‌شود پاسخ داده شده؟ یعنی خیالمان یک بار و برای همیشه از پاسخ به این مفاهیم و مسائل آسوده شده است؟

احساس می‌کنم این مفاهیم هنوز مفاهیم مورد چالش ما هستند که باید به آنها پاسخ داد. منتهی پاسخی که ما امروز به این مفاهیم- که به گونه‌ای از مشروطه به بعد در کشور ما مطرح شده- می‌دهیم، بسیار عمیق‌تر، دقیق‌تر و فنی‌تر از پاسخی است که نخبگان ما در صدر مشروطه به آنها داده‌اند.

نخبگان در صدر مشروطه، فهم عمیقی از مبنای فلسفی و نظری و دلالتهای نظری این مفاهیم‌نداشتند.

مفاهیمی که در قرن نوزدهم میلادی برای ما مطرح می‌شود، ریشه در رنسانسی دارد که از قرن چهاردهم در غرب مطرح می‌شود و اوج آن در قرن هجدهم است؛ یعنی فلسفهٔ سیاسی موج اول، منتج به انقلاب فرانسه را در عهد روشنگری و با متفکرانی همچون ماکیاولی، هابز، لاک مونتسکیو و روسو شاهد هستیم. این در حالی‌است که ما مونتسکیو، روسو و ماکیاولی خود را نداشتیم که این مفاهیم را با منظرگاه‌های فلسفی متفاوت مطرح کنند و لذا فقط آن مفاهیم را وارد کردیم.

اعتقاد ندارم که باید از منظر متفکران غرب به آن مفاهیم پاسخ دهیم. اعتقاد و توقع ندارم که باید از منظر لاک و هابز و ماکیاولی به این مفاهیم پاسخ دهیم؛ چراکه بشر یک دورهٔ فلسفهٔ سیاسی را طی کرده، موج اول، دوم و سوم را شاهد بوده و به تازگی در حال تجربه کردن موج چهارم است، و مسلم است که اگر این امواج در ایران مطرح می‌شد، به موج پنجم و ششمی نیز می‌انجامید.

شرایط تاریخی، فرهنگی و قابلیت‌های نظری یک جامعه بر پاسخ به مفاهیمی مثل دموکراسی،

آزادی، قانون و... اثر می‌گذارد. این مفاهیم از قبیل آزادی، دموکراسی، عدالت و حق هنوز مفاهیم مورد چالش ما هستند. باید بومی‌گرایانه‌تر به این مفاهیم پاسخ داده می‌شد. باید این مفاهیم و فلسفه‌های سیاسی غرب خوب فهم می‌شد و بعد به آنها پاسخ می‌دادیم.

این در حالی است که متأسفانه به نظر می‌رسد این فهم وجود نداشته و صرفاً یک درک ناشیانه و گرته‌بردارانه از این مفاهیم صورت گرفته و به جای توجه به عقبهٔ فکری و فلسفی و تاریخی آن مفاهیم، بیشتر به دلالتهای عینی آن توجه می‌شده است.

اگر غرب آن تاریخ قرون وسطی را نمی‌داشت، رنسانس را نیز نمی‌داشت. ما باید دقت کنیم در بستر تاریخی و فرهنگی و فکری خود با این مفاهیم برخورد جدی‌تری کنیم.

پاسخ امروز ما به این مفاهیم باید با پاسخ دیروز ما خیلی تفاوت داشته باشد؛ چراکه ما آگاهی بیشتری پیدا کرده و از تاریخ درس عبرت گرفته‌ایم و در عین‌حال تاریخ فکری بشر پیش روی ماست، باید از آن استفاده کرده و جوابهای درخور بومی‌تر و فرهنگی‌تری به آنها دهیم.

خبرنگار باید نقش روشنفکری را ایفا کند و به دنبال حقیقت باشد

۱۹ مرداد ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

[در مراسم روز خبرنگار در محل ایسنا]: بسیاری، وقتی به تعریف مفهوم خبرنگاری می‌پردازند، فکر می‌کنند خبرنگار کسی است که صرفاً به انعکاس خبر می‌پردازد و واقعیتی را منعکس می‌کند.

به این تعریف معتقد نیستم. هیچ دادهٔ بیرونی‌ای که عاری از مفهوم و نظریه باشد در عالم انسانی وجود ندارد، بر این اساس مفاهیم و واقعیت‌ها نظریه و مفهوم‌محورند، یعنی از پرتو یک عینک دیده می‌شوند.

این تعریف جا افتاده که معمولاً حکایت از نگاه اثبات‌گرایانه دارد و متأسفانه در تعریف خبرنگاری هم متعارف است، یعنی اتفاقاتی خارج از ذهن ما رخ می‌دهد که چارچوب معنایی ما در آن دخالتی ندارد و فقط باید آنها را جمع کنیم.

این امر که هیچ برخورد انتقادی با اخبار نشود، جای تأمل دارد. هر اتفاقی که رخ می‌دهد مفهوم‌محور است، یعنی از دالانی از مفاهیم و نظریات عبور می‌کند.

لذا با تأکید بر وجه مفهوم‌محوری و نظری‌محوری خبر، خبرنگاران و فعالان عرصهٔ مطبوعات و رسانه حتماً باید واجد تئوری باشند.

خیلی متأسفم که وقتی به بسیاری از اصحاب مطبوعات برخورد می‌کنم و از تئوری آنها که عمدتاً می‌تواند مربوط به تئوری آزادی مطبوعات هم باشد، سؤال می‌کنم، بحث تئوری و ضرورتش را منکر می‌شوند.

گریزی از تئوری نیست. همهٔ ما تئوری داریم، یا تلاش می‌کنیم آن را شفاف کنیم و یا تن به تئوری‌های دیگران می‌دهیم.

ضرورت وجه تئوریک در فعالیت‌های رسانه‌ای که به گونه‌ای می‌تواند به بحث‌های آزادی مطبوعات یا تئوری آزادی‌گرایی و یا اقتدارگرایی و غیره برگردد، امری انکار ناپذیر است. به اعتقاد من یکی از ضعف‌های فعالیت‌های مطبوعاتی آن است که فعالان این عرصه تئوری روشنی در باب فعالیت‌های مطبوعاتی ندارند.

جایگاه تئوری در فعالیت‌های مطبوعاتی را حتی در گزینش خبر می‌بینیم؛ چرا که شاهد هستیم اتفاقات بسیاری در جهان رخ می‌دهد اما گزینش از میان آن اتفاقات و انعکاس آنها، مطمئنا مسبوق به یک دیدگاه و ایده است. نقش تئوری در تولید، گزینش و اولویت‌بندی خبر دیده می‌شود.

عطف به این تاثیرگذاری باید نقش انتقادی به خبر بدهیم. برخی می‌گویند: خبر، یعنی انعکاس واقعیات، اما من به این امر معتقد نیستم؛ چرا که به بسیاری از واقعیات نقد داریم و می‌گوییم که به عنوان مثال می‌شد این اتفاق به گونه‌ای دیگر رخ دهد. خبرنگار حتماً باید نگاه انتقادی داشته باشد. خبرنگار یعنی روشنفکر که باید روشنفکری کند.

روشنفکر، حقیقت‌جو و حقیقت‌یابی است که درد «مردم» و درد «آگاهی‌بخشی» دارد.

مسلماً هرکسی با هر تئوری‌ای نمی‌تواند روشنفکری کند، در این خصوص نظریهٔ انتقادی مورد لزوم است. باید با داده‌گرایی‌هایی که در فعالیت‌های مطبوعاتی هست، مقابله کنیم. برخی بحث داده‌گرایی را مطرح، اما در واقع تئوری خود را القا می‌کنند.

خبرنگاری به ساحت روشنفکری و نظریه‌پردازی نزدیک می‌شود و در این میان پای حقیقت‌گرایی و واقعیت‌گرایی انتقادی به میان می‌آید.

به‌رغم اینکه تلاش تئوری آن است که صرفاً بر وجه شناختی تأکید داشته باشد و تصویری از واقعیت ارایه کند، اما عالمان علوم اجتماعی به این نکته واقفند که شناخت محض در پدیده‌های اجتماعی نداریم و شناخت ما واجد ابعاد هنجاری است.

می‌خواهم پا را فراتر بگذارم و بگویم با به میان کشیدن تئوری در بحث‌های خبری، ابعاد هنجاری را نیز به میان می‌کشیم و لذا در این راستا معتقدم که یک خبرنگار، یک معلم و یک فیلسوف اخلاق است.

کسی نمی‌تواند ادعا کند که نظریه‌ای بی‌طرف در بارهٔ واقعیات می‌دهد. این یک ادعاست که کسی بگوید به جدایی واقعیت از ارزش معتقد است. مدعی این سخن، خود، ارزشهایش را در قالب بی‌طرفی القا می‌کند.

یک خبرنگار، یک فیلسوف اخلاق، یک معلم و نشردهندهٔ اخلاق است. او با انتخاب،

گزینش و تولید خبر خود به ما می‌گوید که آدم ناصادقی است یا صادق و پاک.

ما با فعالیت‌های خبری خود امتحان پس می‌دهیم، در این زمینه می‌توان به برخی رفتارهای گزینشی خاص در جهت ارزشهای خاص که در قبال مصاحبهٔ یک مصاحبه شونده انجام می‌شود اشاره کرد. بعضی اوقات آنقدر با صحبت‌ها برخورد گزینشی می‌شود که می‌گوییم حداقل بی‌طرف باش و آن را به عنوان یک ارزش حفظ کن.

در عرصهٔ خبر و خبررسانی نمی‌توانیم بی‌طرف باشیم. از صحبت‌های من این‌طور استنباط نشود که خبرنگار باید ارزشهایش را القا کند و آنها را دخالت دهد. نمی‌گویم این را ببین و آن را نبین و گزینشی برخورد کن.

اگر لازمهٔ وجود تئوری و ابعاد هنجاری و مفهومی در فعالیت‌های خبری را بپذیریم، نباید مسئلهٔ مفهوم‌محوری و وجه تئوریک خبر را نادیده بگیریم یا کم‌بها بدانیم، بلکه باید تلاش کنیم آن را شفاف کنیم و در عین حال نگذاریم به طور ضمنی دخالت داده شود، بلکه آشکار شود.

باید مشخص شود که تئوری ما در فعالیت‌های مطبوعاتی نسبت به نیازها، مصالح، منافع، حقوق شهروندی و حق و تکلیف چیست؟ نسبت این تئوری‌ها با جامعه و تاریخ چیست؟ این تئوری در فعالیت‌های مطبوعاتی باید با هویت و فرهنگ نسبت داشته باشد.

تئوری شما به عنوان یک مسلمان شرقی ایرانی با افکاری که حول و حوش جهان رخ می‌دهد چیست؟ نمی‌شود چنین نسبتی برقرار نباشد. عطف به آن ابعاد هنجاری و وجه انتقادی فعالیت‌های خبری است که می‌گویم‌ای ایرانی مسلمان شیعی شرقی، نسبتت را با لبنان تعیین و تکلیفت را با قانا معلوم کن! یک ایرانی مسلمان شیعی شرقی نمی‌تواند نسبت به این مسئله بی‌طرف باشد، [خطاب به خبرنگاران]: با توجه به اینکه شما یک وظیفهٔ روشنفکری داری، جایگاه لبنان را در نظم ارزشی ما و نظم اولویتهای ما، معلوم کن و اجازه نده دیگران اولویتهای خود را به ما دیکته کنند؛ به ما بگو آیا می‌توانیم این قضیه را صرفاً به فضای جغرافیایی لبنان و حماس و حزب‌الله محدود کنیم و بگوییم با ما کاری ندارند، کما اینکه در افغانستان و عراق هم همین کار را کردیم. فردا سوریه را هم می‌گیرند، می‌گوییم با ما کاری ندارند، متعرض ایران می‌شوند باز هم می‌گوییم لابد با ما کاری ندارند.

خبر صرفاً انعکاس واقعیاتی که دیگران رقم می‌زنند، نیست. خبر، انعکاس واقعیات، تحلیل، تولید، گزینش و اولویت‌بندی است و در عین حال برخورد انتقادی با واقعیات نیز هست.

خبرنگار باید نقش روشنفکری را ایفا کند، به دنبال حقیقت باشد و نسبت به شبکه‌های القایی و اغوایی قدرت که در رخ‌داد حوادث بی‌تاثیر نیستند، نگاه بی‌طرف نداشته باشد و باید جامعه را نسبت به انتقادات آشکار و پنهان حساس کند.

بسیاری مواقع حساسیتی که شما ایجاد می‌کنید اصحاب قدرت را به واکنش وادار می‌کند.

در بیان وظایف خبرنگاری می‌توان به کمک به انتخاب مطلوب، حیاتی، سرنوشت‌ساز و تبیین کلان و ساختاریِ یک حادثه و زمینه‌سازی برای اتخاذ موضع مناسب توسط متولیان اشاره کرد. شما بازتابندۀ ایده‌ها و مواضع گروهها و اقشار مختلف هستید و باید باشید. شما تحلیل‌های مختلف را باید منعکس کنید و به ما بگویید که خبرنگاران ابزار هژمونی اصحاب قدرت هستند یا افشاکنندۀ هژمونی‌هایی که توسط اصحاب قدرت و القائات آنها به خورد مردم داده می‌شود. این شبکه‌های اغوایی، هم در داخل هستند و هم در خارج از کشور.

در همایش «طریق جاوید»: دموکراسی در نظر امام (ره) به دیکتاتوری اکثریت نمی‌انجامد، مشروعیت از نگاه امام، آمیزه‌ای از حقانیت و مقبولیت است

۲٤ مرداد ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

امام خمینی (ره) بنیان‌گذار فلسفۀ سیاسی جدیدی است که تحولی عظیم در عالم رقم زد.

بر خلاف خیلی‌ها که غرب‌باورانه معتقدند امام (ره) فیلسوف سیاست نیست، من معتقدم امام (ره) راه جدیدی را پیش روی بشریت گشود.

روش حضرت امام «راه سومی» است که نه تنها برای جهان اسلام معنا دارد، بلکه برای همۀ جهانیان کارساز است.

غرب هنوز روش امام را درک نکرده است؛ درحالی‌که تئوری حضرت امام، مردم‌سالاری دینی است.

نگاه امام به دموکراسی، نگاهی خاص است؛ امام هر گاه سخن از دموکراسی به میان آمده، از استبداد هم گفته است؛ به عبارتی امام دموکراسی را همواره در برابر استبداد طرح می‌کند.

دموکراسی در دید حضرت امام، ضداستبدادی است. تعریفی که امام از جمهوری اسلامی می‌دهد، در همین راستاست و در این تعریف، جمهوری شکل را تعیین می‌کند، نه محتوا را.

امام آن‌قدر به شکل کار بها نمی‌داد که دیکتاتوری اکثریت در کشور ایجاد شود، بلکه در کنار شکل به محتوا هم بها می داد.

دموکراسی در نظر حضرت امام به دیکتاتوری اکثریت نمی‌انجامد، علت این امر، قیود اخلاقی، قانونی و نظارتی دموکراسی از دید ایشان است.

[با اشاره به دعوای بین مشروعیت و مقبولیت حاکم در چند سال اخیر]: الآن یک عده، مشروعیت را فقط به مردم ارجاع می‌دهند و عده‌ای نیز آن را به حقانیت قضیه نسبت می‌دهند.

سنت‌گرایی فلسفی ما بر حقانیت تکیه دارد و نوگرایی فلسفی هم بر مقبولیت تاکید دارد و جالب این است که هر دو گروه به آرای امام (ره) استناد می‌کنند؛ این در حالی است که مشروعیت از نگاه امام، آمیزه‌ای از حقانیت و مقبولیت است. نه حقانیت بدون مقبولیت و نه

مقبولیت بدون حقانیت، قابل قبول نیست. این دعوا نشان می‌دهد که پیام و دیدگاه امام در جامعهٔ ما صحیح درک نشده است.

گسترهٔ آزادی نیز در آثار امام، به گونه‌ای است که همهٔ جنبه‌های حقوق اجتماعی و شهروندی را پوشش می‌دهد. نظریهٔ امام، آزادی را به قیود اجتماعی همچون اخلاق، مصلحت مردم، عفت عمومی و اسلامی مقید می‌کند.

حضرت امام، منابع محدودیتهای آزادی را در بعد اجتماعی تعریف کرده است و قید مسئولیت اجتماعی را طرح می‌کند.

حضرت امام در آزادی، انتخاب دینی و اخلاقی دارد. در مقابل این انتخاب دینی و اخلاقی، «انتخاب میلی» وجود دارد که نتیجهٔ عملی این انتخاب، وفاق سیاسی و رفتارهای غیر قابل پیش‌بینی است.

در انتخاب میلی چون قیدها همه بیرونی هستند، نه اخلاقی، اگر یک روز دولت نباشد، جامعه از هم می‌پاشد. اما نگاه امام، انتخاب اخلاقی است و کسی که انتخاب اخلاقی دارد، نه تطمیع می‌شود و نه تهدید، بلکه رفتارش قابل پیش‌بینی است.

نباید سرزده وارد منازل مردم شد. استفاده از ماهواره مدیریت شده باشد

۲۶ مرداد ۱۳۸۵

نباید ماهواره را با یک چوب برانیم؛ چون ماهواره هم برنامه‌های خوب و هم بد دارد و بسیاری از برنامه‌هایش ممکن است از برنامه‌های صدا و سیما فاخرتر باشد.

جمع‌آوری دیش‌های ماهواره بدون کسب مجوز، بر اساس قانون مصوب مجلس انجام می‌شود اما من به هیچ وجه شیوهٔ عملیاتی شدن این قانون را به طور مطلق تأیید نمی‌کنم.

[در مورد برخی اعتراضها به نحوهٔ عملکرد ماموران در هنگام جمع آوری دیش‌ها]: مسلم است که نباید سرزده وارد منازل مردم شد؛ اگر سرزده وارد شده باشند ـ که نمی‌دانم این‌گونه بوده یا نه ـ مورد تأیید ما و قانون نیست.

[ضمن تأکید بر نادرستی این تلقی که هر کس که از ماهواره استفاده می‌کند برای برنامه‌های مبتذل است]: با فرض اینکه مردم ما با فرهنگ و آگاه هستند، نباید با ماهواره برخورد صفر و صد داشته باشیم. نوع نگاه ما به وضعیت فرهنگی اجازه نمی‌دهد استفاده از ماهواره غیرمدیریت شده باشد. باید استفاده مدیریت شده از ماهواره برای مردم را امکان‌پذیر کرد تا برخوردهای سلبی جواب دهد.

[با اشاره به طرح استفاده مدیریت شده از ماهواره که کلیات آن در کمیسیون فرهنگی تصویب شده]: این طرح برآیند تلاش مجالس گذشته نیز هست و برخاسته از تحقیقات مرکز

پژوهشها در دوران قبل است. جمع‌آوری ماهواره به طرحی که در کمیسیون فرهنگی در حال بررسی است ربطی ندارد. اگر این شایعه ایجاد شده که این کار با توجه به طرح فعلی مطرح در مجلس صورت می‌گیرد، خطاست.

طرح ما می‌گوید اگر بخواهید قانون فعلی ماهواره قوت لازم را داشته باشد باید امکان استفادهٔ هدایت شده از ماهواره برای مردم فراهم شود.

دیش‌های بالای منازل، چهرهٔ زیبایی برای جمهوری‌اسلامی ندارد.

شبکه القایی و اغوایی دولت مانع نقد است

٤ شهریور ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

[در ارزیابی از عملکرد یک‌سالهٔ دولت نهم با تأکید بر شاخص‌یابی در این امر]: این شاخصها باید با توجه به گفتمانی که دولت خود را وابسته و مرتبط به آن گفتمان می‌داند، یعنی گفتمان تحول‌گرایی و عدالت‌خواهی باشد.

احساس می‌کنم که تعامل دولت با مجلس، تعامل قابل قبولی نیست، یعنی به نظر می‌رسد که دولت بعضاً روند جاری در مجلس را برنمی‌تابد، لذا باید دید که این برنتابیدن به کجا برمی‌گردد.

[در بارهٔ لایحهٔ دو فوریتی صندوق مهررضا که در ابتدا دو فوریت آن به تصویب نرسید]: یک فوریت این لایحه در مجلس رأی آورد، اما بعد به خاطر اشکالات عدیدهٔ آن، یک فوریت آن لغو گردید و قرار شد که به طور عادی در دستور کار کمیسیون‌های مربوطه قرار گیرد. این در حالی بود که شاهد بودیم که دولت از طریق شورای عالی اداری، به گونه‌ای این لایحه را مجدداً مطرح و حتی صندوق ازدواج جوانان را نیز در صندوق مهررضا ادغام کرد.

برای من به عنوان طراح طرح تسهیل ازدواج جوانان که شاهد فعالیت مدام و چشمگیر کمیسیون فرهنگی و مرکز پژوهش‌های مجلس بودم، اینکه چگونه این طرح با چه سختی‌ای، پس از دو سال، در صحن مجلس تصویب و توسط شورای نگهبان به تأیید رسید، بسیار گران آمد که چنین طرحی که از پشتوانهٔ عظیم و عمیق علمی برخوردار بود، یک‌شبه در یک صندوقی ادغام شود، به طوری‌که هم دست نظارت ما را ببندند و هم تلاشهای همه جانبهٔ ما را در رابطه با تسهیل ازدواج جوانان نادیده گرفته و در عین حال از عمق و جامعیت لازم فاصله گیرد.

دغدغهٔ طراحان طرح تسهیل ازدواج جوانان، دغدغه‌ای عمیق بود که طی آن، همهٔ امور از جمله احداث خانه‌های ارزان قیمت برای استفادهٔ تازه‌عروسان و تازه‌دامادها، به مدت حداقل سه سال، پیش‌بینی شده بود. این در حالی بود که وقتی دیدیم که این طرح را در حد وام مطرح کردند، احساس کردیم که ما کاری و تلاشی انجام نداده‌ایم.

اگر طرح تسهیل ازدواج جوانان به طریقی که پیش‌بینی شده بود، محقق می‌شد می‌بایست اکنون شاهد آن می‌بودیم که با اعتبار ۳۲۰ میلیارد تومانی، حداقل کلنگ چند بنای ساختمانی جهت اسکان زوج‌های جوان زده شده باشد.

[در حوزه سیاست داخلی، با اشاره به نامهٔ اخیر سخنگوی دولت به دادستان عمومی و انقلاب تهران]: نسبت به جمع‌گرایی افراطی هشدار داده بودم. متأسفانه آنچه ظهورش را پیش‌بینی می‌کردم توسط سخنگوی دولت اظهار شد.

ابزار ریاست، سعهٔ صدر است. نقد هدیه‌ای مبارک است. ما نیازمند نقد هستیم و اگر نقد را خوب تعریف و فهم نکنیم، تنها فکر می‌کنیم که جامعه را خوب به پیش می‌بریم.

نقد هدیه و هبه‌ای مبارک است که از سوی مردم به مسئولان داده می‌شود و مسئولان باید قدردان این عطیه باشند.

مسلم است که نقد گزنده است و با نفس انسان چندان سازگاری ندارد، اما اینجاست که انسان باید نگاهی کلان و ساختاری به نقد داشته باشد و از برخوردهای شخصی نسبت به آن فاصله گیرد. چه آنکه حتی به تعبیر حضرت امام (ره) تخطئه موجب سازندگی است.

زیبنده نبود که سخنگوی دولت، نامه‌ای به دادستان داده و دست دادستان را برای همه مواردی که ممکن است پیش آید، بازگذارد. بهتر بود اگر مورد خاصی مد نظر سخنگوی دولت بود، ایشان همان مورد خاص را به عنوان یک شکایت مطرح می‌کرد. محتوای این نامه باعث ایجاد نوعی ترس، دلهره، ابهام، تردید و حس ناامنی در اصحاب نقد می‌شود. بسیاری نقدها، به صورت کلی بیان می‌شود، این پرسش مطرح کرد که اصولاً نقد مستند به چه معناست؟

جنس نقد کلان و ساختاری را با هیچ عدد و رقمی نمی‌توان مستند کرد. حتی در صورت وجود افترا و تهمت نیز، زیبندهٔ دولتی که به اسم نقد و پذیرش نقد سر کار آمده، آن بود که بزرگوارانه آمار داده و عملاً قضاوت را به مردم بسپارد که آیا مدعی منتقد، مستند صحبت کرده است یا خیر؟

وقتی شبنامه‌ای علیه من توزیع می‌شود، حق دارم بگویم چه کسی این کار را کرده و این در حالی است که بعد می‌بینیم تا کنون کسی به من جواب نداده است، ولی دولت که همه کارهٔ کشور است و حتی به علت عدم نهادینه شدن بسیاری مسائل، حرف اول و آخر را در کشور می‌زند، می‌تواند شکایت کند، چرا که به شکایتش راحت و سریع توجه می‌شود.

حرف اساسی در عدالت قانونی، آن است که همه در برابر قانون یکسانند، اما آیا همه ما واقعاً در برابر احقاق حقمان یکسانیم؟ و به لحاظ فرصتها، از یک فرصت برابر برخورداریم؟

ای کاش تدبیری می‌اندیشیدید که حال که قرار است شکایتی شود، همه بتوانند شکایت کنند و پیگیری شود.

به لحاظ نوع نگاه از دولت توقع دارم که غمض عین کرده و گذشت کند و به طور عملی اطلاعات لازم را ارائه داده و مردم را به داوری بنشاند.

افترا و تهمت یکی از خط قرمزهای مطبوعات است. توقع من آن است که دولت بیشتر از حقوق دیگران دفاع کند تا از حق شخصی خود؛ چرا که به دلیل دسترسی به اطلاعات و مدارک و داشتن قدرت می‌تواند از حق شخصی خود دفاع کند.

ممکن است مطبوعات خطاهایی داشته باشند - که بی‌تردید این چنین است - و بسیاری از خطوط قرمزهای مربوط به حقوق شهروندی را رعایت نکنند و نیاز به تشکیل دادگاه مطبوعات باشد، اما باید به برآیند فعالیت‌های مطبوعاتی اندیشید که به طور قطع، منافع آن از مضار آن بیشتر است و باید زمینه را برای کاهش آسیب‌های فعالیت‌های مطبوعاتی و ارتقای توجه بیشتر به حقوق شهروندی از سوی مطبوعات فراهم کرد و اکنون جای این سؤال باقی است که این نامه به صورت مجموعه‌ای و کلی و واگذاری اختیارات تام به مقام دادستانی در جهت این ارتقا و این افزایش است یا در جهت محدود کردن و محصور کردن فعالیت‌های مطبوعاتی و بالتبع اطلاع‌رسانی و آگاهی‌بخشی‌های رسانه‌ای؟

اگر دولت با سعهٔ صدر برخورد کرده و خود بر اساس آمار و اطلاعات مردم را به داوری بنشاند، بهتر از نوشتن نامه‌ای کلی است که فضا را تار و مغشوش کند؛ چرا که این امر زیبندهٔ دولتی که مدام دم از نقد پذیری می‌زند، نیست.

دولت می‌تواند هر چه زودتر به اصلاح این امر اقدام کند. این دولت با شعار عدالت و تحول روی کار آمده و دولتی است که اصولگرایی را دستاویز و شعار خود قرار داده است، لذا کسی که می‌خواهد حقیقت‌گرا و اصولگرا باشد باید به استقبال نقد برود.

اگر گفتمان اصولگرایی نخواهد با نقد، میانه خوبی داشته باشد، چه گفتمانی می‌خواهد این رابطه را برقرار کند؟

دولت نهم اگر چه از برخی فرصت‌ها خوب استفاده نکرد، اما کماکان فرصتهای خوبی در اختیار دارد.

دولت در شرایطی پیروز شد که اجماع وجود داشت و می‌توانست از تمام گروهها و اقشاری که در این اجماع سهیم بودند، استفاده کند.

نباید فکر کنیم که مشکل کشور از یک سو، تسریع در تصمیم‌گیری و عمل و از سوی دیگر بودجه و اعتبار است؛ چرا که بسیاری از مشکلات کشور، ناشی از نوع نگاه، فقدان استراتژی و برنامه و تصمیمات عجولانه است.

توقع دارم که دولت خود شاخصها را ارائه داده و به صورت ریز بر اساس آن شاخصها، خود را ارزیابی کرده و این کار را تنها در حد شعار انجام ندهد، بلکه به بخش‌های مختلف خود

نمره داده و در هر جا احساس کرد که موفقیت حاصل نشده، مسئول مربوطه را کنار گذارد.

با شناختی که از دولت دارم، دست به تحول اساسی نخواهد زد، ممکن است یک‌سری تحولات غیر کلان، سطحی و یا نیمه‌سطحی داشته باشد، اما تحول مورد انتظار را نخواهد داشت.

خود دولت بگوید که شاخصهای ارزیابی اقتصادی کدام‌ها هستند، به ما بگوید که به عنوان مثال رشد اقتصادی و گرانی به این میزان بود و حال به این میزان رسیده است.

از دولت توقع دارم که تنها شاخصهای کمی را ارائه ندهد. دولت باید به ما بگوید که در بخش فرهنگی، این مشکلات را داشتیم، الآن به این وضع رسیدیم. قبلا استراتژی فرهنگی نداشتیم، الآن این استراتژی را داریم. قبلا تعریفی از سینمای ایرانی و هنر بومی نداشتیم، الآن این تعریف را داریم. در عرصهٔ اجتماعی به ما بگوید که امنیت اجتماعی، امنیت ارضی و سرزمینی ما، احساس رضایت گروهها و قومیت‌های مختلف بیشتر شده است.

این‌که عده‌ای جامعه را احساسی و سطحی بپندارد و با حرفهای هیجانی و احساسی مرتبطین و غیرمرتبطین بخواهند به اهداف خود جامهٔ عمل پوشانند، شاید در کوتاه مدت موفق شوند، اما در دراز مدت نخبگانی که قانع نشده‌اند با مردم مراوده خواهند داشت و آنها را آگاه خواهند کرد.

اگر دولت نهم می‌خواهد اصولگرا باشد، باید از حرفهای منتقدین استقبال کند.

[وی بابیان اینکه سخنان خود را با احتیاط بیان می‌کند]: اما چرا باید با احتیاط سخن بگویم؟ این احتیاط از سرترس نبوده، بلکه به خاطر مصلحت است. احساس می‌کنم که دولت از فضاهایی استفاده کرده و تریبون‌هایی در اختیار دارد که نه تنها نقد را برنمی‌تابد، بلکه با استفاده از این تریبونا و این شبکه‌های القایی و اغوایی که در اختیار دارد، این طور بیان می‌کند که نقد باعث خالی کردن دل مردم می‌شود.

من نمی‌خواهم توی دل مردم خالی شود چراکه مردم به این دولت امید دارند. اگر به عنوان یک معلم و یک نمایندهٔ مجلس نظرم را نگویم، به ملت خیانت کرده‌ام. آیا اگر ساکت شوم و بگویم همه چیز درست و عالی است، اما شاخصها چیز دیگری نشان دهند، خیانت نکرده‌ام؟ اگر ببینم که کادر هیئت دولت در برخی جاها ضعیف است، اما بگویم قوی است، آیا به ملت خیانت نکرده‌ام؟ اگر فردا عملی مترتب بر این ضعف شد، در حالی‌که ما بر آن واقف بودیم، اما بیان نکردیم آیا خطا و گناهی که حاصل می‌شود متوجه ما نخواهد بود؟

دولت بدون در نظر گرفتن سخنان من، خود شاخص ارائه دهد و بر اساس آن شاخصها، بگوید که حرف‌ای من پوچ است، به من بگوید که افروغ حرفهای بی‌سند و غیر روشمند می‌گوید، و بگوید که ما بر اساس شاخصهای تعریف‌شده و مورد اجماع مشخص کردیم که هم در اقتصاد موفق بودیم، هم در فرهنگ، هم در سیاست و هم در اجتماع.

من نمی‌دانم گناهم چیست؟

۹ شهریور ۱۳۸۵/ سایت خبری بازتاب

به گزارش خبرنگار «بازتاب» به تازگی برخی با سوء استفاده از تریبون یک موسسهٔ باسابقه فرهنگی، دینی دکتر عماد افروغ رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس را مورد هجمه‌ها و حملات شدیدی قرار داده‌اند، امری که به نظر می‌رسد بدون اطلاع مسئولان این موسسه صورت گرفته است.

بنابراین گزارش، در شمارهٔ ۲۵ و ۲۶ ویژه‌نامه‌هایی که به عنوان «مواضع و دیدگاهها» توسط دفتر سیاسی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم منتشر می‌شود، مطالبی به صراحت علیه افروغ، به چاپ رسیده بود که پس از نامه نگاری عماد افروغ، رئیس دفتر تبلیغات قول عذرخواهی و جبران می‌دهد که در شمارهٔ ۲۷ نه تنها جبران نمی‌شود که دوباره بدتر از قبل اهانت و هتک صورت می‌گیرد.

در همین زمینه عماد افروغ به خبرنگار بازتاب گفت: در ماجرای پخش شبنامه برای من یقین حاصل شده بود که توسط یک دستگاه حکومتی انجام شده، اما متأسفانه دوباره شاهد این هستیم که یک دستگاه دولتی و دینی دیگر اقدام به تخریب بنده کرده است. اگر یک شخصیت حقیقی بود من هیچ شکایتی نداشتم. ولی احساس من این است که در بخش‌هایی از حاکمیت ما، متأسفانه مقابله با نقد و نقادی به صورت یک عادت درآمده یا در حال درآمدن است و من امروز واقعاً خطر یک دیکتاتوری مطلقه منتخب قدسی را که هیچ ربطی هم به ولایت امر مسلمین ندارد، گوشزد می‌کنم. بنده معتقدم اگر تاکنون اتفاقات ناگواری رخ نداده، مرهون نظارتهای رهبری است و من حسب وظیفه تاریخی موظفم که تذکر بدهم.

بنا به این گزارش، در شمارهٔ ۲۵ مجلهٔ منتشرهٔ دفتر تبلیغات در مورد دکتر افروغ آمده است که: «تعداد انبوهی هستند که در کسوت اصولگرایی ظاهر شده‌اند، ولی برخلاف دیگر اصولگرایان هیچ سابقهٔ مبارزاتی و سیاسی در پروندهٔ خود پیش یا پس از انقلاب اسلامی ندارند و با وجود گمنامی از محیط بستهٔ کرسی تدریس و کتابخانه به میدان باز سیاست و حکومت روی آورده و به موقعیتی دست یافته‌اند، اما به علت ناشی‌گری و کم‌تجربگی در خدمت جریانهای سیاسی رقیب قرار گرفته، هر روز سخنان ناسنجیدهٔ آنان تیتر روزنامه‌های زنجیره‌ای می‌شود و هیچ از خود نمی‌پرسند که چرا این همه مورد اقبال این‌گونه مطبوعاتند.»

و باز در شمارهٔ ۲۶ همان نشریه آمده است: «باری، کسانی که می‌گویند رئیس‌جمهور از موضع بالاتر از خود سخن گفته (مربوط به نامه به بوش است) سخن ناروایی گفته‌اند، ولی باید به این سؤال پاسخ دهند که خود آنان از چه جایگاهی رئیس‌جمهور را مورد عتاب و خطاب قرار می‌دهند؟ اینان که بر خلاف ادعای عقلانیت، هیجانی و احساسی و متعصبانه با دولت جدید

برخورد می‌کنند و در اوهام روشنفکری غرقند، آیا از خود پرسیده‌اند که مردمی که به آنان رأی داده‌اند برای پزهای روشنفکری رأی داده‌اند یا برای حل مشکلات و تحقق مطالباتشان؟ راستی اینان وکیل مردمند یا وکیل شخص خود؟»

[در پاسخ به اینکه چه اقداماتی برای جلوگیری از این اعمال انجام داده است؟]: من پس از اینکه شمارهٔ ۲۶ را دیدم، چون شمارهٔ ۲۵ را که خیلی هتاکانه‌تر بود ندیده بودم، نامه‌ای به آقای ربانی، رئیس محترم دفتر تبلیغات قم نوشتم، در تاریخ ۸۵/۴/۱۸ به این مضمون و در آن آوردم که: حضرت‌عالی که یکی از عبارات مقالهٔ بنده را که به طور غیر مستقیم ناظر بر نقد یکی از رؤسای جمهور کشور بود، در فصلنامهٔ شمارهٔ ۲۳ علوم سیاسی، با حساسیت بسیار حذف کردید، چگونه هم اکنون در برابر چاپ این عبارات صریح به راحتی عبور کرده اید؟ بحمدالله بر بنده روشن شد که دفاع ما از عالمان حوزه‌های علمیه یک طرفه است و در زمان ضرورت، نه تنها نباید شاهد دفاعی از مراکز و کانون‌های مورد انتظار باشیم، که باید منتظر حمله‌ای دیگر نیز از سوی این کانونها باشیم.

نمی‌دانم گناهم چیست؟ به من بگویند آیا من نامه‌ای به ریاست جمهوری نوشته ام؟ سفارشی کرده‌ام؟ کسی را معرفی کرده‌ام؟ یا سعی کردم با ملاک ومعیارهای به دست آمده از انقلاب اسلامی به نقد سیاستها و رفتارهای مدیران بپردازم؟

رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس دربارهٔ سوابق سیاسی و مبارزاتی‌اش گفت؛ من دیپلم ریاضی را در دبیرستان رازی شیراز و در یک خانوادهٔ متوسط رو به پایین گرفتم. سپس برای تحصیل در رشتهٔ راه و ساختمان، حول و حوش سال ۵۵-۵۴ عازم انگلستان شدم. در تمامی تظاهرات و اعتصاب‌هایی که در خارج کشور برگزار می‌شد حضور داشتم که از قضا، با آقای عباس سلیمی نمین با هم از انگلیس اخراج شدیم و باهم در یک سلول در انگلیس زندانی بودیم.

در سال ۵۶ مرخصی تحصیلی گرفتم وبه ایران آمدم تا به خیل تظاهر کنندگان بپیوندم. اما چون احساس می‌کردم ممکن است نبرد مسلحانه‌ای شکل بگیرد بار دیگر به انگلیس برگشتم و از آنجا به سوریه و سپس لبنان رفتم و مدت هفت ماه آموزش نظامی دیدم و در قلعه ارنون در نزدیکی‌های شهر نبطیه جنگیدم؛ و افتخار می‌کنم که با اسرائیلی‌ها نه در شعار که در عمل جنگیده ام؛ و پس از انقلاب دوباره برای ادامهٔ تحصیل به انگلیس برگشتم.

و در همان ایام، در تابستان و تظاهراتی که جلوی سفارت انگلیس داشتم دستگیر و پس از ۴۵ روز بازداشت و ۱۷ روز اعتصاب غذای خشک (به همراه آقای سلیمی نمین) از انگلیس، اخراج شدم. در ایران هم منطقهٔ محروم سیستان را، به رغم در خواست وزارت خارجه و ارشاد برای فعالیت‌های آموزشی و عقیدتی خود انتخاب کردم. بعد ازدواج هم به شیراز آمدم و به

عضویت شورای فرماندهی سپاه منطقهٔ ۹ کشوری در آمدم و تا پایان جنگ با ارگانهای انقلابی همکاری داشتم. ضمن اینکه با بازگشایی دانشگاه، تحصیلاتم را تا دکتری تربیت مدرس ادامه دادم و درسال ۱۳۷۳نیز به عنوان دانشجوی نمونهٔ کشور انتخاب شدم. در انگلستان هم به عنوان نابغهٔ ریاضی شناخته شدم.

من مدیر گروه اجتماعی مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام بودم و و همچنین مدیر گروه سیاسی دبیرخانهٔ مجمع تشخیص مصلحت نظام. بسیاری از سیاستهایی که امروز در مجمع نهایی می‌شود، موضوعاتی مانند توسعهٔ سیاسی، آزادی، احزاب و... را بنده تنظیم کرده‌ام. البته من معتقدم، در قبال وظیفهٔ شرعی که نسبت به انقلاب دارم، هیچ ادای وظیفه نکرده‌ام، ولی واقعاً این طور هم نیست که بگویند نه قبل و نه بعد از انقلاب سابقهٔ سیاسی ندارد.

گفتنی است، چندی پیش نیز شبنامه‌ای علیه دکتر افروغ در میان نمایندگان مجلس پخش شد که با انتشار مطالبی، سعی در تخریب شخصیت دکتر افروغ داشت، که با واکنش شدید نمایندگان و مقامات کشور مواجه شد.

نقدها را اجتماعی کنید، پای قوه قضاییه را وسط نکشید! نقد باید عالمانه، اخلاقی و متناسب با موازین انقلاب و ایران باشد

۱٤ شهریور ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

[در خصوص نامه خانم رجبی[1]]: من معتقد به نقد هستم و شاید بتوان گفت یکی از کسانی هستم که تلاش کرده‌ام نقد را در دوران جدید تئوریزه کنم، اما بین نقد و به‌کارگیری الفاظ غیراخلاقی و غیرروشمند تفاوت قائل هستیم.

نقد را در جمهوری اسلامی مطرح می‌کنیم و جمهوری اسلامی ایران یک حکومت اخلاقی است و کاملاً باید از عبارات اخلاقی استفاده کرد و اصطلاحات و عباراتی که به کار گرفته می‌شود باید اخلاقی باشد، ولی این بدان معنا نیست وقتی قرار است از مفاهیم اخلاقی استفاده شود، نقد نکنیم.

در جمهوری اسلامی نقد مضاعف است، هم ناظر بر مقبولیت است هم ناظر به حقانیت؛ و نقد در جمهوری اسلامی ایران بر خلاف نقد در کشورهای اروپایی، دو لایه است.

از نقد درون گفتمانی و از سعهٔ صدر و تحمل و مدارا می گوییم و نقد می‌کنیم که بعضاً سعهٔ صدر لازم وجود ندارد. عبارات قابل دفاعی در نامه خانم رجبی مشاهده نکردم، حداقل این‌که برخی عبارات قابل دفاع نبود. این نوع عبارات، تأثیر عکس دارد و نقض غرض است و باعث شهرت افراد می‌شود تا نقض افراد؛ و اگر قرار است چهره‌ای را برملا کنیم و پرده‌ای را کنار زنیم

---

۱. خانم فاطمه رجبی، نویسندهٔ کتاب «احمدی‌نژاد، معجزهٔ هزارهٔ سوم».

این کار نتیجهٔ عکس می‌دهد و تاکنون نیز ثابت شده است.

نقد باید عالمانه، اخلاقی و متناسب با موازین انقلابی و جمهوری اسلامی ایران باشد.

[در پاسخ به اینکه آیا این نامه پیگیری حقوقی نیز دارد؟]: بنده شخصاً، معتقد هستم این نقدها را اجتماعی کنید. پای قوه قضاییه را وسط نکشید. همان‌طور که در نقد نامهٔ آقای الهام گفتم حتی نظامی که سعهٔ صدر دارد از افترا و تخطئه نیز باید استقبال کند؛ چون اینها می‌توانند موجبات رشد نظام باشند.

من به بحث‌های حقوقی و قضایی کاری ندارم. ولی اگر قرار است نامهٔ آقای الهام اثر حقوقی داشته باشد، نامه خانم رجبی نیز می‌شود پیگرد و اثر حقوقی داشته باشد، ولی من توصیه نمی‌کنم و معتقدم باید به این مسائل نگاه فرهنگی و اجتماعی داشت.

توصیه کنیم که خانم رجبی از این عبارات استفاده نکند و ما پیگیری حقوقی آنان را نیز توصیه نمی‌کنیم و ان‌شاءالله که نقد با ادبیات عالمانه و اخلاقی عرضه شود.

[با اشاره به دیدار روز گذشتهٔ کمیسیون فرهنگی با مقام معظم رهبری]: در این دیدار گزارشی از طرحها و لوایح را خدمت ایشان ارائه دادیم و یک‌سری رهنمود از ایشان کسب کردیم.

چالشها را با ایشان در میان گذاشتیم و ایشان رهنمودهای لازم را دادند و قرار شد در جلسهٔ کمیسیون فرهنگی فرمایشات مقام معظم رهبری را جمع‌بندی کنیم.

مقام معظم رهبری کاملاً در جریان فعالیت‌های ما بودند و این سرمایه و اندوختهٔ مبارکی برای ما بود، و توشه‌ای شد برای ادامه کار و فعالیت ما.

ما مسائل خود را اولویت‌بندی کرده بودیم که می‌خواستیم نظرات ایشان را نیز نسبت به آن داشته باشیم که ایشان این موضوع را به خود کمیسیون محول کردند.

پاشنه آشیل دولت، تمرکز بر حقوق جمعی و کم‌توجهی به حقوق فردی است

۱۵ شهریور ۱۳۸۵/ خبرگزاری فارس

عماد افروغ در تمام مدتی که در بارهٔ دولت صحبت می‌کرد و آن را نقد می‌نمود از ضمیر جمع استفاده می‌کرد و می‌گفت ما این کار را کردیم و ما این حرف را زدیم. به نظرم اینکه وی با وجود چنین انتقادات تندی، خود را به واسطهٔ حضور در اردوگاه اصولگرایان در اعمال دولت شریک می‌داند، حتی بدون اینکه نقش اجرایی داشته باشد.

مصاحبه مفصلی با وی انجام دادیم. شاید حجم زیادی از مصاحبه را انتقادهای وی از دولت تشکیل دهد. انتقاداتی که قبلا هم بیان شده بود و شاید تکراری باشد، اما برخی نکات جدید و بدیع قطعاً وقتی را که برای خواندن این مصاحبه طولانی صرف می‌کنید توجیه می‌کند.

● **آقای افروغ به اعتقاد من اگر طالب اصلاح امور هستیم باید به نقد و نقادی بپردازیم و**

روش نقد ما مصلحانه و فقط با نیت اصلاح امور باشد. ما برای اینکه به جامعه و وضعیت مطلوب برسیم چاره‌ای جز آن نداریم که فارغ از علایق و دلبستگی‌ها هر خطا و ایرادی را که می‌بینیم نقد کنیم. امروز هم خدمت شما رسیدیم تا به نقد دولت بپردازیم و عملکرد آن را در حوزه‌های مختلف ارزیابی کنیم. اگر صحبت و سخنی در ابتدای مصاحبه دارید بفرمایید تا به سراغ سؤالات برویم.

شاید اگر وضعیتِ کنونی نبود گفتن این مقدمه را لازم نمی‌دانستم، اما ناگزیر هستم به این مطلب اشاره کنم که با توجه به شناختی که از خودم دارم، به هیچ وجه از نقدهای خودم نسبت به دولت قصد تخریب یا ناکامی آن را ندارم. من با شناختی که از اصولگرایی دارم و اصولگرایی جدید را با عنوان اصولگرایی خلاق و انتقادی می‌شناسم، نقد را جزو ارکان این اصولگرایی می‌دانم؛ یعنی نقد جزو ارکان و مؤلفه‌های اصلی گفتمان اصولگرایی جدید و نوظهور است و اگر نقد را از این گفتمان بگیریم فکر می‌کنم چیزی از آن باقی نمی‌ماند، حداقل این است که یکی از عناصر حیاتی و سرنوشت‌ساز این گفتمان را از او گرفته‌ای. این گفتمان اصولگرایی جدید تفاوت‌هایی با گفتمان‌های قبلی دارد.

فکر می‌کنم اگر نقد درون گفتمانی را در دستور کار خود قرار ندهیم نوبت به نقد برون گفتمانی می‌رسد و خود ظهور و بروز نقد برون گفتمانی به معنا و منزلهٔ آسیب‌های جدی است که بر پیکرهٔ نظام وارد آمده است؛ بنابراین، من از سردلسوزی و توجه به گفتمان اصولگرایی و نقد درون گفتمانی به نقد دولت می‌پردازم و اعتقاد دارم اگر نقد خوب تعریف شود، نوعی سره از ناسره کردن و خوب از بد تمیز دادن است که بالطبع هم وجوه مثبت دارد و هم وجوه منفی. اما از هر نقدی باید استقبال کرد و من پا را فراتر می‌گذارم و به فرمایشات امام راحل (رضوان‌الله تعالی علیه) اشاره می‌کنم که ایشان فرمودند حتی تخطئه هم موجب سازندگی است، این دیگر به سعهٔ صدر وجودی افراد باز می‌گردد که با آن، چه برخوردی کنند. اگر سعهٔ صدر باشد و گشایش قلب باشد ما باید از تخطئه هم استقبال کنیم؛ بنابراین، مجبورم این مقدمه را بگوییم و الا اگر جامعهٔ ما جامعهٔ نقدپذیری بود و اگر فرهنگ نقد و نقادی در جامعه نهادینه شده بود، نیازی نبود این مقدمه را بگویم و قسم حضرت عباس بخورم که والله، بالله من قصد تخریب ندارم، بلکه قصدم توجه به مؤلفه اصلی این گفتمان از یک سو و اصلاح، رشد و اعتلای این دولت است.

حالا اگر دولت به نقدها توجه کرد که بسیار خوب و فبه المراد، اما اگر توجه نکرد آیا من باید به جای نقد، توجیه و ستایش و تمجید کنم.

خیر! من این کار را نمی‌کنم و کماکان نقد خود را ادامه می‌دهم و تلاش می‌کنم که فشارهای همه جانبه‌ای به این دولت وارد شود و انشاءالله فشارها عمدتاً نرم افزارانه باشد، بلکه این دولت

سر عقل بیاید و به این نقدها توجه کند و حداقل جواب این نقدها را بدهد، نه اینکه از یک طرف مدعی شود نقدپذیر است و در جایی اشاره کند که به کارهای اجرایی بیشتر توجه دارد و نمی‌خواهد دل مشغول این مسائل و مطالب باشد، اما از سوی دیگر شاهد باشیم که سخنگوی محترم دولت نامه‌ای به دادستان با آن مضمون و محتوا می‌نویسد. من نمی‌توانم اینها را با هم جمع کنم و احساس می‌کنم اشکالی در کار هست. با این مقدمه می‌رویم سر اصل مطلب و سؤالات شما.

● با مقدمه‌ای که فرمودید ما شروع بحث ارزیابی عملکرد دولت را همین مبحث میزان نقدپذیری دولت قرار می‌دهیم. به هر حال این وجهی از عملکرد دولت است. عدم نقدپذیری در کشور ما یک نقیصه تاریخی است و ما حتی اگر تاریخ اسلامی یا ملی خود را نیز مرور کنیم خواهیم دید که همواره نقد در جامعهٔ ما در نزد حاکمان، بخش‌های مختلف نظام‌های سیاسی و اجتماعی حاکم در هر دوره و حتی گروههای مرجع و اندیشمندان هر دوره‌ای مهجور مانده است و این موضوع تا به حال با فراز و نشیب‌هایی ادامه داشته است. با این پیش فرض شما با ذکر چند مصداق برای ما بیان کنید که عملکرد دولت فعلی در موضوع توجه به انتقادات را در مقایسه با دولتهای قبلی نظام جمهوری اسلامی چگونه ارزیابی می کنید؟

قصد ندارم به هیچ وجه دولت فعلی را با دولتهای گذشته مقایسه کنم، چرا که خود این موضوع، باب بحث مفصلی است حداقل بنده خودم را متعلق به پارادایم و گفتمان دولتهای قبلی ندانسته و نمی‌دانم؛ بخصوص دولتهای پس از جنگ که به هر حال در آثار و نوشته‌های من هم مشهود است که من منتقد دو گفتمان حاکم بعد از جنگ بودم، دو گفتمانی که از آنها همواره تحت عنوان گفتمان پراگماتیسم یا سکوت و توجیه و گفتمان اباحه‌گرایی دولتی یاد کرده‌ام.

من خودم را وابسته به آن گفتمانها نمی‌دانم و مسلم است که نقدهای جدی بر هر دو گفتمان پس از جنگ داشته و دارم و حتی معتقد بوده و هستم که ریشهٔ بی‌توجهی به نقد در دولت هم به گفتمان اول پس از جنگ باز می گردد؛ یعنی گفتمان مصلحت‌اندیشی، ابزارگرایی، پراگماتیسم و عملگرایی‌های کاذبی که منتج به اباحه‌گرایی دولتی شد.

معتقدم که اتفاقاً به خاطر بی‌توجهی به نقد بود که ما شاهد اباحه‌گرایی دولتی شدیم و اباحه‌گرایی دولتی ریشه در یک جریان پراگماتیستی و ابزارگرا داشت که اتفاقاً میانه خوبی هم با نقد نداشت. خوب ممکن است بگوییم حالا چه اشکالی دارد به هر حال آن گفتمانها به نقد بی‌توجه بودند و امروز نیز به گونه‌ای دیگر باز یک نوع بی‌توجهی به نقد را شاهد هستیم. بحث من این است که چرا گروههای روشنفکری و نخبگان فکری خارج از عرصهٔ قدرت رسمی ما در دورانی که پراگماتیسم بر این کشور حاکم شد، عنایتی به نقد نداشتند؟ اتفاقاً می خواهم بگویم

مشکلی که ما پس از جنگ داشتیم مشکل انسجام و اجماع بود و مشکل اختلاف نبود؛ چرا که از اختلافها خیلی درسها می‌شود گرفت و آنچه عامل پیشرفت می‌شود انسجام نیست، بلکه راه‌حلی است که برای اختلافها داده می‌شود که این کلید پیشرفت یک جامعه است.

آن انسجام صوری و کاذبی که پس از جنگ در ذیل پراگماتیسم حاکم ایجاد شده بود باعث گردید که ما به پیشرفت و تعالی نرسیده بلکه به یک اباحه‌گرایی دولتی برسیم.

بنابراین، من را معاف بدارید از اینکه این دولت را با دولتهای قبلی مقایسه کنم؛ چرا که معتقدم روشنفکر نقد حال می‌کند. من زمانی که آن گفتمان‌ها حاکم بود نقد خودم را کردم که در آثار من هم باقی مانده است. امروز اگر بنده با مقایسهٔ دولت فعلی با دولتهای گذشته به نقد دولتهای گذشته بپردازم هنر نکرده و کار خارق‌العاده‌ای انجام نداده‌ام. هنر و رسالت روشنفکری این است که نقد حال کند و شبکه‌های اغوایی و القایی قدرت را برملا کند، نه اینکه وقتی رئیس‌جمهوری رفت، تازه به یاد نقد او بیفتیم. مثلاً در دولت گذشته، عده‌ای به نام روشنفکری به نقد رئیس دولت قبل از آن می‌پرداختند و از نقد حال و دولت زمان خود غافل می‌شدند. از من نخواهید که امروز به نقد آقای خاتمی یا آقای هاشمی بپردازم، من در زمان خود آنها به نقد ایشان پرداختم و آثار من نیز مستند این ادعاست و الحمدالله همه آنها نیز چاپ شده‌اند؛ چون آدمی نیستم که حرفی و چیزی را در دلم نگه دارم. الآن از من بخواهید که در مورد این دولت صحبت کنم. ضمن اینکه عرض کردم من وابسته به گفتمان اصولگرایی خلاق و انتقادی هستم که معتقدم یکی از مؤلفه‌های اساسی آن نقادی و نقدپذیری است؛ بنابراین، این مقایسه‌ای را که گفتید به زمان دیگری موکول کنیم و الآن فقط نظر من در مورد این دولت را بپرسید.

● آقای افروغ شاید من سؤالم را بد طرح کردم. ببینید، هر تحولی که در یک بستر اجتماعی رخ می‌دهد اگر دفعتاً و ناگهانی اتفاق بیفتد نتیجهٔ واقعی که در بستر اجتماع قابل مشاهده باشد نمی‌دهد و یا حداقل تاثیرات نامطلوب آن بیشتر از تاثیرات مطلوب آن خواهد بود؛ لذا تحول اجتماعی مطلوب تحولی است که در بستر زمانی مناسب خود روی دهد. این مقدمه را از این جهت گفتم که بگویم وقتی من در سؤال قبلی خود به سابقهٔ مهجوریت نقدپذیری در تاریخ کشورمان اشاره کردم می‌خواستم از شما بپرسم که به نظرتان ما امروز به نسبت گذشته در چه جایگاهی قرار داریم. این موضوع را هم مدنظر داشته باشید که این دولت به نسبت دیگر دولتهای جمهوری اسلامی از طرف جبههٔ درون گفتمانی خود و همچنین جبههٔ رقیب و سایر گروههای حوزهٔ برون گفتمانی‌اش خیلی بیشتر مورد نقد قرار می‌گیرد و حتی فضای نقد درون گفتمانی آن، چه به لحاظ حجم و چه به لحاظ محتوا بر نقد برون گفتمانی غلبه دارد. فکر نمی‌کنید همین حجم زیاد نقد و بی‌امان؛ نوعی مقاومت شاید ناخواسته در دولت نسبت به نقدها به وجود بیاورد؟

من فکر می‌کنم این مسئلهٔ آخری که گفتید ناشی از عدم فهم صحیح از پارادایم و گفتمان اصولگرایی است. به نظر من اگر اصولگرایی بخصوص اصولگرایی نوین، خوب فهم شود، آن وقت ما به استقبال این نقدها می‌رویم، بخصوص نقدهایی که از جنس نقدهای درون گفتمانی هستند. این را مخصوصاً عرض می‌کنم و اصلاً هم منکر نقدهای برون گفتمانی نیستم و عرض کردم که به تعبیر حضرت امام راحل حتی تخطئه هم موجب سازندگی است، اما می‌گویم که به طور خاص از نقدهای درون گفتمانی استقبال کنیم، نقدهایی که توسط وابستگان به پارادایم فکری خود ما مطرح می‌شود.

من معتقدم یکی از وجوه ممیز اصولگرایی که گفتمان اصولگرایی را از بقیهٔ گفتمانهای پس از انقلاب جدا می‌کند، همان نقد درون گفتمانی است و اشکال اساسی دوستان اصلاح‌طلب ما این بود که به نقد یکدیگر نپرداختند. قوهٔ مقننه کاملاً قوهٔ مجریه را توجیه می‌کرد و قوهٔ مجریه نیز متقابلاً قوهٔ مقننه را توجیه می‌کرد، اما می‌خواهم بگویم که ما پیمان اخوتی در جبههٔ گفتمان اصولگرایی نبسته‌ایم و بر سر اصولگرایی هیچ تساهل و تسامحی نداریم. ما می‌گوییم مادامی که رفتارها و سیاستهایمان با معیارها و موازین منطبق است ما بر آنها صحه می‌گذاریم، اما زمانی که منطبق نباشد آنها را به نقد می‌کشیم. ببینید، بین اصولگرایی و اصولگرایان فرق هست، ما اصولگرایان را با اصولگرایی تعریف کرده‌ایم و نه بالعکس. این مهم را ما در دولت قبل شاهد نبودیم و عطف به این مسئله ما پیشرفت داشته‌ایم و من با شما موافقم؛ یعنی نسبت به دولتهای گذشته عطف به حضور، وجود و بروز نقد درون گفتمانی ما یک گام به جلو حرکت کردیم، اما این یک گام به جلو را باید هم دولتمردان ما، هم مجلسیان ما و هم سایر افرادی که به گونه‌ای وابسته به این گفتمان بوده و یا حداقل تعلق خاطری نسبت به رشد و اعتلای کشور دارند، فهم کنند.

از این منظر ما یک گام به جلو برداشته‌ایم. اما از این جهت که دولت ما این معنا و این نعمت، برکت و موهبت را خوب درک نمی‌کند، به نظرم یک نمرهٔ منفی برای دولت است.

آن دولت حداقل شعار نقد، توسعهٔ سیاسی و آزادی بیان را می‌داد، اما با نامه‌ای که رئیس دفتر رئیس‌جمهور و سخنگوی دولت به دادستانی می‌نویسد، نشان می‌دهد که اصلاً درحد حرف هم پایبند به این شعارها و مفاهیم قابل دفاع و موجه انسانی نیست و این حداقل یک نمرهٔ منفی در ارزیابی دولت است.

● آقای دکتر شما معتقد به این نیستید که اگر افترا و توهین به دولت نسبت داده شد، دولت باید و حق دارد از خود دفاع کند؟

اتفاقاً من راجع به این موضوع خیلی حرف دارم. ببینید نامه می‌توانست موردی باشد و از طریق دادگاه مطبوعات هم اقدام می‌شد که هیئت منصفه هم دارد، اما نامه‌ای که نوشته شده،

یک نامهٔ کلی است و یک اعطای اختیار برای همیشه به دادستان است و دست دادستان را باز می‌گذارد، برای مواردی که پیش آمده و پیش خواهد آمد. به گسترهٔ این نامه دقت کنید. با توجه به اینکه من در موضوع تئوری مطبوعات و آزادی مطبوعات کار تحقیقی و علمی کرده‌ام، در مورد این موضوع حرف برای گفتن زیاد دارم.

یک وقت هست که ما داریم از حقوق شهروندان دفاع می‌کنیم، یک وقت دیگر هست که از مصالح و منافع ملی کشور دفاع می‌کنیم. وقتی پای منافع و مصالح ملی وسط می‌آید، باید برسیم به یک جای حساس که نتیجه بگیریم که حالا دیگر باید پای دادستانی به میان آید. اما هم اکنون چه مورد حساس، خاص و سرنوشت سازی پیش آمده است که ما این اجازه کلی را صادر می‌کنیم و آیا این صرفاً دفاع از قوهٔ مجریه نیست؟ آیا می‌توان دفاع از قوهٔ مجریه را به نام دفاع از مصالح ملی نوشت؟ باید این مسائل تعریف شود، باید شاخص ارائه دهیم، باید بتوانیم از آنها دفاع کنیم، ضمن اینکه در عرصهٔ فعالیت مطبوعاتی و در عرصهٔ حکومت داری باید سعهٔ صدر داشت و تا حدی اجازه بروز و ظهور حتی افترا هم داده شود. دولت به جای اینکه شکایت کند و یک نامهٔ کلی به دادستان بدهد، خوب بود در مقام دفاع از خودش در برابر هر نقدِ افترا آمیزی که شده است بیاید و با استناد به مدارک به صورت غیر مستقیم از خودش دفاع کند. به هر حال برای دولتی که دم از نقدپذیری و تحمل مخالف زده است، زیبنده نیست که در اولین حرکت مطبوعاتی خودش بیاید و آنچه را که بنده ظهور آن را پیش بینی کرده بودم، و برای پیشگری از آن هم این پیش‌بینی را بیان کرده بودم نه برای تحققش، توسط سخنگوی دولت اظهار شود. من فکر می‌کنم خود این اظهار حکایت از یک آسیب در این جامعه دارد و آن اینکه این دوستان احساس کردند همه چیز به نفع آنهاست و احساس کردند از جایگاه بسیار مطمئنی برخودار هستند و در نتیجه خیلی راحت می‌توانند یک چنین حکمی صادر کنند. در حالی که در خود این گفتمان اصولگرایی، منتقدان شجاع و فرزندان دلیری حضور دارند که انقلاب اسلامی، ارزش آزادی، عدالت و شرایط جهانی را خوب فهم کرده، دنیا را خوب رصد کرده و قابلیت‌های نظام را خوب درک کرده‌اند و بلافاصله به هر موضوعی واکنش نشان می‌دهند و من خوشحالم که بگویم پیش از آنکه اصلاح‌طلبان نسبت به این نامه واکنش نشان بدهند اصولگرایان به آن واکنش نشان دادند و این یک نقطهٔ قوت برای اردوگاه اصولگرایان است.

● بالاخره دولت در مقابل تهمت‌ها و افتراها چه می‌کند؟

ما هم معتقدیم که فعالیت‌های مطبوعاتی خط قرمز دارند. من اینها را خوب می‌فهمم و این را هم قبول دارم که ممکن است مطبوعات بعضاً این خط قرمزها را نایده بگیرند، اما از طرف دیگر، ملاحظات روانی و فرهنگی، شرایط اجتماعی و تاریخی ما مخصوصاً در سطح قوهٔ مجریه یک اقتضائاتی دارد که حتی الامکان بایستی با غمض عین با این مسائل برخورد کنیم و برخورد

غیرمستقیم داشته باشیم، مگر اینکه موارد حساس و خاص پیش بیاید، ضمن این که دولت باید بیشتر مدافع حقوق شهروندانش باشد.

من از شما می‌پرسم آیا میزان فرصتها و دسترسی‌هایی که دولت برای احقاق حقش در اختیار دارد به اندازهٔ فرصتهایی است که من و شما در اختیار داریم. علیه من که نماینده مجلس هستم در همین مجلس توسط یک مقام دستگاه دولتی شبنامه توزیع شد و من مدتهاست که طی نامه‌ای خواسته‌ام این مسئله افشا شود، اما هیچ کس به من جواب نمی‌دهد اما مطمئن باشید با توجه به شناختی که من از جایگاه قوهٔ مجریه دارم که متأسفانه در کشور حرف اول و آخر را می‌زند از فردا انواع و اقسام احضارها را توسط دادستانی شاهد خواهیم بود. ضمن اینکه به طور کلی بنده معتقدم این حبس و زندانی‌هایی که تاکنون توسط دادستان نسبت به اصحاب مطبوعات و قلم صورت گرفته است به رغم اینکه شاید این کار جزو اختیارات دادستانی بوده است، اما هیچ‌کدام به نظر من آنچنان جدی نبوده که نشود از آن صرف‌نظر کرد و بسیاری از افراد که شهرهٔ عام و خاص و معروف شده‌اند نه به خاطر قابلیت‌های خودشان بلکه به خاطر بی‌تدبیری‌های ما بوده است و رقبای ما بیش از آنکه نان قابلیت‌هایشان را بخورند نان بی‌تدبیری‌های ما را خورده‌اند.

به نظر من نامه آقای الهام حداقل یک بی‌تدبیری بود ولو اینکه چنین کاری، جزء اختیاراتش باشد. کسی منکر این نیست که این کار جزء حقوق او و دولت است، اما مگر انسان بایستی در ادارهٔ کشور صرفاً حقگرا باشد، انسان باید مقداری هم تکلیف‌گرا باشد.

● پس معتقدید که بیشتر نوع عملکرد آقای الهام ایراد داشت تا نفس این اقدام؟

بحث من این است که آقای الهام حق داشت این کار را بکند، اما ایشان می‌توانست به این صورت عمل کند که اگر مورد خاص و حساسی پیش آمد به صورت موردی با آن برخورد کند، نه اینکه یک نامهٔ کلی برای همیشهٔ تاریخ به دادستان بنویسد، دوم اینکه تا آنجا که موردی حساس پیش نیامده و به اوج خود نرسیده، می‌بایست غمض عین می‌کرد و حتی الامکان غیرمستقیم با افتراها برخورد می‌کرد. برخورد غیرمستقیم یعنی اینکه دولت بیاید در مقابل مسائلی که مطرح می‌شود پاسخ مستند ارائه دهد تا مواردی که صحت ندارد مشخص و معلوم شود.

من از شما یک سؤال می‌پرسم، گیریم که اتخاذ چنین موضعی از سوی دولت در مقابل تهمت‌ها و افتراها درست باشد، آن هم به صورت موردی و در شرایط حساس، اما در موارد دیگر و در مقابل نقدهای دلسوزانه، دولت چه واکنشی نشان داده است؟ ما شاهد آن هستیم که دولت هیچ واکنشی نسبت به نقدهای دلسوزانه هم نشان نمی‌دهد و انگار هیچ نقدی از دولت نشده است. از سوی دیگر، مسئولان دولتی و رئیس‌جمهور بارها گفته‌اند که ما نباید گوشمان بدهکار این حرفها باشد، چون از کار اصلی‌امان که کار اجرایی است باز می‌مانیم. خوب، این

حرف کجا و این نامه کجا؟ ممکن است شما بگویید این نامه ربطی به دولت و رئیس‌جمهور ندارد که آن یک بحث دیگری است، ولی به هر حال آقای الهام سخنگوی دولت و رئیس دفتر رئیس‌جمهوری است و بخشی از اشکالاتی که بر این نامه مترتب است، متوجه شخص ریاست جمهوری هم هست و امیدوارم ریاست محترم جمهوری مداخله کرده و جلوی عواقب بیشتر این نامه را بگیرد.

● شما در صحبت‌های خود اشاره کردید به اینکه اصولگرایان سریع‌تر از اصلاح‌طلبان نسبت به نامهٔ سخنگوی دولت به دادستانی واکنش نشان دادند. به نظر شما آیا این واکنش اصولگرایان حداقل از سوی برخی از ایشان برای گرفتن ژست روشنفکری و پز منتقد بودن نیست؟

اجازه دهید من راجع به موضع سایر نمایندگان چیزی نگویم و از خودم بگویم. من از خودم می‌توانم بگویم؛ چون ممکن است این سؤال شما به طور ضمنی من را هم هدف گرفته باشد.

● بله سؤال ما کلی است و شما را هم در بر می‌گیرد.

من شما را به تحقیقی که در خصوص آزادی مطبوعات در سال ۱۳۷۵ انجام دادم و در کتاب «نگرش دینی و انتقادی به مفاهیم عمدهٔ سیاسی» هم چاپ شد، ارجاع می‌دهم. آنجا من تحقیقی کردم تحت عنوان فضای مطلوب آزادی مطبوعات که در آن به چند تئوری اشاره کردم و سعی کردم یک تئوری در خصوص آزادی مطبوعات متناسب با جامعهٔ ایرانی ارائه دهم. شما اگر به آن کتاب مراجعه کنید می‌بینید که من هم اکنون حرف تازه‌ای نمی‌زنم و واقعاً به دنبال یک نگاه جامع هستم.

وقتی دولت و برخی اعضای کابینه را نقد می‌کردم به دلیل شناختی که از تاریخ ایران داشتم نسبت به یک جمع‌گرایی افراطی هشدار دادم و بعد از آن هم بارها گفتم که پاشنه آشیل دولت نهم، آزادی و حقوق فردی است. کسی منکر توجه به حقوق اجتماعی و جمعی مردم نیست، کما اینکه نقد ما به دولت قبلی این بود که شما چرا به حقوق جمعی مردم و به ثبات سیاسی، اقتدار ملی، حقوق فرهنگی و عدالت اجتماعی بی‌توجه هستید؟ اما نسبت به این دولت به خاطر گرایش افراطی دولت قبل هشدار می‌دهم که شما از طرف دیگر بام سقوط نکنید، کما اینکه می‌بینیم در حال سقوط هستند و چرخهٔ تکراری تاریخ، متأسفانه در حال تکرار شدن است، یا رفتن به سوی تفکیک یا انسجام. ما هنوز نتوانسته‌ایم بین انسجام و تفکیک پیوند و آشتی ایجاد کنیم.

ای کاش از روز اول، دولت عزمش را جزم می‌کرد تا به صحبت‌ها و نقدهای من به صورت مستند پاسخ دهد. چطور دولت می‌گوید که منتقدانش مستند صحبت کنند، پس خودش هم باید مستند پاسخگو باشد، نه اینکه خود را مبرا از پاسخگویی بداند و بعد هم بیاید دیگران را مستقیم و غیرمستقیم متهم کند که چرا بدون سند صحبت می‌کنند.

اصولاً بنده از لحاظ روش‌شناسی در مورد نقد مستند حرف دارم. بعضی از نقدها کلان و ساختاری هستند و با هیچ آمار و ارقام جزئی مستند نمی‌شوند. جنس آنها جنس قیاسی و تحلیلی است. نوع عموم نگاهها و نقدها هم از همین جنس است.

می‌خواهم بگویم دولت که در مقام نگارش چنین نامه‌ای برآمده است، ای کاش اول خودش می‌آمد و پاسخ منتقدین را به صورت مستند می‌داد تا کار به اینجاها نکشد. دیگر عادت کرده‌ام که ظاهراً در این کشور نه تنها نقد جا نیفتاده و فرهنگ نقدپذیری نهادینه نشده است، بلکه در برابر نقدهایی هم که می‌کنی باید آماده باشی به طرق مختلف انگ‌هایی به تو زده شود. ما در برابر این وضعیت چه می‌توانیم بگوییم؟ اگر طرف ما مذهبی باشد، نهایتاً می‌توانیم به او بگوییم که خدا شاهد است که ما نیت سویی از نقد کردن نداریم و اگر دیدیم با این حرفها کارمان پیش نمی‌رود موضوع را به قیامت احاله دهیم و الا چه کار می‌توانیم بکنیم؟ به خاطر اینکه به ما نگویند عشق این را داریم که تیتر روزنامه‌ها شویم، از نقادی دست بکشیم؟ بارها با خودم صحبت کردم که چه کنم؟ از یک طرف جامعه و ظرفیت نقدپذیری آن را می‌بینم و از سوی دیگر وظایف و رسالت خود را، در نهایت با خودم می‌گویم یا علی بگو و به خدا توکل کن و بعضی‌ها را هم به قیامت احاله و وظیفه‌ات را انجام ده. اگر نقادی را کنار بگذارم فردای قیامت از من می‌پرسند چرا جرئت و جسارت لازم را به خرج ندادی و کنار کشیدی؟

به نظر من به هیچ وجه نباید در نقد پای اخلاق را به میان کشید. مگر می‌توان نیت افراد را خواند. کسی که دیگری را برای نقد کردن به سوء نیت متهم می‌کند، اول این تهمت گریبان خود او را می‌گیرد. از کجا معلوم که وی با سوء نیت، دیگران را به این صفت مذموم متهم نکند. ما باید برای ارزیابی نقد و منتقد بیشتر به ملاکهای بیرونی بپردازیم تا این که پای اخلاقیات را به میان بکشیم.

کسی که می‌خواهد این‌گونه با مسائل برخورد کند، چرا وارد سیاست می‌شود. من خودم از کسانی هستم که به شدت معتقد به رابطهٔ ساختاری بین اخلاق و سیاست و دین و سیاست هستم، اما نه رابطه‌های اخلاق فردی که بلافاصله اگر خوشمان نیاید هر نقدی را بگوییم نفسانی است. قرآن به ما ملاک اخلاقی و بیرونی پیوند اخلاق و سیاست می‌دهد. بیاییم به آنها بیشتر توجه کنیم و پای انگ‌های شخصی را در این عرصه به میان نکشیم که تصور می‌کنم با این کار امکان گفت‌وگو سلب می‌شود.

● اگر اجازه دهید وارد ارزیابی عملکرد دولت در عرصه‌های دیگر هم بشویم. شما عملکرد دولت در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، سیاست خارجی و غیره را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

سفرهای استانی، صندوق مهر رضا (ع) و عملکرد دولت در عرصه سیاست خارجی،

حوزه‌هایی هستند که دولت بیشتر روی آنها مانور داده است و می‌تواند مورد ارزیابی قرار گیرد.

در مورد سفرهای استانی چند سؤال وجود دارد یکی اینکه اهداف اصلی و فرعی این سفرها کدامند؟ و دیگر اینکه کارکرد آشکار و پنهان این سفرها چیست؟ به نظر من کارکرد پنهان این سفرها که ان‌شاءالله جزء کارکردهای آشکار و اصلی دولت در این سفرها نبوده باشد، انس، الفت، شور و احساس مثبتی است که در مردم نسبت به این سفرها به‌وجود آمده است. بالاخره مردم احساس می‌کنند که مسئولینشان دست یافتنی هستند، قابل رویت هستند و می‌شود به آنها دست زد و می‌شود با آنها دست داد. خوب مسلم است که این ارتباط نزدیک، یکی از کارکردهای مثبت این سفرهاست.

اما اینها باید جزء کارکردهای پنهان سفرهای استانی باشد و قرار نباشد دولت قصد اصلی‌اش از سفرهای استانی این شور و احساس باشد، ولو اینکه این دستاورد ستودنی باشد. قرار است در این سفرها پروژه‌هایی افتتاح شود و آمایش سرزمینی اتفاق افتاده و توسعهٔ منطقه‌ای رخ دهد. من اینجا یک سؤال دارم مبنی بر اینکه طرحهایی که در سفرهای استانی تصویب، اجرا یا افتتاح می‌شود، بر پایهٔ چه مطالعاتی است؟ اگر بر پایهٔ مطالعات دولتهای قبلی است شما که بسیاری از برنامه‌های دولتهای قبلی را در مبارزات انتخاباتی خود زیر سؤال بردید و اگر برپایه مطالعات جدید است این مطالعات جدید کجا هستند که ما هم به آنها دسترسی پیدا کنیم و اگر بدون مطالعه هستند، چرا بدون مطالعه؟ اینها سؤالاتی هستد که هر قدر هم بی‌ربط، اما بالاخره توسط نماینده‌ای که تصادفاً رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس هم هست طرح می‌شود و دولت باید به آنها پاسخ دهد و در این پاسخ، خیلی از مسائل و مواضع دولت روشن می‌شود.

عموم پروژه‌هایی که الآن افتتاح می‌شود پروژه‌های ملی بودند که بخشی از آنها قبلاً تعریف شده‌اند و ما باید به خاطر آنها قدردان زحمات گذشتگان باشیم، بدون اینکه آنها را زیر سؤال ببریم و برخی طرحها نیز که در سطح استانی جدیداً تصویب می‌شوند متأسفانه پشتوانهٔ مطالعاتی ندارند و معلوم نیست چه سرانجامی پیدا خواهند کرد.

● اما در ایام بررسی لایحهٔ بودجه تأکید می‌شد که باید پروژه‌های عمرانی نیمه تمام برای جلوگیری از هدر رفتن منابع کشور هر چه سریع‌تر تکمیل شوند و لذا نمی‌شود گفت دولت خیلی هم با نظر موافق و میل و رغبت این پروژه‌ها را اجرا می‌کند.

پس اینها طرحهایی هستند که توسط دولتهای قبلی بنا گذاشته شده‌اند؛ لذا نباید آن دولتها را زیر سؤال برد.

● ببینید آقای دکتر معطل ماندن پروژه‌های نیمه تمام هزینه‌های زیادی به کشور تحمیل می‌کند و لذا دولت ناچار است به هر نحوی شده است این طرحها را زودتر تکمیل کند.

خوب دولت باید این را بگوید. دقت کنید که این دولت در زمان مبارزات انتخاباتی چه شعارهایی داده و چه نقدهایی کرده است. من می‌خواهم شما را به یک نکته توجه دهم، معلوم می‌شود بسیاری از آن شعارهایی که در ایام مبارزات انتخاباتی داده شده است، شعارهای واقعی نبوده، بلکه احساسی بوده است؛ چرا که به هر حال اینها هم روال گذشته را ادامه دادند.

● من توضیحی خدمت شما عرض کنم. بنده به لحاظ نگاهم به دولت بسیار به شما نزدیک هستم و علی‌رغم آنکه در هر دو مرحله انتخابات به دکتر احمدی‌نژاد رأی دادم و از قبل هم طرفدار ایشان بودم، این باعث آن نمی‌شود که نقاط ضعف دولت را نبینم و به برخی سیاستها و عملکردهای آن انتقاد نداشته باشم.

اینها را گفتم تا بگویم سؤالاتی که من می‌کنم برای طرفداری یک طرفه از دولت نیست. به این حرفها اعتقاد دارم و اگر روی موضوعی زیاد تأکید می‌کنم به خاطر این است که فکر می‌کنم درست است. حالا می‌خواهم بپرسم به نظر شما تغییراتی که متناسب با شعارهای دولت در رویکردهای آن ایجاد شده است نمی‌تواند همین باشد که برخلاف دولتهای قبل افتتاح طرحهای ملی جدید را که ضرورت نداشته، متوقف کرده و همت خود را متوجه اتمام پروژه‌های نیمه تمام کرده است تا از اتلاف بیشتر منابع ملی جلوگیری کند.

شما به سؤال من توجه کنید که می‌گویم مصوبات استانی که قابل توجه هم هستند برپایهٔ چه مطالعاتی انجام می‌شوند؟ اگر بر اساس مطالعات قبلی هستند؛ پس نبایستی دولت قبلی را ــ که این مطالعات را انجام داده است را زیر سؤال می‌بردیم، یا کماکان زیر سؤال ببریم و اگر بر پایه مطالعات جدید هستند محتوای این مطالعات در اختیار ما هم قرار گیرد.

ارتباط ارگانیک این پروژه‌های استانی با هم در سطح کشور چگونه است؟ این یک سؤال اساسی و فنی است. نمی‌شود، ما همین طوری برویم پروژه‌های جدید استانی را تصویب کنیم بدون اینکه مطالعات لازم در ارتباط با امکان‌پذیر بودن آنها و بررسی ارتباط ارگانیک آنها را در کل کشور انجام دهیم. خوب مسلم است که هر قدر هم که عزم دولت برای به موقع اجرا شدن این پروژه‌ها جزم باشد به خاطر فقدان ارتباط ارگانیک آنها با هم و بعضاً امکان‌ناپذیر بودن این طرحها ممکن است حداقل به نتیجه مطلوب نرسد. من از دولت خواهش می‌کنم به این سه سؤال جواب دهد که اولاً چه پروژه‌های استانی در حال تصویب شدن هستند، مطالعات پروژه‌های ملی که دولت اجرا می‌کند، در زمان کدام دولت انجام شده است و پروژه‌های استانی بر پایهٔ چه مطالعاتی انجام می‌شود و ارتباطات ارگانیک هر طرحی چه ملی و چه استانی که دولت اجرا می‌کند با دیگر طرحها در کل کشور تبیین شود و امکان پذیر بودن اجرای این طرحها نیز توسط دولت تشریح شود.

در مورد دیپلماسی دولت آقای احمدی‌نژاد باید بگویم که این دیپلماسی نسبت به گذشته

فعال‌تر شده و از شجاعت چشمگیری برخوردار است. ما قبلاً این شجاعت را نداشتیم و این حضور و نوع برخورد فعال در عرصهٔ بین المللی را نداشتیم. سفرهای خارجی رئیس جمهوری و دیگر مقامات در راستای قابلیتهای نرم افزارانهٔ انقلاب اسلامی تا حدی قابل توجیه و دفاع است، اما باز در سیاست خارجی هم ما استراتژی جامع و هماهنگی نداریم. ما در مسئلهٔ هسته‌ای به طور نسبی مقابلهٔ نرم افزارانه می‌کنیم که البته آن را کافی نمی‌دانم اما از سوی دیگر در WTO مستقیم و غیر مستقیم به دنبال یک نوع پیوستگی به جهانی سازی سرمایه‌داری می گردیم. معلوم است ارتباطها در دستگاه سیاست خارجی دولت ارگانیک نیست و استراتژی آنها هم مشخص نیست. ضمن اینکه بنده معتقدم برای دستیابی به دانش هسته‌ای باید از قابلیتهای نرم افزرانهٔ انقلاب و ایجاد خاکریزهای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و حتی اجتماعی در سطح منطقه، آسیا، کشورهای اسلامی و حتی جهان استفاده بیشتری می‌کردیم که نکردیم. ما در خصوص لبنان هم نباید فکر کنیم لبنان مسئله‌ای بود که تمام شد و به نظر من لبنان محیط به فعلیت رساندن بسیاری از قابلیتهای نرم افزارانهٔ جهانی ما در جهان است.

متأسفانه ما این را نمی‌بینیم و ادامهٔ یک استراتژی فراگیر را از سوی دولت شاهد نیستیم. گفتم که تا حدی از قابلیتهای نرم افزارانهٔ ما استفاده می‌شود. برای پیشبرد اهداف هسته‌ای، اما مطلوب نیست؛ یعنی اگر ما از این یک‌سال خوب استفاده کرده بودیم و انواع و اقسام خاکریزهای نرم افزارانه را زده بودیم، امروز در مسئلهٔ هسته‌ای توفیق بیشتری کسب کرده بودیم؛ یعنی مسئلهٔ هسته‌ای را من بعضاً خودم تذکر می‌دادم که آن را محصور به یک مسئلهٔ صرفاً علمی و فنی نکنید؛ چرا که این یک مسئلهٔ سیاسی و فرهنگی و اجتماعی است. بنده مدام وزیر امور خارجه را نقد می‌کردم که چرا می گوید آمریکا می‌خواهد با این قضیه برخورد سیاسی کند اصلاً این قضیه یک قضیه سیاسی هست و ما هم باید با آن سیاسی ـ فرهنگی برخورد کنیم، این مسئلهٔ فقط مسئله دانش هسته‌ای و به اصطلاح یک مسئلهٔ صرفاً علمی نیست. بنابراین اعتقاد من این است که در کنار این فعالیت و این رفت و آمدها و توفیق نسبی، برخورد نرم افزارانه نیز باید فراگیرتر و گسترده‌تر باشد و مصاف امروز ما با غرب مصاف سخت افزار و نرم افزار است. قابلیتهای ما عمدتاً نرم افزارانه است و از این قابلیتها باید به نحو احسن استفاده شود و در کنار دیپلماسی نسبتاً فعالی که در دولت آقای احمدی‌نژاد شاهد آن هستیم و جای تقدیر هم دارد یک مقداری از موضع مدبرانه و حکیمانه‌تری بایستی بهره‌مند شویم.

در خصوص تعامل دولت با مجلس اجازه بدهید من فقط به چند مورد اشاره کنم. من به عنوان سومین محوری که بیان کردم به موضوع صندوق مهر رضا (ع) می‌پردازم. برای این منظور دولت ابتدا لایحه‌ای به مجلس آورد و تقاضای دو فوریت برای آن کرد که فقط یک فوریت آن رأی آورد و لایحه به کمیسیونهای اصلی و فرعی رفت که متوجه شدیم لایحه،

ایرادات عدیده‌ای دارد و محتوای لایحه کاملاً توده‌وار بود، کاملاً پوپولیستی و بدون هیچ پشتوانهٔ تحقیقاتی، برنامه‌ای و استراتژیک. وقتی لایحه به صحن علنی آمد به این نتیجه رسیدیم که بایستی لایحه از فوریت خارج شده و به طور عادی وارد شور دوم شود. اما در این بین متوجه شدیم شورای عالی اداری زیر نظر رئیس‌جمهور آمده و دفعتاً صندوق ازدواج جوانان را هم که طرح دیگری متعلق به مجلس بود و ما دو سال روی آن زحمت کشیده بودیم را در این طرح ادغام و صندوق مهر رضا را ایجاد کرد.

طرح صندوق تسهیل ازدواج جوانان که از پشتوانهٔ دو سال زحمت کمیسیون فرهنگی، مجلس و مرکز پژوهشهای آن برخوردار بود توسط دولت به یکی از زیر مجموعه‌های صندوق مهر رضا تبدیل شد که عمدتاً کارکرد وام‌دهی صرف دارد؛ در حالی که طرح ما ابعاد مختلف را در برداشت و قرار بود به خانه‌دار شدن جوانان کمک کند. نمی‌دانم چرا دولت یک طرح جامع را هدر داد؟ من به نیت ریاست جمهوری کار ندارم، ولی معتقدم این کار یک رویکرد غیر موجه است که لایحه‌ای را که در مجلس رأی نیاورده است می‌آورد و مجلس را دور می‌زند و می‌رود در شورای عالی اداری و به شکل دیگری به اجرا می‌گذارد. این کار از جامعیت لازم برخوردار نیست و دولت برای انجام آن مجلس را دور زده است.

این چه تعاملی است که دولت با مجلس دارد. معتقدم یک دولت اصولگرا نباید قانون را دور بزند، این حرف اول و آخر من است. قانون اساسی و تفکیک قوا جزء اصول ما هستند و دولت نباید مجلس را دور بزند! این یعنی چه؟ یعنی اینکه مجلس بد عمل می‌کند. اصلاً قوهٔ مجریه هر قدر هم درست عمل کند وقتی مجلس را دور بزند نمی‌توان نمرهٔ خوبی به آن داد؛ چرا که دور زدن قانون ممکن است کار را در کوتاه مدت حل کند، اما هزار تا مشکل برای جامعه فراهم می‌کند و چراغ سبزی در خصوص اباحه‌گرایی غیر قانونی به مردم نشان می‌دهد.

هیئت دولت ضعیف است
دنبال حبس‌زدایی از زندانیان سیاسی هستیم؛ نباید برای آزادی بیان و اندیشه خط قرمزی وجود داشته باشد

۲۴ شهریور ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

در دانشگاه که مهد آزاد اندیشی است، بیشترین مخالفت با آزاداندیشی را داریم. تا کسی بخواهد نوآوری از خود نشان دهد. چون در قالب چارچوب تعیین شده نیست با او مقابله می‌شود. همین آقایان بیرون از دانشگاه می‌گویند هیچ خط قرمزی نداریم، اما در دانشگاه خط قرمز پوزیتیویسم قائل هستند. نباید برای آزادی بیان و آزادی اندیشه خط قرمزی وجود داشته باشد. شهید مطهری هم به این مسئله تاکید دارد. البته نتیجه این تفکرات باید در محافل علمی مطرح

شود تا پاسخ متناسب با آن داده شود.

[در هفتمین نشست سراسری اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان مستقل دانشگاه‌ها در تالار ۱۷ شهریور دانشگاه تربیت معلم و با اشاره به سخنان مقام معظم رهبری در دیدار با کارگزاران نظام و تشریح هشت شاخص اصولگرایی]: بین اصولگرایی جدید و اصولگرایی اول انقلاب تفاوت وجود دارد. صبغهٔ فقهی انقلاب صبغه خاصی است که در یک نگرش فلسفی خاص ریشه دارد. این انقلاب صرفاً یک حادثهٔ سیاسی نبود. اثبات‌گرایان اصلاً به ضرورت فلسفی باور ندارند صرفاً به رابطه بین متغیرهای بیرونی توجه دارند. اگر بخواهیم با این روش انقلاب اسلامی را تحلیل کنیم، صرفاً به دنبال روابط مشهود می‌گردیم. اگر از صبغه فلسفی انقلاب غافل شویم، نمی‌توانیم آن را به خوبی تحلیل کنیم.

انقلاب اسلامی نگرش صدرایی دارد. ولایت فقیه بسط یافتهٔ تفکر صدرایی است. انقلاب و جمهوری اسلامی دلالت عملی این نحوهٔ نگرش است که بدون قیام و خواست مردمی امکان ظهور نداشت.

اسلام و تشیع لایه دوم انقلاب است. لایه سوم انقلاب، شعار استقلال یعنی نقد سلطه، آزادی به معنای نفی استبداد و جمهوری اسلامی است که وجه ایجابی این لایه، همان جمهوری است. جمهوری اسلامی ترجمانی از تلفیق حقانیت و مقبولیت است. مشروعیت یعنی اینکه چه نظامی بر حق است و از چه کسانی باید تبعیت کنیم. ما جمهوری اسلامی را مرهون امام (ره) هستیم.

اگر می‌خواهیم انقلاب اسلامی را همچنان به عنوان یک گفتمان زنده حفظ کنیم که بتواند صادر شود و فرهیختگان عالم را به بحث و چالش بکشد، راهی نداریم جز اینکه جمهوری اسلامی را از انقلاب اسلامی جدا کنیم؛ یعنی مبانی نظری و ارزشها و اصولی وجود دارد که قرار است جمهوری اسلامی منطبق بر آنها باشد. هر جا منطبق نبود، نباید دست به توجیه زد. به نظر من این، راه نجات گفتمان انقلاب اسلامی است.

قانون اساسی لایهٔ چهارم انقلاب است. این یک بلوغ است که به این نتیجه رسیده‌ایم که انقلاب اسلامی صرفاً یک حادثه سیاسی نیست؛ چرا رایزنان فرهنگی ما این قابلیت را ندارند که انقلاب اسلامی را به عنوان یک نرم‌افزار فلسفی و فرهنگی در معرض داوری نخبگان قرار دهند؟ آنها باید در حدی باشند که خودشان وارد این چالش شوند. وقتی خودشان در این حد نیستند و ماموریت خود را در حد مراسم‌گرایی قرار می‌دهند، مسلم است که این بار بر زمین می‌ماند.

اصولگرایی اول به دنبال یک فرم‌گرایی و محتواگرایی واحد بود. در آن دوران اگر کسی دارای خصوصیاتی چون محاسن بلند، تسبیح به دست، پیراهن روی شلوار و حتی بسته بودن

دکمه آخر پیراهن نبود، لامذهب به شمار می‌آمد. این یعنی اینکه واقعاً فرهنگ را نمی‌شناسیم. امروز یک نوع بازنمایی هویت به معنای واحد اما با فرم متکثر رخ داده است. بعد از جنگ در عرصه‌های مختلف به سمت فرم‌گرایی متکثر رفتیم. ما طرفدار تکثر و تنوعی هستیم که جلوه دهندهٔ فرهنگ و عفاف باشد.

اصولگرایی باید خود را مدیون روشنفکری نسل چهارم بداند؛ نسلی که انقلاب، ایمان، تاریخ، فرهنگ و ارزشهایمان را بازگرداند.

انقلاب اسلامی بستهٔ نرم‌افزاری است که گشودن آن سبب ایجاد خاکریزهای فرهنگی، انقلابی، سیاسی و اجتماعی در منطقه و سطح جهان می‌شود.

با توجه به اهمیت نقد، بی‌توجهی به عناصر نقد، خلط نقد با تخریب و تخطئه، عدم آشنایی با فواید نقد، روشمند یا مستند نبودن نقد، عدم شناخت ملاکها و معیارهای نقد، عدم سعهٔ صدر و تحمل اصحاب قدرت، تلفیق احساس و عاطفه با نقد، خرافه‌گرایی، شکل‌گرایی، سنت‌گرایی، تحجر و جمود، قدسی دانستن ارکان حکومت، بی‌توجهی به نگاه مفهومی در نظام آموزشی، بی‌توجهی به آزادی تفکر و اندیشه، ثروت و قدرت گروههای سیاسی، فقدان عقلانیت سیاسی و فقدان رقابت در عرصهٔ سیاسی از موانع آن محسوب می‌شود.

مقدس‌مآبی و قدیس سازی از آفات جوامع دینی است. کجای شیوهٔ امام علی (ع) به قدسی بودن خودش اشاره دارد؟ مفاهیم مقدسند نه افراد. افراد هم مادامی که با این مفاهیم منطبق هستند مقدسند. چون نظام ما در حقانیت پایه دارد، نقد اصحاب قدرت ما که ادعای بزرگی دارند مضاعف است. تکیه بر عناصر حقانی نظام نه تنها نباید مانع نقد شود، بلکه نقد را هم مضاعف می‌کند.

نظام آموزشی ما به حفظ کردن تکیه دارد و چیز تازه‌ای از آن به دست نمی‌آید.

[در پاسخ به سؤالی درباره معیارهای نامزدهای انتخابات خبرگان]: معتقدم خبره، الزاماً نباید مجتهد باشد. موضوع‌شناسی مهم است، اما مجتهدین ما بعضاً موضوع‌شناس، اقتصادشناس، سیاست‌شناس و فرهنگ‌شناس خوبی نیستند. روشنفکران حقیقت‌جو، مسلمان متعهد و قوی می‌توانند راهکارهای بهتری را نشان دهند و شرایط را هموار کنند.

[با اشاره به سخن امام (ره) مبنی بر اینکه اگر فرد مجتهد باشد، اما مرجع نباشد برای رهبری کفایت می‌کند]: آیا صرف اینکه مجتهدین اجتهاد را آموزش بدهند و امتحان پس ندهند کفایت می‌کند؟ حوزه، متناسب و سازگار با تفکرات امام خمینی (ره)، حرکت نکرد و در تداوم آرمانها به فقه حکومتی، اجتماعی و فقه لازمهٔ حکومت، توجه نکرد.

[با اشاره به شروط انتخاب کاندیداهای مجلس خبرگان]: این شروطی است که خبرگان گذاشته‌اند و هیچ ربطی به قانون اساسی ندارد. قانونی اساسی اختیار تصویب مصوبات را به

خبرگان داده است، اما مصوبات آنها وحی منزل نیست و می‌تواند تغییر کند.

[در پاسخ به این سؤال که آیا احمدی‌نژاد در مسیر شعارهایش حرکت می‌کند یا خیر؟]: یک سری شعارهای خوب داده شده است که من معتقدم این شعارها باید از پشتوانهٔ نظری و تئوریک برخوردار باشد. ایشان چندان توجهی به این پشتوانهٔ تئوریک ندارد. ایشان باره گفته است که به تئوری کاری نداریم و نمی‌خواهیم نظریه‌پردازی کنیم. معتقدم هر قدر هم که شعارها خوب باشد، نباید اسیر پراگماتیزم کور شویم. من خودم یک اصولگرا هستم، آقای احمدی‌نژاد را هم یک اصولگرا می‌دانم و اگر اصولگرا نبود این‌قدر او را نقد نمی‌کردم. به موقع هم از ایشان دفاع کرده و می‌کنم. بزرگترین نقد من این است که هیئت دولت ایشان ضعیف است و مسئولیت اصلی این ضعف متوجه خود ایشان است. در اولین جلسهٔ رسمی ایشان با کمیسیون فرهنگی، همهٔ چالشهایی را که اکنون آقای احمدی‌نژاد به آن دچار شده است پیش‌بینی کرده بودم. ایشان هم به من گفت شما به من اعتماد کنید. گفتم این حرف خوبی نیست. اینکه به من اعتماد کن یعنی کار را به من بسپار و همهٔ مسئولیت‌ها متوجه خود من است؛ بنابراین، اگر داوری کنم اگر همه مسئولیت‌ها متوجه خود ایشان است، قضاوت غلطی نکرده‌ام. ایشان فردی پر تلاش و پر کار و با نیت خیر است، اما کابینه‌اش قوی نیست. بی‌توجهی به استراتژی و برنامه می‌تواند نتیجهٔ عکس داشته باشد.

وقتی رئیس دفتر رئیس‌جمهور یک نامه نوشت، من آن نامه را خوب تفسیر نکردم و فقط گفتم خطر دیکتاتوری مطلقه منتخب قدسی، نظام را تهدید می‌کند. این مقدمه‌ای است برای لاییک شدن جامعه.

اگر هزار بار دیگر هم شرایط انتخابات قبلی تکرار شود، باز هم به احمدی‌نژاد و شخصی مثل او رأی می‌دهم. اما نباید به مسیری برویم که شرایط عوض شود. اکنون شرایط در حال عوض شدن است. وقتی برادری می‌گوید بعضی‌ها هنوز فکر می‌کنند دوران مبارزات انتخاباتی است؛ این حرف بوی خوبی نمی‌دهد. اینکه مقام معظم رهبری گفتند صدای مخالف را بشنوید حاکی از تفکری حکیمانه و دقیق است.

تعامل احمدی‌نژاد و مجلس اصلاً خوب نبوده است و می‌توانست بهتر از این باشد. اصولگرایان مجلس بر سر موضع خود ایستاده‌اند و با هیچ کس عقد اخوت نبسته‌اند. خیلی‌ها به ایشان رأی ندادند اما یکدفعه به طرفدار صددرصدی ایشان تبدیل شدند. من این را نمی‌فهمم. بعدا فهمیدم چه داستانی پشت سر این مسئله وجود دارد.

[در پاسخ به سؤال دیگری دربارهٔ تعطیلی برخی از نشریات اصلاح‌طلبان]: به دلیل مسافرت، اطلاعات دقیقی از دلایل توقیف روزنامهٔ شرق ندارم. تعطیلی نشریه را به صواب نمی‌دانم، اما این به این معنا نیست که اصحاب نشریات ما خودشان رشد یافته هستند. در قانون جایی برای

تعطیلی نشریات وجود دارد، ولی باید تا حد امکان با سعهٔ صدر برخورد کرد. روزنامه شرق هم موازین و ملاکها را رعایت نمی‌کرد. در تئوری‌های اقتدارگرایی، آزادی‌گرایی و مسئولیت اجتماعی، خط قرمز وجود دارد که اگر لحاظ نشود؛ نهادهایی برخورد می‌کنند؛ بنابراین، اینکه روزنامه تحت هیچ شرایط تعطیل نشود را قبول ندارم. بعدا در بارهٔ این مسئله موضع‌گیری علنی می‌کنم و فعلاً در حال تحقیق هستم.

به دنبال حبس‌زدایی از زندانیان سیاسی هستیم و بطور جدی دنبال آن هستیم؛ تا مراحلی هم پیش رفته‌ایم؛ چراکه آنها با حبس مطرح می‌شوند. نظام آن قدر باید سعه صدر داشته باشد که گذشت کند.

حقوق مدنی برای شهروندان کافی نیست. دو سال در قالب کار گروهی که ریاست آن بر عهده‌ام بود، درچارچوب تئوریک بر روی حقوق شهروندی کار کردیم و در میزگرد با یکی از معاونان قوهٔ قضاییه احساس کردم هنوز حقوق شهروندی به خوبی درک نشده است.

گروههای سیاسی که روز قبل از انتخابات، رقیب آقای احمدی‌نژاد را مظهر آزاداندیشی معرفی کردند، پیش از آن او را مظهر اقتدارگرایی می‌دانستند. وقتی نخبگان این قدر به راحتی تغییر موضع می‌دهند از مردم چه توقعی دارید؟ دانشجویان ما باید بیشتر روشنفکر باشند تا خیز برداشتن برای قدرت سیاسی.

[در پاسخ به این سؤال که شما در انتخابات طرفدار قالیباف بودید، اما پسر شما اکنون در شهرداری مشغول به کار است]: من هیچ‌گاه از آقای قالیباف طرفداری نکردم؛ حتی در جلسه‌ای که در خانهٔ یکی از نمایندگان تشکیل شد و آقای قالیباف هم حضور داشت و از من هم خواستند که در این جلسه باشم شرکت نکردم. همه می‌دانند هم در دور اول و هم در دور دوم انتخابات ۸۴ به آقای احمدی‌نژاد رأی دادم. من فرزندانم را مستقل بار آورده‌ام. چرا پسر من اکراه دارد که هر جا می‌رود اسم پدرش را نیاورد؟ هر جا می‌رود خود را با نام مستعار معرفی می‌کند. اگر آقازاده‌ای دچار خلافی شود مسئولیت حقوقی‌اش با خود اوست و مسئولیت اخلاقی او با پدرش است. اگر پسر من دچار خلافی شده و شما اطلاعی دارید به من بگویید، من از نمایندگی استعفا می‌دهم.

[در پاسخ به سؤالی دربارهٔ وضعیت تولید فیلم‌های سینمایی در کشور، با اشاره به طرح تحقیق و تفحص از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی]: با تهیهٔ این گزارش همه به ما حمله کردند؛ حتی در جشن خانهٔ سینما این کلمه را به کار بردند که این تحقیق و تفحص توهین به سینما بود. من شخصاً گوشم از این حرفها پر است. معتقدم اهل فرهنگ یعنی اهل مقاومت، نقد و حقیقت. اگر فرهنگیان ما هم به معنای متداول، سیاسی باشند و هر روز یک موضع بگیرند، چه کسانی می‌خواهند این جامعه را حفظ کنند؟ افتخار می‌کنم این تحقیق و تفحص در دوران مدیریت

بنده انجام شد و به سر انجام رسید و با وجود تمام فشارها و مخالفت‌ها بالاخره قرائت شد. ما تا کنون چهار جلسه با کارگردانان سینما داشتیم. ما فیلم‌های خاص مغایر با ارزشها را به نقد کشیدیم. چرا صدای بعضی‌ها درآمده؟ مگر آنها جزء این فیلمسازها بودند؟ نکند آنها پیوندهایی با مدیران قبلی داشتند که حالا احساس دین می‌کنند؟

ما مدافع جدی سینمای بومی و ایرانی هستیم و در این زمینه سرمایه‌گذاری می‌کنیم و تا حالا هم حسن نیتمان را نشان داده‌ایم، اما اجازه نمی‌دهیم به نام فعالیت‌های سینمایی به نظام ارزشی ما توهین شود و به تعبیر مقام معظم رهبری وظیفه داریم با مخدر فروشهای فرهنگی و سم‌پراکنان فرهنگی مقابله کنیم و افتخار می‌کنیم که بالاخره این گزارش قرائت شد.

می‌خواهم به عرصهٔ نقد برگردم. افتخار می‌کنم از اینکه منتقد هستم. هر چه نقد جدی‌تر باشد عوارض آن نیز جدی‌تر است. در این نظام، آرمانهای حکومت را دنبال می‌کنم. تا وقتی که معلم بودم اثر نقدهایم را نمی‌دانستم، اما هنگامی که شبنامه آمد، متوجه اثر آن شدم. علاقه دارم پاسخ نقدهایم را بدهند نه به آن مارک اخلاقی بزنند، که در آن صورت آنها اخلاقی نیستند.

تا نقد هست زندگی باید کرد.

احساس می‌کنم بیشتر باید در جامعه و عرصهٔ غیررسمی کارکرد

۲۸ شهریور ۱۳۸۵/ روزنامهٔ همشهری

هر کسی که عنوان اصولگرایی را روی خود گذاشت، لزوماً، منطبق با این جریان نیست. به هر حال هر جریانی که حاکم می‌شود یک سری تغییر مواضع را شاهد هستیم و چرخش در مواضع آن صورت می‌گیرد. مخصوصاً در جامعهٔ ما که یک رابطهٔ قدرت- ثروت حاکم است و افراد از طریق قدرت دولتی به امتیازات اقتصادی، فرهنگی و سیاسی می‌رسند، این چرخش و تغییر موضع مشهود است؛ بنابراین، نمی‌شود صرفاً به نام و عنوان افراد بسنده کرد و باید به محتوا، منش، سبک و سلوک آنها بیشتر توجه کرد تا عناوینی که بر اساس منافع برای خود انتخاب می‌کنند. یک جامعهٔ توسعه یافته باید به سمتی حرکت کند که از شفافیت لازم برخوردار باشد. ولی متأسفانه شاهد هستیم که گروههای سیاسی ما مواضع شفافی نداشته‌اند. زمانی بحث اقتصاد آزاد و روز دیگر بحث عدالت اجتماعی را مطرح می‌کنند و بالعکس.

● در فضای سیاسی فعلی، خودتان را متعلق به چه طیف فکری می‌دانید؟

خود را یک اصولگرا می‌دانم، یک اصولگرای خلاق و انتقادی و در نظریه‌پردازی، این مدل از اصولگرایی خود را ذی‌سهم می‌دانم.

● اصولگرای خلاق و انتقادی چه چارچوبی دارد؟

از بایسته‌های کلان این نوع از اصولگرایی یکی ضرورت نگاه فلسفی به انقلاب اسلامی

است. معتقد هستم که نباید به انقلاب اسلامی صرفاً به عنوان یک حادثه سیاسی و محصور در شرایط جغرافیایی ایران نگاه کرد، بلکه باید یک تبیین فلسفی از آن کرد. نکتهٔ دیگر در اصولگرایی خلاق و انتقادی، توجه به جوهر و هویت ایرانی است؛ یعنی من برخلاف جریانی که در ابتدای انقلاب بود و به گونه‌ای ایران‌گرایی را در مقابل اسلام‌گرایی قرار می‌داد، معتقدم این جدا دیدن هویت دینی و هویت ملی قابل دفاع نیست.

مورد دیگر بحث، صورت تکثر در عین معناگرایی واحد است. انقلاب اسلامی چند دوره را پشت سر گذاشته است. در دورهٔ اول معنی‌گرایی واحد و صورتگرایی واحد را دنبال می‌کردیم؛ یعنی فکر می‌کردیم برای رسیدن به یک معنی باید از یک فرم و صورت واحد استفاده کرد.

در دورهٔ دوم، معنی‌گرایی واحد فراموش شد و به سمت قالب‌گرایی و شکل‌گرایی متکثر حرکت کردیم، اما امروزه نیازمند معناگرایی واحد در عین توجه به شکل و قالب متعدد هستیم، یعنی وحدت در عین کثرت.

از دیگر مشخصات اصولگرایی خلاق و انتقادی نسبت و پیوند آن با روشنفکری نسل چهارم است. می‌خواهد بار دیگر به اسلام، سنت و به خویشتن خویش رجعت داشته باشد. بحث اندیشه‌های امام و بازگشت به اندیشه‌های امام نیز از ویژگی‌های دیگر این جریان است.

موضوع اهمیت نقد درون گفتمانی و جایگاهش در باز تولید مشروعیت جمهوری اسلامی ایران، نگاه جامع به حقوق شهروندی و توجه به حقوق افراد، جامعه و گروهها از دیگر مشخصات آن است.

● جریان اصولگرای خلاق و انتقادی چه افرادی را در برمی‌گیرد؟

من از جریان اصولگرایی دفاع می‌کنم؛ چرا که خود تلاش کرده‌ام آن را تئوریزه و تدوین کنم و هر کسی که در این جریان قرار گیرد، به او احساس تعلق می‌کنم و هر کس که قرار نگیرد ولو نام و عنوان اصولگرایی را یدک بکشد، به او احساس تعلق و وابستگی ندارم.

● نماد بیرونی و عملیاتی این مدل از اصولگرایی چه بوده است؟

بخشی از نماد بیرونی این جریان در قالب انتخاباتهای مختلف دیده شد. مثل دومین انتخابات شوراها، مجلس هفتم و دولت نهم؛ البته نمی‌توان گفت به صورت صد در صد، اما بیش از جریانات دیگر منطبق با این جریان هستند.

اشاره کردم هر کسی که عنوان اصولگرایی را روی خود گذاشت، لزوماً منطبق با این جریان نیست. به هر حال هر جریانی که حاکم می‌شود یک سری تغییر مواضع را شاهد هستیم و چرخش در مواضع آن صورت می‌گیرد.

مخصوصاً در جامعهٔ ما که رابطهٔ قدرت ـ ثروت حاکم است و افراد از طریق قدرت دولتی به امتیازات اقتصادی، فرهنگی و سیاسی می‌رسند، این چرخش و تغییر موضع، مشهود است؛

بنابراین، نمی‌شود صرفاً به نام و عنوان افراد بسنده کرد و باید به محتوا، منش، سبک و سلوک آنها بیشتر توجه کرد تا عناوینی که بر اساس منافع برای خود انتخاب می‌کنند.

یک جامعهٔ توسعه یافته باید به سمتی حرکت کند که از شفافیت لازم برخوردار باشد. ولی متأسفانه شاهد هستیم که گروههای سیاسی ما مواضع شفافی نداشته‌اند. زمانی بحث اقتصاد آزاد و روز دیگر بحث عدالت اجتماعی را مطرح می‌کنند و بالعکس. ولی احساس می‌کنم به مرور زمان به نظر می‌رسد شفافیت گروهها بیشتر می‌شود و این یک گام به جلو برای توسعهٔ سیاسی است.

● اخیراً برخی احزاب به صراحت موضع‌گیری کرده‌اند. مثلاً کارگزاران گفته است که ما لیبرال دموکرات هستیم، یا اعتماد ملی گفته ما طرفدار سوسیال دموکراسی هستیم...

بله خیلی خوب است. ان‌شاءالله که تداوم داشته باشد و فراگیر شود.

● این اتفاق در مورد اصولگراها رخ نمی‌دهد؟

جریان اصولگرایی هنوز به حزب تبدیل نشده است و یک جریان است. بنده اگر بخواهم نظر خود را بگویم، معتقدم سوسیال دموکراسی و لیبرال دموکراسی اساساً نمی‌توانند با هم جمع شوند.

لیبرال دموکراسی بیشتر خواهان بسط و گسترش آزادی است؛ در حالی که سوسیال دموکراسی بیشتر خواهان بسط و گسترش عدالت اقتصادی است و این یک دعوای تاریخی است.

لیبرال دموکراسی فردگراست، اما سوسیال دموکراسی جمع‌گراست. فلسفهٔ سیاسی مطلوب بنده بینا بین است. یعنی معتقدم منحصراً نه اصالت را می‌شود به فرد داد و نه جامعه؛ یعنی هم باید به فرد اصالت داد و هم به جامعه و اصطلاحاً از آن به عنوان دولت نامحدود بالقوه یاد می‌کنم.

● آیا این فلسفهٔ سیاسی بینابینی دست یافتنی و عملیاتی است!؟ چون مشاهده شده است گاهی که به نتیجه نمی‌رسیم، برای فرار از بن‌بست و انسداد، گفته می‌شود هم این درست است و هم آن! به عبارتی مدلی از پلورالیسم...

نه، این طور نیست. این بحث جدیدی است. اگر نظریه‌های جدید جامعه‌شناختی را دنبال کنید، آنها هم نگاه‌های سوم دارند و سالهاست که روی فلسفهٔ اجتماعی سوم کار می‌کنند. بنده معتقدم که حقوق شهروندی را باید جامع دید؛ یعنی فرد، گروه و جامعه باید واجد حقوق باشند.

● گفتید که سالهاست روی فلسفهٔ اجتماعی سوم کار می‌کنید و طبیعتاً هر تئوری نیز باید نمود عملی پیدا کند و عملیاتی شود؛ آیا شما در نهایت به سمت تشکیل حزب می‌روید؟

نه به صورت مستقیم و عضو فعال یک حزب؛ البته ممکن است در صورت اقتضای شرایط، بکوشم تا این فکر و فلسفه اجتماعی مورد نظر به تشکیل یک حزب نیز بینجامد، اما بیشتر ترجیح می‌دهم در ساحت نظریه‌پردازی و روشنفکری باقی بمانم.

اکنون که نمایندهٔ مجلس شده‌ام، خودم هم می‌دانستم که علاوه بر این ساحت، باید پاسخگو و عامل هم باشم. این بود که در کنار ساحت فکری خودم تلاش کردم کارهایی انجام دهم و طرحهایی پیشنهاد کنم؛ ضمن اینکه تجلی تئوری‌ام را می‌توانید در مواضع مختلف و نطق‌های پیش از دستوری که حتی در نقد دولت نهم داشتم، نیز ببینید.

● بالاخره فلسفهٔ اجتماعی سومی که مدنظر شماست، بعد از تئوریزه شدن باید بازخورد اجتماعی داشته باشد و به عبارتی اجتماعی شود، برای طی این پروسه چه برنامه‌ای دارید؟

همهٔ تلاش من این است که این موضوع را به لحاظ اجتماعی نهادینه کنم، که بعد از نهادینه شدگی اجتماعی می‌تواند تجلی سیاسی هم داشته باشد. احساس می‌کنم بیشتر باید در جامعه و عرصهٔ غیررسمی کارکرد. اگر در عرصهٔ اجتماعی و غیررسمی نقد، نقادی، روشنفکری، آگاهی بخشی و رهایی‌بخشی نهادینه شود، وضعیت رسمی ما نیز به‌سامان می‌شود.

● نهادینه شدن هر چیزی نیاز به یک سازوکار و سیستم دارد. شما برای نهادینه کردن این تفکر حتی در عرصهٔ اجتماعی چه سازوکاری دارید؟

برای نهادینه شدن این جریان فکری- معرفتی و طبیعتاً روشنفکری که می‌تواند به لحاظ سیاسی نیز دلالت‌آمیز باشد، تلاش کرده‌ایم که در قالب انجمنهای علمی مختلف فعالیت داشته باشیم. خودم عضو هیئت مدیرهٔ انجمن علمی اسلام و توسعهٔ اقتصادی هستم و در صدد هستیم یک انجمن علمی دیگر تحت عنوان «علم، فرهنگ و تمدن اسلامی» راه‌اندازی کنیم و بیشتر به سمت فعالیت فکری و نرم‌افزاری حرکت کنیم.

● مرزبندی فلسفهٔ اجتماعی سوم با دیگر جریانات رایج کشور، بخصوص اصولگرایان چگونه است؟

در عالم سیاست نمی‌شود یک تعریف منطقیِ تام داشت.؛ بیشتر حالت طیفی دارد؛ مثلاً در جریان اصلاح‌طلبان، جریانی وجود دارد که کاملاً لیبرال یا سکولار است. پس کاملاً مشخص است که اینِ جریانات که خواهان جدایی دین از سیاست هستند و به جمهوری گرایی صرف باور دارند، کاملاً مجزا از جریان و طیف اصولگرایی تعریف می‌شوند؛ البته در جریان اصلاح‌طلبی نیز گروههایی وجود دارند که اصولگراتر هستند؛ یعنی به اندیشه‌های امام و انقلاب اسلامی باور بیشتری دارند؛ بنابراین، طبیعتاً تلاقی‌هایی با جریان اصولگرای خلاق و انتقادی خواهند داشت؛ بنابراین، در جریانات سیاسی باید طیفی اندیشید و طیفی نگاه کرد.

● گفتید که می‌خواهید فلسفه اجتماعی سومی را تئوریزه کنید. از طرفی هم خودتان را جزء اصولگرایان طبقه‌بندی کردید. در این شرایط شاید پاره‌ای از اوقات در افکار عمومی مطرح شود که ممکن است برخی از انتقادهایی که به گفتهٔ شما نقد درون گفتمانی است، نوعی تاکتیک یا تکنیک باشد...

عرض کردم جریان اصولگرایی با تحول‌خواهی خود به نوعی به بلوغ رسیده است. اگر تاکتیک بود که شما شاهد نقدهای تند اصولگرایان در مجلس نبودید که حتی شگفتی اصلاح‌طلبان را نیز برانگیخت و گفتند که خود ما هم تاکنون از این ادبیات استفاده نکرده بودیم؛ بنابراین، در آن شرایط حساس و ملتهب، طرح چنین مسائلی نمی‌تواند تاکتیک باشد و اگر تاکتیک بود آیا انگ‌های بعدی که نثار ما شد، آن هم تاکتیک بود!؟ بحث این است که اینها جزء موارد تئوریک ماست.

بنده بر اثر شناختی که از تاریخ ایران از مشروطه تاکنون داشته‌ام، متوجه شده‌ام که یا به سمت تفکیک رفته‌ایم یا به سمت انسجام؛ بنابراین، احساس کردم بعد از تفکیک‌گرایی دوم خرداد، نوبت به انسجام‌گرایی سوم تیر می‌رسد و زنگ خطری را به صدا در آوردم که این گونه نشود. در واقع اظهارنظر من برای پیشگیری بود؛ لذا هم یک بلوغی اتفاق افتاده است و هم ابزاری نیست و ریشه در مبانی تئوریک دارد.

توضیحات افروغ در خصوص سخنان نقل شده از وی در مورد بحث رابطه با آمریکا

۱ مهر ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

[با اشاره به سخنان اخیر خود در اردوی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه امیرکبیر]: قصد من ارائهٔ یک بحث مستقیم و مستقل در خصوص مذاکره با آمریکا نبود، اما اگر بخواهم بحث مستقلی راجع به مذاکره با آمریکا داشته باشم، ترجیح می‌دهم این بحث یک بحث مفهومی باشد و نه مصداقی.

در این راستا باید ببینیم آیا با توجه به شناختی که از آمریکا، جهان کنونی، منافع و مصالح ملی داریم و با توجه به خط قرمزهایی که حضرت امام (ره) مطرح کردند، آیا می‌شود باب مذاکره با آمریکا را باز گذاشت و یا برای همیشه باید این باب را بست.

نکتهٔ عنوان شده در آن سخنرانی، جهت جلوگیری از چراغ سبز نشان دادن عده‌ای از اصحاب قدرت با استفاده از ذخایر دینی و مفاهیم تعالی‌بخش و رهایی‌بخش دینی بوده است. من می‌گویم اگر قرار است مذاکره‌ای صورت گیرد، چرا غیرمستقیم و غیرشفاف و با استفاده از این مفاهیم انجام شود؟

ما چراغ سبزهایی به دور از عزت‌مداری را در این خصوص در افغانستان و عراق، در دوران قدیم و جدید نشان داده‌ایم، که البته به دلیل منافع و مصالح ملی به این موارد اشاره نمی‌کنم.

نباید مفاهیم متعالی خود را خرج منافع کوتاه مدت کنیم. اگر روزی به ضرورت یک چنین مذاکره‌ای پی بردیم، باید آن را مستقیم و شفاف مطرح کرده و از طرح شفاف آن واهمه‌ای نداشته باشیم.

به چند دلیل نباید باب مذاکره با آمریکا را برای همیشه ببندیم و باید آمریکا را خلع سلاح کرد. ما در جهانی واقع هستیم که شاهدیم نظامها و رژیمهای سلطه‌گر بیشترین جنایت را می‌کنند اما دم از صلح، امنیت، عدالت و بعضاً گفت‌وگو و مذاکره می‌زنند؛ لذا ما با توجه به قابلیتهای خود و ظرفیتهای موجود عالم، می‌توانیم این رژیمهای سلطه‌گر، را خلع سلاح کنیم؛ چرا که در عصر ارتباطات و اطلاعات به‌سر می‌بریم و می‌توانیم پیام خود را به جهانیان انتقال دهیم.

حضرت امام (ره) که خود نظریه‌پرداز اصلی انقلاب و روابط بین‌الملل ما بوده و هستند، ارتباط با سه کشور رژیم اشغالگر قدس، آفریقای جنوبی و آمریکا را تحت شروطی منع کردند.

منع ارتباط با رژیم اشغالگر قدس دائمی است و این رژیم مشروعیت ندارد. طرح بحث ارتباط با آن تحت شرط نابودی صهیونیزم و برگزاری رفراندوم مورد نظر مقام معظم رهبری امکان‌پذیر است. در مورد آفریقای جنوبی امام فرمودند مادامی که یک رژیم آپارتاید و تبعیض نژادی در آنجا حاکم است؛ منع ارتباط داریم؛ لذا بر این اساس هنگامی که منش تبعیض‌نژادی در آفریقای جنوبی از بین رفت، ما با آنها رابطه برقرار کردیم.

حضرت امام (ره) در مورد منع رابطه با آمریکا، آن را منوط به از بین رفتن رابطهٔ گرگ و میش دانستند. آیا منظور امام (ره) این بوده که مادامی که رابطهٔ آمریکا با تمام جهان مبتنی بر گرگ و میش است یا تنها با کشور ما؟

چون قصد ما برقراری رابطه با کل جهان است، لذا دنبال کردن آرمانهای بلند رهایی‌بخش و آرمان نجات انسانها از یوغ استکبار، سلطه و ظلم و ستم با برقراری رابطه برای پیشبرد منافع و مصالح ملی و حتی انجام یک‌سری کارهای فرهنگی منافات ندارد.

حضرت امام دو موضوع مبارزهٔ فکری، نرم‌افزارانه و فرهنگی با آمریکا و استکبار جهانی و برقراری رابطه، هنگامی که رابطه، رابطهٔ گرگ و میش نباشد را باهم جمع کردند.

البته گزینهٔ منافع ایدئولوژیک را نیز می‌توان پیگیری کرد و از طریق مفهوم دیگرسازی کار را دنبال کنیم، بدین ترتیب که آمریکا ما را به عنوان یک «دیگر» ساخته و ما هم آمریکا را به عنوان یک «دیگر» مطرح کنیم و الی الابد بگوییم منافع ما در گرو این دیگرسازی و خصومت است و در این راستا کاری به مصالح و منافع ملی و شعارهایی که برای برقراری رابطه سر داده‌ایم، نداشته باشیم.

اگر واقعاً نمی‌خواهیم دیگرسازی کنیم و می‌خواهیم دو موضوع مبارزهٔ استکبار و برقراری رابطه در صورتی که رابطهٔ مبتنی بر گرگ و میش را تعریف کرده و شاخصهایی برای برون رفت از این رابطه ارائه دهیم و بگوییم گرگ کیست، میش کیست و شاخص‌های گرگ بودن و میش بودن چیست؟

عدم توجه به این پرسشها، پاسخهای آن و برخورد صرفاً صوری با قضیه، زیبندهٔ جامعه‌ای نیست که می‌خواهد روی پای خود بایستد و ادعای شعارهای حکیمانه دارد.

آمریکا رژیمی غیرمشروع نیست و منع برقراری رابطه با این کشور همیشگی نیست. تلاش کنیم تا رابطهٔ گرگ و میش بین آمریکا و ایران حذف شود. برای حذف شدن این رابطه باید شاخص ارائه دهیم و بگوییم این رابطه در فلان صورت قابلیت امحا دارد.

ارائهٔ چنین شاخصی پیش زمینهٔ مذاکره است. در صورتی می‌توانیم وارد مذاکره شویم که یک دیپلماسی فعال نهادینه شده داشته باشیم و این دیپلماسی فعال نهادینه شده، حکیمانه قائم به شخص، صوری و شعاری نباشد.

اگر می‌خواهیم وارد این مذاکره شویم باید مطمئن شویم که در کنار سایهٔ سنگین دیپلماسی فعال که البته در برخی موارد توفیقات به دست آورد، این دیپلماسی قطعاً فعال بوده و قائم به شخص نیست و نگاه حکیمانه و فعال در روابط بین‌الملل به لایه‌های میانی و زیرین نیز رسوخ کرده است.

در روابط بین‌المللی و دیپلماسی خود همواره باید به سه عنصر عزت، حکمت و مصلحت توجه داشته باشیم. قرار نیست ما در این مذاکره، آرمانهای ملی و اسلامی و نیز مصالح ملی خود را نادیده بگیریم.

در این راستا نباید عزت ما پایمال شود. باید با مسائل، حکیمانه برخورد کرده و شعاری و احساسی عمل نکنیم و در عین‌حال مصحلت کشور را لحاظ نماییم.

ممکن است زمانی عزت و حکمت ما اقتضای مذاکره نکند، اما مصلحت ما اقتضا کند و یا بالعکس؛ لذا باید ارتباط این سه مفهوم را با هم لحاظ کنیم.

در یک مذاکره باید شرایط منصفانه و برابر پوشش خبری وجود داشته باشد.

مذاکرهٔ ایران و آمریکا در حین و پس از برگزاری اگر روزی بخواهد صورت گیرد، به طور حتم به علت ابهامات موجود به صورت آشکار و شفاف باشد.

محورهای مذاکره باید از قبل مشخص باشد. هر یک از این محورها باید موضوعیت داشته و پاسخگوی چالشها و مشکلات ما باشند و در عین‌حال در چنین مذاکره باید امید دستیابی به توافق وجود داشته باشد.

اگر امیدی به دستیابی به توافق نیست و با این مذاکره می‌خواهیم نوعی وادادگی و انفعال را

به رخ کشیم، اصولاً نباید چنین مذاکره‌ای صورت گیرد.

اگر این شرایط وجود داشته باشد یعنی به سه عنصر عزت، حکمت و مصلحت توجه شده، دیپلماسی فعال داشته و این فعال بودن در لایه‌های تو در توی دیپلماسی ما رخنه کرده باشد و مذاکره در شرایط منصفانه و برابر پوشش خبری و با امید به دستیابی به توافق و تحت محورهایی با موضوعیت مشخص برگزار شود، هیچ اشکالی ندارد که مذاکره‌ای صورت گیرد.

مراد حضرت امام (ره) این بوده که در کنار مبارزه‌ای که به خاطر آرمانهای انقلاب صورت می‌گیرد و نباید هیچ‌گاه آن را کنار گذاشت، حتی برای تحقق آن آرمانهای بلندمدت نباید باب مذاکره را تا لحظه نهایی ببندیم.

سؤال من از آن معتقدانی که می‌گویند مراد امام (ره) این بوده که مادامی که آمریکا جهانخوار است، منع رابطه داریم، این است که آیا ما باید منتظر باشیم تا یک قیام جهانی صورت گیرد، آمریکا خوی سلطه‌گرانه را نداشته و همچون یک کشور معمول باشد، سپس ما مذاکره کنیم؟

ما می‌توانیم ضمن آنکه همواره مراقبت می‌کنیم که رابطهٔ مبتنی بر گرگ و میش نباشد، اهداف بلندمدت خود را پس از اینکه مذاکره صورت گرفت و ارتباطات رسمی برقرار شد سامان بیشتری دهیم.

بحث بنده البته صرفاً یک بحث مفهومی است و نه مصداقی. در این مورد که آیا این مذاکره در حال حاضر ضرورت دارد یا نه، بحثی نمی‌کنم، فقط باید گفت که به نظر می‌رسد دیپلماسی ما فعال‌تر شده و جهان امروز قابلیتهای بیشتری برای شنیدن حرفهای ایران دارد؛ جهان، دینی‌تر شده و ما می‌توانیم برخی صحبت‌های جهانی و نرم‌افزارانهٔ خود را که مربوط به آرمانهای جهانی انقلاب اسلامی است در فرآیند یک مذاکرهٔ منصفانه و سالم بزنیم.

طرح این مباحث را صرفاً در حد ابهام‌زدایی از سخنان پیشین خود و نه به عنوان رأی نهایی می‌دانم. و البته برقراری یک رابطه و یا مذاکره را منوط به اذن مقام معظم رهبری می‌دانم.

این سخنان به معنای وادادگی و انفعال نیست. معتقد نیستم که الآن شرایط مذاکره هموار است؛ از مواضع گذشته‌ام عدول نکرده‌ام و تأکید می‌کنم که باید همواره با استکبار جهانی مبارزه کرد و این مبارزه باید نرم‌افزارانه باشد.

سؤال من صرفاً این است که رابطهٔ گرگ و میش مدنظر حضرت امام (ره) مربوط به رابطه ایران و آمریکا و یا مربوط به رابطهٔ آمریکا با کل جهان بوده است؟

اگر معتقدیم موضوع دوم مدنظر امام بوده باید تا مدتی بحث رابطه و مذاکره را کنار گذاریم و این در حالی است که می‌بینیم ریاست محترم جمهور نیز این منطق را دنبال نمی‌کند.

نمی‌گویم ما باید پیشگام این مذاکره باشیم. در رابطهٔ گرگ و میش، گرگ آمریکا و میش ایران است و اگر باید گامی برای مذاکره برداشته شود، باید طرفینی باشد؛ یعنی منوط به اینکه ما

این رابطه را تعریف کرده و شاخص ارائه بدهیم و طرف مقابل حسن نیت داشته باشد در این صورت، می‌توان بحث مذاکره را مطرح کرد.

این ما نبودیم که قطع رابطه کردیم، بلکه این خود آمریکا بود که قطع رابطه کرد؛ بنابراین، این گام باید از سوی خود آمریکا برداشته شود، اما باید شرایط ما حفظ شود.

سؤال اساسی این است که اگر آمریکا هم بخواهد دست از رابطهٔ گرگ‌صفتانهٔ خود بردارد، باید این دست شستن از چنین صفتی نسبت به کل جهان باشد یا نسبت به ایران؟

نظر حضرت امام از رابطهٔ گرگ و میش، رابطهٔ آمریکا با ایران بوده و نه کل جهان. مگر ما با انگلیس قطع رابطه کردیم؟ مگر همین انگلیس نبود که دوشادوش آمریکا در لبنان به حمایت از رژیم صهیونیستی اقدام کرد؟ مگر اینها حامی رژیم صدام نبودند؟ پس آیا باید با همهٔ آنها و همهٔ غرب قطع رابطه کنیم؟ و بگوییم مادامی‌که رابطهٔ گرگ و میش برقرار است و سیاستهای تجاوزگرانهٔ غرب حاکم است، نباید با غرب رابطه داشته باشیم؟

حداقل اگر آمریکا گامی برنمی‌دارد ما می‌توانیم آمریکا را خلع سلاح کرده و جهان را آگاه کنیم و بگوییم این آمریکایی که دم از مذاکره و گفت‌وگو و صلح می‌زند خودش حاضر نیست دست از رابطهٔ گرگ و میش خود با ما بردارد.

و اما در مورد ضرورت رابطه، این ضرورت نباید یکطرفه فهم شود، اگر یکطرفه فهم شود، همان بهتر که فهم نشده و رابطه‌ای برقرار نشود. اگر قرار باشد که میش چراغ سبز نشان دهد، همان بهتر که رابطه‌ای برقرار نشود و همان بهتر که ما همان نگاه ایدئولوژیک را داشته باشیم و الی الابد بگوییم که آمریکا دشمن ماست و هیچ رابطه‌ای برقرار نمی‌کنیم.

شاید عافیت اندیشی اقتضا می‌کرد که وارد این بحث نشوم، اما احساس می‌کردم روشنگری‌هایی باید در این زمینه صورت گیرد.

در عرصهٔ هنر و سینما با پنج چالش جدی روبه‌رو هستیم

۱۲ مهر ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

[در خصوص دیدار روز یکشنبهٔ سینماگران و معاون سینمایی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با اعضای کمیسیون فرهنگی]: از برخی از کارگردانان و تهیه‌کنندگان دعوت شد تا در این جلسه حضور یابند و چالشها مطرح و دسته‌بندی شود و راه‌برون رفت از آنها به دست آید. مادامی که وضعیت هنر و سینما به این شکل است که هنرمندان، مخالفان خود را متحجر بنامند و مخالفان نیز هنرمندان را متهم به عدم رعایت ارزشها و متهم به بی‌توجهی به موازین دینی و غیره بدانند، مسئلهٔ سینما و هنر حل نمی‌شود و به سینمای بومی، ملی و ایرانی نخواهیم رسید.

از این جلسه استقبال کردیم و صحبت‌ها را شنیدیم. چالشها را دسته‌بندی کردیم، ولی باید به

جلسات دیگر چشم دوخت و جلسات دیگری برگزار کرد و از سایر تهیه‌کنندگان و کارگردانان دعوت شود تا برای برون‌رفت از این چالشها راهی پیدا شود.

دسته‌بندی چالشها، گام اول و برون‌رفت از چالشها گام دوم است. در این بخش پنج چالش وجود دارد، چالشهای فرهنگی ـ اجتماعی، که کار درازمدت و فرهنگ‌سازی می‌طلبد؛ دیگری چالشهای مدیریتی است که به مدیریت فرهنگ و ارشاد اسلامی و سایر دستگاه‌ها مربوط است. چالش سوم، اعتباری و بودجه‌ای است و چالشهای تقنینی و نظارتی از دیگر چالشهاست.

برای حل این چالشها، به ویژه برای چالشهای فرهنگی و اجتماعی باید وقت کافی صرف کرد؛ چون هم احصای آنها مشکل است و هم مقابله با آنها.

[در خصوص عذرخواهی سعید ابوطالب از کارگردانان به خاطر گزارش تحقیق و تفحص]: ایشان نظر شخصی خود را گفته. افراد کمیسیون در اظهارنظر آزادند و ما نمی‌توانیم بگوییم چه بگویند و چه نگویند؛ حتی آنها مختارند در داخل کمیسیون یک چیز بگویند و در خارج از آن مطلب دیگری.

[در مورد سفر چند تن از اعضای کمیسیون فرهنگی به دعوت سازمان میراث فرهنگی به کیش]: از اعضای کمیسیون برای سفر به اردبیل، مشهد و کیش دعوت شده بود که تعدادی از آنها به همراه خانواده‌های خود به کیش سفر کردند و یک نفر از اعضای کمیسیون به همراه خانوادهٔ خود به مشهد سفر کرد.

با آنکه قبل از انجام سفر از آنها خواستیم تن به این سفر ندهند، اما در هر صورت رئیس یک کمیسیون با مقام اجرایی یک سازمان متفاوت است و چون اختیارات ما محدود است، فقط از همکاران خواستیم با توجه به سفر سال گذشته به مشهد و حرف و حدیثهای آن موقع، به این سفر نروند، اما دوستان مختارند و من نمی‌توانستم از سفر آنها جلوگیری کنم.

با توجه به انعکاس این مسئله در رسانه‌ها، پیگیری لازم در کمیسیون صورت گرفته و قرار شد که هزینهٔ خانواده‌ها را خود نمایندگان بپردازند.

نامهٔ افروغ به رحیم مشائی، در بارهٔ سفر کیش

۱۳ مهر ۱۳۸۵/ خبرگزاری مهر

رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی در نامه‌ای به رئیس سازمان میراث فرهنگی و گردشگری کشور، از وی خواست هزینه‌های سفر خانواده‌های چند تن از نمایندگان به جزیرهٔ کیش را از آنان دریافت کند.

به گزارش مهر، در نامهٔ عماد افروغ به اسفندیار رحیم مشائی آمده است: از آنجا که دعوت از نمایندگان به همراه خانواده و در تعطیلات تابستانی مجلس صورت گرفت، همکاران اعزامی

به منظور رفع هر گونه شبهه و پیشگیری از سوءاستفاده‌های احتمالی، همچنان که قبل از انجام سفر اصرار داشتند تا هزینه‌های آن بخش از سفر که مربوط به اعضای خانوادهٔ آنهاست، شخصاً پرداخت نمایند، دستور فرمایید در اسرع وقت هزینه‌ها محاسبه تا از سوی هیئت اعزامی پرداخت شود.

فاطمهٔ رهبر نمایندهٔ تهران که از نمایندگان سفر کرده به کیش بود ـ با ارائهٔ این نامه به خبرنگاران توضیح داد: نمایندگانی که به سفر مذکور رفته بودند، پیش از سفر اصرار کرده بودند هزینهٔ سفر خانواده خود را می‌پردازند.

رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی همچنین روز گذشته در جمع خبرنگاران در خصوص سفر اخیر هفت تن از اعضای این کمیسیون به کیش اظهار داشت: این افراد به همراه خانواده‌های خود به دعوت سازمان میراث فرهنگی و گردشگری به کیش سفر کردند.

در کمیسیون از آنها خواستیم به این سفر نروند، اما آنها اختیار دارند و نمی‌توانستیم مانع از این کار آنها شویم، ولی در عین حال، مقرر شد هزینه‌های این سفر را خودشان پرداخت کنند.

دفاع از گزارش تحقیق و تفحص از ارشاد

۱۴ مهر ۱۳۸۵/ سایت آفتاب

عماد افروغ، رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس هفتم پس از نطق پیش از دستور «ولی‌الله شجاع پوریان» عضو فراکسیون اقلیت که گزارش تحقیق و تفحص از عملکرد وزارت ارشاد دولت خاتمی را «یک گزارش سیاسی» خوانده بود، اعتراض کرد. به گزارش خبرنگار پارلمانی آفتاب، افروغ که پس از نطق شجاع‌پوریان خواستار تذکر بر اساس اصل ۷۷ و دفاع از خود را داشت و با ممانعت حداد عادل مواجه شده بود، در زمان بیان تذکرات شفاهی از این اصل استفاده کرد و اعتراض خود را اعلام داشت.

افروغ اعتراض خود را با یک بیت شعرشروع کرد و گفت: نه در مسجد گذارندم که رندی/ نه در میخانه کاین خمار خام است.

به واقع خیلی متأسف شدم از اینکه نائب رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس ششم استناد می‌کنند به مواردی که اصلاً جزء تحقیق و تفحص نبوده است. کجا ما به شعر سهراب سپهری، حافظ، مولوی و نظامی گنجوی اشاره کرده‌ایم؟

قطع نظر از شخص ایشان احساس می‌کنم که یک پروژه‌ای سالها پیش سامان داده شده و کلید خورده به نام حقوق شهروندی که حقوق فرهنگی شهروندی را تضییع می‌کند.

جهان‌بینی، ارزشها، گرایشها، معماری، سنت و هنر از جمله این حقوق است. دیگران را متهم می‌کند که نسبت به این حقوق، تکالیف دولتی ندارند، اما از امکانات و فرصتهای دولتی برای

تضییع حقوق شهروندی استفاده می‌کنند آن هم با بوق و کرنای خاص.

خدا می‌داند برای من سخت است که به یکی از فرمایشات مقام معظم رهبری استناد کنم؛ زیرا نمی‌خواهم در اظهاراتم این شخص بزرگوار را خرج کنم، اما در اولین جلسه که رؤسای کمیسیونها در حضور ایشان داشتند، ایشان گفتند: بروید دنبال رخنه‌گاه‌ها و اسم ارشاد را آوردند.

مقام معظم رهبری در جلسه‌ای که با کارگزاران نظام داشتند، تاکید کردند جلوی مخدر فروشان و سم پراکنان فرهنگی را بگیرید. به هر حال، حکومت ما حکومت سکولار نیست، یک حکومت دینی است.

افروغ خطاب به شجاع‌پوریان: برادر عزیز! جملهٔ «استصلاح اهلها» از دستورهای حضرت امیر (ع) به مالک‌اشتر است. ما وظیفهٔ تعلیم و تربیت دینی و اخلاقی داریم و نمی‌توانیم رها کنیم و بگذاریم هر متاع ناجوری در اختیار شهروندان و مسلمانان عزیز ما قرار گیرد. کتمان نمی‌کنم هنوز هم این مشکلات وجود دارد. با چرخش دولت نمی‌گوییم مواضع و برنامه‌ها عوض شده است، اما در دولت قبل، سه جریان استحاله از درون، بی‌توجهی به حقوق فرهنگی و فقدان نظارت در امر فرهنگ آن هم با استفاده از امکانات و فرصتهای دولتی را شاهد بودیم.

شما اشاره کردید که «احساس تکلیف دینی و اخلاقی می‌کنید که «ما کلیت سرمایهٔ فرهنگی و هنری را زیر سؤال بردیم»؛ در حالی که برای اولین با در مجلس هفتم تاکنون سینماگران و فیلمسازان معروف ۴ جلسه با ما داشته‌اند و با اذعان خود آنها از زمانی شکل‌گیری مجلس پس از جمهوری اسلامی این امر سابقه نداشته است.

آنان که مدعی توجه به سینما هستند ـ مخصوصاً کمیسیون فرهنگی مجلس ششم ـ به ما بگویند چند جلسه با این هنرمندان تشکیل داده‌اند و تا چه اندازه گام برداشتند؟

در این زمان، حداد عادل خطاب به افروغ گفت: شما می‌توانید مطالب مفصل‌تری را ضمن نطق‌های قبل از دستور بیان کنید. امروز با استناد از ماده ۷۷ فقط مطالبی را که رفع نسبت سوء را به دنبال دارد، بفرمایید. اگر مطالب مفصل‌تری است از جنابعالی خواهش می‌کنم درنطق بیان کنید.

افروغ خطاب به حداد عادل تصریح کرد: ایشان به ما نسبت دادند که کلیت سرمایهٔ فرهنگی و هنری را زیر سؤال بردید. آیا این حق من نیست که از ماده ۷۷ استفاده کنم؟

ایشان اشاره کردند در مستندات ما بحث شعر سهراب سپهری بود. آیا این حق ما است که بگوییم چنین نبوده است. آقایان مصاحبه‌هایی می‌کنند و می‌گویند کل نظام با این گزارش زیر سؤال رفته و دم از جامعهٔ مدنی هم می‌زنند. این یک ذهنیت کل‌گرایانه غیر قابل قبول است.

اگر ما یک بخشی از یک نظام آن هم بخشی از یک بخش را زیر سؤال بردیم، به معنای کلیت آن نظام است؟ نکته دیگر اینکه ایشان به فعالیتهای قرآنی اشاره کردند. آقای حداد عزیز!

مگر در محورهای تحقیق و تفحص ما فعالیتهای قرآنی زیر سؤال رفته بود؟ مگر اصلاً این محور جزء محورهای تحقیق و تفحص بود؟ ما سیزده محور را مطرح کردیم و در مورد همان سیزده محور هم تحقیق کردیم. از شما خواهش می‌کنم حتماً این گزارش را به قوهٔ قضائیه ارسال کنید تا همه چیز معلوم شود.

رئیس کیسیون فرهنگی از آرین‌منش رئیس تحقیق و تفحص نیز خواهش کرد مستندات خود را در قالب یک نطق پنج دقیقه ارائه دهد و بگوید نکاتی که زیر سؤال رفته، عطف به چه مطالبی بوده است.

از کجا خرید می‌کنید؟

۱۸ مهر ۱۳۸۵/ روزنامهٔ سرمایه

خبرهای منتشر شده حکایت از آن دارد که آقای اسکندری، وزیر محترم کشاورزی طی اظهاراتی گفته‌اند در کشور گرانی وجود ندارد و مطبوعات عامل گرانی هستند. قابل باور نیست که فردی در جایگاه وزیر، چنین واکنشی را در قبال گرانی موجود از خود نشان دهد. از این رو شنیدن چنین خبری بسیار عجیب است، به همین دلیل، اگر آقای اسکندری این اظهارات را فرموده باشند (که البته امیدوارم این‌گونه نباشد) بهتر است در عالم خلوت خود، تأملی به محتوای اظهارنظر خود داشته باشند. به این معنا که نخست، اطمینان حاصل کند که چنین بیانی را به زبان آورده است و سپس بیندیشد در برهه‌ای که برای سنجش میزان گرانی کالاها، جامعه شاخصهایی را در اختیار دارد، قطعاً نمی‌توان گرانی‌های موجود را ناشی از چند گزارش خبری و یا حتی جوسازی مطبوعاتی دانست و اگر فرد یا افرادی قایل به چنین تحلیل‌هایی هستند، بهتر است در مبانی ارزیابی خود تجدیدنظر کنند. در عین حال، اگر آقای اسکندری همچنان معتقدند در جامعه گرانی وجود ندارد، ما نیز همان حرفی را که آقای احمدی‌نژاد گفته‌اند، تکرار می‌کنیم و آن اینکه آقای اسکندری بفرمایند از کدام مغازه خرید می‌کنند که اجناس را ارزان ارائه می‌کند، تا ما نیز از همان مغازه خرید کنیم. در واقع، وزیرجهادکشاورزی، اقلام روزمرهٔ خود را از کدام مکان تهیه می‌کند که گرانی‌ها را احساس نمی‌کنند و اینگونه بی‌محابا می‌فرمایند که گرانی تنها معلول فضا سازی‌های مطبوعاتی است.

باید به استقبال واقعیات برویم و تلاش کنیم واقعیات را آن‌گونه که هستند بفهمیم و برای معضلات موجود، چاره‌اندیشی کنیم. اصولاً چاره‌اندیشی به معنای واردات مداوم هم نیست بلکه باید اقدامات اساسی صورت بگیرد و راهکارهای مؤثر اتخاذ شود. از یک دولت تحول‌خواه و عدالت‌طلب، توقع کارهای بنیادین وجود دارد.

از سوی دیگر تذکر این نکته نیز ضروری است که از مطبوعات کشور هم این توقع وجود

دارد که واقعیتها را منعکس کنند و بر اساس رسالت اجتماعی که بر دوش دارند، تلاش کنند، تحلیل‌های مناسبی ارایه دهند تا راه‌حل‌های مناسبی نیز به دست بیاید. هر چند، مطبوعات مجاز هستند که برخی واقعیات را پررنگ‌تر کنند ولی بهتر این است که مطبوعات صرفاً به این شکل به اطلاع‌رسانی نپردازند تا خدای ناکرده، شبههٔ سیاه‌نمایی در اذهان عمومی نسبت به کار مطبوعات به‌وجود نیاید. از مطبوعات توقع مضاعفی وجود دارد که تلاش کنند راهکارهایی برای برون‌رفت از مشکلات فعلی به ویژه گرانی ارائه کنند.

گر گوشها را ببندیم نقد سازنده هم مخرب می‌شود

۲۳ مهر ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

[با اشاره به فرمایشات اخیر مقام معظم رهبری در خصوص نقد صحیح و عاقلانه]: فکر نمی‌کنم با توجه به جایگاه بلند و متعالی نقد و با توجه به موضع‌گیری‌هایی که مقام معظم رهبری در موارد و مقاطع مختلف داشته‌اند، بتوان صحبت‌های ایشان را در جهت مخالفت با نقد ارزیابی کرد.

به یاد دارم ایشان در یک جمع دانشجویی اشاره کردند که دانشجویان باید آرمان‌گرا باشند و عطف به آرمان‌گرایی خود، نقد را در دستور کار خود قرار دهند. اگر قرار باشد که تمام نیروهای اجتماعی، مصلحت را اساس داوری‌ها و مواجهات خود قرار دهند، چه کسی بی‌محابا و به دور از مصلحت‌اندیشی‌های رایج، وجوه منفی نظام را گوشزد کند تا زمینه برای رشد و اعتلای کشور فراهم شود.

نقد در کشور ما دو لایه و مضاعف است؛ چراکه مبنای مشروعیت ما صرفاً رضایت مردم و مقبولیت نظام نیست، بلکه هم ناظر به وجه حقانیت نظام است و هم ناظر به وجه مقبولیت و رضایت؛ یعنی هم باید عده‌ای پاسداری کنند که این نظام از مبانی ارزشی و دینی خود فاصله نگیرد و هم این نظام مورد رضایت و مقبولیت مردم واقع شود.

نقد صحیح و عاقلانه به هیچ‌وجه به معنای نفی نقد نیست. کنار گذاشتن نقد در هیچ نظامی مطلوب و پسندیده نیست. اگر رهبری دینی و سیاسی بخواهد نقد را به طور مطلق کنار گذارد خود جای نقد دارد و مطمئنا این نوع نگاه توجیه‌پذیر نیست، اما با توجه به شناختی که از صبغه و سابقه مقام معظم رهبری و جوهره و مبانی فکری و اندیشه‌ای ایشان داریم، به هیچ‌وجه حتی به مخیلهٔ ما هم خطور نمی‌کند که ایشان مخالف نقد باشند.

نقد صحیح به معنای مستند بودن نقد است؛ یعنی اگر می‌گوییم در جایی اشکالی وجود دارد باید به حد کافی ادلهٔ محکمه پسند داشته باشیم و اگر به ضعفی اشاره می‌کنیم، به صورت ادعای کلی و غیرمستند نباشد.

مستند بودن نقد، مکفی نقد نیست. مستند بودن نقد شرط ضروری است، اما به اعتقاد من

باید در بروز و ظهور نقد ارزشمند به چند نکته توجه شود.

نقد با هنجار پیوند خورده است و هیچ نقدی بدون ملاک نیست. هر نقدی با معیارها و ارزشهایی همراه است و لذا منتقد باید این نظم هنجاری را خوب فهم کند و جامعه و تاریخ و موقعیت زمانی و مکانی خود را خوب بشناسد.

بهتر است با نگاهی کلان‌نگر و ساختاری، نقد خود را مطرح کنیم؛ شاید این نگاه کلان و ساختاری و عنایت به نظم هنجاری توفیق منتقد را در اظهارنظر ارتقا بخشد.

فکر می‌کنم مراد مقام معظم رهبری، توجه به همین وجوه ساختاری و سیستماتیک است و اینکه نقد خود را با توجه به شرایط زمانی، مکانی و مقتضیات روز و عواقب آن مطرح کنیم.

آیا «اهم فالاهم» در پس نقد ما هست یا خیر؟ توجه به حاشیهٔ مطلب و اولویت‌بندی مسائل نقد و توجه به زمینهٔ اجتماعی و فرهنگی‌ای که در آن هستیم، نقد عاقلانه را معنا می‌کند.

در بروز و ظهور نقد باید به وجه عاقلانه بودن آن توجه کرد، به وجه عینی نقد اعم از آنکه جزئی باشد یا کلان. به هر حال اگر یک اشکال و امر ناپسند و نامطلوبی باشد خود محل نقد است و فقط باید صحیح، روشمند، با داده‌های معتبر و ادلهٔ کافی مطرح شود.

در بیان و ظهور نقد، باید نشان دهیم که قصد تخریب نداریم. قصد ما از نقد، قصد سازنده است و نه تخریب؛ حتی اگر قصد منتقدین تخریب باشد دولتها باید با سعهٔ صدر خود از وجه مثبت نقد استفاده کنند.

[با اشاره به فرمایش مقام معظم رهبری مبنی بر اینکه تبلیغ ناکارآمدی نشود]: می‌توان این‌طور استنباط کرد که حتی اگر تخطئه هم می‌تواند موجب سازندگی باشد در شرایط فعلی نباید مطرح شود.

وجود و ظهور نقد سازنده، صحیح و عاقلانه، امری طرفینی است. صحیح و عاقلانه بودن نقد توصیه‌ای صرفاً به منتقد نیست. باید ببینیم دولت چگونه از نقدهایی که به او می‌شود استقبال می‌کند. دولت نباید راه نقد را ببندد و دچار نوعی خودبزرگ‌بینی و بعضاً توهم شود که فکر کند بهترین موضع و سیاستها را اتخاذ می‌کند و بهترین شیوهٔ اجرایی را دارد.

دولت متوجه نقدها باشد. گاه گوشها به گونه‌ای گرفته و بسته است که متوجه اشکالات و معایب خود نیست و بعضاً نه تنها با نقدها ارتباطی برقرار نمی‌کنیم، بلکه خود را به طور مطلق، بری و مبری از هرگونه عیب می‌دانیم و ممکن است با توجه به اینکه جامعهٔ ما دینی است با یک‌سری توهمات به گونه‌ای خود را نظر کرده هم بدانیم.

بسط، گسترش و ظهور و بروز نقد عاقلانه طرفینی است. درنقد عاقلانه هم باید به منتقد سفارش کرد و هم به دولت و حاکمیت این مطلب را گفت که اگر می‌خواهید جامعه در معرض نقد سازنده قرار بگیرد، شما باید از نقد استقبال کنید و با چراغ به دنبال نقد بگردید و ببینید کجا

شما را نقد می‌کنند از آن استقبال کرده و صحیح و عاقلانه پاسخ دهید.

گاه حاکمیت در برابر نقد، عصبانی می‌شود و واکنش نشان می‌دهد. گاه نیت منتقد خیرخواهی است، اما وقتی در برابر نیتهای خیرخواهانهٔ او، دولت و حاکمیت موضع غیرخیرخواهانه بگیرد منتقد خیرخواه یا به یک منتقد مخرب تبدیل و یا منزوی خواهد شد.

چه کسی از نقد مخرب و یا سکوت و انزوای منتقدین، بهره می‌برد؟ در واقع جامعه متضرر نقد مخرب یا انزوای منتقد است. دولت باید نشان دهد که سعهٔ صدر دارد و به استقبال نقد می‌رود، دولت باید رشد و بلوغ خود را در بسط نقد صحیح و عاقلانه به منصهٔ ظهور برساند.

به تعبیر امیر مؤمنان علی (ع)، ابزار ریاست، سعه صدر است. قدرت خواه ناخواه با خود رقیب می‌آورد، این یک واقعیت است، لذا باید با این رقیبان با گشایش صدر برخورد کرد و گوشها را باز کرد و شنوا بود چراکه اگر این گوشها را ببندیم مطمئنا نقد سازنده به نقد غیرسازنده و مخرّب تبدیل خواهد شد.

تمام مقولات اجتماعی، طرفینی و ربطی است. نمی‌شود یک طرف به نقد بی‌عنایت و بی‌توجه باشد و ما مدام طرف دیگر را به رعایت موازین و معیارها و مصلحت‌ها توجه دهیم.

نهادینه و تبیین شدن گفتمان نقد در جامعه امری مورد لزوم است و در این خصوص نارسایی‌ها در خصوص گفتمان نقد وجود دارد. هنوز جامعه تکلیف خود را با مفهوم نقد معلوم نکرده و این می‌تواند یک‌سری عوامل تاریخی و ساختاری داشته باشد.

نقد، هم وجوه مثبت دارد و هم وجوه منفی. نقد یعنی سره از ناسره کردن. در هر صورت چه در آن هنگام که سره‌ها را به ما می‌گویند و چه زمانی که ناسره‌ها را می‌گویند، باید به استقبال نقد برویم.

بین نقد و تخریب، تفاوتهایی وجود دارد. خوب است در نقد، علاوه بر اینکه خوب از بد تمییز داده شود، راه حلی هم بیان شود و مشورت داده شود؛ یعنی مثلاً ما به دولت مشورت لازم را بدهیم، دولت و حاکمیت نیز دست نیاز برای دریافت این مشورتها دراز کند.

نقد باید مستند و روشمند باشد. داده‌ها و ادلهٔ موضوع نقد، باید برهانی باشد و در عین‌حال اصحاب قدرت باید نسبت به نقد سعهٔ صدر داشته باشد. در صورتی که این سعهٔ صدر نباشد و یک سری جزم‌اندیشی‌ها و تعصبات وجود داشته باشد، خواه ناخواه باب نقد بسته می‌شود.

به نظر می‌رسد در گفتمان نقد، مشکلات عدیده‌ای داریم، گروههای ما تقریباً نقدناپذیرند، جامعهٔ ما از فرهنگ نقدپذیری قابل دفاعی برخوردار نیست و متأسفانه بخشهایی از حاکمیت ما نقد ناپذیرند و مفهوم نقد کماکان مبهم و تاریک باقی مانده است.

مادامی‌که گفتمان نقد را در جمهوری اسلامی خوب تعریف و موانع نقد را تبیین نکنیم، همواره با سوءتفاهم‌ها و حتی تخریب‌ها و برخوردها روبه‌رو خواهیم شد.

نتیجهٔ الحاق سازمان مدیریت، مدیریت شکست است

۲۷ مهر ۱۳۸۵/ خبرگزاری مهر

الحاق سازمان مدیریت و برنامه ریزی به زیر مجموعه استانداری‌ها تنها ناشی از دغدغهٔ خدمت رسانی رئیس‌جمهور برای برون رفت از تمرکزگرایی است. تمرکزگرایی یک مسئلهٔ ریشه دار در جامعه و معضلی برای کشور است، اما نباید برای برون رفت از آن معضل دیگری درست شود و در این زمینه، نتیجهٔ اقدام غیرکارشناسانه در الحاق وظایف سازمان مدیریت در وزارت کشور، مدیریت شکست خواهد بود.

رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس در گفت‌وگو با خبرنگار «مهر»، نیاز امروز کشور را دستیابی به یک توسعهٔ منطقه‌ای ارگانیک و هماهنگ عنوان کرد و اظهار داشت: پیشنهاد رئیس‌جمهور، کشور را به یک توسعهٔ منطقه‌ای هماهنگ رهنمون نمی‌شود و در نهایت ما را به یک توسعهٔ عمرانی ناهماهنگ و غیر ارگانیک هدایت خواهد کرد.

سازمان مدیریت، مغز هدایت کنندهٔ سیستم اجرایی و مدیریتی است که باید از رویکرد فرا بخشی برخوردار باشد. با این الحاق، از کارایی لازم خواهد افتاد.

رئیس‌جمهور باید برنامه ریزی اجتماعی را از حالت بالا به پایین یکطرفه به یک برنامه‌ریزی طولی و عرضی دو طرفه تبدیل نماید که هم از پایین به بالا شاهد جذب پیشنهادات و خلاقیت‌ها باشیم وهم از بالا هدایت و سیاستگذاری کنیم.

سیاست طولی وعرضی دو طرفه، عامل افزایش اختیارات استانها است. سازمان مدیریت و برنامه ریزی باید قدرت امر و نهی داشته باشد اما با این الحاق قدرتش را از دست می‌دهد.

اقدام رئیس‌جمهور در الحاق سازمان مدیریت، یک اقدام غیر کارشناسانه است، اگر رئیس‌جمهور برای این طرح، مطالعات تیمی کارشناسی انجام داده باید عموم مردم و نخبگان را در جریان گذاشته وموضوع را توجیه و تفسیر کند.

تصمیم سفرهای استانی رئیس‌جمهور، انعکاسی بر روی تخصیص اعتبارات خواهد اشت و شاید از این به بعد اعتبارات به صورت استانی تعریف شود. این اقدام رئیس‌جمهور در نهایت به مدیریت شکست می‌انجامد؛ زیرا بدون مشورت با کارشناسان و اهل فن صورت گرفته است.

نباید زهدنمایی و مقدس‌مآبی ارزش شود. دولت موانع اعلام رانت‌خواران را اعلام کند. امید بود دولت نهم مبارزه‌ای ریشه‌ای با مفاسد اقتصادی داشته باشد

۲۹ مهر ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

خیلی‌ها به دولت جدید امید بسته بودند که با توجه به شعارهایی که عمدتاً در قالب تحول‌خواهی و عدالت طلبی مطرح می‌کرد، یک مبارزهٔ ریشه‌ای را با مفاسد فاسدان اقتصادی شاهد باشیم.

تعجب می‌کنم چه دستهایی در کار است و چه تحلیل‌هایی وجود دارد که مانع از یک مبارزهٔ ساختاری و ریشه‌ای با این معضل می‌شود.

[با اشاره به حضور رئیس قوهٔ قضاییه در یک جلسهٔ غیرعلنی در مجلس در سال گذشته]: استنباط من از سخنان رئیس قوهٔ قضاییه در آن جلسه این بود که ظاهراً می‌بایست ستاد مطالعهٔ مبارزه با مفاسد اقتصادی تشکیل می‌شد و نه ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی.

اگر با کسانی که از راه‌های غیرقانونی یا دور زدن قانون به ثروتهای کلان می‌رسند، مبارزه کنیم، در واقع چراغ سبزی به سرمایه‌گذاران مولد نشان داده‌ایم.

یا مسئله را خوب فهم نکرده‌ایم یا ملاحظه‌کاری‌هایی مانع این مبارزهٔ ریشه‌ای است.

یک رابطهٔ ساختاری قدرت ـ ثروت در کشور وجود دارد، این رابطهٔ ساختاری برمی‌گردد به اینکه پیش از آنکه شاهد به قدرت رسیدن ثروتمندان باشیم، شاهد این هستیم که قدرتمندان به ثروت می‌رسند. این ثروت، صرفاً ثروت اقتصادی نیست و اعم از ثروت فرهنگی، اقتصادی و سیاسی است. احزاب ما از این رابطه شکل می‌گیرند، سرمایه‌های اقتصادی ما مخصوصاً سرمایه‌های بادآوردهٔ اقتصادی ما در این رابطه شکل می‌گیرند و حتی برخورداری عده‌ای از سرمایه‌های فرهنگی و انجمنهای علمی و... نیز در این رابطه شکل می‌گیرد.

این رابطه معضل اصلی ماست، چون سرمایه‌گذار نمی‌تواند به راحتی سرمایه‌گذاری کند و یک رابطهٔ عظیمی به نام قدرت ـ ثروت، مانع اصلی فعالیت اوست. تشکل‌های سیاسی و مدنی نمی‌توانند به راحتی فعالیت کنند، چراکه قدرتمندان دولتی در فعالیت‌های آنها یا دخالت می‌کنند یا در ارتباط با فعالیت‌های آنها فضل تقدم دارند.

بر این اساس بر عکس بسیاری از جوامع موجود که در آن دولت به گروههای خارج خودش متکی است، شاهدیم این گروههای خارج از عرصهٔ دولت و گروههای عمومی و مدنی هستند که ناگزیر وابسته و متکی به دولت هستند. بدین ترتیب احزاب، گروههای فرهنگی و سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی ما، دولت ساخته‌اند. اقتصاد نفتی و نظام برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری ما نیز این امر را تقویت کرده و ظاهراً فقط زمان انتخابات، عده‌ای می‌آیند و شعارهایی می‌دهند و امیدهایی را زنده می‌کنند و بعد هم فراموش می‌شود.

[با اشاره به این سخن رئیس‌جمهور که پیش از این مطرح کرده بود که اسامی مفسدان اقتصادی را می‌داند اما عده‌ای نمی‌گذارند افشا کند]: با این روند که دولت بگوید، اما افشا نکند باید به عده‌ای حق داد که بگویند این هشدارها و اعلام افشای اسامی شائبه و شبههٔ سیاسی دارد.

چه مصلحتی بالاتر از افشای اسامی مفسدان اقتصادی وجود دارد؟ روند مبارزه با مفاسد اقتصادی، روند مطلوبی نیست و امیدوارم که تحقق بند ج اصل ۴۴، رابطهٔ ساختاری قدرت ـ ثروت را برهم زند.

مبادا همان رابطهٔ قدرت ـ ثروت موجود، در این واگذاری‌ها هم دخالت کند و این رابطه تشدید شود و بنگاه‌های دولتی هم مستقیم یا غیرمستقیم در اختیار کسانی قرار گیرد که تاکنون از قبل رابطهٔ قدرت ـ ثروت متنعم بوده‌اند.

به اصل ۴۴ و سیاست‌های ابلاغی مقام معظم رهبری اعتقاد دارم؛ و معقتدم که باید به بخش خصوصی اجازهٔ نفس کشیدن داد، به شرطی که بخش خصوصی، بخش اختصاصی دولت ساخته نباشد و به شرطی که دولت متنعم از یک‌سری روابط ناموجه تاریخی و ساختاری رابطهٔ قدرت ـ ثروت نباشد.

شکستن این رابطه، نیازمند عزم جدی و فرهنگ‌سازی است. الآن بهترین فرصتها در اختیار دولت و شخص رئیس‌جمهور است، ولی نمی‌دانم با چه زبانی فریاد بزنیم که همه چیز مهیای افشا و این مبارزه است.

اگر برای این مبارزه نیاز به کارشناسی و فرهنگ‌سازی است، اعلام کنند که مشکل فرهنگی، حقوقی، اقتصادی و... وجود دارد ما نیز به سهم خود به عنوان نمایندهٔ مجلس این موانع را برطرف خواهیم کرد.

مبارزه با مفاسد اقتصادی، مانع‌تراشی برای سرمایه‌گذاری نیست. اگر می‌خواهیم سرمایه‌گذاری مولد در کشور انجام گیرد و بخش خصوصی بارور شود و از این رابطهٔ غیرقابل قبول قدرت – ثروت نجات پیدا کنیم، هیچ راهی جز مبارزه با مفسدان اقتصادی نداریم.

فاسد اقتصادی تعریف دارد، مفسد اقتصادی کسی نیست که فعالیت‌های اقتصادی و ثروت خود را از قبل ریسک و رقابت به‌دست آورده باشد، بلکه آن را از قبل حضور و نفوذ در قدرت دولتی و نادیده انگاشتن قانون به‌دست آورده است.

یک مفسد اقتصادی فقط مفسد اقتصادی نیست، بلکه مفسد سیاسی و فرهنگی نیز هست؛ چون قانون را نادیده گرفته و قانون ناموس، تاریخ، بنیان و میثاق یک کشور است و کسی که این ناموس را نادیده می‌گیرد در واقع عامل اتصال و پیوستگی بین انسانها را جهت رسیدن به ثروت‌های بادآورده نادیده گرفته است.

حتی فرمان رهبری نیز به گونه‌ای دور زده می‌شود. این دور زدن انواع و اقسام دارد، گاه کسی مستقیم می‌گوید که این مبارزه مانع سرمایه‌گذاری اقتصادی است یا یکی می‌گوید ظاهراً این پروژه یک پروژه سیاسی است و یا کسی هم می‌گوید می‌خواهیم اسامی را اعلام کنیم، نمی‌گذارند.

وی نتیجهٔ هر سهٔ این موارد یکسان است. ما مخالف فعالیت‌های سالم اقتصادی نیستیم. مخالف ثروت‌های مشروع و نحوهٔ خرج کردنهای مشروع نیستیم. مخالف این هم نیستیم که مردم خانهٔ خوب و ماشین خوب داشته باشند، اما می‌بینیم که حساسیت‌ها بر مسائل شخصی،

جزئی و فرعی به اسم ساده‌زیستی متمرکز می‌شود و از رابطهٔ ساختاری میلیاردی غفلت می‌شود.

این روند یک نوع عوام فریبی است. شخص ممکن است به ظاهر ساده‌زیست، اهل بخشش و جود و کرم بوده باشد، اما رابطه‌ای آن‌چنانی داشته باشد.

چرا مردم را رشد و به این سمت سوق نمی‌دهیم که به آن رابطه‌های کلان ساختاری حساس شوند؟

این‌طور نباشد که زهدنمایی و مقدس‌مآبی ارزش شود؛ به طوری که آدم آلوده و فاسد به آن رابطهٔ قدرت ـ ثروت، مقدس‌مآب جلوه کند و به راحتی در ذیل این مقدس مآبی نفس بکشد و به فعالیت‌های غیرسالم اقتصادی خود ادامه دهد و بالعکس بیش از آنکه یقهٔ رانت‌خواران را بگیریم، ذهنها را متوجه آدمی کنیم که با فعالیت سالم اقتصادی خود، خانه و ماشینی برای خود دست و پا کرده، و آنکه ظاهری آراسته دارد، اما غرق در آلودگی‌های اقتصادی است در جامعه به عنوان ارزش جلوه دهیم.

خیانت اینجاست که نه تنها با آن رابطه و معضل ساختاری مبارزه نمی‌شود، بلکه فریب تقدس مآبی خورده و تقدس مآبی و زهدنمایی ترویج داده می‌شود و حتی جهت‌ها متوجه کسانی می‌شود که از طریق فعالیت‌های سالم اقتصادی به مواهبی رسیده‌اند.

این مسئله یک معضل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است. اگر دولت می‌خواهد دولت عدالتخواه باشد و متناسب با شعارهایش عمل کند، باید نگاه کلان و ساختاری داشته باشد و با دانه درشت‌ها مبارزه کند.

دولت را از رفتاری که در آن این شائبه به‌وجود آید که می‌خواهد مروج ظاهربینی و قشری‌گرایی و سطحی‌نگری باشد، برحذر می‌دارم. اگر دولت می‌خواهد نشان دهد که اهل این مقدس مآبی‌ها و زهد فروشی‌ها نیست و اهل برخورد ریشه‌ای است، از اختیارات خود استفاده و رانت‌خواران و مفسدان اقتصادی را افشا کند.

این سخنان از سر درد و دلسوزی است و امیدوارم که رئیس‌جمهور، اسامی مفسدان اقتصادی را اعلام کند. نمی‌گویم که اقدام رئیس‌جمهور در این مبارزه، منحصر در افشای اسامی شود؛ اقدام دولت می‌تواند با یک‌سری مطالعات و تحقیقات و راهکاری‌های بلندمدت همراه باشد تا شاهد ریشه‌کن شدن رابطهٔ قدرت ـ ثروت باشیم.

جامعه‌ای که در آن عده‌ای از طرق مختلف، از انواع موافقت‌نامه‌ها و تفاهم‌نامه‌ها و قراردادها و ارتباطات بهره‌مند شده و بار خود را ببندند، جامعه‌ای سالم نیست. فراموش نکنیم قرار است جامعه‌ای علی‌وار تحویل مردم دهیم.

متأسفانه اذهان به جای رابطهٔ ساختاری قدرت ـ ثروت و مفاسد ناشی از آن، به سمت مبارزه با یکسری مظاهر و نمادهایی که اصلاً مصداق فساد نبوده، بلکه حتی می‌توانند مصداق یک

فعالیت سالم اقتصادی باشند سوق یافته‌اند.

اصل مبارزه با مفاسد اقتصادی در صورتی که خوب صورت گیرد، امنیت اقتصادی را ارتقا می‌بخشد و در واقع امنیت اقتصادی یک شرط دارد و آن مبارزه با مفاسد اقتصادی است.

وقتی به لحاظ قضایی و حقوقی مشخص شد که گزینه‌ای مصداق فساد اقتصادی است، باید بی‌محابا اسم او را اعلام کنیم.

عینک آموزش عالی، کماکان عینک مندرس و مفلوک گذشته است

۲۱ مهر ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

[با اشاره به فرمایشات اخیر مقام معظم رهبری در خصوص «آزادفکری، آزاداندیشی و نوآوری»]: آن را بیت‌الغزل فرمایشات ایشان می‌دانم. یکی از گرفتاریهای ما پس از انقلاب این است که تحول را صرفاً در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی جستجو کرده و می‌کنیم؛ به همین علت است که فضای ما قدری سیاست‌زده و اقتصادزده شده است، اما اگر می‌خواهیم تحول در دو عرصهٔ اقتصاد و سیاست صورت گیرد و منشأ اثر باشد، باید تحولی در عرصهٔ فکر و فرهنگ نیز رخ دهد.

علم و فناوری را عنوانی بین رشته‌ای که می‌تواند هم شامل بخش اقتصاد و هم بخش فکری شود می‌دانم. متأسفانه در عرصهٔ علم، یک نگاه وارداتی و گرته‌بردارانه غالب است. اعتقاد دارم حتی در آنجا که نگاه نرم‌افزاری به علم داشته‌ایم، بازهم نگاهمان تقلیدی بوده است.

این کار، تحول و نوآوری نام ندارد. اینکه هنر فردی این باشد که فی‌المثل بداند فلان محصول را چگونه می‌سازند و حتی به عنوان مثال بتواند هواپیما هم درست کند، نوآوری نیست. مهم این است که ما هم یک اختراع جدیدی به اختراعات بشر اضافه کنیم. این امر در صورتی تحقق می‌یابد که جسارت در فکر و نوآوری و به تبع خودباوری را در کشور شاهد باشیم.

تا رسیدن به مرزهایی که نگاه تحول‌گرا در عرصهٔ فکر و خلاقیت را دارا باشد، فاصله داریم. برخی فکر می‌کنند همین که ما می‌توانیم یک محصولی را کپی‌برداری کنیم، یعنی خلاقیتی از خود بروز داده‌ایم.

متأسفانه نظام آموزشی ما سخت اسیر تارهای عنکبوتی وابستگی است. نظام آموزشی ما وابسته به جریانی است که خلاقیت و نوآوری را خفه می‌کند.

حتی شاخص‌هایی که دولت پیشین و دولت فعلی با شدت بیشتری دنبال می‌کنند به هیچ‌وجه بیانگر نوآوری نمی‌باشد.

این امر به معنای نوآور نبودن جامعه نیست. نوآوری‌ها با این شاخصهایی که بیان می‌شود،

دیده و تقویت نمی‌گردد؛ اگر شاخص‌ها را تغییر داده، آنها را بومی می‌کردیم و جسارت بومی‌گرایی را به خود می‌دادیم، امروز حال و روز ما به گونه‌ای دیگر بود و نیروهای منزوی ما تقویت می‌شدند.

جامعهٔ ما دارای دو لایهٔ رو و زیر است. متأسفانه کسانی که قرار است تصویرگر لایه‌های زیرین باشند با ارائهٔ شاخصهای غلط، درک فهیمانه‌ای از لایه‌های زیرین را به نمایش نمی‌گذارند.

وقتی نیرویی در آن لایهٔ زیرین، نوآوری می‌کند و از خود خلاقیت نشان می‌دهد به خاطر شاخصهای غلط شناسایی نمی‌شود و به تدریج منزوی می‌گردد.

عینک آموزش عالی، کماکان عینک مندرس و مفلوک گذشته است. اگر عینک گذشتگان در دولت گذشته، صبغه و رنگ فرهنگی نداشت، عینک فعلی‌ها، رنگ فرهنگی و متأسفانه بعضاً لعاب دینی هم دارد، اما همان سیاستها به صورت سطحی‌تر در دوران فعلی دنبال می‌شود؛ یعنی اگر به قبلی‌ها نقد داشتیم و به دولت جدید هزار امید داشتیم، اما متأسفانه متوجه می‌شویم که امیدمان رخت بربسته است.

ما به خاطر مصلحت و مسائل هسته‌ای، سکوت کرده‌ایم، اما به هیچ‌وجه از مدیریت فکر، نوآوری و خلاقیت در کشور راضی نیستیم، چراکه احساس می‌کنیم همان شاخصهای گرته‌بردارانه و اثبات‌گرایانه حکمفرماست.

مدام چیزی به نام ISI را مطرح می‌کنند و آن را به سر نخبگان و اندیشمندان ما می‌کوبند، نتیجهٔ این عمل تداوم نگاه سخت‌افزارانهٔ غرب به توسعه است. بدین ترتیب این نگاه غرب‌گرا تداوم می‌یابد و به هیچ‌وجه نمی‌توان با آن مقابلهٔ جدی کرد و کشور را به سوی اهداف مطلوب توسعهٔ جامع و بومی هدایت کرد.

مدیریت نوآوری در فکر، این است که ما به استقبال اندیشه، حرف، مقاله و هر ایدهٔ تازه‌ای برویم که می‌تواند در قالب یک سخنرانی و یا مصاحبه نیز مطرح شود. در این راستا نباید توجه کنیم که این ایده تازه در چه نشریه یا مجله‌ای چاپ شده است. شاید اصولاً این ایده در هیچ نشریه‌ای چاپ نشده باشد، اما باید به آن توجه شود.

باید فرمها و قالبها را بشکنیم. اگر می‌خواهید به قالبی احترام گذارید قالبهای دیگر را نادیده نگیرید.

جامعه، با تفکر آزاد و خلاقیت رشد می‌کند. تفکر آزاد و خلاق با محتواگرایی پیوند وثیقی دارد؛ یعنی با محتواگرایی می‌شود به آزادی تفکر، میدان داد. اگر فکر را آزاد گذاریم اما آن را در یک قالب خاص تعریف کنیم و بگوییم این تفکر آزاد باید در قالبهایی که من تعریف می‌کنم، قرار گیرد اولاً نقض غرض است؛ چون آزادی را محدود می‌کند ثانیاً به هیچ‌وجه ما را به مقصد اصلی نمی‌کشاند.

عده‌ای سطحی‌نگر و مقلد در علم اما پرمدعا البته برای حفظ جایگاه و مطامع خود همواره کوشیده‌اند تا علم و تفکر را در قالبهایی بسیار خشک، محدود و تنگ محصور کنند و مانع از بروز و ظهور سخن تازه و یا استماع آن شوند؛ باید قالبها را شکست، اندیشه را پرواز داد و به محتوا اصالت بخشید.

آزادی تفکر و قالب‌شکنی با محتوای عمیق و گستردهٔ علم، سنخیت دارد و برای دستیابی به این بحر بیکران علم است که دم از قالب‌شکنی می‌زنیم، ولی در این بین هستند کسانی که از آزادی اندیشه و تفکر دم می‌زنند، اما متعلق آزادی اندیشه یعنی علم را بسیار محدود و سطحی می‌دانند. علم و معرفت بشری را به معرفت حسی و تجربی تقلیل می‌دهند و برای بسط و توسعهٔ این معرفت، قالب‌شکنانه آزادی اندیشه را مطرح می‌کنند.

این امر نیز یک آفت است. اینان هرچند قالبها را شکسته‌اند، اما به القائات واهی، محتوا را محدود و اندیشه را محصور کرده‌اند.

این امر را به معنی قالب‌شکنی و آزادی اندیشه برای رسیدن به آزادی محدود می‌دانم و آیا این به منزلهٔ محدود کردن اندیشه و نگاه قالبی به آن در نتیجه نگاه قالبی به محتوا نیست؟

آیا نگاه قالبی به محتوای گسترده دردناک‌تراست یا نگاهی غیرقالبی به محتوای محدود؟ کدام اندیشه سوزتر است قالب‌گرایی شکلی یا قالب‌گرایی محتوایی؟

ما در شرق باید ضمن اینکه به افکار مختلف آزادی می‌دهیم که هرکس بتواند حرف خود را بگوید، اما می‌گوییم بین این تفکر، آزادی و محتواگرایی رابطه‌ای وجود دارد؛ یعنی قرار نیست معرفت بشری به معرفت حسی و تجربی صرف تقلیل یابد.

به شدت معتقدم که ما در آموزش عالی شاهد نوآوری نیستیم، ممکن است حرفهای خوبی که گذشتگان می‌زدند و باعث تغییر دولت شد، این دولت هم بزنند، اما متأسفانه یا با آن حرفهای عمیق برخورد سطحی می‌شود، یا عده‌ای از قِبَل زدن آن حرفهای خوب، به نان و نوایی می‌رسند، اما در زیر آن حرفهای خوب، چیزهای دیگری عمل می‌شود که هیچ سنخیتی با آن حرفهای خوب ندارد.

کماکان شاهد همان جریان بسته‌ای هستیم که از دوران دولت پیشین و معاونت پژوهشی گذشته آغاز و در سیستم فعلی نیز ادامه دارد. آموزش عالی را کانون توجه به مباحث فکری و آزاداندیشی می‌دانم. متأسفانه این وضعیت به طرق دیگری گریبانگیر حوزه‌های علمیه نیز هست.

حوزه‌های علمیه در مسائل و موضوعات جدید ورود ندارند؛ چراکه اگر در مسائل جدید ورود داشته باشند، تنگ‌نظری‌هایی که بعضاً از پیرامون به آنها فشار می‌آورد را به دور ریخته، به سنت حسنه خود توجه کرده و از گذشته عبرت گرفته، وضع ما به مراتب بهتر از این می‌شود.

اگر می‌خواهیم یک نوآوری در فکر و اندیشه داشته باشیم، فقط نباید دانشگاه را هدف قرار

دهیم، بلکه باید حوزه هم در این نسبت ایفای نقش کند.

احساس می‌کنم در همین کرسی‌های نظریه‌پردازی، آن جسارت و قالب‌شکنی‌های لازم وجود ندارد.

نمی‌خواهم موفقیتهای زیاد به دست آمده را نادیده بگیرم، اما احساس می‌کنم وضعیت فعلی وضعی قابل قبولی نیست.

امان از مصلحت! از در و دیوار این مملکت مصلحت می‌بارد؛ این خود از شاخصهایی است که انسان به راحتی نمی‌تواند حرف بزند و مدام باید تعریف کند.

امان از تعریف‌گرایی! چرا باید تعریف کنم؟ چرا باید حسن نیت خود را مدام و در هر مصاحبه‌ای ثابت کنم؟ این فضا را چه کسی به‌وجود آورده است؟ آیا این آزادی است برای یک فرد مسلمان انقلابی که وقتی می‌خواهد حرف بزند باید مدام قسم یاد کند و به مصلحت توجه داشته باشد؟ و حرف خود را آزاد نزند و بعد هم بگویند در این کشور آزادی هست.

آزادی فقط این نیست که ما با مانعی عینی مواجه نباشیم، بلکه حس آزادی مهم‌تر از خود آزادی است.

حس آزادی نیز باید وجود داشته باشد. ممکن است انواع قید و بندها را به طور غیرمستقیم و هژمونیک بر سر آزادی ایجاد و حس آزادی را سلب کنند.

باید کشور را به سوی جایگاهی سوق دهیم که واقعاً شایسته او و انقلاب اوست.

در واقع فضا فضای آزادانه‌ای نیست. ما حس آزادی را نداریم. ما مدام دچار خودسانسوری هستیم و احساس می‌کنیم اشکالی در کار است.

مقام معظم رهبری مدام آزادگی خود را نشان می‌دهند. برخی‌ها به اشتباه، حمایتهای مقام معظم رهبری را از دولت تفسیر می‌کنند، مسلم است که امروز مصلحت اقتضا می‌کند که بیشترین حمایت انجام شود، اما ایشان در جاهایی هم دولت را به نقد کشیدند.

مشاور فرهنگی - هنری رئیس‌جمهور می‌گوید: دولت با ۳۰ الی ۵۰ نفر مشورت می‌کند و ما می‌گوییم باید نتیجه این مشورت را ببینیم.

یک وقت به ما می‌گویند اطلاع نداشته باشید که در بیرون آفتاب است یا باران می‌بارد، خوب توجیه آن است که لازمهٔ حکومت در شیوه‌های جاری، متأسفانه جهالت مردم هم هست؛ اما یک وقت آسمان آفتابی است، می‌گویند باران می‌بارد.

به ما بگویند هستهٔ مشاورینشان چه کسانی هستند و با کدام استاد دانشگاه مشورت می‌شود؟

نقد بنده به دولت فعلی به معنای تأیید دولت قبلی نیست. ما هیچ‌گاه مقام خوبی در مشورت با دیگران نداشتیم، هیچ‌گاه نوآوری خوبی در تفکر و سیاستهای دانشگاهی نداشتیم و این از دوران گذشته شروع شد.

امیدمان این بود که نظام آموزش عالی با یک فرد مقتدر، با کفایت، آگاه و مدبری اداره شود. آیا قرار است که همه ساکت شوند و همه چیز زیبا جلوه داده شود؟ و بعد همه فکر کنند که کارها به خوبی اداره می‌شود.

نظام آموزش عالی فعلی و دولت گذشته، به عنوان کانون نوآوری فکری، دارای بشاشیت و طراوت لازم نیست. یک جریان پوزیتیویستی حاکم شده که فقط مهندسان و بعضاً پزشکان از آن متنعم هستند و علوم انسانی نقشی ندارد.

آیا باید بگوییم این گونه نبوده و علوم انسانی نقش داشته است؟ آیا باید بگوییم هوا آفتابی است؟ باید به کسانی که درد انقلاب و جامعه را دارند، فرهنگ‌گرا و حقیقت‌گرا هستند، کسانی که برای انتخابات حرف نمی‌زنند، فی‌سبیل‌الله سخن می‌گویند، اسیر فضای اقتصادزده و سیاست‌زده نیستند و به کسانی که فرهنگ‌گرایانه و فضیلت‌گرایانه حرف می‌زنند، جسارت داد و میدان را برایشان فراهم کرد.

به نخبگان و حقیقت‌گرایان، توصیه می‌کنم که حرفهای خود را در جایی بزنید که منشأ اثر باشد. سخنان خود را عوامانه نگویید، آن را در جایی بیان کنید که با نقد و ارزیابی روبه‌رو شود.

برای نجات کشور از چالشها و برای رسیدن به شکوفایی، خلاقیت و نوآوری و جایگاهی که زیبندهٔ انقلاب است، راهی جز توجه به نقد به ویژه نقد درون گفتمانی، نقد جمهوری اسلامی و نظام مستقر بر پایهٔ اصول، ارزشها و آرمانهای انقلاب اسلامی از طریق آزادی تفکر، نوآوری و خلاقیت و از طریق قالب‌شکنی وجود ندارد.

تا قالب را نشکنیم، نمی‌توانیم فکر را آزادانه به پرواز درآوریم. نمی‌شود با قالبهای موجودی که نظامهای سیاسی تعریف می‌کنند، تفکر آزاد داشت و اگر بخواهیم در درون آن قالبها تفکر آزاد داشته باشیم باید در آزادی تفکر شک و تردید کرد و کماکان در حسرت جامعهٔ آزاد بمانیم.

حس آزادی بیان وجود ندارد

۲ آذر ۱۳۸۵/ خبرگزاری فارس

فکر می‌کنم در شرایط کنونی، بهترین کار این است که یک تقسیم کاری برای حوزه و دانشگاه در راستای مدیریت تحولات کشور ایجاد نماییم و از هر یک بخواهیم که مبتنی و متناسب با معرفت شناسی لازم برای وظیفهٔ خود جهت مدیریت تحولات کشور به فعالیت علمی بپردازد...

ما یک سابقهٔ فلسفی و تاریخی داریم که حتماً باید معرفت شناسی ما یک نسبتی با این سابقه برقرار کند. از سوی دیگر معتقدم در یک جامعهٔ قطع نظر از وزنی که به بخشهای مختلف می‌دهیم و صرف نظر از ارتباط بین آنها، زیبنده است مباحث فکری، معرفتی و فرهنگی ما به عرصه‌های دیگر عملی و فنی ما خط و ربط بدهد و این فرهنگ است که باید به سیاست و

اقتصاد ما جهت بدهد و فرهنگ را باید در حوزه و دانشگاه بجوییم

[درباره ضرورت سپردن مدیریت تحولات کشور به دست نخبگان حوزه و دانشگاه]: طرح این مسئله از ناحیهٔ مقام معظم رهبری ناشی از یک نقص و خلأ در این حوزه است؛ به این مفهوم که اگر چه ضرورت دارد مدیریت تحولات و فکر و اندیشه را به نخبگان حوزه و دانشگاه بسپاریم، اما اکنون این وضعیت حاکم نیست و ما در این زمینه با نقص اساسی مواجهیم.

[در پاسخ به این سؤال که شما چه طرح و ایدهٔ عملی برای تحقق این موضوع دارید]: اول این نکته را عرض کنم که من در صحبت‌هایم برداشت خودم از فرمایشات مقام معظم رهبری را بیان می‌کنم و هیچ اصراری هم ندارم که این برداشت منطبق با نگاه و مواضع خود ایشان باشد، بلکه یک معلم کوچک در دانشگاه و جامعه که دغدغهٔ وحدت حوزه و دانشگاه و نقد آنها در مدیریت فکر و فرهنگ جامعه به عنوان موتور محرکهٔ تحولات را نیز دارد، صحبت می‌کنم.

مقام معظم رهبری مدیریت تحولات و فکر و اندیشه را وظیفهٔ توأمان حوزه و دانشگاه دانسته‌اند و این وظیفه را نمی‌توان فقط به یکی از دو نهاد حوزه و یا دانشگاه سپرد، بلکه باید آن را به پیوند و ارتباطی از دانشگاه و حوزه سپرد و آن هم نه حوزه و دانشگاه فعلی که ما داریم.

معتقدم تحولی که می‌خواهد در کشور صورت گیرد، نیاز به یک معرفت شناسی دارد. گونه‌ای از معرفت شناسی که متناسب با فرهنگ، تاریخ، انقلاب و تمدن اسلامی ماست، امروز بنده نه در دانشگاه می‌بینم و نه در حوزه. در دانشگاه امروز یک معرفت شناسی تجربه‌گرایانه و عرضی در راستای تحولات کشورهای صنعتی مأخذ حاکم است و اصلاً می‌شود این‌گونه تعبیر کرد که دانشگاه‌های ما به نحوی ایجاد شده‌اند که نیروی انسانی را در راستای رفع نیازهای جوامع غربی تربیت کنند و عنایتی به مبانی و فلسفهٔ تعلیم و تربیت متناسب با فرهنگ و نیازهای خود ندارند.

دانشگاه‌های ما صرف نظر از اشکال روش‌شناسی، از برخورد حداقل با موضوعات جدید برخوردارند. حوزه‌های علمیهٔ ما در حد همین موضوع شناسی مورد لزوم هم عنایتی به موضوعات جدید ندارند و روش شناسی آنها که دیگر جای خود دارد. معتقدم حوزه‌های ما باید با مسایل جدید در حد قابلیتهای تاریخی خود آشنا شده و تلاش کنند یک روش‌شناسی و معرفت‌شناسی جدید برای پاسخ به موضوعاتی که حداقل تناسب بیشتری با آن قابلیتهای تاریخی حوزه دارند ارائه نمایند.

قصد سخن گفتن دربارهٔ وحدت حوزه و دانشگاه را ندارم. فکر می‌کنم در شرایط کنونی بهترین کار این است که یک تقسیم کاری برای حوزه و دانشگاه در راستای مدیریت تحولات کشور ایجاد نماییم و از هر یک بخواهیم که مبتنی و متناسب با معرفت شناسی لازم برای وظیفهٔ خود جهت مدیریت تحولات کشور به فعالیت علمی بپردازد.

به هر حال ما یک سابقهٔ فلسفی و تاریخی داریم که حتماً باید معرفت شناسی ما یک نسبتی با این سابقه برقرار کند. از سوی دیگر معتقدم که در یک جامعه قطع نظر از وزنی که به بخشهای مختلف می‌دهیم و صرف نظر از ارتباط بین آنها، زیبنده است مباحث فکری، معرفتی و فرهنگی ما به عرصه‌های دیگر علمی و فنی ما خط و ربط بدهد و این فرهنگ است که باید به سیاست و اقتصاد ما جهت بدهد و فرهنگ را باید در حوزه و دانشگاه بجوییم.

منظور از فرهنگ در این گفت‌وگو، فکر و اندیشه است که باید به عرصه‌های مختلف زندگی روزمرهٔ ما جهت دهد. بیش از آنکه سیاست و اقتصاد متعارف به نهادهای فکرساز ما خط و ربط دهد، این نهادهای فکرساز ما هستند که باید به عرصه‌های سیاسی و اقتصادی ما جهت دهند، ولی متأسفانه به دلیل فضای اقتصاد و سیاست‌زدهٔ کشورمان، وضعیت مطلوبی بر کشور ما حاکم نیست و در این فضا، فکر و فرهنگ و معرفت در محاق هستند و اگر واقعاً می‌خواهیم به فرمایشات مقام معظم رهبری عمل کنیم، باید مقداری از این فضای سیاست و اقتصادزده فاصله بگیریم.

دور شدن از فضای سیاست و اقتصاد زدهٔ فعلی حاکم بر جامعه به صورت توأمان بر عهدهٔ افراد و ساختارها است. از افراد، بخصوص صاحب منصبان توقع می‌رود که صرفاً دغدغهٔ خدمت داشته و آدم‌های با فضیلت و حقیقت‌گرایی باشند و فقط چشم به انتخاب رأی مردم و در دست گرفتن قدرت نداشته باشند که متأسفانه برخلاف انتظار در جمهوری اسلامی مشاهده می‌کنیم که چنین افرادی خیلی کم هستند.

از لحاظ ساختاری هم باید تکلیف ما روشن شود؛ چرا که اگر قرار باشد دانشگاه و حوزهٔ ما در ارتباط با هم و متناسب با هم بیایند، حرف اول را در رفع نیازهای خاص و فعلی جامعهٔ ما بزنند، باید به آنها میدان داده شود و ساز و کار لازم برای آن طراحی شود. در فضایی که اقتصاد و سیاست یا سود و اقتدار در جامعه حرف اول را می‌زنند، دانشگاه و حوزه هم ابزار دست اقتصاد زدگان و سیاست‌زدگان خواهند بود. چنانچه امروز هم کم نداریم افرادی را که هم در حوزه و هم در دانشگاه متأسفانه به این فضای اقتصاد و سیاست‌زده دامن می‌زنند.

معتقدم مقام معظم رهبری همواره مسئله محور هستند و عطف به یک معضل جامعه، سخن می‌گویند. متأسفانه بعضی‌ها، سخنان مقام معظم رهبری را تفسیر به رأی می‌کنند و ممکن است بنده هم متهم به این اتهام بشوم، اما خدا را شاهد می‌گیرم که بنده برداشت خودم را می‌کنم و چون معتقدم مقام ولایت، مقام عمل است و جایگاه اندیشه نیست، بر برداشت و اندیشهٔ خودم اصرار می‌ورزم. اگر ایشان بفرمایند که این اندیشه غلط است، من به خاطر جایگاه بلند ولایت فقیه سکوت می‌کنم ولی از اندیشهٔ خودم دست برنمی‌دارم.

باید مراقب باشیم که رهبری را برای خود و نظراتمان خرج نکنیم و چون سؤال شما در بارهٔ

سخنان رهبری بود، این حرفها را زدم، و الا اگر از خودم سؤال کرده بودید، راحت‌تر جواب شما را می‌دادم.

با وجود آنکه انقلاب اسلامی ما یک انقلاب فرهنگی بود، اما هنوز فکر و فرهنگ در جامعهٔ ما جایگاه واقعی خودش را پیدا نکرده است و افرادی که فارغ از دغدغهٔ سود و اقتدار به دنبال خدمت باشند، خیلی کم داریم.

[در پاسخ به این سؤال که آیا شما منشأ اقتصاد و سیاست‌زدگی را که مانع تحقق فضای فکر و اندیشه محور بر جامعه است در دولت می‌دانید]: متأسفانه بعد از پایان جنگ، ما دچار این وضعیت اقتصاد و سیاست‌زده بودیم، هر چند که در ایام جنگ نیز خیلی بر کنار از این وضعیت نبودیم. اگر تحولات سالهای بعد از دفاع مقدس را مرور کنیم، خواهیم دید که بلافاصله بعد از پایان جنگ، فضای اقتصادزده شروع شد که بعد از گذشت هشت سال بلافاصله سیاست‌زدگی حاکم می‌شود که این نیز هشت سال به درازا کشید و بعد از آن مجدداً اقتصادزدگی حاکم می‌شود که هر از چند گاهی چند شعار سیاست خارجی در مسئلهٔ هسته‌ای چاشنی آن می‌شود، اما هنوز که هنوز است، به غیر از چند سال ابتدای پیروزی انقلاب که فضای فکری و فرهنگی غالب بود و در فرمایشات امام موج می‌زد و همین مباحث، انگیزهٔ مردم برای انقلاب بود، دیگر برای حاکمیت، مجال چنین مباحثی پیش نیامده است.

سخنان امام راحل و مقام معظم رهبری در ضرورت انقلاب فرهنگی و مبارزه با تهاجم فرهنگی را در راستای اصالت بخشیدن به فکر و فرهنگ می‌دانم. بعد از جنگ ما شاهد یک چرخهٔ بسته‌ای از جابجایی سیاست‌زدگی و اقتصادزدگی بوده‌ایم که مجالی به فکر و فرهنگ نداده‌اند. امروز نیز همهٔ شعارهای دولت، اقتصادی است. ما تا کی باید از جامع‌نگری فاصله بگیریم. مردم ما حقوق جامع شهروندی دارند که حقوق سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را شامل می‌شود که با توجه به صبغه فرهنگی انقلاب، انتظار می‌رود مبحث فکر و فرهنگ در این کشور و نظام، اهمیت و فضیلت بیشتری پیدا کند.

ساز و کار حاکیمت فکر و فرهنگ باید در ساختارهای ما تعریف شود. معتقدم حتی شورای عالی انقلاب فرهنگی نیز به رغم آنکه قرار بوده است در جایی بنشیند که چالشها را رصد کرده و نظریه‌پردازی کند، متأسفانه دچار روزمرگی شده است و دیگر نمی‌شود از آن به اتاق فکر و مقر دیده‌بانی فکر و فرهنگ و نظریه‌پردازی تعبیر کرد.

متأسفأنه علیه فعالیت اهالی فکر و فرهنگ جوسازی می‌شود. زمانی هم که قرار است به عرصهٔ فکر و فرهنگ بها داده شود، این کار شکل‌گرایانه انجام می‌شود و این کار با تکیه بر شاخصهای غربی صورت می‌گیرد که در آن به محتوای فکر و فرهنگ بومی ما و نوآوری وخلاقیت بی‌توجهی می‌شود که این روش، مانع از شکوفایی اندیشه می‌شود.

ما باید با قالب‌شکنی و برقراری نسبتی منطقی بین آزادی و محتوای علم اجازه دهیم استعدادهای جدید شکوفا شوند، نه اینکه روی استعدادها و خلاقیتها ارزش‌گذاری کنیم و یکی را تأیید و دیگری را رد کنیم. اگر برای خلاقیت، قالب خاصی طراحی کنیم که دیگر خلاقیت نیست و همچنین اگر آن را با آزادی ربط ندهیم که دیگر خلاقیت نیست.

باید سه عنصر محتواگرایی در علم، خلاقیت و آزادی را با هم ببینیم. متأسفانه آنجا هم که بحث فکر و فرهنگ را طرح می‌کنیم، یا اسیر روزمرگی هستیم، یا اسیر نوعی تفکرات قالبی و گرته‌برداری شده از غرب. من قصد نادیده انگاشتن دستاوردهای انقلاب را ندارم، بلکه معتقدم اگر شاخصها را محتواگرایانه کنیم، قطعاً چهره دیگری از این کشور به تصویر کشیده می‌شود.

جامعهٔ ما دو لایهٔ زیر و رو دارد. آنها که در لایهٔ رو هستند و باید تصویرگر خوبی از لایهٔ زیرین جامعه باشند، متأسفانه تصویرگران خوبی نیستد؛ چرا که اگر بودند لایهٔ زیرین، بهتر خود را نشان می‌داد؛ چرا که در لایهٔ زیر ما خلاقیت و استعداد داریم، اما آنها در لایهٔ رویی هستند و این خلاقیتها را حساب نمی‌آورند.

[در پاسخ به این سؤال که شما چه راهکار عملی برای اصلاح این وضعیت پیشنهاد می‌کنید]: هر کس در این وادی سخنی می‌گوید باید صاحب اثر و سخنی باشد و بنده که الآن با شما حرف می‌زنم، قبلاً همهٔ این حرفها را در قالب مقاله مکتوب کرده‌ام و در آنها هم گفته‌ام ما بدون یک تحول اساسی در عرصهٔ معرفت‌شناسی‌های تجربی و حسی که گرفتار آنها هستیم، از وضعیت فعلی رها نخواهیم شد.

ما نیازمند یک معرفت‌شناسی طولی و هماهنگ هستیم که ریشه در جهان‌بینی ما هم دارد. ما باید به گذشتهٔ فلسفی خودمان بخصوص در اندیشهٔ صدرایی باز گردیم و البته به این گذشتهٔ فلسفی متصل بشویم. به ما اتهام می‌زنند که انقلاب ما صرفاً یک پشتوانهٔ فقهی دارد. ما باید به چنین اتهاماتی پاسخ دهیم و بگوییم که پشتوانهٔ فلسفی ما باعث شده است که ما یک پشتوانه فقهی خاص و محکم پیدا کنیم و این ممکن نیست مگر برقراری اتصال با گذشتهٔ فلسفی خودمان.

متأسفانه فضای مباحث معرفت‌شناسی ما که می‌تواند تحولی در عرصهٔ علمی و فناوری ما ایجاد نماید، فضای مسدودی بوده و فضای روشن و شفافی نیست. کسانی که دغدغهٔ مباحث نرم‌افزاری علم و احیای تمدن اسلامی را دارند، باید به دور از دولت‌زدگی در عرصهٔ عمومی دور هم جمع شوند و با حمایت و کمک دولت- که البته صددرصد به دور از دخالت و اعمال نظر دولت باشد- گروهی تشکیل دهند و با کمک منابع غنی در دسترس از فرمایشات امام راحل و مقام معظم رهبری گرفته تا منابع غنی تمدن اسلامی خارج از قالبهای متحجر و خشک موجود که اسباب کاسبی عده‌ای است و جلوی هر نوع نوآوری را می‌گیرد، به نظریه‌پردازی برای رفع معضلات مذکور بپردازند.

متأسفانه درد روشنفکری در حال سوختن و از بین رفتن است. اگر موفق شوند درد روشنفکری را بسوزانند، یعنی نسبت علم و عالم با جامعه را بسوزانند، عالم و اندیشمند، برج عاج‌نشینی می‌شوند که دیگر کاری به کار مردم ندارد و این اتفاق متأسفانه به نام انقلاب اسلامی در حال رخ دادن است. به همین دلیل معتقدم ضرورت دارد انقلاب اسلامی را از جمهوری اسلامی جدا کرده و از انقلاب، معیار به دست دهیم برای نقد جمهوری اسلامی، تا هر کسی در جمهوری اسلامی هر کاری خواست نکند که این نیازمند انسانهای با فضیلت، شریف و با فرهنگ است که روشنفکرانه و حقیقت‌گرایانه اجازه ندهند این اتفاق بیفتد.

باید چشم بر مصلحت‌های ساختگی ببندیم و امثال بنده دیگر نباید در کسوت نمایندهٔ مجلس و یا صاحب هر منصب دیگری حتی استادی دانشگاه حضور یابیم تا بتوانیم به راحتی به وظایف روشنفکرانهٔ خود عمل کرده و آزادانه حرفهای خود را بزنیم. البته متأسفانه امروز چنین نیست و اگر بخواهم دقیق‌تر بگویم اینکه حس آزادی بیان وجود ندارد.

من امروز منع و مانعی برای بیان حرفهایم ندارم، اما حس و انگیزهٔ لازم برای بیان آنها را ندارم و همواره احساس می‌کنم که اگر حرف بزنم کشور به خطر می‌افتد، گروهها تحریک می‌شوند و حتی احساس می‌کنم ممکن است مقام معظم رهبری هم از من دلخور شوند، اما معتقدم باید عده‌ای حرفها را بزنند و اگر آقا (مقام معظم رهبری) به عنوان فصل‌الخطاب ناراحت شدند، آنجا بگویند من ناراحت شدم پس از آن باید عملی دیگر انجام داد.

ما در مورد فرهنگ همیشه سه معضل استحاله از درون، بی‌توجهی به حقوق فرهنگی و بی‌توجهی به نظارت در امر فرهنگ را داشتیم، ولی الآن دیگر نمی‌توانیم بگوییم فرهنگ از درون در حال استحاله است؛ چرا که اگر هم باشد مرموزانه و غیر آشکار کار می‌کند، اما کماکان بی‌توجهی به حقوق فرهنگی و بی‌توجهی به نظارت در امر فرهنگ کاملاً مشهود است، ضمن اینکه هنوز مشخص نیست استراتژی فرهنگی متولیان جدید فرهنگی ما چیست؟

متأسفانه نفاق و دورویی در عرصهٔ فرهنگی ما در حال گسترش است. این به نفع جامعه نیست و معتقدم جامعهٔ اسلامی یعنی جامعهٔ آزاد و جامعه‌ای که همه در آن حرفهای خودشان را راحت بزنند و حرفی در دل کسی نماند و در نهایت بنشینیم تعریف و چارچوب تعیین کنیم که خود ما در حرفهایمان یک مصلحت‌هایی را لحاظ کنیم، بدون اینکه تحت فشارهای روانی باشیم و اگر این چنین شد و در یک جاهایی به خطا رفتیم، رهبری می‌آیند موضع نهایی را می‌گیرند و ما هم می‌پذیریم.

موضع نهایی رهبری هم موضع عملی است و بی‌مهابا می‌گویم که موضع فکری نیست. به این معنی که من نمی‌پذیرم و منطقاً هم امکان‌پذیر نیست که رهبر انقلاب به من بگوید که این‌طوری فکر کن؛ چرا که عرصه ولایت فقیه عرصه عمل است و نه فکر. تصور اینکه جایگاه

ولایت فقیه جایگاه فکری است، تصور کاملاً غلطی است که فکر می‌کنم با توجه به قرائن و شواهد که در عملکرد رهبر انقلاب قابل رصد است، خود ایشان نیز این‌گونه فکر می‌کنند.

عرصهٔ اندیشه باید آزادانه و خالی از هر محدودیتی باشد، ولی در عرصهٔ عمل، رهبری باید فصل‌الخطاب باشند.

[در پاسخ به این سؤال که چرا فارغ از نقش و تقصیر دولت در عرصهٔ سازماندهی فکر و فرهنگ، حوزه و دانشگاه نتوانسته‌اند ساز و کاری برای این مهم ایجاد نمایند]: در سالهای گذشته و بخصوص در شانزده سال بعد از دفاع مقدس این بحث‌ها خیلی مهجور بود و عده‌ای مثل بنده این بحث‌ها را زنده نگه داشته‌ایم. دولت جمهوری اسلامی وظیفه داشته است بستر را برای سامان‌دادن فکر و فرهنگ و سپردن مدیریت تحولات جامعه به اصحاب این عرصه آماده کند که نکرده است و دولت فعلی هم که کاملاً اقتصادزده است و کاری به کار فرهنگ ندارد و در نهایت یکسری شعارهای سطحی دربارهٔ فرهنگ می‌دهد.

ما نباید از وظایف روشنفکری خود غافل شویم و هیچ وقت هم غافل از وظایف خود نبوده‌ایم و همین امکانات و ساختار ناقصی هم که امروز داریم که در آن بحث جنبش نرم‌افزاری و ایجاد کرسی‌های نظریه‌پردازی مطرح است، به مدد تلاش و دغدغهٔ روشنفکران حقیقت‌گرای ما به دست آمده است.

آن دسته از اصحاب حوزه و دانشگاه که دغدغه سامان‌دادن عرصهٔ فرهنگ را دارند، باید دور هم جمع شوند. دولت وظیفهٔ حمایت از ساماندهی عرصهٔ فکر و فرهنگ را داشته است، اما این نافی وظیفهٔ روشنفکرانی که دغدغهٔ فکر و فرهنگ دارند، نیست. من خودم شخصاً به دنبال ایجاد یک انجمن تحت عنوان «علم، فرهنگ و تمدن اسلامی» هستم تا دغدغه‌های مذکور را با این موسسه دنبال کرده و در مراحل بعد، اجازهٔ تربیت دانشجو در چنین مرکزی بگیریم.

نکتهٔ مهم این است افرادی که این دغدغه‌ها را دارند، باید به ملزومات این دغدغه هم پی ببرند و نمی‌شود با پارادایم و گفتمان غالب امروز دانشگاه‌ها به این مقوله سامان داد. ما باید بومی‌گرایی را بستر فعالیتهای علمی و دانشگاهی خود کنیم، ولی متأسفانه دولتهای ما مفهوم انقلاب اسلامی را درک نکرده‌اند و به ضرورت و اهمیت برخورداری ما از فقه اجتماعی و حکومتی برای ادارهٔ جامعه، به صورتی متناسب با مبانی انقلاب و اهمیت نقش دانشگاه و حوزه در تدوین این فقه اجتماعی و حکومتی، پی نبرده‌اند.

حمایت دولت از تلاشهای شخصی افراد متفکری که دغدغهٔ ساماندهی عرصهٔ فکر و فرهنگ بر نشستن در جایگاه هدایت سیاست و اقتصاد جامعه را دارند، ضروری است. اگر دولت از این تلاشها حمایت نکند، این تلاش شخصی و فردی ادامه می‌یابند اما هیچ گاه به یک مجموعه و مرکز جهت‌دهی و هدایت جامعه تبدیل نمی‌شوند و دولت اگر رسماً از اینها

حمایت نمی‌کند، حداقل اعتباری در اختیار این افراد قرار گیرد تا مکان و مرکزی را برای ساماندهی فعالیتهای خود ایجاد نمایند؛ البته قطعاً افرادی نظیر بنده با کمترین امکانات موجود به راه خود ادامه می‌دهیم و به آیندهٔ روشن آن بسیار امیدواریم؛ چرا که به راه خودمان امید بسته‌ایم و مطمئنیم که اگر به این راه امید نداشتیم، این‌چنین در آن ایستادگی نمی‌کردیم؛ ولی هرگز امید خودمان را به دولت پیوند نزده و نخواهیم زد؛ بلکه امید خود را به انقلاب و قبل از انقلاب به خدا پیوند زده‌ایم.

یک نکته را هم باید بگویم و آن اینکه من آنچه را که در راه به دست آوردن آن زحمت زیادی کشیده و هزینه‌های زیادی داده‌ام، به راحتی از دست نمی‌دهم و این را برای کسانی می‌گویم که تفسیرهای مختلفی از هر حرف من می‌کنند. آنها بدانند که من محکم تا آخر ایستاده‌ام و کوتاه هم نخواهم آمد و حرفهای خود را گذاشته‌ام برای آن روزی که در عرصه آنها را بیان کنم.

از حیثیت کشور دفاع کردم؛ برای آزادی مطبوعات مانع قانونی نداریم

۶ آذر ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

[با اشاره به سفر اخیر خود در قالب گروه دوستی ایران و فنلاند به فنلاند و سوئد که به همراه دکتر الهام امین‌زاده، ستار هدایت‌خواه، سعید ابوطالب، بیگلریان و بت‌کلیا انجام شد]: این سفر در راستای اهداف هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران و تبیین مباحث حقوق بشر و حقوق شهروندی انجام شد.

از نمایندگان همسفر خود به‌ویژه بت‌کلیا و بیگلریان که از وجود حقوق مطلوب اقلیت‌های دینی در کشور دفاع کردند، تشکر می‌کنم.

[با اشاره به بازدید گروه مذکور از پارلمان و کتابخانهٔ مجلس فنلاند]: نمایندگان مجلس فنلاند چندان اجباری برای حضور در صحن علنی مجلس ندارند و مجلس علنی با حضور حدود ۱۵ نماینده تشکیل می‌شود و بقیهٔ نمایندگان از اتاق خود بحث را پیگیری می‌کنند.

نکتهٔ جالب در بحث پارلمانی فنلاند آن است که وقتی وزیری مورد سؤال قرار می‌گیرد، مورد سؤال از قبل مشخص نیست و وزیر را احضار می‌کنند و او را بلافاصله مورد سؤال قرار می‌دهند.

این امر به روح دموکراسی و محتوای مورد نظری که بعضاً در قالب دموکراسی مطرح می‌شود نزدیک‌تر است. به طور کلی مشاهده کردم وقتی که وارد مباحث محتوایی حقوق بشر و حقوق شهروندی می‌شدیم و مباحث نظری الگوهای مختلف و فلسفه‌های سیاسی و اجتماعی مختلف را مطرح می‌کردم، بر خلاف تصورم ورود آنها به مباحث نظری خیلی ضعیف بود و

بیشتر یک برداشت سطحی و مفهوم ژورنالیستی از حقوق بشر داشتند.

[با اشاره به دیدار این گروه دوستی با رئیس مجلس فنلاند]: او را انسانی فهیم دانستم. رئیس مجلس فنلاند در دوران شاه در دوران دانشجویی‌اش در فنلاند تظاهراتی به نفع مخالفان شاه داشته است.

رئیس کمیتهٔ حقوق بشر و رئیس گروه دوستی ایران و فنلاند در محل اقامت ما ضیافتی را به صرف ناهار ترتیب دادند، این در حالی بود که قبل از صرف ناهار، عطف به مسئلهٔ حقوق بشر و ادعای عدم رعایت آن در ایران شروع به حمله به ما کردند.

به نشانهٔ اعتراض به سخنان مذکور، لب به غذا نزدم. ایشان را مورد خطاب و عتاب قرار دادم و تأکید کردم که شما این سخنان را بدون آنکه اطلاعات دقیقی داشته و یا فهم دقیقی از حقوق شهروندی و چالشهای آن داشته باشید بیان می‌کنید. فکر می‌کنید که حقوق بشر مثل یک منوی غذایی است که عده‌ای در غرب عطف به یک تاریخ و مسئلهٔ خاصی برای کل بشر تصمیم‌گیری کنند. به هر حال حق بشر مربوط به دوران خاص تاریخی است. امروز تحولاتی در عالم رخ داده که حتماً باید در حق بشر تجدیدنظر شود.

در آنجا تأکید کردم که ما در خصوص حقوق شهروندی می‌گوییم این صرفاً افراد نیستند که حق دارند بلکه گروهها و جامعه هم حق دارند و این حقوق محتوایی است و نه شکلی. در عین‌حال که زمینه‌های مختلف تاریخی، فرهنگی و اجتماعی روی محتوای حق اثر می‌گذارد و جا دارد ملت‌های مختلف در تدوین حقوق شهروندی و حقوق بشر ایفای نقش کنند.

به اصرار لیبرال‌ها بر حقوق مدنی، قطع نظر از اینکه شهروند از این حقوق استفاده کند یا نه اشاره و تأکید جمهوریت‌گرایان بر بحث عاملیت شهروندان را یادآور شدم. در ادامه گفتم: ظاهراً شرط اول گفت‌وگو بین ما و شما برقرار نیست. شرط اول گفت‌وگو آن است که به یکدیگر اعتماد کنیم و زمینه‌ها برابر باشد، اما به نظر می‌رسد شما به ما اعتماد ندارید و شرایط نیز نابرابر است و تا اعتماد و شرایط برابر برقرار نباشد به یک گفت‌وگوی جامع و مطلوب نخواهیم رسید.

رئیس کمیتهٔ حقوق بشر در فنلاند در واکنش به عرایض بنده عذرخواهی کرد. من در ادامه ضمن دعوت وی به ایران برای انجام گفت‌وگوهایی دقیق و مستند گفتم که حق بشر نقطهٔ عزیمت خوبی است، اما نقطهٔ پایان نیست. همین که شما غربی‌ها به مفهوم حق بشر رسیدید برای ما محترم است، اما باید وارد بحث‌های فلسفی، مبانی نظری و ملزومات آن نیز شویم.

مگر می‌شود بدون اینکه برای کل هستی حقی قائل شویم، برای انسان فی نفسه حق قائل شویم؟ جلسهٔ مذکور در کل مثبت و مفید بود و موضع قاطع ما باعث شد تا آنها تحت تأثیر قرار گیرند. با یکی از نمایندگان عضو شورایی که با شورای نگهبان شباهتهایی داشت نیز دیدار کردیم، موضع وی مشخص بود، اما سعی می‌کرد آن را پنهان کند، ولی بالاخره مسائل و

مشکلات کشور فنلاند را بیان کرد. سپس بالاترین نرخ خودکشی، مواجهه با پدیده‌هایی مثل تنهایی، انزوا، دل‌زدگی و مسئلهٔ الکلیسم را از جمله مسائل و چالشهای کشور فنلاندعنوان کرد.

وی از ما در مورد نسبت ما با اسرائیل سؤال کرد و ما پاسخ دادیم که ما اسرائیل را یک رژیم اشغالگر می‌دانیم. این شخص در مورد سخن محو کردن اسرائیل از صحنهٔ گیتی از ما سؤال کرد. به او گفتم که هیچ جغرافیایی را نمی‌شود از صحنهٔ روزگار محو کرد، منظور یک فضای جغرافیایی نیست، منظور محو یک رژیم است. اگر شما یک رفراندوم برگزار کنید و در آن کسانی را که قبلا در آن سرزمین ساکن بوده و اخراج شده‌اند با نسل‌هایشان فرا بخوانید، ضمانت می‌کنم که هر رژیمی را که آنها انتخاب کردند اولاً مورد قبول ماست، ثانیاً هر نامی که بر آن گذارند مطمئن باشید اسرائیل نخواهد بود و این همان محو اسرائیل از صحنهٔ گیتی است.

[با اشاره به دیدار گروه با معاون اول نخست وزیر آن کشور]: چون ریاست دوره‌ای اتحادیهٔ اروپا بر عهدهٔ فنلاند است، ایشان نیز همچون بقیه با نوعی پرخاش و حمله بحث خود را آغاز کرده و پیش‌شرط تعلیق را برای ادامهٔ مذاکرات هسته‌ای مطرح نمود و البته تأکید کرد که این مطلب تخصصی است و من فیلسوف هستم نه فیزیکدان.

بنده نیز در پاسخ، پیش شرط تعلیق برای مذاکرات را زیر سؤال بردم. پاسخ من این بود که اگر واقعاً می‌گویید این بحث را به متخصصان بسپاریم، ما استقبال می‌کنیم که فیزیکدانان کل عالم و بی‌طرفان این عرصه از نزدیک فعالیت‌های هسته‌ای ما را ببینند. اما سؤال علمی من آن است که در حین عدم تعلیق فعالیت‌های هسته‌ای از آن بازدید کنند بهتر است یا هنگام تعلیق آن؟ شما می‌خواهید یک برد سیاسی نیز داشته باشید و بگویید ما تعلیق کردیم. ضمن آن که ما دو سال و اندی فعالیت‌های هسته‌ای را تعلیق کردیم چه اتفاقی رخ داد؟

بنده به حسن نیت ایران، نوع برخورد غرب در جنگ ایران و عراق با ایران و نیز تساهل و تسامح و دفاع از حقوق بشر و رعایت آن در ایران اشاره کردم.

[با اشاره به تشکیل جلسه‌ای از سوی کمیسیون روابط بین‌الملل وزارت خارجهٔ سوئد در این کشور و شروع حملات از سوی یکی از اعضای لیبرال این کمیسیون به هیئت ایرانی به دلیل عدم رعایت حقوق بشر]: بنده پاسخهای علمی و فلسفی دادم و معاون کمیسیون مذکور از بحث‌های من استقبال کرد؛ در نهایت نیز دیداری با معاون وزارت خارجهٔ فنلاند داشتیم.

[در خصوص مصاحبهٔ تلویزیونی با شبکهٔ یک تلویزیون سوئد در خصوص آزادی مطبوعات]: در آن مصاحبه گفتم که ما با توجه به قانون اساسی مشکلی دربارهٔ آزادی بیان نداریم، لذا مانع قانونی نداریم، اما موانع فرهنگی، تاریخی و اجتماعی و نیز موانع سیاسی رسمی و غیررسمی داریم؛ لذا از یک طرف دولتمردان را به مدارای بیشتر و از طرف دیگر اصحاب

مطبوعات را به مسئولیت‌پذیری بیشتر و فهم بیشتر از تئوری‌های مطبوعات دعوت می‌کنیم.

برخی از مطبوعات ما فکر می‌کنند آزاد هستند هرمطلبی بنویسند؛ در حالی که تئوری آزادی‌گرایی در غرب نیز انواع خط قرمزها را تعریف می‌کند، اما مهم این است که ما گام به گام در جهت اعتلا و بسط توسعهٔ سیاسی، مردم‌سالاری، آزادی‌های اساسی و حقوق شهروندی پیش می‌رویم.

در آنجا گفتم که این جامعهٔ ایران است که این شرایط را برای من فراهم آورده که سخنم و نقدم را بیان کنم و با این شیوه است که می‌توان به سمت مطلوبهای حقوق شهروندی و حقوق بشر پیشرفت داشت.

در دیدار با معاون کمیسیون روابط بین‌الملل سوئد نیز تأکید کردم اگرچه شما خیلی به آزادی‌های کشورتان افتخار می‌کنید، اما وقتی نیم نگاهی می‌کنم می‌بینم این آزادی‌ها در ایران برای مخالفان به مراتب بیشتر از موافقان جمهوری اسلامی است.

جلسه‌ای نیز با دموکرات مسیحی‌ها داشتیم و گفت‌وگوی بین دینی خوبی در آن جلسه شکل گرفت. در گفت‌وگوی خبری که ترتیب داده شده بود، گفتم که ماحصل جلسات ما آن بود که هم ما حقوق شهروندی و حقوق بشر را در غرب مطالعه کنیم و هم غرب، حقوق شهروندی و بشر را در ایران مطالعه کند و این رابطه یک رابطهٔ یک سویه نباشد.

در این سفر از حیثیت کشور، به سهم خود دفاع کردم، اما وقتی امروز شنیدم که به عنوان مثال مهمانانی می‌آیند از نام مجعول خلیج عربی استفاده می‌کنند، اما با واکنش مسئولان ما مواجه نمی‌شوند، خیلی متاثر شدم.

واکنش مسئولان به‌ویژه مسئولان میراث فرهنگی کشورمان در برابر این نوع بیانات برخی مهمانان خارجی، امری ضروری است. این حرکت نه به دلیل جهل تاریخی، بلکه به دلیل یک جریان سیاسی حساب‌شده انجام می‌شود.

مهم در انتخابات، تداوم انقلاب و ارزشهای انقلاب است

۹ آذر ۱۳۸۵/ سایت ایران نیوز

پیش‌بینی من این است که در انتخابات آینده، اصولگرایان حقیقی رأی می‌آورند و البته این اصولگرایان از فراکسیونها و جناح‌های مختلف خواهند بود.

برندگان انتخابات آتی نیروهای معقول، معتدل، صاحب فکر و اندیشه و صاحب تخصص و در کل اصولگرا خواهند بود و ممکن است این افراد دریک جناح تعریف شده نباشند و من به جد این پیش‌بینی را دارم.

همان‌طور که در زمان انتخابات ریاست جمهوری نیز بارها گفتم، در حال حاضر هم معتقدم

اگر قرار است میان اصولگرایان ائتلافی صورت بگیرد، این ائتلاف باید اصولی باشد و اگر هم می‌خواهد افتراقی وجود داشته باشد نیز می‌بایست اصولی باشد.

ممکن است جبهۀ اصولگرایان بر اساس برخی مواضع اختلافی در چارچوب اصولی تعریف شده، کاندیداهای مختلفی معرفی کنند، اما نه اینکه این کار به صورت لجام گسیخته و معرفی کاندیداهای متعدد باشد و هر کسی که بخواهد شرکت کند، بگوییم حضورش را بررسی خواهیم کرد؛ چرا که باید منطقی برای انتخاب و حضور داوطلبان وجود داشته باشد.

در حال حاضر در جریان روند دستیابی به ائتلاف اصولگرایان نیستم و اطلاعات دقیقی هم در این خصوص ندارم.

اگر اصولگرایی ادعای مرام و ایدئولوژی و مسلک واحد دارد و در قدرت رسمی صاحب ادعا است، عقل سیاسی اقتضا می‌کند تصمیم گیرندگان اصلی به اجماعی برسند و اگر هم می‌خواهند اجماعی صورت بگیرد، باز بر اساس دیدگاه‌های روشن و شفاف، ائتلاف صورت بگیرد.

اگر اصولگرایان می‌خواهند در انتخابات آتی دو لیست ارائه دهند، می‌بایست بر اساس یک منطق تعریف شده و راهبرد معین صورت گرفته باشد، نه بر اساس اختلاف سلیقه و ذوقی که افراد خودشان هم اشرافی به نقاط اختلاف نداشته باشند.

عقل سیاسی حکم می‌کند اصولگرایان منافع کوتاه مدت خود را فدای مصالح درازمدت اصولگرایی کنند. البته اصولگرایی وابسته به یک فراکسیون و جناح خاص نیست و ما شاهد گروههای مختلفی هستیم که در ذیل اصولگرایی به فعالیت سیاسی مشغول هستند.

عضو برجسته اصولگرایان خاطرنشان کرد امیدواریم اگر هم اختلافی میان اصولگرایان وجود دارد، بر سر منش، راه و ایدئولوژی و موضع باشد، نه بر سر قدرت خواهی و سهم‌طلبی. اخلاق هم حکم می‌کند کسی را به سهم خواهی متهم نکنیم، اما حداقل توقع ما این است که عقل و درایت سیاسی، در پس این ائتلاف‌ها مشاهده شود.

امیدوارم اصولگرایان به ائتلاف برسند. ما منتظر می‌مانیم تا ببینیم در نهایت چه اتفاقی می‌افتد اما خود من شخصاً معتقدم که مهم نیست در انتخابات، جناح سیاسی خاصی به پیروزی برسد، بلکه مهم تداوم انقلاب و ارزشهای انقلاب است و اصولگرایی به معنای صحیح کلمه بقا داشته باشد.

اصولگرایی به معنای صحیح کلمه محدود به یک جناح و فراکسیون نیست. ممکن است در جناح مخالف هم شاهد اصولگرایان و انقلابیونی باشیم که خواهان رجعت به ارزشهای ناب تاریخی، انقلابی، فرهنگی و اسلامی ما هستند.

وجه تمایز منتخبان امسال، متخصص بودن، اصولگرا بودن و حضور نیروهای انقلابی از

جناح‌های مختلف خواهد بود و به یک فراکسیون و لیست واحد محدود نخواهد شد و البته این پیش‌بینی با تلاش گروهها برای رسیدن به لیست واحد منافاتی ندارد، اما مردم ما با بصیرت از میان لیست‌ها، اصولگرایان اصلی را انتخاب می‌کنند.

اصولگرا بودن کار آسانی نیست. دولت، خود را برای پاسخگویی به نقدهای جدی‌تر و مردمی‌تر آماده کند

۱۱ آذر ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

ما در ذیل اصولگرایی کسانی را داریم که بیشتر به اصولگرایی خام دههٔ اول شباهت دارند تا اصولگرایی جدید و نیز اصلاح‌طلبانی که بیشتر به اصولگرایی خلاق و انتقادی شباهت دارند تا به اصولگرایی خام دههٔ اول انقلاب.

با شناختی که از اصولگرایی دارم، تصور می‌کنم اصولگرا بودن کار آسانی نیست. همیشه گفته‌ام در مسیر بودن مهم است و سعی کرده‌ام همواره در مسیر اصولگرایی باشم، البته اصولگرایی را یک امر خلاق و انتقادی می‌دانم.

اصولگرایی مقوله‌ای ایستا، شکلی، صوری و محافظه‌کار نیست. اتفاقاً با توجه به مضمون انتقادی اصولگرایی آن را به شدت اصلاح‌طلب می‌دانم؛ یعنی اگر قرار باشد اصولگرایی، خلاق و انتقادی باشد و خواهان دستیابی به اصول یا رجعت به یک‌سری اصول باشیم، خواه ناخواه به وضع موجود نقدهایی داریم و بر اساس درکمان از اصول و نقدهای موجود است که یک فرآیند اصلاح‌طلبی را برای تحقق این اصول دنبال می‌کنیم.

[در پاسخ به این پرسش که آیا خود را یک اصولگرا می‌داند؟]: با بیان اینکه فکر می‌کنم در فرآیند اصولگرایی هستم از بایسته‌های اصولگرایی خلاق و انتقادی داشتن یک نگاه فلسفی به انقلاب اسلامی است؛ یعنی انقلاب اسلامی صرفاً یک حادثهٔ سیاسی نبود و برخوردار از عقبه و صبغهٔ فلسفی دیرینه است.

این نگاه فلسفی، به حکمت صدرایی برمی‌گردد. باید معرفت شناسی صدرایی و فعالیت‌ها و تفاسیر مختلف او در عرصه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی در دستور کار اصولگرایی خلاق و انتقادی قرار گیرد.

با این نگاه، اصولگرایی نمی‌تواند صرفاً قابل تقلیل به یک جریان سیاسی باشد و باید در عرصه‌های علم و معرفت، فرهنگ، سیاست و اجتماع حرف برای گفتن داشته باشد.

در بیان بایستهٔ دوم اصولگرایی خلاق و انتقادی می‌توان به نسبت بین انقلاب اسلامی، اصولگرایی و زمینه تاریخی که انقلاب در آن زمینه به وقوع پیوسته، اشاره کرد. اصولگرایی خلاق و انتقادی به هویت و جوهرهٔ فرهنگ ایرانی باید توجه داشته باشد؛ چراکه اگر واقعاً این

هویت ایرانی و آن تاریخ ویژه نبود، انقلاب به وقوع نمی‌پیوست؛ لذا حداقل باید به آن جوهرهٔ فرهنگ و هویت به عنوان یک پیش‌زمینهٔ مستعد انقلاب اسلامی نگریست. با این بایسته، تکلیف کسانی که به نام ایرانیت، اسلامیت را نادیده می‌گیرند و یا به نام اسلام‌گرایی هویت ایرانی را حداقل در تبیین انقلاب اسلامی نادیده می‌انگارند، معلوم می‌شود.

در این راستا می‌توان به دههٔ اول انقلاب اسلامی اشاره کرد که در آن، اسلام‌گرایانی داشتیم که میانهٔ خوبی با هویت ایرانی نداشتند و ایران‌گرایانی داشتیم که میانهٔ خوبی با اسلام‌گرایان نداشتند. با توجه به هویت دینی ریشه‌دار ما، عنصر هویت‌بخش ملی ما دینداری بوده و آن چه می‌توان از آن به عنوان عنصر هویت‌بخش یاد کرد که همیشه با ما بوده و جزء حافظه‌های تاریخی ما و ته‌نشین‌شده‌های فرهنگی ماست، دینداری ماست.

این دینداری دارای ویژگی‌های خاصی است که یکتاپرستی جوهرهٔ آن است. این یکتاپرستی به لایه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نیز رسوخ کرده که این نوعی حکایت از تلفیق دین و سیاست و یا سرایت دینداری به سایر لایه‌های زندگی اجتماعی دارد.

عناصر یکتاپرستی، نگاه سلسله‌مراتبی، تلفیق دین و سیاست و نگاهی مبتنی بر آشتی‌ناپذیر بودن حق و باطل از عناصر مرتبط دینداری ایرانیان است.

دربارهٔ بایستهٔ سوم اصولگرایی خلاق و انتقادی باید گفت؛ صورت‌گرایی متکثر در عین معناگرایی واحد بایستهٔ سوم است. ما در اول انقلاب فرم و محتوا را واحد تفسیر می‌کردیم؛ یعنی محتوا را صرفاً در یک قالب واحد می‌ریختیم و از شکل به محتوا پی می‌بردیم و متأسفانه وزن واحدی به شکل و محتوا می‌دادیم و می‌خواستیم از نماد به محتوا پی ببریم، اما با وزن‌دهی یکسان.

پس از این دوره، دوره‌ای بود که فرم، اصالت یافت و با فرم‌گرایی متکثر روبه‌رو شدیم، اما امروز نیازمند دوره‌ای هستیم که معنا واحد باشد اما فرمها متکثر.

ما به ارتباط نماد با محتوا قائل هستیم. این در حالی است که وزن نماد، همطراز با وزن محتوا و معنا نیست و این یکی از بایسته‌های اصولگرایی خلاق و انتقادی است.

در بیان بایستهٔ چهارم اصولگرایی خلاق و انتقادی می‌توان به پیوند اصولگرایی خلاق و انتقادی با روشنفکری نوظهور نسل چهارم اشاره کرد. روشنفکری نوظهور سعی می‌کند بازگشتی به خویشتن خویش و هویت تاریخی و اصول خویش داشته و آگاهی‌بخشی‌های لازم را برای رهایی انسانها از جبرهای متفاوت اجتماعی را در دستور کار خود قرار دهد و اگر این روشنفکری نبود، ما شاهد تداوم ارزشهای انقلاب اسلامی و به ویژه ظهور اصولگرایی خلاق و انتقادی نبودیم.

اصولگرایی و روشنفکری دارای رابطه‌ای تنگاتنگ است. کسانی که می‌خواهند روشنفکری

را از جامعه بگیرند و نسبت علم و خردورزی را با فرهنگ و جامعه کور کنند، می‌خواهند روشنفکران را به عالمان حوزوی و دانشگاهی که صرفاً دلمشغول موضوعات تخصصی مربوط به کسوت خود هستند تقلیل دهند. این امر، یکی از دردهای فعلی جامعه است. روشنفکران نسل چهارم یا روشنفکران سنت‌گرا و دین‌گرای انتقادی ما بر گردن اصولگرایی خلاق و انتقادی حق زیادی دارند.

نباید فعالیت‌های علمی در کشور را به فعالیت‌های آکادمیک حوزوی و دانشگاهی منحصر کرد و آن را به برج عاج‌نشینان بیگانه با فرهنگ و جامعه تقلیل داد.

انقلاب اسلامی ما صبغهٔ نرم‌افزارانه و جهان‌گستر دارد.

دربارهٔ بایستهٔ پنجم اصولگرایی خلاق و انتقادی باید گفت؛ آنها که انقلاب اسلامی را حادثه‌ای سیاسی می‌پندارند و یا آن را یک پدیدهٔ ایرانی می‌دانند و محصور در شرایط جغرافیایی ایران تعریف می‌کنند، جزء اصولگرایان خلاق و انتقادی نیستند و اصولاً فهم و درک عمیقی از انقلاب اسلامی ندارند.

بازگشت به اندیشه‌های حضرت امام را می‌توان بایستهٔ ششم اصولگرایی خلاق و انتقادی نامید. به دلیل نسبت ماهوی بین اصولگرایی، انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام طبیعی است که اصولگرایی بدون نام امام و اندیشه‌های ایشان در عرصه‌های مختلف فاقد معنا و اصالت است.

با تأکید بر اهمیت نقد درون‌گفتمانی، می‌توان آن را بایستهٔ هفتم اصولگرایی خلاق و انتقادی دانست. اگر اصولگرایی می‌خواهد خلاق باشد باید از مضمونی انتقادی برخوردار باشد و بتواند بین انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی تفکیک قائل شود و بر اساس ملاکها و معیارهای به‌دست آمده از انقلاب اسلامی به نقد سیاستها و رفتارهای مدیران در جمهوری اسلامی بپردازد و بدین وسیله از تغییر و تحولات مطلوب استقبال کند، در غیراین صورت اسیر محافظه‌کاری، توجیه و تطهیر وضعیت موجود می‌شود.

نگاه جامع به حقوق شهروندی و عدالت بایستهٔ هشتم اصولگرایی خلاق و انتقادی به شمار می‌رود و مستلزم نگاه جامع به حقوق و نیازهای افراد است...

بر این اساس هم فرد، هم گروه و هم جامعه حق دارند و حقوق فردی در قالب حقوق طبیعی و وضعی اعم از مدنی و سیاسی قابل تعریف است و حقوق گروههای مختلف اعم از طبیعی و مدنی در قالب مشارکت قابل ردیابی است و حقوق جامعه نیز در قالب ثبات سیاسی، امنیت ملی، عدالت اجتماعی و حقوق فرهنگی از قبیل حق سنت، دین، معماری، هنر، شهرسازی، موسیقی، زبان و... قابل شناسایی است.

عدالت صرفاً یک مقولهٔ اقتصادی نیست، و وجوه مختلف سیاسی، فرهنگی و ابعاد فردی و اجتماعی دارد. تقلیل عدالت به وجه اقتصادی صرف ما را از نگاه جامع بازمی‌دارد.

درباره ارزیابی از وضعیت اصولگرا بودن گروههای مختلف طیف اصولگرا، نیز باید گفت که ممکن است در یک کلیت و درکی اجمالی از اصولگرایی مشترک باشند، اما فکر می‌کنم قطع نظر از اشتراک فی الجمله اختلافاتی نیز وجود دارد. اختلافات در بین طیف اصولگرا به گونه‌ای است که نمی‌توان رد عناصر (بایسته‌های) هشت‌گانهٔ فوق را صرفاً در یک گروه جست‌وجو کرد و شاید بشود در گروههای به ظاهر غیر اصولگرا نیز رگه‌هایی از توجه به این عناصر را جست.

اصولگرایی قابل تقلیل به یک فراکسیون سیاسی یا جناحی خاص نیست. باید پرسید که تا چه حد شاهد تجلی این بایسته‌ها در جامعه و گروههای سیاسی هستیم.

پاسخ به چنین پرسشی مستلزم واکاوی سخت است. ما در ذیل اصولگرایی کسانی را داریم که بیشتر به اصولگرایی خام دههٔ اول شباهت دارند تا اصولگرایی جدید و نیز اصلاح‌طلبانی داریم که بیشتر به اصولگرایی خلاق و انتقادی شباهت دارند تا به اصولگرایی خام دههٔ اول انقلاب.

جامعهٔ سیاسی ما در حال پوست انداختن است. بسیاری متوجه این پوست انداختن نیستند و تمام هم و غمشان این است که بر اساس همان دسته‌بندی‌های رایج طیفی سیاسی، تحولات به وجود آمده را نادیده بینگارند و یا قالبی غیر موجه بر محتوای این تحولات بدوزند؛ در حالی که باید چشم و گوش خود را به این تحولات به لحاظ کیفی باز کنند و دسته‌بندی دیگری به دست دهند که بتواند تفسیرگر بهتری برای رخدادهای مختلف به ویژه رخدادهای سیاسی باشد. می‌توان با این دسته‌بندی صحیح به تحولات جاری نیز خط و ربط داد.

بدون آنکه ادعای دسته‌بندی جدیدی داشته باشم، احساس می‌کنم به لحاظ محتوایی بایسته‌های هشت‌گانهٔ حقیر با محتوای تحولات جاری نزدیک‌تر است.

در عین‌حال باید بکوشیم تا گروههای مختلف را با توجه به تحولات فرهنگی، اقتصادی و سیاسی جاری، به گونه‌ای دسته‌بندی کنیم که تکلیف نسبت گروههای مختلف در مقایسه با این بایسته‌ها معلوم شود.

ادعای این را ندارم که نمی‌توان به بایسته‌های هشت گانه افزود. به هر حال، فعلاً احساس می‌کنم این آمادگی را ندارم که گروهها را بر اساس آن بایسته‌ها به طور مشخص دسته‌بندی و بر اساس آن افراد و گروهها را در ذیل آن شناسایی کنم، اما فقط می‌توانم مشخص کنم که روند قضایا چگونه است و باید گفت اشتراکات و افتراقات وجود دارد.

به رغم اینکه تحولاتی رخ داده، گروههای شناخته‌شدهٔ سیاسی ما به دلیل مواضع متغیر و غیرشفاف کمک چندانی به دسته‌بندی جدید گروههای سیاسی نمی‌کنند.

گروههای سیاسی باید به مفهوم و تعریف گروه و گروه سیاسی، فلسفهٔ سیاسی مدون، ایدئولوژی تعریف شده، رهبری مشخص و عضوگیری تعریف شده ملتزم باشند، اما بنا به دلایل

ساختاری و تاریخی شاهد تحول و تغییر مواضع هستیم.

بسیاری از دسته‌بندی‌های سیاسی موجود کاذب و غیرواقعی است. بسیاری از دسته‌بندی‌ها ناظر به تحولات به وجود آمده نیست. فراموش نکنیم که برخی از پیش‌بینی‌های گروههای سیاسی غلط از آب درمی‌آید و این حکایت از آن می‌کند که شناخت خوبی از جامعهٔ ما و اتفاقات در شرف وقوع ندارند.

[در پاسخ به اینکه خود را جزء کدام یک از دو گروه اصولگرای منتقد دولت و حامی دولت می‌دانید؟]؛ مایل نیستم خود را عطف به محکی به نام دولت بسنجم؛ البته دیگران می‌توانند چنین قضاوتی انجام دهند، اما مایلم به عنوان یک اصولگرای خلاق و انتقادی شناخته شوم.

کسی که خود را اصولگرای خلاق و انتقادی می‌داند نمی‌تواند طرفدار جریان و فرد خاصی باشد؛ چراکه این کار نوعی تناقض‌گویی است.

جریان نقد یک جریان مستمر و غیرشخصی است. از اصول بدیهی اصولگرایی آن است که بین اصولگرایی و اصولگرایان فرق قائل شویم، یعنی یکی از ضرورتهای نقد متوجه به قدرت رسیدن عده‌ای است که این عده می‌توانند اصولگرایان باشند؛ چرا که به محض اینکه عده‌ای به قدرت می‌رسند به طور طبیعی دارای اخلاق و رفتاری و برخوردار از مواهبی می‌شوند که باید مورد نقد قرار گیرند.

با توجه به این قاعده و واقعیات موجود و با توجه به شرایط تاریخی و ساختاری مایلم همواره به عنوان یک اصولگرای منتقد شناخته شوم و این می‌تواند به صورت طیفی و پیوستاری منافاتی با حمایت از یک دولت نداشته باشد؛ یعنی ممکن است بگوییم در مقایسه با دولتهای دیگر بیشتر مایلیم از این دولت حمایت کنیم، اما این به معنای حمایت مطلق نیست.

ممکن است ما به جایی برسیم که بگوییم این دولت چندان هم پایبند به اصول نیست و نقدهای ما جدی‌تر شود و خواهان تحول اساسی در بدنهٔ قدرت دولتی شویم.

باید ضمن اینکه اصولگرایی خلاق و انتقادی را در دستور کار قرار می‌دهیم، نسبت به حمایت از دولت، طیفی و بسته به مورد موضوع و سؤال نگاه کنیم.

در شرایط کنونی احساس می‌کنم اگر بتوانیم اصولگرایانی فهیم، نظریه‌پرداز، معقول، انقلابی، با برنامه و به دور از سیاستهای پوپولیستی و هیجانی روی کار آوریم به اصولگرایی خلاق و انتقادی نزدیک‌تر است.

[در پاسخ به این پرسش که تا چه حد در شرایط کنونی احتمال دارد نقدهای جدی‌تری متوجه دولت شود؟]: با توجه به نبود پاسخهای روشن و عدم مواجههٔ مستدل از سوی دولت این احتمال هست که در راستای تحقق اصولگرایی خلاق و انتقادی، نقدهای جدی‌تری به دولت وارد کنیم. فکر می‌کنم به تدریج، نقدهای موجود از دولت متراکم‌تر، عمیق‌تر و مردمی‌تر

می‌شود و دولت باید آمادگی ذهنی و روانی و قابلیت‌های نظری خود را برای پاسخ به این نقدها بیشتر کند؛ چرا که دولت نمی‌تواند با فرافکنی و برخوردهای احساسی و هیجانی پاسخگوی این نقدها باشد و حمایتهای رهبری نیز جایگاه خود را پیدا می‌کند، سره از ناسره می‌شود و وجه مصلحت‌اندیشانهٔ حمایتهای رهبری از واقعیات موجود جدا و در چنین شرایطی ضرورت دفاع معقول، مستدل و موجه از سوی دولت دو چندان می‌شود.

[درباره برخی انتقادها به شخص وی مبنی بر اینکه نقدهای شدیدش به دولت به علت سهم‌خواهی است]: جامعهٔ ما باید اخلاقی‌تر شود و وظیفهٔ دولتمردان در اخلاقی‌تر کردن جامعه سنگین است. حکومت، حکومت دینی است و وظایف اخلاقی و دینی بر دوش دولت سنگینی می‌کند. همهٔ ما وظیفه داریم در برابر رفتارهای غیراخلاقی واکنش نشان دهیم.

ای کاش در برابر نقدهای من پاسخ مستدلی ارائه و انگیزه با انگیخته خلط نمی‌شد؛ حتی اگر انگیزهٔ من سهم‌خواهی هم بوده باشد، پاسخ نقدهای من باید غیر ارجاع به انگیزه‌های من باشد.

این اتهام که به خاطر سهم‌خواهی به انتقاد از دولت پرداخته‌ام، به گونه‌ای از جنس آبروریزی‌های شخصی و بی‌حرمتی به حریم خصوصی افراد است که این روزها شاهدش هستیم، و یکی از ملاکهای قضاوت در مقبولیت به شمار می‌رود. قرار نیست من از خودم دفاع کنم؛ همین که من به یک مسئلهٔ اخلاقی متهم می‌شوم کافی است که از فرد یا دولت مورد نظری که از این اتهام بهره می‌جوید به عنوان فرد یا دولتی غیراخلاقی یاد کنیم.

وسیله از جنس هدف است؛ نمی‌شود برای رسیدن به هدف یا حفظ قدرت از هر وسیله‌ای استفاده کرد. اگر هدف دینی و اخلاقی است، مسیر هم باید اخلاقی باشد در غیراین صورت ماکیاولیسم را جاری و ساری کرده‌ایم.

دولت اخلاقی باید از به‌کارگیری انگ‌های غیراخلاقی، دروغ، تهمت و افترا مبرا باشد، دولت فهیم و اصولگرا باید به نقدها پاسخ دهد و نه اینکه با زیر سؤال بردن انگیزهٔ منتقدان نقدی بر نقدهای منتقد بیفزاید.

بنده همواره سهم بندگی و نمایندگی خود را بر همه چیز ترجیح داده‌ام. از یک دولت اخلاقی و دولت اصولگرا توقع دارم که در برابر این انگها واکنش نشان دهد و خود نیز از به‌کارگیری آن بپرهیزد، ضمن اینکه اگر نامه‌ای و توصیه‌ای از طرف این‌جانب برای نصب یا عزل مدیری، خاصه شخص خود، سراغ دارند، افشا کنند.

بنده همواره افتخار کرده‌ام که یک روشنفکر هستم و برای چندمین بار عنوان می‌کنم که عطای نمایندگی را نیز به لقایش می‌بخشم و در دورهٔ بعد کاندیدا نخواهم شد؛ اما همگان بدانند که تا عمر دارم با شدت و حدت هرچه بیشتر وظیفهٔ روشنفکری خود را در راستای تحقق آرمانهای بلند و متعالی انقلاب اسلامی دنبال خواهم کرد.

آیا نقد من در دولت آقایان هاشمی و خاتمی نیز از سر سهم‌خواهی بوده است؟
آقایان بروند کتابهای من همچون چالشهای کنونی ایران، رنسانسی دیگر، نگرش دینی و انتقادی به مفاهیم عمدهٔ سیاسی، فرهنگ‌شناسی و حقوق فرهنگی، هویت ایرانی و گفتارهای انتقادی و غیره را مطالعه کنند؛ البته اگر بازهم متهم به این نشوم که بدین‌وسیله کتابهای خود را تبلیغ کرده‌ام.
دولتمردان ما باید بکوشند فضا را اخلاقی کنند و بدانند با تکیه بر ابزارهای غیراخلاقی نمی‌توان در حکومت اخلاقی امید بربقا داشت.
مواضعم در زمان مبارزات انتخاباتی و پس از انتخاب شدن رئیس‌جمهور محترم در کتاب گفتارهای انتقادی به چاپ رسیده است.
در این کتاب مصاحبهٔ من با یکی از روزنامه‌ها، چهار روز پس از انتخاب شدن دکتر احمدی‌نژاد به عنوان رئیس‌جمهور به چاپ رسیده و در آن آمده است: ما ضمن اینکه بیشترین حمایتها را از دکتر احمدی‌نژاد انجام دادیم پس از تشکیل کابینه، بیشترین نقدها را به وی خواهیم داشت. برخی در مجلس گمان می‌کنند با آمدن دولت دکتر احمدی‌نژاد کارشان تمام شده است در حالی که آغاز کار مجلس است؛ زیرا هماهنگی به وجود آمده میان مجلس و دولت، ممکن است مخرب باشد. زمانی که مجلس ششم در جهت قوهٔ مجریه شکل گرفت، بنده در مصاحبه‌ای گفتم «ناقوس دیکتاتوری جدید به صدا درآمد». من معتقدم اگر مجلس هفتم قدرت نقادی و نظارتی خود را از دست بدهد و بسیاری از امور را که تا دیروز زیر سؤال می‌برد، توجیه و تطهیر کند، ناقوس دیکتاتوری دیگری به صدا درخواهد آمد.

با توجه به حضور چشمگیر ملت ایران در انتخابات، مقبولیت نظام و رضایت عمومی از نظام سیاسی در سطح بالایی است

۲۷ آذر ۱۳۸۵/ خبرگزاری فارس

حضور مردم در این دوره از انتخابات، نشان داد که مقبولیت نظام و رضایت عمومی از این نظام سیاسی در حد قابل قبولی است.
حضور مردم در این دوره از انتخابات نشان می‌دهد مقبولیت نظام و رضایت عمومی از این نظام سیاسی در حد قابل قبولی است، وقتی مقبولیت و رضایت عمومی بالا باشد، خواه ناخواه حقانیت نظام و به تبع آن مشروعیت نظام ارتقا پیدا می‌کند.
مردم در این انتخابات از حق سیاسی خود کمال استفاده را کردند. این امر می‌تواند تضمینی برای حقوق مدنی و قانونی شناخته شده مردم باشد که آرزو داریم این حقوق تداوم پیدا کند.
مردم با این حضور چشمگیر خود نشان دادند که اگر می‌خواهند حقوق مدنی و قانونی

آنها حفظ شود، حتماً باید در حق سیاسی که همانا مشارکت سیاسی و حضور در پای صندوق انتخابات است، کمال استفاده را ببرند.

بالا رفتن مقبولیت نظام و رضایتمندی مردم و استفادهٔ آنها از حق سیاسی خود می‌تواند چانه‌زنی مسئولان ما در مسائل داخلی و به‌ویژه بین‌المللی را ارتقا بخشد و در بحران افکنی‌هایی که در چالشهای بین‌المللی در دستور کار ابر قدرتها است اثر بگذارد و آن را تقلیل دهد.

البته این حضور می‌تواند مسئولیت مسئولان ما را دو چندان کند؛ زیرا وقتی رأیی در صندوق انتخابات ریخته می‌شود، مسلم است که این رأی همراه با یک پرسشگری و مسئولیت پذیری از سوی حاکمیت در رده‌های مختلف است.

امیدواریم این حضور در سایر عرصه‌ها نیز چشمگیر باشد و به عنوان یک تجربهٔ سیاسی در ذهن تاریخی مردم باقی بماند و در انتخابات بعدی نیز شاهد این حضور باشیم.

نکتهٔ بعدی و مرتبط با حق سیاسی مردم این است که مردم واقعاً متوجه هستند که باید از این حق سیاسی خود استفاده کنند و الا کسی چک سفید امضا نداده که قدر مردم را بداند.

اگر مردم می‌خواهند در این مملکت مردم سالاری دینی حفظ شود خودشان باید از این وجه استفاده کنند، و الا ممکن است عده‌ای در یک شرایط خاصی از این وجه مردم سالاری استفاده کنند و به قدرت برسند، اما به محض اینکه به قدرت رسیدند تمام این حقوق شناخته شده را فراموش کنند و مردم سالاری دینی را پیش پای یک تصور کاذب از دینداری ذبح کنند.

حضور مردم در انتخابات ۲۴ آذر یک پیام غیرمستقیم مهم به این دسته از افراد بود که مشروعیت نظام سیاسی ما دارای ارکان مقبولیت و رضایت و حقانیت است.

انتخابات خبرگان بالاترین سطح نظری حکومت است که به مسئله‌ای به نام ولی فقیه بر می‌گردد و بیشتر ناظر به حقانیت نظام است. درست است که این وجه حقانیت از طریق فرایندی به نام انتخابات رقم می‌خورد، اما به هرحال صفات و ویژگی‌هایی برای حقانیت لحاظ کردیم که الزاماً ریشه در رأی مردم ندارد.

شاید با یک نگاه اولیه این گونه تفسیر کنیم که بالا رفتن رأی مردم نسبت به مجالس قبل در انتخابات خبرگان به خاطر همزمانی آن با شوراها بود، ولی به نظر من این رأی بالا یک مسئولیت سنگینی را بر دوش خبرگان می‌اندازد. رأی مردم به خبرگان رهبری، ضمن اینکه مقبولیت را بالا می‌برد، یک‌سری توقعات خاصی را هم بالا می‌برد و آن اینکه مباحث خبرگان باید عمومی‌تر، فراگیرتر، اجتماعی‌تر، جدی‌تر و عمیق‌تر باشد.

من احساس می‌کنم مجلس خبرگان باید در مواجهه با ایدئولوژی‌های سیاسی رقیب، جدی‌تر وارد شود و متولی بحث نظری و فلسفی مردم سالاری دینی باشد و بحث‌هایی را در دستور کار خود قرار دهد تا حضور جدی و فلسفی خودش را به رخ بکشد.

تفسیر رأی و حضور مردم می‌تواند چنین باشد که خبرگان حضور خود را فراگیر کند و بسیاری از چالشهایی که جهان بشر و جهان اسلام با آن روبه‌رو هستند، رصد کند و پاسخهای فلسفی‌تر بدهد. از آنجا که شورای شهر، ناظر به زندگی روزمره است و مربوط به نیازها و مشکلاتی است که مردم در زندگی روزمره با آن دمخور هستند، از این رو، شوراها باید از یک جایگاه تخصصی برخوردار باشند تا بتوانیم یک شهر سالم داشته باشیم و نیازهای روزمرهٔ شهر را به‌صورت بهینه فراهم کنیم. رأی بالا به شوراها پشتوانه‌ای است برای اینکه شوراها بتوانند با خیالی آسوده‌تر، دیدگاه‌های تخصصی مستقیم و غیرمستقیم خود را اعمال کنند.

قبل از اینکه خود شهر را به عنوان یک مقولهٔ جدا و منفک از سایر عرصه‌های نظام سیاسی لحاظ کنیم، حتماً باید یک نگاه کلان به شهر داشته باشیم؛ لذا اعضای شورای شهر باید با سیاست گذاری‌های کلان و هماهنگ با یکدیگر عمل کنند و طوری نباشد که شوراهای شهر هر کدام یک سیاستی را دنبال کنند.

انتخاب مردم جهت‌دار بود

۲۷ آذر ۱۳۸۵/ خبرگزاری مهر

مردم در این انتخابات به جریانات ماکیاولیستی که با بهره‌گیری از امکانات دولتی می‌خواهند به قدرت خود استمرار بخشند، نه گفتند و یک‌بار دیگر حاکمیت را به درایت، عقلانیت، مشورت، رایزنی و استفاده از تجربهٔ نیک گذشته دعوت کردند.

تناسب میزان سرعت پاسخگویی ستاد برگزاری انتخابات با حضور پر شور و گسترده مردم محل تأمل است. حداقل توقع این است که به تدریج به برخی از نتایج به دست آمده اشاره شود و فرآیند اطلاع‌رسانی از صندوقهایی که شمارش شده، به گوش مردم برسد.

عدم اطلاع‌رسانی یک ضعف در ستاد انتخابات است. توجیهاتی از قبیل، تجمیع انتخابات و حضور چشمگیر مردم که تا کنون ارائه شده، هیچ کدام قابل قبول نیست. این قانع کننده نیست که به تدریج اطلاع‌رسانی نشود. تصور می‌کنم هرچه سریع‌تر باید نسبت به اطلاع‌رسانی به مردم اقدامی صورت گیرد، مردم توقعاتی دارند و رجوع آنان به سایتها چشمگیر است.

در این دو روزه اطلاع‌رسانی قابل قبولی صورت نگرفته؛ منبع خبری مردم، رسانهٔ ملی بوده که نتیجه‌ای در بر نداشته است و مردم بیشتر از طریق پیامک و رجوع به سایتها کسب خبر کرده‌اند و ستاد انتخابات برخلاف روال گذشته، اطلاع‌رسانی به موقعی در این زمینه نداشته است.

از طریق سایتها مطلع شدیم هیئت نظارت بر شمارش، دستی و هیئت اجرایی بر شمارش رایانه‌ای تأکید دارند و در آخرین خبرها این طور گفته شد که برخی آراء، دستی و برخی

رایانه‌ای شمارش می‌شود، درعین حال مصاحبه‌ای از صدا و سیما پخش شد مبنی بر اینکه همهٔ آراء رایانه‌ای شمارش می‌شود که همهٔ این اختلاف نظرها بیانگر یک ناهماهنگی است و امیدوارم حق مردم و نمایندگان آنان ضایع نشود.

این اختلافات بیانگر اختلاف رویه بود و امیدواریم اختلافات به نفع مردم رفع شده باشد و شاهد یک اتفاق غیر مترقبه نباشیم.

به هر حال وقتی قرار است تجمیع انتخابات صورت گیرد، وزارت کشور اعلام آمادگی می‌کند و باید از قبل تمهیداتی اندیشیده شود و اگر موانعی قابل تصور بوده پیش بینی و با آن مقابله شود.

برخلاف توقع قبلی شاهد این هستیم که در بحث شوراها اعلام تدریجی هم صورت نمی‌گیرد و امیدوارم اتفاق خاصی رخ نداده باشد و اگر اختلافی بوده تا کنون حل شده باشد.

به هر حال دولت دراین انتخابات، منافع ودخالتهایی ولو غیر مستقیم داشت و نمی‌توانیم بگوییم که این‌طور نبوده است؛ زیرا ستاد خاصی تشکیل شد و افرادی از دولت در فرآیند انتخابات به عنوان یک طرف قضیه فعالیت کردند که باید درس عبرتی بوده باشد. برخلاف آنکه خیلی‌ها را از جانبداری منع می‌کردند در این مورد جانبداری به حدی بود که میان هم پیمانان و کسانی که به هر حال درمیان آنان اشتراک عقیده بود، باعث اختلاف شد و باعث شد اصولگرایان به یک لیست واحد نرسند.

در این موقعیت هم مصاحبه می‌شود که هیچ نقشی نداشتیم و از هر نتیجه‌ای استقبال می‌کنیم. این حضورهای مستقیم و غیر مستقیم به مصلحت کشور، نظام و قوهٔ مجریه نبوده و نیست. به هر حال نمی‌شود پنهان کاری کرد و مردم را عاقل نپنداشت. مردم نهایتا متوجه می‌شوند و واکنش نشان می‌دهند.

نتیجهٔ آرا تا این لحظه، دارای چند پیام بوده است: اول اینکه مردم از حق سیاسی خود استفاده می‌کنند و به این درک تاریخی رسیده‌اند که برای حفظ حقوق مدنی باید از حق سیاسی خود استفاده کنند و پیام دیگر این بود که مردم به کسانی که به وجه مردم سالاری حکومت و به حق سیاسی مردم توجه ندارند واکنش نشان می‌دهند.

تعیین این حکومت با رأی مردم است. یک عده با درک خواست خود از مبانی مشروعیت در نظام سیاسی و برداشتی سطحی و ناموجه از دین و ارائهٔ تفاسیری غلط از آن، تلاش کردند با عقلای قوم و مبانی مشروعیت در نظام جمهوری اسلامی مقابله کنند.

متأسفانه در جامعه‌ای که ۲۷ سال انقلاب اسلامی را تجربه کرده است و از پیشینهٔ کتاب و سنت و افکار و آرا برخوردار است و فیلسوفان بزرگ دارد، با نظام سیاسی برخورد ابتدایی می‌کنند و از تمام امکانات برای صف‌آرایی فکری و سیاسی خود استفاده می‌کنند.

نه لیبرالیسم مورد قبول ما است، نه تفکری که برای حقوق و حضور مردم احترامی قائل نیست و اگر احترامی قائل است توده‌وار است و حالت ابزارگرایانه دارد. هیچ کدام مورد تایید اسلام و انقلاب اسلامی نیست. مردم با حضور گستردهٔ خود حداقل تا این لحظه که نتایج کم و بیش مشخص شده، به این گروه «نه» گفته‌اند و نشان دادند که انتخابشان جهت دار است و به جریانات احساسی، که سوار موج شده‌اند و جریانات ماکیاولیستی که با امکانات دولتی می‌خواهند به قدرت خود استمرار بخشند، نه گفتند و یک بار دیگر حاکمیت را به درایت، عقلانیت، مشورت، رایزنی و استفاده از تجربهٔ نیک گذشته دعوت کردند.

مدارک جعلی و بی‌مسما در راه است

۶ دی ۱۳۵۸/ خبرگزاری ایلنا

[در خصوص اصلاح قانون انتخابات در مجلس]: ما می‌توانیم یک‌سری ملاکها و معیارهایی را به صورت عام مطرح و در اختیار مردم قرار دهیم و نسبت به تحقق این معیارها و ملاکها فرهنگ‌سازی کنیم اما اینکه یک قالب یا مدرکی را برای این معیار و ملاکها تعیین کنیم، بر حق رأی‌دهی و رأی‌آوردن تأثیر می‌گذارد. این تصمیم هم گسترهٔ انتخاب مردم و هم کسانی را که می‌خواهند کاندیدا شوند، دچار محدودیت می‌کند.

با شرط فوق لیسانس و پنج سال سابقه کار اجرایی یا آموزشی مخالفم. اصولاً توجیه ندارد کسی که مدرک دکترایی را از دانشگاه معتبر در زمینهٔ سیاست‌گذاری گرفته و کاملاً با قانونگذاری آشناست، نتواند کاندیدا شود؛ چون باید پنج سال سابقه آموزشی یا اجرایی پیدا کند و بعد کاندیدا شود. هیچ الزام و ضرورتی در این موضوع وجود ندارد. به هر حال این تصمیم مصوبهٔ مجلس است و باید منتظر باشیم تا شورای نگهبان در این زمینه نظر بدهد.

[در مورد شائبهٔ تصویب این قانون به منظور ایجاد محدودیت برای رقبای نمایندگان فعلی]: وقتی چنین مصوبه‌ای تصویب می‌شود، طبیعی است چنین شبهاتی نیز مطرح می‌شود. نمی‌توان گفت چنین مصوباتی شبهه‌ناک نیست، هرچند که نمی‌توان گفت همه کسانی که به این مصوبه رأی دادند، نیز نیت خاصی داشتند.

هرچند باید از تصویب طرحهایی که ایجاد شبهه می‌کند پرهیز کرد، اما موضوع مطلق نیست بلکه در برخی جاها باید به استقبال شبهه رفت، گاهی نیاز است حتی اگر تهمت‌هایی هم به ما می‌زنند، مصوبات خوبی داشته باشیم. اگر به استقبال شبهه نرویم، ممکن است هیچ‌گاه هیچ قانون خوبی هم تصویب نشود چون همیشه این احتمال وجود دارد که نمایندگان زیر سؤال بروند.

تخصص و تجربه، صرفاً با مدرک به دست نمی‌آید و اندازه‌گیری نمی‌شود؛ بخصوص در

نظام آموزشی ما که تناسبی با ساختار شغلی و نیازهای واقعی جامعه ندارد.

نباید تخصص و تجربه را به یک مدرک یا سابقه کار تقلیل داد. به نظر می‌رسد از این به بعد شاهد یک‌سری مدارک جعلی - اگر نگویم شاهد مدارک بی‌مسما- خواهیم بود.

از هر تصمیمی که قطع نظر از ارائهٔ یک‌سری معیارهای کلان و فرهنگ‌سازی باعث تحدید حق انتخاب مردم اعم از انتخاب کردن یا انتخاب شدن کند، باید پرهیز کرد.

در فرهنگ، هیچ اقدام مورد انتظاری نمی‌بینم. تمام افرادی که در دولتهای قبل خون به دل ما کردند، ابقا شده‌اند

۱۱ دی ۱۳۸۵/ روزنامهٔ ابرار

عماد افروغ که اگر بخواهیم حق علمی او را ادا کنیم، از چهره‌های برجستهٔ علمی، فرهنگی و به نوعی اجتماعی سیاسی کشور و به نوعی از نسل دوم انقلاب است. در طول ده سال گذشته بیشتر مطرح شده است و همین عامل باعث جذب او در لیست اصولگرایان و ورود او به مجلس هفتم شد. در انتخابات نهم ریاست جمهوری، مواضع و اظهارات او متمایل به چهره‌های اصولگرا و شخص احمدی‌نژاد بود و البته در آن زمان هم پرهیز از افراط و تفریط و رعایت تعادل در تعاریف رایج سیاسی و فرهنگی راه شناخته شده او بود، با آغاز به کار مجلس هفتم و حضور عماد افروغ در کمیسیون فرهنگی مجلس، به عنوان رئیس کمیسیون انتخاب شد، بعد از انتخابات ریاست جمهوری و برگزیده شدن محمود احمدی‌نژاد، خیلی از نگاه‌ها و محافل از او به عنوان یکی از وزرای فرهنگی یاد می‌کردند و شاید تصمیم خود او چنین نبود. حضور شخصیت‌هایی چون دکتر عماد افروغ، دکتر خوش چهره، دکتر الیاس نادران، دکتر سبحانی و دکتر مصباحی مقدم از معدود نمایندگان باسواد و مطلع و ژرف نگر و در عین حال با اعتقاد قلبی به اصولگرایی صحیح و غیر افراطی و نیز سوابق روشن اعتقادی و اجرایی در مجلس هفتم، این توهم را در اذهان عمومی ایجاد کرده بود که دایرهٔ بسته‌ای از حامیان افراطی احمدی‌نژاد ایجاد می‌شود که بدون نگاه به کاستی‌ها و ضعف‌های احتمالی دولت نهم، با یکسونگری و طرفداری یکجانبه از رئیس‌جمهور و دولت با توجه به جایگاه خویشان در مجلس، مرکزقانونگذاری را دربست در اختیار دولت قرار دهد و اصطلاحاً وکیل الدوله شدن آنها، مجلسی دولتی را ساخته و پرداخته کند! ولی واقعیتها غیر از این بود اعتقاد به مبدا و علاقه مندی به ایران اسلامی و مردم و ریشه داشتن عماد افروغ و دیگرانی که برشمردیم و شاید بعضی دیگر باعث شد که بیشترین انتقادات اصولی به ویژه در عرصهٔ فرهنگی و ناتوانی دستگاه‌های اجرایی فرهنگی و مدیران حاکم بر آنها و نیز ضعف و کاستی‌های متمایل به یک دایرهٔ بستهٔ اطرافیان معدود رئیس‌جمهور، فریاد و تذکرات و سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های خوب و به یادماندنی از عماد افروغ به یادگار

گذاشت و او را نه به عنوان مدافع حقوق موکلان تهرانی خود بلکه به عنوان نماینده‌ای از نمایندگان ملت بزرگ ایران بر آن داشت که با چشم پوشی از رفاقتی غیر مستحسن که حقیقت را تحت‌الشعاع رفاقت قرارنمی دهد، شجاعانه انتقادات اصولی خود را مطرح کرد. گفت‌وگوی ما با عماد افروغ در محیطی و فضایی صمیمی صورت گرفت و او را چون همیشه آماده و مسلط به پاسخگویی دیدیم و غیر از یک مورد از سؤالات ما را که با طفره رفتن، بی پاسخ گذاشت و آن در خصوص اظهارات او در ارتباط با اینکه علیرغم همهٔ اشکالات دولت نهم و ریاست آن، اظهار داشته بود که اگر هزار بار دیگر هم انتخابات برگزار شود، رأی من احمدی‌نژاد است! بقیه را پاسخ‌های خوب و قانع کننده داد. ضمن تشکر از او و به امید گفت‌وگوهای سازندهٔ آینده، خوانندگان عزیز را به مطالعه این مصاحبه جذاب دعوت می‌کنیم.

● آقای افروغ! خواهشمندم در آغاز به این سؤال پاسخ دهید که آیا اساساً جامعهٔ ما نقدپذیر هست؟ مفهوم جامعه، مفهوم پیچیده‌ای است. ما وقتی می‌گوییم جامعه، مرادمان چیست؟آیا منظور از جامعه، افراد یا گروهها هستند یا کلیت جامعه چیزی دیگری است؟

من نمی‌توانم به خودم اجازه دهم جامعه‌ای که انقلاب کرده و در طول تاریخ، تغییرات زیادی را تجربه کرده، مقاومتهای زیادی را از خود نشان داده، به عنوان یک جامعهٔ نقدناپذیر یاد کنم. برای اینکه بر اساس نسبتی که بین نقد و محافظه‌کار بودن برقرار است، کسی که محافظه‌کار است میانهٔ خوبی با نقد ندارد. اما در تاریخ جامعهٔ ما نقاط عطف بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد محافظه‌کار نبوده و به استقبال تغییر رفته است. ما از مشروطه تاکنون شاهد هستیم که چه جنبش‌های بزرگی شکل گرفته که حتی در تاریخ کشورهای دیگر سابقه نداشته است.

پس در کلیت جامعه باید بگوییم که جامعه ما نقد ناپذیر نیست، حالا شاید در نقد پذیر بودنش تردیدها و تأمل‌هایی وجود داشته باشد، اما نمی‌شود گفت نقد ناپذیر است.

اما برویم سراغ گروهها؛ مخصوصاً گروههایی که مدعی نقد هستند؛ از جمله گروههای انجمنی و یا گروههای مدنی. من فکر می‌کنم از آنها توقع بیشتری بوده که از طریق آگاهی بخشی، نقدپذیری جامعه را ارتقاء بدهند و هم خود نشان بدهند که اهل نقد هستند و تحمل نقد را دارند و هم اینکه در واقع نسبت به تبیین مفهوم، مبانی و لوازم مورد نیاز نقد، اهتمام جدی را از خودشان نشان داده باشند. من احساس می‌کنم که مشکل اصلی ما مردم نیستند. مشکل اصلی ما نخبگان و گروههای داوطلبانهٔ مربوط به جامعهٔ ما هستند که آن‌طور که باید و شاید تحمل نقد را ندارند؛ حتی آنهایی که ادعای نقد را دارند. می‌توانم مثالهای بارزی در خصوص دورهٔ تاریخی دوم خرداد بزنم. در دوره دوم خرداد نقد به معنای تأیید بود؛ یعنی اگر رد و تکذیبی در خصوص آنها صورت می‌گرفت آنها به شدت مخالفت می‌کردند و با مخالفان

خود هم برخوردهای تخریبی می‌کردند. به نظر من اثر سوء اینها به مراتب بیشتر از کسانی است که شعار نقد را نمی‌دهند؛ چون به هر حال اینها پرچم نقد را بلند کردند و مردم توقع خاصی از اینها دارند، اما وقتی می‌بینند واقعاً اینها تحمل مخالف و شنیدن رأی مخالف را ندارند، تا حدی نسبت به مفهوم نقد دچار مشکل و دچار تردید می‌شوند.

تا حدودی گروههای ما توسعه یافته نیستند. گروههای ما هنوز مدنی نیستند. اصولاً قاعده بازی را نمی‌شناسند. به هر حال جامعه‌ای که نقدپذیر باشد هیچ وقت انقلاب نمی‌کند.

● به چه دلیل؟

برای اینکه همواره هشیار بوده است. جامعه‌ای که نقد، در درونش نهادینه شده و در لایه لایهٔ آن رسوخ کرده باشد و مسلم است که با این تصور که شاهد تبعات این نقد هم باشیم که جزء به اصطلاح ضروری تعریف من و نگاه من هست، نیاز به انقلاب نداریم. این نکته خیلی ظریف است. برای اینکه مدام حضور دارند و در صحنه هستند. اصولاً در چه شرایطی انقلاب می‌شود؟ در شرایطی که شکافی بین حاکمیت و مردم ایجاد شده باشد. در شرایطی که شکاف هنجاری و ارزشی عمیق رخ داده باشد، آن وقت مردم به خودآگاهی می‌رسند و در واقع دست به یک انقلاب ریشه‌ای می‌زنند. اگر در جامعه‌ای نقد در تمام لایه‌های آن نهادینه شده باشد با توجه به این دلالتها نیازی به انقلاب ندارد.

هرچند که انقلاب خود مظهر یک نقد است، اما این نقدی است که برخاسته از یک فشار متراکم است. حالا وقتی که یک انقلابی شکل می‌گیرد اگر واقعاً شعارهای انقلاب خوب نهادینه شده باشد و در نظام مستقر یک انقلاب ما شاهد تجلی آن آرمانها و ارزشهای انقلابی باشیم و مدام چشمهای ناظری مراقبت و مواظبت بکنند از تجلی مستمر این ارزشها و مطلوبها، دیگر نیازی به انقلاب دیگری نخواهد بود.

جامعهٔ ما کماکان آبستن تلاطم‌ها و جنبش‌هاست و همین که آبستن تلاطم‌ها و تغییرات غیرمترقبه است و ممکن است که هر آن یک اتفاق جدیدی رخ بدهد، به نظر می‌رسد که مشکلی در خصوص نقد دارد و هنوز که هنوز است، با نقد نسبت خوبی برقرار نکرده است.

● شما می‌فرمایید محافظه‌کاران میانهٔ خوبی با نقد ندارند، لطفاً نسبت بین نقد و محافظه‌کاری را بیان کنید.

ببینید این یک سؤال فنی است که نسبت نقد و محافظه‌کاری چیست؟ معمولاً محافظه‌کار با تغییر، میانهٔ خوبی ندارد. محافظه‌کار می‌خواهد وضع موجود حفظ بشود، ولی این حفظ وضع موجود ممکن است برای بدتر نشدن اوضاع باشد، ولی به هر حال آنچه که برآیند عملی یک محافظه‌کار است، مخالف تغییر است و هر کس هم که خواهان تغییر است بر اساس درکی از خیر و شر دست به تغییر می‌زند. او معتقد است که وضع موجود وضع مطلوب نیست و

حتماً باید یک دگرگونی ایجاد شود؛ بنابراین، محافظه‌کار با تغییر و تحول به هر حال مخالف است؛ حتی ممکن است طرفدار وضع موجود هم نباشد، اما احساس می‌کند ممکن است با تغییر، وضع بدتر بشود؛ البته بعضی از محافظه‌کاران ما ممکن است قصدشان پاسداشت سنت‌ها و وضع مطلوب موجود باشد که به هر حال مقاومت می‌کنند. من نقد را به صورت مستمر می‌پسندم و جز این نمی‌شناسم؛ چون معتقدم هر لحظه امکان انحراف هست. ضرورت نقد در واقع اقتضا می‌کند که نقد مستمر باشد، در حقیقت نقد مبتنی بر یک ضرورتهایی است.

● رابطهٔ نقد و مصلحت‌اندیشی به چه صورت است؛ آیا شما قبول دارید که در برهه‌ای نباید به خاطر مصلحت‌اندیشی نقد کرد و یا فقط در برهه‌ای خاص به دلیل مصلحت‌اندیشی نقد کرد؟

معتقدم یکی از ضرورتهای بروز نقد، مصلحت‌اندیشی است. عده‌ای به نام مصلحت‌اندیشی در واقع تصویر دیگری جلوه می‌دهند. تصویر دیگری را بدعت می‌گذارند و حتماً باید حقیقت اندیشان وحقیقت گرایانی باشند که هیچ مصلحتی را برنتابند. اشتباه نشود، یک مصلحتی را ما بر می‌تابیم آن مصلحت هم در واقع ادارهٔ حکومت است که توسط بخش رسمی قدرت فهم و تئوریزه می‌شود؛ ولی همان اندازه مصلحت را هم بر نخبگان و روشنفکران عرصهٔ عمومی توصیه نمی‌کنم و چه بسا آن مصلحت‌اندیشی نخبگان رسمی ما تبدیل بشود به مصلحت‌اندیشی‌های کاذب و تبدیل به هژمونی شود؛ یعنی یک پرده‌ای از استیلای فکری به نام مصلحت‌اندیشی به خورد مردم داده شود و یا پرده‌ای از مصلحت‌اندیشی‌های کاذب بر روی آن زشتی‌ها و پلشتی‌ها کشیده بشود. اصولاً معتقدم که حتی آن مصلحت‌اندیشی‌های مطلوب نخبگان رسمی هم باید روشمند باشد؛ بنابراین بنده برای عرصهٔ عمومی و عرصهٔ روشنفکری، هیچ مصلحت‌اندیشی را قایل نیستم.

● آقای افروغ! برخی پس از صحبت‌های رهبری، این‌طور تصور کرده‌اند که منظور ایشان این بوده است که هیچ نقدی نباید صورت گیرد با توجه به مصلحت‌اندیشی که شما تعریفش را بیان کردید، آیا منظور رهبری مصلحت‌اندیشی در نقد بوده است و با توجه به شرایطی که اکنون ما داریم، آیا منظور رهبری این بوده که دولت نباید نقد بشود، یا نه منظورشان این بوده که باید نقد را از تخریب جدا کنیم؟

اولاً در هیچ شرایطی نبایستی نقد را با تخریب خلط کرد. ضمن اینکه از تخریب هم می‌شود استفاده کرد، اما من توصیه‌ام به منتقدین این است که به هر حال از تخطئه و تخریب پرهیز کنند. اگر کسی تخریب و تخطئه کرد، من فکر می‌کنم دولت می‌تواند حتی از این تخریب‌ها و تخطئه‌ها هم به نحو احسن استفاده بکند. این بستگی به خود دولت دارد. امام (ره) فرمودند: حتی تخطئه هم موجب سازندگی است. این بر می‌گردد به ظرفیت شخص که مورد انتقاد واقع شده،

یا دولتی که مورد انتقاد واقع شده است. من نه توصیه به تخریب کرده‌ام و نه توصیه به تخطئه.

● **منظورتان در بدترین شرایط است...**

معتقدم در بدترین شرایط دولت می‌تواند در برابر این تخطئه‌ها و تخریب‌ها هم موضعی بگیرد که خود این تخطئه‌ها و تخریب‌ها هم تبدیل به یک امر سازنده بشود و یا جای خودش را به یک نقد سازنده بدهد. این دیگر برمی‌گردد به مهارت و مدیریت و سعهٔ صدری که در واقع اصحاب قدرت از خودشان نشان می‌دهند. اما برگردیم به فرمایشات رهبری؛ اگر ایشان این صحبت را کردند، در جاهایی به شدت از آرمان خواهی دانشجویان دفاع کردند و این آرمانخواهی دانشجویان را من در قالب حقیقت اندیشی، حقیقت‌گویی و حقیقت‌جویی همیشه یاد کردم؛ چون رهبری عهده دار ادارهٔ مملکت است؛ خوب مسلم است که ادارهٔ ملک یک مصلحت‌اندیشی‌هایی را هم دارد؛ اما حال ما در واقع با توجه با شرایطی که در آن واقع هستیم چه موضعی باید بگیریم؟ رهبری در شیوه بیان مطلب داشتند و این جزء اختیارات ایشان هست و جز وظایف نخبگان هم هست که پذیرا باشند.

● **نقد نقاد هم بد نیست! خوب است ما هم شما را نقد کنیم. شما بارها آقای احمدی‌نژاد را در مصاحبه‌ها، نطق‌ها و سخنرانی‌هایتان نقد کرده‌اید، بارها کارهای اشتباه دولت را گفته‌اید، اما بعضی از آن کارها ادامه دارد؛ حتی خاطرم هست که گفته بودید زمانی که پیش آقای احمدی‌نژاد رفته و به ایشان موردی را تذکر داده بودید، ایشان توجهی نکرده و گفته بودند به ما اعتماد کنید؛ حتی شما به ایشان پاسخ دادید که حرفش حرف خوبی نیست، اما در جای دیگری هم از قول شما خواندم که اگر هزار بار دیگر هم آقای احمدی‌نژاد بیاید باز هم به او رأی می‌دهید. آیا این نوعی تناقض را نشان نمی‌دهد؟**

البته باید این جمله را اصلاح کنم، چون بد منعکس شده است. عین جمله این است که اگر هزار بار دیگر آن شرایط تاریخی اتفاق بیفتد من به احمدی‌نژاد رأی می‌دهم، اما کاری نکنید که شرایط عوض بشود و اکنون شرایط در حال عوض شدن است. این خیلی فرق می‌کند؛ چون در واقع خودم را تایید کردم.

● **یعنی چه؟ یعنی اگر حالا به آقای افروغ بگویند که آقا فردا دوباره سوم تیر است بروید رأی بدهید، آقای افروغ می‌رود در برنامهٔ گفت‌وگوی ویژه از آقای احمدی‌نژاد دفاع کند؟**

من در گفت‌وگوی ویژه شرکت نکردم.

● **مثال زدم. با توجه به اینکه این مدت را تجربه کردید، حاضرید این کار را هم بکنید؟**

اولاً تاریخ، تکرار نمی‌شود و به عقب هم برنمی گردد؛ یعنی این تجربه‌ای را که من الآن دارم شما نمی‌توانید به گونه‌ای به سوم تیر برگردانید؛ یعنی نمی‌توانید بگویید که این تجربه در اختیار

تو بوده است من را باید بگذارید در سوم تیر بر اساس همان تجربه‌ای که در آن سوم تیر بوده، نه یک سوم تیر دیگر. من با توجه به آرایش نیروی سیاسی و با توجه به رقیب ایشان که من از مخالفان جدی رقیب ایشان بودم، من همان انتخابی را می‌کردم و می‌کنم که کردم.

● متوجه نمی‌شوم؛ چون رقیب را قبول ندارید به ایشان رأی می‌دهید!؟

یک دلیلش همین است و همچنین شعارهایی که آقای احمدی‌نژاد دادند.

● آقای افروغ! یک نفر این جا نشسته است به نامِ آقای هاشمی رفسنجانی، چندین سال هم سابقه مدیریت دارند و فرضاً کنیم من هم اصلاً این مدیریت را قبول ندارم. نفر دیگری هم اینجا نشسته که من اصلاً او را نمی‌شناسم، من هاشمی را قبول ندارم، پس باید به او رأی بدهم؟

من آن را قبول ندارم؛ چون شناخت دارم این را هم از روی شعارهایش داوری کردم. مسلم است که از روی شناخت دارم رأی می‌دهم. بر اساس شناختی که از رقیب ایشان دارم، به آن نه می‌گویم و بر اساس شناختی که از شعارها دارم...

● خودشان یا شعارهایشان؟

من ایشان را نمی‌شناسم.

● فقط شعارهایشان را، یعنی اگر من هم می‌آمدم چنین شعارهایی می‌دادم به من رأی می‌دادید؟

بله، مگر چاره‌ای جز این دارم، اگر بخواهم در انتخابات شرکت بکنم!؟

● باز هم تکرار می‌کنم؛ یعنی اگر من هم جای آقای احمدی‌نژاد کنار آقای هاشمی بودم به من رأی می‌دادید؟

چاره‌ای جز این ندارم.

● چرا رأی سفید ندادید؟

نه، اگر دقت کرده باشید من در دور اول هیچ موضع رسمی نگرفتم، به خاطر اینکه خواهان یک کاندیدای اصولگرا بودم، برای اینکه اختلافی ایجاد نشود، موضعی نگرفتم، اما بعد چون کاملاً یک صف آرایی صورت گرفت و من هم منتقد جدی رقیب آقای احمدی‌نژاد بودم، بر اساس آن درک اجمالی که از حضور آقای احمدی‌نژاد در شهرداری و عملکرد ایشان در شهرداری داشتم و همین طور شعارهایی که مطرح شد، احساس کردم که رأی من رأی سفید نیست.

● از رأی‌تان راضی هستید؟

اکنون را می‌گویید؟

● رأی یک چیز شخصی است و به من مربوط نیست اما وقتی کسی هست به اسم آقای عماد افروغ از مدافعان سرسخت قبل از انتخابات آقای احمدی‌نژاد...

نه من وظیفهٔ روشنفکری را حقیقت گویی می‌دانم و از آن ابایی ندارم. باز هم می‌گویم این یک سؤال پیچیده‌ای است! رأی من باید در آن شرایط خاص تفسیر بشود.

● این را اضافه می‌کنم که صحبت‌های شما و دفاعیات شما در رأی آقای احمدی‌نژاد خیلی تأثیر داشته است!

ان شاءالله که خودشان هم این تفسیر را داشته باشند. من این طوری می‌خواهم جواب بدهم؛ چون می‌خواهم واقعاً جوابم فنی باشد. آن چیزی که در قلبم است و به هیچ وجه مصلحت در مرامم نیست؛ چون که مرد سیاسی نیستم وخدا کند که در وهلهٔ اول این طور باشد که مرد فرهنگی باشم. بنده بر اساس آن شرایط از رأی خود راضی هستم، ولی بر اساس عملکرد یک‌سال و نیم گذشته از رأیم راضی نیستم و بهتر از این می‌توانست باشد. اگر ابهامی هست بفرمایید.

● سوم تیر سال ۸۸، آقای افروغ اگر این بار بدل آقای هاشمی بیاد و کنارش هم آقای احمدی‌نژاد، به چه کسی رأی می‌دهید؟

من در هر صورت، اگر آقای هاشمی رقیب احمدی‌نژاد شود، حتی با یک‌سالی هم که تجربه کردیم، باز به آقای احمدی‌نژاد رأی می‌دهم.

البته این پاسخ می‌تواند ادامه داشته باشد. ولی اگر رقیب دیگری باشد...

● مثلاً اگر یک اصلاح‌طلب باشد، شما حاضرید تعصب اصولگرایی تان را کنار بگذارید، اگر آن آدم خوب باشد.

من بارها گفته‌ام اصولگرایی متعلق به یک فراکسیون و متعلق به یک جناح سیاسی نیست. همواره گفته‌ام یک اصولگرای حقیقی یک اصلاح‌طلب حقیقی هم هست. بر اساس آن ملاکها و معیارهای واقعی که از انقلاب اسلامی به‌دست آمده است، واقعاً اگر رقیب رئیس‌جمهور فعلی، یک فرد فهیم، نظریه‌پرداز، حکیم و اهل مشورت باشد، استراتژی و برنامه داشته باشد، از رفتارهای پوپولیستی و هیجانی و احساسی و غیر حکیمانه اجتناب بورزد، بی تردید به او رأی می‌دهم.

● شما و آقای خوش چهره جزء مدافعان آقای احمدی‌نژاد بودید و سهم زیادی در رأی آوردن ایشان داشتید؛ چرا از شما و آقای خوش چهره در کابینه استفاده نشد؛ اصلاً به شما پیشنهاد شد یا نه؟

گاهی اوقات شما یک سؤال ساختاری می‌کنید که ربطی به من و خوش چهره ندارد.

● اصلاً بحث شخصیت نیست.

جای تأمل دارد. ساختاراً و صرف نظر از اشخاص، پرسش بجایی است. به هر حال افرادی که نقش داشتند و افرادی هم نبودند که سابقهٔ انقلابی نداشته باشند و صاحب نظر و تخصص نباشند. یک دولتی که به هر حال با فرض بر اینکه این‌گونه افراد کمک کردند و رأی آورده است،

حتماً باید از اینها استفاده می‌کرد ولو در مقام مشورت.

● می‌گویند ما صحبت‌های شما را در روزنامه‌ها می‌خوانیم.

خب آن که مشورت نیست؛ پس بنابراین، اگر دولتی به سراغ این گونه افراد نرود و حتی در مقام مشاورت از آنها استفاده نکند، این دولت جای نقد دارد. اما در مورد خودم می‌گویم من آقای خوش چهره نیستم و نمی‌دانم، اما خودم از روز اول اعلام کردم که در این کابینه حضور نخواهم داشت و چهره نقادی خودم را بر همه چیز ترجیح می‌دهم و اکنون که نماینده مردم هستم، نمایندگی را بر هر شغل دیگری ترجیح می‌دهم. اما نه تنها هیچ پیشنهادی نشد، از طرف بنده هم هیچ استقبالی یا چراغ سبزی نشان داده نشد.

● یک مسئله است که به قول شما از همان بد اخلاقی‌هاست. می‌گویند چون نگفته‌اند که آقای افروغ در کابینه حضور داشته باش، حالا آقای افروغ دارد ما را نقد می‌کند. آقای خوش چهره و توکلی را راه ندادند، پس ما را نقد می‌کنند.

من مصاحبه‌هایی با روزنامه‌های مختلف دارم که هنوز آقای احمدی‌نژاد در انتخابات پیروز نشده بود، از جمله مصاحبه‌ای که در آن اشاره کردم که زنگ دیکتاتوری جدید به صدا درآمده است و بنده گفتم که احتمال دارد که رئیس‌جمهور یک اصولگرا باشد و پیش بینی من هم این است که یک اصولگرا پیروز خواهد شد؛ اما این یکدستی می‌تواند در واقع مخاطره آمیز باشد و برای پیشگیری از این جریان، من احساس می‌کنم که باید موضع خاصی را بگیریم. پس ببینید من از قبل اعلام موضع کردم و آقای احمدی‌نژاد وقتی به مجلس آمد. به من گفت این گونه هم نیست. این هماهنگی‌ها این گونه نیست که ناقوس دیکتاتوری را به صدا در آورد. ظاهراً ایشان دلخور بود از مصاحبهٔ من. هنوز ایشان انتخاب نشده بود. باز در مصاحبهٔ دیگری که هنوز ایشان انتخاب نشده بود و هنوز کابینه شکل نگرفته بود، بنده گفتم که من از منتقدان ایشان خواهم بود. به رغم اینکه کمک می‌کنم رأی بیاورد، ولی من از منتقدینم، اما نقدهایم را گذاشتم برای بعد از شکل گیری کابینهٔ ایشان. پس کسی که این مواضع را می‌گیرد از همان ابتدا مشخص است که حضوری در کابینه نخواهد داشت.

● می‌گویند این نقدها فریب اصولگرایان است که این کار را می‌کنند و سه، چهار نفر را گذاشته‌اند این نقدها را بکنند تا طرف مقابل بگوید ما چرا از خودمان هزینه کنیم افروغ دارد این حرف‌ها را می‌زند.

یعنی می‌گویید افروغ به لحاظ تاکتیکی و...

● بله معتقدند یک کار تاکتیکی اصولگراهاست، یعنی نقد از درون موجب می‌شود جناح مقابل از خودش هزینه نکند...

یعنی یک نوع نمایش است؟ من می‌خواهم بگویم که اگر واقعاً نمایش بود، به هر حال به

رأی نیاوردن تعدادی از نامزدهای پیشنهادی دولت برای کابینه انجامید و باعث دلخوری‌های بعدی شد. این چه جور نمایشی است که طرف می‌آید نمایشی را بازی می‌کند و بعدا انگشت اتهام به سمت او می‌رود، نوحه خوانی از او به عنوان آتش افروز یاد می‌کند، شبنامه‌ای علیه او منتشر می‌شود؛ این چه نمایشی است که باعث می‌شود که اعلام کند دیگر نخواهم آمد؟ و اصلاً اگر نمایش بود آنقدر اثر نمی‌گذاشت، نه آنقدر سوختن درونش بود و نه آنقدر اثرگذار بود. نمایش نبوده؛ چون من نمی‌توانم نمایش بازی کنم.

● **خیلی‌ها قبل از انتخابات از طرفداران پر و پا قرص این نامزد و آن نامزد بودند و آقای احمدی‌نژاد آن هم در دور دوم در حدود سی یا چهل تا نماینده آن هم چون اصولگرا بود در اختیار داشت. اما اکنون تعداد این نماینده‌ها خیلی زیاد است. یک بخشی را بگذاریم دفاع از نظام، دفاع از سیاستهای جمهوری اسلامی، اما اکنون فقط چند نفری مانده‌اند از نماینده‌های اصولگرا که منتقد ایشان باشند و چند نفری از اقلیتها که گاهی نقد می‌کنند. برخی معتقدند تعدادی از نمایندگان دولتی و وکیل الدوله شده‌اند و یک جوری نقش معاون پارلمانی دولت را در غیاب معاون پارلمانی بازی می‌کنند؛ آیا این به وجههٔ اصولگرایی لطمه نمی‌زند؟**

همواره گفته‌ام اصولگرایی را نباید با اصولگرایان تعریف کرد. اصولگرایی برای خودش یک موازین و ملاکهایی دارد. این دردی است که ما را هم آزار می‌دهد. حال ممکن است بعضی از این نماینده‌ها حسب وظیفه شناسی و حسب تبعیت از رهبری چنین موضعی را اتخاذ کرده باشند، اما واقعاً شماری از آنها چنین نیستند. شماری از آنها به دلیل اینکه دور بعد کاندیدا بشوند و رأی بیاورند، شماری از آنها برای اینکه اموراتشان بگذرد. دقت کنید برای اینکه اموراتشان بگذرد، چون به هر حال با مردم سروکاردارند، مردم توقعاتی دارند. اینها احساس می‌کنند اگر موضع انتقادی بگیرند، مردم از آنها ناراضی خواهند بود و آنها مقداری به خاطر آن جایگاه عرفی نمایندگی مجبورند یک مقداری کوتاه بیایند، اما بنده همیشه این جایگاه عرفی را برنتابیدم و معتقد بودم که باید یک جایگاه ملی داشته باشیم، یک جایگاه نظارتی دقیق باید داشته باشیم. مردم به ما رأی دادند که حسب اندیشه و تشخیص خودمان تصمیم بگیریم و اتخاذ موضع کنیم. متأسفانه بعضی‌ها آنچنان ذهن و درها را بستند که حاضر نیستند شنوای این تصویری باشند که این اواخر نسبت به مجلس هفتم شکل گرفته است. اما آن چیزی که به مردم منتقل می‌شود این است که اکثر نمایندگان وکیل الدوله و نمایندهٔ پارلمانی دولت شده‌اند. خیلی عجیب است من می‌بینم دولت پیشنهاد برداشت از صندوق ذخیرهٔ ارزی را می‌دهد، آنها کمترش را رأی نمی‌دهند، اما بیشترش را رأی می‌دهند. پس آن تحول‌گرایی کجا و این اتکای بیش از حد به درآمدهای نفتی کجا؟ من خیلی چیزها را متوجه نمی‌شوم؛ چون به هر حال با آن شعارها

نمی‌خواند. شما اگر بخواهید کشور را از تمرکزگرایی نجات بدهید و به تمرکز زدایی ببرید، مسلماً یکی از عوامل اصلی تمرکزگرایی در کشور اتکا به درآمدهای نفتی است که در قالب دولت رانتی تعریف می‌شود.

دولت رانتی را باید نجات بدهید، اما اکنون می‌بینم دولت رانتی تقویت شده است. چه مصلحتی وجود دارد؟ من فکر نمی‌کنم کسی حتی این مصلحت‌ها را مدون کرده باشد. ظاهراً این مصالح در هوا پراکنده است و قالب شده مثل انبوهی از زنبور که در واقع نمی‌دانیم از کجا این زنبورها آمده‌اند و دایماً نیش می‌زنند. یک سمپاش بردارند و این زنبورها را از بین ببرند، چرا چنین حالتی شده؟ اصلاً مجلس تعطیل بشود اگر قرار است که تمام لوایح دولت تصویب بشود با مبلغ بالاتر. نیاز به مجلس نیست، مجلس تعطیل شود.

● آقای افروغ! زمانی که در ماه رمضان گرانی شدت گرفته بود و نقدهایی بر عملکرد دولت مطرح بود، آقای توکلی مصاحبه‌ای کرد و در دفاعی عجیب و غریب از دولت گفت که همهٔ این حرفها در مورد گرانی دروغ است، من خودم فلان اقلام خوراکی را به این قیمت خریدم؛ در حالی که در همان زمان قیمت همان اقلام مورد اشاره ایشان سه الی چهار برابر بود. آیا این نوع دفاع از دولت وجههٔ نمایندگان را تخریب نمی‌کند؛ آیا همان وکیل الدوله را تداعی نمی‌کند؟

وقتی یکی از دوستان بنده یک پاسخ هیجانی به نقد برخی از اقتصاددان‌ها داد، مصاحبه‌ای کردم که من توقعم این است که یک دولت اصولگرا پاسخ عالمانه بدهد. واقعیتها را تحریف نکنیم

باید بگوییم که در واقع علل بروز این واقعیتها این است و تلاش کنیم که با این علل مقابله کنیم، نه اینکه اصل و صورت مسئله را پاک کنیم. واقعاً اگر گرانی هست چرا تحریف می‌کنید؟ در هر صورت بروید ریشه یابی کنید و بگویید یک گرانی موقت است، بعداً درست می‌شود. می‌گویید: بله می‌پذیریم، اما درست می‌شود وان شاءالله با واردات هم درست نشود. در کل معتقدم که کشور ما نیاز به یک جریان و نهضت اصولگرایی دارد که تمام گروههای سیاسی توجه به این اصولگرایی و اصول داشته باشند و حاضر نشوند منافع شخصی شان، منافع جناحی و منافع گروهی شان را اصل قرار بدهند و این اصول را پیش پای این منافع جناحی ذبح کنند.

● بخش زیادی از آرای آقای احمدی‌نژاد به خاطر شعارهای ایشان بود. محقق نشدن شعارها و اینکه بعضی هایش در حال فراموش شدن در هجمه کارهای زیاد دولت در اتفاقات انرژی هسته‌ای و در رابطه با آمریکا است، آیا این مسئله، یعنی فراموش شدن شعارها، موجب کم شدن حضور مردم در حوزه‌های رأی‌گیری آینده و انتخابات بعدی

نخواهد شد؟ آیا اتفاق شورای شهر دوم تکرار می‌شود، یا مثلاً این دفعه آقای احمدی‌نژاد ۲۰ میلیون رأی می‌آورد؟

بله، طبیعی است. این بحث شما یک بحث نظری با پشتوانه است که به هر حال یک تجربه تاریخی هم این را تایید می‌کند؛ حداقل تجربهٔ سالهای اخیر. بنده هم بحثم این است که نبایستی به خاطر اولویت‌هایی که برایمان تعریف شده و در آن قرار گرفتیم، از پرداختن به نیازها و مطالبات دیگر مردم غافل بشویم. من احساس می‌کنم نیازهای متنوع و جامع مردم تحت الشعاع مسائل هسته‌ای قرار گرفته است. البته می‌تواند این‌طور نباشد؛ یعنی هم می‌شود مسئلهٔ هسته‌ای را با حکمت و با عزت پیش برد و هم به دیگر مطالبات مردم پرداخت. این، برنامه و استراتژی می‌خواهد؛ با کارهای هیجانی و احساسی، من فکر می‌کنم در دراز مدت دچار مشکلات زیادی بشویم.

من همیشه از این دولت یک سؤال کردم؛ سؤال استراتژیک و سؤال برنامه ای. من این سؤال را کردم و دوست داشتم به من پاسخ بدهند، نه اینکه به هر حال یک عاملی بر عامل‌های نقد ما اضافه کنند. اگر تا دیروز می‌گفتیم که پنج تا نقد وجود دارد، امروز بگوییم ششمی هم اضافه می‌شود و بگوییم این دولت اخلاقی هم نیست.

● **می‌گویند بعضی‌ها عادت دارند هر کار که می‌کنیم نق می‌زنند...**

نه، بجای اینکه پاسخ بدهند می‌گویند این سؤال از سر سهم خواهی است؛ آخر این چه نوع پاسخی است؟

به هر حال عده‌ای بایستی محتواگرایانه با سیاستهای دولت برخورد بکنند. ما یک حال‌گرا می‌خواهیم، ما درون‌گرا می‌خواهیم، ما نگاه می‌کنیم می‌بینیم در پس این هیجانات، در پس این وقت گذاشتن‌های متراکم چه چیزی تحقق پیدا می‌کند و چه چیزی ته نشین می‌شود. من این را می‌خواهم که آیا نهایتاً تحولی صورت می‌گیرد؟ نهایتاً به سمت آمایش سرزمینی می‌رویم؟ نهایتاً به سمت تمرکززدایی می‌رویم؟ به سمت پرهیز از اقتصاد نفتی می‌رویم؟ به سمت یک اقتصاد شکوفای درون زای فرهنگی می‌رویم یا نمی‌رویم؟ یا اینکه در واقع احساس می‌کنیم باید به هر طریقی شده نشان بدهیم که دولت کارآمد است؟ با هر شیوه‌ای نمی‌توانیم به هدف برسیم، این نکتهٔ کلیدی بنده است هدف وسیله را توجیه نمی‌کند.

نقد من بر گذشتگان این بود که شما بیش از حد ماکیاولیستی عمل می‌کنید. دیروزی‌ها به هر حال به نام مذهب به سیاستهای ماکیاولیستی مبادرت نمی‌کردند، از هر وسیله‌ای استفاده می‌کردند، اما تطهیر مذهبی نمی‌کردند. اما امروز می‌بینیم که ما از هر وسیلهٔ مذهبی برای رسیدن به حفظ قدرت استفاده می‌کنیم؛ خرافه‌گرایی هست، مقدس‌مآبی هست. من متأسفم که این را می‌گویم من نمی‌توانم از یک دولت اصولگرا دروغ بپذیرم.

دَم از تحول در فلان وزارتخانه می‌زنند. من شاهد این هستم که تمام افرادی که در دولتهای قبل خون به دل ما کردند، کماکان ابقا شدند، یا افراد ضعیف سیاسی که واقعاً می‌شود از آن به عنوان سیاسی کار هم یاد کرد، برای مشاغل و پست‌هایی استفاده می‌شود که واقعاً تعجب‌برانگیز است.

● آیا قبول دارید بسیاری از چالشهایی که ما در عرصهٔ داخلی و خارجی با آن مواجه هستیم، به دلیل وجود همین مدیران ضعیف است؟

من فکر می‌کنم بخشی از آن به مدیریت ضعیف برمی‌گردد. در نقدهایی که هنگام چینش کابینه داشتم، روی تخصص و تجربه تأکید کردم. گفتم اکنون تجربه برای شما ملاک نیست، آیا تخصص هم ملاک نیست؟ من خیلی روی این قضیه حساس هستم. به هر حال این انقلاب یک انقلاب شایسته‌گرایانه است. ما نمی‌توانیم تخصص و تجربه را لحاظ نکنیم؛ به هر حال باید یکی از اینها ملاک باشد. افرادی که به هر حال به شدت ضعیف هستند، در یک جاهایی برای کارهای بزرگ نبایستی انتخاب می‌شدند. دولت باید توجه به مشورت را بیشتر در دستور کار خود قرار می‌داد، نه اینکه وانمود کند مشورت می‌کند؛ مثلاً مشاور فرهنگی می‌آید مصاحبه می‌کند می‌گوید دولت برای هر تصمیمش با سی تا پنجاه نفر مشورت می‌کند.

● شما مشاوران احمدی‌نژاد را می‌شناسید؟

نه، من فقط کسانی را که حکم رسمی گرفتند می‌شناسم و با یکی از آنها هم مخالفت کردم که نهایتاً دیگر نیست. ببینید مشاور ارشد آقای خاتمی کسی بود مثل میرحسین موسوی، یعنی فردی را می‌گذارد که به هر حال ممکن است مخالفینی هم داشته باشد، ولی همان میرحسین موسوی اگر به مخالف خودش هم زنگ بزند و تماسی بگیرد او می‌آید. اگر نگرفت، بحث دیگری است. ما اینها را گفتیم. گفتیم آقای احمدی‌نژاد! شما فردی را به عنوان مشاور ارشد انتخاب کن که اقتدار داشته باشد و اگر با افراد مختلف تماس گرفت آنها بیایند. این یکی از نقدهای من بود که نهایتاً اول کسی که مشاور ارشد بود الآن مشاور ارشد نیست. حال کاری نداریم. شاید اصلاً عطف به این نگاه ما دست به تغییر مشاور نزده باشد. احمدی‌نژاد خودش را مبرا از مشورت می‌داند. نوع ادارهٔ هیئت دولت او، نوع سفرهای استانی او، نوع مصوبات او، حکایت از این می‌کند که خودش و تجربه شخصی و مدیریتی خودش و نگاه نظری خودش را کافی می‌داند.

● اسمش را چه می‌گذارید؟

من احساس می‌کنم نوعی خود اتکایی بیش از حد که به نظر من خود این نوع نگاه، قابل نقد است.

من خیلی احتیاط کردم و گفتم خوداتکایی بیش از حد؛ به‌خاطر مصلحت این عنوان را

به‌کار بردم و اگر حقیقتاً می‌خواستم چیزی بگویم، از عناوین و مفاهیم دیگری استفاده می‌کردم، اما چون قرار است که بنده هم فصل الخطاب رهبری را بپذیرم، گفتم خوداتکایی بیش از حد.

● یک مقدار از این بحث بگذریم و از خط قرمز عبور نکنیم. در خصوص وضعیت فرهنگی کشور ـ با توجه به اینکه شما رئیس کمیسیون فرهنگی هستید ـ اکنون فرهنگ خیلی پیشرفت کرده است، آیا فرهنگ ما باسابقهٔ قدیمی خودش در حال پیشرفت است یا نه، ما داریم درجا می‌زنیم؟ در قالب اینکه خیلی‌ها معتقدند که ما از دولت خاتمی ضربه خوردیم؛ یعنی ضربه خوردنمان از آنجا شروع شد، کما اینکه با قبول اینکه از دولت خاتمی شروع شد و قائلان به تسامح و تساهل فرهنگی، ظلم بزرگی به این مملکت کردند و از آنجا معلوم که هم اکنون مهاجرانی کجاست، اما در دوران شما اصولگراها، در دوران آقای صفارهرندی که در کیهان قلم می‌زدند، در دوران مشاوران ایشان مجوز به برخی فیلم‌ها، کاست‌ها و کتابهایی داده می‌شود که به هیچ وجه در راستای هویت ما نیست.

بنده به هیچ وجه نمی‌گویم آن سه مسئله‌ای که همیشه ذکر کرده‌ام، یعنی ۱ـ استحاله از درون، ۲ـ بی توجهی به حقوق فرهنگی مردم و ۳ـ فقدان نظارت در امر فرهنگ، از زمان آقای خاتمی شروع شده است. من در مقالات خودم به کرات گفتم که بعد از جنگ شروع شد.

● خب آقای خاتمی هم وزیر ارشاد آقای هاشمی بوده است.

بعد از جنگ، پراگماتیسم شروع و فعال می‌شود و بعد از پراگماتیسم نوبت به اباحه‌گرایی دولتی می‌رسد. اما ریشه اباحه‌گرایی دولتی را من همواره در پراگماتیسم می‌دیدم. چون به هر حال یک جریان اصولگرا در انقلاب شکل می‌گیرد. به هر حال من، هم عقیده هستم با شما، و الآن قضاوت من این است که در دوران جدید به ظاهر شاید استحاله از درونی نباشد، اما هنوز فقدان توجه به حقوق فرهنگی و هویت مردم و بی توجهی به نظارت در امر فرهنگ، کماکان حس می‌شود و مشهود است؛ ضمن اینکه استحاله، از درون ما مرموزانه دارد عمل می‌کند؛ یعنی شاید دیگر در قالب شعارهای به اصطلاح دوران پس از توسعهٔ اقتصادی، انواع و اقسام شعارها را شاهد نباشیم، اما در زیر و در محتوا یک اتفاق دیگری می‌افتد و شاید همان فرآیند استحاله از درون با روکش‌ها و لعابهای به ظاهر دینی توجیه و تطهیر بشود. من واقعاً شخصاً به عنوان یک شهروند، یک فرد و یک معلم خیلی احساس خطر می‌کنم.

● پس چرا کاری نمی‌کنید؟

فریاد زدیم. ما همواره می‌گوییم. فریاد ما همان چیزی است که مربوط به حوزهٔ نمایندگی ما می‌شود. در مصاحبه‌ها کاملاً این را فریاد زدیم. در همین مصاحبه‌های اخیر من اگر دقت کرده باشید که روزنامه‌ها با عنوان «حس آزادی بیان وجود ندارد» آن را منعکس کردند؛ من این خطر را گوشزد کردم که متأسفانه همان سیاستها با رنگ و لعابهای دینی تری متأسفانه دنبال می‌شود.

● آقای افروغ! چرا دیدگاه یک وزیر اصولگرا نتوانست کاری بکند؟

ما از آقای هرندی به عنوان یک وزیر خواستیم که استراتژی فرهنگی خود را به ما بدهد. بگوید که استراتژی سینمایی ایشان چیست؟ استراتژی ممیزی کتاب او چیست؟ برنامهٔ ایشان چیست؟ البته ما جلساتی داشتیم، به ما گفته‌اند که ما در جریان و در حال تدوین آیین نامهٔ ممیزی کتاب هستیم. ما حالا منتظر دریافت هستیم.

● آقای صفار هرندی می‌گوید: تقصیر من نیست تقصیر قبلی‌هاست.

نه، اینکه نمی‌شود، این سلب مسوولیت است. حالا اخیراً مدام می‌گویند سینمای ملی. خب سینمای ملی یعنی چه؟ سینمای دینی یعنی چه؟ نسبت سینمای ملی با سینمای ایرانی چیست؟ اصلاً نسبت سینما با حاکمیت چیست؟ نسبت سینما با فرهنگ و جامعه چیست؟ معتقدم اگر وزارت ارشاد می‌خواهد یک پاسخ مبنایی به مقولات فرهنگی ما بدهد، بایستی از پاسخ تئوریک فاصله نگیرد.

● چقدر به این مسئله عمل کرد؟

به نظر من اینها دچار روزمرگی هستند؛ چون نگاه تئوریک و نگاه نظری ندارند. به اتاق فکر هم چندان ارادت و عنایتی ندارند. من فکر می‌کنم که بدتر از گذشتگان بر سرشان خواهد آمد و باز هم با واکنش مردم مواجه خواهند شد. ما همواره از یک چیز دفاع کردیم و آن توسعه فرهنگی است؛ یعنی توسعه، باید فرهنگی باشد. توسعهٔ اقتصادی ما، پیشرفت و ترقی ما نمی‌تواند بیگانه با فرهنگ ما باشد. اصولاً معتقدم یکی از عواملی که باعث شد احمدی‌نژاد رأی بیاورد، یک کنش تاریخی از طرف مردم بود؛ یعنی مردم خواهان بازگشت به خویشتن و بازگشت به فرهنگ بودند. یعنی یک نگاه هویتی به آقای احمدی‌نژاد داشتند، پس آقای احمدی‌نژاد نمی‌تواند فقط مسایل اقتصادی را در دستور کار خود قرار بدهد. زمانی که آقای بهزاد نبوی آمد و گفت چرا شما آقای خاتمی را به خاطر سیاستهای اقتصادی‌اش نقد می‌کنید؟ او که شعار اقتصادی نداده است، بنده بلافاصله مصاحبه‌ای کردم و گفتم او نداده است، نیاز مردم که بوده است.

ولو اینکه احمدی‌نژاد بگوید شعار فرهنگی نداده‌ام، ضمن اینکه شعار فرهنگی هم داده است، اما نمی‌تواند نسبت به نیازهای فرهنگی و تاریخی مردم بیگانه باشد؛ حتی من نگاه می‌کنم در فرهنگ، هیچ اقدام مورد انتظاری نمی‌بینم؛ حتی بعضاً من مواضع ضد فرهنگی دیدم.

● مثلاً در واقعهٔ استادیوم، آخرش هم معذرت خواهی نکردند.

اصطلاح هولیگن (hooligan)، که برای تماشاگران فوتبال به کار می‌رود، در فرهنگ خود انگلیس هم به کار می‌رود. به هر حال در ایران حتی تماشاچیان فوتبال هم حاضر نمی‌شوند وابستگان اُناث خودشان در آنجا شرکت کنند. سؤال کنید یک نظرسنجی کنید، از تماشاچی‌هایی

که می‌روند تماشای فوتبال، بپرسید حاضرید خواهرتان هم بیاید. می‌گویند: نه. بروید ببینید چه می‌گویند.

● در بحث فرهنگی، علما هم خیلی ابراز نگرانی کردند، اما یک بحثی که شما خیلی دست روی آن گذاشتید بحث مقدس مآبی و ترویج آن است.

احساس می‌کنم مقدس مآبی، خرافه‌گرایی، انتظارگرایی‌های نامعقول و تمثال‌گرایی در عزاداری‌ها کاملاً باب شده است. مرحوم مطهری یک جمله‌ای دارد که می‌گوید یکی از پیش شرط‌های ظهور آقا امام زمان (عج)، تکامل عقل بشری است. حاصل این سخن این است که اگر می‌خواهید تعجیل در ظهور آقا امام زمان (عج) بکنیم. عقل بشر را هدف بگیرید نه احساس او را. با این شرایط، به نظر می‌رسد، حالا حالاها امام زمان (عج) ظهور نمی‌کند؛ برخلاف آن صحبت‌های غلطی که می‌کنند و تعیین وقت ظهور می‌کنند. اگر واقعاً ارادتی به امام زمان (عج) دارید، عقل بشر را هدف قرار بدهید. فهم او را، ایمان از روی بصیرت او را، نه در مباحث احساسی که نه تنها تقدیس حضرت حجت عجل‌الله تعالی فرجه نیست، بلکه نوعی هتک حرمت ایشان است؛ بنابراین، سعی بکنیم به این احساسات خط و جهت بدهیم.

منتظر واکنش رئیس‌جمهور در بارهٔ مشائی هستیم

۱۱ دی ۱۳۸۵/ خبرگزاری فارس

منتظر واکنش شایسته رئیس‌جمهوری به حضور رحیم مشائی در مراسم رقص در ترکیه هستیم.

حضور معاون رئیس‌جمهوری در مراسم رقص زنان در ترکیه، به هیچ وجه شایستهٔ مقامهای جمهوری اسلامی ایران نیست و در واقع وهن جمهوری اسلامی است و البته پخش عمومی این فیلم نیز مصداق اشاعهٔ فحشاست و با موازین اخلاقی سازگار نیست.

از مقامهای جمهوری اسلامی ایران انتظار بیشتری داریم و انتظار می‌رود مسئولان دولت با تیزهوشی و شجاعت بیشتری از شرکت در چنین مجالسی خودداری کنند و در صورت حضور غیرمنتظره در این مراسم به سرعت جلسه را ترک کنند و واکنش مناسب و شایسته نشان دهند.

مقامهای جمهوری اسلامی باید علاوه بر داشتن صلاحیتهای عمومی و اختصاصی، صلاحیتهای خاص روحی و روانی و شجاعت و شهامت نیز داشته باشند.

کمیسیون فرهنگی مجلس، مشغول تهیهٔ گزارشی از عملکرد سازمان میراث فرهنگی و گردشگری و شخص رئیس این سازمان است که احتمالاً در جلسهٔ روز سه‌شنبهٔ این کمیسیون تصویب و برای رئیس‌جمهوری فرستاده می‌شود و در صورتی که رئیس‌جمهوری واکنش مناسبی به رفتار معاون خود و گزارش کمیسیون فرهنگی نداشته باشد، این گزارش را علنی می‌کنیم.

اکراه دارم مشائی را همتای احمدی‌نژاد بدانم. مشائی درخواست کرده که خارج از مجلس، دیداری را داشته باشیم

۱۳ دی ۱۳۸۵/ خبرگزاری مهر

به دولت هشدار اخلاقی می‌دهم که به افراد دور خود توجه داشته باشد. مشائی سرنوشت خود را با احمدی‌نژاد گره زده است، اما من اکراه دارم از اینکه رحیم مشائی را همتای احمدی‌نژاد بدانم.

رئیس سازمان میراث فرهنگی و گردشگری در مراسمی شرکت کرده که در حین مراسم اتفاقی افتاده که انتظار این بود که او حداقل جلسه را ترک می‌کرد.

حتی بعد از این مسئله، سخنرانی هایی نیز بوده است که ایشان به گونه‌ای این مسائل را توجیه می‌کند.

[با اشاره به شکایت رحیم مشائی از وی و سعید ابوطالب]: تا شکایت به دستم نرسد واکنش حقوقی نخواهم داشت.

فضاسازی رسانه‌ای دربارهٔ برخی مطبوعات، امری طبیعی است که افراد در مقابل آن باید سعهٔ صدر داشته باشند. بر حسب آنچه در رسانه‌ها به نقل از شکایت رحیم مشائی آمده است، آماده‌ام شکایتی را علیه وی تنظیم کنم.

در این شکایتنامه، موادی نظیر نشر اکاذیب، دروغ و ارسال SMS به من نسبت داده شده است؛ این در حالی است که من در عمرم هیچ SMS برای کسی ارسال نکرده‌ام.

دراین شکوائیه، عناوینی نظیر بر ملا شدن مکرشان و اینکه آنها از طراحان پشت صحنه و صحنه گردانان هستند، مطرح شده که همگی جای سؤال دارد.

در این شکایتنامه، ما را به اقدام تشکیلاتی و توطئه علیه دولت متهم کرده‌اند که اگر مدرکی برای من بیاورند که من در جایی بحثی دربارهٔ عملکرد احمدی‌نژاد کرده‌ام، آن را می‌پذیرم.

رئیس سازمان میراث فرهنگی و گردشگری دچار توهم است. یکی از چشمه‌های جوشان توهم رحیم مشائی تنظیم همین شکایتنامه علیه من و یک نماینده دیگر مجلس است.

به دولت هشدار اخلاقی می‌دهم که به افراد دور خود توجه داشته باشد. اگر بحث‌هایی که آقای احمدی‌نژاد دربارهٔ توطئه علیه دولت درکرمانشاه مطرح کرده بود، در ارتباط با همین شکایت رحیم مشائی باشد باید دید چگونه با آن مواجه خواهیم شد.

من تشنه این هستم که شکایتی از دادستانی دریافت کنم تا شکایتی را تنظیم کنم و تا آخر نیز می‌ایستم.

از این مسئله پرهیز دارم که بگویم، اما دیگران که مسئله را می‌بینند می گویند دولت نیز موافق این اقدامات است.

رئیس سازمان میراث فرهنگی در شکوائیهٔ خود آورده است که به خاطر اقدامات موفق مدیریت این سازمان در تحول در حفاظت از میراث فرهنگی و شکوفایی گردشگری، این مسائل مطرح می‌شود. این در حالی است که کمیسیون فرهنگی مجلس از مدتها قبل به خاطر گزارشهایی که رسیده، قصد داشته است تا گزارشی از ضعف شدید مدیریت در این سازمان را آماده کند.

رحیم مشائی درخواست کرده که خارج از مجلس دیداری را داشته باشیم، اما من گفتم که هیچ ارتباطی خارج از کمیسیون وجود نخواهد داشت. کمیسیون فرهنگی بارها از وی دعوت به عمل آورد، اما رحیم مشائی استنکاف کرده است.

وقتی ما تحقیق و تفحص از وزارت ارشاد و سازمان ملی جوانان را مطرح کرده بودیم، چون دربارهٔ رقیب بود؛ آنها ابراز خوشحالی می‌کردند.

کمیسیون فرهنگی، طرح تحقیق و تفحص از سازمان میراث فرهنگی و گردشگری را در دستور کار خود دارد. تذکری کتبی به رئیس‌جمهوری تنظیم شده است که باید به آن پاسخ دهد و فردا از تریبون مجلس قرائت می‌شود.

توپ در زمین دولت است. تشنهٔ افشای اسامی مفسدان اقتصادی هستیم. دولت موانع افشای اسامی مفسدان اقتصادی را اعلام کند

۲۳ دی ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

بهترین راه مبارزه با فساد اقتصادی، ایجاد بستر مناسب برای فعالیت‌های سالم اقتصادی از طریق مبارزهٔ ساختاری و ریشه‌ای با رابطه قدرت - ثروت است و این امر از طریق عدم اتکاء به اقتصاد نفتی، تحقق سیاستهای ابلاغی مربوط به اصل ۴۴ و تمرکززدایی تحقق می‌یابد و در عین‌حال نباید از سوءاستفاده‌کنندگان و بهره‌مندان از این رابطه غافل شد.

ابتدا باید تعریفی از فساد اقتصادی ارائه داد. ارائهٔ چنین تعریفی وابسته به شرایط تاریخی و جغرافیایی ایران است. اشکالی از فعالیت‌های اقتصادی که غیرقانونی و تعریف‌ناشده است، با روح قانون مغایرت دارد و اصطلاحا قانون را دور می‌زند و نیز فعالیت‌های ارادی و غیرشفاف و سوءاستفاده‌گرانه‌ای که ممکن است در پی فعالیت‌های اقتصادی صورت گیرد، فساد اقتصادی نامیده می‌شود.

ممکن است گاهی یک‌سری فعالیت‌های اقتصادی صورت گیرد که ناخواسته منجر به فساد شود؛ لذا حتماً باید جنبه‌های ارادی و مغایرت صریح با قانون در تعریف فساد اقتصادی لحاظ شود.

هر جامعه‌ای برای فعالیت‌های اقتصادی سازوکار تعریف‌شده‌ای دارد که اگر عده‌ای آن را

نادیده انگارند و سعی کنند از سازوکارهای غیررسمی و غیرقانونی استفاده کنند، می‌توان گفت یکی از تجلیات فساد اقتصادی بروز کرده است.

ارائهٔ تعریف جامع و مانع برای تمام شرایط تاریخی و همهٔ جوامع، کاری سخت است. زمینه‌های ساختاری مستعد فساد اقتصادی و عاملان مرتبط با فساد اقتصادی یعنی مفسدان اقتصادی دو عاملی هستند که باید آن را در بحث فساد اقتصادی لحاظ کرد.

نباید به نام مبارزه با فساد اقتصادی از زمینه‌های ایجادکنندهٔ فساد اقتصادی غافل شد و یا به نام مبارزه با زمینه‌های ساختاری به‌وجود آورندهٔ فساد اقتصادی، از مبارزه با عاملین، مرتبطین و مرتکبین فساد اقتصادی غافل گردید.

چه بسا ممکن است بدون توجه به زمینه‌های ساختاری فساد اقتصادی، عملاً برنامه‌ها، سیاستها و مدیریتهای ما فسادزا باشد. با شناختی که از جامعهٔ ایران دارم، معتقدم که ایران متأسفانه بنا به دلایلی که عمدتاً به اقتصاد نفتی، دولت رانتی، استراتژی تمرکزگرا در کشور برمی‌گردد، از یک رابطهٔ قدرت ـ ثروت رنج می‌برد.

رابطهٔ قدرت ـ ثروت بدین معنا است که کسانی که می‌خواهند ثروتهای یک شبه و سرمایه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی یک شبه به دست آورند، کافی است که به گونه‌ای به قدرت دولتی وصل شوند و این قدرت دولتی نیز می‌تواند قدرت اجرایی، تقنینی و یا بعضاً قضایی باشد.

در مسیر مبارزهٔ ریشه‌ای با فساد اقتصادی، باید از اقتصاد نفتی و تمرکزگرایی فاصله بگیریم و تلاش کنیم که به بخشهای مولد اقتصادی که فعالیت شفاف، روشن و قانونمند اقتصادی دارند اجازهٔ مانور دهیم تا بتوانند در یک فضای امن روانی و حقوقی سرمایه‌گذاری کنند.

شاید اگر سیاستهای ابلاغی از سوی مقام معظم رهبری در ذیل اصل ۴۴ قانون اساسی اجرا شود تا حدی زمینه را برای سرمایه‌گذاری بخش خصوصی مولد فراهم آورد.

امیدوارم همراه با این واگذاری‌ها که باید با جهت‌گیری عادلانه باشد و نیز با پرهیز دولت از اقتصاد نفتی و گرایش به تمرکززدایی، شاهد حرکت به سمت فرآیندی باشیم که زمینه‌های بروز و ظهور فساد اقتصادی در آن در حال کمرنگ شدن باشد.

قوانینی مرتبط با این سیاستها باید در مجلس به تصویب رسد، اهتمام مجلس در این رابطه از طریق کمیسیون ویژه اصل ۴۴ را یادآورمی شوم. تا زمان از بین رفتن و یا تقلیل زمینه‌های ساختاری بروز فساد اقتصادی، جامعهٔ ما نمی‌تواند نسبت به بهره‌مندان و سوءاستفاده‌کنندگان به نام رانت‌خواران و مفسدان اقتصادی بی‌تفاوت باشد.

زمانی که پروندهٔ مبارزه با مفاسد اقتصادی باز شد، می‌بایست به استقبال هر دو وجه می‌رفتیم؛ یعنی هم زمینه‌های ساختاری را مطمح نظر قرار می‌دادیم و هم مفسدان دانه درشت اقتصادی را

که از این زمینه‌های ساختاری بهره می‌بردند، مورد توجه قرار می‌دادیم و با آنها مبارزه می‌کردیم.

برخی فکر می‌کنند وقتی ما با فساد اقتصادی مبارزه می‌کنیم، یعنی با سرمایه‌گذاری اقتصادی مقابله می‌کنیم؛ در حالی که اگر واقعاً با پدیده‌ای به نام فساد، مبارزه صورت گیرد، زمینه‌سازی مستعدی برای فعالیت بخش خصوصی شکل می‌گیرد.

مقابله نکردن با فساد اقتصادی به معنای چراغ سبز نشان دادن به ریشه‌های ساختاری فساد اقتصادی و مفسدان اقتصادی است. امیدواریم با ابلاغ سیاستهای اصل ۴۴ از سوی مقام معظم رهبری، به تدریج این سوء برداشت از بین برود و دیگر کسی محملی برای خلط مبحث مبارزه با فساد اقتصادی و مقابله با سرمایه‌گذاری اقتصادی نداشته باشد.

قبل و پس از شکل‌گیری دولت نهم، شاهد شعار انتخاباتی مبارزه با رانت‌خواران و معرفی مفسدان اقتصادی بودیم، اما به نظر می‌رسد که دولت نیز عزمی جدی برای مبارزه و معرفی مفسدان اقتصادی ندارد و با آن صرفاً به عنوان یک هژمونی، ابزار سیاسی و تبلیغاتی برخورد می‌کند.

ما همواره در زمان دولتهای قبلی نیز فریاد زده‌ایم که دولت یا اعلام نکند که کسانی ثروت‌های هنگفتی از قِبَل شرایط مستعد رانت‌جویی کسب کرده‌اند یا وقتی اعلام می‌کند بلافاصله اسامی را افشا کند.

ما تشنهٔ افشای اسامی هستیم. نباید از این موضوع به عنوان یک حربهٔ تبلیغاتی استفاده شود و نیز این موضوع نباید بوی هژمونی و استیلای فرهنگی بدهد.

اگر قصد و غرض، هژمونی باشد مسلماً عده‌ای که در برابر به‌کارگیری هژمونی و استیلای فرهنگی موضع می‌گیرند، باعث آزردگی خاطر کسانی می‌شوند که از این مفهوم استفاده می‌کنند.

باید مردم را هوشیار کرد تا متوجه باشند عده‌ای می‌خواهند این اسامی افشا شود، نیز باید این پرسش را مطرح کرد که چرا اسامی مفسدان اقتصادی افشا نمی‌شود؟ چه مانعی در این راه وجود دارد؟

اگر مانعی در جهت افشای اسامی مفسدان اقتصادی هست و دولت، قصد جدی در مقابله با این مفسدان دارد، باید این موانع را نیز افشا کند. هیچ مصلحتی بالاتر از افشای حقایق نیست؛ مخصوصاً از سوی دولتی که دم از اصولگرایی می‌زند.

ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی برای این تشکیل شده که حداقل به افشای اسامی مرتکبین و متخلفان از رابطه قدرت ـ ثروت اقدام کند. احساس می‌کنم قطع نظر از آن مبارزهٔ ریشه‌ای و ساختاری در برخورد با عاملان مربوط به فساد اقتصادی و رانت‌جویان متنعم از رابطه قدرت ـ ثروت، برخورد قاطعی نه در افشا و نه در صدور احکام قضایی، صورت نمی‌گیرد.

ضمن آنکه معتقدم حتماً باید اسامی مفسدان اقتصادی افشا و با آنها برخورد صورت گیرد،

اما چنین مبارزه‌ای را مبارزهٔ ریشه‌ای نمی‌دانم. مبارزهٔ ریشه‌ای به این برمی‌گردد که ساختارهای مناسب برای فعالیت‌های اقتصادی ایجاد شود و این ساختارها باید به گونه‌ای باشند که هم جلوی رانت‌خواری را بگیرند و هم زمینه را برای فعالیت‌های اقتصادی مناسب فراهم کنند.

در عین حال تا زمان تحقق این مطلوب نباید از برخورد با بهره‌مندان از رابطهٔ غلط قدرت ـ ثروت غافل شد و یا آنها را در پرانتز گذاشت تا هر کاری خواستند انجام دهند.

در این خصوص، دولت در یک سال و اندی گذشته، فقط حرف زده و شعار داده است؛ چراکه بارها بحث افشای اسامی را مطرح کرده، اما هیچ‌گاه اقدام به افشای آن نکرده است.

بیان این سخن از سوی یک مقام قضایی مبنی بر اینکه دولت اسامی را افشا کند تا ما برخورد کنیم را یک گام رو به جلو از سوی قوهٔ قضاییه می‌دانم و ضمن تشکر از این قوه، جهت انجام این اقدام شجاعانه، باید بگویم تاکنون تصور درست من این بود که قوهٔ قضاییه اعتقادی به مبارزه با فساد اقتصادی ندارد، اما این اعلام موضع نشان می‌دهد که به این امر اعتقاد پیدا کرده است. باید منتظر شد و دید.

الآن توپ در زمین دولت است. دولت باید متوجه باشد که یک عده به موضع دولت چشم دوخته‌اند و او هرچه سریع‌تر باید نسبت به افشای اسامی مفسدان اقتصادی اقدام کند و فکر نکند که می‌تواند این موضوع را به زمان موکول کند و آن را نادیده بگیرد؛ چراکه در این صورت بازهم عده‌ای از منتقدین، انتقاد خواهند کرد و برای همهٔ منتقدان نمی‌شود پروندهٔ قضایی تشکیل داد.

امیدوارم اسامی این مفسدان هرچه سریع‌تر افشا شود.

نباید از عناصر دین و دینداری در اقتدار ملی غفلت کرد

۲۶ دی ۱۳۸۵/ خبرگزاری مهر

در اقتدار ملی خواه ناخواه دین و دینداری با مشخصات یکتاپرستی، تلفیق دین و سیاست و اعتقاد به حق و باطل، جایگاه ویژه‌ای می‌یابد. این مسئله در جامعهٔ ما رنگ و صبغهٔ دینی به خود می‌گیرد که جزء نوادر کشورهایی است که چنین خصایلی دارد؛ به همین دلیل، نمی‌شود از عناصر دین و دینداری در اقتدار ملی غفلت کرد.

اقتدار ملی مفهومی عام، فرا تاریخی، فرا زمانی و فرامکانی صرف نیست، بلکه معنای کلی دارد و از زمینه‌ای به زمینه‌ای دیگر تفاوت پیدا می‌کند. معنای کلی اقتدار ملی، ثبات سیاسی، وحدت ملی و امنیتی فراگیر در سطح جغرافیای مورد نظر است که عناصر تشکیل دهندهٔ این ثبات و وحدت پایدار از جامعه‌ای به جامعه دیگر تفاوت می‌یابد.

اگر نگاه جامعه شناختی به مفهوم اقتدار ملی داشته باشیم، مفهوم اقتدار ملی در ذیل مفهوم انسجام و همبستگی در جامعه می‌آید. این انسجام و همبستگی، ثبات سیاسی، وحدت نمادین و

هماهنگی‌های ساختاری بین عناصر و اجزای یک نظام را مرتبط می‌کند. در این سه وجه (ثبات سیاسی، وحدت نمادین و هماهنگی‌های ساختاری) باید از استحکام خاصی برخوردار باشیم تا بتوان گفت اقتدار ملی مستحکم و منسجمی داریم.

جامعه باید به لحاظ سیاسی، اقتداری مستحکم داشته باشد. این اقتدار زیر مجموعهٔ یک حق اجتماعی سیاسی است که برای جامعه قائل است که متعاقبا یک وظیفه‌ای از سوی دولتها و حاکمیت‌ها برای شهروندان قرار می‌دهد.

عنصر دوم وحدت نمادین است. ثبات سیاسی که به مشروعیت یک حکومت بر می‌گردد، نمی‌تواند بدون توجه به عناصر فرهنگی و نمادین ارزشی داشته باشد؛ از این رو، وحدت نمادین یا ملاط چسبندگی روحی، فکری، فرهنگی، هنجاری، ارزشی و نمادین به میان می‌آید که باید دید در چه جامعه‌ای زیست می‌کنیم و عناصر وحدت بخش ما کدامند؟

نمی‌توان با وجه سخت افزاری و ساختار ثبات سیاسی اقتدار ملی داشت؛ بلکه این امر نیازمند پشتوانهٔ نرم افزارانه است که با وحدت نمادین تعریف می‌شود. باید دید جامعهٔ ایران چه جامعه‌ای است، چه هویتی دارد و عناصر هویت بخش ملی فرهنگی آن کدام است؟

عنصر سوم، هماهنگی ساختاری است. در وجه نمادین وارد مقولهٔ هویت ملی می‌شویم. بدون توجه به هویت، جامعه و وجه نرم افزاری آن ناشناخته باقی می‌ماند. وقتی هویت ساخته می‌شود عناصر دین، یکتا پرستی، فقط دینداری شخصی و اخلاقی فردی را نشانه نمی‌گیرد، بلکه عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را نیز نشانه می‌گیرد. این نشانه گرفتن هم یک نشانه گیری غیر مستقیم نیست، بلکه کاملاً مستقیم بوده و الزاماً ارتباط به ورود اسلام ندارد بلکه قبل از اسلام را نیز قابل تسری است.

با توجه به عنصر دینداری و دین در هویت ملی ما و با توجه به جایگاه هویت ملی در مؤلفه‌های وحدت نمادین و وحدت فرهنگی، در اقتدار ملی، خواه ناخواه دین و دینداری با مشخصات یکتاپرستی، نگاه سلسله مراتبی، تلفیق دین و سیاست و اعتقاد به حق و باطل، جایگاه ویژه‌ای می‌یابد و همهٔ این مطالب به معنای سیاسی در هماهنگی ساختاری بین اجزای نظام که از دلالتهای نگاه خاص به هویت ملی نیز باشد از اهمیت آن کم نمی‌کند؛ بنابراین، همان‌طور که جوامع؛ نقش اساسی در اقتدار ملی ایفا می‌کنند، در جامعهٔ ما رنگ و صبغه دینی دارد که جزء نوادر کشورهایی است که چنین خصایلی دارند؛ بنابراین، نمی‌شود از عناصر دین و دینداری غفلت کرد.

دین جایگاه بلندی دارد، اما چگونگی استفاده از دین در اقتدار ملی نیازمند فهم دقیق هویت ملی و عناصر مقوم آن است. باید تلاش کرد در عرصهٔ جهان بینی، در عرصه نظم ارزشی، در عرصهٔ الگوهای رفتاری و در عرصهٔ نمادها فهم، بازشناسی و باز تولید کنیم. مرتبط با این عناصر

اصلی، نقاط عطف تاریخ ساز را شناسایی و مشاهیر خود را در عرصه‌های فلسفی، سیاسی، فکری و معرفتی مورد توجه قرار دهیم و به نسل‌های بعدی نیز منتقل کنیم.

جنگ، نقطه عطف بوده که در دولت سازی نقش بسزایی ایفا کرد و همهٔ نقش خود را با جنگ گره زدند. این توجه به نقش ارزشی و بینشی است که باعث مقاومت شد؛ از این رو، باید در فهم و انتقال آن به دیگران کوشا عمل کنیم. اگر چه جنگ، حوادث ناگواری را رقم می‌زند، اما از نکات مثبت آن عدم واگذاری خاک میهن به دشمن است که تبعات مثبت و سازنده‌ای را به دنبال داشت. از این نقاط عطف تاریخ می‌توان به انقلاب اسلامی ایران، جنبش مشروطه، نهضت ملی نفت و اگر به عقبتر باز گردیم شکل گیری صفویه اشاره کرد.

تاریخ منقطع نیست بلکه سلسله وار به هم مرتبط هستند. تاریخ ایران را نمی‌توان به دوران پس از اسلام مرتبط کرد، بلکه قبل از اسلام نیز دین در کشور ما وجود داشت و پیش زمینهٔ تاریخی ما زمینهٔ پذیرش اسلام و یا انقلاب اسلامی را فراهم آورد.

ضمن شناسایی نقاط عطف تاریخ ایران، این امر نیازمند تدبیر، مشارکت و همفکری است و تجلی آن باید در کتب درسی نمود داشته و به فعالیتهای هنری، رمانها، فیلم‌های سینمایی، تئاتر و هنرهای تجسمی توجه کرد. همواره نباید نگاه شکل گرایانه بوده و از نگاه مضمونی غفلت شود، بلکه باید به لایه‌های زیرین این عناصر نیز به درستی توجه کرد.

داوطلب عضویت درشورای مرکزی فراکسیون اصولگرایان نشدم تا آزادتر باشم. دولت با مزایدهٔ شماره‌های رندتلفن همراه، فرصتی برابر را، به فرصتی نابرابر تبدیل می‌کند

۲۹ دی ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

[با اشاره به مزایده گذاشتن شمارهای رند تلفن همراه توسط شرکت ارتباطات سیار وزارت ارتباطات]: دولت با این کار خود به یک پدیده‌ای که فی حد ذاته اقتصادی نبوده، اما دلالت اقتصادی دارد به عنوان یک پدیدهٔ اقتصادی نگاه می‌کند و آن را از حالت اجتماعی و طبیعی بودنش خارج می‌کند.

اگر به موضوع شماره‌های رند و روان، یک نگاه غیرپیچیده، تصادفی‌تر و منصفانه‌تر و مبتنی بر فرصت برابرتری داشته باشیم، باید اجازه دهیم هرکس که این شماره به طور تصادفی به او تعلق گرفت شماره از آن او باشد.

این امر طبیعی‌تر است. وقتی دولت این شماره‌ها را به مزایده می‌گذارد و برخی اعداد را ویژه اعلام می‌کند بازی طبیعی و فرصت برابر را به عمد به یک بازی غیرطبیعی و فرصت نابرابر تبدیل می‌کند.

[با اشاره به احتمال واگذاری چنین ارقامی از سوی افراد جامعه به یکدیگر و نیز بهره‌مندی آنها در اثر این روابط اجتماعی]: به نظر من دولت نباید خود به این تعاملات و روابط اجتماعی دامن بزند؛ چون در این صورت این چراغ سبز نشان دادنها می‌تواند به سایر موارد قابل پیش‌بینی و غیرقابل پیش‌بینی تسری یابد.

اگر این اقدام از سوی دولت صورت گیرد یک دخالت ارادی در یک امر کاملاً طبیعی و اجتماعی رخ داده است. این اقدام دولت، می‌تواند پیامدهایی در بر داشته باشد. هرچه دولت کمتر وارد این وادی شود، می‌تواند به اصلاح واقعیات کمک کند. این در حالی است که دولت با این کار خود این قبیل امور را نهادینه، دو لایه و تقویت می‌کند و این امر شایسته نیست؛ حتی می‌توان پیشنهاد داد که دولت این گونه شماره‌ها را در حد محدود به جایگاه‌های حقوقی به عنوان مثال ریاست جمهوری یا سایر مقامات حقوقی قرار دهد که با انتقال از فردی به فرد دیگر کماکان آن شماره در اختیار آن جایگاه باقی بماند.

روان بودن یک عدد و شمارهٔ تلفن بر معاملات اقتصادی اثر می‌گذارد و پدیده‌ای مرتبط با فعالیت‌های اقتصادی است. اشکال کار این است که دولت با این کار خود یک امر غیرمستقیم اقتصادی را تبدیل به یک امر مستقیم اقتصادی می‌کند؛ یعنی اگر این امر فی حد ذاته اجتماعی است و بازتاب اقتصادی هم دارد، دولت با به مزایده گذاشتن آن، با آن به عنوان پدیده‌ای اقتصادی برخورد کرده و در این بین منافعی را از آن خود می‌کند.

[با اشاره به عدم حضور خود در شورای مرکزی فراکسیون اصولگرایان مجلس]: داوطلب عضویت در این شورا نبودم. با توجه به شرایط کنونی و نیاز و ضرورت مضاعف بر تعامل نقادانه‌تر با دولت و با توجه به ملزومات عضویت در شورای مرکزی فراکسیون اصولگرایان داوطلب نبودم، تا آزادتر باشم.

با توجه به اینکه می‌خواستم در مابقی عمر نمایندگی‌ام، موضع‌گیری آزادتر، وارسته‌تر و مستقل‌تری داشته باشیم ترجیح دادم داوطلب نباشم.

علت عدم کاندیداتوری بنده بیان مواضع خود با جسارت، شهامت و شجاعت است. با توجه به اینکه در برخی موارد، اتخاذ مواضع مشترک فراکسیونی، مغایر با اصولگرایی ناب و حقیقی است، ترجیح دادم در شورای مرکزی این فراکسیون عضویت نداشته باشم.

جامعه درحال پوست‌اندازی سیاسی است؛ نباید از انشعاب بین اصولگرایان واهمه داشت. جریانی به نام دفاع از دولت، منافع خود را دنبال می‌کند

۲ بهمن ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

احتمال شکل‌گیری فراکسیون جدید «اصولگرایان خلاق و انتقادی» وجود دارد. نباید از انشعاب

بین اصولگرایان ترس و واهمه داشت. اگر انشعاب بر پایهٔ معیارهای شناخته شده و اختلافات روشن ایدئولوژیک باشد، کاملاً موجه، مطلوب و ضروری است.

یکی از نقدهایی که ما بر دوران گذشته مخصوصاً دوره‌های پس از جنگ، ابتدا با تشکیل دولت سازندگی و بعد دولت معروف به توسعهٔ سیاسی داشتیم، این بود که به تدریج نقدها از شکل درون گفتمانی به برون گفتمانی تبدیل شد.

فراموش نکنیم که در دوران هشت سالهٔ قبل از ظهور و بروز اصولگرایی در کشور، محوریت به طور عمده از آن لیبرالیسم بود و تلاش این بود که کشور را به لحاظ فلسفهٔ سیاسی به سمت سکولاریسم هدایت کنند. البته در آن زمان هم از درون جریان سیاسی غالب، مخالفت‌هایی صورت می‌گرفت و هم از برون آن.

در آن هنگام، عده‌ای از دوم خردادیها با غلبهٔ لیبرالیسم و سکولاریسم مخالفت می‌کردند؛ درعین حال، نقدها عمدتاً برون گفتمانی بود؛یعنی یک طرف به طور غالب لیبرالیسم بود و یک طرف که به صورت نیمه رمق فعالیت می‌کرد تا فعالیت رسمی سیاسی را از آن خود کند مربوط به گفتمان انقلاب اسلامی بود و این امر نگران‌کننده بود.

شاکرم که امروز نقدها درون گفتمانی است. امروز انقلاب اسلامی به عنوان گفتمان و پارادایم غالب است و دعواهای مختلف چه در بین اصولگرایان و چه سایر گروههای سیاسی شناخته شده، به گونه‌ای معطوف به گفتمان انقلاب اسلامی است. این نقطهٔ عطفی است که یادآور سالهای اول انقلاب اسلامی است. حالا که این نقد، یک نقد درون گفتمانی است، ما شاهد این هستیم که این نقد درون گفتمانی در حال تجربهٔ لایهٔ جدید خود است؛ و به نظر می‌رسد که در میان خود اصولگرایان نیز اختلافاتی وجود دارد.

بنده شخصاً به عنوان یک فرد علاقمند به مباحث سیاسی و نظریه‌پردازی سیاسی، همواره از این انشعابهایی که ریشه‌دار و مبتنی بر یک موضع و ایدئولوژی روشن است، دفاع کرده‌ام و حتی به یاد دارم که به برخی از دوستان دوم خردادی، در همان زمان که جریان سیاسی را از آن خود کرده بودند، گوشزد می‌کردم که خودکشی دسته جمعی نکنید؛ یعنی برای حفظ موقعیت سیاسی خود، خود را با هر جریان، هر فکر و هر موضعی گره نزنید؛ چون این گره‌زدنها هم مخالف توسعهٔ‌سیاسی است، هم اگر شرایط تغییر کند همه با یک چوب رانده می‌شوید.

بر این اساس، اگر انشعاب اصولی و مبنایی باشد، هم به توسعهٔ سیاسی کمک می‌کند، هم ما را از یک خودکشی و انتحار سیاسی بازمی‌دارد.

عطف به این مسئله است که احساس می‌کنم جریانی که به تازگی در کشور شکل گرفته که از زمان شوراهای شهر دوم شروع و بعد به مجلس هفتم و دولت نهم ختم می‌شود، علی‌الاصول وابسته به اصولگرایی خلاق و انتقادی است و این برمی‌گردد به پوست‌اندازی سیاسی که جامعه

ما در حال تجربه کردن و مواجهه با آن است.

احساس می‌کنم اتفاقاتی که رخ داده، عمدتاً مدیون این جریان است؛ البته عده‌ای هم به گونه‌ای با توجه به مشترکاتی که با این جریان نوظهور دارند، به این جریان پیوسته‌اند. این جریان توانسته، حتی بعد از دولت نهم، کماکان به حیات خود ادامه دهد و دلخوش غلبه‌ای که پیدا کرده و تصدی‌هایی که به دست آورده، نبوده و همچنان به نقد فعال، سازنده و درون گفتمانی خود و نیز حیات خود ادامه داده است. به همین علت است که کماکان از این اصولگرایی خلاق و انتقادی، بوی نقد به مشام می‌رسد. این نقد به گونه‌ای است که می‌بینیم جریان اصولگرایی خلاق و انتقادی حتی به هم‌سوهای خود نیز رحم نمی‌کند یعنی این‌طور نیست که برای حفظ قدرت، به هر وسیله و حربه‌ای ولو با توجیه، سکوت و تطهیر چنگ بزنند؛ چراکه برای آنها اصول و معیارهای اصولگرایانه مقدس است و برای تحقق این معیارها با کسی عقد اخوت نبسته‌اند.

به نظر می‌رسد جریانی به این اصولگرایی پیوسته است. در نهایی‌ترین و مطلوب‌ترین شکل می‌توان از این جریان، به عنوان اصولگرایی خام و اولیه که پختگی، بلوغ و نبوغ لازم را ندارد، یاد کرد که آمده و به گونه‌ای به عنوان یک جناح به این جریان پیوسته است، و اتفاقاً اگر قرار است انشعابی صورت گیرد این جریان تازه وارد که البته ریشه‌های کهن سیاسی هم در تاریخ انقلاب اسلامی دارد یعنی اصولگرایی خام و اولیه، باید از آن جریان ناب انشعاب کند.

البته با توجه به غلبهٔ کمی و عددی‌ای که اصولگرایی خام پیدا کرده، ظاهراً وضعیت انشعاب برعکس شده و این اصولگرایی ناب و حقیقی یا اصولگرایی خلاق و انتقادی و مستقل است که باید خود را از این جریانی که ناخواسته به او تحمیل کرده‌اند، جدا کند و حیات مستقل خود را در راستای تحولاتی که در سالهای اخیر ایجاد شده، اعلام کند.

باید از چنین انشعابی به دلیل سازگاری آن با توسعهٔ سیاسی و با ماهیت این جریان اصولگرایی و اجتناب از خودکشی‌های دسته جمعی، استقبال کرد. اگرجریان بازمانده از گذشته مقاومتهایی می‌کند و موضع‌گیری‌هایی انجام می‌دهد که بعضاً این موضع‌گیری‌ها برداشت ما را تقویت می‌کند، تا حدی طبیعی است، اما باید توجه کرد که این مقاومتها برخاسته از چه مواضع اقتصادی، سیاسی و فرهنگی‌ای است و این مواضع را تدوین کرده و به گونه‌ای مواضع اصولگرایی خلاق و انتقادی را از مواضع آن جریان اصولگرایی خام که ممکن است در برخی موراد اشتراکاتی داشته باشند، جدا کرد.

بنده بنا به دلایلی کاندیدای عضویت در شورای مرکزی فراکسیون اصولگرایان مجلس نبودم. [با اشاره به فهرست کاندیداهای این انتخابات که اسم وی در آن نیست]: برخلاف برادر ارجمندمان، دکترتوکلی، که اسمشان در آن لیست قید شده و در آن روز انتخابات، از شرکت در انتخابات انصراف می‌دهند. به طور کلی اسم من حتی در آن لیست نیز نمی‌باشد؛ چون از قبل هم

اعلام کرده بودم که نمی‌خواهم عضو شورای مرکزی اصولگرایانی باشم که در آن غلبه با جریان خاصی است که بیش از حد سیاسی شده است. این بیش از حد سیاسی شدن یکی از نقدهای بنده به جریان غالب بر شورای مرکزی اصولگرایان است. احساس می‌کنم که در قبال سکوت بنده، عده‌ای مانور می‌دهند و متأسفانه این مانورها حکایت از یک بی‌تقوایی سیاسی دارد.

پیش از این در یکی از نشست‌های ماهانهٔ جامعهٔ اسلامی مهندسان، جناب آقای باهنر در موضع‌گیری انتقادی خود، علناً اسم بنده را ذکر می‌کند که البته ممکن است برای بعضی‌ها غیرقابل هضم باشد که چرا در یک جمعی که منتسب به اصولگرایی است، وقتی می‌خواهند موضعی را بیان کنند، علناً اسم یک نفر را به میان می‌آورند و او را به نقد می‌کشند.

این امر برای من قابل هضم بوده است، این اختلافات فعلی مسبوق به سابقه است. اخیراً قائم مقام جامعه اسلامی مهندسین در جراید موضع‌گیری‌ای کرده‌اند مبنی بر اینکه اگر قرار است به خاطر اختلافی که جناب افروغ با معاون رئیس‌جمهور دارد، ایشان عضویت در شورای مرکزی را نپذیرند، این کناره‌گیری موجه نیست.

اختلاف بنده با یکی از معاونان رئیس‌جمهور به هیچ‌وجه شخصی نیست. نمی‌توانم تحمل کنم که قائم مقام جامعه اسلامی مهندسین چنین موضع‌گیری داشته باشد. بدین ترتیب ایشان هم دلیل کاذبی را به موضوع عدم کاندیداتوری من در انتخابات شورای مرکزی فراکسیون نسبت داده و هم دعوا را یک دعوای شخصی جلوه داده است.

همچنین شاهد بودیم که کوهکن مصاحبه می‌کند و می‌گوید فقط آقای توکلی داوطلب عضویت در شورای مرکزی فراکسیون نبوده است و این در حالی است که فهرست کاندیداهای عضویت در شورای مرکزی موجود است و اگر آقای توکلی همان روز انصراف می‌دهد، بنده از مدتها قبل برای عضویت اعلام آمادگی نکردم.

نمی‌توانیم از کسانی که در حرف و شعار، ندای پرهیز از ماکیاولیسم را می‌دهند بپذیریم که عملاً دچار ماکیاولیسم شدند. کسانی که در دور اول به رئیس‌جمهور فعلی رأی ندادند و من شک دارم که در دور دوم هم به او رأی داده باشند، امروز به مدافعان پر و پا قرص و همه جانبهٔ رئیس‌جمهور تبدیل شده‌اند؛ لذا اجازه دهید که احساس کنم این امر حکایت از یک مصلحت‌گرایی دارد که البته رنگ و لعاب مصلحت را یدک می‌کشد.

منافع جناحی و صنفی در پی این توجیه مصلحت‌گرایانه نهفته است؛ ضمن اینکه قرار نیست حقیقت فدای مصلحت شود.

حتی اگر منافع جناحی و صنفی هم در میان نباشد، فکر می‌کنم که این مصلحت‌اندیشی‌ها، غلط است چون حقیقت درحال ذبح شدن است.

امروز جریانی در مجلس حاکم شده که اگرچه ربطی به اصولگرایان و افراد عضو فراکسیون

اصولگرایی در مجلس ندارد، اما این جریان متشکل از عده‌ای است که عمدتاً خط دهندگان اصلی فراکسیون اصولگرایی در مجلس می‌باشند. آنها همه چیز را سیاسی می‌بینند و تلاش می‌کنند که همه چیز را سیاسی کنند؛ درعین حال یک جریان فکری در مجلس است که به دنبال اصولگرایی حقیقی، ناب، خلاق و انتقادی و مستقل از جریانات سیاسی است و خواهان جدایی و فاصله گرفتن از سیاسی دیدن و سیاسی کردن همه چیز است.

متأسفانه جریانی حاکم است که به نام مصلحت و این روزها به نام دفاع از دولت، منافع جناحی و صنفی خود را دنبال می‌کند و اگر فرصت به دست آورد، همهٔ حقایق را ذبح می‌کند. این جریان همان ماکیاولیسم است که چون امروز با شعارهای مذهبی آمده، می‌توان از آن به عنوان ماکیاولیسم مذهبی یاد کرد.

یکی از نقدهای اصولگرایان خلاق نسبت به عملکرد گذشتهٔ هیئت رئیسه و به ویژه شخص رئیس فراکسیون اصولگرایان مجلس است. هرگاه دولت درخواستی داشت یا با مشکلی روبه‌رو می‌شد، ظاهراً به نظر می‌رسید که با رئیس فراکسیون تماس می‌گرفت و او بلافاصله درخواست جلسه اضطراری فراکسیون یا شورای مرکزی را می‌کرد و خواستهٔ دولت را از طریق خود القا و در این خصوص لابی می‌کرد. احساس می‌کنم این فراکسیونی که عمدتاً در یک سال اخیر تبدیل به یک فراکسیون دولتی شده، حسابش از اصل فراکسیون اصولگرایی به ویژه با محوریت اصولگرایی خلاق و انتقادی جداست.

در خصوص بحث مربوط به کمیت و تعداد معدود اعضای فراکسیون اصولگرایان خلاق و انتقادی باید بگویم اگر قرار است فراکسیونی جدید شکل گیرد، مسئلهٔ عدد مهم نیست، مسئلهٔ کیفیت مهم است و مطمئنا اگر کیفیت غالب شود، عدد خود را هم پیدا خواهند کرد و خواهند دید که این عدد، عدد چشمگیری است.

تمام هم و غم ما این است که اصولگرایی را به عنوان یک نحلهٔ فکری و جریان سیاسی تدوین، تئوریزه و نهادینه کنیم. در این بین اگر کسانی هستند که می‌خواهند این جریان را به انحراف کشانند و منافع صنفی و جناحی خود را به هر وسیله‌ای (اعم از توزیع شب‌نامه، انگ زدن و بی‌اخلاقی سیاسی) القا کنند باید با این قضیه مقابله شود و آگاهی بخشی لازم به مردم صورت گیرد تا مردم متوجه باشند که چه کسانی مدافع منافع حقیقی آنها هستند و چه کسانی در سایهٔ حمایت از دولت، چه منافع اقتصادی و سیاسی‌ای را به دست می‌آورند!

افزودن یکسال به دوره نمایندگی مغایر قانون اساسی است

۳ بهمن ۱۳۸۵/ خبرگزاری فارس

[در ارزیابی طرح تجمیع انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی]: من که بارها

گفته‌ام با این طرح به چند دلیل مخالفم. یکی مغایرت جزئی این طرح با قانون اساسی و یکی مغایرت کلی آن با قانون اساسی. مغایرت جزئی آن با قانون اساسی این است که یکسال به طول مدت نمایندگی مجلس افزوده می‌شود و مغایرت اساسی و کلی آن مغایرت با روح قانون اساسی و اصل تفکیک قوا به دلیل همسویی مجلس و دولت است.

انتخابات ریاست جمهوری و مجلس ما علاوه بر زمان برگزاری از لحاظ ساختاری نیز با هم تفاوت دارند. برگزاری غیر همزمان انتخابات ریاست جمهوری و نمایندگان مجلس به تحقق تفکیک قوا کمک می‌کند. در نظام سیاسی غربی که سیستم پارلمانی دارند نیز تفکیک قوا مخدوش است.

وقتی انتخابات جدا برگزار شود، این شبهه را که رئیس‌جمهور، منتخب نمایندگان مجلس است و یا مجلس تحت تأثیر رئیس‌جمهور است را کمرنگ‌تر می‌کند.

معمولاً آنهایی که قوهٔ مجریه را در اختیار داشته و برگزار کنندهٔ انتخابات هستند، به هر حال منافعی دارند و مطمئناً در صورت تجمیع انتخابات، گفته خواهد شد مجلس باید با رئیس‌جمهور و سیاستهای او هماهنگ و همسو باشد و همین مسائل باعث فضاسازی برای نمایندگان طرفدار دولت خواهد شد.

نقد جدی‌تر من به طرح تجمیع انتخابات در ارتباط با توسعهٔ سیاسی و فرهنگی است. مردم در انتخابات ریاست جمهوری و مجلس، سوابق کاندیداها و برنامه‌های آنها را مطالعه می‌کنند، اما در صورت تجمیع انتخابات، فرصتی برای آگاهی مردم از سوابق و برنامه‌های کاندیداها نخواهد ماند و در واقع تنها منفعتی که این طرح خواهد داشت صرفه‌جویی در هزینه‌های برگزاری انتخابات است. به نظرم این یک نوع نگاه اقتصادزده به مسائل کشور است؛ در حالی که توسعهٔ سیاسی و فرهنگی آن قدر مهم است که ما باید برای آن هزینه هم بکنیم.

تشکیل اصولگرایان خلاق، واکنش به دولت‌گرایی پارلمانی است
اصولگرایان خلاق و نقاد با هیچ فرد و گروهی عقد اخوت نبسته‌اند

۳ بهمن ۱۳۸۵/ خبرگزاری مهر

[یکی از بنیانگذاران «فراکسیون اصولگرایان خلاق» مجلس هفتم]: این فراکسیون در واکنش به رفتار سیاسی و غیر اخلاقی سران فراکسیون اصولگرایی دولتی که همهٔ حقایق را ذبح می‌کنند، شکل گرفته است.

جریانی که به نام اصولگرا بعد از دوم خرداد ۱۳۷۶ شکل گرفت و تلاشهای آن منجر به شکل‌گیری شورای شهر دوم و مجلس هفتم و دولت نهم شد، متعلق به اصولگرایان خلاق و نقاد است.

این جریان خلاق بعد از شکل‌گیری دولت نهم به فعالیت خود ادامه داد و رویکرد نقادانه را کنار نگذاشت و به توجیه و تطهیر سیاستها نپرداخت، اما برخی خط دهندگان جریان اصولگرایی در مجلس که با مواضع متفاوت به این جبهه پیوسته‌اند، با آغاز به کار دولت جدید، بحث نقد و نقادی را پایان یافته تلقی کرده و به سرنوشت جریان دوم خرداد گرفتار شدند.

جریان مذکور اصولگرایان دولتی‌اند. آنها که عضو فراکسیون اصولگرایان هستند، الزاماً دولتی نیستند، ولی برخی افراد عهده دار مدیریت فراکسیون مذکور به دلیل نوع نگاه سیاسی و مصلحت‌جویانه باعث شدند بسیاری از اصولگرایان از خط غالب در فراکسیون و شیوهٔ مدیریت سیاسی آن ناراحت شوند.

در یک سال گذشته، هرگاه دولت درخواستی از مجلس داشت یا با مشکلی مواجه بود، با محمدرضا باهنر رئیس فراکسیون اصولگرایان تماس می‌گرفت و خواستهٔ خود را از طریق او به فراکسیون اکثریت القا می‌کرد و این فرایند سبب شده بود «قانون آهنین الیگارشی (خاص‌گرایی)» به گونه‌ای تحقق پذیرید، که اسم این رفتار را باید نوعی وابستگی به دولت یا دولت‌گرایی پارلمانی نامید.

در زمان دولت اصلاحات به دوم خردادی‌ها به ویژه گروههای ارزشی‌تر این جریان گفته بودم تا حساب خود را از جریان لیبرال درون این جبهه جدا کرده و اقدام به خودکشی دسته جمعی نکنند، ولی آنها سخنان او را جدی نگرفتند. اکنون نیز به دوستان اصولگرای خلاق و نقاد توصیه می‌کنم برای حفظ و تداوم گفتمان انقلاب اسلامی، حساب خود را از جریان اصولگرایی دولتی جدا کنند.

کسانی که فراکسیون اصولگرایی مجلس را مدیریت می‌کنند، در دورهٔ نخست انتخابات نهمین دورهٔ ریاست جمهوری به احمدی‌نژاد رأی ندادند و رأی آنها به رئیس‌جمهور فعلی در دوره دوم[1] نیز محل تردید است، ولی معلوم نیست چرا حامیان و رأی دهندگان به رئیس‌جمهور به دلیل ارادت به معیارهای اصولگرایی مخالف دولت اصولگرا معرفی شده و کسانی که از افراد دیگر حمایت کرده و به آنها رأی داده‌اند، مدافع دربست دولت معرفی می‌شوند.

جریانی که همهٔ امور را سیاسی می‌بیند و یا تمایل دارد آنها را سیاسی کند، در گذشته به نام مصلحت و امروز به نام دفاع از دولت، خود را به اصولگرایی خلاق وانتقادی الحاق کرده و منافع جناحی و صنفی خود را دنبال می‌کند و اگر فرصتی به دست آورد، همه حقایق را ذبح می‌کند.

از نگاه غالب سیاسی آنها به پدیده‌ها، همین بس که آقای محمدرضا باهنر در جلسهٔ ماهانهٔ جامعهٔ اسلامی مهندسین علیه بنده سخن گفته و قائم مقام او نیز آشکارا اعلام کرده که بنده به

۱. منظور از دورهٔ اول و دوم، مرحلهٔ اول و دوم نهمین دورهٔ انتخابات ریاست جمهوری است، نه دومین دورهٔ ریاست جمهوری احمدی‌نژاد که دهمین دورهٔ ریاست جمهوری ایران است.

دلیل مشکلات شخصی با معاون رئیس‌جمهور، داوطلب عضویت در شورای مرکزی فراکسیون اصولگرایان نشده‌ام و در ادامهٔ این روند، آقای کوهکن ادعا کرده: فقط آقای توکلی داوطلب عضویت در شورای مرکزی نبوده است، در صورتی که در فهرست نامزدها تنها اسم بنده نبوده و آقای توکلی همان روز انتخابات نام خود را از لیست خط زده است.

این موضع گیری‌های غیر اخلاقی و دور از تقوا که حکایت از سیاست‌زدگی مفرط گویندگان آنها دارد و دعواها را شخصی می‌کند، یا ریشه آنها را به افراد منتسب می‌کند، با هیچ یک از مؤلفه‌های اصولگرایی سازگار نیست و قلب ما را به درد می‌آورد.

اصولگرایان نقاد و خلاق برای آنکه مانند دوم خردادی‌ها دست به یک خودکشی سیاسی دسته جمعی نزنند و در راستای استقبال از توسعهٔ سیاسی که تحقق فرایند تفکیک از نمونه‌های آن است و با این نگرش که انشعاب بیانگر اختلاف مواضع و دیدگاه‌ها و نه بیانگر اختلافات سلیقه‌ای و فردی است، تصمیم گرفت حساب خود را از فراکسیون اصولگرایان دولتی جدا کرده و به اطلاع‌رسانی و آگاهی بخشی بپردازد.

جریان موسوم به اصولگرای مجلس باید از جریان اصولگرای ناب و اخلاقی انشعاب می‌کرد. جریان اصولگرای خلاق، چه شکل بگیرد، چه شکل نگیرد، بنیان گذاران این فراکسیون به عنوان «نمایندهٔ مستقل» در فضایی آزادتر و بدون قید و بند فراکسیونی مواضع خود را اعلام می‌کنند.

اصولگرایان خلاق و نقاد، بعد از انتخابات شورای مرکزی فراکسیون اصولگرایان مجلس توانسته‌اند آزاد منش‌تر در همهٔ زمینه‌ها ابراز نظر نمایند. امیدواریم رویکرد جدید آنها، به ایفای هر چه بهتر نقش انسانی و نمایندگی این افراد کمک کند.

[در خصوص فعالیت‌های آتی این فراکسیون]: اکنون شرایط فعالیت فراکسیون اصولگرایان خلاق وجود دارد، ولی کارها باید با تأنی و تأمل بیشتر و پرهیز از اقدامات عجولانه پیش برود.

پس از آغاز فعالیت‌های این فراکسیون به لحاظ کیفی، مواضع مستقل، حکیمانه و کارشناسی شده و با عزت و متناسب با انقلاب اسلامی و شان و شئون نمایندگی ملت اعلام خواهد شد. به لحاظ کمی نیز بر خلاف اظهار نظر سران فراکسیون اصولگرایی دولتی مجلس هفتم، استقبال خوبی از این جریان نو ظهور خواهد شد.

[در پاسخ به سؤال دیگری در خصوص فعالیت‌های فراکسیون اکثریت برای جلوگیری از انجام وظایف و فعالیت‌های فراکسیون اصولگرایان خلاق]: اگر آنها توفیق در بروز و ظهور جریان اصولگرایی جدید که یک جریان حقیقی و خلاق و نقادانه است، داشتند، می‌توانند امیدوار باشند که جلوی شکل گیری و فعالیت آن را بگیرند.

اصولگرایان خلاق و نقاد با هیچ فرد و گروهی عقد اخوت نبسته‌اند. اصولگرایان ناب به

غلبه گفتمان انقلاب اسلامی می‌اندیشند و امروز که بر خلاف گذشته که دعواها برون گفتمانی و لیبرالیسم همسو با سکولاریزم محور آنها بود، دعواها درون گفتمانی شده و انقلاب اسلامی بار دیگر از حاشیه به متن آمده، باید برای حفظ آن نقد درون گفتمانی جدی گرفته شود.

چنانچه جریان مذکور سرعقل آمده و خود را به باهنر نسپارد و یا ریاست آن فراکسیون رفتار خود را اصلاح کرده و به جای غلبهٔ نگاه سیاسی و استفادهٔ ابزاری از فراکسیون به عقل جمعی پایبند باشد، نیازی به شکل گیری فراکسیون جدید نیست و حرکت اصولگرایان خلاق اثر خود را خواهد گذاشت.

با تقویت جریان انتقادی، نیازی به تشکیل فراکسیون جدید نیست

۷ بهمن ۱۳۸۵/ سایت آفتاب

فعلاً نیازی به تشکیل این فراکسیون نیست و بهتر است که موضوع تشکیل آن مسکوت بماند. مهم مضمون و محتوای یک جریان است. اگر ما بتوانیم در همین جریان اصولگرایی فعلی، مضمون اصولگرایی غیردولتی، خلاق، انتقادی و مستقل را دنبال کنیم، نیازی به تشکیل فراکسیون دیگری نیست.

[در این خصوص که چه نتیجه‌ای از این رفتار حاصل شد]: حداقل نتیجه این بود که خیلی‌ها متوجه این اختلافات داخلی شدند. ما پیش از این بارها مسائلی را مطرح می‌کردیم، اما عده‌ای آن را جدی نمی‌گرفتند. کافی است به مطبوعات مراجعه کنید تا آشکار شود این بحث‌ها، بحث‌های جدیدی نیست. آیا کسی شک دارد که اختلافاتی بین نوع نگاه بنده و بعضی از طرفداران پروپاقرص دولت در مجلس وجود دارد؟ این امر از ابتدا وجود داشته، اما به گونه‌ای نبوده که باعث اعتراض علنی و عمومی شود.

باید دید چه اتفاقی می‌افتد که یک امر غیرآشکار یا قابل تحمل، دفعتا آشکار می‌شود و با صدای بلند فریاد زده می‌شود. این اتفاق به معنی آن است که کفهٔ ترازو به هم خورده و تعادل از میان رفته است و یک مسئله از شکل قابل تحمل و حد متعارف خود خروج نموده که این چنین صدای بلند اعتراضات به گوش می‌رسد.

[در خصوص یکی از محورهای اعتراض او و دوستانش در مجلس در خصوص حمایت از دولت نهم]: حمایت از دولت نباید به معنای تأیید همه جانبهٔ تمام تصمیم‌گیری‌ها و رفتارها شود؛ به گونه‌ای که دولت بودجه زیاد بدهد همه بگویند «به به»، بودجه کم بدهد باز هم بگویند «به به»؛ این امر معلوم می‌کند در این ماجرا نگاه کارشناسی در کار نیست، بلکه یک اطاعت کورکورانه است که ما نمی‌توانیم تحمل کنیم. مجلس اصولگرا روی اصول، نقد می‌کند و روی اصول حمایت می‌کند.

[در خصوص اظهارات فاطمه آجرلو یکی از نمایندگان فراکسیون اصولگرایان در گفت‌وگو با «آفتاب» با هشدار به انشعابیون این جریان دربارهٔ سوءاستفاده دشمنان از شقه شقه شدن نیروهای داخلی و اینکه آیا مقام معظم رهبری از جدایی میان اصولگرایان راضی است؟]: من به لحاظ سیاسی دارای آن مقدار درک و شعور هستم که برخی مصلحت‌های سیاسی و اقتضائات را تشخیص دهم؛ اما مصلحت حد دارد و قرار نیست مصلحت‌گرایی غالب شود. اگر قرار است مصلحت‌گرایی بر روند رفتارهای فراکسیون اصولگرایان غلبه کند، اسمش را بگذارند فراکسیون مصلحت‌گرایی! باید دانست که اصل، اصولگرایی است و این اصل هم، زمان نمی‌شناسد. من فکر می‌کنم اتفاقی که رخ داده این است که دولت‌گرایی و مصلحت‌گرایی از حد خود خارج شده و باعث اعتراض جمعی‌تری شده است.

پس از بحث‌های مطرح شده و بعد از اعلام کاندیداتوری من در شورای مرکزی فراکسیون اصولگرایان و اعلام موضع رسمی من و برخی دلایل که از سوی عناصر دیگر اصولگرا و عمدتاً حامیان پروپا قرص دولت مطرح شد که البته به اعتراض مجدد من انجامید و من از آن به عنوان «بی‌تقوایی سیاسی» یاد کردم، دوستانی آمدند و صحبت کردند. بنده در یکی از صحبت‌هایم گفته بودم که اگر واقعاً مسایلی که از سوی اصولگرایان مطرح شده به اصلاح رفتار بینجامد و بتوانیم جریان اصولگرایایی خلاق و انتقادی را کماکان زنده و با نشاط، نگاه داریم ما و دوستانمان به هیچ وجه داعیه انشعاب و انشقاق نداشته و نداریم.

علائمی دال بر عبرت‌گیری از رفتارهای گذشته مشاهده شده است. صحبت‌هایی شده و قرار شده جریان انتقادی تقویت شود. همچنین بنا شده جلسات مستمری در درون همین فراکسیون اصولگرایان تشکیل شود و دوستان دولت‌گرای فراکسیون اصولگرایان بیشتر متوجه تعامل و مشورت و رایزنی شوند و تن به بازی جمعی دهند و به خرد جمعی پایبند بمانند. من احساس می‌کنم با توجه به تحولات رخ داده و این امید که این اصولگرایی نقاد بتواند اهدافش را پیش برده و همیشه نقاد بماند، دیگر نیازی به تشکیل فراکسیون جدید نباشد.

[در خصوص رایزنی‌های انجام شده با وی]: در هفتهٔ گذشته به من مراجعاتی شد، مواضعی گرفته شد و بعضاً از موضع‌گیری‌های رسمی عذرخواهی شد. مثلاً در یک اظهارنظری گفته شده بود که افروغ در شورای مرکزی اصولگرایان کاندیدا بوده و رأی نیاورده است. این امر مرا آزرده کرد؛ چرا که من اصلاً در آن جلسه حضور نداشتم. این است که من فکر می‌کنم اصولگرایی یعنی پیوند اخلاق و سیاست.

[در پاسخ به این سؤال که شخصاً ترجیح می‌دهید مسایل و مشکلات را در جمع‌های دوستانه و با رایزنی‌های پنهان حل کنید و یا به توافقات در عرصه عمومی در پی انتشار مواضع دو طرف گرایش دارید]: بستگی به موضوع دارد. گاهی موضوع مورد اختلاف چندان عمومیت نیافته

است. در این صورت می‌توان آن را به طور غیرعلنی حل و فصل کرد، اما اگر موضوعی متعین شده و رسانه‌ای و فراگیر شده باشد، باید عمومی‌تر حل و فصل شود و دیگران نیز شاهد روند حل و فصل آن باشند. من در واقع با این مصاحبه‌ای که با شما می‌کنم وجه علنی آن مباحث را مطرح می‌کنم و وجه غیرآشکار را آشکار می‌نمایم؛ چرا که همه در جریان اختلافات قرار گرفته بودند. پس من نتیجهٔ جلسات مختصری که تشکیل شد را در اختیار افکار عمومی می‌گذارم.

من ضمن اعتقاد به کار تشکیلاتی و حزبی، معتقدم که اگر چه کار حزبی به معنای بلوغ و عقلانیت سیاسی است، اما این امر نیز برای خود ساز و کاری دارد و قرار نیست به نام کار تشکیلاتی کار غیرتشکیلاتی انجام دهیم و معترض و منتقد را در مقابل، به عدول از قواعد کار تشکیلاتی متهم کنیم. قاعدهٔ کار تشکیلاتی این است که موضوعات در مجمع عمومی مطرح شود و پاسخها دریافت گردد. قرار نیست پاسخ، القا شود. موضوعات محض غیرلابی شده باید وجود داشته باشد نه پاسخهای لابی شده. عده‌ای فکر می‌کنند کار تشکیلاتی یعنی اطاعت محض و تن دادن به قانون آهنین الیگارشی. در حالی که ما قانون آهنین الیگارشی را نامطلوب می‌دانیم اگرچه اجتناب‌ناپذیر است. آنها می‌گویند چون اجتناب‌ناپذیر است، پس مطلوب هم هست. ما این را قبول نداریم و معتقدیم باید تأثیرات آن را به حداقل رساند.

برای من آرم و نشان جریان جدید مهم نیست، بلکه محتوای آن اهمیت دارد. با توجه به موافقت بسیاری از دوستان اصولگرا با جریان نقادی و تحولات رخ داده فعلاً بحث تشکیل فراکسیون جدید مسکوت مانده است. بهترین نتیجه این است که باید منتظر تقویت شدن جریان نقد در جبههٔ اصولگرایی باشیم. این یکی از نمودهای نتیجه بخش بودن این جلسات است و تنها در صورت تحقق این شرط است که نیازی به تشکیل شعبه‌ای دیگر احساس نخواهد شد.

دیدار احمدی‌نژاد و دکتر افروغ

۱۷ بهمن ۱۳۸۵/ سایت الف

دکتر عماد افروغ، رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی در دیدار با رئیس‌جمهور دیدگاه‌ها و مواضع هواداران منتقد دولت در مجلس را به اطلاع آقای دکتر احمدی‌نژاد رساند.

به گزارش «الف»، در این دیدار، رئیس‌جمهور با پذیرش بسیاری از دیدگاه‌ها و انتقادها، تأکید کرد بسیاری از انتقادهای دکتر افروغ و همکارانش را به جا و از روی خیرخواهی می‌داند و برای رفع آنها تلاش خواهد کرد.

در این دیدار، آقای دکتر احمدی‌نژاد همچنین به برخی سختی‌ها، مشکلات و موانع موجود بر سر راه عمل به وظایف و وعده‌های دولت نهم اشاره و تأکید کرد با همکاری نمایندگان مجلس و پشتیبانی مردم، دولت حداکثر تلاش ممکن را برای غلبه بر مشکلات و عمل به

وعده‌های داده شده و کسب رضایت خدا و ملت به کار خواهد بست.

دکتر عماد افروغ از جمله منتقدان خیرخواه دولت در مجلس هفتم محسوب می‌شود و در روز رأی اعتماد به وزرا، طی نطق مهمی با برخی وزرای پیشنهادی دکتر احمدی‌نژاد مخالفت کرده بود.

سعهٔ صدر دولت را می‌طلبیم. دولت باید صاحب استراتژی باشد. خواستار نگاه جامع‌تر دولت به عدالت هستم

۲۰ بهمن ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

دکتر افروغ در جلسهٔ مشترک کمیسیون متبوعش با رئیس‌جمهور، از وی خواسته تا نگاه جامع‌تری به عدالت داشته باشند.

[با اشاره به جلسهٔ روز پنج‌شنبهٔ کمیسیون فرهنگی با رئیس‌جمهور]: از ابلاغ طرح ساماندهی مد و لباس توسط رئیس‌جمهور تشکر کردیم. ما آرزومند زودتر اجرایی شدن این طرح بودیم و امیدواری خود را اعلام کردیم تا کمیته‌ای مربوط به طرح در وزارت ارشاد تشکیل شود.

از تحت‌الشعاع قرار گرفتن روح و مواد طرح صندوق ازدواج جوانان در صندوق مهررضا (ع)، گله مند بودیم. طرح تسهیل ازدواج جوانان دو سال به طول انجامید که در نهایت به تصویب مجلس رسید و شورای نگهبان نیز آن را تایید کرد، اما ظاهراً وقتی صندوق ازدواج جوانان در صندوق مهررضا ادغام شد، روح و مواد آن نیز تحت‌الشعاع قرار گرفت.

ما خواستار حفظ محتوا و مضمون طرح، جدا از شکل اجرایی آن هستیم. مهم نیست که این طرح در ذیل صندوق مهررضا باشد و یا در ذیل صندوق مستقلی تحت عنوان صندوق ازدواج جوانان، فقط باید محتوا و مضمون آن حفظ شود.

نقدهای وارده به دولت فرصتی در پیش روی قوهٔ مجریه است. در جلسهٔ خود با رئیس‌جمهور از او خواستم تا به سمتی پیش رود که دولت از نقدها استقبال کند و برخوردی عقلانی و صبورانه با نقد داشته باشد؛ چرا که با در پیش گرفتن این مسیر است که می‌تواند پاسخ روشمندی به نقدها بدهد.

دولت می‌تواند با تشکیل گروهی در درون خود، نقدها را، جمع‌آوری و به دستگاه‌های مربوطه ارجاع کند تا به صورت مستند و روشمند به این نقدها پاسخ دهد. پاسخگویی دولت، موجب ارتقای مقبولیت و محبوبیت دولت خواهد شد. این سعهٔ‌صدر را ما از دولت می‌طلبیم و مطمئن هستیم که اگر این مسئله رخ دهد، وجههٔ مردمی دولت ارتقا خواهد یافت.

پاسخگویی از وظایف دولت است. با توجه به اینکه مقام معظم رهبری یک سال را به عنوان سال پاسخگویی اعلام کردند، پاسخگو بودن مسئولان امری لازم و حائز اهمیت است.

رئیس‌جمهور باید از اتکای فردی بیش از حد در ادارهٔ امور پرهیز کند. رئیس‌جمهور باید به لحاظ مدیریتی و حسب درک و تشخیص از مسائل تلاش کند تا برخی مسائل مربوط به ادارهٔ امور را تنفیذ اختیار کند و وارد هر مقوله جزئی نشود.

گسترش حلقهٔ ارتباطی با نخبگان نیز مورد تأکید قرار گرفت. نخبه، حلقهٔ ارتباطی و گسترش تعریف دارند و می‌توان از آنها تعریف جامعی به‌دست آورد و تعامل و رایزنی مستمری را با نخبگان برقرار کرد.

تشکیل اتاق فکر توسط دولت وعنایت بیشتر به تفکر و استراتژی در ادارهٔ امور نیز تاکید شد. در جلسه با رئیس‌جمهور این مسئله را همانطور که بارها تذکر داده بودم، مجدداً متذکر شدم؛ چرا که بر ایجاد آن ضرورت احساس می‌کنم.

تجدید نظر در شیوهٔ اطلاع‌رسانی رسانه‌ای نیز مورد توجه قرار گرفت. متأسفانه برخی از شیوه‌های رسانه‌ای به جای تبلیغی بودن، ضد تبلیغ هستند و زیبندهٔ نظام جمهوری اسلامی و مردم شریف ایران نیستند؛ لذا تجدید نظر در شیوهٔ اطلاع‌رسانی رسانه‌ای جنبهٔ تخریبی شیوه‌های تبلیغی را تعدیل خواهد کرد.

در جلسهٔ مشترک با رئیس‌جمهور از ایشان خواستم تا نگاه جامع‌تری به عدالت داشته باشند. عدالت صرفاً یک مفهوم اقتصادی صرف نیست، بلکه مفهومی است که ابعاد مختلف سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و هم‌چنین وجوه فردی، گروهی و جامعه‌ای را هم شامل می‌شود.

کشور در طول تاریخ همواره به سمت نگاه‌های یک سویه، یا نیازهای فردی و یا جمع گرایی یک سویه گرایش داشته است. باید بدانیم که یکی از ظرفیت‌ها و ویژگی‌های انقلاب اسلامی برخورد جامع با عدالت و حقوق شهروندی است.

اگر می‌خواهیم مسائل ملی به راحتی پیش روند و بتوانند به سلامت عبور کنند نیازمند وفاق ملی هستیم. ما امروز مسائل ملی زیادی همانند مسئلهٔ هسته‌ای داریم که یک مسئلهٔ ملی با ملزومات ملی است. یعنی اگر مایلیم این مسائل به راحتی پیش روند. قطعاً به وفاق ملی نیازمند خواهیم بود؛ البته وفاق ملی یک مقولهٔ دو سویه است.

دولت باید تلاش کند تا زمینه‌های وفاق را از بالا به پایین و یا به عکس فراهم کند. بنابراین باید تعریف شود که ملزومات وفاق ملی چیست و در عین حال باید سعی شود تا دیگران را به بازی گرفته و تعامل برقرار کنیم.

مسائل هسته‌ای برای ما یک حد مسلم است و از آن عدول نخواهیم کرد. البته ما می‌توانیم در پیشبرد آن از انواع رایزنی‌ها، تعاملات و مشارکتها بهره‌مند شویم.

ما می‌توانیم خاکریزهای فرهنگی، فکری معرفتی و تدابیر فکری و نرم‌افزاری را در دستور قرار دهیم تا بتوانیم افکار عمومی جهانی را بسیج و به نفع خود هدایت کنیم.

سؤالات و ابهاماتی در حین سفرهای استانی و قبل و بعد از آن به‌وجود می‌آید، به دولت پیشنهاد کردم تا مطالعهٔ روشمندی در خصوص ابعاد مختلف سفرهای استانی داشته باشد. روی این مسائل باید کار شود و کار انجام شده باید به مردم گزارش شود. درعین حال، سفرهای استانی دارای ابعاد مختلف احساسی، اجتماعی و اقتصادی است. از آنجا که سفرهای استانی جایگاهی خاص در نوع مدیریت ریاست‌جمهوری دارد، پس باید مورد مطالعهٔ جدی از وجوه و ابعاد مختلف قرار گیرد.

[با اشاره به دیپلماسی دولت و اینکه سیاست خارجی فعلی نسبت به گذشته فعال‌تر شده است]: ما توقع داریم به همان میزان که بر فعالیت این دیپلماسی افزوده می‌شود، برابعاد حکیمانه آن نیز افزوده شود؛ چرا که دولت می‌تواند با دادن شاخص، بر اساس آن بگوید که دیپلماسی کشور تا چه اندازه توانسته اجماع جهانی را به نفع ما و برعلیه آمریکا رقم بزند.

دولت می‌تواند سر فرصت بگوید که اگر چه در برخی مقاطع، اجماعی علیه کشور شکل گرفته، اما در عوض موفقیت‌ها و کامیابی‌هایی هم به دست آمده است.

بارها گفته‌ایم که منظور من از تعامل با نمایندگان، کمیسیونهاست؛ چرا که کمیسیونها مباحث تخصصی را مطرح می‌کنند و شائبهٔ مباحث فراکسیونی و مطالبات فردی را ندارند.

بر تأمل مستمر در کار کابینه نیز به رئیس‌جمهور اصرار ورزیدم. طبق متن و روح میثاق‌نامهٔ دولت، تأمل و بازنگری باید مستمر باشد؛ چرا که باید تلاش شود تا در بدنهٔ دولت شاهد شایسته‌سالاری‌باشیم.

بنده دفاع می‌کنم از اینکه کابینه سیاسی باشد، اما بدنهٔ دولت باید بهره‌مند از افرادی باشد که صرفاً به خاطر صلاحیت‌ها، تخصص‌ها، تعهد و پایبندی به آرمانهای نظام به‌کار گرفته می‌شوند؛ بنابراین، ما باید شاهد وجوه تخصصی در بدنهٔ دولت باشیم؛ زیرا نمی‌توانیم در آنجا مسائل سیاسی و جناحی را به طور خاص عمده کنیم.

دولت باید صاحب استراتژی باشد و این استراتژی را عرضه کند و در معرض داوری قرار دهد تا برای کامل شدن، دیگران هم نظرات اصلاحی خود را بیان کنند، اما متأسفانه ما شاهد یک استراتژی مدون فرهنگی از سوی دستگاه فرهنگی دولت نیستیم.

رئیس‌جمهور نیز پاسخهایی در قبال مسائل مطرح شده داده است؛ به گونه‌ای که نسبت به برخی از این موارد برخورد مثبت داشته و آنها را قابل تأمل دانسته و برخی دیگر را نیز همانند سفرهای استانی و موفقیت‌های دیپلماسی و سیاست‌خارجی، جزء افتخارات کشور عنوان کرده است.

به دلیل فرصت محدود، بحث خاصی در مورد سازمان میراث فرهنگی و گردشگری به آن صورت، صورت نگرفته است؛ اما قرار شد در پاسخ به نامهٔ کتبی کمیسیون فرهنگی به ریاست

جمهوری، در مورد عملکرد میراث فرهنگی و گردشگری متقابلا جوابیهٔ کتبی از سوی دولت تهیه و ارسال شود.

اهداف و فلسفه سیاسی اباعبدالله مصداق بارز عزت است

۲۳ بهمن ۱۳۸۵

اگر بخواهیم عزت و آزادگی در نهضت امام حسین را بررسی کنیم، باید به اهداف این قیام توجه داشته باشیم، اهدافی که حضرت اباعبدالله (ع)، خود مطرح کردند؛ چرا که تنها پس از مطرح شدن علل قیام مشخص می‌شود که در پس این علل، چه نوع نگاهی به عالم وجود دارد.

حضرت اباعبدالله در خطبهٔ روز عاشورای خود با اشاره به اینکه هدف از قیام امر به معروف و نهی از منکر است، این امر را تصریح کرده‌اند که نهادینه شدن فسق و فجور والی مسلمین وی را وادار به قیام کرد و نهادینه شدن فسق و فجور به نام دین و اسلام، اشارهٔ مستقیم به این امر است که بخش اعظم قیام و فلسفه قیام امام حسین (ع) امر به معروف و نهی از منکر است. به گونه‌ای که این قیام و شهادت را می‌توان مصداق امر به معروف و نهی از منکر دانست.

از آنجا که امر به معروف و نهی از منکر، در بالاترین سطح آن صورت گرفته، می‌توان گفت که فلسفهٔ عزت و آزادگی، در چنین اهدافی نهفته است. این نگاه مبتنی بر یک فلسفهٔ سیاسی و انسان شناسی خاص است و شاید به صورت بسیار خلاصه بتوان آن را به فرمایش امام حسین (ع) نسبت داد که فرمود مثل من با مثل یزید بیعت نمی‌کند.

نگاهی که امام حسین به انسان، هستی، خدا و جامعه دارد، سرشار از عزت است و به لحاظ تاریخی به جایی می‌رسد که نمی‌تواند به اصطلاح برای حفظ وحدت سکوت کند؛ چرا که جایی برای سکوت وجود ندارد. انحراف به قدری متراکم شده که برای نجات دین باید قیام کرد.

برخی اعتقاد دارند امام حسین (ع) با علم به شهادت به این مبارزه رفت تا شهید شود و برخی معتقدند امام حسین (ع) علم به شهادت نداشت و تنها قصد قیام داشت، درحالی که من معتقدم این دو مسئله قابل جمع است. فردی در جایگاه امام حسین (ع) که با علم به شهادت قیام می‌کند، یعنی در راه تشکیل حکومت اسلام باید تا پای جان نیز ایستاد که این امر درسی برای همیشهٔ تاریخ و نسل‌های بعد است.

زندگی، تربیت، نوع نگاه، فلسفهٔ سیاسی و اهداف قیام حضرت اباعبدالله می‌تواند مصداق مفهومی به نام عزت باشد و اگر بخواهیم تمام اهداف، نگاه و فلسفهٔ سیاسی وی را خلاصه کنیم، می‌توانیم در یک کلمه به نام عزت خلاصه کنیم. نگاهی سربلند، پر افتخار و نگاهی ضد خفت‌پذیری و ضد ذلت‌پذیری را کاملاً نشان می‌دهد. بی‌تردید رمز و راز بقای آفرینش در قیام حضرت اباعبدالله است.

گزارش دیدار یک ساعت و چهل و پنج دقیقه‌ای با رئیس‌جمهور

۲۳ بهمن ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

من در جلسه خود با رئیس‌جمهور از وی خواستم تا به سمتی پیش روند که دولت از نقدها استقبال کند و برخوردی عقلانی و صبورانه با نقد داشته باشد؛ چرا که با در پیش گرفتن این مسیر است که می‌تواند پاسخ روشمندی به نقدها بدهد.

دولت می‌تواند با تشکیل گروهی در درون خود، نقدها را گردآوری، دسته بندی و به دستگاه‌های مربوطه ارجاع کند تا به صورت مستند و روشمند به این نقدها پاسخ دهد.

پاسخگویی دولت، موجب ارتقای مقبولیت و محبوبیت دولت خواهد شد. این سعهٔ‌صدر را ما از دولت می‌طلبیم و مطمئن هستیم که اگر این مسئله رخ دهد، وجههٔ مردمی دولت ارتقا خواهد یافت.

پاسخگویی از وظایف دولت است. با توجه به اینکه مقام معظم رهبری یک سال را به عنوان سال پاسخگویی اعلام کردند، پاسخگو بودن مسئولان، امری لازم و حائز اهمیت است.

رئیس‌جمهور باید از اتکای فردی بیش از حد در ادارهٔ امور پرهیز کند. رئیس‌جمهور باید به لحاظ مدیریتی و حسب درک و تشخیص از مسائل، تلاش کند تا برخی مسائل مربوط به ادارهٔ امور را تفویض اختیار کند و وارد هر مقوله جزئی نشود.

گسترش حلقهٔ ارتباطی با نخبگان مورد تأکید قرار گرفت. نخبه، حلقهٔ ارتباطی و گسترش ارتباط تعریف دارند و می‌توان از آنها تعریف جامعی به‌دست آورد و تعامل و رایزنی مستمری را با نخبگان برقرار کرد.

بر تشکیل اتاق فکر توسط دولت وعنایت بیشتر به تفکر و استراتژی در ادارهٔ امور اصرار ورزیدم. در جلسه با رئیس‌جمهور این مسئله را همان‌طور که بارها تذکر داده بودم، مجدداً متذکر شدم چرا که بر ایجاد آن احساس ضرورت می‌کنم.

تجدید نظر در شیوهٔ اطلاع‌رسانی رسانه‌ای را مورد توجه قرار دادم. متأسفانه برخی از شیوه‌های رسانه‌ای به جای تبلیغی بودن، ضد تبلیغ هستند و زیبندهٔ نظام جمهوری اسلامی و مردم شریف ایران نیستند؛ لذا تجدید نظر در شیوهٔ اطلاع‌رسانی رسانه‌ای را به رئیس‌جمهور متذکر شدم.

در جلسهٔ مشترک با رئیس‌جمهور، از وی خواستم تا نگاه جامع‌تری به عدالت داشته باشند. عدالت صرفاً یک مفهوم اقتصادی صرف نیست، بلکه مفهومی است که ابعاد مختلف سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و همچنین وجوه فردی، گروهی و جامعه‌ای را هم شامل می‌شود.

کشور در طول تاریخ همواره به سمت نگاه‌های یک سویه، یا فردگرایی و یا جمع‌گرایی گرایش داشته است. باید بدانیم که یکی از ظرفیتها و ویژگی‌های انقلاب اسلامی برخورد

جامع با عدالت و حقوق شهروندی است.

اگر می‌خواهیم مسائل ملی به راحتی پیش روند و بتوانند به سلامت عبور کنند، نیازمند وفاق ملی هستیم. ما امروز مسائل ملی زیادی همانند مسئلهٔ هسته‌ای داریم که یک مسئلهٔ ملی با ملزومات ملی است؛ یعنی اگر مایلیم این مسائل به راحتی پیش روند قطعاً به وفاق ملی نیازمند خواهیم بود؛ البته وفاق ملی یک مقولهٔ دو سویه است.

دولت باید تلاش کند تا زمینه‌های وفاق را از بالا به پایین و یا به عکس فراهم کند؛ بنابراین، باید تعریف شود که ملزومات وفاق ملی چیست و در عین حال باید سعی شود تا دیگران را به بازی گرفته و تعامل برقرار کنیم.

مسائل هسته‌ای برای ما یک حق مسلم است و از آن عدول نخواهیم کرد. البته ما می‌توانیم در پیشبرد آن از انواع رایزنی‌ها، تعاملات و مشارکتها بهره‌مند شویم.

ما می‌توانیم خاکریزهای فرهنگی، فکری معرفتی و تدابیر فکری و نرم‌افزاری را در دستور قرار دهیم تا بتوانیم افکار عمومی جهانی را بسیج و به نفع خود هدایت کنیم.

محور دیگر سخنان بنده با رئیس‌جمهور به سفرهای استانی هیئت دولت اختصاص یافت. که سؤالات و ابهاماتی در حین سفرهای استانی و قبل و بعد از آن به‌وجود می‌آید و به دولت پیشنهاد کردم تا مطالعهٔ روشمندی در خصوص نوع پوشش تلویزیونی، میزان عملی بودن مصوبات استانی، پشتوانه علمی و کارشناسی این مصوبات و همچنین مسئله‌ای به نام افزایش توقعات و پیامدهای آن و سایر ابعاد ذی ربط انجام داده و به مردم گزارش دهد.

درعین حال سفرهای استانی دارای ابعاد مختلف احساسی، اجتماعی و اقتصادی است. از آنجا که سفرهای استانی جایگاهی خاص در نوع مدیریت ریاست‌جمهوری دارد، پس باید مورد مطالعهٔ جدی از وجوه و ابعاد مختلف قرار گیرد.

ما توقع داریم به همان میزان که بر فعالیت این دیپلماسی افزوده می‌شود، برابعاد حکیمانهٔ آن نیز افزوده شود؛ چرا که دولت می‌تواند با دادن شاخص، بر اساس آن بگوید که دیپلماسی کشور تا چه اندازه توانسته اجماع جهانی را به نفع ما و علیه آمریکا رقم بزنند.

دولت می‌تواند سر فرصت بگوید که اگر چه در برخی موارد و مقاطع، اجماعی علیه کشور شکل گرفته، اما در عوض موفقیتها و کامیابی‌هایی هم به دست آمده است.

نکتهٔ دیگر، مباحث مطرح شده در این جلسه، مربوط به تعامل سازنده‌تر با نمایندگان مجلس و به طور خاص کمیسیونها بود. بارها گفته‌ام که منظور من از تعامل با نمایندگان، کمیسیونهاست؛ چرا که کمیسیونها مباحث تخصصی را دنبال می‌کنند و شائبهٔ برخوردها و مطالبات فراکسیونی و فردی را ندارند.

بر تأمل مستمر در کار کابینه نیز به رئیس‌جمهور اصرار ورزیدم. طبق متن و روح میثاقنامهٔ

دولت، تأمل و بازنگری باید مستمر باشد؛ چرا که باید تلاش شود تا در بدنه دولت شاهد شایسته‌سالاری‌باشیم.

بنده دفاع می‌کنم از اینکه کابینه سیاسی باشد، اما بدنۀ دولت باید بهره‌مند از افرادی باشد که صرفاً به خاطر صلاحیتها، تخصص‌ها، تعهد و پایبندی به آرمانهای نظام به‌کار گرفته می‌شوند. بنابراین ما باید شاهد وجوه تخصصی در بدنۀ دولت باشیم، زیرا نمی‌توانیم در آنجا مسائل سیاسی و جناحی را به طور خاص عمده کنیم.

دولت باید صاحب استراتژی باشد و این استراتژی را عرضه کند و در معرض داوری قرار دهد تا برای کامل شدن، دیگران هم نظرات اصلاحی خود را بیان کنند، اما متأسفانه ما شاهد یک استراتژی مدون فرهنگی از سوی دستگاه فرهنگی دولت نیستیم.

رئیس‌جمهور نیز پاسخهایی در قبال مسائل مطرح شده داد. به گونه‌ای که نسبت به برخی از این موارد برخورد مثبت داشته و آنها را قابل تأمل دانسته و برخی دیگر را نیز همانند سفرهای استانی و موفقیتهای دیپلماسی و سیاست‌خارجی جزء افتخارات کشور عنوان کرد.

به دلیل فرصت محدود، بحث خاصی در مورد سازمان میراث فرهنگی و گردشگری به آن صورت، صورت نگرفته است، اما قرار شد در پاسخ به نامۀ کتبی کمیسیون فرهنگی به ریاست جمهوری، در مورد عملکرد میراث فرهنگی و گردشگری، متقابلا جوابیۀ کتبی از سوی دولت تهیه و ارسال شود.

جلسۀ خصوصی بنده با رئیس‌جمهور، یک ساعت و چهل و پنج دقیقه به طول انجامید. در ادامۀ این جلسه، جلسه دیگری به اتفاق اعضای کمیسیون فرهنگی، در چهارشنبه شب گذشته تشکیل شد که اعضای حاضر کمیسیون مطالب خود را مطرح کرده و رئیس‌جمهور، پاسخ دادند و این جلسه حدود سه ساعت ونیم به طول انجامید. در این جلسه چون بنده مطالبم را در جلسۀ خصوصی مطرح کرده بودم، فرصت را به سایر اعضای کمیسیون دادم تا ایده‌های خود را بیان کنند.

هر کس فیلم می‌بیند حق داوری دارد
سینماگران ما نسبت خود را با مردم مشخص کنند

۲٤ بهمن ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

[در پاسخ به پرسشی در خصوص انتقادات به نحوۀ داوری جشنوارۀ فیلم فجر]: سینماگران ما نسبت خود را با مردم مشخص کنند. شتر سواری دولا دولا نمی‌شود. وقتی آنها را نقد می‌کنیم می‌گویند ما از پشتیبانی مردم برخوردار هستیم و مردم باید در مورد ما قضاوت کنند و وقتی مردم قضاوت می‌کنند و فیلمی را برمی‌گزینند، می‌گویند داوری، امری کاملاً فنی است.

برای کسی که تفکر انتقادی دارد، مسئله به این سادگی نیست. مسئلهٔ هویت صنفی و مسئلهٔ نقدناپذیر بودن اهالی سینماست و تنها شامل اهالی سینما و سینماگران نمی‌شود. در دانشگاه‌ها و سیاست ما نیز وجود دارد.

فیلم اخراجی‌ها، انتخاب مردم است. آنهایی که وقتی مورد نقد قرار می‌گیرند پای مردم را وسط می‌کشند، اینجا جواب دهند که چرا قضاوتهای مردمی باید نادیده گرفته شود و پای داوری‌های فنی بیرون آید.

برخورد ما با مردم دوگانه است. یا از همان ابتدا بگویید مجموعهٔ نگاه ما برای مردم جایی باز نکرده و یا اگر برای مردم جا باز می‌کند، فقط برای دفاع از هویت صنفی نباشد و آنجایی که منافع شما را به مخاطره می‌اندازد، پای مردم را وسط می‌کشید.

فیلم برای مردم ساخته می‌شود و هر کس فیلم می‌بیند حق داوری دارد و مردم نیز یکی از ملاکهای داوری هستند و اگر قرار است فیلم برای محفل خصوصی ساخته شود، نباید اکران عمومی شود و باید اکران خصوصی شود.

ما این موضوع را در کمیسیون به بحث می‌گذاریم تا مفصل بررسی شود، چون من فیلم اخراجی‌ها را دیدم و قضاوت من این است که واقعاً قطع نظر از پردازش آن با اینکه خیلی زود به نتیجه می‌رسد و روند تحول را به خوبی به تصویر نمی‌کشد، اما داستان واقعی جنگ است و معلوم می‌شود کسی این فیلمنامه را نوشته را که جنگ و جبهه و عقبهٔ جنگ را شناخته است.

این فیلمنامهٔ خوبی بود. بازیگران نیز شاهکار خلق کردند و روح طنز نیز در این فیلم دیده می‌شود و جا داشت که بهتر از اینها با آن برخورد شود.

تا حدودی نام کارگردان فیلم، داوری را تحت‌الشعاع قرار داد.

[در خصوص روز والنتاین (روز عشق و دوستی) که چند سال است در ایران رواج دارد]:
ما مدتهاست که گفته‌ایم که روز اول ذیحجه که روز ازدواج حضرت علی (ع) با حضرت فاطمه (س) است، روز ازدواج جوانان نام‌گذاری شود و توقع داشتیم که دولت سال گذشته این کار را انجام دهد و این روز را نامگذاری کند، ولی این کار را نکرد.

امسال که این روز مصادف با شب یلدا بود، من خودم چند بار این موضوع را تکرار کردم و صدا و سیما نیز زیرنویسی کرد.

عشق باید تجلی داشته باشد و تجلی نهایی آن باید ازدواج باشد.

یکی از مباحث من با رئیس‌جمهور در خصوص طرح تسهیل ازدواج جوانان بود و آن این که با ادغام صندوق ازدواج با صندوق مهررضا، تا حدودی روح و مفاد مصوبهٔ مجلس تحت‌الشعاع قرار گرفت و ما تلاش می‌کنیم بندهایی از طرح تسهیل ازدواج جوانان عملی شود.

با اشاره به سؤالات آزمون ضمن خدمت فرهنگیان: باید پای مقامات قضایی به میان آید، چه فرقی بین این سؤالات و کاریکاتوری است که در دانمارک منتشر می‌شود؟

۱ اسفند ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

[در خصوص سؤالات آزمون ضمن خدمت فرهنگیان که به ساحت مقدس پیامبر اکرم (ص) توهین شده است]: نمی‌دانم این امتحان در چه سطحی برگزار شده است. ممکن است در ضمن احادیث ما یک چنین چیزهایی به صورت پراکنده باشد که اینها برگرفته از کتاب سنن نبی علامه طباطبایی باشد، اما تنظیم این سؤالات مربوط به این کتاب نیست.

[با اشاره به سؤال چهارم این آزمون و با بیان اینکه خجالت می‌کشم این سؤال را بخوانم؟]: این سؤالات نشان می‌دهد اگر حتی اشکال شکلی هم نداشت که دارد، اما دو مؤلفه را زیر یک گویهٔ خاص نمی‌آورند و این نشاندهندهٔ این است که طرف سواد تنظیم سؤالات را نداشته است.

این سؤالات این‌قدر وقیح است که به خودم اجازه نمی‌دهم آنها را تکرار کنم. این حکایت از یک سادگی ندارد و یک عمل کاملاً رندانه است که باید برخورد شدیدی نسبت به آن صورت گیرد. ضمن اینکه فقط به سطحی از رفتارهای پیامبر (ص) توجه کرده است.

ما توقع داریم به جهان‌بینی، ارزشها، سیره و سلوک نظری و عملی پیامبر (ص) توجه شود.

این سؤالات به لحاظ مضمونی و به لحاظ شکلی اشکال دارد. باید با طراح این سؤالات به شدت برخورد شود. چه فرقی بین این سؤالات و کاریکاتوری است که در دانمارک منتشر می‌شود؟ این در جهان اسلام و در تشیع و در سال پیامبر اعظم (ص) اتفاق می‌افتد.

این موضوع، مسئلهٔ اجماعی همهٔ نمایندگان است و دیگر گروه و فراکسیون برنمی‌دارد. نمایندگان امروز در این خصوص تذکری را مطرح کرده‌اند که باید جواب تذکر را بشنویم.

[در پاسخ به اینکه از احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور چه توقعی دارید؟]: توقع این است که در این موضوع برخورد شود؛ البته خبرهایی رسیده که این سؤالات منتشر نشده و آزمونی با این سؤالات برگزار نشده است. اینها سؤالاتی است که باید مشخص شود. ما منتظر پاسخ به تذکرمان هستیم، اما تا الآن حتماً باید با طراح برخوردی مستند به حکم قضایی صورت گیرد.

به موضوع استیضاح وزیر آموزش و پرورش وارد نمی‌شوم. باید دید مقامات قضایی در این خصوص چه می‌کنند! اگر قرار باشد برخوردی فراتر از حیطهٔ آموزش و پرورش باشد باید پای مقامات قضایی به میان آید.

هیچ‌گاه برخورد عجولانه و احساسی نکرده‌ام، اما از برخورد عقلانی قضایی هم به موقع‌اش دفاع کرده‌ام.

دولت گذشته به اصل نقد معتقد نبود؛ در این دوره نقد درون گفتمانی بیشتر شده است

۲ اسفند ۱۳۸۵/ سایت آفتاب

[با اشاره به نامه‌ای که چندی پیش کمیسیون فرهنگی در مورد عملکرد ضعیف سازمان میراث فرهنگی به رئیس‌جمهور ارائه کرده بود]: من در جلسه‌ای خصوصی که با ایشان بودم، علاوه بر بحث‌های دیگر، به این گزارش اشاره کردم و خواستار پاسخ کتبی دولت شدم؛ چرا که کمیسیون فرهنگی این نامه و گزارش را به گونه‌ای مکتوب ارائه کرده است و تقاضا داریم که پاسخ کتبی دریافت کنیم.

ما نخواستیم که مسئله بیش از این، آشکار شود و به گونه‌ای عمل کردیم که مسئله را با خود رئیس‌جمهور مطرح کنیم تا مشکل حل شود، اما هنوز پاسخی از سوی وی دریافت نکرده‌ایم و اگر پاسخی به ما داده نشد ما گزارش عملکرد ضعیف سازمان میراث فرهنگی را منتشر خواهیم کرد.

ما به معاون پارلمانی رئیس‌جمهور تذکر خواهیم داد تا این مسئله را به احمدی‌نژاد یادآوری نماید و اگر جوابی دریافت نشد، مجبوریم که این گزارش را علنی کنیم.

کمیسیون فرهنگی در مورد بسیاری از سازمانها اطلاعیه و بیانیه صادر کرده. حساسیتهای بسیار در مورد سازمان میراث فرهنگی و گردشگری ایجاد شده است و برخی این گزارش را دعوای شخصی می‌دانند و فکرمی‌کنند که اعتراض ما تنها به یک مراسم خاص محدود می‌شود؛ به همین دلیل ما تا کنون گزارش خود را منتشر نکرده‌ایم. علی رغم تمامی این صحبت‌ها، در گزارش ما هیچ اشاره‌ای به آن مراسم نشده است، بلکه این نامه دارای هفده محور است که اساسا ربطی به حضور مشائی در آن مراسم ندارد.

پاسخ دولت باید به گونه‌ای مکتوب باشد. ما گزارشی مکتوب به رئیس‌جمهور تقدیم کرده‌ایم و خواهان پاسخ مکتوب هستیم تا بتوانیم به آن استناد کنیم.

اگر جواب دولت را دریافت کردیم، گزارش خود را نیز به همراه این پاسخ منتشر خواهیم کرد، اما اگر جوابی حاصل نشد به ناچار گزارش عملکرد نامناسب و ضعیف سازمان میراث فرهنگی و گردشگری را به گونه‌ای عمومی، منتشر خواهیم کرد؛ چرا که ما وظیفهٔ آگاهی بخشی و شفاف سازی داریم.

[در واکنش به اظهاراتی مبنی بر مسکوت ماندن فراکسیون اصولگرایان خلاق و نقاد]: به نظر من بحث اصولگرایان خلاق و نقاد یک جریان محسوب می‌شود که اکنون نیز اثرات آن مشاهده می‌شود.

ایجاد فراکسیون اصولگرایان خلاق و نقاد، به گونهٔ علنی و رسمی، مشروط به شرایطی

است. ایجاد این فراکسیون به گونهٔ رسمی نیازمند اتفاقاتی است که شرایط را برای ایجاد یک فراکسیون جدید مساعد کند که اکنون شرایط برای اعلام و شکل‌گیری رسمی این فراکسیون مهیا نیست، اما این جریان اصالت، واقعیت و موجودیت دارد. اگر دقت کنید می‌بینید هنگامی که فراکسیون غالب مجلس حمایت خود را از آقای الهام، رسما اعلام می‌کند، ایشان رأی قاطع و بالایی نمی‌آورند که این نشان دهندهٔ حضور و تأثیر جریان اصولگرایان خلاق و نقاد است.

[در خصوص طرح سؤال از رئیس‌جمهور در مجلس]: با وجود آنکه من این طرح را امضا نکرده‌ام، اما این طرح را حق نمایندگان می‌دانم و معتقدم احمدی‌نژاد نیز باید از آن استقبال نماید.

نقد، یک فرصت است نه تهدید. رئیس‌جمهور می‌تواند از این فرصت، استفاده کند و با سعهٔ صدر، به سؤالات پاسخ دهد و پاسخ ایشان در اختیار مردم قرار بگیرد تا خود مردم قضاوت کنند.

اگر نمایندگان مجلس، مصلحت را در فراخواندن رئیس‌جمهور دیده‌اند، هیچ اشکالی ندارد و نباید فضایی درست شود که نمایندگان نتوانند از وظیفهٔ حقوقی خویش استفاده نمایند.

نقد منجر به رشد مردم می‌شود، حتی اگر انتقاد سازنده نباشد، پاسخهای مناسب رئیس‌جمهور می‌تواند اثرات نقد مخرب را برطرف سازد؛ بنابراین، سؤال از احمدی‌نژاد می‌تواند یک فرصت مناسب برای ایشان محسوب گردد.

احمدی‌نژاد چه فراخوانده شود و چه نشود باید در برابر این انتقادات با سعهٔ صدر، پاسخ مناسب دهد تا مردم دربارهٔ ایشان قضاوت کنند.

صحبت‌های من به معنای انتقادپذیری دولتهای گذشته نیست، بلکه به نظر من دولت گذشته نیز به اصل نقد، معتقد نبود و این دوران نقد درون گفتمانی بیشتر شده است. حال برخی می‌گویند اصولگرایان به جان هم افتاده‌اند، و من می‌گویم که‌ای کاش شما هم به جان هم افتاده بودید تا مردم اکنون به شما اقبال نشان می‌دادند و روی‌گردان نمی‌شدند.

اگر اصولگرایان نمی‌خواهند مردم از آنان روی برگردانند، باید یکدیگر را نقد کنند، اما اگر به تعریف و تمجید از هم بپردازند، فاتحهٔ آنان خوانده شده است.

فضای کنونی کشور را مبتنی بر نقد درون گفتمانی می‌دانم. اکنون چه اصولگرایان و چه غیر اصولگرایان، با ادبیات انقلاب اسلامی به نقد یکدیگر می‌پردازند نه اینکه با ادبیات لیبرالیسم یا سکولاریسم سخن بگویند. فهم چنین معنایی نیازمند درایت و عاقبت اندیشی است. کسانی که غرق در نیاز روزمرهٔ زندگی هستند و نگاه عمیقی ندارند، متوجه چنین مفهومی نیستند، امای کاش برخی، فرمایشات مقام معظم رهبری را بیشتر مدنظر قرار می‌دادند و محدودهٔ اصولگرایی را تنها به یک فراکسیون محدود نمی‌کردند. مقام معظم رهبری می‌فرمایند اصولگرایی اصلاح‌طلبانه. به این معنا که در ذات اصولگرایی، اصلاح‌طلبی نهفته است و اصولگرایی که نخواهد اصلاح

کند، به اصولی معتقد نیست و اگر اصلاح‌طلبی مبتنی بر اصولی نباشد، اصلاح بی‌بنیاد و ریشه می‌شود؛ بنابراین می‌توان به تفاهم رسید.

لزوم برخورد شدید با طراح سؤالات آزمون فرهنگیان

۵ اسفند ۱۳۸۵/ خبرگزاری فارس

[با اشاره به طرح سؤالات توهین‌آمیز به ساحت مقدس پیامبر اسلام در آزمون ضمن خدمت فرهنگیان استان تهران]: طرح این سؤالات خجالت‌آور است. طرح این سؤالات تنها حکایت از سادگی ندارد، بلکه یک عمل کاملاً رندانه است.

[با اشاره به برخی سؤالات آزمون مذکور و جوابهای ذکر شده در این سؤالات]: انتخاب یکی از گزینه‌ها از چهارگزینهٔ ذکر شده در این سؤالات موجب می‌شود که شما مطالب وهن‌آمیز دیگر گزینه‌های ذکر شده را تایید کنید.

سؤالها و جوابهای ذکر شده آنقدر وهن‌آلود و وقیح است که من به خود اجازه نمی‌دهم که سؤالات و جواب‌ها را بخوانم.

این آزمون علاوه بر اشکال شکلی و محتوایی نشان‌دهنده این است که طراح سؤالات، سواد طرح سؤالات چهارگزینه‌ای نداشته است.

طرح سؤالات در این آزمون تنها به سطحی از رفتارهای پیامبر اعظم توجه شده است. ما توقع داریم که به جهان‌بینی و ارزشها و سیر و سلوک پیامبر اسلام توجه شود.

سؤال من این است که چه فرقی بین این نحوهٔ سؤالات و تنظیم آن با کاریکاتوری است که در دانمارک علیه پیامبر کشیده شد؟

این مسئله‌ای است که همهٔ نمایندگان بر روی آن اجماع دارند و در این قضیه جناح و فراکسیون مطرح نیست.

من نمی‌دانم این آزمون درچه سطحی از کشور، برگزار شده است. ممکن است این سؤالات اصلاً منتشر نشده و یا توسط مسئولین، برگزاری، آزمون لغو شده باشد و خبرهایی رسیده که بر اساس این سؤالات اصلاً آزمونی صورت نگرفته است.

نباید در این قضیه برخورد احساسی شود و برخورد باید مستند به حکم قضایی باشد.

انتقاد از سکوت دربرابر سؤالات موهن آزمون ضمن خدمت فرهنگیان چرا معلمان اخلاق، سکوت می کنند و علما فریاد نمی‌زنند؟

۸ اسفند ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

[با اشاره به بحث سؤالات آزمون ضمن خدمت فرهنگیان]: مسببین این حادثه باید به مجازات

کافی برسند؛ البته ممکن است ذهنهای ساده بگویند به این ترتیب دولت یا وزارت آموزش و پرورش تضعیف می‌شود. باید از این ذهنهای ساده پرسید آیا اگر جایگاه پیامبر (ص) تضعیف شده و مقام بلند و منیع ایشان خدشه‌دار شود بلااشکال است؟ اما اگر وزیری زیر سؤال برود محل اشکال؟

کدام را باید فدای دیگری کرد؟ تشکیل حکومت اسلامی کار سختی است یا نباید آن را تشکیل می‌دادیم یا آنکه پس از تشکیل آن باید در هر لحظه مراقب پاس داشته شدن اخلاق، دیانت و سنت باشیم.

آیا اگر پیامبر اعظم (ص) مورد بی‌حرمتی قرار گیرد، می‌شود دم از تداوم و استمرار حکومت دینی زد؟

عطف به رابطهٔ قدرت – مسئولیت که طی آن ثابت می‌شود که هرکسی که قدرت دارد چه در برابر اعمال خود و چه در برابر بی‌عملی خودش مسئولیت دارد، مسوولیت اصلی متوجه شخص وزیر است.

ای کاش وزیر استعفا می‌داد و با این استعفای خود متوجه عمق فاجعه می‌شد و دیگران را نیز متوجه آن می‌کرد.

این امکان وجود داشت که این استعفا توسط رئیس‌جمهور پذیرفته نشود. استعفای وزیر در این مورد به این معناست که خود به استقبال برخورد می‌رود و می‌پذیرد که به گونه‌ای کوتاهی و غفلتی صورت گرفته است.

در بعضی مواضع با سکوت دوستان، اولین اصل اخلاقی مبنی بر اینکه آن‌چه برای خود نمی‌پسندی برای دیگران هم نپسند رعایت نمی‌شود. اگر سیاست خوب تعریف نشده و محدودهٔ آن مشخص نشود، گسترهٔ اخلاق را هم در بر می‌گیرد و اخلاق و فرهنگ را هم سیاسی می‌کند و این یک زنگ خطر برای اخلاق و بشریت است.

وجه ممیزی حکومت ما که همان پیوند اخلاق و سیاست است، این پرسش را مطرح کرد که اگر این اتفاق در دورهٔ گذشته و یکی از وزارتخانه‌های آن دوره اتفاق افتاده بود، ما چه واکنشی نشان می‌دادیم؟

این حادثه در سال پیامبر اعظم (ص) و در فضای توهینها و فتنه‌انگیزی‌های صورت گرفته در جهان کنونی اتفاق افتاده و لذا این سؤال را به ذهن متبادر می‌کند که آیا این خطا صرفاً یک خطای مربوط به آزمون بوده و یک ذهن ساده به دلیل سطحی‌نگری و ملهم از احادیث مختلف و یا یک کتاب خاص چند گزینه را در ذیل چند سؤال کنار هم گذاشته است؟

وقتی به ترکیب سؤالات نگاه می‌کنیم متوجه می‌شویم به‌رغم آنکه ساده نشان می‌دهد، به شدت پیچیده و رندانه است و اگر کسی ذهن عمیقی نداشته باشد، ممکن است اسیر این سادگی

شده و قضاوت کند که طراح ناشی و ناآگاه بوده است.

[با اشاره به یکی دو نمونه از سؤالات این آزمون که نشان می‌دهد که طراح از سر سادگی آن را طرح نکرده است]: این امر حکایت از توهین مستقیم با یک عمل کاملاً رندانه می‌کند؛ چون به عنوان مثال یکی از سؤالات آن‌قدر وقیح است که پاسخگو هریک از گزینه‌ها را انتخاب کند، بقیهٔ گزینه‌ها را به عنوان یک وهن در مورد پیامبر (ص) پذیرفته است.

چرا معلمان اخلاق سکوت می‌کنند و علمای حوزه‌ها فریاد نمی‌زنند؟ آیا واقعاً باید همه چیز را به سیاست پیوند داد؟ آیا باید همه چیز را به دوران، برهه و مقطع نسبت داد و قضاوتی ورای برهه و مقطع نکرد؟

آنچه در دوره‌های دیگر خطا بوده، اگر در دورهٔ اصولگرایی رخ دهد، خطایش مضاعف است. احساس می‌کنم به عنوان یک مسلمان وظیفه دارم فریاد بزنم و آگاهی‌بخشی کنم، اما در این فریاد زدن و آگاهی‌بخشی باید مواظب باشیم که اشاعهٔ فحشا صورت نگیرد و در میان آگاهی‌بخشی خود مدام عبارات موهن موجود در آزمون را تکرار نکنیم.

مسببین این حادثه باید به سزای اعمال خود برسند. باید مجازات کافی را در این امر شاهد باشیم. اینکه طراح سؤال یا مسوول بالاتر او را از کار برکنار کنند کافی نیست. چون این عمل در وزارت آموزش و پرورش اتفاق افتاده باید برخورد قاطع‌تری را شاهد باشیم.

[با اشاره به عدم واکنش جدی نسبت به این قضیه]: وقتی برخورد این‌چنینی صورت می‌گیرد، علامت و هشداری است نسبت به اتفاق بعدی.

باید شاهد برخورد جدی در بدنهٔ آموزش و پرورش باشیم. اگر این برخورد را شاهد نباشیم، این مورد از آن مواردی است که می‌شود پای مدعی‌العموم به میان آید. در حالی که در بسیاری مسایل جزئی پای مدعی‌العموم به میان آمده است اکنون باید قوهٔ قضاییه پاسخگو باشد و این پرونده را به جریان انداخته و برخورد کند.

حضرت امام (ره) در مواردی همانند و حتی کوچک‌تر از این مورد، برخورد قاطعی انجام داده‌اند. تعجب می‌کنم بعضی‌ها، هرچند روحانی، می‌گویند این آزمون، معلومات علمی را نمی‌سنجد؛ حال آنکه دعوا سر آرایش مؤلفه‌ها و گزینه‌های سؤالات است و دعوا سر آن است که به وسیلهٔ چنین آزمونی مطالب زشت و زننده و موهنی را به مخاطب و پاسخگو منتقل می‌کنند.

توقع داشتیم که در آموزش و پرورش تحول‌گرای ما به جای آنکه به این سؤالات که سطح نازلی از رفتار را می‌سنجد، به لایه‌های زیرین معرفت نبوی توجه می‌شد، اما نه تنها این اتفاق نیفتاده بلکه با سؤالات موهنی روبه‌رو هستیم که در حالی که به نظر می‌رسد یک فرد احمق آنها را تنظیم کرده، رندانه تنظیم شده‌اند.

باید از برخورد احساسی و هیجانی پرهیز کرد. وزیر باید برخورد قاطعی انجام داده و قوۀ قضاییه نیز وارد عمل شود. کاری نکنید که احساسات مردم جریحه‌دار شود. اکنون مردم از مضامین این آزمون اطلاع ندارند؛ اگر اطلاع یابند، برخورد دیگری می‌کنند؛ لذا قوۀ قضاییه حسب وظیفۀ حقوقی و قضایی خود باید وارد عمل شده و آن را به سرانجام رساند وگرنه دیر یا زود مردم متوجه می‌شوند و ممکن است برخورد دیگری انجام دهند.

منتظر یک برخورد معقول و متناسب با زشتی این کار هستیم. اگر برخوردی معتدل و متناسب صورت گرفت و اگر ورود قوۀ قضاییه را به این مقوله شاهد بودیم که هیچ، اگر نه حسب وظیفۀ مسلمانی و بندگی خود باید موضع بگیریم.

وظیفۀ نمایندگی ما را روز به روز آمیخته با مصلحت‌هایی می‌کنند که به هیچ وجه به صلاح کشور نیست. این سکوت‌ها شرایط را به گونه‌ای رقم می‌زند که انسان وظیفۀ مسلمانی و بندگی خود را راحت‌تر می‌تواند ادا کند تا وظیفۀ نمایندگی.

نمایندگان مسلمانند و بندۀ خدا. وظیفۀ بندگی و مسلمانی آنها اقتضا می‌کند که فریاد زنند و این وظیفه فقط مربوط به نمایندگان نبوده و شامل همۀ آحاد ملت می‌شود؛ لذا منتظریم قبل از اینکه شاهد واکنشهای افراطی و احساسی باشیم، خود وزارتخانه و قوۀ قضاییه وارد عمل شوند.

اگر نگویند افروغ تشویش اذهان عمومی می‌کند، قوۀ قضاییه باید به این سؤال پاسخ دهد که چرا تا کنون وارد این قضیه نشده است و چرا شهرام جزایری از دست ماموران فرار می‌کند و آیا در اصل بین آن عدم ورود و این فرار، رابطه‌ای ماهوی وجود ندارد؟

پیگیری علت فیلترینگ سایت بازتاب از وزیر ارشاد

۸ اسفند ۱۳۸۵/ خبرگزاری ایسنا

من پیش از اینکه وارد مسئلۀ فیلترینگ بازتاب شوم، به این نکته اشاره کنم که به عنوان نمایندۀ مجلس و یکی از اعضای کمیسیون فرهنگی، اظهارنظر می‌کنم و این اظهارنظر، اظهارنظر رسمی کمیسیون نیست. این صحبت‌ها، نظر شخص من است و طبیعی است که موافقان و مخالفانی داشته باشد.

مسئلۀ ما باید پیش از هر چیز، دفاع از آزادی بیان و حقوق اساسی مردم باشد. دغدغۀ اصلی ما باید پاسداشت حرمت آزادی بیان و جلوه‌های مختلف آن باشد، دغدغه‌ای که در قانون اساسی بر آن تأکید شده و حتی عنوان شده که هیچ کس حق ندارد به نام دفاع از استقلال و امنیت، آزادی‌های اساسی مردم را خدشه‌دار، محدود و سلب کند. این نکته، نکتۀ بسیار بارزی است. هرچند که به نام آزادی هم اجازه داده نشده فردی، استقلال و تمامیت ارضی را زیر سؤال ببرد. نکتۀ حایز اهمیت دیگر این است که در کل ما اگر صدای یک منتقد و حتی صدای یک

مخالف را از درون کشور بشنویم، این به لحاظ اجتماعی، سیاسی و فرهنگی به نفع ماست و یکی از مظاهر و جلوه‌های نقد درون‌گفتمانی هم همین می‌تواند باشد که صدای مخالف و منتقد از درون کشور به گوش برسد. آن هم سایتی که همگان آن را به عنوان یک سایت درون‌گفتمانی می‌شناسند و از آن به عنوان سایت وابسته به نظام یاد می‌کنند؛ یعنی به عنوان یک سایت اپوزیسیون و یک سایت ضدانقلابی به هیچ وجه این سایت تعریف نشده است؛ حتی دسته‌بندی‌هایی که می‌کنند آن را به عنوان یک سایت وابسته به نظام و وابسته به جمهوری اسلامی اما با یک نگاه انتقادی به شمار می‌آورند.

[در پاسخ به این پرسش به عنوان یک محقق و استاد دانشگاه و از سوی دیگر یکی از اعضای کمیسیون فرهنگی، نظرش دربارهٔ آیین‌نامهٔ ساماندهی سایتهای اینترنتی مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی چیست؟]: ما معتقد هستیم که امروزه با عرصه‌ای از فعالیتها روبه‌روییم که سابقه نداشته است. پیش‌تر اطلاع‌رسانی به صورت مکتوب بوده و امروز به صورت تصویری است و مسلم است که قانونمندی‌های مربوط به خودش را می‌طلبد. حال در مواجهه با این‌گونه وسایل اطلاع‌رسانی یا باید به همان شیوهٔ نظامهای داوری و قانونهای موجود در زمینه رسانه‌های مکتوب ارجاع داد و یا آیین‌نامه و قانون جدیدی را تدوین کرد. همین نکته هم باید محل تأمل و سؤال باشد که چه وجه ممیزه‌ای بین رسانه‌های مکتوب و رسانه‌های غیرمکتوب و رسانه‌های رایانه‌ای وجود دارد؟ و حتماً باید برخورد ویژه‌ای با رسانه‌های نوین شود.

چرا ما نتوانیم در خصوص سایتها و خبرگزاری‌های اینترنتی، هیئت منصفه داشته باشیم؟ و چه اشکالی دارد که از همان قانون موجود استفاده کنیم و کسانی که قوانین موجود را برای رسانه‌های اینترنتی کافی نمی‌دانند، دلایل قانع‌کننده آنان چیست؟ من فکر می‌کنم حداقل در اینکه ما باید هیئت منصفه داشته باشیم، خصوصا در جرایم سیاسی رایانه‌ای، این به صواب نزدیک‌تر است. به هر حال هر دو اطلاع‌رسانی و آگاهی‌بخشی می‌کنند، منتها یکی مکتوب و دیگری غیرمکتوب است.

به هر حال آنچه که در آن جلسه گذشت، حکایت از این داشت که شورای عالی انقلاب فرهنگی، سیاستهایی را در خصوص منضبط کردن فعالیتهای خبری رایانه‌ای، تدوین و به تصویب رسانده و دولت را ملزم کرده که آیین‌نامهٔ اجرایی را تنظیم و آن را به تصویب برساند و ظاهراً این آیین‌نامه تصویب شده و به تصویب هیئت دولت هم رسیده و از سایتهای مختلف هم خواسته شده که مشخصات خود را ثبت کنند ولی سایت بازتاب، از ثبت کردن خود، امتناع ورزیده و موارد خلافی را نیز مرتکب شده است. مواردی مانند نشر اکاذیب، افترا، توهین به اشخاص و مسائل امنیتی.

ظاهرا در یک جلسه‌ای مقامات مربوط با این آیین‌نامه بالاتفاق نظر داده‌اند که این تخلفات

توسط سایت بازتاب صورت گرفته است. این مقامات عبارتند از چهار وزیرکه عبارتند از: وزرای اطلاعات، ارتباطات، دادگستری و ارشاد اسلامی، به همراه رئیس سازمان صدا و سیما.

حتی از وزیر ارشاد سؤال کردم که آیا شما این موارد را صورت جلسه مکتوب کرده‌اید؟ که گفتند بله و وقتی سؤال کردم که آن صورت جلسه کجاست؟ بیان کردند که در حال حاضر همراه آنها نبوده و بعدا می‌توانند آن را نشان دهند. این نکته حایز اهمیتی است که اگر مسئولان این وزارتخانه‌ها آن صورت‌جلسه را امضا کرده‌اند، کمیسیون فرهنگی مایل است که سند آن را رویت کند. در همان آیین‌نامه آمده که ابتدا باید تذکر کتبی داده شود و در صورتی که رسانه رویهٔ خود را اصلاح نکرده، باید مراحل و اقدامات بعدی طی شود. هرچند که در آن آیین‌نامه صحبت از مراحل بعدی به میان نیامده است.

سؤال کردم که آیا شما تذکر کتبی به سایت بازتاب داده‌اید؟ گفته شد که چون اینها خود را به ثبت نرسانده‌اند، ما نمی‌دانستیم که این تذکر کتبی را باید به کجا بدهیم، بنابراین تذکر کتبی هم ندادیم و در نهایت اقدام به فیلترینگ این سایت کردیم. برای من به عنوان یک عضو کمیسیون فرهنگی و نه به عنوان رئیس کمیسیون، چند سؤال مطرح است: آیا واقعاً وزارت ارشاد اسلامی، مشکلی در ارسال یک تذکر کتبی داشته است؟ صرف اینکه سایت بازتاب خود را ثبت نکرده نمی‌تواند مانع از این باشد که ما تذکر کتبی ارسال کنیم.

به نظر می‌رسد با توجه به اهمیت و عظمت آزادی بیان، آن هم در خصوص سایتی که بیشترین مراجعه‌کننده را در داخل و خارج از کشور دارد، قابل قبول نیست که به صرف اینکه اینها خود را ثبت نکرده‌اند، ما تذکر کتبی ندهیم و توجه به جایگاه آزادی بیان و جایگاه خاص این سایت نداشته باشیم و یکراست آن را فیلتر کنیم.

ببینید ما در جلسه‌ای که خدمت مقام معظم رهبری بودیم، ایشان فعالیتها را سه دسته کردند؛ سیاست‌گذاری، تدوین و اجرا، و بعد اشاره کردند که فلسفهٔ وجودی عضویت برخی نمایندگان در شورای عالی انقلاب فرهنگی این است که سیاستهای مصوب این شورا تبدیل به قانون شود.

حال سؤال این است که آیا سیاستهای شورای عالی انقلاب فرهنگی، در این خصوص تبدیل به قانون شده است؟ سیاست ذیربط شورای انقلاب فرهنگی در خصوص سامان بخشیدن به فعالیتهای خبرگزاری‌های اینترنتی تبدیل به قانون شده یا نه؟ ممکن است بگوییم که تا وقتی تبدیل به قانون نشده، بالاخره باید به یک سیاستی پایبند باشیم. ما هم این را قبول داریم، منتها ما باید به یک قانون پایبند باشیم، منتها قانونی که محکم باشد. مسلم است که از نظر بنده قانون نسبت به سیاست یک گام جلوتر است؛ چون هم سیاست را در بر دارد و هم اینکه مراحل ضروری تصویب قانون را پشت سر گذاشته و لازم‌الاجرا شده است.

آیا نمی‌شد تا زمانی که ما قانونی در این خصوص نداریم، به همان قانون مطبوعات ارجاع

می‌کردیم؟ ممکن است گفته شود در قانون مطبوعات، ضعف‌ها و خلأهایی وجود دارد. بنابراین، به خاطر این خلأها ما ترجیح دادیم سیاستهای تازه‌ای را مدون کرده و بعد آنها را تبدیل به قانون کنیم.

سخن من این است که این سیاستها هم باید تبدیل به قانون می‌شد و مراحل تصویب قانونی را پشت سر می‌گذاشت و نباید شورای انقلاب فرهنگی، قضیه را تمام‌شده فرض کند و بگوید دولت موظف است سیاست اعلام‌شده از سوی شورا را در قالب یک آیین‌نامهٔ اجرایی در هیئت دولت تصویب و کار تمام می‌شود. من احساس می‌کنم که اینجا یک حلقهٔ مفقوده‌ای وجود دارد. شورای انقلاب فرهنگی باید زمانی که سیاستها را تنظیم کرد، به دولت بگوید لایحه خودش را تقدیم مجلس کند؛ چون به هر حال نمی‌شود در این خصوص که پای آزادی‌های اساسی در میان است، مجلس را نادیده گرفت.

ما مشابه این ماجرا را در خصوص ساماندهی مد و لباس هم داشتیم، بسیاری از آقایان شورای انقلاب فرهنگی مصر بودند که نیازی به قانون نیست و به همان سیاستهای گسترش عفاف بسنده کنیم که بندهایی از آن ناظر بر ساماندهی مد و لباس است که بنده آنجا گفتم چنین نیست و مسلم است که ضمانت اجرایی قوانین مصوب مجلس به مراتب بیشتر از سیاستگذاری‌های شورای انقلاب فرهنگی است. فراموش نکنیم که مجلس در رأس همهٔ امور است. بنابراین من احساس می‌کنم که به رغم همهٔ ظواهری که عرض کردم به ادعای کسانی که مدافع این شیوهٔ برخورد هستند، ضعف‌هایی که در قانون مطبوعات نسبت به خبرگزاری‌های اینترنتی وجود دارد و سیاستی که شورای انقلاب فرهنگی تصویب کرده و به رغم صحت این ادعا که صورت جلسه‌ای وجود دارد، فکر می‌کنم می‌شد به شیوهٔ دیگری برخورد کرد و این نشان می‌دهد که سعهٔ صدر، نقدپذیری، نگاه‌های ظریف، و باریک‌بینی که لازمهٔ ادارهٔ کشور در شرایط کنونی است، وجود ندارد و نوعی تنگ‌نظری در این رفتارها مشاهده می‌شود.

وقتی هم که ما از آنان خواستیم که مدارک تخلف بازتاب را نشان دهند، بسیاری از مدارکی که نشان دادند، مدارکی بود که ما شاهد بودیم قبلا و در زمان مسئولیت آقای صفار هرندی در روزنامهٔ کیهان موارد شبیه این در آن به چشم می‌خورد. اینکه نماینده‌ای خواب است و طنزی هم در زیر آن تصویر نوشته شده، از چیزهایی است که در کیهان هم مرسوم بود. اگر کار اشتباهی است، چرا در آن زمان اتفاق می‌افتد؟ البته آقای هرندی در آن جلسه گفتند که البته اینها مسائل فرعی است و مسائل امنیتی هم وجود دارد. سؤال ما این است که اگر مسئله امنیتی بود، من واقعاً احساس می‌کنم که باید پای قوه قضائیه به میان بیاید و به این هم بسنده نکنند که سایت بازتاب فیلترینگ شود. دست‌اندرکاران سایت بازتاب اگر مخل امنیت بوده‌اند، حتماً باید مجازات شوند و یا اگر اسراری را افشا کرده‌اند حتماً باید محاکمه شوند. اگر چنین نشود متعرض خواهیم شد.

بنابراین، حتماً باید پرونده این سایت به قوهٔ قضائیه ارجاع شود.

آیا در این آیین‌نامه، نباید پیش‌بینی می‌کردیم که اگر قرار است سایتی بسته شود، پای قوهٔ قضائیه به میان بیاید؟ بنابراین، من احساس می‌کنم بنا بر ادعای مقامات وزارت ارشاد اینکه یک گوشه‌ای از حاکمیت بنشینند و سرنوشت فعالیتهای اینترنتی را به یک نحوهٔ خاص تعیین کنند و مراحل قانونی لازم طی نشود و قوهٔ قضائیه ورودی در این قضایا نداشته باشد و حتی اظهار بی‌اطلاعی کند، این کار از لحاظ حقوقی دارای اشکال است. نمی‌شود گفت مسئله به لحاظ حقوقی تمام شده است. حتماً باید مجلس دخالت کند حتماً باید پای قوهٔ قضائیه هم به میان بیاید. من فکر می‌کنم سیاست مصوب شورای انقلاب فرهنگی نمی‌تواند حکم قانون نهایی را داشته باشد آن هم با این ساز و کار اجرایی.

[در پاسخ به این پرسش که آیا بررسی‌ها و اقدامات مجلس و کمیسیون فرهنگی در این رابطه همچنان ادامه دارد؟]: بحث ما الآن بر سر یک مصداق خاص نیست. بحث ما از این مصداق شروع شده. بحث بر سر استدلالی است که مقامات اجرایی ما در خصوص بسته شدن و جلوگیری از فعالیت سایتهای مختلف مطرح می‌کنند. به نظر می‌رسد مسئله، اساسی‌تر است.

اگر قرار است ما به این صورت شاهد ورود قوهٔ مجریه باشیم، من فکر می‌کنم باید روز به روز شاهد فیلترینگ شدن سایر سایتها باشیم. نکتهٔ مورد نظر من این است که بگویم ورود مجلس، صرفاً به خاطر فیلتر شدن یک سایت نیست، بلکه اساسی‌تر و مفهومی‌تر از آن است؛ یعنی به نظر اشکالی در ساز و کارهای فعالیت سایتها وجود دارد که این اشکال باید مورد نظر باشد؛ یعنی هرچند مسئله با بسته شدن یک سایت در کمیسیون فرهنگی شروع شده، ولی به نظر من باید نگاه مفهومی‌تر و کلی‌تر به قضایا بشود.

فقط هم نمی‌شود به نوع نگاه و شیوهٔ برخورد مقامات فعلی بسنده کرد، بلکه ظاهراً با استناد به یک آیین‌نامه و سیاست مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی، این قبیل اقدامات در حال وقوع است که باید برای آن یک فکر اساسی کرد. در خصوص سایت بازتاب هم من فکر می‌کنم دست‌اندرکاران سایت بازتاب باید شکایت کنند. شاید در این آیین‌نامه، جایی برای شکایت پیش‌بینی نشده باشد، اما عرض کردم این آیین‌نامه هنوز تبدیل به قانون نشده است. ضمن اینکه ما قوانین دیگری هم داریم که می‌شود با استناد به آن قوانین که از حقوق پذیرفته شده و شناخته شده شهروندان دفاع می‌کند دست‌اندرکاران بازتاب شکایت خود را تنظیم کنند.

من احساس کردم که بی‌تردید رد پایی از اعمال سلیقه مشاهده می‌شود. ضعف، نارسایی و یا نقص آیین‌نامهٔ فعلی مرتبط با سیاست شورای انقلاب فرهنگی یک طرف، اعمال سلیقه هم یک طرف. به نظر می‌رسد که هر دو وجود داشته است. هم اشکالی که در مجموعهٔ مستندات وجود دارد، هم یک تفکر خاص که از نظر بنده قابل دفاع نیست، به چشم می‌خورد. اگر امروزسایت

بازتاب را با کوچک‌ترین نقد تحمل نکرده و آن را فیلتر کنیم، فردا در برابر «بازتاب‌هایی» با بیشترین نقد توان هیچ‌گونه اقدامی نخواهیم داشت. باید سایت بازتاب را با همین قد و قواره تحمل می‌کردیم تا نوبت به شبه‌بازتاب‌های اپوزیسیونی با تیزترین انتقادات مخرب نرسد که آن وقت نمی‌شود در برابر آنها کوچکترین موضعی اتخاذ کرد.

این یک توقع کاملاً طبیعی است که ارشاد یک تذکر کتبی بدهد، و قابل قبول نیست که ارشاد حتی یک تذکر کتبی نداده اقدام به فیلترینگ کند. به نظر من این یک نوع بهانه‌جویی است که من صراحتا باید اعلام کنم.

آقای صفار در جلسه‌ای با کمیسیون فرهنگی خاطرنشان کردند که سایت بازتاب در موضوع ساماندهی سایتهای اینترنتی ثبت نام نکرده و در نتیجه برای ما ناشناخته بود. سؤال من اینجاست که این آیین‌نامه و لو اینکه سیاست مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی است، نباید آن را فقط هیئت دولت تصویب کند. این در حد یک آیین‌نامه نیست، بلکه درحد یک قانون است. خیلی از سیاستهای شورای انقلاب فرهنگی را ما قانونی می‌کنیم، اما نمی‌شود که در اینجا مجلس دور زده شود. ضعف عمده به این برمی‌گردد که این آیین‌نامه صرفاً مصوب هیئت دولت است که هم قوهٔ قضائیه و هم قوهٔ مقننه نادیده گرفته شده و با توجه به اینکه همهٔ قوا باید تابع قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی باشند، این قوه مهم‌تر است. قوهٔ قضائیه هم صرفاً در حد وزیر دادگستری دیده شده که وزیر دادگستری هم بیشتر به عنوان عضوی از دولت نگاه می‌شود تا به عنوان جزئی از قوهٔ قضائیه.

[در پاسخ به این پرسش که «مستندات و مدارکی که ارشاد در کمیسیون فرهنگی برای تأیید عمل فیلترینگ «بازتاب» ارائه کرد، چه مسائل و محورهایی را شامل می‌شود؟ و آیا شما و دیگر اعضای کمیسیون با مشاهده و تطبیق آنها نسبت به ادعاهای ارشاد قانع شدید؟]: اگر صورتجلسه‌ای وجود داشته باشد و اینکه چهار وزیر و یک رئیس سازمان بالاتفاق اسناد را دیده و داوری کنند و حکم صادر کنند، من متوجه نمی‌شوم که کدام یک از آنها قاضی بوده‌اند. هیئت منصفه چه کسی است؟ آیا مراحل حقوقی آن طی شده است؟ حالا ممکن است بگویند این اقدام موقت بوده است. اگر موقت است، چه راهی برای برون‌رفت از فیلترینگ در آیین‌نامه پیش‌بینی شده است؟

در بند «ب» مادهٔ ۹ آیین‌نامهٔ ساماندهی فعالیتهای پایگاه‌های اطلاع‌رسانی سایتهای اینترنتی آمده است: ارسال گزارش به کارگروه تعیین مصادیق پایگاه‌های غیرمجاز اینترنتی با تقاضای مسدود سازی پایگاه اطلاع‌رسانی برای مدت محدود یا تعطیلی دائمی.

در بند «پ» همان ماده است: مسئولان پایگاه‌های اطلاع‌رسانی ثبت شده که به دلیل تخلف مسدود شده‌اند، می‌توانند درخواست تجدیدنظر خود را برای بررسی در کارگروه یادشده به

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ارائه کنند.

در مادهٔ ۱۰ هم آمده است: اتخاذ تصمیم نسبت به پایگاه‌های موضوع این آیین‌نامه، مانع طرح شکایت علیه آنها در مراجع ذیصلاح و جبران خسارت و مجازات قانونی نمی‌باشد.

یعنی اینکه این کارگروه هم می‌تواند تعطیلی دایمی کند و هم اگر مشمولین این تعطیلی شکایتی داشتند، تنها می‌توانند به این کارگروه شکایت کنند و عملاً قوهٔ قضائیه ورودی در رسیدگی به شکایت پایگاه‌های اطلاع‌رسانی ندارد. به نظر می‌رسد که در این آیین‌نامه یک چرخهٔ بسته‌ای پیش‌بینی شده است که درواقع پای مرجع بیرونی را از هر طریقی مسدود کرده است؛ البته این به معنای توجیه عدم ثبت پایگاه اطلاع‌رسانی بازتاب نیست. به هر حال اگر قرار است فعالیت پایگاه‌های اطلاع‌رسانی ساماندهی شود، اولین شرط آن، ثبت قانونی پایگاه‌هاست.

آیا این آیین‌نامه راهکارهایی را دیده که از توقیف موقت بیرون آمده و فعالیتها از سر گرفته شود؟ اگر چنین گزینه‌ای را ندید، نشان می‌دهد که ضعف دارد و اگر دیده باشد، همین نکته نشان می‌دهد که این آیین‌نامه خود عطف به قانون دیگری است که به نظر می‌رسد باز هم محل تأمل و سؤال است.

به نظر می‌رسد که این بسته شدن، موقتی باشد؛ چون هیچ دفاع دیگری نمی‌توان از فیلترینگ بازتاب کرد و خود آنها بلافاصله باید کاری کنند که از طریق قوانین جاری سایت بازتاب بتواند احقاق حق کند و به فعالیتهای خود ادامه دهد.

من احساس می‌کنم ابهامات زیادی در خصوص این بسته شدن وجود دارد و متأسفانه این ابهامات قابل دفاع هم نیست. من درواقع مانده‌ام و نمی‌دانم چه بگویم. اگر دادستان ببندد، ابهامات چون به لحاظ حقوقی تعریف شده و یک مقام قضائی است، ممکن است این اجازه را داشته باشد، اما اینکه دولت ببندد را متوجه نمی‌شوم. به هر حال احساس می‌کنم خلأهایی وجود دارد از جمله خلأ قانونی که در وهلهٔ نخست گریبانگیر مجلس است. ما البته خودمان طرحی داشتیم برای ساماندهی خبرگزاری‌های غیردولتی، و در صدد بودیم که این خلأها را برطرف کنیم.

ما واقعاً باید عطف به همان سیاستهایی که در شورای انقلاب فرهنگی به تصویب رسیده، قانونی را مصوب کنیم که حتماً قوهٔ قضائیه نقش پررنگ‌تری داشته باشد و حتی‌الامکان هیئت منصفه را هم بتوانیم در آن برجسته کنیم؛ چون در غیر این صورت، خیلی از برخوردها سلیقه‌ای می‌شود.

به هر حال در آن جلسه، فرصت نشد که ارشاد مدارک خود را نشان دهد و تنها اشاراتی کردند و اگر مدرک را هم نشان می‌دادند ما که در مقام قضا نیستیم و باید این مدارک در دادگاه به عنوان یک سند مخل امنیت یا تشویش اذهان عمومی یا نشر اکاذیب و یا افترا ارائه و ثابت شود.

سؤال من این است که این پنج دستگاه چگونه و با چه روش و ساز و کاری به این نکته رسیده‌اند که سایت «بازتاب» مرتکب مصادیق این محورها شده و چه کسی حکم صادر کرده ولو به صورت موقت؟ چون اگر به صورت دایمی حکم صادر کرده باشند که مصیبت ما دائمی می‌شود. به هر حال باید پاسخگو باشند. به اینکه اولاً آیا چنین صورت مسئله‌ای بوده یا خیر؟ چون من خواستم و گفتند که همراهشان نیست. من نمی‌گویم که اینها دروغ می‌گویند، ولی به هر حال طبیعی است که ما توقع داشته باشیم به ما نشان بدهند، ولی طبیعی است که از آنها پرسیده شود که عطف چه قانونی تشخیص داده‌اند که سایت «بازتاب» از مصادیق اتهامات ذکر شده است؟

کمیسیون فرهنگی در اسرع وقت و شاید یکی دو هفته دیگر اقدام به طرح جدید در این خصوص خواهد کرد و خلأ قانونی مربوط را پر خواهد نمود.

انتقاد از کم تحملی وزارت ارشاد و بیانیه علیه رادیو جوان

۲۷ اسفند ۱۳۸۵/ سایت آفتاب

در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ذهنیت رو به انسداد فزاینده‌ای در حال شکل‌گیری است که با نگاهی تنگ‌نظرانه در جهت محدود کردن آزادی رسانه‌های منتقد اما طرفدار نظام حرکت می‌کند.

وقتی که اطلاعیه روابط عمومی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی را از طریق سایتهای اطلاع‌رسانی خواندم، خیلی تعجب کردم و این خبر، مایهٔ تأسف و تأثر من شد.

احساس‌وبرداشتهای شخصی خودم این است که ذهنیتی به شکلی فزاینده در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی درحال شکل‌گیری است که به برخورد متصلب، تنگ‌نظرانه و محدودکننده آزادی‌ها به ویژه آزادی بیان و مخالفت با نگرشهای انتقادی بیشتر رسانه‌های طرفدار نظام یا به اصطلاح خودی گرایش دارد.

در برابر رسانه‌های خارجی شاهد نوعی کرنش و انفعال از سوی دولت هستیم. شاهد مثال بنده حضور خانم امان پور در کشور و در مجلس شورای اسلامی و آزادی‌های مثال‌زدنی ایشان برای جمع‌آوری و تولید خبر، آن هم انعکاس به صورت خاص، نامطلوب و غیرواقعی است.

این نشان می‌دهد آن‌دسته از نیروهای طرفدار انقلاب و جمهوری اسلامی که اکنون قدرت را به‌دست آورده‌اند، متأسفانه توجه ندارند این قدرت در کنار سایر عوامل، مرهون آن آزادی، جرئت و جسارتی بود که انقلاب اسلامی به همه ما اعطا کرد و نبایستی از فرصت به دست آمده برای تیشه به ریشه آزادی‌های اساسی زدن استفاده کنیم.

باید قدردان فضایی باشیم که باعث شده عده‌ای به قدرت برسند، و نه تنها این فرصت را

محدود نکنیم، بلکه روز به روز دایرهٔ این فرصت را وسعتی بیشتر ببخشیم.

برخورد وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نسبت به رسانه‌ها را به هیچ وجه علی‌الاطلاق موجه و قابل دفاع نمی‌دانم. مسدود کردن دو سایت انتقادی و طرفدار نظام و اطلاعیه‌ای شدیداللحن صادر کردن علیه یکی از شبکه‌های رادیویی به نام «شبکهٔ جوان» که به نظر من پرطرفدارترین شبکهٔ رادیویی است، آن هم به خاطر داشتن نگرش انتقادی، حکایت از یک ذهنیت بسته، تنگ‌نظرانه و محدودکننده در وزارت ارشاد دارد.

توصیه‌ای به وزیر محترم ارشاد دارم. توصیه می‌کنم اسم این برخوردها را واکنش به موقع نگذارد. «واکنش به‌موقع» برای خود تعریفی دارد، واکنش به‌موقع زمانی صورت گیرد که خلاف قانون و شرع مبین صورت بگیرد.

من در برابر سؤالات موهن وزارت آموزش و پرورش در مورد پیامبر اسلام، هیچ عکس‌العملی از سوی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی ندیدم. آنجایی که خلاف شرع مبین صورت می‌گیرد، سکوت ارشاد را شاهد بودیم. آنگاه که خلاف ارزش مبانی اسلامی صورت می‌گیرد، گلایه‌ای نمی‌شنویم، اما وقتی نقد عملکرد مسئولان و دولتمردان را شاهدیم، شاهد «وا اسلاما»، «وا اسفا» ی مسئولان فرهنگ و ارشاد اسلامی هستیم.

واقعاً مایهٔ تأسف است و برادرانه می‌گویم قبل از آنکه کار به جایی برسد و واکنشهای افراطی رسانه‌ها را شاهد باشیم که دیگر نشود هیچ کنترلی روی آنها کرد، یک بررسی و تجدیدنظر نسبت به آنچه در بخش مربوط به فعالیتهای رسانه‌ها در ارشاد می‌گیرد، صورت دهیم.

[در پاسخ به این سؤال که «آیا اصولاً وزارت ارشاد می‌تواند در مورد زیر مجموعه‌های صدا و سیما موضع گیری کند یا نظارت تنها از طریق شورای نظارت قانونی است؟»]: زمانی که یکی از سایتهای پربیننده فیلتر شد، دوستان در وزارت ارشاد اشاره کردند که طبق صورت جلسه‌ای است که پنج دستگاه آن را امضا کردند. پنج دستگاهی که در آیین‌نامه پیش‌بینی شده است، اما هنوز این صورت جلسه را به من ندادند.

در تماسی که با مقامات صدا و سیما گرفتم صراحتاً گفتند ما چنین صورت جلسه‌ای را امضا نکردیم و ما منتظریم این صورت جلسه را ببینیم و چنانچه این صورت جلسه اصلیت نداشته باشد، فیلتر شدن زیر سؤال است.

صدا و سیما زیر نظر وزارت ارشاد نیست و جایگاه خاص خود را دارد که فراقوه‌ای است و حتی وابسته به دولت هم نیست. نظارت بر این سازمان از طریق شورای نظارت صورت می‌گیرد و اعتبارش هم، وابسته به کمیسیون فرهنگی مجلس است که نهاد ناظر علاوه بر شورای نظارت محسوب می‌شود.

به عنوان یکی از نمایندگان مجلس و عضو کمیسیون فرهنگی در مجموع، نگرش انتقادی

«شبکهٔ جوان» را ستودنی می‌دانم و تأکید دارم اگر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مصداقی دارد که تحریف واقعیت صورت گرفته به مقامات قضایی شکایت کند.

صالح‌ترین نهادی که برای رسیدگی به شکایات و احقاق حقوق می‌شناسیم، قوهٔ قضائیه است و لازم است همگی به اصل تفکیک قوا به عنوان یکی از اصول اساسی قانون اساسی و برخاسته از یکصدسال مبارزهٔ تاریخی مردم ایران پایبند باشیم.

عملکرد سال ۱۳۸۵ کمیسیون فرهنگی مجلس و برنامه‌های آینده

۷ فروردین ۱۳۸٦/ سایت آفتاب

هرچند دوست ندارم بگوییم چه کرده‌ایم و از بزرگنمایی نیز استقبال نمی‌کنیم، اما دوست داریم عملکرد خود را به سمع مردم شریف برسانیم و از نظرات، پیشنهادات و نقدهای روشمند آنها آگاه شویم.

در سال ۱۳۸۵ کارهای عمدهٔ کمیسیون فرهنگی عبارت بود از مصوب شدن و ساماندهی طرح مد و لباس، تلاش برای احیای صندوق ازدواج در لایحه بودجهٔ سال ۱۳۸۶، بر اساس طرح مصوب مجلس در سال ۱۳۸۴ تحت عنوان تسهیل ازدواج جوانان که متأسفانه با ادغام صندوق جوان در صندوق مهر رضا، مورد بی‌مهری قرار گرفت.

بررسی شور دوم لایحهٔ آزادی اطلاعات، بررسی شور اول جرایم اینترنتی یا یارانه‌ای، بررسی شور اول طرح حریم خصوصی، بررسی کلی و اجمالی طرح ساماندهی تبلیغات اسلامی و دینی، همچنین ارائهٔ گزارش تحقیق و تفحص از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سابق که در صحن علنی قرائت شد.

تدوین نامه‌ای در بارهٔ عملکرد سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، دیدار با مقام معظم رهبری و جلسه‌ای با رئیس‌جمهوری در خصوص معضلات و چالشهای فرهنگی، برگزاری چندین جلسه با دستگاه‌های نظارتی زیرمجموعهٔ کمیسیون فرهنگی و بازدید از مراکز فرهنگی، همچنین چند بیانیه در خصوص ورزش و سازمان تربیت بدنی به ویژه نتایج به دست آمده در جام جهانی صادر کردیم.

چند موضوع عمده در دستور کار ما قرار دارد که تصویب نهایی ساماندهی تبلیغات دینی، تصویب نهایی لایحهٔ انتشار و دسترسی آزاد به اطلاعات، بررسی شور دوم طرح حریم خصوصی و بحث تدوین قانون تأسیس خبرگزاری‌های غیردولتی از جمله آنهاست.

تدوین قانون مربوط به منضبط شدن فعالیت رسانه‌های خبری و اطلاع‌رسانی که یکی از خلاءهای جدی ما است. بسته شدن برخی سایتها به خاطر فقدان قانون شفاف در این زمینه بوده و آیین‌نامهٔ موجود هم مصوب هیئت دولت است، که به نظر ما آیین‌نامهٔ هیئت دولت کفایت

نمی‌کند؛ زیرا باید در آن ردپای قوهٔ قضائیه و قوهٔ مقننه مشاهده می‌شد.
یکی دیگر از کارهای آیندهٔ ما نظارت فعال بر نهادهای زیرمجموعه از جمله سازمان فرهنگ و ارتباط اسلامی و سایر سازمانها است.

برای رسیدن به وحدت در سطح کشورهای اسلامی، نیازمند به رخ کشیدن وحدت درونی هستیم

۷ فروردین ۱۳۸٦

بخشی از دلایل نام‌گذاری امسال را می‌شد در نام‌گذاری سال گذشته هم پیگیری کرد و ضرورت نام‌گذاری مجدد آن وجهی که در سال ۱۳۸۵ هم قابل ردیابی بود، در اتفاقات و حوادث سال۱۳۸۵ نیز قابل جست‌وجو می‌باشد. سال گذشته که به نام پیامبر اعظم (ص) نام‌گذاری شد، توقع این بود که به ضرورت این نامگذاری، توجه و تلاش بیشتری در جهت ایجاد وحدت، همبستگی و انسجام بین مذاهب اسلامی صورت می گرفت تا شاهد موفقیتهای تفرقه‌افکنان بین دو مذهب بزرگ تشیع و اهل سنت نمی‌بودیم.

برداشت ما در سال گذشته این بود که دولت و نظام در جهت بیشتر معنوی و نبوی‌تر کردن عالم کوشا باشند و از این فرصت در جهت وحدت بین ادیان استفاده کنند. در خور نام‌گذاری سال گذشته کارهای برجسته‌ای صورت نگرفت و ما توقع داشتیم همایش جهانی برگزار شود و در این فرصت ابتدا وحدت بین ادیان و وحدت میان مذاهب اسلامی در دستور کار قرار گیرد.

امسال علاوه بر اینکه انسجام اسلامی ضرورت سال گذشته را تداعی می‌کند، مسئلهٔ اتحاد ملی هم به آن علاوه شده است، اتفاقاتی افتاده که مقام معظم رهبری صلاح دانستند که امسال هم به نام اتحاد ملی و هم به نام انسجام اسلامی نام‌گذاری شود.

اتحاد ملی ناظر بر این است که باید در ادارهٔ امور داخلی کشور بیشتر از اینکه هست مسئله‌ای به نام وفاق، اتحاد و یکی شدن در دستور کارمان قرار گیرد. به لحاظ بیرونی هم باید شاهد این قضایا باشیم؛ چراکه استکبار جهانی درصدد ایجاد تفرقه بین کشورهای اسلامی است.

دو امر اتحاد و انسجام مرتبط با هم هستند. اگر قرار است یک وحدت و انسجام فراملی بین کشورهای اسلامی داشته باشیم، در مرحلهٔ اول باید یگانگی داخلی را به نمایش بگذاریم.

به نظر می‌رسد در این زمینه هم مشکلاتی بوده که امسال به نام اتحاد ملی نامگذاری شده است. به نظر می‌رسد وفاق و اتحاد ملی و دو سویه ندیده‌ایم و نامگذاری‌ها فقط از یک امر بایسته و شایسته حکایت نمی‌کند، بلکه بیانگر یک ضرورت که برخاسته از یک‌سری رخدادها و حوادث است، نیز می‌باشند.

ما هم، نیاز داریم که وحدت و انسجام بین کشورها و مذاهب اسلامی را مانند سال گذشته

تقویت کنیم و به رخ بکشیم و هم، نیاز داریم که اگر می‌خواهیم این چهرهٔ اسلامی و وحدت را به نمایش بگذاریم، حتماً باید یک اتحاد داخلی داشته باشیم.

اتحاد ملی ترجمان وفاق است، وفاق هم یکسویه ایجاد نمی‌شود. بسیار خوشحالم که امسال به نام اتحاد ملی نامگذاری شده است تا مسئولان ما در رده‌های مختلف متوجه این معنا باشند که اتحاد برای خودش پیش فرض و معنایی دارد و با شعار صرف هم به‌دست نمی‌آید. اگر واقعاً گفت‌وگو کنیم، که ملزومات این اتحاد ملی چیست، آن وقت است که باید دست حاکمیت به سوی تمام گروههایی که پایبند به آرمانهای انقلاب اسلامی و خواهان رشد و پیشرفت جمهوری اسلامی هستند دراز شود و از آنها استمداد بجویند که در خصوص اهداف ملی به سهم خودشان نقش‌آفرینی کنند. نباید به گونه‌ای باشد که ما فقط از پایینی‌ها بخواهیم که ملزومات یک وفاق را رعایت کنند، به خاطر مصالح ملی ما از جمله انرژی هسته‌ای سکوت کنند و مسایل اختلافی خود را بیان نکنند، و این در حالی باشد که برخی دولتمردان ما متوجه مبانی مفروضات و ملزومات دستیابی به وفاق ملی نباشند، و بدون توجه به مقوله اساسی به نام مشارکت خواهان ایجاد یک وحدت پایدار ملی شوند. بلکه باید بالایی‌ها و مسئولان هم دست نیاز دراز کنند و پایینی‌ها را مشارکت دهند.

به نظر می‌رسد نام‌گذاری امسال نمی‌تواند بی‌حکمت باشد و صرفاً حکایت از یک امر شایسته و بایسته نمی‌کند، بلکه بیانگر یک ضرورت است که آن ضرورت هم ریشه در یک‌سری رخدادها، حوادث و برخوردهای یکسویه دارد. آنچه مقام معظم رهبری فرموده‌اند جزء ضرورت‌های همیشگی در ادارهٔ کشور است. حوادثی باعث شده که این ضرورت‌ها مضاعف شود، از جمله ترفندی که امروز استکبار در دستور کار خود قرار داده و آن ایجاد اختلاف بین فرقه‌های اسلامی است. از سوی دیگر برای رسیدن به یک وحدت در سطح کشورهای اسلامی و اهداف بلندتر دیگر که بخشی از آن را می‌شود در وحدت ادیان جستجو کرد، نیازمند به رخ کشیدن وحدت درونی هستیم که آن هم برای خودش لوازمی دارد.

در این زمینه مشکلاتی داریم. برای رسیدن به یک اتحاد ملی باید اتحاد را به خوبی تعریف کنیم و پیش فرض‌ها، ملزومات و مفروضات این اتحاد را خوب به تصویر بکشیم و بعد برای اینکه این امر بزرگ محقق شود، گام برداریم. تاکنون اگر وفاق و اتحاد یک سویه نبوده، حداقل می‌توان گفت گامهای شایسته‌ای برای دو سویه تعریف کردن آن برداشته نشده است.

[دربارهٔ دلیل اختلاف میان شیعه و سنی و راه‌های برون رفت از آن]: متولیان هر دو مذهب مقداری باید دعوا را از سطح رفتاری، آیینی و منسکی به مباحث بینشی و عقیدتی ببرند و بالطبع عالمان هر دو مذهب به گفت‌وگو بنشینند. وقتی دعوا به سطح آیین و رفتار کشیده شود، دعواها توده‌ای می‌شود و اختلافات توده‌ای هم به درگیری‌های خصمانه و بعضاً فیزیکی می‌انجامد. اما

اگر در کنار عناصر وحدت بخش دو مذهب شیعه و سنی اختلافات را به سطح زیرین ببریم و در لایه‌های بینشی و معرفتی مطرح کنیم، آنگاه فقط علما می‌توانند پاسخگوی این چالشها و اختلافات باشند و علما با هم برخورد فیزیکی نمی‌کنند، بلکه به گفت‌وگو می‌پردازند.

یک گام اساسی این است که دعوا را از سطح ظاهر به لایه‌های زیرین ببریم و از لایه‌های رفتاری و آیینی به سمت لایه‌های بینشی و معرفتی بکشانیم. آن وقت علما در یک فضای سالم و همراه با آرامش به گفت‌وگوی عقیدتی و فلسفی بنشینند. از طرف دیگر، ضرورت جوامع اسلامی اقتضا می‌کند که بیشتر بر مشترکات خود اصرار بورزند و بر خلاف فرقه‌های مسیحیت که بعضاً وحدت کم دیده می‌شود، در فرق اسلامی وحدت زیاد است و توحید، نبوت، معاد، حج، جهاد و زکات از وجوه مشترک شیعه و سنی است.

علاوه بر اینکه باید بر مشترکات تأکید شود، ضرورت این وحدت در شرایط زمانی و مکانی کنونی هم باید توسط روشنفکران و عالمان جوامع اسلامی اعم از شیعه و سنی مطرح شود تا بیشتر به سمت وحدت گام برداریم. وقتی که دعواها آیینی، منسکی و در نتیجه توده‌ای شود، توده‌ها هم معمولاً قدرت این را ندارند که سره از ناسره جدا کنند و یک اختلاف جزئی در یک رفتار دینی را به کل دین نسبت می‌دهند.

مباحث مبنایی‌تر از جمله اینکه توحید مشترک است وجود دارد. جوهرهٔ دین عبودیت بوده و در قالب نماز خود را نشان می‌دهد، چه نماز به سبک شیعه یا اهل سنت باشد؛ بنابراین، ما نباید بر سر این رفتارها به اختلافات دامن بزنیم و از مشترکات و همچنین ضرورت وحدت غافل شویم. این به معنای نادیده انگاشتن اختلافات نیست و نباید مباحث عقیدتی میان شیعه و سنی فراموش شود، اما باید گفت‌وگو شود و این گفت‌وگو را عالمان و فیلسوفان انجام دهند. اگر سطح دعوا و چالش را از لایه‌های منسکی به لایه‌های عقیدتی ببریم، آن وقت دعواها، دعواهای فلسفی می‌شوند و فیلسوفان با هم بحث می‌کنند و آنها نیز با هم دعوای فیزیکی نخواهند کرد.

در این خصوص سه امر باید در ستور کار قرار گیرد؛ یک مورد، انتقال دعوا و اختلاف از ظاهر به باطن و از منسک به لایه‌های عقدیتی و بینشی و گفت‌وگوی عالمان با هم. دوم، تأکید بر مشترکات هر دو مذهب؛ و سوم، توجه به ضرورت زمانی و مکانی وحدت بین فرق اسلامی.

تحلیلی از کارویژه‌های فرهنگی نظام
انقلاب اسلامی یک نرم افزار تهاجمی است و صدور آن امری ضروری

۱۷ فروردین ۱۳۸۶/ سایت آفتاب

[در پی صحبت‌های اخیر «محمدحسن صفارهرندی» وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی مطرح

می‌شود که در جمع کارکنان این وزارتخانه گفته بود: «در سال‌های آغاز انقلاب، ایران را به عنوان صادرکنندهٔ انقلاب در جهان می‌شناختند. هر چند که امروز کمتر به این موضوع پرداخته می‌شود، اما باید مدل فرهنگی خود را به جهان صادر کنیم»]: صدور مدل فرهنگی انقلاب اسلامی از حرفهای همیشگی بوده و سخن وزیر ارشاد هم، قالب دیگر حرف من است. انقلاب اسلامی قابلیت نرم‌افزارانهٔ فکری و فرهنگی دارد که باید از این قابلیت استفاده و آن را صادر کرد؛ البته صدور آن همانند کالای اقتصادی نیست، بلکه صدورش ایجاد زمینه گفت‌وگو با اصحاب اندیشه، دانشمندان و نخبگان است.

دانشمندان و نخبگان باید در مبانی، مؤلفه‌ها، ویژگی‌ها و قابلیتها به بحث بنشینند و آگاهی از این قابلیتها و مبانی، حق جهانیان است و بالطبع بر ماست زمینهٔ داوری و نقد این نخبگان را فراهم کرده و حتی نقد آنها به ما کمک می‌کند.

انقلاب اسلامی آمده تا یک‌بار دیگر بین خدا و دین از یک سو و علم از سوی دیگر، یک ارتباط برقرار کند. خداگرایی در ساحت اندیشه و خردورزی و برقراری رابطهٔ علم و دین، یکی دیگر از پیامهای انقلاب برای تقویت معنویت در ساحت روابط اجتماعی است.

باید قابلیت معنوی انقلاب را فهم کرد و آنرا به رخ بکشیم. اتفاقاً جهان در دهه‌های اخیر معنویت‌گرا شده و تشنهٔ این پیام است. اگر چنین نبود، مثنوی مولانا پرفروش‌ترین کتاب در آمریکا نمی‌شد. پس این یک نیاز فلسفی است و مبتنی بر مردم‌سالاری دینی.

مردم‌سالاری دینی پیش از آنکه سیاسی باشد، یک اندیشه است که به آرای امام و نظریه‌پردازان انقلاب اسلامی بازگردد. مردم سالاری دینی جمع حقانیت و مقبولیت و یک نگرش جدید در مورد مفهوم مشروعیت سیاسی است.

اینها قابلیت فکری ماست. اگر این قابلیت را خودمان خوب فهم کنیم و جهان کنونی و چالشها را بشناسیم، خواهیم توانست آن را به جهانیان عرضه کنیم.

چندین پیام در مردم سالاری دینی نهفته است. اول آنکه، مردم‌سالاری دینی هم برای انسان حق قائل است و هم برای خدای انسان. این خود یک دنیا معنا دارد، این اومانیسم جدید و متصل به خدا را مطرح می‌کند و این اومانیسم در مقابل غرب و انسان‌گرایی بریده از خدا مطرح شده که به تعارضها و چالشهای بعدی انجامید.

پیام دیگر در مردم‌سالاری دینی توجه توأمان به حقوق فردی و حقوق اجتماعی است که حق را یک‌سویه نمی‌بیند. حق را جامعه‌ای و اجتماعی می‌بیند. نکتهٔ دیگر آن است که در کنار حق، به تکلیف هم توجه دارد و آخر اینکه هم به مسئلهٔ فضیلت و حقانیت توجه دارد و هم به مسئلهٔ مقبولیت و رضایت.

من معتقدم زیرین‌ترین نگاه فرهنگی در این سه مؤلفه است و در کل انقلاب ما قابلیت فرهنگی دارد.

بنده در کل با صدور نرم‌افزارانهٔ انقلاب اسلامی کاملاً موافقم. اصولاً معتقدم انقلاب اسلامی یک بسته نرم‌افزاری تهاجمی است، اما تهاجمش از جنس فیزیکی و نظامی نیست از جنس تفکر و اندیشه در قالب گفت‌وگوی نخبگان است.

[در پاسخ به این سؤال که «آیا بین صدور انقلاب با صدور مدل فرهنگی که در اظهارات وزیر ارشاد آمده، ارتباطی وجود دارد؟»]: منظور ایشان از مدل فرهنگی را نمی‌دانم، اما معتقدم صدور انقلاب ضروری است. اگر حتی در خصوص مسائل هسته‌ای نیز به این قابلیت توجه بیشتری داشتیم امروز توفیق بیشتری کسب می‌کردیم؛ چرا که آن وقت، جهان نسبت به خواسته‌های ما آگاه بود.

جهان امروز تشنهٔ گفت‌وگو و اندیشهٔ نو و آمال نو است. انقلاب اسلامی نویدبخش این پیام نو می‌تواند باشد به شرطی که خوب فهم و تئوریزه شود و توسط افراد فرهنگی که شرایط خاص خود را خواهند داشت، به دنیا عرضه شود.

صدور انقلاب نیاز به زبان خاص و آداب خاص خود دارد. این قابلیت فرهنگی باید با زبان خاص عرضه شود. قابلیت فرهنگی را نباید با زبان خطابه‌ای و زبان تهاجمی به دنیا عرضه کرد. رایزن فرهنگی ویژگی لازم را دارد که باید با زبان و ادبیات لازم برای گفت‌وگو آشنا باشد. روی این زمینه هر چه بیشتر کار بکنیم، باز کم است.

اگر برای صدور انقلاب، سرمایه‌گذاری اساسی کنیم، بُرد کرده‌ایم. هر چند از این قابلیتها و صدورشان غافل شویم، نسبت به تحقق نیازها و آرمانهایمان کوتاهی کرده‌ایم و ناکام خواهیم بود.

ما بایستی برای منافع ملی حتماً سیاستهای خارجی خود در عرصه فرهنگی سیاسی و اقتصادی متناسب با قابلیت فکری و فرهنگی انقلاب اسلامی عمل کنیم. اما در این خصوص نمره بالایی به جمهوری اسلامی نمی‌دهم.

مسئولان ما کماکان از این مهم غافل هستند و این غفلت، ربطی هم به دولت فعلی ندارد. اگر نگاهی کلی به فعالیت خود بعد از انقلاب داشته باشیم، به نظر می‌رسد شایسته‌تر عمل کنیم. البته این به آن معنی نیست که کاری نشده، اما کارهای انجام شده، قابل قبول و مورد انتظار نبوده است و شاید بتوان با ارفاق نمرهٔ ۱۳ به مسئولان در این خصوص داد.

سیاست فرهنگی دولت نهم شفاف نیست و هنوز استراتژی مدون که تحول‌زا باشد، به چشم نمی‌خورد. همان طور که سیاست فرهنگی ما در کل متناسب با قابلیت انقلاب اسلامی نیست؛ زیرا نه تحولی در آن شاهدیم و نه تدوین استراتژی، اما صحبت‌های آقای هرندی درحد این اظهارنظر جای تشکر و استقبال دارد.

اگر فضا بیش از حد مصلحتی شود، حقیقت ذبح خواهد شد

۲۵ فروردین ۱۳۸٦/ خبرگزاری ایسنا

یکی از ضرورت‌های امروزی ما که ربط وثیقی با اتحاد ملی دارد، نقد است و این ربط، عمدتاً به مشارکت بازمی‌گردد؛ یعنی نسبتی میان نقد و مشارکت است، اگر مشارکت در اجرا، نظارت و تصمیم‌گیری را می‌خواهیم باید پذیرای فرهنگ نقد باشیم.

گروهها نیز باید به مصالح ملی و مشترکات توجه داشته باشند، وفاق نیز یک امر دو سویه است. با توجه به شناختی که از انقلاب اسلامی دارم، معتقدم این مسئولان جمهوری اسلامی هستند که باید دست خود را دراز کنند؛ این در حالی است که من دستی که دراز شده باشد، نمی‌بینم.

[با اشاره به طرح بحث عدالت از سوی دولت نهم]: احساس می‌کنم وجه سیاسی و فرهنگی عدالت تحت‌الشعاع وجه اقتصادی آن قرار گرفته است. تصور می‌کردم که دولت دست نیاز به سوی همهٔ گروهها دراز می‌کند و خود را یک دولت کاملاً مشورت‌پذیر نشان می‌دهد. به این موضوع کاری نداریم که مقامات دولتی مصاحبه کنند بگویند ما نقدپذیرترین هستیم، مهم این است که مردم شهوداً این داوری را ندارند و دولت باید با مدارک و مستندات نشان دهد که نقدپذیری او افزایش یافته است.

توقع داشتم وقتی جشن ملی هسته‌ای برپا کردیم، در آن همهٔ دست‌اندرکارانی که از اول انقلاب تاکنون در پیشبرد مسئلهٔ هسته‌ای ما مشارکت و همکاری داشته‌اند، حضور داشته باشند؛ این در حالی‌است که من در آن جشن، تجلی این دعوت را ندیدم. ممکن است بگویند آنها دعوت شده‌اند، اما خود حضور نیافته‌اند؛ در این صورت باید به مردم اعلام شود تا آنها آگاه شوند.

اجازه دهید آمار و مدارک با ما سخن بگویند و روشنفکران بر اساس داوری روشمند داوری کنند که آیا میزان نقدپذیری بالاست یا خیر؟ این‌قدر هم نباید فضا را مصلحتی کرد؛ چون اگر فضا بیش از حد مصلحتی شود، حقیقت ذبح خواهد شد و در این صورت شاید در کوتاه مدت کار ما پیش رود، اما در درازمدت جامعه با انفجار روبه‌رو می‌شود.

کاری نکنید که یک انفجار برون گفتمانی که هیچ نسبتی با انقلاب اسلامی و تاریخ و فرهنگ ما ندارد، فوران کند.

[با اشاره به تفاسیر مختلفی که از مفهوم اتحاد ملی می‌شود]: برخی آن را نوعی یکپارچگی یکسویه، وفاق سیاسی، نگرش و برخورد یکجانبه و ایستا تلقی می‌کنند و برخی دیگر دچار این ابهام و تردید شده‌اند که آیا باید تن به این وفاق سیاسی و نگاه از بالا به پایین و این مصلحت‌گرایی مفرط داد و باید حقیقت و آزاداندیشی را فدای این مصلحت کرد، یا نه؟ و ممکن است بسیاری نیز به خاطر این تردید به وادی افراط و تفریط بغلطند؛ بعضی نیز منزوی

و کاملاً مخالف شوند؛ عده‌ای نیز احساس می‌کنند باید توجه به وفاق ملی داشت و مؤلفه‌های اتحاد ملی را خوب درک کرد و نیز معتقدند این مفهوم، مفهومی پویا بوده و ایستا و یکجانبه‌نگر نیست چرا که اگر قرار است یک جانبه نگر باشد نقض غرض می‌شود و نه تنها اتحاد ملی را استوار نمی‌کند بلکه باعث نوعی افتراق هم می‌شود.

با تأکید بر ضرورت مفهوم‌شناسی از اتحاد ملی، آن را مستلزم یک درک جامعه‌شناختی صحیح از واقعیتی به نام جامعه و جامعه ایران می‌دانم. یک جامعه، متشکل از سه فرآیند عمده است که اولین آنها تجمع می‌باشد که طی آن افراد به علل مختلف، مانند علل تاریخی و یا جغرافیایی دور هم جمع می‌شوند، بعد از این فرآیند، جامعه خواه ناخواه دچار تفکیک و گروه‌بندی می‌شود و این امر طبیعی است. برخی تجلیات این تفکیک ارادی‌تر و اکتسابی‌تر است. نوعاً از این تجلیات به نام اجتماعات طبیعی و یا انجمنهای مدنی یاد می‌کنند، در این میان برخی گروه‌بندی‌ها، قومی، نژادی، مذهبی هستند و برخی دیگر ارادی‌تر هستند که از آنها به عنوان گروههای عمودی نیز یاد می‌شود. مثل طبقات اجتماعی، احزاب سیاسی و...

اگر جامعه صرفاً بر اساس گروه‌بندی‌های طبیعی و غیرطبیعی خود شکل بگیرد، هرکسی ساز خود را می‌زند و هرکسی احساس مثبت عاطفی و تعامل خود را در گروه خود جستجو می‌کند و لذا فرض جامعه منتفی و بلاموضوع می‌شود.

اگر قرار باشد هر گروهی ساز خود را بزند جامعه از هم می‌گسلد. بدین ترتیب وجه جامعه‌ای قضیه ـ که می‌تواند خود را در قالب اقتدار ملی، ثبات سیاسی، امنیت ملی و هماهنگی ساختاری بین اجزای یک نظام برای پیشبرد اهداف و وحدت فرهنگی نشان دهدـ از بین می‌رود.

فرآیند سوم، فرآیند انسجام نام دارد. این انسجام ناظر به پیوند و پیوست بین افراد و گروههای مختلف اجتماعی برای جلوگیری از گسست جامعه است.

بر اساس این نگاه قرار نیست تغایر، اختلاف و درگیری را نبینیم، اما قرار است که این اختلافها منجر به نابودی جامعه نشود.

اصالت را، هم به ثبات و تعادل جامعه‌ای و هم به درگیری، کشمکش و نوعی تخالف باید داد. عده‌ای فقط انسجام‌گرا هستند، ویژگی این گروه این است که اولاً درگیری‌ها و ثانیاً گروه، افراد و فردیت را برنمی‌تابند. این یک تصور اقتدارگرایانه، فاشیستی و از بالا به پایین در جامعه است و وفاقی که در پی آن حاصل می‌شود یک وفاق سیاسی است.

البته اگر وجه انسجام‌بخشی را نادیده بگیریم با فرآیند تفکیک و تنازعات گروهی و در نتیجه آنارشیسم روبه‌رو می‌شویم. اتحاد ملی ما در گرو توجه به دو فرآیند تفکیک و انسجام است؛ چراکه فرآیند انسجام بدون توجه به فرآیند تفکیک به‌دست نمی‌آید.

وقتی بخواهیم وفاق را در جامعه شاهد باشیم، این وفاق باید اجتماعی باشد نه سیاسی؛

چراکه وقتی سیاسی شود یعنی از بالا به پایین تعریف شده و افراد و اقشار مختلف به بازی گرفته نشده‌اند؛ بنابراین، این وفاق هیچ‌گاه نهادینه نمی‌شود چون حالت تحکم و تحمیل از بالا به پایین دارد.

اگر وفاق، اجتماعی شود یعنی ما به نهادینه‌شدگی این پیوند و پیوست‌های انسجام‌بخش نیز توجه کرده‌ایم و در صورتی این امر محقق می‌شود که ما گروههای مختلف را به بازی گرفته و آنها را در حیات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی خودشان مشارکت دهیم.

این مشارکت،ا مشارکت در عرصه‌های مختلف تصمیم‌گیری، نظارت و اجرا است. اگر به عناصر این وفاق، مفهوم مشارکت و دو فرآیند انسجام و تفکیک توجه داشته باشیم، این امر خود به خود منجر به وفاق ملی می‌شود. این وفاق سه عنصر دارد، اول هماهنگی ساختاری است، به این معنا که بین عناصر مختلف نظام، نهادها و دستگاه‌های مختلف هماهنگی باشد و این‌گونه نباشد که خانواده یک هنجار را منتقل کند و دانشگاه یک هنجار دیگر و یا به عنوان مثال این‌گونه نباشد که قوهٔ مقننه در یک نظام فکری حرکت کند و قوای مجریه و قضاییه در نظامهای فکری دیگری، یا بعضاً در کار یکدیگر بدون توجه به هماهنگی‌هایی که حاکم بر عدم دخالت است، دخالت کنند.

ثبات سیاسی جامعه و اقتدار ملی عنصر دیگر این وفاق است. جامعه باید از پایه‌های مستحکم سیاسی، امنیتی و اجتماعی، تمامیت ارضی و استقلال برخوردار باشد.

در بیان عنصر سوم وفاق که نرم‌افزاری است و مشکل ما در عدم شناخت و عدم توجه به مبانی و ملزومات این عنصر نرم‌افزاری است، می‌توان به چهار مؤلفه اشاره کرد. وحدت فرهنگی یا وحدت نمادین بین اقشار و گروههای مختلف جامعه از این مؤلفه‌هاست، یعنی به رغم اینکه وجود تفاوت را می‌پذیریم بر لزوم وجود اشتراکات نیز تأکید می‌کنیم چون در غیر این صورت فرض انسجام از بین می‌رود.

مردم ما باید در جهان‌بینی و یک‌سری ارزشهای محوری و الگوهای رفتاری اشتراک داشته باشند.

در این راستا به وحدت در نمادها همچون زبان مشترک، هنر مشترک، موسیقی مشترک و پرچم مشترک و... نیز می‌توان اشاره کرد و برای تحقق وحدت نمادین به عنوان عنصر اساسی انسجام یا اتحاد ملی، باید گروههای مختلف را مشارکت دهیم تا در حین مشارکت، آنها متوجه یک امر بالاتر از نیازهای گروهی خود نیز شوند.

هرچه گروههای مختلف را بر اساس چارچوبهای انسجام‌بخش، بیشتر به مشارکت بگیریم، آنها راحت‌تر عناصر انسجام‌بخش را می‌پذیرند، نسبت به زمانی‌که آنها را به بازی نگرفته و بستر هایی برای بروز تظلم‌ها و دادخواهی‌ها فراهم نکنیم و بخواهیم به خاطر اینکه به قدرت

رسیده‌ایم و مبسوط الید هستیم هرکاری بکنیم.

حداقل نتیجهٔ این رفتار، مبنی بر اینکه گروههای مختلف را مشارکت نداده و بستری برای ظهور تظلم‌ها فراهم نکنیم، این است که آنها را همراه خود نداشته باشیم، یعنی سربزنگاه و روز واقعه، پشتیبانی آنها را نداریم و این حداقل قضیه است. اگر نخواهیم بگوییم که در روز واقعه، مخالفت‌های آنها را با خود شاهد خواهیم بود و آنها تبدیل به اپوزیسیونی می‌شوند که تیشه به ریشهٔ ما می‌زنند.

این تیشه به ریشه‌زدنها به یک‌سری سیاست‌گذاری‌ها و نگاه‌های خاص برمی‌گردد، توجه به حقوق و قیود مطرح شده در قانون اساسی و شعارهای داده شده در انقلاب اسلامی راهکارهای مناسب برای جلوگیری از این گونه مواجهات است.

مسلماً وقتی همهٔ گروهها را در تصمیم‌سازی‌ها مشارکت می‌دهیم، ممکن است با رأیی برخورد کنیم که با نظر ما سازگار نبوده و یا ظاهراً این‌گونه به نظر می‌رسد که ناسازگاری وجود دارد، در چنین مواردی باید تحمل شنیدن و در مواردی باید استعداد کوتاه آمدن داشت.

نمی‌گویم اصل را بر «کوتاه آمدن» بگذاریم، بلکه می‌گویم اصل را بر «شنیدن سخن حق» بگذاریم.

مگر می‌شود شنیدن سخن حق و استعداد برای کوتاه آمدن و رسیدن به یک قول صواب‌تر بدون نقد امکان‌پذیر باشد؟ باید فضا را برای «گفتن» فراهم کرد، ایجاد چنین فضایی به معنای فراهم شدن فضا جهت نقد است. در چنین فضایی مردم باید بتوانند به راحتی حرف بزنند و آزاد باشند و خود مصلحت را تشخیص دهند.

این‌قدر فضا را مصلحتی نکنیم، چراکه اگر فضا مصلحتی شود حقیقت ذبح می‌شود؛ لذا بگذارید در یک فضای حقیقت‌مدار، افراد خود به مصلحت رسیده و مصالح را تشخیص دهند.

این امر بدان معنا نیست که با توجه به طی کردن فرآیند وفاق اجتماعی و ملی، مصلحت نظام تعریف نشود، بلکه بحث، شیوهٔ نگاه به این مصلحت‌هاست؛ یعنی اینکه آیا از دریچهٔ حقیقت به این مصلحت می‌نگریم یا از دریچهٔ مصلحت‌اندیشی‌های مقطعی، زودگذر، جناحی، گروهی و تفسیرهای زمانی و مکانی؟

اجازه دهیم که خود مردم هم از نزدیک، این مصالح را لمس و نهادینه کنند. این ناظر به یک دولت خاص نیست، احساس می‌شود ما در این خصوص، بیش از حد نگاه مصلحت‌گرایانهٔ از روی مصلحت داریم و نه مصلحت‌گرایانهٔ از روی حقیقت.

وقتی فضا مصلحتی می‌شود، اگر نگوییم گروههای مختلف، مخالف می‌شوند، باید بگوییم منزوی می‌شوند و این موضع انزوا به معنای مخالفت با آزاداندیشی، و این خود به معنای مخالفت با انقلاب اسلامی است و آنکه در این میان متضرر اصلی است، کشور و جامعه است.

حتی اگر ما به دنبال یک سد و خاکریزی در برابر تجاوزات بیگانه هستیم، باید بدانیم که این خاکریزها با یک جریان احساسی و هیجانی صرف و بدون توجه به فرآیندهای اتحاد ملی و وفاق ملی، شکننده و زودگذر است.

بر این اساس یکی از لوازم اصلی اتحاد ملی، نقدپذیری است و در تعریف نقد، می‌توان آن را سره از ناسره کردن دانست. یک نظام نیاز دارد که عده‌ای بنشینند در عرصهٔ نقد و خارج از قدرت رسمی، خوبی‌ها را از بدی‌ها جدا کنند؛ این امر خود به کسانی که در عرصهٔ قدرت رسمی هستند کمک می‌کند؛ حتی اگر به نقد نگاه حقیقت‌جویانه نداشته و فقط به کاربرد و کارکرد آن توجه کنیم. امروزه اهمیت، جایگاه و فضیلت کسانی که نقد را در اختیار دارند به مراتب بیش از کسانی است که قدرت رسمی را در اختیار دارند.

آنها که در عرصه نقد، قلم می‌زنند فضای آروزها، انتظارات و امیدهای مردم را رقم می‌زنند و می‌توانند یک آلترناتیو یا بدیل باشند. چرا کسانی که در عرصه قدرت هستند باید نسبت به نقد بی‌توجه باشند؟

کم نیستند کسانی که پرچمدار نقد درون گفتمانی هستند و حتی از ابتدای انقلاب شاهد بوده‌ایم که تعدادی از آنها شهید شده‌اند. حرکت آنها برای این بود که بر اساس ملاکها و معیارهای به دست آمده از انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی به نقد کشیده شود تا نوبت به گفتمانهایی که انقلاب اسلامی را قبول ندارند، نرسد.

اگر کسی واقعاً انقلابی است و خواهان انقلاب است، باید به نقد توجه داشته و جدایی ظریفی بین انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی قائل شده و از انقلاب اسلامی ملاک نقد جمهوری اسلامی را به دست آورد.

انقلابی‌های واقعی و طرفداران نظام کسانی هستند که بر اساس شعارها، آرمانها و آرزوهایی که از انقلاب اسلامی به دست می‌آید منتقد هستند و نقد خود را بر اساس ملاک‌های به‌دست آمده از انقلاب اسلامی مطرح می‌کنند؛ اما کسانی که نقد را کنار گذاشته و همه چیز را توجیه و تطهیر می‌کنند، کم از ضدانقلاب نیستند؛ چراکه اگرچه نیت بدی نداشته باشند، اما زمینه را برای گفتمانهایی آماده می‌کنند که هیچ ربطی به انقلاب اسلامی ندارد و در واقع نقد برون‌گفتمانی را زنده می‌کنند.

مسلم است که نقد برون گفتمانی، نسبتی با نظام جمهوری اسلامی ندارد. من هم معتقدم که نقد با تخریب متفاوت است و باید نقد منصفانه و روشمند انجام داد.

وقتی مردم اطلاعات و داده‌ای در اختیار ندارند، مسلم است که بر اساس نگرش شهودی و برداشتهای مشخص خود نقد می‌کنند؛ چراکه آنها بالاخره اموری را حس می‌کنند و نمی‌شود به مردم گفت حس نکنید.

آیا دولت با نقدها از روی سعهٔ صدر برخورد می‌کند؟ دولت به جای آنکه نقدها را تخریب معرفی کند خوب است که این نقدها را احصاء کرده، به دستگاه‌ها ارسال کند تا دستگاه‌ها پاسخ دهند.

حتی اگر در نقد قصد تخریب هم وجود داشته باشد این تخریب و تخطئه می‌تواند یک فرصت جهت تنویر افکار تلقی شود.

معتقدم شاید در وهلهٔ اول هیچ کس و مخصوصاً اصحاب قدرت که پس از به قدرت رسیدن، اخلاق خاص پیدا می‌کنند، از نقد استقبال نکنند، ولی باید توجه داشت که مصلحت نظام و انقلاب حکم می‌کند که این افراد ولو آنکه اهل سعهٔ صدر نباشند، آن را به خود تلقین کنند.

برای اینکه نقد سازنده تبدیل به نقد مخرب نشود، بهتر است دولت، اطلاعات کافی را بدهد و خود را ملزم بداند که دائم اخبار لازم را به مردم بدهد تا مردم بتوانند بر اساس آن داده‌ها، قضاوت صحیحی کنند و نقد منصفانه صورت گیرد.

تصویب لایحهٔ انتشار و دسترسی آزاد به اطلاعات در کمیسیون فرهنگی، گامی مثبت جهت اطلاع‌رسانی است؛ البته موانعی بر سر راه نقد وجود دارد، فقدان فرهنگ نقد در جامعه، نوعی تنبلی اجتماعی، خوش‌بینی و خوش‌باوری و اعتماد بیش از حد در جامعه از جمله این موانع است. جامعهٔ دینی و حکومت دینی در معرض آسیب اعتماد بیش از حد است؛ چون حکومت، دینی بوده و متولیان آن دیندار هستند و مردم در قبال چنین حکومت و متولیان، اعتماد کرده و گوشه‌ای می‌نشیند، اما به نظر من این امر از موانع نقد و نهادینه شدن آن است.

نقد در جمهوری اسلامی دو لایه و مضاعف است و متوجه دو وجه مقبولیت و حقانیت نظام است. مردم هم باید ببینند که آیا این نظام مقبول و کارآمد هست یا نه؟ و هم ببینند افرادی که بر سریر قدرت هستند منطبق با فضیلت‌های الهی و صفات مورد نظر در کتاب و سنت هستند یا خیر؟

متأسفانه فرهنگ نقد در جامعهٔ ما نهادینه نشده است. احساسی، هیجانی، خرافی بودن، قداست بخشیدن ناموجه به اصحاب قدرت و رابطهٔ قدرت ـ ثروت و اقتصاد نفتی، از موانع موجود بر سر راه نقد است. باید کاری فرهنگی، عمیق و ریشه‌دار جهت شناسایی کامل این موانع و رفع آنها انجام داد.

اقتصاد نفتی یکی از موانع نقد است. ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که دولت بیش از آنکه متکی بر مالیات گروهها و مردم باشد، متکی به درآمد نفتی است؛ بنابراین طبیعی است که چون احساس نیاز نمی‌کند خود را به نقد نیازمند نمی‌داند.

تصمیم‌گیری متمرکز و استراتژی مرکز – پیرامونی ظرف لازم را برای توسعهٔ سیاسی و

پراکنش نوآوری‌ها و خلاقیتها فراهم نکرده و به همین دلیل می‌بینیم که تفاسیر مختلفی از نقد صورت می‌گیرد.

چرا تفحص از هزینه‌های تبلیغاتی انتخابات نهم رأی نیاورد؟ آزادگی و حریت نمایندگی مجلس، اقتضای دیگری داشت

۲۵ فروردین ۱۳۸٦/ خبرگزاری ایسنا

[با اظهار تأسف از تصویب نشدن طرح تحقیق و تفحص از هزینه‌های تبلیغاتی نامزدهای دورهٔ نهم ریاست جمهوری]: وقتی می‌بینم که وجه قالب اصولگرایان، نگرش انتقادی خود را از دست داده‌اند احساس نگرانی می‌کنم، احساس می‌کنم سنگر نقد از دست آنها خارج شده است.

شخصاً به همهٔ تحقیق و تفحص‌ها چون ناظر به وجه نظارتی مجلس است رأی می‌دهم. تحقیق و تفحص‌ها می‌توانند ابهام‌زدایی کرده و نقاط ضعف و قوت‌ها را مشخص کند.

وقتی می‌دیدم بسیاری از افرادی که وابسته به فراکسیون اصولگرایان هستند، در هنگامی که قرار بود به این طرح رأی دهند، با فریاد «۲»، «۲» ابراز مخالف می‌کردند، از درون می‌سوختم که چرا متوجه نیستند که حتی منافع سیاسی آنها هم در گرو این «۲»، «۲» کردنها نیست.

اتفاقاً حیات سیاسی آنها در گرو این است که نقاد و ناظر باقی بمانند و از حرمت و حیثیت مجلس به ویژه مجلسی که نام اصولگرایی بر آن گذاشته شده دفاع کنند.علت این مخالفت و تصویب نشدن را نمی‌دانم. مسلماً این کار عامل و انگیزه متفاوت دارد، شاید احساس می‌کنند که باعث تضعیف دولت و یا شهرداری می‌شوند. یا شاید تصور کردند که این رأی باعث مخدوش شدن آیندهٔ سیاسی آنها شود و در انتخابات بعدی با مشکلاتی روبه‌رو می‌شوند.

ای کاش همهٔ نمایندگان وقتی به مجلس می‌آیند، طوری عمل کنند که گویی دورهٔ بعدی کاندیدا نیستند، چرا که اگر از همان ابتدای نمایندگی، مدام به چهار سال بعد بیندیشند، حقیقت فدای این نوع نگاه نمی‌شود.

انتظارمان از جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی این بوده که اخلاق، دین و فرهنگ ذبح نشود. وقتی می‌گوییم «مدرس» نماد نمایندگی است؛ یعنی او حقیقت را فدای مصلحت مخصوصاً مصلحت‌های گروهی و جناحی نمی‌کند.

احساس می‌کنم حداقل به خاطر تضعیف نشدن دولت و در مرتبهٔ بعدی مصلحت‌های گروهی به این طرح رأی داده نشد، امید دارم مسائل دیگری در میان نبوده باشد. من نمی‌توانم داوری کنم؛ چون مدرکی در این باره ندارم. آزادگی و حریت نمایندگی مجلس اقتضای دیگری داشت که ما آن روز (روز تصویب نشدن طرح تحقیق و تفحص از هزینه‌های تبلیغاتی کاندیداهای دورهٔ نهم ریاست جمهوری) شاهد آن نبودیم.

در راه اصولگرایی باید ثابت قدم بود، اصولگرایان واقعی در انتخابات آتی رأی می‌آورند

۳ اردیبهشت ۱۳۸٦/ خبرگزاری ایسنا

[در جمع اعضای شورای مرکزی جامعهٔ اسلامی مهندسین و با موضوع اتحاد ملی و انسجام اسلامی]: کمیسیون فرهنگی طرح ساماندهی مد و لباس را که با فضاسازی‌های زیادی هم روبه‌رو شد و نهایتا به تصویب رسید، در راستای توجه به قومیتها ارائه داد. معتقدیم لباس ملی را می‌توان از همین لباس قومیتهای ایرانی ایجاد کرد و به همین خاطر نیز روی این طرح، لفظ ملی را نگذاشتیم؛ چراکه نمی‌خواهیم فرهنگ قومیتهای مختلف را نادیده بگیریم.

موانعی در راه ایجاد وفاق دو سویه وجود دارد. ما در این ارتباط نیازمند تلاش بیشتری هستیم. قانون اساسی در راه ایجاد وفاق دو سویه در کشور ما زمینه‌های مناسبی را فراهم کرده ولی متأسفانه بسیاری از این اصول محقق نشده است.

[در پاسخ به این سؤال که شما جمع آزادی و دموکراسی را چطور می‌دانید؟]: آزادی و دموکراسی با یکدیگر تفاوتهایی دارند. آزادی در برابر توتالیتاریسم یا تمامیت خواهی شکل گرفته و دموکراسی در برابر اقتدارگرایی. نظام ما نظام مردم سالاری دینی است. امکان مشاهدهٔ دیکتاتوری اکثریت در دموکراسی وجود دارد، اما علی القاعده در نظام مردم سالاری دینی کسانی که منتخب می‌شوند دارای محدودیتهایی هستند.

امام (ره) در هنگام نامگذاری جمهوری اسلامی فرمودند: اسلام محتواست و جمهوری شکل حکومت است. همان‌طور که گفتم منتخبان ما اختیارات‌شان محدود است و نمی‌توانند هر تصمیمی را بگیرند.

[در پاسخ به سؤالی دربارهٔ رابطهٔ دولت و مجلس و نقد درون‌گفتمانی]: معتقدم باید بر اساس اصولگرایی که مقام معظم رهبری تعریف کرده‌اند، حرکت کنیم. معتقدم باید مصلحت‌ها را در نظر گرفت، ولی در نظر گرفتن مصلحت‌ها نباید به صورتی باشد که باعث از بین رفتن منافع ملی شود و بر اساس این مصلحت‌ها به ارزشها و منافع ملی بی‌توجهی شود.

یکی از دلایل شکست اصلاح‌طلبان این بود که آنها کار یکدیگر را توجیه کرده و در برابر یکدیگر سکوت کردند؛ مثلاً مجلس ششم در برابر دولت خاتمی سکوت می‌کرد. دولت لایحه می‌داد آنها می‌آمدند اسم لایحه را لاک می‌گرفتند و به عنوان طرح مطرح می‌کردند.

ما بعد از جنگ، شاهد یک عملگرایی و پراگماتیسم در کشور بوده‌ایم. من به مصلحت کلان کشور توجه می‌کنم نه به مصلحت جناح‌ها؛ چرا که متأسفانه بعضاً جناحها می‌آیند و مصلحت جناح خود را بر مصلحت کلان کشور ترجیح می‌دهند. در برابر ابزارگرایی دینی سکوت نمی‌کنم. برای همیشه سیاست را کنار می‌گذارم و در عرصهٔ نقد حاضر می‌شوم. مخالف

این هستم که از دین در جهت اهداف خود استفاده کنیم و به جای اینکه دولت را دینی کنیم، دین را دولتی کنیم. این یک شکست است برای اهل حقیقت. می‌گویم شما خود قضاوت کنید. در قضیهٔ جریان اصولگرا ریش‌سفیدها وارد عرصه شوند، ریش‌سفیدهای حقیقت‌گرا. ریش‌سفیدهایی که جناحی نباشند.

عرصهٔ نقد از عرصهٔ قدرت مهم‌تر است و ما باید عرصهٔ نقد را از آن خود کنیم. تأکید بر نقد درون‌گفتمانی دارم.

ما باید زمینه‌ای فراهم کنیم که زمینهٔ نقد درون‌گفتمانی در کشور ایجاد شود. در این کشور لیبرال‌ها و سکولارها آمدند ـ نگویید نیامدند ـ آنها آمدند و با فرصت‌های دولتی جولان دادند. من صحبت‌هایی را در این ارتباط مطرح کردم. شما موضع گرفتید، ولی من ایستادم و تا آخر نیز می‌ایستم.

ما در مجلس طرح تسهیل ازدواج جوانان را تصویب کردیم که در آن مسئلهٔ اشتغال جوانان نیز در نظر گرفته شده بود، متأسفانه دولت آن را در صندوق مهر رضا ادغام و آن را به یک وام تقلیل داد.

نتیجهٔ انتخابات شوراها خوب بود. ما در انتخابات شوراها شاهد یک نقد درون‌گفتمانی بودیم و اگر این نقد درون‌گفتمانی وجود نداشت کل آن از بین می‌رفت. در انتخابات آتی مجلس اصولگرایان حقیقی رأی می‌آورند که صرفاً در فراکسیون اصولگرایان مجلس نیستند. پیروز انتخابات بعدی متشکل از اصولگرایان، اصلاح‌طلبان و اصلاح‌طلبان اصولگرا خواهند بود.

از اول دولت نهم تاکنون هیچ لایحهٔ فرهنگی نیامده است. در یک دانشگاه از من دعوت شده بود که بروم و در مورد سیاست فرهنگی دولت نهم صحبت کنم، قبول نکردم. متوجه شدم که از اساتید دانشگاه که اصولگرا نیز باشد کسی نیست که بتواند از عملکرد فرهنگی دولت نهم حمایت کند. در صورتی که در زمان خاتمی وقتی که مباحثی مطرح می‌شد، چند نفر از اساتید دانشگاه بودند که بیایند در مورد عملکرد فرهنگی دولت خاتمی صحبت کرده و از آن دفاع کنند. باید عنوان کرد که برنامهٔ جدی از سوی دولت نهم در عرصهٔ فرهنگی چندان قابل توجه نبوده است. معتقدم که ما فقط نباید برخورد سلبی داشته باشیم، بلکه باید برخورد ایجابی نیز داشته باشیم. یکی از نمایندگان ارمنی مجلس به من می‌گفت که وقتی من با خانمم به بازار مسلمانان رفتیم و می‌خواستیم یک مانتوی مناسب پیدا کنیم نتوانستیم یک مانتو که مورد نظرمان و مناسب باشد پیدا کنیم. متأسفانه نهادهایی که باید کار ایجابی کنند، چندان در این راستا قدم برنمی‌دارند، حال به نظر شما در این موقعیت نیروی انتظامی باید چه کار کند؟ به نظر من کار سلبی تنها جوابگو نیست و باید کار ایجابی نیز داشت. برای مثال، همان طرح ساماندهی مد و لباس به نظر

من یک کار ایجابی در این ارتباط بود.

آقای باهنر در ابتدای این جلسه اشاره کردند که من معتقد به نقد درون گفتمانی هستم و من بر این امر اصرار دارم. قبل از اینکه نمایندگان مجلس ششم و اصولگرایان در مجلس روی کار بیایند، مقاله‌ای نوشتم تحت عنوان «خرده‌فرهنگ‌ها، مشارکت و وفاق اجتماعی»، حرفهایی که امروز می‌زنم تقریباً ترجمانی است از مباحثی که در آن مقاله زده‌ام و حرف امروزم نیست، حرفهای گذشته‌ام است. این طور نیست که بخواهم امروز این حرفها را بزنم. حرفهای امروزم ریشه در حرفهای گذشته‌ام دارد، ولی باز وقتی مباحثی را مطرح می‌کنم اعتراضاتی مطرح می‌شود. در صورتی‌که باید گفت حرف من یکی است و من حرفهای گذشته‌ام را تکرار می‌کنم. حرفهای من تغییر نکرده، ولی متأسفم که چرا بعضی‌ها متوجه این معنا نیستند که در راه اصولگرایی باید ثابت قدم بود.

ما همه ملتزم به بحث اتحاد هستیم. مقام معظم رهبری در مطرح کردن بحث اتحاد ملی تأکیدشان بر روی بحث دولت، ملت و محدودهٔ جغرافیایی کشور بوده است و ما باید به ملزومات آن توجه کنیم. ایشان امسال را از باب یک ضرورت مضاعف نامگذاری کرده‌اند. این نامگذاری بر اساس ضرورت شرایط داخلی و بیرونی کشور انجام شده است.

معتقدم که مفهوم اعتماد ملی در ذیل مفهومی به نام انسجام قرار داده شده است که ما این مفهوم انسجام را می‌توانیم در سه فرآیند در بحث جامعه‌شناسی دنبال کنیم که عبارت است از: تجمیع، تفکیک و انسجام.

فرآیند تفکیک باعث شده که ما با دو دسته اجتماعات طبیعی و مدنی مواجه شویم. اجتماعات طبیعی مانند اینکه افراد بر اساس زبان مشترک پیوند دارند و اجتماعات مدنی مانند افرادی که در یک حزب جمع می‌شوند. در اجتماعات طبیعی و مدنی خواه ناخواه خرده فرهنگ‌هایی ایجاد می‌شود؛ چرا که هر جا تعدادی از انسانها دور هم جمع شوند بر اساس تقسیم کار این خرده فرهنگ‌ها ایجاد می‌شود که البته این خرده فرهنگ‌ها ممکن است اشتراکات زیادی نیز با فرهنگ عمومی جامعه داشته باشند.

یک فرهنگ بر اساس جهان‌بینی، ارزشها، هنجارها و الگوهای نمادین و رفتاری ایجاد می‌شود. این اجتماعات طبیعی و مدنی را می‌توان به دو شکل افقی و عمودی نامید که شکل عمودی آن همان طبقات اجتماعی مانند احزاب هستند.

در کنار فرآیند تفکیک و تجمیع فرآیند انسجام نیز باید وجود داشته باشد و این سه بدون یکدیگر امکان‌پذیر نیستند. اگر امر انسجام وجود نداشته باشد جامعه از هم می‌گسلد، چراکه این انسجام وسیلهٔ پیوند اقشار و گروههای مختلف است و مطمئناً مطلوب نیست که ما یک انسجام بدون تفکیک داشته باشیم یا برعکس. برای فرآیند انسجام باید به مؤلفه‌هایی نیز توجه کنیم.

یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌ها در فرآیند انسجام، داشتن ثبات سیاسی است که البته مؤلفه‌های ثبات سیاسی و امنیت ملی از یک جامعه با جامعهٔ دیگر فرق می‌کند.

متأسفانه هماهنگی ساختاری را به صورت کامل در کشور مشاهده نمی‌کنیم. وقتی بحث تفکیک قوا مطرح می‌شود معنایش این نیست که هریک از این قوا ساز متفاوتی را بزنند. این تفکیک در ذیل تجزیه‌ناپذیر بودن حاکمیت مطرح شده است و برای اینکه تقسیم کار به وجود آمده به صورت مناسب انجام شود؛ معنایش این نیست که آنها متفاوت و معارض یکدیگر عمل کنند.

ما در دوره‌هایی یک ناهماهنگی ساختاری در سطح کلان کشور را شاهد بوده‌ایم. برای مثال، یک عده در این کشور بر اساس نظام ولایی فکر می‌کردند و یک عده بر اساس آموزه‌های لیبرالی و ما هنوز که هنوز است رگه‌هایی از این ناهماهنگی‌های ساختاری را در کشور می‌بینیم.

مجلس وظیفهٔ قانون‌گذاری را بر عهده دارد و دولت نیز موظف به اجرای آن است. قوهٔ قضاییه نیز موظف به نظارت است. اگر می‌بینیم مثلاً دولت مجری مصوبات مجلس نیست و آن را دور می‌زند این یک ناهماهنگی ساختاری است و این باعث می‌شود که هماهنگی ساختاری در سطح کشور ما متزلزل شود. این خود روی لایه‌های مختلف جامعه تأثیر می‌گذارد.

مؤلفهٔ سوم بحث انسجام، وحدت نمادین بخصوص بر اساس مؤلفه‌های فرهنگی است. معتقدیم باید در جامعه یک وحدت نمادین وجود داشته باشد واین وحدت نمادین می‌تواند بر اساس جهان‌بینی مشترک ایجاد شود. وحدت نمادین ترجمانی از هویت فرهنگی است. جامعهٔ ما یک جامعه‌ای است که مؤلفه‌های فرهنگی در آن بسیار بارز است و ما در امر انسجام باید به مؤلفه‌های فرهنگی توجه ویژه‌ای داشته‌باشیم. بدون توجه به عناصر هویت‌بخش فرهنگی نمی‌توان یک جامعهٔ منسجم داشت. این عناصر هویت‌بخش هم با توجه به سابقهٔ تاریخی ما شکل می‌گیرد. نقش جهان‌بینی بخصوص نوع نگرش انسانها به هستی و خداوند هم‌طراز با نقش نمادها نیست. نمونه‌ای از نمادها زبان فارسی است که ممکن است این نمادها از جمله زبان فارسی در عرصه‌ای، هویت‌بخش ملی کشورمان باشد، اما این امر نیازمند شرط و شروطی است. فردوسی زبان فارسی را در کتاب شاهنامهٔ خود هویت‌بخش ملی ما کرد؛ چرا که در آن به اسطوره‌های ایرانی و جهان‌بینی ایران توجه کرد.

هویت تاریخی ما فقط از دوران اسلام شکل نگرفته و این هویت به قبل از اسلام نیز برمی‌گردد. ایرانی‌ها در طول تاریخ یکتاپرست بوده‌اند و نشانه‌ای از شرک و بت‌پرستی در بین ایرانی‌ها وجود نداشته است.

مفهوم ایرانی به عنوان یک انگارهٔ سیاسی و مذهبی در اواسط دوران ساسانی شکل گرفت

و توانست ساسانی را از بسیاری از بحرانها نجات دهد. در فرهنگ ایران زمین رابطهٔ انسان با خدا، رابطهٔ عاشق و معشوق است و ما شاهد یک نگاه آشتی‌ناپذیر بین حق و باطل در فرهنگ ایرانی بوده‌ایم.

الگویی که ما به کار گرفته‌ایم، توعی ترجمه از الگوی ساسانی و صفوی است. فقط یک تفاوت اساسی دارد و آن این است که در دوران ساسانی و صفوی رهبر دینی و سیاسی متفاوت بوده، ولی در حال حاضر رهبر دینی و سیاسی یکی است.

چرا ایرانی‌ها مسلمان شدند و ولایت فقیه و افکار شیعه را پذیرفتند؟ مطمئناً این چیزی نیست که یک دفعه حاصل شده باشد و مردم ایران در سال ۱۳۵۷ ولایت فقیه را پذیرفته باشند. اینها همه در یک بستر تاریخی شکل گرفته است. در فرهنگ ایران زمین همیشه دین فقط در عرصهٔ خصوصی نبوده، بلکه در عرصهٔ عمومی جامعه وجود داشته است. ایرانی‌ها برای پذیرش آموزه‌های شیعی دارای یک آمادگی تاریخی بوده‌اند. البته من نمی‌خواهم بگویم که آموزه‌های شیعی برخاسته از تفکر ایرانی است، ولی باید گفت این آمادگی به صورت تاریخی وجود داشته است.

در بحث اتحاد ملی باید به بحث قومیتها نیز توجه کنیم. متأسفانه در برخی مواقع وقتی که بحث قومیتها را مطرح می‌کنیم، عده‌ای بحث تعارض بین هویت و قومیتها را مطرح می‌کنند و بعد از آن بحث فروپاشی را. ولی تحقیقات نشان داده که هر جا تعلق به هویت قومی وجود داشته تعلق به هویت ملی نیز وجود داشته است. مثلاً ما تحقیقی در بین جوانان تبریزی داشته‌ایم که این جوانان به بحث تعلق هویت قومی و ملی توجهی مناسب داشته‌اند و تعارضی مشاهده نمی‌کردند. بر اساس تحقیقات ما نرخ مشارکت در مناطق و شهرستانهای مختلف از اول انقلاب تاکنون این را اثبات می‌کند که بر خلاف این تصور که به نظر می‌رسد که در این استانها یک نوع بحران مشروعیت به خاطر مشارکت نه چندان قوی وجود دارد، در تهران بوده است که در برخی از انتخابات ما کمترین مشارکت را داشته‌ایم. بر خلاف تصور همه که فکر می‌کنند مرکز هویت ملی ما تهران است و مشارکت باید بیشتر باشد. ما بعضاً به خاطر مشارکت کم تهرانی‌ها بحث تعلق به هویت ملی را کمتر دیده‌ایم و در استانهایی که به نظر می‌رسد چندان تعلق ملی وجود نداشته تعلق ملی را بیشتر مشاهده کرده‌ایم.

ما باید تلاش کنیم قومیتها را به بازی بگیریم و مشارکت بیشتری برای آنها در زمینهٔ تصمیم‌گیری، نظارت و اجرا در عرصه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در نظر بگیریم. آنها تصور می‌کنند که به بازی گرفته نمی‌شوند.

مردم باید آگاهانه و از روی اختیار مطالب را بپذیرند. مردم در کنار اینکه نیازها و حقوق مختلف دارند نیازمند حق مشارکت نیز هستند.

بر اساس یک تحقیق دکتری که خودم استاد راهنمایش بودم، بودجهٔ سرانه در مناطق استانی کردنشین و سنی‌نشین ما به مراتب بیشتر از مناطق ترک‌نشین و فارس‌نشین بوده است؛ اما همان‌طور که گفتم در بین آنها یک حس تحریم وجود دارد و آنها فکر می‌کنند به آنها بی‌توجهی می‌شود. آنها یک حس تحریم ساختاری دارند که البته به لحاظ حقوقی و قانونی چنین تحریمی وجود ندارد. ما این حس تحریم را نمی‌توانیم با اعتبار حل کنیم، بلکه این را باید با مشارکت بیشتر حل کنیم. باید به مسئلهٔ آزادی و مشارکت آنها توجه شود.

ما برای اینکه بخواهیم وفاق ایجاد کنیم این وفاق باید دوسویه باشد. این وفاق باید از بالا به پایین هدایت شود و از پایین به بالا جوش بخورد. این وفاق نمی‌شود فقط از بالا به پایین باشد. در حال حاضر وفاق دوسویه در کشور ما دارای مشکلاتی است و این مربوط به اکنون نیست، بلکه مربوط به شرایط ساختاری است و این شرایط ساختاری امکان ایجاد یک وفاق دوسویه را در کشور ما کمی محدود کرده است.

کشور ما از رابطهٔ قدرت ـ ثروت رنج می‌برد. در کشور ما بیش از آنکه ثروت منجر به تولید قدرت شود، این قدرت است که منجر به تولید ثروت می‌شود. در جوامعی که طبقات اجتماعی شکل گرفته و احزاب و طبقات وجود دارند دولتها وابسته به طبقات و گروههای سیاسی هستند، ولی در جامعهٔ ما به دلیل رابطهٔ قدرت ـ ثروت و همچنین اقتصاد نفتی، دولت خود را کمتر به احزاب و طبقات وابسته می‌بیند و این گروهها هستند که به دولت وابسته هستند. دولت به نحوی خود را بی‌نیاز از گروهها می‌بیند و در این راستا تحکم می‌کند. همان‌طور که گفتم ریشهٔ این تحکم در اقتصاد نفتی ماست. تا وقتی که ما اقتصاد نفتی داشته باشیم، تقریباً ایجاد یک وفاق دوسویه، سخت و مشکل است.

بر خلاف قانون اساسی، ما یک ساختار سیاسی متصلب هستیم و در این ارتباط قانون دور زده شده است. ما دارای یک دیوان‌سالاری حجیم هستیم.

بسیاری از نابرابری‌هایی که ما در جامعه می‌بینیم، ناشی از رابطهٔ مرکز پیرامونی است. در کشور ما یک مرکز به نام تهران و چند شهر اصلی مورد توجه خاص است و دیگر استانها به صورت زنجیره‌ای منفعل به تهران و شهرهای اصلی وابسته هستند.

اجرایی شدن اصل ۴۴ می‌تواند تحول ایجاد کند. اجرایی شدن این اصل باعث می‌شود که دولت ما یک تکان بخورد و ما دیگر شاهد یک کارفرمای بزرگ اقتصادی نباشیم و زمینه برای مشارکت اقتصادی فراهم شود. البته من خوف آن دارم که در بحث واگذاری‌ها ما مشکلی که در اقتصادمان داریم یعنی اعمال رانت‌خواری را مشاهده کنیم. ما باید در ارتباط با این واگذاری‌ها مراقبت ویژه‌ای داشته باشیم که خدای ناکرده شاهد رانت‌خواری‌ها نباشیم.

با اجرایی شدن اصل ۴۴ قانون اساسی اقتصاد نفتی ما تکان می‌خورد؛ البته در این راستا باید

به ابعاد فرهنگی و سیاسی نیز توجه داشت.

سطح دعوا و اختلافات بین فرقه‌ها و مذاهب اسلامی شیعه و سنی را باید از بین توده‌ها خارج کرده و به سطح علما برسانیم؛ چراکه توده‌ها در این ارتباط گفت‌وگو نمی‌کنند، بلکه دعوا می‌کنند. ایجاد دعوا بین توده‌ها در این زمینه مناسب نیست و تبعاتی را به دنبال دارد. متأسفانه برخی از علما متوجه این موضوع نیستند یا اگر متوجه هستند به آن بی‌اعتنا هستند.

آیا واقعاً دعوای شیعه و سنی بر سر این است که چرا مثلاً آنها از مُهر استفاده نکرده یا این‌گونه وضو گرفته و یا چرا در هنگام نماز خواندن این‌گونه یا آن‌گونه است؟ وقتی که علما و دانشمندان شیعه و سنی کنار هم بنشینند و گفت‌وگو کنند بسیاری از مسائل شفاف و روشن می‌شود. نمی‌گویم که حتماً به نتیجه می‌رسند، ولی خیلی از مسائل شفاف می‌شود و این خود زمینه‌ساز بحث انسجام است. بین مذاهب گوناگون اسلام اشتراکات فراوانی وجود دارد و اختلافات مذاهب مسیحی بیشتر از اختلافات مذاهب اسلامی است و آن‌قدر که مذاهب اسلامی اشتراک دارند اینها با یکدیگر اشتراک ندارند.

مصاف ما در حال حاضر نرم‌افزارانه است و نمی‌شود آن را نادیده گرفت. ما مصاف سخت‌افزارانه نداریم.

نگاه امام (ره) معطوف به تحول در نهادهای فکرساز بود

۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۶/ خبرگزاری ایسنا

[با اشاره به موضوع «اسلامی شدن» به عنوان مهم‌ترین هدف انقلاب فرهنگی]: آن‌چه به عنوان مانع اصلی برسر راه اسلامی شدن و تحقق آرمانهای انقلاب فرهنگی وجود دارد، این است که در موضوع اسلامی شدن، به پیچیدگی‌ها، تودرتویی‌ها و ظرافتهای موضوع توجه کافی نمی‌شود و اغلب بحث‌ها در این زمینه سطحی و ساده دنبال می‌شوند.

[طی سخنانی در سالروز اعلام انقلاب فرهنگی]: اسلامی شدن موضوع گسترده‌ای است که در وحدت حوزه و دانشگاه باید دنبال شود. نسبت میان حوزه و دانشگاه، هم می‌تواند جنبهٔ اخلاقی و عاطفی داشته باشد و هم می‌تواند جنبه معرفتی داشته و بر نوعی تقسیم کار استوار باشد.

تا تحقق اسلامی شدن به عنوان هدف اصلی انقلاب فرهنگی، راه‌های بسیار طولانی وجود دارد. معتقدم که در این سالها، فقط به لحاظ سیاسی، اخلاقی، عاطفی و اجتماعی کارهایی صورت گرفته و در عرصه معرفتی و روش شناختی اقدامات اساسی انجام نشده است و اعتقادم بر این است که فاصله‌هایی هم با بخشی از ذهنیات کلی اوایل انقلاب ایجاد شده که وضعیت مطلوبی را رقم نخواهد زد.

در پس زمینهٔ تفکر اسلامی شدن و انقلاب فرهنگی، ذهنیت عمیق فلسفی و معرفت شناسی شکل نگرفته است؛ ضمن اینکه اسلامی شدن را نباید با بومی شدن و فرهنگی شدن مغایر دانست و قرار نیست یک نگاه متافیزیکی صرف به اسلامی شدن و مباحث مربوط به آن داشته باشیم و از زمینه‌های تاریخی، فرهنگی، بومی و نیازهای تاریخی و علمی خود در سطح جامعه و دانشگاه‌ها غافل شویم؛ حال آنکه در طول این سالها، گاه این غفلت تکرار شده است.

امام (ره) ریشهٔ آسیب‌های حاکم بر دانشگاه و حوزه را در وابستگی‌های فکری و گرایشها به تفکرات غربی و شرقی مصطلح آن زمان جست‌وجو می‌کردند و راه حل اساسی را بازگشت به خویشتن یعنی بازگشت به شرق به معنای تاریخی آن یعنی شرق ایرانی اسلامی می‌دانستند.

امام (ره) اصالت را همواره به فرهنگ و فکر می‌دادند و همهٔ توجه‌شان در تحولات، معطوف به تحول در نهادهای فکرساز بود. نهادهای فکرساز فقط شامل دانشگاه نمی‌شوند بلکه حوزه‌ها را هم در بر می‌گیرند.

البته متأسفانه فرصتی کافی دست نداد تا امام (ره) به صورت کلان و از جنبهٔ معرفتی به وحدت حوزه و دانشگاه بپردازند و این موضوع را باز کنند و بیشتر وحدت اخلاقی، عاطفی، سیاسی و اجتماعی حوزه و دانشگاه را تبیین کردند. این حلقهٔ مفقوده‌ای در آرای امام (ره) است که شاید دیگران بتوانند آن را پر کنند.

نگاه امام (ره) به علم و اینکه علم را مقدمهٔ معرفت‌الله می‌دانستند و تعابیری از این دست که از ایشان به یادگار مانده، همچنین نگرش صدرایی ایشان که می‌تواند یک معرفت طولی را رقم بزند، باید بازسازی شود و برداشت ایشان را از وحدت حوزه و دانشگاه، فراتر از وحدت عاطفی واخلاقی تبیین کند. آنچه که تا کنون از عبارات مستقیم امام (ره) برداشت شده، این است که ایشان بیشتر دلمشغول وجوه اخلاقی، سیاسی و اجتماعی هستند.

در وصیت‌نامهٔ سیاسی ـ الهی حضرت امام (ره) نیز آن‌جا که وحدت حوزه و دانشگاه را ذکر می‌کنند، از آن به عنوان وحدت مردم و دولت یاد می‌کنند؛ یعنی اینکه اگر می‌خواهیم بین مردم و دولت رابطهٔ صمیمی و عینی برقرار شود، باید وحدت میان حوزه و دانشگاه برقرار شود. گویا حوزه نماد و مظهر مردم و دانشگاه مظهر و نماد دولت است. البته این موضوع بیشتر در آن مقطع مصداق داشته و امروز با توجه به تغییراتی که حاصل شده به راحتی نمی‌توان این گونه قضاوت کرد که حوزه نماد مردم است و دانشگاه نماد دولت.

انقلاب فرهنگی که در طول سالهای اولیهٔ انقلاب رخ داد، بار سنگینی را بر دوش نهادهای فرهنگی و به ویژه شورای عالی انقلاب فرهنگی نهاده است. شورای عالی انقلاب فرهنگی وظیفه داشته استراتژی‌های بلند مدت فرهنگی ما را تدوین کند و به صورت مستمر چالشهای فکری، فرهنگی ما را رصد و نظریه‌پردازی کند و سیاستهای کلان را در اختیار نهادهای فرهنگی

قرار دهد. حال آنکه این شورا با مبتلا شدن به نوعی روزمرگی، از جایگاه استراتژیک خود دور شده است.

شورای عالی انقلاب فرهنگی مسئول سیاستهای کلان فرهنگی کشور، بدون توجه به چالشهای فرهنگی جهان اسلام، آسیا و جهان نیست. اگر این انقلاب یک پیام جهانی دارد و اگر اصطلاحاً رنسانس دیگری برای بشر محسوب می‌شود، باید تجلی این نوع نگاه را در فعالیت‌های شورای انقلاب فرهنگی ببینیم.

شورای عالی انقلاب فرهنگی باید کمی از زمین فاصله بگیرد و در عرصه تبیین و نظریه‌پردازی کارهای شایسته‌تری انجام دهد. چندی پیش در جلسهٔ این شورا، مقام معظم رهبری بر مسئلهٔ مهندسی فرهنگی تأکید کردند و شورا را مسئول در این زمینه دانستند. هرچند که این موضوع هم قابل بحث است که منظور از مهندسی فرهنگی، داشتن یک نگاه مکانیکی به مقوله فرهنگ است یا به معنای طراحی یک استراتژی کلان و برنامه دراز مدت و به سامان و هماهنگ در حوزه فرهنگی است؟

شورای عالی انقلاب فرهنگی به عقیدهٔ من برای اینکه بتواند مهندسی فرهنگی را به معنای واقعی کلمه پیش ببرد، نیازمند است که یا خود یک اتاق فکر باشد و یا به یک اتاق فکر متصل شود تا بتواند در مسیر چشم‌انداز بیست ساله و برنامه‌های توسعه‌ای کشور پیش برود.

متأسفانه امروز شورا در جایگاه مورد انتظارنیست و یکی از دلایل آن، این است که نگاه کمی به مسائل فرهنگی در آن قوی‌تر است. وقتی از شورا می‌خواهیم گزارشی از عملکرد خود ارائه دهد، گزارشهای کمّی از توسعهٔ نهادی خود در اختیار قرار می‌دهد؛ حال آنکه توسعهٔ نهادها، ابزار هستند و باید دید تا چه اندازه ابزارها به تحقق اهداف مورد نظر کمک می‌کنند. متأسفانه امروز خلط ابزار و هدف وجود دارد؛ در حالی که تحقق اهداف به شاخصهای کیفی نیازمند است. شورای عالی انقلاب فرهنگی باید بتواند در این زمینه فعالیت کند و مانع از ابزارگرایی در درون خود شود.

وقتی امام (ره) می‌فرمایند ما برای شکم انقلاب نکردیم، نگاه فرهنگی به انقلاب دارند و انقلاب فرهنگی را عمده می‌کنند. در نگاه امام، این فرهنگ است که بر اقتصاد و سیاست ما باید حاکم باشد نه بالعکس. با توسعهٔ کمی نهادها نمی‌توان پاسخگوی موضوعات کیفی بود.

در مسائل فرهنگی، باید در کنار برخوردهای سلبی به اقدامات ایجابی نیز پرداخت. به عنوان مثال طرح شورای عالی انقلاب فرهنگی تحت عنوان گسترش عفاف در جامعه یک طرح ایجابی ودر عین حال الزامی است.

در همان طرح، مواردی از طرح ساماندهی مد و لباس گنجانده شده و روی آن کار شده است. این طرح در جلسات نهادهای مختلف که در وزارت ارشاد برگزار شد، مورد بررسی قرار

گرفت و یک آیین نامهٔ اجرایی هم برای آن تنظیم شد؛ هرچند که این سؤال وجود دارد این آیین‌نامه که قرار بود از سوی دولت به دستگاهها ابلاغ شود نه از سوی وزارت ارشاد، بالاخره اجرایی شد یا خیر؟

مسائل فرهنگی، مسائل تک بعدی نیستند. بسیاری از معضلات اجتماعی که در ظاهر ریشه فرهنگی دارند، در بسیاری از موارد ریشه‌ها و علل اقتصادی دارند. برای حل معضلات فرهنگی جامعه باید با یک مدیریت جدی و قانونمند، ابتدا شرایط مناسب اقتصادی و اجتماعی را فراهم کرد تا پس از آن مشخص شود چه کسی ناقض ارزشها و اخلاقیات جامعه است.

اصلاح‌طلبان باید از نقد درون گفتمانی اصولگرایان درس بگیرند

۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۶/ سپهر نیوز

اصولگرایان هرگز اجازه نخواهند داد انسانهایی که پایبند به مسائل اخلاقی نیستند، عملکرد زشت خود در دورهٔ اصلاحات را یک‌بار دیگر تکرار کنند.

[در واکنش به سخنان یکی از اصلاح‌طلبان پیرامون اختلاف در اصولگرایان]: من برای جریان اصلاح‌طلبی که همواره برای رسیدن و بازگشت به قدرت سیاسی دست به هر ابزاری برده و از هیچ اقدامی فرو گذار نمی‌کند، متأسفم. آنها به جای اینکه به آسیب‌شناسی عملکرد خود در زمان قدرت بپردازند، اخلاقیات را زیر پاگذاشته‌اند و از هیچ اقدامی ابایی ندارند.

اصلاح‌طلبان با چه مجوز اخلاقی به خود اجازه می‌دهند انسانهای فرهنگی و حقیقت‌گرا را متهم به سهم خواهی کنند؟ آیا جامعهٔ دینی و انقلابی ما این رنگ‌های ضد انقلابی را بر می‌تابد؟ آیا اگر اعتقادی به خداوند ندارند، حریت و آزادگی را هم کنار گذاشته اند؟ آیا آنان فکر می‌کنند که اگر رقیب را متهم به سهم خواهی بکنند و اندک اختلافات درونی آنها که ناشی از پایبند بودن به اصول و اعتقادات است را معلول سهم خواهی القاء کنند، مردم به آنها اقبال نشان می‌دهند؟

همین اصولگراهایی که متهم به سهم خواهی شده‌اند، حسب وظیفهٔ خود با اتحاد و همگرایی مانع از آن خواهند شد، انسانهایی که مبانی اخلاق را رعایت نمی‌کنند، یک‌بار دیگر عملکرد زشت خود در دورهٔ اصلاحات را تکرار کنند.

[با توصیه به اصلاح‌طلبان برای رعایت موازین اخلاقی]: کسانی در انتخابات پیروز خواهند شد که پایبند به اخلاق، اصول و انقلاب باشند. گذشت آن زمانی که مردم ساده لوحانه به مقامات نگاه می‌کردند. مردم امروز آگاه هستند و گذشتهٔ مسئولان را زیر ذره بین دارند. مردم ما به کسانی که زمانی حاکم بودند، اما از قدرت برای پر کردن جیب‌های خود استفاده کردند، رأی نمی‌دهند. اصلاح‌طلبان بهتر است پیش از آنکه به دنبال انشقاق و انشعاب در رقیب باشند، به دنبال آسیب‌شناسی رفتارهای سیاسی خود و اصلاح آن باشند.

اصلاح‌طلبان باید از نقد درون گفتمانی اصولگرایان درس بگیرند. اصولگرایان مجلس و دولت هیچگاه در صدد توجیه عملکرد خود نبوده‌اند و همواره با انتقاد صحیح و دلسوزانه از عملکرد یکدیگر در صدد اصلاح امور به نفع مردم بوده اند؛ زیرا همواره خود را ملزم به رعایت اصول و ارزشهای اصولگرایی می‌دانند که این خود یکی از شاخصهای اصولگرایی است. رقبای ما باید بدانند اصولگرایان برای حفظ قدرت تن به هر زشتی و پلیدی نمی‌دهند.

فراموش نکنیم مجلس ششم هیچ انتقادی نسبت به عملکرد دولت اصلاحات نداشت و حتی در مواقعی که سیاستی یا رفتاری مغایر با معیارهای اصلاح‌طلبانه بود، ترجیح می‌دادند که مهر سکوت بر لب بزنند و به هر نوع ممکن آن را توجیه کنند و تصویر دیگری از این مغایرت جلوه دهند و همین سیاستها باعث شد که همگان شاهد رویگردانی مردم از سیاستها و توجیهات باشند.

جامعه بیش از این تحمل بازی‌های سیاسی را ندارد. درنظام جمهوری اسلامی پایبندی به اخلاقیات باید معیار و ترازوی مردم برای سنجش عملکرد و سیاستهای احزاب و جناح‌های مختلف باشد.

میان دنیای ما و مطهری جدایی بزرگی افتاده است

۱۶ اردیبهشت ۱۳۸٦/ خبرگزاری ایسنا

در زمینهٔ معرفت دینی با توجه به آموزه‌های شهید مطهری عقب‌تر رفته‌ایم و میان دنیای ما و دنیای استاد فاصلهٔ زیادی افتاده است.

[در مراسم تقدیر از اساتید برگزیدهٔ دانشگاه آزاد منطقهٔ ۹ در هتل طرقبهٔ مشهد]: شهید مطهری به عنوان یکی از پیشگامان جریان دوم روشنفکری در ایران محسوب می‌شود که این جریان، انقلاب اسلامی را به وجود آورد، اما پس از انقلاب آرای ایشان در مواجه با چالشهای کشور بسط و گسترش پیدا نکرده است.

سطح معرفت دینی در کشور با توجه به آموزه‌های شهید مطهری بسط و گسترش نیافته است. تلفیق سنت و مدرنیته در یک ترکیب اجتماعی منجر به وقوع انقلاب شد و این انقلاب پیام‌های زیادی در خداگرایی و عرصهٔ خردورزی داشت، اما متأسفانه از تمامی ظرفیتهای دینی این نوع تفکر پس از انقلاب استفاده نشد.

از قابلیتهای مطهری در انبساط فکری جامعه به درستی استفاده نشده است و در حال حاضر میان دنیای ما دنیای مطهری جدایی بزرگی افتاده است.

انقلاب، یک فلسفهٔ جدید در مقابل دوگانگی‌های فلسفهٔ سیاسی غرب است. جریان دوم روشنفکری در ایران به عنوان یک جریان نقد کننده با یکی از پوسته‌های سنت به مبارزه بر

می‌خیزد و به سمت پوسته دیگر آن باز می‌گردد که این بازگشت، حاکی از نگاه اعتدال‌گرایانه به سنت و مدرنیته بوده و بازگشتی کور محسوب نمی‌شود.

یکی از اهداف انقلاب، خرافه‌زدایی و روشنفکری دینی بود. متأسفانه انقلاب را آن گونه که بود نشناختیم؛ چرا که اگر انقلاب را شناخته بودیم خرافه‌گرایی‌ها و انتظارگرایی‌های نامعقول در کشور بروز پیدا نمی‌کرد.

جامعیت اندیشهٔ ایشان نشان‌دهندهٔ دغدغهٔ اصلی استاد نسبت به حل مشکلات و مسایل موجود در جامعه است که این موضوع با نگاه به آثار ایشان به خوبی دریافت می‌شود.

عمق فلسفی در آثار شهید مطهری ناشی از نگاه باز ایشان به اندیشه‌های مختلف است. شهید مطهری در مواجه با نظریه‌ها و آثار مختلف، ابتدا آنها را تمجید کرده و نقاط قوت آن‌را بر می‌شمرد و سپس با نگاهی عمیق و از جایگاهی برتر آن را نقد کرده و نکات منفی را ذکر می‌کند.

نگرش صدرایی شهید مطهری دعوای عرفان و برهان را پشت سر گذاشته و انقلاب را به عنوان سفر چهارم ملاصدرا مطرح می‌کند و در این موضوع نیز روشنفکری دینی در تفکر صدرایی را می‌نمایاند.

اصولگرایی و حقیقت‌گرایی از دیگر ویژگی‌های بارز شهید مطهری است. در اندیشهٔ استاد شهید مطهری، ماکیاولیسم، پراگماتیسم و ابزارگرایی جایگاهی ندارد و منفعت‌گرایی و مصلحت‌گرایی نیز به عنوان عناصری غیرقابل پذیرش نفی می‌شدند.

متأسفانه امروز از در و دیوار مملکت، مصحلت می‌بارد و برخی از افرادی که سرشار از منفعت هستند، اسم مصلحت بر روی برخی کارهای خود گذاشته‌اند.

تعامل با جامعه و تلاش برای خرافه‌زدایی و مقابله با دردهای مردم از دیگر نقاط بارز تفکر شهید مطهری است. استاد به مقابله با خرافه‌گرایی به شدت اهتمام داشت، معتقد به آزادی تفکر و نه آزادی عقیده بود و رشد جامعه را در بستری از آزادی فکر ترسیم می‌کرد.

غایت‌گرایی در اندیشه شهید مطهری در قالب خداگرایی قابل طرح است. یکی از بارزترین ویژگی‌های شهید، قدردانی وی از گذشتگان و توجه به آموزه‌های مواریث خود بود که متأسفانه در حال حاضر به این موضوع چندان توجهی نمی‌شود.

مردم به اعضای شورای شهر برای شهردار شدن رأی نداده‌اند

۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۶/ خبرگزاری فارس

نامزد شدن برخی از اعضای شورای شهر برای شهردار شدن منطقی و قابل فهم نیست. متأسفانه بر خلاف فرمایشات مقام معظم رهبری اعضای شورای سوم به مسایل سیاسی که تناسبی با

وظایف آنها ندارد، ورود پیدا کرده‌اند.

طولانی شدن انتخاب شهردار مؤید تدوام تنشها و بازی‌های سیاسی است و شورای شهر نتوانسته از این تنشها فاصله بگیرد.

بر اساس تاریخ سیاسی، افراد یک دوره ظهور و افول دارند و هر دوره علائمی دارد. ورود به این قبیل تنشها و مشاهدهٔ این رفتارها بیانگر افول دوره فعالیت است. اعضای شورا افول خود را تسریع نکنند. به راستی چرا مردم از شورای اول روی برگرداندند و یا برخی از کاندیداهای شورای دور دوم را برای شورای سوم انتخاب نکردند. مردم با هوشیاری که دارند توانستند کسانی را که به بازی‌های سیاسی ورود داشتند و از شورا ابزاری برای حفظ و دسترسی بیشتر برای قدرت استفاه می‌کردند، کنار بگذارند.

امیدوارم همان طور که نقطهٔ قوت شورای شهر دوم نسبت به شورای اول پرهیز از تنشها و بازی‌های سیاسی بود، اعضای شورای سوم نیز همچنان این نقطه قوت را حفظ کنند؛ چرا که به حفظ اعتبار سیاسی ـ اجتماعی، فرهنگی آنها در آینده کمک می‌کند. نباید در لحظه تصمیم گرفت. شاید فکر می‌کنیم دیگران متوجه این لحظه‌ها نیستند، اما مردم در درازمدت این لحظه‌ها را کنار هم می‌چینند و قضاوت کلی می‌کنند آن وقت باید پاسخ‌گو باشند.

برای اعضای شورای شهر تهران آرزوی توفیق دارم. اگر کسی توصیه‌ای می‌کند حمل بر دخالت بر وظیفه شورا نشود. از ادبیات برخی از اعضای شورا به خاطر تهاجمی بودن اظهارات آنها گلایه‌مند هستم. اگر کسی چیزی می‌گوید این به معنای آن نیست که دیگران چیزی نگویند تا برخی هرگونه که می‌خواهند پیش بروند؛ پس وظیفهٔ نقادی و ارشاد چه می‌شود؟

چون احساس همسویی با اعضای شورای شهر دارم، تأکید می‌کنم که این عزیزان هر چه سریع‌تر غائلهٔ انتخاب شهردار را خاتمه بدهند و از تداوم تنشهای موجود پرهیز کنند.

[خطاب به دانشجویان!] این انقلاب متعلق به شما و وجود تاریخی و اجتماعی موجه و قابل دفاع شماست

۱۹ اردیبهشت ۱۳۸٦/ خبرگزاری ایسنا

[در نطق پیش از دستور]: تلاقی دو مناسبت هفتهٔ کارگر و معلم، تلاقی دو مفهوم اساسی حیات انسانی و اجتماعی، یعنی کار و اندیشه است. یاد استاد شهید مرحوم مطهری، دغدغه‌های جانگداز و روشن‌بینانه او، با تأسی به آموزه‌های دینی، عقل‌گرایی و آزادی تفکر و مقابله با خرافه‌گرایی و احساس‌گرایی‌های بی‌بنیاد و برخورد حقیقت‌جویانهٔ ایشان با رخدادها و پدیده‌های اجتماعی، حتی با صنف و سازمان روحانیت، و نقش پررنگ این شهید در انبساط روشنفکری را گرامی می‌دارم.

خود و دیگران را به بازنگری و تأمل در اندیشه‌های شهید مطهری در جهت رشد فکری و ارتقای سطح مفهوم‌سازی و انتزاع از رویدادهای فرهنگی، سیاسی، اجتماعی به عنوان نخستین گام نظریه‌پردازی دعوت می‌کنم.

[با اشاره به سالروز تشکیل شورای عالی انقلاب فرهنگی]: این شورا، شورایی است که علی‌القاعده می‌بایست متناسب با قابلیتها و وجوه نرم‌افزاری انقلاب اسلامی، به رصد کردن چالشهای فکری، فرهنگی کشور، جهان اسلام و حتی بشریت کنونی بپردازد.

این شورا باید با الهام از این قابلیتها به تبیین این چالشها پرداخته و راه‌حل‌های فلسفی، معرفتی و کاربری برای برون‌رفت از این چالشها به دست دهد.

انتظار دست‌نایافتهٔ ما از شورای عالی انقلاب فرهنگی این بوده و هست که قبل از اینکه به کمیت‌گرایی و ارائهٔ آمار و ارقام در ارزیابی فعالیتهای خود و سایر نهادهای فرهنگی ـ آموزشی بپردازد که معمولاً با خلط ابزار و هدف همراه است، رویکرد خود نسبت به دانش یا معرفت‌شناسی متناسب با پیامهای فکری، معرفتی انقلاب اسلامی، شرایط فرهنگی و تاریخی، قابلیتهای محیطی و نیازهای این زادبوم را تعریف کند.

آیا می‌شود به تأیید و توجیه رویکرد اثبات‌گرایی با گرایش به روابط بیرونی و مشروط و غفلت از روابط ضروری و درونی و ابعاد هنجاری علم، پرداخت و در انتظار اتفاقات زشت، غیرانسانی و تحقیرآمیز آن به اصطلاح استاد دانشکدهٔ هنر نسبت به دانشجوی محجبه نبود؟

آیا می‌شود رویکرد این استادان، به علم و معرفت را درست دانست و حتی به استادان کشور یک چنین رویکرد و تعریفی به علم و معرفت را القاء کرد، اما تن به دلالتهای رفتاری این رویکردها و تعاریف از علم نداد؟

به نظر می‌رسد این شمایید که دچار شکاف بین علم‌شناسی فلسفی و دلالتها و نمودهای رفتاری آن شده‌اید. این شمایید که دچار دو خدایی شده‌اید! خدای شما در نوع نگاه و تعریف از علم، هیچ سنخیتی با خدای شما در رفتارها و نمودهای مورد انتظار ندارد، اما فکر نمی‌کنید اگر در علم‌شناسی فلسفی از معرفتی طولی و هماهنگ و متناسب با ابعاد فرهنگی، تاریخی، بومی و هنجاری کشور تبعیت می‌کردید، شاهد این قبیل رفتارهای ناشایست نمی‌بودیم؟

بر این اساس مقصر اصلی، رویکرد سطحی، کمی و دهن پرکن شما از علم است که حاضر به تن دادن به دلالتهای رفتاری آن نیستید.

متأسفم از اینکه وقتی از عملکرد شورای عالی انقلاب فرهنگی سؤال می‌شود به صورت ظریف و احتمالاً ناخواسته و ناآگاه به ارائهٔ کارهای کمی مربوط به نهادهای فرهنگی یا ابزارهای فرهنگی بسنده می‌شود و از میزان تأثیر این ابزارها در جامعه غفلت می‌شود.

به من بگویید با وجود شورای عالی انقلاب فرهنگی، جامعهٔ ما اخلاقی‌تر، فرهنگی‌تر،

ارزشی‌تر و عقلانی‌تر شده است یا خیر، آیا بین نظام آموزشی و قابلیتها و نیازهای محیطی و ساختار شغلی، سنجیتی وجود دارد یا خیر؟

[با اشاره به وقایع اخیر در دانشگاه امیرکبیر و شورای شهر و خطاب به دانشجویان]: بیایید با هم مروری بر ارزشها و آرمانهای انقلاب اسلامی داشته باشیم. هر نیاز و مطالبه‌ای که از گفتمانهای غیرانقلاب اسلامی انتظار دارید به صورتی جامع‌تر و فرهنگی‌تر آن در انقلاب اسلامی نهفته است.

قطع‌نظر از برخی سوءسیاستها و رفتارها که الزاماً ربطی به انقلاب اسلامی ندارد، این انقلاب متعلق به شما و وجود تاریخی و اجتماعی موجه و قابل دفاع شماست؛ بنابراین، شما را به گفت‌وگویی علمی، منصفانه و برابر دعوت می‌کنم.

امید بنده این است که در نهایت، مقامات ذی‌ربط، همان‌گونه که خود اظهار داشته‌اید، کذب انتساب انتشار مطالب موهن و بی‌ریشه به شما را هرچه سریع‌تر ثابت کنند و کماکان شاهد مطالبات به حق دانشجویی با پشتوانهٔ علمی و معرفتی مستحکم باشیم.

[خطاب به اعضای شورای شهر]: در مجموع، امتیاز برجستهٔ شما در مقایسه با شورای شهر اول، پرهیز از ورود به تنشهای سیاسی و بازی‌های قدرت بوده است. هرچند در دورهٔ دوم نیز شاهد فراز و فرودی بوده‌ایم و فرود آن عمدتاً مربوط به همین ورودها و فاصله‌گیری از جایگاه تخصصی و قانونی بوده است.

به دور از فشارها و لابی‌های سیاسی از سوی گروههای سیاسی و حتی قوای سه‌گانه، به صورتی مستقل و تنها بر پایهٔ صلاحیتها و شایستگی‌های تخصصی، مدیریتی و سلامت و تعهد انقلابی، فردی کارآمد را به عنوان شهردار کلان شهر تهران انتخاب کنید.

البته به این نکتهٔ مهم نیز توجه داشته باشید که هرچند منعی قانونی برای شهردار شدن اعضای شورای شهر وجود ندارد، اما به لحاظ اجتماعی و عرف، عملی چندان مقبول و پسندیده نیست، آن‌هم در شرایطی که از میان پانزده عضو شورای شهر حداقل چهار نفر کاندیدای شهرداری باشند.

فعلاً دولت در رأس امور است، نه مجلس!

۲۷ اردیبهشت ۱۳۸٦/ خبرگزاری مهر

[با اشاره به بازگشت مجدد طرح مصوب مجلس مبنی بر تجمیع انتخابات دهم ریاست جمهوری و هشتم مجلس شورای اسلامی از طرف شورای نگهبان]: متأسفانه مجلس مجدداً به این طرح رأی خواهد داد و نمی‌دانم چرا مجلس متوجه نیست که این امر خلاف اصول قانون اساسی و روح آن است. بنده در جایی اعلام کردم نمایندگان مخالف این طرح، برای آنکه مجمع

تشخیص مصلحت متوجه این موضوع شود، در صورت تصویب نهایی اعلام استعفا کنند؛ زیرا این استعفا می‌تواند مجمع را متوجه نکاتی نماید تا به این طرح رأی ندهد.

علاوه بر اینکه این طرح خلاف اصول قانون اساسی است، خلاف تفکیک قوا و توسعهٔ سیاسی نیز می‌باشد و در شرایط فعلی مجلس است که در برابر قوهٔ مجریه، بازندهٔ اصلی به حساب می‌آید.

قوهٔ مجریه خواه ناخواه منافع خود را دنبال می‌کند و در واقع با اصرار بر تصویب این طرح، اصل در رأس بودن مجلس مخدوش می‌شود.

مطالب مطرح در دفاع موافقان این طرح با دلایل محکم همراه نبود. برخی موافقان، بحث صرفه جویی در هزینه‌ها از جمله هزینه‌های سیاسی را مطرح می‌کنند، حال سؤال این است که آیا هزینه‌ها فقط سیاسی است و هزینهٔ اجتماعی و فرهنگی به دنبال ندارد؟ بحث آگاهی بخشی مردم چه می‌شود؟ مردم تنها در تب و تاب انتخابات است که از برنامه‌های مجلس و رئیس‌جمهور مطلع می‌شوند و اگر این دو انتخابات با هم همزمان شود مردم دیگر فرصتی برای آگاهی کامل از برنامه‌های کاندیداها ندارند. در این بحث، بازندهٔ اصلی قوهٔ مجریه نخواهد بود؛ زیرا قوهٔ مجریه به دلیل امکاناتی که دارد فرصت زیادی برای رسیدن به اهداف خود دارد و به موضوعات مورد نظرش خط و ربط می‌دهد.

به تعبیر امام خمینی، مجلس در رأس امور است. اگر امام راحل این فرمایش را داشتند، علتش این بود که معتقد بودند بایسته و مطلوب است که مجلس در رأس امور باشد، ولی اکنون این دولت است که در رأس امور است.

اگر این بحث که مجلس در رأس امور است در زندگی ما به عنوان امر جاری و ساری بود که امام این سخن را نمی‌گفتند. قصد ایشان این بود که بایسته و شایسته است مجلس در رأس امور باشد؛ اما واقع امر این است که اینچنین نیست و در تجربهٔ سه سال نمایندگی نیز به آن رسیدیم، زیرا دولت اگر بخواهد مصوبه‌ای را اجرا نکند، به لطایف الحیلی این کار را می‌کند و مصوبه مجلس را اجرا نمی‌کند.

با اصرار بر این طرح، حقوق شهروندی نیز ضایع می‌شود. هفت ماه به تعویق افتادن انتخابات مجلس برخلاف قانون اساسی است؛ زیرا در قانون هم برگزاری انتخابات مجلس و ریاست جمهوری به طور جدا مطرح شده است که وجهی از آن به برگزاری غیر همزمان باز می‌گردد.

هم شورای نگهبان و هم دولت با این مصوبه مخالف هستند و روال مجمع تشخیص مصلحت نظام هم این است که بر اساس مصلحت نظام به طور قالب به نظر دولت گرایش داشته است، که امیدواریم این بار نیز چنین کند.

تصمیم احساسی و عجولانه در برقراری رابطه سیاسی با مصر و مذاکره با آمریکا

۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۶/ خبرگزاری مهر

[با اشاره به فراهم نبودن شرایط و پیش شرطهای منطقی برقراری رابطه بین ایران و آمریکا]: حداقل پیامد مذاکره با آمریکا این است که ما با قبول این مذاکره، مشروعیت اشغال عراق توسط آمریکا را پذیرفته‌ایم و تایید کرده‌ایم.

بحث مذاکره با آمریکا در خصوص سرنوشت عراق از مدتها قبل مطرح بود و موضوع جدیدی نیست. حداقل پیامد مذاکره با آمریکا این است که ما با قبول این مذاکره، مشروعیت اشغال عراق توسط آمریکا را پذیرفته و تایید کرده‌ایم.

در مورد رابطه با آمریکا باید به سخن معروف امام (ره) توجه کنیم که رابطه با آمریکا، مبتنی بر رابطهٔ «گرگ و میش» نباشد، ولی چون در صحنهٔ عراق، منافع ملی ما هم وجود دارد، نمی‌توان اصل مذاکره را نفی کرد.

می‌توان گفت سرنوشت ما هم به گونه‌ای در مذاکرات آتی ایران و آمریکا پیوند می‌خورد. این مذاکرات و آثار آن بسیار طولانی مدت و کلان خواهد بود؛ یعنی فقط سرنوشت عراق در این مذاکرات رقم زده نمی‌شود.

در شرایط کنونی چه تغییری در رابطه مبتنی بر گرگ و میش ایجاد شده است؟ آیا در شرایط فعلی، آمریکا از رفتارهای خودش دست برداشته است؟ به نظر می‌رسد که مقدمات منطقی برقراری رابطه با آمریکا با خروج از وضعیت گرگ و میش فراهم نشده است و مقداری شتاب زدگی در این مورد وجود دارد. البته من هم معتقد به رابطه با آمریکا هستم و امام (ره) برای همیشه رابطه با آمریکا را ممنوع نکردند.

[در مورد برقراری رابطهٔ سیاسی با مصر و اظهارات اخیر دکتر احمدی‌نژاد]: اظهارات رئیس‌جمهور را عجولانه و احساسی می‌دانم و به‌هرحال کارشناسان روابط خارجی باید زمینه و فضای برقراری رابطه با مصر را بررسی و تحلیل کنند و اعلام آمادگی مصر هم باید محرز شود.

برای «تفهیم اتهام» نیاز به مذاکره نیست، «بیانیه» کافی است

۱۰ خرداد ۱۳۸۶/ خبرگزاری مهر

ابتدا خوب است اشاره کنیم که بنده به طور کلی با لفظ مذاکره مخالفم، یعنی واژهٔ مذاکره را نباید در مورد رویداد آتی بین ایران و آمریکا به کار برد؛ برای اینکه هیچ تغییری در رابطهٔ ایران و آمریکا ایجاد نشده؛ این رابطه، همچنان مبتنی بر رابطهٔ گرگ ـ میش است و حتی گرگ هم گرگ‌تر شده است.

بعد از فروپاشی بلوک شرق و استقرار نظم نوین بین المللی که آمریکا دنبال می‌کند،

سیاستهای خصمانه و تهاجمی آمریکا علیه جمهوری اسلامی به هیچ وجه کاهش نیافته است و همچنان در دستور کار آمریکایی‌ها است.

گفت‌وگوهای آتی ایران و آمریکا حتی در مورد سرنوشت عراق هم نیست؛ بنابراین، نباید عنوان مذاکره را به کار برد. ظاهراً آنچه از فرمایشات مقام معظم رهبری مستفاد می‌شود، نوعی تفهیم مسئولیت‌های یک رژیم اشغالگر است. شخصاً فکر می‌کنم این تفهیم نیاز به گفت‌وگویی ندارد که معمولاً شبه مذاکره دارد. ابزار این تفهیم مسئولیت، الزاماً گفت‌وگو نیست، ابزارش می‌تواند بیانیه باشد.

به هر حال چون این حالت، شبههٔ مذاکره را چه در مورد عراق و چه در مورد ایران تقویت می‌کند، بهتر است قالب دیگری را برایش تعریف کنیم؛ بنابراین، چندان صحیح نیست ما بگوییم الا و لابد فقط باید رفت و بطور مستقیم و رویاروی، با آمریکایی‌ها مواجهه و گفت‌وگو کرد.

سؤالات و ابهامات زیادی در این مورد وجود دارد؛ حتی اگر موضع مقام معظم رهبری صریح هم باشد، جا برای یکسری پرسشهای و تحلیل‌های مفهومی با عنایت به فصل الخطاب بودن مقام معظم رهبری، باز است.

این طور نیست که چون مقام معظم رهبری موضعی را گرفتند، دیگر هیچ تحلیل و سخنی وجود نداشته باشد، اما چون رهبری برای ما فصل الخطاب هستند، قالب این پرسشها و تحلیل‌ها باید شکل خاصی داشته باشد؛ یعنی به جای اینکه این تحلیل‌ها در روزنامه‌ها و محافل عمومی پخش شود، بهتر است در قالبهای تخصصی تر، خصوصی‌تری و محدودتر مطرح شود.

جایگاه ولایت مطلقهٔ فقیه را یک جایگاه عملی می‌دانم، نه اندیشه‌ای. یعنی قرار نیست که همهٔ اندیشه‌ها تعطیل شود، اما به رغم اینکه ما تحلیل هایی داشته باشیم، اما اگر اثبات شود که ایشان موضعی صریح دارند، باید سکوت کنیم و بپذیریم، اما بنده شک دارم که موضع گیری اخیر ایشان، از این جنس باشد.

مذاکره با آمریکا، موضع رهبری و وظیفه دانشجویان و انقلابیون

۱۰ خرداد ۱۳۸۶/ جنبش عدالتخواه

● آقای دکتر! الآن یک سردرگمی بین بچه‌های حزب‌اللهی در بارهٔ رابطه با آمریکا وجود دارد...

چرا سردرگمی؟

● از یک طرف آقا می‌فرمایند مذاکره، هم خیانت است، هم حماقت؛ از طرف دیگر در خصوص گفت‌وگو با آمریکا در بارهٔ عراق، صحبت هایی می‌شود...

متوجه شدم! ببینید شما همواره در خصوص مباحث مذاکره یا شبه مذاکره با آمریکا در

خصوص مسئلهٔ عراق، موضع خیلی خوبی گرفته‌اید و شاید موضع گیری تان تقدمی هم بر دیگران داشت. یادم می‌آید در ابتدا این حساسیت را بچه‌های شما ایجاد کردند و تحلیل خیلی خوبی ارائه کردند. ما از آن تحلیل استفاده کردیم، یک تحلیل هایی را اضافه کردیم، آن گفت‌وگو که بر سر مسئلهٔ عراق بود، را زیر سؤال بردیم؛ ولی تعجب می‌کنم چرا شما با تردید مواجه هستید؟ شما که اهل تردید نیستید.

● این سردرگمی در بخش وسیعی از جریانات حزب‌اللهی محسوس است...

به نظر حقیر، بچه‌ها دچار یک خودسانسوری هستند و این خود سانسوری هم از روی یک اجبار بیرونی رسمی نیست و یک مقداری خود خواسته است و آن هم از سر ارادت و عشق است. ولی فکر می‌کنم چند کار باید انجام شود. یکی تحلیل این مسئله و نیز تحلیل سخنان مقام معظم رهبری است و دوم توجه شما به «آرمان خواهی» است. اگر شما به این نتیجه برسید که آرمان خواهی مقدم بر مصلحت سنجی‌های مسئولان حتی مقام معظم رهبری است، نباید آرمان خواهی را مسکوت بگذارید. دیگر از این صریح‌تر بگویم؟ حالا می‌خواهند بگویند ضد ولایتی! ایراد ندارد.

نکتهٔ سوم اینکه چون این فشارها خودخواسته است، باید از همین منطق با هم وارد گفت‌وگو شوید و یک مقدار تحلیل رساتری داده شود. ولی این فرض را هم بگذارید که شاید یک اطلاعاتی هست که منجر به آن موضع گیری شده و ما به آنها دسترسی نداریم.

اما از آنجا که همیشه گفته‌ام عرصه ولایت فقیه، در کل، عرصه عمل است، الزاماً عرصه اندیشه نیست، یعنی به این معنی نیست که شما اندیشه را تعطیل کنید، می‌توانید اندیشه خود را داشته باشید، پرسش خود را داشته باشید، ولی در عمل، تبعیت کنید و فصل الخطاب هم مقام معظم رهبری باشد.

یک درک سطحی نباید از فرمایشات مقام معظم رهبری کرد. جا برای تحلیل باز است. ایشان گفته‌اند مذاکره خیر، گفت‌وگو بر سر سرنوشت عراق هم خیر. بحث این است که مسئولیت‌های یک رژیم اشغالگر تفهیم شود. من فکر می‌کنم این تفهیم می‌تواند از طریق یک بیانیه هم باشد. اگر واقعاً این شبهه وارد می‌شود که این صرفاً یک تفهیم نیست و بوی مذاکره و گفت‌وگو می‌دهد و شبههٔ بحث بر سر سرنوشت عراق و یا مذاکره با آمریکا در افکار عمومی تقویت می‌شود، بهتر است قالب یک گفت‌وگو نداشته باشد، قالب یک بیانیه داشته باشد.

● شما تحلیل آقای شریعتمداری را قبول دارید که مقام معظم رهبری حتی این قضیهٔ گفت‌وگوی اخیر را هم تایید نکرده‌اند

من این چیزی که شنیدم، ظاهراً گفت‌وگو بود، ولی بحث من این است که اگر صرفاً تفهیم

اتهام است، نیازی به قالب گفت‌وگو ندارد، می‌تواند در قالب یک بیانیه هم مطرح باشد؛ همان طور که قبلا هم انجام شده بود. مگر اینکه یک مصالح دیگری هم در کار باشد که حداقل بنده از آنها بی‌اطلاع هستم؛ ولی این را به دوستان بگویيم اگر این قالب قرار است که شبهۀ گفت‌وگو بر سر سرنوشت عراق و یا مذاکره را تقویت کند، بهتر است انجام نشود. ضمناً از این که اصل این گفت‌وگو، خواسته یا ناخواسته، به گونه‌ای به این اشغال مشروعیت می‌دهد، باید مواظبت کرد.

● **چه مصالحی وجود دارد؟**

نمی‌دانم، من فقط احتمالات را مطرح کردم که شاید چنین مباحثی وجود داشته باشد.

● **در خصوص بحث خودسانسوری که گفتید، به نظر می‌رسد در حال حاضر جماعت حزب‌اللهی دچار یک شبهۀ نظری شده‌اند. از یک طرف بر اساس داده‌ها و اطلاعاتی که دارند و بر اساس تحلیلهایی که در گذشته، خود آقا ارائه کرده‌اند و یا حرفهایی که از امام وجود دارد، نتیجه می‌گیرند که مذاکره اشتباه است، اما وقتی بیشتر وارد مباحث می‌شویم و به صحبت‌های آقا می‌رسیم که علی رغم این که ایشان می‌فرمایند با این دولت زورگو و استثماگر و این دولتمردان بی‌ادب مذاکره‌ای نداریم، برخی می‌گویند چون آقا این حرف را زدند، دیگر همه چیز تمام است و دیگر کسی حرف نزند.**

برای روشن شدن این مسئله من یک مورد تاریخی را عرض می‌کنم. امام وقتی بازرگان را نصب کردند، چون بازرگان از جنس گفتمان انقلاب اسلامی و در چارچوب اندیشه‌های امام، نبود. خیلی‌ها اعتراض داشتند. یک عده ساکت شدند و تبعیت کردند، ولی به لحاظ نظری قبول نکردند. در همان جا هم این بحث مطرح شد که به امام تحمیل شده یا خیر؟ و یا چرا به امام تحمیل شد؟ این برمی‌گردد به یک تحلیل درست. در برخی موارد یک سری مصالح یورش می‌برد و تصمیم هایی گرفته می‌شود.

ما باید تحلیل مان را داشته باشیم. اگر یک جایی مقام رهبری خلافش را فرمودند می‌گوییم فصل الخطاب است که در عمل نمود پیدا می‌کند. همه به لحاظ درونی قرار نیست که متحول شوند. البته هنوز هم نمی‌توان با قاطعیت گفت این تصمیم گرفته شده است. ولی اگر حتی فرض کنیم این تصمیم گرفته شده، قالب پرسش باز است، ولی قالب پرسش باید کمتر عمومی باشد.

تا امروز موارد متعددی از این گونه اتفاقات افتاده است. من خودم ازآقای خزعلی شنیدم که در خصوص مسئلۀ بنی صدر گفتند: وقتی به امام گفتیم که چرا از بنی صدر حمایت می‌کنید، فرمودند من مسئولیتی دارم و شما هم مسئولیتی.

درکل موضع‌گیری شما در خصوص منع مذاکره با آمریکا را می‌پسندم؛ یعنی این اتفاق هم دخالت ما را در عراق به گونه‌ای فریاد می‌زند، هم به اشغالگر مشروعیت می‌بخشد. ضمن اینکه تبعاتی هم دارد که این شبهه را تقویت می‌کند که مذاکره به حساب بیاید و در این

صورت این سؤال پیش می‌آید که چه تغییری در رابطه گرگ و میشی ایجاد شده؟ چه تحولی رخ داده؟ درحالی که ما می‌بینیم گرگ ما، گرگ‌تر شده است؛ لذا همان طور که عرض کردم، موضع شما را می‌پسندم و خودم هم این موضع را دارم، اما از باب این که یک اصل دیگری هم وجود دارد و آن اصل ولایت فقیه و فصل الخطاب بودنش است، جمع بندی خودم این است که در پرسش‌های بعدی باید رعایت فصل الخطاب بودن را کرد و بیشتر باید در مباحث مفهومی و نه مصداقی بحث را پیش برد. ضمن این که معتقدم هنوز ابهاماتی وجود دارد که آیا موضع مقام معظم رهبری صریح است یا خیر؟ اگر در این موضوع بحث کردیم و به این نتیجه رسیدیم که صریح است ـ که البته به نظر من ابهاماتی دارد ـ باید پرسش‌ها و شفاف سازی‌های خود را داشته باشیم، ولی این منجر به این نشود که یک مقابله‌ای با مواضع مقام معظم رهبری ایجاد شود.

به هر حال یکی از اصول ما، مصلحت است. در بالاترین سطح، ممکن است از باب مصلحت کلان هم که شده از موضع حقیقت‌جویانهٔ خودتان فاصله بگیرید؛ هر چند که بنده معتقدم که اگر مصلحت به درستی تعریف شود، خودش یک حقیقت است، ولی به شرطی که با مصلحت‌اندیشی‌های جناحی و شخصی اشتباه نشود.

● **یعنی سکوت کنیم و برخی از نمایندگان مجلس ما برای گروه دوستی پارلمانی ایران وآمریکا امضا جمع کنند؟**

مسئلهٔ امضا جمع کردن آنها که فاجعه بود. ضمن اینکه من نگفتم سکوت کنید...

● **می گویید خصوصی ترشود...**

می‌گویم باید مفهومی‌تر شود. این باید هنر ما باشد که در شرایط خاص بتوانیم مفهومی صحبت کنیم. نمی‌گویم اعتراض نداشته باشید، نمی‌گویم سکوت کنید، نمی‌گویم روشنگری نکنید؛ چون ناگهان همان مصلحت هایی که باعث شده که ایشان یک چنین مسئله‌ای را مطرح کنند، خود ایشان را هم می‌گیرد. ببینید این مسئله خیلی مهم است. این واقعاً یک هنر است و کار سختی است؛ مثلاً فرض کنید یک مصلحتی باعث شده آقا کوتاه بیایند، وقتی شما هم کوتاه می‌آیید و ساکت می‌نشینید این مصحلت فراگیر می‌شود، کل انقلاب اسلامی را می‌گیرد، خود ولایت فقیه را هم می‌گیرد. پس بنده هم معتقدم که شما هم بیایید فشارهایی را بیاورید، اما واقعاً نمی‌شود این فشارها از جنسی باشد که مقام معظم رهبری زیر سؤال نرود؟ نمی‌توانید فشارتان در این امر باشد که آمریکا پایبند به هیچ گفت‌وگویی نیست؟

من روی این مطلب خیلی اصرار دارم که این حرفها با فرض این است که هیچ ابهامی در موضع ایشان نباشد. اما هنوز جای سؤال هست و شاید بهتر باشد سؤالی از مقام معظم رهبری صورت بگیرد که موضع شما چیست؟

ارزیابی عملکرد مجلس هفتم در آستانهٔ چهارمین سال
چگونه است آن عده که هیچ ارادتی به احمدی‌نژاد نداشتند، دفعتاً حامی مطلق وی می‌شوند؟

۱۰ خرداد ۱۳۸٦/ خبرگزاری مهر

امروز در مجلس هفتم پیوندی میان مصلحت و منفعت حاکم شده، آنان که سخت، خواهان اصولگرایی هستند، به پرهیز از مصلحت متهم می‌شوند؛ درحالی که آنان حقیقت‌گرایانی هستند که به مصلحت کلان نظام توجه دارند و بسیاری از نقدهای خود را بر اساس همین مصلحت‌گرایی واقعی مطرح نکرده‌اند.

مجلس هفتم در دو سال اول کار خود، راه فراز و در سال سوم راه فرود را پیش گرفته است. زمانی که مجلس هفتم و ششم را با هم مقایسه می‌کنیم، به یک داوری می‌رسیم. رفتار برخی نمایندگان در مجلس ششم به هیچ وجه قابل قبول نبود که از آن جمله می‌توان به تحصن آنان اشاره کرد. نگاه سکولاریستی بر مجلس ششم حاکم بود. این نشان از آن داشت که نمایندگان آن دوره، نه لیبرالیسم را خوب درک کردند و نه هویت تاریخی و فرهنگی این زاد و بوم را به خوبی شناختند.

اگر عده‌ای در برابر انگ‌ها سکوت کرده‌اند فقط به خاطر مصلحت کشور است و در صورت ادامهٔ این اتهامات، پروندهٔ تک تک آنها را رو خواهیم کرد.

اگر قرار است مجلس هفتم با اصولگرایی مورد ارزیابی قرار گیرد، باید گفت؛ این مجلس در مدت سه سال کار خود فراز و فرودهایی داشت که دو سال اول، سالهای فراز و سال سوم همراه با عدول مجلس از مبانی اصولگرایی بود.

پس از شکل گیری دولت نهم، متأسفانه شاهدیم که به محض آمدن یک دولت اصولگرا بر سر کار، تمام آن حرارت و شورهای تحقق اصولگرایی در قالب تعامل با دولت رنگ باخت و یک تعامل‌گرایی یک سویه شکل گرفت و در نهایت، این ذهنیت ایجاد شد که آنچه از این سخن که «مجلس در رأس امور است»، مطلوب امام بود، تحقق پیدا نکرد و راه به سمت مسیری است که بعینه شاهدیم که این دولت است که در رأس امور است، نه مجلس!

البته همواره این دولت بوده است که در رأس امور بوده است. اما مجلس هفتم به این ذهنیت دامن می‌زند و این در رأس امور بودن دولت را تقویت می‌کند تا جایی که اگر کسی انتقادی داشته باشد، به انحای مختلف متهم می‌شود.

آنها که در تشکیل دولت نهم نقش آفرینی کردند و امروز نیز اصولگرایی را همچنان دنبال می‌کنند، متهم به سهم خواهی می‌شوند و تعابیری چون طلحه و زبیر به آنان اطلاق می‌شود و غافل از اینکه این انگ‌ها طرف مقابلی هم دارد و آن «علی» است. «علی» این معادله کدام است؟

فکر نمی‌کنید خلط جایگاه رئیس‌جمهور با رهبری، خطایی نابخشودنی باشد؟ ضمن اینکه این شبیه سازی‌ها علاوه بر آنکه ما را از نگاه‌های حقیقی باز می‌دارد، معلوم نیست در راستای چه اهدافی صورت می‌گیرد.

سؤال اینجاست شما که نقشی در روی کار آمدن این دولت نداشته‌اید، چطور امروز طرفدار پرو پا قرص این دولت شده اید؟ آیا در این تحولات سهم‌ها و اعتباراتی گشوده شد؟ حساب هایی باز شد و یا موهبت هایی واصل شده است؟ البته آنها که اصولگرایی برایشان یک هدف و نه یک ابزار است، متهم به بی‌توجهی به مصلحت می‌شوند و آنها که به سهم‌های زایدالوصفی رسیدند و از تنعم‌ها ی خارق العاده نصیب بردند، وانمود می‌کنند که اهل مصلحت هستند و مصلحت خواهی خود را نیز در قالب حمایت از دولت نشان می‌دهند. اینان همانها هستند که مصلحت شخصی را به مصلحت نظام گره زده و به نام و نانی رسیدند.

امروز در مجلس هفتم پیوندی میان مصلحت و منفعت حاکم شده است. از آن سو، آنان که سخت خواهان اصولگرایی هستند، متهم به پرهیز از مصلحت می‌شوند؛ درحالی که آنان، حقیقت‌گرایانی هستند که به مسائل کلان نظام توجه دارند و بسیاری از نقدهای خود را بر اساس همین مصلحت‌گرایی واقعی مطرح نکرده‌اند.

مجلس هفتم با آنکه به خاطر گفتمانی که برای خود برگزید به اندیشهٔ امام بسیار نزدیک بود و مخاطب آن توده مردم بودند، در سال سوم خود از مبانی اصولگرایی فاصله گرفت. سال سوم کاری مجلس هفتم را نمی‌توان جزء کارنامهٔ مثبت مجلس قلمداد کرد.

مجلس هفتم کماکان از نگاه فرهنگی محروم است. ما شاهد نگاه سیاست زده و اقتصاد زدهٔ مجلس هستیم، به طوری که این سیاست و اقتصاد است که به فرهنگ خط و ربط می‌دهد. توقع داشتیم مجلس راه را هموار کند و این فرهنگ باشد که به سیاست و اقتصاد خط دهد، اما هنوز که هنوز است این رهایی حاصل نشده و نوع نگاه مجلس فرهنگی نیست. اتفاقی است که سالهاست رخ داده است. توقع داشتیم مجلس با این فضای سودگرایانه و اقتدارگرایانه، مقابله کند که این تقابل صورت نگرفته است.

دولت به دنبال همسو کردن مطلق مجلس با خود است. دولت به دنبال یکدست کردن مجلس است؛ به طوری که مجلس کاملاً همسو با خود و مجری منویات آن باشد و این حاصل اقدامات تعدادی از نمایندگانی است که در اصولگرایی آنان شک دارم. این تعداد نمایندگان فضای داخلی مجلس هفتم را به این سمت سوق داده‌اند که نفع دولت بر هر نظری مقدم باشد.

باید مراقب بود تا فضا برای کسانی که هیچ گونه حقوق شهروندی را بر نمی‌تابند فراهم نشود. معتقدم نمی‌شود با اجبار و سلب آزادی، مردم را به سوی صلاح سوق داد.

در بهترین حالت اگر بگوییم دولت قصد خدمت دارد، باید گفت زمانی که به آزادی مردم

که از نیازهای اساسی آنان است توجه نشود، به آنان خدمت نشده است. مردم منافعی در آزادی دارند و باید آنان را با آگاهی بخشی به سمت نیازهایشان سوق داد؛ بنابراین این یکدستی به هیچ وجه قابل قبول نیست و با ارزشها و آرمانهای انقلاب ارتباط ندارد. ما به دنبال حاکمیت گفتمان انقلاب اسلامی می‌گردیم؛ گفتمانی که توجه ویژه به آزادی‌های فردی دارد، اما این یکدست کردن، با قانون اساسی و مدیریت صحیح جامعه منافات دارد.

تعجب می‌کنم از کسانی که ارتباط سیاسی با دولت نداشتند و امروز همنوایی مطلق با دولت را سر می‌دهند! این یک زنگ خطر برای آینده است. مجلس هفتم در دو سال اول کار خود کارنامهٔ موفقی داشت. توصیهٔ خاص من به نمایندگان این است که به اصولگرایی پایبند باشند و تعامل دوسویه با دولت را باور داشته باشند و نقش نمایندگی خود را فراموش نکنند.

ما مامور به انجام وظیفه هستیم نه نتیجه؛ بنابراین، باید به شایستگی‌ها توجه شود، باید به ذاتیات پرداخت تا به عرضیات. از نمایندگان می‌خواهم مصالح ملی را با مصالح گروهی خلط نکنند و به اصولگرایانی که بر سر موضع مانده‌اند انگ نزنند. بدانند اگر عده‌ای در برابر انگ‌های آنان سکوت کرده‌اند به خاطر مصلحت کشور است و این عده به خاطر مصلحت است که سکوت اختیار کرده‌اند، اما اگر فرصت اقتضا کند و این ضرورت ایجاد شود و اینان پا را از گلیم درازتر کنند، مطمئن باشند این دسته که مورد انگ واقع شده‌اند، ساکت نخواهند ماند و بسیاری از حقایق را افشا خواهند کرد.

آنان که مصلحت را در قالب حمایت مطلق از دولت مطرح می‌کنند، این اندیشه را در ذهن خود بپرورانند که افرادی که هدف تیغ تیز حملات آنان واقع شده‌اند، می‌توانند افشاگر سهم خواهی آنان باشند؛ بنابراین، از قبل، این ذهنیت را داشته باشند که از بسیاری از حقایق مطلع هستیم، اما تصمیم بر این گرفتیم که سکوت کنیم، ولی تحمل این اتهامات حدی دارد. در صورت ادامهٔ این اتهامات، وارد میدان شده و پرونده یک یک آنها را رو خواهیم کرد.

چگونه است که آن عده که هیچ ارادتی به احمدی‌نژاد نداشتند، دفعتا حامی مطلق وی می‌شوند؟ نمی‌دانم در این میان کدام از دیگری استفاده ابزاری می‌کند؟ درنهایت، این آینده است که قضاوت خواهد کرد که هر دو از هم استفاده ابزاری می‌کنند.

پاسخ به مشکلات هنر، در اندیشه‌های صدرایی امام (ره) نهفته است

۱۰ خرداد ۱۳۸۶/ خبرگزاری فارس

[در آستانه هجدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) در گفت‌وگو با خبرگزاری فارس]: با یک نگاه مبنایی، اصل نگاه امام خمینی (ره) به انقلاب اسلامی و تأسیس جمهوری اسلامی توسط ایشان و مبانی فکری و فلسفهٔ سیاسی که ایشان در پس جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی

دنبال می‌کردند و همین‌طور تعریفی که ایشان از مفهوم جمهوری اسلامی یا مردم‌سالاری دینی ارائه می‌کردند، یک بحث فکری، فرهنگی و معرفتی است؛ یعنی اگر خوب دقت کنیم نباید این نگاه را صرفاً یک مقولهٔ سیاسی یا اقتصادی بدانیم، این نگاه در وهلهٔ اول، مقوله‌ای فکری، معرفتی، اندیشه‌ای و فرهنگی است.

با توجه به اینکه امام زیرساخت جامعه و تحولات اجتماعی را به گونه‌ای به فکر و اندیشه بر می‌گرداند، خواه ناخواه نوع نگاه ایشان به انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی و مؤلفه‌های آن نیز کاملاً فکری است. این نگاه هم به نظر من بر می‌گردد به اندیشه، نگرش و گرایش ایشان به تفکرات صدرایی. من در بارهٔ تبیین فلسفی جمهوری اسلامی به این نتیجه رسیده‌ام که نگاه امام به انقلاب اسلامی در وهلهٔ اول به شدت متاثر از نگرش ملاصدرا است و حتی می‌شود گفت که انقلاب اسلامی و آن حادثه‌ای که در ۲۲ بهمن ۵۷ شاهدش بودیم در واقع آن سفر چهارمی است که ملاصدرا در اسفار اربعه از آن یاد می‌کند؛ یعنی به گونه‌ای بازگشت یک حکیم متأله و عارف به صحنه اجتماع است و با هدف و رسالت که حتماً جامعه را ارشاد کند. این جامعه هم انسانهایی هستند که متحول شده‌اند و پذیرای این دعوت و رسالت هستند و در مجموع بر اثر پذیرش این دعوت یک حادثهٔ عظیم و یک انفجار نوری به نام انقلاب اسلامی رخ می‌دهد.

این دعوت را در وهلهٔ اول باید یک بحث فکری دانست. نکتهٔ دیگر این است که وقتی این انقلاب شکل می‌گیرد و جمهوری اسلامی مستقر می‌شود، امام یک عنصر اضافه‌ای را هم اضافه می‌کنند که در تفکر ملاصدرا وجود ندارد؛ به این دلیل که ملاصدرا ضمن اینکه ضمیمه را برای انقلاب تمام عیار عرفانی، فلسفی و قرآنی، فراهم می‌کند، اما چون خودش این انقلاب را تجربه نکرده است ـ به علت اینکه شرایط انقلاب در آن زمان به وجود نیامده بود و خود ایشان هم به عنوان یک مرجع تقلید شناخته شده نبود، زیرا در تفکرات ملاصدرا حتماً بایستی رهبری نظام اسلامی بر عهدهٔ یک مرجع تقلید باشد ـ امام بعد از تأسیس جمهوری اسلامی، یک نکته‌ای را اضافه می‌کند و آن عنصر جامعه است که باعث می‌شود تحولاتی در تاریخ اسلام رخ بدهد و عطف به این اضافه کردن عنصر جامعه، زیرمجموعهٔ فلسفهٔ اجتماعی پدید می‌آید که ما شاهد مفاهیمی مثل ضرورت زمانی و مکانی، مسئله‌ای به نام مصلحت جامعه و حتی نیازهای متحول شهروندی از سوی امام هستیم.

توجه به عنصر جامعه یعنی توجه به عنصر تاریخ و توجه به عنصر تحول، و توجه به تغییر یعنی عنایتی به زمان و مکان. من فکر می‌کنم کاری که حضرت امام کردند و ورود جامعه را تئوریزه کردند به این شکل بود که بدون اینکه بخواهند به تحولات اجتماعی تن بدهند، آن را در راستای نگرش فلسفی خودشان نسبت به اسلام دنبال کردند. یعنی به هر حال توجه به جامعه در ذیل همان مبانی ارزشی و فکری و نظری استوار و مستحکمی است که امام همواره

دنبال می‌کردند. من نمی‌خواهم بگویم که ایشان فقط و فقط اصالت را به جامعه می‌دهند بدون اینکه از ناحیهٔ یک ویژگی‌های آرمانی و یک ویژگی‌هایی که مربوط به حقایق شناخته شده و فضایل شناخته شده باشد به جامعه می‌نگرند، اما به هر حال آنجایی که مثلاً در تعریف جمهوری اسلامی می‌فرمایند که جمهوری شکل را تعیین می‌کند و نه محتوای آن را، این حکایت از توجه به شکل دارد و توجه به شکل، ریشه در مفهوم جامعه ایشان دارد.

امام خمینی (ره) وقتی بحث دانشگاه و حوزه‌های علمیه را مطرح می‌کردند، به گونه‌ای مُدام اصالت را به تحول فکری و اندیشه‌ای می‌دادند، فراموش نکنیم که وقتی بحث اصلاح دانشگاه مطرح می‌شد و وقتی که واکاوی می‌کردیم، می‌دیدیم که منظور ایشان اصلاح نهادهای فکرسازی بود که پس از استقرار رژیم پهلوی ایجاد شده بود و بحث ایشان این بود که ما باید به شرق خودمان بازگردیم؛ یعنی امام معتقد بودند که آنچه در بستر جامعهٔ ایران در بعد از دوران پهلوی پدید آمده، از طریق نهادهای فرهنگی و دانشگاه بوده است و باید با توجه به اصالتی که به تفکر می‌دهیم به شرق خودمان بازگردیم. فکر می‌کنم امام راه نجات را در شرق‌گرایی می‌دانستند و در یک هویت فرهنگی و تاریخی خاصی می‌دانستند که در سال‌های اخیر دچار نوعی هجمه شده بود. اگر بخواهیم بگوییم اندیشه‌های امام چه ثمره‌هایی داشته، باید بگوییم یکی در بحث هویت فرهنگی ما و یکی هم در عنایت به مردم‌سالاری دینی به عنوان ترجمانی از دو مقولهٔ حقانیت و مقبولیت یا محتوا و شکل به نتیجه رسیدیم که این ناظر به تحولات و شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی است.

امام می‌فرمایند باید زمان و مکان را در موضوع دخالت داد، و می‌فرمایند باید شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی موضوع را لحاظ کرد و بعد به دنبال استنباط حکم آن موضوع رفت. همچنین به نظر من امام در تحولات اجتماعی یک نگاه ربطی داشتند، یعنی نه سنت‌گرای اجتماعی بودند و نه نوگرای اجتماعی بودند. امام به رغم اینکه به لحاظ فلسفی سنت‌گرا بودند، اما در تحولات اجتماعی، به آمیزه‌ای از سنت‌گرایی اجتماعی و نوگرایی اجتماعی باور داشتند. مسئلهٔ خیلی اساسی همین جا است؛ یعنی در نگاه امام نه می‌توان شاهد غلبهٔ سنت‌گرایان اجتماعی باشیم و نه می‌توان شاهد غلبهٔ نوگرایان اجتماعی باشیم. در اندیشهٔ امام هم سنت‌گرایان اجتماعی جای دارند و هم نوگرایان اجتماعی؛ و این طور نیست که سنت‌گرایان اجتماعی غالب شوند به قیمت نادیده گرفتن نوگرایان اجتماعی و یا نوگرایان اجتماعی غالب شوند به قیمت نادیده انگاشته شدن سنت‌گرایان اجتماعی؛ ضمن اینکه امام به لحاظ فلسفی کاملاً سنت‌گرا بوده‌اند؛ یعنی جوهرگرا، غایت‌گرا و اصل‌گرا بوده‌اند. این را کاملاً می‌توان در اندیشه‌های امام دید وجه ممیز ایشان از نوگرایان فلسفی همین است، اما به لحاظ اجتماعی امام به آمیزه‌ای از سنت‌گرایی و نوگرایی باور داشته و رمز موفقیت ایشان هم این بود.

امام به شدت تأویل‌گرا بودند؛ هم تاویل‌گرای متنی بودند و هم تاویل‌گرای تاریخی؛ یعنی تلاششان این بود که به فلسفهٔ احکام توجه کنند و سعی می‌کردند حتماً یک واکاوی عقلانی صورت بگیرد که در واقع جوهر دین تحت تأثیر آن لایه‌های تاریخی قرار نگیرد، اما علاوه بر تاویل‌گرایی متنی، تاویل‌گرای تاریخی هم بودند؛ یعنی از نظر ایشان آنچه که در متون اسلام آمده الزاماً اسلامی نیست، می‌تواند جنبهٔ تحریف داشته باشد. من معتقد هستم که متأسفانه اندیشه‌های امام هنوز تئوریزه نشده است. ما قبل از آنکه بیاییم وارد عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی شویم باید مبانی فکری امام را خوب فهم بکنیم. احساس می‌کنم که در این خصوص کوتاهی‌هایی شده است. خیلی‌ها امام را در حد یک مرجع تقلید معرفی می‌کنند، یا مثلاً بیشتر به نگرش فقهی او در اداره کشور بسنده می‌کنند، غافل از اینکه نگرش فقهی امام ناشی از نگرش فلسفی اوست. ما اگر خوب نگرش فلسفی امام را تبیین بکنیم به این نتیجه می‌رسیم که امام یک نگرش صدرایی تمام عیار دارد. امام یک کل‌گرای توحیدی است. در نگاه امام عرصه‌های شناختی، ارزشی، هنجاری، احساسی و رفتاری، عرصه‌های جدا از هم نیستند. یک معرفت‌شناسی طولی و هماهنگی را در اندیشه‌های امام می‌توانیم ببینیم.

اگر بپذیریم که امام به هر حال صرف‌نظر از اضافاتی که بعد از استقرار جمهوری اسلامی به تفکر صدرایی کردند، تحت تأثیر فلسفهٔ صدرایی بوده‌اند، من فکر می‌کنم پاسخ به فلسفهٔ هنر و زیبایی‌شناسی را باید در اندیشه‌های صدرایی امام جست و جو کنیم؛ یعنی همان نگاهی را که مثلاً ملاصدرا نسبت به هنر و زیبایی‌شناسی دارد. این امر می‌تواند سرآغاز مبارکی باشد برای فهم اندیشه‌های امام در باب فرهنگ و هنر باشد.

من همیشه از این موضوع خوف داشتم که نگاه‌های موردی به اندیشه‌های امام داشته باشیم، معمولاً به خاطر اینکه مطالعه ما نسبت به آثار امام روشمند نیست و بیش از آنچه بخواهیم فلسفهٔ حاکم بر ذهنیت ایشان را در ابعاد مختلف مطالعه کنیم، بیشتر سراغ نقل‌قول‌ها می‌رویم و تلاش می‌کنیم از این نقل‌قول‌ها چیزی به دست بیاوریم.

مقام معظم رهبری نقد دولت را نفی نکردند

۱۷ خرداد ۱۳۸۶

بیانات رهبرمعظم انقلاب خطاب به مجلس را باید کامل و جامع ببینیم. با رهنمودهای ایشان نباید گزینشی برخورد کنیم و بنده ناخرسندم از اینکه برخی نمایندگان تنها تحسین و تعریفهای رهبری را می‌بینند و به نقدهای ظریف ایشان به مجلس هفتم توجه نمی‌کنند.

[با اشاره به دیدار اخیر نمایندگان مجلس با رهبر معظم انقلاب]: ما عادت کرده‌ایم به مسائل نگاه صفر و یک داشته باشیم؛ به این معنا که تنها آنچه که به نفعمان است می‌شنویم. پرسش من

این است که چرا نمایندگان مجلس به برخی طرحهایی که مغایرت تام با قانون اساسی دارد، اصرار می‌ورزند. مقام معظم رهبری خطاب به نمایندگان ملت تصریح کردند که در سال باقی ماندهٔ عمر مجلس، بر اساس اولویت‌ها پیش بروید.

اولویت بندی کارها چه نسبتی با طرحهای پی در پی دوفوریتی دارد؟ و در حالی که طرحهای کارشناسی شدهٔ قبلی ما کماکان پشت صف دستور صحن علنی مجلس باقی مانده و نوبت به بررسی خیلی از آنها نمی‌رسد، عده‌ای از نمایندگان طرحهای دوفوریتی می‌آورند.

رهبر انقلاب همچنین توصیه کردند، مجلس وقت خود را صرف مسائل بسیار جزئی نکند و در سال آخر نمایندگی خود به دلیل اینکه بسیاری از نمایندگان دلمشغول تبلیغات انتخاباتی خود هستند، مبادا به وظیفهٔ نمایندگی آنان لطمه‌ای وارد شود.

مقام معظم رهبری نقد دولت را نفی نکردند و اظهار داشتند، نقدها باید دلسوزانه باشد و در کنار نقدهای منفی باید نقدهای مثبت را نیز مطرح کرد و به اقدامات خوب دولت هم اشاره شود. مقام معظم رهبری دفاع از دولت را با مصلحت پیوند زدند به این معنا که مصلحت را هم وارد معامله کردند.

اگر نمایندگان تمام هم و غم خود را برای رقابت‌های انتخاباتی بگذارند، این امر خواه ناخواه بر تصویب بودجه اثر می‌گذارد؛ البته این تأثیر احتمالی به حدی است که مقام معظم رهبری نیز به نمایندگان مجلس هشدار دادند تا مراقب باشند که فعالیت‌های انتخاباتی آنان نگاه ملی و وظایف آنان را تحت الشعاع خود قرار ندهد.

[با اشاره به همزمانی برگزاری انتخابات مجلس هشتم و بررسی بودجه سال ۱۳۸۷ توسط نمایندگان در مجلس]: باید در این راستا تدبیری اندیشید. برنامهٔ بودجه به هر میزان زودتر از سالهای گذشته از سوی دولت به مجلس تقدیم شود، احتمال تحت‌الشعاع قرار گرفتن بررسی بودجهٔ سال آتی کمتر خواهد شد؛ لذا در کنار هشدارهای مقام معظم رهبری در این رابطه، باید یکی از راه حل‌ها همین باشد.

شاید امکان طراحی ساز و کاری مبنی بر تنظیم لایحهٔ بودجهٔ سال ۸۷ کشور با مشارکت بیشتر مجلس وجود داشته باشد؛ به گونه‌ای که لایحهٔ بودجه با یک تعامل دوسویه بین دولت و مجلس تدوین شود.

دولت هرچه زودتر تدوین بودجه را آغاز کند و از کمیسیونهای ذیربط مجلس هم در این راستا کمک بگیرد. برخی افرادی که در تنظیم بودجه تبحر دارند، معتقدند بودجه نویسی در کشور ما دقیق، کارشناسی شده و جامع نیست و این کار با ضرب الاجل صورت می‌گیرد و آن‌گونه که باید و شاید دقت لازم صرف این امر نمی‌شود.

هنگامی‌که بودجه به مجلس ارائه می‌شود، تازه لابی دستگاه‌های دولتی و چانه زنی برای

افزایش بودجه آغاز می‌شود و این اتفاق مبارکی نیست؛ چراکه اگر دستگاه‌ها در طرح مسائل خود قبل از ارائهٔ بودجه به مجلس به اجماع نظری رسیده بودند، دیگر نیازی به این چانه زنی‌ها نبود.

هر ساله شاهد تنظیم و ارائهٔ بودجه‌ای شتابزده هستیم. در تصویب بودجه تنها تبصره‌ها در صحن مجلس مورد بررسی قرار می‌گیرد و زمان آن قدر نیست که ردیف‌ها نیز مورد بررسی قرار بگیرد، در حالی که برخی کمیسیونهای مجلس وقت زیادی را صرف بررسی ردیف‌ها می‌کنند.

چنانچه قدری معقول‌تر به روند تصویب بودجه در مجلس نگاه کنیم، می‌توانیم با این مسئله کنار بیاییم و دیگر عملاً نیازی به صرف آن همه وقت و حوصله نیست.

به دولت توصیه می‌کنم تا لایحهٔ بودجه ۸۷ را زودتر به مجلس تقدیم کند تا هم ردیف‌ها و هم تبصره‌های بودجه در صحن علنی مورد بحث و بررسی قرار گیرد؛ چرا که ارائهٔ آن با تاخیر، هم به تدوین و هم به تصویب بودجه ضربه می‌زند.

چنانچه با صبر و حوصلهٔ بیشتری بودجه سال آتی را تدوین و تصویب کنیم، می‌توانیم بودجهٔ قابل قبول‌تری را به دستگاه‌های اجرایی کشور ارائه کنیم.

رهبر انقلاب، پس از امام کشور را با موفقیت از تندباد حوادث نجات دادند

۱۷ خرداد ۱۳۸٦/ خبرگزاری فارس

علت علاقهٔ مردم به حضرت امام به جامع اندیشی و نوع نگاه و محتوای فکری و اندیشه‌ای ایشان بر می‌گردد که کاملاً به گونه‌ای با مضمون آرزوها و آرمانهای فکری و مکتسب مردم توسط انبیاء و بزرگان دین همخوان و سازگاری دارد.

قطع نظر از جامع اندیشی و منظومهٔ فکری امام، آن چیزی که برای مردم جالب است، این است که مردم با فردی روبه‌رو هستند که عامل به این اندیشه‌ها است.

مردم کسانی که حرفهای زیبا بزنند و به آن عمل نکنند، زیاد دیده‌اند، اما عالم به عمل و اندیشمندی که جام زهر می‌نوشد و با صراحت تمام می‌گوید جام زهر است و بنا به مصلحت آن را شهد شیرین معرفی نمی‌کند، کمتر دیده‌اند.

امام به عنوان یک رهبر انقلابی فردی بود که دوشادوش پیروان و امت خویش بود و حتی در زندگی اقتصادی و اجتماعی خودش جانب متوسط مردم و یا پایین‌تر از متوسط مردم را می‌گرفت و عملاً پایبندی کاملی را نسبت به شعارهای ارزشهای خودش بروز می‌داد.

برای مردم یک آرزوی دیرینه بوده است که فردی مرد و مردانه رهبری این ملت را در جهت رهایی از یوغ استکبار برعهده بگیرد و ملت و کشور را آزاد کند. برای ملتی که سابقه استقلال و

آزادی خواهی داشته و در برابر تحقیر ملی واکنش نشان می‌داده، بسیار سخت بوده است که به دلیل بی‌کفایتی‌های مسئولین خود، شاهد وابستگی روزافزون به غرب و سلطهٔ فزایندهٔ استکبار بر این زاد و بوم باشد.

در چنین شرایطی، شعارهای امام چه در خصوص استقلال‌طلبی و آزادیخواهی و چه در خصوص شعارهایی که به‌گونه‌ای حکایت از کمالی دارد که در آموزه‌های دینی و تاریخی او به گونه‌ای مستتر است، نباید نادیده گرفت.

حضرت امام را نباید صرفاً رهبر سیاسی و اقتصادی دید. حضرت امام، رهبر معنوی این ملت و جهان کنونی است؛ برای اینکه می‌کوشد انسان را بار دیگر به ماوراء طبیعت و دنیای دیگر وصل کند و انسان را از روی زمین جدا کرده و به عروج برساند. او رهبری است که تمام تلاشش این است که به انسان بگوید تنها نباید به این دو روزهٔ دنیا اعتبار کرد.

عظمت امام به دلیل شعارهای پیامبرگونهٔ اوست. گزاف نگفتیم اگر بگوییم خمینی پیامبر زمان همه ما بود.

امام راحل به حق، رهبر و نظریه‌پرداز برتر رنسانس جدید است؛ زیرا اگر در رنسانس معروف، انسان جایگزین خدا می‌شود و از خدا منفصل می‌شود، در رنسانس خمینی (ره) انسان بار دیگر کوچک شده، خدا می‌شود و به خدا وصل می‌شود.

امام حقیقت‌گرایی است که تحت هیچ شرایطی حاضر نیست حق و حقیقت، پیش پای مصلحت ذبح شود. هیچ مصلحتی بالاتر از حقیقت در نزد امام جلوه‌گری نمی‌کند. او همانند مولایش حضرت علی (ع) است. وقتی به تصمیمات تاریخی مولا توجه می‌کنیم که چگونه در برابر معاویه که دستش بسته بود، او هم می‌توانست دست به نیرنگ ببرد، اما این کار را نکرد و پیروزی دو روزهٔ دنیا را کنار گذاشت و یک پیامی برای ابدیت برای بشر بجا گذاشت، خمینی نیز آنجایی که قرار بود جام زهر بنوشد آن را تبدیل به جام شیرین نکرد، بلکه بعینه و آشکارا گفت این جام زهر است.

این حرکت مولا علی (ع) و امام خمینی (ره) امروز برای همگان درس تاریخی و یک محک و معیار است.

فراموش نکنیم ما در نظامی زندگی می‌کنیم که قرار است حقیقت در آن حاکم باشد و نه مصلحت‌های جناحی، فردی و گروهی؛ لذا در چنین نظامی چنین نشود که از در و دیوار کشور با ریزش مصلحت روبه‌رو باشیم، اما بگویند حقیقت است.

علاوه بر ابعاد وجودی حضرت امام، از جمله اخلاص، ایمان عشق، عرفان، تفکر فلسفی، جامع نگری و سازش ناپذیری، این را نیز باید بدانیم که در اندیشهٔ امام، جای مصلحت و حقیقت خلط نمی‌شود و راز و رمز بقا و جاودانه بودن حضرت امام در همین نکتهٔ اساسی است.

امام یک الگوی تمام عیار برای همهٔ انسانها در هر سطح و رده‌ای است؛ حتی الگویی برای رهبران سیاسی است؛ البته این الگو یک پروژهٔ تمام یافته نیست، بلکه یک پروژه تمام نایافته است و باید آن‌را کشف و فهم کرد و از لابلای موضع‌گیری‌های تاریخی او منطق او را بیرون کشید و کمال بخشید.

البته راه برای کمال بخشیدن به اندیشه‌های امام هم وجود دارد و کسی نمی‌خواهد امام را مطلق و معصوم جلوه دهد، اما آنچه که مهم است در مسیر کمال بودن است که امام در این مسیر بود و به ما راه و چاه و ورود در این مسیر را یاد داد و ما نیز باید با امام در این مسیر باشیم و طی طریق کنیم.

در این مسیر شاید ما هم بتوانیم به افق‌هایی دست یابیم که این افق‌ها برای امام دست یافته نبود، اما باید با تأسی از او و صراط او و عزم جزم او و نگاه او در این مسیر افتاد.

امام در واقع ترجمانی از بزرگان و پیشینیان خود است. امام یک لحظه منقطع از تاریخ نیست، امام متصل به گذشتگان و مفاخر تاریخی ما است. امام به خدا، انبیاء و عرفا وصل است که اگر آن گذشتگان و مفاخر نبودند، امام، امام نبود.

امام غرق در خدا بود و رمز موفقیت این رهبر در همین نکته بود. فرق امام با بسیاری رهبران در این است که امام اولاً وصل به گذشته است و ثانیاً خودی نمی‌شناسد. آنگاه که خرمشهر آزاد می‌شود می‌گوید خرمشهر را خدا آزاد کرد.

مقام معظم هبری، جانشین شایسته‌ای برای حضرت امام است. از سال ۱۳۶۸ تاکنون که قریب به هیجده سال از رحلت امام می‌گذرد، رهبر معظم انقلاب به‌خوبی توانستند جامعه را از تندباد حوادث نجات دهند و این نشان می‌دهد که ایشان علاوه بر قابلیتهای شخصی خودشان، شاگرد خوبی برای امام بودند و ظرفیتهای لازم را برای پذیرش درسها و عبرتهای امام داشتند، هر چند که نمی‌شود به طور صد در صدی این دو بزرگوار را مثل هم پنداشت.

البته فراموش نکنیم که حضرت امام مسیر رهبری را برای حضرت آیت‌الله خامنه‌ای هموار کردند؛ بطوری که اگر حضرت امام (ره) نبودند و آن جایگاه شاخص را چه در نگرش صدرایی و چه در مرجعیت تقلید و چه در مبارز بودن، به خودشان اختصاص نداده بودند، مسلم بدانید که رهبری معظم انقلاب اسلامی این اندوخته عظیم را برای تداوم رهبری در نظام جمهوری اسلامی ایران در اختیار نداشتند.

قطع نظر از قابلیتهای حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و عبرت‌آموزی ایشان از درسهای این انقلاب، قهراً سختی‌ها و مشکلات امام به هیچ وجه قابل مقایسه با سختی و مشکلات مقام معظم رهبری نبود.

البته از یک نکته هم نباید غافل بود که شور و اشتیاقی که مردم نسبت به امام راحل نشان

دادند، مسیر را برای رهبری امام راحل هموارتر می‌کرد و این شور و اشتیاق به طور طبیعی با ارتحال رهبر اول انقلاب تا حدی کم‌رنگ شد؛ بنابراین، از جهت شور و اشتیاق مردم به رهبر فعلی، کار کمی سخت‌تر بود، اما از جهت تجربهٔ رهبری انقلاب اسلامی در برابر حوادث مشابه موضع گیری‌های امام راحل به موضع‌گیری رهبری کمک شایانی کرد.

به نظر من مقام معظم رهبری مصلحت‌گراتر از امام راحل هستند و امام حقیقت‌گراتر بود و کمتر تعارف و رعایت مصلحت می‌کردند.

دلیل حقیقت‌گرا بودن امام راحل شاید این بود که زمانه اینچنین اقتضا می‌کرد و شاید شرایط روحی و روانی و قابلیتهای درونی مردم نسبت به ایشان، این اقتضاء را راحت‌تر می‌کرد و شاید محدودیتها و فشارها به رهبر انقلاب مانع از بیان مواضع حقیقی باشد و ایشان از روی اضطرار مجبور به اتخاذ مواضعی از روی مصحلت باشند.

توقع ما این است که رهبر انقلاب اسلامی با توجه به جامع‌نگری و ابعاد شخصیتی و قابلیتهای درونی و ابزارهای ادارهٔ کشور، بتوانند موضوع شناس خوبی باشند و بتوانند شرایط زمانی، مکانی، اقتصادی و سیاسی حال و آینده را خوب فهم کنند و نه تنها به این شرایط تن دهند، بلکه این شرایط را با موضع‌گیری خوب و دقیق خودشان متحول کنند.

در مجموع می‌توان گفت رهبر انقلاب در زمینهٔ فهم شرایط فعلی و آتی با توجه به جمیع محدودیتها، قابلیتها و شرایط توفیق خوبی داشتند و معلوم نبود اگر ایشان رهبر انقلاب نبودند، کسی دیگری این قابلیت را داشت که همانند ایشان جامعه را اداره و پیش ببرد.

[با اشاره به جمله‌ای از حضرت امام که فرمود: «هر فرد از افراد ملت حق دارد که مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح کند و به او انتقاد کند و او باید جواب قانع‌کننده بدهد، در غیر این صورت اگر بر خلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد و خودبخود ازمقام زمامداری معزول است و ضوابط دیگری وجود دارد که این مشکل را حل کند (جلد ۵ صحیفه نور، صفحه ۴۰۹)»]: ما نباید به سمتی برویم که جای نقد و سؤال بسته و جای نصیحت امام محدود شود. ما نباید فکر کنیم حال اگر رهبری جایگاه خطیر را از آن خود کرده است، این جایگاه او را عاری از هرگونه نقد، داوری، نظرکارشناسی می‌کند. ما نباید به هیچ وجه به این سمت و سو حرکت کنیم و نباید جایگاه متعالی معصوم مقدس را به او اطلاق کنیم که جای هیچ اعتراضی ولو اعتراض دلسوزانه نباشد.

مهم‌ترین شاخصهٔ نظام ما ولایت فقیه است. مسلم است که نقد و ارزیابی و داوری، قالب، شیوه و محمل خودش را دارد و با توجه به این قالب، شیوه و محمل باید جای نقد باز باشد و سازوکارهایی تعبیر شود که افراد حرفهای خودشان را بزنند و جواب بشنوند؛ زیرا چه بسا نقدهای بی‌موردی باشد؛ لذا ما باید این ابهام را برطرف کنیم.

[با اشاره به ارتباط حقیقت و مصلحت در نظام جمهوری اسلامی]: جواب ساده این ارتباط که جواب پیش پا افتاده‌ای است، این است که قبل از تشکیل نظام اسلامی باید حقیقت‌گرا بود اما بعد از تشکیل نظام باید مصلحت را تعیین کرد.

مصلحت‌گرایی و جامعه‌گرایی بیش از حد نباید ما را از حقیقت‌گرایی باز بدارد. نسبت حقیقت و مصلحت یک نسبت بارزی است که باید در محافل علمی و آکادمیک ما بحث شود و ما باید این نسبت را برای ادارهٔ صحیح جامعه به‌دور از هر گونه تنش، فهم کنیم.

متن کامل نامه به مدیرمسئول روزنامهٔ کیهان

۲۱ خرداد ۱۳۸٦/ روزنامهٔ کیهان

مدیرمسئول محترم روزنامهٔ کیهان
جناب آقای حسین شریعتمداری
با سلام و تحیت
ضمن تشکر از اینکه باب بحث و گفت وگو دربارهٔ دو مفهوم کلیدی حیات سیاسی، یعنی حقیقت و مصلحت را باز کردید و ان‌شاءالله به زودی بحثی را در این خصوص تقدیم خواهم کرد، یادآور می‌شوم که مضمون اصلی مصاحبهٔ بنده با خبرگزاری فارس – که کماکان از آن دفاع می‌کنم و معتقدم که رشد و بالندگی نظام جمهوری اسلامی در گرو مباحثه و گفت‌وگوی علمی و نقد و ارزیابی است ـ اشارهٔ مؤکد به رسالت و تعهد روشنفکران و حقیقت‌گرایانی است که فارغ از هرگونه مصلحت‌اندیشی‌ای، نه از جنس منفعت جویی‌های شخصی و جناحی یا محافظه‌کاری به تعبیر شما، بلکه همان مصلحت‌اندیشی هایی که در جای خود و با توجه به شرایط حاکم، موجه، مطلوب و اجتناب ناپذیر است، زمینه و بستر را برای موضع‌گیری‌های اولاً و بالذات و حقیقی رهبری انقلاب اسلامی مهیا و گسترش داده و بالطبع برای مواضع مصلحت‌گرایانه ضیق نمایند. دقت دارید که در پس هر انتخاب از روی مصلحت، انتخابی دیگر نهفته است. چرا شرایط را برای انتخابی دیگر و حقیقت‌گراتر هموار نکنیم؛ آیا اگر شرایط به گونه‌ای دیگر رقم خورده بود، مثل امام حسنی (ع) با مثل معاویه‌ای صلح می‌کرد؟ به نظر شما اگر شرایط به گونه‌ای دیگر رقم خورده بود و در این بین افرادی دیگر با ذهنیت و تصویری دیگر و صحیح‌تر از واقعیات، به حضرت امام (ره) مشورت می‌دادند، باز هم معظم له مرحوم بازرگان را نصب می‌کردند که بعدها از این انتصاب ابراز پشیمانی کنند!؟ ثانیاً قطع نظر از قابلیت‌ها و توانمندی‌های شخصی و جایگاه ساختاری متعالی رهبری و ولایت فقیه، می‌توانید منکر شرایط متفاوت ساختاری و روانی ظهور انقلاب اسلامی با شرایط کنونی باشید؟ آیا اگر کسی به مقایسهٔ این دو شرایط و حتی بالاتر به مقایسهٔ ویژگی‌های شخصی دو چهرهٔ شاخص و اصیل انقلاب

اسلامی پرداخت، ذنب لایغفری مرتکب شده است؟ روی سخن حقیر با دوستداران صادق و کاذب ولایتی است که تاکنون بیش از یکصد پیام کوتاه توهین آمیز و برنامه‌ریزی شده و البته با تحریک اصحاب قدرت و یا همان منفعت طلبانی که منافع شخصی جناحی خود را با مصالح نظام گره می‌زنند و شرم از بازگویی آن دارم، ارسال کرده‌اند.

آقای شریعتمداری! تمام سخن بنده در این مصاحبه این است که با توجه به شرایط متفاوت و به طور خاص وجه کاریزماتیک امام راحل (ره)، حداقل به عنوان رهبر اول انقلاب اسلامی، قطع نظر از نظریه‌پرداز و بنیان‌گذار و مرجع تقلید بودن امام، زمینه برای پذیرش مواضع حقیقت‌گرایانه و به دور از مصلحت‌های مبتنی بر شرایط هموارتر بود. دقت کنید بحث بیشتر و کمتر است و نه بهتر و بدتر، بحث کمّی است و نه کیفی. اعتقاد بنده این است که به همین دلیل، ضرورت روشنگری‌ها و زمینه‌سازی‌های روشنفکران حقیقت‌گرا و آرمان‌گرا به مراتب بیشتر از زمان امام راحل (ره) است. نباید اجازه داد تا منفعت‌طلبان و دنیاگرایان به ظاهر دین‌مدار فضای تحلیلی و ذهنی جامعه را اشغال کنند و تحت‌الشعاع مطامع خود قرار دهند. هر قدر هم رهبری معظم انقلاب اسلامی در فهم این ترفندها و مصلحت‌اندیشی‌های کاذب توانمند باشند، از اندیشمندان و حقیقت‌گرایان عرصهٔ غیررسمی سلب تکلیف نمی‌شود.

اشاره به قدرت کاریزماتیک رهبر اول انقلاب اسلامی کردم؛ شایان ذکر است که به هیچ وجه قصدم قبول کامل نظریهٔ رهبری کاریزماتیک نیست؛ چون بر این باورم که قدرت کاریزماتیک در فرهنگ و آموزه‌های شیعی و به ویژه در مرجعیت تقلید متجلی است و به عبارتی آموزه‌های شیعی، زمین حاصلخیزی برای ظهور رهبری کاریزماتیک است، اما نمی‌توان از این واقعیت چشم پوشید که شرایط بروز انقلاب مخصوصاً انقلابهای دینی، اقتضائاتی دارد که به یکی از آنها که همان برجسته بودن و غلظت کاریزمای رهبر اول است اشاره کردم.

همان گونه که در مصاحبه نیز آمده است- و ای کاش عزیزانی که ان‌شاءالله از سر عشق به رهبری، موضع عجولانه و احساسی گرفته‌اند، مصاحبه را مطالعه می‌کردند- به رغم کاهش وجه کاریزماتیک مزبور، مقام معظم رهبری به خوبی توانسته‌اند کشور را با دشواری‌های هرچه تمام از تندباد حوادث نجات دهند و خداوند سایهٔ ایشان را بر سر همهٔ مسلمین جهان مستدام بدارد.

جناب آقای شریعتمداری بر بنده بسیار سخت بود که پس از یک عمر متنعم شدن از نعمت بندگی و افتخار آشنایی با ولایت فقیه و مبانی نظری و فلسفی آن و تلاش در جهت تئوریزه کردن آن، توسط عده‌ای و احتمالاً معلوم الحال متهم به بی‌دینی و نامسلمانی و ضدیت با ولایت فقیه و مقام معظم رهبری شوم. آیا قدرت طلبی، بنده را به این مصاحبه کشانده که نتیجهٔ طبیعی‌اش کنار رفتن یا کنار گذاشته شدن از قدرت است و یا قدرت طلبی دیگران، محرک این انگ‌ها و تهمت‌ها بوده است!؟

گیریم که موضع بنده از سرخطا بوده است، پاسخ این خطا، گفت‌وگوی روشمند و عالمانه است یا دفاع غلط از حرمت ولایت فقیه و مقام معظم رهبری در قالب تهمت ناروا!؟

آمادهٔ شهادت هستم. از طریق پیامهای کوتاه با تهمت‌های ناروا، ناسزاگویی‌های غیراخلاقی، نسبت‌های غیردینی و حتی با ناسزاهای ناموسی مواجه شدم

۲۱ خرداد ۱۳۸٦/ سایت آفتاب

همزمان با موج شدید هتاکی‌های سایتهای افراطی مدعی حمایت از دولت علیه «عماد افروغ» که حتی مقالهٔ نقادانهٔ کیهان نیز نتوانست آن را مهار کند، رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس در گفت‌وگویی با آفتاب از «تهدید به ترور» خود توسط برخی نیروهای تندرو خبر داد و از «قدرت‌طلبان و گردانندگان اصلی ماجرا که در پشت ظاهر دینداری پنهان شده‌اند» و همچنین «برخورد ابزاری با دین و اخلاقیات» شدیداً انتقاد کرد.

این اظهارات «عماد افروغ» پس از آن بیان می‌شود که مصاحبهٔ اخیر وی با خبرگزاری فارس، با حملهٔ شدید و بی‌سابقهٔ برخی سایتهای افراطی روبه‌رو شد. در همین خصوص سایت «رجانیوز» وابسته به فاطمهٔ رجبی که اصولگرایان منتقد دولت را به بهانه‌های مختلف تخریب می‌کند، با ادبیات همیشگی خود افروغ را مطرود اصولگرایان دانست و اظهارات وی را گستاخانه، نابخردانه، قبیح، خیانت‌بار و در نهایت جوابیهٔ وی به روزنامهٔ کیهان را توجیهات بنی‌اسرائیلی خواند. این سایت همچنین از گفت‌وگوی «آفتاب» با افروغ که وی در آن با رد «دولت‌گرایی پارلمانی» به فعال‌تر شدن در زمینهٔ نقد دولت اشاره کرده بود، شدیداً ابراز خشم کرد.

در همین زمینه، دکتر عماد افروغ غروب شنبه در گفت‌وگو با آفتاب، توضیحاتی ارائه کرد. وی از حجم عظیم فشارهایی که این روزها از همه طرف به وی وارد آمده، گفت: فشارها بیشتر از طریق پیامک و پیامهای شفاهی و مطالب سایتها بوده است. من قصد ندارم به آنها پاسخ دهم؛ چرا که آنها را نه عالمانه و منتقدانه، بلکه هتاکانه می‌دانم و هرگز پاسخ هتاکی را نخواهم داد.

از طریق پیامهای کوتاه، این روزها تهمت‌های ناروا، ناسزاگویی‌های غیراخلاقی، نسبت‌های غیردینی وارد شد و بسیار متأسفم که بگویم حتی با ناسزاهای ناموسی نیز مواجه شدم. من نمی‌دانم کسانی که مبادرت به این کارها می‌کنند به نام دفاع از دین و ولایت و ارزشهاست؟

من بسیاری از این اقدامات را از سر عشق و ارادت می‌دانم. به همین دلیل به آنها توصیه می‌کنم مصاحبهٔ من با خبرگزاری فارس را بطور کامل بخوانند. جوابیهٔ مرا به کیهان و همچنین مقاله‌ای که دربارهٔ حقیقت و مصلحت به زودی منتشر خواهم کرد را به دقت بخوانند و تحت تأثیر القائات و اغواهای برخی قرار نگیرند.

در آخرین پیامک من تهدید به ترور شدم. حتی اگر این اتفاق هم رخ دهد آن را شهادت تلقی کرده و برای خود افتخار بزرگی می‌دانم. من نیامده‌ام که هیچ هزینه‌ای ندهم. وقتی کتاب «چالشهای کنونی ایران» را منتشر کردم، در ابتدای کتاب آن را به «شهدا و پاسداران عهد الست» تقدیم نمودم و به همسرم گفتم که‌ای کاش انتشار این کتاب با رفتن و شهادت من پیوند بخورد. متأسفانه این توفیق نصیب من نشد.

در ابتدای کتاب، گفتارهای انتقادی نوشته‌ام که خداوند شکارچی لحظه‌هاست وای کاش در زندگی ما هم لحظه‌هایی برای شکار وجود داشته باشد. شاید لحظه‌ای که من هدف اصابت گلوله‌ای قرار بگیرم همان لحظه مورد نظر باشد و حسب لطف و عنایت خداوند توفیق شهادت نصیب من شود.

ما را نترسانند! این تهدیدها بر ما اثری ندارد. دل من فقط برای انگیزه‌های پاک می‌سوزد که با جهل و ناآگاهی آلوده شده و اگر جانم را بر سر آگاهی مردم بگذارم آن را یکی از مقامات رفیع شهادت می‌دانم. ان‌شاءالله مداد و قلم ما مداد عالم روشنگر حقیقت‌جویی باشد که در جهت اعتلای انقلاب و ارزشهای دینی زده می‌شود.

ما راه را ادامه می‌دهیم. البته جانب احتیاط را هم لحاظ می‌کنیم. اما تا آخر ایستاده‌ایم و با چند تهدید عقب‌نشینی نمی‌کنیم. ما می‌ایستیم و زندگی ما حکایت این ایستادگی‌هاست. آن زمان که ما در لبنان می‌جنگیدیم اینها کجا بودند؟ آن زمان که در زندان انگلستان هفده روز اعتصاب غذای خشک کردیم، اینها کجا بودند؟ آن زمان که ما در جبهه‌های دفاع مقدس عطر خوش جبهه را استشمام می‌کردیم اینها کجا بودند؟ آن روز که ما در نهادهای انقلابی وظیفه دینی و ملی خود را ادا می‌کردیم اینها کجا بودند؟

برای عده‌ای که دست به چنین اعمالی می‌زنند، طلب مغفرت می‌کنم و آنها را می‌بخشم. اما قدرت‌طلبان و گردانندگان اصلی ماجرا را که در پشت ظاهر دینداری پنهان شده‌اند، هرگز نمی‌بخشم و روز قیامت گریبان همهٔ آنها را خواهم گرفت. من مستقیماً به آنها پاسخ نمی‌دهم اما مردم باید آگاه شوند.

همچنین از رقبا و گروههای سیاسی می‌خواهم که از این مسایل بهره‌برداری سیاسی نکنند! باید همدردی شود. این حرکت زشت غیراخلاقی از سوی هر شخص و گروهی که سر بزند نابخشودنی است و باید تلاش کرد این نحو برخوردهای ابزاری با دین محو شود.

با شدت یافتن انتقادات من به دولت، فشارها و اتهامات بر من افزایش یافته است. این ترجمانی از برخورد ابزاری با دین و اخلاقیات است. وقتی تصمیم می‌گیریم که از هر وسیله‌ای برای حفظ قدرت استفاده کنیم، یعنی به منش و روش ماکیاولیستی دست زده‌ایم و دیگر نمی‌توانیم اخلاق را در نظر بگیریم؛ چرا که دیگر محور، قدرت می‌شود. اینجاست که آدمی

می‌فهمد آنها که در بارهٔ نسبت دانش و قدرت سخن می‌گفتند کجاها را می‌دیدند. به گمان من امروز باید بر روی محوریت قدرت و اخلاق نیز تأکید کرد. این منش معطوف به حفظ و تحکیم قدرت است که بگوییم اگر با ما باشی اخلاقی هستی و اگر با ما نباشی غیراخلاقی می‌شوی.

این نگرش، زیبندهٔ جمهوری اسلامی و گروههایی که به رقابت سیاسی می‌پردازند، نیست. قرار است ما با اتکا به ارزشها رفتار کنیم، نه بر مبنای اینکه امروز ما در قدرتیم پس جهان به گونه‌ای دیگر است.

افروغ در برنامهٔ شب شیشه‌ای اعلام کرده است که قصد ندارد در انتخابات مجلس هشتم کاندیدا شود

۲۱ خرداد ۱۳۸٦/ خبرگزاری ایسنا

[با اشاره به نتیجهٔ انتخابات هیئت رئیسه کمیسیون فرهنگی مجلس با تأکید بر اینکه از نتیجهٔ انتخابات بسیار خوشحالم]: در عین‌حال این انتخابات در شرایط عادی برگزار نشد، بلکه شرایط بحرانی بود و نتیجهٔ آن مربوط به صحبت‌های من، واکنشهای دیگران نسبت به این صحبت‌ها و اقدامات انتقادی من در مجلس هفتم از جمله تشکیل جریان اصولگرایی مستقل و مواضع دیگر من می‌شد.

قبلاً به برخی دوستان کمیسیون فرهنگی گفته بودم که مردّد هستم که چه گزینه‌ای را انتخاب کنم، آیا کناره‌گیری کنم و به گونه‌ای خود را از این مسئولیت نجات دهم یا با توجه به ارادتی که به جمهوری اسلامی و مبانی آن دارم، خود را عرضه کرده و منتظر بمانم که این مسئولیت از دوشم برداشته شود.

خودم شخصاً نظریهٔ سومی داشتم و آن این بود که اگر قبل از انتخابات، اقبال اعضا نسبت به خود را مشاهده نکردم، خود را عرضه نکنم؛ اما دوستان زیادی به وفور به من مراجعه کردند و خواستند که حتماً خود را به عنوان کاندیدای ریاست عرضه کنم.

بدین ترتیب نظر من نیز عینیت یافت و بسیار خوشحالم از اینکه این مسئولیت از دوش من، بدون اینکه من از آن شانه خالی کرده باشم، برداشته شد.

[با ابراز خوشحالی از انتخاب شدن حجت‌الاسلام اختری به عنوان رئیس کمیسیون متبوعش]: به محض اعلام نتیجهٔ این انتخابات، ابراز خوشحالی کرده و ایشان را به جایگاه ریاست کمیسیون هدایت کردم.

از این پس بیشتر می‌توانم به دغدغه‌های روشنفکری و نقادی خود بپردازم. اما برای روشن شدن این موضوع و ثبت آن در تاریخ می‌گویم که صبح روز انتخابات، یکی از اعضای کمیسیون (احمد رسولی نژاد) که ظاهراً رویهٔ معمول ایشان این است که دست به یک سری شایعه‌پراکنی

و جوسازی علیه کسانی که با منویات آنها سازگار نیستند، بزنند و در این خصوص به هر وسیله‌ای چنگ بزنند، به جوسازی علیه من پرداخت و بعد از انتخابات نیز مصاحبه‌ای با یکی از سایت‌ها (رجا نیوز) انجام داد و در آن گفت: همان‌طور که جامعه متدینین از ما انتظار داشته است این انتخاب، پاسخی بود به این اظهارات گستاخانه آقای افروغ.

طبیعی است که وقتی بلافاصله پس از انتخابات، این مصاحبه صورت می گیرد، بدیهی است ما هم این داوری را داشته باشیم که آنها صبح روز انتخابات، به خاطر مصاحبهٔ من با یک خبرگزاری (فارس) علیه من جوسازی کردند و آن مصاحبه را تحریف کردند؛ به گونه‌ای که من در ابتدای جلسه انتخاب هیئت رئیسه، چند دقیقه‌ای اظهار گلایه کردم و گفتم که اگر می‌خواهید به کسی رأی ندهید، جو مسموم و ذهنیت غلط علیه او ایجاد نکنید؛ چراکه این امر زیبندهٔ نمایندگی و کمیسیون فرهنگی نیست که افراد را با یک‌سری مطالبی که وارد نیست، تخریب کنیم.

نمایندهٔ مذکور به کرّات، این قبیل اعمال را چه در صحن علنی و چه در کمیسیون فرهنگی انجام داده است و پیش از این نیز نزد یکی از نمایندگان، زمان موضع‌گیری بنده نسبت به رئیس دیوان محاسبات از من به عنوان ملحد یاد کرده بود که فکر می‌کنم حکم شرعی آن معلوم باشد.

[در پاسخ به یک سؤال]: سال گذشته در انتخابات هیئت رئیسه کمیسیون فرهنگی، چهارده رأی کسب کردم و رقیب بنده که هم‌اکنون در جایگاه رئیس کمیسیون است، موفق به کسب هفت رأی شد، اما نتیجهٔ انتخابات امسال نسبت ۱۱ به ۱۰ دارد. هرچند تفاوت‌های عددی چندان اعتباری ندارد و بنده خوشحالم از اینکه آقای اختری عهده‌دار این کرسی شدند.

در حد توان خود به رئیس کمیسیون جهت دستیابی کمیسیون فرهنگی به اهدافش کمک می‌کنم، اما بیان این سخنان را صرفاً جهت روشن شدن واقعیت لازم دانستم.

قرار نیست اخلاق و دیانت ما سیاسی شود، دولت‌گرایی پارلمانی مجلس هفتم پیامدهایی دارد، جریان اصولگرایی مستقل، ازسیاست کناره نمی‌گیرد

۲۲ خرداد ۱۳۸٦/ خبرگزاری ایسنا

[با اشاره به انتخابات هیئت رئیسهٔ کمیسیون فرهنگی]: خوشحالم از اینکه مسئولیت از روی دوش بنده ساقط شده است؛ هر چند نمی‌دانم آیا در دنیای سیاست جایی برای صداقت و پذیرش حرف صادقانهٔ افراد باقی مانده است یا خیر؟

واقعیات باید در تاریخ ثبت شود. من برای برخی که نام اصولگرایی را روی خود می گذارند، اما تا صبح انتخابات همانند رویهٔ معمول خود به تخریب اشخاص می‌پردازند متأسفم.

برخی تخریب‌ها قابل تحمل است، اما تخریب‌هایی که حکایت از ضدیت با دین، ولایت فقیه و مقام معظم رهبری دارد، یک مقدار سنگین‌تر است. یکی از برادران بنده را ملحد دانستند،

اما من نمی‌دانم به کجا می‌رویم و استفادهٔ ابزاری از دین را تا چه اندازه ادامه خواهیم داد.

باید پیوندی بین اخلاق و سیاست برقرار کرد، اما در این پیوند باید مواظبت کرد که سیاست، اخلاقی شود.

قرار نیست اخلاق و دیانت ما سیاسی شود؛ چون نتیجهٔ این کار و این آلودگی این است که دامن آن، اخلاق و دیانت و فرهنگ و اخلاقیات و تمدن ما را هم می‌گیرد.

ده دقیقه قبل از شروع رأی‌گیری در کمیسیون فرهنگی، اعتراض خود را اعلام کرده و گفتم: که اگر می‌خواهید به کسی رأی ندهید، تخریب شخصیت نکنید! بنده قصد کاندیداتوری نداشتم، اما دوستان اصرار کردند.

سه نظریه در این خصوص وجود دارد، یا باید به کنار کشیده و شانه از مسئولیت خالی کرد و آن طور که منویات قلبی حکم می‌کند عمل نمود یا در جمهوری اسلامی که ارکان آن را قبول داریم خود را باید عرضه کنیم و اجازه دهیم تا این مسئولیت از دوش ما ساقط شود.

اما نظریهٔ سوم این است که اگر با اقبالی روبه‌رو شدیم خود را عرضه کنیم.

افروغ [با اشاره به رجوع برخی نمایندگان برای کاندیداتوری ریاست وی در کمیسیون فرهنگی]: ما بر حسب وظیفه آمدیم و الحمدالله این مسئولیت از روی دوش بنده برداشته شد؛ چرا که با فراغ بال می‌توانم به وظایف اصلی روشنفکری و نقادی خود بپردازم.

عدم انتخاب بنده به عنوان ریاست کمیسیون فرهنگی، بی‌ارتباط با انتخابات و فعالیت‌ها و مقدمات مربوط به مبارزات انتخاباتی مجلس هشتم نیست. این دولت‌گرایی پارلمانی که مدتی است در مجلس هفتم مستقر شده، ملزومات و پیامدهایی دارد. آنهایی که مایل هستند نامشان در لیست انتخاباتی بیاید باید یک علایم و پالس‌های مثبتی را بفرستند و این پالس‌ها نیز باید در راستای تعامل‌گرایی یکسویه و همان دولت‌گرایی پارلمانی معنا پیدا کند.

البته ما به مضمون این ارتباط و کمیت و کیفیت این ارتباط آگاه هستیم.

[با تاکید بر اینکه در انتخابات شرکت نخواهد کرد]: توقع دارم که در جامعهٔ دینی و اخلاقی ما افراد پایبند به حرف‌شان باشند و دیگران نیز بپذیرند که وقتی فردی حرف می‌زند کاملاً صادقانه بیان کرده است.

جریان اصولگرایی مستقل در انتخابات شرکت خواهد کرد. قرار نیست ما توجهی به فعالیت‌های سیاسی و یا دلالتهای سیاسی رفتارهای روشنفکری نداشته باشیم. جریان اصولگرایان مستقل، از سیاست کناره‌گیری نخواهد کرد و نسبت به آن بی‌تفاوت نخواهد بود. ممکن است به گونه‌ای در ارتباط با مجلس هشتم هم فعالیت‌های شفاف‌تر و روشن‌تری داشته باشیم.

در ذات موضع‌گیری محتوایی و روش‌شناسی من فعالیت‌های عملی و سیاسی نهفته است. من غافل از نتایج موضع‌گیری فکری‌ام نیستم و به مکتب روش‌شناسی تعلق دارم که بین واقعیت

و ارزش ارتباط برقرار می‌کند.

هر نظریهٔ اجتماعی یک فلسفهٔ اخلاقی است. فعالیت و حضور در انقلاب اسلامی بدون هزینه نمی‌شود؛ لذا حتماً باید برای حضور اخلاقی سالم هزینه داد.

من فکر می‌کنم هنوز هزینه‌ای در این خصوص نداده‌ام.

[در خصوص مناظرهٔ رئیس‌جمهور با منتقدان اقتصادی دولت]: این کار به نهادینه شدن فرهنگ نقد کمک می‌کند؛ به سهم خود دست رئیس‌جمهور را به گرمی می‌فشارم

۱۰ تیر ۱۳۸٦/ خبرگزاری ایسنا

[با اشاره به استقبال رئیس‌جمهور از انجام مناظره با ۵۷ اقتصاددان]: از این خبر خوشحالم، آن را به فال نیک می‌گیرم و به سهم خود دست ریاست محترم جمهور را به گرمی می‌فشارم.

از روز اول و ابتدای شکل‌گیری دولت نهم گفتیم که در برابر نقدها فرصتی به‌دست می‌آید که بتوان به طور روشمند و اصولی از مواضع خود دفاع کرد.

نقد یک لطف و موهبت خفیهٔ الهی است. پیش از این نیز بحث من این بود که در برابر تخطئه هم باید سعهٔ صدر نشان داد و حتی نقد دلسوزانه هم شرط نقد نیست، و ممکن است نقدی از سر انتقام باشد.

کسی که می‌خواهد پاسخگو باشد، نقدهای انتقام‌جویانه را به راحتی می‌تواند پاسخ دهد، چون از سر بغض، احساس، و کینه بیان شده و طبعاً وجه روشمند بودن لازم را ندارد.

نفس اینکه آمادگی داشته باشیم و بتوانیم تیم‌های مشخص را در دستگاه‌های مختلف ساماندهی کنیم تا به طور روشمند به نقدها پاسخ دهند، بسیار مبارک می‌دانم.

فایدهٔ چنین پاسخگویی محدود به این دولت نیست. معتقدم این کار می‌تواند به نهادینه شدن فرهنگ نقد کمک کند و گامی اساسی در جهت پیشرفت و تعالی کشور باشد.

تاکنون شاهد چنین اقدامی از سوی دولت نبودم. از زمان شکل‌گیری دولت نهم، برخوردها یا قضایی و هیجانی بوده و یا برخوردهایی بوده که عده‌ای از مرتبطین و متصلین به دولت از سر قدرت‌طلبی انجام می‌دادند. رئیس‌جمهور حتماً باید از کارشناسان رسمی و غیررسمی دلخواه و مدافع برنامه‌های خود دعوت کند، اسناد و مدارک را در اختیار آنها قرار داده و فرصتی به آنها بدهد تا محورهای مندرج در نامهٔ مزبور را مورد بررسی قرار دهند و به طور روشمند پاسخی متقن جهت انجام مناظره آماده کنند.

انجام این مناظره به گونه‌ای که مردم و به ویژه نخبگان در جریان آن قرار گیرند، مورد تأکید است. امید وارم این کار به زودتر نهادینه شدن فرهنگ تعامل و نقد کمک می‌کند.

در صورت تکرار شرایط سال ۱۳۸٤، باز هم به احمدی‌نژاد رأی خواهم داد احتمال تأسیس حزب جدید به صورت بالقوه وجود دارد

۱٦ تیر ۱۳۸٦/ روزنامهٔ تهران امروز

دکتر عماد افروغ نمایندهٔ مردم تهران در مجلس شورای اسلامی و اکنون از اعضای سرشناس فراکسیون اصولگرایان مستقل مجلس است. او که پیش از انتخابات ریاست‌جمهوری از حامیان جدی دکتر محمود احمدی‌نژاد بوده و در حمایت از او سخنها رانده، اینک به یکی از منتقدان اصولگرای دولت تبدیل شده است.

افروغ تصریح می‌کند که نقدش از جنس نقد درون‌گفتمانی است، اما ظاهراً سخنان نقادانهٔ این «روشنفکر اصولگرا» به مذاق عده‌ای خوش نیامده است. افروغ می‌گوید: آنها علاوه بر زدن اتهامات رنگارنگ، حتی عده‌ای مرا تهدید به مرگ هم کرده‌اند.

او در عین حال تأکید می‌کند که به روشنگری‌های روشنفکرانه‌اش ادامه می‌دهد. با این جامعه‌شناس ۵۱ ساله در منزلش به گفت‌وگو نشستیم:

● شما کتابی با عنوان «گفتارهای انتقادی» منتشر و در آن از لزوم نقد صحبت کرده‌اید، در مصاحبه‌های متعددی نیز در این باره سخن گفته‌اید. نخستین سؤال من این است که آیا در شرایط کنونی فضای مناسبی برای نقد در کشور وجود دارد؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم. این سؤال اساسی است که وضعیت نقد در کشور به چه شکلی است. من شخصاً معتقدم قطع‌نظر از قابلیتهای نظری، فکری و معرفتی انقلاب اسلامی و قطع‌نظر از این واقعیت که انقلاب اسلامی انبساط یک نقادی و یک حرکت روشنفکرانه است، متأسفانه در نظام مستقر ما آن‌طور که باید و شاید، شاهد پذیرش نقد و ملزومات آن نیستیم. برخی از این موانع، تاریخی هستند و مربوط به اتفاقات پس از انقلاب اسلامی و شکل‌گیری جمهوری اسلامی نیستند، اما متأسفانه این اتفاقات تاریخی حتی در جمهوری اسلامی به‌رغم ظرفیت بالای انقلاب اسلامی و ظرفیت بالای مستتر در قانون اساسی کماکان مشاهده می‌شود. فکر می‌کنم که باید آسیب‌شناسی جدی در مورد عدم جایگاه مناسب نقد و نقادی در کشور صورت بگیرد. بخشی از این آسیب‌شناسی به قبل و بخشی از آن به بعد از انقلاب برمی‌گردد. من خود به ۲۵ مانع در این زمینه رسیده‌ام.

● کدام موانع به این دوره مربوط می‌شود؟

در کل اصحاب قدرت در تمام دنیا یک منش و سلوک رفتاری خاص دارند. ایران و غیرایران هم ندارد، نباید توقع داشت اصحاب قدرت، سعهٔ‌صدر، مدارا و تحملی دوشادوش اصحاب فکر و روشنفکران داشته باشند. اگر در جایی نقد نهادینه‌تر شده، ممکن است به طور نادر به اصحاب قدرت برگردد، اما این مسئله به رسالت روشنفکران، وجود فرهنگ نقد در آن کشور،

نهادینه شدن پرسشگری و اینکه آن جامعه قدرگرا و سرنوشت‌گرا هست یا نه، نیز برمی‌گردد.

یک‌سری عوامل ساختاری مؤثر هم وجود دارد که باید به آنها توجه کرد. وجود رابطهٔ قدرت ـ ثروت در این کشور از موانع جدی پذیرش نقد است. اگر کشور به گونهٔ دیگری اداره شود، یعنی ما شاهد رابطهٔ قدرت ـ ثروت نباشیم و این گروههای قدرت نباشند که در دسترسی به سرمایه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی تقدم دارند، مسلم اصحاب قدرت، اهل تساهل می‌شوند چون به گروههای اجتماعی نیاز پیدا می‌کنند، اما الآن دولت به گروههای اجتماعی احساس نیاز نمی‌کند و چون برخوردار از وجه ایدئولوژیکی نیز هست، حتی به سرمایه‌های فرهنگی آنها نیاز ندارد، لذا یکه‌تاز عمل می‌کند؛ بنابراین، دلیل عدم تساهل و بردباری جدا از ویژگی شخصی و فردی دولتها عمدتاً دلیل بیرونی و ساختاری است. هرچه روشنفکران حقیقت‌گرای ما حضور بیشتری در نقادی داشته باشند و جامعه بیشتر پذیرای نقد باشد و پرسشگری جاافتاده‌تر باشد، این روی دولت هم اثر می‌گذارد. این را در مورد کلیت دولتها عرض کردم. در مورد دولت فعلی هم، این نقد جدی را داریم که در حد طبیعی هم پذیرای نقد نیست، منتها وقتی هست که ما اهل نقد نیستیم، اما وانمود نمی‌کنیم اهل نقد و تحمل و بردباری هستیم؛ اما در دولت فعلی این را وانمود می‌کنند. از ابزارهای رسانه در جهت ایجاد هژمونی استفاده می‌شود مبنی بر اینکه ما اهل تحمل هستیم و میزان آزادی بیان و مطبوعات و تشکل‌ها بیشتر از دولت گذشته است، این آزاردهنده است. زمانی می‌گوییم لازمهٔ ادارهٔ کشور در شرایط فعلی اعمال یک‌سری محدودیتهاست و پای آن هم می‌ایستیم، اما وقتی ما وانمود می‌کنیم که طرفدار تساهل و آزادی بیان هستیم این برای اهل فن دردآور است، چون انسان می‌پرسد هژمونی تا کجا؟ آیا همگان را اینقدر جاهل پنداشتند که به علت تکیه بر ابزارهای دولتی هر رفتاری را القا کنند.

این دولت ـ نه تنها ـ تاکنون سعهٔ‌صدر و بردباری لازم را نشان نداده، در مواقعی هم با نقاد برخورد مستقیم و غیرمستقیم کرده است. به علت اینکه مستمسک ابزارهای اخلاقی و دینی است و توانسته از آنها در برخورد با نقاد کمال استفاده را ببرد. یکی از ویژگی‌های این دولت ـ قطع‌نظر از سایر ویژگی‌هایی که می‌توانند مثبت هم باشند ـ این است که دولت گرایش به ابزارگرایی اخلاقی و مذهبی دارد. من از آن به عنوان ماکیاولیسم مذهبی یاد کردم و معتقدم ماکیاولیسم مذهبی از ماکیاولیسم سکولار خطرناک‌تر است؛ چون دامن آلودگی‌های منش ماکیاولیسم مذهبی، اخلاق و مذهب را می‌گیرد، در حالی که در ماکیاولیسم سکولار شما اخلاق و دیانت را کنار گذاشته‌ای و قائل به جدایی آنها از سیاست هستی و در عرصهٔ ارزشهای عرفی ابزارگرایانه عمل می‌کنی.

بنده معتقد به پیوند اخلاق و سیاست هستم، اما این سیاست است که باید اخلاقی شود و

نه بالعکس. من نمی‌گویم موانع ۲۵ گانهٔ نقد فقط مربوط به دولت فعلی است، اما این دولت برخلاف آنچه وانمود می‌کند، نشان داده اهل بردباری و تحمل نیست.

● چرا دولت چنین وانمود می‌کند؟

من احساس می‌کنم رئیس‌جمهور تعدادی مشاور در اختیار دارد که با مفاهیم مدرن هژمونی و صنعت فرهنگ آشنا هستند و مستقیم یا غیرمستقیم تئوری‌های مربوط به آن را به دولت القا می‌کنند.

● یعنی در طی سالهای گذشته، رسانه‌ها یا به طور اخص صدا و سیما یکی از ابزارهای دولت نبوده است؟

خیر، همنوایی صداوسیما با دولت خاتمی بسیار کمتر از همنوایی صداوسیما با دولت فعلی است. اینکه وجه توجیهی آن چیست، بحث دیگری است، شاید به دفاعی که رهبر معظم انقلاب از دولت فعلی می‌کنند برگردد؛ البته ایشان اشاره کرده‌اند که یک مصلحت اساسی در پس این دفاع است. وقتی پای مصلحت به میان می‌آید، ضمن اینکه مصلحت برای ما محترم است، اما تفاوتی بین تصمیمات حقیقی و تصمیمات مصلحتی وجود دارد. در پس تصمیمات حقیقی تصمیم دیگری وجود ندارد، اما در پس تصمیمات مصلحتی یک انتخاب دیگر نهفته است. یک واقعیت بدیل مربوط است یعنی می‌توانسته چیز دیگری باشد و به همین خاطر در برابر انتخاب مصلحتی می‌توان یک نقادی ولو ظریف یا در محفل خاص داشت که در برابر تصمیم حقیقی این کمرنگ‌تر است؛ چون تصمیم حقیقی ریشه در اهداف و اصول و آرمانهای مشترک دارد، اما تصمیم مصلحتی عندالاقتضاء و مبتنی بر وجه پیامدی و کارکردی آن است؛ پس جا برای تأمل وجود دارد. حال قطع‌نظر از اینکه تایید رهبر معظم انقلاب مصلحتی است یا حقیقی، صدا و سیمای فعلی حمایت افزون‌تری از دولت فعلی نسبت به دولت قبلی می‌کند. این امر روشن و بلاتردید است.

● در صحبت‌هایتان به برخورد با نقادان اشاره کردید، آیا تغییر ریاست کمیسیون فرهنگی را در این راستا می‌دانید؟

برای من سخت است به سؤال شما پاسخ دهم؛ چون من را وارد یک بن‌بست و پارادوکس می‌کند، از یک طرف خوشحالم که این مسئولیت را ندارم و با فراغ بال کتاب جدیدم را آماده چاپ می‌کنم؛ از طرف دیگر، عطف به همین نگاه، چون مسئلهٔ شخصی است برایم قضاوت سخت است، اما چون برای ثبت در تاریخ، حقیقت باید روشن باشد توضیح می‌دهم. مسلم است موضع‌گیری‌های انتقادی من در فضایی که دولت‌گرایی پارلمانی در حال شکل گرفتن بود، [برخلاف دو سال اول مجلس] مخالفان جدی داشت. عده‌ای بارها به دنبال بهانه‌ای می‌گشتند که جلوی موضع انتقادی بنده و امثال بنده را بگیرند، از شبنامه گرفته تا انتساب بنده به گروههای

سیاسی- در حالی که در عمرم حتی یک روز هم در هیچ یک از تشکیلات رسمی حضور نداشتم، چه برسد به آنکه در آنها عضویت داشته باشم- تا مصاحبه اخیر من با خبرگزاری فارس و بحث حقیقت و مصلحتی که سبب شد این بحث را بشکافم و کماکان بر سر موضع خود هستم؛ چون بحثی آکادمیک و روشنفکرانه بوده است، اما کسی که دنبال بهانه می‌گشت بهانه خوبی پیدا کرد. بنده به رغم میل باطنی و به اصرار دوستان کاندیدا شدم. صبح روز انتخابات (هیئت‌رئیسه کمیسیون) فضایی را رقم زدند که برخی از سطحی‌اندیشان و برخی مؤمنان پاک و زودباور تحت‌تاثیر قرار گرفتند.

یکی از اعضای کمیسیون بعد از انتخابات رئیس مجلس مصاحبه کرد و گفت: پارسال هم بین کاندیداها یک رأی اختلاف بود. در حالی که پارسال هفت رأی اختلاف بود و آرا چهارده به هفت بود. من مانده‌ام که واقعاً کجا می‌رویم! طرف رأی نیاورده بگویید رأی نیاورده، بگویید شایسته نبود، هرچه می‌خواهید بگویید، اما این یک دروغ بیّن است. بقیهٔ موارد را می‌توان گفت که به اختلاف تعابیر و اختلاف برداشتها برمی‌گردد و می‌توان بحث کرد که آیا سخن من اشتباه است یا نه و اگر اشتباه است به معنای انحراف و خروج از دین تلقی می‌شود یا ممکن است حق با من باشد. بنده مصرّم حق با من است و حاضرم با هرکس که ادعای گفت‌وگو دارد راجع به حق و مصلحت گفت‌وگو کنم.

● شما از عبارت دولت‌گرایی پارلمانی در صحبت‌هایتان استفاده کردید لطفاً در این باره توضیح دهید.

بعد از شکل‌گیری مجلس هفتم شاهد یک مجلس پرشور و انتقادی بودیم، مصوبات و نطق‌های پیش از دستور وجه انتقادی داشت. حدس می‌زدم پس از شکل‌گیری دولت نهم، وقتی تمام قوا همسو شوند، آسیب‌هایی مترتب شود؛ آسیب‌هایی که به عملگرایی بینجامد. عملگرایی هم می‌تواند سرنوشت بدی را برای ما رقم بزند؛ بنابراین، بر اساس شناختی که از گذشتهٔ جمهوری اسلامی داشتم و بر پایهٔ تفاسیر و تحلیل‌هایی از این دوران، نقش و رسالت نقادی را برای خود حفظ کردم، چون نماینده وظیفهٔ نمایندگی (اعم تقنینی و نظارتی) دارد که نباید تحت‌الشعاع این هماهنگی قرار بگیرد. در ایران هم هیچ‌گاه مجلس در رأس امور نبوده؛ حتی زمانی که امام می‌فرمایند مجلس در رأس امور است، حکایت از یک امر بایسته و شایسته می‌کند. اگر چنین بود که ایشان نمی‌گفت. در واقع امام نسبت به اختلافی داوری کردند و چنین گفتند؛ یعنی ما باید به این سمت برویم، ما برداشتمان این بود.

بعد از استقرار دولت نهم متأسفانه عده‌ای همنوایی را با دولت عَلَم کردند، کسانی که شاید چندان اقبالی هم به این دولت نداشتند، دفعتاً مدافع جدی شدند. من احساس می‌کنم این حمایتها الزاماً حمایتهای خالصانه، صادقانه و حقیقت‌گرایانه برای تمامی افراد نیست و در پس

آن یک ارتباطات و منافعی است. این منافع می‌تواند سیاسی، اقتصادی و فرهنگی یا انتظار آمدن نامشان در لیستی در انتخابات مجلس هشتم باشد، یا انواع منافع دیگر. به هر حال اگر نظام حقیقت‌گرا مدعی افشای حقیقت است می‌تواند این مسائل را دنبال کند. ببینید افروغ چه منافعی به دست آورده؟ افروغی که تا زمانی که بر سر قدرت بود فریاد می‌زد. این چه قدرت‌طلبی است؟ روال قدرت‌طلبان این است که فریاد می‌زنند تا به قدرت برسند، وقتی به قدرت رسیدند ملاحظه کاری پیشه می‌کنند، اما بنده در اوج مسئولیتم فریاد می‌زدم، حالا بماند که چه تهمت‌های اخلاقی و غیراخلاقی به من زدند، بحث بنده این است که بروید پرونده‌ها را درآورید. من نمی‌گویم همه آلوده‌اند اما بسیاری از مدافعان پروپاقرص دولت افرادی هستند که می‌شود پرونده‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را برایشان باز کرد چون رانت‌های ما صرفاً اقتصادی نیستند. متأسفانه به دلیل ابعاد سنگین، افروغی که در زندگی‌اش سهمی نخواسته، متهم به مخالفت است، اما حامیان که مصلحت‌اندیشانه و محافظه‌کارانه حامی شده و از سفره‌های رنگین فرهنگی، سیاسی و اقتصادی متنعم شده‌اند مدافعان و طرفداران پر و پا قرص ولایت فقیه تلقی می‌شوند. فکر نمی‌کنم این برای نظام زیبنده باشد که حقیقت به راحتی ذبح شود و به نام حمایت مصلحت‌اندیشانه از دولت دردمندی و دلسوزی پایمال شود. من نمی‌گویم نباید از دولت حمایت شود اما ما وظیفهٔ نمایندگی داریم. نباید به قیمت عدول از وظیفهٔ نمایندگی از دولت حمایت کنیم. بهترین حمایت از دولت، ادای وظیفهٔ نمایندگی است.

● شما در زمان انتخابات از حامیان دکتر احمدی‌نژاد بودید چرا اکنون به منتقد او تبدیل شده‌اید؟

بخشی از دلایل انتقاد من به این برمی‌گردد که دولت دچار انحراف نشود، من به این دلیل پرچم نقد درون گفتمانی را بلند کرده‌ام که انقلاب اسلامی و گفتمان آن در چنین شرایط خطیری حفظ شود؛ چون معتقدم در شرایط همسویی مطلق، مثل بعد از جنگ امکان یک پراگماتیسم کور و بالطبع یک اباحه‌گری دولتی وجود دارد. من برای اینکه این اتفاق مجدداً رخ ندهد و فرصت به نقدهای برون‌گفتمانی و غیرسازگار با انقلاب اسلامی نرسد عَلَم نقد درون‌گفتمانی را بلند کردم تا قابلیتهای انقلاب اسلامی را به رخ بکشم. پس یکی از دلایل من به مسائل ساختاری و تاریخی برمی‌گردد که این هدف اصلی من بوده اما در مرحلهٔ بعد نقد من به برخی سیاستها و رفتارهای دولت مربوط است. به نظر من دولت باید تواضع و فروتنی بیشتری داشته باشد و از اخلاقیات و دینداری مردم سوءاستفاده نکند.

● یعنی الآن این اتفاق می‌افتد؟

من شاهد این قضیه هستم. ما مایلیم دولت سعهٔ صدر بیشتر و نسبت به مطبوعات بردباری بیشتری داشته باشد. من که پایبند به یکسری شعارها و مخالف عملگرایی، پراگماتیسم،

سکولاریسم و لیبرالیسم هستم، چرا باید به عنوان یک منتقد مبنایی تلقی شوم. من منتقد مبنایی یا برون‌گفتمانی دولت نیستم، بلکه از جنس شعارهای او هستم، اما مخالف برخی تاکتیک‌های دولت هستم. معتقدم به حد کافی کار کارشناسی پشت برخی اتفاقات نیست. در اقتصاد ما اتفاقاتی می‌افتد که حتی با رهنمودهای رهبر معظم انقلاب هم سازگار نیست. پس بخشی از نقدهای من ساختاری و تاریخی و برخی نقدهایم مصداقی و موردی است.

● آقای دکتر! این سؤال برای من پیش آمد که اگر مجدداً شرایط سال ٨٤ تکرار شود آیا شما باز هم از آقای احمدی‌نژاد حمایت می‌کنید؟

این بحث، مفهومی و فلسفی است. هیچ شرایطی تکرار نمی‌شود و هر شرایطی در بستر تاریخی خود رخ می‌دهد. اگر آن شرایط تاریخی خاص با آن زمینهٔ تاریخی، آرایش سیاسی و رقابت‌های نمایندگی خاص تکرار شود، بله از احمدی‌نژاد حمایت می‌کنم.

● و اگر شرایط تغییر کند؟

بستگی دارد. انتخاب من تابع آن شرایط خواهد بود. برخی فکر می‌کنند صحبت‌های من ناظر به وضعیت کنونی است. نه، اعلام می‌کنم اگر ده هزار بار دیگر آن شرایط خاص و بخصوص آن نیروهای رقیب در دور دوم تکرار شود، بنده به‌علت مخالفتی که با پراگماتیسم و عملگرایی داشته‌ام و عملگرایی پس از جنگ را اساس انحراف بزرگ می‌دانم، باز هم به احمدی‌نژاد رأی می‌دهم.

● آقای دکتر! در مصاحبه‌ای عنوان کرده بودید که رأی دادن مردم ما از باب علاقه به جریان یا فردی نیست، بلکه به علت انزجار از فرد یا جریانی دیگر است. فکر نمی‌کنید خود شما هم دچار این مسئله شده‌اید؟

معمولاً در انتخابهای سیاسی مردم، دو وجه قابل‌ردیابی است؛ یکی گریز و یکی گرایش. یکی انزجار و یکی انتخاب. معمولاً گریز از چیزی، عقلانی است، اما گرایش به چیزی، الزاماً عقلانی نیست؛ یعنی مردم از سیاستهای یک‌سویه، شتابان و غیرفرهنگی دولت سازندگی روی به دولت توسعهٔ سیاسی آوردند و از پارادایم توسعهٔ سیاسی، شتابان، غیرفرهنگی و یکسویه روی به دولت نهم آوردند.

● به‌نظر شما این نحوهٔ رأی دادن قابل تایید است که افراد به‌علت گریز از یک جریان به جریان دیگری بپیوندند؛ حتی اگر با آن به‌خوبی آشنا هم نباشند؟

شعارها مهم است. در زمان انتخابات شعارها حرف اول را می‌زنند. کسی که شعار عدالت، حقوق اجتماعی و حقوق اقتصادی را مطرح کرد، برای مردم جذاب بود. حتی خوب است که کاندیداهای ریاست‌جمهوری علاوه بر شعار، برنامه و وزرای خود را معرفی کنند تا ما یک گام به انتخاب عقلانی نزدیک شویم. این امر روی خود من اثر داشت. بنده اگر اطلاع دقیق‌تری

پیدا می‌کردم، شاید انتخاب دیگری داشتم، البته انتخاب دیگرم منوط به این بود که در دور دوم شاهد آرایش دیگری بودیم. باز تأکید می‌کنم به رغم این برداشتها و شناختهای کنونی، این فرد را انتخاب می‌کردم؛ چون این را هم، یک ضرورت تاریخی می‌دانستم و هم اینکه او در شعار نزدیکی بیشتری با اهداف و آرمانهای انقلاب اسلامی برقرار می‌کند. در سالهای گذشته محرومین و مستضعفین فراموش شده بودند. البته اینکه آیا الآن هم به آنها رسیدگی می‌شود یا نه، جای بحث دارد. عملکرد دیگران را دیده بودیم، اما عملکرد دولت جدید را ندیده بودیم.

● برخی در مورد نقادی جناب‌عالی نظر دیگری دارند. عده‌ای از اصولگرایان می‌گویند نقدهای شما به علت مسائل شخصی است و چون آقای احمدی‌نژاد به شما پست وزارت ارشاد را نداد، شما منتقد دولت شدید. برخی اصلاح‌طلبان هم معتقدند جریان اصولگرا به‌علت ناکامی در تحقق وعده‌هایش و نیز برای خلع‌سلاح اصلاح‌طلبان به منتقدتراشی و نقد تاکتیکی خودش روی آورده، نظر شما در این باره چیست؟

اگر این نقدها، تاکتیکی بود، این همه فشار به ما وارد نمی‌شد. این دوستان فکر نمی‌کنند اسیر تئوری توطئه‌ای شده‌اند که خود در مذمّت آن می‌نوشتند؟ اگر آنها معتقد بودند تئوری توطئه توهم بوده که خود اسیر این توهم شده‌اند. ما نمی‌دانیم چگونه واقعیت را به آنها نشان دهیم. برخورد می‌کنند، عِرض می‌برند، تهدید به ترور می‌کنند، همه اینها تاکتیک است؟ آیا فقط باید جنازه طرف را ببینند؟ این مسئله حداقل در مورد من صادق نیست. برخوردهایی هم که شده، این امر را نشان می‌دهد. البته ممکن است بهره‌ای از حقیقت در این سخن باشد؛ یعنی ما برای اینکه اصولگرایی من‌حیث‌المجموع با بن‌بست مواجه نشود، بحث نقد را مطرح کردیم. این درست است، اما نه به‌لحاظ تاکتیکی. به‌نظر من یکی از ویژگی‌های اصولگرایی خلاق و انتقادی، نقد است. نباید خودکشی دسته‌جمعی کرد. بارها به عزیزان دوم خردادی هم گفتیم شما خودکشی دسته‌جمعی کردید، اجازه نمی‌دادید توسعهٔ سیاسی و تفکیکی درون خودتان اتفاق افتد. شاید برای اینکه وانمود کنید یکپارچه‌اید، جلوی بسیاری از رویشهای طبیعی سیاسی، فرهنگی و اجتماعی خود را می‌گرفتید. این چه جبههٔ دوم خردادی بود که در آن لیبرال و ملی‌ـمذهبی، نهضت آزادی بوده، چپ، مشارکت و کارگزاران هم بوده؛ اینها تفاوت‌هایی هم با یکدیگر دارند. باید اجازه می‌دادند این تفاوتها رشد کند، اما آنها این کار را نکردند و معلوم شد که فهم دقیقی هم از جامعهٔ مدنی و توسعهٔ سیاسی نداشتند.

اما آنجا که بحث شخص و اتهامات شخصی است، چنین نکنند. من هم هرگز چنین کاری نکرده و آن را زیبندهٔ نظام نمی‌دانم، اما گروهی ما را به سهم‌خواهی متهم می‌کنند که این بدتر است. نگاه اول، ساختاری بود، اما این نگاه کاملاً شخصی است. سؤال من این است؛ چرا بحث وزارت بنده مطرح می‌شود؟ مگر این بحث سابقه‌ای داشته و کسی در این باره صحبتی

کرده؟ نه از سوی من درخواستی بوده، نه از سوی آقای احمدی‌نژاد. پس چرا مطرح می‌شود؟ به چند دلیل؛ اولاً ظاهراً مردم فکر می‌کنند یک همچو افروغی باید وزیر می‌شد. خب این به من چه ربطی دارد؟ یعنی شاید توقعات مردم در قالب این اتهام خود را باز تولید می‌کند. در ثانی آیا علامتی از سوی بنده دیده شد که بنا به عرف معمول همکاری‌های سیاسی بگویم اگر به من پست را بدهید، از شما حمایت می‌کنم؟ کجا چنین اثری در رفتارم دیده شده؟ بنده که حمایت مطلق کردم، بدون اینکه حتی تا الآن نامهٔ درخواست یا توصیه‌ای به آقای احمدی‌نژاد نوشته باشم؛ حتی دو سند به شما می‌دهم که عکس این را نشان می‌دهد. نخست، گفت‌وگویم با آقای علیخانی است. ایشان گفت اگر تو برای وزارت پیشنهاد شوی، من مخالفت می‌کنم. بنده هم گفتم که چنین فرصتی را نخواهی داشت، چون خودم نخواهم گذاشت. در جای دیگر در بازدید از صدا و سیما، ۲۰:۳۰ با من مصاحبه کرد که سخن از این است که شما وزیر فرهنگ می‌شوید و من پاسخ دادم این سخن جدی نیست و شما آن را منتفی بدانید. من نقش نمایندگی و نقادی خود را با هیچ چیز معاوضه نمی‌کنم. اما در مورد سهم، من یک سهم بندگی دارم، سهم نمایندگی دارم، سهم ریاست کمیسیون داشتم، مگر اینها کم سهمی است، اما چرا مدام این حرف زده می‌شود؟ این یک نمرهٔ منفی است. ما پنج نقد می‌کنیم، به‌جای جواب به ما یک برچسب اخلاقی هم می‌زنند، نقدهای ما می‌شود شش تا. می‌گوییم معلوم است که اینها اخلاقی هم نیستند. یکی از نقدهای من این است که بی‌اخلاقی، نفاق و ریا به‌شدت اشاعه یافته است. همه در مورد شهید بهشتی می‌گویند مظلوم بود، اما کسی نمی‌گوید چرا مظلوم بود، آیا فکر نمی‌کنید شرایط سیاسی-اجتماعی کنونی مشابه شرایط زمان شهید بهشتی است؟ آن زمان غلبهٔ مصلحت‌گرایی، نفاق و ریا در برابر حقیقت‌گرایی‌های شهید بهشتی قرار داشت. بروید ببینید الآن چه کسانی مظلومند؟ باطل و منفعت‌طلب، لباس حق پوشیده و حق‌طلب، باطل جلوه داده می‌شود. تا کی می‌توان در برابر آن سکوت کرد؟ رهبر معظم انقلاب، مصلحتی را مطرح می‌کنند اما عده‌ای فرصت‌طلب از آن کلاه برای خود دست و پا می‌کنند، در حالی که اگر از آقا بپرسیم آیا مصلحت‌اندیشی شما به‌معنای حقیقت‌سوزی است، جواب ایشان خیر خواهد بود. ایشان مصلحت بالاتری را می‌بینند و حقیقت در ذیل آن وجود دارد. کسی می‌تواند بگوید این حقیقت، حقیقت نیست؟ نباید اسم آن حقیقت را منفعت، مصلحت جناحی و کاذب گذاشت. عده‌ای در این فضای مصلحت‌اندیشانه، منافع خود را دنبال می‌کنند و منویات باطل خود را به‌عنوان منویات حق‌طلبانه القا می‌کنند.

● در جایی خواندم که در جلسه‌ای با آقای احمدی‌نژاد صحبت کرده‌اید و نقدهایتان را به ایشان گفته‌اید؛ آیا امکان دارد برخی از آنها را برای ما هم بگویید؟

من بیست مورد نقد داشتم. نقدهایم در عرصهٔ سفرهای استانی، برخورد با مطبوعات،

موضع‌گیری خارجی ایشان، پوشش تلویزیونی سفرهای استانی، استفاده از نخبگان و گسترش حلقه مشاوران بوده است. جلسه خصوصی بود. ایشان دوستانه گوش کردند و به برخی موردها پاسخ دادند.

● آیا این جلسه تاثیری هم داشت؟

من فکر می‌کنم داشت، ولی ممکن است مایل نباشند بگویند (اثر) داشت. اگر در یک فضای سالم بخواهم قضاوت کنم، باید بگویم امیدوارم تأثیر داشته باشد؛ البته به هر حال بنده حرفهایم را زدم اما الآن نمی‌دانم چه پاسخی به شما بدهم؛ چون فضا با فتنه همراه است. البته این فضا مربوط به دولت فعلی نیست، اما دولت موظف است با این فضا مقابله کند و نگذارد فضا، غیراخلاقی شود و مرتبطین با او عملاً هتک‌حرمت کنند.

شما شاهدید که یکی از سایتها چه کرد، این سایت با دولت مرتبط است ولو سمپات و غیررسمی، اما من ندیدم دولت با آن برخوردی کند. ناگهان جریان برنامه‌ریزی‌شده‌ای چه از طریق پیامک و چه از طریق سایت مرا تخریب کرد. مرا خائن و منافق دانست و هر اوصاف زشتی به‌کار گرفت اما دولت برخوردی با آنها نکرد (تازه) اگر نگوییم که (این مسئله) خوشایند دولت هم بوده است.

● شما در مصاحبه‌ای گفتید عده‌ای به اصولگرایان واقعی انگ می‌زنند. ما به‌خاطر مصلحت ساکتیم، اما سکوت حدی دارد و ما روزی دست به افشای حقایق می‌زنیم. منظور شما کدام حقایق بود؟ و چه زمانی آن را افشا می‌کنید؟

ما هم‌اکنون در فضایی از فتنه هستیم. در یک طرف حقیقت‌هایی وجود دارد و در طرفی مصلحت‌هایی. من سعی می‌کنم در حدی که به مصلحت آسیبی وارد نشود به برخی از این حقایق در موقع خودش اشاره کنم. امیدوارم فضا شفاف‌تر و حقیقت‌گراتر شود و بستر مهیا شود؛ چون مصلحت، امری اولاً و بالذّات نیست، امری ثانوی و بالعرض است و اگر فضا عوض شود، تصمیمات مصلحت‌گرایانه هم عوض می‌شود و اگر الآن لب به سخن باز کنم، متهم می‌شوم که با مصالح نظام ضدیت دارم.

● فکر نمی‌کنید پس از پیروزی انقلاب، همیشه شرایط اینچنین بوده؛ یعنی تنگناها وجود داشته و در هر زمانی خود را به‌گونه‌ای نشان داده است؟

باید با این مسائل حقیقت‌گرایانه برخورد کرد و حد آن را با توجه به عنصر وفاق و مسائل ملی تعیین کنیم و با توجه به آن، همه باید حرفهایشان را بزنند، حقایق آشکار و نیازهای واقعی فهم شود. این طور نباشد که دست به روی هرچه بگذاریم، بگویند مصلحت است. از زیرین‌ترین تا بالاترین مسئله. این خود یک معضل است. مثلاً بعد از آنکه چهرهٔ انتقادی خود را برگرفته از منش نظری‌ام بروز دادم، انواع ترفندها را به‌کار گرفتند، از نسبت‌دادن من به یک

گروه سیاسی خاص تا جعل شبنامه علیه من.

● آیا شما پیگیری هم در این موارد کرده‌اید؟

در مورد جعل شبنامه پیگیری و شکایت کردم و نامه‌ای کتبی نوشتم. طبق آخرین خبر هشتاد درصد برای آنها معلوم شده که کار کارمند یکی از دستگاههاست و با یکی از مسئولان هم برخورد و او معزول شده است. از پیامک‌های تهدید به ترور هم شکایت کردم و امیدوارم بررسی شود. مایهٔ تأسف است که در برابر اظهارنظر آکادمیکی که ریشه در آرمانخواهی و عدالت‌طلبی دارد، این‌قدر بی‌تابی شود. امیدواریم کسانی که با ارقام و سند سر و کار دارند این اطلاعات را در اختیار ما قرار دهند. اگر این کار را نکنند، اعلام می‌کنیم که از آنها (اطلاعات) خواستیم ولی ندادند. جاهایی هم که دسترسی به مدرک داریم، با رعایت مصالح نظام و به‌شکلی که آسیب آن تنها متوجه اشخاص خاصی شود، افشاگری می‌کنیم. آن زمان هم نزدیک است.

●نظر خود را در بارهٔ شورای شش‌نفرهٔ تشکیل شده برای وحدت اصولگرایان و ترکیب اعضای آن بفرمایید!

نفس این قبیل ائتلافها بار منفی هم دارد. باید معلوم شود که ائتلاف با حضور چه کسانی باید شکل بگیرد؟ در شگفتم کسانی که نسبت به برخی افراد حساسیت داشتند، امروزه به‌راحتی حضور آنها را تحمل می‌کنند و ائتلاف تشکیل می‌دهند و متأسفم برای خودم که در برخی مقاطع فریب برخی دوستان را خوردم و اعتماد کردم. قرار نیست هر ائتلافی در جمهوری اسلامی جواب دهد؛ باید ائتلاف بر اساس موازین حق باشد و قرار نیست به اسم اینکه ائتلاف رأی می‌آورد ما حق و باطل کنیم و حقیقت را ذبح کنیم. اصولگرایی منحصر به این ائتلاف خواهد بود. ضمن اینکه دغدغهٔ هر ائتلاف را پاس می‌دارم، اما اینکه ائتلاف به هر قیمتی شکل بگیرد را پاس نمی‌دارم؛ بنابراین، ضمن اینکه از ائتلاف حمایت می‌کنیم، به ائتلاف‌گرایان هم این پیام را می‌دهیم که به‌دنبال ائتلاف ریشه‌دار باشند. نهایت اگر دولت در این ائتلاف سهم و جایگاه دارد، ناراحت نشوند که ما بگوییم دولت در انتخابات سهم دارد.

متأسفانه رقابتهای سیاسی در کشور خیلی غیراخلاقی شده و این، مربوط به این گروه و آن گروه نیست. در این شرایط یا باید به شعارهای انقلاب اسلامی توجه و سیاست را اخلاقی کرد، یا باید به اخلاقیون گفت شما را به سیاست چه‌کار!؟ توصیهٔ من این است که تمام فعالان و گروههای سیاسی به طور شفاف وارد صحنه شوند و پنهان‌کاری نکنند؛ چون اگر رفتارها غیرشفاف باشد، قضاوتهای تندروانه‌تر نسبت به این رفتارها می‌شود که به صلاح گروههای سیاسی هم نیست.

● شما در زمان انتخابات مجلس هفتم، سخنگوی ائتلاف خدمتگزاران مستقل ایران اسلامی بودید، این ائتلاف هنوز هم وجود دارد؟

خیر، بعد از شکل‌گیری مجلس، ائتلاف فعالیتی نداشت و شاید بخشی از آن در قالب وفاق خودش را در مجلس نشان داد.

● کاندیدای انتخابات مجلس هشتم می‌شوید؟

خیر، یک بار تجربه برای ما کافی بود، اما از دلالتهای مربوط به قدرت سیاسی دور نخواهم بود. بنده شدیدتر به میدان آمده و دست از افشاگری و روشنگری‌های روشنفکرانه بر نمی‌دارم.

● آیا وارد تشکل سیاسی خاصی می‌شوید، یا حزب جدیدی تأسیس می‌کنید؟

وارد تشکلی نمی‌شوم، اما احتمال تأسیس حزب جدید به صورت بالقوه وجود دارد. به این فکر هم افتاده‌ایم، ولی مترصد یک فرصت مناسب هستیم. به هر حال جمهوری اسلامی و تاریخ مبارزات حق‌طلبانهٔ آن نیاز دارد که یک حزب اصولگرایانه و به دور از شائبه‌های مذموم قدرت‌طلبی در آن شکل بگیرد. زمانی که بخواهیم حزب بزنیم، با تمام احزاب و گروههای سیاسی وارد رایزنی و گفت‌وگو خواهیم شد.

● در جایی گفته‌اید عملکرد مجلس در سال سوم از مبانی اصولگرایی دور شده است. لطفاً این مبانی را تبیین کنید!

یکی از مبانی به جایگاه تعریف شدهٔ مجلس برمی‌گردد. مجلس یک جایگاه تقنینی و یک جایگاه نظارتی دارد و نباید از این عدول کند. من این عدول را می‌بینم. جایگاه مجلس آنجا که باید در قالبهای سؤال، تذکر و استیضاح نظارت کند تحت تأثیر لابی‌ها شکل دیگری به خود می‌گیرد. این می‌تواند هم متوجه دولت باشد که می‌آید و هم متوجه نمایندگان مجلس که می‌پذیرند. بنابراین جای نقد دارد. در وجه تقنینی هم همین است؛ یعنی مجلس در یک جا با برداشت مقداری کم از ذخیره ارزی مخالفت می‌کند، ولی در مقطع دیگری با برداشت بیشتری موافقت می‌کند. این چه توجیهی دارد؟ من توفیقاتی را که رهبر معظم انقلاب برشمردند قبول دارم. در مسائلی مانند هسته‌ای و رابطه با آمریکا و مسائل مربوط به امنیت ملی، در مقایسه با مجلس ششم، حضور قدری داشته‌ایم و تردیدی در آن نیست. اینکه مجلس هفتم رویکرد محرومیت‌زدایی داشته هم بلا تردید است، اما اینکه واقعاً جمع مصوبات و برایند تعامل دولت و مجلس در راستای محرومیت‌زدایی توفیق داشته باشد، جای تأمل است. در کل معتقدم که وجه انتقادی مجلس در سال سوم افول کرد. به اعتقاد من مجلس تا دو سال اول و نقد کابینه و ارزیابی وزرای پیشنهادی (عملکرد) بسیار خوب بود، اما از زمانی که دولت شکل گرفت، مجلس وجه انتقادی خود را از دست داد. باید ریشه‌یابی شود که چرا؟ آیا برای اینکه برخی نمایندگان توفیق داشتند که وزرایی را به آقای احمدی‌نژاد بقبولانند که خود این، تبعات و تعارفاتی دارد یا برای اینکه سفره‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به تناوب پهن شده است.

● این سفره‌ها را چه کسی پهن کرده است؟

این سفره‌ها می‌تواند ناخواسته از طرف دولت پهن شود و نیز می‌تواند خواسته از طرف دولت پهن شود، یا سفرهٔ ناشی از تعامل یکسویه باشد. عده‌ای هم حرفه‌ای هستند و در شرایط مصلحت‌گرایانه، منافع خود را دنبال می‌کنند. برخی عادت کرده‌اند از چهره‌ها اسطوره بسازند و پای سفره اسطوره‌ای بنشینند و تناول کنند. ما در این مملکت کم اسطوره نساخته‌ایم. اینها در تمام دوره‌ها و کابینه‌ها متنعم بوده‌اند.

● این گروه چه مشخصاتی دارند؟

آنها با شما آرام صحبت می‌کنند، می‌خندند، عصبانی نمی‌شوند و مدام توصیهٔ اخلاقی می‌کنند و اگر ندای حق‌طلبانه‌ای به گوش برسد، فرد را به تند بودن و بی‌توجهی به شرایط متهم می‌کنند، ولی اینها همه اسباب کاسبی است. عده‌ای دم از گفت‌وگو می‌زنند، اما قواعد آن را نمی‌دانند، فکر می‌کنند اگر کسی گفت‌وگو را جدی گرفت و شور گفت‌وگویی پیدا کرد، قاعده را نمی‌شناسد. مثل اینکه باید همیشه لبخند زد و آرام بود. اگر گفت‌وگو جدی است عکس‌العمل هم جدی است، نباید از فرم قضاوت کرد؛ چه بسا محتوا و جوهرهایی که در قالب این فرم‌گرایی ذبح می‌شود. از شهید بهشتی تعبیری دارند مبنی بر اینکه جامعهٔ اسلامی جامعهٔ فضول‌ها و زبان‌دارهاست، نه جامعهٔ برده‌ها. پس چرا جلوی زبان‌دارها را می‌گیرید؟ به جای اینکه فضولی در این مملکت باب شود، سکوت و توجیه و تطهیر دارد باب می‌شود و اگر کسی فریاد بزند، می‌گویند این ضد مصلحت و ضد نظام است و چون پشتوانه فردی هم وجود دارد، مردم علیه ما می‌شورند. این وظیفه روشنفکران است که مردم را آگاه کنند. به هر حال، پرسشگری ملزوماتی دارد. نترسید از فضولی و پرسشگری؛ بترسید از زمانی که جامعه ساکت شود و آن وقت اعتراض خود را به گونه دیگری بروز می‌دهد. جامعه‌ای که حقوق خود را می‌شناسد، جامعه ساکتی نیست؛ بخشی از سکوت موجود در جامعه ناشی از قدرت‌گرایی، هژمونی و تحریف افکار عمومی است. باید اجازه دهیم جامعه حقیقت‌گرا باشد و سؤالاتش را مطرح کند و ما هم به آنها پاسخ روشن دهیم.

● به هر حال شما خود را یک اصولگرا می‌دانید یا یک اصلاح‌طلب؟

من مخالفتی با تکیهٔ اصلاح‌طلبان بر حقوق فردی ندارم، اما معتقدم حقوق شهروندی فقط حقوق فردی نیست، حقوق گروهی و جامعه‌ای هم هست. من از تکیهٔ افراطی آنها بر حقوق فردی گله‌مند بوده‌ام، الآن هم به خاطر گرایش مفرط برخی اصولگرایان به حقوق اجتماعی با تفسیر خاص گله‌مندم. تعریف خاصی از حقوق شهروندی دارم که بر اساس آن هم فرد، هم گروه و هم جامعه حق دارد. نکتهٔ دوم، مگر می‌شود اصولگرا بود و اصلاح‌طلب نبود و یا اصلاح‌طلب بود اما به اصولی پایبند نبود؟ من یک اصولگرا با مؤلفه‌های مشخص هستم. عطف به این اصول و معیارها وضع موجود را ارزیابی کرده و تلاش می‌کنم تحولی در آن به وجود

آورم. آیا خود تلاش برای تحول در وضع موجود به وضع مطلوب به معنای اصلاح‌طلبی نیست؟ همچنین هر اصلاح‌طلب معیارهایی دارد و بر اساس آنها می‌خواهد تحول ایجاد کند. پس در ذات اصولگرایی، اصلاح‌طلبی نهفته و برعکس. مهم معیارهاست، هر ادعایی که با اصلاح‌طلبی انقلابی می‌توان داشت با اصولگرایی انقلاب اسلامی هم می‌توان داشت؛ بنابراین، ما تنها با اصلاح‌طلبان لیبرال متمایزیم. به عبارت دیگر اگر اصلاح‌طلبان فقط تکیه بر حقوق فردی دارند، می‌گوییم انقلاب اسلامی به حقوق فردی هم در فصل ۳ قانون اساسی توجه کرده است، اما اگر بخواهند این حقوق را بر اساس مکتب و آیین لیبرالیسم دنبال کنند می‌گوییم بین ما و شما جدایی است. در خصوص اصلاح‌طلبان مذهبی هم ممکن است آنها تکیه بر برخی معیارها و ما تکیه بر معیارهای دیگری داشته باشیم، اشکال ندارد. رهبر معظم انقلاب هم دایرهٔ اصولگرایی را وسعت بخشیده‌اند. من به تجربه دیده‌ام که بسیاری از اصولگرایان فهم صحیحی از اصولگرایی و اصلاح‌طلبان مستتر در ذات آن ندارند و بالعکس بسیاری از اصلاح‌طلبان، اصولگرایانه دم از اصلاح‌طلبی می‌زنند؛ بنابراین، دایرهٔ اصولگرایی محدود به فراکسیون و جناح رسمی اصولگرایی نیست.

● با توجه به اینکه عضو کمیسیون فرهنگی مجلس هستید و سه سال هم رئیس آن بوده‌اید وضعیت فرهنگی کشور را چگونه ارزیابی می‌کنید.

مردم حقوق فرهنگی دارند، هم در قالب جهان‌بینی و ارزشها و هم در قالب مناسک و هنجارها و نهادها و نمادهای فرهنگی. این حقوق فرهنگی در دولتهای گذشته بخصوص در دولت فردگرای توسعهٔ سیاسی مغفول واقع شد. انتظار ما این بود دولت فعلی به حقوق فرهنگی در عرصه‌های مختلف توجه کند. این توجه هم به معنای یک نگاه فرمایشی و دستورالعملی نیست؛ چرا که نفس فرهنگ، اقتضای نگاه دستورالعملی را ندارد، اما بایستی یک‌سری زمینه‌سازی‌هایی بشود تا افراد حقیقی بتوانند خلاقیتها و نوآوری‌های خود را بروز دهند، اما هنوز شاهد سیاست روشن و برنامهٔ تعریف شده در خصوص توجه به حقوق فرهنگی مردم نیستیم. هنوز دولت لایحهٔ فرهنگی به مجلس نداده است.

بحث دیگر نظارت فرهنگی است که در گذشته وجود نداشته است، هم اکنون نظارت فرهنگی هست، اما حقوق فرهنگی و بالطبع وظیفهٔ فرهنگی دولت در قالب استراتژی‌ها و برنامه‌ها وجود ندارد. مسئلهٔ دیگر، استحاله از درون بود، به این معنا که با استفاده از امکانات دولتی اقداماتی علیه پارادایم انقلاب اسلامی صورت بگیرد. این استحاله از شکل آشکار به غیر آشکار درآمده است. من احساس خطر می‌کنم؛ زیرا نظارت در صورتی جواب می‌دهد که وظیفه انجام شود؛ مثلاً یکی از نیازهای معنوی اصحاب هنر حق اختراع و تالیف است. دولت قول داده لایحهٔ مربوطه را بدهد، اما هنوز نداده است. در مورد ممیزی کتاب، دولت قول داده آیین‌نامه

جدید بدهد، اما هنوز نداده است. در خصوص سینما، دولت استراتژی بلند مدت خود را در مورد سینمای ملی مطرح نکرده است (و موارد مطروحه) در حد یک دغدغه و مرمت و تعمیر سینماهای کشور است. وقتی فیلم ۳۰۰ ساخته شد، احساسات همه تحریک شد، اما ما باید از قبل استراتژی می‌داشتیم که مفاخر و چهره‌های ملی خود را به نمایش بگذاریم. در حالی که یکی از بایسته‌های اصولگرایی خلاق حساسیت نسبت به هویت ایرانی و اسلامی است.

● خود مجلس در زمینهٔ فرهنگی چه طرحی ارائه داده است؟

در زمانی که بنده مسئولیت کمیسیون فرهنگی را داشتم با کمک سایر اعضا یازده ـ دوازده طرح ارائه دادیم.

● چرا رفتار برخی جوانانی که در نظام اسلامی متولد و تربیت شدند با فرهنگ جمهوری اسلامی همخوانی ندارد؟

ما چند خلط بزرگ کرده‌ایم. یکی خلط انقلاب با جمهوری اسلامی. آمدیم هر اتفاق و هر سیاست و هر رفتاری که در جمهوری اسلامی رخ داد را به نام انقلاب نوشتیم و در برابرش سکوت، توجیه، تطهیر و بعضاً تقدیس کردیم. خلط دوم خلط شکل و محتوا بود. این خلط هنوز هم جاری و ساری است. ما نهادهایی را در این کشور برای تحقق اهداف تعبیه کردیم اما وقتی سراغ ارزیابی نهادها می‌رویم فراموش می‌کنیم که این نهادها وسیله‌ای برای ارزیابی آن اهداف بوده‌اند و به جای اینکه تحقق آن اهداف در جواب ما مستتر باشد صرفاً از رشد کمّی این نهادها می‌گوییم، مثلاً وقتی از صدا و سیما می‌پرسیم آیا موفق بوده‌ای؟ یعنی در جهت تنویر افکار عمومی و رشد اخلاق و خصوصیات موفق بوده‌ای یا نه. او جواب می‌دهد این‌قدر برنامه ساختیم، این‌قدر پوشش تلویزیونی دادیم و نیرو استخدام کردیم. این خلط شکل و محتواست. این درد ارزیابی‌های علمی ماست. این دو خلط بزرگ مانع شده که عملاً بفهمیم اهداف انقلاب اسلامی محقق شده یا خیر؟ باید نگاههای مصلحت‌اندیشانه و محافظه‌کارانه را کنار گذاشت و دید که در جامعه چه می‌گذرد. خلط سوم اقتصادزدگی و سیاست‌زدگی جامعهٔ ماست؛ یعنی جامعه بیش از آنکه فرهنگی باشد، سیاسی و اقتصادی است.

حتی در برنامهٔ چهارم توسعه، تحت عنوان توسعهٔ فرهنگی، اقتصاد فرهنگ مطرح شده، یعنی فرهنگ آنجایی برای ما محترم و مغتنم است که درآمد زا باشد؛ در حالی که فرهنگ جزء حقوق شناخته شده و اجتماعی مردم است و برای آن باید خرج کرد. این باعث شده وعده اخلاقی کردن جامعه فراموش شود و در واقع این اهداف دیگر برایمان مهم نباشد، البته همچنان شعار می‌دهیم اما در عمل شاهد بی‌توجهی هستیم. اگر شعارهای اخلاقی، فرهنگی و دینی زمانی ارزشمند شوند که می‌خواهیم از کسی انتقام بگیریم و او را زمین بزنیم، این خودش آسیب است.

● جناب‌عالی کتابی با عنوان «چالشهای کنونی ایران» به رشتهٔ تحریر درآورده‌اید، خواهش می‌کنم مهم‌ترین چالشهای حال حاضر ایران را برشمارید!

در آن کتاب از چهار چالش نام بردم. چالش سنت و مدرنیته، چالش هویت ایرانی، چالش روشنفکری و چالش جهانی‌شدن. در حال حاضر چالش روشنفکری جدی است. به نظر می‌رسد روشنفکری ما به محاق رفته است؛ یا احساس آزادی و یا جسارت لازم را نداریم. چالش جهانی شدن با ترفندهایی خود را تحمیل کرده و به پیش می‌رود. بحث هویت تقریباً کمرنگ شده است. به مرور نشان داده شد نمی‌توان به هویت دینی به بهای نادیده انگاشتن هویت ایرانی و بالعکس پرداخت، اما چالش سنت و مدرنیته هنوز هست. من معتقدم در حال حاضر باید چالشهای خرافه‌گرایی، غلبهٔ نفاق و ریا و پراگماتیسم مذهبی را به موارد قبلی اضافه کرد. به‌رغم اینکه بسیاری از چالشها پشت سر گذاشته شده، ما امروز خطر لیبرالیسم و سکولاریسم را در عرصه سیاست نداریم. یکی از شعارهای دیرینهٔ ما یعنی عدالتخواهی مجدداً احیا شد، محرومیت‌زدایی و توجه به محرومین در دستور کار قرار گرفت، اما من به دلیل اتخاذ سیاستهای پراگماتیستی و ماکیاولیستی احساس خطر می‌کنم که جریان لائیکی در دورهٔ بعد حاکم شود؛ یعنی دورهٔ بعد دورهٔ جریان سوم باشد، نه دورهٔ هیچ یک از انقلابیون. راه حل آن هم این است که آنچه در نیت داریم، همان را رو کنیم و از اخلاق و دین استفاده ابزاری نکنیم، فضا را حقیقت‌گرا و اخلاقی‌تر کنیم، عدالت را جامع‌تر ببینیم و حقوق شهروندی را به طور کامل در نظر بگیریم.

● به عنوان آخرین سؤال پیش‌بینی خود را از ترکیب مجلس هشتم بفرمایید!

پیش‌بینی می‌کنم مجلس هشتم مجلس طیفی خواهد بود و اکثریت و اقلیت کنونی را نخواهد داشت، عمدتاً اصولگرایان اصلاح‌طلب و اصلاح‌طلبان اصولگرا با منش و روش اعتدال اقبال خواهند داشت و تلاش می‌کنیم که این پیش‌بینی محقق شود.

قرار نیست در بارهٔ هر خبر بی‌ارزشی پاسخگو باشم
جمهوری اسلامی، جمهوری اخلاق و دین است

۲۴ تیر ۱۳۸۶/ سایت آفتاب

فریاد من خطاب به گروههای سیاسی است که وقتی به ماکیاولیسم روی می‌آورید تصور می‌کنید که پیروز شده‌اید، اما در اصل، تیشه به ریشهٔ خود می‌زنید. با این ترفندها نمی‌شود قدرت را به دست آورد و در آن باقی ماند. اما متأسفانه این حرف حق انگار به گوش خیلی‌ها نمی‌رود.

آنها این پنبه را از گوششان بیرون بیاورند. این مملکت با این تاریخ و فرهنگ و گذشتهٔ پرافتخار نباید شاهد بی‌اخلاقی باشد. آخر حرف، باید ریشهٔ صحیح داشته باشد. با این همه

انتشار جعلیات در جامعه به کجا می‌خواهید برسید؟ خوب، این خبرها را پخش می‌کنید و من هم واکنش نشان می‌دهم و نفی می‌کنم؛ با این کار به کجا می‌رسید؟ عده‌ای شعار صادق بودن می‌دهند و خود، ناصادق هستند. من هم قرار نیست درباره هر خبر بی‌ارزشی پاسخگو باشم.

من محملی هم برای شکایت نمی‌بینم و البته به حسب اعتقادی که به آزادی رسانه‌ها دارم قصد شکایت هم ندارم، اما در دیزی باز است، حیای گربه کجاست؟ آخر شما هم کمی اهل بخیه و فن باشید. بدانید که این روشها به ضرر شماست. من یک اصولگرا هستم و در برخورد با کسانی که شعار اصولگرایی می‌دهند و اقدامات دیگری می‌کنند، کمی احتیاط می‌کنم، اما بعدها ممکن است حساب کسانی را که دست به این رفتارها می‌زنند جدا و آنها را از حساب اصولگرایان خارج کنم. ممکن است فردا جدی‌تر و شدیدتر برخورد کنم. حالا آنها می‌گویند که تهدید است. نه خیر، تهدید نیست. با شما با نوع و روش خودتان برخورد خواهم کرد و ممکن است بعدها از برخوردهای شدید لفظی و از نوع روشهایی که خودشان استفاده می‌کنند، استفاده کنم.

عده‌ای ما را دعوت به آرامش می‌کنند. اما به نظرم از آنها باید بیشتر ترسید؛ چرا که در خلوت کارهای دیگری می‌کنند. از کسانی که عادت به روباه صفتی کرده‌اند باید ترسید. باید هشیار بود. جمهوری اسلامی جمهوری اخلاق و دین است، ما باید آن را پاس بداریم. این همه بازی‌های ماکیاولیستی و تزویر و دروغ و ریا اصلاً زیبندهٔ جمهوری اسلامی نیست. عده‌ای ما را پدرانه نصیحت می‌کنند و می‌گویند: بی‌خیال این حرفها، بی‌تفاوت باشید، واکنش نشان ندهید!، به آنها می‌گویم برادر من! بی‌اخلاقی زشت است، چه اندک و چه بسیار و باید در برابر آن ایستاد. عده‌ای که ما را این طور پدرانه نصحیت می‌کنند اگر خود روزی در معرض یک ذره از این تخریبها قرار بگیرند، به شدت آشفته می‌شوند. خارج از گود نشسته‌اند و مدام ما را دعوت می‌کنند به سکوت و سکوت و سکوت.

وظیفهٔ جمهوری اسلامی است که با این اعمال زشت برخورد کند. اگر برخورد نشود، نشانهٔ ضعف است. اینکه شبنامه و امر مرموزی نیست که مخفی باشد. این امور آشکار است. پرسش من این است که چگونه دولت باسایتهای منتقد خود برخورد می‌کند، اما با سایتهای حامی خود برخورد نمی‌کند؟ اتفاقاً آیین‌نامه‌ای را هم که در این زمینه تدوین کرده‌اند، نیازی به ورود قوهٔ قضائیه ندارد. آخر یک تذکری، یک هشداری!

من قضاوت می‌کنم که دولت در انجام وظیفهٔ اخلاقی خود کوتاهی می‌کند. در اینجا قوهٔ قضائیه هم باید وارد شود و اعتراض کند. مخصوصاً به آیین‌نامه‌ای که دولت تصویب کرد و نمایندگان معترض شده‌اند. این آیین‌نامه (ساماندهی فعالیت سایتهای اینترنتی) خلاف قانون است؛ چرا که نه در مجلس تصویب شده و نه نقش قوهٔ قضائیه در آن دیده شده، اما در حال

اجراست! آنها باید شأن مجلس را پاس می‌داشتند.

حالا که آن آیین‌نامه اجرا می‌شودای کاش یک‌سویه اجرا نمی‌شد. همهٔ ما باید پاسخگو باشیم. قرار بود ما در این جامعه شاهد نشر اخلاق باشیم. در سیاست هم باید اخلاقی بود.

بایسته‌های ائتلاف اصولگرایان

۲۵ تیر ۱۳۸٦/ سایت فردا نیوز

باید در ائتلافهایمان بوی خوش اصولگرایی به مشام برسد؛ نه اینکه این ائتلاف‌ها از جنس غیراصولگرایانه‌باشد.

اصولگرایی یک آرمان متعالی است و اهداف بزرگی را حمل می‌کند و لذا باید در تمام مراحل و اقدامات سیاسی، شاهد این مسئله باشیم.

مسئلهٔ ائتلاف، حدی از دستیابی به قدرت سیاسی و کارایی محدود و خاصی دارد. نباید این‌گونه تصور کرد که اگر یک لیست را صرفنظر از اختلافات مبنایی ارائه کردیم، به مقصد مطلوب رسیده‌ایم.

برخی معتقدند که به طور مثال اگر دوم خردادی‌ها در مجلس هفتم، لیست مشترک می‌دادند، پیروز میدان بودند، در حالی که ما در بین اصولگرایان هم شاهد لیست‌های متفاوتی بودیم، ولی مردم خودشان به یک لیست رأی دادند که آن هم لیست ائتلافی نبود.

اگر مردم واقعاً به دوم خردادی‌ها در مجلس هفتم اقبال داشتند، آنها را از لابه لای لیست‌های مختلف گزینش می‌کردند و به آنها رأی می‌دادند.

فاصله گرفتن از حقیقت، روی آوردن به مصلحت، مداهنه، مسامحه، گرایش به توجیهات ناروا، تملق‌ها و ملاحظه کاری‌ها، روی آوردن به سازش کاری‌ها و محافظه‌کاری‌ها، موانع مهمی هستند که بر سر راه جریان اصولگرایی قرار دارند. ائتلاف یک تاکتیک است. باید این نکته را هم در نظر داشت که محتوا و اصول، نباید فدای تاکتیک شود و هدف را قربانی ابزار کند.

من مخالف ائتلاف نیستم، اما ائتلاف‌های بی‌بنیان و بزرگنمایی ائتلاف را هم قبول ندارم. اگر قرار باشد این ائتلاف به مثابهٔ یک ابزار؛ کل مضمون، محتوا و اصولگرایی را زیر سؤال ببرد، حتی اگر ما را هم به مقصد برساند، کوتاه مدت خواهد بود.

بایستی به فعالیت‌های سیاسی هدفدار، نگاه فرآیندی داشت. صرفنظر از محدودهٔ اثربخشی مربوط به ائتلاف، به مثابه یک ابزار، باید بررسی کرد که این ائتلاف چگونه و با حضور چه گروههایی می‌خواهد شکل بگیرد.

آیا ائتلاف بر سر اصول است؟ آیا ائتلاف بر سر برنامه‌هاست؟ آیا ائتلاف بر سر یک تقسیم کار است؟ آیا ائتلاف بر اساس یک وحدت در عین کثرت است؟ یا ائتلاف بر سرسهمیه‌بندی

اصولگرایان برای یک سهمیه بندی است؟ اینکه حالا گروههای زیادی هستند و هرکدام بلندگویی در اختیار دارند و با سابقه‌ای که دارند، هرکدام توان بسیج نیرو را دارند و به ابزارها و امکانات سیاسی وصل هستند، بیاییم و بدون هیچ پشتوانه، فکری، مضمون و محتوای قابل قبول و نیز بدون پشتوانه برنامه‌ای به هرکدام از گروهها سهمی بدهیم.

تا جایی که من اطلاع دارم، افرادی در این ائتلاف حضور دارند که زمانی علیه یکدیگر موضع می‌گرفتند و مواضعشان را هم مرتبط با جریان اصولگرایی می‌دانستند. حال چطور ممکن است که یکباره نوع نگاه خاصی که بزرگنمایانه هم هست، به دور هم جمع می‌شوند؟ مسلم است که این ائتلاف، بر سر قدرت است و به محض شکل گرفتن و حتی رسیدن به قدرت، از هم فرومی پاشد.

بهترین ائتلاف، ائتلاف بر سر اصول است. ائتلاف بر سر معیارهاست. ابتدا باید معیارهای خود را به مردم معرفی کنند تا مردم ببینند افرادی که در این ائتلافند، آیا منطبق بر این اصول و معیارها بوده‌اند یا خیر؟ این مسئله، هم برای اصولگرایان صدق می‌کند و هم برای اصلاح‌طلبان.

اولین آسیب و مانع پیش روی یک ائتلاف، مشخص نبودن معیارها و ملاکهای آن ائتلاف است. مانع دوم این ائتلاف این است که خود را بیشتر از آنچه در نظر مردم هست، بزرگ بنمایاند و فراتر از یک تاکتیک و ابزار به آن نگاه شود. فاصله گرفتن از حقیقت، روی آوردن به مصلحت، مداهنه، مسامحه، گرایش به توجیهات ناروا، تملق‌ها و ملاحظه‌کاری‌ها، روی آوردن به به سازش‌کاری‌ها و محافظه‌کاری‌ها، دیگر موانع مهمی هستند که بر سر راه جریان اصولگرایی قرار دارند.

اگر ائتلاف اصولگرایان به مثابهٔ یک حد فراتر از توجه به اختلافات مبنایی باشد و بخواهد جانشین محتواگرایی‌ها و مضمون‌گرایی‌ها شود، می‌تواند یک خودکشی دسته جمعی هم باشد.

این گروهها باید بازخوردی از جامعه دریافت کنند و ببینند که آیا جامعه راضی هست از عملکرد این گروه یا خیر؟ آیا توانسته‌اند پاسخگوی آرمانهای مردم باشند یا خیر؟ آیا هنوز در همان فضای وحدت نظر، وحدت اخلاقی و فضای روحانی و معنوی که باعث شکل‌گیری مجلس هفتم و شوراهای دوم شد، هستیم یا خیر؟ آیا آنها توانسته‌اند، وفادار به آرمانهای معنوی و اخلاقی بمانند؟ آیا جنگ بر سر قدرت نداشته‌اند؟ آیا تغییر مواضع پی در پی نداشته‌اند؟

خیلی‌ها فکر می‌کنند مطرح کردن یک سری مسائل ریشه‌ای، کمک به رقیب است. این افراد از رفتارهای غیرمحتوایی خودشان غافلند. این افراد از توجیهاتی که باعث شکل گیری و تقویت جناح رقیب می‌شود غافل می‌مانند. آنها سکوتهایشان، توجیهاتشان، تطهیرهایشان، تقدیسهایشان، عدم نقادی هایشان، عدم فهم مسئولیت‌های خودشان در قبال شهروندان را کنار می‌گذارند و فقط به این می‌اندیشند که اگر کسی بحث اصولی کرد، این فرد مخل دستیابی

اصولگرایی به قدرت است. در واقع تمام مسائل محتوایی و مضمونی کنار زده می‌شود و یک مبحث حقیقت‌گرایانه و اصولگرایانه مخل این ائتلاف می‌شود.

اگر اصولگرایان اقبالی داشته باشند، اقبال بر سر حقیقت‌گرایی و اصولگرایی شان است. به میزانی که اصولگرایان، اصولگرایانه رفتار کنند، اصولگرایانه نظارت کنند، حقیقت‌گرایانه عمل کنند، مردم به آنها اقبال خواهند داشت و اگر از این حقایق فاصله بگیرند، از رسیدن به قدرت باز خواهند ماند.

احساس می‌کنم اعضای این ائتلاف می‌پندارند که ائتلاف خوبی را شکل داده‌اند. من معتقدم در خوش‌بینانه‌ترین حالت این ائتلاف فقط حدی را پوشش می‌دهد.

اگر این حد قرار باشد فراتر از توجه به اختلافات مبنایی باشد و بخواهد جانشین محتواگرایی‌ها و مضمون‌گرایی‌ها بشود، می‌تواند یک خودکشی دسته جمعی هم باشد که باید از آن پرهیز کرد؛ بنابراین، کسانی که دست به این ائتلاف زده‌اند باید پاسخگوی سؤالات من باشند و بگویند که این ائتلاف بر سر سهمیه بندی است، یا واقعاً ائتلافی ریشه‌ای و بنیادین تلقی می‌شود؟

نباید گفتمانهای دوران توسعهٔ اقتصادی و سیاسی تکرار شود همیشه از موفقیتهای دولت نهم حمایت می‌کنم

۲۶ تیر ۱۳۸۶/ سپهر

عماد افروغ که در طی چند هفتهٔ اخیر، برخی اظهارنظرهایش با سانسور زیرکانه از سوی جراید و سایتهای جریان مدعی اصلاحات، روبه‌رو شد، در گفت‌وگویی مفصل با خبرنگار سپهر به تشریح و تبیین مواضعش در قبال موضوعات مطرح شده در این جراید و سایتها پرداخت.

[در خصوص مصلحت و جایگاه آن در نظام جمهوری اسلامی ایران]: هر چند که جایگاه مصلحت یک جایگاه رفیع و از شاهکارهای انقلاب است، اما ذات حکومت بر پایهٔ حقیقت‌گرایی است و نباید همه چیز را مصلحتی کنیم و فضای جامعه یک فضای مصلحتی شود.

به گفتهٔ شهید مطهری، ذات اسلام حقیقت‌گرایی است. از دیدگاه امام نیز برخی مصلحت‌ها درونی و ذاتی‌اند، اما این بدین معنا نیست که یک نظام تعریف شده در خصوص اولویتها ارائه ندهیم. اولویتهای مصلحتی باید در وهلهٔ اول مشخص شود و نباید به عنوان یک هژمونی از آن استفاده کرد؛ ضمن اینکه نباید فضای سرشار از ملاحظه کاری شکل و قالب مصلحت به خودش بگیرد.

حفظ نظام بالاترین ارزش در جهت تحقق آرمانهای متعالی انسانی و اسلامی است. در تفکر اصولگرایی، ماکیاولیسم و توجیه وسیله به واسطهٔ هدف، جایگاهی ندارد. سکوت حضرت امیر

یک سکوت حقیقت‌گرایانه بود، نه مصلحت‌گرایانه؛ زیرا سکوت حضرت امیر بر اساس مصالح بالذّات و مبنایی بود. تئوری امام علی (ع) این بود که مشروعیت، آمیزه‌ای از حقانیت و مقبولیت است. چون مردم اقبالی به حضرت امیر نداشتند ـ در حالی که ایشان حقانیت لازم را داشت ـ اما تکلیف از ایشان ساقط شد، در واقع امام علی (ع) به دلیل عدم مقبولیت در عین حقانیت، سکوت کردند. هرچند که اظهارات روشنفکرانهٔ حضرت زهرا (س) در آن برهه بسیاری از واقعیات را آشکار ساخت.

کسانی که در مقابل سیاستهای پراگماتیستی دوران سازندگی سکوت کردند و در برخی مواقع انتقاد از سیاستهای رئیس‌جمهور آن زمان را مخالفت با دستورات پیامبر اکرم (ص) می‌دانستند، مقصر به‌وجود آمدن سیاست اباحه گری دولتی در زمان اصلاحات شدند؛ زیرا سکوت آنها در دوران سازندگی، روزنه‌ای شد برای به‌وجود آمدن اباحه گری دولتی.

این بی‌انصافی است که انتقاد کنندگان از سیاستهای آن دوران را مقصر بدانیم، زیرا در واقع سکوت باعث بازگشت گفتمانهایی شد که با فرهنگ و تاریخ انقلاب سازگاری نداشت.

در شرایط کنونی ما نمی‌توانیم با ایجاد دلهره در مردم، مانع حضور و ظهور مجدد این گفتمانها شویم. اگر می‌خواهیم گفتمان غیر فرهنگی یک‌سویه و شتابان پس از جنگ در قالب‌های توسعهٔ اقتصادی وسیاسی تکرار نشود، باید به وظایف حقیقی خود عمل کنیم و وظایف خود را پر رنگ‌تر کنیم.

سوم تیر بازگشت و رجعت مردم به شعارهای حقیقت‌گرایانه بود. باتوجه به این رجعت مردم، اگر ما حقیقت‌گرایانه عمل کنیم، هیچ وقت فرصت به گفتمانهای غیر حقیقت‌گرایانه نمی‌رسد، نقدها همواره جاده را آماده می‌کند برای اینکه گفتمان حقیقت‌گرایانه در رأس گفتمانها باشد. اکنون دیگر باید بپذیریم که بالاترین مصلحت اسلام، انقلاب و آرمانهای مبتنی بر این دو هستند، که درواقع عین حقیقتند. باید برای حفظ این رجعت مردم، اصولگرایانه عمل کنیم تا خدای ناکرده از نقد درون گفتمانی خارج نشده و وارد نقد برون گفتمانی نشویم که بر پایهٔ اندیشه‌های لیبرالیستی و سوسیالیستی به نقد نظام جمهوری اسلامی و آرمانهای آن می‌پردازد.

[در خصوص انعکاس برخی اخبار کذب منتسب به وی در برخی سایتها بخصوص خبر ریاست افروغ در سازمان فرهنگی و هنری شهرداری تهران]: اولاً موضوع این خبر کاملاً کذب و دروغ را من اطلاع نداشتم، ولی انعکاس چنین خبری از سوی هر سایتی که باشد کاری بسیار مذموم، غیر اخلاقی و زشت است و من این گونه مسائل را جعل اخبار می‌دانم.

رسالت سایتها و رسانه‌ها این است که اخلاق‌گرایی و آرمانگرایی را درانعکاس اخبار خود رعایت کنند، نه اینکه به هر شکل ممکن در پی نشر اخبار کذب و دروغ باشند.

من همواره از موفقیتهای دولت نهم حمایت کرده‌ام، من اعتقاد دارم که سفرهای استانی

رئیس‌جمهور بسیار موفق بوده، زیرا خواسته‌ها و مطالبات محرومین و مستضعفین که جزء فراموش شدگان شده بودند، بار دیگر مورد توجه قرار گرفت.

در دولت نهم گفتمان عدالت خواهی احیاء شد و توجه به توسعهٔ سراسر کشور به طور جدی مد نظر قرار گرفت.

جلسهٔ رئیس‌جمهور با اقتصاد دانان بسیار مثبت بود و بر دایرهٔ محبوبیت دولت افزود. همین که رئیس‌جمهور در این جلسه چندین سؤال را مطرح کرد، خود نشانگر کار کارشناسی دولت است.

من همیشه از سیاست خارجی و دیپلماسی دولت نهم بسیار تعریف و تمجید کرده‌ام و رویکرد دولت نهم را به مسائل خارجی مثبت ارزیابی می‌کنم، ضمن این که معتقدم دولت باید از ابزارهای نرم فرهنگی در این خصوص استفاده کند.

همیشه از نقد درون گفتمانی حمایت می‌کنم؛ زیرا خاطرهٔ تلخ به وجود آمدن گفتمانهای اول و دوم بعد از جنگ، نتیجهٔ سکوت در آن زمان بود.

بی‌اخلاقی رسانه‌ای، نتیجهٔ فقدان تئوری بومی در آزادی مطبوعات

۳۱ تیر ۱۳۸٦

به رغم اینکه بی‌اخلاقی در رسانه‌های کشور ما وجود داشته، متأسفانه برخورد مقامات دولتی با این بی‌اخلاقی همواره نوسان داشته است؛ یعنی دولتها مجری قانون نبودند و در برخورد با رسانه‌ها هرگاه رسانه‌ای در راستای منویات آنها قلم می‌زد، چشم‌پوشی می‌کردند و هرگاه علیه آنان موضع می‌گرفت، جنجال راه می‌انداختند و عناوین و انگ‌ها را نسبت به رسانه‌ها به کار می‌بستند.

در مجموع با توجه به فراز و فرودهای رسانه‌ای و فقدان حزب و عقلانیت سیاسی و تجربهٔ متراکم سیاسی در کشور، معتقدم رسانه‌ها واقعاً در مباحث انتخاباتی خوب ایفای نقش کردند؛ همینطور در افشاگری‌ها مطبوعات نمرهٔ خوبی کسب نمودند.

باید در یک فضای سالم اخلاقی به مقابله با بی‌اخلاقی‌های رسانه‌ای بپردازیم.

موضع دولت در قبال رسانه‌ها مورد انتقاد است. این جمله منتسب به وزیر ارشاد در به راه افتادن «توطئهٔ خزندهٔ رسانه‌ای علیه دولت» نشان می‌دهد که دولت در قبال رسانه‌ها کاملاً جانبدارانه عمل می‌کند.

متأسفانه دولت عطف به آیین‌نامه‌ای که خود تهیه کرده است، در برابر سایتها، دوگانه عمل می‌کند و این مسئله موجب می‌شود که دولت نتواند نسبت به رفع معضل بی‌اخلاقی رسانه‌ای موفق عمل کند. از جمله معضلات کنونی عرصهٔ رسانه‌ای کشور فقدان یک تئوری روشن و

بومی در خصوص آزادی مطبوعات است. بسیاری از اصحاب رسانه واجد تئوری نیستند، آنها باید تئوری خود را نسبت به آزادی مطبوعات مشخص کنند و بگویند تبعیت آنها از کدام تئوری برای نمونهٔ اقتدارگرایی، آزادی‌گرایی و مسئولیت اجتماعی است.

فقدان یک قانون شفاف در بارهٔ رسانه‌های نوین از دیگر معضلات رسانه‌های کشور است. اگر دولت می‌خواهد با بی‌اخلاقی‌ها مقابله کند اول باید این آیین‌نامه را اصلاح کند در غیر این صورت، این آیین نامه خود از عوامل اصلی در تداوم بی‌قانونی‌های رسانه‌ای خواهد بود.

اینکه مدام رسانه‌ها را متهم به توطئه علیه دولت بکنیم به هیچ وجه شایسته نیست.

برخورد یک سویه با رسانه‌ها نه مختص دولت کنونی بلکه مربوط به همه دولتها است. بنده مقایسهٔ یک دولت با دولت گذشته را به رغم همهٔ اهمیتش امری عرضی (ثانوی) می‌دانم؛ ما با دولت فعلی سروکار داریم و باید دربارهٔ آن ارزیابی ایجابی کنیم؛ چرا که هنر روشنفکر، نقد حال است نه گذشته.

[با اشاره به موافقت رئیس‌جمهور برای برگزاری نشست مشترک با ۵۷ اقتصاددان منتقد]: من از اول گفته بودم که راه دولت سعهٔ صدر است و این نشست، قطعاً مقبولیت دولت را نزد افکار عمومی ارتقا خواهد بخشید.

فضای کنونی کشور غیر شفاف، مصلحت‌گونه و مملو از مصانعه و مداهنه (سازشکاری و حمایتهای احساسی) است. چنین فضایی نه به نفع دولت و مردم و نه زیبندهٔ جمهوری اسلامی است. طریق درست، دعوت همهٔ مخالفان و موافقان به مناظرهٔ عالمانه و روشمند است.

اگر رئیس‌جمهور می‌خواهد نشان دهد که طرفدار واقعی مناظره و مقابله با بی‌اخلاقی‌های رسانه‌ای است، بایستی تذکری به تیم رسانه‌ای خود بدهد. این حرف از سوی دولت قابل قبول نیست که بعد از دو سال بگوید، «نتوانستیم خود را خوب عرضه کنیم». دولت چرا به رغم اینکه به حد کافی رسانه در اختیار دارد، نتوانسته است خود را عرضه کند؟

قرار نیست در جامعه، همه منصف باشند. به رغم همهٔ توصیه‌ها، بی‌اخلاقی و بی‌انصافی همچنان هست و ممکن است که از حد بگذرد و به مرحلهٔ تخطئه برسد و البته این بهترین فرصت برای دولت است که با استناد و دلیل به تخطئه‌ها پاسخ دهد.

وقتی دولت در پاسخ تنبلی می‌کند و از روز اول می‌گوید که با تئوری کاری ندارد، همین حرفها به معنای مهر تأیید بر بی‌توجهی به مطبوعات است و در این صورت نباید انتظار داشته باشیم که اطلاعات صحیح به مردم برسد.

[در ارزیابی عملکرد روزنامه‌های مخالف دولت در دولت سابق و دولت کنونی در رعایت اخلاق رسانه‌ای و نقد عملکردها]: پاسخ عالمانه و روشمند برای این مسئله نیازمند به زمان و بررسی روزنامه‌ها دارد، اما فهم عمومی من می‌گوید که برخلاف تصور خیلی‌ها، در مجموع

روزنامه‌های منتقد دولت در شرایط کنونی به مراتب آرام‌تر از روزنامه‌های منتقد دولت در دولت آقای خاتمی نقد می‌کنند.

برای کنار زدن بی‌انصافی‌ها و تخطئه‌ها و افزایش مقبولیت دولت، بایستی اتاق فکری دایر شود که از آن طریق نقدها نسبت به دولت احصا و پاسخهای مکتوب دستگاه‌های مختلف به افکار عمومی عرضه شود.

(متن کامل نطق پیش از دستور)، از ما نخواهید به دلیل مصلحت‌سنجی‌های کاذب جناحی سکوت اختیار کنیم

۹ مرداد ۱۳۸٦/ خبرگزاری ایسنا

قال علی (ع): اِنَّما یُقیمُ اَمْرَالله سُبْحانَه مَن لا یُصانعُ و لا یُضارِعُ و لا یَتَّبِعُ المَطامعْ

همگان به یاد داریم که مجلس هفتم در فضایی مملو از آرزوهای دیرینهٔ دینی، اخلاقی، انقلابی، تحول خواهی، عدالت طلبی، ساده زیستی و صداقت محوری در بستری از نقادی و انبساط روشنفکری در رجعت به آرمانها و اندیشه‌های اصیل انقلاب اسلامی و امام راحل (ره) شکل گرفت. مردم خسته و بیزار از مناقشات بی‌ثمر، ناسازگار و ناهمخوان با هویت تاریخی و با نیازها و حقوق واقعی و جامع خود و انزجار از نگرشهای ماکیاولیستی وحضور پی در پی گفتمانهای کلیشه‌ای وغربی اقتصاد زده و سیاست زدهٔ غیر فرهنگی، یکسویه و شتابان و مشاهده رفتارهای کودکانه، احساسی و شالوده شکنانهٔ برخی از رجال سیاسی در قالب تحصنها، نامه نگاری‌ها، استعفاهای دسته جمعی وشعار تغییر قانون اساسی و برگزاری رفراندوم، به کسانی رأی دادند که حقیقت‌گرایانه و در قالب گفتمان انقلاب اسلامی دو وظیفهٔ تقنینی و نظارتی را در راستای تحقق بخشیدن به نیازها و حقوق همه جانبهٔ خود به خوبی ادا کنند. آنان به طور طبیعی توقع سلامت و پاکی، قناعت و ساده زیستی، شجاعت و مقاومت، استقلال رأی و عدم ورود در بازی‌ها و لابی‌های بی‌حاصل سیاسی و اقتصادی حقیقت سوز، فهم عمیق و جامعه نگری در مسائل را از نمایندگان خود داشته‌اند.

به طور قطع ملت شریف ایران بیش از آنکه به ما رأی داده باشند به این آرمانها و شعارها رأی داده‌اند و با کسی نیز عقد اخوت نبسته‌اند. اصولگرایی حقیقی که محصور در این فراکسیون و آن فراکسیون نیست، به کسی اطلاق می‌شود که عملاً پایبند به این شعارها و آرمانهای متعالی باشد. اینک بگذارید تا ملاکها و معیارها و سنجشهای برخاسته از این معیارها با ما سخن بگویند. بگذارید تا مردم از نزدیک ببینند و داوری کنند که آیا مجلس در تحقق آرمانهای آنان موفق بوده است یا خیر؟ بگذارید تا پرده‌ها کنار رود و مردم از سلامت نفس و ساده زیستی و قناعت ونظارت حق طلبانهٔ نمایندگان خود مطمئن شوند. بگذارید به دور از فضای سنگین و ریزش

همه جانبهٔ مصلحت و مصلحت‌اندیشی‌های کاذب و جناحی، حقایق در قالب نقدی شفاف، آشکار شود وعشق و علاقهٔ مردم نسبت به نمایندگان اصولگرای خود دو چندان شود.

همواره از برخوردها و بازگشت برخی از صاحب منصبان سیاسی سالهای گذشته نگرانیم و در این زمینه به مردم هشدار می‌دهیم و حتی با نقادی‌های حق طلبانهٔ برخی از نمایندگان اصولگرا با انگ هایی از قبیل همسویی با رقیب، ریختن آب در آسیاب دشمن، به مصلحت نبودن و غیره مقابله می‌کنیم و بدین وسیله و تا حدودی باتغافل از مسئولیتهای حال و گذشتهٔ خود فراکنی می‌کنیم. بنده نیز در این نگرانی با شما هم عقیده‌ام و اگر به یاد داشته باشید در اولین نطق خود از این دسته از افراد به عنوان اباحه‌گرایان دولتی یاد کرده‌ام، اما اولاً این نوع ارزیابی‌ها با همهٔ اهمیتش، ثانوی، بالعرض و غیر ماهوی و تا حدودی سلبی است و طبعاً ما را از ارزیابی‌های دقیق و ایجابی موضوع عطف به ملاک‌های اصلی، یعنی ارزیابی مربوط به انجام مسئولیتها و وظایف خود، باز می‌دارد، ثانیاً از باب یادآوری، هیچ از ریشه‌های پیدایی این جریان پرسیده اید؟ آیا در ظهور این جریان و ریشه‌های آن در مورد نقش خود به کنکاش نشسته اید؟ آیا به نظر شما اگر عملگرایی مفرط، البته قالباً بدون توجیهات دینی و در قالب مدیریت علمی پس از جنگ و برخی فاصله گیری‌ها از آرمانها و حقایق تعریف شدهٔ انقلاب اسلامی، از یک سو و سکوت، توجیه، تطهیر و حتی تقدیس شما، از سوی دیگر نبود، نوبت به این گفتمان می‌رسید؟ ای کاش بازگشت به گذشته و نمایش اتفاقات، فراز و فرودها، گلایه‌ها و خون دل خوردنها و رویت مواضع گروهها وجریانات مختلف سیاسی میسور بود تا به راحتی نتوانیم با غفلت از حافظهٔ تاریخی مردم و با ناآگاه پنداشتن آنان تغییر موضع دهیم؛ هر چند اسناد و مدارک به حد کافی گویای بسیاری از حقایق تاریخی‌اند و آیا هم اکنون و در شرایط نسبتاً مشابه به این گسترهٔ عملگرایی با توجیهات دینی و سکوت مصلحت‌اندیشانه و رفتارهای یک جانبه و مغایر با حقوق همه جانبه و جامع مردم، ظاهرگرایی و مخالفت با آزاد اندیشی و محتواگرایی وتداوم فرمالیسم درعلم، اغواگرایی وتصویر سازی کاذب از واقعیات، توهم‌گرایی و سمبولیسم رفتاری، بسط جمود و قشری گری و عوام‌زدگی و ایجاد فضای عمومی خودسانسوری و محدود کنندهٔ حس آزادی و شجاعت بیان آزادانه اندیشه و تقویت کنندهٔ روحیهٔ ستایش، مصانعه، مداهنه و تملق دامن نمی‌زنید؟ و آیا این شما نیستید که بر سر شاخ نشسته و بن می‌برید؟ باز هم تغافل!؟

قال علی (ع): «لا اَری اِصلاحِکُم بِاِفسادِ نَفسی:

من اصلاح شما را به تباه ساختن خویش جایز نمی‌شمارم».

آیا زیبندهٔ مجلس به ما هو مجلس است که اسیر نگاههای ذره‌ای و جزئی نگرشود و در فقدان یک نگاه ساختاری و فرآیندی، زمینه را برای گفتمانهایی فراهم کند که هیچ سنخیتی با انقلاب و فرهنگ و تاریخ این زاد بوم ندارد؟ چرا نباید از فرصت به دست آمده در جهت بسط

و نشر نقد درون گفتمانی کمال بهره را برد؟ اتفاقاً وظیفهٔ ما در حاکمیت بیش از قوای دیگر، به نظارت و نقادی نزدیک است. آیا عدم توجه گسترده به این وظیفه، در نهایت بی‌توجهی از وظیفهٔ اصلی و جفا در حق مردم نیست؟ آیا زمینه سازی برای تعامل‌گرایی یکسو و ایجاد دولتگرایی پارلمانی، به ویژه در بخش نظارتی، زمینه سازی برای غلبهٔ گفتمانهایی نیست که هم اکنون ما را از آن می‌ترسانید؟ آیا می‌توان با ادامهٔ برخی رفتارهای ناموجه و با لاپوشانی و عدم آگاهی مردم، با هر عمل و توجیهی، جلوی این رخداد را گرفت؟

آینه چون روی تو بنمود راست / خود شکن آیینه شکستن خطاست

بدون تردید انجام وظیفهٔ نظارتی مجلس، تا حدودی در گرو وجود یک روحیهٔ نقاد و یک نقد از درون مجلس است. مجلس هفتم تا کنون چند جلسهٔ غیر علنی به ارزیابی عملکرد تقنینی و نظارتی خود و استفاده از نقادی‌ها و راه حل‌ها و پیشنهادات نمایندگان اختصاص داده است. متأسفانه محدود کردن تذکر نمایندگان، بنا به تفسیری خاص، به نحوهٔ ادارهٔ جلسه، نه تنها به بسط وظیفهٔ نمایندگی در جامعه کمک نکرده است، بلکه عملاً و احتمالاً به نام هدر ندادن وقت و اداره قاطعانه مجلس، او را از منش نقد از درون نیز محروم کرده است. داوری بنده این است که به دلیل عدم نقش نظارتی و عدم پاسداشت شأن مجلس از سوی هیئت رئیسهٔ محترم، نظارتها و پی گیری‌های نمایندگان و حتی کمیسیونها به ثمر نمی‌نشیند. بی‌توجهی به طرح مصوب تسهیل ازدواج جوانان توسط دولت و تقلیل آن به وام ازدواج و غفلت از مواد چند گانهٔ آن، به ویژه احداث و واگذاری موقت مسکن، عدم ارائه پاسخ به گزارش مکتوب کمیسیون فرهنگی در بارهٔ عملکرد سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی ـ در این مورد بخصوص، به رغم یادداشت رئیس‌جمهور محترم ـ و غیر قانونی بودن آیین نامه ساماندهی فعالیت سایتهای اینترنتی از سوی دولت و نادیده انگاشتن نقش قوهٔ قضاییه و حتی مجلس در تصویب آن و در سطح کلان رواج بی‌اخلاقی و ماکیاولیسم مذهبی یا استفاده ابزاری از دین، از موارد فرهنگی این نظارتهای بی‌ثمر است.

به هر حال، شایسته است که مجلس، حداقل در جلسات داخلی خود به نقد و ارزیابی تمامی وعده‌ها و آرمانهایی که از دل آن برخاسته است، بپردازد و میزان موفقیت خود را در تمام زمینه‌های تقنینی و نظارتی مربوط به عرصه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی گزارش دهد. اشتباه نشود منظور حجم کمی مصوبات نیست، منظور میزان موفقیت و کارایی این مصوبات در جامعه است. برای نمونه، آیا گرانی مهار شده است و قدرت خرید مردم افزایش یافته و عدالت اقتصادی مستقر و یا در حال استقرار است؟ در این بین عملکرد اقتصادی مجلس و به طور خاص در تصویب بودجه و متمم آن چه نقشی در افزیش نقدینگی و تبعات آن داشته است؟ میزان تحقق برنامه پنج سالهٔ چهارم و در راستای سند چشم‌انداز در چه وضعیتی است؟

آیا برنامه‌های اقتصادی دولت وحتی مجلس در راستای این سند، این برنامه و رئوس سیاستهای ابلاغی اصل ۴۴ از سوی مقام معظم رهبری است؟ مجلس تاکنون در راستای وظایف نظارتی خود، چند گزارش فرآیندی در اختیار نمایندگان گذاشته است؟

پر واضح است که بنده نیز به فرازها ونقاط قوت و مستمر این مجلس در وجه استقلال طلبی و عزتمداری در روابط بین الملل و سیاست خارجی و پرهیز از مناقشات بی‌ثمر و بی‌بنیاد و همچنین نقاط قوت نظارتی آن، به طور عمده در دو سال اول، به ویژه جلسات مربوط به رأی اعتماد به دولت نهم واقفم، اما همان‌گونه که اشاره شد، به‌تدریج این وجه فعال نظارتی، پیش پای تعامل‌گرایی یکسویه رنگ باخته است و طبعاً زنگ خطری را به صدا در آورده است. یک سال باقی مانده از عمر مجلس، فرصت خوبی برای این باز نگری‌ها و نقدهای از درون و فعال کردن بخش نظارتی آن است. طبعاً یکی از بهترین اشکال کمک به دولت همسو نیز انجام همین وظیفه نظارتی است.

دو محور دیگر مربوط به سلامت اقتصادی و ساده زیستی نمایندگان و رعایت اخلاق و موازین شرعی در برخوردها و رفتارهای سیاسی است. آیا مجلس مراقبتی در خصوص بهره‌مندی مستقیم و غیر مستقیم نمایندگان خود از رابطه ساختاری قدرت ـ ثروت و سرمایه‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در پس این رابطه و همچنین میزان تنعم آنها از امکانات و امتیازات مختلف نمایندگی به دست داده است. از ذکر مثالها و موارد صرف‌نظر و آن را به وقت دیگر موکول می‌کنم و همچنین از افشای حقایقی در مورد مسببان اصلی جعل شبنامه علیه خود نیز بنا به مصلحت نظام خودداری و آن را به مجالی دیگر موکول می‌کنم. اما امیدوارم قوهٔ قضاییه با فرمایشات اخیر مقام معظم رهبری در خصوص برخورد با کسانی که به طرق مختلف از جمله شبنامه، پیامهای کوتاه، سایتها، وبلاگ‌ها و... مبادرت به هتک حرمت و حیثیت افراد می‌کنند، اقدام جدی‌تر و قاطع‌تری در مقایسه با گذشته انجام دهد و بتواند با همکاری نهادهای ذی ربط ریشهٔ این مسئلهٔ غیراخلاقی را بخشکاند و زمینه را برای رویارویی‌ها و رقابتهای سالم و اخلاقی و جوانمردانه فراهم کند. البته جای این سؤال باقی است که چرا دولت باوجود آیین نامه مربوط به انضباط سایتهای اطلاع‌رسانی مصوب خود نسبت به سایتهایی که ظاهراً به گونه‌ای به دولت وصل بوده و همواره به هتک حرمت افراد و زدن انگ‌هایی از قبیل خیانت، نفاق و غیره مبادرت می‌ورزند، بر خلاف فیلتر کردن سایتهای دیگر، سکوت اختیار کرده است. بدون تردید جواب این سؤال در غیر قانونی بودن همان آیین نامه مستتر است.

آیا زیبندهٔ مجلس اصولگراست که یکی از نمایندگان به اصلاح اصولگرای آن در همسویی با یکی از سایتهای دولتی، علیه یکی دیگر از نمایندگان اصولگرا مبادرت به انواع هتک حرمت‌ها و حیثیتها و به کار گیری الفاظی از قبیل ملحد، ضد ولایت فقیه، اظهارات گستاخانه و امثالهم

بنماید؟ و احتمالاً از پاداشهایی نیز برخوردار شود و موجب خوشحالی و مسرت زاید الوصف برخی از هم جناهی‌های خود شود، اما با او هیچ برخوردی صورت نگیرد؟

خدایا! کرامت وعزت مؤمنانه به ما میگوید سکوت، اما این بی‌حرمتی‌ها و ریا کاری‌ها به ما می‌گوید، فریاد. به کجا می‌رویم، چرا در اعمال خود بازنگری نمی‌کنیم. چرا مدام فرا فکنی می‌کنیم؟ خود را اهل مصلحت و طرفدار نظام می‌دانیم و دیگران را متهم به نادیده انگاشتن مصالح نظام می‌کنیم و عملاً مصالح جناحی را با مصالح نظام خلط می‌کنیم. چرا واقعیتها را نمی‌بینیم؟ اگر نماینده‌ای سالم و ساده زیست بود و ندای حق‌گرایانه و انقلابی سر داد و خود را بر کنار از هر گونه برخورداری‌های غیر متعارف طبیعی و غیر طبیعی نمود، به صرف نقد، متهم به مصلحت سوزی، الحاد و ضدیت با ولایت فقیه می‌شود و حقیقت سوزان، منفعت طلبان و هتاکان، مؤمن، طرفدار ولایت فقیه و مصداق حقیقت و صواب می‌شوند. غافل از اینکه ۱ـ به تعبیر استاد شهید مرتضی مطهری، اسلام در ذات خود یک حقیقت است نه یک مصلحت، ۲ـ ولایت فقیه ابزار توجیه مصلحت و دستیابی به منافع کاذب نیست که ریسمان تحقق حقیقت است.

ره به کدام سوی می‌رویم؟ برادران و سروران اصولگرا با شما بر سر اصول و آرمانها پیمان بسته‌ایم و تاکنون نیز بر سر این پیمان بوده‌ایم و عهد نشکسته‌ایم، اما از ما نخواهید به‌دلیل مصلحت سنجی‌های کاذب جناحی و یا عدم بهره برداری سیاسی جناحهای رقیب در برابر عهد شکنی‌ها و سیاستها و رفتارهای غیر اصولگرایانه برخی از به اصطلاح اصولگرایان سکوت اختیار کنیم. چرا که اصولگرایی با اصولگرایان تعریف نمی‌شود. تا زمانی که بر سر عهد و پیمان باشید، خاک پای شما طوطیای چشم ماست، در غیر این صورت نه تنها با شما نخواهیم بود که با تمام قامت در برابر شما خواهیم ایستاد.

خدایا! ندای حق طلبانه و عزت مؤمنانه مرا از گزند مصانعه و مداهنه، مصلحت‌های حقیقت سوز و توجیهات ناروا، جمود و فشارهای کور و متعصبانه، تحریکات عوامانه و فضاهای ریاکارانه، تهدیدها و تطمیع‌های اصحاب قدرت، تملق‌های دروغین و ستایشهای از یاد برنده‌ات، مصون و محفوظ بدار!

خدایا مرا از موهبت دردهای بزرگ وشیرین انجام وظیفه در راه اعتلای اسلام، انقلاب وجمهوری اسلامی بهره‌مند فرما!

انسجام اسلامی نیاز به مبانی نظری دارد

۱٤ مرداد ۱۳۸٦/ خبرگزاری مهر

اقدامات صورت گرفته در راستای عمل به انسجام اسلامی تنها در مرحلهٔ حرف باقی مانده و از ژرفای لازم برخوردار نیست. توجه به بحث مفهومی و انتقال موضوع از بین توده‌ها به سطح

علمای حوزه و مراجع امری ضروری است.

صحبت‌ها در این زمینه بیش از عمل‌ها به نظر می‌رسد و بیش از آنکه شاهد حرکت به سوی انسجام داشته باشیم، عملاً شاهد حرکت به سوی عدم اتحاد و انسجام هستیم.

عدم رسیدن به انسجام اسلامی معطوف به دو عامل است. در زمینهٔ نامگذاری امسال، آنچنان که باید و شاید توجهی به مباحث مفهومی و تئوریک مسئله نداشته‌ایم و به روشن کردن مؤلفه‌ها و ملزومات آن نپرداخته‌ایم، یا اگر به صورت نیم بند به این مباحث مفهومی و ملزومات آن پرداخته‌ایم، آن را در عمل لحاظ نکرده‌ایم و عملاً محتوای دیگر را در قالبی دیگر ارائه داده‌ایم. ممکن است از انسجام اسلامی دم زده باشیم، اما رفتارها ما چندان سنخیتی با این شعارها نداشته است.

مدتی است که شاهد صورت‌گرایی (Formalism) در کشور هستیم. انسجام اسلامی نیاز به مبانی نظری دارد که علاوه بر آن باید گامهای شایسته‌ای برداشته شود. انسجام اسلامی جزء وحدت دو مذهب شیعه و سنی است. باید به این نکته توجه کرد که اگر اختلافات شیعه و سنی را به مباحث مفهومی بکشانیم و معرفتی‌تر آن را در نظر بگیریم، این اختلافها به دعوای بین علما تبدیل می‌شود. دعوای بین علما با دعوای توده‌ها متفاوت است. دعوای علما در قالب مناظره و گفت‌وگو صورت می‌گیرد و شکل خشن ندارد. ضمن اینکه متوجه خواهیم شد چقدر وحدت میان شیعه و سنی وجود دارد.

زمانی که این مباحث میان علما مطرح شود با سه تجلی رو به رو می‌شویم. یکی آنکه شکل دعوا از حالت فیزیکی خارج می‌شود، دوم آنکه علما متوجه می‌شوند که عناصر وحدت بخش به مراتب بیش‌تر از عناصر تفرقه انگیز است و نکته سوم شرایط زمانی و مکانی توجه به وحدت است.

به هر حال زندگی در قرن بیستم با حضور استعمار و ترفندهای تفرقه افکنانه آن و داستان عراق پیش روی ما قرار دارد. علاوه بر بحث مفهومی توجه به ضرورتهای زمانی و مکانی می‌طلبد که ما بیشتر از این به مسئلهٔ وحدت توجه داشته باشیم. انتقال دعوا از توده‌ها به علما نیازمند ذهنیت آماده است که باید آن را میان روشنفکران اهل تسنن و اهل تشیع جستجو کرد.

اقدامات صورت گرفته در راستای انسجام اسلامی مناسب است، اما این اقدامات از عمق لازم برخوردار نیست. در وهله اول می‌توان حوزه‌های علمیه را دارای بیشترین توان برای تأثیرگذاری در این عرصه دانست. نهادهای رسمی چون مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی فعالیت‌هایی در سطح رسمی می‌کنند که باید به هستهٔ اصلی متصل باشند که هستهٔ اصلی آنها حوزه‌های علمیه و مراجع عظام است.

باید خود را به حوزه‌های علمیه و علمای طراز اول متمرکز کنیم تا بازتابی روی نهادهای

رسمی داشته باشد. اگر این مسئله را به جِد در دستور کار قرار داده و اعلام گفت‌وگوی دوستانه و مسالمت آمیز کنند، ما شاهد این فتاوای خشن و غیر انسانی و غیر اسلامی از سوی وهابیون نخواهیم بود. اگر هم این فتاوا صادر شود با محکومیت بی‌درنگ علمای فرقهٔ مربوط رو به رو خواهد شد.

[با اشاره به مشترک بودن توحید، نبوت، معاد، روزه، نماز، حج، جهاد و زکات میان شیعه و سنی]: فضاسازی‌های روشنفکری از اهمیت خاصی برخوردار است. رسانه‌ها، به عنوان نهادهای تبلیغی بدون توجه به تلاش حوزه‌های علمیه و نهادهای فکر ساز می‌توانند در ارتباط با فضاسازی وحدت و انسجام تأثیر گذار باشند.

لزوم بهره‌گیری از روش اخلاقی در برخورد با مشکلات

۱۴ مرداد ۱۳۸٦/ سایت آفتاب

دولت باید در آیین‌نامهٔ ساماندهی سایتهای اینترنتی تجدیدنظر کند. این آیین‌نامه، نقشی را برای قوهٔ قضائیه قائل نیست و در مجلس هم به تصویب نرسیده است و اگر صاحب رسانه‌ای نسبت به برخورد با خود اعتراضی داشته باشد باید به کمیته‌ای که در این آئین‌نامه مندرج است شکایت کند. اما این کمیته می‌تواند از این رسانه و قوهٔ قضائیه هم شکایت کند.

این به نوعی محدود کردن دسترسی قضایی سایتهایی است که از برخورد دستگاههای دولتی شاکی هستند. این امر هم راه‌حل حقوقی و قضایی دارد و صرفاً یک توصیه نیست.

ما همواره به مسئولان توصیه کرده‌ایم که با سعهٔ صدر برخورد کنند. تنگ نظری زیبنده هیچ دولتی نیست و از سویی با آرمانهای انقلاب و نظام و قانون اساسی هم ناسازگار است. داوری من این است که رسانه‌های داخلی و رسمی و قابل دسترس حتی آنها که بعضاً فیلتر شده‌اند در حال کودتای خزنده و نرم و استحاله از درون نیستند.

حالا که قصد ندارید این آیین‌نامه را تغییر دهید حداقل برخورد یکسانی با رسانه‌های داخلی داشته باشید. اکنون رسانه‌های منتقد دولت مورد تعرض بوده و بعضاً فیلتر می‌شوند، اما حامیان دولت دستشان باز است که هر چه می‌خواهند برای تخریب رقیب می‌نویسند و هیچ هشدار و تذکری هم دریافت نمی‌کنند. من متأسفم از اینکه بگویم عده‌ای گمان می‌کنند با این تخریب‌ها در کوتاه مدت، چیزی به دست می‌آورند. اما واقعیت این است که در درازمدت خیلی چیزها را از دست می‌دهند.

خطاب به همه می‌گویم که با برخوردهای احساسی و روشهای ماکیاولیستی به جایی نمی‌رسید. نکته این است که گاهی عده‌ای گمان می‌کنند با تخریبها به هدفشان می‌رسند. به دولت توصیه می‌کنم که فکر نکنند رسانه‌هایی که از دولت به طور احساسی حمایت می‌کنند و

به روشهای غیراخلاقی و هیجانی همراه با هتک حرمت به دفاع دست می‌زنند، در دراز مدت موجب مقبولیت و افزایش محبوبیت دولت می‌شوند. من سربسته اشاره می‌کنم که یکی از سایتها، مدام هتک حرمت می‌کند. شما میزان مقبولیت اشخاصی را که مورد هتاکی این سایت قرار گرفته‌اند بررسی کنید و ببینید مقبولیت آنان بعد از هتک حرمت توسط این سایت با پیش از آن بیشتر شده است یا کمتر؟

مرحوم شریعتی جمله‌ای دارد که می‌گوید: «برای نابودی یک حقیقت خوب به آن حمله نکنید، بد از آن دفاع کنید». به واقع همین طور است که اگر می‌خواهید کسی را خراب کنید از او بد دفاع کنید. این مسئله روی دیگری هم دارد. معمولاً کسی که بد دفاع می‌کند، بد هم حمله می‌کند. من جملهٔ مرحوم شریعتی را کامل می‌کنم که اگر می‌خواهید کسی را نابود کنید از او بد دفاع کنید و اگر می‌خواهید باعث محبوبیت یک فرد شوید به او بد حمله کنید. بد حمله کردن ترجمانی است از بد دفاع کردن. جامعه ما نشان داده که اگر کسی مورد تخریبهایی از این دست قرار گیرد، محبوبیت او بیشتر می‌شود.

سایت آفتاب هم گاهی جهت‌دار عمل می‌کند. گاهی علی رغم تذکرات، کار خودش را می‌کند و فکر می‌کند اگر بدحمله کند و بد دفاع کند توفیقی به دست می‌آورد. اینکه موضوعی را بزرگ و کوچک کنیم به این قیمت که اختلافی را دامن بزنیم درست نیست.

به سایتهای منتقد دولت می‌گویم اگر می‌خواهید حقیقتی شکل بگیرد، این راهش نیست. من به شما عرض می‌کنم و هرگز به شما اهانت نکرده و حتی به خودم اجازه نمی‌دهم که به شما توهین کنم. عرض من این است که نباید به هر وسیله برای اهدافمان را پیش ببریم. کمک کنید جامعه‌ای اخلاقی بسازیم. ما به جایی رسیده‌ایم که اگر بزرگان از اخلاقیات مراقبت نکنند جامعه قفل می‌شود. وقتی من در نطق پیش از دستورم از قوهٔ قضائیه می‌خواهم مقتدرانه با هتاکان برخورد کند و به بیانات مقام معظم رهبری اشاره می‌کنم، مقصود این است که مبارزه با بی‌اخلاقی باید رویا رو و شفاف باشد. دولت نباید برخورد دوگانه کند. از طرفی برخی سایتها فیلتر می‌شوند و از طرفی برخی سایتها هیچ تذکری دریافت نمی‌کنند.

رسانه‌ها نه تنها نقشی در کودتای خزنده ندارند بلکه نقش زمینه‌ساز و تقویت‌کننده در جامعهٔ مدنی دارند. الآن هم از طریق سایت آفتاب پیامی را به ملت می‌دهم. همان‌طور که بارها از شما دفاع کرده‌ام، توقع دارم عرض من همین طور که می‌گویم منعکس شود. من جایگاه شما رسانه‌ها را بلند می‌دانم و امیدوارم از طریق شما از این فرصت نمایندگی استفاده کرده و پیامی اخلاقی را به جامعه منتقل کنیم.

مقامات فرهنگی_اخلاقی و مقامات بلندپایه باید به میدان بیایند. من در نطق پیش از دستورم در مجلس، سرنخ بسیاری از واقعیتهای فعلی جامعه را به دست داده‌ام. این مقدار در حد توان

من بود. دیگران می‌توانند آن را نقد کنند. اما نقد با هتاکی قابل جمع نیست. آنان با این روش هم حرمت اخلاق را از بین می‌برند و هم حرمت نقد را.

ممکن است عده‌ای بگویند که این سایتها فقط حامی دولت هستند و ربطی به ما ندارند. اما این گونه نیست. تا آنجا که من خبر دارم افرادی این سایتها را می‌چرخانند که سمت‌هایی را در دولت دارند.

برای اولین بار است که این خاطره را نقل می‌کنم. اوایل انقلاب و حدود سال ۱۳۵۹ بود. من در سیستان و بلوچستان کلاسهای عقیدتی داشتم و تدریس می‌کردم؛ در جلسه‌ای با مولوی عبدالرحمن امام جمعهٔ چابهار مشکلات چابهار را بررسی می‌کردیم تا آن را به تهران منتقل کرده و در حد توان مرتفع کنیم. مولوی عبدالرحمن به من گفت: ما دو مشکل داریم. اول اینکه هیئت دولت به چابهار سفر نمی‌کند و دوم در روزنامه جمهوری اسلامی مطالبی می‌نویسند که حساسیت برانگیز شده است. من بلافاصله به تهران آمدم. آقای میرحسین موسوی در آن زمان نخست وزیر نبود و سردبیر یا مدیرمسئول روزنامه جمهوری اسلامی بود. با ایشان تلفنی صحبت کردم و ماجرای مطالبی را که نوشته می‌شود مطرح نمودم و به ایشان گفتم که چون نام روزنامه شما کلیت نظام را تداعی می‌کند، این حساسیتها به وجود آمده. ایشان بلافاصله گفتند که خیالتان آسوده باشد. ما از فردا دیگر این مطالب را چاپ نمی‌کنیم و آن مطالب دیگر منتشر نشد. من با سربلندی به منطقه رفتم و این، عاملی اساسی در ارتقای محبوبیت انقلاب و نظام در این منطقه بود.

آخر دریغ از یک هشدار! دریغ از یک تذکر! ما که هر چه می‌گوییم گوشی بدهکار نیست. من به عنوان نماینده مردم شریف، خداوند را شاهد می‌گیرم که از همه توانم استفاده کردم و حتی آبرویم را برای تصحیح این روشها گذاشتم. قضاوتش با دیگران.

ما نامه نوشته‌ایم، شفاهی و کتبی تذکر داده‌ایم، به طور قانونی از اختیارات نظارتی استفاده کرده‌ایم اما دریغ که در عمل هیچ نتیجه‌ای عاید نشده است.

بهترین ابزار کشف حقیقت، نقد است

سیاسی شدن دین و اخلاق یک تهدید است. مقام معظم رهبری فضای سیاسی کشور را از سکوتی دردناک و تملقی روزافزون، نجات دادند

۲۴ مهر ۱۳۸۶/ خبرگزاری ایسنا

[در نطق پیش از دستور]: بر منش حقیقت‌جویانهٔ ولی امر مسلمین و جنبش عدالتخواه دانشجویی که در سالهای اخیر هم در شکل‌گیری جریان نوظهور حقیقت‌گرایی اصولگرایی نقش‌آفرین بودند و هم به رغم فشارهای پس از موفقیت‌های به‌دست‌آمدهٔ سیاسی و ناملایمات

و مصلحت‌اندیشی‌های کاذب، وادادگی‌ها، سکوت و توجیهات ناروا بر عهد و پیمان خود استوار ایستادند و گامی عقب‌نشینی نکردند؛ درود می‌فرستم.

[با اشاره به دیدار اخیر مقام معظم رهبری با تشکل‌های دانشجویی]: پاسخ ایشان به سؤال یکی از دانشجویان موجب گشوده شدن بابی تازه در تعامل رهبر و امت است. مقام معظم رهبری فضای سیاسی کشور را از سکوتی دردناک، رخوتی پنهان، ریا و تملقی روزافزون، انسدادی لطیف و پیچیده، محتوای انفعالی با قالب و ادبیاتی تهاجمی و مصلحت‌گرایی شتابنده و فراگیر نجات دادند.

بدون تردید این موضوع دقیق و حکیمانه از سوی رهبری، هرچند با مقاومت و یا توجیهاتی روبه‌رو شود، اما هم‌چون سیلی خروشان موانع کاذب را فروریخته و دریچه‌ای تازه برای مدیریت جدید کشور در توجه و تعامل با نقد و اصحاب نقد خواهد گشود.

در دفاع از انقلاب اسلامی و دستاوردهای جمهوری اسلامی کدام دسته از افراد مطلوب جامعه بوده و تحقق‌بخش اهداف انقلاب هستند؟ کسانی که با اتکاء به مبانی انقلاب اسلامی و با تکیه بر عقلانیت و بهره‌گیری از تجارب ارزشمند بشری به نقد درون گفتمانی برنامه‌ها و عملکردها می‌پردازند و ارائه راه حل می‌کنند، و یا کسانی که بنا به هر دلیلی چه از سر نابینایی و عدم بصیرت، چه از سر عشق و ارادت، چه از سر دنیاطلبی و چه از سر عناد و بی‌مهری و یا بی‌تفاوتی به سکوت، توجیه و حتی تطهیر عملکردهای غلط و غیرقابل دفاع می‌پردازند؟

جامعهٔ بیدار و پویا به کدام دسته از افراد نیازمند است؟ به کسانی که عادت به دفاع معقول کردند و سره از ناسره جدا می‌کنند یا کسانی که با هر نیتی هرچند خیرخواهانه تنها به دفاع احساسی و عاطفی خو کرده‌اند؟

درد آنجا مضاعف می‌شود که توجیه‌کنندگان، مسلح به ابزار و اخلاق می‌شوند و با اقسام تهمت‌ها و انگ‌های اخلاقی و اجتماعی که البته شائبهٔ قدرت‌طلبی‌های دنیوی نیز در رابطه با آنها منتفی نیست، با تحریک احساسات مذهبی توده‌ها می‌کوشند تا این دسته از افراد و یا به اصطلاح رقیب را از صحنه خارج کنند.

برخی از اصحاب قدرت در رده‌ها و سطوح مختلف نیز متناسب با گفتمانهای قالب و مسلط و بهره‌گیری از امکانات و فرصتهای خود، منتقدان را با تودهٔ هواخواه خود مواجه کرده و به انواع و اقسام انگ‌ها گرفتار می‌نمایند.

درست است که جمهوری اسلامی ایران بر پایهٔ مخالفت مبنایی با جدایی دینی و اخلاق از سیاست و یا به عبارتی سکولاریسم شکل گرفته، اما خطری که نظام برخواسته از آرمانهای متعالی و زمینه‌های مستعد فرهنگی و تاریخی را تهدید می‌کند، سیاسی شدن دین و اخلاق، ابزارگرایی دینی و یا به عبارتی ماکیاولیسم مذهبی است.

کدام مخرب‌تر و جانکاه‌تر است، ماکیاولیسم سکولار یا ماکیاولیسم مذهبی؟

استفاده ابزاری از هرگونه ارزش عرفی و اجتماعی در جهت تحکیم پایه‌های قدرت به قیمت پرواز دادن اخلاق و دیانت از عرصه سیاسی و قدرت و یا استفاده ابزاری از روشهای اخلاقی در جهت تحکیم قدرت و تداوم بخشیدن به منافع و مطامع دنیوی اعم از شخصی و گروهی و البته به نام پیوند اخلاق و سیاست است.

چگونه می‌توان پاسدار پیوند اخلاق و سیاست با حفظ جهت اخلاقی و دینی آن بود؟ آیا راهی جز نقد با معیارهای دینی و اخلاقی سراغ داریم؟ آیا می‌توان فواید و نتایج به‌دست آمده از نقد را از طرق دیگر به‌دست آورد؟

اگر نقد، ترجمانی از نوع رویارویی حق و باطل در عالی‌ترین سطح خود باشد، چگونه می‌توان بدون مصاف حق‌طلبانه پرده از روی زشتی‌ها، ضعف‌ها و کاستی‌ها برداشت؟ بماند که علاوه بر کارکرد و برملا کردن چالشها و دیدگاه‌های مختلف، بر پیچیدگی‌ها و فضاهای غبارآلود و درهم تنیدهٔ حقیقت وهم بهترین ابزار کشف حقیقت نقد است.

حتی اگر نقد بر موازین باطل نیز تکیه زده باشد، گامی است در جهت پرتوافشانی بیشتر موضع حقی که باطل آن را به مصاف طلبیده است.

کدام فواید اجتماعی و مصلحتی بر نقد مترتب است. آیا این ادعا که رشد و تعالی جامعه در گروی حل تضادها و تعارضهای اساسی است که در پرتوی نقد بر ملا شده است، بهره‌ای از حقیقت دارد یا باید به طور عمده رشد و تعالی جامعه را در قالب کتمان این رفتارها در تعارضها و با رنگ و لعاب وفاق و وحدت جستجو کرد؟

آیا می‌توان جوامع سرنوشت‌گرای اسیر ملاحظه‌کاری‌ها و محافظه‌کاری‌ها را جوامعی رشد یافته و متعالی قلمداد کرد؟ با این وجود عبارت پرمعنای حضرت امیر (ع) که فرمودند «کثرة الوفاق نفاق» چه معنایی می‌یابد. وفاقِ بیش از حد چرا و در چه زمینه‌ای بوی نفاق می‌دهد؟ آیا بخشی از ضعف‌ها و کاستی‌ها و اختلالات جامعه معلول وحدتهای صوری و به قیمت پنهان کردن تضادها و ستیزهای اساسی نیست؟

چرا نقد و تخطئه از الطاف خفیهٔ الهی باشد، گفت: خفیه بودن الطاف الهی به کجا برمی‌گردد، به نابردباری‌ها، به عدم درک و شناخت ما از کارکردها و فواید نقد، به نسبت آن با حقایق و ضرورتهای مستتر در این عالم و یا...؟

ایسنا یکی از شاخصهای توسعهٔ سیاسی کشور بعد از انقلاب اسلامی است

۲ آذر ۱۳۸٦/ خبرگزاری ایسنا

یکی از شاخصهای معرف توسعهٔ سیاسی در کشور، می‌تواند فعالیت هشت ساله ایسنا باشد.

[با اشاره به پایان هشتمین سال فعالیت ایسنا در گفت‌وگو با خبرنگار پارلمانی خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)]: مؤثرترین و مطلوب‌ترین نقش را در سطح خبرگزاری‌ها، به طور مستقیم، و در سطح رسانه‌های مکتوب، به طور غیرمستقیم، ایسنا داشته است.

نمی‌توانم هیچ رسانه‌ای را با ایسنا مقایسه کنم. جامعیت، واقع‌گرا بودن، بی‌طرفی نسبی نسبت به مواضع گروههای مختلف و حرفهای مطرح در جامعه از جمله ویژگی‌های ایسنا است. این درحالی‌است که مشاهده می‌کنیم بسیاری شعار بی‌طرفی می‌دهند و دم از پایبندی به برخی از اصول آزادی مطبوعات می‌زنند، اما در عمل به آن ملتزم نیستند.

اگر از من سؤال کنند که شاخص توسعهٔ سیاسی در کشور بعد از انقلاب اسلامی چیست، بدون تردید نقش ایسنا را یادآور می‌شوم.

این اظهارنظر را هم شاخصها تأیید می‌کنند و هم خود بنده به طور شهودی آن را تجربه کرده‌ام. ایسنا معرف و بازتابندهٔ آراء مختلف است و کمتر سعی می‌کند که موضع‌گیری خاصی داشته باشد.

این امر ریشه‌دار، در نوع نگاه ایسنا و چارچوب نظری آن مستتر است. این طور نیست که ایسنا برای خود دیدگاه و نظر نداشته باشد. اصولاً در دنیا غیرممکن است که صرفاً نقل خبر کنیم؛ یعنی مسلم است که ما تفسیر و تحلیل می‌کنیم و بر اساس یک چارچوب نظری به سراغ عالم می‌رویم و اخبار را تولید می‌کنیم.

مبنای نظری ایسنا آنچنان بوده که مؤید جامعیت و بازتابندگی خاص باشد.

نوع نگاه، شیوهٔ تفسیر، مفروضات در مبانی نظری ایسنا قابل ستایش است. فعالیت هشت سالهٔ ایسنا یکی از شاخصهای معرف توسعهٔ سیاسی در کشور است. بخشی از این امر می‌تواند مربوط به انعطاف ایسنا باشد و بخشی دیگر از آن می‌تواند به این مربوط باشد که کسانی را به کار گرفته که کمتر تعلق خاطری به گروهها، افراد و صنوف شناخته شده دارند؛ یعنی از آزادگی و حریت خاصی برخوردارند.

ایسنا عمدتاً از دانشجویان استفاده کرده است. مهم‌ترین ویژگی دانشجویان حریت، حس هویت‌جویی و جسارت و گستاخی خاص است. همان ویژگی را که ما در یک جنبش دانشجویی مطلوب سراغ داریم به گونه‌ای در دانشجویان فعال در ایسنا در بخش رسانه‌ای شاهد هستیم.

موفقیت ایسنا با دیگر رسانه‌های دولتی، با وجود امکانات فراوان آنها، قابل مقایسه نیست و بخش اعظم این موفقیت مربوط به انگیزه‌های رها از قدرت‌طلبی است که در دانشجویان فعال در ایسنا وجود دارد. از روز اول شرایطی در ایسنا شکل گرفته که توانسته حس هویت‌جویی و انگیزهٔ روشنفکری و بدور از دغدغه‌های قدرت‌طلبی را سامان دهد. مسلم است که دست‌اندرکاران و مدیریت ایسنا در بخشهای مختلف در این قضیه ذی‌مدخل هستند.

نوع فعالیت ایسنا را تنها نمی‌توان به یک دیدگاه، انگیزه دانشجویی و هویت روشنفکری محدود کرد. نقش مدیریت ایسنا نیز در این زمینه مؤثر است. مدیریت هشت‌سالهٔ ایسنا، مدیریتی بوده که مؤید این جامعیت و بازتابندگی و ساماندهی مطلوب بوده است.

هر انسان منصفی اگر بخواهد نسبت به رسانه‌ها و نسبت آنها با توسعهٔ رسانه‌ای قضاوتی داشته باشد، تقریبا چنین قضاوتی (قضاوت شهودی) از آن خواهد داشت.

بنده قضاوتی شهودی از فعالیت‌های ایسنا دارم. در دورانی که از آن به عنوان حاکمیت دوم خردادی یاد می‌شود و کمتر رسانه‌های دولتی برای مصاحبه با منتقدان اقبال نشان می‌دادند، بیشترین مصاحبه را ایسنا با این طیف انجام می‌دادم؛ یعنی ایسنا این رسالت را در خود احساس می‌کرد که باید این دیدگاه‌ها نیز بیان و شنیده شود.

به نظر می‌رسد هرچه به روزهای اخیر و شرایط کنونی نزدیک‌تر می‌شویم آن بازتابندگی، جامعیت، نشاط و طراوت در ایسنا در حال کمرنگ شدن است؛ یعنی مثل قبل شاهد شور و نشاط ایسنا نیستیم.

احساس می‌کنم در این بین یک اتفاقی افتاده، ظاهراً برخی از اصحاب قدرت، شکل همیشگی، موجه، مطلوب و قابل قبول ایسنا را برنمی‌تابند، گویی این آزادی عمل ایسنا، مخل نوع نگاه و رویکرد و تفسیر و تعبیر آنها از حوادث سیاسی و اجتماعی است.

ادامه این روند موجب آسیب وارد شدن به دولت، ایسنا و توسعه سیاسی کشوراست. ایسنا بهترین و مطلوب‌ترین رسانه اطلاع‌رسانی بوده است و خبرگزاری‌ای است که بیشترین انعکاس اخبار در روزنامه‌ها را به خود اختصاص داده است.

سعهٔ صدر را یکی از مؤلفه‌هایی می‌دانم که باعث بقای هر حکومت و دولتی می‌شود. بی‌خود و بی‌جهت تجربه متراکم سیاسی خود را خراب نکنیم و این فرصت را از خود نگیریم.

مجلس هفتم می‌توانست کارنامه درخشان‌تری باقی بگذارد
نامزد مجلس هشتم نیستم

۱۲ آذر ۱۳۸۶/ خبرگزاری مهر

مجلس هفتم قابلیت این را داشت که کارنامهٔ درخشان‌تری در زمینه‌های مختلف از جمله بحث فرهنگ از خود نشان دهد.

مجلس هفتم در یک فضای بازگشت به گفتمان انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام و اصولگرایی شکل گرفت و مطلوب‌ترین شکل ارزیابی آن گفتمان انقلاب اسلامی است که یک گفتمان جامع و دارای ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است.

به هر حال شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی روز هم، در شکل گیری مجلس هفتم

اثرگذار بود، شاید تا حدی برخی از یک‌سو نگری‌ها و برخوردهای غیر جامع هم به واکنشی که مجلس هفتم نسبت به این شرایط از خود نشان داد برگردد، اما قطع نظر از این رفتارهای واکنشی، معقول آن بود که مجلس هفتم بیشتر خود را در راستای گفتمان مدنظر تعریف کند.

مجلس تا دو سال اول فعالیت خود یک مجلس پویا، پرسشگر ونقاد بود. مسئلهٔ تحقیق و تفحص‌ها در مجلس زنده بود و مجلس هفتم در فضا سازی‌های فرهنگی و سیاسی بسیار مؤثر بود، اما به محض اینکه دولت نهم شکل گرفت و مستقر شد همان آسیبی که از قبل پیش بینی می‌کردیم سراغ مجلس هفتم آمد و همسویی باعث شد مجلس هفتم از وجه نظارتی خود فاصله بگیرد. این کار با هر بهانه‌ای صورت گرفته باشد، قابل قبول نیست؛ زیرا مجلس از جایگاه قانونی خود فاصله گرفته است.

هم اکنون در شرایطی هستیم که کاملاً این موضوع جا افتاده که دولت در رأس امور است، البته نمی‌گوییم همواره مجلس در رأس امور بوده، اما این اندازه نیز نقش مجلس کمرنگ نشده بود.

هم اکنون نسبت به نظارت مجلس یک فضای ناامیدی در خانه ملت حکمفرما شده است، تقریباً همه می‌دانند عده‌ای در مجلس هستند که کاملاً در اختیار دولت هستند و کاملاً مصلحت خود و جناح خود را در تعامل یک‌سویه در یک دولت‌گرایی پارلمانی می‌بینند که قابل قبول هم نیست.

این موضوع در وهله اول به هیئت رئیسه و فراکسیونهای تأثیرگذار برمی‌گردد، ممکن است یک دستاورد کوتاه مدت را در پای تعامل یک سویه متصور باشند، اما سنگ بنای غلطی می‌گذارند که اشکالاتش بعدها بروز می‌کند.

مجلس هفتم مانند دولت نهم بیشتر صبغهٔ اقتصادی داشت و صبغهٔ فرهنگی و سیاسی پرباری نداشت، هر چند ما در کمیسیون فرهنگی که سه سال ریاست آن را برعهده داشتم، تلاش کردیم طرحهای فرهنگی به تصویب برسد که از جمله طرحهایی که با دردسر زیاد به تصویب رسید، طرح ساماندهی مد و لباس بود.

همچنین یکی از طرحهایی که دو سال وقت مجلس را گرفت، طرح تسهیل ازداوج جوانان بود که در آخرین لحظه توسط عده‌ای از نمایندگان به اصطلاح معتقد به همسویی مطلق با دولت، در شرف خارج شدن از دستور کار قرار گرفت و خوشبختانه رأی نیاورد، اما دولت هم به هیچ وجه در جهت اجرایی شدن آن اقدامی نکرد.

دولت به طور غیر قانونی صندوق ازدواج جوانان را در صندوق مهر رضا ادغام کرد و این وظیفهٔ رئیس و نمایندگان مجلس بود که جلوی این کار را بگیرند و هم اکنون نیز مسئلهٔ ازدواج جوانان منحصر به دادن وام به آنان شده؛ در حالی که در طرح کمیسیون فرهنگی، موادی از جمله

تهیه مسکن موقت و تسهیلات دیگر پیش بینی شده است.

تصویب طرحهای انتشار و دسترسی آزاد به اطلاعات و لایحهٔ دفاع از حریم خصوصی که در نوبت طرح در صحن علنی مجلس است، از جمله اقدامات مثبت کمیسیون فرهنگی مجلس هفتم است.

با وجود این طرحها و تحقیق و تفحص هایی که داشتیم فضای فرهنگی را به سمت مطلوب‌تری هدایت کردیم، اما به رغم همهٔ این سختی‌ها این اقدامات یا به چشم نمی‌آید یا توسط هیئت رئیسه در دستور کار قرار نمی‌گیرد. در کل چندان تمایلی به نگاه‌های فرهنگی نیست.

صبغه اقتصادی در مجلس هفتم پررنگ بود. متأسفانه ما سالهاست که کشور را به صورت سیاست زده و اقتصاد زده اداره می‌کنیم و از نگاه فرهنگی به اقتصاد و سیاست غافل هستیم؛ نه تنها از این موضوع غافل هستیم، بلکه نگاه اقتصادی و سیاسی به فرهنگ می‌کنیم.

عده‌ای هم در ارتباط با فرمایشات مقام معظم رهبری با وانمود کردن اینکه هیچ نقشی و قصوری متوجه آنان نیست، همنوا سخن از مظلومیت فرهنگی به میان می‌آورند، غافل از اینکه خود آنها مقصران اصلی بی‌توجهی به فرهنگ هستند.

مجلس هفتم قابلیت این را داشت که کارنامهٔ درخشان‌تری در زمینه‌های مختلف، از جمله بحث فرهنگ از خود نشان دهد. اگر طرح‌های دفاع از حریم خصوصی و انتشار و دسترسی آزاد اطلاعات که در کمیسیون فرهنگی به تصویب رسیده در صحن علنی مجلس مطرح شوند، شاید آن زمان اگر مجری بخش خبری ۲۰:۳۰ از حداد عادل رئیس مجلس پرسید، گفته می‌شود مجلس در ارتباط با مسائل فرهنگی دستاورد روشنی نداشته، نمی‌گفت، فرهنگ مانند درخت گردو می‌ماند. این سؤال یعنی چه؟ معلوم است که این سؤال از پیش طراحی شده است.

در چنین فضایی در سه سال گذشته، یازده طرح و سه تحقیق و تفحص در کمیسیون فرهنگی مجلس داشتیم و کمیسیون فرهنگی قطع نظر از داوری هایی که کرده و کمیته‌های مشترکی که تشکیل داده و بسیاری از سیاست‌زدگی‌ها و فشارها و تنگ نظری‌ها، در چارچوب وظایف کمیسیونی خود از حریم فرهنگ دفاع کرده است.

مصوبهٔ سهمیه بندی بنزین مجلس این نیست که امروز اجرا می‌شود، باید پرسید چرا مجلس واکنش نشان نمی‌دهد، چرا تفسیر به رأی می‌کند؟ این به دولت‌گرایی پارلمانی بر می‌گردد.

مصوبهٔ مجلس این بود که اولاً دستگاه‌های دولتی از نرخ آزاد استفاده کنند، نه نرخ سهمیه بندی. نکتهٔ دیگر اینکه بنزین آزاد اعلام شود، نکته سوم این بود که بنزین سهمیه بندی شود، اما در حال حاضر فقط سهمیه‌بندی بنزین را داریم. البته عملاً شاهد هستیم که بنزین آزاد خرید و فروش می‌شود، اما با اشکال ناموجه و ناهنجار اجتماعی که فساد می‌آورد و فساد، معضلات

اخلاقی و اجتماعی ایجاد می‌کند و مسلم است که این نحوهٔ سهمیه بندی چه تصویری از کشور به دست می‌دهد.

کسی منکر این نیست که ما در مجلس هفتم در عرصه سیاست خارجی موضع فعالی داشتیم. ما در مورد مسئلهٔ هسته‌ای مثل همیشه دوران خود به عنوان یک مسئلهٔ ملی به آن نگریسته‌ایم و زمینه را برای برخورد فعال دولت فراهم کردیم. این از افتخارات مجلس هفتم است که در این زمینه کوتاه نیامد.

به هر حال در این مجلس، شاهد نامه نگاری برخی مسئولان کمیسیون‌ها به برخی مقامات خارجی نبودیم و مسئله هسته‌ای برای این مجلس به عنوان یک مسئلهٔ ملی تعریف شده بود و اقتضائات آن نیز مشهود بود. اما فضای سیاست زده دوره قبل مجلس به یک فضای اقتصاد زده مبدل شده و اینکه تا چه اندازه موفق بوده بحث دیگری است.

طرح‌های اقتصادی مجلس و لوایح مصوب دولت، توسط مجلس تا چه اندازه توانسته آرمانهایی که از دل آن مجلس هفتم و دولت نهم را شکل داد، محقق کند؟ به هر حال بحث عدالت مطرح بود، چه در وجه تولیدی چه در وجه توزیعی. بماند که عدالت صرفاً وجه اقتصادی ندارد و وجه سیاسی و فرهنگی نیز دارد. آیا عدالت محقق شده است؟

آیا گرانی و تورم و نقدینگی مهار شده است؟ آیا مردم یک حس برابری اقتصادی بیشتری پیدا کرده‌اند؟ آیا مردم به لحاظ اقتصادی راحت‌تر زندگی می‌کنند؟ اگر این چنین نیست که باید اعتراف کنیم که نیست، اگر قیمت مسکن آزاردهنده شده، اگر گرانی و تورم آزاردهنده شده، چرا توجیه می‌کنیم؟ باید ریشه یابی کنیم!

مجلس در مجموع به دلیل جایگاه ساختاری خود در بسیاری از معضلات اقتصادی شریک است زیرا از اختیارات قانونی خود برای جلوگیری از گرانی‌ها خوب استفاده نکرد. ما به بازده مجلس توجه می‌کنیم، درست است که خیلی از نمایندگان در این مورد اعتراض کردند تذکر مکرر دادند، اما این کارنامه شخصی نمایندگان است و به کارنامه مجلس مربوط نمی‌شود کارنامهٔ مجلس بازده نهایی آن است که نباید تحت الشعاع کارنامهٔ شخصی افراد قرار گیرد.

بسیاری از طرحهایی که به صورت عادی در مجلس آمده و در قالب دو فوریتی مطرح نشده، به مجلس هشتم موکول خواهد شد؛ البته بسیاری از طرحهای دوفوریتی از کارشناسی لازم بهره‌مند نیست و با توجه به پایان دوره مجلس برای آنکه سریع‌تر این طرحها به تصویب برسند دوفوریتی مطرح می‌شوند که در تصویب آنها لابی‌های لازم صورت می‌گیرد و همین موضوع، مانع کارشناسی دقیق در مورد آنها می‌شود. همچنین تصویب و اجرایی شدن آنها می‌تواند بر مشکلات کشور بیفزاید.

معتقدم اگر مجلس هشتم تصمیم بگیرد طرحهای معوق مطرح نشده در مجلس هفتم را

دوباره در صحن علنی احیا کند، حتماً به طرحهای کمیسیون فرهنگی رأی می‌دهد. گمان نکنم مسئله انتشار و دسترسی آزاد به اطلاعات، طرحی باشد که کسی با آن مخالف باشد. ما از مقوله‌ای به نام رانت‌های اطلاعاتی رنج می‌بریم، ضمن اینکه این طرح صرفاً مربوط به رانت‌های اطلاعاتی اقتصادی نیست، اما به نفع ماست که جلوی آن را بگیریم. دسترسی آزاد به اطلاعات هم ابعاد مختلفی دارد، این طرح در راستای پاسخگویی دستگاه‌های دولتی وغیر دولتی مطرح شد تا در برابر سؤالات مطرح پاسخ گو باشند؛ بنابراین، باید اطلاعات عمومی خود را منتشر کنند.

[در پاسخ به این سؤال که آیا همچنان بر تصمیم خود مبنی بر شرکت نکردن درانتخابات هشتم مجلس مصر است]: همان طور که بارها گفته‌ام قصد حضور در انتخابات مجلس را ندارم. علت آن هم این است که احساس می‌کنم اتفاقاتی که در عرصهٔ رسمی کشور می‌گذرد، به هیچ وجه مطلوب نیست و راه چارهٔ آن، آگاه کردن مردم است.

عرصه نقد را باید پاس داشت. آگاهی بخشی را باید مورد توجه جدی قرار دهیم. شخصاً به این نتیجه رسیدم نیاز به آگاه سازی عمومی داریم، زیرا هرچه مردم آگاه‌تر باشند اتفاقات ناگوار که در عرصه رسمی می‌گذرد، کمرنگ‌تر می‌شود. اگر در عرصهٔ عمومی، روشنفکری کنیم، جلوی بسیاری از آسیب هایی که در عرصهٔ رسمی است، می‌توانیم بگیریم.

ما یک‌سری مشکلات ساختاری داریم. شاهد هستیم دولتی که عوض می‌شود، موضع برخی افراد زودتر تغییر می‌کند. مسلم است که این به حقانیت سیاسی کشور آسیب وارد می‌کند. این موضوع را باید گفت، باید افشا کرد تا در عرصهٔ سیاسی کشور شاهد این بازی‌های سیاسی متحول نباشیم.

این طور نباشد که گذشتهٔ سیاسی افراد پاک شود و به راحتی موضع سیاسی خود را تغییر دهند. در کجای کشورداری این موضوع قابل قبول است. از اصول اخلاقی این است که افراد به اصول و موازین پایبند باشند در حالی که در عرصه رسمی کشور ما چنین نیست.

مادامی که به انقلاب اسلامی پایبند باشیم، در حالت خاص به سر می‌بریم

۲۷ آذر ۱۳۸۶/ خبرگزاری فارس

[در پاسخ به سؤالی در بارهٔ تلاش برخی گروههای سیاسی برای بحرانی جلوه دادن شرایط کشور]: تا زمانی که ما به ارزشهای انقلاب اسلامی پایبند باشیم و مبانی انقلاب را خوب درک کنیم، شرایط ما ویژه است.

ما نیامدیم که حاشیه امنی برای خود درست کنیم و یک زندگی راحت داشته باشیم و با کسی کار نداشته باشیم و کسی هم با ما کار نداشته باشد، البته هدف ما برخورد سخت افزارانه با دیگران هم نیست.

مبانی انقلاب اسلامی ما یک مبانی فلسفی خاص و جوهرهٔ انقلاب، جوهرهٔ اخلاقی و فرهنگی است. ما معتقدیم دنیای کنونی با بحران اخلاق، بحران معنویت و بحران رفتارهای انسانی روبه‌رو است، اما انقلاب اسلامی ما پیام اخلاقی و فرهنگی و پیام حضور خدا در ساحت خردورزی دارد که این یک مصاف نرم افزارانه است.

مادامی که ما به مبانی انقلاب اسلامی پایبند باشیم، مصافی صورت می‌گیرد و این مصاف باعث می‌شود که ما در حالت خاص باشیم، اما از آنجا که ما توجهی به مبانی و قابلیتها نداریم در حالت خاص هم به‌سر نمی‌بریم.

شرایطی که ما در آن از آرمانهای خود فاصله می‌گیریم، یک حالت مرضی است و این حالت با فرهنگ و انقلاب‌مان هماهنگی ندارد. ما در حال حاضر نه در حالت سالم، بلکه در حالت مرضی قرار داریم. اگر در حالت سالم قرار داشتیم، امروزه دنیا نمی‌توانست به ما چپ نگاه کند و مسایل هسته‌ای‌مان هم راحت‌تر پیش می‌رفت.

اگر ما به مبانی و قابلیتهای انقلاب و نظام برگردیم آن وقت یک حالت خاص پیدا می‌کنیم و آن موقع به جوهر و فرهنگ‌مان نزدیک‌تر هستیم. با توجه به صف‌آرایی‌های کنونی عالم، اگر ما به این مبانی برگردیم مسلماً حالت ما یک حالت عادی نخواهد بود.

من فکر می‌کنم ما در حال حاضر، هم در حالت عادی و هم در حالت مرضی قرار داریم. اگر به مبانی انقلاب برگردیم از حالت مرضی خارج می‌شویم و حالت غیرعادی می‌شود و بر عزت ما هم افزوده خواهد شد.

[در پاسخ به این سؤال که هدف برخی گروههای سیاسی از طرح مباحث ویژه بودن شرایط کشور، بهره‌برداری سیاسی است]: هیچ وقت جز در بعضی از مواقع که احساس خطر کردم به صف‌آرایی سیاسی کاری نداشته و ندارم. لازمهٔ بازگشت به قابلیتها و مبانی انقلاب توجه به اتحاد ملی است و اتحاد ملی. هم عنصر تفکیک و هم عنصر انسجام دارد. هم باید به افراد، گروهها و سلایق آنها توجه کرد و هم به آن ریسمانی که این سلایق را به هم پیوند می‌دهد؛ هم باید دستی از بالا دراز بشود و هم پایینی‌ها باید این دستی که از بالا دراز شده را بفشارند.

فاصله گرفتن مشروطه از گفتمان نسبتاً تلفیقی خود، افتادن آن به دست نوگرایان اجتماعی و حذف سنت‌گرایان اجتماعی باعث سقوط مشروطه شد. اگر انقلاب ما بخواهد صرفاً بر سنت‌گرایان یا نوگرایان اجتماعی تکیه داشته باشد و یکی از این دو را حذف کند، طبیعی است که محکوم به فناست.

هر کسی که به انقلاب و جمهوری اسلامی پایبند است و ملتزم به قانون اساسی است، باید مشارکت داده شود مخصوصاً در بدنه مدیریتی کشور. آنهایی که در قالب این مبانی و قانون اساسی ما قابل تفسیر و تعبیر هستند، نباید از صحنه خارج شوند.

اصولگرایی لایه‌های متعدد دارد، ظاهرگرا، باطن‌گرا، مصلحت‌گرا و حقیقت‌گرا. وقتی این لایه‌ها کنار زده شود و تنها به یک لایهٔ پوپولیستی و عوامانهٔ آن چنگ زده شود، وحدت لازم بین اصولگرایان و بین اصولگرایان و سایر اقشار جامعه ایجاد نمی‌شود.

عطف به این قضیه اگر نگویم شرایط بحرانی است باید گفت که کشور ما یک شرایط غیرعادی و غیرطبیعی دارد.

آنهایی که در رأس هستند نتوانستند یک اجماعی بین اصولگرایان نخبه یا نخبگان اصولگرایان ایجاد کنند؛ بخصوص بین اصولگرایی و سایر اقشار و این یک آسیب است.

از طرفی دیگر گروههای دیگر سیاسی هم با توجه به آن سابقهٔ چند سال گذشتهٔ خود که به هر حال به نحوی بوی لیبرالیسم، سکولاریسم به مشام می‌خورد، باید متوجه این معنا باشند که باید التزام خود را به مبانی انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی و قانون اساسی نشان دهند. حداقل برای داوران عمومی، امر روشن و شفاف شود که بتوانند یک قضاوتی داشته باشند و بعد داوری کنند که حق با کیست؟ آیا حق با اینهاست که التزام خود را ثابت کردند؟ اما کسی دست نیاز دراز نمی‌کند یا حق با طرف مقابل است، یا اینکه خطر متوجه گروههایی است که می‌خواهند امروزه شرایط را بحرانی جلوه دهند.

کشور ما باید بنیادی‌تر، جامع‌تر و بهتر از این اداره شود، اما متأسفانه یک نگاه جامع وجود ندارد و خیلی نگاه احساسی و عاطفی است و هیچ روزنهٔ قابل قبولی و ارادی هم در جهت مقابله با این احساس‌گرایی وجود ندارد.

مگر می‌شود جامعه‌ای با ۲۷ سال سابقه و آن سابقهٔ تمدنی و فلسفی را این قدر احساسی و شخصی اداره کرد؟ این امر جای تأمل دارد.

امام (ره) شخصیتی جامع بوده‌اند، نباید مخاطب عام را از اندیشه‌های امام (ره) محروم کرد، باید اجازه داد از اندیشه امام تفسیرهای مختلف صورت گیرد

۸ دی ۱۳۸۶/ خبرگزاری ایسنا

باید اجازه داد تفاسیر و برداشتهای مختلف از اندیشه امام (ره) صورت‌گرفته و این تفاسیر مورد تحلیل قرار گیرد، چه بسا یک اندیشمندی یک تفسیر تازه‌ای ارائه دهد و یک نهاد آن تفسیر را برنتابد، این امر به معنای غلط بودن آن تفسیر نیست، این نخبگان هستند که باید در این خصوص نظر دهند.

[عضو شورای مرکزی مرکز فرهنگی دانشجویی امام و انقلاب اسلامی]: مادامی‌که یک شخصیت مورد توجه قرار گرفته و اندیشه او مورد تفسیر، ولو تفسیرهای نه چندان مرتبط، واقع می‌شود آن شخصیت و اندیشه‌اش زنده است.

لکن درست است که هرکسی مختار است که برداشت خود از اندیشهٔ حضرت امام (ره) را بیان کند، اما هر برداشتی هم صحیح نیست. چون به هر حال امام یک قدر متیقن، اصول عام و ما به الاشتراک و اجماعی و مبانی‌ای دارند که فقط کسی که با اندیشه‌های ایشان آشنا باشد، متوجه این مبانی می‌شود.

این مبانی، مبانی عمیق فلسفی و عرفانی است. نمی‌شود با چهار تا نقل قول از امام (ره) به این مبانی رسید، بلکه باید تلاش پیگیر کرد، گرایش امام را به عرفان ابن عربی، سهروردی و ملاصدرا فهم کرد، نگرش فقهی ایشان و به ویژه دخالت دادن زمان و مکان در موضوع و توجه به شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی موضوع و نسبت آن با حکم را در نظر گرفت.

به لحاظ اجتماعی همین که افراد به امام (ره) رجوع می‌کنند و به اندیشه‌های ایشان ارجاع می‌دهند، با توجه به این نکته که آن افراد شهرتی داشته و دنبال نام نبوده و سابقه درخشانی داشته باشند، حکایت از زنده بودن حضرت امام (ره) و اندیشه ایشان دارد.

اگر ما به ابعاد فلسفی، عرفانی و عمیق اندیشه‌های امام (ره) توجه داریم، نباید امام را از مخاطب عام جدا کرده و آنها را از اندیشه‌های امام (ره) محروم کنیم.

هیچ‌گاه یک برداشت مردمی و عوامانه را به پای یک برداشت فلسفی و نخبه نمی‌نویسند و در این بین اگر کسی بخواهد برداشت تحریفی و غلطی از اندیشه‌های امام (ره) بکند، در حالی که آن فرد، فردی تأثیرگذار باشد، مسلماً مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام وظیفه دارد، به عنوان نهاد پاسدار و حافظ اندیشه‌های امام، برخورد کند؛ بنابراین، در مجموع، بدون آنکه بخواهم به پیچیدگی‌های علم تفسیر و تأویل اشاره کنم، اما تناسبی بین تنوع و تکثر تفاسیر ممکن و محتمل و عمق نظری، فلسفی، عرفانی و پیچیدگی و ذو بُعد متن و مؤلف مورد نظر وجود دارد؛ بدون تردید امام (ره) به لحاظ فکری و نظری، فقهی، عرفانی و عملی، شخصیتی به غایت عمیق بود و بدون اینکه خود ادعایی داشته باشند، جامع بوده‌اند.

از این‌رو اگر در فهم اندیشه‌های مختلف فلسفی، عرفانی و کلامی فقهی ایشان تفاوت و یا اختلاف نظری پیش بیاید، دور از انتظار نیست و باید خدا را شاکر باشیم که اندیشه‌های ایشان کماکان همانند یک چشمهٔ فیاض و جوشان محل رجوع و استفاده است.

بنده همواره به طور خاص به سه وجه خداگرایی در ساحت خردورزی، معناگرایی در ساحت روابط اجتماعی، ارائهٔ یک فلسفهٔ سیاسی مبتنی بر مردم سالاری دینی و تعامل یا رابطهٔ عموم و خصوص من‌وجه بین دین و جامعه و توجه به حقوق خدا در مبحث حقوق شهروندی ملهم از اندیشه‌های ایشان اشاره کرده‌ام و کماکان نیز امکان کشف‌ها و الهامات دیگری را برای خود مفروض داشته‌ام.

تضادهایی که به شکوفایی و تقرب الی‌الله بینجامد، پسندیده است

۱۳ دی ۱۳۸۶/ روزنامه قدس

اطلاق واژهٔ منتقد به عماد افروغ بدون اغراق، انتخاب به جایی است. مقالات، صحبت‌ها و مصاحبه‌های وی طی چندین سال گذشته بخصوص در سالهای آخر دولت اصلاح‌طلبان و پس از آن در دورهٔ مجلس هفتم و دولت نهم همیشه حرف و حدیثهای زیادی را در پی داشته است.

او در گفت‌وگو با قدس اگر چه انتقادهای زیادی را به نوع رفتار اصولگرایان به ویژه در مجلس هفتم وارد می‌کند، اما به هیچ وجه از مبانی اصولگرایی عقب نمی‌نشیند.

افروغ بین اصولگرا و اصولگرایی تفاوت قایل می‌شود و هشدار می‌دهد که اگر اصولگرایان به نقد درون گفتمانی و تقویت گردش نخبگان رو نیاورند، اعتماد مردم را از دست می‌دهند.

آنچه پیش روی شماست، گزیده‌ای از گفت‌وگوی قدس با عماد افروغ، عضو کمیسیون فرهنگی مجلس است.

● این روزها انتقادات زیادی از سوی جناح اصلاح‌طلب نسبت به رفتار اصولگرایان مطرح می‌شود که البته بخشی از آن هم به دلیل فضای انتخاباتی پیش رو، طبیعی است، شما این فضا را چگونه ارزیابی می کنید؟

ببینید در رقابتهای سیاسی، انتقاد و انگشت روی نقاط ضعف رقیب گذاشتن امر معمولی است، همان طور که در این طرف هم موقع کنار زدن اصلاح‌طلبان بر روی ضعف‌ها انگشت گذاشته شد. اما عقلانیت در میان اصولگرایان باید افزایش یابد. اکنون متأسفانه این کار در درون اصولگرایان به درستی انجام نشده و یکی از نقاط ضعف آنها محسوب می‌شود.

● آقای افروغ! پیش بینی شما از مجلس هشتم و ترکیب نمایندگان چیست؟

من بارها گفته‌ام که پیش بینی مطلق در علوم انسانی ممکن نیست. پیش بینی‌های ما حتی در علوم طبیعی همراه با تلاش در جهت تحقق آن است و به این پیش بینی اصطلاحاً می‌گویند «پیش بینی خود تحقق بخش». یعنی مطلوب ما هم در این پیش بینی وجود دارد.

مطلوب من این است که یک مجلس رقابتی، متخصص، مجرب، متعادل و مذهبی شکل بگیرد و قرائن هم این را نشان می‌دهد؛ همان طور که در انتخابات شوراها اتفاق افتاد.

مجلس هشتم به احتمال زیاد یک مجلس قطبی نخواهد بود و حتی مانند مجلس هفتم نخواهد بود؛ چرا که مجلس هفتم از دل یک مجلس خاص با ویژگی‌های خاص خود زاده شد. من فکر می‌کنم اگر شرایط به طور طبیعی پیش برود، مجلس هشتم از بهترین مجالس ما خواهد بود.

● به نظر شما شرایط گذشته در بعضی مقاطع تکرار نخواهد شد و ما شاهد یک نزاع و درگیری چهارساله در صورت پیروزی طیفی خاص نخواهیم بود؟

برخی تضادها و تزاحم‌ها منشأ پویایی است و اصل این موضوع را من می‌پذیرم، اما تا جهت و مبانی فلسفی آن چه باشد، بحث دیگری است.

بله، بنده هیچ وقت حاضر نیستم از مبنای فلسفی لیبرالیستی، سکولاریستی و یک حکومت لائیک مدافع تزاحم باشم، یا در جهت یک تفکر آنارشیستی از تضاد دفاع کنم، خیر! من می‌توانم به مبنای فلسفی الهی، تلفیق دین و سیاست و هدف تقرب الی‌الله معتقد باشم، اما قایل به تضاد هم باشد.

من می‌گویم تفکیک قوا را نباید به نام آرامش و امنیت مخدوش کنیم. جامعه باید سالم باشد، نبضش بزند و تضادهایش گل کند، اما تضادهایی که به شکوفایی و تقرب الی‌الله او کمک کند. بگذارید یک جمله بگویم. جامعه باید راه حلی برای تضادهای اصلی خود پیدا کند و تا تضادهای اصلی بروز نکند، کسی به فکر راه حل نمی‌افتد.

● به نظر شما تشکیل یک مجلس با تفکر حزبی و دستوری می‌تواند راه گشا باشد. اینکه یک طیف روی کار بیاید و تنها روابط از بالا به پایین را ملاک قضاوتهای خود قرار دهد؟

بی‌تردید ما این مجلس را نمی‌خواهیم. به همین خاطر است که می‌گوییم مردم در انتخاب‌های خود حتماً معقول عمل کرده و چهره‌های فهیم را به مجلس بفرستند. من نمی‌گویم تصمیم تشکیلاتی نباشد، اما تشکیلاتی که مبنای نظری مشخص، فلسفه سیاسی و ایدئولوژی، عضوگیری و رهبری تعریف شده ندارد، تشکیلات نیست.

● اکنون از هر دو جناح تلاش‌هایی برای دست یافتن به کرسی‌های مجلس وجود دارد، باز هم دوباره همان نظریه‌های فشار از پایین و چانه‌زنی از بالا مطرح می‌شود، آیا خطر تشکیل یک مجلس افراطی احساس نمی‌شود؟

ما باید به مردم این آگاهی را بدهیم که چهره‌های قوی، مستقل و فهیم انتخاب کنند. آنگاه یک مجلس به مصداق عصارهٔ ملت تشکیل خواهد شد. باید این گونه شود تا در مجلس سرگفتمان و جهان بینی با هم دعوا نداشته باشند و چهره‌ها، چهره‌هایی فهیم باشند و از بیرون خط نگیرند.

اینکه بار دیگر بحث فشار از پایین و چانه زنی از بالا را مطرح می‌کنند، این فشار اگر همراه با آگاهی باشد و با احساسات و حرکتهای توده‌وار همراه نشود، قابل قبول است، اما اگر این گونه نباشد، به هیچ وجه قابل قبول نیست و باید مقابل آن ایستاد. اگر قرار است احساسی باشد چیز جدیدی نخواهد بود؛ چون متأسفانه ما همیشه این فشار از پایین احساسی را داشته‌ایم.

● به نقاط ضعف اصولگرایان اشاراتی داشتید، به نظر شما مهم‌ترین نقطهٔ قوت آنها چیست؟

در مجموع بدون اینکه بخواهم در مورد شاخه‌ای از آنها قضاوت کنم، شعارهای آنها فرهنگی و تاریخی است. بحث از انقلاب اسلامی، رهبری و اندیشه‌های مبنایی امام راحل، اسلام، بحث از عدالت و... همه شعارهای قابل قبولی است؛ زیرا از یک حقیقت‌گرایی و اصولگرایی حکایت می‌کند.

اینها قدرت بسیج توده‌ها را دارد و اگر هم مردم در جاهایی، اکراه و ادبار نشان می‌دهند، به این شعارها نیست، بلکه به رفتارهاست؛ درحالی که در مورد برخی دیگر از گروهها مردم نه تنها به رفتار آنها بلکه به شعارهایشان هم ادبار داشتند.

یعنی مطمئن باشید بخشی از ادبار مردم نسبت به برخی از جناحهای لیبرال و سکولار دوم خرداد فقط به رفتارهایشان نبود، به شعارهایشان هم بود. اصولگرایان نقد درون گفتمانی را عملی کردند. تمام تلاش بخشی از اصولگرایان این بود که اصولگرایی را حفظ کنند، تا اگر قرار است برخی نسبت به اصولگرایان واکنشی منفی نشان دهند از اصل اصولگرایی برنگردند.

قبلاً هم اعلام کرده‌ام به دلیل اهمیت و ارجحیت عرصهٔ نقد، کاندیدای انتخابات مجلس هشتم نمی‌شوم

۱۹ دی ۱۳۸٦/ خبرگزاری ایسنا

قبلاً و از اواخر سال ۱۳۸۳، و به کرات اعلام کرده‌ام که کاندیدای دورهٔ بعدی انتخابات مجلس نخواهم شد. بخشی از این دلایل را قبلا بازگو کرده‌ام و شرح آن را به روزهای پس از اتمام مهلت ثبت‌نام کاندیداها موکول می‌کنم.

عمده دلیلی که تاکنون بیان کرده‌ام، مربوط به اهمیت و فضیلت بیشتر جایگاه نقد و عرصهٔ عمومی نسبت به عرصه قدرت می‌شود.

به نظر می‌رسد که گره اتفاقی که در عرصهٔ رسمی و عرصهٔ قدرت می‌گذرد، در عرصهٔ نقد و عرصهٔ عمومی باز می‌شود و نباید مشکلات عرصهٔ نقد و عمومی را با حضور در عرصهٔ سیاست و بازگشایی گره‌ای در عرصهٔ سیاست باز کرد.

اگر این تصور را داشته باشیم، تصور خطایی مرتکب شده‌ایم. شاید به همین دلیل است که جامعه دچار برخی از مسائل و مشکلات فرهنگی و اخلاقی شده است.

به نظر می‌رسد از بین دو مؤلفهٔ حقانیت و مقبولیت، حقانیت به تدریج فدای مقبولیت شده است؛ به عبارتی حقیقت فدای مصلحت شده است. پرداختن به این مسئله، یکی از ضرورت‌هایی است که باعث شده بنده در مبارزات انتخاباتی مجلس هشتم توفیق حضور نداشته باشم.

دلایل افروغ برای عدم نامزدی مجلس

۲۲ دی ۱۳۸۶/ خبرگزاری مهر

عماد افروغ، همان‌طور که بارها اعلام کرده بود علیرغم انتظارات و درخواستها نامزد نمایندگی مجلس هشتم نشد و گفت: نیامدم چون احساس کردم رفتارهای سیاسی ما از پشتوانهٔ نظری و استراتژیک کافی برخوردار نیست و ما بیش از حد تخم‌مرغهایمان را در سبد سیاست ریخته‌ایم. من می‌خواهم کار علمی و روشنفکری انجام دهم.

بنده بارها تأکید کرده بودم که دیگر کاندیدا نخواهم شد.

[با اشاره به اظهارات اخیر ابوطالب در حین ثبت‌نام که گفته بود افروغ یکی از سرلیست‌های اصولگرایان مستقل خواهد بود]: شاید آقای ابوطالب گمان می‌کرد لابی‌ها روی بنده اثر می‌گذارد. رایزنی‌های زیادی شد، پیامهای تلفنی بسیار زیادی دریافت کردم و بزرگوارانی هم از بنده دعوت کردند و حتی جلسه‌ای ترتیب دادند و از بنده خواستند تا نامزد مجلس هشتم شوم، اما بنده عذرخواهی کردم.

ثبت نام نکردن دلایل زیادی دارد. یک دلیل مهم برای عدم حضورم در انتخابات به عنوان کاندیدا این است که رفتارهای سیاسی ما از پشتوانهٔ نظری و استراتژیک کافی برخوردار نیست و فکر می‌کنم ما بیش از حد تخم مرغ هایمان را در سبد سیاست ریخته‌ایم.

از عرصهٔ نقد و نظریه‌پردازی فرهنگ واخلاق غافل شده‌ایم. کارکرد پیوند مبارک اخلاق و سیاست در حال عوض شدن است و به جای آنکه اخلاق به سیاست خط دهد، امروز این قدرت و سیاست است که به اخلاق و فرهنگ نقد و عرصهٔ عمومی ما خط و ربط می‌دهد. به عبارتی حقیقت فدای مصلحت، حقانیت فدای مقبولیت و نقد فدای قدرت می‌شود و فکر می‌کنم حتی مقبولیتی که بی‌برنامه و آشفته باشد و از استراتژی لازم برخوردار نباشد، علاوه بر اختلالاتی که به‌وجود می‌آورد و ناموجه نیز هست، یک هدف دست نیافتنی است.

احساس کردم باید عده‌ای به بعد نظری و نظریه‌پردازی بپردازند و مراقب باشند که در ساختار سیاسی ما سیاست و حزب به چه معناست و تا کجا باید قدرت مانور داشته باشند.

هم اکنون شاهد عملگرایی سیاسی هستیم که این عملگرایی به تدریج دامن اخلاق و فرهنگ را آلوده و بنیانهای فرهنگی و اخلاقی ما را سست می‌کند. این طبیعی است و اعتماد مردم به اصحاب قدرت باعث می‌شود عملگرایی به عرصهٔ اخلاقی آنها تسری یابد.

بارها خطر ماکیاولیسم در سالهای گذشته را احساس کرده و نسبت به اینکه در کمین پدیدهٔ ماکیاولیسم مذهبی واقع شده‌ایم، هشدار داده‌ام. تلاش می‌شود عملگرایی بی‌پشتوانهٔ نظری و صرفاً با تمسک ظاهری به نهادها و نمادهای دینی صورت بگیرد. این به معنی ذبح حقیقت‌ها، فضلیت‌ها و فرهنگ و اخلاق ریشه دار ملت این کشور است. نباید فراموش کرد در پیوند

اخلاق و سیاست، جهت از آن اخلاق و دیانت است و باید مراقبت کرد تا خلط هدف و وسیله و آشفتگی در اولویتهای ما صورت نگیرد.

قدرت و سیاست به رغم جایگاه بلند و متعالی که دارند، در بهترین حالت، وسیلهٔ اعتلای فرهنگ و اخلاق هستند و باید به رشد و اعتلای آن کمک کنند.

من حسب این تشخیص و حسب ضرورتی که برای نظریه‌پردازی احساس می‌کنم و بیش از دو دهه عمرم را برای نظریه‌پردازی انقلاب اسلامی صرف کرده‌ام، اگر بتوانم در جهت پر کردن این خلأ اقدامی انجام دهم و این مهم‌ترین علت برای عدم ثبت نام من بود. بارها اعلام کرده بودم که می‌خواهم کار علمی و روشنفکری انجام دهم.

معتقدم گره سیاسی مشکلات کشور به دست سیاست حل نمی‌شود، بلکه این مشکلات به دست نقد و در عرصه عمومی حل خواهد شد. هر چه مردم آگاه‌تر باشند و از معرفت عمیق‌تری برخوردار باشند، بهتر می‌توانند از حقوق خود دفاع کنند و اجازه ندهند در عرصهٔ قدرت حقوقشان به نام دین پایمال شوند.

اکنون ظاهراً قضیه بر عکس شده و حقیقت‌گرایی‌ها فدای منفعت‌گرایی‌ها شده و جالب این است که این منفعت‌گرایی‌ها توسط عده‌ای لباس دین بر تن کرده است؛ یعنی اگر کسی حقیقت‌گراتر، ساده زیست‌تر و انقلابی‌تر باشد، توسط مبانی همین انقلاب مورد اتهام واقع می‌شود و اگر کسی در عمل منفعت‌گرا، ملاحظه کارتر و اهل تملق، ساکت و صامت باشد و توجیه گر وضع موجود باشد، به‌وسیلهٔ مدعیان همین مبانی انقلاب به عنوان یک چهرهٔ ارزشی جلوه داده می‌شود.

ما با یک آشفتگی روبه‌رو هستیم. باید شهامت مردم را بالا برده و آگاهی مردم را ارتقا بخشیم و رسالت عالمان و روشنفکران دینی را گوشزد کرده تا اجازه ندهند در جمهوری اسلامی سیاستی و رفتاری خلاف آرمانهای انقلاب اسلامی ما رخ بدهد.

جایگاه نقد و نقادی در کشور سست شده و صاحبان قدرت با تکیه بر ابزارهای اطلاعاتی، ارتباطی و رسانه‌ای خود مانع این حق طلبی‌ها می‌شوند. کار سخت و سنگینی پیش رو داریم و باید همه تلاش کنیم تا از ارزشها و مبانی انقلاب اسلامی حراست کنیم و همهٔ اینها برای اعتلای نظام جمهوری اسلامی است. اگر نقد را فراموش کنیم چه بسا در جمهوری اسلامی نقض غرض شود؛ یعنی بقا به هر قیمت، حفظ منافع عده‌ای به هر قیمت و با رنگ و لعاب‌های دینی و طبیعی است که این‌گونه عمل کردن، نظام جمهوری اسلامی را از اهداف اصلی خود باز می‌دارد.

به هر حال در تمامی شرایط باید رسالت را به حقایق داد. مصلحت پیش روی را هم قاعده‌مند و روشمند و در محدودهٔ خود و در سطح کلان تعریف کرد واجازه نداد منافع گروهی، شخصی و جناحی به نام «مصلحت نظام» به مردم فرهنگی و اخلاقی ما تحمیل شود.

از نزدیک شاهد بسیاری از بی‌اخلاقی‌ها بوده‌ام و البته مایل نیستم مباحث شخصی خود را مطرح کنم. وقتی شبنامه‌ای در مورد بنده جعل می‌شود و به مقامات ذی‌ربط شکایت می‌کنم و برای آنان مسجل می‌شود که علاوه بر جعلی بودن، یک دستگاه وابسته به نظام، اقدام به جعل این شبنامه کرده و باید این اطلاعات را افشا کنند و نمی‌کنند، نمی‌دانم امور تا کی می‌خواهد برپایهٔ مصلحت اداره شود. آیا قرارمان از ابتدا این بوده؟ آن روزی که ملت شریف شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی سردادند، خون دادند و تمام آرزوهای تاریخی خود را به پای این انقلاب هدیه کردند و تبلور آن آرزوها را در این انقلاب جستجو کردند، آیا به دنبال بقا به هر قیمتی بودند؟

[با اشاره به سخنی از شهید مطهری به عنوان یکی از نظریه‌پردازان انقلاب اسلامی که «اسلام در ذات خود حقیقت است نه یک مصلحت»]: چرا وقتی بررسی مقامات ذی‌ربط و بررسی‌های خود بنده کاملاً این موضوع را روشن کرده است که بخشی از دیوان محاسبات اقدام به جعل شبنامه کرده، عملاً این گونه افراد را از نظام پاکسازی نمی‌کنند.

فضای مصلحت‌گرایی آنچنان غلبه دارد که هم اکنون که از طریق این رسانه تظلم می‌کنم، نگرانم که فردا خود من متهم شوم و بگویند افروغ مسئلهٔ شخصی را به مصلحت نظام ترجیح داده است! تا کی مصلحت‌گرایی. آیا از این موارد کم مشاهده می‌شود؟ تا کی باید سکوت کنیم؟ این کاش سکوت در جهت قابل قبول‌تری باشد. ما همواره پایین دستها را دعوت به سکوت و مصلحت می‌کنیم، درحالی که در نامهٔ امام علی (ع) آمده است که «از خطاهای مردم درگذرید» بنگرید تفاوت تا کجاست، کاملاً بر عکس شده و ما باید از خطاهای مدیران در گذریم.

همواره مردم دعوت به سکوت می‌شوند، نه مسئولان در برابر خطاهای کوچک مردم. فکر می‌کنم باید حسب اراداتی که به نظام جمهوری اسلامی داریم و حسب عشقی که به این نظام داریم، فریاد بزنیم و این فریادها را باید پاس داشت و هرکسی را که حقیقت را فریاد می‌زند قدر دانست. به هر حال ما همواره افرادی را در شبکهٔ قدرت داریم که قدرت را در سر که خوابانده‌اند و از پست‌های موجود برای پست‌های بالاتر استفاده می‌کنند. من به هیچ وجه روحیهٔ علوی و حسینی مورد انتظار را درخیلی از آقایان نمی‌بینیم. باید فکری کرد و این فکر را در عرصه عمومی وارد ساخت.

باید پاسدار اخلاق، فرهنگ و ارزشها بود. باید علم نقد را برافراشت و شمشیر دو لبهٔ نقد را بر پیکرهٔ سیاستها و رفتارهای غلط فرود آورد. این شمشیر چیزی جز ارزشها، اهداف و مبانی انقلاب اسلامی نیست. آرزو می‌کنم تا بتوانم در راستای تبیین انقلاب اسلامی و برافراشتن این علم نقد توفیق پیدا کنم.

نمایندگان مجلس هشتم با در نظر گرفتن خدا، ظرفیت و گفتمان انقلاب اسلامی را فراموش

نکنند. هر آرزویی که داشته باشند انقلاب اسلامی ظرفیت توجه به این درخواستها را دارد.

انقلاب اسلامی یک گفتمان جامع، ریشه دار، تاریخی و فرهنگی است و عدالت را همه سویه و حقوق شهروندی را جامع می‌بیند. من درخواستی عاجزانه از نمایندگان مجلس هشتم دارم و آن این است که به این ظرفیت‌ها و قابلیت‌ها توجه کنند و شجاعانه و دلسوزانه بر اساس این ظرفیت‌ها و استعدادها به دو وظیفهٔ تقنینی و نظارتی خود جامهٔ عمل بپوشند.

مجلس هشتمی‌ها وکیل ملت باشند نه وکیل دولت. راه یافتگان به مجلس هشتم از حقوق مردم دفاع کنند و دچار خود سانسوری نشوند و آنجایی که دفاع از منافع مردم با منافع شخصی و گروهی آنان مغایرت پیدا می‌کند، اولویت را به حقوق منافع مردم دهند و به شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی از صمیم قلب ملتزم باشند.

[در تحلیل ثبت نام چهره‌های شاخص درانتخابات مجلس هشتم]: انسانهای شاخص باید تعریف شوند. من شاخص بودن را معروف بودن تعریف نمی‌کنم، بلکه شاخص بودن را محتوایی می‌بینم. شاخص کسی است که انقلابی باشد، ساده زیست و پاک، متخصص و مجرب باشد و وظیفهٔ نمایندگی را خوب فهم کند؛ کسی که متملق نباشد و حقیقت‌گرا و شجاع باشد. چه بسیار افرادی که شاخص نیستند و معروفند و چه بسیار افراد غیر معروفی که شاخص هستند

مردم وظیفه دارند به لحاظ محتوایی شاخصهایی را انتخاب کنند و به صرف معروفیت افراد نباید مطمئن از شاخص بودن آنها بود. وظیفه، وظیفهٔ خطیر و سنگینی است و بخشی از ثمرهٔ آگاهی مردم در انتخاب آنها قابل رد یابی است.

روشنفکران و عالمان دینی مردم را آگاه کنند تا مردم انتخاب فهیمانه‌ای داشته باشند. متأسفانه نگران آن هستم که شاخصها بر اساس ملاکهای ظاهرگرایانه تعریف شود. مدتی است جامعه ما دچار ظاهر پرستی است و فکر می‌کنم بزرگان دین باید معرفت دینی مردم را تعمیق بخشند و آنها را نسبت به ظاهری پرستی برحذر دارند.

پیش بینی ما در علوم اجتماعی بامطلوبیت‌ها همراه است و پیش بینی محض نداریم. آرزوی من این است وتصورم این چنین است و قرائن نیز این را تأیید می‌کند که مجلس هشتم یک مجلس طیفی، رقابتی، متعادل، متخصص و مجرب خواهد بود.

شخصاً معتقدم مجلس هشتم به وظیفهٔ نمایندگی خود نزدیکتر خواهد بود و امیدوار هستم مجلس هشتم مصداق نقد درون گفتمانی باشد و به سهم خود تلاش می‌کنم چنین مجلسی تحقق پیدا کند. حسب وظیفه روشنفکری خود تلاش می‌کنم آگاهی لازم را به مردم بدهم.

از تمام کسانی که به بنده محبت داشته و سخاوتمندانه از حقیر درخواست ثبت نام در نامزدی انتخابات مجلس هشتم را داشته‌اند، عذرخواهی می‌کنم. بنده ناگزیر این درخواست را

رد کردم. امیدوارم ملت شریف ایران از نمایندگی بنده خاطرهٔ خوشی در ذهن داشته و بنده را در کسوت و رسالت جدید یاری کنند و برای موفقیتم دعا گو باشند.

تشکیل نهضت جهانی غیردولتی علیه صهیونیسم

۱۹ بهمن ۱۳۸٦/ خبرگزاری مهر

باید از همهٔ ظرفیت‌های رسانه‌ای و نرم افزاری در برپایی یک نهضت جهانی ضد صهیونیستی استفاده کنیم. اکنون تمام کار ما این است که برای مدتی احساسات مردم را تحریک می‌کنیم و به مرور موضوع فلسطین را فراموش می‌کنیم.

[با اشاره به اوضاع فاجعه‌آمیز غزه و جنایات رژیم صهیونیستی]: ما در قضیهٔ فلسطین از همهٔ امکانات نرم افزارانه خود استفاده نکرده‌ایم.

علاوه بر راه‌کارهایی چون برپایی نشست و کنفرانس و غیره که معمولاً فقط به صدور قطعنامه یا بیانیه منجر می‌شود، باید بخش‌های غیردولتی جامعه، نظیر روزنامه نگاران، نخبگان و اصحاب رسانه هم وارد میدان شوند و با تمام قوا افکار عمومی جهان را نسبت به جنایات رژیم صهیونیستی در غزه آگاه کنند.

[با انتقاد از دولتی شدن همهٔ امور در کشور از جمله موضوع فلسطین]: واقعیت این است که افکار عمومی جهان اسلام و افکار عمومی داخل کشور هنوز به اندازهٔ کافی بسیج نشده است و فضای غبارآلود درگیری‌های سیاسی باعث شده است که موضوع غزه و فلسطین آنچنان که باید مورد توجه افکار عمومی جهان قرار نگیرد.

باید از همهٔ ظرفیت‌های رسانه‌ای در برپایی یک نهضت جهانی ضد صهیونیستی استفاده کنیم؛ درحالی که اکنون تمام کار ما این است که برای مدتی احساسات مردم را تحریک می‌کنیم و به مرور موضوع فلسطین را فراموش می‌کنیم تا دوباره اسرائیل جنایتی انجام دهد و ما دوباره یاد فلسطین بیفتیم.

[با انتقاد از رویکردهایی که موجب مظلوم نمایی صهیونیست‌ها می‌شود]: هولوکاست آنچنان که عده‌ای فکر می‌کنند عامل اصلی پیدایش صهیونیسیم نیست، بلکه عامل تشدید کنندهٔ آن است؛ بنابراین، سیاستهای تندروانه در نفی هولوکاست به صهیونیست‌ها فرصت می‌دهد که تبلیغات وسیعی به نفع خود در جهان به راه بیندازند.

همیشه باید بین صهیونیسم و یهودیت تفکیک قائل شد. باید کاری کنیم که در مجامع جهانی، مرتب علیه اسرائیل قطعنامه صادر شود و این نیازمند دیپلماسی پیچیده و عاقلانه است نه حرفهای تند.

[ضمن تأکید بر ضرورت تفکیک نقد و نفی هولوکاست]: اصرار بر نفی هولوکاست روی

زخم تاریخی یهودیان نمک می‌پاشد و یهودیان را بیشتر به صف صهیونیست‌ها می‌راند که این بسیار خطرناک است. فراموش نکنیم که در کنفرانس هولوکاست در تهران هم اکثر شرکت کنندگان اصل وجود هولوکاست را نفی نکردند.

از اصحاب رسانه در کشور برای امضای یک نامهٔ سراسری در اعتراض به جنایتهای رژیم صهیونیستی در غزه دعوت می‌کنم. پیوند دادن و مرتبط کردن روشنفکران سراسر جهان در موضوع فلسطین می‌تواند یک راهکار مؤثر در این مسئله باشد.

کلیت موضوع احراز صلاحیت را باید تأیید کرد
برخورد سلیقه‌ای و شخصی صورت نگیرد

۹ آذر ۱۳۸٦

حضور حداکثری مردم مستلزم آن است که برخورد صرفاً قانونی و غیرسلیقه‌ای با نامزدهای انتخابات صورت گیرد و از سازوکارهای قابل قبولی برای احراز صلاحیتها استفاده شود.

به عنوان مثال با تحقیقات محلی چگونه می‌توان التزام به ولایت فقیه و قانون اساسی را به دست آورد؟ شایستگی‌های نمایندگی اقتضائات خود را دارد و کار احراز صلاحیتها باید خیلی دقیق و فنی صورت گیرد.

[در خصوص بحث‌هایی که در بارهٔ ورود مقام معظم رهبری به بحث احراز صلاحیتها مطرح می‌شود]: درمقطع کنونی که هنوز موضوع احراز صلاحیتها درسطح اعلام نظر هیئت‌های اجرایی است و هنوز هیئت‌های نظارت نظر خود را اعلام نکرده‌اند؛ طرح بحث ورود به این موضوع را، در شأن ایشان نمی‌دانم.

حضور حداکثری با کاندیداها مرتبط است. هرقدر بتوانیم درچارچوب قانون اساسی و مبانی اسلامیت و جمهوریت فلسفهٔ سیاسی خود، سعهٔ صدر نشان دهیم و از برخوردهای غیرقانونی پرهیز کنیم، مطمئنا حضور حداکثری تضمین‌شده‌ای خواهیم داشت. در غیراین صورت نباید از یک طرف شاهد برخوردهای غیرقانونی و سلیقه‌ای بوده و از سوی دیگر توقع حضور حداکثری را داشته باشیم.

اظهارنظر خود در باره موضوع تعیین صلاحیتها را به بعد از گزارش هیئت نظارت در این مورد موکول می‌کنم و در خصوص رد صلاحیت تعدادی از نمایندگان فعلی مجلس، که باعث شگفتی بنده شد و اینکه با چه سند و مدرک محکمه‌پسندی رد صلاحیت شده‌اند، حیرت زده‌ام. اما با این وجود قضاوت نهایی را باید به بعد از اعلام نتیجهٔ هیئت‌های نظارت موکول کرد.

اتفاقات بعد از رد صلاحیتها در حد اعتراضات از باب فضاسازی بعضاً مثبت و مؤثر است. بعضی از فضاسازی‌ها هم قابل قبول نیست و ممکن است از باب تضعیف جایگاه هیئت اجرایی

و هیئت نظارت باشد، اما در بعضی موارد تظلم‌خواهی است و این بخش از نظر من قابل قبول است.

آن بخش از تظلم‌خواهی که به نام تظلم و دادخواهی کلیت جایگاه نظارت و احراز صلاحیتها را زیر سؤال می‌برد قابل قبول نمی‌دانم. کلیت موضوع احراز صلاحیت را باید تأیید کرد، اما در این راستا باید مراقبت کرد که برخورد سلیقه‌ای و شخصی صورت نگیرد و تمام برخوردها روشمند و قاعده‌مند باشد.

هرکسی در هر سطحی احساس تکلیف می‌کند و احساس می‌کند که ممکن است حضور حداکثری کمرنگ شده و یا می‌تواند برخورد سلیقه‌ای را کمرنگ کند، وظیفه دارد که وارد ماجرا شود تا فقط در چارچوب قانون برخورد صورت گیرد.

باید سازوکارهای احراز صلاحیتها دقیق باشد و این کار توسط افرادی اجرا شود که کارکشتگی لازم را داشته باشند.

هر دلسوزی که احساس می‌کند ممکن است حضور حداکثری دستخوش یک‌سری آشفتگی‌ها شود به صلاح است که وساطت کند و این امر ممدوحی است.

ضرورت اجتهاد در انقلاب اسلامی، نسبت دیالکتیکی اسلامیت و جمهوریت، مردم سالاری دینی در فلسفه سیاسی امام (ره)

۱۲ بهمن ۱۳۸٦/ خبرگزاری ایسنا

اصول ثابت انقلاب اسلامی را در کل‌گرایی توحیدی یا نگرش صدرایی امام (ره)، اسلام‌گرایی، عدالت خواهی و مفاهیمی مثل استقلال از بیگانه، آزادی، در وجوه جمعی و فردی، و جمهوری اسلامی می‌دانم.

با مفهوم جمهوری اسلامی در اصول ثابت انقلاب اسلامی، پای مردم به میان کشیده می‌شود. وقتی پای جمهوریت به میان کشیده می‌شود، یک سؤال پیش روی قرار می‌گیرد و آن اینکه جایگاه فلسفهٔ اجتماعی جمهوریت در اندیشه امام (ره) کجاست؟

نمی‌توان از کنار این سؤال به راحتی گذشت و یا یک پاسخ دم دستی به آن داد. باید دقیقا در اندیشهٔ فلسفهٔ اجتماعی امام (ره)، جایگاه جمهوریت را ردیابی کرد و به این سؤال پاسخ داد که اگر قرار است امام متأثر از ملاصدرا بوده و انقلاب اسلامی را رقم زده باشد، عنصر جمهوریت در اندیشهٔ ملاصدرا چه نقشی دارد، آیا عنصر جمهوریت یک عنصر دیگری نیست که امام (ره) آن را اضافه کرده باشد و آیا جایگاه مردم را ملاصدرا هم همان‌طوری می‌دید که امام می‌دیده است؟

فهم اصول ثابت انقلاب اسلامی به رغم آنکه خیلی‌ها با آن برخورد ساده و سطحی می‌کنند، چندان هم آسان نیست. معمولاً در سالهای اول انقلاب مدام می‌شنیدیم که سه اصل رهبری،

اسلام و مردم ذکر می‌شود. ولی فکر می‌کنم که این، برخوردی ابتدایی است و باید تلاش کنیم که عطف به یک شناخت‌شناسی متناسب و قابل قبول، یک درک فلسفی‌تر و نظری‌تر از انقلاب اسلامی به‌دست دهیم که بتواند به دو سطح و لایهٔ انتزاعی و انضمامی توجه داشته باشد.

نباید انقلاب اسلامی را به عنوان یک حادثهٔ سیاسی صرف که در دههٔ فجر اتفاق افتاد، محدود به شرایط جغرافیایی ایران تعریف کرد و شاید یک معنا از اجتهاد در انقلاب اسلامی، فهم این لایه‌های نظری و فلسفی عمیق انقلاب اسلامی باشد.

اجتهاد در انقلاب اسلامی باعث نجات جمهوری اسلامی و باز تولید آن است. باید عمدتاً لایهٔ فلسفی و نظری انقلاب اسلامی را در اندیشهٔ نظری و فلسفی امام (ره) جستجو کرد. وقتی دنبال لایهٔ فلسفی و نظری انقلاب اسلامی بودم، به تفکر صدرایی امام (ره) برخورد کردم و متوجه شدم که در پس این انقلاب اسلامی و در زیر این لایه‌ها، یک کل‌گرایی توحیدی نهفته است.

این کل‌گرایی، ریشه در نگرش صدرایی امام (ره) بر اساس تلفیق خدا، خرد و عشق یا به تعبیری قرآن، برهان و عرفان در اندیشهٔ ایشان دارد. یعنی اندیشهٔ امام به تأسی از ملاصدرا هیچ ثنویتی را برنمی‌تابد.

ثنویتهای رایج دنیا و آخرت، دین و سیاست، ذهن و جسم در اندیشهٔ امام وجود ندارد. این تفکری است مبتنی بر اصالت بخشیدن به وجود و نگاه تشکیکی و ذومراتبی به موجودات عالم عطف به اصالتی که به مفهوم هستی و وجود بخشیده می‌شد.

عطف به این کل‌گرایی توحیدی است که لایه‌های متفاوت آن را در اندیشهٔ امام (ره) یعنی در معرفت‌شناسی و زندگی های فردی و اجتماعی می‌بینیم و از اینکه به سهم خود لایهٔ زیرین این اندیشه را فهم کرده‌ام، بسیار خوشحالم. با توجه به همین نگاه بود که متوجه شدم، می‌شود ظهور و پیدایش انقلاب اسلامی را به سفر چهارم ملاصدرا ارجاع داد؛ بدین‌گونه که حکیم متأله ما، یک مأموریت ناتمام در سیر و سلوک عرفانی خود دارد و آن اینکه باید به سراغ مردم آید و رسالت عرفانی و معنوی خود را کامل کرده و مردم را به سوی حق تعالی هدایت کند، البته این مردم، هر مردمی نیستند، بلکه به حقانیت رهبر خود پهلو می‌زنند.

اینکه حضرت امام (ره) می‌فرمایند جمهوریت، شکل را تعیین می‌کند، اما محتوای حکومت و ویژگی اشخاص حاکم را اسلام تعیین می‌کند، در جهت‌گیری کلی درست است، اما احساس می‌کنم یک برخورد دیالکتیک‌تری را باید نسبت به اسلامیت و جمهوریت داشت.

هرچه بیشتر سعی کنیم که نگرش صدرایی، حکمت متعالیه و اسفار اربعه را فهم کنیم، بهتر متوجه انقلاب اسلامی می‌شویم؛ البته موضوع، لایه‌های انضمامی‌تر و اجتماعی‌تری هم دارد که هرچه به لایه‌های بالاتر نزدیک‌تر می‌شویم وجه انضمامی آن پررنگ‌تر می‌شود.

لایهٔ دوم، تفکر اسلامی و شیعی است. این کل‌گرایی توحیدی به یک نگاه فقهی خاص

و نگاهی که نبوت، امامت و ولایت را در درون خود به صورت منطقی به‌وجود می‌آورد، می‌انجامد؛ شیعه هم در ادامهٔ این نگاه، سلسله مراتبی تعریف می‌شود و عنصر ناب شیعه نیز تفکر عدالت‌خواهی آن است.

در لایهٔ دوم به آموزه‌های اسلامی شیعی و عدالت‌خواهی می‌رسیم و آن را به دلیل نگاه کل‌گرایی توحیدی و نگاه سلسله مراتبی و تلفیقی دین و سیاست و ضد ثنویت نهفته در کل‌گرایی توحیدی بی‌ارتباط با لایه‌های زیرین نمی‌دانم. به طور طبیعی در دل این توحیدگرایی، نبوت‌گرایی، امامت‌گرایی و ولایت‌گرایی نهفته است؛ به همین علت است که امام (ره) می‌فرمایند ولایت فقیه صرف تصورش موجب تصدیق می‌شود.

مبنا و منشأ این تصور منتج به تصدیق، می‌تواند کل‌گرایی توحیدی باشد که هرچه به لایه‌های بالاتر نزدیک می‌شود اجتماعی‌تر می‌شود و این لایه را می‌توان در شعارهای انقلاب اسلامی در قالب استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی و تصویب قانون اساسی بعد از شکل‌گیری آن حادثهٔ عظیم به نام انقلاب اسلامی متجلی دید.

در شناخت‌شناسی مورد نظر ما، حتماً باید بین عوامل علی و اعدادی پیوندی برقرار شود تا حادثه‌ای خلق شود. با این تحلیل منکر عوامل اعدادی در فهم و تجلی لایه‌های انضمامی حادثه انقلاب اسلامی نیستیم.

در این راستا می‌توان به عوامل اجتماعی همچون شکاف بین توسعهٔ سیاسی و توسعهٔ اقتصادی، بی‌توجهی به توسعهٔ سیاسی، فقر فزاینده، بی‌توجهی به عدالت و تبعیض، به عنوان برخی از عوامل اعدادی اشاره کرد. اینها می‌توانند عوامل اعدادی باشند، اما نمی‌توانند رقم‌زنندهٔ انقلاب اسلامی باشند.

این سخن امام که از انقلاب اسلامی به عنوان تحفه و هدیهٔ الهی یاد می‌کنند، می‌تواند منشأ توجه فلسفی‌تر، معنوی‌تر و الهی‌تر به انقلاب اسلامی باشد. حضرت امام (ره) اندیشه ملاصدرا را کامل کرده‌اند. یعنی شاید در بروز و ظهور انقلاب اسلامی بتوان گفت امام (ره) تحت تأثیر ملاصدراست، اما در تداوم آن، امام (ره) عنصری به نام جمهوریت اضافه می‌کنند که این جمهوریت اگر چه ممکن است به طور اجمال در نگرش ملاصدرا باشد، اما به صورت تفصیلی‌تر در اندیشهٔ امام (ره) آمده است.

جایگاه این جمهوریت به تعریفی که امام (ره) از مفهوم جامعه دارند، برمی‌گردد؛ چرا که ایشان به جامعه، جایگاهی ویژه می‌دهند به گونه‌ای که می‌شود نسبت جامعه با دین را یک نوع نسبت عموم و خصوص من وجه تلقی کرد و عطف به این نگاه است که جایگاه حق مردم، مردم سالاری و جمهوریت قابل تفسیر می‌شود.

بدین ترتیب اصول ثابت انقلاب اسلامی که شرح آن آمد، مغایرتی با سه اصل رایج در

مباحث رهبری، اسلام و مردم ندارد، اما این برداشت، برداشتی فلسفی‌تر است که اگر به آن پاسخ داده نشود، عنصر سه‌گانهٔ ذکرشده، بدون آنکه به ابعاد فلسفی و نظری آن توجهی داشته باشیم، در سطحی بسیار ابتدایی قابل تفسیر است.

عطف به فلسفهٔ سیاسی امام (ره) که همان جمهوری اسلامی یا مردم سالاری دینی و یا به عبارتی تعریف جدیدی از مشروعیت که حاوی دو مؤلفه حقانیت و مقبولیت است، باید دقت کنیم که اگر عملاً از این فلسفهٔ سیاسی دور شویم، در واقع از اصول آن دور شده‌ایم.

مشروعیت به معنای قانونیت یک نظام است. مشروعیت بدان معناست که یک نظام در چه صورتی از قانونیت لازم برخوردار است و می‌تواند از ضمانت اجرایی لازم برای برخوردها، اوامر و نواهی خود استفاده کند.

در مشروعیت مبتنی بر مردم سالاری دینی باید به دو عنصر حقانیت و مقبولیت توجه داشت و این معنا همان است که در اندیشه ملاصدرا به عنوان شرط ثبوت و اثبات مطرح شده است. این قابلیت در فلسفه سیاسی امام (ره) وجود دارد که به لحاظ نظری، هم سنت‌گرایان و هم نوگرایان اجتماعی را در مفهومی به نام مردم سالاری دینی جمع می‌کند.

اسلامیت این چنین نظامی به حقانیت و جمهوریت آن به مقبولیت برمی‌گردد و خود این جمهوریت است که پای مردم سالاری را به میان می‌کشد و میدان مانور برای نوگرایان اجتماعی باز می‌کند. همواره باید متوجه باشیم که قطع نظر از آن مبانی فلسفی سنت‌گرایانه و خداگرایانه امام (ره)، ایشان با طرح مردم سالاری دینی برای اداره کشور، هم زمینه را برای سنت‌گرایان اجتماعی فراهم می‌کنند و هم نوگرایان اجتماعی.

مشروطه به دلیل اینکه یک فرهنگ سیاسی منسجم و یک فلسفه سیاسی دو مؤلفه‌ای قابل قبول نداشت، نهایتا نتوانست نیروهای اجتماعی را جمع کند و به محض اینکه در اختیار نوگرایان اجتماعی، متناسب با شعارهای فلسفه سیاسی خود قرار گرفت، سنت‌گرایان اجتماعی حذف شدند و با حذف این سنت‌گرایان، پشتوانه مردمی انقلاب مشروطه از بین رفت و سر از کودتا درآورد.

این قابلیت نظری در انقلاب اسلامی به مراتب بیشتر است. باید مراقبت کرد که عملاً نه حقانیت فدای مقبولیت و نه مقبولیت فدای حقانیت شود، نشاید که به دلیل بار سنت‌گرایانه فلسفی انقلاب اسلامی، نوگرایان اجتماعی حذف شوند.

اگر نوگرایان اجتماعی حذف شوند به معنای حذف مقبولیت و عنصر جمهوریت و حذف یک بخش از نیروهای اجتماعی در جامعه است که این می‌تواند خطری جدی برای نظام ما باشد.

این یکی از اصولی است که در نظام جمهوری اسلامی باید همواره به آن توجه و مواظبت کرد که عملاً صف‌آرایی‌ها به حذف نیروهای سازنده و اصلی نینجامد. فکر نکنیم که وجه

نظریه‌پردازی انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی تمام شده و امام (ره) به تمام و کمال این را مطرح کرده‌اند. به رغم همهٔ ارادتی که به حضرت امام (ره) دارم و خود را مدیون این بزرگوار می‌دانم، معتقدم که روشنفکران، عالمان و فرهیختگان ما باید این تفکر حضرت امام (ره) را بسط دهند؛ یعنی به لحاظ فلسفهٔ محض، فلسفهٔ عملی و دلالتهای سیاسی و اجتماعی باید آن را گسترش دهند؛ چون اگر این را رها کرده و بسط ندهیم، ممکن است دچار کج‌سلیقگی‌ها و روزمرگی‌ها شویم و یکباره نگاه کنیم که خدای ناکرده انقلاب اسلامی با فاجعه روبه‌رو شده است.

به یک معنا اجتهاد در اندیشه امام (ره) و حتی در انقلاب اسلامی را باید در دستور کار خود قرار دهیم. نمی‌توان برای نشان دادن اینکه جمهوری اسلامی تجربه موفقی است، دست به هر کار و خلطی زد. خود انقلاب اسلامی تجربهٔ موفق بشری است. بخشی از دستاوردهای ما در قالب نظام جمهوری منطبق با انقلاب اسلامی است که آن را به عنوان دستاورد قابل قبول به جهان مطرح می‌کنیم، اما بخشی از آن اصلاً قابل قبول نیست و این بخش را نباید به پای انقلاب اسلامی نوشت.

باید بین اصول و مبانی انقلاب اسلامی از دستاوردها جدایی ظریفی در نظر گرفت. خطری که الآن احساس می‌کنم، اباحه‌گرایی و عملگرایی سیاسی، رفتارهای ماکیاولیستی، ابزارگرایانه و پراگماتیستی است که متأسفانه از بعد از جنگ آغاز شده و الآن به‌رغم اینکه شعارهای ما نوعی بازگشت به آرمانهاست، اما در عمل شاهد یک رفتار متناسب با این رجعت نیستیم.

به دلیل آنکه توجه چندانی به وجه نظریه‌پردازی نمی‌شود، بلکه بیشتر با یک عملگرایی و اباحه‌گرایی سیاسی از جنس ابزارگرایی دینی آن روبه‌رو هستیم.

بعد از جنگ عملاً شاهد عملگرایی و اباحه‌گرایی سیاسی اما بدون استفاده از دین، ابزارها، نمادها و ارزشهای دینی و به نام مدیریت علمی بودیم که آن‌هم برای ما مورد قبول نبود، اما الآن همان عملگرایی سیاسی را شاهدیم، منتهی با ابزارها، نمادها، ارزشها و نهادهای دینی؛ به این معنا که رابطه معکوس شده؛ یعنی آنچه که اصالت دارد عمل، مصلحت و مقبولیت است و در این بین پشتوانه‌های فلسفی و نظری و حتی تئوریک برنامه‌ها و سیاستها مغفول واقع شده است.

[وی در پاسخ به منبع و منشأ صراحت‌گویی و شجاعتش]: شجاعت خود را مدیون انقلاب اسلامی می‌دانم و به آن به مثابهٔ وظیفه می‌نگرم، از این رو، به عنوان کسی که وظیفه دارد شجاعانه مطالب خود را مطرح کند، سخن می‌گویم؛ و البته منتظر نقد دیگران هم هستم و امیدوارم که نقد وجود داشته باشد، حتی اگر این نقد، نقد تندی هم باشد، اما «نقد» باشد از آن استقبال می‌کنم.

[دربارهٔ قیاس احزاب و جریانهای مختلف سیاسی کشور از نظر عمل به آرمانهای امام (ره) و انقلاب]: باید اشاره کنم که ما فاقد حزب تعریف شده در کشور ـ حزبی که مظهر جامعه

مدنی باشد ـ هستیم. از یک سو تجربه متراکم و عقلانی سیاسی را شاهد نیستیم و از سوی دیگر رفتارهای دوگانه داریم، از یک سو حزب و تشکل را زیر سؤال می‌برند و از سوی دیگر اعلام می‌کنند که فقط تشکل‌های نام و نشان‌دار باید فعالیت کنند.

یک عده از تشکل‌های ما ظاهراً عَلَم اسلام‌گرایی و یک عده عملاً عَلَم جمهوریت‌گرایی را بلند کرده‌اند، این در حالی است که این دو عَلَم ناقصند، یعنی باید یک عَلَم جامع وجود داشته باشد؛ البته این امر جدای از آن است که در عمل آنچه که اتفاق می‌افتد نه نسبتی با اسلامیت‌گرایی و نه نسبتی با جمهوریت‌گرایی دارد. در بعضی مواقع احساس می‌کنیم به دلیل آنکه احزاب مرام، فلسفهٔ سیاسی و ایدئولوژی شفاف و تعریف‌شده‌ای ندارند، دچار روزمرگی می‌شوند و رفتارهای متغیر و متلونی از خود نشان می‌دهند.

در این راستا، باید معیارها و اصول انقلاب اسلامی را تعریف و تلاش کرد که به طور جامع تحقق یابد و بعد سنجید که چه گروه و حزبی به آن نزدیک‌تر و چه گروهی از آن دورتر است.

معتقدم انقلاب اسلامی و اصول آن به حد کافی از ظرفیتی برخوردار است که گروههای مختلف به رغم اختلاف سلیقه در داخل این ظرفیت، چالش و مقابله کنند و البته مراقب باشند که این رقابت به آن اصول، آسیبی وارد نکند.

در مردم‌سالاری دینی، هم توجه به اسلامیت و هم توجه به جمهوریت است. امری که مابه الاشتراک بسیاری از گروهها است. به شرطی که در عمل وقتی گروهها قدرت را به دست می‌آورند، دچار منفعت‌گرایی‌ها و مصلحت‌گرایی‌های کاذب نشوند و به حذف رقیب اهتمام نورزند؛ چون این حذف، نهایتا به حذف خود آنها هم خواهد انجامید و انقلاب اسلامی را با چالش جدی روبه‌رو خواهد کرد.

به هیچ‌وجه نباید اصول را فدای فروع کرد. معتقدم حتی در جایی‌که مجبوریم در برخی از مواقع از اصول خود چشم‌پوشی کنیم، آن زمان و مکان بخصوص باید به طور قاعده‌مند و روشمند تعریف شود.

برای ما مصلحت اصل نیست؛ یعنی حتی آن زمانی‌که مجبور هستیم بنا به مصالحی یک تصمیم موقت بگیریم، باید دقت کنیم که این تصمیم موقت است و همواره باید چاره‌اندیشی کنیم که از این تصمیم قطعی و موقت خارج شویم، همیشه به لحاظ ذهنی این مسئله را به خاطر بسپاریم که تصمیم مصلحتی یک تصمیم اولاً و بالذات نیست، ولو اینکه ضروری است که به آن تن دهیم، اما یک تصمیم ثانوی و بالعرض است و باید راهی برای برون‌رفت از آن پیدا کنیم. نشود که مصلحت در پی مصلحت مطرح شود و نهایتا این تصمیمات ثانیاً و بالعرض تبدیل به تصمیمات اولاً و بالذات شود و در پایان نگاه کنیم و ببینیم که هیچ چیز از آن تصمیمات حقیقی باقی نمانده است.

مصلحت‌گرایی نباید هژمونی و گفتمان غالب شود، حتماً باید یک عقل جمعی و تصمیم خردمندانه در پس آن وجود داشته باشد و این‌طور نباشد که عده‌ای مصلحتی را به صورت غیر روشمند به نظام تحمیل کنند. همواره باید مراقبت کرد که مصلحت افراد، اشخاص، گروهها و جناحها به جای مصلحت نظام به خورد ملت داده نشود؛ چرا که مصلحت کلان نظام، جایگاه، تعریف، قاعده، روش و محدودیت زمانی و مکانی خود را دارد. نشاید که به دلیل اینکه می‌خواهیم مدام عظمت جمهوری اسلامی را به رخ بکشیم، از ارکان رکین و اصول انقلاب اسلامی غافل شویم و به مصلحت‌گرایی‌های کاذبی که هیچ نسبتی با حقایق نظام ندارد، تن دهیم. البته بماند که ما عملاً نتوانسته‌ایم یک نظام‌سازی قوی داشته باشیم؛ یعنی دچار تعارض و گسست هستیم، گسست در عناصر نظام اجتماعی، در اهداف و وسایل، در مبنا و بنا کاملاً وجود دارد. به این گسست‌ها و ناموزونی‌ها توجه نداریم. برای مثال، در هستی‌شناسی خود از نگرش صدرایی می‌گوییم، اما عملاً معرفتهای پوزیتیویستی و کمیت‌گرا و اثبات‌گرا را حاکم کرده‌ایم و وقتی می‌خواهیم عظمت جمهوری اسلامی را به رخ بکشیم، به جای اینکه یک نگاه کیفی کرده و به چند سؤال خوب بشری و پاسخ خوب خود به این پرسشها بپردازیم، به آمارها و ارقامی می‌پردازیم که ریشه در پوزیتیویسمی دارد که نشأت گرفته از امانیسم است. این امور شکافهایی است که تلاش علمی، نرم‌افزاری و... را می‌طلبد و در این خصوص چشمم به نهادهای رسمی آب نمی‌خورد. معتقدم اصحاب درد و اندیشه که در خارج از عرصهٔ رسمی هستند، باید چاره‌اندیشی کنند.

نباید مقبولیت‌گرایی و فضیلت‌گرایی فدای یکدیگر شوند

۱۹ بهمن ۱۳۸٦/ خبرگزاری ایسنا

امیدوارم میثاق مستحکم و پایداری را با امام منعقد کنیم و این میثاق فراموش نشود. می‌خواهم تبیینی از انقلاب ارایه دهم تا بتوانیم ارزیابی کنیم که چقدر از این معیارها فاصله گرفته‌ایم.

[در اولین نشست رسمی ائتلاف فراگیر اصولگریان]: امام (ره) می‌فرمایند انقلاب اسلامی ایران از همهٔ انقلابها جدا است. هم از بدو پیدایش و هم در انگیزهٔ آن و طبیعی است که این یک تحفهٔ الهی و پدیدهٔ غیبی است که بر ملت مظلوم و غارت‌زده، عنایت شده است. به نظر من به حد کافی این صحبت حضرت امام (ره) رسا است. یعنی نظریه‌های مربوط به انقلابهایی که در سدهٔ بیستم اتفاق افتاد، یعنی انقلاب فرانسه و انقلاب روسیه، هیچ یک قدرت تبیین انقلاب اسلامی را ندارند، چه از جهت صبغهٔ مادی و چه از جهت صبغهٔ معنوی. حتی اگر حضرت امام خمینی (ره) هم این عبارت را نمی‌فرمودند کسانی که این انقلاب را از نزدیک درک کرده و آن را لمس کرده‌اند، متوجه این معنا می‌شدند که این انقلاب هم از نظر شعارها و هم از نظر رهبری

یک انقلاب کاملاً متفاوت و الهی است.

این انقلاب از بن و اساس با سایر انقلابها متفاوت است؛ چرا که با حضور قاطبهٔ ملت با گرایشات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مختلف، حتی ملی - مذهبی‌ها، لیبرال‌ها و چپ‌ها رخ داد و همه در یک محدودهٔ زمانی به فرمانهای امام (ره) پایبند بودند.

در انقلاب ما شهری و روستایی، دانشجو و بازاری و گرایشات سیاسی مختلف حضور داشتند و همه خواهان سرنگونی رژیم شاه بودند. این انقلاب نسبتی با صبغه و سبقهٔ فرهنگی، تاریخی، تمدنی و فلسفی ما دارد. مرجع تقلید و مبارز بودن حضرت امام خمینی (ره) دو عنصر بسیار اساسی در پیروزی انقلاب محسوب می‌شد و به نظر می‌رسد که ایشان حضور در جایگاه مرجعیت تقلید را به عنوان درسی از حادثهٔ تنباکو گرفتند که حتماً باید به عنوان یک مرجعیت تقلید وارد مبارزات سیاسی شوند.

برخی گمان می‌کنند انقلاب اسلامی یک حادثهٔ خلق‌الساعه است. در حالی که باید گفت انقلاب یک حادثهٔ سیاسی نیست، بلکه یک سابقهٔ فرهنگی، تاریخی و اسلامی کهن دارد و به همین دلیل امام (ره) می‌گفتند این انقلاب قائم به شخص نیست. باید اجازه دهیم این انقلاب منتشر شود و شکوفا شود و نسل جدید هم بچشد آنچه را که ما چشیدیم. من شخصاً معتقدم این انقلاب، تجلی متراکم نورخدا بر روی زمین بود.

خداوند در انقلاب اسلامی رخ نمود و خود را نشان داد. امام (ره) می‌گفتند: «جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیش نه یک کلمه کم». چرا نگفتند اسلام صرف یا جمهوری صرف؟ می‌گویند جمهوری اسلامی، یعنی یک مبنایی برای مشروعیت به دست می‌دهند. بشر در خصوص سؤال مشروعیت نظام یا سراغ پاسخ فیلسوف شاهی افلاطونی رفته و به دنبال فضائل شخصی بوده و یا به دنبال پاسخ ماکیاولی رفته و در پی شکل حکومت بوده است. امام (ره) راه سومی را پیش پای مردم گذاشت. یعنی جمهوری اسلامی، هم به انتخاب مردم توجه دارد و هم به وجه فضیلت و حقیقت توجه دارد و هیچ یک دیگری را نفی نمی‌کند.

نباید مقبولیت‌گرایی و فضیلت‌گرایی فدای یکدیگر شوند. نباید عده‌ای به نام اینکه ما حقیقت‌گرا و فضیلت‌گرا هستیم، پای مردم را از حضور در زندگی سیاسی و سرنوشت اساسی خود کوتاه کنند. این ترجمانی از فاشیسم و اقتدارگرایی است و نباید به نام مقبولیت‌گرایی و رضایت عامهٔ مردم، وجه حقیقت و فضیلت قربانی شود که آن هم می‌شود حکومتهای آنارشیستی که هیچ فضیلتی را دنبال نمی‌کند. نه اسلامیت منهای جمهوریت مشروعیت دارد و نه جمهوریت منهای اسلامیت.

ما همواره باید آگاه باشیم که این جمهوری اسلامی و فلسفهٔ سیاسی جدید، بیشتر میل به سنت دارد، اما ظرفیت توجه به نیروهای اجتماعی سنت‌گرا و نوگرا هر دو را دارد. خطری

که جمهوری اسلامی را تهدید می‌کند این است که سنت‌گرایان قدرت را به دست بگیرند و نوگرایان و جمهوریت‌گرایان را حذف کنند و خدای ناکرده اگر این اتفاق رخ دهد، یک‌بار دیگر واقعهٔ پس از مشروطه به صورت معکوس در این کشور اتفاق خواهد افتاد.

دقت کنید این مسئلهٔ حساسی است. امروز در شرایط حساسی هستیم و خدا را شکر می‌کنیم که جریانات نوظهور سوم در برابر جریانات سیاسی حاکم در حال پوست‌اندازی است و انقلاب منبسط می‌شود و باید در برابر عواملی که این انبساط جدید را برنمی‌تابند ایستادگی کنیم و با تمسک به شیوه‌های قابل قبول اجازهٔ ظهور به این پدیدهٔ نوظهور را بدهیم.

آخرین نطق پیش از دستور در مجلس هفتم: قرارمان بندگی بود نه خدایی

۳ اسفند ۱۳۸٦/ خبرگزاری مهر

راهپیمایی شکوهمند ملت ایران در ۲۲ بهمن جای تقدیر دارد. حضور شکوهمند و عزت آفرین ملت ایران در راهپیمایی ۲۲ بهمن بیانگر میثاق ملی و مجدد با ارزشهای تاریخی و ریشه دار انقلاب اسلامی است. این حضور با شکوه را به پیشگاه امام زمان (عج) و مقام معظم رهبری تبریک و تهنیت می‌گویم.

روز گذشته شاهد تشییع آبرومند پیکر مرحوم آیت‌الله توسلی یار دیرینه و وفادار امام (ره) بودیم. حضور چهره‌های مختلف فرهنگی و سیاسی مبارز و شناخته شده با سلایق گوناگون، تلویحاً پیامی را منتشر می‌کرد؛ پیامی هر چند صامت، اما بسیار رسا و معنادار؛ پیام مظلومیت یک انقلاب و یک فرهنگ. در نگاهها و سکوت‌ها و تسلیت گفتن‌ها یک فریاد وجود داشت؛ فریادی از عمق دل و جان، راستی به کجا می‌رویم؟

چرا آرمانهای متعالی و حقیقت‌گرایانهٔ تاریخی و اسلامی ما دستخوش نیات و افعال غیر اخلاقی عده‌ای قلم به دست جاهل و هتاک قرار می‌گیرد. چرا شاهد توهین آشکار نسبت به بیت شریف و تلویحاً شخص حضرت امام (ره) هستیم.

چرا عملاً شاهد روند فزایندهٔ سیاستها و رفتارهای غیر اخلاقی، توجیه وسیله به واسطه هدف و استفاده از ارزشهای دینی و اخلاقی هستیم. مگر با انقلاب الهی و اسلامی قرارمان توسعهٔ عبودیت و بندگی نبود؟ مگر قرارمان توسعهٔ ارزشها و فضیلت‌های انسانی نبود؟ چه کسی به ما این اجازه را می‌دهد که به جای توجیه رفتارهای غیرموجه و غیراخلاقی خود، به دیگران تهمت‌های غیراخلاقی بزنیم؟ ظاهراً فراموش کرده‌ایم قرارمان بندگی بود، اما خدایی می‌کنیم. در جایگاه خدا نشسته‌ایم و برای دیگران با غفلت از رفتارهای خود قضاوت اخلاقی می‌کنیم، اشکال کار کجاست، نادانی وجهالت ما، جایگاه ویژه نظام اسلامی یا خلط منافع جناحی و گروهی و یا مصالح کلان نظام؟

آیا اینکه امام می‌فرمایند حفظ نظام از اهم واجبات الهی است، توجیهی است برای رفتارهای آشکارا غیراخلاقی و ضد اسلامی ما؟ آیا مجازیم برای حفظ حکومت اسلامی دست به عمل زشت وغیر اخلاقی بزنیم؟ مگر نه این است که در بهترین حالت، نظام سیاسی ابزار و وسیله‌ای برای تحقق ارزشهای متعالی و احکام نورانی اسلامی است.

آیا مجازیم با خلط هدف، وسیلهٔ اخلاق را قربانی قدرت و حقیقت را فدایی مصلحت و در بهترین حالت و تفسیر، حقانیت را فدای مقبولیت کنیم؟ به نظر می‌رسد مصلحت‌گرایی‌های گروهی و جناحی و البته به نام مصلحت کلان نظام و بعضاً با استناد به فرمایشات پرمغز و گهر بار حضرت امام خمینی (ره) و با بی‌توجهی به روح این فرمایشات، سکه رایج اعمال و رفتار سیاسی ما گردیده است.

وظیفهٔ مقابله با این جریان خزنده که همچون موریانه پایه‌های استوار نظام را می‌خورد و سست می‌کند، بر عهدهٔ چه کسانی است؟ پرواضح است که در وهلهٔ اول این وظیفهٔ سنگین بر عهدهٔ سکاندار جمهوری اسلامی، یعنی ولایت فقیه است، اما آیا این وظیفهٔ ساختاری از دیگران به ویژه روشنفکران و درد آشنایان اخلاق‌گرا سلب مسئولیت می‌کند؟ آیا نباید در برابر کسانی ایستاد که می‌کوشند با حمایت برخی صاحبان قدرت و برخورد دوگانه شان، مواجهه اجتماعی و سیاسی را آنچنان سنگین کنند که دیگران به راحتی نتوانند با خیالی امن و آسوده به طرح اندیشه و آرای خود بپردازند؟ اگر محاکم قضایی ما در برابر شروع این جریان هتاکی و افترای برنامه ریزی شده حساسیت نشان می‌دادند و برخورد به موقع می‌کردند، آیا امروز شاهد اوج‌گیری این تهمت‌ها و هتاکی‌ها و مرگ ناگهانی و جانسوز مرحوم آیت‌الله توسلی بودیم؟

اکثر شما کاندیدای مجلس هشتم هستید، برای یک یک شما آرزوی توفیق در یک مبارزه سالم و اخلاقی در انتخابات را دارم و از مسئولان قضایی نیز خواهان برخورد قاطع، منصف و قانونی با هتاکان هستم.

فردا مجلس هفتم با تصمیم سرنوشت سازی روبه‌روست؛ انشاءالله که خواهید کوشید انسان فرهنگی و شایسته و آشنا با فضای داخلی و پر راز و رمز آموزش و پرورش را در این مسند بسیار حساس و انسان‌ساز انتخاب کنید.

در پایان از یکایک نمایندگان مجلس هفتم حلالیت می‌طلبم.

در پی شکایت از «عدالتخانه» و مسدود شدن آن؛ توصیه افروغ به موسویان برای سعه صدر بیشتر

۳ اسفند ۱۳۸۶/ روزنامهٔ سیاست روز

در پی شکایت عضو سابق تیم مذاکرات هسته‌ای کشور از سایت عدالتخانه، دکتر عماد افروغ

در گفت‌وگو با روزنامه سیاست روز خطاب به سید حسین موسویان توصیه نمود در مواجهه با رسانه‌ها با سعهٔ صدر بیشتری برخورد نمایند.

همیشه در قضاوت محتاط بوده‌ام، خصوصا در این‌گونه موارد که آبروی شخاص در میان است. همواره بر این اعتقاد بوده‌ام که مراجع حقوقی و قضایی باید نظر بدهند و حتی وزارت اطلاعات هم نمی‌تواند به عنوان مرجع نظر نهایی قرار گیرد.

اما به هر حال پایگاههای اینترنتی، چه مستقیم و چه غیرمستقیم به این مسئله پرداختند. در این میان بنده هم وقتی شنیدم که آقای موسویان که حق شکایت هم دارند و به هر حال با آبروی ایشان بازی شده است و قوهٔ قضاییه هم در مراتبی یک اظهار نظری کرده است، از پایگاهی و به طور خاص از پایگاه عدالتخانه شکایت کرده، متاثر شدم و البته متوجه هم شدم که به گفته مسئولان این پایگاه، عمدتاً به نقل از وزیر محترم اطلاعات و خبرگزاری‌های رسمی اخباری را منتشر کرده است.

البته ایشان حق انتخاب دارند که از چه کسانی شکایت کنند یا از چه کسانی شکایت نکنند! اما تعجب بنده این است که چرا پایگاههایی که به پشتیبانی دولت آمدند و این اتهام را پررنگ کردند، سکوت کرده‌اند!؟ از طرفی هم این سؤالات برای بنده معما نیست و حدس می‌زدم که چنین اتفاقی بیفتد. در همان ایام به عده‌ای از دوستان گفتم که این لقمه‌ای است که دیگران در سفرهٔ شما می‌گذارند و به موقع خودشان را کنار می‌کشند.

در یک کشور حقیقت‌گرا و عدالت‌گرا، باید واقعاً جناب آقای موسویان به این سؤال از نقطه نظر اجتماعی پاسخ دهند که چرا از دانه درشت‌ها، از وزیر اطلاعات و یا مسئولان دیگر و یا پایگاههای خبری رسمی که به صورت مستقیم به این مسئله پرداختند، شکایت و حتی گلایه‌ای مطرح نمی‌کنند.

به نظر بنده باید با سعهٔ صدر بیشتر و چشم پوشی بیشتری با رسانه‌ها برخورد شود و به هر حال همین که رسانه‌ای توضیحی بدهد و رفع شبهه کند، با یک نگاه فرهنگی کفایت می‌کند و نباید قضایا را کش دار کرد و من فکر می‌کنم در فضای کنونی که به حد کافی دولت فعلی نگاه نسبتاً بسته‌ای به رسانه‌ها و پایگاههای اطلاع‌رسانی دارد، ما از رجال سیاسی و از شخصیت‌ها انتظار داریم که توجه بیشتری به این جایگاه بلند اطلاع‌رسانی داشته باشند، کما اینکه برخورد شخصی بنده هم همین بوده و زمانی هم که توسط یکی از همین پایگاههای اینترنتی مرتبط با دولت مورد بیشترین هجمه‌ها و حملات قرار گرفتم که روزنامه خود شما هم در مقام دفاع از بنده درآمد، عده‌ای به ما گفتند که شکایت کنم، اما حسب جایگاهی که برای رسانه‌ها قائل هستم، معتقدم که نباید شکایتی صورت بگیرد.

افتراهای امروز معطوف به کنار زدن رقیب ازصحنهٔ مبارزه است
عدم برخورد قاطع محاکم قضایی از علل بروز فضای توهین و تخریب است

۷ اسفند ۱۳۸٦/ خبرگزاری ایسنا

درحالی که مقام معظم رهبری می‌فرمایند این انقلاب بدون نام امام (ره) در هیچ جای جهان شناخته شده نیست، می‌بینیم که عده‌ای چه راحت، بی‌پروا و گستاخانه به خود این اجازه را می‌دهند که نسبت به بیت حضرت امام (ره) و تلویحا به خود امام (ره) هتک حرمت کنند.

با توجه به گسترش فضای توهین و تخریب، جنس این نوع افتراها تا حدودی متفاوت از جنس انواع قبلی آن است. این کارها غیراخلاقی است و هیچ جامعه‌ای به ویژه جامعه‌ای با انقلابی اخلاقی و با صبغه و سابقه فرهنگی و تاریخی خاص در گرایشات فطری و اخلاقی خود این حرکات را برنمی‌تابد. این افتراهایی که این روزها شاهد آن هستیم اولاً مضمونی سیاسی دارد و به گونه‌ای معطوف به حفظ قدرت یا دستیابی به قدرت بیشتر یا کنار زدن رقیب از صحنه مبارزه است.

این تهمت‌ها چون مضمونی سیاسی دارد بیانگر یک جریان ماکیاولیستی یا توجیه وسیله به واسطهٔ هدف است؛ یعنی چون برای این قبیل افراد، هدف مقدس است، آنها خود را مجاز می‌دانند که از هر وسیله‌ای استفاده کنند.

ثانیا وجه ممیزهٔ دیگر و بارز تهمت‌ها و افتراهای اخیر، مضمون به ظاهر مذهبی و انقلابی آن است که بیانگر استفادهٔ ابزاری از اخلاق و دین است که این امر ترجمانی از ماکیاولیسم مذهبی و انقلابی است.

در جامعهٔ ما بنا به دلایلی، شاهد مصلحت‌گرایی مفرط هستیم؛ به نظر می‌رسد به تدریج قدرت براخلاق و فرهنگ، مصلحت بر حقیقت و مقبولیت بر حقانیت تفوقی روزافزون پیدا می‌کند.

بسیاری از بحرانهای اخلاقی و فرهنگی ما به این تفوق تدریجی برمی‌گردد. به این دلیل شاهد این نوع تفوق هستیم که به مباحث فکری و نظری نظام به حد کافی نپرداخته‌ایم، یعنی وجه نظریه‌پردازی، به دلیل روزمرگی بیش از حد، کم رنگ شده و از قوت لازم برخوردار نیست.

متأسفم از این که شاید برخی با تمسک به فرمایشات حضرت امام (ره) دچار یک سوء تفاهم و سوء تعبیر شده‌اند. بعضی فکر می‌کنند حالا که حضرت امام فرموده‌اند حفظ نظام از اهم واجبات است، اولاً این توجیهی است برای خلط منافع شخصی، گروهی و جناحی با مصالح نظام؛ ثانیاً برخی بر این تصورند که این بدان معناست که می‌توانیم هدف اصلی نظام، مبانی و ارزشهای آن را فراموش کنیم و یک پوسته‌ای را به نام نظام جمهوری اسلامی حفظ کنیم و به

هر وسیله‌ای، با این دلیل و برهان که حضرت امام (ره) فرموده‌اند حفظ نظام از اهم واجبات است، چنگ بزنیم.

این نوع برداشت، یک سوء برداشت، یک نگاه قالبی و شکلی و فراموش کردن محتوا است. باید بدانیم که بدون تردید حفظ نظام از اهم واجبات الهی است، اما این نظام نظامی است که در جهت تعالی و رشد اخلاق، تفوق احکام نورانی اسلام، تحقق عدالت و حقوق جامعه شهروندی است و تحقق همهٔ این ارزشها نیاز به یک وسیله دارد که آن هم نظام جمهوری اسلامی است، دارد.

عده‌ای می‌خواهند با تمسک به اصحاب قدرت و پشتیبانان خود در نظام رسمی یک فضای سنگین روانی برای جلوگیری از آزادی بیان و طرح امن و ایمن اندیشه‌ها ایجاد کنند؛ یعنی اصحاب فضیلت و فرهنگ را به یک دو راهی بکشانند که در آن یا با از دست دادن آبروی خود موضعی اتخاذ یا گوشه عزلت اختیار کنند.

چنین فضایی مغایر با روح انقلاب اسلامی است. انقلاب اسلامی یک انبساط روشنفکری است که در اثر بیان آزاد افکار و اندیشه‌ها ظهور و تجلی پیدا کرده است. اما یک عده می‌خواهند فضای سنگین روانی درست کنند که کسانی که می‌خواهند اندیشهٔ خود را ارائه کنند احساس کنند با هزینه‌های سنگینی روبه‌رو خواهند شد.

یکی دیگر از دلایل بروز این تهمت‌ها می‌تواند برخورد دوگانهٔ اصحاب قدرت باشد بدین معنا که اگر این تهمت‌ها در جهت منافع آنها بود آنها از آن یا حمایت یا در برابر آن سکوت می‌کنند، اما اگر مغایر منافع آنها بود بلافاصله انواع برخوردها و شکایتها و فیلترینگ‌ها را شاهد خواهیم بود.

برخورد دوگانه اصحاب قدرت نقض غرض است. مردم شریف ایران، جمهوری اسلامی را برای استقرار عدالت تشکیل داده‌اند، اما وقتی اصحاب قدرت برخورد دوگانه کنند، این امر با عدالت کیفری، که طی آن همه در برابر قانون مساوی‌اند، مغایرت دارد.

عدم برخورد قاطع محاکم قضایی از دیگر علل بروز فضای توهین و تخریب است. محاکم قضایی باید بدون هیچ شائبه و شبهه‌ای وارد عمل شوند و اجازه ندهند احدی در کار آنها دخالت کند و محکم و استوار با قضایا برخورد کنند.

اگر همان ابتدا با برخی از این سایتهای هتاک و برخی از قلم به دستان مزدور و غیراخلاقی و بی‌توجه به مبانی ارزشی انقلاب اسلامی برخورد می‌کردند، کار به اینجا نمی‌کشید.

نمی‌توانیم نادیده بگیریم که مرحوم آیت‌الله توسلی به خاطر حساسیت‌هایی که از خود نشان داد و به خاطر نگرانی‌هایی که داشت، دچار استرس شد و جان به جان آفرین تقدیم کرد.

نماینده‌ای که لابی می‌کند شجاع نیست

۲۳ اسفند ۱۳۸٦/ خبرگزاری ایسنا

اگر نماینده‌ای به قانون اساسی، مبانی انقلاب اسلامی و ضرورت تاریخی انقلاب اسلامی اشراف داشته باشد، متوجه می‌شود که شأن نمایندگی بسیار بالا و به مراتب بالاتر از شأن اجرایی و حتی قضایی است، چرا که قوهٔ قضاییه و مجریه باید اجرا کنندهٔ مصوبات مجلس باشند.

این وظیفهٔ تقنینی و نظارتی خاص به گونه‌ای بوده که یکی از آرزوهای امام (ره) این بود که در این کشور، مجلس در رأس امور قرار گیرد و ایشان بارها به جایگاه خطیر و حساس مجلس تأکید داشتند و حتی اشاره کردند که مجلس و نمایندگان عصارهٔ فضایل یک ملت هستند.

اگر کسی این جایگاه ساختاری را درک کند و آن مبانی را فهم کرده و ضرورت ظهور و بروز انقلاب اسلامی را متوجه باشد، به هیچ‌وجه هیچ توجیهی ندارد که به گونه‌ای اسیر شبکه‌های تعریف شده و تعریف ناشدهٔ قدرت و ثروت باشد. منتهی به نظر می‌رسد که این معنا، آن‌چنان که باید و شاید، خوب، فهم نشده است؛ بنابراین، باید تحلیل شود که این موانعی که باعث عدم درک کافی می‌شوند، چه موانعی هستند و چرا یک نماینده قبل از نمایندگی خود متوجه این معنا نیست و یا بعد از اینکه نماینده شد، از این معنا فاصله می‌گیرد؛ آیا این امر صرفاً به ویژگی‌های شخصی نماینده مربوط می‌شود یا بخشی از آن عوامل ساختاری و تاریخی هستند؟

برخی از این موانع، تاریخی است. بدین معنا که چون در کشور و تاریخ ما استبداد کهن و ریشه‌داری وجود داشته که مانع تجلی جمهوریت و مشارکت و آزادی شده و حرف اول و آخر را در کشور بخش اجرایی می‌زده، هنوز هم رسوباتی از آن تفکر و واقعیت کهن وجود دارد که در عمل بخش اجرایی باید حرف اول و آخر را بزنند.

به نظر می‌رسد که این امر هنوز از ذهنیت ما پاک نشده و از واقعیات تلخ جامعه است. زمانی به نام گفتمان باستان‌گرایی و در برخی موارد به نام فضیلت‌گرایی و ارتقای توسعه و پیشرفت کشور در قالب جمهوری اسلامی، این اتفاق قابل مشاهده بوده است.

در اینکه بخواهیم کشور را صرفاً بدون مشارکت مردم (جمهوریت) و بدون یک قوهٔ مقننهٔ مقتدر به پیشرفت برسانیم، اشکالی اساسی وجود دارد. بهترین عبارت برای تفسیر این وضع، عبارت حضرت امیرالمؤمنین (ع) است، مبنی بر اینکه لا اری اصلاحکم بافساد نفسی (قرار نیست به قیمت سلب آزادی از شما و به تباهی کشاندن خودم و با ظلم و ستم شما را به اصلاح برسانم).

هر قدر هم که الگوی اصلاح و ترقی خوب باشد، مردم باید هم در شکل‌گیری این الگو، مشارکت داشته باشند و هم در اجرای آن نقش اصلی را ایفا کرده باشند.

بخشی از این حضور و مشارکت مردمی در عرصهٔ شکل‌گیری، تحقق و اجرای الگوهای مترقی به قوهٔ مقننه و جایگاه رفیع مجلس شورای اسلامی برمی‌گردد. در چنین جایگاهی، یک

نماینده، به لحاظ ساختاری، نباید به خود این اجازه را بدهد که برای پیشبرد مسائل شخصی، فردی، گروهی و جناحی و حتی پیشبرد مسائل کشور، از نقش و جایگاه خود غافل شود، با این توجیه که اگر ما در برخی موارد از وجه تقنینی و نظارتی خود فاصله بگیریم، کار بهتر اداره می‌شود. چنین روندی ضایعه‌ای ساختاری بر جای می گذارد؛ یعنی اگر چه ممکن است طی این روند، ظاهراً کار پیشبردی داشته باشد، اما به قیمت نادیده انگاشتن مسئولیت بزرگی خواهد بود که ضرر درازمدت غیرقابل جبرانی هم دارد.

کار خوب آن است که هم در شکل گیری و هم در اجرای آن، مردم حضور پررنگ و بارزی داشته باشند. از موانعی که موجب می‌شود یک نماینده نتواند جایگاه رفیع خود را درک کند، جایگاهی است که به‌صورت معرفی برای او تعریف شده است. این جایگاه عرفی همان توقعات و انتظارات روزمره‌ای است که مردم حوزه‌های انتخابیه از نمایندگان خود دارند و متأسفانه نمایندگان هم در مبارزات انتخاباتی به این جایگاه عرفی دامن می‌زنند و نهایتا از جایگاه تقنینی، کلان و ملی خود غافل می‌شوند.

غفلت از جایگاه کلان و ملی نمایندگی، به معنای دور شدن از وظیفهٔ نمایندگی و نهایتا تنزل جایگاه مجلس خواهد بود.

دامن زدن به جایگاه عرفی نمایندگی باعث شده که نمایندگان در بهترین حالت، به خاطر پیشبرد مسائل حوزهٔ انتخابیهٔ خود، لابی کنند و یا در برابر وعده‌ها و وعیدهایی که دولت به آنها در مقاطع مختلف می‌دهد، کوتاه بیایند؛ چون احساس می‌کنند که اگر مقاومت کنند، اصحاب رسمی قدرت، جواب مثبتی به آنها نخواهد داد و آنها در دوره بعد انتخاب نخواهند شد.

نماینده نباید به فکر انتخابات بعدی باشد، در واقع هر نماینده‌ای باید به این نیت به مجلس بیاید که بیش از یک دور نمایندگی نخواهد کرد، به فکر دور بعد نبوده و فقط فکر ادای وظیفه و نمایندگی خود باشد. بی‌محابا و شجاعانه از منافع و مصالح مردم و از جایگاه رفیع قوهٔ مقننه، قانون اساسی و ارزشهای انقلاب اسلامی دفاع کند و وکیل واقعی ملت باشد، نه وکیل دولت.

در این راستا ویژگی شجاعت از جمله خصائص مهم نمایندگی است که باعث می‌شود یک نماینده تن به منافع فردی، گروهی و جناحی ندهد. اگر جمیع جهات لازم برای نمایندگی لحاظ شود از جمله فهم جایگاه ساختاری مجلس، درک ضرورت انقلاب اسلامی و درک عنصر جمهوریت و فلسفهٔ سیاسی مبتنی بر مردم‌سالاری دینی، داشتن شجاعت لازم در کنار وجوه تخصصی، تجربی و کفایت مورد نیاز و بذل تلاش جهت فاصله گرفتن از جایگاه عرفی نمایندگی، یک نماینده به هیچ وجه تابع منویات اصحاب قدرت نخواهد شد.

اگر توجه لازم صورت نگیرد و ما نمایندهٔ شایسته و شجاعی را به مجلس نفرستیم، کشور ما دچار شکافهای زیادی خواهد شد. ملت ما یک ملت اخلاقی، تکلیف‌گرا، فرهنگی، دینی،

حقیقت‌گرا و حقانیت‌گرا است و مستحق این است که نمایندگانی دینی، اخلاقی، تکلیف‌گرا، حقانیت‌گرا و حقیقت‌گرا، وکالت آنها را برعهده گیرند.

نشود که مردم با انگیزهٔ تکلیف و حقیقت‌خواهی و حقیقت‌گرایی و اخلاق‌گرایی به پای صندوق انتخابات بیایند، اما نمایندگانی انتخاب شوند که چندان سنخیتی با این مقولات ارزشمند نداشته باشند و بیشتر دلمشغول مقولاتی از قبیل منفعت و در بهترین حالت مصلحت باشند.

اگر قرار است منفعت و مصلحت، حرف اصلی را بزنند، پس باید مردم را با منفعت و مصلحت‌شان به پای صندوق انتخابات کشاند، اما اگر قرار است حرف اول و آخر را اخلاق، دین و حقیقت بزند، بهتر است نمایندگان هم واجد این ویژگی‌ها باشند.

مصلحت باید روشمند و قاعده‌مند باشد. اگر حکومتی مبتنی بر جمهوری اسلامی هستیم و مشروعیت این نظام، دو مؤلفه‌ای بوده و مبتنی بر حقانیت و مقبولیت است، همواره باید شاهد تجلی این دو وجه هم در عرصهٔ عمومی و هم در عرصهٔ رسمی باشیم؛ بی‌توجهی به هر کدام از این دو عنصر می‌تواند نهایتا کشور را با بحران بی‌اعتمادی و مشروعیت مواجه کند.

باید به لحاظ فرهنگ‌سازی کار کرد که نمایندگانی که لابی می‌کنند، شجاع نیستند و از وظایف نمایندگی خود کوتاه می‌آیند و تابع جایگاه عرفی خود می‌شوند و قدرت‌زده و اجرازده می‌شوند. باید لابی کردن را برای نماینده، مذموم و زشت جلوه دهیم و عمل آنها را محکوم کنیم.

نشود که خدای نکرده از نمایندهٔ شجاع، دلسوز و منتقد تعابیر غلطی جلوه داده شود و رسانه‌ها به گونه‌ای عمل کنند که آن کس که مطیع‌تر و منقادتر است، بهتر نشان داده شود؛ چرا که این ظلم مضاعف است؛ یعنی هم مجلس را از وظیفهٔ اصلی خود دور کرده‌ایم و هم جایگاه شایسته را به نماینده‌ای که ایفای وظیفه می‌کند نداده‌ایم. در این راستا نقش رسانه به ویژه رسانهٔ ملی، نقشی با اهمیت خواهد بود.

عملکرد شورای نگهبان زمینه ساز رقابت

۲۳ اسفند ۱۳۸٦/ خبرگزاری مهر

در شهرهای بزرگ مردم به رشد و بلوغ لازم رسیده‌اند و لذا بدون مطالعهٔ سوابق افراد به لیست واحد رأی نخواهند داد و اگر قرار برشکل گیری مجلسی کیفی باشد باید منتظر انتخاب مردم از لیست‌های مختلف باشیم.

[با تقدیر از شورای نگهبان به علت تأیید صلاحیت‌ها]: عملکرد این شورا در تأیید صلاحیت‌ها را باعث شکل گیری انتخاباتی رقابتی در ۲۴ اسفند می‌دانم. هر چند جریانی قصد یک‌سویه کردن انتخابات را داشت، اما شورای نگهبان با عملکرد مطلوب خود زمینهٔ برگزاری انتخابات رقابتی را فراهم کرد.

اگر قرار برشکل گیری مجلسی کیفی باشد، باید منتظر انتخاب مردم از لیست‌های مختلف باشیم و به طور حتم هیچ لیستی اکثریت مطلق را از آن خود نخواهد کرد.

به خاطر اینکه احزاب قوی در کشور نداریم و بیشتر احزاب دولت ساخت هستند، تا کنون ظاهراً لیست‌ها در شهرهای بزرگ رأی آور بودند، اما در این دوره، دیگر چنین اتفاقی تکرار نخواهد شد.

مردم با شناخت رأی خواهند داد و اگر این اتفاق بیفتد مجلسی قدر، ناظر و با صلابت را درهشتمین دورهٔ مجلس شورای اسلامی شاهد خواهیم بود که در نتیجهٔ آن دولت باید با کار کارشناسی بیشتر طرحهای خود را به مجلس ارائه کند.

تأکید بر مفهوم جمهوریت، دموکراسی، حقوق شهروندی و مشارکت حداکثری می‌تواند موجب حضور حداکثری مردم در انتخابات باشد.

جمهوری اسلامی ایران دارای دو مؤلفهٔ اساسی یاد شده است که مشروعیت و حضور حداکثری مردم در انتخابات از آن شکل می‌گیرد؛ لذا جریانات واحزاب سیاسی باید با حضوری آگاهانه دفاع از حق مردم را تبلیغ کنند.

اگر تکلیفی هم نامزدی را به عرصهٔ انتخابات فرا می‌خواند، باید آن تکلیف در گرو حق باشد و آن را به هواداران خود منتقل کند؛ بنابراین، راه مقابله با افرادی که مشکل ایجاد کرده‌اند، کناره‌گیری از انتخابات نیست؛ چرا که عدم حضور، مشکلی را حل نمی‌کند.

حضور حداکثری مردم در انتخابات، معلول به عوامل عدیده‌ای است و ممکن است در حد توان آگاهی افراد باشد، لذا مردم موظفند تا ازبین افراد موجود درانتخابات، نامزدهایی را برگزینند ولو اینکه برای شهرهای بزرگ نتوانند تمامی نامزدها را انتخاب کنند.

احزاب و جریانات باید ضمانت بدهند در صورتی که مردم از حق جمهوریت خود در رأی به آنها استفاده کردند به حقوق خود نسبت به ملت عمل کنند؛ چرا که این امر موجب مشارکت حداکثری مردم در انتخابات خواهد شد.

بخشی از اولویتهای مجلس هشتم را نیازهای همیشگی شهروندان تشکیل می‌دهد که اجابت به سیاستهای جاری و قالب دولتمردان برمی‌گردد.

متأسفانه باز هم اولویتهای مطرح شده برای مجلس هشتم، دنباله‌روی سیاستهای اقتصادی گذشته است و اگر در شعارهایی که اکنون از سوی نامزدها مطرح شده، توجه کنیم در می‌یابیم که خیلی از شعارهای پر ملات اقتصادی در زمینه‌های مختلف در دستور کار تبلیغاتی قرار گرفته است.

[با اشاره به شعارهای مجلس هفتم]: کاهش اتکا به نفت در کشور و آمایش سرزمینی، مهم‌ترین این شعارها بود. دولت نهم نیز این شعارها را سرلوحه کار خود قرار داد، اما متأسفانه

هنوز شاهد حل مشکل بیکاری در جامعه نشده‌ایم.

مجلس باید کارآمد و ناظر به کار دولت باشد اما متأسفانه برخی اولویتهای مطلوب سیاسی و فرهنگی روی زمین ماند و انبساط فرهنگی - سیاسی لازم در جامعه حاصل نشده است.

چرا باید در ابعاد فرهنگی و سیاسی همچنان منقبض عمل کنیم وشاهد میزگردهای پر نشاط و پر حرارت از سوی صدا و سیما بخصوص در دوران انتخابات نباشیم.

عدم وجود چنین میزگردهای پرنشاط و پر حرارت در کشور، هزینه بار است و اقدام یکی از نمایندگان مجلس که حرفهایی را که می‌توانست در داخل بگوید نزد بیگانگان بیان کرده، هتک حرمت به ملت و کشور است. قطع نظر ازاینکه این کار مذموم است اما صدا و سیما می‌توانست با حضور کارشناسان به بهترین شکل ممکن زمینهٔ پاسخگویی به بسیاری از سؤالات یا بیان بسیاری از حرفها را فراهم کند.

تحقق اصل ۴۴ و چشم‌انداز بیست سالهٔ کشور بدون در نظر گرفتن ابعاد سیاسی و فرهنگی امکان‌پذیر نخواهد بود و شکاف بین اقتصاد، فرهنگ و سیاست قابل قبول نیست.

قائل شدن به نقشی ویژه برای دولت در زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی توجیهی برای انقباض در این زمینه‌ها نیست. باید اولویتهای مطلوب در این زمینه به کار گرفته شود تا باعث شود فضای اقتصاد زده ما از نگاه فرهنگی که از آن محروم شده، برخوردار شود.

امیدوارم که وجه آزادی مرتبط با حقوق شهروندی با ترکیب مجلس هشتم جان تازه‌ای به خود بگیرد.

[دربارهٔ ترکیب مجلس هشتم]: در بدترین حالت ممکن، مجلس ترکیبی از اقلیتی قوی و اکثریتی نسبی خواهد بود، اما باز هم نمی‌توان امید داشت که مجلس هشتم بتواند با چنین شرایطی فرهنگ را در کشور زنده کند؛ چرا که این کار کاری قوی و ریشه‌ای می‌طلبد.

در بهترین حالت مجلس هشتم مجلسی کیفی، ترکیبی، مجرب و انقلابی خواهد بود.

انتخاب نمایندگانی با ویژگی‌های متناسب با انقلاب اسلامی

۲۳ اسفند ۱۳۸٦/ خبرگزاری ایسنا

با توجه به شناختی که از فلسفهٔ سیاسی نظام جمهوری اسلامی دارم، تنها حضوری قابل قبول و موجه است که آگاهانه و ارادی باشد؛ یعنی حضوری که صرفاً از سر تکلیف منهای توجه به حق یا از سر رفع تکلیف باشد، با هر عنوانی که صورت گیرد، حضوری قابل قبول نیست.

البته افرادی که مردم را به دلیل وجه معطوف به تکلیف به پای صندوق انتخابات می‌کشانند، به هیچ وجه قصد بی‌توجهی به حق شهروندان یا بی‌توجهی به وجه ارادی و آگاهانه حضور در انتخابات ندارند.

به طور کلی مقولهٔ حق و تکلیف با هم مرتبطند یعنی هر جا که حق مطرح باشد، تکلیف هم بر آن مترتب است و بالعکس.

ممکن است سطح این بحث‌ها را از هم جدا کنیم و آنها را به ملی و فردی، کلان و خرد تقسیم کنیم. ممکن است بگوییم فعلاً یکی از وظایف کلان و ملی شهروندان این است که آنها درانتخابات شرکت کنند، ولی حتی در این صورت هم وجه کلان و ملی پررنگ‌تر شده است، و نمی‌تواند نافی و سالب وجه فردی ناظر به حق باشد که آن هم درجای خود موید یک حق است که ناظر به حقوق جامعه‌ای افراد است که درقالب استقلال و تمامیت ارضی، عدالت اجتماعی و حقوق فرهنگی قابل ردیابی است که در اینجا مراد حق استقلال و تمامیت ارضی است.

نکتهٔ مهم دیگر آن است که وجه کلان، ملی و حتی بین‌المللی این موضوع نباید به گونه‌ای باشد که ما را از مسائل داخلی و حقوق ملت به‌ویژه در وجه جمهوریت غافل کند، در واقع هنر آن است که ما هم به تهدیدات بیرونی توجه داشته باشیم و عطف به آن به وظایف ملی و میهنی خود عنایت کنیم و هم از حقوق شهروندی خود که وجوه فردی، گروهی و وجهی در سطح جامعه دارد، غافل نشویم.

به هر حال احقاق حق در سطح کلان و ملی و یا ادای وظیفه در این سطح نمی‌تواند توجیهی باشد برای فریب یا فرافکنی ازسوی حاکمیت و یا رأی از سر احساس و از سر رفع تکلیف از سوی مردم. نمی‌توان جامعه را یکسویه اداره کرد. لزوم آگاه کردن مردم در این امر توسط روشنفکران را یادآور می‌شوم. مسئولان هم باید هنر این جامع‌نگری را داشته باشند و با صداقت هرچه تمام‌تر با مردم برخورد کنند تا رضایت ریشه‌دار و مبنایی ایجاد و ارتباط متقابل بین مردم و حکومت به وجود آید.

اگر مردم از سر تکلیف، دینداری، اخلاق‌گرایی، حقانیت و حقیقت‌گرایی به پای صندوقهای رأی می‌آیند همواره مراقب باشند که افرادی را انتخاب کنند که واجد ویژگی‌های مدنظر شهروندان باشند؛ یعنی حق‌مدار، اخلاق‌گرا، تکلیف‌مدار و آشنا با مقولاتی مثل حقانیت و حقیقت‌باشند.

نشود که مردم ما به خاطر ویژگی‌های تاریخی خود، از سر حقیقت‌گرایی و اخلاق‌گرایی به پای صندوق انتخابات بیایند، اما نمایندگانی انتخاب شوند که از سر منفعت و مصلحت فردی و گروهی قصد نمایندگی دارند؛ چرا که چنین شکافی نهایتا مشکل‌ساز خواهد شد.

اگر قرار است کشور با منفعت‌گرایی و مصلحت‌گرایی اداره شود، همان بهتر که مردم هم از سر منفعت و مصلحت به پای صندوق انتخابات بیایند، اما اگر قرار است کشور با توجه به مبانی فلسفه سیاسی خود، بر پایهٔ ارکان رکین و ارزشهای دینی مرتبط با انقلاب اسلامی اداره شود، حتماً باید نمایندگانی برگزیده شوند که دارای ویژگی‌های متناسب با انقلاب اسلامی باشند.

این موضوع مراقبت جدی می‌طلبد. بخشی از تحقق این مراقبت، به حضور پرشور و انتخاب آگاهانهٔ مردم برمی‌گردد.

[با اشاره به سخنی از حضرت امام (ره) مبنی بر اینکه اگر کسی ناآگاهانه رأی بدهد، باید روز قیامت پاسخگو باشد]: اینکه بعضی بنا به دلایل، نقدها و یا دلسردی‌هایی از این حق قانونی و شرعی خود استفاده نکنند، به نظر من کار را وخیم‌تر و جمهوری اسلامی را تضعیف می‌کند، و فرصت را در اختیار کسانی قرار می‌دهد که به نام فضیلت‌گرایی، کشور را به سمت اقتدارگرایی ناموجه سوق می‌دهند.

مردم باید در حد توان فکری و دایرهٔ انتخابشان از بین کاندیداهای موجود، تحقیق لازم را انجام داده و بهترین و اصلح را انتخاب کنند؛ چرا که در واقع راه چاره در خصوص مسائلی که بعضی به آن اعتراض دارند، این نیست که انسانها از این حق قانونی خود استفاده نکنند و فرصت را در اختیار کسانی قرار دهند که میانهٔ خوبی با حقوق و تکالیف شهروندان ندارند.

یکی از پایه‌های مشروعیت جمهوری اسلامی ناظر به جمهوریت و مقبولیت است. هرچه حضور مردم پررنگ‌تر باشد، وجه مقبولیت و جمهوریت نمود بارزتری می‌یابد و جمهوری اسلامی از مشروعیت بالاتری برخوردار می‌شود.

من به سهم خود عادت ندارم که صرفاً به خاطر تهدیدات بین‌المللی، مردم را به پای صندوق رأی دعوت کنم؛ چون معتقدم حتی اگر تهدیدات بیرونی هم نباشد باز هم مشروعیت نظام جمهوری اسلامی ما در گرو حضور پررنگ و بانشاط مردم بوده و هست.

این‌طور نیست که ما صرفاً به خاطر شرایط بین‌المللی، مردم را به پای صندوقهای رأی دعوت کنیم؛ چون اگر همواره این کار را انجام دهیم، از مسائل داخلی غافل می‌شویم.

همراه این نگاه، نوعی فرافکنی غیرقابل قبول نهفته است. هرچند معتقدم تا وقتی انقلاب، انقلاب است و به مبانی ارزشی خود متکی است، همواره تهدیدات بیرونی داریم، اما اگر زمانی تهدیدات بیرونی پررنگی نداشتیم، آیا نباید مردم در انتخابات حضور پرشوری داشته باشند؟

ما باید عطف به مبانی فلسفهٔ سیاسی و مقبولیت و وجه جمهوریت و مردم‌سالاری نظام جمهوری اسلامی ایران، به مسئلهٔ انتخابات و حضور پرشور و پررنگ مردم نگاه کنیم و این آگاهی را به مردم بدهیم که آنها حق حضور و مشارکت در تعیین سرنوشت خود دارند.

به این ترتیب مردم خود متوجه می‌شوند که حضور در صحنه می‌تواند واکنش شورآفرینی نسبت به تهدیدات بین‌المللی باشد. اما صرفاً نمی‌توان مسائل و تهدیدات بیرونی را اساس حضور پررنگ قرار داد. حضور حداکثری مردم مسلتزم حضور کاندیداهای قابل و صالح و حضور پررنگ گروههای مختلف اجتماعی است. امیدوارم هرچه جلوتر می‌رویم دایرهٔ

کاندیداهای شایسته، سالم، پاک و عدالت‌محور گسترش بیشتری یابد و مردم با رغبت و میل بیشتری در پای صندوقهای انتخابات حضور فعال به هم برسانند.

همایش بزرگداشت مرحوم دکتر حسین شکویی

زمستان ۱۳۸۶/ دانشگاه تربیت مدرس

با تشکر از رئیس محترم و دانشجویان بزرگوار

چنین همایشهایی محدودیتهایی دارد؛ از یک طرف محور بحث باید علمی و عقلانی باشد و از طرف دیگر بزرگداشت یک انسان بزرگ اقتضائاتی دارد؛ یعنی جنبه احساسی و عاطفی نیز به خود می گیرد و من می‌کوشم که به هر دو جنبه بپردازم. اولاً تشکر می‌کنم از عزیزانی که این همایش را برگزار کردند. به نظر این حقیر بزرگداشت دکتر شکویی، فقط بزرگداشت علم و معرفت نیست، بزرگداشت اخلاق و فروتنی علمی است. وقتی من رسالهٔ خود را با ایشان در مقطع دکتری گرفتم و تبدیل به کتاب کردم، کتاب را به ایشان تقدیم کردم و این عبارت را به کار بردم: «تقدیم به پیر جغرافیای ایران، همو که اخلاق و فروتنی علمی را به من آموخت». به طور قطع اساتید ما اگر تحت تأثیر فضای فرهنگی و تاریخی ما قرار گرفته باشند، این چنین هستند که هر چه بار علمی آنها افزوده می‌شود، تواضع‌شان بیشتر می شود.

ایشان واقعاً الگوی اخلاق هم بودند. من بعد از فارغ‌التحصیلی هر وقت که یک مشکل روحی و عاطفی داشتم، سراغ ایشان می‌رفتم. ایشان مرجع خوبی برای درد دل‌های من بودند. از سوی دیگر بزرگداشت مرحوم دکتر شکویی بزرگداشت یک رویکرد انتقادی و اصلاح‌گرایانه به علم است. تمام آثار ایشان حکایت از این دارد که ایشان هیچ عنایت و ارادتی به پوزیتیویسم و کمیت‌گرایی صرف نداشت. توجه صرف به ارتباطات ظاهری وبیرونی بین پدیده‌ها نداشت و تمام تلاش ایشان این بود که آن روابط ضروری و پنهان را کشف کند. روابط پنهانی که قابل مشاهده نیستند، ولی به مشاهده‌ها خط و ربط می‌دهند. این یک تحول بزرگی است و این سرنخ نقطهٔ عزیمتی است برای اینکه دانشجویان جغرافیا این سرنخ را دنبال کنند.

ایشان به شدت یک ذهنیت انتقادی داشتند و تحت تأثیر پدیده‌های بیرونی قرار نمی‌گرفتند. چه بسا این پدیده‌ها، پدیده‌های ناقصی باشند. به دلیل ارتباطی که بین ایده و عمل وجود دارد، چه بسا ایده غلطی در پس این واقعیت‌ها باشد؛ بنا براین، لزوماً بایستی یک رویکرد اصلاح‌گرایانه داشت. به همین خاطر ایشان بین علم و تعهد و بین دانش و ارزش، یک پیوند ناگسستنی ایجاد کرده بود. من از باب اینکه صحبت‌هایم مستند باشد، یک نقل قولی از ایشان ارائه می‌کنم. در کتاب آخر خود در باب اهمیت داشتن یک ذهنیت انتقادی جمله‌ای نوشته‌اند:

«پیشرفت‌های علمی در غرب و به تبع آن توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی کشورهای غربی

مدیون ذهنیت انتقادی می‌باشد. در صورت کم‌بها دادن به ذهنیت انتقادی، ظلمت فراگیر، ابتدا مجامع علمی و سپس همهٔ عوامل اقتصادی و اجتماعی جامعه را تحت تأثیر و رکورد مرگبار قرار می‌دهد. بدان‌سان که در کشورهای در حال توسعه مشاهده می‌کنیم».

نکته‌ای را عرض می‌کنم سپس وارد مباحث علمی ایشان می‌شوم. ایشان واقعاً درد دل داشتند. من عذرخواهی می‌کنم. شاید در میان شما عزیزان غریب باشم به جهت اینکه رشته‌ام جامعه‌شناسی است و شما سروران، اساتید جغرافیا هستید. من با ایشان بده و بستان علمی داشتم و یک نگاه میان رشته‌ای را دنبال می کردیم. یکی از من پرسید چرا از بین این همه جامعه‌شناس سراغ آقای دکتر شکوئی رفتی؟ من با آثار دکتر شکویی آشنایی داشتم. با آن ذهنیت فلسفی ایشان مأنوس بودم. ایشان در جریان تدوین رساله دست مرا باز گذاشته بودند و چون من خودم مسئله داشتم، عمدتاً کتابهایی را به من معرفی می‌کردند یا در اختیار من قرار می‌دادند و من کار خودم را می‌کردم. اما الان احساس می‌کنم اگر ایشان نبودند، رساله من این نبود. برای اینکه من ناخواسته مجبور می‌شدم در دام یک پوزیتیویسم افراطی، یک عدد و رقم‌گرایی بی‌بنیاد گرفتار شوم. آن بخشی از کار بنده که مطالعه میدانی است، امروز هیچ دفاعی از آن نمی‌کنم. قسمتی را که جنبه فلسفی دارد کاملاً از بندبند و کلمه کلمه‌اش دفاع می‌کنم و خود را مدیون و مرهون این بزرگوار می‌دانم.

نکته دیگری هم هست که من آن را آخر کار می‌گویم به عنوان یک درد دلی که ایشان از دانشگاه داشتند و به گونه‌ای سرنوشت مشترکی با هم داشتیم.

اما نیم گاه کوتاهی به رویکرد علمی ایشان داشته‌باشم. هر کسی که نگاه اجمالی به آثار ایشان داشته باشد متوجه می‌شود که ایشان منتقد جدی علم فضا یا جغرافیاگرایی می‌باشند. به لحاظ فلسفی ایشان نگاه دکارتی نداشتند. به کرّات در آثار ایشان به طرق مختلف دکارت‌گرایی نقد می‌شود. به اینکه فضا یک شئ باشد و برای خودش قدرت تبیین‌کننده داشته باشد، به هیچ وجه اعتقاد نداشتند. مسائل فضایی را صرفاً در فضا دنبال نمی‌کردند و بعدها به صراحت از فلسفهٔ سیاسی، از ایدئولوژی سیاسی، از اقتصاد سیاسی و از نظریه‌های اجتماعی یاد می‌کردند و معتقد بودند مسائل فضا را باید جای دیگری تحلیل و حل و فصل کرد. در ضمن این به معنای بی‌توجهی به فضا نیز نبود. اگر پارادایم‌های مختلف فلسفی فضا را دنبال کنید، در کل سه پارادایم عمده بیشتر نداریم. یا یک نگاه شئ گونه به فضا است که منسوب به دکارت است؛ یا یک نگاه مقوله‌ای که منسوب به کانت است و یا یک نگاه ربطی که منسوب به لایب نیتس است. من فکر می‌کنم نگاه ایشان نزدیک به لایب نیتس بود. اما من جواب نمی‌دهم، چون احساس می‌کنم دانشجویان عزیز باید در پارادایم‌های فوق غور کنند و خود به یک داوری روشن برسند. به هرحال ایشان به شدت منتقد پوزیتیویسم بودند، مخالف جدی داروینیسم اجتماعی، مارکسیسم

اجتماعی، بوم‌شناختی، رقابتهای اکولوژیکی، سرمایه‌داری، لیبرالیسم و فاشیسم بودند. ایشان یک عبارت در نفی جغرافیای غیرساختاری دارند به نام «جغرافیای گلخانه‌ای». در آن کتاب معتقدند که جغرافیدانهای ما عمدتاً از پشت شیشه به مسائل جغرافیای جامعه می‌نگرند، شرایط محیطی و تاریخی مؤثر بر علم را لمس نمی‌کنند و به دلیل نگاه غیرساختاری، آنها را نادیده می‌گیرند. من به دلیل اهمیتی که ایشان به جغرافیای ساختاری و فلسفهٔ سیاسی و اقتصاد سیاسی و نظریه‌های اجتماعی قائل بودند، یک نقل قول دیگری خدمت‌تان تقدیم می‌کنم:

«در جغرافیای زمان ما در پشت هر پدیده جغرافیایی، ساختارهای پنهانی وجود دارد که این پدیده‌های جغرافیایی، حاصل عملکرد ساختارهای پنهان می‌باشد. در تحلیل پدیده‌های جغرافیایی ساختارهای پنهان تنها از طریق اقتصاد سیاسی، فلسفهٔ سیاسی و نظریه‌های اجتماعی شناخته می‌شوند. از این رو جغرافیدانان مکتب ساختارگرا معتقدند فضا باید در ارتباط با ساختار اجتماعی جامعه تبیین گردد».

در آخرین تعریفی که ایشان از جغرافیا به‌دست می‌دهند روشن می شود که ایشان جغرافیا را با عنایت به همین روابط ساختاری تعریف می‌کنند:

«جغرافیا روابط متقابل میان انسان و محیط و یا انسان و مکان را با میانجی‌گری فرایندهای نهادی و ساختاری مطالعه می‌کند».

ایشان به شدت به هندسهٔ قدرت اعتقاد داشتند؛ یعنی اشکال فضایی را معرف یک چیز دیگری می‌دانستند. عین عبارت ایشان را می‌خوانم و یاد عبارت «دورین مسی» می‌افتم. ایشان می‌گویند: توجه به هندسهٔ قدرت، در تغییر رفتار انسانی و توانمندی‌های او ضروری است. این جمله یادآور این گفتهٔ دورین مسی است که اشکال فضایی، ساخت هندسی روابط نابرابر قدرت در جامعه هستند.

چون من خودم همیشه دل مشغول این بودم که چه نسبتی میان اشکال فضایی و اشکال اجتماعی است؟ مارکسیسم ممکن است نگاه ساختاری داشته‌باشد ولی بیشتر به ساختارهای مادی و اقتصادی توجه می‌کند، ولی کسان دیگری هم هستند که این ساختارهای مادی را وجهی از نابرابری‌های قدرت می‌دانند. به هرحال تمام نابرابری‌های قدرت محصور در ساختارهای مادی نیست. من متأسفم بعضاً می‌شنوم که خیلی‌ها معتقدند که به گونه‌ای آقای دکتر شکویی تحت تأثیر مارکسیسم بوده‌است. این طور نیست. من برای اینکه بحث خود را ثابت کنم، نمونه‌ای از دیدگاه ایشان را می‌آورم. ایشان وقتی بحث ساختاری را مطرح می‌کنند به هیچ وجه آن را تقلیل به نگاه مارکسیستی نمی‌دهند؛ چنان که می‌گوید:

«علل ساختاری و مادی یک جامعه، مکمل یکدیگرند؛ از این‌رو، لازم است که جغرافی‌دانان به چرخشی منطقی از تأکید بر نقش سرمایه در شکل‌دهی محیط‌های جغرافیایی به تبیین و

تحلیل اهرم‌های چندگانهٔ قدرت در جو ساختاری بپردازند».

یک وجه نابرابری قدرت اقتصادی است؛ یک وجه دیگرش سیاسی و وجه دیگرش منزلتی و حیثیتی است. در مجموع علاوه بر توجه به آن نگاههای ساختاری و عنایت به روابط علی و ضروری و به اصطلاح دلمشغول روابط بیرونی صرف نبودن، توجه به ساختار نابرابر قدرت در تعریف فضا نیز دارد و اینکه نباید مسائل فضا را در خود فضا دنبال کرد.

به نظر می‌رسد ایشان به شدت در بحث جغرافیای ساختاری خود، انسان‌گرا، حقیقت‌گرا و در واقع عدالت‌گرا هستند. انسان می‌ماند که آیا جناب دکتر شکویی جغرافی‌دان علم‌گرای خشک متصلبی است که تمام احساس و عاطفهٔ خود را کنار گذاشته و فقط به بحث علمی می‌پردازد. اما این‌گونه نیست. ایشان یک جمله دارد:«اگر بین انسان و فضا تعارضی ایجاد شود باید جانب انسان را گرفت نه جانب فضا را».

توجه به جهات انسانی، تعهد، روشنفکری، حقیقت‌جویی و عدالت اجتماعی در مطالعات جغرافیایی ایشان به وفور دیده می‌شود.

من انتهای عرایضم را به یک نقل قول اختصاص می دهم و عرضم را تمام می‌کنم. ایشان در کتاب فلسفهٔ محیطی و مکتب‌های جغرافیایی چند نتیجه‌گیری می‌کنند که تقریباً می‌توان گفت معرف تمام آثار ایشان است.

۱. تمام فلسفه‌های سیاسی و ایدئولوژی‌ها، اقتصاد سیاسی خاصی را به وجود می‌آورند که این اقتصاد سیاسی نقش عمده‌ای را در کیفیت و آرایش مکانی - فضایی پدیده‌ها ایفا می‌کند.

۲. این سؤال همواره باید مورد توجه دانشجویان جهان سومی قرار گیرد که آیا جغرافی‌دانان را به خاطر آثارشان تحسین کنیم یا به خاطر تعهدشان؟

۳. تفکرات منجمد و بدون هدف، آثار جغرافیایی یخ‌بسته تولید می‌کند. جغرافی‌دانان امروزی مثل روشنفکر زمان ما باید در جست‌وجوی حقیقت باشند. شاید تنها در این صورت است که عدالت اجتماعی در همهٔ زوایای آثار جغرافیایی ریشه می‌دواند و جغرافیای کاربردی در راستای مصلحت عمومی به کار می‌افتد.

به‌هرحال من فکر می‌کنم بایستی عزیزانی که می‌خواهند راه ایشان را دنبال کنند، ببینند ایشان تا کجا ادامه داده به تعبیر استاد بزرگوار «استاد گنجی» از آن به بعد یا تفسیر کنند یا تکمیل کنند. ایشان گرایش به یک جغرافیای تلفیقی داشتند. در آنجایی که اقسام و انواع جغرافیا را ذکر می‌کنند، اشاره می‌کنند که احتمالاً می‌توان به یک جغرافیای تلفیقی دست یابیم. کمک کنیم که این جغرافیای تلفیقی شکل بگیرد.

نکته دیگر اینکه به نظر می‌رسد که عده‌ای باید در جهت نظام‌مند کردن اندیشه‌های ایشان تلاش کنند. نظام فکری ایشان فهم شود و مورد ارزیابی انتقادی قرار گیرد و آن سؤالی که من

مطرح کردم که بالاخره دیدگاه فلسفی ایشان از فضا چیست؟ دقیق‌تر و تفصیلی ترپاسخ داده شود.

اما آن نکته‌ای که ابتدا گفتم آخر کار بگویم که به بحث من آسیب وارد نکند، این است که ایشان خیلی ناراحت بودند از اوضاع حاکم بر دانشگاهها. تعارف ندارم ایشان یک زمان به من گفتند که تو خیلی کار می‌کنی؛ کمتر کار کن. من اولش متوجه نشدم. گفتم خوب این کار زیاد به کارهای من آسیب وارد می کند. یعنی سطح کار من را پایین می‌آورد؟ گفتند نه باعث تحریک یک سری رقابتها می‌شود و من آن موقع گوش ندادم، ولی الآن می فهمم که چه سخن حقی گفتند.

مجلس هشتم از مشکلات مجلس کنونی عبرت بگیرد

۲۴ فروردین ۱۳۸۷/ خبرگزاری مهر

[با تأکید بر اینکه اجرای طرح و برنامه برای مدیریت مجلس هشتم در حال حاضر به هیچ عنوان صحیح و پذیرفته نیست]: باید ابتدا مجلس هشتم با حضور تمامی نمایندگان منتخب مردم شکل بگیرد، سپس آنها برای انتخاب هیئت رئیسه تصمیم گیری کنند.

نباید با در دستور کار قرار دادن زود هنگام طرح مدیریت مجلس هشتم، نمایندگان منتخب را نادیده انگاشت و آنها را به اصطلاح دور زد، بلکه باید شاهد تجلی ارادهٔ نمایندگان ملت در انتخاب هیئت رئیسه باشیم.

یک دست بودن هیئت رئیسهٔ مجلس با دولت و همچنین خارج کردن مجلس از در رأس امور بودن یکی از مشکلات اساسی مجلس هفتم است. نتایج عملکرد هیئت رئیسهٔ مجلس هفتم در آینده مشخص خواهد شد، اما انتظار می‌رود مجلس هشتم با اتخاذ تصمیمات مستقل‌تر این روند را دنبال نکند.

به هر حال معمولاً چون شکل گیری مجلس عمدتاً به فعالیت و حمایتهای جریانات سیاسی شبه حزبی در کشور برمی‌گردد؛ بالاخره آنها سهم خود را از ترکیب هیئت رئیسهٔ مجلس می‌خواهند و این امر در تعیین ترکیب هیئت رئیسه تأثیرگذار خواهد بود.

همواره حمایت گروههای سیاسی در انتخابات از برخی نامزدها، پس از راهیابی این افراد به مجلس باعث تابع بودن رأی آنها در مجلس می‌شود. نوعی بده بستان سیاسی که حاصل ازحمایتهای انتخاباتی است، خواه ناخواه در تصمیم‌گیری‌های برخی نمایندگان تأثیرگذار است و معمولاً یک سری لابی‌ها و رقابتها در این باره صورت می گیرد که مهم نتیجهٔ آن است.

[با اشاره به برخورد نامناسب گروههای شناخته شدهٔ سیاسی با نامزدهای مستقل در انتخابات مجلس هشتم]: امیدوارم شاهد دیدگاههای مستقل مجلس هشتم باشیم. به نظر می‌رسد که مجلس هشتم نمودی از انتقاد و برخورد مستقلانه خواهد داشت که البته پس از اتمام دور دوم انتخابات مجلس هشتم بهتر می‌توان در این زمینه اظهارنظر کرد.

این عضو ارشد فراکسیون اصولگرایان مستقل مجلس هفتم، خاطرنشان کرد: علی‌رغم اینکه مجلس باید برآیند اشکال متنوع اجتماعی جامعه باشد، اما متأسفانه با استقرار دولت نهم شاهد فقدان نقد درون گفتمانی در مجلس بودیم. مجلسی که بیش از حد آرام است و هیچ تنش درون گفتمانی در آن وجود ندارد، نشان دهنده این است که نمایندهٔ حاضر در آن نمایندهٔ جامعه نیست، بلکه نماینده‌ای است که تحت تأثیر انواع خط دهی‌های نامطلوب قرار می‌گیرد؛ لذا اگر مجلس معرف جامعه، تضادها، تغایرها و وحدتها نباشد، به نظر می‌رسد باید در فرآیند شکل گیری آن تردید کرد که این امر حاصل نیامدن کاندیداها به عرصهٔ انتخابات، خط دهی‌ها و برخی تنگ نظری‌ها در تعیین و احراز صلاحیتها است.

نمایندگانی که خود را ملتزم به مبانی انقلاب می‌دانند نباید چشم خود را بر این مقوله‌ها ببندند؛ چرا که در نهایت، انقلاب و کشور از این گونه برخوردها متضرر خواهد شد.

بستن چشم‌ها و هماهنگی مطلق مجلس و دولت، علاوه بر اینکه مجلس را از در رأس امور بودن خارج می‌کند، به صورت چالشی بین مجموعهٔ هماهنگ دولت و مجلس با مردم نمایان خواهد شد که امیدواریم نمایندگان مجلس هشتم به دنبال جلوگیری از وقوع این چالش باشند.

پس از برگزاری دور دوم انتخابات مجلس هشتم، باید دید که آیا نمایندگان مستقل و منتقدی که وارد مجلس هشتم شده‌اند، توانایی این را دارند که بتوانند سهم خود را از ترکیب هیئت رئیسهٔ این مجلس بگیرند یا خیر؟ به نمایندگان مستقل و منتقد مجلس هشتم توصیه می‌کنم که حتی در صورت عدم موفقیت در سهم گیری از ترکیب هیئت رئیسهٔ مجلس هشتم، متوجه چالشهای کنونی مجلس باشند و از ضررهای احتمالی آینده که ناشی از ترکیب هیئت رئیسه خواهد بود، جلوگیری کنند.

اجازه نمی‌دهیم آب خوش از گلوی اصحاب قدرت و ثروت پایین رود

۲۴ فروردین ۱۳۸۷

[در واکنش به اینکه گفته می‌شود وی در مخالفت با مقامات عالی نظام اخیراً در نشست نخبگان مازندران در بابل اظهاراتی داشته است]: از چند مجرای دیگر هم این «شایعه» را شنیده‌ام. من واقعاً متأسفم از اینکه هر روز می‌شنوم برخی می گویند افروغ فلان چیز را گفت و یا فلان حرف را زد و ظاهراً کانونهای قدرت و ثروت، حتی با کاندیدا نشدن من باز هم احساس خطر می کنند.

من راه هم می‌روم برخی نگران می‌شوند. معلوم است که ثروتها و قدرتهای متراکمی اندوخته‌اند که آنچنان به جگرشان چسبیده که تحمل نقد را ندارند و حاضر نیستند از قدرت و ثروت دست بشویند و به همین دلیل مدام افترا و تهمت و سخنان دروغ به من نسبت می‌دهند.

ظاهرا اینها بی‌اخلاقی را به نهایت رسانده‌اند و با زدن حرفهای در گوشی و با بزدلی هرچه

تمام اظهاراتی را بدون سند و مدرک به من نسبت داده‌اند و من همین جا از مقامات می‌خواهم که ضمن پیگیری موضوع از عامل انتشار این شایعه، خواسته شود یا حرف خود را ثابت کند و یا به او حد بزنند.

[در خصوص جزئیات جلسه بابل]: جلسه‌ای با حضور مشاهیر مازندران برگزار شد و از من هم به همراه چند نمایندهٔ دیگر دعوت شد سخنرانی کنیم و هر کدام چند دقیقه صحبت کردیم و من هم در بارهٔ اینکه توسعه باید منطبق با فرهنگ باشد، عرایضی داشتم. گفتم باید ارزشها و تاریخ را بشناسید و الگوی بومی به دست آورید؛ چون با فرهنگ و الگوی غرب راه به جایی نمی‌برید.

در این جلسه همچنین گفتم در نخبه شناسی باید دقت کنید و نگاه فراگیر داشته باشید و تنها به افراد خاصی که عنوان نخبگی را یدک می‌کشند نگاه نکنید، بلکه در جامعه دنبال تک درخت‌هایی باشید که در یک بیابان لم یزرع، استوار روییده‌اند و نه کسانی که با استفاده از امکانات به مقام رسیده‌اند و کسانی را نخبه معرفی کنید که از هیچ، همه چیز ساخته‌اند.

در این جلسه، همچنین گفتم همه باید عینکی تازه به چشم بزنند تا افراد دیگری جلوه گری کنند.

در این جلسه از من سؤال شد: چرا در انتخابات شرکت نکردم و من هم پاسخ دادم می‌خواهم در عرصهٔ نقد و روشنفکری فعالیت کنم و عرصهٔ نقد ارتباط مستقیم‌تری با حقیقت‌جویی دارد تا حضور در عرصه قدرت رسمی و چون فعالیت نمایندگی، برخی مصلحت سنجی‌ها را برای من رقم می‌زد، ترجیح دادم در عرصه نقد و روشنفکری فعالیت کنم و این به معنای بی‌تفاوتی سیاسی نیست، بلکه به معنای عقبه داشتن فعالیت سیاسی در کشور است.

[در خصوص انتقادات برخی‌ها نسبت به اظهاراتش که آن را توهین به مقامات عالی تلقی کرده‌اند]: اینها بهتر است کاسهٔ داغ‌تر از آش نشوند. وقتی مقام معظم رهبری در دیدار با دانشجویان فرمودند مخالفت با من به معنای ضدیت با ولایت فقیه نیست و وقتی مقام رهبری از نواندیشی و نوآوری استقبال می‌کنند و ما را به نواندیشی دعوت می‌کنند و وقتی که ایشان بارها راه نقد را گشوده‌اند، دیگران جای خود دارند و ما نباید اجازه دهیم عده‌ای از رندان منفعت‌طلب، باب نقد و نواندیشی را ببندند.

در هر صورت در چند روز اخیر، عده‌ای که معلوم هم نیست چه کسانی هستند شایعه‌ای را ساخته‌اند که من وقتی با حاضران مطرح کردم همگی برآشفتند و خود دست اندرکاران جلسه در حال تنظیم نامه‌ای در باره مباحث مطرح شده در جلسه و رد شایعات هستند و همگی به دنبال یافتن عامل اصلی انتشار این شایعه هستیم.

کسی که این شایعه را مطرح کرده باید حرف خود را اثبات کند. اگر نظام اسلامی است نباید

نسبت به موج عظیم افتراها و توهین‌ها بی‌تفاوت باشد، آن هم نسبت به کسی که تمام عمر خود را صرف خدمت به انقلاب کرده است و نباید اجازه داد بیش از این افترا در کشور ریشه بدواند.

باید جلوی رشد و پیشروی متملقان را گرفت و باید به متملقان و چاپلوسان تودهنی محکمی زده شود.

من هر حرفی زده باشم شفاف و صریح گفته‌ام و بازهم می‌گویم. کسانی که شایعه درست کرده‌اند اگر شهامت دارند خود را معرفی کنند، اما مسئولان باید بدانند در نظام دینی و اخلاقی این گونه رفتارها به‌تدریج تیشه به ریشهٔ نظام می‌زند.

در جلسه نخبگان بابل، آقایان نریمان و کریمی نمایندگان بابل، یوسف نژاد نماینده ساری و ادیانی نماینده قائم شهر هم بودند و تعداد دیگری از مقامات نیز شرکت داشتند که آنان را نمی‌شناختم. خوشبختانه خداوند به موضع ما اثر بخشیده؛ چون گمان می‌رفت با نیامدن من در عرصهٔ انتخابات، تا حدی از امواج پی در پی تهمت‌ها کاسته خواهد شد، اما امروز مشخص شده که فعالیت در عرصهٔ نقد و روشنفکری موثرتر و کارسازتر است و عده‌ای از همین مسئله نگرانند.

به آنها که از روشنفکری و نقد می‌ترسند در همین جا می‌گویم که از این به بعد باید شاهد افشاگری‌های قاطع‌تر و برنده‌تر باشند و به هیچ قیمتی اجازه نمی‌دهم آب خوش از گلوی منفعت طلبان و اصحاب قدرت و ثروت پایین برود؛ همانجا که سالها با تمسک به شعارهای انقلاب و بدون باور به آنها مال‌اندوزی و قدرت‌طلبی کرده‌اند.

روشنفکر انقلابی باید رُک و راست با مردم سخن بگوید. من چیزی در پرده ندارم، در حالی که افراد دارای مطامع دنیوی، اهل پرده‌اند و آنچنان که می‌بینید همین شایعه پراکنان هم در پرده هستند و خود را نشان نمی‌دهند.

[در پاسخ به این سؤال که به نظر شما این شایعه به چه علت مطرح شده و آیا در سخنان او نکته‌ای ابهام آور موجب طرح شایعه نشده است]: هیچ بحثی نداشتم، باز می‌گویم در آن جلسه گفتم چون برای حقیقت اعتبار قائلم و ارزش حقیقت را بالاتر از مصلحت می‌دانم در انتخابات شرکت نکردم و حال هر کس هرچه که دلش می‌خواهد، بگوید.

قرارمان این نبود که در جمهوری اسلامی در پرده به افراد تهمت بزنیم. اگر راست می‌گویند مرد و مردانه و عیان و آشکار در میدان وارد شوند نه اینکه با طرح شایعه‌ای که نه منبع دارد و نه صحت، آبروی افراد را به خطر بیندازند.

این شایعه به حدی گسترده بود که در جلسه اداره سیاسی سپاه هم در باره آن بحث شده و با من تماس گرفتند و من هم گفتم که این حرف صحت ندارد و من چنین چیزی نگفته‌ام و الآن هم می‌گویم که شاکی اصلی منم و خواهان این هستم کسی که این شایعه را نشر داده یا

حرفش را ثابت کند یا شلاق بخورد در غیر این صورت حق دارم نظام را مورد انتقاد قرار دهم.

خوشبختانه خیالم از جانب رهبر انقلاب آسوده است؛ چون ایشان بهتر از هر کس مواضع من را می‌شناسند و می‌دانند این حرفها شایعه است؛ ضمن اینکه رهبر انقلاب اجازهٔ نقد را داده‌اند. مدام می‌پرسند چرا در انتخابات شرکت نکردم؟ چرا در انتخابات شرکت می‌کردم؟ یک فردی که در یک نهاد نظارتی فعالیت می‌کند مدام علیه من شبنامه چاپ می‌کند و وقتی من به مسئولان شکایت کردم و حتی وزارت اطلاعات اعلام کرد که این فرد صلاحیت فعالیت در این عرصه را ندارد، مقام مسئول مربوطه به من گفت مصلحت نیست او را جابجا کنیم. آیا این حرف است؟ دیگر خسته شده‌ام از مصلحت‌های کاذب. کدام مصلحت اجازه می‌دهد آبروی افراد ریخته شود و افراد ناسالم در نظام فعالیت کنند.

مدعی‌العموم باید از حق ما دفاع کند و من نمی‌دانم نزد چه کسی شکایت کنم. در زیر هجمه سنگین اتهامات ناروا کمرم خرد شده به همین دلیل در انتخابات شرکت نکردم؛ چون عرصهٔ نقد دیگر جای مصلحت‌اندیشی نیست، بلکه جای حقیقت و حق‌گویی است.

گزارش نقد وب‌گاه «در راه مدرس»: قدرت را در پاستور و بهارستان محدود نمی‌بینم

۱ اردیبهشت ۱۳۸۷/ خبرگزاری برنا

عماد افروغ در جلسهٔ نقد وبلاگ «در راه مدرس» ناگفته‌های بسیاری را پس از چهار سال نمایندگی در مجلس شورای اسلامی ایراد کرد که جای مطرح کردن آن در بسیاری از رسانه‌ها خالی ماند!

بنا بر این گزارش، این جلسه طبق روال معمول باید به شکل پرسش و پاسخ در بارهٔ وبلاگی که با سخنان و مصاحبه‌ها و گفته‌های عماد افروغ توسط یک دانشجو شکل گرفته بود، انجام می‌شد، اما روند این جلسه کمی متفاوت شد و در ابتدای جلسه افروغ در بارهٔ دوران نمایندگی و علت کاندیدا نشدن خود در هشتمین دورهٔ مجلس شورای اسلامی سخنانی را ایراد کرد و پس از آن سؤالاتی مطرح شد که پاسخهای جالبی از افروغ را دربر داشت. آنچه می‌خوانید مشروح سخنان نماینده مردم تهران در مجلس هفتم مجلس شورای اسلامی است که باشگاه خبرگزاری برنا آن را منتشر کرده است؛ اگرچه جای خالی برگزارکنندگان در انتقال رسانه‌ای این رویداد همچنان تأمل انگیز است.

می‌خواهم در ابتدا درد دلی را بعد از دوران نمایندگی مجلس شورای اسلامی، با حضار داشته باشم. فضای جامعه ناگزیر به سمتی می‌رود یا باید برود که توجه به عرصهٔ عمومی و عرصهٔ نقد و حقیقت و روشنفکری و روشنگری پر رنگ‌تر شود. عمر کوتاه من در مجلس به

عنوان یک معلم به من ثابت کرد که ما بیش از حد به قدرت نگاه متمرکز داریم. بنده احساس می‌کنم که یک جای کار در سیاست ورزی ما می‌لنگد. قدرت، آنچنان که ما انتظار داشتیم در انقلاب اسلامی پخش و منتشر نشده است. قدرت عمومی نادیده انگاشته شده است. در نظام جمهوری اسلامی با شناختی که از قابلیت‌ها و مبانی آن دارم، نمی‌توانم خودم را توجیه کنم که قدرت منحصر در پاستور و بهارستان باشد. چون مردم یعنی که آنهایی که پاستور نشینان و بهارستان نشینان را انتخاب کرده‌اند منحصر به این دو خیابان نیستند.

توجه به این مسئله نشان می‌دهد که ما باید عرصهٔ عمومی و عرصهٔ نقد و روشنفکری و عرصهٔ اجتماعی را بهای بیشتری دهیم و نباید از عرصه نقد که متعلق به عموم جامعه است غافل شد. اگر وارد عرصهٔ مبارزات انتخاباتی نشدم به این دلیل بود که حس کردم عرصهٔ نقد اهمیت و فضیلت بیشتری دارد. بسیاری از انتظارات و آرزوها در عرصه نقد شکل می گیرد نه عرصه قدرت.

کسی که عرصهٔ نقد را داشته باشد عرصه قدرت را هم خواه ناخواه در اختیار خواهد داشت؛ باید کاری کنیم که عرصهٔ قدرت از عرصهٔ نقد حساب ببرد. به نظر می‌رسد عرصهٔ عمومی و نقد و عرصهٔ مدنی ما آنچنان قوت و شدت و حدت ندارد، ضعیف است و کسی نمی‌تواند با دستورالعمل این ضعف را به قوت تبدیل کند و این بر می‌گردد به نیروهای اجتماعی که در عرصهٔ نقد هستند و البته برمی‌گردد به انواع و اقسام تعاریف و مفاهیم و تشکل‌ها و نهادهایی که در عرصهٔ قدرت عمومی قابل ردیابی است که یا در قالب یک انجمن است و یا یک صنف یا یک روزنامه و یک سایت و...

زمانی را به یاد می‌آورم که وقتی می گفتند «وبلاگ نویسان»، دیدگاهی منفی و تیره پشت آن قرار داشت، اما امروز این مسئله جا افتاده است و مثل چند سال پیش چنان دیدگاهی با آن پیش زمینه در افکار تداعی نمی‌شود.

اخلاقیات امروز کمتر در اجتماع ما رعایت می‌شود. دراینجا موضوع مهم دیگری مطرح است و آن این است که ما باید از طریق این امکانات رسانه‌ای توجه به اخلاق داشته باشیم به دو شیوه، اول اینکه خودمان باید اخلاقیات را در جامعه رعایت کنیم و دوم اینکه با بحران اخلاق در بیفتیم و سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا ما این وظیفه را داریم یا نه!؟ آیا می‌توانیم با توجه به تسلطی که به این امکانات داریم نگاه ماکیاولیستی و نگاه ابزارگرا داشته باشیم و بگوییم حالا که ما این امکان را داریم بدون توجه به اخلاقیات هر کسی را که خواستیم خراب کنیم و به هر که خواستیم تهمت بزنیم و افترا ببندیم؛ آیا ما این حق را داریم؟ آیا اخلاق رسانه‌ای این اجازه را به ما می‌دهد؟

ما انقلابهای مخملی را محکوم می‌کنیم، کودتای نرم را محکوم می‌کنیم، اما آیا خودمان می‌توانیم با همین روشها کشور را اداره کنیم؟ آیا می‌توان با تخریب چهره‌ها و شایعه پراکنی و

جو سازی و با بی‌توجهی به اخلاقیات بر سریر قدرت تکیه زد و قدرت بیشتری کسب کرد؟ اگر مجازیم کجا این جواز برای ما صادر شده است؟ کدام بنیان فکری و هستی شناختی و عقیدتی به ما این اجازه را می‌دهد که پا به روی اخلاقیات بگذاریم؟

احساس می‌کنم کشور ما دچار بحران اخلاق شده است. اخلاق و فرهنگ که باید به اقتصاد و سیاست خط بدهند، متأسفانه خط می‌گیرند. فضا بیش از حد اقتصاد زده و سیاست زده شده است. قرار است ما عظمت خود را به رخ بکشیم، حالا به هر قیمتی! حتی به قیمت نادیده انگاشتن مبانی فرهنگی و اخلاقی؛ چه کسی این اجازه را برای ما صادر کرد؟ و چه کسی باید با این مسئله مقابله کند!؟

وظیفهٔ سنگین قدرت عمومی این است که هم اخلاق را رعایت کند و از امکاناتی که در اختیار دارد برای تخریب افراد استفاده نکند و هم با بحران اخلاق در جامعه در گیر شود. نگاه کمیت‌گرا، نگاه اقتصاد زده و سیاست زده و یا سودگرایانه و اقتدارگرایانه یکی از آفات جامعه ما شده است. متأسفانه آن چیزی که روزی در کشور حرام بود، امروز به راحتی مباح شده است.

باید کارکرد اجتماعی خودتان را دقیق تعریف کنید و کمک کنید تا جامعه اخلاقی‌تر شود. امروز معتقدم جنبش دانشجویی باید توجه و هدف اصلی خود را معطوف به همین معضل کند. امروز نه تنها جامعه ما بلکه اکثر جوامع دچار بحران اخلاق هستند که ریشه‌یابی هر جامعه‌ای متفاوت با جامعه دیگر خواهد بود. به عنوان یک برادر کوچکتر می‌خواهم که به ارتقا فرهنگ تحقیق در کشور کمک کنید، اگر قرار است افشاگری صورت بگیرد، این افشاگری باید مستند صورت بگیرد و معتبر باشد، اگر مستند و معتبر باشد به پویایی فرهنگ تحقیق در کشور کمک می‌کند و در غیر این صورت نه تنها بر بحران اخلاق می‌افزاید، بلکه همان فرهنگ تحقیق مورد لزوم را نیز مخدوش خواهد کرد. این درد دلی بود که به عنوان یکی از اهداف اصلی بسیاری از سایتهای اینترنتی که سخت مورد حمله قرار گرفتم و به من تهاجم و بی‌حرمتی شد، داشتم و البته کفایت هم نکرد، زیرا معتقدم باید این فضا را پاس داشت، بالاخره روزی این پرده دری‌ها و این ابزار هژمونی اصحاب قدرت شدن‌ها به پایان می‌رسد.

در ادامهٔ جلسهٔ نقد وبلاگ «در راه مدرس» پس از سخنرانی افروغ، حضار سؤالات خود را مطرح می‌کردند. در پی پاسخهای عماد افروغ به پرسشهای حضار را می‌خوانید:

● «شما برای چنین مواردی چه پاسخی دارید و کسانی که با عقاید و آرمانهای خودشان این نظام را تشکیل دادند و در حال حاضر نیز از اصحاب قدرت محسوب می‌شوند، مورد صلاحیت چه کسانی قرار گرفته‌اند که باقی ماندند و دستهای پشت پرده قدرت که موجب می‌شود بسیاری از افراد برای مصلحت بر همین مسند باقی بمانند، مورد تأیید چه مرجعی قرار می‌گیرند؟»

این سؤال کوتاه اما پیچیده است و به نوعی حتی سؤال خود ما هم هست، اما پاسخی طولانی دارد. این نظام بر اساس مبانی خاصی شکل گرفته است و قرار هم تحقق این مبانی و شعارهای ارزشمند بوده که با فرهنگ و تاریخ ما نیز نسبت دارد، اما به دلیل عدم نقادی، به دلیل سکوت روشنفکران اعم از عالمان دینی و غیر عالمان دینی کار به جایی رسیده است که کانونهای قدرت و ثروت امروز به صورت شبکه‌هایی در هم تنیده و پیچیده در آمده‌اند که به راحتی و با حرکتهای فردی نمی‌توان با آنها مقابله کرد.

متأسفانه آفتی که به سراغ همهٔ حکومتها و انقلابها می‌آید، همین مصلحت‌گرایی است. به دلیل عدم تفکیک انقلاب از یک نظام، این مصلحت‌گرایی عمدتاً تشدید می‌شود. اما اگر می‌آمدیم تفکیک ظریفی بین معیارها و ملاکهای انقلاب اسلامی و عملکرد و سیاست دولتمردان قائل می‌شدیم و هر جا این انطباق بود آن را تأیید می‌کردیم و هر جا نبود فریاد می‌زدیم، شاید امروز شاهد این شبکه‌های در هم تنیده، پیچیده و متراکم قدرت و ثروت نبودیم. باید تلاش کرد قدرت عمومی، این قدرت ناقد را ارتقاء داد و نقادی را بالا برد و فشار آورد تا آنها که این چنین شبکه‌هایی دارند در تنگنا قرار بگیرند و آنهایی که در نظام دغدغهٔ آرمانها و ارزشها را کماکان دارند، بتوانند در اثر این فشارها راحت‌تر عمل کنند.

صحبت اخیر من در آخرین پست «در راه مدرس» بر می‌گردد به گفت‌وگویی که اخیرا داشتم ولی تمام این گفت‌وگو به دلیل همین مصلحت‌گرایی‌ها منعکس نشد. هر چند قسمت اعظم حرفهای من مطرح شد، اما اگر در بارهٔ آن توضیح دهم بد نیست؛ از من دعوت می‌شود در بابل در جلسه مشاهیر استان شرکت کنم و صحبتی داشته باشیم. من در باب توسعهٔ فرهنگی و تفاوت آن با فرهنگ توسعه صحبت کردم. در باب نخبه شناسی بحث کردم که نخبه‌ها را با ملاکها و شاخصهای صرفاً رسمی شناسایی نکنیم. نخبه تک درخت محکم و استواری در یک بیابان لم یزرع است که بدون امکانات رشد کرده است، نه کسی که همه امکانات در اختیارش قرار داشته است و به خاطر انطباقش با وضعیت رسمی و کنونی کشور به گونه‌ای نخبه شناخته شده است. باید عینک را عوض کرد و با دانش عملی به دنبال این چهره‌ها گشت.

درهمان جلسه از من پرسیدند چرا کاندیدا نشدی و من گفتم عرصهٔ نقد را بر عرصهٔ مصلحت ترجیح می‌دهم و حتی نام فردی که در بارهٔ من بدگویی کرده بود و مرا مورد توهین قرار داده بود را هم گفتم و همه را برای حاضران آن جلسه شرح دادم، ولی حتی وبلاگ «در راه مدرس» نیز نوشت یک مقام نظارتی و در واقع هیچ نامی از آن شخص نبرد و الا من هیچ گاه هیچ ابایی ندارم که بخواهم به صورت شفاف حرفی داشته باشم و نام آن فرد را ذکر کنم؛ زیرا معتقدم شجاعت و اندیشیدن و نقد، فیلسوفی کردن و صداقت، عناصر مرتبط با یکدیگر هستند. در جایی که شفافیت و صداقت نباشد بدانید اندیشه هم نیست. اگر به همین اصل که

آرزوی ماست توجه شود و برای احقاق آن در جامعه تلاش شود، بسیاری از این مسائل حل می‌شود. اگر بخواهم در یک کلام پاسخ شما را بدهم، باید بگویم: اگر ما بر اساس معیارهای انقلاب اسلامی و نه سیاستها و رفتارهای جاری در جمهوری اسلامی، جمهوری اسلامی را از همان ابتدا نقد می‌کردیم امروز شاهد این قضایا نبودیم.

چارهٔ کار و حل این مشکلات بازگشتن به عرصه نقد و نقادی است. شاید بتوان گفت در دهه نخست انقلاب ما شاهد نقد درون گفتمانی پر رنگی بودیم.

[در پاسخ به اینکه در چنین اوضاعی چطور می‌توان در عرصهٔ نقد و نقادی فعال بود و در واقع عرصهٔ نقد برای روشنفکران کجاست]: ما انتظار داریم دولتمردان ما سعهٔ صدر لازم را داشته باشند. کسی که سعهٔ صدر ندارد اسیر نوعی جهالت است، و این قاعده‌ای اصیل محسوب می‌شود. بصیرت نسبت مستقیمی با سعهٔ صدر دارد. این را من نمی‌گویم، بسیاری از فلاسفه و حکمای ما نیز به آن اشاره داشته‌اند. اگر سعهٔ صدر لازم را نداریم و برخورد تنگ نظرانه داریم ـ می‌دانم که این مسئله یک وجه و یک بعد خطرناک هم داردـ ممکن است همه نقدها زیر برود و اگر نقدی زیر رفت معلوم نیست چگونه رو بیاید.

ما باید به سمت نظامی برویم که همهٔ حرفهای آن شفاف زده شود و وقتی می‌خواهیم شفاف حرف بزنیم باید همه چیز آشکار شود، اما اگر غیرعلنی باشد، در این صورت، نقدهای وارد بر آن به زیر می‌رود آن وقت ممکن است به شکل انواع و اقسام حرکات مخرب اجتماعی نمود پیدا کند و مطرح شود.

بنده شخصاً معتقدم این نظام، قابلیت‌هایی دارد که برخی از آنها به فعلیت رسیده و مانع از این شده که یک صدایی مفرط حاکم باشد. درست زمانی که ما شاهد این سیاست انقباضی رسانه‌ای دولت هستیم، می‌بینیم که تعداد بسیاری از نمایندگان (نمایندگان کمیسیون فرهنگی) اعتراض می‌کنند و بیانیه می‌دهند و لایحه دو فوریتی دولت را تصویب نمی‌کنند؛ بنابراین می‌توان این طور تبیین کرد که نظام ما کاملاً منقبض نیست و راههای انبساط فکری و انبساط خبری و رسانه‌ای در آن فراوان است، اما اگر در حد همین امکانات موجود نیز مقاومتی صورت نگیرد، نمی‌توان عاقبت خوشی را برای عرصهٔ عمومی متصور شد؛ بنابراین، فکر می‌کنم راه آن نظریه‌پردازی و تئوریزه کردن عرصهٔ عمومی و عرصهٔ نقد و مقابله از طریق همین کانالهای تعریف شده است. مطمئن هستم که جواب می‌دهد.

معتقدم هم روزنه‌هایی برای برخورد هست و هم می‌شود با ارتقای عرصهٔ عمومی، قدرت مقابلهٔ مسالمت‌آمیز و غیرمخربی داشت و کماکان من بر این حرفم امید دارم.

[در پاسخ به اینکه آیا نماینده شجاعی بوده است و اینکه مجلس هفتم برای فرهنگ مردم ایران چه کارهای فرهنگی انجام داده است]: این وبلاگ به صورت سند در اختیار بنده و شما

است و نشان می‌دهد ما به اندازهٔ کافی ادای انجام وظیفه کردیم یا خیر؟ نطق‌های پیش از دستور، تذکراتی که دادیم و بیانیه‌هایی که صادر می‌کردیم، مجرای خوبی برای قضاوت شما محسوب می‌شود که ببینید آیا من نماینده شجاعی بوده‌ام یا خیر؟

مفهوماً معتقدم که نماینده باید شجاع و مستقل باشد و نباید وکیل دولت باشد. نماینده باید وکیل ملت باشد. اگر نماینده وکیل ملت نیست پس در فرآیند شکل گیری مجلس یک اتفاقی افتاده است. یا فرد شجاع و بصیری خودش را کاندیدا نکرده است و یا خط دهی‌ها مردم را به سمت و سوی دیگری برده است و یا در احراز و تأیید صلاحیتها اشتباهی رخ داده است. بنده شخصاً معتقدم مجلس باید معرف جامعه باشد؛ اگر جامعه تکثر دارد مجلس نیز باید تکثر داشته باشد و اگر جامعه تفاوت، تغایر و وحدت دارد، مجلس هم باید معرف این جامعه باشد.

بسیاری از موضع گیری‌های ما بر می‌گردد به مفهوم تعامل‌گرایی یک‌سویه و یا دولت‌گرایی پارلمانی. افرادی از دولت، وزیر گرفتند و مجلس را فروختند. درست بعد از استقرار دولت نهم این اتفاق افتاد که برخی از نمایندگان در لابی‌هایی که تشکیل می‌دادند، به ویژه برخی از اعضای هیئت رئیسهٔ مجلس و برخی از چهره‌های تاثیرگذار فراکسیون اصولگرا که فعلاً اکثریت و غلبه با آنها است، در این رایزنی‌ها وزیر گرفتند، اما در ازای آن شأن مجلس را تقلیل دادند و مجلس را از در رأس امور بودن، انداختند.

نسبتی است بین فعالیت‌های مردمی و اینکه مجلس در رأس امور باشد. اگر مجلس در رأس امور باشد یعنی اینکه شما مؤثر بوده‌اید؛ چون این تاثیرگذاری و این در رأس بودن بر می‌گردد به آن کسانی که این نمایندگان را انتخاب کرده‌اند. ما متأسفانه به دلیل سابقهٔ استبدادی که داریم، هنوز نتوانسته‌ایم مجلس را در رأس امور بنشانیم.

شاهد بودم بسیاری از نمایندگان در مقابل لوایح پیشنهادی، سکوت پیشه کردند و کوتاه آمدند. خیلی‌ها در این مجلس فریاد زدند، اما اگر قدرت نقادی در این جامعه جا افتاده بود امروز برادری مانند آقای دکتر سبحانی[1] رأی آورده بود؛ کسی که در زمینه‌های اقتصادی بحث‌های مستقل و شجاعانه و کارشناسانهٔ خوبی را مطرح کرده بود.

اگر از سوی رسانه‌ها پشتیبانی و فضاسازی بود امثال آقای سبحانی رأی می‌آوردند. در مجلس چند نفر جمع می‌شدیم و موضع می‌گرفتیم، اما هیچ حمایتی نمی‌شدیم و تنها برخی گروههای دانشجویی بودند که این گونه و با وبلاگ و سایت از ما حمایت می‌کردند که حتی اینها نیز فیلتر شدند! در حالی که بسیاری از منتقدان و صاحب نظران خارج از کشور این سایت را یک رسانهٔ عاقلانه و منتقد و سالم ارزیابی کردند، بر خلاف برخی از سایتها که متأسفانه هتاکی را پیشه خود کردند.

---

۱. دکتر حسن سبحانی، اقتصاددان و نمایندهٔ دامغان.

باید فرهنگ سازی کرد. کشور ما به شدت اقتصاد زده و سیاست زده شده است و به ویژه بعد از جنگ. اصولاً صبغهٔ فرهنگی انقلاب و جامعه ما دستخوش این اقتصاد زدگی و سیاست‌زدگی شده است. کمیسیون فرهنگی در طول فعالیت خود یازده طرح فرهنگی تدوین کرد و این در حالی است که تاکنون دولت هیچ طرح فرهنگی به مجلس تسلیم نکرده است و نه تنها این دولت که حتی دولتهای پیشین و به ویژه دولت قبل نیز هیچ لایحهٔ مصوب فرهنگی از مجلس بیرون نداد. چند طرح فرهنگی بود که در پایان عمر مجلس ششم رسیده بود که یکی از آنها، انتشار و دسترسی آزاد به اطلاعات بود و ما آن را در دستور کار قرار دادیم. شور اول آن در صحن علنی مجلس تصویب شد و شور دوم آن در صحن هیئت رئیسه هنوز در دستور کار قرار نگرفته است.

بحث دفاع از حریم خصوصی نیز لایحهٔ دیگری بود که از دولت قبل در مجلس مانده بود که آن را نیز مطرح کردیم و دولت فعلی آن را پس گرفت و مجدداً آن را مطرح کردیم، که در کمیسیون فرهنگی این طرح تصویب شد. طرحهای ما یکی ساماندهی مد و لباس بود که طراح اصلی آن خود من بودم و از آن به شدت دفاع می‌کنم که دفاعی اصولی است و دفاع از نمادهای ایرانی است که فکر می‌کنم در دراز مدت اتفاقاتی بیفتد.

هر گاه این نکته به یادم می‌آید آه از نهادم بلند می‌شود. دو سال مجلس هفتم روی طرحی کار کرد به نام تسهیل ازدواج جوانان. این طرح بسیار جامع بود، از احداث مسکن جوانان، ودیعه و اجاره مسکن جوانان بهره‌مند بود تا مباحث اخلاقی و خانوادگی و... که نشان می‌داد به شکلی کامل به بحث خانواده از ابتدای تشکیل تا بقای آن پرداخته شده است. متأسفانه، به رغم اینکه از سوی شورای نگهبان نیز تأیید شده بود دولت آن را اجرایی نکرد؛ زیرا دولت خودش متولی امر ازدواج از طریق اعطای وام ازدواج بود، اما به دلیل اینکه هیئت رئیسه از شأن مجلس به خوبی دفاع نکرد این طرح در این دولت، بایگانی شد.

امیدواریم که در همین دولت، سر عقل بیایند و این طرح اجرایی شود که اگر این طرح اجرایی می‌شد، چندین فقره مسکن موقت در اختیار زوجهای جوان قرار می‌گرفت. چه کسی می‌تواند با این مصیبتی که در بحث مسکن رخ داده است، ازدواج سهلی داشته باشد؟ و با این حال از طرفی بحث بحرانهای اخلاقی و اجتماعی را مطرح می‌کنند و از طرف دیگر تن نمی‌دهند به ملزومات مبارزه با بحرانهای مذکور.

بحث حقوق و مسئولیت‌های زنان که یک منشور مترقی بود و روی آن در سطح کشورهای اسلامی و حتی آسیایی کار بسیاری صورت گرفته بود، طرح آن در کمیسیون فرهنگی تصویب شد. مقابله با کسانی که به تولید و تکثیر فیلم‌های مستهجن می‌پردازند و همچنین مقابله با کسانی که به صورت غیرقانونی مبادرت به تکثیر نرم افزارها و نوارهای مجاز می‌کنند که آن را نیز در کمیسیون تصویب کردیم. در مورد تحقیق و تفحص‌ها نیز ما کارهای خوبی انجام دادیم که در

زمان ما نتیجهٔ دو فقره از این تحقیق و تفحص‌ها قرائت شد و سومین مورد به دست مجلس آینده سپرده می‌شود.

مصاحبه‌ای که در شب شیشه‌ای داشتم، منجر به آفساید شدنم شد، در واقع سرنگون شدم (با لبخند). زیرا در آن برنامه مستقیما از من در بارهٔ برخی از اشخاص سؤالاتی شد و من هم نظر خودم را مستقیم و بی‌پرده گفتم و همچنین بعد از اینکه در سالگرد ارتحال امام (ره) صحبتی راجع به حق و مصلحت کردم که در حال خاضر نیز در کتاب مناقشهٔ حق و مصلحت به چاپ رسیده است. بسیاری از افراد به اصطلاح ولایتمدار که امروز فقط از ولایت نامی یاد می‌کنند، من را ضد ولایت فقیه معرفی کردند.

من به قصد کاندیداتوری با هدف ریاست در مجلس نرفتم، یک تئوری داشتم و آن این بود که در بزرخ کاندیدا شدن و نشدن، اگر اقبالی بود خود را عرضه کنم. اقبال صورت گرفت و خودم را عرضه کردم و این گونه شد. در این یک سال آخر بعد از آن وقایعی که برای من پیش آمد و چیزهایی که دیدم، خیالم راحت شد که دیگر کاری ندارم و توانستم با فراغ بال به مطالعه بپردازم و نه کتاب عرضه کردم. بسیاری از این کتابهایی که تصمیم داشتم ورق بزنم و فرصتی دست نمی‌داد، در این یک سال مطالعه کردم و در این یک سال خیلی برایم راحت گذشت و در واقع سال آخر نمایندگی مجلس، فرصت مطالعاتی من بود. حالا ممکن است بپرسند پس نمایندگی ات در این یک سال چه می‌شود که باید گفت در این یک سال دیگر نه فرصتی بود و نه ارجاعی و نه اقبالی و به هر حال باید از این وقت به نحوی استفاده شود.

من برای نقادی تئوری دارم. رویکردم انتقادی و روش شناسی است. من رئالیست تعالی‌گرا و یا رئالیست انتقادی هستم و نگاه خاصی به علّیت دارم، من مشاهده‌گرا نیستم. نفس نقادی و اصلاح در ذات روش شناسی من قرار گرفته است.

بر اساس این پیش فرض که همیشه گفته‌ام روشنفکر همیشه نقد حال می‌کند نه نقد گذشته! من دیروز منتقد خیلی‌ها بوده‌ام، امروز منتقد آنها نیستم. من نبش قبر نمی‌کنم. امروز هدف اصلی انتقاد من کسانی هستند که حکومت می‌کنند. فرافکنی هم بلد نیستم و اتفاقاً یکی از بحث‌هایی که من دارم این است که چرا شما مدام فرافکنانه برخورد می‌کنید، آیا برای این است که مردم به شما اقبال نشان بدهند، دائما زشتی‌های گذشتگان را به رخ می‌کشید؟ و چرا زشتی‌های خودتان را در نظر نمی‌گیرید؟

بنده با همان نقد درون گفتمانی به اندازهٔ کافی نقد حال کرده‌ام، چه در نقد نسبت به دولت و چه در نقد نسبت به مجلس. نقد ما از اصولگرایان جدی بوده است. اصولگرایی جدید با اصولگرایی قدیم، فرق جدی دارد. اصولگرایی نو ظهور یکی از ویژگی هایش بحث نقد درون گفتمانی است.

من در جریان انتخابات در بارهٔ اصولگرایان هیچ صحبتی نداشتم و فقط اعتراضی کردم به صدا و سیما که مدام وانمود می‌کند که جبهه‌ای متحد دارد، اما از منظر برنامه‌های صدا و سیما اصلاح‌طلبان چهره‌هایی متضاد هستند و اعتراض من به همین حرکت صدا و سیما بود که چرا معطوف به قطبی‌شدگی ناموجهی است. در دل این جبههٔ متحد کم اختلاف نبود و حتی این جبههٔ متحد نمایانگر اصولگرایان هم نبود.

[در بارهٔ طرح ساماندهی مد و لباس]: ما گفتیم در جامعه هیچ قانون ایجابی نداریم، همه قوانین ما سلبی است؛ یعنی این گونه قانون تصویب می‌کنیم که اگر این کار را انجام ندهید این گونه می‌شود، در حالی که در مقابل اجرای این قوانین هیچ الگویی ارائه نکرده‌ایم. باید بر اساس ذائقهٔ ایرانی و اِلمان‌های نهفته در هویت او، هویت‌های محلی و منطقه‌ای، الگویی مناسب را در اختیارش قرار دهیم. توجه من این بود که توسط بخش خصوصی (تأکید می‌کنم) توسط بخش خصوصی، یک نگاه ایجابی نسبت به نمادهای ایرانی به‌وجود بیاوریم، و نه دولت؛ زیرا معتقدیم در این امور، دولت فقط باید امکانات لازم و بازارهای خرید و فروش و برپایی جشنواره‌ها برای اجرا را در اختیار بگذارد.

این بحث فقط در مورد پوشش هم مطرح نیست. من دغدغهٔ فرهنگ و هویت ایرانی و به ویژه نمادهای ایرانی را داشتم. اینجا یک حلقهٔ مفقوده وجود دارد، از یک طرف ارزشی به نام حجاب هست که الزاماً ربطی هم به اسلام ندارد و یک ارزش تاریخی محسوب می‌شود و از طرف دیگر، هیچ الگوی «به روزی» به جامعه عرضه نمی‌شود. ما باید بتوانیم با توجه به شرایط روز و همین آدابی که در مناطق ما هست (مانند زیبایی در لباس گیلکی و مازندرانی و ترک و کرد و بلوچ و...) الگوی خوب ارائه دهیم. آنهایی که می‌گفتند ما با این طرح می‌خواستیم جامعه را یک شکل کنیم، باید بگویم خیر، ما می‌خواستیم آن را از یک شکلی درآوریم. ما معتقدیم مدرنیته و سرمایه‌داری، نسبتی با تکثر در نماد ندارد. من هم دلم نمی‌خواست با این جریان برخورد قضایی و انتظامی شود.

[در پاسخ به اینکه شما از کسانی بودید که می‌گفتید اگر من باز هم به رأی‌گیری دوره نهم ریاست جمهوری باز گردم به احمدی‌نژاد رأی می‌دهم، آیا هنوز بر حرف خودتان مصر هستید؟]: اگر هزار بار دیگر، انتخابات آن دوره با شرایط سیاسی آن دوره تکرار شود و برگردم به آن زمان، من همان انتخاب را خواهم داشت، اما کاری نکنید که شرایط تغییر کند. پس جملهٔ من باز می‌گردد به انتخاب درست خودم در همان شرایط زمانی و مکانی و عطف به همان آرایش سیاسی. بنده از رأی دادن به احمدی‌نژاد در مقابل رقیبش به هیچ وجه پشیمان نیستم. اما اگر من با شناخت امروز که عملاً آن زمان برای من امکان پذیر نبود و با تجربه‌ای که امروز به دست آورده‌ام، به همان دوران بر می‌گشتم، مطمئن باشید به رقیب ایشان رأی نمی‌دادم، یک

رأی سفید داخل صندوق می‌انداختم.

در بارهٔ دخالتهای مجلس در کار دولت باید بگویم که ممکن است مجلس یک جاهایی در امور جزئی دولت دخالت کرده باشد؛ مثل تغییر ساعت، اما اینها کارهای کوچکی هستند.ای کاش مجلس در مسائل کلان هم دخالت می‌کرد و می‌ایستاد.

وقتی ما می‌گوییم مجلس منفعلانه عمل کرده است، این طور نیست که کاملاً رگه‌هایی از انفعال در تمام مصوبات آن دیده شود. بنده معتقدم دو سال اول مجلس هفتم با افتخار بود و بارها این مسئله را مطرح کرده‌ام، اما بعد از استقرار دولت نهم و در فرآیند شکل گیری دولت نهم، به دلیل آن سهم خواهی‌هایی که از سوی نمایندگان صورت گرفت، به تدریج عده‌ای در مجلس تلاش کردند تا مجلس را به انفعال بکشانند و تا حدی هم موفق بودند، اما نمی‌توان گفت کاملاً موفق بودند؛ به هر حال مقاومتهایی از سوی نمایندگان صورت می‌گرفت.

[در بارهٔ طرح مهندسی فرهنگی که از سوی مقام معظم رهبری بر تحقق آن تأکید شده است]: خود من به مهندسی فرهنگی حساسیت دارم و مرا یاد مهندسی اجتماعی می‌اندازد. در فرهنگ، اعتقاد به مهندسی و اعداد و ارقام ندارم. شورای عالی انقلاب فرهنگی بایستی چالش‌های دنیای بشریت را رصد، نظریه‌پردازی و پاسخ دهد، ولی متأسفانه به کارهای روزمره مشغول است. من انتظار یک اتاق فکر را داشتم. فکر می‌کنم در تحقق مهندسی فرهنگی این مد نظر نباشد که مثل خمیر با مردم رفتار شود. اما مهندسی فرهنگی در خصوص نهادهای رسمی فرهنگی اجتناب ناپذیر است. ما نهادهای دینی و فرهنگی متعددی داریم که کارهای متداخلی انجام می‌دهند. نهادهای فرهنگی و دینی متعدد ما بهتر است توسط یک نهاد سازمان دهی می‌شوند. به هر حال نباید نگاه عددی و رقمی به فرهنگ داشت؛ البته من فکر می‌کنم در صحبت مقام معظم رهبری بیشتر توجه ایشان به شورای عالی انقلاب فرهنگی معطوف بود و از آنها می‌خواستند که این موضوع را طرح کنند.

حداد عادل باید در مقابل رئیس‌جمهور پاسخگو باشد
اقدام نمایشی برای القای برخورداری از نگرش انتقادی

٤ اردیبهشت ۱۳۸۷/ سایت آفتاب

[با اشاره به نامه رئیس‌جمهور به رئیس‌مجلس به دلیل ابلاغ مستقیم قانون]: از این نامه‌نگاری‌ها نباید برداشت غلط داشت و نباید آن را به تعارض، اختلاف یا انتقاد میان رئیس مجلس و رئیس‌جمهور کرد.

در طول مدت نمایندگی مجلس هفتم هرگز شاهد اختلاف یا نگاهی انتقادی میان رئیس‌جمهور و رئیس‌مجلس نبودم و اگر تک صداهای انتقادی هم وجود داشت، از سوی

برخی نمایندگان نسبت به سیاستهای دولت و هیئت رئیسه مجلس بود.

هیئت رئیسه مجلس آنجا که باید انتقادی می‌کرد، سکوت کرد و امروز در مسائلی جزئی از دولت انتقاد می‌کند. اقدام رئیس‌مجلس در ابلاغ سه قانون که از اهمیت بالایی هم برخوردار نیستند، هرگز نباید بیانگر وجه انتقادی مورد انتظار از هیئت رئیسه تلقی شود. آنجا که سهمیه‌بندی بنزین به درستی اجرا نشد و آنجا که طرح تسهیل ازدواج جوانان ابلاغ نشد، و همچنین در موضوع عدم اجرای نظام هماهنگ پرداختها، رئیس مجلس سکوت کرد و امروز در مواردی جزئی از دولت انتقاد می‌کند.

موارد جزئی ابلاغ شده از سوی رئیس مجلس، بیش از آنکه نشانهٔ هم و غم هیئت رئیسه برای اجرای صحیح قوانین باشد، اذهان را به سمت و سویی دیگر هدایت می‌کند.

همان‌گونه که رئیس‌جمهور در نامهٔ خود تأکید کرده، رئیس مجلس باید تحقیق می‌کرد و بعد اقدام عملی ترتیب می‌داد. در واقع جناب حداد عادل باید در مقابل رئیس‌جمهور پاسخگو باشد که چرا زمانی را برای پرس‌وجو در بارهٔ ابلاغ یا عدم ابلاغ قوانین مورد بحث، اختصاص نداده است.

مسائل کلان و پراهمیت نباید دستخوش مسائل جزئی قرار گیرد. ما همواره گفته‌ایم که باید تفکیک و استقلال قوا را حفظ کرد و محترم داشت و بر این اساس بارها تأکید داشته‌ایم که شأن مجلس باید رعایت شود.

در اصل تفکیک قوا، مجلس در رأس امور قرار دارد و نباید این در رأس بودن، دستخوش برخی توجیهات و مصلحت‌اندیشی‌های کاذب شود.

صرف‌نظر از برخی مصوبات و نگرش انتقادی برخی نمایندگان، مجلس هفتم در حد هیئت‌رئیسه و رئیس مجلس و هیئت رئیسه فراکسیون اصولگرا، شأن مجلس را حفظ نکردند و باعث انزوای بسیاری از نخبگان شدند.

بسیاری از مشکلات اعم از افزایش نقدینگی، تورم، اتکای بیشتر و روزافزون دولت به درآمدهای نفتی و مشکلی به نام اشتغال در وهلهٔ اول، متوجه مجلس است؛ چرا که مجلس در رأس امور است.

اگر دولت بر برخی سیاستهای غلط خود پافشاری کرده، وظیفهٔ مجلس بوده که با قاطعیت در مقابل این سیاستهای تورم‌زا بایستد؛ و این در حالی است که نه تنها مجلس هفتم به این وظیفهٔ خود عمل نکرد، بلکه وقتی برخی نمایندگان فریاد زدند، با آنها برخوردهای غیررسمی شد.

هیئت رئیسه مجلس هفتم و هیئت رئیسه فراکسیون اصولگرایان از تمام امکانات رسمی و غیررسمی و عمومی و غیرعمومی خود در مقابل نمایندگان منتقد استفاده کردند و باعث دل‌آزاری و انزوای آنها شدند.

هزینه انزوا و دل‌آزاری نخبگان را چه کسی باید بپردازد؟ وقتی با پافشاری بر ارزشهای انقلاب اصرار می‌کنیم که افراد نباید قهر کنند، باید این سؤال را هم طرح کنیم که چه کسانی باعث انزوا و قهر افراد می‌شوند؟ و باید پرسید که عوامل ساختاری مؤثر بر انزوای افراد چیست؟

متأسفانه برخی نمایندگان بر همهٔ حقوق نمایندگی پا گذاشتند و جرئت و فرصت یک آه کشیدن و یک آخ گفتن را هم از آنان گرفتند.

نامه‌نگاری‌ها و بحث‌هایی که این‌روزها میان حدادعادل و احمدی‌نژاد رخ می‌دهد، بیشتر ناشی از شرایط و جو عمومی جامعه است. در اثر سیاستهای دولت که مسئولیت بخش عمده‌ای از آنها نیز متوجه خود دولت است، فریاد اعتراض جامعه بلند شده و در واقع برخی موضع‌گیری‌ها صرفاً واکنشی است به این اعتراضات عمومی.

هرچه به انتخابات ریاست‌جمهوری دهم نزدیک‌تر می‌شود، واکنشهای مثبت به اعتراضات عمومی بیشتر می‌شود که البته این نحوهٔ برخورد برهم زننده اصل پیوند میان اخلاق و سیاست در نظام جمهوری اسلامی است.

قرار و بنای ما در انقلاب این بوده که پیوند میان اخلاق و سیاست را حفظ کنیم. اگر قرار است کشور را با سیاستهای ماکیاولیستی اداره کنیم، آقایان در مقابل همه اعتراف کنند تا دیگران پایبند به اخلاق نباشند. عده‌ای گویا راز و رمز باقی‌ماندن در قدرت را به خوبی آموخته‌اند و سعی دارند در آستانه تشکیل مجلس هشتم، به اعتراضات و نگرشهای انتقادی و دلزدگی‌های عمومی و انزوای نخبگان پاسخ مثبت بدهند تا در افکار عمومی این‌گونه القا کنند که آنها هم نگرش انتقادی دارند.

کسانی که عملکرد تاریخی و گذشته‌شان همواره نشان داده که تنها هنرشان حفظ وضع موجود و دستیابی به قدرت بیشتر از این راه است، امروز پس از فریادهای بسیار منتقدین، با اقدامات خود برای نمایندگان منتخب مجلس هشتم پیام می‌فرستند که فریب اعتراضات و انتقادهای افرادی را که مخالف مدام هستند، نخورید و بدانید که ما هم نگرش انتقادی داریم و متوجه این معنا هستیم.

این‌گونه اداره کردن جامعه با مبانی نظری انقلاب منافات دارد. باید مردم را آگاه کرد که افرادی را انتخاب کنند که پای‌بند به ارزشها باشند و از ارزشها به عنوان سکویی برای حفظ قدرت و دستیابی به قدرت بیشتر استفاده نکنند.

[با اشاره به حساسیت و اهمیت اصل پیوند اخلاق و سیاست]: حقیقت‌گرایی، کلان‌تر از هر مسئلهٔ جزیی است، خواه فلان فرد در قدرت باشد یا نباشد. مهم این است که این انقلاب به سلامت به نسل‌های بعدی منتقل شود.

[خطاب به مسئولان کشور]: نشود به نام اخلاق و دین، ضداخلاق و ضددین عمل کنیم.

بارها در زندگی روشنفکری و مسئولیت نمایندگی‌ام تأکید کرده‌ام که نمی‌شود با روشهای ماکیاولیستی، جامعهٔ اسلامی را اداره کرد و با هر وسیله‌ای عظمت جمهوری اسلامی را به رخ کشید.

عظمت جمهوری اسلامی بر مبانی اخلاقی، معنویات و ارزشهاست، این همان هدف اصلی حضرت امام و درست همان چیزی است که جامعه و جهان امروز تشنهٔ آن است.

در صورت توجه به این مبانی است که جامعه شاهد روی کارآمدن افرادی خواهد بود که با ارزشها بازی نکنند. باید برای حفظ این ارزشها و انقلاب، دست به استعفا و کناره‌گیری بود و در شرایط حساس برای حفظ نظام با شجاعت از قدرت کناره گرفت.

اصل کناره‌گیری از قدرت را در شرایط حساس باید از بزرگان دین آموخت. وقتی طفل معصوم و نوپای جمهوری اسلامی در حال تکه تکه شدن است، عده‌ای باید برای جلوگیری از این خسارت بزرگ، کنار بکشند.

[با اشاره به داستان «طفلی که دو زن مدعی مادری‌اش بودند»]: امروز زمان آن فرا رسیده که دلسوزان واقعی و راستین طفل جمهوری اسلامی، برای جلوگیری از تکه تکه شدن آن، در صورت لزوم، کنار کشیده و به دیگران نیز کناره‌گیری و استعفا را بیاموزند تا همگان بفهمند که مادر واقعی و اصلی چه کسی است؟

به نام مصلحت‌گرایی و به کام منافع فردی و جناحی

۲۱ اردیبهشت ۱۳۸۷/ خبرگزاری فارس

[در سمینار دو روزهٔ کالبدشکافی فساد در دانشگاه شهید بهشتی سخنرانی می‌کرد]: رعایت مصلحت پسندیده است و می‌پذیریم گاهی موانعی سر راه اصول ما ایجاد می‌شود که مجبوریم به آنها توجه داشته و تن به مصلحت مستدل و مستند و قاعده‌مند دهیم؛ لکن با این مسئله مخالفیم که مصلحت به گفتمان غالب و فراگیر تبدیل شده و اصول و مبانی اعتقادی و اخلاقی و حقیقی فراموش گردد یا مصلحت کلان به جای به دست آمدن در فرآیندی روشمند از طریق مشورت حاصل شود و یا آنکه به نام مصلحت کلان منافع فردی و جناحی مدنظر قرار گیرد.

هنگامی که بحث تشخیص مصلحت نظام در زمان امام (ره) مطرح شد، مصلحت با احکام حکومتی پیوند خورده بود و برای حل مناقشات میان مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان قانون اساسی، مجمع تشخیص مصلحت نظام بنیان نهاده شد.

ایجاد مجمع تشخیص مصلحت نظام، کاری بسیار پسندیده و ضروری بود، اما مصلحتی که با مبانی و اهدافی که باید مصلحت آنها را در نظر گرفت سازگار نباشد بر نمی‌تابیم و شایسته است در کنار مجمع تشخیص مصلحت مجمع تشخیص حقیقت بنا شود.

هدف نهایی از تأسیس نظام اسلامی، بسط اخلاق و تعالی روح در کنار اهدافی چون تحقق عدالت است. نباید به نام عظمت جمهوری اسلامی و برای به رخ کشیدن این عظمت دست به هر کاری بزنیم و اهداف و غایت برپایی حکومت دینی را فراموش کنیم.

[با اشاره به دیدگاه کسانی که معتقدند باید در نظام اسلامی مصلحت سنجی در همهٔ ابعاد را مدنظر داشت و برای اثبات این نظریه به ماجرای صلح امام سوم شیعیان اشاره می‌کنند]: صلح امام حسن (ع) اولاً و بالذّات نبوده و اگر شرایط زمانی و مکانی به گونه‌ای دیگر بود و آن حضرت همچون برادر بزرگوار خود فرصت جهاد با منحرفان از دین خدا را داشت، همان کار را می‌کردند که امام حسین (ع) انجام دادند. جنس انتخاب مسیر صلح توسط امام دوم شیعیان از جنس ابعاد جوهری و شناختاری و ساختاری نبود بلکه از جنس کارکردی و پیامدی و نتیجه‌ای بود.

در عرصهٔ انتخابهای حقیقت‌گرایانه و مصلحت‌طلبانه، برخی مصالح در اندیشهٔ امام خمینی (ره) از مصالح حقیقی هستند و انتخابهای مصلحتی در حقیقت انتخابهای حقیقی تلقی می‌شوند که نمونهٔ آنها مفهوم جمهوری اسلامی است.

شرایط زمانی و مکانی و اقتضائات برای صدور حکم در اندیشهٔ بنیادین بنیان‌گذار جمهوری اسلامی جایگاه ویژه دارد و نگاه آن حضرت به مردم، تزیینی و شکلی صرف نبود و بر همین اساس بسیاری از مصالح مورد نظر ایشان معنا دار می‌شود و ما را بر آن می‌دارد نگاه دیگری به شرعیت و مشروعیت داشته باشیم.

مشروعیت به معنای قانونی بودن نظام مربوط به فلسفهٔ سیاسی است؛ ولی تعریف جدیدی از فلسفهٔ سیاسی امام مطرح شده که تصریح دارد نظامی مشروع است که از ویژگی حقانیت و فضیلت‌گرایانه و مقبولیت و رضایت عامه برخوردار باشد. هنگامی که به شرعیت فرمان توجه می‌کنیم همه نگاهها متوجه بالا می‌شود و از شرعیت نظارت و نقادی غفلت می‌کنیم؛ در حالی که شرعیت فرمان رهبر در کنار نظارت مردم قرار می‌گیرد.

پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی، موضوع نظارت به مرور رنگ باخت و انسان خوب، مطیع محض معرفی شده است، اما این موضوع برخلاف ادبیات دینی و آموزه‌های معمار کبیر جمهوری اسلامی است.

ظرف چهار سال گذشته، برخی تحت عنوان ولایت‌گرایی و ولایتمداری و به نام مصلحت، منافع فردی و گروهی خود را در نظر گرفتند و در این داستان هر دروغی را بیان کردند و مصلحت سنجی آنها ابزاری برای کاسبی در بستر مدیریت کشور شد.

این افراد هر جا که لازم دیده‌اند برای حفظ منافع خود تابلوی طرفداری و ارادت به ولایت را بلند کرده‌اند و هر جا که عملکرد آنها مورد نقد قرار گرفت و از سوی دیگران صدای تظلم

و دادخواهی شنیدند، آنها را به ضدیت با ولایت متهم کردند در حالی که رهبر معظم انقلاب فرمودند بسیاری از نظرات آنها با دیدگاههای ایشان تفاوت دارد.

نظام ولایی، نظامی پویا و سیال و با نشاط و پرسشگر است، اما گاهی مخالفان نقد حاکمیت، چنان فضا را سنگین می‌کنند که حتی نفس کشیدن برای منتقدان حقیقت‌گرا دشوار می‌شود که البته این فضا باید با همت عالمان و روشنفکران شکسته شود.

تصمیمات مصلحتی باید محدود به شرایط زمانی و مکانی شود و اگر مصلحت‌گرایی مطرح می‌شود، روشمندی نیز باید انجام گیرد. باید کاری کنیم که از این انسداد خارج شویم و نباید اجازه دهیم مصلحت‌گرایی اصالت یابد.

به مسئولان نظام توصیه می‌کنم اولویتهای مربوط به مصلحت کلان نظام را تعیین کنند و اجازه ندهند مصلحت، که مربوط به شرایط خاص است نهادینه و یا مصلحت‌گرایی افراطی تحقق یابد تا فضای اجتماعی شفاف و صادقانه شود.

جامعهٔ خود سانسور، مصلحت‌گرا و بدون تدبر و اندیشه به لحاظ تفکر عقب‌مانده است و باید برای رهایی از اسارت ابزارگرایی و عملگرایی و ماکیاولیسم، بخصوص از نوع مذهبی آن، فضایی شجاعانه و سرشار از صداقت ایجاد کنیم تا تفکر زیربنای تحول شود.

باید به اهداف و آرمانهای بلند انقلاب و نظام و آنچه مصلحت ملت است توجه کرد و دستاوردهای این ملت را در سایهٔ اتحاد و انسجام پاس داشت، اما توجه به این موضوعات نباید ما را از مسائل اساسی و حقیقی غافل کند و ارزشها به ابزار اعمال قدرت معدودی که به نام جمهوری اسلامی اهداف خود را پیگیری می‌کنند مبدل شود.

جنبش دانشجویی به دلیل برخی مصلحت‌اندیشی‌های کاذب به بن‌بست رسیده و از حل مناقشهٔ حقیقت و مصلحت ناتوان است. وظیفهٔ دانشجویان را حقیقت‌گرایی و نقد و نظارت بر قدرت می‌دانم. سانسور برای هیچ روشنفکری نتیجه ندارد. اگر جنبش دانشجویی در برابر رفتار نادرست مسئولان اجرایی سکوت کند، خلاف آموزه‌های دینی و امام راحل (ره) گام برداشته است و باید فریاد سر دهد و فراموش نکنیم که سکوت، نیازمند مجوز شرعی است و هیچ کس برای فریاد، نیازی به اجازه ندارد.

افرادی که منتقدان حکومت را از طرق گوناگون تهدید می‌کنند تا کماکان آنچه در گذشته، غیراخلاقی بود اخلاقی تلقی شود و اصل طلایی اخلاق ـ یعنی هر چه بر خود می‌پسندی برای دیگران نیز بپسند ـ را زیر پا می‌گذارند، در حقیقت به ابزار هژمونی جدید قدرت تبدیل می‌شوند. هیچ کس نباید تصور کند افراد قداست دارند و اگر نظام اسلامی برپا شد همه چیز تمام می‌شود و باید عرصهٔ نقد قدرت فراموش شود. برای نجات کشور و اصلاح امور، قدرت عمومی و قدرت نقد را باید احیا کنیم تا آرزوها و بدیل‌ها تحقق یابد.

روش‌شناسی برای مبارزه، تفکیک بین جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی برای تعیین معیار نقد سیاستهای حکومت، شناسایی موانع نقد و شرایط ساختاری جامعه، عدم خلط جریان روشنفکری با گروه سیاسی و پرهیز از اعتماد مطلق به اصحاب قدرت به عنوان عنصر معرفت سوز و توجه به گفتمان خود انتقادی برای خروج جنبش دانشجویی از بن‌بست و حل مناقشهٔ حقیقت و مصلحت ضروری است و هر کس نقد دارد، صاحب قدرت است.

ماکیاولیسم مذهبی ناشی از فهم غلط از انقلاب اسلامی

۲٤ اردیبهشت ۱۳۸۷/ روزنامهٔ اعتماد

عماد افروغ، نماینده‌ای که با نطق‌های مخالف علیه چند تن از وزرای پیشنهادی محمود احمدی‌نژاد توجه رسانه‌های گروهی را به خود جلب کرد و به او لقب منتقد غیرمنتظره دادند، اما خود می‌گوید منتقد غیرمنتظره نبوده و نیست و مبدع نظریه نقد درون گفتمانی است. افروغ می‌گوید اگر از درون خود را نقد نکنیم به آفاتی دچار می‌شویم که رهایی از آن ممکن نیست؛ البته افروغ در گفت‌وگوی خود که با حضور در تحریریهٔ روزنامه اعتماد به انجام رسید، دایرهٔ دید خود را گسترش می‌دهد و شعاع آن را تا مقایسهٔ دو انقلاب مشروطیت و اسلامی می‌گستراند.

● در ابتدا می‌خواهیم میان گفتمان عدالت و توسعه، نسبتی را برقرار کنیم. به عنوان مثال با وقایعی که در عرصهٔ اقتصادی رخ داده است، آیا ما می‌توانیم واقعاً مدعی عدالت باشیم؟

بله، این یک بحث است؛ یعنی با فرض بر اینکه یکی از مطلوبها و اهداف قابل قبول ما عدالت است و با فرض بر اینکه یکی از این وجوه عدالت، ناظر بر عدالت اقتصادی است، ارزیابی ما از مقوله‌ای به نام عدالت اقتصادی ـ که به گونه‌ای با بحث توسعه مرتبط است ـ چیست؟ واقعیت این است که نمی‌توان ادعا کرد ما چه به لحاظ ملاکهای عام توسعهٔ اقتصادی و چه به لحاظ ملاکهای اقتصادی عدالت و چه به لحاظ ملاکهای مربوط به پیوند بین عدالت و توسعه در زمینهٔ اقتصادی واقعاً به کمال مطلوب رسیده‌ایم؛ اما نکتهٔ اساسی‌تر این است که آیا ما تصویر روشنی از عدالت و توسعه داشته‌ایم؟ بحث عدالت و توسعه را که مطرح می‌کنیم، دچار رفت و آمد میان مفهوم عدالت و توسعه و ابعاد اقتصادی آن می‌شویم، زیرا این دو مقولهٔ کلان است که ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی دارد.

● البته بر اساس بحث‌هایی که طی این چند سال در مجلس ارائه دادید و معترض بودید که ما به سمت عدالت حرکت نکرده‌ایم، این طور نیست؟

آنچه من مطرح کردم این بود که عدالت هم با نیازهای شهروندی و نیازهای مردم و هم با ارزشهای انقلاب اسلامی نسبت دارد، اما این عدالت صرفاً ناظر بر وجه اقتصادی نبوده است

و صرفاً هم ناظر بر وجه توزیعی نبود؛ یعنی هم نگاه کلانی به ابعاد اقتصادی عدالت داشتیم که هم تولید را در بر می‌گیرد، هم توزیع و مصرف را و همچنین عدالت صرفاً قابل تقلیل به وجه اقتصادی آن نیست، بلکه سایر وجوه سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را هم در بر می‌گیرد. بحث ما این است که اگر اصولگرایی به نام عدالت به طور قالب روی کار آمده و مردم هم نسبت به این گفتمان گرایش و اقبال نشان داده‌اند، اولاً باید نسبت به مقولهٔ عدالت اجتماعی، نگاه جامعی داشت، ثانیاً اصولگرایان باید پاسخگو باشند که آیا در خصوص این پارادایم و گفتمان با توجه به جامعیت آن توفیقی داشته‌اند یا خیر، و علل این توفیق یا ناکامی‌ها چه بوده است؟ من فکر می‌کنم فرافکنی یا نگاه تقلیل گرا، یا برخوردهای القایی و هژمونیک به هیچ وجه چاره کار نیست.

این مسئله را زیبندهٔ انقلاب اسلامی و زیبنده حقوق شهروندی نمی‌دانم، که سعی کنیم واقعیتها را به طریق دیگری جلوه دهیم و این نوع رفتار را به گونه‌ای برخوردهای ماکیاولیستی می‌دانم، مخصوصاً با توجه به ابعاد مذهبی این گفتمان، احساس می‌کنم این ماکیاولیسم از ماکیاولیسم سکولار هم مخرب‌تر است و جنبهٔ ماکیاولیسم مذهبی به خود می‌گیرد و این یکی از آفاتی است که می‌تواند خدای ناکرده به ساحت دین و اخلاق هم آسیب وارد کند؛ بنابراین، ما توقع داریم که این گفتمان به صورت جامع پیش رود.

در کل عقیدهٔ من این است که هم باید به عدالت و هم به مفهوم مرتبطی به نام حقوق شهروندی نگاه جامعی داشت. حقوق شهروندی را نباید فقط به حقوق فردی، حقوق گروهی یا صرفاً حقوق جامعه تقلیل داد. همیشه گفته‌ام این مفاهیم، شرابی کهنه در جامی نو هستند. این طور نیست که بشر در طول تاریخ با مفاهیم حق آشنا نبوده. به محتوای آن آشنا بوده، ولی به صورت آشکار به تحولات جدید غرب برمی‌گردد که در ایران هم عمدتاً می‌توان بعد از مشروطه را نام برد. از مشروطه به بعد نتوانستیم حقوق شهروندی را در ابعاد مختلف جمع کنیم. یا به صورت فردگرایی افراطی یا به سمت جمع‌گرایی افراطی سوق داده شدیم. یا به سمت تفکیک رفته‌ایم یا به سمت انسجام. اگر به خاطر داشته باشید بنده در نقد دولت گفتم؛ «نشود که از دل یک لیبرالیسم افراطی فردگرا، یک جمع‌گرایی افراطی زاده شود.» دیگران باید قضاوت کنند که آیا این پیش بینی درست بود یا خیر؟

● ریشهٔ این تحولات را در چه می‌دانید؟

ما تلاش خود را انجام دادیم تا این اتفاق رخ ندهد. بخشی از آن به ریشه‌های تاریخی قضیه برمی‌گردد که هنوز استعداد و قابلیت لازم برای جمع حقوق فردی و گروهی یا جامعه‌ای یا جمع دو فرآیند تفکیک و انسجام را نداشته‌ایم و به لحاظ فرهنگی این قابلیت را نداشته‌ایم، زیرا قابلیت فرهنگی به ایضاح مفهومی آنها در وهلهٔ اول برمی‌گردد، ما در این مورد در کشور مشکل مفهومی داریم و اینها باید در ابتدا تئوریزه و فهم می‌شد، در یک نظام منسجم تعریف می‌شد

و ارتباط هر یک مشخص می‌شد. مقداری از آن به مشکل فکری و تئوریک مرتبط است که به اصحاب فکر و عمل و اصحاب دانشگاهی و حوزوی و اصحاب روشنفکری ما برمی‌گردد. وقتی آنها به این مطالب نپرداخته و آن را بومی و تئوریزه نکرده‌اند، بالطبع نمی‌توان توقع داشت این مسائل به صورت خودکار و اتوماتیک در مردم نهادینه شود.

بنابراین به نظر من این یک نکته است و مشکل اول ایضاح مفهومی است، مشکل دوم این است که این موارد به فرهنگ تبدیل نشده است. مشکل سوم این است که دولتها این افراط و تفریطها را تقویت کرده‌اند. وقتی دولتی به سمت فردگرایی برود، مردم به طور طبیعی به سمت جمع‌گرایی اقبال نشان می‌دهند و بالعکس. مردم واکنش نشان می‌دهند، زیرا حقوق جامع دارند و وقتی فقط به حق فردی توجه شود و از حقوق جامع ایشان در ابعاد اقتصادی که عدالت اجتماعی و رفاه است، در بعد سیاسی که ثبات سیاسی و امنیت است، در بعد فرهنگی که حقوق فرهنگی باشد نباید غافل شویم. مردم احساس می‌کنند حقوقشان نادیده انگاشته شده و جامع‌نگری در احقاق حقوقشان دیده نشده است؛ از این رو به حقوق جامعه‌ای گرایش پیدا می‌کنند. نمی‌خواهم بگویم در حقوق جامعه‌ای هم که دولتها گرایش پیدا می‌کنند به صورت جامع گرایش پیدا می‌کنند، در آنجا هم برخورد کاریکاتوری است؛ در جاهایی بزرگ است و در جاهایی بی‌توجهی می‌شود، و بالعکس. آنچه الآن شاهد آن هستیم این است که اکنون به بخشی از حقوق جامعه در واکنش به نیازهای طبیعی مردم توجه می‌شود و از بخش دیگر غافل می‌شود و ممکن است دوباره شاهد واکنش دیگری باشیم.

معمولاً واکنشها عقلانی است، ولی گرایشها و انتخاب‌ها الزاماً عقلانی نیست، بلکه هیجانی و عاطفی است. اگر به این مسئله توجه کنید متوجه می‌شوید انزجار از چیزی عقلانی است، ولی گرایش به چیزی الزاماً عقلانی نبوده است. این مسئله در وهلهٔ سوم به سیاستها و رفتارهای ما برمی‌گردد. من امیدوار هستم تحولاتی که به طور طبیعی رخ داده و یک نیاز احساس می‌شده بتوانند به تدریج منشأ اثر شوند. ما امروز یک برنامهٔ بیست ساله داریم، یکی از آرزوهای ما این بوده که از نگاههای روزمره و ابن‌الوقت خارج شویم. به خاطر دارم من سالها پیش در یکی از مقالات اشاره کردم چرا برنامهٔ بیست ساله نداریم. اکنون جای خوشحالی وجود دارد که یک سند چشم‌انداز داریم.

● **حتی روی کاغذ هم که شده باشد.**

به هر حال داریم، ممکن است بنده هم به آن اشکالاتی بگیرم، چه در خصوص اشکالات مفهومی و چه در خصوص امکان پذیری عملی آن؛ ولی به هر حال این بسیار بهتر از نداشتن یک سند است. ما همواره از خلاءهای نظری صحبت می‌کنیم. فعلاً این خلأهای نظری تا حدی برطرف شده است؛ به رغم نقدهایی که می‌توان بر آن وارد ساخت، ولی اینکه در عمل، ساز

و کارهای عملیاتی به چه صورت پیش می‌رود و این برنامه‌ها چطور به هم پیوند می‌خورند، بحث دیگری است که مراقبت جدی می‌طلبد. به هر حال قرار است در قالب برنامه‌های پنج ساله، برنامهٔ کلان بیست ساله محقق شود؛ پس بخشی از خلأ برطرف شده و ما اکنون مشکل سیاست‌گذاری نداریم و فقط باید به این سمت برویم که اگر اشکال مفهومی دارد برطرف شود. بایستی ساز و کارهای اجرایی آن به خوبی تعریف شود و کمک به محقق شدن آن کنیم که این کار کوچکی نیست و خود آن باب مستقلی برای نقد است و اینکه موانع چه هستند و شناسایی شوند.

نکتهٔ دیگری که به نظر من می‌تواند منشاء تحولات شود و امیدوارم شما روی آن کار کنید این است که سیاستهای ابلاغی اصل ۴۴ که به یک قانون تبدیل شد به طور کلی ناظر بر نوعی خصوصی سازی اقتصادی است، اما مگر امکان دارد خصوصی سازی اقتصادی را بدون آزادسازی سیاسی و فرهنگی در چارچوب مبانی انقلاب اسلامی و قانون اساسی پیش برد. این نکتهٔ بسیار دقیقی است، به نظر من این مسئله باید توسط اصحاب فکر و روشنفکری حل شود و باید برای جا افتادن آن کمک کنند. اگر ما به دنبال نوعی جامعه نگری می‌گشتیم و از این نگاههای افراطی و یک‌سویه فرار می‌کردیم، فکر می‌کنم اکنون این فرصت در اختیار ما است که این مسئله را تئوریزه کنیم که خصوصی سازی اقتصادی باید در کنار آزاد سازی‌های مرتبط، موجه و قانونی سیاسی و فرهنگی باشد؛ یعنی ما با یک فکر سیاسی و فرهنگی بسته و مسدود و متصلب نمی‌توانیم به سمت آزادسازی اقتصادی برویم و این مسئله نشان دهندهٔ این است که تفکر سیستماتیک وجود ندارد و این مسئله بسیار مهم است، ما باید از انبساط فکر و فرهنگ استقبال کنیم، شاید یکی از معانی‌ای که شما و دیگران در خصوص نوآوری می‌توانید روی آن کار کنید، نوآوری‌های فکری، فرهنگی و سیاسی باشد.

اصولاً انقلاب اسلامی ناشی از یک انبساط فکری و روشنفکری است؛ یعنی با فکرهای بسته، عوام‌زدگی و خرافه‌گرایی و درک‌های قشری، سطحی نگری و جمودگرایی بر ظواهر نمی‌توان انبساط فکری را سامان داد و نمی‌توان نوآوری مبنایی کرد. من فکر می‌کنم این پروژه می‌تواند در دستور کار برخی از روشنفکران اثرگذار ما قرار بگیرد و می‌تواند در دستور کار روزنامه‌نگاران باشد تا بتوانند به ساماندهی نسبت به‌خصوصی سازی اقتصادی و آزادسازی اقتصادی با ابعاد فرهنگی و سیاسی مرتبط بپردازند، نام آن را هرچه می‌خواهید می‌توانید بگذارید، خصوصی‌سازی، آزادسازی، انبساط، گسترش عرصهٔ نقد و... هرچه باشد یک ضرورت است. می‌توان روی آن کار کرد و می‌تواند منشاء اثر باشد.

فکر می‌کنم قطع نظر از واقعیات و سیاستها و رفتارها به نظر می‌آید بستر نسبتاً مهیایی برای مقابله با یک‌سویه نگری‌های تاریخی در اختیار داریم؛ یعنی حداقل به لحاظ نظریه می‌توان گفت

تا حدی زمینه برای مقابله با برخوردهای افراطی و تفریطی هموار شده است، بستگی دارد که ما چطور آن را پیش ببریم، تئوریزه کنیم و بسط بدهیم. این مشکل، مشکلی نیست که یک بار و برای همیشه حل شود. این مسئله به نوعی سیالیت فکری و تلاش مستمر نیازمند است، ما باید این مسئله را مدام در دستور کار قرار دهیم تا در کنار تلاشهای فکری دیگری که ما باید عطف به تبیین مبانی انقلاب اسلامی از خود نشان دهیم ـ که من اصالت، اهمیت و فضیلت بسیاری برای این تلاش قائل هستم ـ به نظر من عنصر محوری تمام تلاشها چه در سطح نظر و چه در سطح مواجهه با سیاست و رفتارهای غیرموجه به مفهوم توجه به عرصهٔ نقد و عرصهٔ عمومی قدرت باز می‌گردد.

● اشاره داشتید که می‌خواستید کارهایی انجام دهید ولی موفق نشدید.

من؟ کجا؟

● در همین راستا، ظاهراً در مجلس می‌خواستید کارهایی انجام دهید، ولی نشد و عملاً منجر به این شد که به مرحلهٔ بعدی نیایید. می‌خواستم بدانم عوامل و موانعی که باعث شد نتوانید چه بود؟

این سؤال با جواب قبلی کمی فاصله دارد.

● چطور؟

سطح آن بحث، مفهومی و تئوریک شد و در اینجا ناگهان وارد تجربه شخصی می‌شویم.

● بالاخره بحث‌های مفهومی باید به عالم واقع راه پیدا کند و اجرایی شود. تجربهٔ شخصی شما در دورهٔ نمایندگی، نه به اصطلاح به صورت مصداقهای خاص بلکه حالات کلی آن ساختار که در پارلمان وجود دارد در این زمینه چیست؟ نه اینکه اکثریت مجلس اصولگرا یا اصلاح‌طلب باشد. اساساً آنچه در ساختار پارلمان وجود دارد چیست؟

اساساً آن هم سؤال کلان دیگری است.

● به هر حال شما آن را چهار سال تجربه کردید.

من بیشتر مایل بودم در راستای مطلبی که سؤال شد و من از این زاویه و مدخل جلو رفتم، سؤال دریافت کنم، ولی مشکلی نیست. در مجلس هفتم به گونه‌ای در تعامل با دولت سیاستهای ابلاغی به قانون تبدیل شد؛ بنابراین، یکی از نقاط قوت مجلس هفتم است؛ زیرا بنده در کمیسیون ویژهٔ اصل ۴۴ حضور داشتم و شاهد تلاش روزافزون کمیسیون، دولت و مرکز پژوهشهای مجلس بودم؛ یعنی وزارت اقتصاد و دارایی، مرکز پژوهشها و کمیسیون تلاش کردند که آن را به سرانجام برسانند. ما هم مراقب بودیم تا جایی که امکان دارد به ابعاد سیاسی قضیه هم توجه شود؛ یعنی من خودم پیشنهاد کردم، در یکی از بندها ذکر شد دسترسی آزاد به اطلاعات، در این واگذاری‌ها وجود داشته باشد. سعی کردیم و این طرح هم تصویب شد که

جلوی رانت‌های اطلاعاتی را بگیریم؛ یعنی همان‌طور که عرض کردم لازمهٔ خصوصی‌سازی، آزادسازی‌های اطلاعاتی است. این آزادسازی، علاوه بر اینکه در این طرح دیده شد، طرح مستقلی هم تصویب کردیم که تحت عنوان انتشار و دسترسی آزاد به اطلاعات ـ که البته مربوط به لایحه‌ای بود که از دولت قبل آمده بود ولی ما دوباره آن را مطرح کردیم ـ که کلیات آن هم تصویب شد. توقعی که ما از مجلس داشتیم این بود که در وجه تقنینی، نظارتی و فضاسازی موفق باشد؛ یعنی جایگاه خود را پیدا کند.

بنده شخصاً معتقد هستم اگر سؤال شود از میان سه قوهٔ مقننه، مجریه و قضائیه، کدام یک به عرصهٔ روشنفکری و نقد نزدیک‌تر شود، در پاسخ می‌گویم قوهٔ مقننه زیرا عرصهٔ عمومی قدرت است که نهایتاً از طریق پارلمانتاریسم و انتخاب پارلمانی نمایندگان را انتخاب می‌کنند که مدافع حقوق شهروندی باشند. به دلیل اهمیت و فضیلتی که من به عرصهٔ قدرت غیررسمی، عرصهٔ نقد یا قدرت عمومی می‌دهم، همیشه به دنبال این مسئله بوده‌ایم که مجلس در رأس امور باشد، اگر روی این قضیه کار شود، با توجه به جایگاه و مبانی مجلس که در جمهوری اسلامی تعریف شده است، فکر می‌کنم راه دیگری برای مواجهه با مشکلاتی است که در ابتدای عرایض خود مطرح کردم؛ یعنی هرچه بیشتر سعی شود مجلس در رأس قرار بگیرد به عقیدهٔ من در جهت حل معضلاتی که اشاره شد یک گام به جلو رفته‌ایم.

● **منظور از در رأس امور بودن یعنی در چه سطحی؟**

در رأس امور کشور است و این نکته بسیار حساسی است. اگر در رأس امور باشد یعنی مردم سالاری دینی حرف اول را می‌زند. جایگاهی که در شرایط فعلی نسبت به آن احساس خطر کردم که بی‌توجهی به این جایگاه به معنای بی‌توجهی به جمهوریت، بی‌توجهی به حق، بی‌توجهی به مردم سالاری، بی‌توجهی به مفهومی به نام جامعه است و می‌تواند ما را به عاقبت ناخوشایندی سوق دهد. اگر دقت کرده باشید من در یکی از مقالات خود که در کتاب انقلاب اسلامی و مبانی باز تولید آورده‌ام، بین گفتمان مشروطه با انقلاب اسلامی مقایسه‌ای کرده‌ام و در آنجا می‌خواهم بحث‌های آکادمیک داشته باشم؛ البته به طور خلاصه خواهم گفت چرا مشروطه با کودتا روبه رو می‌شود؟

احساس می‌کنم مشروطه به لحاظ نظری بیشتر به نوگرایی فلسفی میل داشت و از سنت‌گرایی فلسفی غافل شده بود. طبعاً به دلیل این گرایش، این استعداد در گفتمان مشروطه وجود داشت که در اختیار نوگرایان اجتماعی قرار بگیرد و این اتفاق هم رخ داد. زمانی که مشروطه در اختیار نوگرایان اجتماعی قرار گرفت به تدریج سنت‌گرایان اجتماعی حذف شدند. حذف سنت‌گرایان اجتماعی، زمینه را برای کودتا فراهم کرد. من نگران هستم که در انقلاب اسلامی این اتفاق به صورت معکوس اتفاق افتد.

● امکان دارد مصداق آن را هم بگویید، در بحث حذف سنت‌گرایان چه کسانی مصداق هستند؟

مشروطه را می‌گویید؟

● بله، به خاطر اینکه مفاهیم روشن‌تر شود.

باید به دوران مشروطه بازگردیم. در ابتدا مشروطه به صورت یک حرکت ملی بود که همه در آن حضور داشتند، نه اینکه ملاتی آنها را جمع کرده باشد، اصولاً ملات تئوریکی وجود نداشت، این ملات صرفاً در مواجهه با مسائل اجتماعی و بیرونی بود، یعنی گفتمان جامعی تمام نیروهای اجتماعی را جمع نکرده بود، بلکه به دلیل مشکلات و معضلات اجتماعی جمع شده بودند و درخواستهایی که در آنجا مطرح شده بود، مساوات و قانون و... بود. احساس می‌کردند راه نجات کشور از ظلم و عقب‌ماندگی و رسیدن به ترقی این است که مساوات، آزادی، قانون و قانون اساسی مطرح شود. این مسائل، مباحثی بود که در آن زمان مطرح بود. در ابتدا حرکت جمعی بود.

نمی‌خواهم وارد بحث‌های تاریخی شوم، ولی علما هم چند دسته بودند که گرایش خوبی نسبت به این قضیه داشتند و در ابتدا در قالب تشکیل عدالتخانه مطرح شد و به تدریج دعوایی که میان علما اتفاق افتاد، منجر به کناره‌گیری برخی از علما شد. برخی از علمای دیگر که در ابتدا مدافع آن بودند به تدریج از نظر خود برگشتند؛ زیرا نهضت در اختیار منورالفکرانی قرار گرفت که این افراد به ابعاد فلسفی سنت‌گرایی توجه نداشتند؛ یعنی تحت تأثیر روشنفکران عصر روشنگری در یک زمینهٔ لیبرال و سکولار قصد داشتند مشروطه را در فرهنگ، جامعه، تاریخ و گذشتهٔ دیگری محقق کنند که این مسئله به طور طبیعی سبب دلزدگی نیروهای سنتی شد. نیروهای سنتی کنار کشیدند و این کناره‌گیری به معنای کناره‌گیری بخش اعظمی از نیروهای اجتماعی بود و این مسئله زمینه را آماده کرد؛ زیرا در زمان کودتا پشتوانه و نیرویی برای مقابله با کودتا وجود نداشت. این یک بحث مفصل است.

● مثلاً ایستادگی در برابر محمدعلی شاه؟ نیروی مقابل کودتا وجود نداشت.

احسنت، به هر حال در آنجا پشتوانهٔ علمای ثلاثه نجف وجود داشت که در تأیید مشروطه فتوا می‌دهند، اما بعد کناره‌گیری می‌کنند. مشروطهٔ اول که پایان یافت، در مشروطه دوم بسیاری از علما ترور می‌شوند، به جان یکدیگر می‌افتند و احزاب متشکله دست به ترور یکدیگر می‌زنند. این اتفاقات نشان می‌دهد که این گفتمان، قدرت بسیج عمومی را ندارد؛ یعنی نمی‌تواند نوگرایان اجتماعی و سنت‌گرایان اجتماعی را در کنار هم قرار دهد و این ضعف به لحاظ گفتمانی در مشروطه ملاحظه می‌شود. در انقلاب اسلامی این ضعف به لحاظ نظری کمتر دیده می‌شود؛ زیرا امام خمینی تزی به نام جمهوری اسلامی و مردم‌سالاری دینی را مطرح می‌کند. باید دقت کرد که هم به جمهوریت توجه دارد و هم به اسلامیت توجه دارد.

از نظر ما گفتمان انقلاب اسلامی، گفتمان مشروطه را پشت سر گذاشته و یک گام رو به جلو است؛ یعنی در فلسفهٔ سیاسی بین دو گفتمان حقیقت‌گرایی یا حقانیت‌گرایی یا فضیلت‌گرایی افلاطونی و شکل‌گرایی ماکیاولی جمع کرده است؛ یعنی هم به وجه فضیلت و هم به وجه مقبولیت ناظر است. بحث مشروعیت جدیدی که در قالب فلسفهٔ سیاسی منتج به جمهوری اسلامی توسط امام مطرح می‌شود، به این معناست که این یک گفتمان است، هرچند امام به لحاظ فلسفی کاملاً سنت‌گرا است؛ زیرا خداگرا، ذات‌گرا و غایت‌گرا است، اما در تشکیل جمهوری اسلامی فلسفهٔ سیاسی را مطرح می‌کند که توجه به مفهومی به نام جامعه، جمهوریت و حق در آن بسیار برجسته است. امام یک گفتمان ربطی را ابداع می‌کند، که این گفتمان ربطی، هم نوگرایان اجتماعی و هم سنت‌گرایان اجتماعی را جذب می‌کند. برعکس مشروطه که به نوگرایی فلسفی میل زیادی داشت، در آنجا میل به سنت‌گرایی فلسفی پررنگ است و همیشه این خطر جمهوری اسلامی را تهدید می‌کند که به نام سنت‌گرایی، فضیلت‌گرایی، اسلامیت‌گرایی و شرعیت‌گرایی، زمینه برای حذف نیروهای اجتماعی نوگرا فراهم شود، حذف این بخش از نیروهای اجتماعی نوگرا، به معنای حذف نوگرایی اجتماعی است. حذف نوگرایی اجتماعی یعنی حذف جمهوریت. حق، جامعه و مفهومی که عرض کردم. امام در فلسفه سیاسی خود به آن عنایت داشتند، اگر این اتفاق بیفتد، یعنی فضیلت‌گرایان به نام تحقق فضیلت‌ها حاکم شوند و توجه به ضرورتهای زمانی و مکانی و توجه به مصالح روز نداشته باشند، همین می‌تواند منجر به حذف نوگرایان اجتماعی شود و حذف نوگرایان اجتماعی می‌تواند بخش اعظمی از نیروهای اجتماعی را از ما بگیرد و خدای ناکرده زمینه برای کودتای دیگری اما به صورت معکوس فراهم کند.

من این بحث را در این کتاب دارم و مفصل‌تر است که تحت عنوان مقایسهٔ دو گفتمان انقلاب اسلامی و مشروطه، مفصل به آن پرداخته شده است. به هر حال برای اینکه این اتفاق رخ ندهد، باید گفتمان ربطی امام را بسط داد؛ یعنی باید انقلاب اسلامی را تئوریزه و فهم کرد و باید تلاش امام را پیش برد، نباید بگوییم امام تمام تلاش تئوریک را انجام داد و تمام شد، خیر؛ این شروع است، باید فهم کرد، دقت کرد، دغدغه‌ها را تشخیص داد و آنها را پیش برد تا بتوانیم از تنگناها رهایی بابیم. اما نکته‌ای که شما گفتید تا چه اندازه آگاهانه بود.

● در هر دو انقلاب؟

در انقلاب اول به لحاظ تئوریک و به لحاظ فلسفی و گفتمانی آگاهی لازم وجود ندارد، یک گفتمان منسجم یا فرهنگ سیاسی واحد وجود ندارد. بنده از شما سؤال می‌کنم، مرحوم نایینی ظاهراً به مشروطه خواهان به لحاظ شعار نزدیک‌تر است، اما به لحاظ نظری به مرحوم شیخ فضل‌الله بسیار نزدیک‌تر است.

● مشروطه مشروعه؟

به لحاظ نظری و گفتمانی سنت‌گرا است و به شیخ فضل‌الله نزدیک‌تر است؛ به همین خاطر به محض اینکه پیروزی به دست می‌آید، فاصله‌ها و شکافها پدیدار می‌شود؛ یعنی شاید به ظاهر این طور به نظر آید که وحدت نظری منورالفکرها با مرحوم نایینی بسیار زیاد و اختلاف بین نایینی و شیخ فضل‌الله بیشتر است؛ در حالی که این ظاهر قضیه است. فرهنگ سیاسی مرحوم نایینی به مراتب به فرهنگ سیاسی شیخ فضل‌الله نزدیک‌تر است تا به فرهنگ سیاسی منورالفکرها.

اینکه فرهنگ‌های سیاسی متعدد عطف به مشکلات و معضلات اجتماعی یک مسئله را دستاویز قرار می‌دهند و به پیروزی می‌رسند، تازه اول ماجرا است.

در ماجرای نفت هم این اتفاق می‌افتد، نیروهای اجتماعی مختلف با فرهنگ‌های سیاسی مختلف جمع می‌شوند و یک مسئلهٔ ملی را پیش می‌برند. نفت که ملی شود اختلافات تازه آغاز می‌شود؛ زیرا فرهنگ سیاسی منسجم و درهم آمیخته نداشته‌اند، بلکه فقط به خاطر یک مسئلهٔ اجتماعی بسیج شده بودند که گفتمانهای نظری متفاوت داشتند. من به این لحاظ می‌گویم، گفتمان انقلاب اسلامی چون ربطی است در ذات خود این انسجام را دارد. در ذات و گفتمان خود به جمع فرهنگ‌های سیاسی مختلف توجه دارد.

● به لحاظ گفتمانی؟

بله، به لحاظ گفتمانی! عرض می‌کنم و معتقدم انقلاب اسلامی از این جهت، یک سر و گردن از مشروطه بالاتر است. برای اینکه امام تجربهٔ تاریخی دارد و این مسئله به ابتکار حضرت امام برمی‌گردد. حضرت امام بحث ایجابی خود را در قالب جمهوری اسلامی مطرح می‌کند و گمان نکنید جمهوری اسلامی نزد امام یک شبه شکل گرفته است. خیر، این مسئله هم به نگرشهای صدرایی، اسلامی و سنتی ایشان و هم به تجربیاتی که کسب کردند و تجربه بشری را برگرفتند، برمی‌گردد. که ترکیبی درست کردند و در اختیار ما قرار دادند؛ این ترکیب، جمهوری اسلامی است که گفته می‌شود. جمهوریت ناظر به شکل است و اسلامیت ناظر به محتوا است. این خود بحثی است که بعداً می‌توانیم وارد آن شویم، اما اینکه می‌فرمایید چه اندازه آگاهانه بود، در ابتدا در مشروطه اگر آگاهی وجود داشت، صرفاً نسبت به معضلات اجتماعی بود.

● در حد یک حس مشترک بود؟

حسّ مشترک ناشی از بیماری‌های اجتماعی بود، اما این حسّ مشترک به یک گفتمان نظری مشترک تبدیل نشد. اما فکر می‌کنم هرچند در جمهوری اسلامی آگاهی مطلوب و ایده آل را نمی‌توان جست‌وجو کرد، اما حس مشترک به گفتمان نظری مشترک نزدیک‌تر می‌شود؛ به هر حال، حداقل در ذهن رهبر انقلاب اسلامی این انسجام وجود دارد.

در مشروطه رهبر دیده نمی‌شود که حداقل مایهٔ امیدواری باشد، اما در انقلاب اسلامی رهبری وجود دارد که اگر دیگران نسبت به گفتمان نظری آگاه نیستند، رهبر آگاهی دارد، ولی مشروطه یک جنبش چند سر است. ادعای اینکه این آگاهی به تمام اقشار سرایت کرده باشد را نمی‌کنم، چه بسا هنوز هم نمی‌توانم این ادعا را داشته باشم که انقلاب اسلامی توسط بسیاری از نخبگان، علما و روشنفکران به خوبی فهم شده باشد. یکی از آسیب‌هایی که من همواره ذکر کرده‌ام این بوده که انقلاب به خوبی تئوریزه و فهم نشده است، اگر به خوبی فهم و تئوریزه شده بود امروز وضع ما بدین شکل نبود و نگاههای افراط و تفریطی و یک‌سویه نداشتیم، بلکه نگاه جامع داشتیم. به نظر من قابلیتهای انقلاب اسلامی، حکایت از یک جامع نگری دارد، آیا کسی می‌تواند مدعی شود قانون اساسی در کشور محقق و پیاده شده است و تمام ظرفیتهای آن بخصوص ظرفیتهایی که مربوط به فصل سوم قانون اساسی و حقوق و آزادی‌های اساسی است، عینیت یافته است؟ و فصل‌های دیگر آن؟ ما کماکان این مشکل را داریم ولی به نظر می‌رسد در فهم مبانی نظری انقلاب اسلامی فراز و فرودی را طی کرده‌ایم و حداقل عده‌ای بیشتر از بقیه تلاش می‌کنند این گفتمان به خوبی تئوریزه شود.

● در جای دیگر نقد درون گفتمانی را مطرح می‌کنید. این مسائل چارچوبهای محوری خود شماست؟

بله، اتفاقاً مسلم است وقتی من بحث ماکیاولیسم مذهبی را مطرح می‌کنم، این بحث، ریشه در یک خاستگاه تئوریک دارد؛ اتفاقاً جهت اطلاع شما در مقدمهٔ این کتاب، من به خطر ماکیاولیسم مذهبی اشاره کرده‌ام و این خطر را به عدم فهم صحیح از انقلاب اسلامی برگردانده‌ام؛ زیرا ماکیاولیسم نوعی ابزارگرایی و توجیه وسیله به واسطه هدف است. در چه صورتی ماکیاولیسم به سراغ ما می‌آید؟ در صورتی که ما فهمی اشتباه از انقلاب اسلامی داشته باشیم، یا آسوده خیال از هرگونه نقد و نظارت باشیم؛ به هر حال به عدم فهم دقیق و صحیح از انقلاب اسلامی و ظرفیتهای آن برمی‌گردد. بنده شخصاً این کتاب را یک کتاب فلسفی سیاسی می‌دانم، اما مسلم است بحث‌های فلسفی سیاسی هم نقطه عزیمتی دارد؛ اصلاً مگر امکان دارد اندیشیدن ما بدون مسئله باشد؟ هیچ فیلسوفی نمی‌تواند ادعا کند از جایی آغاز نکرده است.

حرفی که هوسرل می‌زند حرف قابل قبولی است. ممکن است بر آن نقد هم وارد باشد، ولی می‌گوید ما آگاهی محض نداریم. آگاهی همیشه نسبت به چیزی است که می‌تواند انتزاعی یا عینی باشد. ممکن است خود آگاهی موضوع آگاهی باشد. بنابراین مسلم است که من از جایی و از برخورد با یک مسئله آغاز کرده‌ام، اما سعی نکرده‌ام برخورد روزمره و جواب روزمره داشته باشم. سعی کرده‌ام به بحثی تحت عنوان اینکه چرا انقلاب اسلامی به خوبی تئوریزه نشده، پاسخ دهم. حتماً به آرای بنده آشنا هستید، من در خصوص تبیین فلسفی از انقلاب اسلامی به سراغ

حکمت متعالیه ملاصدرا رفته‌ام و نگرش صدرایی را مطرح کرده‌ام.

● وقتی بحث امام را مطرح کردید به نوعی می‌خواهید عنوان کنید فلسفهٔ متعالیه، به نوعی فلسفهٔ سیاسی متعالیه داریم و بین این دو تلفیق کرده است.

بله، اما امام پا را فراتر از ملاصدرا گذاشته است.

● بعضی بین این دو تضاد منطقی می‌بینند.

بین کدام دو؟

● بین دو ساخت سنتی و مدرن که وجود دارد. می‌گویند به نوعی دوگانگی و آفت جامعهٔ ایرانی است.

سنتی و مدرن در مفهوم مردم سالاری دینی یا جای دیگر؟

● بحثی تحت عنوان ساخت دوگانه جامعه ایرانی وجود دارد، به این صورت که بخشی از جامعهٔ ایرانی حالت سنتی دارد و بخش دیگر حالت مدرن دارد، این دو هیچ گاه نتوانسته‌اند با هم سازگار شوند و به نوعی تضاد درونی وجود دارد و این تضاد درونی منجر به این می‌شود که زمانی سنتی‌ها در قدرت باشند و زمانی نوگراها و این ربطی به حکومتها نداشت؛ مثلاً از مشروطه تاکنون که مراجعه می‌کنیم ملاحظه می‌شود قدرت اصلی در حال دست به دست شدن بوده است.

من علاقه دارم به صورت مفهومی و فلسفی به سوالات بپردازم، اصلاً سنتی چیست؟ مدرن چیست؟ چرا ما این مفاهیم را مفروض می‌گیریم، عبور می‌کنیم و هم خیال خود و هم دیگران را آسوده می‌کنیم.

● اگر بخواهیم واقعی‌تر صحبت کنیم، در سنت، مقوله دین و مذهب بیشتر تبلور پیدا می‌کند و مباحث دینی و مذهبی با آنکه جایگاه بالایی دارند، ولی در بحث نوگرایی نوعی نگاه سکولار وجود دارد، یعنی نوگراها به نوعی حکومت سکولار تمایل دارند و آنها (سنت‌گراها) به حکومت مذهبی تمایل دارند.

یعنی تنازع بین سکولارها و غیرسکولارها وجود دارد؟

● بله، به معنایی به این صورت می‌توان تعبیر کرد.

بله، خیال من راحت‌تر شد، پس در امر حکومت، عده‌ای سکولار و عده‌ای غیرسکولار می‌اندیشند. بحث در اینجا است که آنهایی که به لحاظ حکومتی سکولار می‌اندیشند باز هم سؤال مطرح می‌شود که در امر حکومت سکولاراندیشی به چه معنا است؟ این هم بحث دیگری است که ما آن را مفروض می‌گیریم؛ به این معنا که نباید معنای مشروعیت را از دین گرفت، باید از مردم گرفت. باید مبنای رضایت و مقبولیت را برای مشروعیت تعریف کرد تا بحث حقانیت، حقیقت و فضیلت آن را.

نمی‌دانم این دعوا تا چه اندازه جدی است و نیروهای اجتماعی را تا چه اندازه بسیج کرده‌اند، به این معنا که گفته شود شاهد دعوایی بین بخش اعظمی از نیروهای اجتماعی به نام سکولارها یا مدافعان حکومت سکولاریستی و غیرسکولارها یا نیروهای اجتماعی خواهان مشروعیت دینی هستیم. من نمی‌توانم به لحاظ اجتماعی بگویم که صف آرایی وجود دارد. ممکن است صف‌آرایی فکری وجود داشته باشد، اما من تجلی صف‌آرایی‌های فکری را در قالب نزاعهای اجتماعی نمی‌توانم پررنگ ببینم. به نظر می‌رسد به رغم اینکه این یک دعوای جدی است و باید به این دعوا پرداخت و ما سعی کرده‌ایم این دعوا را حل کنیم، به هر حال یک سؤال مفهومی است و نباید سؤال مفهومی را مغفول گذاشت. اما اینکه این دعوای مفهومی واقعاً بالفعل، به جامعه کشیده شده باشد، قابل فهم نیست و احساس می‌کنم این اتفاق نیفتاده است.ای کاش این اتفاق افتاده بود، زیرا اگر این اتفاق رخ داده بود، ما دچار درهم آمیختگی و ابهام نبودیم، به راحتی صف‌آرایی و مرزبندی‌ها صورت گرفته بود و انسان متوجه می‌شد که فی المثل این گروه اجتماعی، حزب، تشکل و صنف، سکولار است یا غیرسکولار. آیا شما می‌توانید به عنوان بحث اجتماعی به من بگویید مثلاً روزنامهٔ اعتماد سکولار است و روزنامهٔ دیگری غیرسکولار؟

● اگر شرایط آزادی برای ابراز نظر وجود داشته باشد، می‌توان به این مسئله رسید. الآن بسیاری از روی احساس هزینه بر بودن بیان کردن واقعیات فکری، خود به خود به نوعی پنهان‌کاری فکری رسیده‌اند و منویات درونی خود را به دلیل اینکه هزینه دارد، ابراز نمی‌کنند و این واقعیت بزرگی است که سبب می‌شود آنها روشن نباشند.

اگر این مانع وجود داشته باشد به نظر من باید با این مانع مقابله کرد؛ زیرا وجود این مانع سبب نفاق‌گرایی و حاکمیت گونه‌ای نفاق می‌شود و جامعه را تصنعی بار می‌آورد و غیرواقعی جلوه می‌کند. همچنین این مسئله از خطراتی است که هر نظامی را تهدید می‌کند. ما همیشه سعی کرده‌ایم این مسئله را در قالبهای دیگر مطرح کنیم. جامعه‌ای که به ظاهر یکدست و متحد است بدانید که در باطن نفاق گونه و متشتت است؛ ولی شما درست می‌گویید اگر واقعاً به این صورت باشد که چیزی در زیر باشد اما قدرت و نیرو و امنیت برای رو آمدن نداشته باشد، برای آن احساس خطر می‌کنم. این بحث از نگاه برخی چنان سخت و غیرقابل قبول بوده است که بنده را متهم به ضدیت با ولایت فقیه کردند، حتی تهدید به ترور شدم.

شخصاً معتقدم در متون دینی ما قابلیت‌های زیادی برای مفاهمه وجود دارد. اگر در یک فرهنگ و یک متن تاریخی این قابلیت‌ها وجود داشته باشد که مردم می‌توانند با این قابلیت‌ها میانهٔ بهتری داشته باشند، چرا این واقعیات را نادیده بگیریم و از صفر آغاز کنیم؟ وقتی می‌توانیم در سیرهٔ نظری و عملی ائمهٔ اطهار خود بعینه ببینیم، در کلمات قصار و نحوهٔ زیست آنها ببینیم و در مناظره‌های معروف امام صادق و امام رضا (ع) ببینیم، چرا از آنها استفاده نکنیم و به دین خود

نگاه دیگری نداشته باشیم؟ چرا به روایات خودمان نگاه دیگری نکنیم؟ همین نکته که شما به صورت مصداقی به بحث سروش اشاره کردید، وقتی حضرت امیر می‌گوید؛ «انظر الی ما قال و لاتنظر الی من قال»، «به آنچه گفته می‌شود نگاه کن نه آن کس که می‌گوید.» چقدر باید سرمایه گذاری کرد تا کلام قصاری را در کشور جا بیندازیم و بر اساس آن کار کنیم؟! ما این کلمهٔ قصار را داریم و فکر نمی‌کنم از حضرت امیر کسی مانوس‌تر به قرن در کنار بقیه داشته باشیم. حداقل حضرت امیر یکی از آن شخصیت‌ها است.

وقتی آقای سروش حرفهای خود را زد، من بحث‌ها را دنبال کردم و خودم هم مطالبی گفتم. بر صحبت‌های ایشان گاهی نقد داشتم و گاهی قبول داشتم، گاهی گفتم حرف کهنه‌ای است و جدید نیست و حرفی است که در آرای ملاصدرا و در آثار نصیرالدین طوسی هم می‌بینید، ضمن اینکه بعضی جاها را نمی‌پسندم و به نظر می‌رسد با بعضی از آرای خود سروش هم نمی‌خواند؛ اما جواب این مسئله باید عالمانه و در محفل خودش و باید در جای خود داده شود. وقتی می‌خواهیم پاسخ دهیم به «ما قال» جواب دهیم و نه «من قال». مثلاً برادر اندیشمند ما آقای سبحانی[1] که جواب می‌دادند، بخشی از جواب ایشان را در قالب «ما قال» شناسی دیدم، اما در جایی که ایشان را نصیحت می‌کند که توبه کند که قبلاً فرد بهتری بودی و اکنون با کسان دیگری نشست و برخاست می‌کنی و مراقب باش از شما سوءاستفاده نشود، من این را یک جواب عالمانه نمی‌دانم.

● **این بخش از جواب را عالمانه نمی‌دانید؟**

بله، بخشی از آن عالمانه بود، ولی این قسمت را عالمانه نمی‌دانم. یا جوابی که یکی از مراجع عظام دادند، به نظر من جواب خوبی بود. جواب حضرت آقای مکارم خوب بود، ولی در آخر که گفتند ایشان توبه کند، را نپسندیدم. به هر حال بحث باید ادامه پیدا کند. در مقام بحث نباید در مقام یک فقیه باشیم و حکمی صادر کنیم؛ زیرا هنوز ادعا آنقدر شفاف نیست و ما باید این گفت وگو را به سرانجام و نهایت برسانیم؛ چه بسا در این میان نظرات جابه جا شوند و دچار تغییر و تحول شوند.

شاید در این گفت وگو بخشی از ابهامات برطرف شود؛ بنابراین، شخصاً قائل به منطق گفت وگو هستم، به هیچ وجه اعتقاد ندارم که بتوانیم در بسط و نشر دین مجاز باشیم که از ابزار زور، اجبار و اکراه استفاده کنیم؛ حتماً باید از ابزار گفت وگو استفاده کنیم. حالا سؤال من این است: روش بزرگان، قبل از انقلاب اسلامی در مواجهه با سؤالات و شبهات چه روشی بوده است؟ بعد از انقلاب چه روشی است؟ آیا اگر قدرتی به نام جمهوری اسلامی در اختیار نبود، ما شاهد برخی برخوردهای جدلی بودیم؟ مرحوم علامه طباطبایی چگونه برخورد می‌کرد؟ مرحوم

۱. منظور آیت‌الله شیخ جعفر سبحانی از علما و مراجع شیعه در حوزهٔ علمیهٔ قم است.

مطهری چگونه برخورد می‌کرد؟ بزرگان دین ما قبل از انقلاب چگونه برخورد می‌کردند و بعد از انقلاب این برخوردها چگونه است؟

ضمن انتقاد از عدم ثبات شخصیت برخی نمایندگان، برای جمهوریت و اسلامیت نظام احساس خطر می‌کنم

۲ خرداد ۱۳۸۷

[در پاسخ سؤالی در بارهٔ جمع‌آوری امضا برای منتفی شدن استیضاح وزیر بازرگانی در صحن علنی مجلس]: ما نیز از این مسئله متعجب شدیم و اعتراض کردیم. همچنین به تعدادی از نمایندگان مجلس مراجعه کردیم تا نامهٔ پس گرفتن امضای استیضاح وزیر بازرگانی را امضا نکنند.

نمی‌دانم چه کسانی پشت پرده هستند و این لابی‌ها را ساماندهی می‌کنند. هیچ یک از نمایندگان امضا کنندهٔ طرح استیضاح وزیر بازرگانی، امضاهای خود را پس نگرفته‌اند، اما من می‌بینم که روزنامهٔ قدس از طریق پیامک خبر می‌دهد استعفای وزیر بازرگانی منتفی شد.

ما نمی‌دانیم از استیضاح وزیر بازرگانی منافع چه کسانی به خطر می‌افتد. از رسانه‌ها توقع نداریم پیام جعلی ارسال کنند و این مایه شگفتی است!!

اینجانب هرگز امضای خود در طرح استیضاح وزیر بازرگانی را پس نخواهم گرفت.

[در پاسخ به سؤالی مبنی بر اینکه آیا هیئت رئیسهٔ مجلس برای منتفی شدن استیضاح اقدام به جمع‌آوری امضا از نمایندگان کرده است؟]: خیر، یکی از اعضای هیئت رئیسهٔ مجلس امضا جمع می‌کرد و این امر به آن معنا نیست که کل هیئت رئیسه به دنبال این هستند که استیضاح انجام نشود. اما می‌شود این را نشانه‌ای گرفت مبنی بر اینکه ظاهراً تعاملی پشت پرده بوده که این‌گونه نمود پیدا کرده است که یکی از اعضای هیئت رئیسه بیاید و امضا جمع کند.

تقریباً یک تا دو نفر از اعضای هیئت رئیسهٔ مجلس را می‌دیدم که تلاش می‌کردند برای منتفی شدن استیضاح، امضا جمع شود؛ البته عیبی هم ندارد. نمایندگان حق دارند امضای خود را پس بگیرند. اما مگر روز اول که قرار است استیضاح انجام شود ما بیش از ده امضا نیاز داریم؟

ممکن است برخی از نمایندگان در رودربایستی قرار بگیرند. ممکن است همکاران از آنها خواهش کرده باشند تا امضای خود را پس بگیرند، اما تحلیل من این است که اصولاً نباید این خواهش صورت بگیرد. آن نمایندگانی که طرح استیضاح را امضا کردند می‌توانند نسبت به این خواهش بی‌توجه باشند.

[در پاسخ به این سؤال که آیا این مخالفت‌ها روی ذهن استیضاح کنندگان تأثیر می‌گذارد]: علی‌القاعده نباید تأثیر بگذارد؛ برای اینکه مثل روز اول می‌ماند وقتی با ده امضا استیضاح انجام

می‌شود، یعنی اینکه بیش از دویست نفر مخالف هستند. فرض کنید این دویست نفر آن زمان بیایند و نامه بنویسند. به هر حال چه فرقی می‌کند، هر دو شبیه یکدیگر هستند. چه روز اول که بیش از دویست نفر امضا نمی‌کنند و چه الآن با فرض بر اینکه دویست نفر امضا کنند و درخواست منتفی شدن استیضاح داشته باشند.

ما یک سری سؤالات داریم و می‌خواهیم پاسخهایی را بشنویم و این اصولاً به آن معنا نیست که استیضاح الزاماً به رأی عدم اعتماد می‌انجامد. اگر واقعاً ما از توضیحات وزیر قانع شدیم رأی اعتماد به وزیر خواهیم داد.

جمهوری اسلامی به کجا می‌رود و به کجا کشیده می‌شود؟ واقعاً برای جمهوریت، مردم سالاری، حق مردم، رأی ملت و مصالح کشور احساس خطر می‌کنم؛ چرا که یک عده خیلی راحت هرکاری را انجام می‌دهند. امروز یک حرفی را می‌زنند و فردا حرف دیگری را.

ظاهرا ما به تدریج، هم در بعد حقانیت و هم در بعد مقبولیت، دچار بحران مشروعیت می‌شویم. ما توسط عده‌ای یک حقانیت‌نمایی داریم و یک مقبولیت‌نمایی. واقعاً باید جلوی اینها ایستاد؛ یعنی باید مردم آگاه شوند و جلوی این حرکتها بایستند.

باید شفاف به جلو بروید و واقعاً مردم نگران می‌شوند. من نیز نگران اصل نظام هستم و به نظر من برای مقابله با این قضیه نمایندگان باید با قاطعیت پای این استیضاح بایستند؛ چون این استیضاح، استیضاح یک وزیر نیست، استقامت در راه جمهوری اسلامی، مبانی ارزشها و اهداف انقلاب اسلامی است. آنهایی که مدعی یک سری ارتباطات هستند، چرا این‌گونه مواقع آنقدر لابی می‌کنند؟ چرا پای شکایت را به میان می‌کشانند؟ واقعاً نمی‌فهمم آن ارتباط و اتصال کجا و این شکایتها و این لابی‌ها کجا؟!!

[در پاسخ به سؤال خبرنگاری مبنی بر اینکه آیا شکایتی از استیضاح‌کنندگان شده است؟]: خیر، من در کل گفتم. در این دولت ما شاهد شکایتهای مفرط هستیم و لابی‌هایی را مشاهده می‌کنیم که واقعاً ناموجه است. از طرف دیگر هم سخنی از ارتباط و اتصال به میان می‌آید. ما به هیچ وجه حق نداریم در مدیریت کشور، حق، برنامه‌ها، معارف اسلامی، شیعی و فلسفی را کنار بگذاریم. همچنین نباید گفته‌های امام زمان و ائمه اطهار در مورد امام زمان (عج) را کنار بگذاریم.

ما به چه باید چنگ بزنیم؟ به چیزی که ممکن است یک نفر شهود کرده باشد؟ باید توجه داشت که با شهود شخصی کشور اداره نمی‌شود. چون شهود اصطلاحاً به لحاظ روش شناسی فاقد بینا ذهنیت است. بدین معنا که من نیز بتوانم شهود را ببینم و بتوانم بر اساس آن داوری کنم؛ بنابراین نمی‌توان بر اساس یک ارتباط شخصی سؤالات خود را مطرح نکرد.

جمهوری اسلامی برخاسته از یک فرهنگ کهن است. ایران یک تمدن تاریخی ریشه‌دار دارد که ما نمی‌توانیم بگوییم عقل، برنامه و استراتژی بلند مدت، چشم‌انداز، برنامه‌های چهار

ساله و پنج ساله تعطیل شود.

ما به چه باید توجه کنیم؟ به یک اتصال و ارتباطی هرچند درست که من در همین درست بودن آن هم حرف دارم. ما همه اعتقاد داریم که حاکمیت از آن خداست. نظام ولایت فقیه یعنی پذیرش حاکمیت خدا، اما این پذیرش از طریق ولایت فقیه به ما منتقل می‌شود؛ یعنی با اذن خدا، پیامبر و معصوم. ولیّ ما امروز ولی فقیه، جانشین امام زمان است؛ بنابراین، ما ولی فقیه را مسئول می‌شناسیم.

یک کسی بگوید من کاری به ولی فقیه ندارم، من مستقیما ارتباط دارم، از نظر ما قابل قبول نیست. در نظام سیاسی جمهوری اسلامی ما اگر ارتباطی هم است، باید از طریق ولی‌فقیه مسلمین باشد، نه این ادعایی که واقعاً تنها حکومت سوز، عقل‌سوز، عشق سوز و اعتقاد سوز است.

من واقعاً احساس خطر می‌کنم که اعتقادات پاک مردم دستخوش یک سری از ادعاهای کاذب قرار گیرد و مخشوش شود.

وظیفهٔ اصولگرایان خارج از قدرت به مراتب خطیرتر از اصولگرایان در قدرت است

۵ خرداد ۱۳۸۷/ خبرگزاری ایسنا

[در بیان تفاوت اصولگرایان داخل و خارج از قدرت]: اگر تعریف درستی از اصولگرایی ارائه دهیم و برخوردهای ابزارگرایانه و مصلحت‌گرایانهٔ غیرروشمند، پراگماتیستی و ماکیاولیستی را از اصولگرایی خارج بدانیم، قهرا اصولگرایی در قدرت و اصولگرایی خارج از قدرت، یک نزدیکی مفهومی و مکانی پیدا می‌کند.

اگر قرار باشد اصولگرایان به محض اینکه وارد قدرت می‌شوند، با لطایف الحیلی اصولگرایی را کنار بزنند، یا با نام اصولگرایی، منافع و مصالح گروهی و جناحی خاصی را دنبال کنند و اهداف انقلاب اسلامی و مفهوم جمهوری اسلامی و دو مؤلفه‌ای بودن مشروعیت در نظام را با هر عنوان و القابی که شده فراموش کنند، خواه ناخواه با دو دایرهٔ مفهومی مجزا از اصولگرایان داخل و خارج قدرت روبه‌رو هستیم و دیگر نمی‌شود از اشتراک معنایی و مکانی اصولگرایی در قدرت و اصولگرایی خارج از قدرت نام برد.

در این صورت، اصولگرایی در قدرت و خارج از قدرت، دو حوزهٔ مفهومی جدا از هم است که شاید فقط در عنوان اشتراک دارند، اما در معنا اشتراکی نخواهند داشت. چون همواره خطری اصحاب قدرت را تهدید می‌کند، بنابراین وظیفهٔ اصولگرایان خارج از قدرت رسمی به مراتب خطیرتر و حساس‌تر از اصولگرایان درون قدرت است.

مراقبت مضاعف از رفتارها و حالات و تصمیم‌گیری‌های خود، وظیفهٔ اصولگرایان در عرصهٔ قدرت است؛ اما چون آنها در معرض خطر توجیه‌گری هستند، وظیفهٔ اصولگرایان خارج از قدرت برای جلوگیری از انحراف در بخش اصولگرایی در قدرت، وظیفهٔ بسیار سنگینی است؛ چرا که آنها باید عهده‌دار نقد در عرصهٔ عمومی و تقویت این عرصه باشند.

اگر به فرمایشات امام (ره) دقت کنیم و اگر روح تلاشهای فکری و سیاسی نظریه‌پرداز اصلی انقلاب را درک کنیم، همواره این ملت هستند که سر منشاء و هدف اصلی این حکومت به شمار می‌روند.

حضرت امام (ره) می‌فرمایند «در این کشور آرای ملت حکومت می‌کند و این ملت است که حکومت را در دست دارد و این ارگانها را هم ملت تعیین کرده و تخلف از حکم ملت برای هیچ یک از ما جایز نیست». حسب این فرمایش باید دقت کنیم که آنچه در وهلهٔ اول اصالت دارد، خواست مردم است؛ علاوه بر اینکه بخشی از خواست مردم در عرصهٔ رسمی تعین یافته، بخشی از آن نیز در عرصهٔ غیررسمی، جریان دارد.

وظیفهٔ اصولگرایان که پایبندان به آرمانهای انقلاب و اندیشه‌های حضرت امام (ره) هستند، مراقبت از همین ارزشها و مراقبت از حضور ملت و اسلامیت و جمهوریت است.

دفاع از جمهوریت در شرایط فعلی، از وظایف سنگین همهٔ گروههای سیاسی از جمله اصولگرایان خارج از قدرت است. چه کسی می‌تواند بین اسلامیت و جمهوریت در ادارهٔ کشور تفکیک قائل شود؛ چگونه می‌شود تفسیری از اسلامیت را به دست داد که مردم را کنار بزند، یا تفسیری از جمهوریت را به دست داد که توجهی به گرایشات و ارزشهای دینی و تاریخی مردم نداشته باشد. به عنوان دانش‌پژوه سیاسی نتوانسته‌ام چنین تفکیکی را سامان دهم. یک رابطهٔ پیچیده، تو در تو و دیالکتیکی بین اسلامیت یا وجه فضیلت و حقانیت و وجه جمهوریت فلسفهٔ سیاسی ما وجود دارد.

آنها که سعی می‌کنند به نام دفاع از اسلامیت و فضیلت، قشری‌گری کنند و مردم را از صحنه خارج کنند، در حق اسلامیت جفا کرده‌اند و بالعکس کسانی که صرفاً علم جمهوریت را بلند می‌کنند و غافل از ارزشها و گرایشات اسلامی و تاریخی مردم هستند نیز، در حق جمهوریت جفا کرده‌اند؛ چون بی‌توجهی به ارزشهای دینی مردم، موجب کم رمق کردن حضور آنها در عرصهٔ حیات سیاسی و اجتماعی است.

باید روح اندیشه‌های امام (ره) را کماکان درک کرد و آن را در ظرف زمانی و مکانی خود قرار داد. هیچ‌کس به ما اجازه نداده که از حضور آزادانهٔ مردم در سرنوشت‌شان، جلوگیری به عمل آوریم، هیچ‌کس به ما اجازه نداده که جلوی آزادی بیان و تجلیات دیگر حضور و مشارکت مردم را بگیریم.

حضرت امام (ره) می‌فرمایند «همه باید نظر خودشان را بدهند و هیچکدام هم برایشان، حتی جایز نیست که یک چیزی را بفهمند و نگویند، باید وقتی می‌فهمند اظهار کنند، این موافق هر که باشد، باشد، مخالف هر که هم باشد، باشد». (صحیفه نور، جلد ۱۳، صفحه ۱۰۲).

این سخن حضرت امام (ره) دارای عمق بسیار و پرمغز است. این صحبت‌ها و صحبت‌های شبیه به این سخن ایشان را، با لحاظ وضع جاری کشور در نظر بگیرید که البته این وضع جاری را خود ما با دست خود شکل می‌دهیم و با تفسیر غلطی که از انسان مطلوب در جمهوری اسلامی می‌کنیم، مردم را دعوت به سکوت، رکود و خمودگی می‌کنیم و فراموش می‌کنیم که عنصری که باعث شد انقلاب شکل بگیرد، به تعبیر استاد شهید مرتضی مطهری، عنصر جهاد و امر به معروف و نهی از منکر بود.

استاد مطهری، می‌گویند: «اگر در مکتبی عنصر تعرض و تهاجم نسبت به ظلم و ستم و اختناق وجود داشته باشد، این مکتب می‌تواند بذر انقلاب را در میان مردم خود بکارد. اسلام می‌گوید معترض باش، مهاجم باش، قیام کن، شورش کن و وضع نامطلوب موجود را در هم بریز، تا وضع مطلوب را به وجود بیاوری و الا نشستن و ناراضی بودن از آن طرف هم آه کشیدن و آرزومند بودن [کافی نیست]. با آرزو چیزی به انسان نمی‌دهند».

نکته اینجاست که ایجاد حس پرخاشگری، مبارزه و طرد و نفی وضع نامطلوب یکی از خصوصیات اسلام است. بنابراین کسانی که به نام فضیلت‌گرایی و به نام اسلام‌گرایی می‌خواهند این روحیهٔ مبارزه، جهاد، پرخاشگری، نقادی و پرسشگری را بگیرند، اصولگرا نیستند. در واقع اینها یک جامعهٔ سیال و پویا را به یک جامعهٔ صامت و ساکت تبدیل می‌کنند.

حضرت امام (ره) هر حضوری را به قیمت توطئه، حرمت‌شکنی، نادیده گرفتن قانون اساسی و انقلاب اسلامی و مصالح مردم برنمی‌تابند؛ در غیر این صورت باید دقت کنیم که حضور مردم، حضور معناداری است.

به تعبیر حضرت امام (ره)، عده‌ای نمی‌توانند آرای خود را هر چقدر هم صحیح باشد، به ملت تحمیل کنند. ممکن است اکثریت، خواهان امری باشند، اما عده‌ای چیز دیگری را ترجیح دهند، حتی اگر ترجیح آن عده صحیح هم باشد اما حق تحمیل نظر خود بر مردم را ندارند.

ایشان معتقدند: «اکثریت هر چه گفتند آرای ایشان معتبر است ولو به خلاف، به ضرر خودشان باشد. شما ولی آنها نیستید که بگویید این به ضرر شماست، ما نمی‌خواهیم بکنیم. شما وکیل آنها هستید... شما آن مسائلی که مربوط به وکالتتان هست و مسیری که ملت دارد روی آن می‌رود آن مسیر را بروید؛ شاید مسیری که ملت رفته خلاف صلاحش است، خب باشد، ملت می‌خواهد این‌طور کند، به ما و شما چه کار دارد؟ خلاف صلاحش را می‌خواهد، ملت رأی داده، رأیی که داده متبع است».

این عبارات، دایرهٔ اختیارات ما را محدود می‌کند. این عبارات ما را محدود از این می‌کند که به تشخیص صرف خود عمل کنیم و به گونه‌ای با سلب آزادی از مردم، بخواهیم مردم را به صلاح و فلاح برسانیم. حضرت امیر (ع) می‌فرمایند «لا اری اصلاحکم با فساد نفسی». یعنی من نمی‌توانم به قیمت فساد و تباهی خود، شما را اصلاح کنم. سلب آزادی از مردم یعنی به تباهی کشاندن فردی که دارد سلب آزادی می‌کند.

اصولگرایان اگر واقعاً پایبند به اصول هستند، آن اصول را خوب فهم کرده، تئوریزه کنند و آن را معیار و ملاکی برای نقد اصحاب قدرت ـ چه اصولگرا و چه غیر اصولگرا ـ قرار دهند.

اندیشه‌های سیاسی حضرت امام (ره) و پشتوانهٔ فلسفی ایشان یک معیار بسیار ارزشمند برای نقد است. امروز ما سخت به معیارها و ملاکهایی که حضرت امام (ره) در اختیار ما گذاشته‌اند نیازمندیم. همچنین قانون اساسی و شعارهایی که در انقلاب اسلامی داده شد، از جمله استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی، و در مرحلهٔ اول آموزه‌های اسلامی ما ملاک نقد هستند.

حضرت امام (ره) همواره می‌فرمودند که حاکمیت از آن خداست و کسی را حق سلطه بر دیگری نیست. این حرف بدان معناست که اگر قرار است که اعمال ولایتی شود، با اذن خدا، پیامبر و معصوم است و از سوی دیگر، مردم هم حقی دارند. مردم حق نظارت دارند. اگر فرمان ولی امر مسلمین، عطف به اینکه این شرعیت به صورت سلسله مراتب و عطف به محوریت قانون خدا از طریق خدا، رسول و معصوم به دست آمده و شرعی است، حضور مردم و نظارت آنها نیز شرعی است و این عطف به همان محوریت قانون خداوند است.

خداوند این اختیار را به مردم داده که مردم خود، حاکم بر سرنوشت خود، از طریق انتخاب یک ولی امر و فردی که واجد ویژگی‌هایی از جمله علم و عدالت و کفایت و صلاحیت است، باشند.

هر قدر هم حقانیت یک فرد و یک نظام بالا باشد تا مردم او را نخواهند و از رضایت و مقبولیت عامه برخوردار نشود، نظام سیاسی شکل گرفته، مشروع نخواهد بود. همان‌طور که مردم مسلمان و شیعهٔ ما حق ندارند که هر کس را به عنوان رهبر انتخاب کنند، به همین طریق افراد فضلیت‌گرای ما حق ندارند منهای مقبولیت و رضایت مردمی، دم از مشروعیت بزنند.

حضرت امام (ره) می‌فرمایند: «اگر حکومت مشروعیت الهی داشته باشد، ولی مقبولیت مردمی نداشته باشد، فقیه عملاً موفق به تشکیل حکومت نشده و قدرت اجرایی ندارد، اما اگر مقبولیت مردمی وجود داشت بر فقهای دیگر واجب است از او اطاعت کنند». (کتاب البیع، جلد دوم، صفحه ۴۶۵ الی ۴۶۶).

مشروعیت نه به معنای شرعیت، بلکه به معنای قانونی بودن در نظام جمهوری اسلامی، دو مؤلفه‌ای است؛ یعنی هم ناظر بر حقانیت است و هم ناظر بر مقبولیت. هم باید به ویژگی‌های

شخص حاکم و محتوای حکومت که احکام اسلامی است توجه شود و هم باید از پشتوانهٔ مردمی برخوردار باشد.

اصولگرایانی که خارج از عرصهٔ قدرت هستند باید اهمیت عرصهٔ نقد و عرصهٔ عمومی را درک کنند؛ چرا که عرصهٔ نقد و عرصهٔ عمومی به مراتب مهم‌تر از عرصهٔ قدرت است. منتهی متأسفانه به دلایلی، به عرصهٔ نقد بی‌توجهی کرده‌ایم و فکر کرده‌ایم همین که جمهوری اسلامی تأسیس شد کافی است که ما عنان اختیارمان را به اصحاب قدرت و اهالی پاستور و بهارستان بدهیم و بعد خودمان کنار بکشیم.

چه کسی چنین تفسیری کرده و چه کسی می‌تواند مستندات مستحکمی برای این تفسیر ارایه دهد؟ اگر بار دیگر اهداف انقلاب اسلامی و شرایط پیدایش این انقلاب را بازخوانی کنیم، متوجه اهمیت حضور مردم و نهادهای مدنی و مردمی برای این حضور می‌شویم و کاری می‌کنیم که اصحاب قدرت، تابع رأی مردم باشند و نه بالعکس.

این در حالی است که فقط در هنگامهٔ انتخابات، می‌بینیم که نامزدهای انتخاباتی مهربانانه با مردم برخورد و ارتباط دوستانه برقرار می‌کنند، اما به محض اینکه به قدرت می‌رسند، منشا به قدرت رسیدن خود (مردم) را فراموش می‌کنند.

اگر عنصر پررنگ مردمی و عنصر جهاد و امر به معروف و نهی از منکر نبود، انقلاب شکل نمی‌گرفت. ما اصولی مثل امر به معروف و نهی از منکر، حق متقابل، نصحیت ائمه مسلمین و مشورت را داریم که مورد تأکید اسلام است؛ چرا از این اصول استفاده نمی‌کنیم؟ مردم باید متوجه باشند که وظیفه دارند؛ یعنی فقط مسئلهٔ حق مردم نیست که مثلاً بگویند فعلاً نمی‌خواهیم از این حق استفاده کنیم، بلکه مردم طبق تعابیر دینی وظیفه دارند که حقوق خود را بشناسند و در صحنه باشند.

حضرت امیر (ع) می‌فرمایند مرا بر شما حقی است و آن این است که در نهان و آشکار مرا نصحیت کنید، آن را بدین معنا دانست که مردم نسبت به حضرت وظیفه دارند. نصیحت کردن اصحاب قدرت یعنی فهم حضور، فهم نقادی، فهم نظارت، فهم فریاد و طغیان.

سخنان بنده در چارچوب اهداف انقلاب اسلامی و قانون اساسی است و این چارچوب به حد کافی موسع هست که به افراد، اجازهٔ مانور سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و مرتبط با حقوق شهروندی را بدهد. وقتی این گفتمان مترقی را در اختیار داریم، اگر از آن استفاده نکنیم، خدای ناکرده، فرصت از آن گفتمانهای غیرانقلابی می‌شود، و اگر به طور طبیعی این ظرفیتها را به فعلیت نرسانیم به تعبیر حضرت امام (ره) شاهد این خواهیم بود که مردم به خیابانها ریخته و شورش کنند.

حضرت امام (ره) می‌فرمایند: «شما گمان نکنید که قدرت نظامی شما را نگه داشته است،

قدرت ایمان شما را نگه داشته است و پشتیبانی ملت‌ها. این را باید، این پشتوانه را باید حفظش کنید. اگر این پشتوانه خدای نخواسته، یک وقتی از دست ما برود، همهٔ ما از بین خواهیم رفت و اسلام هم دستخوش باز یک مسائل دیگر می‌شود... ما باید حفظ کنیم مردم را. اگر یک وقتی مردم توی خیابان ریختند و شعار بر ضد ما دادند، شعار بر ضد کسانی دادند، خوب، آن وقت چه مصیبتی است» (صحیفه نور، جلد ۱۷، ص ۲۵۲ و ۲۵۱).

[در بیان رسالت خود پس از نمایندگی مجلس]: به اعتقاد من آنچه مردم سخت بدان نیازمندند، فهم دقیق از حضورشان و حقوقشان است و این حقوق، حقوق جامعی است که هم مربوط به آزادی‌های اساسی آنها و هم مربوط به عدالت فردی و اجتماعی آنهاست، هم مربوط به ثبات سیاسی و اقتدار ملی و هم مربوط به حقوق فرهنگی، رفاه عامه و آزادی فردی آنهاست.

مردم استحقاق یک آگاهی‌بخشی تمام عیار و زیستن اخلاقی را دارند. فراموش نکنیم که حضرت امام (ره) به عنوان مبدع این انقلاب و جمهوری اسلامی، مهم‌ترین هدف از حکومت اسلامی را بسط عدالت می‌دانند، اما بلافاصله اضافه می‌کنند که البته هدف غایی، معرفت خدا و بسط معنویت است.

در واقع یکی از ویژگی‌های برجسته انقلاب اسلامی، توسعهٔ اخلاق و معنویت و معرفت خدا و صبغهٔ عرفانی آن است. طبعاً این انقلاب یک هدف عرفانی را دنبال می‌کند؛ یعنی یکی از رسالت‌هایی که ما باید برای خود تعریف کنیم توجه به هدف اخلاقی و فرهنگی این انقلاب و توسعهٔ معنویت، عرفان و معرفت خداوند در کنار آشنایی با حقوق اقتصادی و سیاسی است.

توجه به هدف اخلاقی و فرهنگی انقلاب و توسعهٔ معرفت خداوند از رسالت روشنفکران است. از خداوند بزرگ می‌طلبم که سعادت را نصیب من هم بکند که فعالیتهایی در این جهت داشته باشم و بتوانم جنبش اخلاقی را در کشور ساماندهی کنم.